

تفسير انوار القرآن

نوشته:

عبدالرؤف مخلص

فهرست سوره‌ها^۱

ترتیب نزول	تعداد آیات	شماره صفحه	ترتیب مصحف	نزول	اسم سوره
۵	۷	۲	۱	مکیه	فاتحه
۸۷	۲۸۶	۱۱	۲	مدنی	بقره
۸۹	۲۰۰	۲۸۸	۳	مدنی	آل عمران
۹۲	۱۷۶	۴۲۷	۴	مدنی	نساء
۱۱۲	۱۲۰	۵۸۲	۵	مدنی	مائده
۵۵	۱۶۵	۶۹۴	۶	مکی	انعام
۳۹	۲۰۶	۸۰۵	۷	مکی	أعراف
۸۸	۷۵	۹۲۷	۸	مدنی	انفال
۱۱۳	۱۲۹	۹۷۷	۹	مدنی	توبه
۵۱	۱۰۹	۱۰۷۲	۱۰	مکی	یونس
۵۲	۱۲۳	۱۱۳۹	۱۱	مکی	هود
۵۳	۱۱۱	۱۲۰۸	۱۲	مکی	یوسف
۹۶	۴۳	۱۲۷۱	۱۳	مدنی	رعد
۷۲	۵۲	۱۳۰۸	۱۴	مکی	ابراهیم
۵۴	۹۹	۱۳۳۸	۱۵	مکی	حجر
۷۰	۱۲۸	۱۳۷۰	۱۶	مکی	نحل
۵۰	۱۱۱	۱۴۴۱	۱۷	مکی	اسراء
۶۹	۱۱۰	۱۵۰۸	۱۸	مکی	کهف
۴۴	۹۸	۱۵۶۷	۱۹	مکی	مریم

^۱ برای مطالعه سوره مورد نظر بر روی نام سوره کلیک کنید.

ترتيب نزول	تعداد آيات	شماره صفحه	ترتيب مصحف	نزول	اسم سوره
٤٥	١٣٥	١٦٠٦	٢٠	مكي	طه
٧٣	١١٢	١٦٦٤	٢١	مكي	انبيا
١٠٣	٧٨	١٧١٦	٢٢	مدني	حج
٧٤	١١٨	١٧٦٤	٢٣	مكي	مومنون
١٠٢	٦٤	١٨٠٨	٢٤	مدني	نور
٤٢	٧٧	١٨٦٣	٢٥	مكي	فرقان
٤٧	٢٢٧	١٩٠١	٢٦	مكي	شعراء
٤٨	٩٣	١٩٦٠	٢٧	مكي	نمل
٤٩	٨٨	٢٠٠٥	٢٨	مكي	قصص
٨٥	٦٩	٢٠٥٤	٢٩	مكي	عنكبوت
٨٤	٦٠	٢٠٩٢	٣٠	مكي	روم
٥٧	٣٤	٢١٢٤	٣١	مكي	لقمان
٧٥	٣٠	٢١٤٧	٣٢	مكي	سجده
٩٠	٧٣	٢١٦٣	٣٣	مدني	احزاب
٥٨	٥٤	٢٢٢٩	٣٤	مكي	سباء
٤٣	٤٥	٢٢٦٣	٣٥	مكي	فاطر
٤١	٨٣	٢٢٩٢	٣٦	مكي	يس
٥٦	١٨٢	٢٣٢٥	٣٧	مكي	صافات
٣٨	٨٨	٢٣٧١	٣٨	مكي	ص
٥٩	٧٥	٢٤٠٤	٣٩	مكي	زمر
٦٠	٨٥	٢٤٥٢	٤٠	مكي	غافر
٦١	٥٤	٢٤٩٥	٤١	مكي	فصلت
٦٢	٥٣	٢٥٣١	٤٢	مكي	شورى
٦٣	٨٩	٢٥٧١	٤٣	مكي	زخرف

ترتيب نزول	تعداد آيات	شماره صفحه	ترتيب مصحف	نزول	اسم سوره
٦٤	٥٩	٢٦٠٩	٤٤	مكي	دخان
٦٥	٣٧	٢٦٢٨	٤٥	مكي	جاثيه
٦٦	٣٥	٢٦٤٨	٤٦	مكي	احقاف
٩٥	٣٨	٢٦٧٥	٤٧	مدني	محمد
١١١	٢٩	٢٦٩٩	٤٨	مدني	فتح
١٠٦	١٨	٢٧٢٦	٤٩	مدني	حجرات
٣٤	٤٥	٢٧٥٢	٥٠	مكي	ق
٦٧	٦٠	٢٧٧٢	٥١	مكي	ذاريات
٧٦	٤٩	٢٧٩٣	٥٢	مكي	طور
٢٣	٦٢	٢٨١٠	٥٣	مكي	نجم
٣٧	٥٥	٢٨٣٧	٥٤	مكي	قمر
٩٧	٧٨	٢٨٥٧	٥٥	مدني	رحمن
٤٦	٩٦	٢٨٨٣	٥٦	مكي	واقعه
٩٤	٢٩	٢٩٠٨	٥٧	مدني	حديد
١٠٥	٢٢	٢٩٣٤	٥٨	مدني	مجادله
١٠١	٢٤	٢٩٥٧	٥٩	مدني	حشر
٩١	١٣	٢٩٨١	٦٠	مدني	ممتحنه
١٠٩	١٤	٢٩٩٨	٦١	مدني	صف
١١٠	١١	٣٠٠٧	٦٢	مدني	جمعه
١٠٤	١١	٣٠٢١	٦٣	مدني	منافقون
١٠٨	١٨	٣٠٢٩	٦٤	مدني	تغابن
٩٩	١٢	٣٠٤٠	٦٥	مدني	طلاق
١٠٧	١٢	٣٠٥٢	٦٦	مدني	تحریم
٧٧	٣٠	٣٠٦٣	٦٧	مكي	ملك

ترتيب نزول	تعداد آيات	شماره صفحه	ترتيب مصحف	نزول	اسم سوره
٢	٥٢	٣٠٨١	٦٨	مكى	قلم
٧٨	٥٢	٣١٠٠	٦٩	مكى	الحاقه
٧٩	٤٤	٣١١٦	٧٠	مكى	معارج
٧١	٢٢	٣١٢٨	٧١	مكى	نوح
٤٠	٢٨	٣١٤٠	٧٢	مكى	جن
٣	٢٠	٣١٥٥	٧٣	مكى	مزمل
٤	٥٦	٣١٦٧	٧٤	مكى	مدثر
٣١	٤٠	٣١٨٤	٧٥	مكى	قيامت
٩٨	٣١	٣١٩٨	٧٦	مدنى	انسان
٣٣	٥٠	٣٢١٢	٧٧	مكى	مرسلات
٨٠	٤٠	٣٢٢٤	٧٨	مكى	نبأ
٨١	٤٦	٣٢٣٦	٧٩	مكى	نازعات
٢٤	٤٢	٣٢٤٨	٨٠	مكى	عبس
٧	٢٩	٣٢٥٩	٨١	مكى	تكوير
٨٢	١٩	٣٢٦٨	٨٢	مكى	انفطار
٨٦	٣٦	٣٢٧٥	٨٣	مكى	مطففين
٨٣	٢٥	٣٢٨٧	٨٤	مكى	انشقاق
٢٧	٢٢	٣٢٩٤	٨٥	مكى	بروج
٣٦	١٧	٣٣٠٢	٨٦	مكى	طارق
٨	١٩	٣٣٠٨	٨٧	مكى	اعلى
٦٨	٢٦	٣٣١٥	٨٨	مكى	غاشيه
١٠	٣٠	٣٣٢٢	٨٩	مكى	فجر
٣٥	٢٠	٣٣٣٢	٩٠	مكى	بلد
٢٦	١٥	٣٣٣٨	٩١	مكى	شمس

ترتيب نزول	تعداد آيات	شماره صفحه	ترتيب مصحف	نزول	اسم سوره
۹	۲۱	۳۳۴۳	۹۲	مکی	لیل
۱۱	۱۱	۳۳۴۹	۹۳	مکی	ضحی
۱۲	۸	۳۳۵۵	۹۴	مکی	شرح یا انشراح
۲۸	۸	۳۳۵۹	۹۵	مکی	تین
۱	۱۹	۳۳۶۵	۹۶	مکی	علق
۲۵	۵	۳۳۷۴	۹۷	مکی	قدر
۱۰۰	۸	۳۳۷۷	۹۸	مدنی	بینہ
۹۳	۸	۳۳۸۲	۹۹	مدنی	زلزلہ
۱۴	۱۱	۳۳۸۷	۱۰۰	مکی	عادیات
۳۰	۱۱	۳۳۹۱	۱۰۱	مکی	قارعه
۱۶	۸	۳۳۹۴	۱۰۲	مکی	تکاثیر
۱۳	۳	۳۴۰۰	۱۰۳	مکی	عصر
۳۲	۹	۳۴۰۳	۱۰۴	مکی	هُمَزَة
۱۹	۵	۳۴۰۶	۱۰۵	مکی	فیل
۲۹	۴	۳۴۱۱	۱۰۶	مکی	قریش
۱۷	۷	۳۴۱۴	۱۰۷	مکی	ماعون
۱۵	۳	۳۴۱۸	۱۰۸	مکی	کوثر
۱۸	۶	۳۴۲۱	۱۰۹	مکی	کافرون
۱۱۴	۳	۳۴۲۴	۱۱۰	مدنی	نصر
۶	۵	۳۴۲۸	۱۱۱	مکی	مسد
۲۲	۴	۳۴۳۲	۱۱۲	مکی	اخلاص
۲۰	۵	۳۴۳۶	۱۱۳	مکی	فلق
۲۱	۶	۳۴۴۱	۱۱۴	مکی	ناس

﴿سوره انفال﴾

مدنی است و دارای (۷۵) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری این سوره به «انفال»، بیان حکم غنایم جنگی در آن است. این سوره در غزوه «بدرکبری» نازل شد و از احکام جهاد فی سبیل الله، قوانین جنگ و صلح و ناکام ماندن توطئه‌های مشرکان علیه رسول گرامی اسلام ﷺ سخن می‌گوید.

**يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾**

«ای پیامبر! از تو درباره انفال» یعنی: غنایم جنگ «می‌پرسند، بگو: انفال به خدا و رسول او اختصاص دارد» یعنی: صدور حکم درباره آنها به خدا و رسول او اختصاص دارد، که رسول او آن را میان شما طبق فرمان خدای سبحان تقسیم می‌کند و شما در این باره هیچ اختیاری ندارید. انفال: در کلام عرب به هر احسان و نیکوکاری ای اطلاق می‌شود که نیکوکار آن را از روی فضل و لطف، در حق کسی انجام دهد، بی آن‌که انجام آن بر وی واجب باشد. پس «انفال»، از ریشه «نفل» به معنای فضل و بخشش است بنابراین، غنایمی که خداوند متعال آن را بر مؤمنان حلال گردانیده است، احسان و فضل ویژه او بر ایشان است چرا که این غنایم، بر امت‌های دیگر قبل از امت محمدی ﷺ حرام بود. شاهد سخن ما این حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «پنج چیز به من داده شده که قبل از من به هیچ کس دیگری داده نشده است»، سپس به بیان این پنج چیز پرداختند تا به موضوع غنایم رسیدند و فرمودند: «و غنایم برایم حلال شد در حالی که قبل از من برای هیچ کس حلال نبوده است»^۱.

از عباد بن صامت رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: هنگامی که مسلمانان و مشرکان در بدر با هم روبرو شدند، خدای عزوجل مشرکان را شکست داد

^۱ این حدیث شریف به طور کامل در سوره «اعراف» نقل شد.

و بعد از شکست دشمن، اصحاب به سه گروه تقسیم شدند؛ گروهی دشمن را تعقیب و تار و مار می‌کردند، گروهی به اردوگاه درهم فروریخته دشمن ریخته اموال و اشیای برجای مانده از آنان را جمع‌آوری می‌کردند و گروه سوم پیرامون رسول خدا ﷺ حلقه زده بودند تا دشمن بر آن حضرت ﷺ حمله ناگهانی نیاورد. چون شب فرا رسید و هر سه گروه گرد هم آمدند، در این هنگام کسانی که غنایم را جمع کرده بودند، گفتند: چون ما آن را جمع کرده‌ایم لذا کس دیگری جز ما در آن سهمی ندارد. از سوی دیگر، کسانی که به جست‌وجوی دشمن و تعقیب آن پرداخته بودند، گفتند: شما از ما به این غنایم ذی‌حقت‌تر نیستید زیرا این ما بودیم که دشمن را از این اموال دور کرده و او را به شکست روبرو کردیم. گروه سوم نیز که رسول خدا ﷺ را در میان خویش گرفته بودند، گفتند: شما دو گروه از ما در این غنایم ذی‌حقت‌تر نیستید زیرا این ما بودیم که پیرامون رسول خدا ﷺ حلقه زده و از بیم آن‌که مبدا دشمن به ایشان گزند ناگهانی برساند، به ایشان مشغول شدیم. همان بود که آیه کریمه: **(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ ...)** نازل شد، آن‌گاه رسول خدا ﷺ غنایم را میان اصحاب تقسیم کردند.

بعضی در تفسیر آیه کریمه گفته‌اند: این آیه، غنایم را ملک رسول خدا ﷺ گردانید و سپس این حکم با «آیه ۴۱» از همین سوره: **(وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ...)** منسوخ شد. در تفسیری دیگر، ابن عباس رضی الله عنهما «انفال» را به بخششی معنی کرده که امام (حاکم) آن را بعد از تقسیم غنایم به بعضی از رزمندگان - افزون بر استحقاقشان - می‌دهد؛ چون پول و کالا و سلاح شخص کشته‌شده (سلب) یا مانند آن. همین معنی به فهم بسیاری از فقها نیز شتافته است، چنانچه مذهب شافعی، ابوحنیفه و مالک این است که انفال عبارت است از: اموالی که امام بنا بر اجتهاد خود از حساب خمس به کسانی خاص از لشکریان می‌بخشد و به آن برخی از لشکریان را بر اساس شجاعت‌شان، یا دلیل دیگری بر دیگران ترجیح می‌دهد. بنابراین، انفال از (خمس) پرداخته می‌شود، نه از چهار قسمت دیگر که سهم صاحبان غنیمت است.

«پس از خدا پروا دارید» در اجرای اوامر و اجتناب از نواهی وی («و» از آن جمله این که: «با یکدیگر سازش نمایید» زیرا اصحاب بدر در تقسیم غنائم اختلاف کرده بودند. مکحول می گوید: «ایجاد سازش و اصلاح ذاتالبین در میانشان بدین گونه میسر بود که غنائم همه برگردانده شود و در میان کسانی که استحقاقشان نزد رسول خدا ﷺ ثابت شده و در میان کسانی که جنگیده‌اند و غنیمت گرفته‌اند، تقسیم شود.» «و اگر به راستی مؤمن هستید، از خدا و پیامبرش اطاعت کنید» این ارشاد برای تهییج و برانگیختن مؤمنان بر تقوی و اصلاح ذاتالبین و اطاعت خدا و رسول وی است زیرا ایمان به سامان نمی‌شود مگر با این سه چیز، از این جهت اطاعت خدا و رسول به عنوان نشانه‌ای بر صدق ایمان معرفی شد.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾

«جزاین نیست که مؤمنان» کامل «همان کسانی هستند که چون یاد خدا به میان آید، دل‌هایشان بترسد» یعنی: پدید آمدن ترس و بیم از خداوند متعال در هنگام یادکرد وی، از شأن مؤمنان است. سدی می گوید: «این صفت از اوصاف کسی است که چون می‌خواهد ستمی بنماید، یا چون قصد ارتکاب گناهی را می‌کند، به‌وی گفته می‌شود: از خدا بترس! در این هنگام قلبش می‌لرزد و احساس عظمت و عزت و جلال باری تعالی، وجدان و نهادش را تکان داده از آن ستم و گناه بازمی‌ایستد.» «و» مؤمنان کامل همان کسانی هستند که «چون آیات خدا بر آنان خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید» زیرا پشت سرهم آمدن ادله، درک و یقین انسان مؤمن را نیرومندتر می‌گرداند «و» مؤمنان کامل همان کسانی هستند که «بر پروردگار خود توکل می‌کنند» نه بر غیر وی. توکل بر خدا: تفویض و سپردن کار به اوست، از همین رو، سعیدبن جبیر رضی الله عنه گفته است: «توکل بر خدای عزوجل، همه ایمان است.»

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٢﴾

«همانان که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند» یعنی: آنان همان مؤمنانی هستند که میان اعمال قلب؛ چون بیم از خدای عزوجل، اخلاص و توکل و میان اعمال اعضا و اندامها؛ چون نماز و زکات جمع می‌کنند. ملاحظه می‌کنیم که دو آیه فوق، گردآورنده پنج وصف (تقوی، اصلاح ذات‌البین، اطاعت اوامر خدا و رسول، خشیت الهی و توکل) است و همین پنج وصف، تمام انواع خیر را در بر می‌گیرد، به همین جهت، خداوند متعال بعد از بیان آنها می‌فرماید:

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾

«آن گروه» که به اوصاف یاد شده موصوف‌اند «در حقیقت، ایشانند مؤمنان» یعنی: مؤمنان کامل و راستین که در ایمان به عالی‌ترین درجات و نهایی‌ترین مراتب آن رسیده‌اند. (حقاً): مفید این معنی است که ایشان به کلی از کفر بری و برکنارند. امام ابوحنیفه، با استناد به این آیه می‌گوید: «اگر کسی از شما پرسید که آیا مؤمنید؟ باید بگویید، آری! من حقا مؤمن هستم! و نگوئید: من مؤمنم ان شاءالله». «برای آنان درجاتی است» یعنی: برای این گروه، منازل و مقامات خیر و کرامت و شرفی است در بهشت، که بعضی از این منزلها - به حسب ایمان و اعمال صالح صاحبان خود - از بعضی دیگر برتر است چنان‌که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «همانا کسانی که (در بهشت) در مراتب پایین‌تر از اهل علیین قراردارند، آنها را چنان می‌بینند که شما ستاره فرورفته در افقی از افق‌های آسمان را می‌بینید». آری! این درجات برایشان «نزد پروردگارشان» است. بیان این‌که این درجات نزد پروردگارشان است، متضمن افزودن بر گرامی‌داشت و تشریف و تفضیم ایشان می‌باشد «و» برای ایشان «آمزشی است» گناهانشان را «و روزی‌ای نیک است» که از فضل بیکران پروردگار و دریای پایان‌ناپذیر جود او، بر ایشان سرازیر می‌شود.

در حدیث شریف آمده است که روزی حارث بن مالک انصاری رضی الله عنه به محضر رسول خدا ﷺ مشرف شد، ایشان به وی فرمودند: «کیف أصبحت یا حارث؟ قال: أصبحت

مومنًا حقاً. قال: انظر ما تقول، فإن لكل شيء حقيقته، فما حقيقه إيمانك؟ فقال: عزفت نفسي عن الدنيا فأسهرت ليلي وأظمأت نهاري، وكأني أنظر إلى عرش ربي بارزاً، وكأني أنظر إلى أهل الجنة يتزاورون فيها، وكأني أنظر إلى أهل النار يتضاغون فيها. فقال: يا حارث! عرفت فألزم - ثلاثاً: ای حارث! حالت چگونه است و در چه حالی قرار داری؟ حارث گفت: در این حال که مؤمن راستین گردیده‌ام! رسول خدا ﷺ فرمودند: بنگر که چه می‌گویی ای حارث! زیرا برای هر چیزی حقیقتی است، به من بگو که حقیقت ایمان تو چیست؟ حارث گفت: نفسم را از دنیا بازداشته‌ام لذا شبم را زنده دار بوده و روزم را تشنه می‌دارم و گویی به‌سوی عرش پروردگرم چنان می‌نگرم که در برابرم بارز و آشکار است و گویی به‌سوی اهل بهشت - در حالی که با هم دیدار می‌کنند - می‌نگرم و گویی به‌سوی اهل دوزخ می‌نگرم که به یک‌دیگر بانگ می‌زنند و صدایشان را به فریاد و گریه بلند می‌کنند. رسول خدا ﷺ فرمودند: ای حارث! شناختی پس (به مستلزمات این شناخت) پایبند باش! و این سخن را سه بار تکرار کردند».

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَرِهُونَ ﴿٥﴾

«همچنان که پروردگارت تو را از خانه‌ات به حق» یعنی: به حکمت و صواب «بیرون آورد» به‌سوی جنگ بدر «و حال آن‌که گروهی از مؤمنان سخت کراهت داشتند» از این‌که از مدینه بیرون روند. کاف در (كَمَا أَخْرَجَكَ) برای تشبیه است و کراهیت اصحاب در حکم غنایم را - هرچند که به آن رضا دادند - به کراهیت‌شان در عزیمت به جنگ بدر تشبیه می‌کند.

خداوند متعال در این آیه و مابعد آن، به بیان این حقیقت می‌پردازد که در پیروزی بدر، فضل و منت فقط به او برمی‌گردد لذا غنایم نیز از آن او و پیامبرش هست. آری! از فضل بی‌پایان او بود که مؤمنان را از مدینه به جنگ مشرکان بیرون آورد، درحالی‌که اکثرشان از این امر کراهت داشتند و باز آنان را به میدان جنگ با سپاه کفار کشانید، در حالی‌که اکثرشان قصد این رویارویی را نداشتند، همین‌گونه، فضل و منت وی بر ایشان

با امداد رساندنشان به وسیله فرشتگان تا غیراین از احسانهای دیگری که این سوره به بیان آنها می‌پردازد.

در اینجا مختصر اشاراتی به واقعه بدر لازم است. ابن کثیر روایت می‌کند: «چون رسول خدا ﷺ شنیدند که ابوسفیان با کاروان تجارتی قریش از شام عازم مکه است، خطاب به اصحاب‌شان فرمودند: این قافله قریش با اموال آنهاست، به‌سوی آن بیرون آید، شاید خدای منان از فضل خود آن را بهره شما گرداند. پس، برخی از مردم سبکبال برخاستند و با پیامبر ﷺ به راه افتادند، اما برخی دیگر، سنگینی نمودند و نرفتند چراکه رسول خدا ﷺ برای این کار داوطلب خواسته بودند و بیرون رفتن اجباری نبود. از سوی دیگر، اصحاب در این اندیشه نبودند که با قریش جنگی در میان خواهد آمد.

از آن طرف، ابوسفیان وقتی نزدیک حجاز رسید، از بیم مسلمانان دل‌نگران و جویای اخبار بود و چون از حرکت ایشان به قصد کاروان خویش آگاه شد، بی‌درنگ پیکی به مکه فرستاد و قریش را به جنگ برانگیخت لذا آنان با همه ساز و برگ خویش چابک به سوی مدینه حرکت کردند. در این میان، رسول خدا ﷺ با اصحاب‌شان به قصد قافله ابوسفیان در حرکت بودند که در جایی به‌نام «ذفران» از خبر حرکت قریش آگاه شدند، در اینجا بود که با اصحاب خویش به مشورت پرداختند، اصحاب از مهاجر و انصار یک‌صدا اعلام کردند که به جنگ آماده‌اند. همان بود که غزوه بدر روی داد، غزوه‌ای که اهم وقایع آن را در این سوره مرور خواهیم کرد.

يُجِدُّ لُوْنَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا بَيَّنَّ كَانَمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٦﴾

«با تو درباره حق - بعد از آن که روشن گردید - مجادله می‌کردند» مجادله اصحاب با رسول خدا ﷺ از آنجا ناشی می‌شد که آن حضرت ﷺ ایشان را به قصد کاروان تجارتی از مدینه بیرون برده بودند ولی قافله تجارتی از دست رفت چرا که ابوسفیان با زرنگی آن را از راه و مسیر معینش به بیراهه برد و راه ساحلی را در پیش گرفت پس پیامبر اکرم ﷺ اصحاب را درحالی به جنگ فراخواندند که ایشان آمادگی چندانی برای آن نداشتند، به همین جهت، فرمان جنگ برآنان دشوار آمد و گفتند: اگر قبلاً ما را

از وقوع جنگ آگاه می‌کردید، قطعاً برای آن آمادگی پیدا کرده و مقدمات آن را فراهم می‌کردیم. **(فی الْحَقِّ):** یعنی با تو درباره جنگ بعد از آن مجادله می‌کردند که برایشان آشکار شد که تو جز به اذن خداوند متعال به هیچ امری دستور نمی‌دهی «گویی به‌سوی مرگ رانده می‌شوند و ایشان در آن می‌نگرند» یعنی: در حالی که میدان جنگ رهسپار شدند که از پیروزی نا امید بودند و اصلاً به فکر آنها خطور نمی‌کرد که در این نبرد، پیروز شوند، بر عکس در انتظار شکست هم بودند به طوری که گویی در حال و وضع کسی قرار گرفته‌اند که به‌سوی قتلگاه رانده شده و اسباب و وسایل قتلش را چنان فراهم می‌بیند که در وقوع آن کمترین شکی ندارد.

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ﴿٧﴾

«و به یاد آورید هنگامی را که خدا به شما یکی از دو گروه را وعده داد» دو گروه: یکی کاروان تجارتي قریش و دیگری سپاه ابوجهل بود «که از آن شما باشد» حق تعالی به پیامبرش در هنگام بیرون رفتن‌شان به‌سوی بدر وحی فرستاد که: قطعاً پیروزی از آن شماست؛ یا با تصاحب قافله قریش که حامل کالای تجارتي از شام بود، یا با غلبه بر سپاه قریش که از مکه به‌قصد جنگ با مسلمانان حرکت کرده بود «و شما دوست داشتید که دسته بی‌سلاح» یعنی: قافله تجارتي «برای شما باشد» زیرا این قافله، غنیمتی بی‌دردسر و دور از تیرگی و دشواری جنگ بود چراکه سپاهی همراه قافله نبود که به دفاع از آن پردازد «حال آن‌که خداوند می‌خواست که دین حق را به فرمانهای خویش ثابت کند» با پیروز ساختن‌تان بر سپاه تا دندان مسلح قریش و کشتن سران آن و اسیر گرفتن بسیاری از آنان، با این‌هدف که نیرومندی اسلام نمایان شود «و می‌خواست تا بنیاد کافران را ببرد» و آنان را ریشه‌کن کند.

یعنی: شما خواستار منفعتی عاجل و زودگذر بودید، در حالی که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ اموری والاتر از آن؛ چون برتر ساختن کلمه خویش و پیروزی حق را اراده داشت پس میان این دو هدف، تفاوت و فاصله بسیاری است.

لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨﴾

«می خواست تا حق را ثابت کند» یعنی: اسلام را در زمین پایدار گرداند و بنیان آن را مستحکم کند «و باطل را نابود گرداند» یعنی: شرک را محو و نابود کند «هرچند مجرمان» یعنی: مشرکان قریش، یا تمام گروهها و طوائف کفر «خوش نداشته باشند».

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِآلِيفٍ مِّنَ الْمَمَنَةِ مُرَوِّبَةٍ ﴿٩﴾

«هنگامی را» به یاد آورید «که پروردگار خود را به فریاد می طلبید».

آری! چون فرمان الهی در رسید و مسلمانان دانستند که از جنگ با سپاه قریش هیچ گزیزی ندارند و از سوی دیگر فزونی لشکر قریش و کمی تعداد خود را دیدند، در این هنگام به جناب پروردگار خویش فریاد و استغاثه برآوردند، حتی شخص رسول اکرم ﷺ وقتی این صحنه را دیدند، رو به قبله نموده دستان خویش را به آسمان برافراشتند و شروع کردند به راز و نیاز و ناله و فریاد به بارگاه پروردگار خویش و به صدای بلند او را چنین می خواندند: «اللهم آتني ما وعدتني، اللهم إن تهلك هذه العصابة من أهل الإسلام لا تعبد في الأرض: بار الها! آنچه را که به من وعده داده‌ای، محقق گردان! بار الها! اگر این گروه از اهل اسلام را هلاک گردانی، دیگر در زمین مورد پرستش قرار نمی گیری». «پس دعای شما را اجابت کرد که: من یاری دهنده شما هستم با هزار کس از فرشتگان» که دوشادوشتان علیه مشرکان وارد کارزار شوند «که» آن فرشتگان «از پی خود گروهی دیگر آورند» به طور پیاپی. زیرا خداوند متعال در آغاز، مسلمانان را با هزار کس از فرشتگان مدد رساند، سپس آن تعداد را به سه هزار افزایش داد و بعدا آنان را با پنج هزار تن به حد کمال رسانید.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ



«و خداوند این را» یعنی: مدد رساندنتان به وسیله فرشتگان را «جز بشارتی قرار نداد» برای شما بر پیروزی تان «و تا آن که دلهای شما بدان» امداد «آرام گیرد و پیروزی جز از نزد خدا نیست» پس بدانید که پیروزی مسلما از نزد فرشتگان نیست زیرا نصرت دهنده شما و فرشتگان هر دو، خود باری تعالی است «همانا الله عزیز» و غالبی است که مغلوب نمی شود «و حکیم است» در تمام کارهای خود و از آن جمله در مشروع ساختن جهاد برای سرکوب دشمنان خویش.

از عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «ما در این حقیقت که فرشتگان در روز بدر همراه ما بودند، هیچ شکی نداریم اما در غزوات دیگر بعد از بدر؛ خدای عزوجل خود به آن داناتر است». همچنین روایات، حاکی از مشاهده عینی فرشتگان در غزوه بدر - از سوی صحابه و مشرکان هر دو - است.

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمُ رِجْسَ

الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ﴿١١﴾

«هنگامی که شما را در پرده خوابی سبک که آرامش بخشی از سوی او بود، پوشاند» یعنی: خداوند جل جلاله در بدر چنان سکون و آرامشی بر دلهایتان مسلط گردانید که بدون احساس هیچ گونه بیم و هراسی، آرام به خواب رفتید و این خواب در همان شبی بود که فردای آن جنگ واقع می شد. بعضی گفته اند: بلکه در حال رویارویی دو صف نبرد، ایشان را خواب سبک فرا گرفت و سبب آرامش شان در جنگ شد «و از آسمان آبی بر شما فرو ریخت» خداوند جل جلاله قبل از شروع جنگ، بر لشکر مسلمانان بارانی فرود آورد تا بدانجا که از وادی بدر سیل سرازیر شد «تا شما را با آن پاک گرداند» یعنی: تا پلیدی ها را از شما بزداید لذا به آن آب غسل کرده و به بهترین و کاملترین وجه نماز گزاردید. قابل ذکر است که تا آن وقت، تیمم در اسلام مشروع نگردیده بود. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «مشرکان قریش بر چشمه آب بدر فرود آمده بودند لذا آب از

دسترس مسلمانان خارج بود پس تشنگی بر ایشان غلبه کرد، به علاوه، در حال جنابت یا بی‌وضوئی نماز می‌خواندند، همان بود که خداوند متعال از آسمان آبی نازل کرد که مؤمنان نه فقط از آن آشامیدند بلکه ظروف خویش را پر از آب نموده، چهارپایان خود را سیراب و از جنابت نیز غسل کردند». «و از شما پلیدی شیطان را بزداید» یعنی: هراس و وسوسه تشنگی و وسوسه‌های دیگری را که شیطان بر شما می‌افکند «و تا دل‌هایتان را محکم سازد» و در صحنه‌های جنگ، پایدار و نیرومند گرداند «و گام‌هایتان را بدان استوار دارد» زیرا در میان سپاه مسلمانان با لشکر مشرکان، زمین ماسه‌زاری قرار داشت پس خداوند جَلَّ جَلَلُهُ باران را فرستاد تا سستی و شکنندگی و گردوغبار آزاردهنده آن زمین ماسه‌زار را از بین ببرد.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَأَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأَلِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿١٢﴾

سپس خداوند متعال فضل و نعمت دیگری از نعمتهای خود بر مؤمنان را یادآوری می‌کند: «آن‌گاه که پروردگار تو به فرشتگان وحی می‌فرستاد که من با شما هستم» با تأیید و یاری خویش «پس مؤمنان را ثابت قدم بدارید» یعنی: به آنان مژده پیروزی بدهید، یا آنان را بر جنگ ثابت‌قدم بدارید؛ با حاضر شدن در صحنه به همراهشان و بسیار ساختن شمارشان «به زودی در دل کافران رعب خواهم افکند» تفسیر نظیر این عبارت، در سوره «آل عمران/۱۵۱» گذشت «پس فراز گردنها را بزنید» یعنی: فراز گردنهای مشرکان را بزنید، چرا که فراز گردنها جای مفاصلی است که زدن در آنها بر سرعت قطع شدن کردن می‌افزاید. به قولی: این دستور متوجه فرشتگان و به قولی دیگر: متوجه مؤمنان بود. اما قول اول رجحان دارد «و از آنان همه سرانگشتان را بزنید» یعنی: سرانگشتان دست‌های مشرکان را بزنید زیرا چون سرانگشتان قطع شود، فرد مضروب از جنگ باز می‌ماند، برخلاف سایر اعضا. ربیع بن انس رضی الله عنه می‌گوید: «مردم در روز بدر، کشتگان مشرکان به دست فرشتگان را با نشانه قطع شدن فراز گردنها و

سرانگشتانشان می‌شناختند و سرانگشتان کشتگان چنان بود که گویی در آتش سوخته است».

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٣﴾

«این» کشتار مشرکان «به سبب آن است که آنان با خدا و پیامبرش به مخالفت برخاستند» و دشمنی و عناد نمودند «و هر کس با خدا و پیامبرش به مخالفت برخیزد، قطعاً خدا سخت کیفر است».

ابن کثیر می‌گوید: «مجازات مشرکان در روز بدر، از نوع مجازات تکذیب کنندگان امت‌های پیشین بود».

ذَلِكَ فَمَنْ فَذُقُوهُ وَأَنْتُمْ لِلْكَافِرِينَ عَذَابُ النَّارِ ﴿١٤﴾

«اینها را» یعنی: این عذاب عاجلی را که گریبانگیر شما مشرکان شد «بچشید» درد آن را احساس کنید و غصه آن را جرعه‌جرعه بنوشید «و بدانید که برای کافران عذاب آتش جهنم مهیاست» اشاره به عذاب پایدار و درازمدت آینده آنان در آخرت است.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ ﴿١٥﴾

«ای مؤمنان! چون با انبوه کافران رودر رو شدید» زحفا: به هم گلاویز شده و به سوی همدیگر روی آوردید «پس به آنان پشت نکنید» و به شکست و انهزام تن در ندهید.

وَمَنْ يُؤَلِّمْ يَوْمئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِنَالٍ أَوْ مُتَحَرِّزًا إِلَىٰ فِتْنٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٦﴾

«و هر کس در آن روز پشت خود را به سوی آنان بگرداند» یعنی: هر کس در روز رویارویی بدر با قبول انهزام و شکست، به دشمن پشت کند، مورد خشم خداوند ﷻ قرار می‌گیرد «مگر آن‌که برای نبردی» مجدد «کناره‌جو باشد» و از روی به‌کار بردن

تاکتیک و نیرنگ جنگی و فریب دادن دشمن، از یک جناح به جناح دیگر جنگ و از یک سنگر به سنگر دیگر برود، بسان رزمنده‌ای که از روی تاکتیک به دشمن پشت می‌کند تا این گمان را در وی بیفکند که گویا شکست خورده است تا دشمن او را تعقیب کند و بدین وسیله، او بتواند مجدداً دشمن را غافلگیر ساخته و بر دستیابی به وی قادر شود زیرا جنگ فریب است. پس یا این باشد و «یا پناه‌جو باشد به جمعی» دیگر از مسلمانان هم‌رزمش - جز آن گروهی که در مقابل دشمن قرار دارد - حتی اگر مجاهدی عضو یک گروه جنگی بود و از خط اول رویارویی به سوی فرمانده خویش، یا به سوی مرکزیت و پایتخت آن دولت (رئیس حکومت) گریخت، در تحت این رخصت داخل است ولی اگر پایتخت و مرکزیت خود مورد هجوم دشمن قرار گرفته بود و مسلمانان سنگر دیگری نداشتند، دیگر گریز از صحنه نبرد توجیهی ندارد و باید همه تا مرز شهادت بجنگند. اما اگر فرار از صحنه جنگ، شامل هیچ یک از دو مورد یاد شده نمی‌شد: «پس قطعاً» شخص فرارکننده از میدان جنگ «به خشمی از سوی الله گرفتار شده است» یعنی: بجز رزمنده‌ای که با هدف جنگ مجدد با دشمن به‌طور تاکتیکی از میدان کناره می‌گیرد، یا رزمنده‌ای که به جمع دیگری از مسلمانان هم‌رزمش پناه می‌برد، هر فرارکننده دیگری از صحنه جنگ، به خشمی مسلم از سوی خدا عز و جل بازگشته است «و جایگاهش دوزخ است» پس فرارش او را در بلایی سخت‌تر و عقوبتی بزرگتر از آنچه از آن گریخته، درافکنده است «و چه بد سرانجامی است» دوزخ، که او به سبب پشت کردن به دشمن، بدان پیوسته است.

بایسته یاد آوری است که پشت کردن در نبرد، از گناهان کبیره و از جمله هفت گناه هلاک‌کننده‌ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف بیان کرده‌اند: «از هفت گناه هلاک‌کننده بپرهیزید. اصحاب پرسیدند: یا رسول‌الله! این هفت گناه هلاک‌کننده چیست؟ فرمودند: شریک آوردن به خدای سبحان، سحر، کشتن نفسی که خداوند عز و جل قتل او را حرام کرده است - جز به حق - خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن به دشمن در روز جنگ و متهم ساختن زنان پاکدامن مؤمن بی‌خبر به زنا».

احناف بر آنند که عقب‌نشینی از میدان جنگ و پناه گزیدن به نیروهای پشت خط اول نبرد - اعم از مرکزیت فرماندهی، یا پایتخت دولت اسلامی - در صورتی جایز است که سپاه اسلام در میدان جنگ از دوازده هزار نفر کمتر باشد، اما اگر سپاه اسلام دوازده هزار نفر یا بیشتر از آن بود، جایز نیست که در برابر دشمن فرار و عقب‌نشینی نمود، هر چند تعداد دشمن به مراتب بیش از مسلمانان باشد. احناف در این حکم به این حدیث شریف استدلال کرده‌اند: «بهترین همراهان چهارتن، بهترین سربه‌ها (گروه‌های جنگی پارتیزانی) چهارصدتن و بهترین لشکرها چهار هزارتن‌اند و سپاهی که دوازده هزار تن باشد، از کمی تعداد شکست نمی‌خورد و هرگز به این علت مغلوب نمی‌شود».

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُمْ إِذْ رَمَيْتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٧﴾

«پس شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت» با فراهم ساختن اسباب و مقدمات پیروزی شما «و ای محمد! تو نیفگندی وقتی که افگندی» آن مشت خاک را «بلکه خدا بود که افگند» یعنی: در حقیقت این تو نبودی که افگندی بلکه صورت افگندن از تو و حقیقت آن از خدای متعال بود زیرا اگر حقیقتاً افگنده تو می‌بودی، اثر یک مشت شن و خاک جز به همان اندازه که عادتاً از انداختن یک فرد بشر متصور است، بیش نبود و آنچنان اثری گسترده و شکننده از آن ایجاد نمی‌شد که ذرات یک مشت خاک، به چشم و بینی تمام اعضای لشکر مشرکان برسد و همه را تارومار گرداند پس در حقیقت، این انداختن، فعل خدای سبحان بود که چنین اثر بزرگی بر آن مترتب گشت، اثری که بشر تاب و توان تحمل آن را ندارد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت می‌کند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر، دستهای خود را به آسمان بلند کرده و به بارگاه الهی چنین التجا نمودند: «پروردگارا! اگر این جمع را هلاک کنی، دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرار نمی‌گیری». در این اثنا جبرئیل علیه السلام در رسید و به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت: مشت

خاک برگیر و آن را بر روی مشرکان بیفگن! رسول خدا ﷺ مшти خاک را گرفته و آن را بر روی مشرکان افگندند و فرمودند: «شاهت الوجوه: چهره‌های مشرکان منفور باد» پس کسی از مشرکان نماند مگر این‌که بر چشمها و سوراخ‌های بینی و دهان وی چیزی از این مشت خاک رسید، در این هنگام بود که همه پشت کردند و تار و مار شدند. «و تا مسلمانان را از نزد خویش بخششی نیکو عطا کند» یعنی: خداوند متعال این کار را فقط برای آن کرد تا بر مسلمانان نعمتهای نیکو و زیبای خود را ارزانی بدارد. مراد از (بَلَاءٌ حَسَنًا) بخششی نیکو است. «همانا الله شنواست» دعای آنان را «دانااست» به احوالشان.

ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كَيْدَ الْكٰفِرِيْنَ ﴿١٨﴾

«حال این بود» که بیان کردیم؛ از پیروز ساختن مؤمنان و نگونسار کردن کفار «و بدانید که خدا نیرنگ کافران را سست می‌گرداند» یعنی: قطعاً هدف از این عنایات الهی بر شما که در این آیات بیان شد، انعام نمودن به مؤمنان و نقش برآب ساختن نقشه کافران بود.

إِنْ تَسْتَفِيحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْهَوْا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتِكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿١٩﴾

«اگر طلب فتح می‌کردید پس فتح به شما آمد» خطاب متوجه کفار است و هدف از آن استهزایشان می‌باشد زیرا در بیان سبب نزول آمده است: مشرکان قریش هنگامی که از مکه برای جنگ با مسلمانان بیرون می‌رفتند، از خداوند ﷻ خواستند تا میان آنها و مسلمانان داوری نماید و در جنگی که پیش رو است، گروه بر حق را پیروز گرداند. لذا خدای عزوجل با لحنی تمسخرآلود خطاب به آنان می‌فرماید: اگر داوری می‌خواستید، اینک نتیجه داوری برایتان آمد! «و اگر باز ایستید» از کفر و دشمنی با رسول خدا ﷺ «آن» باز ایستادن از کفر و دشمنی «برای شما بهتر است؛ و اگر باز گردید» به سوی کفر

و دشمنی و نبرد علیه اسلام و مسلمانان «ما هم بر می گردیم» با مسلط ساختن مؤمنان بر شما، همان‌گونه که ایشان را در بدر بر شما مسلط کردیم «و بدانید که گروه شما هرچند زیاد باشد، هرگز از شما چیزی را دفع نتوانند کرد» مراد از این گروه، قوم قریش در مکه است «و بدانید که خدا با مؤمنان است» پس هر کس خدا با او باشد، قطعاً پیروز است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اطِيعُوْا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُۥ وَلَا تَوَلَّوْا عَنّٰهُ وَاَنْتُمْ تَسْمَعُوْنَ ﴿٥٠﴾

«ای مؤمنان! خدا و فرستاده او را فرمان برید» در همه چیز و از آن جمله در جنگ «و از او روی برنتابید درحالی که می شنوید» ندای او را.

وَلَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ قَالُوْا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُوْنَ ﴿٥١﴾

«و مانند کسانی نباشید که گفتند: شنیدیم» پیام حق را و اطاعت کردیم «و حال آن که نمی شنوند» و در حقیقت اطاعت نمی کنند. آنان منافقان یا یهودیانند زیرا با گوشه‌ایشان پیام حق را می شنوند، بی آن که آن را بفهمند و بدان عمل کنند پس آنان همانند کسی هستند که اصلاً نشنیده است. یا مراد این است: آنان پیام حق را شنیدند ولی آن را اجابت نکردند بلکه گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم!

﴿٥٢﴾ اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الضُّمُّ الْبِكْمِ الَّذِيْنَ لَا يَعْقِلُوْنَ ﴿٥٢﴾

«قطعاً بدترین جنبندها» که بر روی زمین می جنبند و حرکت می کنند «نزد خداوند» یعنی: در حکم و داوری وی «ناشنوایان لالی هستند که نمی اندیشند» در آنچه که نفعشان در آن است تا به سوی آن بشتابند و در آنچه که زیانشان در آن است تا از آن اجتناب کنند پس آنان در نزد خداوند ﷻ بدترین جنبندها هستند زیرا هر جنبنده‌ای جز آنان در روی زمین، میان خیر و شر - به نسبت - فرق نهاده و نفع و ضرر خود را از هم تمییز می دهد.

وصف کردن کفار به ناشنویان گنگ - درحالی که به ظاهر هم می شنوند و هم نطق می کنند - به سبب عدم بهره گیری شان از موهبت شنوایی و نطق در جهت صلاح و فلاح خویش است.

وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾

«و اگر خدا در آنان» یعنی: در آن گروه کرولال «خیری می یافت، قطعاً به آنان می شنواید» به چنان شنوایی ای که از آن سود برده و در اثر آن، حجتها و برهانها را دریابند «و اگر آنان را شنوا می کرد، حتماً باز به حال اعراض، روی برمی تافتند» زیرا این امر که آنان ایمان نمی آورند، در علم باری تعالی سبقت گرفته است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَهِكُمْ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾

«ای مؤمنان! به ندای خداوند و پیامبر که شما را به پیامی حیات بخش فرامی خواند، لبیک اجابت بگویند» یعنی: به سوی اطاعت ما و اطاعت از پیامبر ما صلى الله عليه وآله و اجرای اوامر وی بشتابید زیرا بی تردید، کمال حقیقی و زندگی سعادت‌مندان و با عزت شما، در گرو این اطاعت و عمل به این اوامر است، از آنجا که پیامبر شما را به سوی اموری فرامی خواند که حیات حقیقی تان در آن است؛ چون علم شریعت زیرا علم؛ حیات است و جهل؛ مرگ و همانند پذیرش اوامر و نواهی قرآن؛ زیرا حیات ابدی و نعمت سرمدی در گرو امتثال فرمانهای قرآن است و همانند جهاد؛ زیرا جهاد سبب بقای حیات شماست، چرا که اگر دشمن مورد هجوم قرار نگیرد، خود بر شما هجوم برده و نابودتان می کند.

اما از سیاق آیات چنین بر می آید که لبیک گفتن به ندای خدا جل جلاله و پیامبرش صلى الله عليه وآله در اینجا، بیشتر ناظر بر اجابت فرمان جهاد است چنان که محمد بن اسحاق از عروبه بن زبیر رضي الله عنه چنین نقل کرده است.

در حدیث شریف به روایت ابی سعید بن معلی رضی الله عنه آمده است که فرمود: «من در مسجد مشغول ادای نماز بودم که در این اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فراخواندند ولی (به تصور این که به پایان رساندن نماز اولی است) اجابت شان نگفتم لذا چون نماز را تمام کردم به محضر ایشان شتافتم و گفتم: یا رسول الله! شما مرا در حالی فراخواندید که مشغول ادای نماز بودم! فرمودند: مگر خداوند متعال نفرموده است که: به ندای خدا و پیامبر - چون شما را فراخواند - لیبیک اجابت بگویید؟». «و بدانید که خداوند میان آدمی و دلش حائل می گردد» یعنی: مادامی که دل‌هایتان نرم و به فرمان است، به سوی اجابت اوامر خداوند متعال بشتابید، قبل از آن که احوال متغیر شود و دل‌هایتان از شما فرمان نبرد. فرمان نبردن دل از انسان بامرگ وی است که نقطه پایان عمل اوست. یا: هر کس بسیار گناه کند، چه بسا که قلبش از معانی ایمانی دور شود و بعد از آن به اجابت گفتن حق تعالی و پیامبرش مایل نگردد.

در حدیث شریف به روایت ام سلمه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این دعا را بسیار می خواندند: «اللهم مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك: بارالها! ای گرداننده دلها! دلم را بر دینت ثابت نگه دار». گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله! مگر دلها را دگرگونی ای است؟ فرمودند: «آری! خدای عزوجل هیچ کس از بنی آدم را نیافریده، مگر این که قلبش در میان دو انگشت از انگشتان بلاکیف اوست پس اگر بخواهد، آن را راست و مستقیم و اگر هم بخواهد کج و منحرفش می گرداند لذا از الله پروردگارمان درخواست می کنیم که دل‌هایمان را - بعد از آن که هدایتان نموده - منحرف نگرداند و از او می طلبیم تا رحمتی از بارگاه خود بر ما ببخشد، همانا او بسیار بخشاینده است...». «و بدانید که به سوی او حشر خواهید شد» در روز قیامت، آن گاه به شما بر حسب سلامت دلها و اخلاص در طاعاتتان، پاداش می دهد.

وَأَنْقُؤِا فِتْنَةَ لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٣٥﴾

«و از فتنه‌ای» یعنی: از آزمون و محنتی «پرهیزید که فقط به ستمکاران شما نمی رسد» یعنی: از فتنه‌ای پرهیزید که از ظالم گذشته، دامن گیر خوبان نیز می شود و

صالح و طالح همه را دربر می‌گیرد زیرا آن‌گاه که به اوامر خدا و رسولش لبیک نگوید و در مقام تأیید حق و انکار باطل بر نیاید، چه بسا فتنه‌ای در رسد که ستمکاران را نابود کرده از آنان بگذرد و دامن اهل صلاح را نیز بگیرد. در حدیث شریف به روایت عدی بن عمیره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خدای عزوجل عامه مردم را به سبب اعمال بد عده به‌خصوصی از آنان عذاب نمی‌کند، مگر این‌که منکر را در میان خود ببینند و در حالی که بر انکار آن قادرند، آن را انکار نکنند، آن وقت است که خداوند جل جلاله خاص و عام همه را عذاب می‌کند.» «و بدانید که خداوند سخت کیفر است» و عذاب نمودن کسانی که مباشرتا و مستقیما مرتکب اسباب عذاب نشده بلکه به‌طور غیرمستقیم مسبب آن گردیده‌اند، نشانه‌ای از شدت عقاب وی است. آری! آنان کسانی‌اند که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند و بر اثر آن، در جامعه فساد شیوع یافته است، در این هنگام است که عذاب بر اهل منکر - مخصوصا - فرود نمی‌آید بلکه به‌طور عام و همگانی، بر اصحاب منکر و معروف همگی نازل می‌شود. بنابراین، جهاد در راه خدا جل جلاله و امر به معروف و نهی از منکر، دو عامل بزرگ حیاتبخش برای مسلمین است.

وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخَطَفَكُمْ الْإِنْسَانُ فَتَأْوِنَكُمْ وَآيَدِكُمْ بِضُرِّهِمْ وَرِزْقِكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦٦﴾

«و یاد کنید» ای مهاجران! و به قولی: ای امت عرب! «هنگامی را که شما در زمین، اندک و مستضعف بودید» مراد: سرزمین مکه است «می‌ترسیدید که مردم شما را بر بایند» مراد از مردم: مشرکان قریش و به قولی: فارسیان و رومیانند. خطف: گرفتن و ربودن به سرعت است. «پس او شما را جای داد» یعنی: خدای منان شما را به مدینه، یا به سوی انصار، جای و مأوی داد «و شما را به پیروزی خود نیرومند گردانید» در روز بدر «و شما را از چیزهای پاکیزه روزی داد» که از جمله آنها یکی هم غنایم جنگ است «تا باشد که سپاس بگذارید» این نعمت‌ها را و بنابراین، خدا و رسول وی را در همه چیز اجابت و اطاعت کنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمْنَتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٧﴾

«ای مؤمنان! به خدا و پیامبر او خیانت نکنید» با ترک آنچه که شما را بدان مکلف نموده‌ایم و با فرو گذاشتن آنچه که پیامبر ما ﷺ شما را به انجام آن سفارش کرده و شما را بر آن امین قرار داده است «و در امانت‌های یک‌دیگر» که در میان خودتان بر آن امین قرار داده شده‌اید، نیز «خیانت نکنید» که از جمله آنها، افشاکردن اسرار مؤمنان برای کافران و منافقان است «در حالی که خود می‌دانید» که این کار خیانت است، اما عمدا مرتکب این خیانت می‌شوید. به این ترتیب، خداوند متعال مؤمنان را از خیانت به خود، پیامبرش و همدیگرشان نهی کرد.

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول می‌گوید: «آیه کریمه درباره ابی‌لبابه بن عبدالمنذر نازل شد زیرا رسول خدا ﷺ او را نزد طایفه بنی‌قریظه فرستادند تا این پیغام را که باید به داوری رسول خدا ﷺ درباره خود تن در دهند، به آنان برساند. پس چون ابولبابه پیغام رسول خدا ﷺ را به آنان رساند، با او در این امر مشورت کردند، او به زبان خویش به آنان چنین مشورت داد که: حکم رسول خدا ﷺ را درباره خود - هرچه که باشد - بپذیرند ولی با دست، به حلقوم خویش اشاره کرد! یعنی این‌که: پذیرش حکم رسول خدا ﷺ به معنی گردن زدن شماست! ولی بی‌درنگ متوجه شد که با این کار به خدا و رسولش خیانت کرده است لذا سوگند خورد که لب به هیچ خوردنی و نوشیدنی‌ای نمی‌زند تا بمیرد، یا خدای منان بر وی توبه‌پذیر شود. آن‌گاه به مسجدالنبی رفت و خود را محکم به یکی از ستونهای مسجد بست و به مدت نه روز در این حال باقی ماند تا کارش بدانجا رسید که از گرسنگی و تشنگی بی‌هوش و بی‌رمق می‌افتاد. همان بود که خدای عزوجل از پذیرش توبه او به پیامبرش خبر داده این آیه را نازل فرمود. در این هنگام مردم آمدند و به وی مژده دادند و خواستند تا او را از ستون مسجد باز کنند، اما او سوگند خورد که باید خود رسول خدا ﷺ با دست مبارکشان او را باز نمایند، همان بود که رسول خدا ﷺ آمدند و وی را باز کردند...».

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا آمَاؤُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

«و بدانید که اموال و اولاد شما فتنه هستند» یعنی: آنها سبب افتادنتان در فتنه هستند زیرا همین اموال و اولادند که باعث سقوط شما در دامن بسیاری از گناهان و در نتیجه عذاب باری تعالی می‌شوند. یا معنی این است: اموال و اولاد شما آزمایشی برای شما هستند تا در عینیت آشکار شود که شما حدود و احکام الهی را در مورد آنها رعایت می‌کنید یا خیر؟ «و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است» پس حق خداوند متعال را بر اموال و اولادتان مقدم بدانید و مبادا اموال و اولادتان سبب آن گردند که امانت را خیانت کنید.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

«ای مؤمنان! اگر از خدا پروا دارید، برای شما فرقانی قرار می‌دهد» یعنی: برای شما به وسیله تقوی، از ثبات دل و قدرت بصیرت و حسن هدایت چنان نیرویی قرار می‌دهد که بتوانید با آن، میان حق و باطل فرق گذاشته، شبهات را بشناسید و در روشنی آن، از آنچه مایه بیم و هراس شماست حذر کنید. یا «فرقان» به معنی پیروزی است زیرا این پیروزی است که حق را از باطل متمایز و نمایان می‌گرداند «و» اگر از خدا عزوجل پروا بدانید «سیئات را از شما می‌زداید و شما را می‌آمزد» یعنی: گناهان شما را محو می‌سازد و از آنها در می‌گذرد. در روایتی آمده است: مراد از «سیئات» گناهان صغیره و مراد از «ذنوب»، گناهان کبیره است «و خدا صاحب فضل بزرگ است» بر بندگانش. پس بدانید که تقوی کلید این همه موهبت‌هاست.

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ

الْمَكْرِينَ ﴿٣٠﴾

«و یاد کن هنگامی را که کافران درباره تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا اخراج کنند».

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: شبی سران قریش در مکه پیرامون این موضوع با هم مشورت کردند که کار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یکسره نمایند پس برخی از آنان گفتند: چون صبح بر او دمید، او را به بند کشید. برخی دیگر گفتند: بلکه از مکه اخراجش کنید. برخی دیگر گفتند: از هر قبیله جوانی را انتخاب کنید که همه به طور دسته جمعی بر او یورش برند و او را باضربه ای چون ضربه یک مرد به قتل رسانند، در آن صورت، خون او میان همه قبایل توزیع خواهد شد و قطعاً بنی هاشم قدرت جنگیدن با تمام قبایل و تیره های قریش را ندارند. سرانجام بر این رأی اجماع کردند. همان بود که خدای عزوجل پیامبرش را از نیرنگ و نقشه دشمنان آگاه کرد. آن گاه حضرت علی رضی الله عنه مأمور شد تا بر بالین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخوابد تا دشمنان غافل گردند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شبانگاه با ابوبکر صدیق رضی الله عنه راه هجرت به سوی مدینه را در پیش گرفتند تا به غار ثور رسیدند.

«و آنان مکر می کردند و خداوند هم مکر می کرد» یعنی: مشرکان در خفا علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیرنگها و توطئه ها می تنیدند، اما خدای عزوجل در مقابل، نیرنگهایشان را بی اثر می کرد و بدانند که در برابر این نیرنگها مجازاتشان می کند و نیرنگهایشان را به خودشان بر می گرداند. مجازات الهی از باب «مشاکله»^۱ مکرنامیده شد «و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است».

^۱ مشاکله یا هم شکل گویی: اتحاد در لفظ و اختلاف در معنی است.

وَإِذَا تَنَالَى عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذِهِ آيَاتٍ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ



«و چون آیات ما بر آنان خوانده شود، می گویند» از روی سرسختی، تعصب، تمرد و دوری از حق «شنیدیم» آنچه را که تو بر ما می خوانی «اگر بخواهیم مانند این را» که تو بر ما خوانده ای «می گوئیم» اما چون به دنبال آن رفتند که مانند آیات قرآن را بسازند، از این کار ناتوان شدند، آن گاه ناگزیر از روی عناد و تمرد گفتند: «این جز اساطیر پیشینیان نیست» یعنی: این قرآن، همان چیزی است که نویسندگان و اسطوره پردازان، از اخبار و داستانهای پیشینیان می نویسند.

در بیان سبب نزول آمده است: گوینده این سخن، نضر بن حارث - لعنه الله - بود، او سپس در جنگ بدر اسیر شد و رسول خدا ﷺ دستور دادند تا به سختی کشته شود و همچنان شد.

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَتْ هَذِهِ حَقًّا لَقَدْ سَمِعْنَا آيَاتَكَ مِن قَبْلُ مِن قَبْلِ هَذِهِ وَمَا نَحْنُ بِمُؤْمِنِينَ

يَعَذَابِ آيَةٍ ۝۳۳

«و هنگامی که گفتند: خدایا! اگر این قرآن همان حق از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگ بباران، یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور» این سخن را از سر جهل و تندروی و افراطگری در انکار و تکذیب شان گفتند، در حالی که حق این بود تا بگویند: خدایا! اگر این قرآن حق است، ما را به سوی آن هدایت کن و به ما توفیق بده تا از آن پیروی کنیم!

وَمَا كَانُوا يَرْجُونَ إِذْ يَخْلِفُونَ أَيْمَانَهُمْ إِذْ يَخْلِفُونَ أَيْمَانَهُمْ إِذْ يَخْلِفُونَ أَيْمَانَهُمْ

«و مادام که تو در میانشان هستی، خداوند عذاب کننده آنان نیست» یعنی: ای محمد ﷺ! مادام که تو در میانشان هستی، آنان از عذاب استیصال و براندازی کامل در مهلت قرار دارند زیرا سنت خدای عزوجل بر آن است که هیچ امتی را درحالی که

پیامبرشان در میانشان است، به عذاب استیصال عذاب نکند «و خدا عذاب کننده آنان نیست درحالی که استغفار می کنند» یعنی: خداوند ﷻ عذاب کننده مشرکان نیست مادامی که آمرزش می خواهند. روایت شده است که کفار قریش به هنگام طواف می گفتند: «غفرانک: پروردگارا! از تو آمرزش می خواهیم». ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «در میان کفار قریش دو امان وجود داشت: یکی وجود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و دیگری استغفار پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از میانشان رفتند، اما استغفار باقی ماند». همچنان ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «خداوند هیچ قومی را - مادامی که انبیاشان در میانشان باشند - به عذاب ریشه کن نمی کند تا آن که انبیا را از میانشان بیرون برد». در حدیث شریف آمده است: «خدای عزوجل دو امان برای امتم نازل نموده است: (وَمَا كَانَتْ أَلَلَةُ لِعُذْبِهِمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَتْ أَلَلَةُ مُعَذِّبِهِمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) «یک امان، وجود من در میانشان است و امان دیگر، استغفار» پس چون من درگذرم، استغفار را تا روز قیامت در میانشان باقی می گذارم». اما به قولی معنی این است: اگر از کسانی باشند که به خدا ایمان داشته باشند و از او آمرزش بخواهند، او عذاب کننده شان نیست. به قولی دیگر معنی این است: خداوند ﷻ عذاب کننده شان نیست مادامی که در میانشان کسانی از مسلمانان هستند که استغفار می کنند ولی چون مسلمانان از میانشان بیرون رفتند، خداوند ﷻ در روز بدر و بعد از آن، عذاب شان کرد.

وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُنَافِقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾

«و چیست آنان را که خداوند عذاب شان نکند، حال آن که» آنان مردمی را که به خدای یگانه ایمان آورده و از پیامبرش پیروی می کنند «از مسجد الحرام بازمی دارند» و به ایشان امکان ادای مناسک را نمی دهند. یعنی: آنان به سبب فجایعی که مرتکب شده اند، مستحق عذاب خداوند ﷻ هستند ولی این عذاب به برکت اقامت رسول خدا صلی الله علیه و آله در میانشان، بر آنان نازل نگشت. «و» آنان مردم را از مسجد الحرام در حالی باز می دارند که «متولیان آن نیستند» این رد سخن مشرکان است که می گفتند: ما

متولیان کعبه هستیم «اولیای آن جز متقیان نیستند» یعنی: متولیان آن فقط کسانی‌اند که از شرک و معاصی می‌پرهیزند زیرا خانه کعبه از آن خدا ﷻ است پس دوستان و اولیای بتان، بر آن هیچ‌گونه ولایتی ندارند. در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: اولیا و دوستان شما چه کسانی‌اند؟ فرمودند: «هر شخص با تقوایی». آن‌گاه تلاوت کردند: **(إِنَّ أَوْلِيَآؤَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ)**. «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» این حقیقت را که چه کسی سزاوار دوستی خدا ﷻ، یا شایسته تولیت حرم وی است.

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ



«و نماز آنان در خانه کعبه جز سوت کشیدن و کف‌زدن نیست» یعنی: در دوره سلطه مشرکان، خانه کعبه به چنان عبادتی که خداوند ﷻ در آن بر وجه مشروع مورد تعظیم قرار گیرد، آبادان نبود بلکه کعبه با حرکات سبک و بی‌معنایی چون سوت کشیدن و کف‌زدن - آن هم به نام نماز - عرصه‌گاه حرکات و قیحانه آنان شده بود. به قولی معنی این است: مشرکان در خانه کعبه سوت می‌کشیدند و دست می‌افشانند و این حرکات را فقط به این هدف به جای نماز قرار می‌دادند که نمازگزاران مسلمان را از نمازشان باز داشته و ایشان را در نمازشان به اشتباه افکنند «پس ای کافران! به سزای آن که کفر می‌ورزیدید، عذاب را بچشید» یعنی: این است پاداش شما در برابر آنچه کردید. مراد سزایی است که در روز بدر به آنان رسید.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُضِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْمَرُونَ



محمد بن اسحق در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل می‌کند: بعد از شکست مشرکان در بدر، فرزندان مشرکانی که در بدر کشته شده بودند، از ابوسفیان و دیگرانی که در قافله تجارتی قریش اموالی داشتند، خواستند که آن اموال، صرف انتقام گرفتن از مسلمانان شود و آنها نیز پذیرفتند پس نازل شد: «همانا کافران اموالشان را خرج می‌کنند تا

مردمان را از راه الله بازدارند» با به راه انداختن نبرد علیه رسول خدا ﷺ و جمع کردن لشکری برای این هدف «پس زود باشد که آن را خرج کنند، باز» فرجام «آن انفاقشان، حسرتی بر آنان باشد» و غرق حسرت و ندامت گردند زیرا آن اموال را - بی آن که حاصلی از آن به دست آورند - می‌بازند و تلاشهای مذبحانه‌شان سراسر برایشان مصیبت بار خواهد بود «سپس مغلوب می‌شوند» و این وعده ما است چنان که فرموده‌ایم: ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾: (خدا مقرر کرده است که حتما من و فرستادگانم غالب خواهیم شد) «مجادله/۲۱». سرانجام کار نیز این گونه بود و وعده خدای سبحان به واقعیت پیوست. لذا اخبار این آیه از معجزات است و در صورت تکرار شرایط؛ این معجزه تا روز قیامت به حال خود باقی است «و کافران به سوی دوزخ رانده می‌شوند» پس هم اموالشان تباه می‌شود، هم در دنیا مغلوب می‌گردند و هم در آخرت مورد عذاب قرار می‌گیرند و این همه به سود مؤمنان است.

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَعْمَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُمْ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿٣٧﴾

«چنین است تا خداوند» گروه «پلید را» که کفارند «از» گروه «پاک» که مؤمنانند «جدا کند و ناپاکی را روی یک‌دیگر نهد پس آن همه را یکجا توده سازد» یعنی: گروه‌های کفار را بر روی هم نهد و یکجاشان سازد تا از فرط ازدحام و انبوهی‌شان، همچون پشته هیزمی برهم نهاده و بهم فشرده، متراکم گردند «پس» آن‌گاه «آن را» یعنی: آن گروه پلید را «در جهنم اندازد، اینان همان زیانکارانند» که خود و اموال خود را باختند.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ



«به کافران بگو: اگر باز ایستند» از دشمنی رسول خدا ﷺ و مخالفت با وی، با ورود در اسلام «آنچه گذشته است» از کفر و اعمال بدشان، از جمله دشمنی و جنگشان علیه مسلمانان «بر آنان آمرزیده می‌شود» زیرا - چنان‌که در احادیث آمده است - اسلام، ما قبلش را محو می‌کند.

امام ابوحنیفه رحمته الله به استناد این آیه می‌گوید: «اگر مرتد مسلمان شد، قضا آوردن عبادت‌های ترک شده بر وی لازم نیست».

«و اگر باز گردند» یعنی: اگر به جنگ و دشمنی و کفر خود استمرار دهند «به یقین سنت خدا در مورد پیشینیان گذشته است» یعنی: بدانند که سنت خدا ﷻ بر آنان نیز خواهد گذشت چنان‌که بر امت‌های پیشینی که عملکردی مانند عملکردشان داشتند و به عذاب الهی گرفتار شدند، گذشت پس اینان نیز باید فرجامی مانند فرجام آنان را انتظار داشته باشند.

وَقَدْ نَلَّوْهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كَلَهُمُ اللَّهُ فَإِنِ آنتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا

يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣٩﴾

«و با آنان» یعنی: با کفار «بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین، همه برای الله باشد» یعنی: تا مسلمانی یافته نشود که در دین خویش مورد آزار قرار گیرد. البته این آرمان زمانی برآورده خواهد شد که سلطه عالم همه از آن مسلمانان گردد و بساط حاکمیت‌های کفر برچیده شود.

آیه کریمه، بیانگر این حقیقت است که هدف نهایی جهاد مسلحانه در اسلام، رسیدن به وضعیتی جهانی است که در آن کلمه خداند ﷻ برتر و سلطه از آن مسلمانان باشد، نه به این معنی که کسی بر گردن نهادن به دین اسلام مجبور ساخته شود بلکه به این معنی که چنان سلطه‌ای بر روی زمین باقی نماند که مانع دخول انسانها به دین اسلام شود. تفسیر نظیر این عبارت در سوره «بقره/۱۹۳» نیز گذشت. «پس اگر باز ایستند» از

کفر «قطعا خدا به آنچه انجام می دهند، بیناست» بنابراین، آنان را بر اسلامشان پاداش می دهد.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَانِكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٤٠﴾

«و اگر روی برتافتند» از ایمان و از کفر باز نیستادند «پس بدانید» ای مؤمنان «که الله مولای شماست» یعنی: نصرت دهنده شماست لذا به ولایت و نصرت وی اعتماد کنید «چه نیکو مولایی و چه نیکو یاری دهنده ای است» لذا هر کس به شرف ولایت و دوستی الله ﷻ نایل شد؛ رستگار و هر کس که از نصرت وی برخوردار گشت؛ پیروز است.

﴿٤١﴾ وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّلَاقِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾

«و بدانید که هر چیزی را» اندک یا بسیار «از کافران به غنیمت گرفتید» چگونگی تقسیم آن این است که: «یک پنجم آن برای خدا و برای پیامبر و خویشاوندان او و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است» غنیمت: آن بخش از اموال کفار است که مسلمانان به شیوه قهر و غلبه بر آن دست یابند و غنایم شامل هر چیزی - اعم از زمین، کالا، پول و... است - که مسلمانان از کفار به غنیمت می گیرند و باید امام (زمامدار) آنها را براساس سهام مقرر در این آیه، تقسیم کند ولی احناف در مورد زمین برآند که: امام در تقسیم یا ابقای آن به دست مالکان اصلی آن و در عوض، مقرر کردن خراج بر آن، مخیر است و در صورت تعیین خراج؛ زمین کما فی السابق ملک مالکان خود می گردد.

امام شافعی رحمته الله می گوید: خمس (یک پنجم) غنایم به پنج قسمت تقسیم می شود زیرا سهم خداوند رحمته الله و رسول وی صلی الله علیه و آله یکی است که در مصالح مؤمنان به مصرف می رسد و چهار سهم باقی مانده، به چهار صنفی تعلق می گیرد که در آیه ذکر شده است. ولی

امام ابوحنیفه رحمته الله می گوید: خمس غنایم فقط بر سه صنف تقسیم می شود: یتیمان، مساکین و در راه ماندگان (مسافران). زیرا حکم سهم رسول خدا صلی الله علیه و آله و اقربایشان با وفات ایشان از بین رفته است و اگر سهمی هم به اقربای پیامبر صلی الله علیه و آله برسد، فقط از باب فقر و مسکنتشان است - چنانچه فقیرباشند - نه از باب قرابتشان. مراد از (لذی القربی): اقارب پیامبر صلی الله علیه و آله؛ یعنی بنی هاشم و بنی مطلب اند.

این در مجموع چگونگی تقسیم همان یک سهم «خمس» است، اما چهارسهم باقی مانده غنایم بر غنیمت گیری تقسیم می شود که در جنگ حضور داشته اند. مذهب امام ابوحنیفه رحمته الله در این باره این است که به سوار دو سهم و به پیاده یک سهم داده می شود. ولی امام شافعی و امام مالک رحمهما الله بر آنند که: سوار سه سهم دارد و پیاده یک سهم.

«اگر به خداوند ایمان آورده اید» یعنی: اگر به خداوند مؤمن و باورمندید پس به حکم و فرمان وی در باره چگونگی تقسیم غنایم که در اینجا به شما اعلام کرده، تسلیم باشید و از آنچه که شما را در آن سهمی نیست، قطع طمع کنید و به چهارپنجم سهم خود قناعت ورزید (و) اگر «به آنچه که فرو فرستادیم بر بنده خویش» محمد صلی الله علیه و آله؛ از فرشتگان و پیروزی و معجزات و آیات «در روزفرقان» ایمان آورده اید، در حکم غنایم همین گونه عمل کنید که فرمان داده ایم. «روز فرقان»: روز بدر است زیرا این روز بود که میان اهل حق و اهل باطل، جدایی افگند «روزی که آن دو گروه» یعنی: مسلمانان و کافران «با هم رو در روشدند. و خداوند بر هر چیز توانا است» از آن جمله بر نصرت دادن جمعی اندک بر جمعی بسیار چنان که در بدر چنین کرد.

سپس در بیان تفصیلی بعضی از رخدادهای بدر می فرماید:

إِذْ أَنْتُمْ بِالْمُدَوَّةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْمُدَوَّةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَا خْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنِكُمْ وَيَحْيَىٰ مَن حَيَّ عَنْ بَيْنِكُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٤٤﴾

«آن‌گاه که شما در کناره نزدیک بودید» یعنی: شما در دامنه‌ای از وادی بدر اردو زده بودید که به مدینه نزدیک‌تر بود «و آنان در کناره دورتر بودند» یعنی: دشمن در دامنه دورتر از مدینه و نزدیکتر به سمت مکه موضع گرفته بود «و کاروان پایین‌تر از شما بود» مراد؛ کاروان تجارتي ابوسفیان است که در موقعیتی پایین‌تر از دو گروه، در نزدیک ساحل دریا راه می‌پیمود. پس در حالی که وضعیت این‌گونه بود، خدای عزوجل با یاری دادن مؤمنان بر کفار، بر ایشان منت گذاشت «و اگر با یک‌دیگر وعده جنگ گذاشته بودید، قطعاً در وعده‌گاه خود اختلاف می‌کردید» یعنی: اگر شما و مشرکان مکه با هم بر این امر که در این موضع رو در رو شوید، وعده قبلی می‌گذاشتید، قطعاً با یک‌دیگر وعده خلافی می‌کردید زیرا شما را قلت تعدادتان و کثرت دشمنان از وفا به وعده سست می‌کرد و آنان را ترس و هیبتی که از رسول خدا ﷺ در دل داشتند، یا آنان را تمایل به سالم ماندن قافله‌شان، از آمدن به میعادگاه باز می‌داشت «و لیکن» حق تعالی شما و آنان را در این آوردگاه گردآورد «تا الله کاری را که کردنی بود به انجام رساند» از پیروز ساختن دوستان و خوار ساختن دشمنانش و عزت بخشیدن به دینش و به ذلت کشانیدن کفر در حالی که هرگز محاسبه دو گروه بر این مبنا نبود که این اتفاق به این صورت روی می‌دهد، اما خدای عزوجل این اتفاق را به همین شکل محقق گردانید «تا هلاک گردد کسی که هلاک شدنی است بعد از قیام حجت و زنده بماند کسی که زنده ماندنی است بعد از قیام حجت» و بعد از آن؛ دیگر هیچ‌کس را بر خدای عزوجل عذر و حجتی باقی نماند. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: تا کفر کسی که کافر شده است، بی‌هیچ‌گونه شبهه‌ای باشد، همین‌گونه؛ اسلام کسی که اسلام آورده است، بی‌هیچ‌گونه شبهه‌ای باشد زیرا با پیروزی اهل ایمان در بدر و جداسازی میان حق و باطل، شبهه به کلی از میان رفت بنابراین، اگر بعد از این انسانی به سبب استمرارش بر کفر، در وادی هلاکت افتاد و سزاوار عذاب گردید، هلاکت وی بی‌هیچ‌گونه شبهه‌ای است و در روز قیامت برایش حجتی باقی نمانده است که بگوید: من در شبهه بودم و کار بر من پوشیده و آشفته بود. همین‌گونه برای اهل ایمان در این‌که بر حق هستند، شبهه‌ای باقی نمی‌ماند زیرا دیگر این حقیقت

برایشان روشن و آفتابی شده است که دین خدا ﷻ پیروز است و دوستانش فاتح و مسلمانند «و همانا الله شنوای داناست» تمام سخنان بندگان را می‌شنود و همه چیز آنان را می‌داند - اعم از کفر کافر و ایمان مؤمن را.

إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكُمْ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَدْنَاكُمْ كَثِيرًا لَفَشَيْتُمْ وَلَتُنزَعُنَّ فِي الْأَمْرِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤٣﴾

«هنگامی که خداوند آنان را» یعنی: لشکر مشرکان را «در خوابت به تو اندک نشان داد» رسول خدا ﷺ در خواب، لشکر مشرکان را اندک دیدند و این خواب را به یاران خویش نقل کردند و نقل آن، سبب ثبات و پایداری اصحابشان گردید «و اگر آنان را به تو بسیار نشان می‌داد، البته سست می‌شدید و حتماً با یک‌دیگر در کار نزاع می‌کردید» یعنی: اگر رسول خدا ﷺ لشکر مشرکان را در خواب بسیار می‌دیدند، بی‌گمان اصحابشان از جنگیدن با کفار احساس جبن و انفعال و سستی می‌کردند و در کار جنگ با یک‌دیگر نزاع و کشمکش می‌نمودند که آیا با کفار رودر رو شوند یا خیر؟ «ولی خدا به سلامت داشت» شما را و از سستی و بزدلی در پناه عصمت خویش در آورد لذا آنان را در چشم رسول خدا ﷺ کم نشان داد «چراکه او به راز دلها داناست» و نقاط ضعف و قوت بندگان را به درستی می‌داند.

وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّيَمُّمِ فِي آعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي آعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤٤﴾

«و آن‌گاه که با هم روبرو شدید، آنان را در دیدگان شما اندک نمایاند و شما را نیز در دیدگان آنان اندک نمایاند» تا هریک از دو گروه را علیه دیگری - با ضعف نشان دادن آن - برانگیزد. این اندک‌نمایی تا بدانجا بود که گوینده‌ای از مسلمانان به دیگری گفت: آیا مشرکان را در حد هفتاد تن تخمین می‌زنی؟ او در پاسخش گفت: آنها در حدود صد تن‌اند. حال آن‌که شمار واقعی مشرکان، نزدیک به هزار تن بود. همین‌گونه

مسلمانان را در چشم مشرکان کم نمایند تا بدانجا که گوینده‌ای از مشرکان گفت: آنها در حد خورندگان یک گوسفند در یک نوبت غذا بیش نیستند. البته اندک نمایاندن مسلمانان در چشم کفار قبل از شروع جنگ بود، اما چون جنگ آغاز شد، خداوند جَلَّ جَلَالُهُ مسلمانان را در چشم مشرکان بسیار نشان داد^۱ «تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود به انجام رساند» یعنی: این اندک نمایاندن طرفین در دید یک‌دیگر، برای آن بود تا خداوند جَلَّ جَلَالُهُ میان آنان جنگ را برافروزد؛ برای تعذیب کسانی که اراده انتقام گرفتن از آنان را دارد و انعام بخشیدن بر کسانی که قصد نعمت دادن به آنان را دارد «و کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود» پس به آنچه بخواهد حکم می‌کند - و سپاس او را که به سود اهل ایمان حکم کرد.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اِذَا لَقِيْتُمْ فِيْهَا كُفْرًا وَاذْكُرُوْا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴿٤٥﴾

«ای مؤمنان! چون با گروهی رو در رو شدید، ثابت قدم باشید» و در نبرد با دشمنان دین، سست و جبون نشوید. البته گاهی ثبات و پایداری جز با عقب‌نشینی به‌منظور آماده شدن برای نبردی مجدد، یا پیوستن به جمعی دیگر از هم‌زمان، حاصل نمی‌شود. این آیات آموزنده آداب جنگ و شیوه شجاعت از سوی خداوند متعال برای بندگان مؤمنش در هنگام رویارویی با دشمنان است و در مجموع شامل پنج قاعده می‌شود که اولین آنها ثبات و پایداری است. چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «ای مردم! آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از خداوند متعال عافیت بخواهید ولی چون با دشمن روبرو شدید، ثابت‌قدم و پایدار باشید و بدانید که بهشت در زیر سایه شمشیرهاست».

قاعده دوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «و خدا را بسیار یاد کنید» در میدانهای جنگ، بویژه در هنگام اضطراب و مشوش بودن دل‌هایتان چراکه یاد خدا جَلَّ جَلَالُهُ شما را بر ثبات و پایداری و اطمینان قلبی یاری می‌کند و او را به زبان‌هایتان یاد کنید و در میادین و سنگرهای نبرد به او التجا برید چنان‌که یاران طالوت در عرصه‌گاه نبرد

^۱ نگاه کنید به «آل عمران/ ۱۳»

گفتند: ﴿رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾
 (بقره/۲۵۰). «باشد که رستگار شوید» یعنی: به مراد خویش درکسب پیروزی و
 دریافت پاداش الهی برسید.

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنزَعُوا أَنْفُسَكُمْ فَيُكْفَرُوا بِكُمْ وَلِأَنْتُمْ كَافِرُونَ ﴿٤٦﴾

قاعده سوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «و از خدا و پیامبرش اطاعت
 کنید» در همه چیز و از جمله؛ در امر جهاد و مبارزه، نه از هواها و آراء و تمایلات
 خویش.

قاعده چهارم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «و با یکدیگر نزاع نکنید که
 در این صورت بزدل می شوید» تنازع؛ عبارت از: اختلاف در رأی است، که این امر
 سبب جبن و سستی در جنگ می شود «و» در صورت اختلاف و تنازع «شان و
 شوکتان بر باد می رود» مراد از ریح: نیرومندی و پیروزی و به قولی: دولت و شوکت
 است، که حق تعالی در اینجا نافذ بودن امر دولت را به باد در وزش آن، تشبیه کرده
 است «و صبر کنید، همانا الله با صابران است» این قاعده پنجم از قواعد جنگ و
 آداب آن است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِثَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٤٧﴾

«و مانند کسانی نباشید که از خانه هایشان با حالت سرمستی و نمایشگری در چشم
 مردم خارج شدند» آنان قبیله قریش بودند که در روز بدر، مغرورانه و خرامان با زنان
 آوازخوان و طبل و دهل و موسیقی خارج شدند و با وجود آن که در میان راه به آنان
 خبر رسید که قافله ابوسفیان به سلامت رسته و خطر از آن دفع شده است، اما به مکه
 باز نگشتند بلکه گفتند: ناگزیر باید به بدر برویم و در آنجا خیمه و خرگاه برپاساخته،
 شراب بنوشیم و به عیش و عشرت و پایکوبی و دست افشانی پردازیم و زنان

آوازه‌خوان برای ما آواز بخوانند تا اعراب آوازه قوت و شوکت‌مان را بشنوند. پس این حرکت‌هایشان جز به انگیزه سرمستی و تکبر و خودنمایی در چشم‌مردم و جلب سپاس و ثنای آنان و فخر فروشی و ریا نبود، از همین رو در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا ﷺ قریش را این‌گونه مغرور و سرمست دیدند، به بارگاه الهی مناجات کردند و گفتند: «بارالها! این قریش است که با فخر و کِبکبه خویش به میدان روی آورده تا با تو زورآزمایی کند و پیامبرت را تکذیب نماید، بارالها! آنان را به هنگام بامداد کمرشکن کن». همچنین در حدیث شریف آمده است: «خداوند سکوت را در سه چیز دوست دارد:

۱ - به هنگام تلاوت قرآن.

۲ - به هنگام جنگ.

۳ - به هنگام حمل جنازه».

مطالعه فنون جنگ نیز نشان می‌دهد که سروصدا و همه‌مه در جنگ، نشانه ضعف روحیه است. «و» مانند کسانی نباشید که «از راه الله باز می‌دارند» صد: حائل شدن میان مردم و میان راههای هدایت و گمراه‌ساختن آنان است. یعنی: در خارج شدن به میدان جنگ، همانند این گروه ریاکار بازدارنده از راه خدا ﷻ نباشید «و خدا به آنچه می‌کنند، احاطه دارد» این، تهدیدی برای مشرکان است.

وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ كَصَّ عَلَىٰ عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤٨﴾

«و» به یاد آورید «هنگامی را که شیطان اعمالشان را برایشان بیاراست» یعنی: در آنان این پندار را افگند که با جنگیدن علیه مسلمانان، کاری نیک انجام می‌دهند. آری! شیطان در رأس لشکری از شیاطین به صورت انسانی متمثل شد «و گفت» به مشرکان «امروز هیچ کس از مردم بر شما غلبه‌کننده نیست و همانا من جار شما هستم» یعنی: پناه‌دهنده شما هستم از هر دشمنی، یا امان‌دهنده شما هستم وگفت: من از قبیله

بنی‌کنانه هستیم. ابلیس خود، به صورت «سراقه بن مالک بن جعشم» که از سران قبیله یاد شده بود به میدان بدر آمد و قریش از قبیله بنی‌بکر هراس داشت که از پشت، به وی ضربه نزند «پس چون هر دو گروه» یعنی: گروه مسلمانان و گروه مشرکان «روبرو شدند، شیطان بر پاشنه‌های خود بازگشت» یعنی: به عقب بازگشت «و گفت: همانا من از شما بیزارم» زیرا او نشانه‌های پیروزی مسلمانان را با امداد خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ از طریق فرستادن فرشتگان دید، به همین جهت از مشرکان براءت جست، سپس در بیان علت بیزاری جستن خویش گفت: «همانا من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید» شیطان جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ را درحالی دید که فرشتگان همراه وی بودند «همانا من از الله می‌ترسم» شیطان از آن ترسید که از سوی فرشتگانی که در معرکه حاضر بودند، به وی بلایی برسد. به قولی دیگر: چون دید که نه او را یارای رویارویی است و نه مشرکان را لذا بیم و ترس از خدای عزوجل را بهانه قرار داد و بدین‌گونه تعلل ورزید. آن‌گاه ادامه داد: «و خدا سخت کیفر است» بر کسانی که بخواهد مجازاتشان کند.

إِذْ يَكْفُرُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ غَرَّ هَوَاهُمْ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ

عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾

«هنگامی که منافقان» در مدینه، همان کسانی که اظهار ایمان کردند ولی در باطن کافر بودند «و کسانی که در دلهایشان بیماری است» یعنی: شکاکانی که نفاقی ندارند ولی به جهت این که نومسلمانند، عقیده حق در آنان کاملاً رسوخ نکرده است؛ «می‌گفتند: این گروه را» یعنی: مسلمانان را «دینشان فریفته است» تا بدانجاکه با تکلف و دشواری، تن به کاری سخت چون جنگ با قریش می‌دهند، درحالی‌که هرگز تاب و توان این کار را ندارند. حق تعالی در پاسخشان می‌فرماید: «و هر کس بر خدا توکل کند، بداند که خداوند، عزیز حکیم است» پس هیچ نیرویی نمی‌تواند بر وی غالب شود و از غلبه اوست که اندک را بر بسیار و ضعیف را بر قوی مسلط می‌کند و از حکمت اوست که دوستان و دشمنانش را با هم برابر نمی‌سازد و توکل‌کنندگان بر خود را خوار و ذلیل نمی‌گرداند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ



«و اگر ببینی» ای بیننده! «هنگامی که فرشتگان جان کافران را می ستانند» مراد؛ کافرانی هستند که فرشتگان در روز بدر آنان را به قتل رساندند. به قولی دیگر: مراد فرشتگان موکل مرگ اند که ارواح کافران را قبض می کنند. آری! اگر صحنه قبض ارواحشان را ببینی، بی گمان کاری بزرگ را دیده ای «بر چهره ها و بر پشت های آنان می زنند» به قولی: زدن فرشتگان بر چهره ها و بر پشت های کفار، به هنگام مرگ و جان ستاندن آنهاست. به قولی دیگر: این کار در روز قیامت است، هنگامی که فرشتگان، کفار را به سوی دوزخ می رانند «و عذاب سوزان را بچشید» یعنی: فرشتگان به کفار می گویند: عذاب سوزان را بچشید. در حدیث شریف آمده است: «چون ملک الموت با چهره ای عبوس و هولناک در هنگام احتضار کافر نزد وی می آید، به او چنین می گوید: ای روح پلید! بیرون آی به سوی باد سوزان و آب جوشان و سایه ای از دود تار. آن گاه روح وی در اجزای بدنش متفرق می شود و فرشتگان موکل آن را از تنش چنان با فشار بیرون می آورند که سیخ کباب از گوشت سخت و مرطوب به فشار بیرون آورده می شود، به گونه ای که عروق و اعصاب وی همه با آن زار و افگار می شود».

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ آيَاتِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٥١﴾

«این» مجازات سخت «به سبب آن کرداری است که دستان شما پیش فرستاده است» یعنی: به سبب معاصی ای است که مرتکب شده اید «و» به سبب «آن است که الله بر بندگان ستمگر نیست» زیرا حق تعالی پیامبران خویش را به سویشان فرستاده و کتابهای خویش را بر آنان فرود آورده و راه را بر آنان روشن ساخته ولی آنان این ارزشها را پاس نداشتند لذا مستحق این کیفر عادلانه گردیدند.

كذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدٌ

الْعِقَابِ ﴿٥٢﴾

بعد از آن که خدای سبحان، از نزول عذاب خویش بر مشرکان در بدر خیر داد، اینک به دنبال آن، حقیقتی را عنوان می‌نماید که از سنت وی در گروههای کفار حکایت می‌کند: «همانند عادت فرعونیان و پیشینیان آنان که به آیات الهی کفر ورزیدند، آن‌گاه خداوند آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد، هرآینه الله توانای سخت‌کیفر است» یعنی: سنت الهی در عذاب کردن گروه قریش، همانند سنت پیشین وی در تعذیب گروههای کفاری است که عادت و شیوه آنها کفر ورزیدن به آیات الهی بوده است لذا این کفرشان است که سبب فرود آمدن عذاب خدای سبحان بر آنان شده است پس همان‌گونه که آنان بر عادت و شیوه خویش در تکذیب ادامه می‌دهند؛ متقابلاً عادت و سنت الهی هم بر تعذیب‌شان جریان یافته است. دأب: عادت است.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٣﴾

«این» عذابی که خداوند عَزَّ وَجَلَّ بر آنان فرود آورد «بدان سبب است که خداوند دگرگون‌کننده نعمتی نیست که بر قومی ارزانی داشته» یعنی: عادت الهی در بندگانش، عدم دگرگون ساختن نعمتها بر آنان است؛ «مگر آن‌که آنان آنچه را که در دل دارند، تغییر دهند» از احوال و اخلاق خویش، با کفران نعمتهای الله عَزَّ وَجَلَّ و ناسپاسی احسان و اهمال اوامر و نواهی وی. پس دگرگون ساختن نعمت بر آل فرعون و بر مشرکان مکه، نتیجه عملکرد و احوال خود آنان است و قانون الهی در همه عصرها و نسل‌ها همین‌گونه بوده است «و خداوند شنواست» سخنان تکذیب‌کنندگان را «دانااست» به آنچه که انجام می‌دهند.

كَذَابَ آلِ فِرْعَوْنَ ۖ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ ۖ وَكُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٥٤﴾

«همانند عادت فرعونیان و کسانی که پیش از آنان بودند» تکرار این جمله برای تأکید است، همچنین با بیان نوع عذاب در این آیه، بر تفصیل موضوع افزوده شده است «آیات پروردگار خویش را دروغ شمردند پس ما آنان را به سزای گناهانشان هلاک و فرعونیان را غرق کردیم و همه آنها ستمکار بودند» یعنی: کسان فرعون و پیشینیانشان و همین‌طور مشرکان مکه که در بدر به عذاب الهی گرفتار شدند، همه بر خود و دیگران ستمکار بودند، به سبب این‌که مرتکب اعمالی چون کفر به خدای سبحان و آیات و پیامبران و نیز ظلم بر دیگران در برخورد و رفتارشان می‌گردیدند پس سنت الله ﷻ این بود که آنان را به عقوبت فرو گیرد و فرعونیان را با غرق و دیگران را نیز به شیوه‌های گوناگون هلاک گرداند. در سیرت آمده است: چون خبر کشته شدن ابوجهل در بدر به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت ﷺ حرکت کردند تا بر سر نعش وی رسیدند، آن‌گاه ایستادند و فرمودند: «این شخص، فرعون این امت بود».

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٥﴾ الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرْوَةٍ وَهُمْ لَا يُنْقَوْنَ ﴿٥٦﴾

«بی‌تردید، بدترین جنبندها» یعنی: بدترین آنچه که بر روی زمین از انواع جانداران می‌جنبد «در نزد خدا» یعنی: در حکم وی «کسانی‌اند که کفر ورزیده‌اند» یعنی: کسانی‌اند که بر کفر خویش اصرار ورزیده و در گمراهی غوطه‌ور شده‌اند زیرا این کفار کودن، عقل و خردشان را در آنچه که باید، به‌کار نگرفته و به آنچه که صلاحشان در آن است، راه نیافته‌اند «پس آنان ایمان نمی‌آورند» اصلاً و ابداً از گمراهی‌شان باز نمی‌گردند و به دلیل پافشاری بر کفر، هرگز انتظار نمی‌رود که از آن بازگردند «همان کسانی که از آنان پیمان گرفتی، سپس پیمان خود را» که از آنان گرفته بودی «در هر بار می‌شکنند» یعنی: در هر پیمانی «و پروایی» از پیمان‌شکنی «ندارند» و از عاقبت آن

نترسیده و از اسباب آن نمی‌پرهیزند. و از این گروهند طائفه بنی‌قریظه که رسول خدا ﷺ با آنان بر این امر که کفار را یاری نکنند، پیمان بستند، اما آنها به این عهد خود وفا نکرده بلکه به مکه رفتند تا کفار را به جنگ مسلمانان برانگیزند و به آنها وعده یاری و کمک بدهند، که بر اثر آن، قریش و قبایل مشرک دیگر به سوی غزوه خندق شتافتند. پس از آنجا که بنی‌قریظه عهد خویش را با مسلمانان شکستند، مسلمانان نیز به دنبال شکست و فرار مشرکان در غزوه خندق، حساب‌کار را با آنان یکسره کردند چنان‌که این داستان در سیرت نبوی به تفصیل آمده است.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در این آیه، کفار را بدترین جنبندگان روی زمین معرفی کرد، آن‌گاه از میان آنان پیمان شکنان را به این وصف مخصوص گردانید.

فَلَمَّا تَتَفَقَّهْتُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَدْتُمْ بِهِمْ مَنْ خَلَفْتُمْ لَعَلَّكُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿٥٧﴾

«پس اگر در جنگ آنان را یافتی» یعنی: اگر در میدان جنگ بر آنان قدرت یافته و بر مغلوب ساختن‌شان توانا شدی «به سبب آنان» یعنی: با کشتن و تیره‌روز ساختن آنان «کسانی را که پشتیبان آنان هستند» از محاربان اهل شرک «متفرق ساز» و تار و مار کن «باشد که عبرت گیرند» یعنی: چنان درسی به آنان بده که عبرت پشتیبانانشان گردد تا از تو هراسی عمیق در دل بدارند و از بیم آن‌که بر آنان همان فرود آید که بر پشاهانگانشان فرود آمد، از جنگ با تو دست بردارند.

وَإِمَّا تَخَافُ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُقَابِلِينَ ﴿٥٨﴾

«و اگر از گروهی بیم خیانت داری» یعنی: اگر از گروهی که با آنان عهد بسته‌ای، بیم نیرنگ و پیمان‌شکنی داری و اگر از آنان نشانه‌های خیانت به ظهور رسید «پس بینداز به سوی آنان» پیمانی را که میان تو و آنان است «به‌طور برابر» یعنی: به شیوه‌ای که تو و آنان به‌طور یکسان بدانید که آن پیمان، شکسته شده و دیگر قابل اعتبار نیست لذا به‌گونه آشکار و اعلام‌شده، طرف مقابل را از بی‌اعتبار بودن پیمان باخبر و آگاه گردان و جنگ را با آنان به‌طور غافلگیرانه و ناگهانی آغاز نکن. هرچند آیه کریمه در شأن

یهود مدینه نازل شده ولی حکم آن عام است و هر هم‌پیمانی را که بیم شکستن عهد از او متصور باشد، در بر می‌گیرد «زیرا خدا خائنان را دوست نمی‌دارد» این هشدار برای رسول خدا ﷺ است که مبادا قبل از اعلام صریح و بی‌پرده بی‌اعتبار بودن عهد طرف مقابل، به آنان حمله کنند.

در حدیث شریف به روایت بیهقی از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «سه چیز است که مسلمان و کافر در آن برابرند:

۱ - کسی که با وی عهدی بسته‌ای، به عهد با وی وفا کن؛ مسلمان باشد یا کافر زیرا عهد برای خدا جل جلاله است.

۲ - کسی که میان تو و او رابطه رحم (خویشاوندی و قرابتی) است، آن رابطه را بپیوند؛ مسلمان باشد یا کافر.

۳ - کسی که تو را بر امانتی امین می‌گرداند، امانتش را به وی برگردان؛ مسلمان باشد یا کافر».

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْزُونَ ﴿٨١﴾

«و باید که نپندارند کافران» درباره خود «که آنان پیشی بسته‌اند» یعنی: نپندارند که از نزد ما جان به در برده و به سلامت بسته‌اند، یا نپندارند که نیرومندتر از آن هستند که تو را بر آنان غالب گردانیم «زیرا آنان عاجز نتوانند کرد» یعنی: هرچند برخی از آنان از معرکه «بدر» گریخته و جان به‌در برده‌اند ولی بدانند که خواه ناخواه آنان را با عذاب خویش در خواهیم یافت و گریزی از عذاب ما ندارند پس ای پیامبر ﷺ! مطمئن باش که جان به‌در بردگان از بدر، سرانجام گرفتار خواهند شد. و از آنجا که مبارزه علیه کفار آمادگی می‌طلبد، مسلمانان باید مجهز باشند زیرا عذاب خداوند جل جلاله بر کفار، به دست مؤمنان فرود می‌آید:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ. عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ
 مِنْ دُونِهِمْ لَا نَعْلَمُونَهُمْ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا
 تُظْلَمُونَ ﴿٦٠﴾

«و» ای مسلمانان! «هر چه در توان دارید برای آنان از قوه مهیا سازید» قوه: هر چیزی است که بتوان با آن در جنگ نیرومند شد و توان رزمی را بالا برد، از آن جمله؛ تجهیز نفرات، تأمین سلاح، مهمات، ساختن دژها و سنگرهای مستحکم، آموزش فنون جنگ و سایر تدبیرات جنگی ای که باید توان و تلاش مسلمانان صرف آن بشود.

ابن کثیر می گوید: «معنای قوه وسیع است». شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف (قوه) را به «رمی: افگندن تیر» تفسیر کرده اند: «أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمِيَّ: آگاه باشید که قوه، تیر اندازی است». لذا آماده ساختن وسایل تیر اندازی و شلیک گلوله با همه انواع آن - از توپ‌های مختلف گرفته تا بمب اتمی و غیره - در مفهوم «رمی»، شامل است «و» ای مسلمانان! هر چه در توان دارید «از اسبان آماده» در برابر دشمن، مهیا سازید. در حدیث شریف آمده است: «در پیشانی اسب تا روز قیامت خیر بسته شده؛ [یعنی] پاداش و غنیمت». «تا با این» تدارکات و آمادگی‌ها «دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید» که همانا مشرکان مکه و غیر آنان از گروه‌هایی اند که با شما می‌جنگند «و» نیز بترسانید «قوم دیگری را جز آنان که شما آنان را نمی‌شناسید و خداوند می‌شناسدشان» که همانا منافقان و به قولی: یهود و به قولی: فارس و روم و دیگرانی هستند که دشمنی آنها تا هنوز برای شما شناخته نشده است «و آنچه در راه الله انفاق کنید» یعنی: در جهاد «هر چه باشد» اندک و ناچیز، یا انبوه و بسیار «پاداشش به شما تمام داده می‌شود» در دنیا و آخرت به چند و چندین برابر «و شما مورد ستم قرار نمی‌گیرید» در بازگرفتن پاداشتان بلکه پاداش خود را به تمام و کمال دریافت می‌کنید.

بدین‌گونه، خدای متعال آیه کریمه را با دستور آماده‌سازی نیروها آغاز و با امر به انفاق به پایان برد زیرا بسیج و آماده‌سازی نیرو، بدون انفاق مال میسر نیست.

❖ وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١١﴾

«و اگر به صلح گراییدند، تو نیز به آن میل کن» یعنی: اگر دشمنان به صلح و دادن جزیه متمایل شدند، از آنان بپذیر.

به قولی: این آیه، به آیه «سیف» در سوره «برائه»: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾ «آیه/۵» منسوخ گردید. اما ابن کثیر - ترجیحا - بر آن است که نه این آیه منسوخ است و نه در آن تخصیصی است بلکه امر به قتال، ناظر بر هنگام استطاعت و پذیرش صلح ناظر بر هنگام عجز مسلمانان و نیرومندی دشمن و عدم توازن میان نیروی آنان با نیروی مسلمانان است.

شایان ذکر است که ترتیب دادن عقد صلح با دشمن به اتفاق علما جایز است ولی به سر رساندن آن الزامی نیست، به این معنی که اگر نشانه‌های خیانت دیده شد، الغای پیمان صلح به طور اعلام شده آن جایز است «و بر خدا توکل کن» درگرایش به سوی صلح و از نیرنگ آنان اندیشناک نباش زیرا «که او شنوای» آن چیزی است که می‌گویند «دانا است» به آنچه می‌کنند.

❖ وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢﴾

«و اگر بخواهند که تو را فریب دهند» با صلح در حالی که خیانت و نیرنگشان را پنهان می‌دارند «خدا برای تو بس است» و شرارت‌های آنها با غدر و پیمان‌شکنی را از تو باز می‌دارد «همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرو داد» پس همان خدایی که در گذشته (روز بدر) تو را بر آنان با یاری خویش نیرومند گردانید، همو در آینده نیز - هنگامی که از سوی آنان فریب و پیمان‌شکنی روی دهد - تو را بر آنان نصرت داده و نیرومند خواهد گردانید.

وَأَلْفَ بَيْتٍ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بِئِنَّ قُلُوبَهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنِهِمْ
 إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٣﴾

«و هم اوست که میان دل‌هایشان» یعنی: دل‌های مؤمنان که وسیله نیرومندی تو هستند «الفت انداخت» مراد؛ الفت انداختن میان دل‌های اوس و خزرج است که در جاهلیت عصبیت شدید و جنگ‌های بزرگی در میان‌شان مشتعل بود پس خدای عزوجل با توفیق دادنشان به ایمان، در میان دل‌هایشان الفت انداخت. به قولی: مراد؛ الفت انداختن میان دل‌های مهاجران و انصار است «اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی» از آنجا که عصبیت و عداوت در میان‌شان به حدی رسیده بود که دفع آن به وسایل مادی به‌هیچ وجه ممکن نبود «ولی الله میان آنان الفت افکند» به فضل و رحمت و با قدرت عظیم و صنع بدیع خویش و با حکمت و بینشی که به وسیله دین استوار و قویم خویش به ایشان عنایت نمود. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ هنگامی که برای انصار درباره غنایم حنین سخنرانی می‌کردند، خطاب به ایشان فرمودند: «ای گروه انصار! آیا شما را گمراه نیافتم و خداوند ﷻ شما را به وسیله من هدایت کرد؟ آیا شما را فقیر نیافتم و خداوند ﷻ شما را به سبب من توانگر کرد؟ و آیا شما متفرق نبودید پس خداوند ﷻ به وسیله من میان شما الفت افکند؟». «همانا او غالب است» و کسانی را که به فریب مؤمنان متوسل می‌شوند، سرکوب و مقهور می‌گرداند «و باحکمت» است، در پیروز ساختن مؤمنان.

يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٤﴾

«ای پیامبر! خدا و مؤمنانی که پیرو تو هستند تو را کافی است» یعنی: خدا ﷻ برای تو کافی است و مؤمنان نیز برای تو کافی‌اند. همچنین محتمل است که معنی این‌گونه باشد: خدا ﷻ هم برای تو کافی است و هم برای مؤمنانی که پیرو تو هستند.

يَأْتِيهَا النَّيُّ حَرِيصَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَدْرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾

«ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز» و رغبت ده. البته رسول خدا ﷺ به پیروی از این فرمان، همیشه امت‌شان را به جهاد تشویق و تحریک می‌کردند چنان‌که در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ﷺ در روز بدر به یارانشان فرمودند: «پاخیزید به سوی بهشتی که پهنای آن به وسعت همه آسمانها و زمین است» «آل‌عمران/۱۳۳». در این اثنا یکی از اصحاب به نام عمیر بن حمام رضی الله عنه گفت: پهنای آن به وسعت آسمانها و زمین است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! گفت: به! به! آن‌گاه خرمایی چند را که در دست داشت، انداخت و گفت: تا من این خرماها را بخورم، این مدت، زمانی طولانی است! سپس پیش تاخت و جنگید تا که به شهادت رسید.

آن‌گاه خداوند متعال برای پایدار ساختن دل‌های مؤمنان و آرام‌ساختن خاطر ایشان چنین بشارتشان می‌دهد: «اگر از شما بیست تن صابر باشند، بر دویست تن غالب می‌شوند» این بشارت به همین نسبت - یک تن از مسلمانان در برابر ده تن از کفار - در هر شماری جاری است «و اگر از شما صد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند» و هر گروهی از مسلمانان که به کمتر از این تعداد مغلوب گشت، این از ضعف ایمان یا عدم صبر و پایداری، یا عدم آمادگی، یا به‌خاطر وجود نزاع و اختلاف در میانشان، یا غیر این از علل و اسبابی است که در این سوره به برخی از آنها اشاره شده است. به قولی: این آیه کریمه هرچند به صیغه خبری آمده، اما به معنی امر است، یعنی: مسلمانان از سوی خدای سبحان مأمورند به این‌که یک گروه جنگی از آنان، در مقابل دشمنی که ده برابرشان است پایداری کند «چراکه آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند» حکمت جنگ را چنان‌که شما می‌فهمید زیرا آنان فقط به قصد برتری‌جویی و توسعه‌طلبی می‌جنگند ولی شما برای اعلای کلمه‌الله جهاد می‌کنید پس آنها بدون داشتن بینش و درکی متعالی از جنگ و اهداف آن می‌جنگند و هر کس این چنین باشد، او اکثراً مغلوب است.

الَّذِينَ خَفَّ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٦٦﴾

و چون جنگیدن با کفار به این حساب و معیار، بر مسلمانان دشوار آمد و آن را بسیار سخت پنداشتند و ضعفشان در عینیت نمایان شد، خدای مهربان بر آنان تخفیف و رخصت داد و فرمود: «اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی است پس اگر از شما صد تن شکبیا باشند، بر دویست تن پیروز گردند و اگر از شما هزار تن باشند، بر دو هزار تن غالب آیند - به اذن الله» بنابراین، خداوند متعال در این تخفیف، مسلمانان را مکلف گردانید که یک تن از ایشان در برابر دو تن از کفار پایداری کرده و بر آن دو تن غلبه نماید «و خداوند با صابران است» به عنایت و رحمت و نصرت خود.

مَا كَانَتْ لِيْنِي أَنْ يَكُونَ لَهُمْ أَسْرَى حَتَّى يُثَخِّبَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾

«برای هیچ پیامبری سزاوار نیست که اسیرانی بگیرد تا در زمین از آنان سخت کشتار کند» زیرا با کشتار است که مقاومت کفار کاملا سلب شده و قدرت و توان آنها بر سازماندهی حرکتی فعال علیه شما، از بین می‌رود لذا از کفار کشتار سختی به پا کنید.

خدای سبحان در این آیه خبر می‌دهد که در روز بدر، کشتن مشرکان واجب ذمه مسلمانان بود نه اسیر ساختن و گرفتن فدیة (سربها) از آنان، آن‌گونه که مسلمانان در آن روز عمل کردند «شما متاع دنیا را می‌خواهید» با آنچه که از فدیة (سربها) می‌گیرید «و خداوند آخرت را می‌خواهد» برای شما، با پاداشی که در بسیارکشتن کفار برایتان تعلق می‌گیرد «و الله غالب» است پس دشمنانش را سرکوب می‌کند و «با حکمت است» در سرزنش نمودن دوستانش.

لَوْلَا كُنْتُ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾

«اگر حکم پیشین الهی نبود» در این که مسلمانان را با عمل اجتهادی آنان عذاب نکند «قطعا به شما در آنچه گرفتید» از مال، به عنوان فدیة اسیران بدر «عذابی بزرگ می‌رسید» آری! تصمیم مسلمانان به گرفتن فدیة از اسیران بدر، عملی اجتهادی بود زیرا اجتهادشان بر این مبنی استوار بود که زنده نگه داشتن کفار، چه بسا سبب مسلمان شدن آنان گردد و از سویی، با اموال به دست آمده از درک فدیة، می‌توان بنیه مالی جهاد را تقویت کرد. اما به قولی: مراد از حکم پیشین الهی، حکم وی به آمرزش گناهان گذشته و آینده اهل بدر است.

ابن کثیر می‌گوید: «حکم اسیران در نزد جمهور علما بر همین منوال باقی ماند و استمرار یافت، یعنی این که، امام (زاممدار مسلمانان) درباره اسیران کافر مخیر است؛ اگر می‌خواهد آنان را بکشد چنان که رسول خدا ﷺ با بنی قریظه چنین کردند و اگر می‌خواهد فدیة (سربها) بگیرد چنان که ایشان با اسیران بدر عمل کردند».

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦٩﴾

«پس، از آنچه به غنیمت برده‌اید، حلال و پاکیزه بخورید» یعنی: از فدیة‌ای که به غنیمت برده‌اید، گوارا بخورید زیرا فدیة اسیران از جمله غنایمی است که خدای عزوجل آن را برای شما حلال ساخته است. بدین گونه، خدای منان - بعد از آن که در آیه گذشته مسلمانان را بر اسیر گرفتن کافران عتاب و سرزنش نمود - در این آیه بهره‌گیری از فدیة اسیران را برایشان مجاز اعلام می‌کند تا مسلمانان از مفاد این سرزنش و عتاب، چنین استنباط نکنند که اموال فدیة بر ایشان حرام است «و از خداوند پروا دارید» در رویدادهای آینده لذا دست به کاری نزنید که شما را بدان فرمان نداده است «همانا خدا آمرزنده است» آن تقصیری را که از شما سرزد «مهربان است» به شما، از همین رو به شما رخصت داد تا از فدیة اسیران بهره‌برداری نمایید و آن را بر خود حرام تلقی نکنید.

از ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون غزوه بدر با پیروزی مسلمانان به پایان رسید، اسیران را آوردند، در این اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به اصحابشان کرده فرمودند: رأی شما درباره این اسیران چیست؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! اینان قوم و خانواده شما هستند لذا آنها را نکشید، چه بسا که خدای عزوجل بر آنها توبه‌پذیر شود. عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! اینان شما را تکذیب کرده و شما را از دیارتان بیرون رانده و با شما جنگیده‌اند لذا آنان را پیش افکنید و گردنهایشان را بزنید. عبدالله بن رواحه رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! بنگرید که در کجا وادیی پر از هیزمی است پس آنان را در آن وادی افکنده بر آنان آتش افروزید تا در کام شعله‌های آن فرو روند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از شنیدن آرای یادشده فرمودند: «همانا شما تنگدست و فقیر هستید پس احدی از آنان نباید از نزد شما رهایی یابد؛ جز با فدیة یا با گردن زدن». همان بود که خدای عزوجل آیه: **(مَا كَانَتْ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ ...)** را نازل نمود و رسول خویش را بر این امر مورد عتاب قرار داد.

يَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلٌّ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَعْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٠﴾

«ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند، بگو» همانها که در روز بدر به اسارتشان گرفته و از آنان فدیة (سربها) گرفته‌اید «اگر خداوند در دل‌های شما خیری سراغ داشته باشد» یعنی: حسن ایمان و صلاح نیتی «البته بهتر از آنچه از شما گرفته‌شده» از فدیة «به شما عطا می‌کند» یعنی: به شما در همین دنیا، یا در آخرت، رزقی بهتر و سودمندتر از آن را عوض می‌دهد «و بر شما می‌آمزد» گناهانتان را «و الله آمرزنده مهربان است».

ابن جریر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «عباس رضی الله عنه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این آیه درباره من نازل شد زیرا من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از اسلام آوردن خویش آگاه ساخته و از ایشان خواستم تا بیست اوقیه‌ای را که از من به عنوان سربها (فدیة) در بدر گرفته شده، به من برگردانند، اما ایشان ابا ورزیدند پس خدای عزوجل در عوض، به

من بیست غلام عنایت نمود که همه آنها تاجر بودند و هر یک از آنها به اندازه تمام آن مالم ثروت داشتند». ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «اسیران بدر به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: به پیامی که با خود آورده‌ای، ایمان آوردیم و گواهی می‌دهیم که فرستاده خداوند صلی الله علیه و آله هستی و برایت نزد قوم خویش خیرخواهی می‌کنیم. همان بود که آیه کریمه نازل شد».

وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾

«و اگر بخواهند به تو خیانت کنند» یعنی: اگر سخن‌شان در مورد پذیرفتن اسلام و خیرخواهی برای مسلمانان دروغ باشد «همانا پیش از این نیز به خدا خیانت کرده‌بودند» زیرا کفر ورزیدند و با تو جنگیدند «پس خداوند مسلط کرد» تو را «بر آنان» بنابراین، اگر باز هم به خیانت باز گردند؛ خداوند صلی الله علیه و آله مجدداً تو را بر آنان مسلط خواهد کرد «و خدا دانای حکیم است» پس او سرانجام کارها و حکمتی را که در آنها نهفته است، بهتر می‌داند.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجَرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٧٢﴾

خداوند متعال این سوره مبارکه را با بیان حکم «موالات» به پایان برده و مؤمنان را به چهار گروه دسته‌بندی می‌کند و جایگاه هر دسته از آنان را در قبال این حکم بیان می‌کند تا هر گروه، دوستانشان را که از آنان یاری می‌جویند، بشناسند. در جانب مقابل؛ کفار را نیز دوستان (اولیاء) یک‌دیگر معرفی می‌نماید: «همانا کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند» حق تعالی پناه‌گزینان به سوی مدینه را «مهاجر» نامید زیرا ایشان به طلب رضا و لیبیک گفتن به ندای او، وطن خویش را ترک کردند. پس مهاجران در حکم موالات، اولین گروه‌اند «و کسانی که جای دادند و نصرت کردند» یعنی: انصار مدینه «اینان بعضی دوستان بعضی دیگرند» و در نصرت و یاری‌گری کارساز

یکدیگر می‌باشند. البته ایشان در حکم موالات دسته دوم اند. یادآور می‌شویم که علما بر برتری مهاجران بر انصار اجماع دارند.

به قولی معنی این است: مهاجران و انصار در میراث نیز با هم مشارکت داشته و از یکدیگر میراث می‌برند. چنان‌که در صدر اسلام چنین بود و مهاجران و انصار، با هجرت و نصرت از یکدیگر میراث می‌بردند، سپس خداوند متعال حکم میراث میان آنها را با آیه (۷۵) از همین سوره: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ...﴾ منسوخ گردانید.

«و کسانی که ایمان آورده اند ولی هجرت نکرده‌اند، شما را از ولایت آنان هیچ چیزی نیست» یعنی: شما به نصرت و یاری آنان مکلف نیستید. یا شما از میراث آنان هیچ سهمی ندارید، هر چند از نزدیکان نسبی شما هم باشند زیرا آنان به فریضه هجرت قیام نکرده و هنوز در «دارحرب» به سر می‌برند «مگر آن‌که هجرت کنند» و الزامات خویشاوندی دینی را به‌جا آورند. اینان دسته سوم از مؤمنان در حکم موالات اند. «و اگر در کار دین از شما مدد طلب کردند» یعنی: اگر این گروهی که ایمان آورده اما هجرت نکرده‌اند، از شما علیه مشرکان یاری خواستند؛ «پس بر شماست یاری کردن آنان» یعنی: یاری کردن آنان بر شما فرض است «مگر» این‌که از شما یاری بجویند «علیه گروهی که میان شما و میان آنان پیمانی است» که در این صورت، نباید آنها را علیه گروه هم پیمان خود یاری کنید زیرا عهد و پیمان ناگزیر باید رعایت شود در حالی‌که یاری کردن مسلمانان موصوف علیه هم پیمانانتان، شکستن این پیمان است و خداوند ﷻ خائنان و پیمان‌شکنان را دوست ندارد پس عهدی را که میان شما و میان آن گروه هم پیمانان است تا به پایان رسیدن مدت آن نشکنید «و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست» لذا به هوش باشید که از حدود مشروع الهی تجاوز نکنید.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ﴿۷۳﴾

«و کسانی که کفر ورزیدند، برخی از آنان دوستان برخی دیگرند» این بیان، در برگیرنده این پیام کنایی برای مسلمانان است که: نباید با کفار دوستی و همیاری نمایند و هر نوع ولایتی میان آنان منتفی است «اگر این دستور را به‌کار نبردید» یعنی: ای

مسلمانان! اگر دستور موالات با مؤمنان و همیاری با آنان را با تفصیلی که ذکر شد، همین گونه دستور ترک موالات با کافران را به کار نبندید «در زمین فتنه و فساد بزرگ پدید خواهد آمد» هم در دین و هم در دنیا، چه اگر مسلمانان علیه کفار ید واحده نشوند و کفر را علیه خود ید واحده نشناسند، در این صورت، لابد کفر غلبه خواهد کرد و فساد فراگیر خواهد شد. در حدیث شریف آمده است: «من جامع المشرك و سکن معه فانه مثله: هر کس با مشرک در آمیخت و همراه او در یک مکان سکونت گزید پس او نیز مانند وی است».

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٧٤﴾

«و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه الله جهاد نمودند و کسانی که پناه داده و نصرت کرده اند، آنان همان مؤمنان واقعی اند» یعنی: آنان در ایمان خود کاملند زیرا ایجابات و مقتضیات ایمان - چون هجرت از وطن و جدایی از خانواده و مال و مسکن به خاطر عقیده و در راه آن - را فراهم آورده اند «برای آنان است» از نزد خداوند متعال «آمرزشی» برای گناهانشان در آخرت «و» برای آنان در دنیا «رزق کریمی است» رزق کریم: روزی شایسته ای است که از هرگونه آلودگی خالص و پاک بوده و در عین حال گوارا و لذیذ باشد، یا روزی ای است که هیچ انقطاعی نداشته باشد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾

«و کسانی که بعد از این ایمان آورده اند» یعنی: بعد از نزول این آیات «و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده اند» یعنی: بالاخره به کاروان جهاد و هجرت پیوسته اند «این گروه نیز از زمره شمایند» یعنی: ایشان در استحقاق موالات و یاری گری، کمال ایمان و مغفرت و برخورداری از روزی ای نیک و شایسته، از جمله مهاجران و

انصارند. یادآور می‌شویم که اینان در حکم موالات دسته چهارم از مؤمنانند «و صاحبان قرابت» یعنی: نزدیکان نسبی، یا خویشاوندان سببی «نسبت به یکدیگر در کتاب خدا» یعنی: در حکم وی «سزاوارترند» که قبل از هر چیز دیگر، میراث‌بردن آنها از یکدیگر شامل این سزاوارتر بودن می‌شود، به خاطر وجود سبب آن که همانا نزدیکی و قرابت است «آری، خدا به هر چیزی دانا است».

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خود عقد برادری بستند، که بر این اساس، بعضی از آنها از بعضی دیگر به حکم پیوند و خویشاوندی عقیده، میراث می‌بردند تا آن‌که این آیه کریمه نازل شد: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ...﴾، آن‌گاه میراث‌بردن بر اساس خویشاوندی عقیده منسوخ گردید و میراث به نسب تعلق گرفت». یعنی: این آیه نسخ آن حکم است. اما «ولایت‌عامه» یعنی رابطه نصرت و تعاون میان مسلمانان و خویشاوندی عقیده، امری است پایدار که تا روز قیامت باقی است.

﴿سوره توبه﴾

مدنی است و دارای (۱۲۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را بدان جهت «توبه» نامیدند که در آن بیان توبه مؤمنان عموماً و توبه تخلف کنندگان از جنگ تبوک مخصوصاً، مطرح شده است. شایان ذکر است که سوره توبه در سال نهم هجری، یعنی یک سال بعد از فتح مکه نازل شد.

مفسران نقل می‌کنند: رسول خدا ﷺ بعد از برگشتن از غزوه تبوک، در این اندیشه بودند که به سفر حج بروند، لیکن به یاد آوردند که مشرکان در این سال هم به عادت سالهای قبل، در خانه کعبه برهنه طواف می‌کنند پس از این که با آنان یکجا باشند، احساس کراهت کردند، از این رو در آن سال ابوبکر صدیق رضی الله عنه را امیر حج تعیین کردند تا مناسک حج را به مردم اقامه کند و چون ابوبکر رضی الله عنه عازم شد، آن حضرت صلی الله علیه و آله به دنبال وی، ده آیه اول از این سوره را با علی رضی الله عنه فرستادند تا این آیات را به مردم مکه و به کافه مردم در مناسک حج ابلاغ نماید و پیمانهای مشرکان را - بعد از آن که پیمان شکنی از سویشان بسیار شده بود - به سوی آنان افکنده و ملغی اعلام کند؛ علی رضی الله عنه مردم را در مناسک این گونه ندا می‌کرد:

«ای مردم! جز انسان مؤمن، کسی دیگر به بهشت داخل نمی‌شود.

بعد از این، هیچ کس نباید در خانه کعبه برهنه طواف کند.

بعد از گذشت این سال، دیگر مسلمان و کافر نباید با هم در بیت الحرام گرد آیند.

هر کس که میان او و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمانی است، پیمانش تا به پایان رسیدن مدتش دارای اعتبار است و هر کس که با ایشان پیمانی ندارد، بداند که مهلت وی فقط چهار ماه است و بس».

از عثمان رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: صلی الله علیه و آله سوره «انفال» از اوایل سوره‌های نازل شده در مدینه و سوره «برائت» از آخرین سوره‌های نازل شده در آن است و از آنجا که داستان «برائت» شبیه داستان «انفال» بود، من چنین پنداشتم که «برائت» جزء «انفال» است،

از طرفی رسول خدا ﷺ رحلت کردند در حالی که برای ما بیان نکرده بودند که «برائۀ» جزء «انفال» است یا خیر، به همین جهت، من این دو سوره را به هم پیوسته ساخته و میان آنها (آیه فاصله دهنده) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را نوشتم.

باید دانست که اصحاب ﷺ بعد از امیرالمؤمنین عثمان ﷺ نیز به وی اقتدا کرده و در آغاز آن (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) را نوشتند.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «از علی رضی الله عنه پرسیدم که چرا در آغاز سوره برائۀ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) نوشته نشده؟ فرمود: زیرا (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) امان است و برائۀ حکم شمشیر و ملغی کردن پیمانها را فرود آورد لذا در آن، امانی نیست». بدین جهت، «برائۀ» و «عذاب» از نامهای مشهور این سوره است و برای آن چندین نام دیگر نیز روایت شده است چنانکه نسفی نامهای آن را چنین نقل می کند: «برائۀ، توبه، مقشقه (بیزاری کننده از نفاق)، مبعثره (افشاکننده رازهای منافقان)، مشرده (برهم زننده منافقان و مشرکان)، مخزیه (خوارکننده منافقان و مشرکان)، فاضحه (رسواگر منافقان و مشرکان)، مشیره، حافره، منکله و مدمدمه - که در معنی شبیه هم اند - یعنی تارومار کننده کفار و منافقان».

علما در روشنی آیات این سوره گفته اند: اهل کتاب، در میان سه انتخاب زیرقرار دارند:

۱ - پذیرفتن اسلام.

۲ - تن دادن به جنگ.

۳ - قبول جزیه.

اما مشرکان عرب - به اجماع علما - دو انتخاب بیشتر پیش رو ندارند: پذیرفتن اسلام، یا کشته شدن. ولی فقها در غیر مشرکان عرب اختلاف نظر دارند ولی در طول تاریخ، با غیر از مشرکان عرب - از جمله با مجوس - مانند اهل کتاب رفتار شده، یعنی از آنان جزیه نیز پذیرفته شده. شایان ذکر است که جزیه، رمز گردن نهادن به سلطه اسلام و مسلمانان است.

البته آیات نخست این سوره، از اعلام برائت و جنگ علیه مشرکان و اهل کتاب سخن می گوید.

بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١﴾

«این» آیات «اعلام برائتی است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با آنان عهد بسته بودید» عهد: عقد و پیمانی است که با سوگند محکم ساخته شده باشد. خدای عزوجل به مسلمانان خبر می‌دهد که او و پیامبرش به سبب پیمان‌شکنی‌هایی که از سوی کفار روی داده است، از این معاهدات اعلام برائت و بیزاری می‌کنند بنابراین، بر معاهدین مسلمان واجب است تا عهدها و پیمانهای آنان را بی‌اعتبار اعلام کنند. در یک نگاه کلی ملاحظه می‌کنیم که در آن موقعیت، وضعیت مشرکان در قبال مسلمانان خارج از حالات زیر نبود:

یا این که آنها با مسلمانان پیمانی داشتند، یا پیمانی نداشتند و کسانی که با مسلمانان پیمانی داشتند؛ یا پیمان‌شان مدت معینی داشت یا نداشت و کسانی که پیمان‌شان مدت معینی داشت، یا این مدت کمتر از چهار ماه بود، یا بیشتر از آن و کسانی که پیمان‌شان بیشتر از چهار ماه وقت داشت، یا صاحبان آن به تعهدات خود وفادار بودند یا خیر. بنابراین، اعلام شد که:

- ۱ - کسانی که نیت خیانت و پیمان‌شکنی علیه مسلمانان دارند، حکم‌شان این است که پیمان‌شان لغو و بی‌اعتبار اعلام شود (این حکم در سوره انفال گذشت).
- ۲ - کسانی که به تعهدات خود وفادارند و پیمان‌شان بیشتر از چهار ماه وقت دارد، باید به پیمان با آنان وفا کرد.
- ۳ - کسانی که پیمانی مطلق از قید زمان دارند، یا پیمان‌شان کمتر از چهار ماه وقت دارد، باید به آنان چهار ماه فرصت داد - چنان که در آیه بعد می‌خوانیم - و بعد از آن، دیگر هیچ عهد و پیمانی با آنان مدار اعتبار نیست.
- ۴ - مشرکانی که پیمانی با مسلمانان ندارند، حکم آنان در مقدمه این سوره بیان شد.

فَيَسْجُوْا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَلِمُوا أَنَّكُمْ عِزٌّ مُّعْجِزٌ بِاللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ﴿٢﴾

«پس ای مشرکان! چهارماه دیگر در زمین بگردید» یعنی: خدای سبحان بعد از بی‌اعتبار اعلام کردن پیمان مشرکان، به آنان مجال داد که چهارماه دیگر به‌طور آزادانه و با امنیت کامل در زمین سیر کنند و به هرجایی که می‌خواهند بروند و برای جنگ آماده شوند ولی بعد از این مدت، دشمن جنگی خدا و رسولش شناخته شده و در هرجایی که یافته شوند، کشته می‌شوند. ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که آغاز این مدت، روز حج اکبر سال نهم هجری و پایان آن، دهم ربیع‌الآخر سال دهم هجری بود. «و بدانید که شما نمی‌توانید خدا را عاجز گردانید» یعنی: بدانید که تعیین این مهلت چهارماهه برای شما از روی عجز ما نیست بلکه از روی مصلحتی است تا کسی که توفیق توبه می‌یابد، توبه‌کار شود و بدانید که از خداوند عَلَّامٌ خَفِیٌّ گریزی ندارید و نمی‌توانید او را به ستوه آورید «و بدانید که خدا رسواکننده کافران است» یعنی: خوار و خردکننده آنان است، در دنیا؛ باکشتن و به اسارت درآوردن و در آخرت؛ با عذاب نمودن کسانی که بر کفر پای می‌فشارند.

وَأَذِّنْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ عِزٌّ مُعْجِزٌ لِلَّهِ وَيَسِّرِ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ سُبُلًا وَنُزُلًا وَأَنْذِرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ آيَاتِهِ

«و اذانی است» اذان: یعنی: اعلام و اعلان عامی است «از جانب الله و رسول او برای مردم» یعنی: برای کافه مردم، بدون اختصاص قوم و گروهی «در روز حج اکبر» که این روز، در مذهب مالک روز عید اضحی و در مذهب احناف و شافعی، روز عرفه است. توصیف آن به «اکبر» به این دلیل است که مردم همه در این روز، گرد هم می‌آیند چراکه معظم افعال حج در آن انجام می‌شود، یا بدان سبب که عمره «حج اصغر» نامیده شده، این مناسک، «حج اکبر» نامیده می‌شود. دلیل تعیین این وقت خاص برای ابلاغ این اعلامیه، این است که اعلام آن در این روز؛ چنان عام، آشکار و فراگیر می‌باشد که بعد از آن، تهمت پیمان‌شکنی به هیچ وجه به مسلمانان نمی‌چسبد، از سوی دیگر، رسیدن آن به تمام مردم در این روز، تضمین شده است.

متن این اعلامیه این است: «که خدا از مشرکان بیزار است» یعنی: بی‌گمان او از مشرکان پیمان‌شکن براءت می‌جوید «و رسول او نیز» قطعا از آنان بیزار است. ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در آیه اول، از ثبوت «براءت» و بیزاری از مشرکان خبر داد و در این آیه، آن را اعلام می‌دارد. البته ثبوت «براءت» در آیه اول، ناظر بر مشرکانی بود که با مسلمانان پیمانی داشتند، اما اعلام براءت در اینجا، عام است در مورد تمام مشرکان. «پس اگر توبه کردید» از کفر، «آن» توبه «برای شما بهتر است» از استمرارتان در آن «و اگر روی بگردانید» و بر کفر خویش باقی بمانید «پس بدانید که شما درمانده کننده خداوند نیستید» یعنی: از وی گریزنده نیستید بلکه او دریابنده شماست لذا شما را در برابر اعمالتان مجازات می‌کند «وکافران را از عذاب دردناک خبر ده» به عنوان جزایی بر کفرشان.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْفُضُوا عَنْكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتَيْنُوا آلِيهِمْ
عَاهِدُهُمْ إِلَىٰ مَدِينِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٤﴾

«مگر آن مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید و چیزی از تعهدات خود را نسبت به شما فروگذار نکرده‌اند» و از جانبشان هیچ فروگذاشتی در تعهداتشان - ولو ناچیز - روی نداده است، به این معنی که عهد شما را نقض نکرده‌اند «و هیچ‌کس» از دشمنانتان «را علیه شما پشتیبانی نکرده‌اند پس پیمان آنان را تمام کنید» یعنی: به عهد خود با آنان به طور تام و کامل پایبند باشید «تا مدتشان» یعنی: تا همان مدتی که با آنان عهد بسته‌اید، هرچند بیشتر از چهار ماه باشد «چرا که خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد» یعنی: کسانی را که از او در محرماتش پروا می‌دارند و بنابراین، به عهد خویش وفا می‌کنند.

این آیه دلیل بر آن است که: از اهل عهد و پیمان با مسلمانان، کسانی بودند که عهد خود را شکسته و کسانی هم بودند که بر آن پایداری کرده بودند لذا خدای سبحان به پیامبرش اجازه داد تا با کسانی که پیمان‌شکنی کرده‌اند، پیمان‌شکنی کند و دستور داد که به عهد خود با کسانی که پیمان‌شکنی نکرده‌اند تا به سر رسیدن مدت آن وفا نماید.

ملاحظه می‌کنیم که این آیه، امر به گردش در مدت چهار ماه را که در آیه (۲) آمده است، در مورد این گروه استثنا کرد و در موردشان مجال را از آن فراتر برد.

فَإِذَا أَنْسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

«پس چون ماههای حرام سپری شد» یعنی: همان چهار ماهی که ما به آنان تا پایان آن مهلت داده‌ایم؛ «مشرکان را هر جا که یافتید بکشید» یعنی: در هر مکانی که آنان را یافتید، با آنان بجنگید تا به قتلشان رسانید، همراه با رعایت احکامی که خداوند ﷻ در جنگ با کفار مشروع گردانیده است «و آنان را بگیرید» یعنی: آنان را به اسارت بگیرید زیرا کسی که از آنان دستگیر می‌شود، اسیر است «و آنان را به حصر درآورید» حصر: بازداشتن‌شان از تصرف در بلاد مسلمانان جز به اجازه خود آنهاست «و برای آنان در هر مرصدی بنشینید» مرصد: کمین‌گاهی است که دشمن از آن مورد ترصد قرار می‌گیرد. یعنی: برای آنان در مواضعی بنشینید که از آن مواضع، آنان را مراقبت و ترصد کنید.

این آیه کریمه که متضمن دستور کشتن مشرکان بعد از به‌سر رسیدن چهار ماه حرام است، در مورد همه مشرکان عام بوده و هیچ مشرکی از حکم آن خارج نیست؛ جز آنان که سنت نبوی استثنایشان کرده است، که عبارتند از: زنان، کودکان نابالغ، افراد عاجز و ناتوانی که به هر دلیلی توان جنگیدن را نداشته و غیرمحارب شناخته می‌شوند و اهل کتابی که جزیه می‌پردازند.

همچنین این آیه، هر آیه دیگری را که در آن مؤمنان به روی گرداندن از مشرکان و شکیبایی بر آزارشان دستور یافته‌اند، منسوخ می‌کند زیرا این آیه اعلام می‌دارد که دیگر دوره صبر و شکیبایی در برخورد با مشرکان به‌پایان آمده است، به همین دلیل، این آیه کریمه را «آیه سیف» نامیده‌اند. از ابن عمر رضی الله عنهما در حدیث شریف متواتر روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مأمور شده‌ام که با مردم^۱ بجنگم تا آن‌که گواهی دهند که

^۱ مراد از مردم در این حدیث شریف، به اجماع علما مشرکان عرب‌اند.

معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست و نماز را برپا دارند و زکات را پردازند و چون این گونه کردند، خونها و اموالشان از جانب من در پناه است مگر به حق اسلام و حساب کارشان با خداست». چنان که حق تعالی می فرماید: «پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه را بر آنان گشاده گردانید» یعنی: آنان را به حال خود واگذاشته نه اسیرشان کنید، نه به محاصره شان درآورید و نه آنان را بکشید «زیرا خدا آمرزنده مهربان است» آمرزنده است آنچه را که قبل از اسلام - از کفر و خیانت - مرتکب گشته اند، مهربان است؛ زیرا حکم قتل را از آنان بعد از مسلمان شدنشان برمی دارد.

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ اتَّبِعْهُ مَأْمُومًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾

«و اگر کسی از مشرکان» غیر معاهد بعد از گذشت چهار ماه نزد تو آمد و «از تو پناه خواست» یعنی: از تو امان خواست «به او پناه بده» یعنی: پناه او باش و از او حمایت کن «تا کلام خدا را بشنود» از تو و چنان که باید، در آن تدبر کند و برحقیقت دعوت واقف شود «سپس او را به جای امنش برسان» یعنی: اگر بعد از شنیدن کلام خدا ﷻ، مسلمان نشد، او را به سرزمینی که در آن ایمن است برسان و بعد از آن که او را به مأمّنش رساندی، برایت جایز است تا با وی بجنگی زیرا در آن هنگام، او دیگر از جوار (پناه) تو خارج شده و به مأمّن خویش رسیده است. این آیه دلیل بر آن است که: مستأمن نباید مورد آزار قرار گیرد و باید به او امکان بازگشت به کشورش داده شود. «این» فرمان پناه دادن به آنان «از آن است که آنان قومی نادانند» یعنی: آنان از علم نافی که وسیله تمییز خیر از شر است، بی بهره اند لذا امان دادن به این گروه را بدین سبب مشروع گردانیده ایم تا نسبت به دین ما آگاهی پیدا کنند و دعوت ما در میان بندگانمان منتشر شود.

آیه کریمه مفید عام بودن حکم امان برای اهداف دینی، یا سیاسی، یا تجاری است - چنانچه این امان از امام (زاممدار مسلمان) یا نایب وی خواسته شود. البته احناف بر

این امر تصریح کرده‌اند که: مستأمن حق اقامت دائمی در دار اسلام را نداشته و می‌تواند فقط به مدت چهار ماه - برای ضرورتی - در دار اسلام اقامت گزیند پس بر امام (زامدار مسلمان) واجب است تا مستأمن را به هنگام برآمدن نیاز وی، به خروج از کشور اسلامی دستور دهد و به او اعلام کند که اگر بعد از دستور خروج، باز هم به مدت یک سال به اقامت در کشور اسلامی ادامه داد، او بعد از این مدت، به یک شهروند ذمی تبدیل می‌شود و بنابراین، جزیه بر وی مقرر است و باید آن راپردازد.

**كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَمُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧﴾**

«چگونه برای مشرکان نزد خدا و نزد فرستاده او عهده‌ی تواند بود» یعنی: محال است که این گروه، عهد و پیمانی نزد خداوند ﷻ و نزد رسولش داشته باشند، حال آن‌که اضعاف شما هستند و غدر و خیانت را برای شما پنهان داشته و در پی فرصتی هستند تا عهد شما را بشکنند پس به این امر طمع ندوزید که با آنان عهد و پیمانی ببندید و با خود در این رابطه، حدیث نفس هم نکنید «مگر در مورد کسانی که با آنان کنار مسجدالحرام عهد بسته بودید» و آن عهد را نشکستند «پس مادام که با شما بر سر عهد پایدارند شما نیز با آنان پایدار باشید» یعنی: با آنان نجنگید. مراد؛ پیمان‌صلح حدیبیه است که یک‌سال قبل از نزول این سوره، در میان پیامبر اکرم ﷺ و مشرکان منعقد گردید. به قولی: مراد از آن قوم پایدار بر عهد خود: قوم «بنی‌کنانه» بودند.

باید دانست که رسول خدا ﷺ و مسلمانان، بر اساس فرمان الهی، در عهد خود با قریش و مردم مکه استوار باقی ماندند و بر مبنای معاهده حدیبیه، از ذی‌القعدة سال ششم هجری تا سال هشتم هجری، متارکه میان قریش و مسلمانان استمرار داشت تا آن‌که قریش عهد خود را شکسته و قبیله بنی‌بکر را که هم‌پیمانان بودند بر قبیله خزاعه که هم‌پیمان رسول خدا ﷺ بودند، یاری دادند، در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ به جنگ با آنان مصمم شده و در رمضان سال هشتم هجری مکه را فتح

کردند «هرآینه خداوند متقیان را دوست می‌دارد» اشاره است به این‌که وفا به عهد و پایداری و استواری بر آن، از اعمال متقیان است.

**كَيْفَ وَإِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ
وَكَثُرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨﴾**

«چگونه برای آنان» یعنی: برای مشرکان «عهدی است، با این‌که اگر بر شما دست یابند» و غلبه پیدا کنند «در باب شما نگاه نمی‌دارند» یعنی: در حق شما مراعات نمی‌کنند «الی را» ال: قرابت و خویشاوندی است «و نه ذمه‌ای را» ذمه: عهد و پیمان است «شما را با زبانشان راضی می‌کنند» با مجامله و خوشگویی، برای این‌که دل‌هایتان را به دست آورند و شما را راضی نگه دارند «حال آن‌که دل‌هایشان از آن ابا دارد» و برخلاف آن می‌تپد زیرا دل‌هایشان پر از کینه و بغض علیه شماست، دل‌هایشان دوست‌دار چیزی است که زیان و نقص شما در آن نهفته است «و بیشترین آنان فاسقند» فسقشان عبارت است از: تمرد و بی‌باکی در کفر، جسارت بر نافرمانی و بیرون شدن از دایره حق با پیمان شکنی و عدم رعایت معاهدات.

أَشْتَرُوا بِعَايِنَةِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَن سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩﴾

«آیات خدا را به بهای ناچیزی فروختند» یعنی: آیات قرآن را که از جمله آن، آیات متضمن دستور وفا به عهد است، به بهای اندک و پستی که همانا بهره‌های فانی مورد نظر آنهاست، فروختند «و از راه الله باز داشتند» خود از حقوقی برتافتند و غیر خویش از مردم را نیز از راه حق بازداشتند «به راستی آنان چه بداعمالی انجام می‌دادند» یعنی: این کارکردشان چه بد و ناشایست بود.

لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴿١٠﴾

«درباره هیچ مؤمنی» اعم از یاران رسول خدا ﷺ، یا غیر ایشان «هیچ ال» یعنی: پیوند خویشاوندی «و ذمه‌ای» یعنی: پیمانی «را رعایت نمی‌کنند» یعنی: نزد آنان مطلقاً و به هیچ وجه، مراعات هیچ حقی از حقوق مؤمنان مطرح نیست. به این ترتیب در آیه (۸) عدم رعایت حق از سوی آنان را در خصوص اصحاب رسول خدا ﷺ ذکر کرد و در اینجا در مورد همه مؤمنان به‌طور عام بیان فرمود «و آنان همان تجاوزکارانند» یعنی: آنان با پیمان شکنی، از حد حلال به‌سوی حرام تجاوز کرده‌اند. یا در شر و تمرد به منتهای آن رسیده‌اند. پس کسانی که دارای وضع و حالی این‌چنین باشند، چگونه شایسته برخورداری از امنیت هستند و چگونه می‌توان از جنگ با آنها دست برداشت؟

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخِوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفِصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۱۱﴾

«پس اگر توبه کردند» از شرک و به احکام اسلام گردن نهاده پرستش لات و منات و عزیزی را فرو گذاشتند و به وحدانیت خدا ﷻ و رسالت رسول بر حق وی ﷺ گواهی دادند «و نماز را برپا داشتند و زکات را دادند، در این صورت، آنان برادران شما در دین» و مسلمانانی همانند شما «هستند» بنابراین، جنگیدن با آنان برای شما جایز نیست. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «این آیه کریمه جنگیدن با اهل نماز، یا ریختن خون آنها را حرام کرده است». «و ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان می‌داریم» پس باید در آیات ما تأمل کنند.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جنگ با بازدارندگان زکات به این آیه کریمه و امثال آن از آیات تکیه کرد. در عصر ما نیز بسیاری از مسلمانان، زکات نمی‌پردازند، آیا اگر امروز هم ابوبکری در میان ما بود؛ اینان آسوده خاطر بودند؟!

وَإِنْ تَكْفُرُوا أَيْمَانُهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَبِلُوا أَيْمَانَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ﴿۱۲﴾

«ولی اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند» یعنی: اگر پیمان‌هایی را که با مسلمانان بسته‌اند و آن پیمانها را با سوگند استوار کرده‌اند، شکستند و به‌علاوه آن

«به شما در دینتان طعنه زدند» یعنی: پیمان شکنی را با طعنه زدن به دین اسلام و دشنام‌گویی به آن همراه کردند «پس با ائمه کفر» یعنی: با سران و پیشوایان آن «بجنگید» تخصیص سران کفر به یادآوری از آن رو است که قتل آنان مهم‌تر است لذا این بدان معنی نیست که کفار دیگر، کشته نمی‌شوند «چرا که برای آنان سوگندی نیست» یعنی: سوگندهای کافران هرچند در صورت سوگند است، اما در حقیقت سوگند نیست تا آنان به خاطر آن سزاوار مصون ماندن خون و مالشان باشند. آری! با آنان بجنگید «باشد که بازایستند» از کفر و پیمان شکنی و طعنه زدن به اسلام لذا به هوش باشید که برای باز داشتن‌شان از فساد، هیچ راهی جز جنگ وجود ندارد.

**أَلَا تَقْتُلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدءُكُمْ أَوْلَکَ
مَرَّةً أَنْ تَخْشَوْنَهُمْ فَأَلَّفَهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳﴾**

«آیا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که رسول خدا را بیرون کنند و آنان بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند، نمی‌جنگید؟» این خطاب به منظور برانگیختن مؤمنان بر جنگ و تأکید بر تحقق آن است زیرا کسانی که پیمان را بشکنند و پیامبر ﷺ را از مکه اخراج کنند و خود آغازگر جنگ هم باشند، مسلماً سزاوار آند که با آنان پیکار شود و هر کس از جنگیدن با آنان کوتاهی ورزد، بی‌گمان شایسته توبیخ است «آیا از آنان می‌ترسید؟» یعنی: می‌ترسید که از سوی آنان به شما حادثه‌ای ناخوش آیند برسد و به همین علت جنگ با آنان را فرومی‌گذارید؟ «خدا سزاوارتر به آن است که از وی بترسید، اگر مؤمنید» زیرا زیان‌رسان و نفع‌رسان حقیقی فقط اوست پس باید تنها از او بترسید و بدانید که جنگیدن با کسانی که حق تعالی شما را به جنگ آنها فرمان داده است، از نشانه‌های خداترسی شماست و بدانید که ایمان کامل مستدعی آن است که مؤمن جز از پروردگارش از هیچ نیروی دیگری نترسد و از دیگران پروایی نداشته باشد لذا از غیر خدا ﷻ نترسید.

قَتَلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيُنْصِرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ

مُؤْمِنِينَ ﴿١٤﴾ وَيَذْهَبُ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٥﴾

«با آنان بجنگید، خداوند آنان را به دست شما عذاب می‌کند و رسوایشان می‌سازد و شما را بر آنان پیروز می‌گرداند و سینه‌های گروهی از مؤمنان را شفا می‌بخشد»
لذا بر جنگ شما با مشرکان، فواید و آثار مثبت بسیاری مترتب است، از جمله:

- ۱ - عذاب نمودن کفار به دست مؤمنان؛ با کشتن و اسیر کردن آنان.
- ۲ - رسوا ساختن آنان، که این رسوا ساختن یا با اسارت آنها به دست مؤمنان است، یا با ذلت و پستی‌ای که بر آنان فرود می‌آید.
- ۳ - پیروز ساختن و مسلط کردن مسلمانان بر آنان.
- ۴ - شفا بخشیدن و خنک گردانیدن دلهای و سینه‌های قوم مؤمنی که خود شاهد و حاضر عرصه جنگ نبوده‌اند. و بنابر روایات؛ این قوم، قبیله «خزاعه» هم پیمان رسول خدا ﷺ بودند که حق تعالی سینه‌هایشان را از سرکوب قبیله «بنی‌بکر» تشفی داد و آنان را به شکست‌شان دلشاد کرد. «و خشم و خروش دلهایشان را ببرد» یعنی: خدای سبحان با جنگ، خشم و غیظ دلهای مؤمنان را که به سبب پیمان‌شکنی کفار سخت برافروخته بودند، برطرف می‌کند. باید یادآور شد که این وعده‌ها همه تحقق یافت و این معجزه قرآن کریم است «و خدا توبه هر که را بخواهد می‌پذیرد» چنان‌که توبه کسانی از مردم مکه را که در روز فتح مکه توبه کردند و اسلام آوردند و اسلامشان نیک به سامان شد، پذیرفت. این هم خبری است که قرآن کریم از مسلمان شدن قریب الوقوع مشرکان و توبه آنان می‌دهد و این خبر نیز به تحقق پیوست «و خدا دانای حکیم است» به رویدادهای آینده دانا و در قبول توبه از توبه‌کاران صاحب حکمت است.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ
وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَابِئْسَ خَيْرٌ لِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

بعد از اعلام بیزاری از مشرکان، اعلام فرضیت جنگ و بیان حکمت و ضرورت آن، اینک سیاق قرآنی به تصحیح دیدگاه و جهان بینی مؤمنان می پردازد: «آیا پنداشته‌اید که به خود واگذار می‌شوید» بی آن‌که در اموری مورد ابتلا و آزمایش قرار بگیرید که مؤمن و منافق با آن امور از یک‌دیگر متمایز ساخته می‌شوند «در حالی که خداوند تا هنوز کسانی از شما را که جهاد کرده‌اند، متمایز نگردانیده است؟» یعنی: چنین نپندارید که به حال خود وا گذاشته می‌شوید، با آن‌که خداوند ﷻ هنوز کسانی را که در جهادشان مخلص‌اند از غیر مخلصان متمایز نگردانیده است «و» کسانی را نیز که «جز خدا و پیامبر و مؤمنان هیچ دوست پنهانی نگرفته‌اند» از مشرکان متمایز نساخته است؟ ولیجه: محرم اسرار و دوست پنهانی است. حاصل معنی این است: خداوند ﷻ حتما گروه مجاهد باصلابت و سازش ناپذیر را از کسانی که جز خدا، رسولش و مؤمنان، برای خود از مشرکان هم‌راز و دوست پنهانی گرفته‌اند و اسرار مسلمانان را نزد آنان فاش کرده و از امور و مسائل مسلمانان آگاهشان کرده‌اند، متمایز می‌گرداند «و خداوند به کار و کردار شما» اعم از خیر و شر «آگاه است» و شما را در برابر آن جزا می‌دهد.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسْجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَيْهِ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٧﴾

«مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند» یعنی: برای آنان صحیح و روا نیست که مساجد را در عبادات باطلشان مورد بهره‌برداری قرار داده و به امر آبادانی و خدمت مساجد پردازند. به قولی: مراد این آیه، مخصوصا مسجدالحرام است «درحالی که به کفر خویش شهادت می‌دهند» با انجام دادن عملی کفر؛ چون نصب بتان، گرفتن آنها به خدایی و تقدیم عبادت و نیایش برای آنها پس چگونه می‌توان میان چنین اعمالی با آباد ساختن مساجد که فقط از شأن مؤمنان است، جمع کرد؟ به قولی: مراد از گواهی دادن آنها بر کفر، این قول آنان است در طواف خویش: «لیبک لا شریک لک إلا شریکا هو لک تملکه و ما ملک - پروردگارا! به فرمان حاضریم، برای تو شریکی نیست، جز

شریکی که از خود توست و تو مالک آن شریک هستی و مالک آنچه که او دارد!!»
 «آنانند که اعمالشان» که بدان افتخار می کردند و می پنداشتند که اعمال خیری است
 «تباه شده» و از جمله، آبادسازی مساجد. یعنی این اعمالشان باطل شده و هیچ اثری
 برای آن باقی نمانده «و خود در آتش جاودانند».

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ مَن ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ
 إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَن يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿١٨﴾

«مساجد خدا را تنها کسانی آباد می کنند» به آباد ساختن معنوی و حسی «که به خدا
 و روز آخرت ایمان آورده و نماز برپاداشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده اند»
 و شکی نیست که تنها انسان مؤمن، این اعمال شایسته را - چنان که پروردگار متعال
 بدان فرمان داده - انجام می دهد بنابراین، فقط مؤمن یکتاپرست سزاوار آباد ساختن
 مساجد است نه کسی که از این اوصاف تهی باشد. مراد از این که ایشان جز خدا عز وجله از
 هیچ کس دیگر نترسیده اند، این است که: ایشان از بتی، یا بشری، یا خدای پنداری ای یا
 از غیر آنها در باب دین نترسیده اند، به این معنی که چنان نبوده تا به سبب ترس از آن
 امر غیر خدایی، رضای غیر خدا عز وجله را بر رضای وی برگزینند، در غیر آن؛ ترس از
 چیزهای ترسناک یک امر طبیعی است که انسان قادر به نگهداری خود از آن نمی باشد
 «پس امید است که این گروه از راه یافتگان باشند» هرگاه راهیابی و هدایت این
 مؤمنان یکتاپرست، فقط در حد امید و توقع باشد، چگونه خواهد بود حال کفاری که
 به هیچ یک از این صفات موصوف نیستند! این کثیر می گوید: هر «عسی: امید است» در
 قرآن کریم که مربوط به خداوند عز وجله باشد، حق و ثابت است و یقیناً تحقق یافتنی است.
 به قولی: امید در این آیه راجع به بندگان است، یعنی: آنها باید به راه یافته بودن خود
 امیدوار باشند.

﴿ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾ ﴿١٩﴾

«آیا آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند عمل کسی قرار داده‌اید که به خدا و روز آخرت ایمان آورده و در راه او جهاد کرده است؟ نه! این دو نزد خدا یکسان نیستند» یعنی: این گروه کافر آب‌دهنده به حجاج و آبادکننده مسجدالحرام، با آن گروه مؤمن به خدا عز وجله و روز آخرت و جهادگر در راه وی، برابر نیستند پس چگونه ادعا می‌کنند که از نظر عمل و جایگاه، بر مؤمنان بهتری و برتری دارند؟ «و خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند» آنان را ستمگر نامید، چرا که آباد کردن مسجدالحرام هیچ سودی به حالشان ندارد.

سپس گروه برتر را معرفی نموده، می‌فرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ



«کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با اموال و جانهایشان جهاد کرده‌اند» یعنی: جمع‌کنندگان میان ایمان و هجرت و جهاد با مال و جان «نزد خدا مقامی والاتر دارند» و به دریافت خیری که نزد خداوند متعال است، نسبت به گروه مشرکی که به اعمال تباه‌شده خویش افتخار می‌کنند، سزاوارترند «و آن گروه» موصوف به اوصاف یاد شده «ایشان همان رستگارانند» یعنی: ایشانند اختصاص یافتگان به رستگاری در نزد خداوند عز وجله، نه غیر آنان از اهل شرک، هرچند که آن گروه مشرک به حاجیان آب بدهند و کعبه و مسجدالحرام را آباد کنند.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتِ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ

اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾

«پروردگارشان آنان را» یعنی: آن گروه مؤمن مجاهد را «به رحمتی از جانب خود و به خشنودی و به باغهایی که در آنها نعمت‌های دائم و پایدار دارند، مژده می‌دهد» و اینها نعمت‌هایی است که از توصیف توصیف‌گران و تصور تصورکنندگان خارج

است. نعیم مقیم: نعمتهای دائم و پایداری که هیچ‌گاه از صاحب خود جدا نمی‌شود. «جاودانند در آن به‌طور ابد، بی‌گمان خداست که نزد او پاداشی بزرگ است» و این‌که این پاداش هرگز انقطاعی ندارد، نشانه عظمت آن است.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: «چون پدرم عباس رضی الله عنه در روز بدر اسیر شد، در پاسخ به سرزنش مؤمنان گفت: اگر شما در اسلام و هجرت و جهاد بر ما پیشدستی کردید، ما هم از کسانی هستیم که مسجدالحرام را آباد کرده، حجاج را آب داده و اسیران را از بند رها می‌کردیم. پس خداوند متعال نازل فرمود: **(أَجْمَلْتُمْ سَقَايَةَ الْحَاجِّ ...)**. یعنی: اعمال کذایی شما، در دوران شرک بوده است و حق تعالی اعمال نیکی را که در دوران شرک انجام شده باشد، نمی‌پذیرد». در روایتی دیگر آمده است: «این علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود که حضرت عباس را به سختی توبیخ کرد و او را از حضور در جنگ علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قطع رحم به درستی سرزنش نمود».

**يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءِآبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ
وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾**

«ای مؤمنان! اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دادند، آنان را به دوستی نگیرید» این حکم قطع پیوند ولایت و دوستی میان مؤمنان و کفار است که تا روز قیامت باقی است «و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند» بر خود، بر مؤمنان و بر دین و شریعت خداوند متعال. حکم به ستمکار بودن آنان دلیل بر آن است که: دوستی با کفار، از بزرگترین و سنگین‌ترین گناهان است.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه و آیه بعد از آن، درباره سرزنش متخلفان از هجرت و برانگیختن مؤمنان بر ترک بلاد کفر نازل شد و مؤمنانی را که پدران و برادرانشان در کفر باقی مانده بودند، از موالات با آنان - که نوعی تأیید از آنان تلقی می‌شود - نهی کرد.

قَدْ لِن كَانَ ءَابَاؤُكُمْ وَاَبْنَاؤُكُمْ وَاِخْوَانُكُمْ وَاَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَاَمْوَالٌ اَقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسْكَنٌ تَرْضَوْنَهَا اَحَبَّ اِلَيْكُمْ مِّنْ اَللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَجِهَادٍ فِيْ سَبِيْلِهِ فَتَرََبُّوْا حَتّٰى يَأْتِيَ اَللّٰهُ بِاَمْرٍ ؕ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ ﴿٢٤﴾

«بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و عشیره شما» عشیره شخص، نزدیکان نسبی او هستند «و اموالی که کسب کرده‌اید و تجارتي که از کسادش بیمناکید» مراد از کساد اموال در اینجا: عدم فروش آن به سبب فوت وقت به خاطر هجرت و مفارقت از وطن، یا به سبب مقاطعه کافران با مؤمنان است «و منزلهایی که می‌پسندید» یعنی: آنها را خوش داشته و بدانها بسیار مایلید و همیشه دست‌اندرکار رسیدگی به آنها و تجهیز اسباب و اثاثیه آنها هستید تا پیوسته دل‌پسند و زیبا باشند. آری! اگر این چیزها «نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست‌داشتنی‌تر است» به طوری که با مشغول شدن به آنها از حق خداوند عزوجلله و اجرای اوامر وی و هجرت و جهاد در راه وی غافل مانده‌اید «پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را به اجرا درآورد» و عذاب و مجازاتی را که مقتضای مشیت وی است، محقق گرداند «و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند» زیرا کسانی که آنچه را ذکر شد، از خدا عزوجلله و رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم دوست‌تر داشته و به جهاد در راه وی تمایل نداشته باشند، فاسق‌اند و سزاوار هدایت نمی‌باشند.

این آیه کریمه، انذار و هشدار بزرگی است برای کسانی که با پیش کشیدن عذرها و بهانه‌های واهی، از جهاد تخلف می‌کنند - که این گروه در عصر ما فراوانند! چه قدر غافل و از خود راضی‌اند مسلمانانی که از خداوند عزوجلله طمع‌ها و انتظارات دورودرازی دارند، در حالی که خود سزاوار عذاب وی می‌باشند؟! پناه بر خدا از خشم و عذاب وی. در حدیث شریف آمده است: «آن‌گاه که مال را به مبلغی بیشتر از قیمت حقیقی

آن به نسیه معامله کردید [معامله عینه] و آن‌گاه که دم‌های گاو را گرفتید (کنایه از حکومت ستم و جور است) و آن‌گاه که به کشاورزی راضی شده و جهاد در راه خدا ﷺ را ترک کردید، بی‌گمان خداوند ﷻ بر شما ذلتی را مسلط می‌گرداند که تا به دین خویش برنگردید، قطعاً آن را از شما دور نمی‌کند.

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مَّدْيَنَ ﴿٢٥﴾

«قطعاً خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرد و نیز در روز حنین» شما را یاری کرد. «حنین» وادی‌ای در میان مکه و طائف است «آن‌هنگام که بسیاری تعداد شما، شما را به شگفت آورده بود» اما در غزوات قبل از حنین، مسلمانان از نظر تعداد کم بودند لذا در آن غزوات، به بسیاری تعداد خویش شاد و شگفت‌زده نمی‌شدند «ولی آن بسیاری تعداد، به هیچ وجه چیزی را از شما دفع نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید» بر اثر ترس و بیمی که بر شما چیره شده بود «سپس در حالی که پشت به دشمن کرده بودید، برگشتید» یعنی: شکست خوردید.

در شوال سال هشتم هجری - بعد از فتح مکه - به رسول خدا ﷺ خبر رسید که قبایل «هوازن» و «ثقیف» به رهبری مالک بن عوف متحد شده و برای نبرد با ایشان آماده گردیده‌اند و هم‌اینک با زنان، فرزندان، گوسفندان و چهارپایانشان به میدان روی آورده‌اند. رسول خدا ﷺ با مسلمانان همراهشان که به (۱۲۰۰۰) مرد جنگی بالغ می‌شدند، به مقابله آنها شتافتند. در این هنگام گوینده‌ای از مسلمانان گفت: امروز از کمی تعداد خویش مغلوب نمی‌شویم! همان بود که مسلمانان شکست خوردند و تنها رسول اکرم ﷺ با گروه اندکی از مسلمانان که تعدادشان به حدود صد تن بالغ می‌شد - و ابوبکر، عمر، عباس عموی پیامبر ﷺ و ابوسفیان رضی الله عنه از آن جمله بودند - پایداری کردند، سپس مسلمانان فراری به ندای رسول اکرم ﷺ لبیک گفته به خود آمدند و از عقبه‌های فرار، به میدان کارزار بازگشتند و نهایتاً پیروزی و ظفر نصیب ایشان شد. یادآور می‌شویم که حنین آخرین غزوه بر ضد مسلمانان است که مسلمانان نهایتاً در آن

پیروز شدند و مشرکان شکست خوردند. در این غزوه بود که رسول خدا ﷺ از مرد مشرکی به نام صفوان بن امیه، زره‌ها و سلاح‌هایی را به عاریت گرفتند. امام ابوحنیفه رحمته الله و امام شافعی رحمته الله با استناد به این روایت گفته‌اند: اگر سلطه غالب، سلطه اسلام باشد، باکی نیست که از مشرکان علیه مشرکان یاری جسته شود، اما اگر حاکمیت شرک برتر بود، یاری جستن از مشرکان مکروه است.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ، وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا
وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٣٦﴾

«آن‌گاه خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرود آورد» یعنی: پس از شکست موقت مسلمانان در حنین، خداوند متعال آرامشی را که مایه تسکین خاطر ایشان شد بر ایشان فرود آورد و ترس و هراس را از ایشان برطرف کرد و در نتیجه، مسلمانان جرأت یافتند که مجدداً به میدان جنگ با مشرکان برگردند و به رسول خدا ﷺ که پایدارانه در میدان بودند، پیوندند. مراد این است که خداوند متعال آرامش خود را هم بر کسانی که پایداری کردند و شکست نخوردند و هم بر کسانی که فرار کردند اما مجدداً باز گشتند و جنگیدند - که اغلب آنها از انصار بودند - هر دو نازل نمود «و سپاه‌یانی فرو فرستاد که آنها را نمی‌دیدید» که فرشتگان بودند «و کافران را عذاب کرد» با قتل و اسارت و از دست دادن اموال و فرزندان «و این است سزای کافران».

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٧﴾

«سپس خداوند بعد از این، توبه هر کس را بخواهد می‌پذیرد» یعنی: خداوند بعد از عذابی که بر کافران در حنین فرو فرستاد، بر کسانی که به سوی اسلام رو آوردند، توبه‌پذیر می‌شود چنان‌که قبول اسلام را بر بقیه قبیله هوازن الهام کرد و از آنان توبه‌پذیر گشت به طوری که بعد از گذشت بیست روز از واقعه حنین، آنها با خلعت مسلمانی به ملاقات رسول خدا ﷺ شتافتند «و خدا آمرزنده مهربان است».

**يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا
وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٨﴾**

«ای مؤمنان! حقیقت این است که مشرکان نجس‌اند» مراد نجاست معنوی، یعنی نجاست شرک و ظلم و اخلاق و عادات زشت آنهاست لذا کافر ذاتا نجس‌العین نیست زیرا خدای سبحان، خوردن غذای کفار اهل کتاب را بر مسلمانان حلال گردانیده است، همچنان ثابت شده که رسول خدا ﷺ در ظروف کفار خوردند و آشامیدند، در ظروف آنها وضو گرفتند و کفار را در مسجد خویش فرود آوردند. و این قول جمهور علماء است. ولی به قولی: کفار ذاتا نجس‌اند، از آن گذشته، آنان غسل جنابت نمی‌کنند بنابراین، جسما هم نجس‌اند «پس نباید که به مسجد الحرام نزدیک شوند» یعنی: کفار نباید به حرم مکی - از جمله به مسجد الحرام - وارد شوند، هرچند به منظور انجام دادن حج و عمره زیرا به آنان اجازه داده نمی‌شود که مطابق آیین‌های شرکی خود، حج یا عمره بگذارند. اما درباره مساجد دیگر - بجز مسجد الحرام - باید گفت: اهل مدینه بر آنند که باید هر مشرکی را از هر مسجدی منع کرد زیرا آنان نجس‌اند و مساجد، پاک و پاک‌کننده و نهی مشرکان از نزدیک شدن به مسجد الحرام، در حقیقت به معنای نهی مسلمانان از دادن چنین امکانی به آنهاست و این مذهب امام مالک رحمته الله است. ولی احناف، ورود به مساجد را - اعم از مسجد الحرام یا غیر آن - برای کفار مباح شمرده‌اند زیرا هدف آیه، نهی از حج و عمره مشرکان است. اما شافعی رحمته الله بر آن است که مشرکان باید - مخصوصا - از مسجد الحرام بازداشته شوند. «بعد از این سال» یعنی: بعد از سال نهم هجری. شایان ذکر است؛ این همان سالی است که ابوبکر رضی الله عنه طبق فرمان رسول خدا ﷺ، امارت حجاج را برعهده داشت. پس بر مبنای این آیه، ورود مشرکان به حرم مکی از آغاز سال دهم هجری ممنوع شد «و اگر از فقر بیمناکید پس به زودی خدا - اگر بخواهد - از فضل خود شما را توانگر خواهد ساخت» عکرمه می‌گوید: «خداوند متعال مسلمانان را با فرود آوردن پیایی و فراوان باران، رویاندن سبزیجات، حاصلخیز کردن زمین‌ها، اسلام آوردن اعراب - که اسباب توانگری و وسایل مورد نیاز مؤمنان را به مکه حمل می‌کردند - و با اموال غنیمت و فیه و جزیه،

توانگر ساخت». جمله (اگر بخواهد)، به مؤمنان می‌آموزد که همه امور را به مشیت خداوند متعال معلق سازند و همه امیدها را به او بریندند «همانا خداوند داناست» به تمام امور، از جمله به مصالح بندگانش «حکیم» است در برآوردن آرزوها و در هر آنچه که حکم و اراده کند.

در بیان سبب نزول آمده است: چون مسلمانان، مشرکان را از ورود به حرم مکی و محل برگزاری مناسک منع کردند، از آنجا که همین مشرکان مواد غذایی و اموال تجارتنی را به سوی حرم مکی می‌آوردند؛ شیطان ترس از فقر را در دل‌های مسلمانان انداخت و با خود گفتند: منبع درآمد ما که همین‌ها بودند، اکنون زندگی خود را از کدام منبع تأمین کنیم؟ همان بود که خدای عزوجل به ایشان وعده داد که از فضل خویش، توانگرشان خواهد ساخت - و سپاس او را که چنان کرد.

قَبِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿١٣﴾

این آیه اتمام حجتی علیه اهل کتاب است زیرا اهل کتاب، حقیقت را به طور آشکار و هویدا در تورات و انجیل می‌دیدند لذا کفرشان سخت مستوجب سرزنش است.

«با کسانی از اهل کتاب کارزار کنید که به خدا ایمان نمی‌آورند» یعنی: خداوند عزوجل رابه حق معرفتش نمی‌شناسند «و به روز آخرت نیز ایمان نمی‌آورند» این دو جمله، به بیان جرمشان از جنبه اعتقادی می‌پردازد «و آنچه را خدا و پیامبرش» در کتاب و سنت «حرام گردانیده‌اند، حرام نمی‌دارند» این جمله، بیانگر فزون بودن جرمشان با مخالفت حکم شرع در اعمال است «و به دین حق گردن نمی‌نهند» که دین اسلام است. این جمله تأکیدی بر معصیت و نافرمانی آنان، با انحراف و عناد و تکبر از تسلیم شدن به حق است. آری! با آنان بجنگید «تا آن‌که با کمال خواری به دست خود جزیه دهند» بی‌هیچ نکول و امتناعی. به قولی؛ معنی این است: تا آن‌گاه که به دست خود جزیه بدهند، بی آن‌که کسی دیگر را در پرداخت آن وکیل و نماینده خویش سازند. قید: (کمال خواری)، مفید آن است که ذمی باید جزیه را درحالی بدهد که

خوار و ذلیل باشد به طوری که خودش شخصا - و نه از طریق نماینده‌ای - با کمال ذلت آن را حاضر کند و در حال پرداخت جزیه، خودش ایستاده و کسی که آن را از وی تحویل می‌گیرد، نشسته باشد. جزیه: مبلغی از مال است که پرداخت آن بر کافری که به وی اجازه اقامت در دار اسلام داده می‌شود، به عنوان جزایی بر کفر وی، مقرر گشته است.

مذهب شافعی و احمد بن حنبل این است که جزیه جز از اهل کتاب یا امثالشان - چون مجوس - گرفته نمی‌شود. اما ابوحنیفه بر آن است که از تمام عجم‌های غیر مسلمان - چه از اهل کتاب باشند و چه از مشرکان - جزیه گرفته می‌شود ولی از اعراب جزیه گرفته نمی‌شود - مگر این که از اهل کتاب باشند - لذا اعراب دو راه بیشتر ندارند؛ یا باید مسلمان شوند و یا شمشیر بر آنها حاکم است. امام مالک بر آن است که گرفتن جزیه از تمام کفار - اعم از کتابی، مجوسی و بت پرست - جایز است.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه، اولین فرمانی است که در قضیه جنگ با اهل کتاب صدور یافت زیرا بعد از آن که جزیره العرب کاملاً در حوزه فرمانروایی اسلام در آمد، خداوند پیامبرش را به جنگ با اهل کتاب فرمان داد و این در سال نهم هجری به هنگامی بود که رسول خدا ﷺ به جنگ روم آماده شده و غزوه تبوک را تدارک می‌دیدند». در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بر یهود و نصاری در سلام گفتن جلو نیفتید و چون با یکی از آنها در راهی روبرو شدید، او را به در پیش گرفتن تنگ‌ترین آن راه مجبور کنید». به همین جهت بود که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه شروطی را بر ذمیان اهل کتاب وضع کرد که بهترین معرف خواری و نگونسازی آنهاست، این شروط معروف است و ما بخشی از آن را در اینجا از تفسیر ابن کثیر نقل می‌کنیم:

«... در شهر خویش دیر و کلیسا ایجاد نمی‌کنیم...»

آنچه را که از معابدمان ویران شود، مجدداً آباد نمی‌کنیم...»

دروازه کلیساهایمان را به روی احدی از مسلمانان در شب و روز نمی‌بندیم و همیشه در آنها را به روی رهگذران و مسافران باز می‌گذاریم.

کسانی از مسلمانان را که از شهر ما می‌گذرند، سه روز پذیرایی نموده و ایشان را اطعام می‌کنیم.

در منازل، یا کلیساهای خود، جاسوسی را جای نمی‌دهیم...

به فرزندانمان قرآن نمی‌آموزیم...

هیچ یک از نزدیکانمان را از ورود به اسلام - چنانچه بخواهند به آن درآیند - باز نمی‌داریم.

به مسلمانان حرمت می‌گذاریم و اگر در مجالس ما قصد نشستن داشتند، جلو روی آنان بپا می‌خیزیم.

به مسلمانان در چیزی از لباسهایشان - اعم از کلاه و عمامه و نعلین و شکافتن فرق سر - خود را مشابه نمی‌گردانیم.

به زبان مسلمانان سخن نمی‌گوییم و القاب و کنیه‌های آنان را بر خود نمی‌گذاریم.

بر چهارپایان به‌طور برهنه - بدون زین - سوار می‌شویم.

بر گردن‌هایمان شمشیر نمی‌آویزیم و برای خود هیچ سلاحی بر نمی‌گیریم...

موهای جلو سر خود را می‌چینیم تا از دور شناخته شویم و در هر جا که بودیم، به شیوه و سنت خودمان در لباس و شکل و شمایل پایبندیم.

بر کمرهایمان زنار می‌بندیم.

بر فراز کلیساهایمان صلیب نصب نمی‌کنیم... تا به آخر».

به راستی قبول این شرایط، نمایانگر کمال ذلت و خواری کفار و اوج اعتلا و عزت مسلمانان در آن عصر است. شایان ذکر است؛ اولین کسانی که قبل از وفات رسول خدا ﷺ جزیه پرداختند، اهالی شام بودند.

جا دارد تا ما مسلمانان، امروزه اندکی در حال و روز خویش تأمل کرده و بیندیشیم، مگر نه این است که حال و روز ما اکنون شبیه حال دیروز آنان شده است؟ و این نیست مگر به علت دوریمان از اصول اسلام، که فرو گذاشتن جهاد، از جمله مهمترین مظاهر آن است.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصْرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَالَتْهُمْ اللَّهُ أَنْفٌ يُؤَفِّكُونَ ﴿٢٠﴾

«و یهود گفتند: عزیر پسر خداست» این سخن را هنگامی گفتند که عزیر علیه السلام تورات را برای آنان - بعد از آن که آن را فراموش کرده بودند - از حافظه خود املا کرد «و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست» این سخن را هنگامی گفتند که دیدند؛ او مردگان را زنده می کند، به علاوه خود هم بدون پدر به دنیا آمده است «این سخن آنان است به دهانهایشان» یعنی: از آنجا که این سخن نه پشتوانه ای از بیان دارد و نه از منطق و برهان پس صرفاً یک ادعای میان تهی است که هیچ ارزشی ندارد و جز این که همین گونه از دهانهایشان خارج شده، مفید هیچ فایده در خور اعتباری نیست «به سخن قومی تشبه می جویند که پیش از این کافر شدند» زیرا نسبت پدر دادن به خدای سبحان، گمراهی نفرین شده قدیمی است که آن را در بسیاری از ادیان انحرافی قدیم می یابیم و از جمله، در میان پرستشگران بتان که می گفتند: لات، منات، عزی و فرشتگان دختران خدایند! «خدا آنان را بکشد» این نفرینی از سوی حق تعالی علیه آنهاست که نابود می شوند؛ زیرا کسی که خدا جل جلاله او را بکشد، هلاک شده است. به قولی معنی این است: خدا آنان را لعنت کرد. به قولی دیگر معنی این است: آنها سزاوار آنند که مورد این نفرین قرار گیرند. آری! خدا آنان را بکشد؛ «چگونه بازگردانده می شوند؟» یعنی: چگونه بعد از آن که برایشان دلیل و برهان اقامه شد، از حق به سوی باطل بازگردانده شده و به بیراهه می روند؟!

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا ۗ أَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۗ سُبْحٰنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢١﴾

«اینان دانشمندان و راهبان خود را بجز الله به خدایی گرفتند» زیرا آنچه را که دانشمندان و راهبانشان برایشان حلال می کردند، حلال می شمردند و آنچه را که بر آنان حرام می ساختند، حرام می شمردند و در امر و نهی هایی که با احکام خداوند جل جلاله

مخالف بود، از آنان اطاعت می‌کردند. بدین‌گونه بود که آنچه را در کتابهای حق تعالی بود، نسخ کرده و از اعتبار ساقط کردند پس در حقیقت، به‌منزله کسانی شدند که برای خویش خدایانی غیر از خدای یگانه گرفته‌اند زیرا از علما و راهبان‌شان چنان اطاعت کردند که از خدایان اطاعت می‌شود «و» همچنان، نصاری «مسیح پسر مریم را» به خدایی گرفتند و او را معبود خویش قرار دادند. این تعبیر اشاره به آن دارد که یهود نیز «عزیر» را معبود خویش گرفته‌اند. امروزه در کشورهای اسلامی نیز بسیاری از احزاب و مؤسسات و بسیاری از رهبران و حاکمان، نقش معبود را در جامعه ایفا می‌کنند و خود را برای مردم به منزله بت قرار داده‌اند - پناه بر خدا «با این‌که مأمور نبودند جز این‌که خدای یگانه را پرستند» یعنی: دانشمندان و راهبان و عیسی و عزیر، جز به عبادت خداوند یگانه مأمور نبودند پس چگونه می‌توانند خودشان خدا باشند؟ و چگونه پیروان آنها حق دارند آنها را به خدایی بگیرند؟ «معبودی جز او نیست، منزه است او از آنچه با او شریک می‌گردانند» یعنی: باری تعالی از این‌که با وی در طاعت و عبادتش شریک آورند، پاک و منزه است.

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّأ أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ



«می‌خواهند» این گروه اهل کتاب که «نور الله را با دهانهایشان خاموش کنند» نوع دیگری از گمراهی اهل کتاب، تلاشهای بی‌ثمرشان در جهت از بین بردن حق با سخنان باطل و مجادلات مردود و بی‌پایه است پس آنها در مثل به‌کسی می‌مانند که می‌خواهد نوری را که در همه افقها پرتو گسترده، خاموش کند، آنها با فوت کردنش لذا او چه قدر باید دیوانه و احمق باشد؟! «و الله نمی‌گذارد، مگر آن‌که نور خود را» یعنی: دین استوار و شریعت نورانی خود را «کامل کند، هرچند کافران ناخوش شوند» زیرا آنان خواسته‌ای دارند و خداوند عَلِيمٌ خواسته‌ای و البته این خواسته خداوند عَلِيمٌ است که نافذ و جاری است.

آری! هر کس تاریخ مبارزات اهل کتاب علیه مسلمانان را بررسی نموده و فقط این امر را مورد توجه قرار دهد که مؤسسات «تبشیری» وابسته به بنیادگرایان مسیحی، چه مقدار سرمایه‌های هنگفتی را علیه اسلام به مصرف می‌رسانند؛ آن‌گاه، بقا و گسترش اسلام را مورد تأمل قرار دهد، بی‌شک معنی آیه را بهتر درک می‌کند.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾

«هم اوست که پیامبر خود» محمد ﷺ «را با هدایت فرستاد» یعنی: با برهانها و معجزات و احکامی که آنها را برای بندگانش مشروع کرده است و مردم را به وسیله آنها هدایت می‌کند «و» هم اوست که پیامبر خود را با «دین حق» که اسلام است فرستاد، اسلامی که مثل عقیده حق و معرفت توحید خالص است و از صرف عبادت برای هر گونه مخلوقی، عاری و منزّه می‌باشد «تا آن را» یعنی: تا پیامبرش، یا دین حق را به وسیله حجتها و برهانهایی که اسلام دربرگیرنده آن است «بر همه ادیان پیروز گرداند» و سپاس خدای عزوجل را که این وعده هم روی داد «هرچند مشرکان خوش نداشته باشند» این پیروزی و غلبه را ولی به کوری چشم همه آنها، اسلام همیشه غالب و پیروز است. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَسَيَّلَغَ لِي مَلِكَ أُمَّتِي مَا زَوَى لِي مِنْهَا: خدای عزوجل زمین را با مشارق و مغارب آن برای من در هم پیچید (به طوری که همه این گستره را دیدم) و به زودی فرمانروایی امتم به آن محدوده‌ای از زمین که برایم در هم پیچیده شد، خواهد رسید».

﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَجْبَارِ وَالرَّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَطْلِ وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٤﴾﴾

«ای مسلمانان! در حقیقت، بسیاری از دانشمندان و راهبان اهل کتاب، اموال مردم را به ناروا می‌خورند» یعنی: بسیاری از سردمدارانی که یهود و نصاری آنان را به خدایی گرفته‌اند، مال حرام - همچون رشوه - را می‌خورند. احبار: علمای یهود و رهبان: زاهدان نصاری اند. سفیان بن عیینه می‌گوید: «هر کس از علمای ما که فاسد شود، در او مشابهتی به یهود است و هر کس از عباد و زهاد ما که فاسد شود، در او مشابهتی به نصاری است». «و» همچنان آن احبار و رهبان «آنها را از راه خدا باز می‌دارند» یعنی: مردم را از رفتن به راهی که به رضا و قرب حق تعالی می‌انجامد - که همانا دین اسلام است - باز می‌دارند «و کسانی که طلا و نقره را کنز می‌کنند» یعنی: کسانی که زکات اموال خود را نمی‌پردازند زیرا مالی که زکات آن ادا شود، کنز نیست، هرچند هم بسیار باشد - که قول راجح در تفسیر (کنز) همین است. کنز: هر چیزی است که بر روی هم جمع‌آوری و ذخیره و گنج شود. «و آن را» یعنی: آن گنجها و اموال را «در راه الله خرج نمی‌کنند پس این گروه را به عذابی دردناک بشارت بده» مراد از آنان: یا همان احبار و راهبان اهل کتابند - که مسلمانان دارای این صفت، نیز شامل این حکم می‌شوند - یا این که مراد مسلمانان گردآورنده اموال و انفاق‌نکننده آنند که از باب تغلیظ و توییح، با احبار حرام‌خوار اهل کتاب یکجا ذکر شده‌اند. بشارت دادن آنان به عذاب، از باب استهزا و تحقیر آنهاست.

يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٥﴾

«روزی که آن گنجینه‌ها را در آتش دوزخ بگدازند» یعنی: روزی که آتش دوزخ را با حرارت و دمای شدیدی که دارد، با آن اموال و گنجها برافروزند «و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند» این اعضا به سبب آن به یادآوری مخصوص شد که آن ممسکان چون فقیری را می‌دیدند، روترش می‌کردند و چون در مجلسی با فقیری روبرو می‌شدند، از او رو برتافته و با پشت کردن و پهلو گرداندن به او، تحقیرش می‌کردند. یا معنی این است: این عذاب بر هر چهار سوی بدنشان شعله‌ور است «این

است آنچه برای خود ذخیره نهادید» یعنی: از باب استهزا و توییخ به آنها گفته می‌شود: این همان اموالی است که آن را اندوخته‌اید تا از آن سود بگیرید، این است سود آن؛ «پس آنچه را ذخیره می‌کردید، بچشید» یعنی: کیفر و فرجام بد آن را بچشید. ابن عمر رضی الله عنهما در تفسیر آیه کریمه فرمود: «مفاد این آیه ناظر بر مال‌اندوزی قبل از فرضیت زکات است و چون زکات فرض شد، خدای عزوجل آن را پاک‌کننده اموال گردانید، سپس اضافه کرد: اگر به اندازه کوه احد طلا داشته باشم، مشروط به این که شمار آن را بدانم و زکات آن را بدهم و در آن به طاعت خدا عز وجل عمل کنم، هیچ باکی ندارم».

در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که مردم طلا و نقره را گنج می‌کنند، شما این گروه از کلمات را برای خود گنج نمایید: «اللهم إني أسألك الثبات في الأمر والعزيمة على الرشد، وأسألك شكر نعمتك، وأسألك حسن عبادتك، وأسألك قلباً سليماً، وأسألك لساناً صادقاً، وأسألك من خير ما تعلم، وأعوذ بك من شر ما تعلم، وأستغفرك لما تعلم، إنك علام الغيوب: بارخدایا! من از تو در کار (خیر) پایداری و بر راه رشد؛ تصمیم و عزم محکم می‌طلبم و از تو می‌خواهم که به من توفیق شکرگزاری نعمت را ارزانی بداری و از تو می‌خواهم که به من توفیق دهی تا عبادتت را به نیکویی انجام دهم و از تو دلی سالم و زبانی صادق می‌طلبم و از تو از خیر آنچه که می‌دانی، می‌طلبم و به تو از شر آنچه که می‌دانی، پناه می‌برم و از تو از آنچه که می‌دانی، آمرزش می‌خواهم، همانا تو دانای غیب‌هایی». همچنین در حدیث شریف به روایت عمر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمودند: «آیا تو را از بهترین آنچه که شخص گنج می‌کند آگاه نکنم؟ آن بهترین، زن شایسته است که چون شخص به سوی وی بنگرد، او را شادمان گرداند و چون وی را فرمان دهد، اطاعتش کند و چون از وی غایب شود، نگهدار (آبرو و مال) وی است».

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الَّذِينَ أَلْقَيْمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقْتَلُونَكُمْ كَافَّةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٦﴾

«همانا شمار ماهها نزد خداوند» یعنی: در حکم و قضا و حکمت وی «در کتابش» یعنی: در آنچه که مطابق سنن و قوانین هستی خود در نظام و کتاب بزرگ کائناتش به ثبت رسانده و مقرر داشته «از روزی که آسمانها و زمین را آفریده، دوازده ماه است» یعنی: این دوازده ماه، از آغاز آفرینش عالم، در علم و قضای وی ثابت است «از این دوازده ماه، چهار ماه حرام است» که عبارتند از ماههای: ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم و رجب، که سه ماه اول پیاپی و ماه اخیر فرد است.

دلیل این که ماههای حرام به این ترتیب قرار داده شده، این است تا زمینه برای برگزاری مناسک حج و عمره به خوبی فراهم شود. آری! ماه ذوالقعدة قبل از شروع ماههای حج حرام قرارداد شد تا مردم در آن از جنگ باز ایستند و زمینه برای سفر حج مساعد و آماده باشد و ماه ذی الحججه حرام قرارداد شد تا مردم با امنیت و آرامی خاطر، مناسک حج را در آن انجام دهند، بعد از آن ماه محرم حرام قرارداد شد تا در آن با ایمنی کامل به سرزمینها و مناطقتشان برگردند و ماه رجب در وسط سال حرام قرارداد شد تا در آن با ایمنی تمام عمره انجام دهند «این است دین استوار» یعنی: قرار دادن این ماهها به این شیوه و حرمت گذاشتن به این چهار ماه حرام؛ همانا دین درست و مستقیم، حساب صحیح و استوار و عددی به تمام و کمال است «پس در آنها بر خود ستم نکنید» یعنی: در ماههای حرام، یا در تمام ماهها - با ارتکاب گناهان، برافروختن جنگ و هتک حرمت آن ماهها - بر خود ستم نکنید. به قولی: تحریم جنگ در ماههای حرام به دلیل این آیه کریمه، ثابت و محکم است و منسوخ نگردیده. اما به قول مشهورتر؛ این حکم منسوخ است و جنگ در راه خدا ﷺ در همه ماهها بی هیچ مانعی بر مسلمانان فرض است «و همگی شما» با همدستی و تعاون همدیگر «با مشرکان بجنگید چنان که آنان همگی با شما» به همدستی و تعاون با همدیگر «می جنگند و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است» لذا آنان را نصرت می دهد و پایدارشان می گرداند و هر

کس خدا عَلَّاهُ با او باشد، قطعاً پیروز است و سرانجام کار، از آن اوست. بدین سان خداوند متعال مؤمنان را به تقوی بر می‌انگیزد و در صورت داشتن تقوی، پیروزی را برایشان تضمین می‌کند.

**إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحَلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِعُوا
عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنٌ لَهُمْ سُوءٌ أَعْمَلِيهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْكَافِرِينَ ﴿٣٧﴾**

«جز این نیست که نسیء فزونی‌ای در کفر است» نسیء: عبارت است از: به تأخیرافگندن تحریم ماههای حرام و جابجا کردن آنها از ماهی به ماهی دیگر. در جاهلیت، اعراب به دو هدف در زمان ماههای حرام دخل و تصرف می‌کردند؛ اول این‌که: ترک جنگ و غارت در سه ماه متوالی (ذی‌القعدة، ذی‌الحجه و محرم) بر آنان دشوار بود. دوم این‌که: عبادت و تجارت در موسم حج - در فصل تابستان که فصل گرم‌است، بر آنان سخت تمام می‌شد.

شیوه دست بردن آنان در زمان نیز به دو گونه بود؛ اول: کیسه کردن سال قمری، یعنی کامل کردن نقص آن تا با سال شمسی برابر شود زیرا دوران ماهانه قمر (۸/۲ ثانیه + ۴۴ دقیقه + ۱۲ ساعت + ۲۹ روز است) که با این حساب؛ سال قمری از سال شمسی تقریباً یازده روز کمتر می‌شود و از طرفی، ماههای قمری همیشه از یک فصل به فصل دیگر در حال گردش است بنابراین، اعراب به هر سه سال قمری یک ماه می‌افزودند تا آن نقص را کامل کرده و سال قمری را با سال شمسی مساوی گردانند و به این وسیله بتوانند وقت حج را منطبق با منافع و مصالح مادی خویش در زمان معینی قرار داده و تجارت خویش را در آن زمان سروسامان دهند. روش دوم: نسیء بود؛ نسیء: به تأخیر افگندن حرمت یک ماه به ماهی دیگر است، مثلاً آنها به‌خاطر اهدافی که ذکر شد، در بعضی از سالها ماه محرم را حلال و بجای آن ماه صفر را حرام می‌گردانیدند لذا حق تعالی تصرف‌شان در جابجا کردن ماههای قمری را نکوهش کرد و فرمود: این کار شما

(فزون‌ای در کفر است). یعنی: این کار بر کفر شما به خدا ﷻ و رسول وی و روز آخرت می‌افزاید زیرا تغییر دادن سنت الهی، معصیتی است بزرگ و هر معصیتی از سوی کافر، سبب فزون‌ی در کفر وی است «که کافران به وسیله آن گمراه ساخته می‌شوند» یعنی: کسی که این روش باطل را برای آنان بنیان گذاشته، آنان را با این روش و سنت غلط، گمراه می‌گرداند «آن را» یعنی: آن ماه حرام را «یک سال حلال می‌شمرند» با بدل کردن آن به ماهی دیگر از ماههای حلال «و یک سال دیگر آن را حرام می‌شمارند» یعنی: حرمت آن را به حال خود نگه داشته، جنگ را در آن حلال نمی‌شمارند «تا با شماره ماههایی که خداوند حرام کرده است، موافق سازند و در نتیجه آنچه را خداوند حرام کرده، بر خود حلال گردانند» آری! مشرکان هیچ ماهی از ماه‌های حرام را بر خود حلال نمی‌کردند، مگر این که ماهی دیگر را به جای آن حرام می‌گردانیدند تا ماههای حرام همچنان - علی‌الظاهر و فقط در شمار - چهار ماه باقی بماند. پس خداوند متعال این دست بردنشان را که انگیزه آن فقط هوای نفسشان در برافروختن جنگ در ماه حرام بود، مردود اعلام می‌کند «کردارهای بد آنان برایشان آراسته شده است» یعنی: شیطان بدکرداریهایشان و از جمله «نسیء» را برایشان آراسته است «و خداوند گروه کافران را» یعنی: کسانی را که بر کفر خویش استمرار ورزیده و پایداری بر باطل را برگزیده‌اند «هدایت نمی‌کند».

**يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَالَكُمُ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ
بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٣٨﴾**

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: در راه خدا بیرون آید، سنگین شده به سوی زمین میل می‌کنید» تا در خانه و دیارتان باقی بمانید. یا به سوی دنیا و شهوات آن میل می‌کنید و رنجها و دشواریهای سفر را ناخوش می‌دارید.

در بیان سبب نزول آمده است که این آیه کریمه در عتاب و سرزنش کسانی نازل شد که از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک تخلف کردند.

یادآور می‌شویم که غزوه تبوک در سال نهم هجری، یعنی یک‌سال بعد از فتح مکه واقع شد. و تبوک، جایی در میان وادی القری و شام است. نفیر: بیرون رفتن برای جنگ است. اصل **(إِنَّا قُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ)**، «تثاقلتم» است، یعنی: سست و گرانجان شده و به باقی ماندن در سرزمین خود میل کردید «آیا به جای آخرت به زندگی دنیا» یعنی: به نعمت‌های آن «دل خوش کرده‌اید؟» مگر نمی‌دانید که نعمت‌های آخرت با جهاد در راه ما دست یافتنی است، نه با نشستن و بهره‌ور بودن از نعمت‌های مادی؟ «متاع زندگانی دنیا در برابر آخرت» یعنی: در پهلوی آخرت و در برابر آن «جز اندکی نیست» که اصلاً ارزش و اهمیتی ندارد. در حدیث شریف آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز چنان‌که یکی از شما این انگشتش را - و به‌سوی انگشت سبابه خویش اشاره کردند - در دریا داخل کند نیست پس باید بنگرد که آن را با چه مقدار از آب بیرون می‌آورد!».

إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٣﴾

«اگر بیرون نیایید» به‌سوی جهاد «شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند» با سرکوب نمودن و به ذلت کشیدنتان به دست دشمنانتان، یا به عذاب کونی و بلایای طبیعی «و بجای شما قوم دیگری را می‌آورد» که دین خدا عز وجل را یاری دهند و در نتیجه؛ دولت و عزت در آنها قرارگیرد «و به او هیچ زیانی نمی‌رسانید» با فرو گذاشتن فرمان وی در رفتن به میادین جهاد. یا هیچ زیانی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌رسانید؛ با ترک یاری وی و رهسپار نشدن با وی به‌سوی جهاد «و خدا بر همه چیز تواناست» و از جمله توانایی‌های وی، عذاب نمودنتان و عوض کردنتان با قوم دیگری است. آیه کریمه دربرگیرنده تهدید و هشدار بزرگی است برای گرانجانان و سنگین دلان از رفتن به جهاد.

إِلَّا نَضْرِبُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِينَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾

«اگر او را یاری ندهید» یعنی: اگر یاری رسول خدا ﷺ را فروگذارید، بدانید که خداوند ﷻ متکفل و عهده‌دار کار وی است و «قطعا خداوند او را نصرت داد» در دوران کمی‌ها و کاستی‌ها و تنگناها و او را بر دشمنانش پیروز ساخت. یا کسانی‌که در گذشته نصرتش داده‌اند - هنگامی که با پیامبر ﷺ جز یک تن، کسی دیگر همراه نبود - باز هم او را نصرت خواهند داد «آن‌گاه که کافران او را بیرون کردند» از مکه «و او نفر دوم از دو تن بود» که آن دو تن، یکی خود رسول خدا ﷺ و دیگری ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود «هنگامی که این دو کس در غار بودند» این غار در کوه «ثور» در سمت راست مکه، به فاصله یک ساعت راه از آن قرار دارد، که رسول خدا ﷺ با یارشان ابوبکر رضی الله عنه سه روز را در آن به سر بردند «آن‌گاه که می‌گفت» پیامبر ﷺ «به یار خود» ابوبکر رضی الله عنه «اندوهگین نباش که خدا با ماست» با یاری و نگهداری‌اش و هر کس که خدا ﷻ با او باشد؛ هرگز مغلوب نمی‌شود و هر کس مغلوب نشود؛ سزاوار آن است که اندوه و نگرانی را بر او رنگی نباشد «پس خداوند سکینه خود را بر او فرو فرستاد» سکینه: آرامش است. یعنی: تشویش و تلاطم و اضطراب پیامبر خویش را تسکین داد تا بدانجا که ترس و نگرانی از دل آن حضرت ﷺ بیرون رفت و کاملا آرامش یافتند. به قولی مراد این است: خداوند ﷻ اضطراب ابوبکر رضی الله عنه را تسکین داد. ولی قول اول راجح است «و او را به لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید، قوت داد» که این لشکریان فرشتگان بودند و چهره‌ها و دیدگان کفار را از یافتن مخفی‌گاه پیامبر ﷺ برگردانیدند. یا بعد از آن، فرشتگان را در غزوات به یاری پیامبر خویش فرستاد چنان‌که در بدر چنین کرد «وکلمه کسانی را که کفر ورزیدند، فروتر ساخت» یعنی: کلمه شرک را، در نتیجه؛ دولت مشرکان را به پایان آورد «و کلمه خداست که برتر

است» که این کلمه؛ کلمه توحید و دعوت اسلامی می‌باشد، کلمه‌ای که وصف همیشگی آن، برتری و فوقیت بر هر کلمه دیگری است. آری! اسلام همیشه برتر است، هیچ‌گاه پستی را نمی‌پذیرد و هیچ چیز بر آن برتری نمی‌یابد «و خداوند عزیز حکیم است» یعنی: غالب و قاهر است؛ با نصرت دادن اهل کلمه خویش، حکیم است؛ و جز آنچه راکه با حکمت و صواب منطبق باشد، انجام نمی‌دهد، که از آن جمله است ذلیل ساختن اهل شرک.

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۶۱﴾

«بیرون آید» به جهاد «سبکبار و گرانبار» یعنی: شاد و بانشاط، یا افسرده و بی‌نشاط، فقیر و غنی، پیر و جوان، پیاده و سواره، مجرد و متأهل و خلاصه همگی شما؛ جز کسی که دارای عذری است، به جهاد بیرون آید «و با مالها و جانهای خود در راه خدا جهاد کنید» جهاد در راه خدا جَلَّ جَلَالُهُ فرض کفایه است ولی اگر جز بسیج تمام مسلمانان در منطقه یا مناطقی از زمین، نیروی دیگری نمی‌توانست جلو دشمن را سد کند و دشمن به آن منطقه یا مناطق، غالب شده بود، جهاد بر عموم مسلمانان آن منطقه؛ و در صورت عدم کفایت، قدم به قدم بر مناطق همجوار آن فرض عین می‌شود و اگر دشمن به داراسلام نزدیک گشته اما به آن وارد نشده بود، نیز جهاد بر همگی فرض عین است. همچنان بر امام (حاکم مسلمانان) فرض است تا در هر سال یکبار بر دشمنان اسلام یورش برد تا یا به اسلام در آیند و یا این‌که با حقارت جزیه پردازند «این» امر به نفیر عام و امر به جهاد «برای شما خیر است» یعنی: به ذات خود خیری است بزرگ، یا بهتر از استراحت و نشستن در خانه است «اگر بدانید» و کسی که از بهتر بودن جهاد آگاه نباشد، نادان است.

ابن‌کثیر نقل می‌کند: «روزی ابوطلحه سوره (برائه) را می‌خواند و چون به این آیه رسید، گفت: از این آیه چنین در می‌یابم که پروردگار متعال همه ما - اعم از پیر و جوان - را به جهاد فراخوانده است پس ای فرزندانم! مرا مجهز کنید که عازم جهاد

شوم. فرزندانش گفتند: پدر جان! خداوند عز وجل بر تو رحم کند، آخر تو همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد کردی تا رحلت کردند، بعد از آن همراه ابوبکر رضی الله عنه جهاد کردی تا رحلت کرد، سپس همراه عمر رضی الله عنه جهاد کردی تا به شهادت رسید، پدر جان! این همه مجاهدات تو را بس است و ما از جای تو به جهاد می‌رویم! ولی ابوطلحه نپذیرفت و به نیروی دریایی مسلمانان پیوسته به کشتی نشست و عازم جهاد شد، اما در میان راه درگذشت و مجاهدان جزیره‌ای را نیافتند تا او را در آن دفن کنند - مگر بعد از نه روز از درگذشتش - ولی با وجود گرمی هوا، جسد مبارکش در طول این مدت هیچ تغییری نکرد، سرانجام او را در آن جزیره دفن کردند».

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَفَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٤٢﴾

بعد از آن که خداوند متعال فرجام ترک جهاد را بیان کرد و به نفیر عام فرمان داد؛ اینک به درمان آفت تخلف از جهاد می‌پردازد: «اگر منفعتی زودیاب در پیش می‌بود» یعنی: ای پیامبر! اگر آنچه ایشان را به آن فرامی‌خوانی، غنیمتی نزدیک و در دسترس می‌بود، نه سفری دور و توان فرسا «و اگر سفری آسان» و متوسط - نه خیلی دور و نه خیلی نزدیک - در پیش می‌بود «قطعا از تو پیروی می‌کردند» یعنی: این گروه متخلف از جهاد، قطعا همراه تو می‌آمدند «ولی راه پرمشقت» یعنی: غزوه تبوک «برآنان گران آمد» زیرا از یکسو این غزوه سفری دور و پرمشقت بود و از سوی دیگر، سال؛ سال قحطی و تنگدستی و فصل؛ فصل گرما بود «و به‌زودی» تخلف‌کنندگان از غزوه تبوک «به خدا سوگند خواهند خورد» درحالی که می‌گویند: «اگر می‌توانستیم» یعنی: اگر تاب و توان مالی و بدنی می‌داشتیم «حتما با شما بیرون می‌آمدیم» و از جهاد تخلف نمی‌کردیم ولی آنها با این سوگند دروغ «خود را هلاک می‌کنند» زیرا کسی که به دروغ سوگند خورد؛ بی‌گمان خودش را هلاک ساخته است «و خدا می‌داند که آنان دروغ‌گویند» در این سوگندی که به شما خواهند خورد؛ بلکه آنها توان بیرون آمدن به

جهاد را داشتند، اما سرپیچی و سستی کردند و به سبب زحمت و مشقت جهاد، از آن روی برتافتند.

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعَلَّمِ الْكُذِبَ ﴿٤٣﴾

«خدایت ببخشاید» این عتابی لطف‌آمیز برای رسول خدا ﷺ است زیرا با بخشایش او تعالی آغاز شد «چرا پیش از آن که حال راستگویان بر تو معلوم گردد و دروغگویان را بشناسی، به آنان اجازه دادی؟» چرا با عذرهایی که نزد تو مطرح کردند، در دادن اجازه تخلف از جهاد به آنان شتاب کردی؟ و قدری تأنی و درنگ نمودی تا صدق و راستی راستگویان در پیش کشیدن عذرها و دروغ دروغگویان در این امر، بر تو روشن شود؟

لَا يَسْتَعِذُّكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلَيْهِمْ بِالْمُتَّقِينَ ﴿٤٤﴾

«کسانی که به الله و روز آخرت ایمان آورده‌اند، در این که به مالها و جانهای خود جهاد کنند، از تو اجازه نمی‌طلبند» یعنی: مؤمنان، در باب تخلف از جهاد از تو اجازه نمی‌طلبند بلکه عادت و شیوه آنها این است که بی هیچ توقفی و بی آن که منتظر صدور اجازه از سوی تو بمانند، به سوی جهاد می‌شتابند.

حق تعالی جهاد با مال را بر جهاد با نفس مقدم ساخت؛ زیرا جهاد با نفس بدون مقدم ساختن جهاد با مال، قابل تحقق نیست «و خدا به حال تقوایندگان داناست» همانان که از تو اجازه تخلف نخواستند.

إِنَّمَا يَسْتَعِذُّكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَآزَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ﴿٤٥﴾

«جز این نیست که تنها کسانی از تو اجازه» سرپیچی از جهاد و تخلف از آن را «می طلبند که به الله و روز آخرت ایمان ندارند» و آنان منافقانند. ذکر ایمان به خدا و روز آخرت از آن روست که این دو امر، برانگیزاننده جهاد در راه خدا ﷺ است «و دل‌هایشان شک آورده است پس آنان در شک خود سرگردان» و متحیر «اند» بنابراین، گروهی که از تو اجازه تخلف می طلبند و هیچ عذری هم ندارند، مؤمن نیستند بلکه در دین خود شکاک و متحیر و مضطربند، آنها به سوی راه صواب ره نیافته و به پاداش الهی امیدی ندارند.

❖ **وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿٤٦﴾**

«و اگر اینان به راستی اراده بیرون رفتن» به جهاد را «داشتند، قطعاً برای آن سازوبرگی تدارک می دیدند» و از تدارک قبلی ساز و برگ سفر، تغافل نمی کردند چنان که مؤمنان برای این امر آماده گی گرفتند لذا آنها در این ادعایشان دروغگویند و در اصل، قصد رهسپار شدن به جهاد را نداشتند و نه برای آن توشه راه و سلاحی آماده کرده بودند «ولی الله برانگیختن آنان را خوش نداشت پس آنان را از حرکت منصرف گردانید» یعنی: آنان را از بیرون رفتن با تو باز داشت و منصرف گردانید چرا که گفتند: اگر به ما اجازه ماندن داده نشود و به عازم شدن مجبور شویم، فساد برپا کرده و دشمن را علیه مؤمنان برمی انگیزیم. پس سست ساختن و بازداشتن آنها از حرکت، به مصلحت مؤمنان بود «و به آنان گفته شد: بنشینید» یعنی: خداوند متعال گرایش به نشستن را در دل‌هایشان افکند؛ برای این که آنان را خوار و ذلیل فروگذارد و با ذلت در خانه خود وامانند «با خانه نشینان» یعنی: با آفت زدگان معذور؛ از کوران و بیماران و زنان و کودکان. در این تعبیر؛ چنان تحقیر و تمسخر و کوچک شماری ای برای آنها نهفته است که بر هیچ عاقلی مخفی نتوان بود.

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَفُوا لَكُمْ بَغْضًا إِلَّا أَنْتُمْ سَمَّعُونَ لَهُمْ
 وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾

«اگر با شما بیرون می آمدند، جز خبال برای شما نمی افزودند» یعنی: جز فساد و شر چیز دیگری برای شما نمی افزودند زیرا آنان بزدلانی خوار و حقیر بیش نیستند. این تعبیر، تسلیت و دلجویی ای برای مؤمنان از تخلف منافقان است. خبال: فساد، دو به هم زنی، اختلاف افگنی و شایعه پراکنی است «و البته به سرعت خود را میان شما می افگندند» یعنی: با تمام شتاب در میان شما به فسادانگیزی و فتنه جویی می پرداختند، با دروغها و اکاذیبی که برمی ساختند و برمی پراکندند، دروغهایی که موجب فساد ذات البین است «و در حق شما فتنه جویی می کردند» بابرهم انگیختن و دوبهم زدن و تیره کردن روابط نیک شما «و در میان شما سخن شنوایانی دارند» که دروغ پردازیهای آنان را شنیده و پذیرفته، سپس آن را به شما انتقال می دهند و در نتیجه میان شما برادران دینی تان اختلاف و فساد ذات البین می پراکنند. یا معنی این است: در میان شما جاسوسانی هستند که سخنانتان را شنیده و به آنان انتقال می دهند «و خدا به ستمگران دانا است» و می داند که اگر با شما به جهاد بیرون آیند، چه آفاتی از سوی آنان علیه شما متصور خواهد بود! از این جهت، حکمت بالغه وی چنین اقتضا کرد که همراه شما به جهاد بیرون نیایند.

شایان ذکر است که این گروه متخلف، از رؤسای اوس و خزرج بودند و عبدالله بن ابی رئیس منافقان از جمله آنان بود. آری! در میان بیرون رفتگان به جهاد از انصار مدینه، کسانی بودند که از این رؤسای خویش سخن شنوی داشتند چرا که هنوز برای آن رؤسا در میان قومشان شأن و هیبتی بود.

لَقَدْ ابْتَغَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَكَلَبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَرَاهُونَ ﴿٤٨﴾

«هرآینه پیش از این نیز فتنه را طلب کرده بودند» یعنی: منافقان پیش از غزوه «تبوک» نیز، جوای فسادانگیزی، دو بهم زنی، شایعه پراکنی، جوسازی، متفرق ساختن وحدت

کلمه مؤمنان و پراکنده ساختن جمعشان گشته بودند و این در آغاز تشریف‌فرمایی رسول خدا ﷺ به مدینه بود که اعراب همه از یک تیرکش به‌سوی مؤمنان هجوم آورده و یهود مدینه و منافقان نیز با آنان هم‌داستان شدند و در غزوه احد کردند آنچه کردند «و کارها را بر تو وارونه ساختند» یعنی: آرا و نظریاتی گوناگون علیه اسلام مطرح ساخته و نیرنگها و توطئه‌های مختلفی را سازمان دادند تا شاید چیزی از این وارونه‌سازی‌ها در مسلمانان و در تو اثر کرده و عزمتان را بر جهاد سست کند «تا آن‌که حق آمد» یعنی: نصرت و تأیید حق تعالی آمد «و امر خدا آشکار شد» با عزت دادن دین، برتر ساختن شریعت و سرکوب دشمنانش «در حالی که آنان ناخشنود بودند» از پیروزی حق و این پیروزی به رغم میل آنان بود.

**وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ آذَن لِّي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ
بِالْكَافِرِينَ ﴿٤٩﴾**

بعد از بیان اجمالی موضع‌گیری منافقان در آیات قبل؛ اینک حق تعالی به بیان حال مجموعه‌هایی می‌پردازد که هریک از آنها، معرف و مصداق نمونه مشخصی از نمونه‌های نفاق اند: «و از آنان» یعنی: از منافقان «کسی است که می‌گوید» به رسول خدا ﷺ «مرا اجازه ده» در تخلف از جهاد و باقی ماندن در مدینه «و مرا در فتنه نینداز».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «چون رسول خدا ﷺ قصد عزیمت به غزوه تبوک را داشتند، به جدبن‌قیس فرمودند: ای جد! رأی تو در جهاد با بنی‌الاصفر (روم) چیست؟ جدبن‌قیس گفت: یا رسول‌الله! من شخصی هستم شیفته زنان و چون زنان بنی‌الاصفر (رومیان) را ببینم، فریفته آنان می‌شوم پس به من اجازه ماندن بده و مرا در فتنه نینداز! به قولی دیگر؛ معنی این است: به من اجازه ماندن بده و مرا در فتنه - یعنی در گناه - نینداز زیرا اگر به من اجازه ماندن هم ندهی، اذن تو هم که نباشد، من تخلف می‌کنم و در این صورت به گناه درمی‌افتم. «آگاه باش که هم‌اکنون در فتنه افتاده‌اند» یعنی: در آن فتنه‌ای که از آن نام بردند، که عبارت از فتنه

تخلف از جهاد و بهانه‌تراشی‌های بی‌اساس و بیهوده است، در افتاده‌اند و چه فتنه‌ای بزرگتر از تخلف از جهاد است! «و همانا دوزخ دربرگیرنده کافران است» و آنان را از آن گریز و گزیری نیست زیرا اسباب و علل احاطه دوزخ در آنها فراهم است.

إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلٍ وَيَسْتَوَلُوا وَهُمْ فِي رِجْحُونٍ ﴿٥٠﴾

«اگر به تو حسنه‌ای برسد، آنان را ناخوش می‌کند و اگر به تو مصیبتی برسد، می‌گویند: ما از قبل حساب کار خود را داشتیم» یعنی: ما از قبل احتیاطمان را نموده و جانب حزم و دوراندیشی را از دست نداده‌ایم و بنابراین، به جنگ بیرون نیامدیم چنان‌که مؤمنان بیرون آمدند و به این مصیبت درافتادند. حسنه: غنیمت و فتح و پیروزی و مصیبت: زخم و جراحت است. «و شادمانه روی برتافته، برمی‌گردند» در حالی که از سلامت خود و مصیبت مؤمنان شادمانند.

در اینجاست که خداوند متعال به پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می‌دهد که برایشان سه اصل زیر را تفهیم کند:

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

«بگو: هرگز به ما جز آنچه که الله برای ما نوشته است» در لوح محفوظ از خیر و شر «نمی‌رسد» و چون او ما را به جنگ مأمور نموده پس ما به هر حال، امر او را اطاعت می‌کنیم «اوست مولای ما» یعنی: اوست نصرت‌دهنده و کارساز ما، اوست که سرانجام، کار را به سود ما رقم زده و قطعاً دین خویش را بر تمام ادیان پیروز می‌گرداند و هر رخدادی هم که برای ما اتفاق بیفتد - هرچند در ظاهر امر شر باشد - در نهایت به خیر دنیا و آخرت ماست «و باید که مؤمنان بر خدا توکل کنند» توکل بر خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ، سپردن امور به وی است و مؤمنان جز به خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ، برکسی دیگر توکل نمی‌کنند و شایسته آنها نیز همین است که چنین مطیع و متوکل باشند.

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبَّصُونَ ﴿٥٢﴾

اصل دوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: «بگو: آیا برای ما جز یکی از این دو نیکی را انتظار می‌برید؟» آیا برای ما جز پیروزی یا شهادت، چیز دیگری را انتظار می‌برید؟ مگر نمی‌دانید که هر دوی اینها نزد ما بس خوش آیند و گواراست؟ «در حالی که ما انتظار می‌کشیم» در باره شما یکی از دو بدی و بدفرجامی را؛ یا «که خداوند به شما از نزد خود عذابی برساند» یعنی: عذاب کوبنده‌ای که از آسمان فرود می‌آید و شما را نابود می‌کند «یا» بچشانند به شما عذابی «با دست ما» یعنی: با غالب ساختن ما مؤمنان بر شما و کشتن و اسیر گرفتن و غارت کردن و به بندکشیدن شما «پس انتظار بکشید» برای ما آنچه را که ذکر کردیم از سر انجام میمون و خجسته «که ما نیز با شما در انتظاریم» آن فرجام نامیمونی را که کار شما بدان خواهد انجامید.

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُنْقَبَلَ مِنْكُمْ إِتْكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٥٣﴾

اصل سوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: «بگو: چه با رغبت انفاق کنید، چه با بی‌میلی، هرگز از شما پذیرفته نمی‌شود» اگر به میل و رغبت خود، اما بدون دستوری از جانب خدا ﷻ و رسولش انفاق کنید، یا با بی‌میلی به امر خدا ﷻ و رسولش، انفاق کنید بدانید که انفاق شما هرگز نزد حق تعالی پذیرفته نیست «چراکه شما قومی فاسق بوده‌اید» در حالی که خداوند ﷻ فقط از تقوایبندگان می‌پذیرد. فسق: نافرمانی و تمرد است.

وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ. وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا
وَهُمْ كَسَالَىٰ وَلَا يُفْقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ﴿٥٤﴾

«و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاقهای آنان نشد جز این که به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و جز با حال کسالت به نماز نمی آیند» خداوند متعال در این آیه، سه چیز را به عنوان عوامل بازدارنده پذیرفته بودن انفاق آنان ذکر می کند: اول کفر. دوم این که جز در حال کسالت و کاهلی و گرانجانی نماز نمی گزارند زیرا آنان نه از نمازگزاردن امید ثوابی دارند و نه از عذابی می ترسند پس نمازشان چیزی جز ریا نیست. سوم این که: «انفاق نمی کنند» اموالشان را «جز با کراهت» نه با رغبت و دلخوشی، از آن رو که آنها می پندارند؛ انفاق مال در راه خدا ﷺ، قرارداد آن در معرض اتلاف و نابودی است چرا که به وعده های خداوند ﷻ و رسول وی ﷺ در پاداش انفاق مال، هیچ باور ندارند.

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ
كَافِرُونَ ﴿٥٥﴾

«پس اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیاورد» و آنچه را که از اموال و فرزندان دارند، نیک بیندار زیرا «جزاین نیست که خدا می خواهد به وسیله اینها در زندگی دنیا عذاب شان کند» به سبب این که آنها پروردگاری را که بخشنده این نعمتهاست، شکر گزار نبوده و پرداخت زکات آن اموال و دادن صدقات دیگر را در موارد لزوم، فرومی گذارند «و جانشان درحالی بیرون آید که کافر باشند» یعنی: خداوند متعال می خواهد تا ارواحشان در حال کفر از بدنهایشان بیرون آید بدان جهت که پیامهای منزله بر انبیا ﷺ را نپذیرفته و بر کفر مصمم اند و با لجاجت و سماجت، در گمراهی فرورفته اند.

وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لِمَنكُم مَّا هُمْ مِنْكُمْ وَلَئِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ ﴿٥٦﴾

«و به خدا سوگند یاد می‌کنند که قطعاً از شما هستند» یعنی: مسلمانند و از جمله شما هستند «در حالی که آنان از شما نیستند» زیرا نهاد و عواطفشان با کفار است «لیکن آنان گروهی هستند که می‌ترسند» از رویارویی با دشمنان، به علت جبن. یا مراد این است: از آن می‌ترسند که بر آنان نیز همان کشتار و اسارت و بدبختی‌ای فرود آید که بر مشرکان فرود آمد و بنابراین، نزد شما از روی تقیه به اسلام تظاهر می‌کنند در حالی که حقیقت و واقع امر غیر از این است.

لَوْ يَجِدُونَ مَلَجًا أَوْ مَغْرَبًا أَوْ مَدَخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ﴿٥٧﴾

«اگر پناهگاهی را بیابند» که خود را در آن از آسیب شما نگه دارند «یا غارهایی را» بیابند که خود را در آن از دید شما پنهان دارند تا آنان را به بیرون رفتن همراهان به میدانهای جنگ ملزم نگردانید «یا سوراخی را» یعنی: جایی چون تونل یا کانالی را بیابند که در آن از دید شما مخفی شوند «قطعاً شتابزده به سوی آن روی می‌آورند» یعنی: چنان با شتاب به سوی آن پناهگاه روی آورده و از نزد شما می‌گریزند که هیچ چیز آنها را بر نمی‌گرداند چنانکه اسب - اگر بر آن مهار نزنند - به تندی می‌گریزد. پس اینان مخفیگاهی را برای پنهان کردن خود نمی‌یابند، هم از این روست که جز تظاهر به غیر حقیقت، دیگر راه و چاره‌ای فرارویشان وجود ندارد.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ﴿٥٨﴾

در اینجا حق تعالی به بیان اوصاف مجموعه دوم از منافقان می‌پردازد: «و برخی از آنان در صدقات» یعنی: در توزیع و تقسیم اموال زکات «بر تو خرده می‌گیرند پس اگر به آنان از آن داده شود» به اندازه‌ای که می‌خواهند «خشنود می‌گردند» از نحوه عملت لذا بر تو عیب نمی‌گیرند، از آن رو که جز بهره‌ناچیز وفانی دنیای دون، دیگر مرام و مقصدی ندارند و از دین و تدین به دورند «و اگر به آنان از آن داده نشود» در حدی که می‌خواهند و جویای آن هستند «بناگاه به خشم می‌آیند» و اظهار ناخشنودی کرده، می‌غرند و بر خود می‌پیچند.

ابن کثیر در بیان سبب نزول می گوید: «اموال زکاتی را نزد رسول خدا ﷺ آوردند، ایشان آن اموال را در موارد معین آن تقسیم کردند، در این حال، مردی از انصار که همه جا پشت سر ایشان حرکت می کرد، گفت: این تقسیم عادلانه نبود! همان بود که این آیه نازل شد».

**وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ
إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ﴿٥٩﴾**

«و اگر آنان بدانچه خدا و پیامبرش به آنان داده اند» یعنی: بدانچه که خداوند ﷻ برای ایشان مقرر داشته و رسول وی ﷺ به آنان داده است «راضی می شدند» هر چند که بهره شان اندک هم می بود، آری! اگر چنین می کردند؛ قطعاً برایشان بهتر بود «و» اگر «می گفتند: خدا ما را بس است، به زودی خدا از فضلش و رسول او به ما می دهند» و این همان چیزی است که ما توقع و انتظار آن را داریم؛ «ما به سوی الله راغبیم» در این که به ما از فضل خود آنچه را امیدوار آن هستیم بدهد، آری! اگر چنین می کردند؛ قطعاً رفتاری این گونه، بهتر از خشم و اعتراضشان بود. این آیه کریمه آداب بزرگی را به ما می آموزد.

**﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ
وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦٠﴾**

چون منافقان در تقسیم صدقات (اموال زکات) بر رسول خدا ﷺ خرده گرفتند، خداوند متعال وجوه مصرف صدقات را بیان نمود تا طعن و اعتراضشان را دفع و به فتنه انگیزی شان پایان دهد: «جز این نیست که صدقات به فقیران اختصاص دارد» فقیر: کسی است که چیزی ندارد. زیاد بن حرث رضی الله عنه می گوید: «مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: از اموال زکات به من بدهید. رسول خدا ﷺ فرمودند: بدان که خدای عزوجل به حکم پیامبر یا کس دیگری در باب صدقات (اموال زکات) راضی نشده بلکه خودش در باره آن فیصله نموده و آن را به هشت قسمت تقسیم کرده پس اگر تو هم از آن اصناف هستی، اینک به تو نیز از آن می دهم».

«و» اموال زکات «به مساکین اختصاص دارد» در حدیث شریف آمده است که اصحاب رضی الله عنهم گفتند: مسکین کیست یا رسول الله؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مسکین کسی است که توانگری را نمی‌یابد تا او را بی‌نیاز کند، توانگر نیز بر احوالش پی‌نمی‌برد و متوجه فقر وی نمی‌شود تا بر وی صدقه کند و او خود نیز از مردم چیزی درخواست نمی‌کند». در نزد احناف مسکین کسی است که وضع اقتصادیش از فقیر بدتر باشد. همچنین در نزد احناف، کسی که مالک بیست دینار یا دویست درهم شرعی، یعنی نصاب زکات است، نباید زکات بگیرد و کسی که منزل و خادمی دارد، به اجماع علما از زکات بی‌نیاز پنداشته نمی‌شود.

«و» اموال زکات «به کارگزاران جمع‌آوری آن اختصاص دارد» یعنی: کسانی که حاکم مسلمانان آنها را برای جمع‌آوری اموال زکات می‌فرستد، آنان نیز یکی از اصناف هشت‌گانه مستحق اموال زکات به‌شمار می‌روند.

«و» اموال زکات «به مؤلفه‌القلوب اختصاص دارد» آنان زعمای قبایلی بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دل‌هایشان را به‌دست می‌آوردند تا مسلمان شوند، یا بر اسلام پایداری نمایند. نسفی می‌گوید: «مؤلفه‌القلوب سه دسته‌اند: دسته‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دادودهدش، آنها را به اسلام علاقه‌مند می‌ساختند تا مسلمان شوند، دسته دوم کسانی بودند که اسلام آورده بودند ولی همراه با ضعف و دسته سوم کسانی بودند که شرشان از مؤمنان به وسیله مال دفع می‌شد». احناف و مالکی‌ها می‌گویند: با انتشار اسلام و قدرتمند شدن آن، سهم مؤلفه‌القلوب ساقط شده است لذا اکنون مستحقان زکات فقط هفت دسته‌اند. شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «شکی نیست که اگر بار دیگر اسلام به غربت خویش بازگشت و مسلمانان ضعیف شدند، حاکم مسلمان می‌تواند سهم مؤلفه‌القلوب را احیا کند».

«و» اموال زکات «در راه آزادی بردگان اختصاص دارد» به این ترتیب که بردگانی مکاتب شده^۱ را خریداری کرده و آزادشان کنند و این مذهب شافعی‌ها و حنفی‌هاست.

^۱ مکاتب: برده‌ای است که با مولای خود عقد می‌بندد بر این که آزادی خود را در برابر بهایی بازخرید کند و چون آن مبلغ را به مولایش داد، آزاد می‌گردد.

اما مالکی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: خریدن برده و سپس آزاد کردن بالاستقلال آن نیز شامل این معنی است.

«و» اموال زکات «به وام‌داران اختصاص دارد» مراد از آنها: کسانی‌اند که زیر بار قرض بوده و توان بازپرداخت آن را ندارند، اما کسی که به سبب تصرفات ناموجه و اسراف آمیز خود مقروض شده باشد، وامش از وجوه زکات یا غیر آن پرداخت نمی‌شود، مگر مشروط به آن‌که از تکرار این شیوه در معاملات مالی‌اش توبه کند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود، کسانی را که زیر بار قرض بودند از وجوه زکات یاری کردند و همین‌طور به یاری‌کردنشان از بابت این وجوه، ارشاد نمودند. احناف می‌گویند: «غارم» کسی است که وامی بر گردن وی است و مالک نصابی که از وامش افزون باشد، نیست.

«و» اموال زکات «در راه خدا اختصاص دارد» این صنف عبارت‌اند از: مجاهدان و مرزدارانی^۱ که در سنگرها و مرزهای کشور اسلامی آماده رویارویی با هر خطر احتمالی می‌باشند، که به منظور تأمین هزینه‌های جهاد و تقویت استحکامات دفاعی، از وجوه زکات به ایشان پرداخت می‌شود، هرچند توانگر هم باشند. ولی احناف فقیر بودن آنها را برای دریافت زکات، شرط کرده‌اند. همچنین حجاجی که از مال و ثروت خویش جدا افتاده‌اند، شامل این دسته می‌شوند، هرچند توانگر هم باشند.

«و» اموال زکات «به ابن السبیل اختصاص دارد» ابن السبیل: مسافری است که توشه رسیدن وی به خانه و دیارش در سفر تمام شده، یا به هر دلیلی از دسترس وی خارج است و در راه بازمانده پس بر چنین کسی، از اموال زکات پرداخت می‌شود، هرچند در محل بود و باش و زندگی خود، از اغنیا هم باشد «این فریضه‌ای از جانب خداست» یعنی: محدود بودن صرف اموال زکات در اصناف یادشده؛ حکمی ثابت و لازم است که حق تعالی آن را بر بندگانش فرض نموده و ایشان را از تجاوز از آن نهی کرده است «و خدا دانا» است به مصلحت بندگان و به آنچه که در توان آنهاست و بر ایشان

^۱ کسانی که در مرزها، یا اردوگاههای نظامی، آماده فرمان و مشغول حراست هستند، اصطلاحاً «مرابط» نامیده می‌شوند.

دشوار نیست «حکیم است» در تعیین فریضه زکات، در چگونگی توزیع آن و در همه چیز.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا زکات ناگزیر باید بر همه هشت صنف یاد شده صرف شود، یا اگر به بعضی از آن اصناف هم داده شد، کافی است؟ فقها در این باره بر دو قول‌اند: حنفی‌ها و مالکی‌ها صرف آن را به برخی از اصناف یاد شده جایز و شافعی‌ها آن را ناجایز می‌دانند.

**وَمَنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦١﴾**

آن‌گاه حق تعالی حال مجموعه سوم از منافقان را این‌گونه بیان می‌کند:

«و از آنان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند که او زودباور است» اذن: به کسی گفته می‌شود که سخن هر کسی را که می‌شنود، تصدیق می‌کند و میان سخن درست و نادرست فرقی نمی‌گذارد. منافقان هنگامی این سخن را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت دادند که به حلم آن حضرت صلی الله علیه و آله و گذشت‌شان از جنایات خویش - که ناشی از بزرگواری و بردباری و چشم‌پوشی ایشان بود - غره شدند. که این نوعی دیگر از رسوایی‌های منافقان است «بگو: اذنی نیکو برای شما است» یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله از شما می‌شنود ولی او نیکوشنونده‌ای برای شماست زیرا او سخن خیر را باور می‌دارد نه سخن شر را و خیر را از شر باز می‌شناسد. آن‌گاه حق تعالی (اذن خیر) را این‌گونه تفسیر می‌کند: «به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند» یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله به خداوند جل جلاله باور دارد و سخن او را تصدیق می‌کند، از آن رو که عظمت و جلال و نشانه‌های کمال لایتناهی او را شناخته است، همچنان، پیامبر صلی الله علیه و آله سخن مؤمنان را می‌شنود، می‌پذیرد و تصدیق می‌کند «و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند رحمتی است و کسانی که پیامبر خدا را می‌آزارند عذاب دردناکی در پیش دارند» در هر دو سرای دنیا و آخرت.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «گوش سپردن به سخن دیگران، از بارزترین اوصاف رهبران بزرگ است زیرا گوش سپردن به دیگران، در به‌دست آوردن دل‌هایشان اثر بزرگی برجا می‌گذارد ولی منافقان این خصلت ممتاز را نقیصه‌ای برای رسول خدا ﷺ قلمداد کردند، درحالی‌که آیه کریمه نشان داد که گوش دادن رسول خدا ﷺ به سخن دیگران، همراه با احتیاط و دقیقا هوشمندانه بوده است به‌طوری‌که ایشان میان سخنان حق مؤمنان و سخنان باطل دیگران، فرق می‌گذاشتند».

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنَّ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾

«برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند تا شما را خشنود گردانند» منافقان در خلوت و مجالس خصوصی‌شان بر رسول خدا ﷺ طعنه می‌زدند و چون این خبرها به مؤمنان می‌رسید، نزد مؤمنان آمده و به ایشان سوگند می‌خوردند که آنچه درباره‌آنها به گوش ایشان رسیده، واقعیت ندارد و آنها چنان سخنانی نگفته‌اند «در صورتی که اگر مؤمن باشند، سزاوارتر است که خدا و فرستاده او را خشنود سازند» با طاعت و فرمانبرداری خود ولی آنان به سبب کوری باطنی خود، عظمت خداوند ﷻ و مقام منیع پیامبرش را در نمی‌یابند بنابراین، قصد دارند تا مسلمانان را با سوگندهای دروغین خود ارضا نمایند.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مردی از منافقان گفت؛ اگر آنچه محمد می‌گوید، حق باشد مسلمانان از خر هم بدترند! فردی از مسلمانان این سخنش را شنید و آن را به رسول خدا ﷺ رساند، ایشان به دنبال آن منافق فرستاده و او را مورد بازپرسی قرار دادند، اما او پشت سرهم سوگند می‌خورد که چنین سخنی نگفته است! همان بود که این آیه نازل شد.

الَّذِينَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ مِنَ مُكَادِرِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَأَبَى لَهُمْ فَارَ جَهَنَّمَ خَلِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ﴿٦٣﴾

«آیا ندانسته‌اند که هر کس با خدا و پیامبرش مخالفت ورزد» و با ایشان درافتد و دشمنی کند «بی‌گمان برای او آتش جهنم است که در آن جاودانه می‌ماند، این» عذاب، همانا «خفت و خواری بزرگ است» و چه خواری از افتادن به دوزخ و جاودانگی در آن بزرگتر می‌باشد؟!!

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَزِرُوا وَإِنَّ اللَّهَ لَمُخْرِجٌ مِمَّا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾

«منافقان از آن بیم دارند که بر مسلمانان» یعنی: بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله «سوره‌ای فرود آورده شود» در باره‌شان «که آنان را» یعنی: منافقان را «از آنچه در دلهایشان است» از کفر و نفاق و دشمنی با خدای عزوجل و پیامبرش صلی الله علیه و آله «خبر دهد» یعنی: آنان را از نفاق نهانی‌ای که افزون بر نفاق آشکار خود پنهان می‌دارند، خبر دهد. مراد؛ آگاه ساختن منافقان از این امر است که مؤمنان از آنچه آنها در دلهای خود پنهان می‌دارند، آگاهند «بگو» به منافقان «مسخره کنید» این تهدیدی برایشان است «بی‌گمان خداوند آشکار کننده چیزی است که از آن بیمناکید» یا با فرودآوردن سوره‌ای و یا با آگاه ساختن پیامبرش از رازهای خائنه‌تان.

وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ

تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾

«و اگر از آنان پرسید» درباره آنچه که در طعنه زدن به دین و عیب‌جویی مؤمنین گفته‌اند، بعد از آن که خداوند جل جلاله تو را بر آن آگاه کرده است؛ «مسلمانا می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم» یعنی: ما به چیزی از کار تو و مؤمنان مشغول نبوده، فقط سرگرم بازی خویش بوده‌ایم «بگو: آیا به خدا و آیات او و پیامبرش تمسخر می‌کردید؟» بدین‌سان خداوند متعال انکار دروغین‌شان را رد کرد و آنان را در جایگاه معترفان به وقوع این جنایت قرار می‌دهد.

لَا تَعْتَدِرُوا قَدِّ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا

مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾

«عذر نیاورید» زیرا این عذرآوری و التماس دروغین از شما پذیرفته نیست و دیگر این کارها بعد از بر ملامت رازهای خائنه‌تان، هیچ سودی به حالتان ندارد «همانا شما بعد از ایمانتان» یعنی: بعد از آن‌که اظهار ایمان کرده بودید «کافر شده‌اید» یعنی: کفرتان را با استهزایی که از سویتان روی داد، نمایان ساخته‌اید «اگر از گروهی از شما درگذریم» مراد از آنان: کسانی بودند که ایمانشان را از کدورت نفاق خالص ساخته و از نفاق توبه کردند. و یکی از آنان، شخصی به نام مخشی بن حمیر بود که در پیامبر ﷺ درآویخت و به زاری می‌گفت: ای رسول خدا ﷺ! نام خودم و نام پدرم بر من اثر کرد^۱ و این خیریت را مرتکب شدم! در روایات آمده است: توبه مخشی پذیرفته شد و نامش را عبدالرحمن گذاشتند و او از خداوند ﷻ درخواست کرد تا در مکانی نامعلوم به شهادت رسد، همان بود که در روز جنگ «یمامه» به شهادت رسید و هیچ نشانی از او نیافتند.

آری! اگر گروهی را که از نفاق توبه کردند، مورد بخشایش قراردهیم «البته گروهی دیگر را عذاب می‌کنیم چراکه آنان مجرم بودند» یعنی: بر نفاق خویش مصر بودند و از آن توبه‌کار نشدند.

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «شخصی در غزوه تبوک در مجلسی گفت: ما همانند این قاریان خویش به شکم راغب‌تر، به زبان دروغ‌گوتر و در هنگام نبرد جبون‌تر ندیده‌ایم! مردی از اهل آن مجلس در پاسخ وی گفت: دروغ گفتی، تو منافق هستی و این یاوه‌ها را از سر نفاق می‌گویی، قطعاً من رسول خدا ﷺ را از سخنان آگاه خواهم ساخت. همان بود که این ماجرا به رسول خدا ﷺ رسید و در این ارتباط قرآن نازل شد. راوی اضافه می‌کند: من آن شخص منافق را دیدم که بر تنگ میان بند شتر رسول خدا ﷺ درآویخته بود، درحالی‌که

^۱ مخشی: یعنی متعفن و گندیده. حمیر: یعنی خر. پس مخشی بن حمیر، یعنی گندیده فرزند خر!

سنگها پاهایش را می خراشید و می گفت: «یا رسول الله! ما فقط بازی و سرگرمی می کردیم! و رسول خدا ﷺ به او می گفتند: (أَبَا اللَّهِ وَعَائِنَهُ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ) : آیا به خدا و آیات او و پیامبرش تمسخر می کردید؟».

الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١٧﴾

«مردان و زنان منافق همه از یک دیگرند» مردان منافق، در نفاق همانند زنانشان هستند و احوالشان در این امر با هم یکسان است «امر به منکر و نهی از معروف می کنند» بدین سان است که در نفاق و دوری از ایمان، حد نهایی انحطاط را می پیمایند «و دستهای خود را فرو می بندند» یعنی: از انفاق مال در صدقه و صلّه رحم و جهاد که امری لازمی است، بخل می ورزند «خدا را فراموش کردند» تا بدانجا که بیم و پروای وی در ذهن و نهادشان خطور نمی کند «پس خدا هم فراموششان کرد» یعنی: آنان را از رحمت و فضل خویش به دور داشت «در حقیقت، این منافقانند که فاسقند» یعنی: منافقان در فسقشان کاملند، فسقی که عبارت از تمرد و بریدن از هر گونه خیری است.

وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنْفِقِينَ وَالْمُنْفِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿١٨﴾

«خدا به مردان و زنان منافق و کافران، آتش دوزخ را وعده داده است، در آن جاودانه اند، آن برایشان کافی است» یعنی: آتش دوزخ برایشان بس است و به عذابی برتر از آن نیازی ندارند. این تعبیر خود، بر سختی عذابشان دلالت می کند «و خدا آنان را لعنت کرد» یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرد و دور ساخت «و برای آنان عذاب پایداری است» که از آنان هیچ جدایی ندارد.

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ
 فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا
 أُولَئِكَ حِطَّتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٦٦﴾

آن‌گاه خطاب به منافقان می‌فرماید: «مانند کسانی که پیش از شما بودند» یعنی: شما منافقان مانند پیشینیان از کفار هستید، یا عمل شما مانند عمل پیشینیان است، آنها «از شما نیرومندتر و دارای اموال و فرزندان بیشتری بودند پس از نصیب خویش» که خداوند ﷻ برایشان از لذت‌های دنیا مقدر کرده بود «برخوردار شدند و شما نیز» ای منافقان! «از نصیب خویش برخوردار شدید» همان نصیبی که خداوند ﷻ برای شما مقدر کرده بود «همان‌گونه که آنان که پیش از شما بودند، از نصیب خویش برخوردار شدند» بدین‌سان است که خداوند متعال غرق شدن در بهره‌های دنیا را - بدان‌گونه که به غفلت از حق منعم ذوالمن بینجامد - بر هر دو گروه عیب گرفته و نکوهش می‌کند «و شما فرورفتید» در لذت‌های دنیا و لهو و لعب آن و به قولی: در تکذیب آیات خدا ﷻ «همان‌گونه که آنان فرو رفتند» در این اعمال و در این امور «آن گروه» موصوف به این اوصاف «حبط شد» یعنی: تباه و نابود شد «اعمالشان» مراد اعمالی است که از نظر شکلی و صوری، اعمال نیک است. آری! اعمال نیک آنان تباه شد «در دنیا و آخرت» تباهی اعمالشان در دنیا به این طریق است که سرانجام، غنا و بی‌نیازی‌ای که بدان امیدوارند، به فقر و مسکنت می‌انجامد و عزت و شرفی که بدان چشم دارند، به ذلت می‌پیوندد و قوتی که بدان امیدوارند، به ضعف می‌گراید. اما تباهی اعمالشان در آخرت به این است که: سرانجام به دوزخ رهسپار می‌شوند و به چیزی از اعمالی که آن را طاعت و قربت می‌پنداشتند، بهره‌مند نمی‌شوند «و آن گروه همان زیانکارانند» زیرا در برابر این اعمال خویش، هیچ ثواب و پاداشی ندارند.

در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، قطعا شما وجب به وجب و قدم به قدم از سنت‌های پیشینیان پیروی می‌کنید؛ تا بدانجا که اگر آنان به سوراخ سوسماری درآمده باشند، شما هم به آن وارد می‌شوید». اصحاب ﷺ

گفتند: یا رسول الله! مراد شما از پیشینیان ما چه کسانی اند؟ آیا اهل کتابند؟ فرمودند: «آری! چه کسانی جز آنانند؟».

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ
وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَنْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ ﴿٧٠﴾

«آیا به آنان» یعنی: به منافقان «خبر کسانی که پیش از آنان بودند، نرسیده است» خبر و گزارشی که دارای اهمیت و در خور توجه و تأمل است؟ و آن عبارت است از: گزارش کارنامه پیشینیان و جزایی که در قبال آن به آنها تعلق گرفت. آن گاه خداوند متعال از آن پیشینیان شش گروه را ذکر می کند که اعراب فی الجمله اخبارشان را شنیده و از داستانهایشان آگاه بودند.

اول خبر: «قوم نوح» که به وسیله توفان، به هلاکت رسیدند.

«و» دوم: خبر قوم «عاد» که به وسیله بادی مهلک نابود ساخته شدند.

«و» سوم: خبر قوم «ثمود» که به بانگ مرگبار گرفتار شدند.

«و» چهارم: خبر «قوم ابراهیم» که خداوند عز وجل پشه را بر آنان مسلط کرد و نمروند ملعون را به وسیله پشه به هلاکت رساند.

«و» پنجم: خبر «اصحاب مدین» که قوم شعیب رضی الله عنه بودند و زلزله آنان را فروگرفت.

«و» ششم: خبر «اهل مؤتکفات» یعنی: مردم شهرهای زیر و زبر شده قوم لوط رضی الله عنه که خداوند عز وجل با سنگباران به هلاکتشان رسانید. و آن شهرها را بدان جهت که از ریشه و پایه برآنان منقلب و واژگون گشت به طوری که فراز آنها به فرود آنها تبدیل شد، «مؤتکفات» نامیدند.

«پیامبرانشان» یعنی: پیامبران آن گروهها و طوایف شش گانه «معجزات روشنی برای آنان آوردند پس هرگز خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند» زیرا پیامبران آن را

بیم و هشدار دادند «ولی آنان بر خود ستم روا می‌داشتند» به سبب کفر به خداوند عز وجل و عدم انقیاد در برابر پیامبرانش.

**وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾**

چون حق تعالی صفات ذمیمه منافقان را ذکر کرد، به دنبال آن صفات ستوده مؤمنان را بیان نموده می‌فرماید: «و مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یک‌دیگرند» یعنی: دل‌هایشان در محبت و عطف دوجانبه، با همدیگر متحد است و عاملی که ایشان را با هم یکجا و هم‌آوا ساخته، کار دین و ایمان به خدای عزوجل است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مؤمن برای مؤمن همانند ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگر را مستحکم می‌گرداند، آن‌گاه انگشتانشان را در یک‌دیگر داخل کردند». پس مؤمنان «به معروف امر می‌کنند» یعنی: به آنچه که در شرع معروف و پسندیده است نه منکر و ناپسند، که توحید خدای سبحان و ترک پرستش غیر وی از آن جمله است «و از منکر» یعنی: از آنچه که در دین ناپسند است «نهی می‌کنند و نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و خدا را فرمانبرداری می‌کنند» در انجام آنچه که ایشان را بدان دستور داده است «و رسول او را» نیز در اوامر و نواهی وی که همه از سوی حق تعالی است، پیروی می‌کنند «آن گروه» موصوف به این اوصاف؛ «خدا به زودی آنان را مشمول رحمت خود قرار خواهد داد» در دنیا و آخرت، با برآوردن وعده‌های خویش «همانا الله غالب و حکیم است» غالب است بر هر چیز، از جمله بر پاداش دادن و مجازات آنان، حکیم است؛ که هم پاداش و هم عقاب را در جای مناسب آن قرار می‌دهد.

البته هر کس حال مسلمانان را در عصر ما مورد تأمل قرار دهد، به این واقعیت می‌رسد که عامه مسلمانان، از مجموعه این اوصاف فاصله گرفته‌اند و عامل انحطاط اوضاع و احوالشان نیز همین است.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكَنٍ طَيِّبَةٍ
فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٧٢﴾

«خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایی وعده داده است که از فرودست آن» یعنی: از فرودست درختان و غرفه‌های آن «نهرها جاری است، در آن جاودانه‌اند و نیز خانه‌های پاک» و پسندیده‌ای وعده داده است که هیچ پلیدی و نابسامانی‌ای در آنها نیست، در آنها خوش می‌زیند و در اوج برخورداری و رفاه به سر می‌برند «در بهشتهای عدن» عدن: یعنی: جاویدان که اقامت در آنها هرگز انقطاع و پایانی ندارد. «عدن» به قول راجح: نام شهری در بهشت است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «گفتیم؛ یا رسول الله! به ما از بهشت بگویند که ساختمان آن چگونه است؟ فرمودند: خشتی از طلا و خشتی از نقره است، ملاط آن مشک است، ریگهای آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران، هر کس که به آن درآید، خوش برخوردار شده و هرگز آزاری نمی‌بیند، جاودانه می‌زید و نمی‌میرد، نه جامه‌هایش کهنه می‌شود و نه جوانی‌اش از بین می‌رود». «و خشنودی‌ای» هر چند اندک «از» سوی «الله، بزرگتر است از همه» این نعمتهای بهشتی‌ای که خداوند متعال به ایشان داده است زیرا ایشان برای همیشه از خشم باری تعالی ایمن می‌شوند و مسلماً هیچ چیز از لذات جسمانی - هر چند هم که بزرگ باشد - با کمترین خشنودی‌ای از سوی حق تعالی برابر نیست زیرا رضای خداوند متعال سبب هر رستگاری و سعادت است «این» باغهای بهشتی و خشنودی حق تعالی «همان کامیابی بزرگ است» و هر رستگاری و کامیابی دیگری که مردم آن را کامیابی و رستگاری می‌پندارند، دون آن می‌باشد.

در حدیث شریف به روایت ابی سعید رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خداوند متعال به اهل بهشت می‌فرماید: ای اهل بهشت! می‌گویند: لبیک ای پروردگار ما! به فرمان حاضریم و خیر همه در دست توست. می‌فرماید: آیا راضی شدید؟ می‌گویند: پروردگار! مگر ما را چه شده است که راضی نباشیم درحالی‌که تو به ما چیزهایی

بخشیده‌ای که به هیچ یک از مخلوقات عطا نکرده‌ای؟ می‌فرماید: آیا به شما بهتر از این را عطا نکنم؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر چه چیز بهتر از این است؟ می‌فرماید: خشنودی‌ام را بر شما روا داشته و بعد از آن هرگز بر شما خشم نمی‌گیرم».

يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَيَسَّ الْمَصِيرُ ﴿٧٣﴾

«ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن» جهاد با کفار؛ جنگیدن با آنهاست تا یا مسلمان شوند، یا جزیه پردازند. و جهاد با منافقان، اقامه حجت و برپاداشتن حدود بر آنان است زیرا آنان بیشترین کسانی‌اند که موجبات اقامه حدود را مرتکب می‌شوند چراکه از حق تعالی نمی‌ترسند «و بر آنان غلظت کن» غلظت: شدت دگرگونی و خشونت است. آری! رفتار مؤمنان با این دو گروه در دنیا باید این‌چنین باشد «و» اما در آخرت؛ «جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است!» علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام می‌فرماید: «خدای متعال رسول خود صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را با چهار شمشیر برانگیخت: شمشیری برای مشرکان، شمشیری برای کفار اهل کتاب، شمشیری برای منافقان و شمشیری برای باغیان». آن‌گاه آیات مربوط به جهاد با این چهار گروه را تلاوت کرد. از این روایت چنین دانسته می‌شود که منافقان اگر نفاقشان را اظهار نمایند، جهاد مسلحانه علیه آنان لازم است و این قول؛ انتخاب ابن‌جریر طبری است.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوْا بِمَا لَمْ يَنَالُوْا وَمَا نَقَمُوْا اِلَّا اَنْ اَغْنَاهُمْ اللهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِۦٓ فَاِنْ يَتُوبُوْا بِكَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاِنْ يَتَوَلَّوْا يَعْذِبْهُمُ اللهُ عَذَابًا اَلِيْمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْاَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيْرٍ ﴿٧٤﴾

«به خدا سوگند می‌خورند که نگفته‌اند» سخن کفر را. در یکی از روایات، در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: این آیه به سبب سخن یکی از منافقان نازل شد که گفت: اگر محمد در سخنانش نسبت به برادران ما - که سروران و برگزیدگان ما هستند - صادق باشد پس، ما بدتر از درازگوشیم! رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از این سخن وی آگاه شدند ولی گوینده آن شروع به سوگند خوردن کرد که این سخن کفرآمیز را نگفته است. «در

حالی که قطعاً سخن کفر را گفته‌اند» و آن همان سخنی است که بیان کردیم «و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند» یعنی: بر فرض صحیح بودن اسلامشان، آنچه را که موجب کفر است انجام داده‌اند، یا بعد از اظهار اسلام، اظهار کفر کرده‌اند «و قصد کاری را کرده‌اند که موفق به انجام آن نشدند» به قولی: این قصدشان عبارت بود از سوء قصد به جان رسول خدا ﷺ در راه بازگشت از غزوه تبوک، که دوازده تن از منافقان سازمان دهنده آن بودند «و به عیب‌جویی برخاستند مگر بر آن که خدا از فضل خود آنان را بی‌نیاز ساخت و رسول وی» یعنی: به انکار و اعتراض و عیب‌جویی برخاستند، مگر بر آنچه که درخور ثنا و ستایش است نه سزاوار اعتراض و انکار و آن عبارت است از: بی‌نیاز ساختن خداوند ﷻ و رسولش آنان را از فضل خویش زیرا قبل از تشریف‌آوری رسول خدا ﷺ به مدینه، آنان در تنگی معیشت به‌سر می‌بردند ولی بعد از آن که رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند، وضع زندگی‌شان رو به بهبودی و گشایش نهاد و اموالشان بسیار شد «پس اگر توبه کنند» از نفاقشان «برایشان بهتر است» از این نفاقی که در آن دست‌وپا می‌زنند «و اگر روی برتابند» از توبه و ایمان «خداوند آنان را عذاب می‌کند به عذابی دردناک در دنیا» با کشتن و به اسارت درآوردنشان به‌دست مؤمنان «و» در «آخرت» با عذاب دوزخ «و برایشان در زمین هیچ ولی و نصیری نیست» که از عذاب الهی نجاتشان دهد.

❖ وَمِنْهُمْ مَّنْ عٰهَدَ اللّٰهَ لَئِنۡ اٰتٰنَا مِنْ فَضْلِهٖ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُوْنَنَّ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ﴿٧٥﴾

«و از آنان» یعنی: از منافقان «کسانی‌اند که با خدا عهد بسته‌اند که اگر از فضل خویش» یعنی: از مال و ثروت «به ما عطا کند، قطعاً صدقه می‌دهیم و از نیکوکاران خواهیم شد» با شکرگزاری برای خداوند ﷻ به وسیله ایمان و عمل صالح.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره یکی از اهالی مدینه به‌نام ثعلبه بن حاطب نازل شد و او از کسانی بود که مسجد ضرار را بنا کردند. ابن جریر طبری به اختصار داستان ثعلبه بن حاطب را با اسانید آن از ابن عباس و حسن و قتاده روایت نموده و سپس این داستان را به تفصیل، اما با سند ضعیفی از ابی‌امامه باهلی چنین نقل کرده

است: ثعلبه بن حاطب نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! از خدا بخواهید که به من مالی ارزانی دارد زیرا سوگند به ذاتی که شما را به حق برانگیخته است، اگر او به من مالی عنایت کند، قطعاً حق هر ذی‌حقی را از آن خواهم داد. رسول خدا ﷺ فرمودند: «وای بر تو ای ثعلبه! مال اندکی که شکر آن را بتوانی گزارد، بهتر از مال بسیاری است که تاب شکر آن را نتوانی آورد». ولی او گفت: یا رسول الله! التماس می‌کنم که از خدا برای من این گونه درخواست کنید. پس رسول خدا ﷺ چنین دعا کردند: «بارالها! به ثعلبه مالی ارزانی دار». راوی می‌گوید: پس از آن، ثعلبه گوسفندانی را پروراند و آن گوسفندان چنان‌که کرمها و حشرات به‌زودی و به انبوهی رشد و تکثر می‌کنند، تکثر کردند تا بدانجا که در اندک مدتی، مدینه بر آنها تنگ آمد و ثعلبه بناچار با آنها از مدینه به صحرا بیرون رفت، باز هم گوسفندان او بیشتر و بیشتر شدند و این روند چنان روبه‌فزونی بود که او باز هم از حول و حوش مدینه دورتر رفت، سرانجام، کار او بدانجا انجامید که نه به نماز جمعه‌ای حاضر می‌شد و نه به جنازه‌ای. در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای وای بر ثعلبه بن حاطب! ای وای بر ثعلبه بن حاطب!».

سپس آن حضرت ﷺ دو تن از اصحاب ﷺ را برای جمع‌آوری زکات اموال و احشام مردم، به اطراف و نواحی فرستادند، آن دو تن نزد ثعلبه نیز آمدند و از او خواستند تا زکاتش را بپردازد ولی او گفت: آنچه که شما زکات نامش گذاشته‌اید، چیزی جز جزیه نیست! بدین گونه، از دادن زکات سرباز زد. آن دو به مدینه بازگشتند و چون رسول خدا ﷺ ایشان را دیدند، قبل از آن‌که با ایشان سخنی بگویند، فرمودند: «ای وای بر ثعلبه بن حاطب!». همان بود که خدای عزوجل این سه آیه را درباره وی نازل کرد. یکی از نزدیکان ثعلبه که این آیات را شنید بی‌درنگ نزد وی آمد و به وی گفت: وای بر تو ای ثعلبه! درباره تو این... و این آیه نازل شده است. راوی می‌گوید: همان بود که ثعلبه به مدینه آمد و زکات مال خویش را به رسول خدا ﷺ تقدیم کرد و گفت: یا رسول الله! این زکات مال من است که اینک تقدیم شما می‌کنم. اما رسول خدا ﷺ خطاب به وی فرمودند: خدای عزوجل مرا از پذیرفتن زکات تو منع کرده است. ثعلبه شروع به گریستن کرد و بر سر خود خاک می‌افشاند ولی هرچه التماس کرد، رسول

خدا ﷺ از وی نپذیرفتند. سپس بعد از ایشان، ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز در عهد خویش از وی نپذیرفت، بعد از او، عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه نیز از وی نپذیرفتند و سرانجام، در خلافت عثمان رضی الله عنه مرد.

فَلَمَّا آتَتْهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧٦﴾

«پس چون از فضل خویش به آنان بخشید، بدان بخل ورزیدند» و بر عکس سوگندی که خورده بودند، چیزی از آن را صدقه ندادند «و اعراض کنان برگشتند» از طاعت حق تعالی، درحالی که بر این اعراض خویش مصر بودند.

فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿٧٧﴾

«در نتیجه، به سزای آن که وعده خویش را با خداوند خلاف کردند و از آن روی که دروغ می گفتند، در دل‌هایشان - تا روزی که او را دیدار می کنند - پیامدهای نفاق را باقی گذارد» پس این سزا به دو دلیل است، یکی خلف وعده و دیگری دروغ، به همین جهت، رسول خدا ﷺ خلف وعده و دروغ را دو نشانه از نشانه‌های نفاق معرفی کرده‌اند. آری! خدای متعال به سزای بخلشان، پیامدهای نفاق را در دل‌هایشان مستمرا تا روز قیامت باقی گذاشت، روزی که با خدای عزوجل ملاقات می کنند. یا معنی این است: بخل، نفاقی پایدار در دل‌هایشان باقی گذارد زیرا سبب نفاقشان چیزی جز بخل نبود.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّمَهُ الْغَيْبُ ﴿٧٨﴾

«آیا ندانسته‌اند» منافقان «که خداوند راز و نجوایشان را می داند» در مورد طعنه زدن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بر یاران‌شان و بر دین اسلام «و خداوند دانای غیبهاست» پس هیچ چیز - از جمله آنچه که از منافقان سر می زند - بر وی مخفی نمی ماند.

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا

جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٨﴾

در بیان سبب نزول آمده است: منافقان، مسلمانان داوطلبی را که به میل و رغبت خود - افزون بر زکات فرض - به طور داوطلبانه صدقه نافله می دادند، مورد طعن و تمسخر قرار می دادند و چون یکی از مؤمنان، چیز اندکی از مال خود را داوطلبانه صدقه می کرد، منافقان می گفتند: خدا از این صدقه وی بس بی نیاز است! و اگر یکی از ایشان مال بسیاری را صدقه می کرد، باز هم طعنه زنان می گفتند: این شخص فقط از روی ریا چنین کرده و صدقه وی خالصانه برای خدا نبوده است! همان بود که نازل شد: «کسانی که بر داوطلبان مؤمن در صدقات عیب می گیرند و عیب می گیرند بر کسانی که جز به اندازه توانشان» چیزی را برای صدقه کردن «نمی یابند» و آن مال اندک هم حاصل دسترنج و زحمتشان است «و آنان را مورد تمسخر قرار می دهند» یعنی: آن منافقان، هم کسانی را که کم انفاق می کنند و هم کسانی را که بسیار انفاق می کنند، مورد تمسخر قرار می دهند؛ سزای آنها این است که: «خدا تمسخرشان کرد» یعنی: خوار و ذلیل و رسوایشان کرده و در برابر این تمسخر جزایشان می دهد «و برایشان عذابی دردناک است» در آخرت.

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا

بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٨٠﴾

«چه برای آنان آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی» هرگز خداوند عز وجل بر آنان نمی آمرزد. یعنی: آمرزش خواستن و عدم آن از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای منافقان یکسان است بدان جهت که آنها شایستگی این را ندارند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برایشان آمرزش بخواهد، یا خدای سبحان آنان را مورد مغفرت قرار دهد «اگر هفتادبار برای آنان آمرزش طلب کنی، خداوند هرگز آنان را نمی آمرزد» یعنی: خدای سبحان هرگز بر آنان نمی آمرزد، هرچند برایشان به دفعات بسیار و با پافشاری و اصرار زیاد، آمرزش بخواهی. پس مراد، عدد هفتاد نیست و ذکر عدد هفتاد از آن روست که اعراب، عدد

هفتاد را در مبالغه کثرت به کار می‌برند «این» نیامرزیدن بر آنان «به سبب آن است که آنان به خدا و رسولش کفر ورزیده‌اند» یعنی: سبب عدم آمرزش آنان، کفرشان به خدا و رسول وی است و برای کافران آمرزشی نیست «و خدا گروه فاسقان را» یعنی: متمردان خارج از اطاعت و فرمان را «هدایت نمی‌کند» زیرا آنان به سبب فسق خویش، موفق به یافتن راهی که آنها را به مطلوب برساند، نمی‌شوند.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾

«برجای گذاشتگان، به خانه‌نشینی خود پس از رسول خدا شادمان شدند» آنان منافقانی بودند که تنبلی، تن‌پروری، نفاق و شیطان لعین، آنها را از همراهی بارسول خدا ﷺ در غزوه تبوک بازداشت لذا از رسول خدا ﷺ اجازه خواستند که در خانه بنشینند و به کاروان جهاد نپیوندند. رسول خدا ﷺ نیز به آنان اجازه داده و در مدینه برجاشان گذاشتند و آنان با این نشستن بعد از رسول خدا ﷺ و تخلف از جهاد، شادمان شدند «و از این‌که با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند، کراهت داشتند» سبب این نفرتشان از جهاد، حرص و بخلشان بر مال و جان، عدم ایمان و اخلاص و نفاقشان بود «و گفتند: در این گرما بیرون نروید» منافقان به برادران خویش در نفاق چنین گفتند تا آنها را از رهسپردن به جهاد سست نموده و همدیگر را به مخالفت با فرمان خدا و رسولش سفارش کنند. یا این سخن را به مؤمنان گفتند تا عزم ایشان را در جهاد سست کنند «بگو: آتش جهنم گرم‌تر است، اگر دریابند» یعنی: ای منافقان! چگونه از این گرمای اندک می‌گریزید، درحالی‌که آتش جهنم که به آن وارد خواهید شد و جاودانه در آن خواهید ماند، از آنچه که هم‌اکنون از آن فرار می‌کنید، گرم‌تر و سوزان‌تر است زیرا آتش دوزخ گرمایی است نامتناهی و پایان‌ناپذیر پس یقیناً کسی که برای مصون ماندن از مشقتی اندک، خود را در مشقتی ابدی می‌افکند، از هر جاهلی جاهل‌تر است.

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه: (...نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) را خواندند، آن گاه فرمودند: «خدای سبحان هزار سال بر آتش دوزخ برافروخت تا سپید شد، سپس هزار سال دیگر بر آن برافروخت تا سرخ شد، آن گاه هزار سال دیگر بر آن افروخت تا سیاه شد لذا آتش دوزخ همانند شب سیاه است و شعله‌های آن روشنی بر نمی‌تاباند».

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾

«پس به‌سزای آنچه می‌کردند» از معاصی و نافرمانی‌ها «اندکی بخندند و بسیار بگریند» یعنی: منافقان در آخرت کم خواهند خندید و بسیار خواهند گریست، همان‌گونه که در دنیا دین خود را به بازی و تمسخر گرفته و بسیار می‌خندیدند و این امری است قطعی و محتوم.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَدْرَكَ لِيُخْرِجَهُمْ فَمَنْ نَخَرَجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ نُقْتَلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوْلَٰ مَرَّةٍ فَأَقْدُوا مَعَ الْخَائِفِينَ ﴿٨٣﴾

«پس اگر خدا تو را» از غزوه تبوک «به‌سوی گروهی از آنان باز آورد» دلیل این‌که فرمود: (به‌سوی گروهی از آنان)، نه به‌سوی همه آنان زیرا کسانی از منافقان بودند که از نفاق خویش توبه کرده و از تخلف و واپس‌مانی از جهاد نادم شدند. آری! اگر از تبوک بازگشتی «و» بعد از آن، آن گروه منافق «از تو برای بیرون آمدن» همراهت در غزوه دیگری «اجازه خواستند، بگو» به آنان: «شما هرگز با من خارج نخواهید شد و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نبرد نخواهید کرد» پس محرومیت از شرف جهاد، اولین مجازات معنوی آنان است، همچنان این ممنوعیت بدان جهت است که همراهی‌شان با مؤمنان، مفسده برانگیز و فتنه‌خیز است «زیرا شما نخستین بار به نشستن راضی شدید» در غزوه تبوک «پس اکنون هم با خانه‌نشینان» یعنی: با بیماران، زنان و کودکان که به دلیل عذر، از رفتن به غزوه تبوک بازماندند، در خانه «بنشینید».

وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَسِقُونَ



دومین مجازات منافقان این است: «و هرگز بر هیچ یک از آنان» یعنی: از منافقان «که بمیرد، نماز نگذار و بر سر قبرش نایست» قبلا چنان بود که وقتی کسی دفن می‌شد، آن حضرت صلی الله علیه و آله بر سر قبر وی می‌ایستادند و برایش دعا می‌کردند ولی در این آیه از ایستادن بر سر قبر هر منافقی به منظور دعا کردن بر وی منع شدند. از آن پس، چون به جنازه‌ای فراخوانده می‌شدند، در باره شخصیت متوفی سؤال می‌کردند، اگر از او ستایش می‌شد، بر او نماز می‌گزاردند، در غیر آن به نزدیکانش می‌گفتند: «شأنکم بها: شما دانید و جنازه‌تان» و بر آن نماز نمی‌گزاردند. همچنین عمر رضی الله عنه بر جنازه شخص مجهول الحال نماز نمی‌گزارد تا حدیفه بن یمان رضی الله عنه بر او نماز نگذارد زیرا حدیفه، امین راز پیامبر صلی الله علیه و آله بود و منافقان را به نام و هویت‌شان دقیقاً می‌شناخت «چراکه آنان به خدا و رسول او کافر شدند و در حال فسق مردند» پس این است علت منع آن حضرت صلی الله علیه و آله از نمازگزاردن بر مرده منافقان و ایستادن بر سر قبر آنان. بدین‌گونه حق تعالی منافقان را بعد از وصف نمودن به کفر، به فسق نیز وصف نمود زیرا کافر گاهی در دین خویش پایدار است، اما دروغ، نفاق، نیرنگ، جبن و خبائث که از اوصاف منافقان است، منافق را از کافر نیز زشت‌تر و ناشایست‌تر گردانیده است.

ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «از عمر بن الخطاب رضی الله عنه شنیدم که فرمود: چون عبدالله بن ابی سرکرده منافقان مدینه مرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خواندن نماز جنازه بر وی دعوت شدند و بر جنازه وی حاضر شدند و چون به‌پا ایستادند تا بر وی نماز بگذارند، به ایشان گفتم: آیا بر دشمن خدا عبدالله بن ابی نماز می‌گذارید که گویند این... و این... سخن بود؟ بدین‌گونه ایام و کارنامه‌های ننگین او را بر می‌شمردم و رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم می‌کردند تا چون بسیار گفتم، فرمودند: ای عمر! دست از من بردار، آخر من از بارگاه حق تعالی مخیر ساخته شده‌ام، به من گفته شده: (أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ...): «چه بر آنان آمرزش بخواهی و چه نخواهی، اگر برایشان هفتاد بار آمرزش بخواهی، هرگز خداوند بر آنان نمی‌آمرزد» پس اگر بدانم که بیش از هفتاد بار

آمزش خواهی ام سبب آمزش وی می شود، قطعاً بر هفتاد بار می افزایم! آن گاه بر وی نماز خواندند و جنازه وی را مشایعت کرده بر سر قبرش ایستادند تا از تدفین وی فارغ شدند. عمر رضی الله عنه می گوید: من از جرأت خود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در شگفت شدم - و خدا ورسولش به آنچه می گویم داناترند - ولی به خدا سوگند که اندک زمانی بیش نگذشت که این دو آیه نازل شد: (وَلَا تَصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ ...). بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر هیچ منافقی نماز جنازه نگزاردند.

نهی خدای عزوجل از نمازگزاردن بر منافقان، مقابلتا بیانگر این حقیقت نیز هست که نماز جنازه از بزرگترین قربتها در حق مؤمنان می باشد چنان که در حدیث شریف آمده است: «هر کس به جنازه تا نماز گزاردن بر میت حاضر شود، برایش یک قیراط (پاداش) است و هر کس تا هنگام دفن وی بماند، برایش دو قیراط است». از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیده شد که آن دو قیراط چیست؟ فرمودند: «کوچکترین آنها همانند کوه احد است». همچنین در حدیث شریف به روایت عثمان رضی الله عنه راجع به فضیلت ایستادن بر سر قبر مؤمن آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از دفن مرده فارغ می شدند، بر سر قبرش می ایستادند و می فرمودند: «برای برادران آمزش بخواید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او هم اکنون مورد پرسش قرار می گیرد».

وَلَا تَعْبَجِكْ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿٥٥﴾

«و اموال و فرزندان آنان تو را به شگفت نیندازد، جز این نیست که خدا می خواهد آنها را به وسیله آن در دنیا عذاب کند و جانشان در حال کفر بیرون رود» تفسیر نظیر این آیه کریمه در آیه (۵۵) گذشت. نسفی در حکمت تکرار آن می گوید: «تکرار آن برای تأکید است تا مخاطب همیشه این معنی را در نظر داشته باشد، در عین حال که هر آیه در جای خود پیام خاص خود را دارد، از جمله آن که این آیه، بیانگر سومین مجازات معنوی منافقان است».

وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نْكُنْ مَعَ الْقَعْدِينَ ﴿٨٦﴾

«و چون سوره‌ای» به قولی: مراد همین سوره، یعنی سوره «برائة» است «نازل شود» بدین مضمون «که: به خداوند ایمان آورید و همراه با پیامبرش جهاد کنید» علیه دشمنان دین خدا ﷺ «توانمندانشان» یعنی: صاحبان مال و ثروت و مکت، یا رؤسا و بزرگانشان که چشم مردم به سوی آنهاست «از تو عذر و اجازه می‌خواهند و می‌گویند: بگذار که ما با خانه‌نشینان باشیم» یعنی: اجازه بده که ما با برجای ماندگان معذور از جنگ؛ همچون ضعفا و بیماران زمین‌گیر بنشینیم و از همراهی با تو در جنگ معاف باشیم.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ ﴿٨٧﴾

«به این راضی شدند که با خانه‌نشینان باشند» یعنی: آنها به سبب نفاق و بیماری باطنی و شک و جبنی که در دل‌هایشان است، ابا نورزیدند از این‌که پشت سر رسول خدا ﷺ با زنانی که در خانه‌ها از مردان جانشینی می‌کنند، باقی بمانند «و بردل‌هایشان مهر زده شده است» از آن رو که خود کفر و نفاق را انتخاب کرده‌اند «در نتیجه قدرت درک ندارند» که بفهمند؛ در جهاد چه رستگاری و سعادت و در تخلف از جهاد؛ چه نابودی و شقاوتی نهفته است.

لَكِنَّ الرُّسُلَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَوْلِيَّتِكُمْ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولِيَّتِكُمْ هُمْ الْمُفْلِحُونَ ﴿٨٨﴾

«ولی» اگر این گروه منافق از جهاد تخلف کردند، کسانی که بهتر از آنانند، به جهاد پیاخاستند؛ یعنی: «پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده‌اند، با اموال و جانهای خود جهاد کردند و اینانند که همه خیرات برای آنان است» خیرات: شامل همه خوبیها و نیکی‌هاست بنابراین، منافع دین و دنیا همه را دربر می‌گیرد. به قولی؛ خیرات: زنان

خوبروی تن آرا در بهشت اند «و این گروه همان رستگارانند» که به هر مطلوبی نایل می شوند. از خدای عزوجل مسئلت می کنیم که ما را از این فوز عظیم محروم نگرداند.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٨٩﴾

«خداوند برای آنان باغهایی آماده کرده است که از زیر» درختان و ساختمانهای آن «نهرها روان است و در آن جاودانه اند. این همان رستگاری بزرگ است».

وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٠﴾

سپس مجموعه دیگری از آیات می آید که در مورد عذر نرفتن به جهاد سخن می گوید؛ این که چه وقت این عذر صحیح و چه وقت صحیح نیست؟ و از خلال بیان این موضوع، ما به طبیعت نفاق و اوصاف منافقان آشنا می شویم: «و معذران اعرابی نزد تو آمدند تا به آنان اجازه» ترک جهاد «داده شود» معذر: کسی است که عذر پیش می افکند، اما در واقع عذری ندارد. یعنی: گروهی از بادیه نشینان عرب، عذر و بهانه هایی نادرست پیش کشیدند تا رسول خدا ﷺ به آنان اجازه نرفتن به جهاد را بدهند ولی گروه دیگری بودند که هیچ عذری مطرح نکرده بلکه بدون عذرخواهی نشستند و از جهاد تخلف ورزیدند، که آنان منافقان اعراب بودند «وکسانی که به خدا و رسول او دروغ گفتند، در خانه نشستند» و با وجود آن که با رسول خدا ﷺ بر حرف شنوی و اطاعت بیعت کرده بودند، اما نه ایمان آوردند و نه تصدیق کردند بنابراین، با تخلفشان از جهاد بدون مطرح کردن هیچ عذری، این حقیقت نمایان شد که آنها در بیعت بر ایمان نیز دروغگو بوده اند.

پس متخلفان از جهاد سه گروه بودند:

- ۱ - کسانی که به سبب داشتن عذری واقعی، از جهاد بازماندند.
- ۲ - کسانی که هیچ عذری نداشته اما در نرفتن به جهاد، عذرهای بی اساسی پیش افکندند و اجازه نشستن خواستند.

۳ - کسانی که نه عذری داشتند و نه اجازه نشستن خواستند، که اینان بدترین سه گروه بودند.

«به زودی به کافران از آنان» یعنی: به کافران از بادیه‌نشینان متخلف عذرتراش غیرمعدور و تکذیب‌کنندگان بی‌پروا «عذاب دردناک خواهد رسید».

ابن‌اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره گروهی از قبیله بنی‌غفار نازل شد.

**لَيْسَ عَلَى الضَّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَحْدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ
وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١﴾**

آن‌گاه خداوند متعال بیان می‌دارد که چه کسانی به حق و به سبب داشتن عذری واقعی، از جهاد تخلف می‌کنند: «بر ناتوانان هیچ گناهی نیست» که زنان و کودکانند «و بر بیماران هیچ گناهی نیست» مراد از آنان: بیماران مزمن، پیران فرتوت، نابینایان، لنگان و امثال آنانند. یعنی: بر آنان هیچ ایراد و گناهی درتخلف از جهاد نیست، به این دلیل که عذرشان واقعی و موجه است و این عذرها به بدن و جسم مربوط می‌شود. سپس به بیان عذرهایی می‌پردازد که به مال برمی‌گردد نه به بدن و می‌فرماید: «و بر کسانی که چیزی نمی‌یابند تا» در راه جهاد «خرج کنند، هیچ گناهی نیست» پس باوجود داشتن چنان معاذیر بدنی یا مالی‌ای، جهاد از آنان ساقط بوده و برایشان فرض نیست «به شرط آن‌که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی کنند» نصیحت و خیرخواهی برای خدا عز وجل عبارت است از: ایمان‌آوردن به وی، عمل به شریعت وی و ترک اموری که با شریعتش مخالف است و شکی نیست که خیرخواهی به بندگان خدا عز وجل، محبت مجاهدان راه وی، خیراندیشی برایشان در امر جهاد و یاری نکردن دشمنانشان به وجهی از وجوه، درقدم اول شامل معنی خیرخواهی برای خدا عز وجل است. اما نصیحت و خیراندیشی برای پیامبر صلی الله علیه و آله عبارت است از: تصدیق نبوت ایشان، اطاعت‌شان در هرآنچه که بدان امر یا نهی می‌کنند، موالات و دوستی با دوستان آن حضرت صلی الله علیه و آله،

دشمنی با دشمنان ایشان، محبت و تعظیم آن حضرت ﷺ و احیای سنت‌شان بعد از رحلت‌شان با تمام توان و با همه سعی و امکان.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا دین، نصیحت است و سه بار این جمله را تکرار کردند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! نصیحت و خیرخواهی برای چه کسی؟ فرمودند: برای خدا، برای کتاب و پیامبرش و برای پیشوایان (زمامداران) مسلمانان و عامه آنان». «بر نیکوکاران هیچ راهی نیست» یعنی: بر معذوران خیراندیش و خیرخواه، هیچ ایراد و عتاب و عقابی در نرفتن به جهاد نیست و ثواب جهاد برایشان مترتب است، به سبب این که ترک جهاد از سوی آنان، نه به انگیزه بی‌رغبتی به آن بلکه به سبب وجود عذر موجهی بوده است «و خدا آمرزنده مهربان است» لذا بر کسانی که به سبب عذر از جهاد تخلف کرده‌اند؛ می‌آمرزد و به کسانی که مستحق رحمت وی هستند، مهربان است.

ابن‌کثیر برای آیه کریمه دو سبب نزول نقل کرده و گفته است: بخش اول آیه، درباره معذوران جسمی - از جمله عائذبن‌عمرو مزنی - و بخش دوم، درباره بنی‌مقرن بن مزینه و غیر آنان از انصار که «بکاءون: گریندگان» لقب گرفتند؛ نازل شد.

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّاتِ حِمْلُهُمْ قُلْتُ لَا أَجِدُ مَا أَجْمَلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ﴿١٢﴾

«و نیز گناهی نیست بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا سوارشان کنی» بر مرکبها، برای این که به جهاد رهسپار شوند «گفتی: چیزی پیدا نمی‌کنم تا بر آن سوارتان کنم» یعنی: تو مرکبی نیافتی که بر آن سوارشان کنی و در نتیجه «برگشتند؛ درحالی که چشمانشان سرشار از اشک بود» چون به آنان گفتی: وسیله‌ای برای سوار کردنشان نمی‌یابم! از نزد تو درحالی برگشتند که گریان و نالان بودند «از اندوه این که چرا چیزی نمی‌یابند که خرج راه کنند» نه در نزد خود و نه در نزد تو.

ایشان گروهی از انصار بودند که چون پیامبر اکرم ﷺ برای غزوه تبوک بسیج عمومی اعلام کردند، نزد ایشان آمدند و خواستند تا وسیله سواری در اختیارشان قرار داده شود

که عازم آن غزوه گردند. به قولی: ایشان از پیامبر ﷺ توشه راه خواستند. به قولی دیگر: ایشان از پیامبر ﷺ، جز کفش هیچ چیز دیگری نخواستند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ خطاب به شرکت‌کنندگان در جهاد فرمودند: «همانا مردانی را در مدینه برجای گذاشته‌اید که هیچ وادی‌ای را نمی‌پیمایید و هیچ راهی را نمی‌روید، مگر این‌که با شما در پاداش شریکند، ایشان را عذر - و به روایتی بیماری - از مشارکت در جهاد بازداشت.»

پس آنان مجموعاً چهار گروهند که دارای معاذیر حقیقی به‌شمار می‌روند و برایشان در تخلف از جهاد هیچ گناهی نیست.

﴿ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُوكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ (۱۳)

آن‌گاه خداوند متعال به بیان حال گروهی می‌پردازد که به هیچ وجه معذور نیستند: «جز این نیست که راه» عتاب و ایراد و مؤاخذه، فقط «بر کسانی است که با این‌که توانگرند» و وسیله‌ای را که خود را بدان به جهاد مجهز کنند، می‌یابند، با آن‌هم «از تو اجازه می‌طلبند» در تخلف از جهاد «به این راضی شده‌اند که با زنان خانه‌نشین باشند» خوالف: زنان خانه‌نشین هستند «و خدا بر دل‌هایشان مهر نهاده است، در نتیجه آنان» به سبب این مهر نهادن «نمی‌فهمند» آنچه را که سودشان در آن است تا آن را بر آنچه که مایه خسران و زیانشان است، ترجیح دهند.

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾

«هنگامی که به سوی آنان باز گردید، برای شما عذر می‌آورند» این جمله، از حال منافقان متخلفی که در مدینه باقی ماندند، چنین خبر می‌دهد که آنها به‌زودی در هنگام بازگشت مؤمنان از غزوه تبوک، از عدم مشارکت خود در جهاد نزد آنان عذر پیش

می آورند «بگو: عذر نیاورید که هرگز سخن شما را باور نمی کنیم» یعنی: شما را در این عذآوریتان تصدیق نمی کنیم.

آن گاه سبب تصدیق نکردن آنها را بیان کرده، می فرماید: «همانا خداوند ما را از بعضی از خبرهای شما آگاه گردانیده» یعنی: عذرتان را بدان جهت نمی پذیریم که خدای عزوجل از طریق وحی، ما را به دروغ بودن معاذیرتان آگاه کرده و هم اینک ما به حقیقت حال شما واقفیم «و خدا و رسول او عمل شما را خواهند دید» در آینده، که آیا از شر و فسادى که هم اکنون بر آن هستید، دست برمی دارید یا خیر «آن گاه به سوی دانای نهان و آشکار» که خدای تبارک و تعالی است «باز گردانیده می شوید و شما را از آنچه می کردید خبر می دهد» زیرا او به هر قول و عمل و نیتی که از شما صدور یافته - اعم از آنچه که نهان می داشتید، یا آنچه که بدان تظاهر می کردید - داناست و در نتیجه، شما را در قبال آن جزا می دهد.

سَيَعْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِيُتَعَرَّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَمَآؤُهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٥﴾

«چون به سوی آنان باز گردید، به زودی نزد شما به خدا سوگند خواهند خورد» یعنی: به زودی عذرهای بی اساسی را که آورده اند، با سوگندهای دروغ مؤکد خواهند ساخت «تا از آنان صرف نظر کنید» یعنی: هدفشان از آن سوگندهای دروغین این است که شما مؤمنان از آنان درگذرید و صرف نظر کنید و به سبب تخلفشان از جهاد، سرزنش و مؤاخذه شان نکرده و هیچ بازپرسی از آنان ننمایید و در عوض، از آنان اظهار رضایت و خشنودی کنید «پس از آنان رو بگردانید» یعنی: ترک و طردشان کرده، از گناهشان در نگذرید و از آنان اعلام رضایت نکنید «چراکه آنان پلیدند» و تمام اعمالشان پلید و زشت است پس به این علت، دیگر اهلیت پذیرش پند و ارشاد به سوی خیر و دریافت هشدار در مورد پرهیز از شر را ندارند بنابراین، تنها برخوردی که سزاوار شأن آنهاست، وا گذاشتنشان به حالشان می باشد «و به سزای آنچه می کردند، جایگاهشان دوزخ است».

يَجْلِفُونَ لَكُمْ لِرِضْوَانِهِمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿١٦﴾

«برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان خشنود گردید» یعنی: هدف حقیقی آنها از سوگند خوردن این است تا سوگندهایشان شما را راضی سازد و بنابراین، دشمنی تان به دنیایشان زیان نرساند «پس اگر شما از آنان خشنود شوید» برای کمک به حال و وضعشان چنان‌که خواسته آنان نیز همین است، بدانید که «قطعا خدا از گروه فاسقان خشنود نمی‌شود».

هدف باری تعالی، نهی مؤمنان از خشنودی و راضی بودن از منافقان است زیرا راضی بودن از کسانی که خداوند عز وجله از آنان راضی نیست، کاری است که هرگز هیچ مؤمنی آن را انجام نمی‌دهد. این تعبیر بدان جهت به کار گرفته شد تا چنین پنداشته نشود که رضای مؤمنان از منافقان، مقتضی رضای خدای متعال نیز هست.

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٧﴾

«بادیه‌نشینان عرب، در کفر و نفاق سخت‌ترند» از دیگران زیرا آنان دل‌هایی سخت‌تر، طبیعت‌هایی درشت‌تر و زبان‌هایی خشن‌تر دارند بنابراین، آنها بالطبع از پذیرش کتاب‌های الهی و پیام‌های پیامبران وی دورترند. چنان‌که احادیثی روایت شده است که مشعر بر این حقیقت است، از جمله حدیث شریف وارده به روایت عائشه رضی الله عنها که فرمود: گروهی از بادیه‌نشینان عرب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده بودند، آنها از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: آیا شما کودکانتان را می‌بوسید؟ یاران فرمودند: آری! گفتند: ولی سوگند به خدا که ما کودکانمان را نمی‌بوسیم! در این اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «وقتی خدای عزوجل رحمت و مهر را از دل‌هایتان برداشته است، من چه می‌توانم بکنم!». اعراب: ساکنان بادیه از قوم عربند. پس کسانی از قوم عرب که ساکن شهرهایند، «عربی» و کسانی از آنان که در بادیه و صحرا سکونت دارند، «اعرابی» نامیده می‌شوند.

«و» بادیه‌نشینان عرب «سزاوارترند به این‌که حدود شریعتی را که خدا بر پیامبرش نازل کرده، ندانند» به سبب دوریشان از اماکن انبیا صلی الله علیه و آله و سلم و از دیار نزول وحی «و خدا

دانای حکیم است» داناست به احوالشان، صاحب حکمت است در امهال و فرصت دادن به آنان.

ابن کثیر می‌گوید: «به سبب درشت‌خویی و سنگدلی بادیه‌نشینان بود که خداوند عز وجل از آنان پیامبری برنینگیخت بلکه پیامبران علیهم السلام را از مردم شهرها برانگیخت».

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُرِّ الدَّوَابِّ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ



«و از اعراب» یعنی: از بادیه‌نشینان «کسانی هستند که آنچه را انفاق می‌کنند» در راه خدا عز وجل «تاوان می‌شمارند» برای خود و بر این باور اند که این خسارتی برایشان است پس فقط از روی ریا و تقیه انفاق می‌کنند «و برای شما دوائر را انتظار می‌برند» دائره: پیش‌آمد مصیبت‌بار و تقلب‌روزگار است که در آن نعمت به بلا دگرگون می‌شود. آری! اینان برای شما انتظار چنین روزی را می‌کشند تا غلبه شما از میان برود و آن وقت، زکات اموال خود را نپردازند.

شایان ذکر است که بعد از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مصداق این خبر قرآنی به تحقق پیوست پس این آیه، معجزه‌ای از معجزات غیبی قرآن کریم است.

«پیشامد بد» و حادثه‌های ناگوار؛ چون شر و شکست و عذاب و بلا و هر پیش‌آمد ناگوار دیگری «بر آنان باد» بدین‌گونه خداوند متعال نفرین خود را با آن رخدادی که آنها در حق مسلمانان انتظار می‌بردند، همانند گردانید «و خدا شنواست» به آنچه که می‌گویند «داناست» به آنچه که در ضمیر خویش پنهان می‌دارند.

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبًا عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

«و برخی دیگر از اعراب» یعنی: از بادیه‌نشینان «کسانی‌اند که به خدا و روز آخرت ایمان دارند» اینان گروه دوم از بادیه‌نشینان هستند «و آنچه را انفاق می‌کنند» در راه

خدا ﷻ «سبب تقرب نزد خدا می‌شمارند» قربات: آنچه که انسان به سبب آن به خدا ﷻ تقرب و نزدیکی جوید «و صلوات پیامبر را» یعنی: دعاهای نیک و آمرزش‌خواهی پیامبر را نیز مایه تقرب نزد خدای سبحان می‌شمارند، از آن رو که به خدا ﷻ و پیامبرش ایمانی نیرومند و باوری راسخ دارند «آگاه باش که بی‌گمان این» انفاق و صدقاتشان و نیز دعاها و آمرزش‌خواهی پیامبر ﷺ «قربتی است» مقبول و پذیرفته‌شده «برای آنان» نزد خدای متعال «به‌زودی خدا ایشان را در جوار رحمت خویش در می‌آورد» رحمت پروردگار متعال: محبت وی است با مؤمنان و آنچه که از خیر دنیا و بهشت آخرت به ایشان عنایت می‌کند «همانا خداوند آمرزنده است» و عیب مقصران را می‌پوشاند «مهربان است» و تلاش و کوشش اندک‌مایه‌گان را می‌پذیرد.

**وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ
وَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٠٠﴾**

«و سابقون الاولون از مهاجران و انصار» سابقون الاولون از مهاجران: پیشگامان و سبقت‌کنندگان نخستین از اصحابی‌اند که به هر دو قبله نماز خوانده‌اند، یعنی سابقه آنها در اسلام به عهدی می‌رسد که هر دو قبله را دریافته‌اند. یا کسانی‌اند که شاهد «بیعت‌الرضوان» بوده‌اند. یا اهل «بدر»‌اند؛ و بهترین‌شان خلفای چهارگانه‌اند به ترتیب، سپس شش تن باقی مانده از «عشره مبشره»، آن‌گاه اهل «بدر»، سپس مجاهدان «احد»، آن‌گاه اهل «بیعت‌الرضوان» در «حدیبیه». و سابقون الاولون از انصار: نخستین پیشگامانی از انصار هستند که با رسول خدا ﷺ در «بیعت عقبه اول و دوم»، بیعت کرده‌اند، که تعدادشان در بیعت عقبه اول هفت تن و در بیعت عقبه دوم، هفتاد تن بود «و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کرده‌اند» یعنی: کسانی که از نخستین پیشروان پیشگام مهاجر و انصار، پیروی کرده‌اند. ایشان دنباله روان و از پی‌آیندگان آنانند؛ از صحابه ﷺ و تابعینی که بعد از ایشان آمده‌اند، یا تا روز قیامت می‌آیند، در صورتی که از نخستین پیشگامان دین و دعوت، با نیکوکاری در کردار و گفتار پیروی کنند. آری! همین پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و پیروان راستین آنان هستند که: «خدا از ایشان

خشنود شد» و طاعات و عباداتشان را پذیرفت و از تقصیراتشان در گذشت و بر آنان خشم نگرفت «و ایشان نیز از او خشنود شدند» بر آنچه که از فضل خویش به آنان عطا کرد و از نعمت دینی و دنیوی خویش بر آنان سرازیر کرد «و برای آنان» همراه با رضای خویش «باغهایی آماده کرده که از زیر آن نهرها روان است، همیشه در آن جاودانند، این است همان کامیابی بزرگ».

پس این آیه، گواهی و مژده و بشارتی است از سوی خدای منان به بهشت و رستگاری در آخرت برای پیشروان و پیشگامان از اصحاب پیامبر ﷺ چنان که این آیه مژده بخش کسانی نیز هست که رهرو راه ایشان بوده و ایشان را برای خود مقتدا و الگو قرار می دهند.

دلیل این که پروردگار متعال سابقه داران را بر دیگر مسلمانان برتری و فضیلت داد، همانا ایمان و انفاقشان در دوران ضعف اسلام و قبل از غلبه و انتشار آن است.

وَمَنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الْإِنْفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَهُمْ
سَعَدَ بِهِمْ مَّرَاتٍ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَيْكَ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠١﴾

در اینجا با مجموعه دیگری از آیات روبرو می شویم که به ما زوایای بیشتری از اوصاف و روشهای منافقان را روشن ساخته و در مقابل، اوصاف مؤمنان را نیز روشن می کند: «و برخی از بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند، منافقاند» این گروه، منافقانی بودند که پیرامون مدینه سکونت داشتند «و نیز بعضی از اهل مدینه» مردمانی منافقاند که «بر نفاق خو گرفته اند» یعنی: بر نفاق پایداری کرده، در آن مهارت کسب نموده و شدیداً بر آن سرسختی نشان می دهند و از آن منصرف نگشته اند. شایان ذکر است که مهارتشان در نفاق تا بدانجا بود که نفاقشان حتی بر رسول خدا ﷺ نیز مخفی ماند، چه رسد به سایر مؤمنان «تو آنان را نمی شناسی، ما آنان را می شناسیم» یعنی: ای محمد ﷺ! تو آنان را به اشخاص و اعیانشان نمی شناسی؛ زیرا آنان در نفاق ماهرند و از آنچه که موجب شک و شبهه در ایمانشان گردد، دوری می گزینند به طوری که نفاقشان بر انسان مخفی مانده و جز برای خدای سبحان بر دیگران آشکار نیست «ما

به زودی آنان را دو بار عذاب می‌کنیم» مراد از دوبار عذاب، یکی رسوا ساختن و برملا کردن نفاقشان و دیگری عذاب نمودنشان در آخرت است. به قولی: مراد از دو بار عذاب؛ یکی نزول مصایب بر اموال و اولاد و جانهایشان و دیگری عذاب قبر است «آن‌گاه به سوی عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند» یعنی: به سوی درک اسفل در دوزخ.

وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٠٢﴾

در این آیه، خداوند عز وجل به بیان حال گروه دیگری از متخلفان می‌پردازد که تخلفشان از جهاد، به انگیزه نفاق نبوده بلکه گناهی همراه با ایمان بوده است: «و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کردند» یعنی: از اهل مدینه گروهی دیگرند که در واقع امر مؤمن بوده اما از غزوه تبوک بی‌هیچ عذر موجهی تخلف کردند و بعداً از این کار خود پشیمان شدند ولی برای توجیه تخلف خویش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به پیش کشیدن عذرهای دروغین متوسل نگشته بلکه در عوض امیدوار بودند که خداوند عز وجل برآنان توبه‌پذیر شود «عملی نیک را» یعنی: اعمالی را که قبلاً انجام داده بودند؛ از پایبندی به احکام و برنامه‌های اسلام و رفتن به جهاد در سایر غزوات «با عمل دیگر که بد است درآمیخته‌اند» مراد: تخلفشان از غزوه تبوک است. ولی ایشان یک‌بار دیگر این عمل بد را با عمل نیکی دنبال کردند که عبارت از: اعترافشان به آن عمل بد و توبه‌شان از آن است «نزدیک است که خداوند توبه آنان را بپذیرد» زیرا اعترافشان به گناه، خود توبه است «که همانا خداوند آمرزنده مهربان است» گناهان را می‌آمرزد و بر بندگانش بزرگوارانه می‌بخشد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه کریمه در شأن ابولبابه و گروهی از یارانش نازل شد که از همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه تبوک تخلف کردند و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از تبوک بازگشتند، آنان خود را به ستونهای مسجد بسته، سوگند خوردند که جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی دیگر نباید از ستونها بازشان کند. و بعد از نزول

این آیه، رسول خدا ﷺ شخصا آنها را از ستونهای مسجد باز کردند. ولی حکم آیه کریمه درباره همه مؤمنان خطاکار، عام است.

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۰۳﴾

«از اموال آنان صدقه‌ای بگیر» که کفاره گناهانشان باشد. به قولی: مراد از آن، ادای زکات فرض است. به قولی دیگر: مراد؛ دادن صدقه مخصوصا از سوی این گروهی است که به گناهانشان اعتراف کرده‌اند زیرا آنها بعد از پذیرش توبه‌شان اموال خویش را تقدیم رسول خدا ﷺ کردند، همان بود که این آیه نازل شد و آن حضرت ﷺ را به گرفتن بعضی از اموالشان - نه کل آن - دستور داد «تا آنها را با آن» زکات، یا صدقه‌ای که از آنان می‌گیری «پاک و پاکیزه سازی» تطهیر: از بین بردن اثر گناهی است که دامنگیر آنان شده بود. تزکیه: افزودن بیشتر و کاملتر در این پاکسازی است. آیه کریمه دلیل بر فضیلت صدقه است زیرا گناه به وسیله آن محو می‌شود، هرچند در بزرگی خود به مانند تخلف از جهاد باشد.

«و برای آنان دعاکن» یعنی: بعد از گرفتن این صدقه از اموالشان، در حق آنان دعای خیر کن. از این جهت، سنت است که گیرنده صدقه به هنگام گرفتن آن، در حق دهنده صدقه دعا کند «زیرا دعای تو برای آنان سکنی است» سکن: آنچه که روان بدان آرام و اطمینان گیرد «و خدا شنوای داناست» شنوای دعایت، یا شنوای اعتراف به گناه و دعای آنان است، داناست به آنچه که در نهادشان از اندوه و پشیمانی بر گناه وجود دارد.

عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه می‌گوید: «چون زکات قومی را نزد رسول خدا ﷺ می‌آوردند، رسول خدا ﷺ برایشان دعا می‌کردند...».

الَّذِينَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۰۴﴾

آن‌گاه ایشان را به رو آوردن به سوی توبه و دادن صدقه برانگیخته می‌فرماید: «آیا ندانسته‌اند که تنها خداوند است که از بندگانش توبه را می‌پذیرد» زیرا او از اطاعت

مطیعان بی‌نیاز است و از معصیت عاصیان، پروایی ندارد «و صدقات را می‌گیرد» یعنی: می‌پذیرد «و» آیا ندانسته‌اند «که خداست که خود توبه‌پذیر مهربان است» به کسانی که صدق و راستگویی‌شان را در توبه و انابت بدانند؟.

این آیه، گرامی‌داشت و تشریفی بزرگ برای عمل صدقه و انجام‌دهندگان آن است و مفید این معنی است که پذیرفتن توبه و صدقه، در حوزه اختیارات رسول خدا ﷺ یا دیگران نیست بلکه فقط مخصوص خداوند ﷻ می‌باشد پس صدقه‌دهندگان باید فقط رضای او را مدنظر داشته باشند. در حدیث شریف آمده است: «خداوند صدقه را پذیرفته و آن را با دست (بلاکیف) راستش می‌گیرد، آن‌گاه برای شما آن را چنان پرورش می‌دهد که یکی از شما کره اسبش را پرورش می‌دهد تا بدانجا که یک لقمه از صدقه او، همانند کوه احد می‌شود».

وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنشِرُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾

«و بگو» ای محمد ﷺ! به این گروه توبه‌کار و غیر ایشان: «عمل کنید که به زودی خدا و رسول وی و مؤمنان در عمل شما خواهند نگریست» پس به سوی اعمال خیر و بی‌ریا بشتابید و اعمالتان را برای خدای عزوجل بی‌آلایش گردانید. و عمل اگر نیکو و شایسته باشد، مؤمنان آن را می‌شناسند «و به زودی» پس از مرگ «به سوی دانای پنهان و آشکار بازگردانیده می‌شوید» یعنی: به سوی خدای بزرگی که هیچ چیز بر وی پنهان نیست و تمام دانستنی‌ها نزد وی یکسان است، چه آن را آشکار سازید، چه پنهان دارید «آن‌گاه شما را به آنچه انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد» و در برابر آن، شما را جزا خواهد داد.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر یکی از شما در درون صخره بی‌منفذی که نه دری دارد و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان خداوند عملش را - هرچه که باشد - برای مردم بیرون خواهد افگند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «همانا اعمالتان بر اقارب و عشایر متوفایتان عرضه می‌شود پس اگر

اعمالتان خیر باشد، آنها بدان شادمان می‌شوند و اگر غیر از این باشد، می‌گویند: بارخدا! آنان را نمیران تا هدایت‌شان کنی چنان‌که ما را هدایت کردی».

وَأَخْرُوكَ مُرَجُونَ لَأَمْرٍ اللَّهُ إِمَّا يَعِدُّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٦﴾

آن‌گاه حق تعالی به ما از گروه دیگری از متخلفان مؤمن سخن می‌گوید که همچون گروه اول، در توبه سعی و مجاهده نکردند و خداوند عَزَّوَجَلَّ قبول توبه آنان را به تأخیر افکند ولی سرانجام توبه‌شان را پذیرفت: «و دیگریانی هستند که به امر الهی واگذاشته اند، یا این است که آنان را عذاب می‌کند» اگر بر حالی که در آن قرار دارند، باقی بمانند «و یا توبه آنها را می‌پذیرد» اگر توبه راستینی کرده و در توبه‌شان به اخلاصی تمام آراسته گردند «و خدا دانای حکیم است» داناست به‌راستین بودن یا دروغین بودن توبه ایشان، صاحب حکمت است در به تأخیرافگندن پذیرش توبه از ایشان.

در بیان سبب نزول آمده است: ایشان سه تن از انصار به‌نامهای؛ کعب بن مالک، هلال بن امیه و مراره بن ربیع بودند که از غزوه تبوک تخلف کردند و هرچند همانند گروه ابولبابه، از این کار پشیمان بودند ولی خود را به ستونهای مسجد نبسته و در توبه جدیت نکردند پس در چنین حالتی، کارشان به فرمان الهی موقوف ماند. در آخر سوره خواهد آمد که خداوند عَزَّوَجَلَّ سرانجام توبه آنان را نیز پذیرفت.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

مِنْ قَبْلُ وَلِيَحْلِفَنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٧﴾

در این آیه خداوند متعال از گروه دیگری به ما سخن می‌گوید که از عوامل نفوذی و به اصطلاح معاصر، «ستون پنجم» دشمن‌اند: «و آنهایی که مسجدی برای زیان رسانیدن ساختند» تا به مسلمانان زیان برسانند. این گروه، منافقانی بودند که به رهبری شخصی به‌نام ابو عامر راهب، در جوار مسجد قبا مسجدی بنا کردند که به نام «مسجد ضرار» لقب گرفت. ضرارا: یعنی: به قصد ضرر رساندن به مؤمنان و آزارافگنی در میانشان. «و» آن مسجد را «برای کفر» ساختند زیرا از ساختن آن مسجد، قصدی جز تقویت اهل

کفر و نفاق نداشتند «و برای تفرقه‌افگندن میان مسلمانان» همین‌گونه آن منافقان خواستند تا به بهانه ساختن «مسجد ضرار»، درمسجد «قبا» حاضر نشوند و در نتیجه، جماعت مسلمانان کم شود، که این کارشان، زاینده اختلاف، از بین برنده الفت و محبت و دارای چنان ابعاد خطرناکی بود که بر هیچ عاقلی پوشیده نیست «و» آن مسجد را بنا کردند جهت «کمینگاه ساختن برای کسانی که پیش از این» یعنی: پیش از ساختن مسجد ضرار «با خدا و پیامبر او به محاربه برخاسته بودند» که آنان همان گروه نفاق، به رهبری ابوعامر راهب بودند «و البته سوگند می‌خورند که» از بنای این مسجد «هدفی جز نیکی و خیر» یعنی: ذکر خدا ﷻ و مهربانی به مسلمانان «نداشتیم. ولی خدا گواهی می‌دهد که آنان قطعا دروغگویند» در این سوگند خود.

در بیان سبب نزول آمده است: ابوعامر راهب، مردی از اشراف طایفه خزرج بود که در جاهلیت نصرانی شده بود و هجرت پیامبر ﷺ به مدینه و ظهور اسلام، رؤیاهای شیرین او را در ریاست و رهبری قومش پریشان ساخته بود پس به جبهه نفاق پیوست و گروهی تشکیل داد و به آن گروه منافق گفت: مسجدتان را بسازید و آنچه می‌توانید از نیرو و سلاح آماده کنید زیرا من آهنگ قیصر - شاه روم - را دارم و از روم چنان لشکر عظیمی را خواهم آورد که محمد و یارانش را با آن از مدینه بیرون کنم. و چون از بنای مسجد خود فارغ شدند، برای رسمیت دادن به آن، نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول‌الله! ما مسجدی را برای معلولان و نیازمندان و برای شبهای سرد و بارانی بنا نهاده‌ایم و دوست داریم که شما تشریف بیاورید و به ما در آن نماز اقامه کنید! آن حضرت ﷺ فرمودند: من اکنون عازم سفر هستم و اگر ان‌شاءالله از سفر بازگشتیم، به میان شما خواهیم آمد و در آن مسجد برای شما نماز خواهیم گزارد. همان بود که وحی نازل شد و آن حضرت ﷺ را از راز توطئه و نیرنگشان آگاه کرد. پس چون از سفر بازگشتند، دو تن از اصحاب ﷺ را فراخوانده به ایشان فرمودند: به‌سوی این مسجدی که اهل آن ستمگرند، بروید و آن را ویران کنید و آتش بزنید. آن دو، شتابان به آن مسجد رفتند و در حالی که منافقان طراح آن توطئه در میان آن بودند، مسجد را آتش زدند و ویران کردند و سپس از آنجا رفتند.

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَْسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّخِذُوا مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ مُؤْتَبِرِينَ ﴿١٠٨﴾

«هرگز در آن نایست» مراد: نهی پیامبر ﷺ از نمازگزاردن در مسجد ضرار است «هرآینه مسجدی که از روز نخست بنیادش بر تقوی نهاده شده» که مسجد «قبا» و به قولی: مسجدالنبی ﷺ است. مراد از (مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ) روز تأسیس آن است «سزاوارتر است که در آن» یعنی: در مسجد تقوی «ایستاده شوی» یعنی: اگر حتی نمازگزاردنت در مسجد منافقان جایز می‌بود، بی‌گمان ایستادنت به نماز و ذکر خدا ﷻ در مسجدی که بر بنیاد تقوی تأسیس شده، سزاوارتر بود «در آن، مردانی‌اند که دوست دارند خود را پاک سازند» از همه پلیدی‌ها - به وسیله وضو و غسل - و بر پاکسازی خود در هنگام عارض شدن موجب آن، حریصند «و خداوند پاکیزگان» از نجاسات و گناهان «را دوست می‌دارد» و از آنان راضی است. درباره فضیلت مسجد «قبا» احادیثی آمده است، از آن جمله این حدیث شریف است: «گزاردن نمازی در مسجد قبا، همانند انجام دادن یک عمره است».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره نمازگزاران مسجد قبا نازل شد. رسول خدا ﷺ از ایشان سؤال کردند که شما چگونه خود را پاک می‌سازید؟ گفتند: بعد از استنجا با کلوخ، به آب نیز استنجا می‌کنیم.

آیه کریمه، دلیل بر استحباب نمازگزاردن در مساجد قدیمی بنا شده بر بنیاد توحید و تقوی و بر استحباب نمازگزاردن همراه با جماعت صالحان و پاکیزگان است. در حدیث شریف آمده است: روزی رسول خدا ﷺ برای یاران خود نماز بامداد را اقامه کردند و در آن سوره «روم» را خواندند ولی در قرائت به اشتباه افتادند و چون از نماز فارغ شدند فرمودند: «قرآن بر ما پوشیده می‌شود، [علت این است که] مردمانی از شما همراه ما نماز می‌خوانند که وضوی خویش را کامل انجام نمی‌دهند پس هر کس همراه ما در نماز حاضر می‌شود، باید وضوی خویش را نیکو گرداند».

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانفَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٩﴾

«آیا کسی که بنیاد خود را بر خداترسی و خشنودی الهی نهاده بهتر است، یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط پی‌ریزی کرده و با آن در آتش دوزخ فرومی‌افتد؟» یعنی: کسی که بنیاد کار خود را بر زیربنای قوی و محکم که همانا تقوای الهی و خشنودی اوست پی‌ریزی کرده - چون تأسیس مسجد قباء - بهتر از آن کسی است که به خلاف این، بنایش را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط گذاشته است که آن ساختمان با بانی خود یکجا در آتش جهنم فرو می‌افتد؟ پس ساختن آبادی بر اساس تقوی؛ کنایه از اخلاص در اعمال است و ساختن بنا بر کناره رودخانه مشرف به سقوط؛ کنایه از ریا و عجب و داشتن نیت ناخالص در اعمال است. جرف: کناره و لبه وادی‌ای است که در معرض هجوم آب و سیل‌بردگی قرار دارد. هار: یعنی: مشرف به سقوط «و خدا گروه بیدادگران را هدایت نمی‌کند» یعنی: به آنان - به عنوان مجازاتی بر نفاقشان - توفیق خیر نمی‌دهد.

لَا يَزَالُ بُيِّنْتَهُمُ الَّذِينَ يَبَوُّوْنَ رَبِيَّةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١١٠﴾

«همواره آن ساختمانی که بنا کرده‌اند، در دل‌هایشان سبب شک» و برانگیزاننده شبهه و نفاق «است» زیرا بانیان مسجد ضرار، منافقانی شکاک بودند که بعد از ویران ساختن آن مسجد و ختنی شدن نیرنگ و توطئه‌شان، به تصمیم خود بر کفر و دشمنی و کینه علیه اسلام، افزودند «تا آن‌که دل‌هایشان پاره‌پاره شود» یعنی: پیوسته در شک و نفاق به سر می‌برند تا دل‌هایشان؛ یا با مرگ، یا با شمشیر پاره‌پاره شود و فقط در این هنگام است که شک و شبهه از دل‌هایشان رخت برمی‌بندد. یا مراد این است: پیوسته در شک و نفاق به سر می‌برند تا دل‌هایشان به وسیله توبه و پشیمانی از نفاق، پاره و پریشان شود «و خدا دانای حکیم است» داناست به نیت‌هایشان، صاحب حکمت است در جزا دادن آنها به سبب جرایم‌شان.

﴿ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَدِّلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِيَعْيِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۱۱﴾

بعد از آن که خداوند متعال رسوایی‌های منافقان را شرح داد، در اینجا فضیلت جهاد را بیان می‌کند: «همانا خداوند از مسلمانان جانها و مالهایشان را به این که بهشت برایشان باشد، خریده است» یعنی: گروه مجاهد، جانهایشان را به خدای متعال در قبال بهشت فروخته‌اند زیرا جانها و مالهایشان را به جهاد بخشیده‌اند و خدای متعال هم در مقابل، بهشت را به ایشان بخشیده است «همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند» یعنی: در میدانهای جنگ به قصد کشتن کفار پیش می‌تازند و در این راه، حتی خود نیز تن به کشته شدن می‌دهند پس اگر چنین کردند، بی‌گمان سزاوار بهشت گردیده‌اند، هرچند بعد از تعرض و اقدام علیه کفار و قرار دادن خود در معرض کشته‌شدن، کشته هم نشدند «این به‌عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن برعهده اوست» خدای سبحان خبر می‌دهد که استحقاق بهشت برای مجاهدان، وعده راستین و ثابتی از سوی او در کتابهای تورات و انجیل است، همچنان‌که این وعده در قرآن نیز هست «و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟» مسلماً هیچ‌کس! زیرا حق تعالی صادق‌الوعدی است که وعده خویش را هرگز خلاف نمی‌کند «پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید، شادمان باشید» و اظهار مسرت و بهجت نمایید زیرا در آن چنان سودی کرده‌اید که هیچ یک از مردم در هیچ معامله‌ای آنچنان سودی نمی‌کند - مگر کسی که به‌مانند شما عمل کند «و این همان کامیابی بزرگ است» زیرا هیچ کامیابی‌ای بزرگتر از بهشت نیست پس کجایند کسانی که با خدای خویش چنین معامله سراسر منفعت‌باری انجام دهند؟

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در شأن هفتاد تن از انصاری نازل شد که با آن حضرت صلی الله علیه و آله در «عقبه کبری» بیعت کردند. عبدالله بن رواحه رضی الله عنه در بیان این رخداد می‌گوید: «در آنجا من به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: هرچه می‌خواهید برای پروردگار متعال و برای خود شرط نمایید». آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «برای پروردگارم شرط می‌نمایم

که او را عبادت کنید و چیزی را با او شریک نیاورید و برای خودم شرط می‌نمایم که آنچه را از جانها و مالهایتان باز می‌دارید، از من نیز باز دارید». بیعت‌کنندگان گفتند: اگر چنین کنیم، پاداشمان چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «پاداش شما بهشت است». انصار گفتند: معامله سود کرد، نه فسخ می‌کنیم و نه طالب فسخ آن می‌شویم! همان بود که نازل شد: **(إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ...)**.

**التَّائِبُونَ الْعَمِيدُونَ الْحَمِيدُونَ الْمُخْلِصُونَ الْمَكْفُوتُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِنُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّكَاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَفِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٣﴾**

اما چه کسانی خود را برای این معامله آماده می‌کنند؟ «آنان توبه‌کنندگانند» یعنی: بازگشت‌کنندگانند از شرک و نفاق و معصیت به سوی طاعت خدا ﷻ «عبادت‌کنندگانند» یعنی: قیام‌کنندگان به عبادت خدای عزوجل همراه با اخلاصی که بدان مأمور شده‌اند «حمدگویانند» که خدای متعال را در رنج و راحت و در سختی و آسانی، سپاس و ثنا می‌گویند «سائحانند» به قولی: سائحان؛ روزه‌داران و به اقوالی دیگر: مجاهدان، یا دانشجویان، یا سیر و سفر‌کنندگان در زمین به منظور پند و عبرت گرفتن از احوال مردم‌اند «رکوع و سجده‌کنندگانند» یعنی: بر نماز خویش مواظب و نگاهبانند «امرکنندگانند به معروف» یعنی: به آنچه که در شریعت، پسندیده است «و نهی‌کنندگانند از منکر» منکر: چیزی است که شرع شریف آن را انکار نماید و ناپسند بداند «و نگاه‌دارندگان حدود خدایند» یعنی: به احکام و برنامه‌های خداوند ﷻ و اوامر و نواهی وی که آن را در کتب خویش و بر زبان پیامبرانش نازل کرده، پایبندند. «و مؤمنان را» یعنی: کسانی را که به اوصاف یاد شده موصوفند و به راستی شایسته وصف ایمان می‌باشند؛ «بشارت ده».

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «هر کس بر این اوصاف بمیرد، مرگ او در راه خدا ﷻ است». پس اینها در مجموع، ده وصف است و دعوت‌گران و مربیان این امت، اگر می‌خواهند که نسلی را براساس ایمان و عقیده تربیت کنند، باید این اوصاف ده‌گانه را نصب‌العین خویش قرار دهند.

مَا كَانَتْ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ

لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١١٣﴾

در بیان سبب نزول آمده است: چون ابوطالب به حال احتضار در آمد، رسول خدا ﷺ در حالی که ابوجهل و عبدالله بن امیه نیز نزد وی بودند - بر سر بالین وی نشستند و به وی فرمودند: ای عم من! بگو: لا اله الا الله تا با آن نزد خدا ﷻ برایت حجت آورم. ولی ابوجهل و عبدالله بن امیه به وی گفتند: ای ابوطالب! آیا از آیین عبدالمطلب رو بر می گردانی؟! رسول خدا ﷺ پیوسته این سخن را به ابوطالب تکرار می کردند و در مقابل؛ ابوجهل و ابن امیه او را به عناد و مخالفت برمی انگیزتند، سرانجام، آخرین سخنی که ابوطالب به ایشان گفت، این بود: من بر آیین عبدالمطلب هستم! و از این که «لا اله الا الله» بگوید، ابا ورزید. پس چون رسول خدا ﷺ از ایمان آوردن وی مأیوس شدند، فرمودند: «حالا که چنین است، من هم تا آن گاه که از آمرزش خواستن برایت نهی نشوم، برایت آمرزش می طلبم». همان بود که نازل شد: «بر پیامبر و مؤمنان روا نیست که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هر چند خویشاوندانشان باشند پس از آن که برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخ اند» بدان جهت که بر شرک مرده اند.

این آیه متضمن قطع موالات با کفار، تحریم آمرزش خواهی برای آنان و تحریم درخواست چیزی برای آنهاست که آن درخواست، برایشان جایز نیست. همچنین نمازخواندن بر جنازه کافر، آمرزش خواهی برای وی است و از آن نهی به عمل آمده است. البته نزدیکی و خویشاوندی انسان مؤمن با کافری، هیچ سودی - در امثال این امور - به حال وی ندارد.

در روایت دیگری از ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه آمده است: «رسول خدا ﷺ روزی به گورستان رفتند و بر سر قبری از مقابر نشسته زمان درازی را با رازونیاز گذراندند و گریستند و من هم بر گریه ایشان گریستم، آن گاه فرمودند: این قبری که بر سر آن نشسته ام، قبر مادرم هست و من از پروردگارم اجازه خواستم که در حق وی دعا کنم، اما او به من اجازه نداد».

وَمَا كَانَتْ أَسْتَغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا بِآيَاهُ فَلَمَّا بَيَّنَّ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ﴿١١٤﴾

آن‌گاه خداوند متعال، عذر ابراهیم علیه السلام را در آمرزش خواهی وی برای پدرش ذکر می‌کند: «و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش، جز برای وعده‌ای که به او داده بود، نبود» آن‌گاه که به پدرش گفت: (لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ) ^۱. همچنین وعده ابراهیم به پدرش قبل از آن بود که برایش از طریق وحی روشن شود که او از اهل دوزخ و ازدشمنان خدا جل جلاله است «ولی هنگامی که برای ابراهیم روشن شد که او دشمن خداست، از او بیزاری جست چرا که ابراهیم اوامی حلیم بود» اوامی: زاری‌کننده فروتنی است که چون خطاهایش را به یاد آورد، از آن در آه و درد و ناله می‌افتد و می‌گوید: آه! از گناهانم، آه! از مجازاتی که به سبب این گناهان با آن روبرو می‌شوم! حلیم: شخص بردباری است که از اشتباهات درمی‌گذرد و بر آزارها صبر می‌کند.

وَمَا كَانَتْ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾

«و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آن‌که هدایت‌شان کرد، گمراه کند، مگر آن‌که چیزی را که باید از آن پرواکنند، برایشان بیان کرده باشد» یعنی: خداوند جل جلاله بعد از آن‌که گروهی را به سوی اسلام و تطبیق برنامه‌های آن هدایت کرد، گمراهی را بر آنان روا نمی‌دارد تا آن‌گاه که بر چیزی از محرمات وی - بعد از آن‌که برایشان روشن شده باشد که آن چیز حرام است - قصد نکرده باشند؛ اما اگر قبل از آن‌که برایشان روشن شود که آن چیز حرام است، مرتکب آن کار حرام گردند، در این صورت گناهی بر آنان نیست و بدان مؤاخذه نمی‌شوند زیرا اطاعت و معصیت، بعد از بیان اوامر و نواهی است «همانا خداوند به همه چیز داناست» و هیچ چیز از حیطة بیکران علم وی خارج نیست.

^۱ نگاه کنید به سوره «ممتحنه/ ۴»

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١١٦﴾

«در حقیقت، فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوند است، زنده می‌کند و می‌میراند و برای شما جز خدا یار و یاور نیست» پس به نصرت خدا ﷻ مطمئن و دلگرم باشید و از دشمنان وی نهراسید.

در حدیث شریف به روایت حکیم بن حزام رضی الله عنه آمده است: روزی رسول خدا ﷺ در میان اصحابشان بودند، در این اثنا خطاب به ایشان فرمودند: «آیا آنچه را من می‌شنوم، شما نیز می‌شنوید؟» اصحاب رضی الله عنهم گفتند: ما چیزی نمی‌شنویم. رسول خدا ﷺ فرمودند: «اما من صدای ناله آسمان را می‌شنوم و نباید آسمان را بر این‌که ناله می‌کند، سرزنش کرد؛ در حالی که جای وجبی در آن نیست مگر این‌که بر آن فرشته‌ای یا سجده می‌کند، یا به عبادت ایستاده است».

آیه کریمه برانگیزاننده مؤمنان بر تقوی و جهاد است.

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١١٧﴾

«به یقین، خداوند بر پیامبر ببخشود» در این‌که به واپس ماندگان متخلف از غزوه تبوک اجازه تخلف داد، یا در این‌که برای مشرکان آمرزش خواست «و» نیز ببخشود بر «مهاجران و انصار» گناهایشان را بدان جهت «که در آن ساعت دشوار» که همانا غزوه تبوک بود «از پیامبر پیروی کردند» و از پیروی او تخلف نورزیدند «بعد از آن‌که چیزی نمانده بود که دلهای دسته‌ای از آنان از جای برود» و از قید طاعت و اطاعت بگردد و منحرف شود.

آنان گروهی بودند که به سبب دشواری جهاد و سختی بزرگی که در آن افتاده بودند، در اندیشه برگشت از جبهه جهاد فرورفتند.

«باز بر ایشان توبه پذیر شد» یعنی: بر کسانی که نزدیک بود تخلف کنند، یا برهمگی مؤمنان «چرا که او نسبت به آنان رءوف و رحیم است».

عمر رضی اللہ عنہ در وصف دشواری و سختی غزوه تبوک می گوید: «هنگامی بارسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به غزوه تبوک عازم شدیم که چله تابستان بود و هوا سخت گرم، روزی در منزلی فرود آمدیم و در آن به ما تشنگی سختی دست داد تا بدانجا که گمان کردیم گردنهای ما بریده خواهد شد... در این اثنا ابوبکر رضی اللہ عنہ گفت: یارسول الله! خدای عزوجل شما را به دادن خیر در دعایتان عادت داده است لذا تمنا می کنم برای ما دعا کنید. رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: «آیا دوست داری که چنین کنم؟» ابوبکر گفت: آری! پس رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دستانشان را به آسمان به دعا برداشتند و هنوز آنها را پایین نیاورده بودند که آسمان باریدن گرفت و تند و پیوسته بارید، سپس آرام گرفت و اصحاب رضی اللہ عنہم ظرفی را که به همراه داشتند، از آب پر کردند. در این اثنا رفتیم تا بنگریم که گستره و میدان بارش باران تا کجا بوده است؟ با کمال شگفتی دیدیم که باران از محیط قرارگاه ما فراتر نرفته است».

آری! پیروی اصحاب رضی اللہ عنہم از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در همچو ساعات دشواری ای بود که سبب بخشایش حق تعالی بر آنان گردید زیرا تصمیم قاطع ایشان به جهاد در تنگدستی و شدت گرما، با علم به نیرومندی دشمنی چون امپراطوری روم، تصمیمی بسیار سخت و توان فرسا بود که مؤمنان دشواری آن را با همه وجود خود لمس می کردند، اما آن همه سختی را در راه خدا جل جلالہ و نشر اسلام و تقویت دولت و صولت آن، تحمل کردند، هم ازین رو، شایسته برتری درجات شده و از توبه و مغفرت برخوردار گشتند و در نهایت، خدای عزوجل هم از ایشان راضی شد و هم راضی شان ساخت. سبب نزول آیه کریمه، غزوه تبوک بود.

وَعَلَى الَّذِينَ خَلَفُوا حَقٌّ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ

لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾

«و بر آن سه کس که بازپس داشته شدند» یعنی: همچنین خداوند جل جلالہ بر آن سه تنی که از پیوستن به جهاد در تبوک تأخیر کردند و توبه آنان همچون توبه گروه متخلف دیگر

- از صاحبان عذر که ذکرشان گذشت - دردم پذیرفته نشد،^۱ نیز توبه‌پذیر گردید و رسول خدا ﷺ توبه آنها را پذیرفته تلقی نکردند تا آن‌که این آیه و آیه بعدی در باره قبول توبه‌شان نازل شد «**تا آنجا که زمین با همه فراخی‌اش بر آنان تنگ گردید**» به سبب روگردانی مردم از آنان و سخن نگفتن کسی با آنان چراکه رسول خدا ﷺ مردم را از سخن گفتن با آنان نهی کرده بودند «**و از خود به تنگ آمدند**» یعنی: قبول توبه ایشان تا بدانجا به تعویق افتاد که آنان از خود هم به تنگ آمده و به سبب وحشت تنهایی و اندوه زیاد، سخت تنگدل شدند «**و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست**» یعنی: دانستند که هرگز هیچ پناهی از خدای سبحان جز به سوی خود او ندارند؛ آن هم با توبه و استغفار «**سپس خدا به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند**» یعنی: حق تعالی به رحمت خود بر آنان بازگشت تا توبه کنند و در آینده با استقامت و استواری عمل نمایند و اگر از آنان کوتاهی و گناهی سر زد، از آن نادم گردند و با توبه، به سوی خدای سبحان بازگردند. «**همانا الله رئوف و رحیم است**»

داستان توبه این سه تن (کعب بن مالک، مراره بن ربیع و هلال بن امیه) که به رسول خدا ص راست گفتند و عذرهایی دروغین پیش نیفکنده بلکه به خطای خود در تخلف از غزوه تبوک اعتراف کردند، در کتب سیرت و در سبب نزول آیه کریمه^۲ آمده و داستانی معروف و مشهور است و در این داستان، برای مؤمنان عبرتها و موعظه‌هایی است بزرگ.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَكُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿١٣١﴾

«ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راست‌گویان باشید» آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که توبه آن سه تن که پذیرفته شد، بر اثر صدق و راستی ایشان بود پس راستی، نجات‌بخش انسان از مهالک است.

^۱ نگاه کنید به آیه «۱۰۶»

^۲ همچنین در آیه « 106 » همین سوره.

نسفی با این آیه، بر حجیت اجماع استدلال کرده زیرا خداوند عَلَّامٌ به ما دستور داده تا با صادقان باشیم و این خود، مستلزم پذیرفتن سخنان نیز هست.

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَّأُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كَيْبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢٠﴾

در این آیه کریمه، خدای متعال آن عده از اهالی مدینه و ما حول آن از اعراب را که از همراهی با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غزوه تبوک تخلف کردند، مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد: «برای مردم مدینه و کسانی که پیرامون ایشانند از بادیه‌نشینان» چون قبایل مزینه، جهینه و اشجع «سزاوار نیست که از همراهی رسول خدا باز پس مانند» یعنی: آنان را نرسد که وقتی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود به نفس نفیس و تن پاکیزه خویش به سوی جهاد می‌شتابد، آنان از همراهی آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - چه در غزوه تبوک و چه در غیر آن از غزوات - بدون دستور ایشان تخلف ورزند؛ برخلاف غیر مردم مدینه از اعراب زیرا بدون شک مردم مدینه و پیرامون آن، به سبب نزدیکی و همجواری با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سزاوارتر به یاری و متابعت ایشان بودند و از دیگر اعراب خواسته نشده بود تا با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به غزوه تبوک بروند «و نه این» سزاوار آنهاست «که جان خود را از جان او عزیزتر بدانند» و فقط به حفظ جان خود و مصون نگاه داشتن آن از سختی‌ها حریص بوده اما به حفظ و صیانت جان جانان، سالار دو جهان، عزیز و گرامی‌ترین خلق پروردگار عالمیان و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی انس و جان، هیچ اشتیاقی از خود نشان ندهند بلکه بر آنها فرض است تا همراه با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، رنجها و مشقتها را به جان خریده و جان خود را به پای جان آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بذل و نثار کنند «این» و خوب متابعت آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نهی از تخلف «به سبب آن است که به آنان هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی‌ای در راه خدا» یعنی: در طاعت وی و جهاد با دشمنانش «نمی‌رسد» ظماً: تشنگی، نصب: رنج و تعب و مخمصه: گرسنگی شدیدی است که

شکم بر اثر آن فرونشیند، به گونه‌ای که گویی پنهان شده است «و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد، قدم نمی‌گذارند» یعنی: هیچ جایی از اماکن کفار را با گام‌هایشان، یا با سم اسبانشان نمی‌کوبند، که آنها را به سبب این کوبیدن، به خشم و غیظ درآورند «و هیچ دست‌بردی از دشمنی به دست نمی‌آورند» با کشتن، یا اسیرگرفتن، یا شکست دادن و یا غنیمت گرفتن از آن «مگر این‌که به سبب آن، عمل صالحی برایشان نوشته می‌شود» یعنی: برایشان حسنه پذیرفته شده‌ای نوشته می‌شود که به سبب آن پاداش می‌یابند «زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند» یعنی: آنان نیکوکارند پس باید بدانند که خداوند عز وجل پاداششان را ضایع نمی‌کند.

وَلَا يُفْقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كَتَبَ لَهُمُ لِحْزِهِمْ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾

«و» این گروه مجاهد در راه خدا عز وجل «هیچ مال کوچک و بزرگی را انفاق نمی‌کنند و هیچ وادی را» یعنی: کوره‌راهی را در میان کوهها، یا پشته‌ای را «نمی‌پیمایند، مگر این‌که به حساب آنان نوشته می‌شود» یعنی: این عمل صالح‌شان در انفاق و جهاد، به حساب حسناتشان نوشته می‌شود «تا خدا آنان را» به سبب آن عمل صالح «در مقابل نیکوترین آنچه می‌کردند، پاداش دهد» یعنی: پاداشی بهتر از آنچه می‌کردند به آنان بدهد، یا پاداش بهترین اعمالشان را بدهد، بدین معنی که اعمال دون‌پایه‌تر ایشان را نیز به اعمال برترشان بیوندد تا پاداششان هرچه بیشتر و بیشترتر گردد.

امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه از این آیه کریمه حظی وافر و بهره‌ای عظیم برده بود زیرا او فقط در غزوه تبوک، سیصد شتر را با جل و جهاز آن به علاوه وجوه نقدی بسیاری انفاق کرد تا بدانجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «از امروز به بعد، بر ابن عفان هیچ عملی زیان نمی‌رساند».

﴿ وَمَا كَانُ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ
 وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴾ (۱۳۲)

«و شایسته نیست که مؤمنان همگی رهسپار جهاد شوند» و مدینه را خالی گذارند
 «پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، گروهی رهسپار نشدند» تا دیگران در مدینه
 باقی‌بمانند «تا» آنان که در مدینه باقی مانده‌اند «در دین دانشمند شوند تا قوم خود را
 - وقتی به سوی آنان بازگشتند - بیم دهند، باشد که آنان بترسند» از کیفر الهی؟
 یعنی: جمعی از یک فرقه باید به جهاد بیرون آیند و کسانی که از همان جمع در مدینه
 باقی مانده‌اند، برای طلب علم ماندگار شوند و چون مجاهدان از جنگ برگشتند، آن
 علم و دانش را به ایشان تعلیم دهند تا ایشان از کیفر الهی بترسند. همچنین احتمال
 دارد که معنی آیه این باشد: تا کسانی که با پیامبر ﷺ رهسپار جهاد شده‌اند، با آنچه از
 قرآن و احکام دین که در مورد جنگ و معاملات و غیره از پیامبر ﷺ می‌آموزند، در
 دین فقیه و دانشمند شوند و وقتی بر می‌گردند، آن دانسته‌ها را به قوم خویش تعلیم
 دهند تا آنها از کیفر الهی بترسند.

براساس این آیه طلب علم فرض کفایه است. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «چون خداوند تعالی
 بر تخلف‌کنندگان از جهاد سخت گرفت، مردم گفتند: دیگر هیچ یک از ما، از همراهی
 با هیچ غزوه یا سریه‌ای تخلف نخواهیم کرد. پس به مجرد اعزام سپاهی از سوی
 رسول خدا ﷺ به مقصدی از مقاصد، همه با آن سپاه همراه می‌شدند و رسول
 خدا ﷺ در مدینه تنها باقی ماندند. ابن عباس رضی الله عنهما اضافه می‌کند: لذا این آیه مخصوص
 به سریه‌ها (دسته‌های جنگی) است، اما نهی از تخلف به معنی عام آن، در مواردی است
 که رسول خدا ﷺ خود به نفس نفیس خویش عازم غزوه‌ای گردند».

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ
 الْمُتَّقِينَ ﴾ (۱۳۳)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با کسانی از کافران که نزدیک شما هستند بجنگید»
 خدای سبحان به مؤمنان فرمان می‌دهد تا در جنگ با کفاری که نزدیک ایشانند،

سخت‌کوشی نمایند، بر این اساس بود که رسول خدا ﷺ به جنگ مشرکان در جزیره‌العرب اولویت دادند «و باید که کافران در شما درشتی بیابند» یعنی: مسلمانان باید در جنگ با کفار، شیوه خشونت و درشتی را در پیش گیرند، چه با زبان و چه با سلاح. و هرچند جهاد علیه کل کفار فرض است، اما آغاز کردن به جنگ با کفاری که به مجاهدان نزدیکند، مهمتر و مقدم‌تر می‌باشد، سپس در مرحله دوم، جهاد با کفاری مطرح است که از نظر مکانی دورتر از آنان قرار دارند و این اولویت از نظر فاصله مکانی، همین‌طور مرحله به مرحله درجه‌بندی می‌شود «و بدانید که خدا با متقیان است» با پیروز ساختن ایشان در جهاد.

آری! حرکت جهادی در قرنهای سه‌گانه اول اسلام که بهترین این امت در آن می‌زیستند، بر این منوال بود و همراه با حرکت جهادی، فتوحات اسلامی نیز پیوسته جریان داشت تا این‌که چون فتنه‌ها سربرآوردند و هواها و اختلافات در میان شاهان و امرای ممالک اسلامی بالا گرفت و جهاد با کفار به خاموشی گرایید، دشمنان در بلاد اسلام طمع کردند و بر بسیاری از سرزمین‌های آنان مسلط شدند. پس این رهنمودهای قرآن، برای حرکت‌های جهادی دارای اهمیت خاصی است.

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ آيَاتُكُم زَادَتْهُ هِدًىءً وَإِيمَانًا فَمَا آلَزِينُ ؕ ءَأَمِنُوا فَرَادَتُهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾

«و چون سوره‌ای نازل شود، از میان آنان» یعنی: از میان منافقان «کسی است که می‌گوید» به برادرانش در نفاق «این» سوره نازل شده «ایمان کدام یک از شما را افزود؟» منافقان این سخن را از روی انکار و به استهزا کشاندن مؤمنان می‌گویند. خداوند متعال در رد سخنان می‌فرماید: «اما کسانی که ایمان آورده‌اند، قطعاً بر ایمانشان افزوده است» یعنی: نزول آن سوره، به سبب موعظه‌ها و ارشاداتی که دربر دارد، بر ایمانشان به خدای متعال و تصدیقشان به کتاب و اخبار وی افزوده است، از سوی دیگر؛ آیات آن سوره بر تکالیفشان در میدان عمل و جهاد می‌افزاید پس طبیعی است که در قبال افزایش تکالیف و به تبع آن، افزایش طاعات و عباداتشان، ایمانشان

نیز افزون می‌شود «و آنان شادمان می‌شوند» یعنی: مؤمنان همراه با افزایش ایمان، از نزول وحی و منافع دینی و دنیوی‌ای که بر آن مترتب است، شادمان می‌شوند.

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿١٢٥﴾

«و اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری» شک و نفاق «است پس» سوره نازل شده «پلیدی‌ای بر پلیدیشان» یعنی: کفری بر کفرشان «افزود» بنابراین، در این کفر و فساد سرسخت‌تر شده و آن را در درون جانهای پلیدشان بیشتر رسوخ می‌دهند و بر آن استمرار می‌ورزند «و» سرانجام «در حال کفر مردند» پس تا دم مرگ بر کفر قرار دارند.

أُولَٰئِكَ يَرْوُونَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ

﴿١٢٦﴾

«آیا نمی‌بینند که آنان در هر سال، یک یا دو بار آزموده می‌شوند» یفتنون: آزموده می‌شوند به قحطی و سختی و امراض و آفات، یا با دستور یافتن به جهاد همراه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «باز هم توبه نمی‌کنند» از نفاق خویش و به خود نمی‌آیند به سبب این آزمایش «و پند و عبرت هم نمی‌گیرند» تا در روش خود تجدید نظر کنند؟ این آیه از حال منافقان و تعصب و سرسختی‌شان در نفاق، به تعجب وامی‌دارد.

وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرِيكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهِ

قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٢٧﴾

«و چون سوره‌ای نازل شود، بعضی از آنان به بعضی دیگر نگاه می‌کنند» و از روی انکار وحی و تمسخر به آن، به سوی همدیگر چشمک می‌زنند در حالی که می‌گویند: «آیا کسی» از مؤمنان «شما را می‌بیند؟» تا اگر نبیند، از جایی که وحی در آن نازل می‌شود به در رویم زیرا ما تحمل شنیدن آیات را نداریم و باید به جایی برویم که

فارغ‌البال به طعن و تمسخر مشغول گردیم و بر مؤمنان بخندیم «سپس باز می‌گردند» مخفیانه از مجلس وحی به‌سوی منازل خود، یا باز می‌گردند از آنچه که مقتضی هدایت و ایمان است، به‌سوی آنچه که مقتضی کفر و نفاق می‌باشد «خدا دلهایشان را بازگردانیده است» از فهم قرآن و از خیر و از آنچه که مایه رشد و هدایت‌شان است و خوار و بی‌مقدارشان کرده است «زیرا آنان گروهی هستند که نمی‌فهمند» آنچه را که شنیده‌اند، از آن رو که تدبر نمی‌کنند و انصاف ندارند.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ
بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾

«قطعاً، برای شما» ای گروه عرب، یا ای مسلمانان، یا ای بنی‌آدم! «پیامبری آمده است» که خداوند ﷻ او را به‌سوی شما فرستاده است، پیامبری جلیل‌القدر و عظیم‌الشان «از خودتان» از جنس‌تان در این‌که عرب و بشر است.

بایسته یادآوری است که در میان اعراب، هیچ قبیله‌ای نبود مگر این‌که با رسول خدا ﷺ نسبتی نژادی داشت، اعم از «مضری» ها و «ربیعی» های آن و دیگران. یعنی: نسب رسول خدا ﷺ در تمام قبایل عرب شاخه و ریشه می‌دواند. بنابراین تفسیر، معنی این است: ای گروه عرب! این پیامبر از میان شما برخاسته است. اما زجاج می‌گوید: این خطابی برای تمام جهانیان است لذا معنی این است: ای بشریت! این پیامبر از جنس بنی‌آدم است که خداوند ﷻ وی را به‌عنوان رحمتی به‌سوی‌شان فرستاده است «دشوار است بر وی رنج شما» یعنی: هر رنجی که شما می‌برید، بر این پیامبر سخت و سنگین است. عنت: رنج و مشقت حاصل از تحمل عذاب دنیا، یا عذاب آخرت است «بر شما حریص است» یعنی: حریص است بر این‌که در آتش دوزخ نیفتید، یا حریص است بر ایمان و هدایت شما «ونسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است» پس شما را چه شده که حق خدا ﷻ را درباره وی ادا نمی‌کنید و همراه وی به جهاد بر نمی‌خیزید!؟

به روایت ابی‌بن‌کعب، این آیه از نظر ترتیب نزول، آخرین آیه قرآن کریم است.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿١٣﴾

«پس اگر روی برتافتند» از تو ای محمد ﷺ! و به آنچه که به همراه آورده‌ای، عمل نکردند و آن را نپذیرفتند «بگو: خدا برایم بس است، هیچ معبودی جز او نیست» یعنی: خدایی که در الوهیت یکتاست، برایم بس است و من نیازمند اتکا بر غیر وی نیستم، یا به سوی کسی جز وی التجا نمی‌کنم «بر او توکل کردم» یعنی: تمام امورم را به او تفویض نمودم «و او پروردگار عرش عظیم است» و هر کس صاحب عرش عظیم - که بزرگترین مخلوقات است - باشد، بی‌گمان توکل بر او، آدمی را از تمام خلق بی‌نیاز می‌گرداند.

از ابوالدرداء رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «هر کس در صبح و شام، هفت بار: حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ - را بخواند، خدای عزوجل هر مهمی را از وی کفایت و هر حاجتی را برایش برآورده می‌کند».

﴿سوره یونس﴾

مکی است و دارای (۱۰۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب ذکر داستان یونس پیامبر ص در آن؛ «یونس» نامیده شد.

موضوع آن همانند موضوعات سوره‌های مکی دیگر، بر محور اثبات توحید، ویران‌سازی مبانی شرک، اثبات نبوت و معاد، دفع شبهات گمراهان و پایدار ساختن روح تقوی در ضمیر مؤمنان می‌چرخد.

الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

«الف، لام، راء» سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، در آغاز سوره «بقره» گذشت «این» آیاتی که سوره یونس متضمن آن است «آیات کتاب» یعنی قرآن «حکیم است» یعنی: کتابی که با بیان حلال و حرام و حدود و احکام؛ محکم و استوار ساخته شده. اما به قولی: (حکیم) در اینجا به معنی حکمت آموز است زیرا قرآن کریم مشتمل بر حکمتهاست. به قولی دیگر: (حکیم) در اینجا به معنی حاکم است چنان‌که این آیه شاهد مدعا است:

(وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اُخْتَلَفُوا فِيهِ) : (و با پیامبران، کتاب را به‌راستی فرود آورد تا آن کتاب، میان مردم در آنچه پیرامون آن اختلاف کرده‌اند، حکم کند...) «بقره / ۲۱۳».

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ
عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالِ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٢﴾

در این آیه، خداوند متعال تعجب و شگفتی در امر رسالت پیامبر ص را مورد انکار و معترضان به قرآن را مورد محکومیت و سرزنش قرار می‌دهد: «آیا برای مردمان شگفت‌آور است» یعنی: چگونه برای آنان مایه شگفتی است «که به‌سوی مردی از

خودشان وحی فرستادیم که مردم را بیم ده؟» یعنی: پیامهای حق را که در قرآن و در این سوره می‌آید، به‌طور هشدار آمیز به آنان برسان؟ در حالی‌که در وحی فرستادن به‌سوی مردی از اهل جنس خودشان، چیزی که مایه تعجب باشد وجود ندارد زیرا با اهل یک جنس و نژاد، فقط اهل همان جنس می‌تواند آمیزش و معاشرت داشته باشد و بنابراین، فقط چنین کسی می‌تواند پیامها، اخبار و ارشادات الهی را به آنان منتقل کند پس اگر پیامبر از جنس فرشتگان، یا از جنس جنیان می‌بود، برآوردن این هدف، متعذر و دشوار می‌گردید چرا که انسانها به او انس نمی‌گرفتند.

این در صورتی است که تعجب و شگفتی‌شان از این باشد که آن حضرت صلی الله علیه و آله پیامبری از جنس و نژاد خودشان است، اما اگر سبب تعجب‌شان یتیم بودن، یا فقر رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، باید گفت؛ این امر که یک یتیم یا یک فقیر، جامع خصلت‌های خوب، برخوردار از کمال و شرف و دیگر اوصافی باشد که او را شایسته امانت‌داری وحی و رسالت الهی گرداند، نیز به هیچ‌وجه شگفت‌آور نیست.

واقعیتی مسلم است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله قبل از آن‌که از سوی خدای متعال به رسالت برگزیده شوند، چنان در نزد قریش و در دل و دیده آن به اوصاف و خصلت‌های کمال و برتری شناخته شده بودند که این حقیقت نزدشان از انوار خورشید نیز درخشان‌تر بود تا بدانجا که آنها حضرتش را «امین» می‌نامیدند. «و مؤمنان را به این که ایشان را نزد پروردگارشان قدم صدقی است بشارت ده» قدم صدق: یعنی مقام و منزلت راستین و درجه و مرتبه‌ای عالی و رفیع. به قولی: «قدم» به معنی «مقدم» است. یعنی برایشان در صدق و راستی سابقه شرف است. به قولی دیگر: مراد از «قدم»، خیر و نیکی‌ای است که پیش گذشته است. بنابراین، معنی چنین می‌شود: برای آنان اعمال شایسته‌ای است که آن را پیشاپیش خویش برای روز معاد فرستاده‌اند «کافران گفتند: همانا این مرد» یعنی محمد صلی الله علیه و آله «جادوگری آشکار است» پس ای پیامبر! بر این سخنانشان شکبیا باش و به راه دعوت پایدارانه ادامه بده.

إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدِيرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾

«همانا پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید» یعنی: از روزهای دنیا. که قول صواب در نزد جمهور همین است. اما به قولی دیگر: مراد از این شش روز، روزهایی است که هر روز آن، برابر با هزار سال در مقیاس دنیاست چنانکه در آیه کریمه (۴۷) از سوره «حج» آمده است: (و بی گمان یک روز نزد پروردگارت، مانند هزار سال است از آنچه که می شمیرید). «سپس بر عرش مستقر شد» و این ترجمه شاه ولی الله دهلوی است. در برخی از ترجمه های دیگر آمده است: (سپس بر عرش استیلا یافت). عرش: بزرگترین مخلوقات خدای متعال و سقف همه آنهاست و چنانکه در تفسیر ابن کثیر آمده، عرش یاقوتی است سرخ فام^۱ «امر را تدبیر می کند» یعنی: حق تعالی، کار فرمانروایی آسمانها و زمین و عرش و سایر مخلوقات را به مقتضای حکمت خویش، به یگانگی سامان می دهد «هیچ شفاعتگری مگر بعد از اذن او نیست» یعنی: به کسی این امکان داده نمی شود که نزد خداوند متعال در امری از امور - جز بعد از اذن و دستور خود وی - شفاعت کند زیرا حق تعالی به جایگاه حکمت و صواب داناتر است. البته این معنی، بیانگر انفراد و انحصار پروردگار متعال در تدبیر همه امور در همه چیزهاست «این است خدا پروردگار شما» با این صنع بدیع و اقتدار عظیمش «پس او را بپرستید» به یگانگی؛ زیرا فقط او سزاوار پرستش است نه غیر او «آیا پند نمی گیرید؟» زیرا کسی که کمترین استعدادی برای پندآموزی و پایین ترین توانی برای عبرت گیری داشته باشد، این حقیقت بر وی مخفی نمی ماند که کسی جز حق تعالی سزاوار پرستش نیست و مگر برای شناخت این حقیقت، جز وحی و رسالت راه دیگری وجود دارد؟.

حاصل سخن این است: چگونه فرستادن رسولی به سوی مردم از جنس خودشان بر خداوندی که همچو اقتدار عظیمی دارد، محل تعجب خواهد بود؟!

^۱ تفسیر استوا بر عرش، قبلا گذشت.

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٤١﴾

«بازگشت همه شما یکجا به سوی اوست» پس با ره توشه‌ای از پیروی وحی حق تعالی برای ملاقات وی آماده شوید. این از جنس همان هشدار است که در آغاز سوره به اجمال مطرح گردید و بعد از آن به مؤمنان بشارت داده شد.^۱ «وعدده خدا حق است» یعنی: بازگرداندن همگی‌تان به سوی او، وعده‌ای حق و راستین از سوی وی است که آن را هرگز خلاف نمی‌کند «بی‌گمان هموست که آفرینش را آغاز می‌کند» از خاک پس همو که آغازگر و ایجادگر است، به طریق اولی امکان بازآفرینی نیز در حوزه قدرت مطلقه وی می‌باشد «سپس آن را بازمی‌گرداند» به سوی حیات اخروی بعد از مرگ آن «تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، به قسط» یعنی: به عدالتی که در آن هیچ ستمی نیست «پاداش دهد و کسانی که کافر شدند، برای آنها آشامیدنی‌ای از حمیم است» حمیم: آب نهایت داغ و جوشان است «و» آن کافران «به سزای کفرشان عذابی دردناک در پیش دارند».

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥١﴾

«او کسی است که آفتاب را ضیاء و ماه را نور ساخت» ضیاء: روشنی و درخششی است که از ذات یک چیز پدید آمده باشد، مانند روشنی آتش و چراغ، اما نور: روشنی‌ای است که از چیز دیگری که خارج از ذات یک چیز است به‌وسیله پرتوافکنی و انعکاس نور به وجود می‌آید، مانند انعکاس نور از آینه. و از آنجاکه نور ماه از نور خورشید پدید می‌آید پس آیه کریمه، با دقتی معجزانه این معنی را به‌دست داده و یکی از معجزات علمی قرآن کریم را به تجلی گذاشته است. «و» هموست که «برای ماه منزهایی معین کرد» یعنی: مسیر ماه را در منزهایی، مقدر و معین کرد. منزل ماه:

^۱ نگاه کنید به (آیه/ ۲).

مسافتی است که ماه آن را با حرکت مخصوص به خود در یک شبانه‌روز طی می‌کند و منازل آن جمعا بیست و هشت منزل است که ماه هر شب در یکی از آنها فرود آمده و از آن تجاوز نمی‌کند به طوری که در اولین منزل خود بسیار کوچک نمایان گشته و سپس کم‌کم بزرگ و بزرگتر پدیدار می‌شود تا که به کمال خود رسیده و به شکل ماهی تمام می‌درخشد و چون به سوی آخرین منازل خود حرکت کند، باز در یک سیر نزولی، باریک و مقوس و ضعیف و ضعیف‌تر نمایان می‌شود تا بدانجا که در آخر ماه، دو یا یک شب از انظار پنهان می‌گردد. آری! حق تعالی برای ماه منزهایی معین کرد «تا شمار سالها و حساب را بدانید» و اگر این برنامه معین و مقدر الهی برای سیر ماه و خورشید نبود، مردم شمار سالها و حساب امور خویش را نمی‌شناختند و بالطبع، بسیاری از مصالح و منافعشان را که به شمار حساب سال و ماه مربوط است، نمی‌دانستند. این آیه به آموختن علم نجوم و حساب تقویم و شناسه‌های زمانی دعوت می‌کند «خداوند اینها را جز به حق نیافریده است» یعنی: خداوند متعال آسمانها و زمین را نیافریده و در آنها نیکوترین برنامه‌ها و نظامها را برنامه‌ریزی نکرده، مگر برای آنکه عظمت و قدرت و حکمت و حقانیت او دانسته شود و لذا مورد پرستش قرار بگیرد. «نشانه‌های خود را» یعنی: دقایق و باریکی‌های نظام هستی را «برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان می‌کند» پس هرگاه خدای عزوجل از بیان چنین اموری غفلت نمی‌کند، دیگر چگونه امری به عظمت وحی و رسالت را فرومی‌گذارد؟ لذا شگفتی شکاکان از فرود آوردن وحی، کاملا بی‌مورد است.

إِنَّ فِي أُخْتِ الْإِيلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴿٦﴾

«به راستی در آمدورفت شب و روز و آنچه خدا در آسمانها و زمین آفریده، برای گروهی که پرهیزگاری می‌کنند» از حق تعالی با اجتناب از عذاب و خشم وی «نشانه‌هاست» بنابراین، تقوایپیشه‌گان از ترس این‌که مبادا در ورطه‌ای درافتند که با رضای خداوند عَلَّامٌ مخالف باشد، در مخلوقات وی به امعان و دقت نظر می‌اندیشند. البته این تفکر و اندیشه ایشان بدان جهت نیز هست که ایشان، فرجام و عاقبت کار و

آنچه را که در معاد به صلاح‌شان است، مورد توجه قرار می‌دهند. تفسیر در پی یک‌دیگر آمدن و آمدورفت شب و روز، در سوره «بقره/۱۶۴» گذشت.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ﴿٧﴾

أُولَئِكَ مَا لَهُمْ مِنَ النَّارِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨﴾

«همانا کسانی که به لقای ما امید ندارند» نه از آن ترس و بیمی دارند و نه طمع و امیدی به آن بسته‌اند «و به زندگی دنیا خوشنود شده‌اند» به جای آخرت، با برگزیدن اندک فانی بر بسیار باقی «و بدان اطمینان یافته‌اند» یعنی: به زندگانی دنیا دل سپرده‌اند و نفس‌هایشان بدان آرام گرفته و خوش و خرم شده است به طوری که اندک اضطراب و پریشانی‌ای از اندیشه آخرت در نهادشان باقی نمانده است «وهم کسانی که از آیات ما» یعنی: از دلایل و نشانه‌های وحدانیت ما «غافل‌اند» و در آنها تفکر و تأمل نمی‌کنند؛ «اینان جایگاهشان» محل اقامتشان «آتش است، به سبب آنچه می‌کردند» از کفر به کتاب و رسالت و تکذیب معاد.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي

جَنَّاتٍ النَّعِيمِ ﴿٩﴾

«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: میان ایمان و عمل صالح جمع کرده‌اند «پروردگارشان به ایمانشان آنان را هدایت می‌کند» یعنی: آنان را به سبب ایمانشان به سوی عمل صالح و شاهراه هدایت رهنمون می‌شود پس بدین وسیله «به باغهای پر ناز و نعمت» واصل می‌شوند در بهشت برین «که جویباران از فرودست آنان جاری است» یعنی: از فرودست باغهای بهشتیان، یا از پیش‌روی آنان جویباران جاری است زیرا ایشان بر تخت‌های برافراشته‌ای قراردادارند.

دَعْوَتُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخِرُ دَعْوَتُهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ



«دعوايشان در آنجا» یعنی: دعا و ندا و نیایش بهشتیان در بهشت این سخن است: «سبحانک اللهم: خداوندا! پاکی تو راست» پس دعایی که بهشتیان آن را زمزمه می‌کنند، تسبیح و تقدیس خدای سبحان است «و تحیتشان در آنجا سلام است» یعنی: درود و دعایشان در میانشان، یا تحیت و درود خداوند جل جلاله یا فرشتگان برایشان، سلام گفتن است «و پایان دعایشان این است که: الحمد رب العالمین» یعنی: پایان بخش دعایشان که تسبیح الهی است، این است که می‌گویند: همه ستایشها از آن خداوند، پروردگار عالمیان است.

در حدیث شریف آمده است: «براهل بهشت تسبیح و تحمید همان‌گونه الهام می‌شود که نفس کشیدن به آنان الهام می‌شود». یعنی بهشتیان از گفتن حمد و تسبیح خدای عزوجل، هیچ نوع دشواری‌ای احساس نمی‌کنند بلکه یاد خدا جل جلاله آرام بخش جانها و روانهایشان است.

❖ وَلَوْ يُعْجِلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعْجَلَهُمْ بِالْأَخْيَرِ لَفُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا

يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١﴾

«و اگر خداوند به همان شتابی که مردم خیر را می‌طلبند، شر را به آنها به شتاب می‌رسانید» یعنی: اگر خداوند جل جلاله عذاب را برای مردم به شتاب می‌رسانید، همان‌گونه که آنها به سوی خیر و پاداش شتاب می‌ورزند؛ «قطعا اجلشان فرامی‌رسید» یعنی: قطعا ناپود ساخته می‌شدند ولی حق تعالی به آنان مهلت می‌دهد. به قولی معنی این است: اگر خداوند جل جلاله دعای بد مردم را در حق جانها و مالها و نزدیکانشان، همانند دعاهای خیرشان زود اجابت می‌کرد، قطعا هلاکشان می‌ساخت زیرا بسیاری از مردم در حق خود یا دیگران به مرگ و هلاکت نفرین می‌کنند و برآورده شدن این نفرین‌ها را به شتاب می‌طلبند، اما حق تعالی شر و بدی را شتابان به آنان نمی‌رساند بلکه مهلتشان می‌دهد و اجابت دعاهای بدشان را به تأخیر می‌اندازد و این به خاطر حلم و رحمت

بالغه او به بندگان است. از همین رو در حدیث شریف آمده است: «لا تدعوا علی أنفسکم، لا تدعوا علی أولادکم، لا تدعوا علی أموالکم، لا توافقوا من الله ساعة فيها إجابة فيستجيب لكم: در حق جانهایتان دعای بد نکنید، در حق فرزندانان دعای بد نکنید، در حق امواتان دعای بد نکنید، با (قضای) خدا ﷻ در ساعتی که ساعت اجابت است و دعای بدتان هم در آن مستجاب می شود، موافق نیفتید». چنان که مشرکان مکه دعا می کردند: «خدایا! اگر این دین، دین حقی است که از نزد تو آمده است پس بر ما از آسمان سنگ بباران، یا بر ما عذابی دردناک بفرست» «انفال/۳۲». ولی خدای متعال دعایشان را اجابت نکرد، به خاطر این حکم حکیمانه خویش که برای بسیاری از آنان، ایمان را مقدر کرده بود.

«پس کسانی را که به دیدار ما امیدی ندارند، در بیراهی شان سرگردان وامی گذاریم» یعنی: نامؤمنان را در گردن کشی و تکبر و حق ناباوری و حق ستیزیشان، متحیر و سردرگم فرو می گذاریم؛ زیرا آنان خواهند گفت که ما از خداوند ﷻ خواستیم تا بر ما سنگ بباراند پس اگر قرآن حق می بود، او این کار را می کرد و چون این کار را نکرد، دیگر مسلم شد که قرآن بر حق نیست! بگذار که در این خیال سرگردان باشند.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾

«و چون به انسان» کافر «رنجی برسد، ما را» برای دورساختن آن رنج «به پهلو یا نشسته یا ایستاده می خواند» گویی فرمود: به بارگاه ما در تمام حالات یاد شده و غیر آن از حالات دعا می کند و به هیچ حال از دعا دست بر نمی دارد «و چون گرفتاریش را برطرف کنیم، به راه خود می رود، گویی ما را برای دفع کردن رنجی که به او رسیده، نخوانده بود» یعنی: چون گرفتاریش را برطرف کنیم، همان راه و روش کفرآلود و ناسپاسانه ای را در پیش می گیرد که قبل از رسیدن رنج و آسیب بر آن روان بود و حالت سختی و بلا و محل دعا و تضرع را فراموش می کند و به آن باز نمی گردد، گویی اصلا با آن حال، هیچ سابقه و آشنایی ای نداشته است.

این حالت برای بسیاری از مسلمانان نیز اتفاق می‌افتد زیرا زبانهایشان در هنگام نزول مصایب و رنجها و آفتها، به دعا و نیایش و زاری نرم می‌شود، اما چون خدای متعال آن رنج و آفت را از ایشان برطرف کرد، دیگر غافل می‌شوند و واجب شکر نعمت در برابر اجابت دعا و برطرف ساختن رنج و آسیب و بدی از خود را از یاد می‌برند در حالی که این کار لایق شأن مؤمنان نیست. در حدیث شریف آمده است: «تعرف إلى الله في الرخاء، يعرفك في الشدة: خداوند عز وجل را در راحتی بشناس؛ تو را در سختی می‌شناسد». پس بار خدایا! ما را بر شکر نعمتهایت برانگیز و آن حالاتی را که با اجابت دعاهایمان در آنها، بر ما منت گذاشتی، همیشه در خاطرهایمان حاضر و زنده نگه بدار تا شکر تو را بسیار بجا آوریم زیرا هرچند تو از شکر و سپاس ما بی‌نیازی، اما ما سخت به آن نیازمندیم. «این‌گونه برای اسرافکاران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است» یعنی: اعراض و رویگردانی از دعا، غفلت از شکر و سرگرمی و اشتغال به شهوات، در نظر اسرافکاران آراسته ساخته شده است.

وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ

تَجْرِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٣﴾

«و هر آینه قرن‌های پیش از شما را» یعنی: امتهای پیشین را «هلاک کردیم، آن‌گاه که ستم کردند» با تکذیب و جرأت و جسارت علیه پیامبران ما و تطاول و درازدستی‌شان در گناهان و نافرمانی‌ها «و پیامبرانشان» که ما به سویشان برانگیخته بودیم «با نشانه‌های روشن» و معجزاتی که بر صدق و راستگویی آن پیامبران دلالتی آشکار و روشن داشت «به‌سوی آنان آمدند ولی هرگز مستعد آن نبودند که ایمان بیاورند» راه ایمان به‌روی آنان بدان جهت هموار نشد که برای آن آمادگی نداشتند و نیز الطاف الهی از آنان سلب شده بود «این‌گونه مردم مجرم» یعنی کافر «را جزا می‌دهیم» و این هشدار است سخت برای کفار مکه و دیگر تکذیب‌کنندگان رسالت پیامبر خاتم الأنبياء.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

«آن‌گاه شمارا» ای کسانی که محمد ﷺ به سویتان به رسالت مبعوث شده است «بعد از آنان در زمین خلیفه ساختیم» یعنی: بعد از آن امتهایی که اخبارشان را می‌شنوید و آثارشان را می‌نگرید، شما را در زمین جانشین ساختیم «تا بنگریم چگونه رفتار می‌کنید» آیا اعمال خیر انجام می‌دهید، یا اعمال شر؟ و بدانید که با شما بر حسب عملتان رفتار می‌کنیم و بدانید که شما زیر نظر ما قرار دارید پس می‌نگریم که آیا عمل شما به‌گونه‌ای است که از پیشینیان عبث گرفته‌اید، یا این‌که به ناز و نعمت و آسایشی که در آن قرار دارید، فریفته می‌باشید؟ در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان دنیا شیرین و سبز است و همانا خداوند ﷻ جانشین کننده شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید لذا از دنیا بپرهیزید و از زنان بپرهیزید زیرا اولین فتنه بنی‌اسرائیل از زنان بود».

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٌ قَالِ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَنتِ بِشْرَاءٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾

«و چون آیات بینات ما بر آنان خوانده شود» مراد آیاتی در کتاب مجید الهی است که بر اثبات توحید و ابطال شرک دلالت می‌کند «کسانی که به دیدار ما امید ندارند» یعنی منکران معاد «می‌گویند: قرآن دیگری جز این بیاور» که در آن پرستش بتان مورد نکوهش قرار نگرفته باشد «یا آن را عوض کن» با منسوخ ساختن و از میان برداشتن بخشی از آیات یا کل آیات آن و نهادن آیاتی دیگر به جای آن که با اهداف ما سازگار باشد «بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم» بلکه این در حوزه فرمان خدای متعال است که اگر بخواهد، به تغییر قرآن فرمان می‌دهد پس این کار هرگز در توان و امکان من نیست «جز آنچه را که به من وحی می‌شود» از نزد خدای سبحان «پیروی نمی‌کنم» بی هیچ‌گونه تغییر و تبدیل و تحریفی «در حقیقت اگر من

پروردگارم را نافرمانی کنم» بر فرض و تقدیر - با انجام دادن آنچه که شما از من می‌طلبید «از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم» که همانا روز قیامت است.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَبْتُكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ

أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦﴾

«بگو: اگر خدا می‌خواست، آن را بر شما نمی‌خواندم» یعنی: اگر خدا عز وجل می‌خواست که قرآن را بر شما نخوانم و آن را به شما ابلاغ نکنم، قطعاً آن را بر شما نمی‌خواندم زیرا خواندن کتابی اعجازگر از سوی شخص امی‌ای چون من، کاری فراتر از مرز عادت است «و» اگر خدا عز وجل می‌خواست «خود او هم شما را بدان آگاه نمی‌گردانید» یعنی: شما را از قرآن به زبان من آگاه نمی‌گردانید «قطعاً پیش از آن» یعنی پیش از نزول قرآن «عمری در میان شما به سر برده‌ام» یعنی: زمان درازی به مدت چهل سال را، که در همه آن مدت مرا به راستگویی و امانتداری می‌شناختید و می‌دانستید که از کسانی نبودم که خواندن و نوشتن می‌دانند بنابراین، کتابهای نازل شده بر پیامبران علیهم‌السلام را نخوانده‌ام و علمی را که نزد دانشمندان است، نیاموخته‌ام و دنبال چیزی از این باب نرفته‌ام و نه مشتاق آن بوده‌ام، آن‌گاه در چنین اوضاع و احوالی، به رسالت مبعوث شدم و کتابی را به شما آوردم که از آوردن سوره‌ای همانند آن عاجز و از معارضه با آن درمانده‌اید در حالی که شما قوم عرب، در فصاحت و بلاغت شهرتی عالمگیر دارید «آیا تعقل نمی‌کنید؟» تا این حقیقت را بدانید که صدور همچو قرآنی از شخصی مانند من با آن پیشینه، ممتنع است؟

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ

﴿١٧﴾

«پس کیست ستمکارتر از آن کس که دروغی بر خدا بربندد، یا آیات او را تکذیب کند؟» چون مشرکان از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند تا قرآنی غیر از این قرآن را به آنها

بیاورد، یا آن را تبدیل کند، آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برایشان روشن ساخت که اگر چنین کند، بر خدای عزوجل دروغ بسته است و ستمی بزرگتر از این وجود ندارد «به راستی مجرمان رستگار نمی شوند» یعنی: به مطلوبی دست نیافته و به مرادی نمی رسند. خدای عزوجل با این سه آیه، بر این حقیقت که قرآن از سوی وی است، حجت اقامه کرد.

عبدالله بن سلام رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می گوید: چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه تشریف آوردند، یهودیان از آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رمیده و از پذیرش دین حق گریزان شدند و من هم از کسانی بودم که از ایشان رمیده بودند ولی چون ایشان را دیدم، دانستم که چهره ایشان، چهره مردی کذاب نیست... و اولین سخنی که از ایشان شنیدم این حدیث شریف بود: «ای مردم! سلام گفتن را در میان خود انتشار دهید، محتاجان را اطعام کنید، صله ارحام را برقرار کنید و در شب - هنگامی که مردم در خوابند - نماز بگذارید، در این صورت، به سلامتی به بهشت وارد می شوید».

**وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ
قُلْ أَنْتِيتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ**



«و» در حالی که مشرکان پرستش خداوند عَلَّمَهُ را به طور کلی ترک هم نمی کنند، اما «به جای خدا چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند» اگر آنها را نپرستند «و نه به آنان سود می رساند» در صورتی که آنها را بپرستند. درحالی که معبود راستین کسی است که هرگاه بخواهد، سود و زیان برساند و اگر چنین نباشد پس فایده پرستش وی چیست؟ «و می گویند: اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند» مشرکان می پندارند که بتان برای آنها نزد خداوند عَلَّمَهُ شفاعت می کنند و او بر اثر این شفاعت، آنان را در برابر گناهانشان عذاب نمی کند، همچنان می پندارند که خدایانشان نزد الله عَلَّمَهُ در اصلاح احوال دنیایشان نیز برایشان واسطه می شوند! این است منطق سخیف و ابلهانه شرک «بگو: آیا خداوند را از چیزی که در آسمانها و زمین نمی داند، آگاه

می‌کنید؟» یعنی: خدای سبحان برای خود از تمام مخلوقاتش که در آسمانها و زمین وی به سر می‌برند، هیچ شریک و شفيعی را سراغ ندارد پس شما این شریکان را از کجا برای وی یافته‌اید؟! «پاک و برتر است از آنچه شریک وی قرار می‌دهند».

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِي مَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٩﴾

آن‌گاه حق تعالی از این واقعیت خبر می‌دهد که پدیده شرک در میان مردم امری نوپیداست و بشریت در اصل همگی بر یک دین بوده‌اند: «و مردم، جز امتی واحد نبودند» امتی موحد و یکتاپرست برای خدای سبحان و مؤمن به وی. این یگانگی دینی، یا در عهد آدم عليه السلام و قرنهای ده‌گانه بعد از وی بوده است، یا بعد از طوفان نوح عليه السلام که بر روی زمین هیچ کافری باقی نگذاشت «پس اختلاف پیدا کردند» بعد از آن، یعنی بعضی کافر شدند و بعضی دیگر همچنان مؤمن باقی ماندند و در نتیجه، بعضی با بعضی دیگر در دین اختلاف پیدا کردند «و اگر کلمه‌ای که سابقاً از سوی پروردگارت صادر شده است نبود» آن کلمه این است که خداوند متعال در مورد این اختلاف، جز در روز قیامت میانشان داوری نخواهد کرد. آری! اگر این کلمه نبود: «قطعا فیصله می‌کرد» خدای سبحان «میان آنان» در دنیا «در آنچه که در آن اختلاف دارند» و در نتیجه، محق را از مبطل جدا می‌ساخت ولی پروردگار متعال، نظر به آن کلمه‌ای که هرگز برگشت‌پذیر نیست، از این کار امتناع کرد.

نسفی می‌گوید: «حکمت در این فیصله الهی این بود که سرای دنیا، سرای تکلیف است و سرای آخرت، سرای جزا و پاداش». به قولی: آن کلمه این است که خداوند متعال کسی را جز به حجت مؤاخذه نمی‌کند، این حجت عبارت است از: فرستادن پیامبران عليهم السلام چنان که می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾: (وما تا پیامبری نفرستیم، عذاب کننده نیستیم) «اسراء/ ۱۵».

نتیجه سخن این است که: برانگیختن پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و فرودآوردن وحی؛ در واقع برای بازگرداندن مردم به اصل توحیدیشان می‌باشد پس چرا مردم از آن در شگفت می‌شوند؟

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿٢٠﴾

«و می‌گویند: چرا معجزه‌ای از سوی پروردگارش بر او فرودستاده نشده است؟» گوینده این سخن مردم مکه بودند، گویی آنان به نشانه‌های آشکار و معجزات بزرگ و استواری که بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده بود، هیچ اهمیتی نداده و از آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواستار معجزه جدیدی چون زنده ساختن مردگان، تبدیل نمودن کوهها به طلا و امثال آن شدند «بگو: جز این نیست که غیب فقط مخصوص خداوند است» یعنی: فرودستادن معجزه، امری غیبی است و علم آن به خود خداوند عَلَّمَهُ اختصاص دارد بنابراین، نه مرا به آن علمی است، نه شما و نه سائر مخلوقات را «پس انتظار بکشید» فرود آمدن آنچه را که پیشنهاد کرده‌اید «که من هم با شما از منتظرانم» حکم خدا عَلَّمَهُ را درباره خود و درباره شما.

ابن‌کثیر می‌گوید: «اگر خداوند عَلَّمَهُ می‌دانست که آنها به خاطر کسب یقین و هدایت، طالب معجزه جدیدی هستند، قطعاً اجابتشان می‌کرد ولی دانست که فقط از روی عناد و مکابره و لجاجت، این درخواست را پیش افکنده‌اند پس آنان را در عناد و لجاجتشان واگذاشته و با این آیات، بر حقانیت قرآن و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بطلان عقاید مشرکان و خواسته‌های نابجای آنان حجت بر پا کرد و شبهات بی‌بنیاد آنان پیرامون رسالت را ویران کرد.»

امام ابو محمد بن حزم اندلسی، بخشی از معجزات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را که به تواتر نقل شده است، چنین بر می‌شمرد:

۱ - قرآن کریم.

۲ - شق القمر که به درخواست قریش در مکه روی داد.

۳ - اطعام گروهی بسیار با غذایی اندک در منزل جابر رضی الله عنه و در منزل ابوطلحه رضی الله عنه در روز جنگ خندق و اطعام سپاهی که تعدادشان نهصد تن بود از خرمایی چند که از بس اندک بود، دختر بشیربن سعد آن را به دست خود آورد و همه از آن خوردند تا سیر شدند و هنوز هم از آن خرما چیزی باقی ماند.

۴ - فواره زدن آب از میان انگشتان آن حضرت و نوشیدن و سیراب شدن تمام یک لشکر از آن. همچنان، ریختن از آب وضوی آن حضرت رضی الله عنه در چشمه خشک تبوک و جوشیدن آب از آن و نوشیدن تمام لشکر تبوک که هزاران تن بودند از آن چشمه و سیراب شدن آنها و آب دار شدن این چشمه تا روز قیامت. همین طور از آب وضوی ایشان در چاه حدیبیه ریخت و در حالی که آن چاه قبلا خشک بود و آب نداشت، آب از آن جوشیدن گرفت به طوری که هزار و چهارصد تن از آن نوشیدند و همه سیراب شدند.

۵ - زدن سپاه مشرکان در بدر با مستی خاک و رسیدن آن خاک به چشم همه آنها و تارومار شدنشان که آیه (۱۷) سوره «انفال» مبین آن است.

۶ - ناله ستونی در مسجدالنبی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در پای آن خطبه می خواندند بعد از ساختن منبر و شنیدن تمام حاضران صدای ناله آن را که چون آواز شتر می نالید و مویه می کرد - که بعد از آن، رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را در بغل گرفتند و آرام شد.

۷ - دعوت ایشان از یهودیان که اگر بهشت مخصوص آنهاست و در این ادعاستگو هستند، آرزوی مرگ کنند و عجز یهودیان از این امر - که قرآن این ماجرا را حکایت کرده است.

۸ - خبر دادن ایشان از غیب، از جمله در موارد آتی:

• خبر دادن ایشان از این که عمار رضی الله عنه را گروهی باغی به شهادت می رسانند - و چنین شد.

• خبر دادن ایشان از این که به عثمان رضی الله عنه بلوایی می رسد و در قبال آن بهشت از آن وی است - و چنین شد.

- خبر دادن ایشان از این که حسن بن علی رضی‌الله‌عنهما سید و سالاری است که خداوند ﷻ به وسیله او میان دو گروه عظیم از مسلمانان صلح پدید می‌آورد - و چنین شد.
- خبر دادن ایشان در مورد دوزخی بودن مردی که در جهاد حاضر بود و بعداً آن مرد خودکشی کرد - و چنان شد که خبر داده بودند.
- ۹ - سراقه بن مالک بن جعثم در راه هجرت ایشان به مدینه، ایشان را دنبال کرد تا با دستگیر نمودنشان، جایزه مشرکان مکه را از آن خود کند ولی پاهای اسب وی در زمین فرورفت و به دنبال آن دودی او را دنبال کرد و التماس سراقه در این حال از آن حضرت ﷺ و دعای ایشان و به راه افتادن مجدد اسب وی.
- ۱۰ - خبر دادن ایشان از این که دستبندهای کسری شاه فارس، در دستان سراقه گذاشته می‌شود - و چنین شد.
- ۱۱ - خبر دادن ایشان از کشته شدن اسود عنسی که به دروغ ادعای نبوت کرده بود، در شب قتل وی در حالی که او در صنعاء یمن بود و نیز خبر دادن ایشان در همان شب از این که چه کسی او را به قتل رسانده است - و چنان بود که خبر دادند.
- ۱۲ - اعلام مرگ نجاشی از سوی ایشان در حالی که میان او و ایشان چندین روز راه فاصله بود و بیرون شدن ایشان و تمام اصحابشان به گورستان بقیع و نماز جنازه خواندن بر او و صحت یافتن این خبر که او در همان روز وفات کرده بود.
- ۱۳ - بیرون شدن ایشان از خانه خود در مکه از حلقه محاصره دوازده تن از افراد قریش که منتظر ایشان بودند تا ایشان را به زعم خود بکشند و پاشیدن خاک بر سر آنان و در نتیجه ندیدن آنها ایشان را.
- ۱۴ - شکایت شتر نزد ایشان و تواضع آن در برابر ایشان در حالی که اصحابشان نیز حاضر بودند.
- ۱۵ - دعوت ایشان از دو درخت که نزد ایشان بیابند و آمدن هر دو درخت و یکجا شدن آنها، سپس دستور دادن ایشان به رفتن آن دو درخت و رفتن آنها.
- ۱۶ - آن حضرت ﷺ بیشتر میانه بالا بودند ولی چون با قد بلندان راه می‌رفتند، از آنها بلندتر دیده می‌شدند.

۱۷ - آن حضرت صلی الله علیه و آله نصاری را دعوت به مباحله کردند و خبر دادند که اگر آنان مباحله کنند، همگی نابود می‌شوند و نصاری با اطمینان از صحت سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله، حاضر به مباحله نشدند - که قرآن کریم نیز شاهد این خبر است.

۱۸ - خبر دادن ایشان از این که خود کشنده ابی بن خلف جمحی خواهند بود - و چنان شد زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله در روز احد اندک خدشه‌ای بر او وارد کردند - که بر اثر آن هلاک گشت.

۱۹ - سخن گفتن بازوی مسموم گوسفند با ایشان - که من را به سم آلوده اند و از من تناول نکنید.

۲۰ - آن حضرت صلی الله علیه و آله در روز بدر به اصحابشان خبر دادند که قتلگاه رهبران قریش در کجا و کجا از میدان بدر خواهد بود و چنان شد که فرموده بوند.

۲۱ - آن حضرت صلی الله علیه و آله خبر دادند که گروه‌هایی از امت ایشان در دریا به جنگ دشمن خواهند رفت و به ام حرام بنت ملحان گفتند: تو نیز از آنان هستی و او نیز از ایشان گردید.

۲۲ - زمین برای آن حضرت صلی الله علیه و آله درهم پیچانده شد به طوری که مشارق و مغارب آن را دیدند و خبر دادند که فرمانروایی امتشان به آن محدوده‌ها که دیده بودند، خواهد رسید - و چنان شد زیرا فرمانروایی امت ایشان از اول مشرق تا بلاد سند و ترک و تا آخر مغرب به اقیانوس اطلس و سرزمین بربر رسید، اما فرمانروایی آنها در جنوب و شمال به مانند مشرق و مغرب، گسترده نشد.

۲۳ - به فاطمه دختر خود - رضی الله عنها - خبر دادند که او اولین فرد از اعضای خانواده ایشان خواهد بود که بعد از درگذشتشان به ایشان ملحق خواهد شد - و چنان شد.

۲۴ - به همسران خویش خبر دادند که آن کسی که در انفاق از دیگران دراز دست‌تر است، زودتر به ایشان ملحق خواهد شد و زینب بنت جحش که در صدقه دادن دستی درازتر داشت، اولین همسر ایشان بود که بعد از درگذشت ایشان به ایشان پیوست.

۲۵ - پستان گوسفندی را مسح کردند و بر اثر آن، پستان خشکیده آن لبریز از شیر شد، که همین معجزه سبب اسلام عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گردید. بار دیگر در خیمه ام معبد خزاعی چنین معجزه‌ای از ایشان روی داد.

۲۶ - در روز خیبر بر چشمان علی رضی الله عنه که ناراحتی داشت، از آب دهان خود مالیدند و چشمان وی در دم شفا یافت و بعد از آن دیگر هرگز او به چشم درد مبتلا نشد و پرچم را به او دادند و فرمودند: جز فاتحانه بر نمی‌گردد - و چنان شد.

۲۷ - اصحاب رضی الله عنهم، تسبیح گفتن غذا را در میان دستان آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌شنیدند.

۲۸ - حکم بن ابی العاص، از روی استهزا راه رفتن رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تقلید کرد، فرمودند: همچنان باش! و تا مرد، بدنش مرتعش بود».

وَإِذَا أذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُوبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ﴿١١﴾

«و چون به مردم پس از سختی‌ای که به آنان رسیده است، رحمتی بچشانیم، بناگاه آنان را در آیات ما نیرنگی است» یعنی: چون خداوند متعال بر مردم با فرودآوردن باران و به‌عمل‌آوردن میوه‌ها و محصولات، نعمت ارزانی داشته و بر آنان در معیشت و ارزاق، وسعت و گشایش پدید آورد - بعد از آن‌که بر اثر خشکسالی و تنگی معیشت، رنجها به آنان رسیده است - آنها نعمت‌هایش را شکر نگزارده و چنان‌که باید، قدر آن را نمی‌شناسند بلکه مشرکان این نعمتها را به بتان بی‌جان ناتوان و غیر قادر بر رساندن سود و زیان نسبت داده و در آیات خدا عز و جل طعن زدند و در جهت دفع این آیات، به هر حيله و نیرنگی متوسل گشتند «بگو: خداوند در مکر سریع‌تر است» یعنی: در مجازات کردن شتابان‌تر است «در حقیقت، فرستادگان ما آنچه را نیرنگ می‌کنید، می‌نویسند» مراد از فرستادگان: فرشتگان (کرام الکاتبین) هستند که نیرنگهای کفار را نوشته و آن را بر دانای آشکار و نهان عرضه می‌کنند لذا وقتی این امر بر فرشتگان نگهبان مخفی نباشد، چگونه بر خداوند قدیر علیم و خبیر، مخفی تواند بود؟

هُوَ الَّذِي يُسِرُّكُمْ فِي اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَ بِيَمِّ بَرِيحٍ طَبَّيْتُمْ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أُنجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٢٢﴾

«او کسی است که شما را در خشکی و دریا می گرداند» یعنی: شما در خشکی به وسیله پاهایی که حق تعالی برای بهره گیری تان آفریده است و به وسیله چهارپایان و دیگر وسایل نقلیه ای که برای سواریتان خلق کرده است، راه می پیمایید و به شما فن ساختن کشتی هایی را که عرض و طول دریاها و اقیانوسها را بر آنها می پیمایید، نیز الهام کرد «تا وقتی که در کشتیها نشینید و آنها با بادی خوش» که کشتی ها را به جلو می راند و توفانی و ناپایدار نیست که کشتی ها را بشوراند «آنان را ببرند و آنان بدان باد موافق شاد شوند، بناگاه بر آنان بادی تند وزد» عصف: شدت وزش باد است «و موج از هر طرف» یعنی: از تمام جهات و از همه اطراف «بر آنان تازد و یقین کنند که از هر سو گرفتار شده اند» و در محاصره امواج سرکش افتاده اند، یعنی هلاکت و نابودی بر گمانهایشان غلبه کند «در آن حال به جناب الله دعا کنند» و خالصانه به سوی او متوجه شوند، از آن رو که می دانند: فقط او بر نجات دادنشان تواناست «در حالی که دین خود را برایش پاک و خالص کرده اند» یعنی: در این حال، دعایشان را به هیچ شائبه ای نمی آلاینند چنان که عادتشان در غیر چنین تنگنایی بر آن بود که بتانشان را در دعا شریک می ساختند. و با تأکید و سوگند می گویند: «که اگر ما را از این بلا برهانی، قطعاً از شکرگزاران خواهیم شد».

البته برگشت به آستان الله ﷻ در هنگام سختی ها، خود دلیل بر آن است که نهاد خلق، بر بازگشت به سوی خدای متعال سرشته شده و بشر فطرتاً خداپرست و خداشناس است. همچنین این آیه نشان دهنده آن است که دعای فرد مضطر و بیچاره مستجاب می شود، هر چند کافر باشد.

فَلَمَّا أَجَبَهُمْ إِذَا هُمْ يَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّمَا بِغَيْرِكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَّعَ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٣﴾

«پس چون نجاتشان داد» خداوند جَلَّالَهُ از این محنت و دعایشان را اجابت کرد «ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند» و بی‌آن‌که شبهه‌ای داشته باشند، فقط از روی تمرد و عناد، در زمین فساد ورزیده و به بیراهه می‌روند و آن دعاها و سوگندها و پیمانها و عهدهایی را که با خداوند جَلَّالَهُ بسته بودند، فراموش می‌کنند «ای مردم! جز این نیست که سرکشی شما فقط به زیان خود شماست» پس سرکشی و تجاوز انسان به دیگران، در واقع تجاوز و سرکشی بر خود وی است، به اعتبار این‌که فرجام و پیامد آن تجاوز - که چیزی جز مجازات و انتقام نیست - به خود وی برمی‌گردد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ گناهی چون تجاوز و قطع پیوند رحم سزاوارتر به آن نیست که خداوند عقوبت آن را در دنیا زود برساند، به همراه آنچه که برای صاحبش در آخرت از عذاب ذخیره می‌کند». «بهره زندگانی دنیاست» یعنی: بهره‌مندی شما از سرکشی، فقط محدود به زمان تنگ زندگانی دنیاست «سپس بازگشتان به سوی ماست» بعد از این زندگی گذرا و بهره‌مندی چند روزه دنیا «آن‌گاه شما را از آنچه می‌کردید» در دنیا از خیر و شر «باخبر خواهیم کرد» و شما را در برابر آن جزا خواهیم داد بنابراین، هر کس خیری می‌بیند؛ باید خدا جَلَّالَهُ را سپاس گوید و هر کس شری می‌بیند؛ باید جز خودش کسی دیگر را سرزنش نکند. مکحول با استناد به حدیث شریف می‌گوید: «سه خصلت است که هر کس آنها را داشته باشد، آن سه خصلت علیه خود وی‌اند: نیرنگ، تجاوز و پیمان‌شکنی».

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ
 حَيْثُ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُوا عَلَيْهَا آثْمًا لَنَا لَوْلَا أَوْ
 نَهَا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

بعد از آن که خدای متعال از بهره دنیا یاد کرد، اکنون جمله مستأنفه و مستقلی را می آورد که متضمن بیان حال دنیا و سرعت انقضای آن است: «جز این نیست که مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم» یعنی: مثل زندگانی دنیا در سرعت زوال خود، همانند وصف گیاهان روی زمین در سرعت زوال بهجت و شادابی و خرمی آن است «پس با آن» آب «رستنیهای زمین درهم آمیخت» و بر اثر آن، رستنیها به حد کمال خود رسید «از آنچه مردم و چهارپایان می خورند» از دانهها و میوهها و علوفه «تا آن گاه که چون زمین پیرایه خود را بر گرفت و آراسته گردید» یعنی: چون زمین با انواع رستنیها و گلها و گیاهان رنگارنگ، طناز و زیبا و نگارینه شد و جلوهها و آراستگیهای خود را به تمام و کمال به نمایش گذاشت، رستنیهایی که بعضی از آنها مشابه رنگ طلا، بعضی مشابه رنگ نقره، بعضی مشابه رنگ یاقوت، بعضی مشابه رنگ زمرد و... است.

خدای متعال در این آیه، زمین را به زنی تشبیه کرده که جامههای زیبا و رنگارنگ و زیوراتی گونه گون بر خود می پوشد و خود را به انواع آرایشها می آراید تا انظار را به خود جلب نماید. «و ساکنان آن پنداشتند که بر آن» یعنی: برچیدن محصولات آن و بهره گیری از آن «توانا هستند، بناگاه فرمان ما» یعنی عذاب ما «شبی یا روزی به زمین آمد پس آن را مانند زراعت از بن بریده گردانیدیم» یعنی: کشت آن را شبیه محصول از بن درویده و تباه شده ای گردانیدیم «که گویی دیروز» به صورت سبز و تازه و شاداب «وجود نداشته است، این گونه» یعنی: به مانند این تفصیل بدیع و این بیان رفیع «آیات» یعنی: حجتها و ادله قرآنی «را» که از جمله آنها یکی هم این آیه است «برای مردمی که اندیشه می کنند» و از این مثلها به زوال دنیا و سرعت نابودی و تباهی آن پی می برند و درس عبرت می گیرند، «به روشنی بیان می کنیم».

وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٥﴾

آن‌گاه که خدای متعال ارزش ناپایدار زندگی دنیا و سرعت دگرگونی و زوال آن را برای بندگانش بیان کرد، در اینجا آنان را به سرای آخرت ترغیب می‌کند: «و خدا شما را به سوی سرای سلامتی فرا می‌خواند» یعنی: سرای بهشت که سرای سلامتی از آفات است «و هر که را خواهد، به سوی راه راست هدایت می‌کند» یعنی: توفیق می‌دهد. آری! خداوند ﷻ همه بندگان را به سوی سرای سلامتی فرا می‌خواند، اما جز هدایت‌یافتگان به آن وارد نمی‌شوند. در حدیث شریف به روایت جابر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «در خواب دیدم که جبرئیل بالای سر من و میکائیل پایین پای من است و یکی از آنها به دیگری می‌گوید: برای او (پیامبر) مثلی بزن. در این هنگام یکی از آنها خطاب به من می‌گوید: جز این نیست که مثل تو و مثل امتت همانند مثل پادشاهی است که برای خود سرایی برگرفته، سپس در آن سرا خانه‌ای بنا کرده و باز در آن خانه، سفره‌ای گسترده، آن‌گاه فرستاده‌ای برانگیخته تا مردم را به سوی غذایش دعوت کند ولی برخی از آنها آن فرستاده را اجابت گفته و برخی هم به آن دعوت اعتنایی نمی‌کنند پس آن پادشاه، خداوند ﷻ است، آن سرا، اسلام است و آن خانه بهشت و تو ای محمد! آن فرستاده هستی پس هر کس تو را اجابت گفت، به اسلام در آمد و هر کس به اسلام در آمد، به بهشت در آمد و هر کس به بهشت در آمد، از نعمتها بهره‌مند شد».

﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا لِمُنْتَنَىٰ وَزِيَادَةٌ ۗ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ ۗ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾



«برای کسانی که کار نیکو کرده‌اند، نیکویی‌ای است» یعنی: برای کسانی که به تکالیف و واجبات الهی بر ذمه خود، به نیکویی قیام کرده و آنها را به درستی انجام داده‌اند و از نواهی او خود را بازداشته‌اند، پاداش نیکویی است که همانا بهشت است «و زیادتی بر آن است» آن زیادت؛ فضل و عنایت الهی بر ایشان با دادن این امکان

است که: بر روی حضرتش در بهشت بنگرند. تفسیر (زیاده) به نظر کردن الی وجه الله؛ قول جمهور علما از سلف و خلف می باشد.

در حدیث شریف به روایت امام احمد و امام مسلم از صهیب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کردند، آن گاه فرمودند: «چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ در آیند، منادی ای چنین ندا می کند: ای اهل بهشت! همانا شما نزد خداوند جل جلاله وعده ای دارید که می خواهد به آن وعده برای شما وفا کند. می گویند: آن وعده چیست؟ مگر میزان اعمال نیک ما را سنگین نساخت، مگر روسپیدمان نگردانید، مگر ما را به بهشت وارد نکرد و از دوزخ دورمان نساخت؟ در این هنگام حق تعالی حجاب را از برابر آنان کنار می زند و ایشان به سوی او می نگرند. سوگند به خدای عزوجل که او چیزی را دوست داشتنی تر و آرام بخش تر برای آنان، از نظر کردن به سوی خویش نبخشیده است.» «وچهره هایشان را هیچ غبار و ذلتی نمی پوشاند» نه روی آنان را سیاهی ای می پوشاند و نه دود و دخان دوزخ، گرد خواری و حسرت و ندامت و افسردگی را بر چهره هایشان می نشاند «اینان اهل بهشتند و در آن جاودانه خواهند بود».

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءَ سَيِّئَةٍ بِيَسْئَلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِيٍّ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ
وُجُوهُهُمْ قَطْعًا مِنْ أَيْلٍ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٤٧﴾

«و کسانی که مرتکب بدیها شده اند، بدانند که جزای بدی مانند آن است» یعنی: خداوند متعال جزای یک بدی را با یک بدی می دهد و بر آن نمی افزاید پس جزای بدی در کوچکی و بزرگی خود، همانند بدی است نه بیش از آن «و بر آنان غبار خواری نشیند» از اثر گناهانشان و ترس و دلهره ای که از آن دارند «برای آنان در برابر خداوند هیچ پشت و پناهی نیست» یعنی: هیچ کس آنها را از خشم و عذاب خدای قهار پناه نمی دهد «گویی چهره هایشان با پاره هایی از شب تار پوشیده شده است» از بس که دود و دخان آتش و سیاهی آن، چهره هایشان را فرو پوشانیده است «آنان اصحاب آتش اند که» هیچ جدایی ای از آن ندارند و «جاودانه درآیند».

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ فَرِيقًا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ

إِنَّا نَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾

«و روزی که همگی آنان را حشر کنیم» یعنی: تمام اهل زمین؛ اعم از انس و جن، نیکوکار و بدکار، موحدان و پرستشگران معبودان باطل را برای بازپرسی گردآوریم «آن‌گاه به کسانی که شرک ورزیده‌اند، می‌گوییم» به منظور سرکوب و سرزنش آنها در حضور اهل محشر و در حضور معبودانشان: «شما و شریکانتان» که آنها را همراه با خدای لاشریک به پرستش گرفته بودید «بر جای خود باشید» یعنی: در جای معین خود، جدا از مقام و موضع مؤمنان بایستید «پس میان آنها جدایی می‌افکنیم» یعنی: معبودان را از عبادت‌کنندگانشان جدا می‌کنیم، یا مشرکان و مؤمنان را از یک‌دیگر جدا می‌کنیم و هرگونه پیوندی را که در دنیا میان آنان بوده است، می‌گسلانیم «و شریکانشان» به آنان «می‌گویند: شما ما را نمی‌پرستیدید» یعنی: ما شما را به پرستش خویش دستور نداده و فرا نخوانده بودیم بلکه شما هوس و گمراهی خود و نیز شیاطیتان را که گمراهتان کرده بودند، می‌پرستیدید زیرا آنان بودند که شما را به پرستش ما فرمان دادند و شما هم از آنان اطاعت کردید. بنابراین، معنی انکار پرستش عابدان از سوی معبودان، انکار این امر است که به آنان چنین دستوری داده باشند.

فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغْفِيلِينَ ﴿٢٩﴾

«پس خدا به عنوان گواه میان ما و میان شما بس است» یعنی: خدای سبحان گواه است بر این‌که: ما شما را به عبادت خویش دستور نداده‌ایم، یا گواه است بر این‌که: ما به این کار شما راضی و خشنود نبوده‌ایم «همانا ما از پرستش شما بی‌خبر بودیم» ما آگاه نبودیم که شما ما را می‌پرستید و نه هم این کار را از شما خواسته بودیم چرا که عقل و شعوری نداشتیم. این سرزنشی است بزرگ برای مشرکان که خدایان ناشنوا، نابینا و بی‌شعوری را به پرستش گرفته‌اند.

هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٣٠﴾

«آنجاست» یعنی: در آن مکان یا در آن زمان است «که هر کسی آنچه را پیش فرستاده بود، در می‌یابد» یعنی: هر کس جزای عملی را که پیش فرستاده بود، می‌چشد و می‌آزماید؛ که آیا عملش زشت بوده یا زیبا، سودمند بوده یا زیانبار، مورد قبول بوده یا مردود؟ «و به‌سوی خدا، مولای حقیقی خود باز گردانیده می‌شوند» یعنی: آنان که شرک ورزیده‌اند، به‌سوی پروردگار بر حق خویش که ربوبیتش حق است بازگردانیده می‌شوند، نه به‌سوی معبودات باطلی که برگرفته‌اند «و آنچه افترا می‌کردند از آنان گم شد» خدایان باطلشان در آخرت ناپدید شده و هیچ سودی به آنها نمی‌رسانند و نه می‌توانند برای آنان میانجی‌گری و شفاعتی بکنند پس قبل از آن‌که چنین روزی در رسد، باید از پرستش این معبودهای باطل دست بردارند.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدِيرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾

«بگو: کیست که به شما از آسمان روزی می‌بخشد» با فرستادن باران و بخشیدن نتایج و ثمرات آن «و» کیست که به شما از «زمین» روزی می‌بخشد؛ با رویاندن نباتات و پدید آوردن معادن؟ پس لابد اعتراف می‌کنید که خداوند عَلِيمٌ، بخشنده و آفریننده اینهاست «یا کیست که مالک گوشها و دیدگان است» چه کسی آنها را براین اوصاف عجیب و بر این خلقت شگفت‌انگیز آفریده است، بدان گونه که از آنها به چنین بهره‌مندی عظیمی برخوردار می‌شوید؟ «و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد» یعنی: چه کسی انسان را از نطفه، جوجه را از تخم، سبزی را از دانه، عالم را از جاهل و مؤمن را از کافر بیرون می‌آورد؟ «و مرده را از زنده بیرون می‌آورد» یعنی: چه کسی نطفه را از انسان، جاهل را از عالم و کافر را از مؤمن بیرون می‌آورد؟ «و کیست که کار جهان را تدبیر می‌کند» یعنی: آن را به نظم و نظامی بی‌مانند، اداره می‌کند و سامان می‌بخشد؟ «خواهند گفت: خدا» یعنی: اگر انصاف دهند و بر اساس ایجابات فکر

صحیح و عقل سلیم قضاوت کنند، به زودی به این سؤال چنین پاسخ خواهند داد که: فاعل این امور، همانا خداوند عز وجل است چنان که مشرکان به این حقیقت اعتراف داشتند «بگو: پس چرا پروا نمی کنید» یعنی: با آن که این حقیقت را می دانید، چرا از خدایی که این پدیده ها را نظم و سامان می بخشد، پروا نمی کنید تا او را به یگانگی پرستش کنید.

فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ﴿٣٢﴾

«این است خدا، پروردگار حقیقی شما» نه آنچه را که با وی شریک قرار داده اید و بر چیزی توانا نیستند «و بعد از حق جز گمراهی چیست؟» پس، ربوبیت حق تعالی به اقرار خودتان حق است لذا غیر آن باطل می باشد «پس چگونه بازگردانیده می شوید؟» یعنی: چگونه از حق آشکار عدول کرده به بیراهه می روید و غیرباری تعالی را به پروردگاری می گیرید؟!!

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾

«این گونه» یعنی: به مانند این حقیقت، یا به مانند برگشتن این گروه از حق «کلمه پروردگارت» یعنی حکم و فیصله وی «بر کسانی که فسق ورزیدند» یعنی: از حق به سوی باطل خارج شده و از روی عناد و مکابره، در کفر خویش تمرد کردند «به حقیقت پیوست که: آنان ایمان نمی آورند» آری! این است آن حکم ازلی خداوند عز وجل که: کافر معاند و فاسق، اهلیت و شایستگی هدایت را ندارد و خدای عزوجل او را هدایت نمی کند.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُوهُ قُلِ اللَّهُ يَسْبُدُ الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُوهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ﴿٣٤﴾

بعد از آن که خداوند متعال بر ربوبیت خویش حجت برپا داشت، اینک با بیان عجز معبودان باطل، بر نفی شرک و محکومیت مشرکان، حجت برپا می دارد: «بگو؛ آیا از شریکان شما کسی هست که آفرینش را آغاز کند و باز آن را برگرداند» باآفریدن

انسان و سپس برانگیختنش بعد از مرگ و بازگردانیدن شب بعد از روز و غیره؟ «بگو: فقط خداست که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را بر می‌گرداند» یعنی: شما جز این دیگر پاسخی ندارید و هرگز نمی‌توانید برای شریکان پنداری‌تان، چنین توانایی‌ای را ادعا کنید «پس چگونه بازگردانیده می‌شوید» از حق به‌سوی باطل؟.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٥﴾

«بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که به‌سوی دین حق راه نماید؟» یعنی: به‌سوی دین اسلام ارشاد کرده و مردم را به‌سوی حق دعوت نماید؟ طبعاً پاسخ آنان منفی است پس چون گفتند: نه! «بگو: خداست که به‌سوی دین حق راه می‌نماید» به وسیله فرستادن پیامبران عليه‌السلام و نازل کردن کتابهایش و به وسیله نشانه‌هایی که در مخلوقات خویش آفریده و آنها را جلو چشم و عقل بشر قرار داده تا با تأمل و نگرش در آنها از طریق به‌کارگیری خرد و فهم خویش، به حق رهنمون شوند «پس، آیا کسی که به‌سوی حق هدایت می‌کند، سزاوارتر است که مورد پیروی قرار گیرد، یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آن‌که خود، هدایت شود؟» یعنی: آیا کسی که مردم را به‌سوی حق هدایت می‌کند - که خدای سبحان است - سزاوارتر به پیروی و اقتدا می‌باشد، یا کسی که حتی خودش به نیروی خود هدایت نمی‌شود، مگر این‌که دیگری او را هدایت نماید، چه رسد به این‌که غیر خویش را هدایت کند؟ «شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟» این چه حکمی است که با شریک گرفتن این گروه برای خدای سبحان، بدان حکم می‌کنید؟ آخر چگونه میان خدا جل جلاله و خلقش تساوی قایل می‌شوید؟ مگر عقل‌هایتان پاک از بین رفته و خرده‌هایتان تباه شده است؟

وَمَا يَنْبَغُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

«و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی کنند» یعنی: این شیوه پندار و عملشان، نه از روی خرد و بصیرت بلکه حاصل پندار و گمانی است که بر خاسته از گمان پیشینیان است، همانان که می پنداشتند: این خدایان دروغین، آنها را به خدای بزرگ نزدیک می سازند و نزد وی برایشان شفاعت می کنند. آری! این گمانشان هرگز بر حجت و سند و تکیه گاهی از خرد و بینش متکی نبوده بلکه صرفاً پندار و خیالی باطل و بی اساس است «و گمان به هیچ وجه از معرفت حق بی نیاز نمی گرداند» زیرا کار دین بر علم و یقین مبتنی است، نه بر خیال و پندار و با علم است که حق از باطل متمایز می شود نه با گمان و تکهن «همانا خدا به آنچه می کنند» از پیروی گمان و فرو گذاشتن حق «دانا است» پس این کارهایشان بی کیفر نمی ماند.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ

فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٧﴾

«و چنان نیست که این قرآن از سوی کسی غیر از خداوند به دروغ ساخته شده باشد» یعنی: با منطق و عقل برابر نیست که چنین قرآنی با این شأن والا و این معجزات عظیم، ساخته و پرداخته دیگران، اما منسوب به خداوند عز وجل باشد زیرا جز خدای عزوجل، هیچ کسی بر آوردن نظیر آن توانا نیست «بلکه» خدای سبحان این قرآن را نازل کرده در حالی که «تصدیق کننده آنچه پیش از آن است، می باشد» از کتابهای منزل بر انبیاء علیهم السلام و آن کتابها قبل از نزول قرآن به آن بشارت داده اند پس قرآن آمده است تا آنها را تصدیق کند «و» احکام و قوانین بیان شده در قرآن «تفصیل کتاب است» یعنی: بیانگر همه چیز است، اعم از حلال و حرام و غیر آن از احکامی که بر مردم مقرر گردیده چنان که در حدیث شریف آمده است: «در قرآن خبر پیشینیان و پسینیان شماس است و حکم آنچه در میان شماس است». «در آن هیچ شبهه ای نیست، از

جانب پروردگار عالمیان است» بنابراین، تعجب شما از فرود آوردن آن بر رسول اکرم ﷺ کاملاً بی مورد است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَفَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾

«یا می گویند» کفار مکه «آن را به دروغ ساخته است» پیامبر از نزد خود «بگو: پس سوره‌ای مانند آن بیاورید» در بلاغت، حسن صنعت ادبی و ساختار معجز بیانی زیرا شما نیز در شناخت زبان عرب و بلاغت کلام آن، مانند من هستید «و فراخوانید هر که را می توانید» فراخوانید و به وی استعانت جوید از همیاران و پشتیبانان خود - اعم از قبایل عرب و خدایان باطلی که آنها را شرکای خدای سبحان می پندارید «اگر راستگو هستید» در این ادعای خود که قرآن به دروغ بر ساخته شده! پس اگر چنین کردید، آن وقت در اتهامی که به من نسبت می دهید، راستگو هستید. اما مشرکان و معاندان به هنگام شنیدن این سخن منصفانه و این تسلیم جدلی، حتی کلمه‌ای مانند قرآن را هم به میدان آورده نتوانستند بلکه فقط به دامن عنادهای بی پایه و لجبازی‌های بی پشتوانه شان چسبیدند.

ابن کثیر می گوید: «این سومین مورد از اعلام هم‌وردطلبی (تحدی) قرآن با مشرکان است و در هر سه جا هم، عجزشان آشکار شد».

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَتْ

عَنْبَةَ الظَّالِمِينَ ﴿٣٩﴾

«بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند» یعنی: به تکذیب قرآن قبل از آن شتاب ورزیدند که آن را مورد تدبر قرار داده و معانی آن را بفهمند و بر آنچه که دربرگیرنده آن است، احاطه علمی داشته باشند و هر کس چیزی را قبل از آن که به آن احاطه علمی داشته باشد، تکذیب نماید بی گمان در این تکذیب خویش، جز به جهل و بی دانشی به هیچ اصل و تکیه‌گاه دیگری متمسک نشده و بنابراین، با این تکذیب به بلندترین صدا، منادی جهل و بی خردی و اثبات کننده کوتاه بینی و کوتاه

اندیشی خویش از دریافت حجتها و برهانها شده است «و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است» یعنی: سرانجام اخبار غیبی ای که در قرآن وعده داده شده، هنوز برآنان روی نداده تا بدانند که آیا این اخبار راست است یا دروغ؟ پس چرا گزاف می‌گویند و سفسطه می‌بافند؟!

حاصل معنی این‌که: قرآن از دو جهت کتاب اعجاز‌گری است؛ یکی از جهت اعجاز لفظی و دیگری از جهت اخبار غیبی خود، اما مشرکان قبل از آن‌که در اعجاز لفظی آن نگریسته و اخبار غیبی آن را در محک آزمون قرار دهند، به تکذیب آن مبادرت کردند «کسانی که پیش از آنان بودند» از امتها نیز «همین‌گونه» بی‌پشتوانه دلیل و برهان «تکذیب کردند» پیامبرانشان را و هنگامی که پیامبرانشان حجتها و برهانهای خداوند ﷺ را برایشان آوردند، قبل از آن‌که به علم آن احاطه داشته و به تأویل اخبار آن برسند، آنها را تکذیب کردند «پس بنگر که عاقبت ستمگران» از امتهای پیشین «چگونه بوده است» و آنها با چه فرجام بدی روبرو شدند! چنان‌که قرآن داستانهایشان را بیان کرده. پس ای تکذیب‌کنندگان! از سرنوشتی همچون سرنوشت آنان حذر کنید، که مبادا گریبان‌گیر شما نیز بشود.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يُؤْمِنُ بِهِ، وَمِنْهُمْ مَّنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ، وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٤٠﴾

«و از آنان کسی است که بدان ایمان می‌آورد» یعنی: از آنان کسی است که در نهان و ژرفنای وجود خود به قرآن ایمان آورده و می‌داند که قرآن راست و بر حق است ولی صرفاً به انگیزه مکابره و عناد، آن را تکذیب می‌کند «و از آنان کسی است که بدان ایمان نمی‌آورد» و در نهان وجود خود نیز، قرآن را تصدیق نمی‌کند بلکه به انگیزه جهل، آن را تکذیب می‌نماید «و پروردگار تو به حال مفسدان داناتراست» پس آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد. مراد از مفسدان: کسانی‌اند که بر عناد خویش اصرار می‌ورزند. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «حق تعالی به کسانی که مستحق هدایتند، داناتر است؛ پس هدایتشان می‌کند و به کسانی که مستحق گمراهی‌اند نیز داناتر است؛ پس گمراهشان می‌گرداند لذا حق تعالی عادل است که هرگز ستم نمی‌کند».

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلِكُمْ أَنتم بَرِيءُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾

«و اگر تو را تکذیب کردند» یعنی: اگر بر تکذیب خویش استمرار ورزیدند و از این که دعوت را اجابت کنند، نا امید شدی «بگو: عمل من به من اختصاص دارد و عمل شما به شما اختصاص دارد» یعنی: از آنان و از عملشان بیزار می‌باشم و بگو: جزای عمل من به خود من و جزای عمل شما به خود شما اختصاص دارد زیرا من پیام حق را به شما ابلاغ کرده‌ام و جز این، بر عهده من هیچ تکلیف دیگری نیست «شما از آنچه من می‌کنم بری و برکنارید و من از آنچه شما می‌کنید بری و برکنارم» یعنی: شما به عمل من مؤاخذه نمی‌شوید و من به عمل شما مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرم.

وَمِنْهُمْ مَن يَسْتَعِينُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الصَّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾

«و» ای پیامبر ﷺ! «از آنان کسانی هستند که به سوی تو گوش فرا می‌دهند» آن‌گاه که قرآن می‌خوانی و احکام و برنامه‌های اسلام را تعلیم می‌دهی، اما چه سود که به گوش هوش نمی‌شنوند «آیا تو می‌توانی به ناشنوایان بشنوانی» یعنی: به کسانی که فراروی شنوایی‌شان مانعی وجود دارد و این مانع، همان بغض و نفرتی است که آنان را از پذیرفتن حق باز می‌دارد؟ پس هر کس ناشنوا و لایعقل باشد، یقیناً چیزی را نمی‌فهمد و سخنی را که به وی گفته شود، نمی‌شنود «هرچند که تعقل نکنند؟» یعنی: آیا تو اصرار داری که به ناشنوایان بشنوانی، هرچند با وجود ناشنوایی، از عقل هم بی‌بهره باشند؟ زیرا ناشنوای عاقل، چه بسا با فراست چیزی را دریابد، اما اگر نبود عقل و شنوایی هر دو با هم یکجا شد، دیگر فهم چیزی ناممکن است.

وَمِنْهُمْ مَن يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الضَّالِّينَ وَلَوْ كَانُوا لَا يَبْصُرُونَ ﴿٤٣﴾

«و از آنان کسی است که به سوی تو» به چشم حقارت «می‌نگرد، آیا تو نابینایان را - هرچند نبینند - هدایت توانی کرد؟» و هر کس که کوری ظاهر و باطن در او جمع شود، یقیناً از دریافت حق ناتوان است.

هدف این آیه، تسلیت و دلجویی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. آری! طیب اگر بیماری را ببیند که اصلاً علاج‌پذیر نیست، از وی رو بر می‌گرداند و از مشغول شدن به وی صرف‌نظر می‌کند پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز که طیب دلهایند، باید از این کوردلان بی‌بصیرت روی برگردانند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٤﴾

«در حقیقت، خداوند به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند» با سلب حواس و خرد از آنان «بلکه مردم خود بر خویشان ستم می‌کنند» به سبب تعصب و لجبازی در برابر حق که در طبیعت‌هایشان نهفته است و در نتیجه، تباه ساختن حواس و خرد خویش پس این خود آنان هستند که با این تعصب و عناد، بر خویشان ستم کرده‌اند و خدای عزوجل به هیچ‌وجه بر آنان ستم نکرده بلکه آنان را آفریده و برایشان مشاعر و ادراکاتی قرار داده که بوسیله آن بتوانند حقایق را به کاملترین شکل دریابند و حواسی را در آنها خلق کرده که به وسیله آن به خواسته‌های خود رسیده و مصالح و منافع دنیوی‌شان را برآورده سازند، همچنان او راه را میان آنان و مصالح دینی‌شان باز گذاشته تا غبار دیده و دل را بشویند و به جاده حق روان گردند، اما اسفا که هوسهای رنگارنگ، همچون پرندۀ براقش بر نفس‌هایشان برنشسته و دمام لحظه‌های غفلت‌شان را شکار می‌کند.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّيْلَبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿٤٥﴾

«و روزی که آنان را حشر می‌کند، گویی جز به اندازه ساعتی از روز درنگ نکرده‌اند» در دنیا، یا در گورهایشان. این مدت دراز را بدان جهت بسیار کم می‌پندارند که عمرهای خود را در دنیا ضایع کرده بودند، یا لذتهای دنیا را به سبب طول درنگ و توقف در محشر فراموش می‌کنند، گویی این لذتها اصلاً وجود واقعی نداشته است «با هم اظهار آشنایی می‌کنند» یعنی: احساس می‌کنند که در دنیا جز زمانی اندک که

بعضی با بعضی دیگر در آن آشنا شده و سپس از هم جدا گشته‌اند، به سر نبرده‌اند و این اظهار آشنایی هم، در هنگام برخاستن از گورهاست، سپس همین آشنایی اندک نیز در صحنه هولناک محشر از بین می‌رود، از این رو آنها در محشر هیچ منفعتی را از یک‌دیگر امیدوار نیستند «قطعاً کسانی که دیدار خدا را دروغ شمردند زیان‌کار شدند» و کدام زیان از باختن خود و کسان و نزدیکان خویش، بزرگتر است «و راه‌یافته نبودند» در راه و روشی که در پیش گرفته بودند زیرا پایان این راه، به دوزخ انجامید و چون برای جزا و حساب محشور شوند، به این حقیقت پی می‌برند.

وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتُوبَنَّكَ فَإِنَّا مَرْجِعُهُمْ إِيَّاهُ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٦﴾

«و اگر بعضی از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم، به تو بنمایانیم» در زندگی‌ات، چون پیروز ساختن دینت با قتل و اسارت آنان «یا تو را بمیرانیم» قبل از آن‌که این وعده‌ها محقق گردد «به هر حال؛ بازگشتشان به سوی ماست» و آنان را در آخرت عذاب می‌کنیم، آن‌گاه در آنجا عذابشان را به تو می‌نمایانیم پس اگر به‌طور زود هنگام و عاجل از آنان انتقام نگیریم، قطعاً بدان که در آخرت از آنان انتقام می‌گیریم «سپس خدا بر آنچه می‌کنند گواه است» یعنی: سپس خداوند عز و جل در روز قیامت علیه آنان به آنچه که بعد از تو کرده‌اند، گواهی می‌دهد. نظیر آن این نقل قول قرآن از عیسی علیه السلام است: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾ (من تا آن‌گاه که در میانشان بودم، بر آنان گواه بودم، اما چون مرا به سوی خود فراخواندی، تو خود بر آنان ناظر و گواه بوده‌ای) (مائده/۱۱۷).

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضِيَ بَيْنَهُمُ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

«و برای هر امتی» از امت‌های گذشته «پیامبری است» که خدای متعال او را به سوی آنان فرستاد و آن پیامبر احکام مشروع و وی را به آنان بیان نمود «پس چون پیامبرشان آمد» و پیامی را که خداوند عز و جل او را برای ابلاغ آن فرستاده بود، به آنان ابلاغ کرد، آنها

همگی تکذیبش کردند «میانشان به قسط» یعنی به عدل «داوری می شود» یعنی: میان آن امت و پیامبرش در دنیا داوری می شود پس پیامبر نجات می یابد و تکذیب کنندگان هلاک می گردند «و بر آنان ستم نمی رود» با این عذاب زیرا آنها مجرمند و در برابر جرم خویش کیفر یافته اند.

بعضی از مفسران برآنند که این رخداد در آخرت است. یعنی میان هر امتی و پیامبرش در روز قیامت داوری می شود... تا به آخر.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾

«و می گویند» بعد از آن که به آنان اعلام شد که عذاب در انتظارشان است «اگر راست می گویند» که وعده عذاب حق است پس «این وعده چه وقت است؟» این سؤال را از سر شتاب زدگی و استبعاد مطرح می کنند. پس رسول خدا ﷺ مأمور شدند تا این گونه به آنان پاسخ دهند:

قُلْ لَا أَمْرٌ لِّنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَجِرُّونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٤٩﴾

«بگو: برای خود زیان و سودی در اختیار ندارم» پس چگونه می توانم چنین اختیاری را برای دیگران داشته باشم؟ «مگر آنچه خدا خواسته است» لیکن آنچه که خدا ﷻ از این سود و زیان در حق من خواسته است، تحقق می یابد زیرا من هم بنده ای از بندگان خداوند ﷻ هستم و فرمان و مشیت وی بر من جاری است.

امام شوکانی در تفسیر «فتح القدير» می گوید: «در این آیه، درسی بس بزرگ و هشداري بس بلیغ برای کسانی است که خوی و عادتشان بر آن قرار گرفته که رسول خدا ﷺ را پیوسته به فریادرسی بخوانند و در هنگام نزول حوادث و مصیبتی که جز خدای سبحان هیچ کس دیگری بر دفع آن قادر نیست، به آن حضرت ﷺ استغاثه بجویند. همچنین در این آیه، درسی بس بزرگ و هشداري بس بلیغ برای کسانی است که از رسول خدا ﷺ چیزهایی را می طلبند که جز خدای سبحان، کس دیگری به برآوردن آن قادر

نیست زیرا مقام حاجت‌خواهی، مقام رب‌العالمین است. اینان طلب حاجت از خدای پرورنده آفریننده دهنده بازدارنده روزی رسان را فرو گذاشته و به جای آن یا به جناب رسول الله ﷺ یا به دیگر اموات متوسل می‌گردند و تحقق مراد خویش را از آنان می‌طلبند. چگونه است که اینان از مخالفتی که با معنی لاله‌الاله در آنان حلول کرده، دست بر نداشته گاهی این اموات را راسا و بالاستقلال به فریاد می‌طلبند و گاهی همراه با ذات ذوالجلال و شکی نیست که شیطان با این وسیله، به «گمراه ساختن» بسیاری از این امت متوسل گردیده است ﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾: (آنان می‌پندارند که این کار نیکی است که انجامش می‌دهند) «کهف/ ۱۰۴». پس بر این مصیبت عظمی انا لله و انا الیه راجعون می‌گوییم.

«برای هر امتی اجلی است» که آنچه را خدای سبحان در باره آن امت - از عذاب یا غیر آن - اراده کرده است، در آن میعاد معین بر آن امت فرود می‌آورد «و چون اجلشان فرا رسد، نه ساعتی پس افتند» از این اجل و میعاد معین «و نه» ساعتی از آن «پیش افتند» پس ای تکذیب‌کنندگان! به نزول عذاب شتاب نکنید.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُهُ بَيْنَنَا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٠﴾

«بگو: به من خبر دهید؛ اگر عذاب او شب یا روز به شما در رسد، به هر حال، مجرمان چه چیزی از آن عذاب به شتاب می‌خواهند؟» زیرا عذاب امری منفور است که دلها از آن نفرت داشته و طبایع از آن می‌پرهیزد پس موجب شتابشان در طلب عذاب چیست؟ و در حالی که سزاوار شأن مجرم این است که به سبب جرم خویش از عذاب بترسد، آنها چگونه عذاب را به شتاب می‌طلبند؟!

أَتَرْتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنُكُمْ بِهِ ءَأَلْتَنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٥١﴾

«سپس آیا هنگامی که واقع شد، اکنون به آن ایمان می‌آورید؟» آیا بعد از آن‌که عذاب الهی بر شما فرود آمد و خشم و انتقام وی بر شما وارد شد، به او ایمان می‌آورید در حالی که این ایمان به حال شما هیچ سودی نداشته و هیچ زیانی را از شما دفع

نمی‌کند؟ آری! «آیا اکنون» به آن ایمان آورده‌اید «در حالی که پیش از این آن را» یعنی عذاب را «به شتاب می‌طلبیدید» از روی تکذیب و استهزا؟!.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٥٢﴾

«سپس به کسانی که ستم کرده‌اند» با کفر و تکذیب و شک و انکار «گفته می‌شود: عذاب جاوید را» که هیچ گسست و انقطاعی ندارد «بپوشید، آیا جز به کیفر آنچه می‌کردید» در زندگی‌تان از کفر و تکذیب و استهزا و نافرمانی «جزا داده می‌شوید؟» هرگز!.

﴿ وَاسْتَنْبِئُونَا بِحَقِّ هُوَ قَوْلٌ إِذِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴾ ﴿٥٣﴾

آن‌گاه حق تعالی سؤال دیگری از سوی مشرکان را مطرح می‌کند: «و از تو خبر می‌گیرند که آیا آن حق است؟» یعنی: آیا آنچه را که به ما از عذاب و معاد و قیامت وعده می‌دهی، راست است؟ «بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن قطعا حق است و شما عاجزکننده نیستید» یعنی: شما نمی‌توانید خدای سبحان را درمانده کرده و از چنگ عذاب بگریزید پس حتما گرفتار آن می‌شوید. ابن‌کثیر می‌گوید: «این یکی از سه موردی است که خداوند متعال در آن، بر وقوع روز آخرت سوگند یاد کرده است».

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ، وَأَسْرَأُ النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَفُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٥٤﴾

«و اگر برای هرکسی که ستم کرده است، آنچه در زمین است می‌بود، قطعا آن‌را فدیة خود می‌داد» یعنی: اگر تمام آنچه در روی زمین از اشیا و اموال نفیس و ذخایر گران‌بها وجود دارد، در روز قیامت از آن هر کافری می‌بود، قطعا دوست داشت تا آن را برای رهایی از عذاب، فدیة و بلا گردان خویش کند «و چون عذاب را ببینند،

پشیمانی خود را پنهان دارند» یعنی: چون عذاب آخرت را که هیبت و وحشت آن، عقلهایشان را ربوده است، ببینند، پشیمانی خود را پنهان می‌دارند تا از شماتت و سرزنش مؤمنان در امان بمانند و این پنهان ساختن ندامت، در هنگام دیدن عذاب است، اما بعد از ورود در عذاب می‌گویند: ﴿يَحْسَرْنَآ عَلَى مَا فَرَطْنَا فِيهَا﴾: ای دریغ بر ما، بر آنچه درباره آن کوتاهی کردیم» «انعام/۳۱» و بدین گونه، آنچه را که پنهان کرده بودند، آشکار می‌کنند «و میان آنها» یعنی: میان مؤمنان و کافران، یا میان رؤسا و پیروانشان «به قسط» یعنی به عدل «فیصله می‌شود و بر آنان ستم نمی‌رود».

الَاِِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الْاِنَّ وَعَدَ اللّٰهُ حَقًّا وَلٰكِنْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ ﴿٥٥﴾

«آگاه باشید که آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداوند است» پس او بر آوردن آنچه که به آنان وعده می‌دهد، تواناست «آگاه باشید که در حقیقت وعده خدا حق است» یعنی: وعده او خواه‌ناخواه شدنی و تحقق‌یافتنی است «ولی بیشتر آنان» یعنی بیشتر کفار «نمی‌دانند» که صلاح و فسادشان در چیست تا خود را برای دیدار الهی آماده کنند.

هُوَ يُّحْيِيۡ وَيُمِيْتُ وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ ﴿٥٦﴾

«او زنده می‌کند و می‌میراند» پس انتظار بکشید که با شما چه انجام می‌دهد «و به سوی او باز گردانیده می‌شوید» و قطعا شما را در برابر عقاید و اعمالتان جزا می‌دهد.

يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُوْرِ وَّهَدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ ﴿٥٧﴾

«ای مردم! به یقین که برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی آمده است» یعنی: برای شما کتابی آمده است که مشتمل بر پند و اندرز به شیوه بیم و امید دهی است و این یکی از ویژگی‌های قرآن است که همه معانی را به شیوه وعظ و اندرز مطرح

می‌کند «و شفای است برای آنچه در سینه‌هاست» یعنی: قرآن شکوک و شبهاتی را که بر شکاکان چیره می‌شود، درمان کرده و پوچی و ناروایی عقاید باطل را اثبات می‌کند. که این ویژگی دیگری از ویژگی‌های قرآن است «وهدایتی است» یعنی: ارشاد و رهنمودی است برای کسانی که از آن پیروی کرده و در آن می‌اندیشند و راهنمای آنها به سوی راهی است که به بهشت می‌انجامد «و رحمتی است برای مؤمنان» پس قرآن برای مؤمنان سراسر هدایت و رحمت است. این نیز یکی از ویژگی‌های قرآن است که انسان به اندازه ایمان و استعدادش از آن بهره می‌گیرد، اما کافران و منافقان را در آن بهره‌ای نیست.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿۵۸﴾

«بگو: به فضل و رحمت خداست که باید شادمان شوند» یعنی: باید مؤمنان به فضل و رحمتی که خدا ﷻ در قرآن برایشان داده و ایشان را از اهل قرآن گردانیده است و نیز به غیر آن از فضل‌های بیکران و رحمت‌های بی‌پایان الهی شادمان شوند «این از هر چه گرد می‌آورند» از بهره‌های فانی دنیا «بهتر است» از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «فضل خدا، قرآن و رحمت وی اسلام است».

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «خدای عزوجل بر پیشانی کسی که او را به اسلام هدایت کرده و به او قرآن را آموخته ولی او از فقر و فاقه شکایت می‌کند - تا روزی که او را ملاقات کند - فقر را می‌نویسد. آن‌گاه

این آیه کریمه را تلاوت کردند: (قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ)».

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ إِنَّ اللَّهَ أَذِنَ لَكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْهُ

تَفَرُّوت

«بگو: به من خبر دهید، آنچه از روزی که خدا برای شما فرود آورده، چرا بخشی از آن را حرام و بخشی از آن را حلال گردانیده‌اید» درحالی که حرام ساختن و حلال ساختن، فقط حق ویژه خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است؟ یادآور می‌شویم که مشرکان این حلال و حرام ساختن را در گوشت چهارپایان اعمال می‌کردند و بعضی از حیوانات را بر مردان حلال و بر زنان حرام می‌گردانیدند^۱ «بگو: آیا خدا به شما اجازه داده، یا بر خدا دروغ می‌بندید؟» اگر این حلال و حرام ساختن به صرف هوی و هوسهای شما باشد، این کار به اتفاق عقلا مردود است ولی اگر با این اعتقاد باشد که اینها حکم خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است، حکم خداوند جَلَّ جَلَالُهُ فقط از جانب پیامبرانش شناخته می‌شود، درحالی که هیچ حجت و برهانی بر این امر ندارید که پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ آنچه را که شما حرام ساخته‌اید، حرام کرده باشند بنابراین، شما در این حلال و حرام‌سازی فقط بر خدای عزوجل افترا می‌بندید.

امام شوکانی در تفسیر «فتح‌القدیر» می‌گوید: «در این آیه شریفه، هشداری سخت به شتاب‌کنندگان در عرصه فتوی است، آنان که به شتاب در مورد تحلیل یا تحریم، یا جواز و عدم آن، برای بندگان خدا جَلَّ جَلَالُهُ در شریعتش فتوی صادر می‌کنند. آری! این آیه زنگ خطر را در بیخ گوش آنان به صدا درآورده و آنان را متوجه این حقیقت می‌گرداند که باید در حجتهای خدا جَلَّ جَلَالُهُ ژرف اندیشانه فروروند و آنها را چنان‌که باید از کتاب و سنت بفهمند و به این امر اکتفا نکنند که مستند نهایی و تکیه‌گاه قطعی‌شان از علم، فقط نقل و حکایت قول قائلی از این امت باشد که از او در امر دین خویش تقلید کرده و به آنچه او از کتاب و سنت عمل کرده، عمل کرده‌اند و آنچه را که به آن شخص مجتهد نرسیده، یا رسیده ولی او چنان‌که باید آن را نفهمیده، یا این‌که فهمیده ولی در اجتهاد و ترجیح خویش در مورد آن به خطا رفته است، منسوخ تلقی کرده و حکم آن را از بندگان خدا جَلَّ جَلَالُهُ مرفوع پنداشته‌اند.

^۱ نگاه کنید به سوره انعام «آیه/ 139» و ما بعد آن.

آنها باید به این امر توجه داشته باشند که آن امام مجتهد مرجع تقلید، خود نیز مکلف و متعبد به این شریعت است، همان‌گونه که آنان مکلف و متعبدند و چنان نیست که او در مسند تقنین احکام و اصدار تکالیف و اوامر قرار داشته باشد و دیگران در جایگاه عمل و تقلید بلکه او اجتهادش را کرده و رأیش را ابراز داشته و در واقع آنچه را که بر عهده وی بوده انجام داده و در صورت رسیدن به حق، به دو پاداش و در غیر آن به یک پاداش دست یافته است لذا بر غیر وی از اهل علم که بر نگرش در دلایل کتاب و سنت قادرند، پیروی از وی بدون شناخت دلیل و اندیشیدن در حجتش شایسته نیست».

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا اللَّهُ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦٠﴾

«و کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، روز قیامت چه گمان دارند؟» یعنی: می‌پندارند که در آن روز با آنان چه خواهد شد؟ آیا در برابر جرم عظیم افترا بر خدای سبحان، همین طور بدون مجازات رها خواهند گشت؟ «همانا خدا بر مردم صاحب فضل است» زیرا به آنان عقل و خرد بخشیده و در کنار آن، پیامبران علیهم‌السلام را به سویشان فرستاده و حلال و حرام را برایشان تبیین کرده «ولی» با همه این فضل و احسانها «بیشترشان سپاسگزاری نمی‌کنند» و کفران نعمت کرده با دین خدا عز وجل می‌ستیزند و شریعت وی را به بازی می‌گیرند.

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦١﴾

«و نمی‌باشی» ای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم «در هیچ شغلی» یعنی: در هیچ کاری از کارهایی که برایت پیش می‌آید، «و نمی‌خوانی هیچ آیه‌ای از قرآن را که از سوی باری تعالی

آمده» یعنی: در این حال، آیات قرآن را برای اعلام چگونگی حکم آن کار، به امت نمی‌خوانی تا حکم آنها با خواندن دانسته شود «و شما هیچ عملی نمی‌کنید» خطاب برای رسول خدا ﷺ و امت ایشان است «مگر این که ما بر شما گواهیم» شما را می‌بینیم و از شما می‌شنویم «آن‌گاه که بدان مبادرت می‌ورزید» به گفتار و کردار «و هم‌وزن ذره‌ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست» ذره: موریانه سرخ‌رنگ، یا کوچکترین جزء از اجزای ماده است «و نه کوچکتر از آن» یعنی: کوچکتر از ذره، همچون اجزای اتم (الکترون، پروتون و نوترون) «و نه بزرگتر» از آن «چیزی نیست، مگر این که» آن چیز نزد خدا عزوجل «در کتابی روشن» که لوح محفوظ است «نوشته شده است» پس چگونه از او پنهان می‌ماند؟!

هدف از اعلام این حقایق، اولاً: رد بر کسانی است که می‌پندارند؛ خدای متعال به جزئیات دانا نیست، ثانیاً: رساندن اهل خرد به این نتیجه منطقی است که فقط دارنده چنین اوصافی شایسته آن است که حلال و حرام وضع کند و به یگانگی مورد پرستش قرار گیرد.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۶۲﴾

«آگاه باشید که قطعاً بر اولیای الله نه بیمی است» (اولیاء الله: دوستان خدا): نخبگان و برگزیدگان از مؤمنانند که گویی با طاعت خدای سبحان و پرهیز از معصیت وی، به او نزدیک شده‌اند پس بر این گروه نه در هنگامه رستاخیز و حشر و نشر و عرصات قیامت، بیمی است چرا که خدای متعال ضمانت کرده است که ایشان از هول و هراس آن روز ایمن باشند «و نه آنان اندوهگین می‌شوند» بر آنچه که از دنیا از دست داده و پشت سر گذاشته‌اند چنان‌که دوست‌داران دنیا بر از دست دادن آن اندوهگین می‌شوند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾

این گروه دوستان خدا ﷻ «همانان» اند «که ایمان آورده‌اند» به آنچه که باید بدان ایمان می‌آوردند «و تقوی ورزیده‌اند» یعنی: از خدای سبحان پروا داشته‌اند؛ با پایبندی به امر و نهی وی. آری! اینان هرگز به مانند دیگران بیم و هراسی ندارند زیرا به تکالیفی که خداوند ﷻ بر ایشان وضع کرده، عمل نموده‌اند و خود را از معاصی و نواهی وی بازداشته‌اند پس ایشان ضمن این که از اعتماد به نفس برخوردار بوده‌اند، به پروردگار خویش نیز گمان نیک داشته‌اند. همچنین آنان، بر از دست دادن خواسته‌ای از خواسته‌ها و مقصدی از مقاصد دنیا اندوهگین نمی‌شوند زیرا می‌دانند که این هم به قضا و قدر الهی است پس سینه‌هایشان برای هرگونه رخدادی، باز و گشاده، جسم و جانشان پرنشاط و دل‌هایشان شادمان و مسرور است. در حدیث شریف به روایت سعید بن جبیر رضی الله عنه آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: «اولیای خدا ﷻ کیستند؟» فرمودند: «کسانی اند که دیدنشان خدا ﷻ را به یاد انسان می‌آورد».

لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا يَبْدِلُ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكُ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

﴿٦٤﴾

«برای ایشان» یعنی: برای اولیاءالله از جانب خداوند ﷻ «در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است».

مفسران در تفسیر این بشارت، چهار وجه را ذکر کرده‌اند:

۱ - این بشارت، از طریق وحی الهی بر انبیا صلی الله علیه و آله در مورد حالشان در آخرت است که ایشان را به بهشت خویش در می‌آورد و از ایشان خوشنود می‌شود.

۲ - این بشارت، با خوابهای نیکویی است که به آنان در زندگی دنیا، مژده نیک می‌دهد چنان‌که در حدیث شریف مرفوع آمده است: «بعد از من، از وحی جز مبشرات، یعنی رؤیای صالحه‌ای که مؤمن آن را می‌بیند، یا دیگران در حق وی می‌بینند، باقی نمانده است».

۳ - این بشارت، فضل خداوند ﷻ بر مؤمنان با اجابت دعاهایشان در دنیا است.

۴ - این بشارت، مژده دادن فرشتگان به مؤمنان در هنگام احتضارشان است و مضمون این مژده این است: ﴿أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾: (بیم نداشته باشید و اندوهگین نباشید و مژده باد شما را به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد) «فصلت/۳۰».

اما بشارت برای اولیاءالله در آخرت، عبارت است از: ملاقات فرشتگان با ایشان و دادن پیغام کامیابی ایشان به نعمتهای بهشت و به سلامت ماندنشان از عذاب دوزخ. «کلمات خدا را تبدیلی نیست» سخنان خدا ﷻ را عموماً تغییر و تبدیلی نیست و از جمله، وعده‌های او برای بندگان نیکوکارش را. یعنی این وعده‌ها خواه‌ناخواه تحقق یافتنی است «این» پاداش وافر در زندگی دنیا و آخرت «همان کامیابی بزرگ است».

وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٥﴾

«و سخن آنان تو را غمگین نکند» سخنی که متضمن طعن و تکذیب و عیب‌جویی تو و دین توست زیرا «عزت به تمامی از آن خداست» یعنی: غلبه و قهر در گستره ملک و فرمانروایی باری تعالی، فقط مخصوص اوست پس چگونه آنان را بر تو دستی است تا از سخنانشان اندوهگین شوی؟ «او شنوای داناست» سخنان بندگان را می‌شنود و به احوالشان داناست پس آنان را در برابر آن جزا می‌دهد.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ

اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٦٦﴾

«آگاه باش که هر که» و هر چه «در آسمانها و هر که» و هر چه «در زمین است، از آن خداست» در عبودیت و در خلق و امر پس همه - از جمله این گروه مشرک - ملک حق تعالی هستند و او در آنان آن‌گونه که بخواهد تصرف می‌کند بنابراین، چگونه می‌توانند برخلاف اذن وی به پیامبرش آزاری برسانند؟ آیه کریمه متضمن هشدار نابودی کسانی است که بشر و فرشتگان و جمادات را به پرستش می‌گیرند زیرا آنها

مملوک را پرستیده و مالک را فرو گذاشته‌اند «و کسانی که جز خدا شریکانی را می‌خوانند، از آنها پیروی نمی‌کنند، اینان در حقیقت جز از گمان پیروی نمی‌کنند» یعنی: مشرکان هر چند معبودات باطل خود را شرکای خداوند ﷻ می‌نامند، لیکن این معبودات نیز مملوک خدای سبحان هستند پس در حقیقت امر، آنها شرکای وی نه بلکه نامهای بی‌مسمایی هستند که صلاحیت مشارکت با آفریننده خویش را ندارند لذا مشرکان نه از این معبودات باطل بلکه قطعاً از این گمان خویش که بتان خدایانی سزاوار پرستش هستند، پیروی می‌کنند و گمان هم که به هیچ وجه انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند «و آنان جز دروغگو نیستند» یعنی: آنان به حدس و گمان، معبودات باطل را شرکای خدای سبحان فرض می‌کنند، درحالی‌که این حدس و گمان، فرضیه‌ای باطل و دروغی محض است.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ آيَاتٍ لِّتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿١٧﴾

«اوست آن‌که شب را برای شما آفرید تا در آن بیارامید» یعنی: در آن از حرکت و خستگی به سکون و آرامش پیوسته و خود را از رنج کار و مشغله روزگار، فارغ‌بال و راحت گردانید «و روز را روشن» و روشنگر «گردانید» که در آن دیدنی‌ها، آشکار و قابل رؤیت می‌شوند و در نتیجه، انسانها در این عرصه‌گاه روشن، به کار و تلاش منفعت بار پرداخته اسباب و اوضاع زندگی و معیشت خویش را سامان می‌بخشند «بی‌گمان در این امر، برای گروهی که می‌شنوند» آنچه را که بر آنان از آیات تنزیلی خوانده می‌شود و در آن اندیشه و تأمل کرده و به دیده عبرت می‌نگرند؛ «نشانه‌هایی است» زیرا این اندیشه و تأمل، خود از بزرگترین اسباب ایمان می‌باشد.

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ اِنْ
عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطٰنٍ بِهٰذَا اَقُولُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿٦٨﴾

آن‌گاه خداوند متعال نمونه‌هایی از سخنان فاسد این مشرکان را بیان کرده و می‌فرماید: «کافران گفتند: خدا فرزندی برای خود اختیار کرده است، او منزّه است، او بی‌نیاز است» بدین‌گونه، خدای سبحان از این باطل آشکار تنزیه جسته و این حقیقت را که از چنین تعلقی بی‌نیاز است، روشن می‌سازد زیرا فرزند فقط از روی نیازمندی خواسته می‌شود در حالی که بی‌نیاز مطلق، هیچ حاجتی ندارد که فرزند آن را برایش برآورده گرداند. همچنین، کسی محتاج فرزند است که خود در معرض انقراض بوده و خواستار فرزندی است که جانشین وی گردد در حالی که خدای عزوجل زنده پاینده‌ای است که بر او مرگ یا فنايي عارض نمی‌شود از این‌رو، او به این تعلق و تعلقاتی مانند آن هیچ نیازی ندارد «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست» پس درست نیست که چیزی از آنها فرزند وی باشد زیرا میان مالکیت و پدری و فرزندی، منافات وجود دارد «شما را بر این ادعا» که خداوند ﷻ دارای فرزند است «هیچ حاجتی نیست» و هیچ دلیل و برهانی بر این ادعا ندارید «آیا چیزی را که نمی‌دانید» بی‌پشتوانه علم و حجت و برهان «به دروغ بر خدا می‌بندید؟» این، تهدید و توبیخی سخت برای آنان است.

قُلْ اِنَّ الدِّينَ يَفْتَرُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ الْكٰذِبَ لَا يَفْلِحُوْنَ ﴿٦٩﴾

«بگو: در حقیقت کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند» با نسبت دادن فرزند و شریک برای وی «رستگار نمی‌شوند» به بهشت و نجات یافتن از عذاب دوزخ.

مَتَّعُ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

﴿٧٠﴾

«متاعی است» فانی «در دنیا» یعنی: اگر هم صاحب این افترا به چیزی از خواسته‌های گذرای خود نایل شود، قطعاً آن بهره‌مندی اندکی در دنیاست «سپس بازگشتشان به سوی ماست» با مرگ «آن‌گاه به سزای آن‌که کفر می‌ورزیدند، به آنان عذاب سخت می‌چشانیم» یعنی: افتراکنندگان را به سبب کفرشان که عللی چون دروغ بستن بر خدای سبحان در پشت سر آن قرار دارد، به عذابی ابدی معذب می‌کنیم.

﴿وَأَنذِرْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَتَقَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا

تُنظَرُونَ ﴿٧١﴾

«و خبر نوح را بر آنان بخوان» یعنی: داستان وی را با قومش که به پیام حق وی کفر ورزیدند چنان‌که کفار قریش با تو چنین کردند، بر آنان بخوان «آن‌گاه که به قوم خود گفت: ای قوم من، اگر اقامت من» در میان شما «و اندرز دادن من به آیات خدا» یعنی آیات تکوینی و تنزیلی وی «بر شما گران آمده است» و تاب تحمل آن‌را ندارید «پس» بدانید که من «بر خدا توکل کرده‌ام» بنابراین، روش شما را جز با توکل بر خدای عزوجل، به شیوه دیگری پاسخ نداده و بی‌باک از عملکرد شما، به راه دعوت خویش ادامه می‌دهم «پس عزم‌تان را جزم کنید» و تصمیمتان را استوار گردانید «همراه شریکان خویش» یعنی: آنها را در تصمیم‌گیری‌تان علیه من، یا یاری دادنتان علیه من، به همراهی فراخوانید «باز کارت‌ان بر شما پوشیده نباشد» یعنی: در توطئه علیه من، هیچ پرده پوشی نکرده و هر تصمیمی که علیه من می‌گیرید، به‌طور آشکار و عریان بگیریید «سپس برسانید به من» یعنی: آن‌کاری را که در حق من اراده کرده و آن تصمیمی را که در باره من گرفته‌اید، به معرض اجرا بگذارید «و مهلتم ندهید» بلکه در

کارتان تعجیل کنید و آنچه می‌خواهید با من انجام دهید زیرا من از شما هیچ پروایی ندارم و می‌دانم که شما هیچ کاره‌اید.

این سخن نوح علیه السلام، از روی اعتماد و اطمینان کامل وی به نصرت پروردگارش و اهمیت ندادن و بی‌پروایی وی به تهدیدهای قومش بود.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

۷۲

«پس اگر روی گردانیدید» از پندها و موعظه‌های من و از پروای خدا جل جلاله و پیروی از من «بدانید که من از شما هیچ مزدی را نخواسته‌ام» یعنی: من در برابر پند و اندرز خویش، از شما هیچ مزد و پاداشی را نخواسته‌ام تا مرا در دعوت‌م، به چشمداشت‌های مادی متهم سازید «پاداش من جز بر عهده خدا نیست» و فقط اوست که اجر و ثواب مرا عنایت می‌نماید، چه شما ایمان آورید و چه روی گردانید «و دستور یافته‌ام که از مسلمانان باشم» یعنی: از اهل تسلیم و از اهل اسلام باشم، اسلامی که دین همه انبیای عظام علیهم السلام است، هرچند شریعت‌هایشان متنوع و متعدد باشد.

فَكَذَّبُوهُ فَجَبَّتْهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ وَجَعَلْنَاهُمْ حَتِيفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ

۷۳

«پس او را تکذیب کردند» یعنی: قوم نوح علیه السلام به تکذیب خود استمرار و بر مخالفت و عناد خویش اصرار ورزیدند «آن‌گاه او و کسانی را که با او بودند» از مؤمنانی که - به‌رغم عناد و ایذای قومشان - از او در دین پیروی کرده و در راه حق پایداری ورزیدند «نجات دادیم در کشتی» ای که نوح علیه السلام را مأمور ساختن آن کردیم «و آنان را جانشینان گردانیدیم» در زمین، زمینی که قبلاً از آن نابودشدگان در توفان بود «و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند» از کفار معاند با نوح علیه السلام «غرق کردیم» به وسیله توفان «پس بنگر» ای محمد صلی الله علیه و آله و ای مخاطب که: «فرجام کار بیم‌داده‌شدگان

چگونه بود» یعنی: پایان کارشان چه عبرت‌انگیز بود؟ وما با دروغ‌انگاران حضرات پیامبران، این چنین می‌کنیم. این تسلیت و دلجویی‌ای برای رسول خدا ﷺ و تهدیدی برای مشرکان است.

داستان نوح علیهِ السلام قبلا در سوره «اعراف» نیز گذشت و این داستان و امثال آن از داستانهای قرآنی، در برخی از سوره‌های دیگر هم تکرار می‌شود پس راز و حکمت این تکرار در چیست؟

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» برای این تکرار، دو عامل را ذکر می‌کند: اول این‌که: داستانی که در یک سوره مطرح می‌شود، به سیاق آن سوره و جایگاه آن در ترتیب قرآنی کمک می‌کند. یعنی آن داستان، به عنوان بخشی از مضمون تبیین‌کننده آن سوره، به معانی مورد نظر آن، پیوند می‌خورد.

دوم این‌که: داستانهای قرآنی در چهارچوب اندرزه‌های مطرح شده در آن، نقش ویژه خود را در هر سوره ایفا می‌کنند و این داستانها بر اساس طول، توسط یا کوتاه‌بودن یک سوره، هماهنگ با آن عمل می‌نمایند». بنابراین، طرح داستان نوح علیهِ السلام، به سیاق و موضوع عام سوره «یونس» کمک می‌کند و آن عبارت از نفی تعجب و شگفتی آنان از فرستادن پیامبر هشداردهنده‌ای است. چنان‌که طرح این داستان، به شفای قلب بیمار دلان از بیماری شک نیز کمک کرده و مؤمن را بر در پیش گرفتن موضعی درست و محکم در برابر کفار تربیت می‌کند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ﴿٧٦﴾

«آن‌گاه پس از نوح پیامبرانی را به‌سوی قومشان فرستادیم» چون هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب علیهِم السلام را «پس برای آنان» یعنی: برای قومشان «بینات را آوردند» یعنی: معجزات، ادله، برهانها و احکام دین را «ولی آنان هرگز مستعد آن نبودند که به چیزی که قبلا آن را دروغ شمرده بودند، ایمان بیاورند» یعنی: ایمان نیاوردند بلکه بر کفر خویش اصرار و استمرار ورزیده و به سبب اصرار پیشین‌شان بر

تکذیب پیامبران، توفیق ایمان نیافتند. یا معنی این است: اقوام این گروه پیامبرانی که بعد از نوح علیه السلام مبعوث شدند، بر آن نبودند تا به آنچه که قوم نوح علیه السلام قبلاً آن را تکذیب کرده بود، ایمان بیاورند «این گونه ما بر دلهای تجاوزکاران» از حد در کفر و فساد «مهر می نهیم» و در نتیجه، دلهایشان پذیرای ایمان نمی شود. بنابراین، مهربانان، به سبب تجاوز خود آنهاست.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِۦ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ



«سپس بعد از آنان» یعنی: بعد از پیامبرانی که ذکرشان رفت و بعد از امتهایشان «موسی و هارون را با آیات خویش به سوی فرعون و سران قوم وی فرستادیم» آیات: شامل معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که در سوره‌های قبل ذکر شد «ولی آنان گردنکشی کردند» یعنی: از پذیرفتن آیات، تکبر ورزیده و در برابر آن تسلیم نشدند و به آنچه که این آیات دربرگیرنده آن بود، اذعان ننمودند «و قومی مجرم بودند» به سبب استکبار و گردنکشی از پیروی آنچه که موسی و هارون (علیهما السلام) با خود آورده بودند، به همین جهت، موضعی هماهنگ با طبیعت تبه‌کارانه و مجرمانه خود در پیش گرفتند.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ

«پس چون حق از جانب ما به‌سویشان آمد، گفتند» از روی مکابره و عناد «بی‌گمان این سحری آشکار است» فرعونیان حق را با تأکید هر چه تمامتر، سحر و جادو خواندند، در حالی که می‌دانستند این سخنان دروغی بیش نیست.

قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ﴿٧٧﴾

«موسی گفت» اعتراض کنان بر آنان «آیا وقتی حق به سوی شما آمد، می گوید این سحر است؟ آیا این سحر است؟» در حالی که همین معجزه حق بود که سحر ساحران را تماما بی اثر کرد پس این، دورترین چیز از سحر می باشد «و حال آن که ساحران رستگار نمی شوند» یعنی: به مطلوبی دست نیافته و به خیری نمی رسند و از شر و بلایی نجات نمی یابند پس چگونه کسی که فرستاده الله ﷻ و از اهل نجات و رستگاری است، به این وادی سراسر زیان در می افتد؟

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا وَتَكُونُ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ

بِمُؤْمِنِينَ ﴿٧٨﴾

«گفتند» فرعونیان «آیا به سوی ما آمده ای تا ما را از دینی که پدرانمان را بر آن یافته ایم» یعنی از پرستش بتان «بازداری و تا کبریا در زمین برای شما باشد» ای موسی و هارون؟ مراد از کبریا: ریاست و پادشاهی است. پس فرعون و فرعونیان، علت عدم پذیرش دعوت موسی ﷺ را به دو امر مربوط ساختند: یکی تمسک به تقلید از پدرانشان و دیگری حرص بر ریاست، چه اگر آنان دعوت موسی ﷺ را اجابت گفته و او را تصدیق می کردند، در این صورت، کلیدهای امر امت وی در اختیارش قرار می گرفت و برای فرعون، ریاست تام و کاملی باقی نمی ماند، چرا که تدبیر و اداره شئون مردم به وسیله دین، اداره فرعون را با سیاستها و روشها و منشهای وی، ملغی و بی اعتبار می گردانید. «و ما به شما دوتن ایمان نمی آوریم» این همان قرار نهایی و فیصله آخرین بود که آن را اعلان کردند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتُونِي بِكُلِّ سِحْرِ عَلِيمٍ ﴿٧٩﴾

و چون فرعون معجزه ید بیضا و عصای موسی ﷺ را دید، برای این که موضع خویش در قبال دعوت موسی ﷺ را به مردم، موضعی درست و بر حق نمایش دهد، به

گردآوردن جادوگران و ترتیب دادن نمایشنامه‌ای بدین مضمون دستور داد: «و فرعون گفت: هر جادوگر دانایی را پیش من آورید» زیرا او بر این باور بود که معجزات موسی عليه السلام از نوع سحر و جادوست پس بر آن شد تا مردم را تحمیق کند و بفریبد و با سحر و شعبده‌بازی و ایجاد آشوب و هياهو و غوغاسالاری، با پیام موسی عليه السلام معارضه نماید پس خدای متعال این نیرنگ و توطئه وی را بی‌اثر کرد چنان‌که می‌فرماید:

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمُ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلقُونَ ﴿٨٠﴾

«و چون جادوگران آمدند، موسی به آنان گفت: آنچه را اندازنده هستید، بیندازید» یعنی: آنچه را که با خود از ریسمانها و عصاها دارید به میدان افکنید. دلیل این‌که موسی عليه السلام آنها را به پیشگام شدن در اجرای نمایششان فراخواند این بود که: او می‌دانست؛ نمایش آنها خیالاتی بیش نیست و آنها نمی‌توانند عصاها و ریسمانهای خود را در میدان واقعیت به مارها و اژدهای حقیقی تبدیل کنند و چون آنها این خیال‌افگنی‌هایشان را به میدان افکنند، او با ابطال و در هم چیدن عصاها و ریسمانهایشان، جادویشان را محو و بی‌اثر می‌گرداند و بدین‌گونه، عجز و ناتوانی‌شان برای همه کسانی که در صحنه حاضرند، آشکار می‌شود چرا که او عصایش را می‌افکند و پس از تبدیل آن به اژدها، مجدداً آن را به حال اولش برمی‌گرداند و مردم هم آن را در دستش می‌بینند که موجود است، اما ریسمانها و عصاهای ساحران نابود می‌شود، از آن‌رو که تخیل‌افگنی‌ای بیش نبوده که بر باد رفته است و اثری واقعی و برجای ماندنی از خود ندارد.

فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَابِقٌ لِلْكَافِرِينَ ﴿٨١﴾

«پس چون افکندند، موسی گفت: آنچه را شما به میان آوردید سحر است» یعنی: باطل قلابی‌ای است که به‌وسیله آن اموری غیر واقعی را که هیچ حقیقتی ندارد، در خیال مردم به صورت اموری واقعی در می‌افکنید، به‌خلاف آورده من که حق و

واقعیت است زیرا نشانه و معجزه‌ای از معجزات خداوند ﷻ می‌باشد «به زودی خدا آن را باطل خواهد کرد» یعنی: خداوند متعال به زودی برساخته‌هایتان را محو و بی‌اثر خواهد کرد به طوری که مردم، بطلان آن را - با نشانه‌های اعجازگری که خدای سبحان بر دست من آشکار می‌گرداند - خواهند دانست و به حقیقت امر آن پی خواهند برد «خدا کار مفسدان را تأیید نمی‌کند» و برنامه‌هایشان را به کرسی حقیقت نمی‌نشانند زیرا این سنتی از سنت‌های خداوند ﷻ است که عمل مفسد، قابلیت اصلاح را ندارد. آن‌گاه حق تعالی سنتی دیگر از سنن خویش را که متمم و مکمل این سنت وی است، ذکر نموده و می‌فرماید:

وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨٢﴾

«و خدا حق را ثابت می‌گرداند» یعنی: حق را به عرصه ظهور آورده و آن را به کرسی می‌نشانند و در زمین به آن تمکین می‌دهد. به قولی معنی این است: حق را تبیین کرده و آن را روشن می‌کند «با کلمات خود» که آنها را در کتابهایش بر انبیای خویش فرود آورده است، کلماتی که در برگیرنده حجتها و برهانهای او می‌باشند «هر چند مجرمان» از کسان فرعون و دیگران «را خوش نیاید» یا مراد از کلمات: فرمانهای تکوینی باری تعالی است، چون این فرمان وی به عصا که: به اژدها تبدیل شود و ریسمانها و عصاهایشان را فرو بلعد.

فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالِي فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٨٣﴾

«سرانجام، کسی به موسی ایمان نیاورد جز ذریه‌ای از قوم وی» از زاد و ولد بنی‌اسرائیل. به قولی دیگر: مراد از «ذریه»، گروهی از جوانان و کسان قوم فرعونند. یعنی جز شماری اندک از نژاد و کسان فرعون، کسی دیگر از آنان به موسی ﷺ ایمان

نیاورد و از آن جمله بود مؤمن آل فرعون که ایمانش را پنهان می‌داشت^۱ و از آن جمله بودند آسیه زن فرعون، ماشطه دخترش و زن خزانه دار وی که: «با وجود خوف از فرعون و ملاً آنها» یعنی: اشراف قومش «که مبادا آنان را در فتنه افکنند» یعنی: آنها را از دین حق با آزار و شکنجه برگردانند؛ به موسی عليه السلام ایمان آوردند «و همانا فرعون در آن سرزمین گردنکش بود» یعنی: او در سرزمین مصر و بر مردم آن برتری‌جو، سرکش، متکبر و مستبد بود «و او از اسرافکاران بود» در کفر و در آنچه که از کشتن و به دار آویختن و انواع گوناگون شکنجه‌ها و عذابها بر مردم اعمال می‌کرد. از برخی روایات تاریخی بر می‌آید که فرعون زمان موسی عليه السلام، رعمسیس دوم بود که در مصر منشوری عام صادر کرد و در آن اعلان پروردگاری نمود. و در روشنی این روایات تاریخی، به عمق معنی این آیه پی می‌بریم.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ تَحِبُّونَ لَإِخْلَافِي بِاللَّهِ يُغَوِّی الْبَشَرَ أَشَدَّ كُفْرًا مِّنْ أَن يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ يُؤْتُوا الشَّيْطَانَ أَجْرًا كَثِيرًا ۚ وَلَقَدْ كَفَرَ مِن قَبْلُ وَتَلَا آيَاتِي فَكَنَّا فَتَمَجَّدَ أَتَمَجَّدَ ۚ وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ الْإِسْلَامَ فَذَرُوا آلَ فِرْعَوْنَ فَإِنَّ هُمُ الظَّالِمِينَ ﴿٨٤﴾

«و موسی گفت: ای قوم من! اگر به خدا ایمان آورده‌اید پس بر وی توکل کنید، اگر اهل تسلیمید» این فرمانی است به بنی اسرائیل که آنها را بر این امر برمی‌انگیزد که به خدای عزوجل توکل کنند و خود را به او تسلیم کنند؛ یعنی خود را برای وی پاک و خالص گردانند به طوری که شیطان را در نفس‌هایشان هیچ بهره‌ای نباشد زیرا توکل جز با اخلاص تحقق پیدا نمی‌کند و بدون توکل هم هیچ امتی نمی‌تواند به هدف والای الهی خویش دست یابد.

فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٨٥﴾

«پس گفتند» بنی اسرائیل: «بر خدا توکل کردیم» و این فرمان را پذیرا گشتیم. آن‌گاه به بارگاه حق تعالی رو آورده و چنین دعا کردند: «پروردگارا! ما را فتنه‌ای برای قوم ستمگر مگردان» یعنی: آنان را بر ما مسلط نکن تا ما را با هدف برگرداندن از دینمان

^۱ نگاه کنید به سوره «غافر/ 28».

شکنجه کنند. یا ما را فتنه‌ای برای آنان نگردان که دیگران را به وسیله ما بفریبند، بدین گونه که به آنان بگویند: اگر این گروه بر حق می‌بودند، ما هرگز بر آنان مسلط نمی‌شدیم که این گونه در بندشان کشیده و شکنجه‌شان کنیم.

وَيَجْنَابُ رَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾

«و» نیز بنی اسرائیل گفتند: پروردگارا! «ما را به رحمت خویش از گروه کافران نجات ده» و این چنین‌اند مؤمنان که با خداترسی و امید به فضل حق تعالی، از او درخواست عافیت و نجات می‌کنند.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكَمَا بِمِصْرَ بِيُوتًا وَأَجْعَلُوا يُبُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٧﴾

«و به موسی و برادرش وحی کردیم که شما دوتن، برای قوم خود در مصر خانه‌هایی ترتیب دهید» یعنی: برای قوم خود در مصر، مساجدی را به منظور عبادت خدای متعال بنا کنید. به قولی: مراد از مصر در این آیه، شهر اسکندریه است و به قولی دیگر: مراد مصر قدیم است که در جوار قاهره فعلی قرار داشت «و خانه‌های خود را رو به قبله بسازید» یعنی: مساجد خود را رو به قبله بسازید. به قولی: مراد خانه‌های مسکونی آنهاست که مأمور شدند تا آنها را روبه‌رو و نزدیک همدیگر بسازند زیرا در این کار مصالحی وجود دارد که بر کسی پنهان نیست. بنابر قول اول: مراد از قبله، جهت بیت‌المقدس، یا جهت کعبه است «و نماز را برپا دارید» همان نمازی که خدای متعال شما را به اقامه آن فرمان داده است «و مؤمنان را بشارت ده» ای موسی به آنچه که خداوند عز وجل از پیروزی و جانشین ساختنشان در زمین به آنان وعده داده است.

وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٨٨﴾

«و موسی گفت: پروردگارا! تو به فرعون و اشراف وی زینت و مالهای بسیار در زندگانی دنیا داده‌ای» زینت: نام هر چیزی است که ابزار آرایش قرار می‌گیرد؛ از لباس، وسیله سواری، زیورات، فرش، سلاح و غیره «پروردگارا! تا گمراه کنند از راه تو» یعنی: فرجام کارشان این بود که نعمت‌هایت را، در برگرداندن مردم از دین حقت مورد بهره‌برداری قرار دادند «پروردگارا! اموالشان را نابود کن» و بی‌برکت و محو گردان «و دل‌هایشان را سخت کن» یعنی: آنها را سنگدل گردان و بر دل‌هایشان مهر بنه که حق را نپذیرند و به استقبال ایمان نشتابند، به گونه‌ای «که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند» یعنی: ایمان آنها با دیدن عذابت همراه شود، که در این هنگام، دیگر ایمان سودی به حالشان ندارد.

این نفرین‌های موسی علیه السلام علیه آنان، حکایتگر خشم وی به خاطر خدا جل جلاله و دینش، علیه فرعون و سران قوم وی، یعنی کسانی بود که برای موسی علیه السلام روشن شده بود که خیری در آنان نیست، به همین جهت بود که خدای متعال دعای او را اجابت کرد چنان‌که می‌فرماید:

قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمْ مَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾

«خداوند فرمود: دعای هر دوی شما اجابت شد پس استقامت کنید» استقامت: ثبات و پایداری آنها بر تمسک به دین، عدم بیرون رفتن از دایره احکام آن و دعا و التجایشان به سوی خدای عزوجل است «و از راه جاهلان پیروی نکنید» یعنی: از شریعت خدا جل جلاله منحرف نشوید؛ با پیروی از کسانی که علم و دانشی در دین ندارند. و هرچند که دعاکننده موسی علیه السلام بود، لیکن چون هارون علیه السلام نیز به دعای موسی علیه السلام آمین می‌گفت، در اینجا صیغه تشنیه به کار گرفته شد.

علامه آلوسی در تفسیر «روح المعانی» از شیخ ابومنصور ماتریدی نقل می‌کند که گفت: «رضا به کفر از حیث این‌که کفر است، کفر می‌باشد، اما رضا به کفر کافر نه از این

حیث بلکه از حیث این که سبب عذاب دردناک برای وی است، کفر نیست و دعای موسی علیه السلام از همین مقوله دوم بود.

﴿ وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ ءَأَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمِنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩٠﴾ ﴾

«و بنی اسرائیل را از دریا گذرانندیم» خداوند متعال دریا را خشک کرد و بنی اسرائیل را از آن عبور داد و به ساحل رسانید^۱ «پس فرعون و لشکریانش از راه ستم و تجاوز، آنان را دنبال کردند» بغی: ستم و عدو: تجاوز است «تا وقتی که» فرعون «در شرف غرق شدن قرار گرفت» و آب تا دهانش بالا آمد، «گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی بجز آن که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، نیست» زیرا هنگامی که فرعون و کسانش در تعقیب موسی علیه السلام و قومش به دریا زدند تا از همان راه از دریا بگذرند، آب از هر دو سو به هم آمد و غرقشان کرد، در همین کشاکش غرق بود که فرعون این سخن را گفت. آن لعین صراحتاً نگفت که: به خدا جل جلاله ایمان آوردم زیرا هنوز در او عرقی از دعوای الوهیت باقی مانده بود «و» گفت «من از مسلمانانم» یعنی: از تسلیم شدگان به امر خدا جل جلاله و از کسانی هستم که او را به یگانگی خوانده و ماسوایش را نفی می‌کنند. البته آن ایمان درچنان وقتی، به‌حال وی سودی نکرد چنان‌که خدای متعال فرمود:

﴿ أَكُنْ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٩١﴾ ﴾

«اکنون؟» یعنی: آیا اکنون ایمان می‌آوری «درحالی که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تبهاران بودی؟» پس بدان که ایمان آوردن در هنگام دیدن مرگ، هیچ سودی به حالت ندارد. به قولی: گوینده این سخن به وی، جبرئیل علیه السلام بود.

^۱ تفسیر این واقعه در سوره «بقره/ 50» گذشت.

اجماع امت بر آن است که ایمان فرعون پذیرفته نشد، به سبب این سنت الهی که: ایمان در حال فرود آمدن عذاب پذیرفته نمی‌شود.

فَالْيَوْمَ نُنَجِّكَ بِدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَفِلُونَ ﴿١٣﴾

«پس امروز تو را با جسدت می‌رهانیم» یعنی: تو را از دریا با جسد بی‌روح بیرون می‌آوریم. آری! دریا فرعون را مرده به ساحل افکند به طوری که همگان جسد وی را مشاهده کردند «تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند، آیتی باشد» از آیات و نشانه‌های ما، که امت‌های آینده وقتی خبر این واقعه عبرت‌انگیز را می‌شنوند، از آن عبرت بگیرند و کذب و بهتان این ناکسی را که مدعی ربوبیت اعلیٰ شد، بدانند و در نتیجه از تکبر و گردنکشی و تمرد علیه خدای سبحان بپرهیزند. آری! اینک این جثه بی‌جان وی است که در ساحل دریا در فضایی بازافکنده شده پس بروید و آن را ببینید؛ ببینید که او نه خداست و نه رب اعلیٰ بلکه جسد بی‌جان بی‌نواایی است سپرده شده به ماسه‌های سوزان ساحل. بایسته یادآوری است که جسد فرعون تا به امروز هم در موزه آثار باستانی مصر در قاهره موجود است و در معرض بازدید عموم قرار دارد، که همه روزه، جهانگردان بسیاری از آن دیدن می‌کنند و اهل اعتبار از آن عبرت می‌گیرند «و بی‌گمان، بسیاری از مردم از آیات ما» یعنی: از نشانه‌های ما که موجب عبرت‌گرفتن و اندیشیدن است و انسان را از خواب غفلت بیدار می‌کند «غافلند» و از آنها درس عبرت فرا نمی‌گیرند.

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ يَلْ مُبْرَأَ صَدَقِي وَرَزَقْنَهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي

بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٤﴾

«به راستی ما بنی‌اسرائیل را در جایگاه‌های نیکو منزل دادیم» یعنی: آنان را در سرزمین نیک و ستوده‌ای که همانا سرزمین بیت‌المقدس و ما حول آن است، اسکان دادیم و فرود آوردیم «و از چیزهای پاکیزه» یعنی: از روزی حلال و پاکیزه در پیش طبع و شرع «به آنان روزی بخشیدیم پس اختلاف نکردند» در امر دینشان و در آن

به شعبه‌های متفرق منشعب نشدند، بعد از آن‌که بر راه و روش واحدی قرار داشتند؛ «مگر پس از آن‌که علم برای آنان حاصل شد» یعنی: مگر بعد از آن‌که تورات را خواندند و به احکام آن دانا شدند. به قولی معنی این است: اختلاف نکردند مگر بعد از آن‌که علم - یعنی قرآن - به آنان آمد، آن‌گاه در کار قرآن اختلاف کردند و بر اثر این اختلاف بود که جمعی به آن ایمان آوردند و دیگران به آن کافر شدند «همانا پروردگار تو در روز قیامت میانشان درباره آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردند» از امور دین و دنیا «داوری خواهد کرد» پس محق را در برابر عملش به حق پاداش داده و مبطل را به آنچه که سزاوار آن است، مجازات خواهد کرد.

فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١٤﴾

«و اگر از آنچه به سوی تو فرو فرستاده‌ایم در تردیدی» خطاب برای هر شنونده یابرای پیامبر ﷺ است که مراد از آن امت ایشانند «از کسانی که پیش از تو کتاب می‌خواندند، پرس» یعنی: از اهل کتابی که اسلام آورده و به دعوت ایمان آورده‌اند - همچون عبدالله بن سلام رضی الله عنه - پرس زیرا ایشان به تو خبر خواهند داد که قرآن کتاب بر حق خدا جل جلاله است و تو پیامبر راستین وی هستی چرا که تورات به این حقیقت شاهد و ناطق است «قطعا حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است» این بیانی است که هرگونه شکی را قلع و قمع می‌کند زیرا به گواهی خدای سبحان براین حقیقت ناطق است که: آنچه باطل‌پرستان در آن تشکیک می‌کنند، حقی است که هیچ باطلی با آن آمیخته نیست و شائبه هیچ شبهه‌ای در آن وجود ندارد «پس از شک‌آوردگان نباش» یعنی: از دودلان متردد و متحیر نباش.

از قتاده؛ روایت شده است که گفت: به ما رسیده است که آن حضرت رضی الله عنه بی‌درنگ پس از نزول این آیه فرمودند: «نه شک می‌کنم و نه «از اهل کتاب» سؤال می‌نمایم بلکه گواهی می‌دهم که قرآن حق است». پس، تعبیر: (از شک‌آوردگان نباش) که در این آیه خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به کار گرفته شده، به معنای این نیست که آن حضرت رضی الله عنه

در این مورد شکی داشته اند بلکه این تعبیر در میان اعراب کاربرد دیگری نیز دارد، مثلاً یکی از آنان به فرزندش می‌گوید: اگر تو به راستی فرزند منی پس شجاع باش! چنان‌که فرض نمودن یک چیز برای نفی احتمال وقوع آن نیز در میان اعراب مألوف است.

ابواللیث سمرقندی در تفسیرش «بحرالعلوم» می‌گوید: «خداوند عَلَّامٌ خود به این امر داناتر است که نه آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شک کردند و نه شک می‌کردند ولی او می‌خواست تا ایشان بگویند که: شکی ندارم! چنان‌که به عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «آیا توبه مردم گفتی که من و مادرم را معبود خویش بگیری؟» «مائده/۱۱۶» در حالی که خود می‌دانست عیسی چنین سخنی نگفته است ولی می‌خواست تا او بگوید: «من به مردم چنین سخنی نگفتم».

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «فرض نمودن شک، گاهی مفید اثبات عکس آن می‌باشد که یقین است و این نظریه‌ای است که فلاسفه‌ای مانند دکارت به آن باور دارند بنابراین، از تعبیر فوق این معنی بر نمی‌آید که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قرآن شکی داشته‌اند».

تأویل دیگر این است که: مخاطب، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اند ولی مراد شکاکان امت ایشان می‌باشند نه خود ایشان زیرا قرآن به زبان اعراب نازل شده است و در میان آنان این شیوه رایج است که گاهی کسی را به چیزی مخاطب می‌کنند در حالی که غیر او را اراده دارند چنان‌که می‌گویند: «ایاک أعنی و اسمعی یا جاریه: هدفم تویی، اما دخترک! تو بشنو». در فارسی نیز این شیوه سخن رایج است و این ضرب المثلی است که می‌گویند: «در به تو می‌گویم، دیوار تو بشنو».

یادآور می‌شویم که شیوه مخاطب ساختن رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اراده داشتن غیر ایشان، در قرآن نظایر دیگری نیز دارد.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٩٥﴾

«و از زمره کسانی که آیات خدا را دروغ انگاشتند نباش، که از زیانکاران می‌شوی» این خطاب نیز از باب برانگیختن و پایدار ساختن پیامبر ﷺ و امتشان بر راه حق و قطع طمع‌های باطل پرستان است.

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٩٦﴾ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ
الْأَلِيمَ ﴿٩٧﴾

«همانا کسانی که حکم پروردگارت» به عذاب «بر آنان ثابت شده» و قضا و قدر الهی براین‌که آنان بر کفر اصرار می‌ورزند و بر کفر هم می‌میرند، بر آنان لازم گردیده «ایمان نمی‌آورند» پس از اینان به هیچ حالی از احوال، ایمان بر نمی‌آید «هر چند هرگونه آیتی برایشان بیاید» از آیات تکوینی و تنزیلی خداوند ﷻ زیرا آیات (نشانه‌ها و معجزات) هیچ سودی به حال آنان نمی‌کند «تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند» پس فقط در هنگام مشاهده عذاب است که ایمان می‌آورند چنان‌که فرعون ایمان آورد ولی این ایمان، نه فایده‌ای به حالش داشت و نه نجات‌بخش او بود. در حدیث شریف آمده است: «همانا خدای عزوجل توبه بنده را - تا آن‌گاه که او در غرغره جان‌کندن نباشد - می‌پذیرد». حالت غرغره، حالت مرگ است که انسان در تب و تاب آن دست و پا می‌زند.

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ ءَازَابَ الْخِزْيِ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٩٨﴾

«چرا هیچ شهری نبود که اهل آن ایمان بیاورد» آن‌گاه که عذاب را می‌بیند «و ایمان آن به حالش سود بخشد؟ مگر قوم یونس» که ایمانشان - به عنوان یک استثنا - در حال مشاهده عذاب پذیرفته شد. یا معنی این است: پس چرا مردم حتی یک شهر از این شهرهایی که ما هلاکشان ساختیم، نبودند که ایمانی به‌هنگام و عبرت‌انگیز بیاورند،

چنان ایمانی که برای خدا عَلَّامٌ خَالِصٌ خالص بوده و قبل از مشاهده عذاب وی باشد و آن را به تأخیر نیندازند چنان که فرعون به تأخیر انداخت؛ مگر قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ «که وقتی» در هنگام مشاهده مقدمات عذاب «ایمان آوردند» به ایمانی معتبر و صادقانه «عذاب رسواگر را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم» این همان عذابی است که یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ نزولش را به آنان وعده داده بود، اما آنها عین آن را ندیدند بلکه علامات و نشانه‌های آن را که ابری سیاه و دارای دود غلیظی بود، مشاهده کردند «و تا مدتی آنان را بهره‌مند ساختیم» بعد از برطرف ساختن عذاب از آنان.

داستان قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ، سومین داستان ذکر شده در این سوره پس از داستان نوح و موسی - علیهما السلام - است.

قتاده در تفسیر آیه، بنا را بر وجه اولی که در معنی آن ذکر کردیم، قرار داده و می‌گوید: «حالتی که برای قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ روی داد، در امتهای قبل از آن رخ نداده بود. یعنی ایمان مردم هیچ شهری که کافر شده و سپس در هنگام مشاهده عذاب ایمان آورده بودند - بجز ایمان قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ - سودمند واقع نگردید بنابراین، خدای عزوجل قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ را از این سنت عام که عدم پذیرش ایمان در هنگام رؤیت عذاب است، استثنا کرد. قتاده اضافه می‌کند: به ما نقل شده که قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ در نینوی از سرزمین موصل می‌زیستند پس چون پیامبرشان را گم کردند - زیرا وقتی ایمان نیاوردند، او خشمگین از میانشان بیرون رفت، که خود این، یکی از نشانه‌های آشکار نزول عذاب بر آنان بود - در این هنگام، خدای عزوجل گرایش به توبه را در دل‌هایشان افگند پس پوشاک‌های زبر پشمینه‌ای پوشیده به صحرا بیرون رفتند و چهارپایان خود را نیز با خود بردند و میان هر حیوانی با فرزندش جدایی افگندند و چهل بامداد در این حالت به سوی خدای عزوجل بانگ ناله سر دادند و فریاد و ضجه حیوانات نیز همراه با آنان زمین را پرکرده بود پس چون خدای عزوجل صدق و راستی را از دل‌هایشان دریافت و توبه و ندامت راستینشان از اعمال گذشته‌شان را به علم ظهور دانست؛ عذاب را از آنان برطرف ساخت، بعد از آن که عذاب بر آنان فرو آویخته شده و میان آنان و نزول نهایی

عذاب، جز اندک زمانی باقی نمانده بود. این واقعه در روز جمعه، مطابق روز عاشورا اتفاق افتاد».

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا ۖ أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿١١﴾

«و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً هر که در زمین است همه یکجا ایمان می‌آوردند» به طوری که همه برایمان یکدل و یکدست می‌بودند و در آن هیچ پراکندگی و اختلافی نمی‌داشتند ولی پروردگار تو این امر را نخواست زیرا ایمانی این‌چنین، مخالف مصلحتی است که خدای سبحان آن را اراده دارد، این مصلحت؛ همانا حکمت بالغه پروردگار در این است که قضیه ایمان را به اختیار انسان واگذارد «آیا تو» ای محمد ﷺ! «مردم را به اکراه و امیداری تا مؤمن شوند؟» بدان که نه این کار در وسع و توان توست و نه جزء تکالیف تو زیرا در امر پذیرفتن دین هیچ‌گونه اجباری نیست و سنت الهی بر آن رفته که فاسقان ستمگر متکبر و گردنکش را هدایت نکند.

وَمَا كَانَتْ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۖ وَيَجْعَلُ الرَّحْمَنُ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٢﴾

«و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا» و خواست وی «ایمان بیاورد» بنابراین، آنچه که خدا ﷻ نخواهد هرگز روی نمی‌دهد «و بر کسانی که نمی‌اندیشند، پلیدی را قرار می‌دهد» یعنی: عذاب را، یا خواری و رسوایی‌ای را که همانا سبب عذاب است بر کفاری واقع می‌گرداند که در حجت‌های خدا ﷻ تعقل نمی‌کنند و در آیات و ادله‌ای که باری تعالی برایشان بر پا کرده، تدبر و اندیشه نمی‌نمایند. چنان‌که از عدم تعقل آنان یکی این است که به این حقیقت که ایمان و هدایت در اختیار باری تعالی است پی نبرده‌اند، به همین جهت، به بارگاه وی التجا نکردند تا به راه راست خویش هدایتشان کند و نتیجه این شد که در پلیدیشان باقی‌ماندند، خواری و رسوایی بر آنان استمرار یافت و سزاوار خشم حق تعالی گشتند.

قُلْ أَنْظِرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١١١﴾

«بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟» یعنی: در آفریده‌هایی که دال بر وجود، وحدت و کمال قدرت صانع و آفریننده خویش‌اند، تفکر و اندیشه کنید «ولی» باید دانست که «نشانه‌های عبرت‌انگیز و هشدارها» یعنی: معجزات، آیات و پیامبران عليهم‌السلام «برای گروهی که ایمان نمی‌آورند» و ایمان نیاوردنشان در علم ازلی خدای سبحان رفته است «سود نمی‌بخشد» پس هر کس این‌چنین باشد، مشاهده هیچ نشانه و معجزه‌ای در وی سودبخش نیست و هیچ دافعی هم نمی‌تواند کفر را از وی دفع کند زیرا کسانی که شقاوت آنها به حد نهایی خود رسیده است، دیگر تفکر و تدبر در این دلایل نیز، برایشان مفید هیچ فایده‌ای نخواهد بود.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا مِثْلَ آيَاتِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَأَنْظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ

﴿١١٢﴾

«پس آیا جز همانند روزهای کسانی را که پیش از آنان درگذشتند، انتظار می‌برند؟» یعنی: این گروه کفار معاصر محمد صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم، با تکذیب خود، جز نظیر واقعات خدای سبحان بر کفاری را که پیش از آنان درگذشته‌اند انتظار نمی‌برند زیرا انبیای پیشین عليهم‌السلام، کفار زمانشان را از پیش آمد ایامی که در برگیرنده انواع عذاب است هشدار می‌دادند، اما آنان، پیامبران خود را تکذیب کرده و بر کفر خویش بیشتر پای می‌فشردند تا سرانجام، خدای عزوجل عذاب خویش را بر آنان فرود می‌آورد و انتقام خویش را بر آنان روا می‌داشت «بگو: انتظار بکشید» تحقق هشدار پروردگار خویش را «همانا من نیز با شما از منتظرانم» تحقق هشدار پروردگارم را در حقتان.

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٣﴾

«سپس، پیامبران خود و مؤمنان را نجات می‌دهیم» یعنی: امتهای تکذیب پیشه را نابود می‌کنیم، آن‌گاه پیامبران خود و مؤمنان همراهشان را نجات می‌دهیم «بدین گونه نجات

می‌دهیم مؤمنان» به محمد «از قریش و دیگران» را» از عذابی که برای کفار آماده کرده‌ایم «وعده داده‌ایم؛ وعده حق لازم بر خود» که چنین کنیم. پس کسی که در تاریخ بنگرد و زندگی پیامبران: و اهل ایمان و فرجام کافران را مورد بررسی قرار دهد، یقیناً این امر، انگیزه‌های نیرومندی برای ایمان او ایجاد می‌کند، مگر این‌که از کوردلان باشد.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّعُكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٤﴾

«بگو: ای مردم! اگر از دین من» که عبادت خداوند و احد لاشریک است «در شک هستید» و حقیقت آن را دریافته‌اید «پس بدانید که من کسانی را که شما بجای خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم» در هیچ حالی از احوال و از پرستش آنها بیزارم «بلکه خدایی را می‌پرستم که جان شما را می‌گیرد» و شما را به سختی عذاب می‌کند «و دستور یافته‌ام که از مؤمنان باشم» و دینم را برای او خالص گردانم. این آیه نشان دهنده آن است که هرگاه مؤمن با موضع‌گیری‌های شک برانگیز در برابر قرآن و دین خویش روبرو شد، باید از شکاکان بیزاری جسته و بیش از گذشته به خدای خویش روی آورد.

وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٥﴾

«و به من دستور داده شده که به سوی دین حنیف روی آور» یعنی: من فرمان یافته‌ام که در راه دین حنیف، استقامت و پایداری کرده و در آن به هیچ حالی از احوال تزلزل و تردیدی به خود راه ندهم. وجه: یعنی چهره را به یادآوری خاص گردانید زیرا چهره آدمی شریف‌ترین اعضای اوست. حنیف: یعنی مایل از هر دینی به سوی دین اسلام «و» به من دستور داده شده که «زنهار از مشرکان مباش» نه در عقیده، نه در عمل و نه در راه و روش.

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ ﴿١١٦﴾

«و» به من دستور داده شده که: «به جای خدا چیزی را که هیچ سود و زیانی به تو نمی‌رساند، نخوان» زیرا پرستش کسی که نه سودی را جلب نموده و نه بر دفع زیانی قادر باشد؛ بدون شک کاری بیهوده است که هیچ عاقلی آن را انجام نمی‌دهد «که اگر چنین کنی» و آنها را بخوانی و مورد پرستش قرار دهی «در آن صورت، قطعاً از جمله ستمکارانی» بر خود زیرا ستمی بزرگتر از شرک نیست. پس خواندن اموات و جمادات به قصد جلب منفعت یا دفع ضرر، شرک به خدای متعال است و پرهیز و احتیاط از آن لازم می‌باشد.

آن‌گاه خداوند متعال به بیان این حقیقت می‌پردازد که مالک نفع و زیان فقط اوست پس نباید بیم یا امید از دیگران، انسان را از پرستش او به عبودیت غیرش بکشاند:

وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يُدْرِكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١١٧﴾

«و اگر خدا به تو زیانی برساند» یعنی: این فقط خدای سبحان است که زیان‌رسان نفع‌بخش است پس اگر به بنده خود زیانی برساند، یا وی را در جسمش به آفتی مبتلا گرداند «پس برطرف کننده‌ای برای آن جز خود او نیست» یعنی: هیچ کس - هر کس و هر نیرویی که باشد - نمی‌تواند آن شر و بلا را از وی دفع کرده و میان او و آن شر و بلا مانع گردد، بجز خود خدای یگانه و لاشریک «و اگر خیری برایت بخواهد» یعنی: اگر خداوند متعال بخواهد تا به تو خیری برساند «پس فضل او را هیچ رد کننده‌ای نیست» یعنی: هیچ کس نمی‌تواند میان او و آن فضل و بخشش حائل گردد و هر خیری که به انسان می‌رسد، فضل و بخششی از جانب باری تعالی است زیرا نعمتهایی که او بر بندگان خود ارزانی می‌دارد، بر اساس استحقاق آنها نیست بلکه او نعمتها را بی هیچ استحقاقی بر آنان می‌فرستد که آفرینش‌شان، نیکو ساختن شکل و شمایل‌شان، جای دادنشان در زمین و هر نعمت دیگری که بر آنان ارزانی می‌دارد، از جمله این نعمتهاست و از آن جمله است هدایت نمودنشان به راه راست و از آن جمله است

نبوتی که محمد ﷺ را بدان مخصوص گردانیده است پس این نعمتها جملگی از فضل خدای عزوجل است و هیچ کس قادر به بازداشتن آنها نیست.

«آن را» یعنی: فضل خود را «به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌رساند» به محض اختیار خود «و او آمرزنده مهربان است» و از جمله آنچه که می‌آمزد، کوتاهی و قصور بندگانش از شکر و سپاس نعمتهای وی است. پس حال که دانستید؛ خیر و شر، نفع و ضرر و رحمت و مغفرت همه در اختیار خداوند ﷻ است، دیگر چگونه غیر او را سزاوار پرستش می‌دانید.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اطلبوا الخیر دهرکم کله، وتعرضوا لنفحات ربکم، فإن لله نفحات من رحمته یصیب بها من یشاء من عباده، واسألوه أن یستر عوراتکم ویؤمن عوراتکم: در تمام عمرتان طالب خیر باشید و خود را برای دهش و بخشش‌های پروردگارتان پیش اندازید زیرا خدای متعال را وزش‌هایی از رحمت است که آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌رساند و از او بخواهید تا عیوب شما را بپوشاند و ترسها و نگرانی‌های شما را برطرف گرداند».

قُلْ يَأَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٠٨﴾

«بگو: ای مردم! حق از جانب پروردگارتان برای شما آمده است پس هر که هدایت یافت، جز این نیست که به سود خودش هدایت یافته است و هر که گمراه شد، جز این نیست که به زیان خودش گمراه می‌شود» یعنی: سود راهیابی وی مخصوص به خودش هست و زیان کفرش نیز محدود و منحصر به خودش بوده و به دیگری متعدی نمی‌شود و خدا ﷻ را به ایمان و هدایت کسی هیچ نیازی نیست «و من بر شما نگهبان نیستم» تا عهده‌دار و وکیل امور شما بوده و شما را به هدایت مجبورکنم، جز این نیست که من مژده‌رسان بیم‌دهنده‌ای هستم و بس.

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَأَصْبِرْ حَتَّىٰ يَخُذَكَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿١٠٩﴾

«و» ای محمد ﷺ! «از آنچه بر تو وحی می‌شود، پیروی کن» و اوامر و نواهی ما را بجا آور «و شکبیا باش» در برابر آزارهای کفار و مشقتهای تبلیغ و بر رنجهایی که از رنگارنگ بودن اخلاق مشرکان و درشتی‌ها و ناکسی‌ها و کجروی‌های آنها می‌بری «تا خداوند فیصله کند» یعنی: میان تو و آنان حکم کند؛ در دنیا با پیروز ساختنت بر آنان و در آخرت؛ با عذاب نمودنشان در آتش دوزخ «و او بهترین فیصله‌کنندگان است» لذا برایت سزاوار نیست که در فرارسیدن این داوری نهایی عجله کنی زیرا این داوری حتما روی می‌دهد و هیچ شکی در آن نیست.

سوره هود

مکی است و دارای (۱۲۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که مشتمل بر داستان هود عَلَيْهِ السَّلَام است، «هود» نامیده شد.

در حدیث شریف به روایت ترمذی و حاکم آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! شما هم که پیر شده‌اید! آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «مرا سوره‌های هود، واقعه، مرسلات، عم یتسائلون و إذا الشمس کورت پیر ساخت». همچنین در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: چه چیز از سوره هود شما را پیر ساخت؟ فرمودند: این دستور خدای متعال: ﴿فَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ!﴾ (چنان که مأمور شده‌ای، استقامت کن).

فضیلت آن: در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سوره هود را در روز جمعه بخوانید».

این سوره، در معنی، موضوع، افتتاح و اختتام خود با سوره «یونس» هماهنگ است و آنچه را که در آن سوره از امور اعتقادی‌ای مانند وصف اسلام، قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله، دعوت به سوی ایمان، اثبات وحی، توحید، معاد، ثواب و عقاب، اعجاز قرآن، محاجه با مشرکان و ذکر داستانهای بعضی از انبیاء علیهم السلام به اجمال بیان شده است، با اندک تفصیل بیشتری بیان می‌دارد.

الرَّكِنُ أَحْكَمُ آيَاتِهِ ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَيْرٍ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: «الف، لام، را» تفسیر حروف مقطعه در آغاز سوره «بقره» گذشت. «این» قرآن کریم «کتابی است که آیات آن استوار ساخته شده» یعنی: آیات قرآن چنان محکم و متقن گردانیده شده که همچون بنایی استوار، از هرگونه نقص و نقض و کوتاهی و رخنه‌ای برکنار است و این کتاب - برخلاف تورات و انجیل - منسوخ هم نشده است «سپس به تفصیل بیان شده است» با تبیین وعده‌ها، هشدارها و ثواب و

عقاب در آن. مجاهد و قتاده در تفسیر آیه می‌گویند: «قرآن در لفظ خود محکم و در معنی خود مفصل است لذا قرآن در صورت و معنی - هردو - کامل می‌باشد». «از جانب حکیمی آگاه» یعنی: قرآن را خداوندی استوار ساخته که حکیم است و کسی آن را به تفصیل بیان کرده که به جایگاه نزول احکام و عواقب آنها دانا و آگاه می‌باشد.

أَلَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ ﴿٢﴾

«که» این تفصیل و تبیین، به این مضمون است: «جز خدا را نپرستید» یعنی: پیام آیتی که خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ آنها را در قرآن محکم و استوار ساخته و سپس به توضیح و تفصیل آنها پرداخته، مربوط به پرستش اوست که این پرستش باید فقط از آن او بوده و احدی بجز او مورد پرستش قرار نگیرد «به راستی من از جانب او برای شما هشداردهنده‌ام» و نافرمانان را از عذاب وی بیم می‌دهم «و بشارت دهنده‌ام» که فرمانبرداران را به بهشت و خشنودی او مژده می‌دهم.

وَإِنِ اسْتَغْفَرُوا رَبَّهُمْ نَبَأٌ إِلَيْهِ يَسْمَعُهُمْ مَنَّا حَسَنًا إِلَّا أَجَلَ مُسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِن تَوَلَّوْا

فَأِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴿٣﴾

«و» نیز خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ در قرآن شما را فرمان داده است به «این‌که: از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید» آمرزش خواستن را بر توبه مقدم گردانید زیرا هدف مورد نظر و مطلوب از توبه، مغفرت و آمرزش است و توبه سبب دست‌یافتن به آن می‌باشد. به قولی معنی این است: آمرزش بخواهید از گناهان صغیره و توبه کنید به سوی خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ از گناهان کبیره «تا شما را بهره‌مند سازد» در دنیا «به بهره نیک» مانند بخشیدن گشایش در روزی و بخشیدن رفاه و فراوانی در معیشت «تا میعاد معلوم» که نزد خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ مقدر است و آن هنگام مرگ‌تان می‌باشد «و تا به هر صاحب فضلی» در عقیده و عمل «فضل او را» یعنی: پاداش فضل او را «بدهد» در دنیا، یا در آخرت، یا در هر دو. به قولی؛ معنی این است: خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ برای هر کسی که

حسناتش بسیار باشد، از فضلی که بدان بر بندگانش تفضل می کند، می بخشد پس فضل اهل فضل از جانب حق تعالی است.

ابن مسعود رضی الله عنه در تفسیر **(وَيُؤْتِي كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ)** می گوید: «هر کس مرتکب گناهی شود، بر دفتر اعمالش یک گناه نوشته می شود و هر کس یک عمل ثواب انجام دهد، بر دفتر اعمالش ده ثواب نوشته می شود. پس اگر در برابر گناهی که مرتکب شده است، در دنیا عذاب شود، همه آن ده ثواب برایش باقی می ماند و اگر با آن در دنیا عذاب نشود، از ده ثواب او فقط یکی گرفته می شود و نه ثواب دیگر برایش باقی می ماند. سپس فرمود: هلاک شد کسی که یگانهای او بر دهگانهایش غلبه کرد.» «و اگر رویگردان شوید» از عبادت و استغفار و توبه «پس در حقیقت من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم» که عذاب روز قیامت است. البته این مقام، مقام ترهیب و تخویف است چنان که مقام اول ذکر شده در آغاز آیه، مقام ترغیب بود.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤﴾

«بازگشت شما به سوی خداست» با مرگ، سپس زنده شدن بعد از آن و آن گاه دریافت پاداش و جزا «و او بر هر چیزی تواناست» از جمله بر عذاب کردن شما در مقابل ترک او امرش.

پس این آیات، مقاصد قرآن را در دو چیز خلاصه کرده اند: عبادت و استغفار، و بشارت و انداز زیرا هیچ کس نمی تواند عبادت حق تعالی را چنان که باید انجام دهد لذا همراه با عبادت، استغفار نیز لازم است.

أَلَا إِنَّهُمْ يَأْتُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخَفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسْرُوكُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٥﴾

سبب نزول آیه کریمه این بود که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از برابر کفار می گذشتند، برخی از آنان سینه های خود را پیچانیده و پشت های خود را بر می گردانیدند و

جامه‌های خود را بر سر خویش می‌کشیدند تا رسول خدا ﷺ آنها را نبینند. به قولی: این آیه درباره گروهی از مشرکان نازل شد که گفتند؛ چون پرده‌های خانه‌هایمان را فروانداخته و پتوهایمان را بر سرهایمان بیندازیم، آن‌گاه سینه‌هایمان را بر دشمنی محمد ﷺ بیچانیم، چه کسی از این حال ما آگاه می‌شود؟

«آگاه باش که آنان سینه‌های خود را می‌پیچند» یعنی: کافران سینه‌های خود را از پیامبر ﷺ بر می‌پیچند و از ایشان به سبب اصرار بر کفر روی بر می‌گردانند. یا آنها دشمنی با اسلام و پیامبر را در سینه‌های خود پنهان می‌دارند؛ «تا از او پنهان شوند» یعنی: تا از خدا ﷻ یا پیامبرش با اعمال بد خود پنهان شوند و بنابراین، خداوند ﷻ پیامبر خود و مؤمنان را از اعمال بدشان آگاه نگرداند؛ «آگاه باش، آن‌گاه که آنها جامه‌هایشان را بر سر می‌کشند» یعنی: آن‌گاه که بر بسترهای خواب خود جای گرفته و پتوهای خود را بر سرهای خود می‌پوشانند، یا آن‌گاه که جامه بر سر می‌کشند تا رسول خدا ﷺ آنها را نبیند؛ «می‌داند» خدای سبحان «آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند» پس از این پنهان‌سازی خود هیچ سودی نمی‌برند زیرا پنهان و آشکارشان نزد خداوند ﷻ یکسان است «چرا که او دانای راز سینه‌هاست» مراد از صدر: ضمیر انسان است که سینه در برگیرنده آن می‌باشد.

❖ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦﴾

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزیش بر عهده خداست» حق تعالی انواع خوراکی‌هایی را که سزاوار حال هرگونه جاننداری با اختلاف انواع و گونه‌های آنهاست، تأمین می‌کند. البته تأمین روزی آنان، فضل و بخشش و احسانی از جانب اوست، نه این که بر وی واجب باشد. پس هرگاه خداوند متعال از حال هیچ جاننداری - به اعتبار آنچه که به وی از رزق و روزی مقدر کرده است - غافل نمی‌ماند، دیگر چگونه از احوال، اعمال و اوضاع آنان غافل می‌ماند؟ «و محل استقرار آن را می‌داند» یعنی: حق تعالی جایی از زمین را که آن جاندار در آن استقرار می‌یابد و آرام می‌گیرد، می‌داند «و بازگشتگاه آن را» یعنی: جایی را که آن جنبنده در آن می‌میرد، نیز می‌داند

«همه در کتابی مبین ثبت است» یعنی: همه آنچه که در باره جانداران ذکر شد؛ از محل استقرار آنها گرفته تا محل مردن و رزق و روزی آنها، در کتابی روشن که همانا لوح محفوظ می‌باشد، ثبت است.

شاه ولی الله دهلوی؛ در معنی: **(وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا)** می‌گوید: «مستودع جایی است که آن جاندار را به غیر اختیارش در آنجا نگاه داشته بودند؛ مانند صلب مرد و رحم زن اما مستقر جایی است که او به اختیار خود در آن می‌ماند؛ مانند خانه».

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِن قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧﴾

«و اوست آن که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید» برای این که تانی و تأمل رابه بندگانش بیاموزاند «در حالی که عرش وی بر آب بود» یعنی: قبل از آفرینش آسمانها و زمین، عرش حق تعالی بر آب بود. عرش: مرکز تنظیم ملک و فرمانروایی الله ﷻ و مصدر تدبیر اوست که از آسمانها و زمین بزرگتر است. از ابن عباس رضی الله عنهما پرسیدند: «در آن هنگام آب بر چه چیزی قرار داشت؟ فرمود: بر بستر باد». این آیه دلیل بر آن است که عرش و آب قبل از آفرینش آسمانها و زمین آفریده شده بودند و علم جدید در این راستا روشنی‌هایی افکنده است. «تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکار ترید» در امتثال اوامر و نواهی خداوند ﷻ، آن‌گاه نیکوکار را در برابر نیکوکاری اش و بدکردار را در برابر بدکرداری اش پاداش می‌دهد. دلیل این که فرمود: **(أَحْسَنُ عَمَلًا!)**: (نیکو کردار ترید) و نفرمود: «اکثر عملا!»: بیشتر عمل کننده ترید»، این است که مدار عمل بر کیفیت است نه بر کمیت و عمل نیکو نیست تا برای خدای عزوجل خالص نبوده و با شریعت پیامبرش ﷺ منطبق نباشد. پس هرگاه عملی فاقد یکی از این دو شرط بود، آن عمل هدر و بی‌ثمر است «و اگر بگویی: شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد،

قطعا کسانی که کافر شده‌اند می‌گویند: این سخن جز سحری آشکار نیست» یعنی: جز باطلی همانند بطلان سحر و فریبی چون فریب آن نیست.

وَلَيْنَ آخِرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَّا أُمَّةً مَّعْدُودَةً لَيَقُولُنَّ مَا يَحْسِبُهُمْ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٨﴾

«و اگر عذاب را از آنان تا مدتی شمرده شده به تأخیر افکنیم» یعنی: تا مدتی اندک شمار. و به قولی: تا آن هنگام که عمر گروهی شمرده شده از مردم سپری شود «می‌گویند: چه چیز آن را باز می‌دارد؟» یعنی: منافقان در این هنگام می‌گویند: چه چیز عذاب را از فرود آمدن باز می‌دارد؟ این سخن را از روی شتابزدگی و استهزا و تکذیب می‌گویند «آگاه باش، روزی که عذاب به آنان برسد از آنان بازگشتنی نیست» یعنی: از آنان بازداشتنی نیست بلکه حتما و خواه‌ناخواه بر آنان فرودمی‌آید «و آنچه را که مسخره می‌کردند آنان را فروخواهد گرفت» یعنی: عذابی که آن را از روی استهزا و تمسخر به شتاب می‌طلبیدند، بر آنان احاطه خواهد کرد و این امری قطعی است. شایان ذکر است که «امت» در قرآن کریم در معانی متعددی به کار رفته که از آن جمله است: ۱ - امام. ۲ - دین و آیین. ۳ - جماعت. ۴ - فرقه و طائفه. ۵ - زمان.

وَلَيْنَ آذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكَفُورٌ ﴿٩﴾

«و اگر از جانب خود به انسان رحمتی بچشانیم» مانند آماده کردن روزی، بخشیدن سلامتی و دور ماندن از رنجها و محنتها. رحمت: نعمت است «سپس آن را از وی برگیریم» یعنی: آن نعمت را از وی سلب کنیم «قطعا او نا امید است» از رحمت ما و از بازگشت آن نعمت و امثال آن سخت مأیوس است «و ناسپاس» کفور: بسیار ناسپاس و کفران‌کننده نعمت است لذا همه نعمتهایی را که در گذشته از آنها بهره مند بوده، فراموش می‌کند و بر نمی‌گردد تا بعد از زوال آنها شکر و سپاس نعمتهای از دست رفته را بکند.

البته ناامیدی پس از زوال نعمت و غفلت بعد از زوال مصیبت، از طبیعت بشر است و شامل انسان مؤمن و کافر - هر دو - می‌شود.

وَلَيْنَ أَذْقَنُهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ﴿١٠﴾

«و اگر به آدمی پس از محنتی که به او رسیده نعمتی بچشانیم، می‌گوید: سختی‌ها از من دور شد» یعنی: اگر خدای سبحان به بنده خود - بعد از آن که در رنج و بلا، فقر، یا بیماری، یا ترس و بیم گرفتار بوده است - نعمتهای خود - از جمله سلامتی و توانگری - را بچشانند، او این نعمت‌ها را به آنچه که از شکرش سزاوار است مقابله نمی‌کند بلکه می‌گوید: مصیبت‌ها و رنج و محنت‌هایم از من دور شد و اثر آنها از بین رفت! بی آن‌که در برابر دورکردن آن حال و روز بد، شکرگزار خداوند متعال، یا منت‌پذیر وی باشد «بی‌گمان او شادمان و فخر فروش است» یعنی: او به آنچه که خداوند عَلَّامٌ بر وی از نعمتهای آماده خود منت نهاده، بسیار فخر فروش، گردنکش، خودستا و برتری‌جو و از روی سرمستی، سبکسری، تکبر و ناسپاسی بسیار شادمان و به خود بالنده است.

آری! این طبیعت انسان است، به‌جز کسانی که به وصف صبر و عمل صالح موصوف باشند:

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿١١﴾

«مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته کرده‌اند» پس آنها در هر دو حال نعمت و نکبت، در مقام شکر و صبر پایدار بوده خدای عزوجل را در همه حال و از جمله در هنگام زوال نعمت نیز شکر می‌گزارند و حمد و سپاس وی را بر زبان دارند، همان طوری که او را در هنگام زوال نکبت و بلا و حصول نعمت و رفاه یاد می‌کنند، از آن رو که می‌دانند این نعمتها از سوی اوست. پس به داشتن نعمت، سرمست و متکبر نمی‌شوند «آن گروه» موصوف به وصف صبر و عمل به شایستگی‌ها «برای آنان است آمرزشی» برای گناهانشان «و پاداشی بزرگ» و بسیار عظیم برای

اعمال شایسته‌شان. در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست [بلاکیف] اوست، خدای عزوجل در باره مؤمن هیچ حکمی نمی‌کند مگر این که آن حکم به خیر اوست زیرا مؤمن چنان است که اگر به او شادی و گشایشی برسد، شکر می‌گزارد پس این به خیر اوست و اگر به او رنج و سختی‌ای برسد، صبر می‌کند و این نیز به خیر اوست و جز مؤمن هیچ کس دیگر چنین حالی ندارد».

فَلَمَّا كُنَّا تَارِكًا بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٣﴾

بعد از آن که خدای عزوجل به بیان این حقیقت پرداخت که قرآن برای تحقق عبودیت و معرفت وی نازل شده است و بعد از آن که حکمت آفرینش آسمانها و زمین و موضع اهل کفر و ایمان را در قبال سختی‌ها و نعمت‌ها بیان کرد، اکنون پیامبرش ﷺ را به پایداری در تمسک به قرآن فرامی‌خواند زیرا هرگونه اخلاقی در تطبیق قرآن، اخلال به عبادت حق تعالی و اخلال در تحقق حکمت آفرینش هستی است: «و مبدا برخی از آنچه را که به سویت وحی می‌شود، فروگذاری» یعنی: مبدا به خاطر خشونت و درستی کفر و تکذیبی که از سوی کفار می‌بینی و به سبب این که آنان از روی عناد و هوس، معجزات و نشانه‌های حسی را درخواست می‌کنند، برخی از آنچه را که حق تعالی بر تو نازل کرده و تو را به تبلیغ آن مأمور کرده، ترک کنی؛ مانند اموری که شنیدن یا عمل کردن به آن بر آنها دشوار می‌آید، مانند دشنام دادن خدایان باطلشان و دستور دادنشان به یگانه‌پرستی. پس نباید چنین کاری از تو سرزند بلکه تو مأموری تا تمام آنچه را که بر تو نازل کرده‌ایم به آنان ابلاغ کنی، چه آن را دوست بدانند و چه از آن نفرت داشته باشند. لعل: در اینجا برای توقع و ترجیح نیست بلکه استفهام انکاری‌ای است که مراد از آن نفی یا نهی است «و مبدا از آن دل تنگ داری که بگویند: چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده» که از آن بهره گیرد «یا چرا فرشته‌ای با او نیامده است» تا او را تصدیق کرده و از صحت رسالتش به ما خبر دهد؟ «جز این نیست که تو فقط هشداردهنده‌ای، و خدا بر هر چیزی نگهبان است» پس بر او توکل کن و

وحی الهی را با دلی گشاده و سینه‌ای فراخ تبلیغ کن، بی آن‌که به استکبار و استهزای آنان پروا داشته باشی و بدان که حق تعالی به حالشان داناست پس آنان را در برابر سخنان و اعمالشان مجازات می‌کند.

سپس خداوند متعال اعجاز قرآن کریم را به معرض تحدی و هم‌آورد طلبی گذاشته می‌فرماید:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيْنَ وَأَدْعُوا مَن اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿۱۳﴾

«یا می‌گویند: این قرآن را به دروغ ساخته است» و آن را افتراکنان به خداوند ﷻ نسبت می‌دهد؟ «بگو: پس ده سوره برساخته شده مانند آن بیاورید» که در بلاغت، حسن نظم و ترتیب، استحکام الفاظ و استواری و بلندمرتبگی معانی، مانند آن باشد. یعنی: بر فرض که من قرآن را برساخته باشم، آیا جز این است که من نیز بشری مانند شما هستم. پس اگر من این قرآن را بر ساخته‌ام، اینک شما هم به میدان آید و کمترین تعداد از این سوره‌هایی را که من بر ساخته‌ام، بر سازید «و فرا خوانید» برای پشتیبانی خود بر ساختن ده سوره مانند قرآن «هر که رامی‌توانید» که فراخوانید، از انسانهایی که به یاری جستن از آنان توانا باشید و همچنان از کسانی که آنها را عبادت کرده و شریک خدای سبحان قرار می‌دهید «اگر راستگو هستید» در این پندارتان که من این قرآن را برساخته‌ام زیرا اگر قضیه چنان باشد که شما ادعا می‌کنید، در آن صورت در امکان شما نیز هست که مانند آن را بیاورید.

شاه ولی الله هلوی رحمته الله علیه می‌گوید: «نخست به ده سوره تحدی واقع شد و چون از آن عاجز شدند به یک سوره تحدی فرمود. مانند کسی که دیگری را به نوشتن ده سطر به مبارزه می‌خواند و چون عاجز و درماندگی او در انظار بینندگان روشن شد، می‌گوید: ده سطر نه؛ فقط یک سطر از تو می‌خواهم! خداوند متعال این چنین بر اعجاز قرآن حجت اقامه کرد و این حجت تا روز قیامت برپاست.» این کثیر می‌گوید: «اعجاز قرآن در این است که کلام پروردگار سبحان به کلام مخلوق هیچ شباهتی ندارد چنان‌که ذات و

صفات وی نیز هیچ شباهتی به ذات و صفات مخلوق ندارد - مقدس و منزه است پروردگار ذوالجلال از آنچه باطل اندیشان می‌گویند».

فَالَّذِينَ سَجَبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَن لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٤﴾

«پس اگر شما را اجابت نکردند» یعنی: اگر از عهده کاری که شما از آنان خواسته‌اید و در آن تحدی و معارضه طلبی کرده‌اید، بر نیامدند و آن را انجام ندادند «پس بدانید» به علم یقین ای مؤمنان! یا ای کافران! «که قرآن نازل کرده شده است به علم خدا» یعنی: به علم مخصوص به او که عقلها را به کنه و حقیقت آن دسترسی نیست زیرا قرآن مشتمل بر اعجازی است که احاطه بر آن از توان وامکان بشر خارج است «و بدانید که هیچ معبودی جز او نیست» یعنی: حق تعالی در الوهیت منفرد و یکتاست و دیگران بر آنچه که او بر انجام آن تواناست، توانا نیستند «پس آیا شما گردن می‌نهدید؟» یعنی: آیا شما مسلمانان بر اسلام ثابت قدم و برای خدای عزوجل مخلص هستید و بر طاعات خود می‌افزایید؟ آری! این‌گونه باشید و برای خدا عز وجله گردن نهید زیرا با عجز کفار از آوردن نظیر ده سوره مانند قرآن، برای شما آرامش و بینشی افزونتر از آنچه که قبلا بر آن قرار داشته‌اید، حاصل شده است، هرچند که از قبل نیز، مسلمان و مطیع بوده‌اید. اما اگر مخاطب کفار باشند، معنی چنین است: ای کافران! شما باید بعد از این حجت قاطع مسلمان شوید زیرا عجزتان از آوردن قرآن، خود مستلزم گردن نهادن به اعجاز آن است و لازمه آن این است که: یگانگی خدا عز وجله را باور نموده و اسلام را بپذیرید.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾

«کسانی که زندگی دنیا و تجمل آن را خواسته باشند، حاصل اعمالشان را در همین دنیا به تمامی به آنان می‌دهیم و به آنان در دنیا کم داده نخواهد شد» یعنی: کسانی که بعد از حجت قاطع یاد شده، باز هم به قرآن ایمان نیاورند، مسلما با این اعراض، جز دستیابی به دنیا هیچ هدف و مقصود دیگری ندارند و هر کس با عمل خویش فقط

طالب بهره دنیا باشد، به پاداش دنیا - چون سلامتی، امنیت، گشایش در روزی، بالارفتن میزان بر خورداری، برآورده شدن خواسته‌های مادی و مانند اینها - دست می‌یابد و این امر نیز بر اساس مشیت خدای سبحان است، به دلیل این که می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ﴾ (هر کس خواهان دنیای زودگذر است، به زودی هر که را بخواهیم نصیبی از آن می‌دهیم) «اسراء / ۱۸».

شاه ولی الله دهلوی؛ در تفسیر (وَهُمْ فِيهَا لَا يَبْخُسُونَ) می‌گوید: «پاداش صدقه و صله رحمی که کفار انجام می‌دهند، در دنیا - با گشاده ساختن روزی و سلامت بدنی آنان - داده می‌شود».

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّكَارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

«اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان نیست» به سبب آن که در قبال چیزی از اعمال نیک خود قصد پاداش آخرت را نداشته‌اند تا به خاطر آن پاداش نیک سرای آخرت را دریافت نمایند «و آنچه در آنجا کرده‌اند به هدر رفته» یعنی: آنچه که در دنیا از اعمال به ظاهر نیک انجام داده‌اند، در سرای آخرت به هدر رفته زیرا آنان با فساد در اهداف و عدم خلوص نیت، اعمال خود را فاسد و تباه گردانیده‌اند «و آنچه به عمل می‌آوردند، باطل گردیده است» یعنی: اعمالشان از اصل و اساس، باطل بوده است زیرا آن اعمال به وجه درستی که موجب پاداش اخروی باشد، انجام نگردیده است.

شایان ذکر است که هر دو آیه فوق در حکم خود عام‌اند و شامل تمام کسانی می‌شوند که با عمل خویش خواستار دنیا باشند؛ چه کافر و چه مؤمن.

أَفَن كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّهِ، وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَمَن يَكْفُرْ بِهِ، مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ، فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ

النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٧﴾

«آیا کسی که از جانب پروردگارش بر بینه‌ای روشن قرار دارد» در ایمان به او و پیروی از پیامبرش ﷺ، همانند کسی است که تمام هدف و مقصدش زندگانی دنیا و آرایش‌ها و آسایش‌های آن است؟ مراد از بینه: قرآن است که حجت روشن حق تعالی می‌باشد. به قولی: مراد از کسی که بر حجت روشن قرار دارد، رسول اکرم ﷺ اند «و شاهدی از جانب پروردگار او پیرو اوست» آن شاهد، قرآن کریم است. و به قولی: شاهد، معجزات پیامبر اکرم ﷺ، یا انجیل است. به قولی دیگر: شاهد، فطرت و قلب و عقل است. ابن عباس و مجاهد می‌گویند: «شاهد، جبرئیل عليه السلام است». یعنی: آیا کسی که بر حجتی روشن قرار دارد و پیوست به آن حجت، گواه و شاهدی از جانب پروردگار خویش نیز دارد؛ همانند خواستاران دنیای دون است؟ هرگز! «و پیش از قرآن، کتاب موسی امام و مایه رحمت بود» تقدیر آیه چنین است: با آن گواه، گواه دیگری که پیش از آن است پیوسته می‌باشد، آن گواه کتاب موسی عليه السلام است، کتابی که مژده‌آور بعثت محمد ﷺ گردید و از این حقیقت که ایشان فرستاده خداوند متعال اند خبر داد. آری! کتاب موسی عليه السلام راهنما و مایه رحمت و نعمت بزرگی بود که خدای عزوجل به وسیله آن بر امت موسی عليه السلام منت گذاشت. امام: کسی یا چیزی است که در دین به آن اقتدا شود. «این گروه» یعنی: کسانی که از جانب پروردگار خویش بر حجتی روشن قرار دارند و به گواهی آن دو شاهد ذکر شده، دانا هستند «به آن ایمان می‌آورند» یعنی: پیامبر اکرم ﷺ یا قرآن را تصدیق می‌کنند و بهشت از آن ایشان است «و هر کس از احزاب به آن کفر ورزد» اعم از مردم مکه و غیر آنها از تمامی اهل ادیان. احزاب: گروه‌ها. «پس آتش وعده‌گاه اوست» یعنی: او خواه‌ناخواه از اهل آتش است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، احدی از این امت پیام من را به گوش یهودی یا نصرانی‌ای نمی‌رساند و سپس او به من ایمان نمی‌آورد مگر این‌که به آتش وارد می‌شود». «پس، از آن در شبهه مباش»

یعنی: از نزول قرآن، یا از وعده‌گاه آتش برای آنان، در شک و شبهه مباش «که آن حق است از جانب پروردگارت» پس در آن مجال هیچ شک و شبهه‌ای نیست «ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند» به سبب عنادی که دارند، با وجود آشکار بودن دلایل موجهه ایمان و روشن بودن حجت و برهان.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۗ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿١٨﴾

«و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بر بست» با این سخن خویش که بتان نزد خداوند ﷻ برای ما شفاعت می‌کنند و فرشتگان دختران خدا ﷻ اند و مانند این از یاوه‌ها و اراجیف دیگر «آنان بر پروردگارشان عرضه می‌شوند» در صحرای محشر پس آنان را در برابر اعمالشان مورد محاسبه قرار می‌دهد «و گواهان می‌گویند» مراد از گواهان: فرشتگان و پیامبران و علمایی‌اند که آنچه را خدای عزوجل به تبلیغ آن دستور داده است، به آنان ابلاغ کرده‌اند. آری! این گواهان در هنگامی که آن ستمکاران بر پروردگارشان عرضه می‌شوند، می‌گویند: «اینان» یعنی: این عرضه‌شدگان «همان کسانی بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند» با شرکی که به او نسبت دادند «هان! لعنت خدا بر ستمگران باد» یعنی: بر کسانی باد که با دروغ بستن بر خدای عزوجل، بر خود ستم کرده‌اند.

بخاری و مسلم و غیر آنها از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که گفت: از رسول خدا ﷺ در حدیث شریف شنیدم که فرمودند: «خدای عزوجل در روز حساب، مؤمن را به خود نزدیک می‌کند تا بدانجا که او را در پناه رحمتش قرار داده و از چشم مردم مستور می‌گرداند، سپس او را به گناهانش مقرر و معترف ساخته و به او می‌گوید: آیا فلان گناه را که در دنیا مرتکب شده‌ای به یاد می‌آوری؟ آیا فلان گناه دیگر... را به یاد می‌آوری؟ مؤمن می‌گوید: پروردگارا! به یاد می‌آورم! و چون او را به گناهانش معترف و مقرر گردانید و او نزد خود متیقن شد که به هلاکت رسیده است، در این هنگام می‌فرماید: اما من این گناهان را در دنیا بر تو ستر نمودم و پوشاندم و امروز هم آنها را

برایت می‌آموزم. سپس نامه حسناتش به وی داه می‌شود. اما گواهان درباره کافر و منافق می‌گویند: **(هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ!)** اینان همان کسانی بودند که بر پروردگار خویش دروغ بستند؛ هان! لعنت خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ بر ستمگران باد».

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿١١﴾

«همانان که مردم را از راه خدا باز می‌دارند» یعنی: این ستمگران همان کسانی هستند که هر که را می‌توانند از دین خدا جَلَّ جَلَّالَهُ باز دارند، از آن باز می‌دارند «و برای آن راه، کجی را می‌خواهند» یعنی: راه خدا جَلَّ جَلَّالَهُ را به کجی وصف می‌کنند تا مردم را از آن متنفر و بدان بداندیش کنند «و هم آنان آخرت را منکرند» و باور ندارند. آری! در عصر حاضر نیز بسیاری از شیاطین انسی را می‌یابیم که همیشه در پی یافتن نقطه ضعفی برای دین خدا جَلَّ جَلَّالَهُ هستند و هرگاه به ظن خود در آن کجی و عیبی تراشیدند، آن را در بوق و کرنا گذاشته اینجا و آنجا تبلیغ می‌کنند. که لعنت خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ بر این ستمگران باد.

أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِن دُونِ اللَّهِ مِن أَوْلِيَاءَ يُضَعِّفُ لَهُمُ الْعَذَابَ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ﴿٢٠﴾

«آنان در زمین عاجزکننده نیستند» یعنی: آنان از عذاب خدا جَلَّ جَلَّالَهُ در دنیا گریزی ندارند؛ چنانچه بخواهد آنان را مجازات کند بلکه در زیر قهر و غلبه و در قبضه و سلطه وی قراردارند «و جز خدا دوستانی برای آنان نیست» تا عقوبت وی را از آنان دفع کند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ به ستمگر مهلت می‌دهد تا این‌که چون او را فروگرفت، دیگر او را از در گرفت وی نجاتی نیست». هم به این دلیل می‌فرماید: «عذاب برای آنان دو چندان می‌شود» به سبب افترایشان بر خدای عزوجل، بازداشتنشان از راه او و وصف نمودن امت اسلامی به کجی و نقص و بنابر همه این عوامل است که عذاب آنان نسبت به عذاب کفاری که افعالی مانند افعال آنها

را مرتکب نشده‌اند، مضاعف می‌باشد «آنان توان شنیدن حق را نداشتند و حق را نمی‌دیدند» یعنی: آنان در اعراض از حق و بغض و کین در برابر آن تا بدانجا افراط کردند که گویی از شدت تنفر نسبت به حق، نه توان شنیدن آن را داشتند و نه یارای دیدن آن را.

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١١﴾

«اینانند که» با پرستش غیر خدا ﷻ «به خود زیان زده‌اند» زیرا خود را به عذاب ابدی دوزخ در افکنده‌اند «و آنچه بر می‌بستند از آنان گم شد» یعنی: شرکای باطلی که بر خدای سبحان افترا می‌بستند و مدعی شفاعتشان بودند، ناپدید شد و جز زیان و خسران چیز دیگری برایشان باقی نماند.

لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ ﴿٢٢﴾

«بدون شک آنان در آخرت زیانکارترند» زیرا بهشت برین را به دوزخ جحیم فروخته‌اند.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٣﴾

﴿٢٣﴾

سپس حق تعالی بعد از بیان حال اشقیا و سیه روزان، به بیان حال نیک‌بختان می‌پردازد: «بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و فروتنی کرده‌اند رو نموده به سوی پروردگار خویش» یعنی: در برابر پروردگار خود خشیت و خشوع داشته و در پناه یاد و نام او آرامش یافته‌اند «آنان اهل بهشتند و در آن جاودانند».

❖ **مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْبَرَ وَالْبَصِيرَ وَالسَّمِيعَ ۚ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٤٤﴾**

سپس خداوند متعال برای کافران و مؤمنان مثلی زده و می‌فرماید: «مثل این دو گروه، چون نابینا و ناشنوا با بینا و شنواست» پس کافر به کسی تشبیه شده که هم کور و هم کر است و مؤمن به کسی تشبیه شده که هم شنوایی دارد و هم بینایی «آیا در مثل یکسانند؟» یعنی: آیا آن دو گروه در حال و وصف خود برابرند؟ هرگز! «پس آیا پند نمی‌گیرید» از تأمل در عدم برابری میان آنها و در تفاوت آشکاری که میان آنها وجود دارد تا به خود آید و از اهل ایمان گردید؟.

❖ **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِذْ لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٥﴾**

«و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم» درحالی که می‌گفت: «بی‌گمان من برای شما بیم‌دهنده‌ای آشکار هستم» از جانب حق تعالی و با من حجتی است روشن بر این که پیامبر او هستم.

❖ **أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْإِسْرِ ﴿٣٦﴾**

سپس نوح عليه السلام افزود؛ مضمون دعوت من این است: «که جز خدا را نپرستید زیرا من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم» نوح عليه السلام این روز سهمگین را به‌طور مبهم یاد نمود و آن را برایشان تفسیر نکرد. و تفسیر آن: روز قیامت، یا روز طوفان است.

❖ **فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا زَنَّاكَ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَنَا وَمَا زَنَّاكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِأَدَىٰ الرِّأْيِ وَمَا زَنَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظِقُكُمْ كَذِبًا ﴿٢٧﴾**

«پس ملای که کافر بودند از قوم او گفتند» ملأ: سران و اشرافند. این تعبیر متضمن آن است که برخی از اشراف قوم نوح عليه السلام، کافر نبودند. آری! اشراف کافر از قوم نوح عليه السلام پاسخ او را به گونه‌ای دادند که از سه وجه مقتضی طعنشان در نبوت وی است:

وجه اول این سخنشان است: «ما تو را جز بشری مانند خویش نمی بینیم» ای نوح! نه تو فرشته هستی و نه فرمانروا، از این رو، تو از چنان مزیت خاصی برخوردار نیستی که با آن سزاوار نبوت باشی ولی ما نباشیم.

وجه دوم این سخنشان است: «و نمی بینیم کسی جز اراذل ما از تو پیروی کرده باشد» اراذل: از نظر آنان فقرا و کسانی بودند که مشاغل و حرفه‌های فرومایه‌ای داشته و از حسب و شرف ظاهری‌ای برخوردار نبودند. یعنی: کسی از اشراف از تو پیروی نکرده است پس تو را با این مشقت فرومایه از پیروانت، بر ما هیچ مزیتی نیست زیرا این فرومایگان در آنچه می‌شنوند به نقاط ضعف و اشتباه پی نمی‌برند بلکه هر کسی را که به سوی مذهب و راه و روش جدیدی فراخواند، بی‌آنکه از سخن وی فهم و برداشت درستی داشته باشند، پیروی می‌کنند «آن هم نسنجیده» یعنی: این فرومایگان از تو به طور سرسری، بی‌تأمل و نسنجیده پیروی می‌کنند، بی‌آنکه در این امر که تو آیا حقیقتاً پیامبر هستی یا خیر، تعمق و تحقیق کنند.

وجه سوم از طعنهایشان این سخن بود: «و برای شما بر خود هیچ برتری نمی بینیم» این بخش از سخنانشان را خطاب به نوح علیه السلام و پیروانش - هر دو - گفتند. یعنی: ای نوح! ما برای تو و کسانی از فرومایگان که از تو پیروی کرده‌اند، هیچ‌گونه فضل و برتری‌ای بر خود نمی بینیم که با آن بر ما امتیازی داشته و شایسته این تفوق ادعایی خویش باشید.

سپس آنها بر سبیل استدراک از آن طعنهای سه‌گانه دست برداشته به گمان بی‌بهره از برهان خویش که جز عصبیت محض و حسد و حرص بر باقی ماندن ریاست دنیوی‌شان، هیچ تکیه‌گاه دیگری نداشت، منتقل شدند و گفتند: «بلکه شما را دروغگو می‌پنداریم» یعنی: تو را ای نوح در دعوت و شما پیروانش را در اجابت و تصدیقش، دروغگو می‌پنداریم و شما در دعوت و اجابت با هم تبانی کرده‌اید تا ریاست و رهبری را به چنگ آورید.

قَالَ يَقْوَرُ أَرَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ يَنْبِتٍ مِّن رَّبِّي وَءَانِنِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا

كَرْهُونَ ﴿٢٨﴾

«گفت» نوح عليه السلام «ای قوم من! به من خبر دهید که اگر از سوی پروردگارم بر حجتی روشن باشم» یعنی: اگر از سوی پروردگارم در نبوت خود حجت و برهان روشنی داشته باشم که بر صحت نبوتم دلالت کند و پذیرش آن را بر شما حتمی گرداند چه طور؟ آیا باز هم دعوتم را انکار می کنید؟ «و» آیا باز هم انکار می کنید اگر حق تعالی «مرا از نزد خود رحمتی» مانند نبوت «بخشیده باشد که از دید شما پنهان مانده باشد» یعنی: بر شما پوشیده مانده باشد؟ شما باید بدانید که برابر بودن در وصف بشریت، مانع داشتن امتیاز در وصف نبوت نیست زیرا ممکن است که همه انسانها در آدمیت برابر باشند ولی لزوما همه آنها شایستگی وصف نبوت را نداشته باشند «پس آیا ما شما را بدان ملزم کنیم» یعنی: آیا ما می توانیم شما را به پذیرش این دعوت مجبور کنیم و ایمان را علی رغم میل باطنی تان به دلهایتان فرونماییم؟ «در حالی که شما بدان اکراه داشته باشید» بی آنکه در آن تدبر و اندیشه کنید؟ قطعاً این کاری است که جز خدای عزوجل، هیچ کس دیگری بر آن توانا نیست.

وَيَقْوَرُ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَا لَآ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُّكَلَّفُوا رِيبَهُمْ

وَلَكِنِّي أَرْكَبُ قَوْمًا يَجْهَلُونَ ﴿٢٩﴾

«و ای قوم من! بر این امر» یعنی: بر تبلیغ رسالت «مالی از شما درخواست نمی کنم» زیرا فرستاده خدا تعالى در برابر تبلیغ رسالت، از کسی مال و منالی طلب نمی کند تا با این کار در موضع تهمت قرار گیرد «مزد من فقط بر خداوند است» و او برایم کافی است «و من طردکننده کسانی که ایمان آورده اند» از فقرا «نیستم» چنان که شما می خواهید «قطعاً آنان با پروردگارشان دیدارکننده اند» یعنی: آن فقرای مسلمان به لقای پروردگارشان مشرف می شوند و این همه فضل و برتری دارند پس در واقع امر، اشرف حقیقی آنانند که به بارگاه حق تعالی قرب و منزلتی داشته و در برابر ایمانشان

از او پاداش دریافت می‌کنند. یا معنی این‌است: اگر طردشان کنم، آن‌گاه که با پروردگارشان ملاقات کنند، از من شکایت می‌کنند «ولی من شما را قومی می‌بینم که جهالت می‌کنید» و قطعاً فرومایه پنداشتن فقرا و درخواست طرد آنان، از جهل و نادانی شما ناشی شده است، شما باید بدانید که اشراف حقیقی همانا پیروان حق‌اند، هرچند که فقیر و بی‌حسب و نسب باشند و در مقابل، کسانی که با حق می‌ستیزند، اراذل و اوباش فرومایه‌اند، هرچند که توانگر و سرمایه‌دار باشند و این حقیقتی است که در آن کمترین شک و شبهه‌ای وجود ندارد. همچنین این سخن شما که: فقرای مؤمن، سرسری نگر، بی‌تأمل و نسنجیده‌کارند، نکوهشی برایشان نیست زیرا وقتی حق روشن بود، دیگر برای رأی و اندیشه و فکر و تأمل، هیچ مجالی باقی نمی‌ماند و اصولاً فکر و تأمل در امر حقی که روشن و آفتابی است، خود مستوجب مذمت و نکوهش است چنان‌که نقطه مقابل آن محل ستایش می‌باشد، به‌همین دلیل است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف راجع به ستایش ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند: «هیچ‌کس را به‌سوی اسلام دعوت نکردم مگر این‌که برایش درنگی بود، جز ابوبکر که هیچ درنگی نکرد و بی‌تأمل پذیرا شد».

وَيَقَوْمٍ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ قَالُوا لِمَا نَدْعُكَ لِكُرْبَىٰ ۖ وَقَالَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۚ

«و ای قوم من! اگر آنان را طرد کنم، چه کسی مرا در برابر خداوند یاری خواهد کرد؟» در حالی که ایشان به‌سوی ایمان و اجابت دعوتی که خداوند جل جلاله مرا برای برافراشتن پرچم آن فرستاده است، سبقت گرفته و پیشی جسته‌اند؟ بنابراین، فقرا به‌سبب پیشدستی در ایمان، به اکرام و ترفیع مقام شایسته‌تر و سزاوارترند تا به طرد و راندن و اهانت پس جز جاهلان به حق خدای عزوجل، کسی دیگر با آنان چنان رویه‌ای در پیش نمی‌گیرد و من درحالی‌که فرستاده خدا جل جلاله هستم، چگونه به صف جاهلان از خدا بی‌خبر بی‌یوندم؟ وانگهی اگر مرتکب این معصیت بشوم، چه کسی مرا در برابر خداوند جل جلاله یاری خواهد کرد زیرا شکی نیست که مؤمنان شتابگر به‌سوی طاعت خدا جل جلاله، اولیا و دوستان وی‌اند، هر چند که فقیر بوده و مالک چیزی نباشند پس

اگر من به آنان بدی کنم و طردشان نمایم، یقیناً خدای قهار خصم من خواهد بود، آن وقت چه کسی مرا در برابر مجازات او یاری خواهد کرد؟ «آیا پند نمی‌گیرید» و نمی‌فهمید که هر کس به خداوند عَلَّامٌ ایمان آورد، نباید طرد شود بلکه باید مورد اکرام و تجلیل قرار گیرد؟

این خواسته قوم نوح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ همانند خواسته کافران همانندشان، از خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که ضعفا را از خود طرد کرده و با اشراف قوم نشست مخصوصی داشته باشد و به آنان شأن و منزلتی ویژه قایل شود.

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدِرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣١﴾

نوح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ افزود: «و به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا پیش من است» تا به این طریق برای خود فضیلتی را مدعی شوم که شما با نیافتن آن در من، بر دروغگو بودنم استدلال نمایید. مراد از گنجینه‌های خدا عَلَّامٌ: گنجینه‌های روزی وی است «و غیب نیز نمی‌دانم» یعنی: این ادعا را نیز ندارم که غیب خداوند عَلَّامٌ را می‌دانم و بر نهان کار پیروان خویش دانایم بلکه جز این به شما نمی‌گویم که: من هشداردهنده آشکاری هستم و بس «و نمی‌گویم» به شما «که من فرشته‌ام» تا شما بگویید که ما تو را جز بشری مانند خویش نمی‌بینیم «و درباره کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می‌نگرد» از مؤمنان به خدای عزوجل «نمی‌گویم که خدا هرگز بدیشان هیچ خیری نخواهد داد» بلکه بی‌گمان خدای عزوجل عَلَّامٌ با بخشیدن گوهر ایمان، به آنان خیر و نعمت داده است و او یقیناً برتری دهنده آنهاست در دنیا و پاداش‌دهنده آنهاست به پاداشی عظیم در آخرت «خدا به آنچه در ضمیر آنهاست» از صدق ایمان و اخلاص «داناتر است» پس در قبال آن به آنها پاداش می‌دهد. یعنی: اگر در دلهایشان خیری وجود داشته باشد، قطعاً خدای عزوجل مطابق آن، از فضل خود به آنان ارزانی می‌دارد و این امر که آنها ضعیف و فقیرند، هرگز مانع دادودش الهی و ریزش نعمتهایش بر آنان نیست و اگر جز این بگویم: «من در آن صورت از ستمکاران خواهم بود» یعنی: اگر

ایشان را طرد کرده و ایمانشان را نپذیرم و بگویم که خداوند عَلَّامٌ هرگز به ایشان خیر و نعمتی نمی‌دهد - در حالی که بدانچه در ضمیرشان است هیچ علمی ندارم - بی‌شک از ستمکاران خواهم بود.

نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ این گونه با پاسخ‌های بلیغ، حکیمانه، قاطع و در عین حال نرم خود، سخنانشان را رد کرد.

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا فَأَيْنَا بِمَا نَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿٣٣﴾

«گفتند: ای نوح! به‌راستی با ما مجادله کردی و بسیار هم جدال کردی» یعنی: سخنان ما را با هر گونه حجتی دفع کردی «پس آنچه را به ما وعده می‌دهی» از عذاب، همان که از یک‌سو ما را از آن می‌ترسانی و از سوی خود نیز از فرود آمدن آن بر ما بیمناکی «برای ما بیاور، اگر از راستگویان هستی» در این وعده خویش.

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِيْنَ ﴿٣٤﴾

«گفت: تنها خداست که اگر بخواهد آن را برای شما می‌آورد» چه آن را بر شما به تعجیل بفرستد، چه به تأخیر. پس آوردن عذاب در اختیار من نیست بلکه در اختیار کسی است که شما منکر وی هستید «و شما عاجزکننده نیستید» که توان بازداشتن تحقق اراده الهی را در مورد خود داشته باشید و بدانید که با گریختن یا دفاع از خود، از دست رفتنی هم نیستید بلکه هر جا که باشید، در قلمرو قدرت و علم و اراده او هستید.

وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٣٥﴾

«و اگر خدا خواسته باشد که شما را» به سبب کبر و ستمتان «گمراه کند» از راه رشد و هدایت و جدا کند از راه حق «نصیحت من» که آن را براساس حق نصیحت و خیرخواهی برای خدا عَلَّامٌ - با ابلاغ رسالت و روشن کردن حقیقت - به شما نثار کرده‌ام و بسیار هم نثار کرده‌ام «به شما سود نمی‌بخشد اگر بخواهم» باز هم «شما را

نصیحت کنم» و من نمی دانم که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ درباره شما چه اراده دارد؟ «او پروردگار شماست» پس گمراه کردن و راه نمودن همه در اختیار او و مفوض به سوی اوست «و به سوی او بازگردانیده می شوید» پس شما را در قبال اعمالتان جزا می دهد.

أَمْ يَقُولُونَ أَفَرَبَّنَا قُلْ إِنْ أَفَرَبْتُمْ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا يُجْرِمُونَ ﴿٣٥﴾

اکنون در میانه داستان نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ، آیه معترضه ای می آید که رفتار قوم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در قبال داعی حق به زیر سؤال می برد: «آیا می گویند آن را بر بسته است» یعنی: آیا کفار مکه می گویند: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داستان نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ را از نزد خود بر بسته است؟ «بگو: اگر آن را به دروغ سر هم کرده باشم» این جرمی است عظیم «در آن صورت گناه من» و جزای عملکرد من «بر عهده خود من است ولی من از جرمی که به من نسبت می دهید بر کنارم» بنابراین، فرجام خفت بار این افترای شما در باره من، گریبانگیر خود شماست و من از آن بیزار و برکنارم.

وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

«و به سوی نوح وحی فرستاده شد که از قوم تو جز کسانی که تاکنون ایمان آورده اند هرگز کسی ایمان نخواهد آورد» حق تعالی با این خبر قاطع، نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ را از ایمان آوردنشان مأیوس کرد تا از دعوتشان دست برداشته و برای نجات آماده شود. بنابراین، این سخن خداوند جَلَّ جَلَلُهُ، نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ را از ایمان کسانی که تا آن وقت ایمان نیاورده بودند، نومید می کند «پس به سبب آنچه می کردند اندوه مخور» و بدان که گاه انتقام از دشمنان به سبب عملکردشان فرا رسیده است. ابتئاس: اندوه خوردن به سختی و دشواری است.

وَأَصْنَعُ الْفُلَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُخْرَجُونَ ﴿٣٧﴾

«و زیر نظر ما و به وحی ما کشتی را بساز» یعنی: کشتی را پیش دیدگان ما و با حفظ و حمایت ما و براساس آنچه که به سوی تو از کیفیت ساختن آن وحی می فرستیم، بساز. قتاده می گوید: «طول کشتی نوح عليه السلام سیصد گز و عرض آن پنجاه گز بود». به قولی دیگر: ارتفاع آن سی گز در سه طبقه بود، هر طبقه ده گز، طبقه زیرین به چهارپایان و حیوانات وحشی اختصاص داشت، طبقه میانی به انسانها و طبقه فوقانی به پرندگان. «و در باب کسانی که ستم کرده اند، با من سخن مگوی» یعنی: از من برای آنان درخواست مهلت و شفاعت نکن «چراکه آنان غرق شدنی هستند» و حکم محکومیت به غرق از جانب ما برای آنان صادر شده و قضای بی برگشت ما هم بدان رفته است پس هیچ راهی به سوی دفع یا تأخیر آن نیست و آنان قطعا در وقتی که تعیین شده است، غرق شدنی هستند.

وَيَصْنَعُ الْفُلَّكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿٣٨﴾

«و نوح کشتی را می ساخت» یعنی: شروع به ساختن آن کرد «و هر بار که اشرافی از قوم او بر آن کشتی می گذشتند، او را مسخره می کردند» و می گفتند: ای نوح! بعد از نبوت، اکنون نجار شده ای! یا می گفتند: شگفتا! در خشکی کشتی می سازی، آخر کشتی در خشکی چگونه شناور می شود؟ «می گفت: اگر ما را مسخره می کنید» امروز به سبب ساختن کشتی «ما نیز شما را همان گونه که مسخره می کنید، مسخره خواهیم کرد» در فردای عذاب، به هنگام غرق شدنتان در توفان.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ﴿٣٩﴾

«پس به زودی خواهید دانست که بر سر چه کسی عذابی می آید که خوارش سازد» و آن، غرق شدن در دنیا است «و بر او عذابی پایدار فرود می آید» که همانا عذاب پایدار دوزخ در آخرت است؟.

**حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ
وَمَنْ ءَامَنُ وَمَنْ ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٤١﴾**

«تا آن گاه که فرمان ما» یعنی: عذاب ما «در رسید و تنور فوران کرد» یعنی: آب چنان جوشش گرفت که حتی از تنور نانوائی فوران کرد. به قولی: مراد تنور نانوائی نیست بلکه مراد روی زمین است و فوران آن نشانه آغاز توفان بود «گفتیم: در کشتی از هر جنسی» یعنی: از هر صنفی از اصناف حیوانات روی زمین «دو نر و ماده را حمل کن و نیز خانواده‌ات را» ایشان شامل همسر وی، فرزندان و همسرانشان بودند «مگر آن کسی که حکم ما از پیش بر او مقرر شده است» که از غرق شدگان است، او را حمل نکن و بدان که این حکم بر او مقرر نشده مگر از روی علم به این امر که او کفر را به اراده خویش انتخاب می‌کند «و بردار» در کشتی «کسانی را که ایمان آورده‌اند» با تو از قومت. سپس خدای سبحان قلت ایمان‌آوردگان همراه با نوح عليه السلام را نسبت به کسانی که به وی کفر ورزیده بودند وصف نموده می‌فرماید: «و با او جز عده اندکی ایمان نیاورده بودند» به قولی: همه آنان هشتاد تن بودند که سه تن از پسران نوح عليه السلام به نامهای سام، حام و یافث با همسرانشان نیز در جمله آنان قرار داشتند.

﴿ وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ جَرِّبْنَهَا وَمُرْسَهَاتٍ إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٤٢﴾

«و گفت» نوح عليه السلام «در کشتی سوار شوید، به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش» روان شدن کشتی در توفان و لنگر انداختنش پس از پایان آن، به نام خدا جل جلاله و به لطف و رحمت وی است. این سخن را گفت تا آنان را متوجه الطاف الهی بگرداند «همانا پروردگار من آمرزنده» است گناهان مؤمنان با اخلاص را «مهربان است» که نجات دادن این گروه برای بقای نسل بشر و نسل حیوانات و جاندارانی که نوح عليه السلام آنها را با خود در کشتی بعد از طوفان حمل کرد، از مهربانی و فضل و بخشایش وی است. شایان ذکر است که بر مبنای سنت نوح عليه السلام، بردن نام خدا جل جلاله در آغاز سوار شدن بر کشتی یا هر وسیله سواری دیگری مستحب است چنان که رسول

خدا ﷻ در حدیث شریف فرموده‌اند: «امان اتم از غرق - وقتی که به کشتی سوار می‌شوند - این است که بگویند: بسم الله الملك ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ ۖ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعِلْمُكُمْ مَّا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا ءَابَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿انعام/۹۱﴾،
(بِسْمِ اللَّهِ جَعَلْنَاهَا وَمَرَسْنَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ)».

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ الْكَافِرِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ سَاوِيَ إِلَىٰ جِبَلٍ يَّعِصْمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَهُ وَحَالٌ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ﴿٤٣﴾

«و آن کشتی، آنان را در میان موجی کوه آسا می‌برد» این تعبیر، بیانگر شدت هول و هراسها و نیرومندی توفانی است که تمام روی زمین را فراگرفته و پوشانده بود ولی خداوند ﷻ به فضل و رحمت خویش کشتی و سرنشینان آن را به رغم آن توفان مهیب و در دل آن موجهای کوه پیکر که سرتاسر زمین را فرا گرفته بود، به سلامت نگه داشت «و نوح، پسرش را بانگ در داد» به قولی: نام این پسر وی کنعان، و او از جمله کافران بود. و به قولی: او از منافقان بود «که در کناری بود» از قوم و نزدیکانش، به نحوی که این سخن نوح ﷺ که گفت: در آن سوار شوید... به گوش وی نرسیده بود. به قولی دیگر معنی این است: او در کناری بود از دین پدرش. آری! نوح ﷺ خطاب به او چنین بانگ در داد: «ای پسرک من! با ما سوار شو و با کافران مباش» در خارج از کشتی، یا بر دین آنان مباش زیرا آنان نابود می‌شوند. اما او جاهلانه بر این باور بود که توفان به قله کوهها نمی‌رسد بنابراین، در پاسخ پدرش: «گفت: به زودی به سوی کوهی پناه می‌برم که مرا از آب نگاه دارد» یعنی: با ارتفاعش مرا از غرق شدن در آب باز دارد «نوح گفت: امروز هیچ نگاه دارنده‌ای از عذاب خدا نیست» زیرا این روزی است که در آن عذاب همگانی به تحقق می‌پیوندد «مگر کسی که خدا بر وی رحم کند» یعنی: لیکن کسی که خدا ﷻ بر وی رحم کرده باشد، او را در پناه حمایت

خویش نگاه می‌دارد و این رحمت‌شدگان فقط کشتی‌نشینانند و بس «و» در این هنگام بود که «موج میان آن دو حایل شد» یعنی: امواج فراز آمد و چنان بزرگ و فلک آسا گشت که میان نوح و پسرش حایل گردید و بنابراین، نجات وی از غرق دشوار گشت «پس، از غرق‌شدگان شد» ابن کثیر نقل می‌کند: «امواج آب پانزده گز، و به قولی هشتاد مایل از قله کوه‌ها ارتفاع گرفت».

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَيْ مَاءَكَ وَنَسَمَاءَ أَقْلَبِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَفُضِيَ الْأَمْرُ وَأَسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾

«و گفته شد: ای زمین! آب خود را فروبر» به یکباره، نه آن‌گونه که زمین عادتاً وبه تدریج آب را در خود فرو می‌برد «و ای آسمان! بازمان» از باریدن. گفته می‌شود: «أقلع المطر!»: باران باز ماند» آن‌گاه که از باریدن باز ایستد «و آب کم ساخته شد» یعنی: آب فروکش کرد و فروکاست تا خشک شد «و فرمان گزارده شد» یعنی: کار به سرانجام خود رسید و خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ قوم نوح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را جملگی نابود کرد «و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت» جودی: کوهی معروف در نزدیکی «موصل» است. یادآور می‌شویم که خدای عزوجل کشتی نوح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را بر کوه جودی ابقا کرد تا عبرت و نشانه‌ای برای آیندگان باشد و پیشینیان این امت آن را دیده‌اند.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «جودی کوهی است در الجزیره اما در سفر «تکوین» آمده است که آن کوه، کوه «آارات» است. گفتنی است که ماهواره‌ها - و قبل از آنها یکی از کاوشگران - بقایای کشتی نوح را که معجزه همیشگی دین حق است، در کوهی از کوههای ارمنستان کشف کرده‌اند. والله اعلم». قتاده می‌گوید: «نوح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و دیگر سرنشینان کشتی، در ماه رجب بر آن سوار شدند و صد و پنجاه روز را در آن به‌سر بردند و در روز عاشورا از کشتی بیرون آمدند». این روایت را حدیثی مرفوع نیز تأیید می‌کند. «و گفته شد: مرگ بر قوم ستمکار».

علمای بلاغت جملگی اتفاق نظر دارند بر این‌که این آیه شریفه، در جایگاهی از فصاحت و بلاغت قرار دارد که در وصف نمی‌گنجد و توان توانایان فنون بلاغت و

میدانداران علم بیان و پیشاهنگان علم لغت، از آوردن سخنی که حتی در این عرصه به آن نزدیک باشد، عاجز است. ابوحیان توحیدی در تفسیر «البحرالمحیط» می‌گوید: «به رغم آن‌که این آیه شریفه، نوزده لفظ بیشتر ندارد ولی در آن بیست و یک نوع از انواع بدیع گرد آمده است، از جمله: مناسبت، مطابقت، مجاز، استعاره، اشاره، تمثیل، ارداف، تعلیل، احتراس، ایضاح، مساوات وصف و...»، ابوحیان هر یک از این انواع را بر شواهد آن در این آیه تطبیق کرده است.^۱

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكِيمِينَ ﴿٤٥﴾

«و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت: پروردگارا! پسر من از اهل من است» یعنی: او از همان کسانی است که تو نجات آنان را با این فرموده‌ات: **(وَأَهْلَكَ ...)** به من وعده داده‌ای «و البته وعده تو راست است» که در آن هیچ خلافی نیست «و تو بهترین حکم‌کنندگانی» یعنی: تو داناترین و عادل‌ترین حکم‌کنندگانی.

قَالَ يَنْفُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَتَّبِعْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَخْطَأُ أَنْ تَكُونَ مِنَ

الْجَاهِلِينَ ﴿٤٦﴾

پروردگار عزوجل در پاسخ وی «فرمود: ای نوح! در حقیقت او از اهل تو نیست» که من وعده نجات آنان را داده‌ام زیرا او از کسانی نبوده است که به تو ایمان آورده و از تو پیروی کرده‌اند پس نزدیکی و قرابت مورد اعتبار، قرابت در دین است نه قرابت در نسب «همانا او عملی ناشایست است» از بس که او در کردار ناشایست غرق شده، گویی خود عین عمل ناشایست است. پس این تعبیر، گویای مبالغه در نکوهش و مذمت این فرزند نوح **عَلَيْهِ السَّلَام** می‌باشد. یعنی: تو ای نوح! می‌دانی که هرگز عمل ناشایست را با تو نسبت و مناسبتی نیست، او در حقیقت از خانواده و کسان تو نیست، خانواده‌ای که پیامبران خدا **عَلَيْهِمُ السَّلَام** به سوی تشکیل آن دعوت کرده‌اند. بر مبنای این

^۱ نگاه کنید به حاشیه تفسیر «البحرالمحیط ۲۲۷/ ۵»

دعوت، فقط آن رابطه‌ای پابرجا و دارای وجود حقیقی خواهد بود که میان مؤمنان به خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ برقرار شده باشد لذا اگر میان دوستان خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ و میان دشمنانش رابطه دوستی و موالات وجود داشت، آن رابطه غیرقابل قبول است و قطع شده اعلام می‌شود «پس چیزی را که بدان علم نداری، از من مخواه» یعنی: اگر در علم ازلی من رفته بود که فرزندان مؤمن است، بی‌گمان او را نجات می‌دادم. این آیه دلیل بر عدم جایز بودن دعایی است که انسان به عدم مطابقت آن با شرع علم دارد «من به تو اندرز می‌دهم که مبدا از نادانان باشی» یعنی: ای نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ! من تو را از این که از نادانان باشی و از من چیزی را بخواهی که خواستن آن برایت روا نیست، بر حذر می‌دارم بلکه از عالمان با عمل باش.

و چون نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ دانست که این درخواستش مطابق رضای خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ نبوده بلکه ناشی از گمانی بوده که او در آن به سر می‌برده، بی‌درنگ به خطای خویش اعتراف نمود و طلب مغفرت و رحمت کرد:

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿٤٧﴾
 «گفت» نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ «ای پروردگار من! همانا من به تو پناه می‌برم از آن که از تو چیزی بخواهم» در آینده «که بدان علم ندارم» یعنی: به درستی و جایز بودن آن علمی ندارم «و اگر بر من نیامرزی» گناه آنچه را که از روی ناآگاهی و بی‌علمی از تو خواسته‌ام «و به من رحم نکنی» با پذیرفتن توبه‌ام «از زیانکاران باشم» در اعمال خود و از اعمال خود هیچ سودی نخواهم برد.

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنَمَتُّهُمْ ثُمَّ يَمْشُرُهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٨﴾

«گفته شد: ای نوح! فرود آی» از کشتی به سوی زمین، یا از کوه به سوی زمین هموار زیرا زمین به فرمان پروردگار آبش را فروبلعید و خشک شد. آری! فرود آی «با سلامی از جانب ما» یعنی: با درود و سلامی از جانب ما، یا با ایمنی کامل «و با برکت‌هایی»

یعنی: با نعمتهای پایدار، فزاینده و رشد یابنده‌ای «فرود آمده بر تو» و این برکات در حق نوح عليه السلام، بسیاری نسل و تبار اوست، به طوری که اکثر انبیاء عليهم السلام و ائمه دین از نسل وی‌اند «و» با برکت‌هایی فرود آمده «بر امتهایی از همراهان تو» مراد امتهایی هستند که از نسل شاخه‌های مختلف همراهان نوح عليه السلام در کشتی به وجود می‌آیند، همچنین این تعبیر شامل حیوانات حمل شده بر کشتی نوح عليه السلام نیز می‌شود زیرا آنها نیز امتها، یعنی گروه‌های مختلف و انواعی گونه‌گون و جداگانه از جانوران بودند «و امت‌هایی دیگرند که به زودی آنان را در دنیا بهره‌مند می‌کنیم، سپس به آنان از جانب ما» در آخرت «عذابی دردناک می‌رسد» مراد: گروه‌هایی از نسل امتهای یادشده تا روز قیامت اند که کافر می‌شوند. پس خداوند جل جلاله آنان را در دنیا بهره‌مند و برخوردار می‌سازد ولی در آخرت بهره‌ای ندارند.

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَذَابَ
لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤١﴾

«این» داستان نوح عليه السلام «از اخبار غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. پیش از این» وحی ما در قرآن «نه تو آن را می‌دانستی» ای محمد صلی الله علیه و آله «و نه قوم تو» آن را می‌دانستند. پس بیان این داستان از سوی تو با این تفصیل شگرف که گویای حقیقت است، خود دلیلی است برای اهل خرد بر این امر که تو رسول بر حق خداوند جل جلاله هستی «پس صبر کن» ای محمد صلی الله علیه و آله! بر آنچه که از کفار زمانت می‌بینی چنان‌که نوح عليه السلام صبر کرد «بی‌گمان عاقبت» نیک و پسندیده در دنیا و آخرت «از آن تقوای پیشگان است» یعنی: از آن خداترسانی است که به پیام پیامبران عليهم السلام ایمان دارند، همان‌گونه که فرجام نیک از آن نوح عليه السلام و متقیان همراهش بود.

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَنزَلْتُ إِلَيْكُمْ كِتَابَ الْإِنشَارِ ﴿٥٠﴾

«و فرستادیم به سوی عاد» یعنی: به سوی قبیله عاد که ساکن احقاف یمن بودند «برادرشان هود را» زیرا هود علیه السلام یک تن از اعضای قبیله آنها بود «گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، جز او هیچ معبودی برای شما نیست، شما جز افتراکننده نیستید» با گرفتن معبودی جز خدای یگانه و نامیدن آن به نام خدا و دادن حقوق الوهیت به وی.

يَقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنِّي أَخَافُ إِنِّي عَلَىٰ الذِّمَّةِ فَطَرْتُمُ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٥١﴾

«ای قوم من! برای این» تبلیغی که به شما می‌کنم و اندرزی که به شما می‌دهم «پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم» و بی‌چشمداشت هیچ پاداشی از شما، رسالتم را ابلاغ می‌نمایم «پاداش من جز بر عهده کسی که مرا آفریده است، نیست» و اوست که مرا در برابر این دعوت پاداش می‌دهد «پس آیا تعقل نمی‌کنید» وقتی نصیحت کسی را رد می‌کنید که از شما در برابر آن هیچ پاداشی نمی‌طلبد!؟

وَيَقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِنَّ قُوَّةَكُمْ

وَلَا تُنْوُوا جُحْرِمِينَ ﴿٥٢﴾

«و ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید» از کفر و گناهی که از شما سر زده است «سپس به سوی او توبه کنید تا آسمان را» یعنی: باران را «بر شما ریزان گشته بفرستد» مدرار: بارانی بسیار ریزان، پیگیر و فراوان. ناقه مدرار: یعنی شتر بسیار شیردهنده. پس این آیه دلالت می‌کند براین که استغفار و توبه، جلب‌کننده روزی آسمان و برکات زمین است و در این باره حدیث شریف بسیار بزرگی آمده است که برای آمرزش خواهان هدیه‌ای بس روح‌افزاست: «من لزم الإستغفار جعل الله له من كل هم فرجاً ومن كل ضيق مخرجاً ورزقه من حيث لا يحتسب: هر کس بر استغفار پایبندی نماید، خداوند جل جلاله به او از هر نگرانی‌ای گشایشی و از هر تنگنایی راه بیرون رفتی پدید می‌آورد و او را از آنجا که حساب نمی‌کند، روزی می‌بخشد». «و نیرویی بر نیروی

شما بیفزاید» یعنی: آمرزش بخواهید و توبه کنید تا گشایش و آسایشی بر فراز گشایش و آسایش شما، یا عزتی بر عزت شما بیفزاید «و مجرمانه روی برنتابید» یعنی: از آنچه که شما را به سوی آن دعوت می‌کنم، تبهکارانه روی بر نگردانید که در این صورت، مرتکب جرم روگردانی از دعوت خدای عزوجل و کفر به آیات و به فرستاده وی می‌شوید.

قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِ هَارُونَ عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾

«گفتند: ای هود! برای ما بینه‌ای نیاوردی» یعنی: برای ما دلیل و حجت روشنی نیاوردی که بر مبنای آن عمل کنیم و با آن بر این امر راه بریم که تو فرستاده بر حق خدا هستی و در این ادعای خود بر خدا دروغ بر نمی‌بندی. اما این سخنان دروغی بیش نبود زیرا هر یک از پیامبران الهی معجزاتی با خود آورده‌اند که انسانهای منصف با مشاهده آنها به ایمان پیوسته‌اند «و ما به گفته تو» یعنی: به خاطر این سخن بی‌حجت تو، یا از روی پشت پازدن به سخن تو و اهمیت ندادن به آن «ترک‌کننده معبودان خود» که بجز خدا ﷻ آنان را عبادت می‌کنیم «نیستیم و ما تو را باوردارنده نیستیم».

إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْرَبْنَاكَ بِعُضِّ آلِ هَارُونَ يَسُوءُ ۖ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٥٨﴾ مِنْ

دُونِهِ ۖ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ ﴿٥٩﴾

«چیزی جز این نمی‌گوییم که بعضی از خدایان ما» که تو بر آنها عیب و ایراد می‌گیری و رأی ما را در پرستش آنها، بر کم‌خردی و نادانی ما حمل می‌کنی «به تو آسیبی رسانده‌اند» مرادشان از این آسیب، جنون و دیوانگی است. یعنی: آنچه به ما در نفرت انگیزی و فرافکنی علیه بتان می‌گویی و آن را پیوسته تکرار می‌کنی، نشانه جنون و دیوانگی توست «گفت» هود عليه السلام «همانا من خدا را گواه می‌گیرم و شما نیز گواه باشید که من از آنچه جز او شریک وی می‌گیرید، بیزارم» یعنی: من از پرستش آنها

برائت می‌جویم و اعلام می‌کنم که من از کسانی نیستم که آنها را به ربوبیت گرفته‌اند بلکه من دشمن آنها هستم و از شرک‌آوری شما بیزارم «پس همه شما درباره من هر کید و نیرنگی که دارید به کار برید» یعنی: شما و خدایانتان - اگر می‌پندارید که آنها بر آسیب رساندن به من توانایند - هر تصمیمی که می‌خواهید درباره من بگیرید و هر آنچه می‌خواهید با من بکنید «سپس مهلتم ندهید» زیرا من از شما و نیرنگ شما هیچ پروایی ندارم و برای بتان بی‌جان شما هیچ ارزش و اعتباری قایل نیستم.

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٦﴾

«در حقیقت، من بر خدا پروردگار خود و پروردگار شما توکل کردم» پس او مرا از نیرنگ شما نگاه می‌دارد، هرچند که شما در جستجوی راههای آسیب رساندن به من، تمام سعی و توانتان را هم به کار برید زیرا هر کس بر خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ توکل کرد، او برایش بس است «هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که او مهار هستی‌اش را در دست‌دارد» یعنی: هر گونه جنبنده‌ای - و از آن جمله خود شما - در قبضه قدرت و اراده حق تعالی و تحت سلطه وی قراردارید و مهار هستی همه، در غایت تسخیر و نهایت خضوع و خواری به دست با کفایت بلاکیف توانای اوست. معنی: **(ءَاخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا)**: (موی پیشانی او را در دست گرفته) این است که: او مالک همه جنبنده‌ها، حاکم بر همه آنها، قادر بر تصرف در آنها و مقهورکننده آنهاست که «ناصیه: دسته موی جلو»، تمثیلی براین معنی است «همانا پروردگار من بر راه راست است» یعنی: اراده او در جهت حق و عدل است پس شما را بر من مسلط نمی‌سازد زیرا من به او مؤمن هستم و به سوی راهش دعوت می‌کنم، در حالی که شما به او کافر بوده و از دعوتش روگردانید. به حق که این سخنان هود عَلَيْهِ السَّلَامُ، متضمن حجتی بالغه و دلالتی قاطع بر حقانیت دعوتش و بطلان راه و روش مشرکان منکر وی است.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبَلَقْتُكُمْ مَا أُزِيلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنْ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿٥٧﴾

«پس اگر روی بگردانید» یعنی: اگر بر روگردانی از اجابت دعوت حق و تصمیمتان بر کفر استمرار ورزید؛ «به یقین پیغامی را که به منظور آن به سوی شما فرستاده شده‌ام، به شما رسانیدم» و جز این هیچ تکلیف دیگری بر عهده من نیست. پس حجت بر شما تمام است «و پروردگرم قومی جز شما را جانشین خواهد کرد» یعنی: یقیناً خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ شما را به سبب این موضع‌گیریتان در برابر فرستاده‌اش و اعتراضتان از دعوت وی، نابود خواهد کرد سپس قومی غیر از شما را به میان خواهد آورد که در دیار و امواتان جانشینتان باشند «و به او هیچ زیانی نمی‌رسانید» با این روگردانی‌تان؛ نه زیانی بسیار و نه اندک بلکه فرجام بد این کفر و شرک به خود شما بر می‌گردد «در حقیقت، پروردگرم بر همه چیز حفیظ است» یعنی: ناظر و مسلط و نگهبان است پس اعمال شما بر او پنهان نمی‌ماند و سرانجام شما را در برابر آن جزا می‌دهد، همچنین او مرا از هرگونه گزندی از سوی شما نگاه می‌دارد.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٨﴾

«و چون فرمان ما» یعنی: عذاب ما که هلاک کننده قوم عاد بود «در رسید، هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند» و جملگی چهار هزار تن بودند «به رحمتی از جانب خود» یعنی: به رحمتی بزرگ از جانب خود «نجات دادیم» زیرا هیچ کس جز به رحمت ما نجات پیدا نمی‌کند «از عذابی غلیظ» یعنی: از عذابی سخت. به قولی: آن عذاب، باد سموم بود که دیارشان را ویران و خودشان را نابود ساخت تا بدانجا که از آنان احدی باقی نماند.

وَتِلْكَ ءَايَاتُ مَا نُزِّلْنَا بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٥٩﴾

«و این است عاد» اشاره به گورستان و ویرانی‌های برجای مانده از قوم عاد است، گویی حق تعالی فرمود: در زمین بگردید و در آثار و ویرانه‌های قوم عاد به دیده اعتبار بنگرید «آیات پروردگار خود را انکار کردند» یعنی: به آن کفر ورزیده و آن را تکذیب کردند و منکر معجزات وی شدند «و فرستادگانش را نافرمانی نمودند» یعنی: فقط هود عَلَيْهِ السَّلَام را نافرمانی کردند زیرا در عصر هود عَلَيْهِ السَّلَام پیامبر دیگری غیر از وی نبود. ولی آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که هر کس یکی از پیامبران را تکذیب کرد، در واقع تمام آنها را تکذیب کرده است و از جمله، پیامبرانی را که قبل از عصر وی مبعوث شده بودند «و فرمان هر جبار عنیدی را پیروی کردند» جبار: متکبر، و عنید: سرکش طغیانگر و ستیزنده‌ای است که حق را نمی‌پذیرد و به آن گردن نمی‌دهد. یعنی: آنان به سبب اعراض از طاعت خدا عَلَيْهِ السَّلَام و طاعت پیامبرش و به سبب پیروی از رؤسای سرکش و رهبران حق‌ستیز خود در راه شر و فساد، به این سرانجام بد روبرو شدند.

وَأْتِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا إِنْ عَادَا كَفَرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا بَعْدَ لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ ﴿١٠﴾

«و» سرانجام «در این دنیا از پی آنان لعنتی فرستاده شد» که لعنت کنندگان همیشه آنها را نفرین می‌کنند، از این رو لعنت پیوسته گریبانگیر آنهاست، بدان گونه که تا این دنیا باقی باشد، این لعنت هم از آنان جدایی نداشته و همیشه بدرقه راه آنان خواهد بود «و» لعنت در «روز قیامت نیز» گریبانگیر آنان شد و در آنجا نیز مورد لعنت قرار گرفتند چنان که در دنیا مورد لعنت قرار گرفتند «آگاه باش که همانا عادیان به پروردگار خود کافر شدند» یا نعمت پروردگار خود را کفران و ناسپاسی کردند «هان! دوری بر عاد قوم هود باد» یعنی: آنها همیشه از رحمت خدای قهار دور و مطرودند پس نفرین خداوند عَلَيْهِ السَّلَام بر آنان باد. (قوم هود) از باب عطف بیان بر (عاد) عطف شد تا این قوم که «عاد اول» اند، از عاد دوم که عاد «ارم» است، متمایز شوند.

﴿ وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ

فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ ﴿١١﴾

«و» فرستادیم «به سوی ثمود برادرشان صالح را» قوم صالح بعد از قوم عاد به میان آمدند و در منطقه «حجر» که در میان مدینه و شام واقع است، سکونت داشتند «گفت: ای قوم من! خدا را عبادت کنید، برای شما هیچ معبودی جز او نیست، او شما را از زمین پدید آورد» یعنی: او آفرینش شما را از زمین آغاز کرد زیرا تمام بشر از صلب آدم علیه السلام اند و او از زمین خلق شده است. «وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» یعنی: «او شما را آبادکنندگان زمین گردانید» که در آن خانه‌ها بنا نموده و درختان را غرس می‌کنید «پس از او آموزش بخواهید» یعنی: از خدای عزوجل بخواهید تا جرم بزرگ پرستش بتان و سایر گناہانی را که مرتکب گردیده‌اید، بر شما بیامزد «سپس به سوی او توبه کنید» یعنی: به سوی عبادت خدای یکتا بازگشته و بر قصور و تجاوز از حدود وی که از شما سرزده است، نادم شوید «که بی گمان پروردگار من نزدیک» است به رحمت خود «اجابتگر است» برای کسی که او را بخواند.

بدین گونه است که می‌بینیم؛ دعوت پیامبران علیهم السلام همه یک پیام دارد و آن: عبادت حق تعالی و استغفار از وی می‌باشد.

﴿ قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ

مُرِيبٌ ﴿١٢﴾

«گفتند: ای صالح! به راستی تو پیش از این در میان ما مایه امید بودی» یعنی: ما پیش از این امیدوار بودیم که تو در میان ما سرور و سالاری مطاع باشی که از رأی و اندیشه‌ات سود بریم، البته قبل از آن که داعیه نبوت و دعوت به سوی توحید را سردهی. عجباً بر آن قوم! که چون صالح علیه السلام آنها را به سوی خدای عزوجل دعوت کرد، گفتند: اکنون امید ما از تو قطع شد!! «آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز می‌داری؟» استفهام انکاری است. یعنی: این کار تو ناپسند و محکوم است «و بی گمان

ما از آنچه تو ما را بدان می خوانی» از عبادت خداوند به یگانگی و ترک عبادت بتان «سخت دچار شکیم» این دعوت قویا محل شبهه و سبب نگرانی و ناآرامی ماست.

**قَالَ يَتَقَوِّمُ أَرْءَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَءَاتَيْنِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ ۗ
فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ﴿١٣﴾**

«گفت: ای قوم من! آیا دیدید» رأیتم: یعنی در سخنم اندیشه کنید و به من خبر دهید که: «اگر» در این ادعا «بر بینه‌ای» یعنی: بر حجتی روشن و برهانی صحیح و راستین «از سوی پروردگار خود باشم و او به من از جانب خود رحمتی» یعنی: نبوت را «عطا کرده باشد پس اگر او را نافرمانی کنم» در تبلیغ رسالت و برای رعایت خاطر شما از شما بترسم و بنابراین، تکلیف و وجیبه خود را در رساندن پیامهای حق به شما - دایر بر این که پرستش طاغوتها را فرو گذاشته و خدای عزوجل را به یگانگی بپرستید - به کناری بگذارم، در آن صورت؛ «چه کسی مرا در برابر خدا نصرت می‌دهد» یعنی: چه کسی مرا از عذاب وی باز می‌دارد؟ آری! شما فرض را بر این قرار دهید که من حجت روشنی از جانب پروردگار خود دارم و پیامبری حقیقی و راستین هستم در این صورت، اگر اوامر پروردگارم را نافرمانی کنم، یقینا مرا از عذاب وی گریز و نجاتی نیست. پس راه نجاتم فقط در این است که رسالت و دعوت خداوند ﷻ را که مرا بر آن امین خویش قرار داده، به شما ابلاغ نمایم «در نتیجه، شما جز بر زیان من نمی‌افزایید» یعنی: شما با سست کردن و بازداشتنم از اجرای این تکلیف، مرا سخت زیانکار می‌گردانید زیرا عملم را نابود ساخته و مرا بر عذاب خداوند ﷻ پیش می‌افکنید.

**وَيَتَقَوِّمُ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ ءَايَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا سَوْءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ
قَرِيبٌ ﴿١٤﴾**

«و ای قوم من! این ماده شتر خداست که برای شما آیه‌ای است» یعنی: این ماده شتر برای شما معجزه آشکار و پدیده شگرفی است زیرا خدای متعال طبق درخواست

خودتان و در جلو نگاهتان، آن را از کوهی برایتان بیرون آورد. شایان ذکر است که شتر برای آنان از شش وجه معجزه بود:

۱ - آفرینش آن از صخره.

۲ - بیرون آوردن آن از دل کوه.

۳ - آفرینش آن همراه با حمل، بی نزدیکی به جفت.

۴ - آفرینش آن به یکباره با آن هیکل بزرگ، بدون ولادت آن از شتری دیگر.

۵ - پیکر عظیم آن؛ به گونه‌ای که آب چشمه قوم صالح یک روز از آن وی و روز بعد از آن کل آن قوم بود.

۶ - شیر بسیاری می داد که خلقی عظیم را بسنده بود.^۱

«پس بگذارید او را تا در زمین خدا بخورد» از آن چراگاه‌هایی که حیوانات دیگر از آن می‌خورند پس در چراگاه بر آن تنگ نگیرید زیرا این ماده شتر خدا عَلَيْهِ السَّلَام است و از زمین او می‌خورد «و آسپیش نرسانید که آن‌گاه شما را عذابی زودرس فرومی‌گیرد» یعنی: عذابی زود هنگام که نزدیک به آسیب رساندنتان به آن شتر است. و چنین هم شد زیرا آن عذاب، سه روز بعد از پی کردن شتر بر آنان نازل گردید.

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتُّوْا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ ذٰلِكَ وَعَدُوْكُمْ مَكْذُوْبٌ ﴿٦٥﴾

«پس آن ماده شتر را پی کردند» یعنی: آن را به وسیله شمشیر یا مانند آن از وسایل کشتند «پس گفت» صالح عَلَيْهِ السَّلَام به آنان «سه روز در خانه‌هایتان برخوردار شوید» یعنی: در منازلتان سه روز از زندگی بهره‌گیرید زیرا بعد از آن، عذاب بر شما فرود آمدنی است «این وعده‌ای بی‌دروغ است».

^۱ تفصیل این داستان در سوره «اعراف» گذشت.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ

الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿٦٦﴾

«پس چون فرمان ما در رسید» بر فرود آمدن عذاب «صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی از جانب خود رهانیدیم و از خزی آن روز نجات دادیم» و آن خزی؛ هلاک ساختن قومش با «صیحه» یعنی بانگ مرگبار بود. خزی: ذلت و حقارت و خواری است «به یقین پروردگار تو همان نیرومند شکست‌ناپذیر است» که بر نجات‌دادن دوستان و نابود کردن دشمنانش توانا می‌باشد.

وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِئِرِهِمْ جَشِيمِينَ ﴿٦٧﴾

«و ستمکاران را آن بانگ سخت فراگرفت» یعنی: بانگی سخت و مرگبار بر آنان در داده شد، در نتیجه همه مردند. به قولی: آن بانگ؛ بانگ جبرئیل عليه السلام بود، و به قولی دیگر: بانگی از آسمان بود که دل‌هایشان را تکه پاره کرد «پس صبح کردند در خانه‌هایشان از پا درآمده» یعنی: بامدادان بر روهای خویش چنان در افتاده و بی‌جان بودند که بر خاک چسبیده بودند، همانند پرنده که بر خاک درمی‌غلطد و مرده بر روی می‌افتد. اما در سوره «اعراف» آمده است که آنها با «زلزله» نابود ساخته شدند. پس وجه جمع میان آیات این دو سوره آن است که: زلزله و بانگ مرگبار هر دو بر آنان فرود آمد.

كَانَ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا آلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِمُؤَدَّ ﴿٦٨﴾

«گویی هرگز آنجا نبودند» یعنی: چنان نابود شدند که گویی هرگز در دیارشان مقیم نبوده‌اند و در آن دیار، خانه و بار و بینه نهاده بودند «آگاه باشید که ثمود به پروردگارشان کفر ورزیدند» پس سزاوار عذاب شدند «هان! دوری بر ثمود باد» از رحمت خداوند جل جلاله، و چنین هم شد.

قطعا این عذاب، درسی بزرگ برای دعوت‌گران راه حق و عبرتی سهمگین برای منکران آن است.

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَمًا قَالَ سَلَمٌ فَمَا لِي بِأَنْ جَاءَ بِعَجَلٍ حَنِيدٍ ﴿٦٦﴾

«و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند» چون خداوند عز وجل فرشتگان را فرستاد تا بر قوم لوط عذاب فرود آورند، آنان در راه رفتن به سوی شهر لوط عليه السلام نزد ابراهیم عليه السلام فرود آمدند تا او را به تولد اسحاق عليه السلام فرزندش، و به قولی: به هلاکت قوم لوط مژده دهند «آنها سلام گفتند، ابراهیم جواب سلام را داد» فرشتگان به صیغه (سلاما) که به تقدیر (سلمنا سلاما) است و مفید گذرا بودن سلامشان می باشد، به ابراهیم عليه السلام سلام گفتند، اما او با صیغه (سلام) که اسم مرفوع است و مفید دوام و استمرار می باشد، به آنها سلام گفت بنابراین، سلام گفتن ابراهیم عليه السلام بلیغ تر بود «پس دیری نباید که» ابراهیم عليه السلام «گوساله ای بریان آورد» حنید: یعنی: گوشت بریان شده با سنگ داغ، بی آنکه آتش به آن برسد. آری! ابراهیم عليه السلام از میهمانان ناشناخته خود این گونه به گرمی پذیرایی کرد. در حدیث شریف آمده است: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم جاره ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه: هر کس به خداوند عز وجل و روز آخرت ایمان دارد، باید که همسایه خود را گرمی بدارد و هر کس به خداوند عز وجل و روز آخرت ایمان دارد، باید که میهمان خود را گرمی بدارد».

فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٠﴾

«پس چون دید که دستهایشان به غذا نمی رسد» یعنی: چون ابراهیم عليه السلام دید که آنها دستهای خود را به سوی گوساله دراز نمی کنند «ناپسند یافت از آنان» یعنی: این کارشان را ناپسند تلقی کرد و پنداشت که آنها برایش شری به همراه آورده اند زیرا عرف و عادت بر این بود که چون میهمان وارد خانه می شد اما از غذایشان نمی خورد، گمان بر این می رفت که او با خود شری آورده و در حق میزبان قصد بدی دارد «و از آنان در دل خود ترسی احساس کرد» و از آنان وحشتی در دل گرفت «گفتند: ترس،

همانا ما فرستاده شده ایم» با عذاب «به سوی قوم لوط» یعنی: ما فرستادگان پروردگاریم و به سوی قوط لوط علیه السلام فرستاده شده ایم تا عذابشان کنیم.

وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَلْتَرْزَأُهَا إِسْحَاقُ وَمِنْ زُرَّاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبُ ﴿٧١﴾

«و زن ابراهیم ایستاده بود پس خندید» زیرا در حالی که ابراهیم علیه السلام با فرشتگان نشسته بود، او به خدمت ایستاده بود پس به سبب از بین رفتن ترس و نگرانی، خندید، یا از غفلت قوم لوط با وجود نزدیکی عذاب برآنان خندید. شاه ولی الله دهلوی می گوید: «خنده او به سبب خوشحالی اش از نابودی قوم لوط بود». به قولی دیگر، معنی (ضحکت) این است که: زن ابراهیم علیه السلام در این اثنا حیض شد در حالی که پیره زنی نازا بود و در سن یائسگی قرار داشت. پس بنابراین توجیه، (ضحکت) به معنی خنده نیست بلکه بدین معنی است که: او حیض شد. «پس مژده دادیمش به اسحاق» که او را برای ابراهیم علیه السلام به دنیا می آورد «و» مژده دادیمش «از پی اسحاق به یعقوب» که از فرزندش اسحاق به دنیا می آید. دلیل این که ساره زن ابراهیم علیه السلام به فرزند مژده داده شد نه خود وی، این بود که زنان از به دنیا آمدن فرزند شادتر می شوند، نیز به این دلیل که ابراهیم علیه السلام از هاجر فرزند دیگری داشت که اسماعیل علیه السلام است در حالی که ساره فرزندی نداشت.

ابن کثیر می گوید: «این آیه از صحیح ترین، واضح ترین و نیکوترین دلایل بر این امر است که ذبیح اسماعیل است نه اسحاق زیرا ممتنع است که از یکسو مژده تولد اسحاق و سپس به دنیا آمدن یعقوب علیه السلام از صلب وی داده شود و باز در عین حال که او هنوز طفل خردسالی است، فرمان قربان کردن وی صادر گردد».

قَالَتْ يَوْتَلَقْ ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾

«گفت» ساره «وای بر من!» این کلمه ای است که چون کاری شگفت آور بر زنان پیش آید، بر زبانشان بسیار جاری می شود «آیا فرزند می زایم با آن که من پیره زنم» که عمری از من گذشته است. به قولی: او در این هنگام، نود سال داشت «و این شوهرم

پیرمرد است؟ واقعا این چیز بسیار عجیبی است» یعنی: شوهرم ابراهیم علیه السلام نیز پیرمردی است که زنان از چنین کسی باردار نمی‌شوند. به قولی: ابراهیم علیه السلام در این حال صدوبیست سال داشت.

قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٣﴾

«فرشتگان گفتند: آیا از کار خدا تعجب می‌کنی» درحالی که چیزی در پیشگاه قدرت وی مستحیل نیست؟ دلیل انکار از تعجب وی و بی‌جا تلقی نمودن آن - با آن‌که تعجب ساره در امری از امور خارق العاده بود - این است که ساره از بیت نبوت و مهد معجزات و خوارق عادات بود لذا بر همچون اوایی این حقیقت پنهان نبود که این کار از مقدورات خدای سبحان است. آری! تعجب نکن زیرا این و امثال آن از نعمت‌ها و موهبت‌های دیگر «رحمت خدا و برکات او بر شماست ای اهل این خانه» یعنی: ای اهل بیت نبوت که تو ای همسر ابراهیم علیه السلام، نیز یکی از آنان هستی. برکت: رشد و نمو و فزونی است «بی‌گمان خداوند حمید است» یعنی: ستوده‌ای است که موجبات ستایش وی از جانب بندگانش بسیار فراوان است «مجید» است، یعنی: صاحب مجد و رفعت و بزرگی است.

بدین‌گونه بود که آرزوی دیرینه ساره هم به ثمر نشست زیرا او در آرزوی آن بود که مانند هاجر پسری داشته باشد، اما به سبب کبر سن خود، از داشتن فرزند مایوس بود تا این که خدای عزوجل او را از طریق فرشتگانش به این موهبت بشارت داد.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبَشْرَىٰ يُجْدِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٤﴾

«پس چون ترس ابراهیم» که از این میهمانان ناآشنا در دل خویش احساس کرده بود «زایل شد و بشارت» فرزند دارشدن «به او رسید» دیگر مطمئن گردید و «شروع کرد به جدال کردن با ما در باب قوم لوط» یعنی: با فرستادگان ما در باره قوم لوط چون و چرا می‌کرد. به قولی معنی این است: درباره قوم لوط با ما چون و چرا می‌کرد تا شاید راهی برای به تأخیر افکندن عذاب از آنان بیابد. به قولی: چون ابراهیم علیه السلام این سخن

فرشتگان را که گفتند: (ما به یقین هلاک‌کننده اهل این شهر هستیم) شنید، فرمود: آیا اگر در میانشان پنجاه تن از مسلمانان باشند، شما نابودشان می‌کنید؟ فرشتگان گفتند: نه! فرمود: اگر چهل تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: اگر بیست تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: اگر ده تن باشند... اگر پنج تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: و اگر یک تن باشد؟ گفتند: نه! در اینجا بود که گفت: (یقیناً لوط در آن شهر است. گفتند: ما به کسانی که در آن هستند داناتریم، قطعاً او و خانواده‌اش را نجات می‌دهیم) «العنکبوت / ۳۲».

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّهٌ مُّنِيبٌ ﴿۷۵﴾

«بی‌گمان ابراهیم بردبار و نرم‌دل و بازگشت‌کننده بود» به سوی خدا عَلَيْهِ السَّلَام. حلیم: بردبار بود که در کارها و در انتقام گرفتن از بدکاران شتاب نمی‌کرد. اواه: بسیار آه‌کشنده، دردمند، پر از سوز و گداز و نرم‌دل بود. منیب: بازگشت‌کننده بود به سوی خداوند عَلَيْهِ السَّلَام. پس این سه دلیل روشن بر رقت قلب، رأفت و رحمت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام است. از آیه کریمه چنین بر می‌آید که اوصاف یادشده بود که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را به جدال و چانه زدن در باره قوم لوط واداشت.

يَتَابِرْهِمْ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ لَمِنَ عَذَابٍ عِزْمٍ مَّرْدُورٍ ﴿۷۶﴾

پس، از بارگاه الهی جواب آمد: «ای ابراهیم! از این چون و چرا بگذر» زیرا چون و چرای تو در امری است که از آن فراغت حاصل شده و قضای بی‌برگشت ما بر آن رفته است «قطعاً فرمان پروردگارت در رسیده است» بر عذاب نمودنشان و قضایش بر این امر سبقت گرفته «و بی‌گمان عذابی بی‌بازگشت بر آنان خواهد آمد» یعنی: نه آن عذاب را دعایی بر می‌گرداند و نه جدال و چون و چرای بی‌بلکه آن عذاب خواه‌ناخواه بر آنان آمدنی است، نه برگشت‌پذیر است و نه دفع‌شدنی.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيقًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾

«و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند، به آمدنشان ناراحت شد» بعد از آن که فرشتگان از نزد ابراهیم علیه السلام بیرون رفتند، آنها به شکل میهمانانی نزد لوط آمدند. یادآور می شویم که در میان محل اقامت ابراهیم علیه السلام و شهر لوط فقط چند فرسخ فاصله بود. یادآور می شویم که لوط برادرزاده ابراهیم علیهما السلام است. آری! فرشتگان - به عنوان ابتلائی از سوی خداوند متعال بر قوم لوط - به هیأت جوانانی پاکیزه روی و زیبا صورت نزد لوط آمدند و چون لوط ایشان را دید، از آمدنشان ناراحت و اندوهگین گردید «و بر آنان تنگدل شد» زیرا او این خوبرویان را نمی شناخت که چه کسانی اند و چه مأموریتی دارند و فقط آنان را میهمانانی محض می پنداشت، از این رو تنگدل شد که مبادا قوم تبه کارش بر آنان تجاوز کنند چرا که عمل فسق و لواطکاری آنان بر وی هویدا بود «و گفت: امروز، روزی سخت است» زیرا دانست که او برای جلوگیری قومش از اعمال آن عادت پلید با میهمانانش، ناچار به دفاع خواهد شد و تصور می کرد که قومش در این مبارزه احتمالاً بر او پیروز می شوند و او نهایتاً قادر به دفع آنان نخواهد شد.

سدی می گوید: «فرشتگان در راه خود از نزد ابراهیم علیه السلام به سوی شهر لوط، در نیم روز به رودخانه سدوم رسیدند و با دختر لوط روبرو شدند که از آن رودخانه آب می گرفت، گفتند: ای دختر! آیا منزلی هست که پذیرای ما باشد؟ گفت: همین جا درنگ کنید تا نزد شما برگردم. پس نزد پدرش رفت و حکایت را بازگفت... لوط آنان را به منزل خویش آورد به طوری که جز خانواده اش کسی دیگر از آمدنشان آگاه نشد، اما زن لوط از خانه بیرون رفت و قومش را از آمدنشان آگاه کرد و آنها به مجرد شنیدن این خبر، شتابان به سوی خانه لوط روی آوردند.

وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يَهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَنْقَوِرَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿٧٨﴾

«و قوم او شتابان به سویش آمدند» با هجوم و تهدید. به قولی: (یهرعون) بدین معنی است که آنان می‌دویدند، گویی برای ارتکاب عمل زشت لواط با میهمانان لوط، به‌شتاب از یک‌دیگر پیشی می‌گیرند «و پیش از آن، کارهایی زشت می‌کردند» یعنی: پیش از آن نیز، عادت زشت مقاربت با مردان در میانشان مسلط بود. پس چون شیوه فسق و فجور، نزدشان امری عادی بود، دیگر به‌طور آشکارا و با حالت هجومی، بسان تندری به‌سوی لوط عليه السلام آمده و به‌منظور ارتکاب این عمل با میهمانانش، قصد ایشان کردند، لوط دفاع کنان به‌سوی آنان برخاست و «گفت: ای قوم من! اینان دختران منند، آنان برای شما پاکیزه‌ترند» به قولی: مراد لوط عليه السلام این بود که با دخترانم ازدواج کنید. بدین‌گونه بود که او خواست تا دختران خویش را سپر نگهبان میهمانانش گرداند و این منتهای کرم و بزرگواری است. یادآور می‌شویم که در عهد وی، به نکاح دادن زنان مسلمان برای کفار جایز بود. و به قولی: مرادش از این سخن که (اینان دختران منند)، تمام زنان آن شهر بود زیرا پیامبر یک قوم، پدر همگی‌شان است، گویی او توجه‌شان را به‌سوی زنانشان معطوف ساخت. به قولی دیگر: این سخن از سوی لوط به شیوه مدافعه صادر شد تا میهمانانش را به عافیت برگرداند. پس او از این سخنش حقیقت را اراده نداشت و منظورش این نبود که حتما دخترانش را به عقد نکاح آنان درمی‌آورد «آنان برای شما پاکیزه‌ترند» یعنی: حلال‌تر و پاک‌ترند «پس، از خدا بترسید» با ترک آن عمل زشت و انجام این امر مباح «و مرا در باب میهمانانم رسوا نکنید» این ننگ و رسوایی را در حق میهمانانم بر من روا ندارید «آیا در میان شما هیچ مرد رشیدی نیست» تا شما را به ترک این عمل زشت ارشاد کرده و از آن بازدارد؟.

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكُمْ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَنَعْلَمُ مَا تُرِيدُ ﴿٧٨﴾

«گفتند: تو خوب می‌دانی که ما را به دخترانت هیچ حقی نیست» یعنی: تو می‌دانی که ما به دخترانت هیچ شهوت و حاجتی نداریم. به قولی: آنها قبلاً از دختران لوط عليه السلام خواستگاری کرده بودند، اما او خواسته آنان را رد کرده بود، از این رو این سخن را گفتند «و تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم» یعنی: تو می‌دانی که ما امردان را می‌خواهیم، نه زنان را.

قَالَ لَوْ أَنِّي لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ﴿٨٠﴾

«لوط گفت: کاش برای مقابله با شما قوتی می‌داشتم» یعنی: ای کاش بر دفع کردن شما قادر می‌بودم، یا یار و مددکاری را با خود می‌یافتم که به همکاری وی شما را خرد و خوار سازم «یا به رکنی شدید پناه می‌جستم» یا کاش می‌توانستم به تکیه‌گاهی استوار، مکانی امن و دژی مستحکم پناه گیرم. به قولی: هدف وی از «رکن شدید»، قوم و قبیله قوی و زورآوری بود که از وی حمایت کند زیرا لوط عليه السلام خود با آن قوم هیچ نسبت عشیره‌ای و قومی نداشت، چه او از اهالی عراق بود. یعنی: ای کاش یکی از این دو امر برایم فراهم می‌بود: نیرومندی و قدرت، یا قوم و قبیله زورآور که اگر چنین می‌بود، یقیناً شما را با تمام شدت از هتک حرمت به حریم خانه و میهمانانم باز می‌داشتم و در مقابل شما سخت مقاومت نموده و شما را چنان سرکوب می‌کردم که درس عبرتی برای دیگران گردد.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «رحمت خداوند بر لوط باد، در حقیقت او به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌جست»، یعنی: حمایت خدای متعال.

قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ إِلَيْكَ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْمُوكَ مِنْكَ أَحَدٌ
إِلَّا أَمْرًا نَّكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿٨١﴾

فرشتگان «گفتند: ای لوط! همانا ما فرستادگان پروردگار تویم» یعنی: تکیه گاهت سخت محکم و استوار است زیرا ما فرستادگان پروردگار تو هستیم و بنابراین «آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت» هرگز قدرت آن را نخواهند یافت که بر تو دست یافته و گزندی به تو برسانند زیرا ما فرشتگان خداییم که ما را به سویت فرستاده است تا از تو و مؤمنان دفاع کرده و کفار فجار را به هلاکت رسانیم. آن گاه به وی دستور دادند تا از میانشان بیرون رود و گفتند: «پس پاسی از شب گذشته» یعنی: در ساعتی از شب که تاریک باشد «کسان خود را ببر» با خود به قصد کوچ از این شهر «و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد» یعنی: هیچ کس از شما نباید به دنبال خود نگاه کند، یا نباید به آنچه که پشت سر خود از مال و غیره دارد، مشغول شود «مگر زنت» یعنی: لیکن زنت از این دستور مخالفت کرده و به واپس می ننگرد زیرا «که به او رسیدنی است آنچه به آنان رسد» از عذاب «بی گمان وعده گاه آنان صبح است» گویی لوط عليه السلام پرسید: وعده گاه نابودیشان چه وقت است؟ پس به او گفته شد: صبح هنگام! گویی او مدتی سریعتر از این را خواست پس به او گفتند: «آیا صبح نزدیک نیست؟» خداوند جل جلاله صبح را وقت هلاکشان گردانید زیرا مردم در آن هنگام در آرامش به سر می برند و از سوی دیگر، آنها در آن وقت در منازل خود مجتمع اند و برای پرداختن به مشاغل و کارهای خود، پراکنده نشده اند.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ ﴿٨٢﴾

«پس چون فرمان ما آمد» بر وقوع عذاب «آن شهر را زیر و زبر کردیم» یعنی: شهر لوط و نواحی آن را چنان واژگون کردیم که بلندای آن زیرین آن شد و زیرین آن بلندای آن. به قولی: خداوند جل جلاله به جبرئیل عليه السلام فرمان داد که آن منطقه را به وسیله بال خود از زمین برداشته و با ساکنانش جملگی واژگون کند و او چنین کرد «و بر آن،

سنگ پاره‌هایی از سجیل لایه به لایه باراندیم» یعنی: بر آنها سنگ و گل پیایی، لایه به لایه، بعضی بر بالای بعضی دیگر باراندیم. سجیل: گلی است که با پختن در کوره، یا غیر آن به سنگ تبدیل می‌شود. از عبدالله بن عباس رضی الله عنه نقل شده است که فرمود: «سجیل، معرب سنگ و گل است و این کلمه در اصل فارسی است.»

مُسَوِّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ﴿٨٣﴾

«سنگهایی که نزد پروردگارت نشان کرده بود» یعنی: آن سنگها در خزانه‌های پروردگارت، یا در حکم وی نشانه‌گذاری شده بود و نشانه قومی را داشت که به آن رجم می‌شوند. به قولی: بر سنگها علامتهایی مانند مهر نهاده شده بود. به قولی دیگر: بر هر سنگی نام کسی که باید بر او زده شود، نوشته شده بود. بایسته یادآوری است که شهرهای قوم لوط در میان شام و مدینه منوره قرار دارد و از مردم مکه - که در هنگام نزول آیه از ستمکاران مشرک بودند - دور نیست.

در حدیث شریف آمده است: «در آخر امت من قومی خواهند آمد که مردانشان به مردان اکتفا می‌کنند و زنانشان به زنان پس چون وضع چنین شد، شما عذاب قوم لوط را انتظار داشته باشید: این که خدای عزوجل بر آنان سنگهایی از سجیل بفرستد. سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله آخر این آیه را تلاوت کردند: (وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ): «این نعمت و عذاب سخت از ستمگران دور نیست.»

ابن کثیر می‌گوید: «امام شافعی - در روایتی از وی - و جمعی دیگر از علما برآنند که: لواط کار باید کشته شود، چه محصن باشد چه غیر محصن. اما امام ابوحنیفه بر آن است که لواط کار باید از مکان بلندی به پایین افکنده شود، آن‌گاه اگر زنده ماند، با پرتاب سنگ مورد هدف قرار داده شود»^۱.

^۱ آرای فقها در باره لواط کار، در سوره [اعراف / ۸۱] گذشت.

﴿ وَإِلَىٰ مَدِينَةِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا

الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرِيدُكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ ﴿٨٤﴾

«و» فرستادیم «به سوی مدین برادرشان شعیب را» یعنی: به سوی قوم مدین برادر نسبی شان شعیب علیه السلام را فرستادیم. قوم مدین را به نام پدرشان مدین بن ابراهیم، «مدین» نامیدند و داستانشان در سوره اعراف: «آیات ۸۵ - ۹۳» گذشت. شعیب علیه السلام را خطیب انبیا نامیده‌اند، به سبب آن‌که او در امر دعوت، به رسایی و شیوایی هر چه تمام با قومش گفت‌وگو و محاجه می‌کرد «گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، برای شما جز او معبودی نیست» بدین‌گونه او مانند همه پیامبران علیهم السلام، دعوت خویش را با ندای توحید آغاز کرد «و پیمانه و ترازو را کم نکنید» بلکه آن‌را به تمام و کمال پردازید «به راستی من شما را در نعمت می‌بینم» یعنی: من شما را در ثروت و رفاه و آسایش می‌بینم پس نعمت خدا جل جلاله را بر خود با معصیت وی و زیان‌رسانی به بندگانش تغییر ندهید زیرا در این نعمت چنان گشایشی فراروی شما قرار دارد که شما را از گرفتن اموال مردم به ناروا، بی‌نیاز می‌کند «و در حقیقت، من بر شما از عذاب روزی فراگیر می‌ترسم» که هیچ یک از شما را استثنا نکند و کسی از شما را از آن گریزگاه یا پناهگاهی نباشد. مراد از این عذاب فراگیر، یا عذاب ریشه‌کن کننده در دنیا، یا عذاب آخرت است.

وَيَقْوُوا أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي

الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٨٥﴾

«و ای قوم من! پیمانه و ترازو را تمام و کمال دهید به قسط» یعنی: به عدل و داد که این عدل و داد عبارت از عدم کاستن و افزودن در آن است «و به مردم اجناسشان را کم ندهید» با کاستن از حقشان؛ از طریق غش و خیانت، یا تردستی و فریبکاری، یا معامله به شیوه نادرست و رویه‌ای ناهنجار «و در زمین فسادکنان تبهکاری نکنید» عیث: شدیدترین فتنه و فساد - مانند دزدی و غارت و راهزنی است. در حدیث شریف

آمده است: «هیچ قومی روش کم‌فروشی را در پیمانانه و ترازو در پیش نگرفت مگر این‌که خدای عزوجل آنان را به قحطی و گرانی مبتلا کرد».

بَقِيَتْ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿٨٦﴾

«باقیمانده حلال خدا برای شما بهتر است» یعنی: خیر و برکت در آن چیزی است که خداوند عزوجل از حلال برای شما باقی می‌گذارد - بعد از تمام و کمال دادن حقوق مردم به عدل و قسط - و در کم دادن و کم‌فروشی و فساد در زمین هیچ خیر و برکتی نیست «اگر مؤمنید» زیرا این مؤمنانند که از حلال خدا عزوجل بهره می‌گیرند، نه کفار «و بر شما نگهبان نیستم» که بر اعمال شما نظارت و مراقبت و نگهبانی کنم و شما را در قبال آن محاسبه کرده پاداشتان دهم یا مجازاتتان کنم بلکه من ابلاغگری بیش نیستم.

قَالُوا يَنْشَعِبُ أَسْوَأُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴿٨٧﴾

«گفتند» قوم شعیب علیه السلام به شیوه تهکم و استهزا «ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدران ما می‌پرستیده‌اند» از بتان «ترک کنیم؟» هدفشان از این سخن، به ریشخند گرفتن نماز شعیب علیه السلام بود. و از آنجا که شعیب علیه السلام بسیار نماز می‌خواند، آنان به ویژه از نماز یاد کردند. حسن می‌گوید: «آری والله! این نماز شعیب علیه السلام بود که به او فرمان می‌داد تا آنها پرستش بتان را ترک کنند». «یا» آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که «در اموالمان به میل خود تصرف نکنیم» از گرفتن و دادن و افزودن و کاستن؟ آخر این اموال ماست پس بر ما هیچ حرج و مانعی نیست که در آنها هر طور که می‌خواهیم و می‌پسندیم تصرف کنیم «بدون شک تو بردبار و رشیدی» این سخن را نیز به شیوه استهزا و تمسخر به شعیب علیه السلام گفتند زیرا آنان معتقد بودند که او برخلاف این دو وصف است. به قولی: او در باور آنان به راستی بردبار و فهیم و فرزانه بود لذا آن امر و نهی‌هایی را که به پندارشان برخلاف بردباری و رشد بود، از وی ناپسند شمردند.

قَالَ يَنْقُورُ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيْنَتِهِ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَنكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿٨٨﴾

«گفت» شعيب رضی اللہ عنہ در مقام برپاداشتن حجت علیه آنان، همانند هر پیامبر دیگری: «ای قوم من! به من خبر دهید اگر از جانب پروردگار خود بر بینه‌ای باشم» یعنی: اگر در آنچه که شما را به آن امر، یا از آن نهی می‌کنم بر حجتی روشن از جانب پروردگار خود قرار داشته باشم «و به من از جانب خود روزی نیک داده باشد» باز هم سزاوار این سرزنش و این گونه برخوردی هستم؟ آیا باز هم امر و نهی شما را به صرف این که شما آن را رد می‌کنید فروگذارم؟ نقل است که شعيب رضی اللہ عنہ توانگر بود و مال بسیاری داشت. ولی به قولی: هدفش از «روزی نیک» نبوت بود. به قولی دیگر: هدف وی برخورداری از اندیشه و حکمت بود «و من نمی‌خواهم که در آنچه شما را از آن باز می‌دارم، با شما مخالفت کنم» یعنی: در شأن من نیست که شما را از چیزی نهی کنم و باز خود مرتکب آن گردم «من قصدی جز اصلاح ندارم» یعنی: از امر و نهی که می‌کنم، قصدی جز اصلاح شما و دفع فساد در دین و معاملاتتان ندارم «تا آنجا که بتوانم» تا حدی که در گنجایش‌تان و طاقتم باشد «و توفیق من جز به تأیید خدا نیست» یعنی: من پیامبر و هدایتگر و راهبر نشده‌ام مگر به تأیید خدای سبحان و توان‌بخشی و فضل و بخشایش وی بر من، در تفویض این موهبت‌های بزرگ «بر او توکل کردم» در تمام امور خویش «و به سوی او باز می‌گردم» یعنی: تمام امورم را به انتخاب او تفویض می‌کنم و در همه حال به سوی او باز می‌گردم.

وَيَنْقُورُ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقَ أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلَ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمٌ لُوطٍ
مِنْكُمْ يَبْعِدُ ﴿٨٩﴾

«و ای قوم من! زنهار تا مخالفت شما با من، شما را بدانجا نکشاند که بلایی مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، به شما نیز برسد» یعنی: مبادا دشمنی و ستیزه‌جویی، شما را به تکذیب من وادارد که در آن صورت مجازات شما

فرود آمدن عذاب خواهد بود چنان‌که این عذاب بر پیشینیان‌تان فرود آمد «و قوم لوط چندان از شما دور نیست» منطقه آنها از منطقه شما، یا زمان آنها از زمان شما دور نیست زیرا قوم لوط از نظر زمانی، نزدیکترین قوم نابود شده به شما هستند پس، اگر شما نیز مانند آنان خدا ﷻ را عصیان کنید، باید از تکرار ایامی برخوردارمانند ایام آنان بیمناک باشید.

از این آیه چنین بر می‌آید که ترتیب میان داستانها در این سوره، ترتیبی زمانی است، یعنی از نظر زمان ابتدا نوح، سپس هود، بعد از آن صالح، سپس ابراهیم و لوط و در نهایت شعیب عَلَيْهِ السَّلَام می‌زیسته‌اند.

وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴿١٠﴾

«و از پروردگار خود آمرزش بخواهید» در گناهان گذشته خود «سپس به درگاه او توبه کنید» از گناهی که بعد از شما سر می‌زند «همانا پروردگار من مهربان» است بر تائبان و «دوستدار است» بندگان به فرمان را زیرا او آنچه را که مقتضای محبت است، با توبه‌کاران آمرزش خواه انجام می‌دهد؛ از لطف کردن به آنان، سوق دادن خیر به سویشان و دفع شر از ایشان.

قَالُوا يَشْعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا نَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْمُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أُنْت عَلَيْنَا

يَعَزِّيزُ ﴿١١﴾

«گفتند: ای شعیب! بسیاری از آنچه را که می‌گویی، نمی‌فهمیم» تو به ما خبرهایی از عالم غیب می‌دهی که ما نسبت به آنها هیچ‌آشنایی و معرفتی نداریم، همچون خبر رستاخیز و حشر و نشر و ما آن‌گونه که امور محسوس قابل مشاهده را درک می‌کنیم، این سخنان را نمی‌فهمیم و درک نمی‌کنیم. یا معنی این است: ما صحت و درستی سخنان را در نمی‌یابیم «و واقعا تو را در میان خود ناتوان می‌بینیم» یعنی: تو چنان نیرویی نداری که با آن از خود در مقابل ما دفاع کنی و توان مخالفت با ما را داشته باشی «و اگر قبیله تو نبود قطعا سنگسارت می‌کردیم» رهط: عشیره و قبیله شخص‌اند

که او به آنان تکیه کرده و از توان و نیرومندی آنان نیرو می‌گیرد. دلیل این که آنها قبیله شعیب علیه السلام را مانع زیان رساندن خود به وی معرفی کردند - در حالی که قبیله وی از نظر شمار اندک و آنان هزاران هزار تن بودند - این بود که قبیله شعیب نیز بر دین و آیین آن کفار قرار داشتند. پس آنها چنین وانمود کردند که به احترام هم‌کیشان خود و نه به خاطر ترس از آنان، از شعیب درمی‌گذرند «و تو بر ما عزیز نیستی» که گرمی‌ات بداریم بلکه سنگسار کردنت را به خاطر حرمتی که به قبیله‌ات قایل هستیم، فرو گذاشته‌ایم.

قَالَ يَنْقُورِ أَرْهَطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرًا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ



«گفت» شعیب علیه السلام «ای قوم من! آیا قبیله من پیش شما از خدا گرمی‌تر است؟» زیرا توهین به انبیاء علیهم السلام در حقیقت توهین به خدای عزوجل می‌باشد پس چگونه شما به خدای عزوجل در مورد رعایت حق پیامبرش حرمت نگذاشته و به قبیله‌ام بیشتر از حرمتی که به خدا جل جلاله قایلید، حرمت می‌گذارید؟ «و خدا را» به سبب عدم اعتنا و ارج‌گذاری به پیامبری که به سوی شما فرستاده است «پشت سر خویش گرفته‌اید» یعنی: او را فراموش کرده و با او همانند چیزی که پس پشت افکنده می‌شود، رفتار کرده‌اید، بی آن‌که هیچ اهمیتی به او قایل شوید؟ «درحقیقت پروردگارم به آنچه انجام می‌دهید، احاطه دارد» بنابراین، چیزی از اعمال شما بر او پنهان نمانده و او شما را در برابر آن مجازات می‌کند.

وَيَنْقُورِ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَمَلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ

كَذِبٌ وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ

و چون شعیب علیه السلام اصرار آنان بر کفر و تصمیمشان بر دین پدرانشان و عدم تأثیر پندواندر ز را در آنان دید، از آنان مأیوس شد و آنان را تهدید کرد که هر چه در توان و امکان دارند، فروگذار نکنند: «و ای قوم من! بر حالت خود عمل کنید»

علی‌مکانتم: بر روش و حالت و بر حسب توان و امکانات خود عمل کنید «همانا من نیز عمل می‌کنم» بر حسب امکانات و به شیوه خودم «به زودی خواهید دانست» فرجام حال و اعمالتان را که مبتنی بر عبادت غیر خداوند عزوجل و زیان رساندن به بندگانش می‌باشد، آری! خواهید دانست «که عذاب رسواکننده» و خوارکننده فضیحت‌بار «بر چه کسی فرود می‌آید و دروغگو کیست؟» آیا من عذاب‌شونده خواهم بود یا شما؟ آیا من در دعوت و پیام خویش دروغگو بوده‌ام، یا شما در انکار و استکبار و سخنان باطلتان؟ قطعاً عذاب او، گریبانگیر مستکبران و برتری‌طلبان می‌شود «و انتظار برید که من هم با شما منتظرم» حکمی را که خداوند عزوجل در میان من و شما فیصله می‌کند.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا بَنِيَّنا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَنِيْمًا ﴿٦٦﴾

«و چون فرمان ما آمد، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی از جانب خویش» که همانا هدایت‌کردنشان به راه ایمان بود «نجات دادیم» از عذاب خفت‌بار «و کسانی را که ستم کرده بودند» به دیگران؛ با گرفتن اموالشان به ناحق و ستم کرده بودند بر خود؛ با تصمیم و پای‌فشاردن بر کفر «بانگ سخت فروگرفت» جبرئیل علیه السلام بر آنان چنان بانگی برآورد و آن بانگ وی چنان سخت و مرگبار بود که همه قالب تهی کردند و ارواح از اجسادشان رخت بر بست «پس در خانه‌هایشان از پا در آمدند» تفسیر (جاثمین) در آیه (۶۷) گذشت.

كَانَ لَثَرِيغْنَوا فِيهَا ءَا بَعْدَ اَلْمَدِيْنِ كَمَا بَعْدَتْ ثَمُوْدُ ﴿٦٥﴾

«گویی در آن خانه‌ها هرگز اقامت نداشته‌اند» یعنی: گویی هرگز در خانه‌ها و کاشانه‌هایشان زندگی نکرده بودند «آگاه باش، دوری باد بر مردم مدین، همان گونه که ثمود دور افتادند» بعداً: یعنی مرگ بر مردم مدین، همان‌گونه که ثمود هلاک

شدند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿١٦﴾

«و به راستی، موسی را با آیات خود» تورات «و با سلطانی مبین فرستادیم» سلطان مبین: معجزات روشن و حجت‌های آشکار است. به قولی مراد از «آیات»، معجزات نه‌گانه‌ای است که در سوره «اسراء» بیان شد و مراد از «سلطان»، معجزه تبدیل شدن عصا به اژدهاست.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِۦ فَاتَّبَعُوْا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ﴿١٧﴾

«به سوی فرعون و ملأ وی» ملأ: اشراف و سران قوم‌اند که سایر قوم در هر امر کوچک و بزرگی، پیرو آنان می‌باشند «ولی سران از امر فرعون پیروی کردند» یعنی: از فرمان وی بر کفر پیروی کردند. همچنین محتمل است که مراد از «امر» فرعون، راه و روش وی باشد «و فرمان فرعون صواب نبود» برشید: یعنی اصلاً در فرمان وی رشد و صوابی وجود نداشت بلکه فرمان وی یکسره گمراهی و اغواگری و عناد بود.

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَيَسَّ الْوَرْدَ الْمَوْرُوْدُ ﴿١٨﴾

«او روز قیامت پیشاپیش قومش می‌رود» یعنی: فرعون در سبقت گرفتن به سوی آتش دوزخ پیشاهنگ آنهاست، همچنان که در دنیا جلودار آنان در کفر بود و از او پیروی می‌کردند «پس آنان را به آتش درمی‌آورد» او پیشاپیش آنان در حرکت است و از او پیروی می‌کنند تا آنان را یکجا با خود وارد دوزخ می‌کند «و دوزخ چه ورودگاه بدی برای واردان است» ورد: آبی است که شتر بر آن وارد می‌شود تا رفع عطش کند. و کسی که به آب در می‌آید، برای آن در می‌آید که گرمای عطش را از خود فرونشاند در حالی که آتش دوزخ ضد آن است. پس تعبیر (یسس الورد المورود) متضمن پیامی بس هولناک برای دوزخیان است.

وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَسْ أَلْرِفْدُ الْمَرْفُودُ ﴿١١﴾

«و از پی آنان لعنتی آورده شد» یعنی: خدای عزوجل بعد از نابود کردن فرعون و سران قومش، آنان را به لعنت بدرقه کرد، یعنی: از رحمت خویش طرد کرد «و روز قیامت نیز» به لعنت بدرقه می‌شوند و اهل محشر آنان را لعنت می‌کنند. پس لعنت در دنیا و آخرت همیشه بدرقه راه و گریبانگیر حالشان است «چه بد عطیه‌ای است که به آنان داده شده» یعنی: این لعنت پیوسته و همیشگی چه بد عطا و اعانه‌ای است که به آنان داده شده!.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ ﴿١٠٠﴾

بعد از آن که خداوند ﷻ داستان مجموعه‌ای از پیامبران را در این سوره بیان کرد، می‌فرماید: «این» اخباری که در این سوره حکایت کردیم «از اخبار آن شهرهاست که آن را بر تو حکایت می‌کنیم، بعضی از آنها» یعنی: بعضی از آن شهرها «هنوز بر سر پا هستند» بر سقفها و ستونهای خود «و بعضی بر باد رفته‌اند» حصید: درو و ویران شده‌اند به طوری که مبانی و ساختمانهای آنها فروافتاده و نابود شده‌است تا بدانجا که از آنها اثری هم برجای نمانده است.

خداوند متعال در این آیه، نوع اول از آن شهرها را به کشتزاری تشبیه کرد که بر ساقه خویش ایستاده است و نوع دوم را به کشتزاری که درو شده است.

وَمَا ظَلَمْنَهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا

جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتَابَعٍ ﴿١٠١﴾

«و ما به آنان ستم نکردیم» با نابود کردنشان به وسیله عذاب «ولی آنان خود بر خویشان ستم کردند» با کفر و معاصی‌ای که سبب نابودی است لذا این خود آنان بودند که نابودی را برای خود خریدند «پس چون فرمان پروردگارت» یعنی: عذاب وی «آمد، معبوداتشان که آنها را بجز خدا می‌خواندند، هیچ دفع نکردند از آنان»

عذاب را «و جز بر هلاکت آنان نیفزودند» یعنی: بتانی که آنها عبادت می‌کردند، جز هلاکت و زیان بر آنها نیفزودند در حالی که آنها بر این باور بودند که بتان در به‌چنگ آوردن منافع، یاریشان می‌رسانند.

وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ﴿١٠٤﴾

«و گرفتن پروردگارت این‌گونه است؛ وقتی که شهرها را» یعنی: مردم شهرها را «در حالی که ستمگر باشند فرومی‌گیرد» یعنی: حق تعالی در حالی اهالی آن شهرها را فرومی‌گیرد که ستمگر باشند «بی‌گمان گرفتن او» یعنی: مجازات و عذاب او «دردناک و سخت» و سهمگین و سنگین «است» این هشدار است به هر ستمگری که نباید به مهلت خدای عزوجل مغرور شود. چنان‌که بخاری و مسلم از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «همانا خدای سبحان به ظالم مهلت می‌دهد تا این‌که چون او را گرفت، دیگر رهایش نمی‌کند»، سپس این آیه را تلاوت کردند: (وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَن خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ ﴿١٠٣﴾

«قطعاً در این» یادآوری‌ها و در این داستانها «آیتی است» یعنی: عبرت و اندرزی است «برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد» زیرا فقط آنانند که از عبرتها درس گرفته و از موعظه‌ها پند می‌گیرند «آن روز، روزی است که مردم در آن گردآورده می‌شوند» همگی از اول تا آخر، برای محاسبه و دریافت پاداش یا مجازاتشان «و آن روز، روزی است که جملگی در آن حاضر کرده می‌شوند» یعنی: اهل محشر جملگی اعم از فرشتگان، پیامبران و خلایق - انس، جن، پرندگان، جانوران و جنبندها - در آن احضار می‌شوند.

وَمَا تُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ ﴿١٠٤﴾

«و ما آن را» یعنی: روز قیامت را «جز تا زمان معینی» که به شمار و عدد معلوم است «به تأخیر نمی افکنیم» و بعد از آن مدت، ویرانی دنیا و تحقق جزا را مقدر کرده ایم.

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُنَّ نَفْسٌ إِلَّا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ﴿١٠٥﴾

«روزی است» روز قیامت «که چون فرا رسد، هیچ کس سخن نگوید» در باب حجت یا شفاعتی «جز به اذن وی» در سخن گفتن به این حجت یا شفاعت زیرا کار در آن روز تنها از آن خدای تبارک و تعالی است و هیچ شفاعتگری نیست مگر بعد از اذن وی «آن گاه بعضی از آنان تیره بخت و بعضی نیکبخت هستند» یعنی: آن وقت مردم به دو گروه تقسیم می شوند: اصحاب دوزخ که شقی و نگونبخت اند و اصحاب بهشت که سعید و نیکبخت اند.

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِى النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿١٠٦﴾

«اما آنان که تیره بخت شده اند» از کفار و گنهکاران. یعنی: در سرنوشت شان به سبب کفر و فساد اعمالشان، شقاوت و تیره بختی نوشته شده است «پس در آتش باشند، برای آنان در آنجا فریاد و عربده ای است» زفیر: بیرون آوردن نفس همراه با آواز و ناله سخت از اثر شدت درد سینه هایشان است. زفیر در اصل، همان مقدمه عرعر خر است. شهیق: دم فروبردن، یعنی ضد زفیر است.

خَلْدِيكٌ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٠٧﴾

«تا آسمانها و زمین برجاست، در آن ماندگارند» یعنی: آنان در دوزخ به طور ابدی ماندگارند که این امر هیچ انقطاع و انتهایی ندارد. مراد از آسمانها و زمین، آسمانها و زمین آخرت است. به قولی: مراد جاودانگی کفار در دوزخ بر سبیل تمثیل است چنان که اعراب می گویند: «چنین و چنان... نمی کنم تا کبوتر آواز بخواند، ستاره بدرخشد و تا آسمان و زمین پابرجا باشند». «مگر آنچه پروردگارت بخواهد» از واپس

افگندن گروهی از آنان از همراهی با این قافله ابدی؛ به سبب وجود چیزی از ایمان در دل‌هایشان. به قولی: مراد از این استثنا، گنهکاران مؤمن‌اند که از دوزخ بیرون آورده می‌شوند «زیرا پروردگار تو همان کند» در دنیا و آخرت «که خواهد».

همان طوری که از نقل دو قول یاد شده نیز بر می‌آید، مفسران در این امر که مراد از این استثنا کیست، بر چندین قول اختلاف نظر دارند؛ ابن جریر طبری بسیاری از این اقوال را نقل کرده و سپس از میان آنها این قول را انتخاب نموده‌است: «استثنا، به گنهکارانی از اهل توحید بر می‌گردد که خدای ارحم‌الرحمین آنها را به سبب شفاعت شفاعتگران از دوزخ بیرون می‌آورد، سپس «رحمت» وی در می‌رسد و کسانی را که هرگز عمل خیری انجام نداده اما روزی از روزگاران، کلمه (لا إله إلا الله) را بر زبان‌شان جاری کرده‌اند، از دوزخ بیرون می‌آورد چنان‌که احادیث صحیح از رسول گرامی اسلام ﷺ مبین این امر است و بعد از آن، در دوزخ جز کسی که جاودانه بودن در آن بر وی ثابت و مؤکد شده است، باقی نمی‌ماند». و این قولی است که بسیاری از علمای متقدم و متأخر برآیند. از عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «اگر اهل دوزخ به اندازه ریگهای بیابان هم در دوزخ بمانند، قطعاً برایشان روزی خواهد بود که در آن از دوزخ بیرون آورده می‌شوند». والله اعلم.

❖ **وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ**

مَجْدُوزٍ ﴿١٠٨﴾

«و اما کسانی که نیکبخت شده‌اند» یعنی: سعادت و نیکبختی در حق‌شان نوشته شده است - به سبب ایمان و اعمال صالحشان «تا آسمانها و زمین برجاست، در بهشت جاودانند مگر آنچه پروردگارت بخواهد» از واپس افگندنشان در قبرهایشان و در محشر - قبل از ورود به بهشت. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «استثنا در اینجا ناظر بر این معنی است که دوام‌آوردنشان در بهشت، امری واجب بالذات نیست بلکه به مشیت خداوند جل جلاله موکول است». «این بخششی غیر منقطع است» یعنی: تا بی‌نهایت پیوسته و بادوام است و هرگز گسستنی و بریدنی نیست. ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند جل جلاله بعد از

استثنای فوق و ذکر مشیت، این جمله را آورد تا کسی گمان نکند که بهشت را بر بهشتیان انقطاع و گسستی است بلکه ماندگار بودن همیشگی آنها در آن، امری حتمی و برگشت‌ناپذیر است.»

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْْبُدُ آبَاؤَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوقِفُهُمْ نَصِيبُهُمْ عِزٌّ

مَنْقُوصٍ ﴿١٠٩﴾

«پس در باره آنچه که این گروه می‌پرستند، در شبهه مباش» یعنی: در بطلان آنچه که مشرکان از بتان می‌پرستند، هیچ شک و تردیدی نداشته باش، بتانی که نه به رساندن سودی قادرند و نه به دفع زیانی «آنان جز همان‌گونه که قبلاً پدرانشان می‌پرستیدند، نمی‌پرستند» یعنی: هرگز نقل صحیحی از جانب خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ یا عقل صریحی از درون خمیرمایه خردهایشان، وادارنده آنها به پرستش بتان نیست بلکه این پرستش، تقلیدی محض از پدرانشان است و لاغیر «و البته ما بهره آنها را» از عذاب «تمام و ناکاسته خواهیم داد» چنان‌که به تمام و کمال به پدرانشان دادیم، به‌طوری که هیچ چیز از عذابشان کاسته نمی‌شود. به قولی: مراد بهره آنان از خیر و شر است. البته این عبارت متضمن تسلیت و دلجویی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنان نیز هست.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَأَخْلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي سَكِّ

مِنْتَهُ مُرِيبٍ ﴿١١٠﴾

«و در حقیقت ما به موسی کتاب» تورات را «دادیم پس در آن» یعنی: در مورد آن و در تفصیل احکام آن «اختلاف واقع شد» به گونه‌ای که گروهی به آن ایمان آوردند و گروهی دیگر عمل به بعضی از آن را ترک کردند. پس ای محمد! تو نیز از آنچه از سوی این گروه در مورد قرآن روی داده، تنگدل مباش «و اگر سخنی که از جانب پروردگارت پیشی گرفته است نبود، قطعاً میان آنها فیصله شده بود» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! اگر از قبل حکم و وعده حق تعالی به تأخیر عذاب آنها تا روز قیامت نمی‌رفت - به سبب مصلحتی که در این تأخیر دانسته است - یقیناً در میان قومت یا در

میان قوم موسی علیه السلام داوری می شد و در نتیجه محقان به پاداش و باطل پرستان به عذاب روبرو می شدند «و بی گمان آنان درباره آن» یعنی: درباره عذاب، یا درباره تورات «در شکی قوی اند» پس در این باطل خویش یقین ذهنی و آرامش قلبی ندارند.

وَإِنْ كَلَّا لَمَا لِيَؤْفِقْتَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١٣﴾

«و قطعاً پروردگارت نتیجه اعمال هر یک را به تمام و کمال به آنان خواهد داد» یعنی: بی گمان خداوند جل جلاله جزای هر یک از این گروههایی را که اختلاف کرده اند - اعم از نیکوکاران و بدکاران - به تمام و کمال خواهد داد «و همانا او به آنچه می کنند، آگاه است» و هیچ حرکت و عملی از وی پنهان نیست.

فَأَسْتَقِيمَ كَمَا أَمَرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٤﴾

«پس همان گونه که دستور یافته ای ایستادگی کن» که تمام اوامر و نواهی پروردگار به آن حضرت صلی الله علیه و آله، شامل این خطاب می شود. یعنی: در تمام آنها استواری و پایداری کن «و هر که با تو توبه کرده» یعنی: کسانی که توبه کرده و رو به خدا جل جلاله آورده اند، نیز باید با تو پایداری و ایستادگی کنند.

پیام این آیه و موضوع آن بسیار سخت و سنگین است زیرا جز نفس های زکیه و روان های تطهیر شده، هیچ کس دیگر نمی تواند - آن گونه که خداوند جل جلاله بدان دستور داده - استقامت و پایداری کند «و طغیان نکنید» طغیان: تجاوز از حد است. یعنی: با ارتکاب معاصی از حد در نگذیرید «همانا او به آنچه می کنید بیناست» پس شما را مطابق استحقاقتان پاداش می دهد زیرا او نه از چیزی غافل است و نه چیزی بر وی پنهان می ماند.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «آیه ای دشوارتر و سخت تر از این آیه بررسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشده است»، از این جهت فرمودند: «سوره هود و اخوات آن (یعنی واقعه، مرسلات، عم یسائلون و اذالشمس کورت) مرا پیر ساخت.» که بیان آن در آغاز سوره گذشت.

وَلَا تَزْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَتَّسِكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ

۱۱۳

«و به سوی کسانی که ستم کرده‌اند، تمایل نشوید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید» به سبب گرایش و تمایلتان به ستمگران. تمایلی که از آن نهی به عمل آمده، راضی بودن به حال و وضعی است که ستمگران بر آن قراردادند، یا نیکو جلوه دادن و آراستن روش ظالمان در نزد دیگران و مشارکت با آنان در چیزی از این گونه اعمال است، اما آمیزش و معاشرت با ظالمان برای دفع زیان و جلب منفعت عاجلی، شامل حکم تمایل و گرایش به آنان نیست. قتاده می‌گوید: «معنی آیه این است که به شرک برنگردید که در آن صورت آتش دوزخ به شما می‌رسد» «و در برابر خدا برای شما دوستانی نیست» یعنی: هنگامی که آتش دوزخ به شما رسید، دیگر کسی وجود ندارد که شما را یاری داده و از آن برهاند، از جمله این گروه ظلمه‌ای که به‌سویشان گرایش یافته‌اید، برای خود و شما هیچ کاری از پیش برده نمی‌توانند «و سرانجام نصرت داده نمی‌شوید» از جانب خدای سبحان زیرا این امر در علم وی سبقت گرفته که شما را به سبب این گرایش که از آن نهی شده‌اید، عذاب می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «المرء علی دین خلیله، فلینظر أحدکم من یخالل: انسان بر دین دوستش می‌باشد پس یکی از شما باید بنگرد که با چه کسی دوستی می‌کند».

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفَا مِنْ أَيْلٍ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّكِرِينَ

«و در دو طرف روز نماز را برپا دار» مراد از آن: اوقات بامداد و عصر، و به قولی: اوقات بامداد و شام است. آیه کریمه دلیل بر این قول امام ابوحنیفه است که: تأخیر ادای نماز بامداد تا سپیده صبح و تأخیر ادای نماز عصر افضل است زیرا این آیه بر اقامه نماز در دو طرف روز، یعنی زمان اول نزدیک به طلوع و زمان اول نزدیک به غروب، دلالت می‌کند «و ساعتی چند از شب» زلفا: یعنی: ساعتی بعد از ساعت دیگر نماز شب را برپا دار، یا مراد نماز «عشاء» است «همانا حسنات» به‌طور مطلق که نماز از

جمله آنها بلکه ستون آنهاست «گناهان را» به طور مطلق «از میان می برد». به قولی: مراد از سیئات، گناهان صغیره است که حسنات: یعنی طاعات و عبادات از بین برنده آنهاست، به گونه ای که گویی اصلاً وجود نداشته اند «این» اوامری که ذکر شد «پندی برای پندپذیران است».

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «ما من مسلم یذنب ذنباً فیتوضأ ویصلی رکعتین إلا غفر له: هیچ مسلمانی نیست که گناهی مرتکب شود سپس وضو گیرد و دو رکعت نماز بگزارد مگر این که بر وی آمرزیده می شود». همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «الصلوات الخمس والجمعة إلى الجمعة ورمضان إلى رمضان مكفرات لما بینهن ما اجتنبت الكبائر: نمازهای پنجگانه و جمعه تا جمعه و رمضان تا رمضان، کفاره گناهیانی است که در میان آنهاست، به شرط آن که از ارتکاب گناهان کبیره اجتناب شده باشد». همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «اتق الله حيث كنت، وأتبع السيئة الحسنة تمحها وخالق الناس بخلق حسن: هر کجا که هستی، از خدا جل جلاله بترس و گناه را با نیکی و ثواب دنبال کن که آن را از بین می برد و با مردم به خلقی نیکو رفتار کن». اما شروط توبه راستین چهار چیز است:

۱ - دست کشیدن از گناه. ۲ - پشیمانی از آن. ۳ - تصمیم به عدم بازگشت به آن در آینده. ۴ - انجام دادن عمل صالحی که به از بین بردن اثر گناه کمک کند.

ترمذی در سبب نزول این آیه از ابی ایسر رضی الله عنه روایت می کند که فرمود: زنی نزد آمد تا از من خرمایی بخرد پس به او گفتم: در خانه بهتر از این را دارم. و چون به خانه ام آمد، او را بوسیدم. آن گاه پشیمان شده نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و حکایت را به ایشان باز گفتم. فرمودند: با زن مجاهدی که در راه خدا جل جلاله به جهاد رفته، در غیابش این گونه عمل کردی؟ آیا آن مجاهد را با چنین عملی پشتیبانی کردی؟! پس از آن، لحظاتی دراز درنگ کردند، آن گاه این آیه نازل شد.

وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١١٥﴾

«و شکیبایی پیشه کن» بر آنچه که به آن مأمور شده‌ای؛ از استقامت و پایداری، عدم طغیان و سرکشی، عدم گرایش به سوی ظالمان و برپا داشتن نماز «که خدا پاداش محسنین را ضایع نمی‌گرداند» بلکه آن را به تمام و کمال به ایشان می‌دهد. این تعبیر اشاره بدان دارد که «محسنین: نیکوکاران» کسانی هستند که این اوامر و نواهی را به معرض اجرا گذاشته باشند.

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنَهُونَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿١١٦﴾

«پس چرا از قرنهایی» یعنی: از امت‌هایی که «پیش از شما» عذاب شدند «صاحبان فضلی نبودند» بقیه: آنچه که از یک چیز بعد از میان رفتن اکثر آن باقی می‌ماند، این کلمه اکثرا در چیز اصلحی که باقی می‌ماند، به کار می‌رود زیرا عادتاً آنچه پست و دنی است از بین رفته و آنچه که خوب و با ارزش است باقی می‌ماند و این است همان قانون «بقای اصلح». از همین باب است این سخن اعراب: «فلان من بقیة القوم: فلان از برگزیدگان قوم است». پس معنای بقیه در اینجا این است: چرا باقی‌مانده‌ای از اهل اندیشه و خرد و دین در امت‌های گذشته نبودند «که نهی کنند» مردم را «از فساد در زمین، جز اندکی» یعنی: لیکن اندکی بودند «از کسانی که از میان آنان نجاتشان دادیم» یعنی: این شمار اندک از فسادافگنی در زمین نهی می‌کردند لذا ما نجاتشان دادیم «و کسانی که ستم کردند، به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند، رفتند» یعنی: نازپروردگان تنعم و سرمستان باده رفاه و عشرت، این ناز و نعمت را بر مشغول شدن به اعمال آخرت ترجیح دادند و عمر خویش را در شهوات و خواهشهای فانی غرق کردند «و آنان مجرم بودند» یعنی: چون از شهوات خویش پیروی کردند لذا با این کار، مجرم و تبه‌کار بودند. در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که مردم منکر را

دیدند ولی آن را تغییر ندادند، نزدیک است که خداوند عَلَّامٌ همه آنان را به عذاب خویش فروگیرد».

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ ﴿١١٧﴾

سپس خداوند متعال سنت خویش در نابود کردن مردم شهرها را بیان داشته و می‌فرماید: «و هرگز پروردگار تو بر آن نبوده است که شهرها را به ستم هلاک کند در حالی که مردمانش اصلاحگر باشند» و با یک‌دیگر به عدل و انصاف رفتار نمایند. پس خدای عزوجل آنها را به مجرد شک و شرکشان هلاک نمی‌سازد تا آن‌که فساد در زمین را با شک و شرک ضمیمه نکنند و این از فرط رحمت خدای عزوجل و سهل‌گیری وی در حقوق خویش است، از این جهت، فقها در هنگام تزامم حقوق، حقوق العباد را بر حقوق الله مقدم ساخته‌اند. سپس به بیان حکمت اختلاف پرداخته می‌فرماید:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿١١٨﴾ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١١٩﴾

«و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعا همه مردم را امت واحدی قرار می‌داد» به‌طوری که همه بر حق استوار و پایدار می‌بوده و در آن اختلاف نمی‌کردند و همه بر دین اسلام گرد آمده و ادیان دیگر را رها می‌کردند «و همیشه در اختلافند» یعنی: پیوسته مردم در اختلافند؛ بعضی به راه حق روانند و بعضی به راه باطل، بعضی کافرند و بعضی مؤمن. یا معنی این است: مردم پیوسته - به سبب پیروی از هوی و هوس و سرکشی و استکبارشان - در حق اختلاف می‌کنند «مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده» با هدایت نمودنشان به سوی دین حق. پس اینان بر اصول و ارکان عمده دین حق، اتفاق نظر دارند و در آن اختلاف نمی‌ورزند «و» حق تعالی «برای همین» چیزی که ذکر شد از اختلاف، یا برای رحمت خویش «آنان را آفریده است» به قولی: اشاره «ذلک» به مجموعه اختلاف و رحمت برمی‌گردد. یعنی: آنان را برای این

آفریده است که در حق و باطل اختلاف کنند، در نتیجه او حق پرستان را به رحمت خویش دریابد. ابن جریر طبری به نقل از امام مالک در تفسیر: (وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ) می‌گوید: «یعنی: آنان را برای این آفریده تا گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ باشند». «و تمام شد کلمه پروردگار تو» یعنی: و عده و هشدار و قضا و امر وی ثابت شد و در آن هیچ تغییر و تبدیلی نیست. به قولی: مراد از «کلمه» این سخن پروردگار است: «البتة جهنم را از جن و انس» یعنی: از کسانی که سزاوار آنند از این دو گروه «یکسره پر می‌کنم» زیرا در ازل چنین مقدر کرده‌ام و این قضا و فرمان من است که از هر نوع تغییر و تبدیلی به‌دور است. در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال به بهشت فرمود: تو رحمت منی پس به‌وسیله تو بر هر که بخواهم رحم می‌کنم و به دوزخ فرمود: تو عذاب منی پس به‌وسیله تو هر که را بخواهم عذاب می‌کنم و بر من است پر ساختن هر یک از شما».

وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ



«و هر یک از سرگذشت‌های پیامبران را که بر تو حکایت می‌کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می‌گردانیم» با افزودن بر یقینت، تقویت طمأنینه و آرامشت و مستحکم‌تر کردن تکیه‌گاه‌های روحیات «و برای تو در این» سوره «حق آمده» یعنی: بر تو در این سوره برهان‌های قاطعی نازل شده که دال بر درستی عقیده به مبدأ و معاد است «و موعظه و تذکری برای مؤمنان است» که مؤمنان آگاه از آن پند می‌گیرند و کسی از ایشان که در آن تفکر کند، به وسیله آن متذکر و متنبه می‌شود. مؤمنان را از آن جهت به این امر مخصوص گردانید که فقط ایشان اهلیت و شایستگی پند گرفتن و توجه و تنبه به آیات قرآن را دارند.

این سوره دربرگیرنده موعظه‌ها، تذکرات و اندرزهای بسیاری در ضمن طرح داستان‌های پیامبران علیهم‌السلام با امت‌هایشان است؛ و روشن می‌سازد که چگونه آن پیامبران، دعوت امت‌هایشان به سوی خدای عزوجل را تداوم و استمرار بخشیده و مجادله‌ها،

مخاصمه‌ها، آزار و اذیت‌های اقوامشان را در این راه تحمل کرده‌اند. همچنین در این سوره، خداوند عز وجل کیفیت نجات دادن پیامبرانش و مؤمنان همراهشان را به تفصیل تمام بیان کرده و این امر را روشن کرده است که او چگونه ستمگران را نابود کرده و آنها را بعد از آن‌که وجود عینی داشته‌اند، به آثار برجای مانده‌ای از یک ویرانه نابود شده، تبدیل کرده است.

مراد از بیان همه این درسها و ماجراها، استوار ساختن قلب رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در دعوتشان و تذکر دادن و توجیه اهل حق به سوی این حقیقت است که سرانجام نیک و عاقبت خوش و پیروزمندانه، در نهایت از آن ایشان است.

در اینجا مناسبت دارد تا به نقل از تفسیر «الاساس»، اهداف داستان (قصه) در قرآن کریم را به اجمال بیان کنیم:

۱ - یکی از هدفهای بیان داستانها در قرآن خبر دادن از تواریخ برخی از امتهای گذشته و روشنی افگندن بر حوادث غیبی مهمی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و هیچ‌یک از قومشان، از آنها آگاهی نداشتند.

۲ - یکی دیگر از این هدفها، آگاه کردن مردم از کوششها و مجاهداتی است که پیامبران جلیل‌القدر الهی در راه نشر دعوتشان به خرج داده‌اند و آگاه کردن مؤمنان از این حقیقت است که قافله پیامبران الهی علیهم السلام برای اظهار حق و ابطال باطل، مجادلات و مناقشات بزرگی را از سر گذرانده‌اند.

۳ - از دیگر اهداف، اظهار این حقیقت است که پیامبران علیهم السلام همه در اصول رسالت، یعنی: در ایمان به توحید، معاد، تبیین حق، تعریف ارزشها و ضد ارزشها و همچنان تأیید یکدیگر در دعوت به سوی توحید، اتفاق تمام داشته‌اند.

۴ - داستان، عنصری است شوق‌برانگیز، جذاب و دلچسپ که با به تصویر کشیدن رخدادهای حسی، به امر تربیت و تعلیم و اثبات برهانهای عقلی کمک نموده و در این رابطه اثری اعجاب‌انگیز دارد و پیران، جوانان، زنان و مردان را یکسان تحت تأثیر خویش قرار می‌دهد.

- ۵ - داستان قرآنی مبین این حقیقت است که مأموریت پیامبران علیهم‌السلام فقط تبلیغ وحی و آگاه کردن مردم از هشدارهای الهی در وقوع عذاب بوده است.
- ۶ - داستان، ابعاد استعداد طبایع بشری را در امر ایمان و کفر و خیر و شر روشن می‌سازد.
- ۷ - با داستانهای قرآن، سلطه مطلقه و قدرت بی‌انتهای الهی با پیش فرستادن عذاب دنیوی که نمونه‌ای از عذاب اخروی است، نمایان می‌گردد.
- ۸ - داستان قرآنی متضمن تأیید الهی از پیامبران علیهم‌السلام و آشکارسازنده معجزات و حجت‌های او برای مردم است.
- ۹ - هر یک از داستانهای قرآن مشتمل بر موعظه‌ها و عبرتهای خاصی است که با تنوع و اختلاف نقش پردازان آن، متنوع و مختلف می‌باشد، به طور مثال؛ داستان نوح علیه‌السلام تمثیل‌کننده غرور، داستان قوم عاد تمثیل‌کننده استبداد و بها دادن به قدرت، داستان قوم لوط علیه‌السلام، تمثیل‌کننده انحطاط انسانی و انحراف جنسی، داستان قوم شعیب علیه‌السلام، مظهري از مظاهر انحراف یا ستم اجتماعی و داستان قوم فرعون، تمثیل روشنی از تکیه نافرجام بر سلطه و ثروت و جاه است که یادآوری عاقبت نامیمون این اعمال، کیان و کرسی هر ستمگر طغیان پیشه و فرعون منش را در هر زمان و مکانی می‌لرزاند.
- ۱۰ - داستان در کل، ارائه‌کننده پند و اندرز و درمان‌گر نفسها و روانهاست.
- ۱۱ - خبر دادن یک پیامبر امی که به نوشتن و روایتگری نا آشناست - یعنی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - از این داستانها، خود دلیل قاطعی بر نبوت ایشان است.
- ۱۲ - داستانهای قرآنی تبیین‌کننده صلابت و استواری تمام پیامبران علیهم‌السلام در راه دعوتشان است.
- ۱۳ - تکرار یک داستان در سوره‌های مختلف قرآن، برای برآوردن مقاصد و اهداف و معانی بسیاری است که هر بار پیامی نو، اجرایی جدید و اهداف مخصوص به‌خود را به همراه دارد و گاهی این اهداف در جمع‌بندی نهایی حول یک محور واحد گرد می‌آیند.

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَمِلُونَ ﴿١٣١﴾

«و» ای محمد ﷺ «به کسانی که ایمان نمی‌آورند» به حق و نه پند می‌گیرند، نه به هوش می‌آیند و نه بیدار می‌شوند «بگو: بر مکانت خود عمل کنید» مکانتکم: یعنی بر حسب امکانات و بر حال و شیوه و برنامه و جهت‌گیری خود عمل کنید «که ما هم عمل خواهیم کرد» بر راه و روش و برنامه خویش.

وَأَنْظِرُوا إِنَّا مُنْظِرُونَ ﴿١٣٢﴾

«و منتظر باشید که ما نیز منتظریم» یعنی: منتظر فرجام کار ما باشید زیرا ما نیز منتظر فرجام کار شما - یعنی آنچه که بر شما از عذاب و عقوبت خداوند ﷻ فرود می‌آید - هستیم. البته این انتظار به درازا نکشید زیرا دیری نگذشت که رسول خدا ﷺ و مؤمنان، شامل نصرت پروردگار متعال شدند و ستم و سلطه کافران از صحنه روزگار برافتاد.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٣٣﴾

«و علم غیب آسمانها و زمین از آن خداوند است» یعنی: علم تمام آنچه که در آسمانها و زمین از بندگان غایب است، از آن خداوند ﷻ است و دیگران در این علم با وی مشارکت ندارند «و تمام کارها به سوی او بازگردانده می‌شود» در روز قیامت پس همگان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد. لذا ای محمد ﷺ! این امر قطعی است که خدای عزوجل برای تو از آنان انتقام می‌گیرد «پس او را عبادت کن و براو توکل کن» زیرا او تو را بسنده است و او از هر آنچه که ناخوش می‌داری، بازدارنده توست و هر آنچه را که دوست می‌داری به تو می‌دهد «و پروردگار تو از آنچه می‌کنید غافل نیست» بلکه به تمام اعمال بندگان داناست. پس در برابر اعمال خیر؛ به شما پاداش خیر و در برابر اعمال بد؛ به شما سزای بد خواهد داد.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هوشیار کسی است که نفس خود را خوار کرده و برای بعد از مرگ عمل کند و ناتوان کسی است که به دنبال هواهای نفس خود رفته و بر خداوند عزوجل آرزوها و تمناها ببندد».

بدین گونه است که سوره مبارکه «هود» با همان پیامی به پایان می‌رسد که با آن آغاز شده بود، یعنی: پیام توحید در عبادت و پیام توبه و انابت.

﴿سوره یوسف﴾

مکی است و دارای (۱۱۱) آیه است.

علما گفته‌اند: خداوند عز وجل داستانهای دیگر انبیاء علیهم السلام را در قرآن به معنای واحد اما در شکلهای و روشهای گونه‌گون و به الفاظ مختلف تکرار کرده است، اما داستان یوسف علیه السلام را فقط در این سوره بیان کرده و آن را دیگر تکرار نکرده است به هر حال، نه مخالفان را توان معارضه با داستانهای مکرر قرآن است و نه توان معارضه با داستانهای غیر مکرر آن.

گفتنی است که خداوند عز وجل این سوره را «احسن القصص: نیکوترین داستانها»، «آیات للسائلین: نشانه‌هایی برای پرسشگران»، «عبرة لاولی الالباب: عبرتی برای خردمندان» و «تصدیق‌کننده کتب آسمانی قبل از قرآن» نامیده است که این خود بیانگر شأن والا و اهمیت بالای این داستان می‌باشد. چنان‌که در این داستان از مواقف ابتلا به سختی‌ها، ابتلا به شهوات، ابتلا به قدرت و بیان عاقبت همه اینها، به زیبایی و رسایی‌ای که فقط شایسته شأن کلام معجز حق تعالی است، سخن رفته است.

موقعیت زمانی نزول این سوره بعد از اوج گرفتن بحران سختی‌ها بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه از سوی قریش و بعد از «عام الحزن» که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همسر خویش خدیجه و عم خویش ابوطالب را از دست دادند، نیز نسیم‌های اطمینان‌بخشی از تسلیت و دلجویی را برای رسول‌گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به همراه داشت و چشم‌اندازی روشن از فرجام امیدبخش کار دعوتشان را به تصویر کشید.

بنابر یکی از روایات، سبب نزول این سوره این بود که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: کاش سوره‌ای بر ما نازل شود که در آن امر و نهی و حدود و احکامی نباشد. پس این سوره نازل شد.

الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: «الف، لام، راء» و سخن درباره حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، در ابتدای سوره «بقره» گذشت «این آیات، آیات کتاب مبین است» یعنی: این آیاتی که در این سوره بر تو نازل شده، همانا از آیات قرآن مبین است، به این معنی که: حقیقت نزول آنها از جانب خداوند ﷻ روشن، و اعجاز آنها نیز واضح و آشکار است چنان‌که به این معنی نیز مبین و روشنگر است که در آنها احکام و عبرتها و موعظه‌های فراوانی وجود دارد. یا معانی قرآن بدان جهت واضح و روشن است که قرآن به زبان فصیح عربی نازل شده است. یا معانی قرآن برای کسی که در آنها تدبر کند روشنگر است زیرا او از تدبر در این آیات قطعاً به این نتیجه می‌رسد که این آیات از نزد خداوند ﷻ است نه از سوی بشر.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾

«ما آن را» یعنی: قرآن را «قرآنی عربی» یعنی: به زبان عربی «نازل کردیم، باشد که شما بیندیشید» یعنی: برای این‌که معانی آن را بدانید، مضامین آن را بفهمید و در آن بیندیشید. و این امکان از آن رو برای شما میسر است که زبان عربی؛ فصیح‌ترین، واضح‌ترین و فراگیرترین زبانها از نظر ظرفیت‌های لغوی، و غنی‌ترین آنها در دادن معانی‌ای است که بر دلها می‌نشیند و بر ذهن‌ها و اندیشه‌ها جای می‌گیرد. بدین‌گونه است که خداوند متعال شریف‌ترین کتاب را با شریف‌ترین زبانها، بر شریف‌ترین پیامبران، با سفارت شریف‌ترین فرشتگان و در شریف‌ترین اماکن زمین نازل کرد و آغاز نزول آن را در شریف‌ترین ماه‌های سال که ماه رمضان المبارک است قرار داد بنابراین، آن را از همه وجوه، به کمال و جمال و شکوه آراست.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ

الْغَفْلِينَ ﴿٢﴾

«ما بر تو نیکوترین داستان را» در باره سرگذشت امتهای گذشته و سنت‌های خود در باره بندگان خویش «حکایت می‌کنیم، با وحی فرستادن خود به‌سوی تو این قرآن را» و این نیکوترین حدیثی است که کسی با کسی در میان می‌گذارد «و تو قطعاً پیش از این از بی‌خبران بودی» نسبت به این داستان و غیر آن از داستانهایی که از طریق وحی الهی به تو رسیده است.

مفسران گفته‌اند: این سوره، بدین سبب «احسن القصص» است که:

۱- متضمن عبرتها، موعظه‌ها و حکمت‌هایی است که در غیر آن از سوره‌ها وجود ندارد.

۲- در این سوره؛ داستان حال پیامبران، صالحان و فرشتگان و نیز سیرت پادشاهان، بردگان، تاجران، مردان و زنان و نیرنگ‌ها و مکرهایشان آمده است.

۳- هر کسی که در این داستان از او یاد شده است، مآل و سرانجام کارش نجات و سعادت بوده است.

إِذ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿٤﴾

«یاد کن» ای محمد ﷺ! «زمانی را که یوسف به پدرش گفت» پدر یوسف؛ یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم عليه السلام است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «الکریم ابن الکریم ابن الکریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم: گرامی فرزند گرامی فرزند گرامی، یوسف فرزند یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم». آری! یوسف به پدرش گفت: «ای پدر! من» در خواب «یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم» تأویل یازده ستاره، برادران یوسف ﷺ اند که یازده تن بودند - چنان‌که در آخر سوره خواهد آمد - و تأویل خورشید و ماه؛ مادر و پدر یوسف ﷺ اند «دیدم آنها برای من سجده می‌کنند»

یوسف علیه السلام، در تعبیر بیانی خود ستارگان و ماه و خورشید را به جای عقلا نشانده زیرا آنها را به وصف عقلا که سجده است، توصیف کرد.

قَالَ يَبْنَئُ لَا نَقْضُ رُءْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٥﴾

«یعقوب گفت: ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت نکن» زیرا یعقوب علیه السلام تأویل خواب فرزندش را دانست و از آن ترسید که اگر خوابش را به برادرانش بیان کند، آنها نیز تأویل آن را بفهمند و لذا بر وی رشک برند. در حدیث شریف آمده است: «برای برآوردن حوایج خویش، از کتمان آنها یاری جوید زیرا هر صاحب نعمتی محسود حاسدان است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «رؤیا - تا آن گاه که صاحبش از آن سخنی نگوید - به پای پرنده‌ای آویخته است اما اگر آن را حکایت کرد، آن رؤیا به واقعیت می‌پیوندد لذا خواب خود را جز به شخص عاقل، یا دوست، یا شخص خیراندیشی حکایت نکنید». یعنی: آن را به کسی بازگو کنید که از آن تعبیری نیکو به شما ارائه دهد.

«که آن گاه در حق تو نیرنگی می‌اندیشند» یعنی: اگر خوابت را به برادرانت بیان کنی، مبادا در باره تو نیرنگی پنهانی که تو به آن پی‌نبری، سازمان دهند و بنابراین، تو را به انگیزه حسد به هلاکت رسانند «زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است» و چه بزرگ دشمنی که دشمنی خود با انسان را اعلان می‌کند! پس قطعاً او برادرانت را بر این نیرنگ و خواهد داشت.

وَكَذَلِكَ يَجْنِبُكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُرِيكَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ

أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾

«و اینچنین پروردگارت تو را بر می‌گزیند» یعنی: همان گونه که پروردگارت تو را با نمایاندن این خواب برگزید، همچنین تو را بر سایر بندگان به نبوت بر می‌گزیند و برادرانت را برایت رام و مطیع می‌گرداند چنان‌که اجرام آسمانی‌ای را که در خواب دیدی، برایت رام کرد و آنها را در پیشگاهت به سجده انحنای و تعظیم واداشت «و به

تو از علم تاویل الاحادیث» یعنی: تعبیر و تفسیر خواب «می آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می کند» و نبوت و پادشاهی را - هر دو - برایت فراهم می آورد که بدون شک در اجتماع این دو نعمت، خیر دنیا و آخرت هر دو وجود دارد. پس بدان که این رؤیایی که خداوند ﷻ به تو در خواب نمایانده است، بر همه این معانی دلالت می کند «همان گونه که قبلا آن را» یعنی: نعمت خود را «بر پدرانت تمام کرد؛ ابراهیم» که خداوند ﷻ او را از آتش نجات داد، به نبوتش برگزید و او را به موهبت خلیل الهی خویش مفتخر ساخت «واسحاق» که به قولی: خداوند متعال او را نیز به نبوت برگزید و از این دو بزرگوار، نسل و تباری پاکیزه و موحد پدید آورد. از این آیه دانسته می شود که اسم پدر گاهی بر پدر بزرگ (جد)، و بر پدر پدر بزرگ (جد جد) نیز اطلاق می شود «همانا پروردگار تو داناست» به خلق خویش و به کسانی که سزاوار این گزینش هستند «حکیم است» در صنع خویش؛ پس کارها را چنان که باید سامان می دهد.

❖ لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ ﴿٧﴾

«به راستی در سرگذشت یوسف و برادرانش برای پرسندگان نشانه ها است» که این نشانه ها بر بسیاری از حقایق و از جمله بر نبوت حضرت محمد ﷺ دلالت می کند. پرسندگان؛ یهودیان بودند زیرا در یکی از روایات وارده در سبب نزول این سوره آمده است: رسول خدا ﷺ هنوز در مکه بودند که یهودیان از ایشان درباره داستان یوسف ﷺ سؤال کردند و در مکه احدی از اهل کتاب یا کسانی که از سرگذشت انبیاء ﷺ آگاهی ای داشته باشند وجود نداشت، در چنین حالی بود که خداوند ﷻ سوره «یوسف» را به یکباره بر آن حضرت ﷺ نازل فرمود.

همچنین جابر رضی الله عنه روایت می کند که مردی از یهود مشهور به «بستانه یهودی»، نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: ای محمد! مرا از ستارگانی که یوسف ﷺ در خواب دید خبر ده که نامهای آنها چیست؟ راوی می گوید: رسول خدا ﷺ ساعتی سکوت کرده و در پاسخ وی چیزی نگفتند، در این اثنا جبرئیل ﷺ فرود آمد و ایشان را از نامهای آن

ستارگان با خبر ساخت، آن‌گاه ایشان به دنبال آن یهودی فرستاده و به او فرمودند: «اگر من تو را از نامهای آن ستارگان آگاه کنم، ایمان می‌آوری؟» بستانه گفت: آری! فرمودند: «نامهای آنها عبارت است از: جریان، طارق، ذیال، ذوالکفیات، قابس و ثاب، عمودان، فلیق مصبح، ضروح، ذوالفرغ، ضیاء و نور». یهودی گفت: آری والله! نامهای آنها همین‌هاست که برشمردید. برادران یوسف علیه السلام نیز یازده تن بودند، به نامهای: یهوذا، روبیل، شمعون، لاوی، ربالون، یشجر، دینه، دان، نفتالی، جاد و آشر که این یازده تن، از «لیا» دختر خاله یعقوب علیه السلام به دنیا آمده بودند و چون «لیا» درگذشت، یعقوب علیه السلام با خواهر وی «راحیل» ازدواج کرد و او بنیامین و یوسف علیه السلام را به دنیا آورد.

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ آبَاءَنَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨﴾

«هنگامی که» برادران یوسف علیه السلام «گفتند: یوسف و برادرش» بنیامین «نزد پدر ما از ما دوست داشتنی‌ترند» فقط بنیامین را برادر یوسف علیه السلام خواندند در حالی که خود نیز همگی برادران وی بودند، از آن رو که بنیامین برادر اعیانی (پدر و مادری) وی بود، اما ایشان برادران علاتی (پدری) وی بودند «در حالی که ما جمعی نیرومند هستیم» به قولی عصبه: جمعی است بیش از یک نفر تا ده تن. یعنی: درحالی که ما جمعی قوی و نیرومند هستیم، دیگر چگونه پدر ما آن دو تن را که کودکانی خردسال هستند بر همگی ما ترجیح می‌دهد «قطعا پدر ما در خطای آشکاری است» با ترجیح دادن آن دو بر ما و بی‌التفاتی به ما.

أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ﴿٩﴾

«یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید» یعنی: یکی از برادران گفت؛ با یوسف علیه السلام یکی از دو کار را باید انجام دهید؛ یا کشتن، یا افکندن وی در سرزمینی گمنام و دور از آبادی که از وی سراغی گرفته نشود. یا برخی به کشتن وی رأی دادند و برخی دیگر به افکندن وی در چنان سرزمینی «تا توجه پدرتان فقط به شما معطوف گردد» یعنی: در آن صورت، پدر صاف و خالص از آن شما می‌شود، فقط به شما

می‌پردازد و شما را به کمال و تمام دوست می‌دارد «و پس از آن» یعنی: پس از یوسف علیه السلام «مردمی درستکار شوید» در امور دین و فرمانبرداری از پدرتان. یا مردمی شایسته شوید در امور دنیایان چرا که عامل مخدوش کننده عشرت و صفا و شایستگی شما در دنیا، همانا حسد به یوسف علیه السلام است و قطعاً این عامل با غیبتش برطرف می‌شود.

ابن‌کثیر در تفسیر: **(وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ)** می‌گوید: «بدین‌گونه، آنان قبل از ارتکاب گناه، نیت توبه کردند».

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا نَفْعُ لِيُوسُفَ وَالْقُوَّةُ فِي غَيْبَتِ الْجَبِّ يَلْقَظُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَعِلِينَ ﴿١٠﴾

«گوینده‌ای از میانشان گفت» به قولی: او «یهودا» بود «یوسف را نکشید بلکه او را در نهانگاه چاه بیندازید» غیبت الجب: در قعر چاه بیندازید که دیدگان بر وی نیفتد. و این چاه در سرزمین بیت‌المقدس بود «تا برخی از مسافران او را بگیرند» آن‌گاه او را با خود به سرزمینی گم‌وگور ببرند، به طوری که از چشم پدر و از دید آشنایان پنهان و گمنام بماند «اگر کننده‌اید» یعنی: اگر در کار یوسف علیه السلام به این مشورت من عمل می‌کنید. طرح این توطئه از سوی برادران یوسف علیه السلام دلیل بر آن است که آنان «نبی» نبوده‌اند. محمدبن اسحق در تأیید این نظر که برادران یوسف علیه السلام نبی نبوده‌اند، می‌گوید: «آنان بر کاری بزرگ همداستان شدند، کاری که قطع رحم، عقوق و نافرمانی پدر، قلت رأفت و رحم بر طفلی کوچک و بی‌گناه و جدایی افگندن میان او و پدر محبوب، کهنسال و قابل رعایتش را همه یکجا گرد آورده بود - خداوند جل جلاله بر ایشان بیامرزد». ابن‌کثیر نیز می‌گوید: «بدان‌که بر نبوت برادران یوسف علیه السلام هیچ دلیلی وجود ندارد».

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَنْصِحُونَ ﴿١١﴾

و آن‌گاه که بر افگندن وی در چاه همداستان شدند، نزد پدر رفتند و «گفتند: ای پدر! تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی» یعقوب علیه السلام به‌خاطر علاقه

فراوانی که به یوسف علیه السلام داشت، بر وی سنگین بود که او را با برادرانش بفرستد و شاید این خود از ترسی ناشی می‌شد که از جانب آنان بر جان وی داشت. گویی آنان قبلاً نیز از یعقوب علیه السلام خواهان بیرون آمدن یوسف علیه السلام با خودشان شده بودند، اما او نپذیرفته بود. پس حالا با آن پیشینه‌ای که از موضوع داشتند، این سؤال را از وی کردند و افزودند: «در حالی که ما خیر خواه او هستیم» و در حفظ و نگهداری اش می‌کوشیم تا او را به سلامت و عافیت نزد تو برگردانیم؟.

أَرْسَلَهُ مَعَاغِدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿١٣﴾

«فردا او را همراه ما بفرست تا بگردد» و بخرامد در چمن‌ها، سرگرم شود و میوه بخورد «و بازی کند» از بازیهای مباحی که فقط برای شادمانی و سرگرمی است «و ما به خوبی او را نگهبانیم» از این که به وی آسیبی برسد.

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ، وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴿١٤﴾

یعقوب علیه السلام «گفت: این که او را ببرید، سخت مرا اندوهگین می‌کند» به این ترتیب، به ایشان خبر داد که از فرط محبتی که به یوسف علیه السلام دارد و از بیم و نگرانی‌ای که بر جان وی احساس می‌کند، از غیبت وی غمگین می‌شود «و می‌ترسم از آن که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید» به سبب مشغول بودنشان به گردش و بازی، یا به سبب عدم اهتمام و عنایتان به حفظ و نگهداری اش. به قولی: یعقوب علیه السلام این سخن را از بیم و نگرانی‌ای که از ناحیه خود آنان بر جان یوسف علیه السلام داشت گفت و در واقع این جمله که: (می‌ترسم او را گرگ بخورد)، یک تعبیر کنایی بیش نبود - پس مقصود او از «گرگ»، خود برادران بودند. به قولی دیگر: آن سرزمین، سرزمینی گرگ خیز بود پس این تعبیر به معنای حقیقی خود است.

قَالُوا لَئِن أَكَلَهُ الذِّبُّ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَسِرُونَ ﴿١٤﴾

«گفتند: اگر گرگ او را بخورد، با این که ما گروهی نیرومند هستیم» و بر دفع گرگ تواناییم «در آن صورت ما قطعا زیانکار خواهیم بود» لخاسرون: اگر بر ساده‌ترین کار که نگهداری از یک پسر بچه است قادر نباشیم، در آن صورت، از فرط ضعف و عجز مردمی بی‌مقدار و نابود شونده خواهیم بود لذا شرط به سبب انتفای مشروط منتفی است، یعنی: ما آن قدر بی‌عرضه نیستیم که گرگ او را از نزد ما برباید.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ، وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾

«پس وقتی او را بردند» از نزد یعقوب عليه السلام «و همداستان شدند» و عزم خود را با هم جزم کردند؛ «که او را در نهانگاه چاه بگذارند» چنین کردند. تفسیر «غیابه الجب» در آیه (۱۰) گذشت «و به سوی او» یعنی: به سوی یوسف عليه السلام «و وحی کردیم» به منظور برطرف کردن وحشت وی و آرامش دادن به وی چرا که او پسر بچه خردسالی بود که ده مرد جفاجو - آن هم از برادرانش - با دل‌های سختی که از رحم و عاطفه بیگانه شده و مهر و رأفت از آنها رخت بر بسته بود، بر وی تاخت آورده بودند تا هر طوری شده او را از سر راه خود بردارند. آری! به او وحی کردیم «که قطعا آنان را از این کارشان با خبر خواهی ساخت» یعنی: سرانجام، بعد از نجات خویش برادرانت را از چون و چند این توطئه‌ای که در حق تو سازمان دادند، با خبر و آگاه خواهی نمود. چنان که در آیه (۸۹) سخنان یوسف عليه السلام خطاب به برادرانش هنگامی که ایشان برای خرید آذوقه نزد وی به مصر می‌روند، مطرح می‌شود، بعد از آن که او دیگر یوسف عليه السلام گم‌گشته در نهانگاه چاه نیست بلکه متولی تمام گنجینه‌های مصر است. آری! آنان را آگاه خواهی ساخت «در حالی که نمی‌دانند» ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آن می‌گوید: «به زودی آنها را از این کاری که با تو کردند، درحالی آگاه خواهی ساخت که تو را نمی‌شناسند زیرا اصلا به خیال آنها هم نمی‌رسد که روزی با تو در مسند پادشاهی روبرو شوند». در روایات آمده است: برادران بعد از آن که یوسف عليه السلام را زدند و به وی اهانت کردند،

پیراهنش را از تنش بیرون کشیده سپس او را در دلو چاه گذاشتند و چون دلو به نیمه چاه رسید، او را همان‌گونه با دلو در چاه افکندند تا بمیرد. یوسف علیه السلام در آب افتاد، سپس به صخره‌ای پناه برد، در این هنگام بر او بانگ زدند، او به گمان این‌که دلشان به حال وی سوخته است و نسبت به وی بر سر رحم و شفقت آمده‌اند، پاسخ داد، اما قضیه بر عکس بود زیرا آنان خواستند تا صخره‌ای را بروی بیندازند که پاک نابودش کند، اما یهوذا ایشان را از این کار بازداشت. نسفی می‌گوید: «خداوند جل جلاله به یوسف در کودکی وحی فرستاد چنان‌که به یحیی و عیسی: در کودکی وحی فرستاد».

وَجَاءَ وَآبَاهُمُ عِشَاءً بَيَّكُوتَ ﴿١٦﴾

«و شامگاهان گریان نزد پدر خود آمدند» یعنی: در تاریکی شب با گریه‌های ساختگی نزد یعقوب علیه السلام آمدند تا این گریه‌ها را پشتوانه دروغ خود ساخته غدر و نیرنگ خویش را رونق دهند و نقابی از تزویر بر روی آن بپوشانند. اعمش می‌گوید: «بعد از آگاهی از داستان برادران یوسف علیه السلام، هیچ شخص گریانی را تصدیق نکن».

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتْعَيْنَا فَآكَلَهُ الذِّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ

كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾

«گفتند: ای پدر! ما رفتیم که مسابقه دهیم» یعنی: مسابقه دویدن، یا مسابقه اسب سواری، یا مسابقه تیراندازی. ازهری می‌گوید: «نضال» مسابقه تیراندازی، و «رهان» مسابقه اسب سواری است و کلمه «نستبق» جامع هر دو معنی است. گفتنی است که هدف از آن مسابقه، تمرین و آموزش مهارت‌های جنگی بوده است «و یوسف را پیش کالای خود گذاشته بودیم» تا از آنها حفاظت کند «آن‌گاه گرگ او را خورد ولی تو باوردارنده ما نیستی» در این عذری که پیش آوردیم، به علت این‌که مادر قلب و نهانت متهم هستیم و به سبب محبت وافر که به یوسف علیه السلام داری «هر چند» در نزد تو، یا در واقع امر «راستگو باشیم».

وَجَاءُوا عَلَى قَيْصِيهِ بِدَمِيرٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا

تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

«و پیراهنش را آغشته به خونی دروغین آوردند» برادران، گوسفندی را کشته پیراهن یوسف عليه السلام را به خون آن آغشتند، اما فراموش کردند که پیراهنش را پاره کنند. پس یعقوب عليه السلام خطاب به آنان گفت: چه قدر این گرگ ادعایی شما هشیار و فرزانه بوده است که یوسف عليه السلام را می خورد، اما پیراهنش را پاره نمی کند!! «نه بلکه نفس های شما کاری بد را» که با برادرتان انجام دادید «برای شما» یعنی: در پیش چشم و دل شما «آراسته است پس کار من صبری جمیل است» در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم پرسیدند: صبر جمیل چیست؟ ایشان فرمودند: «صبری که با خود شکایت و گلایه ای به همراه نداشته باشد». «و از خدا مدد طلبیده می شود» یعنی: از او مدد و یاری می طلبم «بر آنچه توصیف می کنید» یعنی: از او بر آشکار کردن و برملا ساختن دروغی که اظهار کردید، مدد می طلبم. یا از او بر تحمل آنچه که شما وصف می کنید، مدد می طلبم.

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَبُشْرَى هَذَا غُلْمٌ وَأَسْرُهُ بَضْعَةٌ وَاللَّهُ عَلَيْهِمَ بِمَا

يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

سپس خداوند متعال از حال یوسف عليه السلام در قعر چاه خبر می دهد: «و کاروانی» یعنی: گروه همسفری که از شام عازم مصر بود «آمد پس وارد خود را فرستادند» وارد: سقایی است که برای گروه آب آشامیدنی می آورد «پس دلوش را انداخت» یعنی: دلوش را به چاه افگند تا آب بکشد، در این هنگام یوسف خود را در ریسمان آویخت و چون سقا دلو را بالا کشید، به جای آب یوسف عليه السلام را دید «گفت مژده باد، این یک پسر است» این مژده را یا به خود، یا به یاران همسفرش داد «و او را پنهان ساختند، کالایی دانسته» یعنی: کاروانیان مسافر، این موضوع را که از چاه چنین پسری را یافته اند، پنهان داشته و گفتند: مالکان این آب این پسر را به ما داده اند تا او را در مصر برایشان بفروشیم. یوسف عليه السلام هم سکوت کرد، از بیم آن که مبادا برادرانش او را گرفته

و به قتل برسانند. اما ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر ﴿وَأَسْرُوهُ بِضَعَّةٍ﴾ می گوید: «برادران یوسف علیه السلام راز کار وی را پنهان داشتند و به کاروانیان نگفتند که او برادرشان است و یوسف علیه السلام نیز از بیم آن که برادران او را به قتل رسانند، راز کار خویش را پنهان داشت.» «و خدا دانا بود به آنچه می کردند» با یوسف علیه السلام از این اعمال محنت بار و از ستم و ابتدالی که - با به فروش رساندنش - او را در آن افکنده بودند درحالی که او «کریم ابن الکریم ابن الکریم» بود. البته خداوند جل جلاله بر دگرگون ساختن حال وی و دفع این بلا از وی توانا بود، اما در این کار، حکمتی نهفته داشت.

وَشْرُوهُ بِشَمَنِ بَحْسِ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ﴿٢٠﴾

«و او را به بهایی ناچیز - درهمی چند - فروختند» یعنی: رئیس آن کاروان و همراهانش او را در مصر به بهایی اندک فروختند. به قولی: مراد این است که برادران یوسف علیه السلام او را فروختند ﴿بِشَمَنِ بَحْسِ﴾ به بهایی کمتر از بهای برده‌ای که در وضع و حالی همچون حال و وضع او بود. ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: «او را به بیست درهم فروختند». ابن کثیر این قول را که برادران یوسف علیه السلام او را فروختند، ترجیح می دهد و دلیل او این عبارت است: «و در باب یوسف از بی رغبتان بودند» که علاقه‌ای به وی نداشته و اهمیتی به وی نمی دادند. ابن کثیر می گوید: «کاروانیان از یافتن یوسف علیه السلام بسیار شادمان شده و به او به خاطر آن علاقه مند شدند که او را به بهایی مناسب بفروشد. پس این بی رغبتان همان برادر یوسف علیه السلام بودند.»

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢١﴾

«و آن کس از اهل مصر که یوسف را خریده بود» او عزیز مصر بود که عهده دار امر انبارها و گنجینه‌های آن بود «به همسرش گفت: او را گرامی دار» ای همسر من و به او

به خوبی رسیدگی کن، با دادن غذایی پاکیزه و پوشاندن لباسی نیکو به وی «شاید به حال ما سود بخشد» یعنی: شاید او برخی از کارها و نیازهای ما را که از همچو او بی ساخته است، بر آورده کند «یا او را به فرزندی اختیار کنیم» یعنی: او را به فرزندی برگزیده و فرزند خویش گردانیم.

راویان گفته‌اند: عزیز مصر که نزد پادشاه مصر پست وزارت داشت، عقیم بود و از وی فرزندی به دنیا نمی‌آمد. عزیز: به زبان عربی یعنی «ملک». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «نام وی «قطفیر» و نام همسرش «زلیخا» یا «راعیل» بود و شاه مصر در آن وقت شخصی بود به نام «ریان» فرزند «ولید» از قوم «عمالقه» که بعداً به نبوت یوسف علیه السلام ایمان آورد و در حیات یوسف علیه السلام در گذشت». روایت شده است که عزیز مصر یوسف علیه السلام را در هفده سالگی اش خرید، او سیزده سال در منزلش زندگی کرد و ریان پادشاه مصر در سی سالگی اش او را به وزارت برگزید و آن پیامبر جلیل‌القدر در صدویست سالگی وفات یافت.

«و بدین‌گونه» اشاره است به آنچه گذشت؛ از نجات دادن یوسف علیه السلام از چنگ برادرانش، بیرون آوردن وی از چاه و مهربان ساختن دل عزیز مصر بر وی تا بدانجا که به جاه و مکنت رسید چنان‌که می‌فرماید: «ما یوسف را در آن سرزمین مکنت بخشیدیم» و او را بر امر و نهی فرمان دادیم «و تا بیاموزیم به او تأویل احادیث را» یعنی: تعبیر خوابها را «و خدا بر کار خویش تواناست» یعنی: کارها همان‌گونه روی می‌دهد که خدای سبحان بخواهد، هر چند مردم در جهت خلاف آن، تدبیرها به کار بندند «ولی اکثر مردم نمی‌دانند» که خداوند جل جلاله بر کار خویش تواناست و نمی‌دانند حکمت وی را در خلش که این اکثریت، مشرکان و منکرانند.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ۖ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ۚ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۴۲﴾

«و چون یوسف به عنفوان جوانی رسید» اشد: وقت رسیدن به کمال قوت و اوج رشد است که بعد از آن روند کاستی و فرسودگی بدن شروع می‌شود. به قولی: یوسف علیه السلام در این وقت سی و سه ساله، و به قولی: هجده ساله بود. به قولی دیگر: او

در این وقت به حد بلوغ رسیده بود. آری! در این وقت «به او حکمت و علم عطا کردیم» به قولی: حکمت عبارت بود از نبوت و علم عبارت بود از دانش در دین و دانستن تعبیر خواب. «و نیکوکاران را این چنین پاداش می‌دهیم» پس هر کس که عملش را نیکو ساخت، خدای عزوجل هم پاداشش را نیکو می‌گرداند.

وَرَوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ، وَعَلَقَتْ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾

«و آن زنی که یوسف در خانه‌اش بود، با یوسف گفت و شنود کرد تا از او کام گیرد» او زن عزیز مصر بود که نامش - بنا بر آنچه نقل کرده‌اند - زلیخا بود. راوده‌ته: از مرآوده؛ به معنای خواستن و طلبیدن به نرمی و مهربانی است و گاهی مخصوص به درخواست جماع و کامجویی است «و درها را بست» به قولی: در آنجا هفت در بود که زلیخا یکی را پس از دیگری بست «و گفت: پیش آی» یعنی: ای یوسف! بشتاب و پیش من بیا که از آن توام! بدین گونه او را به کامجویی خویش فراخواند «گفت» یوسف عليه السلام «معاذ الله» یعنی: پناه می‌برم به خدا جل جلاله به پناه بردنی استوار، از آنچه که تو مرا به سوی آن فرامی‌خوانی «او آقای من است، جای مرا نیکو ساخت» یعنی: چگونه با تو چنین کاری بکنم در حالی که شوهرت عزیز آقا و سرور و مولای من است که مرا پرورش داده، جایم را نیکو ساخته و به من منزلتی والا بخشیده زیرا هم او بود که به تو گفت: جایگاه او را گرامی دار! پس چگونه او را در حریم همسرش خیانت کرده و تو را در این خواسته‌ات اجابت گویم؟ «قطعا ستمکاران» یعنی: کسانی که نیکی را با بدی پاسخ می‌دهند «وستگار نمی‌شوند».

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِدُوَيْبِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ

عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ ﴿٢٤﴾

«و در حقیقت آن زن آهنگ وی کرد و یوسف نیز آهنگ او کرد - اگر برهان پروردگارش را ندیده بود» پس هر یک آنها به مقتضای طبیعت بشری و سرشت آفرینش، به دیگری میل و رغبت کردند. ثعلب می‌گوید: «زلیخا آهنگ معصیت کرد و بر ارتکاب معصیت مصر بود و یوسف علیه السلام نیز قصد کرد ولی قصدش را عملی نساخت. پس تفاوت میان دو قصد بسیار است». به قولی: یوسف علیه السلام آهنگ زدن زلیخا را کرد. برهان پروردگار: به یاد آوردن عهد و پیمان خدا جل جلاله از سوی یوسف علیه السلام در این مورد بود که او از بندگانش عهد گرفته که او را معصیت نکنند. به قولی دیگر: یوسف علیه السلام چهره یعقوب علیه السلام را در برابر خود در هیأتی دید که سرانگشتش را به دندان گزیده و او را از ارتکاب فحشا هشدار می‌داد. «چنین کردیم» یعنی: از جانب خود به یوسف علیه السلام برهانی را نشان دادیم تا به خود آید و عهد و پیمان را به یاد آورد «تا از وی بدی» یعنی: خیانت به عزیز در مورد همسرش «و فحشا» یعنی: زنا «را باز گردانیم چرا که او از بندگان مخلص ماست» یعنی: یوسف علیه السلام از کسانی است که خدای عزوجل او را برای رسالت خویش خالص گردانیده و او را از افتادن در چاه معصیت معصوم نگه داشته است.

وَأَسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْأَبِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا

إِلَّا أَنْ يُسَجِّنَ أَوْ عَذَابُ آيَةٍ ﴿٢٥﴾

«و آن دو به سوی در بر یکدیگر سبقت کردند» یعنی: یوسف علیه السلام و زلیخا هر دو به سوی در شتافتند، یوسف علیه السلام قصد فرار و بیرون رفتن از در را داشت و زلیخا قصد آن را داشت تا بر وی سبقت گرفته و از بیرون رفتن بازش دارد «و آن زن پیراهن یوسف را از پشت پاره کرد» زلیخا می‌خواست تا با کشیدن پیراهن یوسف علیه السلام، او را از بیرون رفتن باز دارد که در این اثنا پیراهن یوسف علیه السلام از پشت سر پاره شد «و شوهر زن را نزدیک دروازه یافتند» یعنی: در این هنگام عزیز شوهر زلیخا را در آنجا

یافتند. مراد از «سید: آقا» در اینجا شوهر است «گفت» زن عزیز «جزای کسی که قصد بدی به زن تو کرده چیست؟» زلیخا این سخن را از روی مکر و نیرنگ گفت تا بر قصد بد خود پرده پوشی کند. بدین سان بود که این قصد بد را به یوسف علیه السلام نسبت داد و اضافه کرد: جزای کسی که قصد بدی به زن تو کرده «جز این» نیست «که زندانی یا دچار عذابی دردناک شود» به این ترتیب زلیخا خواست تا به انتقام این که یوسف علیه السلام از خواسته اش نافرمانی کرده، او را به زندان افکند یا به زیر تازیانه اندازد ولی در ظاهر امر به شوهرش چنین وانمود ساخت که یوسف علیه السلام سزاوار این کیفر است چرا که او بوده که به وی تجاوز کرده است.

قَالَ هِيَ رَوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٦٦﴾

«یوسف گفت: این او بود که با من گفت و شنود کرد تا مرا از محافظت نفس من غافل کند» یعنی: این زن تو بود که از من با نرمی و مهر و نیرنگ، کام خواست و من هرگز به وی قصد بدی نکرده ام «و شاهدهی از خانواده آن زن شهادت داد» صحیح این است که آن گواه، طفلی در گهواره بود که به سخن آمد، به دلیل حدیثی که در این باب از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که ایشان از جمله چهار طفلی که در گهواره سخن گفته اند، یکی هم شاهد یوسف علیه السلام را ذکر کرده اند. و شهادت وی این بود که گفت: «اگر پیراهن او» یعنی: یوسف علیه السلام «از جلو» یعنی: از پیش رو «چاک خورده پس این زن راست گفته است» که یوسف علیه السلام در حق وی قصد بدی داشته است «و» در این صورت «یوسف از دروغگویان است» در این سخنش که زلیخا از وی کام خواسته است.

وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾

«و اگر پیراهنش از پشت» سرش «چاک خورده پس این زن دروغ گفته است» در ادعای خود علیه یوسف عليه السلام «و یوسف از راست گویان است» در ادعایش علیه آن زن.

فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

«پس چون دید» عزیز «که پیراهنش» یعنی: پیراهن یوسف عليه السلام «از پشت پاره شده» در این هنگام حقیقت را دریافت و «گفت: این» یعنی: این ماجرا «از کید شماست» ای گروه زنان «که همانا نیرنگ شما زنان، بزرگ است» کید: مکر و نیرنگ است.

يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ﴿٢٩﴾

آن‌گاه شوهرش برای آن‌که این خبر میان مردم شایع نشود، به یوسف عليه السلام گفت: «ای یوسف! درگذر از این» ماجرا و آن را پوشیده دار و از آن سخن نگو تا خبر میان مردم شایع نشود «و تو ای زن، برای گناه خود» که از تو روی داده است «آمرزش بخواه، بی گمان تو» به سبب این کار «از خطاکاران بوده‌ای» به قصد و عمد. بدین‌گونه بود که عزیز با همسرش به نرمی برخورد کرد، یا به دلیل این‌که غیرت دینی نداشت، یا او را در امری که نمی‌توانست بر آن شکیبایی کند، معذور شمرد.

﴿ وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾

﴿٣٠﴾

«و زنانی چند در شهر» مصر «گفتند» یعنی: برخلاف خواسته عزیز، خبر بر سر زبانها افتاد و زنانی چند که به قولی: زن حاجب، زن ساقی، زن نانوا، زن زندانبان و زن متولی چهارپایان شاه بودند، گفتند: «زن عزیز از غلام خود کام می‌خواهد تا او را از حفظ نفس وی غافل کند، همانا محبت او در دلش جای گرفته است» یعنی: محبت

یوسف علیه السلام در دلش جا خوش کرده و او را بیمار ساخته است. شغاف قلب: غلاف آن است «به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم» چرا که با این کار از راه رشد و اقتضای عقل و خرد منحرف شده است.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾

«پس چون» زن عزیز «مکر آنان را» یعنی: غیبت آنان را در مورد خود «شنید» به قولی: آنان خواستند تا از این طریق به دیدار یوسف علیه السلام نایل گردند، بدین گونه که زلیخا را بر سر خشم آورند تا یوسف علیه السلام را به آنان نشان دهد، از این رو سخن آنان را «مکر» نامید، البته آنها در این مکر به مراد خود نیز دست یافتند زیرا همسر عزیز: «نزد آنان فرستاد» تا ایشان را فراخواند که به جمال یوسف علیه السلام بنگرند و در همان دامی بیفتند که او در آن افتاده است «و برای آنان متکایی آماده ساخت» یعنی: برای آنان مجلسی آراست و جایگاههایی آماده کرد که بر آن تکیه زنند «و به هر یک از آنان کاردی داد» تا میوه‌هایی را که برایشان آورده بود، پوست بکنند و قطعه قطعه کنند؛ مانند سیب و غیره «و گفت» به یوسف علیه السلام «بر آنان درآی». این برنامه ریزی زلیخا نیز از کوتاهی شوهرش بود زیرا با وصف آنچه که از زلیخا در حق یوسف علیه السلام روی داد، باز هم شوهرش (عزیز) آن دو را در منزل یکجا باقی گذاشته بود «پس چون زنان او را دیدند بزرگ یافتندش» آنان از حسن و جمال بی مانند یوسف علیه السلام مدهوش و بی خود شدند و او را بسی عجیب و شگرف یافتند تا بدانجا که اندامهایشان به لرزه در آمد «و دستانشان را بریدند» چون حسن دلربای یوسف علیه السلام را دیدند، چنان هوش و حواس خود را از دست داده و هیجان زده شدند که به جای میوه، دستانشان را بریدند و احساس درد هم نکردند، از بس که دل‌هایشان به یوسف علیه السلام مشغول بود «و گفتند: پاک است خدا، این آدمی زاد نیست» زیرا چنان زیبایی حیرت انگیز و جمال شگرفی دارد

که در هیچ بشری دیده نشده است «این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست» که در سرشت و طبیعت ایشان، زیبایی‌هایی برتر و فوق‌العاده‌ای نهاده شده است.

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَنِ نَفْسِهِ فَأَسْتَعْصِمُ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيَكُونُنَا

مِنَ الصَّغِيرِينَ ﴿٣٣﴾

«زن عزیز گفت: این همان» نوجوانی «است که درباره او سرزنشم کرده بودید» و مرا در عشق و دلباختگی به‌وی ملامت کرده‌اید. این سخن را هنگامی به آنان گفت که شگفتی و دلربایی یوسف علیه السلام را در چشم و دلشان حاکم دید و آنان را جملگی مفتون و شیدا و عاشق وی یافت تا عذر خود را برای آنها آشکار ساخته باشد و افزود: «آری! من از او کام خواستم ولی او خود را نگاه داشت» یعنی: از من نافرمانی کرد و راه عفت و پاکدامنی را برگزیده از برآوردن خواسته‌ام امتناع کرد تا خود را از این کار در پناه نگاه دارد. بدین‌گونه بود که زلیخا به کامخواهی از یوسف علیه السلام صریحا اعتراف کرد و ادامه داد: «و اگر آنچه را به او دستور می‌دهم نکند، قطعا زندانی خواهد شد» یعنی: در حق او نیرنگی خواهم تنید که سرانجام به زندانش در افگند «و حتما از خوارشدگان خواهد شد» به سبب آن‌که نعمت از وی سلب می‌شود و گرفتار رنج و زحمت می‌شود.

قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا نَصْرَفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْعَاهِلِينَ ﴿٣٤﴾

«یوسف گفت» مناجات‌کنان با پروردگار سبحان «پروردگارا! زندان» که این زن مرا از آن بیم می‌دهد «برای من دوست داشتنی‌تر است از آنچه مرا به‌سوی آن می‌خوانند» تا آن را انجام دهم و در معصیت بزرگی که خیر دنیا و آخرت را از میان می‌برد، درافتم. از این تعبیر و هم از این سخن پادشاه به زنان که در آیات بعدی می‌آید: «وقتی از یوسف علیه السلام کام می‌خواستید، چه منظوری داشتید؟» چنین برمی‌آید که زنان دیگر نیز که در محفل زلیخا گرد هم آمده بودند، یوسف علیه السلام را به‌سوی خود خوانده بودند «و اگر نیرنگ آنان را» در برانگیختنم به تسلیم «از من بازنداری» و مرا به مخالفت و

سرپیچی از اجابت خواسته آنان مصمم نگردانی «البته به سوی آنان خواهم گروید» و مشتاق و دلباخته آنان خواهم گشت «و از جمله نادانان خواهم شد» یعنی: از کسانی خواهم شد که کار جهال و نادانان را مرتکب می‌شوند. بدین گونه بود که یوسف علیه السلام به سوی خدای عزوجل التجا کرد، آن گاه که بلا بر او گران و سنگین شد و از در افتادن در فتنه بزرگ ترسید. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «هفت کس اند که خدای عزوجل ایشان را در سایه خویش جای می‌دهد، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست...» و از این هفت کس مردی را نام بردند که او را زنی صاحب جاه و جمال به سوی خود فرامی‌خواند، اما او می‌گوید: من از خدای عزوجل می‌ترسم.

فَأَسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُمْ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾

«پس پروردگارش دعای او را اجابت کرد و نیرنگ زنان را از او بگردانید» یعنی: پروردگار یوسف علیه السلام به او لطف کرد و او را از افتادن در معصیت در پناه عصمت خویش قرار داد زیرا آن گاه که خدای عزوجل نیرنگشان را از او بازداشت، چیزی از خواسته‌ها و هواهایشان در او کارگر نیفتاد «همانا او شنواست» دعای دعاکنندگان را «دانااست» به احوال التجا کنندگان به سوی خویش.

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا آيَاتٍ لِيَسْجُنَّهُ حَتَّى حِينٍ ﴿٣٥﴾

«سپس به نظرشان آمد» رأی و اندیشه‌ای در کار یوسف علیه السلام «بعد از آن که نشانه‌ها را دیدند» یعنی: نشانه‌هایی را که دال بر براءت و پاکدامنی وی بود «که البته او را تا مدتی» نامعلوم «به زندان افکنند» آری! رأی عزیز و دیگران در به زندان افگندن یوسف علیه السلام بدین خاطر بود تا بساط این رسوایی خود را جمع کرده و به شایعه‌هایی که در این باره میان مردم افتاده بود، پایان دهند و در قضاوت مردم، براءت زلیخا را به کرسی بنشانند. همچنان احتمال دارد که عزیز خواسته باشد تا با زندانی نمودن یوسف علیه السلام، میان وی و زنش مانع ایجاد کند.

نشانه‌های دال بر برائت یوسف علیه السلام که در این آیه بدانها اشاره شده، به قولی عبارت بود از: پیراهن چاک شده، گواهی آن طفل و بریدن زنان دستان خود را. ولی مشاهده آن نشانه‌ها هیچ تأثیری در آنان نکرد بلکه زلیخا زن عزیز همچنان بر عشق خویش پایدار و بر رأی خویش استوار بود و هر چه را که از نظر وی به امر دستیابی به یوسف علیه السلام کمک می‌کرد، انجام می‌داد و یکی از اقدامات وی در این راستا، به اجرا گذاشتن تهدید قبلی فرستادن یوسف علیه السلام به زندان بود.

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾

«و دو جوان همراه یوسف به زندان درآمدند» یعنی: سرانجام آنها یوسف علیه السلام را به زندان انداختند و با او دو جوان (یعنی دو برده) به زندان افکنده شدند که به روایتی یکی از آنها نانوی ملک و دیگری ساقی وی بود، آن دو غلام چون یوسف علیه السلام را دیدند به او انس و الفت یافتند. به قولی: آن دو با همدستی یک‌دیگر در غذای ملک سمی ریختند، سپس ساقی از این کار پشیمان شد و به پادشاه گفت: این غذا را نخور که مسموم است. ابن جریر طبری می‌گوید: آن دو از یوسف علیه السلام راجع به علم و دانشش پرسیدند، گفت: من تعبیر خواب را می‌دانم. آن‌گاه از وی درباره خوابهایی که دیده بودند، سؤال کردند چنان‌که خداوند متعال حکایت می‌کند: «یکی از آن دو گفت: من خویشتن را به خواب دیدم که انگور می‌فشارم» یعنی: در خواب دیدم که برای ساختن شراب، انگور می‌فشارم «و دیگری» یعنی: آن غلام نانوا «گفت: من خویشتن را به خواب دیدم که روی سرم نانی را برداشته‌ام که پرندگان از آن می‌خورند. ما را از تعبیر آن آگاه کن» یعنی: از تعبیر خوابهایی که بر تو حکایت کردیم «همانا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم» یعنی: تو را از کسانی می‌یابیم که خواب را به نیکویی تعبیر می‌کنند، یا تو را از نیکوکاران با زندانیان می‌یابیم.

قَالَ لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأَكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٧﴾

«گفت: غذایی را که روزی داده می‌شوید برای شما نمی‌آورند» در همین روز و روزهای دیگر «مگر آن‌که من از تعبیر آن» یعنی: بیان ماهیت و کیفیت آن «به شما خبر می‌دهم، پیش از آن‌که به شما برسد» یعنی: پیش از آن‌که آن غذا یا چگونگی آن به شما برسد. این سخن یوسف علیه السلام نظیر این سخن عیسی علیه السلام است: (و به شما از آنچه می‌خورید، خبر می‌دهم) «آل عمران/ ۴۹». یوسف علیه السلام این سخن را به آن دو جوان به این خاطر گفت تا آنان به دعوتی که بعداً در مورد ایمان به خداوند جل جلاله و ترک کفر از آنان می‌کند، منقاد گردند و این خود، زمینه‌ای برای نفوذ دعوت وی در آنان گردد لذا بدانند که او از اهل بیت نبوت است و به اذن خداوند جل جلاله از غیب خبر می‌دهد. مراد از: «ترزقانه: غذایی که روزی داده می‌شوید»؛ عبارت از غذایی بود که از سوی پادشاه یا دیگران به آنها می‌رسید «این» تعبیر خواب «از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است» از راه وحی و الهام. پس این نه از باب فال بینی و کاهنی و نه از باب ستاره‌شناسی و غیب‌گویی است «همانا من آیین قومی را که به خدا ایمان نمی‌آورند و منکر آخرت هستند» یعنی: کیش و آیین فرمانروای مصر و غیر او را «رها کرده‌ام». این بیان یوسف علیه السلام دلیل بر آن است که برای فرد ناشناس جایز است تا از خودش توصیف کند برای این‌که شناخته شود و از او بهره گرفته شود.

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانُوا لَنَا أَنْ نَشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾

آن‌گاه یوسف علیه السلام به منظور ترغیب دو رفیق زندانش بر ایمان آوردن به خدای عزوجل افزود: «و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده‌ام» هر سه آنها را پدر امید زیرا پدر بزرگ نیز پدر انسان است چنان‌که ابن عباس رضی الله عنه با استدلال به همین آیه، برای «جد: پدر بزرگ» سهمی همچون پدر در ارث قایل بود «برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا گردانیم» یعنی: برای ما گروه انبیاء علیهم السلام که من و پدرانم از

آنان هستیم، شرک آوردن درست نیست «این» ایمان و توحید «از فضل خدا» و از لطف وی «بر ماست» به سبب نبوتی که در ما قرار داده است، نبوتی که متضمن عصمت از معاصی است «و» همچنان این ایمان و توحید، از فضل خداست «بر مردم» عموماً، به همین خاطر پیامبران علیهم السلام را به سویشان برانگیخته تا آنان را به سوی پروردگارشان راهنمایی کنند و راه و روش حق را برایشان بیان نمایند «ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند» خدای سبحان را در برابر نعمتهایش لذا به او شرک می ورزند.

يَصْحَبِي السِّجْنِ ءَأَزْيَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهِ أَلَوْجِدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٦﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾

و بعد از مقدمه فوق، اینک وقت آن رسیده که یوسف علیه السلام آن دو جوان را به سوی دین حق دعوت نماید: «ای دو رفیق زندانیم، آیا معبودان پراکنده بهترند یا خداوند یگانه قهار؟» یعنی: آیا خدایان پراکنده در ذات، مختلف در صفات و جداگانه در تعداد، برای شما بهترند، یا خدای معبود بر حقی که در ذات و صفات خویش متفرد و یگانه است و برایش هیچ همتا و شریکی نیست، خدای قهار مقتدری که هیچ غلبه کننده ای بر وی غالب نمی شود و هیچ معاندی نمی تواند با وی عناد ورزد؟ به قولی: هنگامی که یوسف علیه السلام این دعوت الهی را به آن دو هم بند خویش عرضه می کرد، در برابر آن دو، بتانی قرار داشت که آنها رامی پرستیدند، از این رو افزود: «شما به جای باری تعالی جز نامهای» بی مسمای «چند را نمی پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده اید» از نزد خود، درحالی که برای آنها بجز همین نامهای خشک و خالی دروغین، چیز دیگری از الوهیت نیست زیرا این خدایان اسمی، جماداتی هستند که نه می شنوند و نه می بینند، نه سودی می رسانند و نه زیانی «خدا بر آنها» یعنی: بر حقانیت این نامگذاری ها «هیچ گونه برهانی» یعنی: حجت و دلیلی که بر صحت آنها دلالت کند «نازل نکرده است، فرمانروایی جز برای خدا نیست» یعنی: جز خدا عز وجل کس دیگری

فرمانروا و حاکم نیست «دستور داده که جز او را نپرستید» و فقط خود او مستحق پرستش است نه غیر وی «این» مخصوص ساختن وی به پرستش «دین قیم است» یعنی: دین مستقیم و درست است «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» این حقیقت را که فقط این دین، دین درست و این راه، راه مستقیم است.

چنین بود که یوسف علیه السلام از فرصتی که برایش در زندان پیش آمد، با حکیمانه‌ترین شیوه برای عرضه کردن دعوتش استفاده کرد، بدین‌سان که در برابر آنان روش تدرج در دعوت و الزام حجت را به کار گرفت، یعنی: اولاً برتری توحید و یکتاپرستی را بر تعدد خدایان برایشان بیان کرد، ثانیاً: بر عدم شایستگی خدایان اسمی‌شان برای الوهیت، برهان اقامه نمود و ثالثاً: متن و خلاصه حق و حقیقت راستین را در کمال رسایی و ایجاز به آنان عرضه کرد.

آن‌گاه به تعبیر خواب آن دو پرداخته فرمود:

يَصْجِي السَّجْنِ أَمَا أَحَدَكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَا الْآخَرَ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ ۗ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾

«ای دو رفیق زندانیم، اما یکی از شما» که ساقی پادشاه بوده «به مولای خود باده می‌نوشاند» گویی یوسف علیه السلام گفت: اما تو ای ساقی! بار دیگر به همان شغل سقایی خویش برمی‌گردی و پادشاه تو را مجدداً به دربار خویش فرامی‌خواند و از زندان آزادت می‌کند «و اما آن دیگر» که نانوی پادشاه بود «به دار آویخته می‌شود و پرندگان از سر او می‌خورند» و این است تعبیر خوابش که بر سرش نان حمل می‌کند و پرندگان از آن می‌خورند. در بعضی از تفاسیر به نقل از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: بعد از آن‌که یوسف علیه السلام خواب آنان را تعبیر کرد، گفتند: ما اصلاً چنین خوابهایی ندیده بودیم بلکه فقط می‌خواستیم مهارتت را در تعبیر خواب بیازماییم. اما یوسف علیه السلام در پاسخشان فرمود: «امری که شما دو تن از من جويا شدید، فیصله شده است» یعنی: تعبیری که من از خوابهای فرضی شما کردم، تحقق خواهد یافت و به واقعیت

خواهد پیوست. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خواب به پای پرنده‌ای آویخته است تا آن‌گاه که تعبیر نشود پس چون تعبیر شد، محقق می‌شود».

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿٤٢﴾

«و یوسف به یکی از آن دو که گمان می‌کرد نجات می‌یابد گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن» یوسف علیه السلام فقط گمان می‌کرد که آن شخص آزاد می‌شود و به این امر یقین نداشت زیرا تعبیرکننده خواب فقط گمان می‌کند و گمان مبنای داوری اوست. آری! یوسف علیه السلام به آن شخص سفارش کرد که او را نزد مولای خویش (پادشاه مصر) به‌یاد آورد و به آنچه که در او از تعبیر خواب و آگاهی بر اموری از علم غیب مشاهده کرده، توصیفش نماید تا این یادآوری، سبب جلب توجه پادشاه به ستم آشکاری گردد که با به زندان افگندنش بر وی رفته است، بعد از آن‌که پادشاه نشانه‌هایی را که دال بر برائت وی است، مورد توجه و تأمل قرار دهد «ولی شیطان یادآوری به مولایش را از یاد او برد» آن برده ساقی از زندان آزاد شد و از سوی پادشاه مجدداً به کار ساقی‌گری گمارده شد ولی شیطان سفارش یوسف علیه السلام را از یاد و خاطر وی برد. در روایتی از ابن عباس و مجاهد، ضمیر «ربه» به یوسف علیه السلام برمی‌گردد، یعنی: شیطان یاد پروردگار را از خاطر یوسف علیه السلام برد و در نتیجه او چند سال در زندان ماند. اما صواب تفسیر اول است «در نتیجه یوسف چند سال در زندان ماند» بضع سنین: مابین سه تا نه سال. اکثر مفسران بر این نظرند که یوسف علیه السلام هفت سال در زندان ماند.

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعُ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾

«و پادشاه گفت» پادشاه مصر در این دوران، ریان بن ولید بود که عزیز شوهر زلیخا وزیر وی بود «من دیدم» در خواب «هفت گاو فربه است که» به دنبال آنها «هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند» گاوهای لاغر به گاوهای فربه حمله برده و آنها را می‌خورند

«و دیدم هفت خوشه سبز» که دانه‌های آنها شیرازه بسته «و هفت خوشه خشکیده دیگر» که به حد درو رسیده‌اند. یعنی: دیدم که هفت خوشه خشک به هفت خوشه سبز رسیده و بر آنها پیچیده‌اند و بر آنها چیره شده و نابودشان ساخته‌اند «ای سران قوم! درباره خواب من به من نظر دهید» یعنی: مرا از تعبیر این خواب آگاه سازید «اگر تعبیر خواب می‌کنید» این خواب پادشاه مصر به خواست و تقدیر الهی سبب شد تا یوسف علیه السلام به طور آبرومندانه و با عزت و کرامت از زندان آزاد شود.

قَالُوا أَصَفَنَّا بِحُلْمٍ وَأَمْ نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ ﴿٤٤﴾

«گفتند» سران و درباریان پادشاه مصر در پاسخ وی «این خوابهایی پریشان است» حلم: خواب شوریده و درهم و دروغینی است که دارای هیچ حقیقتی نیست، همان گونه که بر اثر تشویش‌های درونی و وسواس شیطان، خیالات دروغین و تصورات بی‌اساسی به انسان دست می‌دهد «و ما به تعبیر خوابهای آشفته دانا نیستیم» و تفسیر خوابهای آشفته و پریشان را نمی‌دانیم. به قولی: قصدشان این بود که تصویر آن خواب را از خاطر پادشاه محو کنند تا ذهن وی بدان مشغول و مشوش نباشد.

وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿٤٥﴾

«و گفت آن کس از آن دو تن که نجات یافته بود» یعنی: آن جوان ساقی که زندانی بود «و بعد از مدتی به یادآورد» یعنی: بعد از سالهایی که یوسف علیه السلام در زندان گذرانده بود، یوسف علیه السلام را و آنچه که در وی از علم تعبیر خواب مشاهده کرده بود، به یادآورد «من شما را از تعبیر آن آگاه می‌سازم» با سؤال کردن از کسی که در تعبیر خواب دانشی دارد و او کسی جز یوسف علیه السلام نیست «پس مرا بفرستید» پادشاه را با تعظیم مورد خطاب قرار داد و خواست که او را به زندان نزد یوسف علیه السلام بفرستد تا خواب وی را بر او حکایت کرده و با تعبیر آن نزد وی برگردد.

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ
يَابِسَةٍ لَعَلَّ أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾

پس او را به زندان فرستادند و او نزد یوسف علیه السلام آمد و گفت: «ای یوسف! ای مرد راستگوی! درباره این خواب که هفت گاو فربه، هفت گاو لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده دیگر، به ما نظر بده» یعنی: این خواب را تعبیر کن «تا به سوی مردم بر گردم» یعنی: به سوی پادشاه و کسانی که نزد وی انداز سران و بزرگان برگردم «تا آنان بدانند» تعبیر این خواب را و بدانند فضل و دانش تو را در فن تعبیر خواب.

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا نَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ
سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ ﴿٤٨﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ
يَعْصِرُونَ ﴿٤٩﴾

یوسف علیه السلام بی آن که آن جوان را از بابت فراموش کاری اش در امر یادآوری حالش به پادشاه سرزنش کند و بی آن که بیرون آوردن خویش از زندان را پیش شرط قرار دهد: «گفت؛ هفت سال پی در پی بر عادت خود می کارید پس آنچه را درویدید، با خوشه اش کنار بگذارید» یوسف علیه السلام هفت گاو فربه و هفت خوشه سبز را به هفت سال فراخ و حاصل خیز، و هفت گاو لاغر و هفت خوشه خشک را به هفت سال خشک و قحط و بی محصول تعبیر کرد و گفت: آنچه را در هر سال از این سالهای حاصل خیز و فراخ می دروید، همچنان در خوشه هایش واگذاشته و گندم را از خوشه آن جدا نکنید تا موریهانها و حشرات آن را نخورند «جز اندکی که از آن می خورید» برای تغذیه همان سالتان، بقیه را همچنان در خوشه ها واگذارید.

«آن گاه پس از آن» یعنی: پس از سالهای فراخی و فراوانی «هفت سال سخت» یعنی: هفت سال خشک و قحط که تحمل آنها بر مردم سخت و دشوار است «می آید که

آنچه را قبلا برای آنها ذخیره کرده‌اید» از این دانه‌های وانهاده درخوشه‌ها «می‌خورند، جز اندکی را که ذخیره می‌کنید» از این حبوبات.

«آن‌گاه پس از آن» چهارده سال؛ «سالی می‌آید که به مردم در آن باران می‌رسد و در آن آب می‌گیرند» چه از میوه‌هایی مانند انگور، چه غیر آن از میوه‌ها و حبوبات، مانند کنجد و غیره، یعنی: مردم در آن سال از قحط و گرانی نجات می‌یابند. مراد وی این بود که پس از گذشت این هفت سال، از سوی خداوند عَلَيْهِ السَّلَام بر آنها فرج و گشایش پدید می‌آید و رودخانه نیل پر از آب می‌شود زیرا کشت و کار مصریان به آب نیل وابسته است نه به باران. شاید یوسف عَلَيْهِ السَّلَام به این امر از آن رو پی برد که هفت سال قحط و خشک به پایان نمی‌رسد مگر با سالی فراخ و حاصلخیز.

در اینجا یوسف عَلَيْهِ السَّلَام آنان را از امری آگاه ساخت که از او راجع به آن چیزی نپرسیده بودند، گویی خدای عزوجل از طریق وحی او را بر آن آگاهانید.

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتَأْتُونِي بِهٖٓ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ الَّتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿٥٠﴾

«و پادشاه گفت: او را نزد من آورید» بعد از این که پادشاه با توصیف غلام ساقی و یافتن تعبیر خواب خویش، به فضل و شرف یوسف عَلَيْهِ السَّلَام پی برد، مشتاق دیدار و آشنایی با آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام گردید «پس هنگامی که آن فرستاده نزد یوسف آمد، یوسف» به او «گفت: نزد رب خود» یعنی: مولا و آقای خود «برگرد و از او پرس که چگونه است حال آن زنانی که دستهای خود را بریدند؟ همانا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است» بدین‌گونه، یوسف عَلَيْهِ السَّلَام از خارج شدن از زندان سرباز زد و دعوت پادشاه را به طور شتابزده اجابت نگفت تا برائت ساحت وی برای مردم روشن شود. بی‌تردید این حلم و صبر در جایگاه و پایگاهی قرار دارد که عرصه اذهان از تصور آن تنگ است، از این جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «اگر من به آن اندازه که یوسف عَلَيْهِ السَّلَام در زندان باقی ماند، باقی مانده بودم، دعوت پادشاه را بی‌درنگ اجابت می‌کردم.» البته این حدیث رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای بیان

رخصت در حق امتشان و از روی مهربانی به این امت است تا کسی از امتشان با تکیه بر سنت یوسف علیه السلام اثبات برائت ذمه خود را شرط رهایی از هر مشکلی قرار ندهد.

قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفُ عَنْ نَفْسِهِ قُلْتُ حَشَ لَلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْقَنْ حَصَّصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٥١﴾

«گفت» پادشاه خطاب به آن زنان «حال شما چه حالی بود» یعنی: چه منظوری داشتید «وقتی که با یوسف گفت و شنود کردید تا او را از حفظ نفس وی بلغزانید؟» راودتن: مراده عبارت از خواستن با ملایمت و نرمی است و گاهی مخصوصا به معنی کام خواستن است. از جمله کسانی که خطاب پادشاه شامل حالشان شد، یکی هم زلیخا زن عزیز مصر بود «گفتند: حاش لله» یعنی: پناه بر خدا جل جلاله «ما هیچ بدی و زشتی ای از او سراغ نداریم» که بتوانیم آن را به او نسبت دهیم. پس ساحت یوسف علیه السلام از هرگونه اتهامی مبرا است «زن عزیز گفت» اقرارکنان بر نفس خود به کامخواهی از یوسف علیه السلام «اکنون حق آشکار شد» یعنی: بعد از آن که حق مدتی در پرده خفا باقی مانده بود، اکنون بسیار روشن و واضح درخشید و اینک من اعتراف می کنم که این «من بودم که از او کام خواستم» و از سوی او هیچ گونه مراده و کامخواهی ای از من، روی نداده است «و بی شک او از راستگویان است» در آنچه که در مورد تبرئه خویش و نسبت دادن مراده و کامخواهی به من، گفته است.

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِبِينَ ﴿٥٢﴾

«گفت» یوسف علیه السلام «این» درخواست اعاده حیثیت و نفی تهمت «برای آن است تا او» یعنی: عزیز مصر «بداند که من به او در نهان خیانت نکرده ام و بداند که خداوند نیرنگ خائنان را به جایی نمی رساند» اینی لم أخنه بالغیب: من به عزیز در مورد زنش به طور پنهانی در حالی که او از من غایب است، یا من از دید وی غایبم، خیانت نکرده ام.

❖ وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٣﴾

«و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم» به طور مطلق و کلی. این نیز از سخن یوسف علیه السلام است که از باب هضم نفس و عدم تزکیه خود عنوان کرد. اما ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که این و آیه قبل هر دو حکایت از سخن زن عزیز است و اضافه می‌کند که این قول، مشهورتر و به سیاق داستان مناسب‌تر است. پس اگر - چنان‌که ابن‌کثیر می‌گوید - این از سخنان زن عزیز مصر باشد، معنی چنین است: این سخن را که گفتم برای آن است تا یوسف علیه السلام بداند که من پنهانی در حق وی خیانت نکرده‌ام و آن‌گاه که پادشاه از من سؤال کرد، حقیقت را گفتم ولی با این وجود نفس خود را از خیانت تبرئه نمی‌کنم زیرا وقتی یوسف علیه السلام از نزد من گریخت به او خیانت کردم و او را به زندان افکندم «چرا که نفس قطعاً بسیار به بدی امر می‌کند» یعنی: بی‌گمان از شأن نفس بشری فرمان دادن به بدی است، به سبب این‌که نفس به شهوات گرایش داشته و شهوات در آن تأثیر طبعی دارد و بازداشتن و مهار کردن آن از این گرایش دشوار است «مگر کسی را که پروردگار من رحم کند» بر او و او را از افتادن در معصیت نگاه دارد. یا مگر آن وقت که پروردگارم رحم کند و انسان را از افتادن در این ورطه نگاه دارد «همانا پروردگار من آمرزنده مهربان است».

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «چه می‌گویید درباره رفیقی که به همراه دارید، رفیقی که اگر او را گرامی داشته و اطاعتش کنید و او را بپوشانید، شما را به بدترین فرجام می‌رساند و اگر او را خوار سازید و عریان و گرسنه بدارید، شما را به بهترین فرجام می‌رساند؟ اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! این چنین رفیقی، بدترین رفیق در روی زمین است. فرمودند: سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، این رفیق همانا نفس‌های شماست که در میان پهلوهایتان است.»

❖ وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصُ لَهُ نَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ﴿٥٤﴾

«و پادشاه گفت: او را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود کنم» زیرا عادت شاهان بر آن است که چیزهای نفیس را مخصوص خود می‌گردانند، به طوری‌که

دیگران در آن هیچ سهمی نداشته باشند «پس چون با او سخن گفت» یعنی: چون پادشاه با یوسف علیه السلام سخن گفت و به شایستگی هایش بهتر آشنا شد «گفت: ای یوسف، بی گمان تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی» آری! ارمغان یوسف علیه السلام چنان بزرگ و ارزشمند بود که مهر و محبت او را بر دل پادشاه نشانند و جایگاه او را در اندرون جان وی راسخ کرد که این سخن پادشاه خود مظهر چنین محبتی است. مکین: صاحب جاه و جایگاه و امانت، به نحوی که هر چه را از پادشاه بخواهد، بدان دست یابد، و امین: امانت داری که پادشاه او را بر راز کار خود، یا بر آنچه که به وی از وظایف و مناصب می سپرد، امین بشمارد.

قَالَ أَجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ ﴿٥٥﴾

«یوسف گفت: مرا بر خزانة‌های این سرزمین بگمار» یعنی: مرا متولی امر نگهداری خزانة‌های سرزمین مصر و ذخایر خواروبار آن بگردان. یوسف علیه السلام این منصب را از پادشاه مطالبه کرد تا از این جایگاه به نشر عدالت و محو ستم توفیق یافته و از این مقام به عنوان وسیله‌ای در جهت دعوت اهالی مصر به سوی ایمان به خداوند جل جلاله و ترک پرستش بتان استفاده کند زیرا به عهده گرفتن این مقام، یوسف علیه السلام را در موقعیت مطلوبی برای تحقق این اهدافش قرار می داد «همانا من نگهبانی دانا هستم» یعنی: من با داشتن سواد نوشتن و حساب دانی و مانند آن از راه کارهای حفظ و نگهبانی، نگهبان این خزانة‌ها و ذخایر هستم و آن را در غیر مصارف آن صرف نمی کنم و به وجوه جمع و تفریق و درآمد و بر آمد آنها به خوبی دانایم.

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُفِصِلُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ

الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾

«و بدین گونه یوسف را در آن سرزمین تمکن بخشیدیم» یعنی: به او جایگاه و مقامی نیکو و قدرت و نفوذی مهم در سرزمین مصر عطا کردیم تا بدانجا که فرمانروایی مصر از پایگاه رأی و امر او رهبری می شد «که در آن هر جا که بخواهد قرار گیرد» یعنی:

تا در هر جا از سرزمین مصر که بخواهد، فرود آید و سکنی گزیند و در آن چنان تصرف کند که شخص در منزل خویش تصرف می‌کند «به هر که خواهیم» از بندگان خویش «رحمت خود را می‌رسانیم» پس در دنیا با احسان و انعام خویش بر وی رحم می‌کنیم «و مزد نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم» همان گونه که مزد یوسف علیه السلام را ضایع نکردیم؛ آن‌گاه که بر بلای ما صبر کرد و به جهت رضای ما و حاضر و ناظر دانستن ما، خود را در هنگام فتنه، نگاه داشت و عفت و پاکدامنی اختیار کرد.

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که به عهده گرفتن مقام و منصب در نظام پادشاه ستمگر و حتی کافر جایز است، اما برای کسی که در برپاداشتن حق و عدل از ناحیه خود مطمئن بوده و از چنین اعتماد به نفسی برخوردار باشد و به شرط این که کارش با مراد و هوای آن ستمگر موافق نباشد. چنان که آیه کریمه دلیل بر آن است که طلب حکومت و اظهار آمادگی برای عهده‌دار شدن مقام و مسئولیت، برای کسی که به نفس و دین و علم خویش مطمئن است و این شایستگی را نیز دارد، جایز است. اما نهی وارده از طلب امارت در حدیث شریف ذیل که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه فرمودند: «لا تسأل الإمارة: درخواست امارت نکن...»؛ ناظر بر کسانی است که در برپا داشتن حق ولایت عامه، بر نفس خویش اعتماد ندارند، نظر به ضعف و ناتوانی‌ای که دارند. نهی از خودستایی و تزکیه نفس در این آیه کریمه: ﴿فَلَا تُرْكُوا أَنفُسَكُمْ﴾: «خود را تزکیه نکنید» (نجم/۳۲) نیز ناظر بر حالتی است که انسان به عدم پاک بودن نفس خود آگاهی داشته ولی با وجود آن به تزکیه خویش می‌پردازد و از خود ستایش می‌کند. و روشن است که هیچ یک از دو حالت فوق، بر یوسف پیامبر علیه السلام انطباق نداشت.

وَلَا جُرْأَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَنْقُونَ ﴿٥٧﴾

«و البته اجر آخرت برای کسانی که ایمان آورده و پرهیزگاری می‌کردند، بهتر است» بدین‌سان خداوند متعال خبر می‌دهد که آنچه برای پیامبرش یوسف علیه السلام و دیگر

مؤمنان با تقوی در سرای آخرت ذخیره کرده است، بزرگ‌تر و بیشتر و باشکوه‌تر از نعمتهای دنیاست.

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٨﴾

«و برادران یوسف آمدند» به مصر از سرزمین کنعان. سبب آمدنشان به سرزمین مصر این بود که چون یوسف علیه السلام عهده‌دار وزارت گردید و سالهای فراخ و حاصلخیزی سپری شد و در پی آن سالهای سختی در رسید، قحطی سرزمین مصر را فراگرفت و به سرزمین کنعان رسید، در این مرحله بود که یوسف علیه السلام با احتیاط تمام به توزیع عادلانه غله می‌پرداخت و خود و پادشاه و لشکریانش فقط یک وعده غذا در میانه روز می‌خوردند و صرفه‌جویی را به کمال و تمام رعایت می‌کردند. پس آوازه عدل و داد یوسف مصر به اکناف و اقطار پیچید و مردم از دور دست‌ها برای دریافت آذوقه به مصر می‌آمدند. گفتنی است؛ روش یوسف علیه السلام در کار توزیع غله چنین بود که در طول یک سال به یک نفر بیشتر از بار یک شتر نمی‌داد. در این برهه بود که برادران یوسف علیه السلام نیز جزء کسانی بودند که از کنعان برای دریافت آذوقه به مصر آمدند «پس» برادران یوسف علیه السلام «بر او وارد شدند و او آنان را شناخت» زیرا او هنگامی از آنان جدا شده بود که آنان مردانی تمام سال بودند «ولی آنان او را نشناختند» زیرا در هنگام کودکی‌اش از او جدا شده بودند و حالا که بر وی وارد می‌شدند، او مردی شده بود تمام عیار و با شوکت و ابهت یک پادشاه.

وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُنُونِي بِأَنْعَامٍ لَّكُمْ مِنْ بِرَائِكُمْ أَلا تَرَونَ أَنِّي أوفى الكَيْلِ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٥٩﴾

«و چون آنان را به خواروبارشان مجهز کرد» و آنچه از آذوقه که خواسته بودند به آنان داد، با آنان وارد گفت‌وگو شد و کم‌کم آنان را به حرف آورد تا داستان خویش را به وی روایت کردند و گفتند: ما دوازده برادر بودیم که یکی از آنان در بیابان سربه‌نیست شد!! و او دوست داشته‌ترین ما نزد پدر بود و از وی برادر اعیانی دیگری نزد پدر باقی مانده که پدر او را به سبب آرامش دل خویش نزد خود نگه داشته است.

در این هنگام بود که یوسف عليه السلام موقعیت را مناسب دیده و «گفت: برادر پدری خود را نزد من آورید» یعنی: این بار که برای تهیه آذوقه می آمدید، برادر پدری خود را نیز نزد من آورید. منظور وی «بنیامین» برادر پدرومادری (اعیانی) خود وی بود. و افزود: «مگر نمی بینید که من پیمانۀ را تمام می دهم» و این شیوه همیشگی و پیوسته من است «و من بهترین میزبانان هستم» برای کسی که نزد من آید چنان که شما را به نیکویی میهمانداری کردم؟ آری! یوسف عليه السلام از آنان به بهترین وجه پذیرایی کرد تا آنان را به آمدن مجدد برانگیزد و تشویق کند.

فَإِنْ لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ﴿٦٠﴾

سپس در صورت نیاوردن برادر، آنان را تهدید کرد و گفت: «پس اگر او را نزد من نیاوردید، برای شما هرگز نزد من پیمانۀ ای نیست» یعنی: در آن صورت هرگز در آینده چیزی را به شما نمی فروشم «و هرگز به من نزدیک نشوید» که در آن صورت از شما پذیرایی نمی کنم چنان که این بار هم پذیرایی کرده و هم پیمانۀ را به شما تمام دادم.

قَالُوا سَتَرِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ﴿٦١﴾

«گفتند: گفت و گو می کنیم با پدرش تا از او دست باز دارد» یعنی: او را از پدر خواهیم خواست و به جدیت تمام سعی و کوشش خواهیم کرد تا دل پدر را به دست آورده او را به آوردنش راضی سازیم و این خواهش تو را بر آورده کنیم. به قولی: مرادشان این بود که او را با نیرنگ و فریب از پدر باز خواهیم ستاند و به هر تدبیر و ترفندی که شده او را نزد تو خواهیم آورد «و ما البته این کار را خواهیم کرد» و در آن هیچ کوتاهی نخواهیم ورزید.

وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٦﴾

«و یوسف به غلامان خود گفت: بضاعتشان را در بارهایشان بگذارید» یعنی: سرمایه‌شان را نیز پنهانی در همان ظرفهایی بگذارید که خواروبارشان را نهاده‌اید، به گونه‌ای که خود بدان پی نبرند. بضاعه: سرمایه آنان؛ عبارت از درمهای نقره‌ای بود که با خود از دیار خویش آورده بودند تا با آن آذوقه خریداری کنند «تا وقتی نزد خانواده خود برمی‌گردند، آن را بازیابند، باشد که آنان باز آیند» یعنی: وقتی بدانند که آن خواروبار را بی هیچ بهایی گرفته‌اند، لابد به این ارج و احترام در حق خود پی‌برده و تشویق می‌شوند تا مجدداً به مصر برگردند و نسبت به این احسانی که در باره آنها شده است، سپاسگزاری کنند. شاید هم حکمت برگرداندن بهای کالا به آنان، نگرانی یوسف علیه السلام از این امر بود که آنها بهایی پیدا نکنند تا مجدداً برای خرید آذوقه به مصر برگردند. یا کرم و بزرگواری یوسف علیه السلام به او این اجازه را نداد تا از پدر و برادرانش پولی بگیرد. یا انگیزه او از برگرداندن سرمایه این بود که برادرانش تصور کنند؛ آن پول اشتباها در باروبنه‌شان نهاده شده بنابراین، جهت برگرداندن امانت هم که شده، دوباره برگردند.

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْدُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانَا نَكْتَلُ وَإِنَّا لَنُحْفِظُونَ

﴿١٧﴾

«پس چون به سوی پدر خویش بازگشتند» همراه با آن آذوقه «گفتند: ای پدر! پیمانہ از ما منع شد» در آینده، سپس سخن یوسف علیه السلام را در مورد آوردن برادر باوی در میان گذاشته و گفتند: «پس با ما برادر ما» بنیامین «را بفرست تا پیمانہ بگیریم» از آذوقه به سبب فرستادن او. یعنی: اگر او را بفرستی، پیمانہ جدید می‌گیریم، در غیر آن از دریافت پیمانہ محروم می‌گردیم «و همانا او را» یعنی: برادرمان بنیامین را «نگهبانیم» از آن‌که به او آسیب یا ناراحتی‌ای برسد.

قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا ءَامَنُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٦٤﴾

«گفت» یعقوب علیه السلام «شما را در حق او امین نمی بینم مگر همان گونه که پیش از این، شما را بر برادر وی امین گردانیده بودم» یعقوب علیه السلام از آن ترسید که آنان در مورد بنیامین نیز به او خیانت کنند چنان که در مورد یوسف علیه السلام خیانت کردند و مگر در حق یوسف علیه السلام هم نگفته بودند که: **(وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)**: «همانا ما نگهبان او هستیم»؟! «پس خدا بهترین نگهبان است و اوست مهربان ترین مهربانان» یعنی: حق تعالی به خاطر پیری و ناتوانی ام و اشتیاق فراوانم به دیدار یوسف علیه السلام بر من رحم خواهد کرد و من امیدوارم که خداوند عز وجل او را به من برگرداند پس بر او توکل کردم و او بهترین مهربانان است.

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتْعَهُمْ وَجَدُوا بِضَنَعَتِهِمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبِئُكَ هَذِهِ بَضَعْنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَبِيرٌ أَهْلْنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزَدَا دُكَيْلَ بَعِيرٍ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿٦٥﴾

«و هنگامی که بار و بنه خود را باز کردند، سرمایه خود را» که به مصر برده بودند تا با آن آذوقه بخرند «بازگردانده شده به خود یافتند، گفتند: پدرجان! دیگر بیش از این چه می خواهیم» از این پادشاه رعیت پرور نیکو منظر، بعد از آن که با ما چنین احسان بزرگ و شفقت بسیاری کرده؛ چراکه سرمایه مان را برگردانده و ما را در هنگامی که نزد وی بوده ایم سخت گرامی داشته و اکرام کرده است؟ به قولی: **(ما نَبِئُكَ)** به این معنی است: بعد از این دیگر چه بگوییم و چه توصیفی بالاتر از این را بیابیم که برایت بیفزاییم «این سرمایه ماست که به ما باز گردانده شده» پس کسی که بر ما با بازگرداندن سرمایه مان چنین فضل و احسانی کرده است، به راستی سزاوارستایش و قدردانی است لذا ای پدر! به ما اجازه بده که برویم و بنیامین را نیز با خودمان ببریم «و برای خانواده خود آذوقه می آوریم» میره: غله و خوراک است «و برادر خود» بنیامین را «نگهبانی می کنیم» از آنچه که تو بر وی بیم داری «و زیاده می آوریم» به سبب بردن او «پیمانۀ یک شتر» یعنی: بار یک شتر دیگر را، افزون بر آنچه که این بار

آورده‌ایم «و این پیمان‌های ناچیز است» یعنی: افزودن بار یک شتر بر پادشاه، کاری سهل و ساده است و او این بار اضافه را هرگز بسیار نمی‌شمرد و بر ما در آن مضایقه نمی‌کند.

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنْ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾

«گفت: هرگز او را با شما نمی‌فرستم تا آن‌که عهده‌ی به نام خدا به من بدهید» یعنی: تا به من چیزی بدهید که بتوانم به آن اعتماد کرده و پشت‌گرم باشم که آن چیز، فقط سوگند شما به نام خداوند متعال است: «که حتماً او را نزد من باز آورید» یعنی: باید به نام خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ سوگند یاد کنید که بنیامین را به من بر می‌گردانید «مگر آن‌که گرفتار شوید» یعنی: مگر آن‌که چاره کار درباره‌ی وی از کف اختیار شما برود، یا در پای وی هلاک شوید که اگر چنین شود این نزد من عذری موجه برای شما خواهد بود «پس چون عهد خود را با او استوار کردند» یعنی: به نام خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد وی سوگند خوردند «گفت» یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ «خداوند بر آنچه می‌گوییم وکیل است» یعنی: آگاه و ناظر است زیرا هیچ امر پنهانی‌ای بر وی مخفی نمی‌ماند. پس او کیفردهنده‌ی کسانی است که عهدشکنی کرده و سوگند خود را زیر پا می‌گذارند.

وَقَالَ يَبْنَئِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَجِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٦٧﴾

«و گفت: ای پسران من! همه از یک دروازه به شهر وارد نشوید» یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسیدن زیان و آفتی همگانی به آنان ترسید بنابراین، در این اندیشه افتاد که اگر ایشان در هنگام ورود به شهر از هم جدا و پراکنده باشند، مصیبت سبکتر خواهد بود. به قول جمهور مفسران: یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ از آن ترسید که اگر فرزندان وی یکجا باشند، به ایشان چشم زخمی برسد زیرا ایشان بسیار زیبا و با ابهت و با هیبت بودند و در عین این زیبایی و ابهت و هیبت، همه فرزندان یک مرد بودند که این نیز موجب شگفتی و

چشم‌زخم است «بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید» زیرا این روش شایسته‌تر به آن است که سلامت بمانید؛ چنانچه کسی قصد زیان رساندن به شما را داشته باشد «و البته من» با این سفارش «نمی‌توانم چیزی از قضای خدا را از شما دور بدارم» یعنی: من با این تدبیر خویش نمی‌توانم از شما زیانی را دفع کنم یا منفعتی را برای شما جلب نمایم، اگر خدای عزوجل اراده داشته باشد که به وسیله این سفارشم به شما نفعی نرساند «حکم، جز از آن خداوند نیست» یعنی: تصرف در آفرینش از آن اوست و هر چه در کائنات روی می‌دهد به فرمان اوست؛ پس اگر بخواهد تدبیر اندیشه‌وران را تباه می‌گرداند، هر چند که بر مبنای سنن کونی وی کارها به اسبابی سامان می‌یابند که او مسبب‌ها را به وجود آن اسباب موکول و وابسته کرده است «بر او توکل کردم» یعنی: سروته کارم را جملگی به او تفویض نموده و بر او تکیه کردم و رشته کارم را محکم به قبضه مشیت و به نفحات رحمت و عنایت او سپردم «و توکل کنندگان باید براو توکل کنند» توکل: سپردن کار به خداوند متعال و تکیه کردن به اوست.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ همیشه از چشم‌زخم به خدای عزوجل پناه می‌بردند و می‌گفتند: «أعوذ بكلمات الله التامة من كل شيطان وهامة ومن كل عين لامة: به کلمات تامه خداوند پناه می‌برم از شر هر شیطانی و از شر هر حشره موذی‌ای و از چشم‌زخم هر چشم بدی». ولی در صورتی که چشم‌زخم زننده در حق کسی که به وی چشم بد می‌زند دعای برکت کند، چشم بد به وی زیانی نمی‌رساند، آن دعا این است: «تبارك الله أحسن الخالقين، اللهم بارك فيه: بزرگ است خدایی که نیکوترین آفرینندگان است، بار خدایا! در او برکت بده».

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَنَهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾

«و چون همان‌گونه که پدرشان به آنان دستور داده بود، وارد شدند» یعنی: از دروازه‌های مختلف وارد شدند، نه از یک دروازه «نمی‌توانست از سر آنان دفع کند»

این ورود از دروازه‌های مختلف «در برابر خدا» یعنی: از جانب وی «چیزی را» از چیزهایی که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ بر آنان مقدر کرده بود، از جمله این که حق تعالی مقدر کرده بود که یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ، بنیامین را نزد خود نگه دارد «جز این که یعقوب نیازی را که در دلش بود برآورد» که آن نیاز، شفقت وی بر فرزندان و علاقه وی به سلامتی آنان بود پس این نیاز خود را با آن سفارش، برآورده کرد. به قولی: درضمیر یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ این تشویش و بی‌قراری پدید آمد که وقتی پادشاه مصر آنان را با آن شکل و شمایل و سیمای شجاعتمندانه‌ای که در وجودشان هویداست یکجا ببیند، به آنان حسد و کینه خواهد ورزید، یا از آنان ترس و بیم در دل خواهد گرفت لذا ممکن است به ایشان گزندی برساند «و بی‌گمان او» یعنی: یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ «از برکت آنچه بدو آموخته بودیم» از توسل به اسباب و گرفتن احتیاط و در عین وقت توکل وی بر ما «دارای دانشی» فراوان «بود ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» چنان‌که او می‌دانست، یا نمی‌دانند که انبیای الهی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به این حقایق دانایند.

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَىٰ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ



«و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، برادرش را نزد خود جای داد» یعنی: یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ برادر اعیانی خود بنیامین را در کنار خود گرفت. به قولی: یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمان داد تا هر دو تن از برادرانش را در یک منزل جای دهند و چون تعداد آنها یازده تن بود، برادرش بنیامین فرد ماند لذا بی‌آن‌که برادران دیگر متوجه شوند، او را به خود ملحق ساخت و در کنارش گرفت و به او «گفت: همانا من برادر تو» یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ «هستم» او این سخن را در خلوت و در خفا به وی گفت و برادران دیگرش را بر آن آگاه نساخت و اضافه کرد: «پس، از آنچه» برادران درگذشته با ما «می‌کردند، اندوهگین مباش».

از سیاق آیات چنین برمی آید که یوسف علیه السلام بنیامین را به پنهان داشتن این راز از برادرانش دستور داد و با او به توافق رسید که برای نگاه داشتنش در نزد خود، چاره‌ای خواهد اندیشید.

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَابَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿٧٠﴾

«پس هنگامی که آنان را به ساز و برگشان مجهز کرد، جام آبخوری را» که قبلاً پادشاه با آن آب می نوشید، سپس از آن به عنوان پیمان‌نامه استفاده می شد «در بار برادر خود» بنیامین «نهاد» رحل: ظرفی بود که در آن غله خریداری شده از مصر نهاده می شد «سپس» به دستور یوسف علیه السلام «ندا دهنده‌ای بانگ در داد که ای کاروان» یعنی: ای کاروانیان! «قطعاً شما دزد هستید» عیر: شتر سواری‌ای است که بار و بینه بر آن نهاده شده است.

قَالُوا وَقَبِلُوا عَلَيْهِم مَّاذَا تَفْقَدُونَ ﴿٧١﴾ قَالُوا نَفْقَدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا

بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾

پس چون برادران یوسف علیه السلام این سخن را شنیدند: «گفتند؛ در حالی که به آنان» یعنی: در حالی که به آن بانگ دردهنده از مأموران «روی کرده بودند: چه گم کرده اید؟ گفتند» مأموران یوسف علیه السلام «پیمان‌نامه پادشاه را گم کرده ایم» صواع: پیمان‌نامه است «و برای هر کس که آن را بیاورد، یک بار شتر خواهد بود» یعنی: هر کس داوطلبانه - بی آن که از وی بازرسی و تفتیش به عمل آید - آن را بیاورد، یک بار شتر جایزه دارد. بعیر: شتر مذکر است. سپس آن منادی افزود: «و من ضامن این وعده هستم» یعنی: من ضامنم که این بار به او داده شود.

قَالُوا تَأَلَّوْا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْتَنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ﴿٧٣﴾

«گفتند: به خدا سوگند شما خوب می دانید که ما نیامده ایم تا در زمین فساد کنیم و ما هرگز دزد نبوده ایم» یعنی: برادران یوسف عليه السلام سوگند خوران گفتند: قطعا یوسف عليه السلام و یارانش می دانند که ساحت ما از این اتهام مبراست و دامن ما از پلیدی فسادافروزی در زمین که دزدی از بزرگترین گونه ها و نمونه های آن می باشد، پاک است و شما این حقیقت را در سفر قبلی مان به مصر خوب دانسته اید، به همین دلیل نیز بود که سرمایه مان را در بارهایمان نهاده و آن را به ما برگردانید که این خود دلیل نهایت امانتداری ماست.

قَالُوا فَمَا جَزَاءُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ﴿٧٤﴾

«گفتند» مأموران یوسف عليه السلام، یا آن منادی «پس اگر دروغگو باشید» در آنچه که از برائت تان ادعا می کنید «کیفر آن چیست؟» یعنی: در آن صورت، نزد شما جزای سرقه پیمانانه چیست؟.

قَالُوا جَزَاءُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاءُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٧٥﴾

«گفتند» برادران یوسف عليه السلام «کیفرش همان کسی است که جام در بار او پیدا شود پس کیفرش خود اوست» یعنی: کیفر دزدی پیمانانه، گرفتن همان کسی است که پیمانانه در بار او پیدا شود. آری! جزای دزد در آیین یعقوب عليه السلام این بود که به مدت یکسال برده آن کسی می گشت که از وی دزدی کرده بود «ما ستمکاران را» که بر دیگران با ار تکاب سرقه ستم می کنند «این گونه کیفر می دهیم» و یوسف عليه السلام هم دقیقا در انتظار شنیدن همین سخن بود.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ آخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ آخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ
لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ



«پس شروع کرد» یوسف «به» بازرسی «بارهای آنان» یعنی: بارهای برادران ده گانه «پیش از بار برادرش» برای دفع تهمت از خود و پنهان کردن حيله‌ای که اندیشیده بود «آن گاه آن را» یعنی: آن جام یا پیمانه را «از بار برادرش بیرون آورد، این گونه به یوسف تدبیر و ترفند آموختیم» یعنی: به او این ترفند را وحی کردیم. کید: حيله‌ای است که فرجام آن افتادن شخص فریب خورده از جایی که احساس نمی‌کند در امر ناخوشایندی است که هیچ راهی برای دفع آن وجود ندارد «چرا که او نمی‌توانست برادرش را طبق رسم و آیین پادشاه بازداشت کند» زیرا در آیین پادشاه کیفر دزد این بود که مورد ضرب و شتم قرار گرفته و دو برابر مالی را که دزدیده است، غرامت بدهد، نه این که - مانند شریعت یعقوب علیه السلام - به مدت یک سال برده ساخته شود «لیکن او را اسیر گرفت» یوسف علیه السلام «به مشیت خداوند» که این راه را بدو نمود «درجات کسانی را که بخواهیم بالا می‌بریم» با بخشیدن انواع علوم و معارف و عطیه‌ها و کرامت‌ها به آنان چنان که درجه یوسف علیه السلام را با این مواهب بلند بردیم «و فوق هر صاحب دانشی» از آنان که خداوند جل جلاله ایشان را با علم، رفعت و برتری داده است «دانشوری است» که از نظر مرتبه علمی، از ایشان برتر و بلندمرتبه‌تر است. حسن بصری در تفسیر این جمله می‌گوید: «هیچ دانشمندی نیست مگر این که فوق آن دانشمندی است تا این که کار به خدای عزوجل منتهی می‌شود و اوست که بر فراز همه دانایان و دانشوران قرار دارد». به قولی دیگر: معنای «فوق کل ذی علم علیم» این است: برتر از همه اهل علم و دانش، دانایی است که خدای سبحان می‌باشد.

﴿ قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴾ (۷۷)

«گفتند» برادران یوسف علیه السلام «اگر او دزدی کرده» یعنی: اگر این بار بنیامین دزدی کرده، دور از تصور نیست زیرا «پیش از این نیز برادرش دزدی کرده بود» منظور آنها یوسف علیه السلام بود. به قولی: یوسف علیه السلام به انگیزه مبارزه با منکر، بت طلایی ای را از جد مادری خویش ربوده و آن را شکست و در راه افگند. به قولی دیگر: برادران یوسف علیه السلام هنوز هم در دل بر وی حسد می بردند لذا در اینجا به دروغ نسبت دزدی به وی دادند و اصلاً چنین کاری از سوی یوسف علیه السلام - حتی در مورد آن بت - سابقه نداشت «پس یوسف این سخن را در ضمیر خود پنهان داشت» یعنی: یوسف علیه السلام آزار و صدمه روحی ای را که این سخنشان به وی وارد کرد، فروخورد و اصلاً آن را بروز نداد، لیکن در دل خود «گفت: شما بدترید در منزلت خود» از آن کسی که به او نسبت دزدی دادید و او از این نسبت دروغین کاملاً پاک و مبرا است. یعنی: این شما بودید که کردید آنچه کردید؛ از افگندن من در چاه، دروغ گفتن به پدر و افعال دیگری که گویای دنائت و پستی شماست «و خدا به آنچه وصف می کنید» از باطل و ناروا، با نسبت دادن دزدی به من و برادرم بنیامین «داناتر است».

﴿ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرْنَكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴾ (۷۸)

و چون به اقتضای اعتراف خود برادران، برده ساختن بنیامین الزامی شد، آن وقت شروع کردند به دلجویی یوسف علیه السلام و برانگیختن عاطفه وی: «گفتند: ای عزیز! همانا او پدری پیر و سالخورده دارد» که نمی تواند بر فراق وی شکیبایی کند، از سوپی پدرش به علت ضعف و کهولت سن قادر نیست که خود نزد پسر آید «پس یکی از ما را به جای وی بگیر» که نزد تو بماند زیرا بنیامین در قلب پدر منزلتی دارد که هیچ یک از ما دارای آن نیستیم بنابراین، او چنان که از فراق بنیامین دردمند و نالان می شود، از فراق هیچ یک از ما نمی شود «همانا ما تو را از نیکوکاران می بینیم» بر کافه مردم و

مخصوصاً بر خود. پس با برآوردن این خواسته، احسان خویش را بر ما به انجام و اتمام رسان.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَّعَيْنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا نَظَرْنَا مُوتٍ ﴿٧٩﴾

«گفت» یوسف علیه السلام «پناه بر خدا از آن که جز کسی را که کالای خود را نزد وی یافته‌ایم، بازداشت کنیم» و او کسی جز بنیامین نیست. پس بنابر فتوای خودتان، برده گرفتن او برای ما رواست نه فرد دیگری بجز وی «زیرا در آن صورت قطعاً ستمکار خواهیم بود» اگر بی‌گناهی را به جایش به بردگی گیریم.

فَلَمَّا أَسْتَيْسَرُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٨٠﴾

«پس چون از او» یعنی: از یوسف علیه السلام و یاری وی در دادن پاسخ مساعد به این درخواست؛ «نومید شدند، مشورت کنان تنها به خلوت رفتند» یعنی: خود را به کناری کشیده با همدیگر نجوا و مشورت کردند «گفت بزرگترشان» در سن که نامش «روبیل» بود. به قولی: مراد بزرگترشان در رأی و خرد است که نامش «شمعون» بود، به دلیل این که او رئیس‌شان بود «مگر نمی‌دانید که پدرتان از شما به نام خدا پیمانی استوار گرفته است» که پسرش را حفظ کنید و او را به وی برگردانید «و پیش از این هم درباره یوسف تقصیر کردید» یعنی: به تقصیر خود در حق یوسف علیه السلام و این که عهد پدر را در باره وی نگاه نداشته و رعایت نکردید، نیز دانایید «پس من هرگز از این سرزمین» مصر «قدم بیرون نمی‌گذارم» و پیوسته در آن اقامت می‌گزینم «تا وقتی که پدرم به من اجازه دهد» به ترک مصر و خارج شدن از آن «یا خدا در حق من داوری کند و او بهترین داوران است» زیرا اوست که به عدالت حکم می‌کند. در معنی جمله (یا خدا در حق من داوری کند) سه وجه آمده است:

- ۱ - خداوند عَلَّامٌ به پیروزی‌ام بر کسی که برادرم را گرفته است حکم کند لذا با وی بجنگم و برادرم را از وی باز گیرم.
- ۲ - خداوند عَلَّامٌ به پدرم یعقوب الکَلْبَلَاءِ حقیقت ماجرا را وحی کند.
- ۳ - در مصر بمیرم.

أَرْجِعُوا إِلَيَّ أَيُّكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّكَ أْتَيْتَنَا سَرْقًا وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ﴿٨١﴾


سپس به برادرانش دستور داد که عذر خویش را به پدر بازگویند و گفت: «ای برادران! پیش پدرتان بازگردید و بگویید: پدرجان! پسر دزدی کرد» حکمشان به دزدی در حق بنیامین، به سبب آن بود که بیرون کردن پیمان پادشاه را از باردان وی مشاهده کردند «و گواهی ندادیم جز به آنچه می دانستیم» از بیرون آوردن پیمان از باردان وی «و ما نگهبان علم غیب نبودیم» تا کنه و باطن ماجرا بر ما روشن شود که آیا واقع امر همان است که ما دانسته‌ایم، یا واقعیت برخلاف آن است؟

شاید هدفشان از این تعبیر: (و ما نگهبان علم غیب نبودیم) القاء این معنی بود که بنیامین در حالی دزدی کرده که ایشان به خواب بوده‌اند، یا در حالی مرتکب دزدی شده است که از چشمشان پنهان بوده است بنابراین، حقیقت را فقط خدا عَلَّامٌ می داند و گواهی‌شان در این مورد بر اساس ظاهر قضیه است. یا مرادشان این بود که: ما به عواقب امور دانا نبوده‌ایم پس وقتی که به تو عهد سپردیم؛ بنیامین را بر می گردانیم، چه می دانستیم که او دزدی می کند؟.

وَسَأَلَ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٨٢﴾

«و» ای برادران! به پدر بگویید: پدرجان! «از دهی که در آن بوده‌ایم پرس» یعنی: از مردم ده محل بودوباش ما که از قرای مصر است، پرس «و از کاروانی که در آن آمده‌ایم» یعنی: همچنان از کاروانیانی که همراه با آنان در یک قافله به دیارمان

برگشته‌ایم، پرس. به قولی: آن کاروانیان، مردمی شناخته شده از همسایگان یعقوب علیه السلام بودند «و ما قطعاً راست گوییم» در آنچه گفتیم.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ 

«گفت» یعقوب علیه السلام پس از آن که سخنانشان را شنید: «بلکه نفسهای شما امری را برای شما آراسته است» یعقوب علیه السلام آنها را نظر به سابقه‌ای که در کار یوسف علیه السلام داشتند، متهم دانست و گفت: چنین نیست که شما می‌گویید بلکه بار دیگر نفسهای اماره‌تان شما را به گردابی دیگر افکنده است لذا این سخنتان که (پسرت دزدی کرد)، خود ترفندی دیگر است و در واقع امر او دزدی نکرده است. به قولی: مراد وی از این سخن این بود که شما از بردن بنیامین و جدا کردنش از من هدفی جز منفعت‌طلبی خود نداشته‌اید «پس صبر من، صبوری است جمیل» صبر جمیل: صبوری است که صاحب آن از خود شکوه و گلایه‌ای بروز نمی‌دهد بلکه استرجاع (إنا لله وإنا إليه راجعون) گفته و کار خویش را به خداوند متعال تفویض می‌کند «امید که خداوند همه آنان را» یعنی: یوسف علیه السلام، برادرش بنیامین و فرزند سومم را که در مصر باقی مانده است «به سوی من یکجا باز آورد، همانا او دانای با حکمت است» داناست به حال محزون و پریشان من، با حکمت است در کارها و قضا و قدر خویش و از جمله در مبتلا ساختن من به این پریشانی.

وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا سَفِي عَلَى يُوسُفَ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ 

«و» بعد از آن، یعقوب علیه السلام «از آنان روی گردانید» و از سخن گفتن با آنان امتناع کرد «و گفت: ای دریغ بر یوسف!» چرا که این غم جدید، غم کهنه اما همیشه شعله‌ور فراق یوسف علیه السلام را در نهاد وی زنده کرده بود «و چشمانش از اندوه سپید شد» یعنی: از بسیاری گریه، سیاهی چشمانش به سپیدی تبدیل شد و نابینا گشت «پس او از غم پر شده بود» چرا که اندوه خود را فرومی‌خورد و آن را اظهار نمی‌کرد.

البته اندوه خوردن در سختی‌ها و مصیبت‌ها، امری انسانی است که اگر به شکیبایی و خود نگه‌داری مقرون باشد، شرعا مذموم نیست چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ بر فوت پسرشان ابراهیم گریستند و فرمودند: «در حقیقت چشم می‌گیرد و دل می‌گیرد، اما جز آنچه که پروردگارمان را خشنود سازد نمی‌گوییم و ای ابراهیم! البته ما از فراق تو محزونیم.»

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُوا تَذَكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا وَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ﴿٨٥﴾

«گفتند» فرزندان یعقوب علیه السلام «به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی» از روی تأسف و درد و دریغ و اندوه و از شدت احساس فراق و دلتنگی، پیوسته نامش را بر زبان داری «تا زار و نزار شوی» حرض: تباهی در جسم یا در عقل از اثراندوه، یا پیری یا مانند آن است «یا از هلاک‌شدگان گردی» و بمیری.

هدف فرزندان یعقوب علیه السلام از این سخن، بازداشتن پدر از گریه و اندوه، به انگیزه شفقت و دلسوزی بر وی بود، هرچند که آنان خود سبب این غم‌هایش بودند. یعنی: ای پدر! یوسف علیه السلام دیگر از میان رفته است، یا - چنان‌که ادعا کرده بودند - او را گرگ خورده است و دیگر تا بمیری هرگز او را نخواهی دید. پس دیگر گریه و ناله به حالت چه سودی دارد؟.

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِي وَحُرْبِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

«گفت» یعقوب علیه السلام «جز این نیست که من شکایت غم و اندوه سخت خود را پیش خدا می‌برم» بث: آنچه که به انسان از امور بسیار اندوه‌بار می‌رسد، به طوری که آن اندوه چنان سخت و دشوار است که او بر پنهان کردن آن قادر نیست. پس «بث» بزرگترین و دشوارترین اندوه است «و از جانب خدا آنچه را که شما نمی‌دانید می‌دانم» از لطف و احسان وی و پاداش دادنش بر مصیبت. به قولی: مراد یعقوب علیه السلام از این سخن، آگاهی‌اش از طریق وحی بر زنده بودن یوسف علیه السلام بود. به قولی دیگر:

مراد وی علمش به این حقیقت بود که رؤیای یوسف علیه السلام، رؤیایی راستین بوده است و حتماً تحقق پیدا می‌کند.

**يَبْنَئِ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْتَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا
الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٧﴾**

«ای پسران من! بروید و از یوسف و برادرش تحسس کنید» تحسس: جست‌وجو در کار خیر است، اما تجسس، جست‌وجو در کار شر «و از روح خدا» یعنی: از گشایش و فرج وی «نومید م باشید» و هر چه که انسان از آن به جنبش و نشاط درآید و لذت ببرد، «روح» نامیده می‌شود «زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود» زیرا کافران به قدرت خدای سبحان و صنع عظیم و الطاف پنهانی وی، علم ندارند.

**فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلْنَا الضَّرُّ وَجِئْنَا بِضَعْفٍ مُرْجَةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ
عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ بِعِزِّ الْمُتَصَدِّقِينَ ﴿٨٨﴾**

«پس چون» برادران بار سوم «بر او» یعنی بر یوسف علیه السلام «وارد شدند، گفتند: ای عزیز» برخی از مفسران از اطلاق لقب «عزیز» بر یوسف علیه السلام، چنین فهمیده‌اند که او در این وقت به مقام مولایش در مسند پادشاهی مصر نشسته بود ولی قول راجح این است که لقب «عزیز» در مصر برای هر صاحب مقام و منصبی بزرگ به کار می‌رفت. آری! برادران گفتند: ای عزیز «به ما و خانواده ما آسیب رسیده است» یعنی: به ما و خانواده ما از کمی باران، گرسنگی و نیازمندی، رنج و بیماری، ضعف و ناتوانی رسیده است «و سرمایه‌ای ناچیز آورده‌ایم» سرمایه‌ای که تجار به سبب کمی و بی‌مقداری، آن را نمی‌پذیرند و مسترد می‌کنند «پس به ما پیمان‌های تمام و کمال بده و بر ما تصدق کن» یا به آنچه که افزون بر سرمایه‌مان به ما می‌دهی، یا به چشم پوشیدن از ناسره‌بودن

سرمایه‌ای که باخود آورده‌ایم. یا مرادشان برگرداندن برادر به آنان بود «که خدا صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد» در اینجا او را به زبان ایمان مخاطب ساختند.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ﴿٨٩﴾

پس چون یوسف علیه السلام حال و روز سختی را که خانواده‌اش در آن قرار داشتند، از زبان برادرانش شنید و پدر و اندوه سخت وی را در از دست دادن دو فرزند محبوبش به یادآورد، رقت و رأفت و شفقت بر پدر و برادرانش در جان او شوری به پا کرد و بیش از این نتوانست خود را نگاه دارد و «گفت: آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟» آن‌گاه که به گناهی که در آن اعمالتان بود، علم نداشتید و پایه معرفتتان از درک فرجام آن اعمال کوتاه بود؟ شایان ذکر است که آنچه با یوسف علیه السلام کردند، همان است که خدای سبحان در این سوره داستان آن را بیان کرده، اما آنچه با برادرش بنیامین کردند، اندوه و دردی بود که از فراق برادرش یوسف علیه السلام در جان وی افکندند و اهانت‌ها و تحقیرهایی بود که بنیامین از آنان می‌دید. از پدرش - یعقوب علیه السلام - که چه دردها و اندوه‌ها در فراق وی و بنیامین کشیده بود - نام نبرد، به سبب تعظیم پدر و والا شمردن قدر و جایگاه وی.

قَالُوا أَوَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقُ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٠﴾

برادران «گفتند: آیا به تحقیق تو خود یوسفی؟» این سؤالشان از روی تعجب و شگفت‌زدگی بود. به قولی: آنان به مجرد این‌که یوسف علیه السلام گفت: (مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ وَأَخِيهِ): (با یوسف و برادرش چه کردید؟)، یوسف علیه السلام را شناختند زیرا با شنیدن این سخن، یکباره به خود آمدند و فهمیدند که جز یوسف علیه السلام کسی دیگر نمی‌تواند در این موقعیت با چنین لحنی در این باره سخن بگوید «گفت: آری، من یوسفم» گویی او گفت: آری! من همان مظلوم غریبی هستم که شما حرام را در حق وی حلال پنداشته و

قصد کشتن و سر به نیست کردن وی را کردید «و این برادر» مظلوم «من است» که بر وی نیز ستم روا داشته‌اید «به راستی خداوند بر ما منت نهاد» با نجات دادنم از چاه و زندان، بالا بردن مقام و جایگاهم و فراهم کردن اسباب وصل و الفت بعد از فراقی سخت و پر محنت. چنین بود که یوسف علیه السلام قبل از آن که به سرزنش و عتاب آغاز نماید، به یادآوری نعمت شتافت «بی گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند» بدین سان بود که یوسف علیه السلام قبل از هر چیز، به بیان فضل عظیم خداوند جل جلاله بر خود و بر برادرش بنیامین پرداخت و بدان اقرار کرد.

قَالُوا تَأَلَّهَ لَقَدْ ءَاتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَطِئِينَ ﴿١١﴾

در اینجا بود که برادران به فضل و برتری یوسف علیه السلام اعتراف کرده و «گفتند: به خدا سوگند که واقعا خدا تو را بر ما برتری داده» و به اوصاف کمال تو را بر ما برگزیده است؛ از جمله به حسن صورت، خوبی سیرت، پادشاهی و قدرت، نبوت و غیره «و ما بی گمان خطا کار بوده‌ایم» خاطی: کسی است که تعدداً از وی اعمال ناشایست سرزند، اما مخطی: کسی است که قصد انجام دادن کار خوبی را دارد ولی از رسیدن به آن کار نیک در خطا افتاده و به راهی غیر از آن می‌رود. خطا: گناه است. بدین گونه بود که برادران دانستند که از اعتراف به خطاهای گذشته خود؛ از آن جمله افکندن یوسف علیه السلام در چاه و خطاهای جدید خود؛ از آن جمله متهم کردن وی به سرقت، هیچ گریز و گزیری ندارند.

قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٢﴾

«یوسف گفت: امروز بر شما هیچ سرزنشی نیست» یعنی: امروز نه شما را محکوم می‌کنم و نه به شما توبیخ و ملامت روا می‌دارم و مادام که به گناه خود اعتراف کرده‌اید، نسبت به شما با عفو و گذشت برخورد می‌کنم. پس اگر امروز که روز سرزنش است، بر شما سرزنشی نباشد، بدانید که در آینده نیز نخواهد بود. سپس در حقیقت چنین دعا کرد: «خداوند شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است»

یعنی: وقتی بنده بینوایی مانند من، شما را عفو کند، دیگر از بی‌نیاز آمرزگار، جز عفو و آمرزش چه انتظار دیگری می‌توان داشت؟.

أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٣﴾

«این پیراهن مرا ببرید و آن را بر روی پدرم بیفکنید تا بینا شود» و نور دیده به وی برگردد. آن پیراهن - به قول صحیح‌تر - پیراهن ابراهیم علیه السلام بود که خدای عزوجل در اثناپی که نمرودیان او را در آتش افکندند، بر وی از حریر بهشت پوشاند، سپس ابراهیم علیه السلام آن را بر تن اسحاق علیه السلام، اسحاق علیه السلام بر تن یعقوب علیه السلام و یعقوب علیه السلام بر تن یوسف علیه السلام پوشاند زیرا بر وی از چشم‌زخم بیم داشت - چنان‌که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است «و اهل خویش را همه یکجا نزد من آورید» از زنان و کودکان و غیره تا از آثار پادشاهی‌ام منتعم گردند چنان‌که از اخبار هلاکت‌م متالم گشتند.

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تُفَنِّدُونِ ﴿١٤﴾

«و چون کاروان رهسپار شد» از مصر به سوی شام و از آبادیهای شهر مصر فاصله گرفت «پدرشان» یعقوب علیه السلام «گفت» به کسانی از خانواده‌اش که در کنعان نزد وی بودند «همانا من بوی یوسف را می‌یابم» زیرا باد صبا به اذن باری تعالی رایحه روح‌نواز یوسف علیه السلام را از آن فاصله دور که به قولی سه شبانه روز راه و به قولی هشت شبانه روز یا بیشتر «هشتاد فرسخ» بود، به مشام جان یعقوب علیه السلام رساند و او را سرمست و خرم و فرحمند گردانید. یعقوب علیه السلام افزود: «اگر مرا به کم‌خردی نسبت ندهید» یعنی: من بوی یوسف را می‌یابم اگر مرا به خرفتی متهم نکنید. خرفتی عبارت از: کم‌شدن عقل به خاطر زیادی سن است.

قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ﴿١٥﴾

«گفتند: سوگند به خدا که تو سخت در خطای دیرینت هستی» یعنی: حاضران خانواده به وی گفتند: ای یعقوب علیه السلام! قطعاً تو بر همان شیوه همیشگی خود به سبب

افراط در محبت یوسف علیه السلام، از قضاوت واقعی در بیراهه قرار داری، پیوسته به یاد او هستی، هرگز او را فراموش نمی‌کنی، می‌پنداری که او زنده است و امیدواری که به‌سویت باز گردد در حالی که از زمانی دور به این سو، گرگ او را خورده و او دیگر در قید حیات نمی‌باشد.

البته پاسخی به این درستی در جواب پدر پیر پیامبری، از ادب به دور بود.

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَنَّمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنَِّّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾

«پس چون مژده رسان آمد» و به یعقوب علیه السلام رسید «آن پیراهن را بر چهره او انداخت پس بینا گشت» یعنی: بینایی یعقوب علیه السلام با افکندن پیراهن یوسف علیه السلام بر چهره وی به وی برگشت و چشمانش سلامتی خود را بازیافت زیرا شادی و نشاط و بهجت، توان از دست رفته وی را مجدداً به وی برگردانید. مژده رسان به قول سدی: یهوذا فرزند یعقوب علیه السلام بود و دلیل این‌که او حامل این مژده شد، این بود که همو حامل پیراهن آغشته به خون دروغین یوسف علیه السلام نزد پدر نیز بود پس خواست تا آن ننگ را با این رنگ بشوید «گفت» یعقوب علیه السلام «آیا به شما نگفته بودم» که من شمیم عطر یوسف علیه السلام را می‌یابم ولی شما در پاسخم گفتید آنچه گفتید! و آیا به شما نگفته بودم: «که همانا من از جانب خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید» مراد یعقوب علیه السلام سخنی است که قبلاً به آنان گفته بود: **(إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ)** (آیه ۸۶).

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِبِينَ ﴿١٧﴾ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٨﴾

«گفتند: پدرجان! برای ما درباره گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده‌ایم» یعنی: چون برادران یوسف علیه السلام بعد از رسیدن پیک مژده‌رسان به کنعان نزد پدر

رسیدند، این سخن را گفتند و این گونه به گناه خویش اعتراف کردند. یعقوب علیه السلام به این درخواست‌شان وعده مساعد داد و «گفت: به زودی از پروردگام برای شما طلب آمرزش خواهم کرد، همانا او آمرزنده مهربان است» زجاج می‌گوید: یعقوب علیه السلام در دم به دعا شتاب نکرد زیرا گناه آنان بسیار بزرگ بود لذا خواست تا در سحرگاهان در خلوت خویش با خدایش در حقشان دعایی خالصانه نموده و جویای ساعت اجابت گردد چرا که این وقت برای اجابت دعا مساعدتر است. و این از شفقت وی بر فرزندان‌ش بود تا شاید خداوند منان از تقصیراتشان درگذرد. به قولی دیگر: یعقوب علیه السلام از آن رو آمرزش خواستن برایشان را به تأخیر افکند تا رأی یوسف علیه السلام را درباره آنان بداند، یا راستین بودن توبه آنان را بیازماید.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مَعِيَ مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَأَمِينٌ ﴿١٩﴾

آن‌گاه یعقوب علیه السلام با همه کسان و نزدیکانش به سوی مصر حرکت کرد. ابن‌کثیر می‌گوید: چون یوسف علیه السلام از نزدیک شدنشان به مصر آگاه شد، به پیشوازشان بیرون آمد و پادشاه امرای خود و بزرگان مردم را فرمان داد تا همراه با یوسف علیه السلام به پیشواز یعقوب پیامبر خدا بیرون آیند «پس چون بر یوسف در آمدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش گرفت» یعنی: ایشان را به قرارگاه خود نزد خودش فرود آورد. مفسران می‌گویند: مراد از (مادر یوسف) زن یعقوب علیه السلام است که خاله یوسف علیه السلام بود زیرا مادر یوسف علیه السلام در هنگام زایمان برادرش بنیامین از دنیا رفته بود. البته این روایت به نقل از منابع اهل کتاب است، اما آنچه از آیه برمی‌آید، گویای این است که مراد، مادر حقیقی یوسف علیه السلام می‌باشد «و گفت: به خواست خدا با امن و امان وارد مصر شوید» که از هر امر ناخوشایندی ایمنید. سبب ایمنی‌شان، جایگاه و منزلتی بود که یوسف علیه السلام در مصر داشت. به قولی: وقتی یوسف علیه السلام در خارج از شهر مصر به پیشواز آنان بیرون آمد و به انتظار آنان در محلی ایستاد و ایشان بر وی وارد شدند، در اینجا بود که: (پدر و مادرش را در کنار خود گرفت و گفت: به خواست خدا با امن و امان وارد مصر شوید).

وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلْنَا رُبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾

«و پدر و مادرش را به تخت برنشاند» یعنی: آنان را با خود بر همان تخت پادشاهی ای برنشاند که پادشاهان بنا بر عادت بر آن می‌نشینند «و آنان در پیشگاه او به سجده در افتادند» یعنی: پدر و مادر و برادران همه در پیش او به سجده درافتادند و این سجده - که سجده تحیت و تکریم است نه سجده عبادت - در شریعتشان جایز بود «و گفت» یوسف علیه السلام «ای پدر! این است تعبیر خواب من که پیش از این دیده بودم» و آن را همان وقت به شما حکایت کردم «به یقین پروردگارم آن را راست گردانید» با محقق ساختن تعبیر آن در عرصه واقعیت «و حقا که به من احسان کرد» پروردگار بزرگ من «آن‌گاه که مرا از زندان خارج ساخت».

یوسف علیه السلام به بیرون آوردن خود از چاه، اشاره‌ای نکرد زیرا یادآوری آن نوعی سرزنش به برادران بود، درحالی که او خود قبلا به آنان گفته بود: امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست! «و شما را از بیابان» یعنی: از صحرای کنعان در سرزمین شام «به اینجا آورد» یادآور می‌شویم که خانواده یوسف علیه السلام اهل بیابان و صاحب چهارپایان بودند و از آب و چراگاهی به آب و چراگاه دیگری کوچ می‌کردند «پس از آن‌که شیطان میانه من و برادرانم را بهم زد» و میان ما خلاف افکنده بعضی از ما را علیه بعضی دیگر برشوراند. بدین‌گونه بود که یوسف علیه السلام از روی ادب و به‌لحاظ گرامی‌داشت و رعایت خاطر برادران، گناه آنان را به شیطان حواله کرد «بی‌گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد لطیف است» یعنی: او در برآوردن آنچه که بخواهد، صاحب لطف و مهربانی است و آن را به آسان‌ترین شیوه محقق می‌گرداند چرا که مشیت حق تعالی بر هر امر سهل یا دشواری نافذ است «زیرا او دانا» است به خلقش و به راههای مصلحت آنها «حکیم است» در سخنان و افعال و قضا و قدر خویش.

﴿ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقِّقِي بِالصَّالِحِينَ ﴿١٠١﴾

«پروردگارا! تو به من بهره‌ای از پادشاهی دادی» که آن بهره، تولیت وزارت دارایی (مالیه) در دولت پادشاهی مصر از سوی وی بود «و به من از تأویل احادیث» یعنی: تفسیر کتب الهی و تعبیر خوابها «آموختی، ای فاطر آسمانها وزمین» فاطر: یعنی: آفریننده، ابداع‌گر و پدیدآورنده «تویی ولی من» یعنی: یاری‌دهنده و متولی امور من «در دنیا و آخرت» کارساز و پشتیبان من در آنها تو هستی «مرا مسلمان بمیران و مرا به صالحان ملحق گردان» یعنی: مرا در طول زندگی‌ام بر اسلام پایدار گردان، به گونه‌ای که از اسلام لحظه‌ای جدا نشوم تا سرانجام بر آن بمیرم و مرا به نیکان و صالحان از پیامبران عليهم السلام - اعم از پدرانم و غیر ایشان - ملحق گردان تا به پاداشی همانند پاداش و درجات آنان در نزد تو نایل شوم.

ابن‌کثیر می‌گوید: «در اینجا سه احتمال وجود دارد؛ اول این که یوسف عليه السلام این دعا را در هنگام احتضار خویش کرده باشد. دوم این که او رحلت از دنیا بر حال اسلام و پیوستن به صالحان را در هنگامی که اجلش فرامی‌رسد و عمرش به پایان می‌آید، مسئلت کرده باشد، نه این که دردم خواهان مرگ گردیده باشد. سوم این که او در دم طالب مرگ گردیده باشد. باید دانست که طلب مرگ در شریعتشان جایز بوده است». ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: «هیچ پیامبری قبل از یوسف عليه السلام آرزوی مرگ نکرد». البته چنین آرزویی در شریعت ما جایز نیست چرا که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم آمده است: «هرگز یکی از شما به خاطر رنج و سختی‌ای که به وی فرود آمده، آرزوی مرگ نکند زیرا اگر او نیکوکار باشد، با ادامه حیات بر نیکوکاری خود می‌افزاید و اگر بدکار باشد، چه بسا که در ادامه زندگی، از پروردگار خویش طلب بخشودگی کند پس باید بگوید: اللهم أحييني ما كانت الحياة خيراً لي، وتوفني إذا كانت الوفاة خيراً لي: بارخدایا! مرا تا آن‌گاه که زندگی به خیر من است، زنده بدار و مرا بمیران آن‌گاه که مرگ به خیر من است».

اما در اینجا یک استثنا وجود دارد و آن زمان ظهور فتنه‌ها در دین است که طلب مرگ در این هنگام جایز می‌باشد چنان‌که در حدیث شریف به روایت معاذ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «... پروردگارا! چون به قومی فتنه‌ای را می‌خواستی، مرا به‌سویت در حالی قبض کن که به آن فتنه درنیفتاده باشم».

یادآور می‌شویم که یوسف علیّه السلام در صدویست یا صدوهفت سالگی درگذشت و مصریان در محل دفنش اختلاف کردند، اما نهایتاً به این نتیجه رسیدند که او را در صندوقی از مرمر نهاده و در بلندای نیل دفن کنند تا برکت وی هر دو جناح نیل را دربر گیرد، سپس موسی علیّه السلام پیکر او را به مدفن پدرانش در فلسطین انتقال داد. از یعقوب علیّه السلام بگوییم: بنابه برخی از روایات؛ او بعد از آمدن به مصر، مدت بیست و چهارسال با فرزندش یوسف علیّه السلام در آنجا اقامت کرد، سپس درگذشت و وصیت کرده بود که او را در کنار پدرش در شام دفن کنند. پس جنازه او را به آنجا بردند و در کنار پدرش دفن کردند، یوسف علیّه السلام بعد از دفن کردن پدر در شام به مصر برگشت و بعد از آن بیست و سه سال دیگر نیز زندگی کرد.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ ﴿١٠٣﴾

«این داستان از اخبار غیب است که آن را به‌سوی تو وحی می‌کنیم» ای محمد ﷺ! در حالی که قبل از وحی ما، تو چیزی از این اخبار را نمی‌دانستی «و تو نزد آنان» یعنی: نزد برادران یوسف علیّه السلام «نبودی، آن‌گاه که کارشان را هماهنگ و عزمشان را جزم کردند» و با هم بر افگندن یوسف علیّه السلام در چاه همداستان شدند «درحالی که آنان» در این حالت «نیرنگ می‌کردند» در حق یوسف علیّه السلام و برایش تاروپود غایله‌ها را می‌تنیدند. پس از آنجا که رسول خدا ﷺ به هنگام وقوع این رویداد نزد آنان نبودند و از آنجا که ایشان در میان قومی که از احوال امت‌های گذشته آگاه باشد، نیز نبودند و نه با چنان قومی آمیزش و معاشرت داشتند بنابراین، آگاهی پیامبر ﷺ از این داستان، هیچ منبع دیگری جز وحی الهی ندارد لذا آن حضرت ﷺ فقط از طریق وحی خدای

سبحان از این داستان آگاه شدند. پس این برهان خود، برای ایمان آوردن منکران کافی است.

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

«و» لیکن با وصف مشاهده این همه آیات «بیشتر مردم هر چند مشتاق باشی» و در این راه نهایت سعی و تلاش خود را هم به کاربری «ایمان نمی آورند» به خدای متعال؛ جز کسی که او خود بر وی رحم کند؛ بدان جهت که بیشتر مردم بینایی باطنی خود را از دست داده و بر کفر پدران خویش مصمم اند.

بنا به روایتی: قریش و یهود از رسول خدا ﷺ داستان یوسف علیهما السلام و برادرانش را پرسیدند پس رسول خدا ﷺ از طریق وحی از این داستان آگاه و آن را به شیوایی تمام به آنان تشریح کردند، به امید آن که این امر سبب ایمانشان گردد اما آنها ایمان نیاورده و شیوه‌ای را درپیش گرفتند که دور از انتظار رسول خدا ﷺ بود و این امر رسول خدا ﷺ را سخت محزون گردانید، بدین جهت خداوند متعال آن حضرت ﷺ را به صبر و شکیبایی دعوت کرد و دلجویی نمود.

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾

«و تو از آنان برای آن مزدی نمی طلبی» یعنی: تو در برابر تبلیغ قرآن و تلاوت آن برایشان، مزدی از آنان نمی طلبی. یا از آنان در برابر ایمان آوردنشان یا در برابر داستان‌هایی که برایشان حکایت می کنی، مزد و مقرری‌ای نمی طلبی چنان که علما و احبار یهود چنین کرده و در برابر ابلاغ آیات تحریف شده تورات، از مردم اغوا شده خویش مزد و پاداش می طلبند «آن» یعنی: قرآن «جز پندی برای» عموم «عالمیان نیست» پس فقط به قریش اختصاص ندارد.

وَكَأَيِّن مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿١٥٥﴾

«و چه بسیار نشانه‌ها در آسمانها و زمین است» که آنان را به یگانگی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ دلالت و راهنمایی می‌کند؛ که از جمله نشانه‌ها در آسمانها؛ استوار بودن آنها بدون ستون و آراسته بودن آنها به ستارگان درخشان اعم از سیارات و ثوابت است و از جمله نشانه‌ها در زمین؛ کوه‌ها، بیابانها، دریاها، سبزیها و جاندارانند که بشر را به یگانگی خدای سبحان و این‌که او آفریننده همه این پدیده‌هاست، دلالت و راهنمایی می‌کنند ولی بیشتر مردم «بر آنها» یعنی: از برابر آن نشانه‌ها «می‌گذرند در حالی که از آنها» یعنی: از تأمل در آنها «روی برمی‌گردانند» و بی‌اعتنا و بی‌توجه به آنچه که این نشانه‌ها از دلایل و براهین دربردارند، وجود آفریننده و یگانگی وی را انکار می‌کنند و اگر هم به چشم خویش در آنها بنگرند، اما قطعاً از تفکر و اندیشه و استدلال و عبرت‌گرفتن و درس‌آموختن از آنها روی‌گردانند.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿١٥٦﴾

«و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز این‌که شریک می‌گیرند» یعنی: بیشتر مردم یگانگی آفریننده روزی‌دهنده زنده‌کننده میراننده را انکار نموده و غیر او را با وی در عبادت شریک می‌گردانند چنان‌که اهل جاهلیت چنین می‌کردند زیرا آنان از یک‌سو به خدای سبحان و به این‌که او آفریننده آنهاست مقرر و معترف بودند ولی از سوی دیگر برای او شرکایی قرارداده و آنها را پرستش می‌کردند تا به‌ظن و گمانشان آن شرکا به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ نزدیک‌شان گردانند.

باید یادآور شویم که یهودیان و نصاری که کشیشان و خاخام‌های خود را بجز خدا جَلَّ جَلَالُهُ به الوهیت می‌گیرند، نیز مانند آن گروه‌ها هستند. همچنین مانند آنانند معتقدان به مردگان؛ یعنی کسانی که مردگان را بر آنچه که هیچ نیروی دیگری جز خدای سبحان بر آن قادر نیست، توانا می‌پندارند چنان‌که بسیاری از پرستشگران قبور و مزارات را بر این اعتقاد می‌بینیم. اینان از سویی به خدای عزوجل ایمان دارند ولی در عین حال، غیر وی را

صاحب اختیار نفع و زیان می‌پندارند و بدین‌گونه، بخشی از عبادت و نیایش را صرف آنان می‌کنند - که البته این عین شرک است.

از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «هان ای مردم! از شرک بپرهیزید زیرا این شرک از خزیدن موریانه پنهان‌تر است»، سپس به یارانشان روش پرهیز از شرک خفی را این‌گونه بیان کردند؛ بگوئید: اللهم إنا نعوذ بك من أن نشرك بك شيئاً نعلمه ونستغفرك لما لا نعلمه: بار خدایا! به تو پناه می‌بریم از این‌که چیزی را با تو شریک آوریم که می‌دانیم و از تو برای آنچه که نمی‌دانیم، آمرزش می‌خواهیم».

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَنِيمةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٧﴾

«آیا ایمنند از این‌که عذاب فراگیر خدا به آنان در رسد» غاشیه: عذابی است همه‌گیر که همگان را پوشش دهد. به قولی: مراد از غاشیه، همان برپا شدن قیامت است. به قولی دیگر: غاشیه عبارت از صاعقه‌ها و کوبنده‌هاست «یا قیامت ناگهان برآنان فرارسد» یعنی: غافل‌گیرانه «در حالی که بی‌خبر باشند» از آمدن آن؟ پس اگر کار چنین است که آنان در میان فرود آمدن عذاب یا فرا رسیدن قیامت قراردارند، دیگر چرا ایمان نمی‌آورند و باز هم بر شرک خویش اصرار می‌ورزند؟.

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٨﴾

«بگو: این است راه من» این دعوتی که به سوی آن فرامی‌خوانم و این راه و روشی که برآن هستم، راه من است؛ یعنی سنت من است. سپس این «راه» را چنین تفسیر می‌کند: «با بصیرت به سوی خدا دعوت می‌کنم» یعنی: با حجت آشکار و با یقین و برهان و شناختی که از صحت و درستی پیام خود دارم، به سوی خدا صلی الله علیه و آله دعوت می‌کنم «من و پیروانم» یعنی: کسانی که پیرو من‌اند و به راه و روش من رهنمون شده‌اند نیز به سوی این راه دعوت می‌کنند. یا معنی این است: من و پیروانم هر دو بر حجتی آشکار از سوی خداوند صلی الله علیه و آله قرارداریم «و خدا منزله است» یعنی: او را از هرگونه شریک و

همتایی تنزیه و تقدیس می‌کنم «و من از مشرکان» به خدای سبحان، یعنی از کسانی که به او شرکا و همتایانی مقرر می‌کنند «نیستم».

**وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحَىٰ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا
كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦٩﴾**

«و پیش از تو نیز جز مردانی از اهل شهرها را» به رسالت «فرستادیم که به آنان وحی می‌فرستادیم» یعنی: به آن رسولان بشر وحی می‌فرستادیم چنان‌که به تو وحی می‌فرستیم و رسولان ما در میان بشر، فرشته نبوده‌اند پس چگونه آنها فرستادن تو را به رسالت انکار کرده و بعید می‌پندارند.

نظر جمهور علمای اهل سنت این است که خداوند متعال پیامبرانش را از مردان برانگیخت نه از زنان، از آدمیان برانگیخت نه از فرشتگان و جنیان و از اهل شهرها برانگیخت نه از اهل صحرا و بیابان؛ زیرا مردم شهرها عاقل‌تر، بردبارتر، فاضل‌تر و داناترند، در حالی که مردم دهات و بیابان، خشک مزاج و خشن می‌باشند، از این جهت علما گفته‌اند: از شرایط رسول این است که آدمی، مرد و مدنی باشد. بنابراین، روایتی که می‌گوید: «در میان زنان نیز چهار تن از انبیاء علیهم‌السلام بوده‌اند: حوا، آسیه، مریم و مادر موسی»، روایتی بی‌پایه است.

«آیا در زمین سیر نکرده‌اند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند، بنگرند؟» یعنی: آیا مشرکان در زمین خدا ﷻ سیر و سفر نکرده‌اند تا به هلاکت‌گاه‌های امت‌های گذشته نگریسته و از آنان درس عبرت بگیرند و در نهایت از تکذیب و شرک خود دست بردارند «و قطعاً سرای آخرت» یعنی: بهشت «برای متقیان بهتر است» از سرای دنیا «آیا نمی‌اندیشید؟» و فهم نمی‌کنید!؟

حَقٌّ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِيَ مَن نَّشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١١﴾

«تا این که چون فرستادگان ما نومید شدند» یعنی: قبل از تو جز مردانی را به پیامبری برنینگیختیم ولی پیروزی ایشان به تأخیر افتاد تا سرانجام از پیروزی ناامیدشده و پنداشتند که ما اقوام منکرشان را عذاب نمی‌کنیم «و پنداشتند که به دروغ وعده داده شده‌اند» به قولی، معنی این است: پیامبران علیهم‌السلام بر اثر دیرکرد پیروزی تحت تأثیر این القاء درونی قرار گرفتند که در وعده پیروزی مورد خلف وعده قرار گرفته‌اند و گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده. این معنی که بنابر قرائت تخفیف یعنی: (کذبوا) به تخفیف ذال است، از ابن عباس، عاصم، حمزه و کسائی روایت شده. به قولی دیگر معنی این است: امته پنداشتند که پیامبران علیهم‌السلام در آنچه‌که از پیروزی وعده داده‌اند، مورد خلف وعده قرار گرفته‌اند. یا معنی بنابر قرائت دیگر که قرائت تشدید: «کذبوا» است و این قرائت از عائشه رضی الله عنها نقل شده، چنین است: پیامبران علیهم‌السلام از ایمان تکذیب پیشه‌گان قوم خویش مأیوس شده و پنداشتند که مؤمنان امت‌هایشان نیز آنان را دروغ‌گو شناخته‌اند. ابواللیث سمرقندی در تفسیر خویش نقل می‌کند که: این تفسیر عائشه رضی الله عنها نیکوترین تفسیر و شایسته‌تر به مقام انبیای الهی است. «آن‌گاه بود که نصرت ما به آنان در رسید» یعنی: بعد از آن بود که نصرت خدای سبحان به طور ناگهانی به پیامبران علیهم‌السلام در رسید «پس کسانی را که می‌خواستیم، نجات یافتند» که آنان، پیامبران علیهم‌السلام و مؤمنان همراهشان بودند و تکذیب‌کنندگان هلاک شدند «و عذاب ما از گروه مجرمان» در هنگامی که برآنان فرود می‌آید «برگشت ندارد».

لَقَدْ كَانَتْ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾

«به راستی در سرگذشت آنان» یعنی: در سرگذشت پیامبران علیهم‌السلام و اقوام و امتهایشان، یا در سرگذشت یوسف عليه‌السلام و برادران و پدرش «برای صاحبان خرد عبرتی است» عبرت: بینایی‌ای است که از جهل و حیرت رها و مبرا باشد. اولوالالباب: صاحبان

خردهای سالمی‌اند که به وسیله اندیشه و خرد، پند و عبرت می‌گیرند و نهایتاً آنچه را که مصالح دینشان در آن نهفته است، به چشم بصیرت می‌بینند و با دیده دل می‌نگرند و می‌دانند «سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد» یعنی: قرآنی که مشتمل بر این سرگذشتها و داستانهاست، سخنی دروغ و برافته نیست «بلکه تصدیق آنچه که پیش از آن بوده» از کتابهای نازل شده، مانند تورات و انجیل و زبور «است و روشنگر هر چیز است» از قوانین و برنامه‌های کلی‌ای که به شرح و تفصیل نیاز دارند «و هدایتی است» در دنیا که هر کس خداوند عز وجل اراده هدایتش را داشته باشد، به وسیله آن راه می‌یابد «و رحمتی» است در آخرت «برای مردمی که ایمان می‌آورند» یعنی: قرآن را تصدیق می‌کنند و به آنچه که قرآن از ایمان به خدا عز وجل، فرشتگان، کتابها، پیامبران، شریعتها و قضا و قدر وی متضمن است باور دارند، اما جز آنان هر که باشد، از آن نفع نمی‌برد و به آن هدایت نمی‌شود و بنابراین، مستحق آنچه که ایشان سزاوار آند، نیست.

عبرتها و اندرزهایی که از داستان یوسف علیه السلام برگرفته می‌شود، بسیار است که از آن جمله به چند مورد آن به‌طور خلاصه می‌پردازیم:

- ۱- نعمت و محنت، گاهی به نعمت و راحت می‌انجامد، همان گونه که داستان یوسف علیه السلام با غمها و حوادث سخت آغاز شد، اما سرانجام به تخت پادشاهی انجامید.
- ۲- گاهی ممکن است در میان برادران چنان کینه‌ها و عقده‌هایی پدید آید که آنان را به نابود کردن همدیگر بکشاند.
- ۳- پیدایش و رشد یوسف علیه السلام در خاندان نبوت و برخورداری وی از تربیت و اخلاق متعالی، روزنه‌هایی از نور و نصرت را در تنگنای حوادث و محنتها به‌سوی او گشود.
- ۴- عفت، امانت‌داری و استقامت، منشأ هر خیری برای بشر است اعم از مرد و زن است.
- ۵ - خلوت مرد با زن بیگانه، برانگیزنده فتنه است، بدین جهت، اسلام آن را حرام گردانید.

۶ - ایمان به اصول و مبادی حق و سرسختی و صلابت در عقیده، سپری محکم برای رویاروی با هجوم مکاید و توطئه‌هاست؛ چنان‌که یوسف علیه السلام در پناه این سپر، از مهالک نجات یافت.

۷ - چنگ زدن به آستان خدا جل جلاله در هنگام سختی، پشتوانه و تکیه‌گاه مؤمن است.

۸ - محنت و مصیبت، مؤمن را از مسؤولیت‌هایش در قبال دعوت باز نمی‌دارد چنان‌که زندان، یوسف علیه السلام را از دعوت در راه خدا جل جلاله باز نداشت.

۹ - حسد، سبب خواری و خسران است.

۱۰ - صبر، کلید گشایش است.

سوره رعد

مدنی است و دارای (۴۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب آن که در آن از رعد و برق و صاعقه و فرود آوردن باران سخن رفته است، «رعد» نامیدند.

سوره «رعد» از آن بخش از مقاصد سوره‌های مدنی سخن می‌گوید که به مقاصد سوره‌های مکی شباهت دارد؛ و آن عبارت است از: اثبات توحید، رسالت، معاد و رد شبهات مشرکان.

بنا به روایتی، آیاتی از این سوره مکی است.

الْمَرَّةَ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم، راء» و سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها در آغاز سوره «بقره» گذشت «این» یعنی: آیات این سوره «آیات کتاب است و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است» مراد کل قرآن است، یعنی قرآن موصوف به این وصف است که حق است «ولی بیشتر مردم» باوجود وضوح و روشنی این آیات «ایمان نمی‌آورند» به این حقی که خداوند عز وجل آن را بر تو نازل کرده، از آن رو که در ستیز و عناد و نفاق به سر می‌برند و در قرآن به درستی تأمل و اندیشه نمی‌کنند.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِي لِأَجَلٍ

مُسَمًّى يُدِيرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾

«خداوند ذاتی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید، برافراشت» عمد: ستونهاست. یعنی: آسمانها بدون اتکا به ستون بر پایند. به قولی؛ معنی این است که: آسمانها دارای ستونهایی - مانند نیروی جاذبه - هستند ولی شما آنها را نمی‌بینید «سپس بر عرش استقرار یافت» و او خود به کیفیت این استوا دانتر است و ما به آن -

بدون بیان کیفیت، بدون تشبیه، تأویل و تعطیل - ایمان داریم. و چنان که امام مالک رحمته الله گفته است: «استوا مجهول نیست، اما درک کیفیت آن در حیطه عقل نمی باشد و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است». «و خورشید و ماه را رام گردانید» برای تأمین منافع خلق و مصالح بندگان که باید به وسیله آنها برآورده شود «هر کدام برای مدتی معین سیر می کنند» یعنی: هر یک از خورشید و ماه در مدار فلکی خود تا میعاد معین که وقت فنای دنیا و برپایی قیامت است، سیر می کنند. به قولی: مراد از (أجل مسمی) منازل خورشید و ماه است که خورشید این منازل را در مدت یک سال و ماه آن را در مدت یک ماه طی می کند «خداوند کار آفرینش را تدبیر می کند» یعنی: او آفرینش را آن گونه که بخواهد اداره می کند «و آیات خود را به روشنی بیان می کند» یعنی: نشانه هایی را که دال بر کمال قدرت و ربوبیت وی اند، به روشنی بیان می کند که آنچه گذشت؛ از بر افراشتن آسمانها بدون ستون یا بدون ستون قابل رؤیت، رام کردن خورشید و ماه و به سیر واداشتن آنها تا میعاد معین، از جمله این نشانه هاست. یا معنی این است: کتاب نازل کرده خود را بیان می کند «باشد که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید» و در صدق و راستی این ملاقات، هیچ شکی به خود راه ندهید و بدانید؛ ذاتی که بر آفریدن این اشیا و سامان دادن و اداره آنها توانا باشد، بر اعاده خلقت شما و گرد هم آوردنتان در محضر خویش برای حساب و جزا نیز تواناست.

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى الْأَرْضَ
الْنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٠﴾

«و اوست آن که زمین را گسترانید» در طول و عرض تا انسان و حیوان امکان گردش و حرکت بالای آن و بهره گیری از منافع آن را بیابند.

باید دانست که گسترده بودن زمین - فی نفسه - منافی با کرویت آن نیست، بدان جهت که ابعاد آن طولانی و گسترده است و به دلیل همین طول مسافت و دوری ابعاد آن

است که زمین - با آن که کروی است - برای ساکنان خود گسترده ظاهر می‌شود.^۱ «و» اوست آن که «در آن، کوه‌ها و نهرها نهاد» رواسی: کوه‌های شامخ و استوار است. گفتنی است؛ کتابهای جغرافیا و علم زمین‌شناسی از بیان این حقیقت پر هستند که اگر کوه‌ها نبود، قشر زمین به شکل هولناکی در معرض شکافها، لرزه‌ها و زلزله‌ها قرار می‌گرفت.

آری! حق تعالی زمین را گسترانید «و از هرگونه میوه‌ای در آن زوجی دوگانه قرار داد» یکی نر و یکی ماده. این تصریحی اعجازگرانه بر حقیقتی است که جدیداً در مورد وجود دو جنس نر و ماده در میوه‌ها کشف و شناخته شده و خود یکی از آیات علمی معجز قرآن کریم است.^۲

«روز را به شب می‌پوشاند» یعنی: روز را به ظلمت شب پوشانیده و شب را همچون لباسی قیرگون بر چهره روز می‌نشانند و آن را تیره و تاریک می‌گردانند، بعد از آن که سپید و روشن و روشنگر بود «قطعاً در این امور برای مردمی که تفکر می‌کنند، نشانه‌هایی وجود دارد» دال بر وجود و وحدانیت خدای تبارک و تعالی زیرا آفرینش آنها با این اهداف و منظوره‌ای متعدد و گونه‌گون، خود دلیل وجود آفریننده‌ای حکیمی است که کاروبار آنها را بدین نظم و استحکام سامان داده است ولی کسانی که تفکر نمی‌کنند از دیدن این نشانه‌ها کورند.

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَوِّرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ وَسِنَانٌ وَعَيْرٌ سِنَانٌ يُسْقَى بِمَاءٍ وَجِدٍ
وَنُقُضَلٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٤١﴾

«و در زمین قطعه‌هایی است» یعنی: کرت‌هایی است «کنار هم» یعنی: نزدیک و چسبیده به هم که خاک آنها یکی است و آب آنها یکی است ولی این قطعه‌ها و کرت‌های متجانس و یکدست با وجود این تجانس، انواع مختلف و گونه‌گونی از میوه‌ها را

^۱ برای آشنایی با تفسیر علمی کروییت زمین از نظر قرآن، نگاه کنید به کتاب «جلوه‌های جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» ص ۱۸۳، از مترجم.

^۲ نگاه؛ مرجع سابق.

می‌رویند «و باغهایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه» یعنی: در زمین انواع و اصفافی همانند و انواع و اصفافی ناهمانند از درختان انگور و خرما وجود دارد. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «صنوان، درخت خرمایی است که دو سر و یک تنه دارد» «که همه با یک آب سیراب می‌گردند، و» با وجود این «برخی از آنها را در میوه بر برخی دیگر برتری می‌دهیم» پس طعم برخی از آنها شیرین و طعم برخی دیگر ترش است، این یکی در منتهای خوبی و خوش مزگی و آن دیگر در مرتبه پایین‌تر از آن قرار دارد، این یکی سرخ است، آن یکی سپید و آن دیگر زرد... با آن‌که همه از یک زمین روئیده و از یک آب سیراب شده‌اند! پس هر کس در این حقایق عمیقا تأمل و تفکر نماید، بی‌تردید به این قطعیت و یقین می‌رسد که اینها جز ثمره صنع پروردگار حکیم و آگاه چیز دیگری نیست زیرا هنگامی که کشتزار یکی بوده و کرتهای زمین به هم متصل و چسبیده باشد و آبی که زمین با آن آبیاری می‌شود نیز یکی باشد، از نظر عقل هیچ عامل و سببی برای اختلاف گونه‌های درخت و میوه - جز این قدرت بزرگ و این صنع عجیب صانع بی‌مثل و مثال - باقی نمی‌ماند «بی‌گمان در این امر دلایل روشنی است برای مردمی که تعقل می‌کنند» و کار تفکر و اندیشه را که موجب درک این جلوه‌های پر درخشش از قدرت و صنع پروردگار تواناست، ترک نکرده و مهمل نمی‌گذارند لذا در عرصه‌های عبرت‌آموز موجودات، آنچنان که باید تأمل نموده و از آنها درسهای ایمان‌آفرینی بر می‌گیرند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل در سه آیه فوق، سه دلیل از ادله آسمانی و شش دلیل از ادله زمینی را بر قدرت و عظمت و وجود و یگانگی خویش گردآورده که دلایل آسمانی عبارتند از:

۱ - برافراشتن آسمانها بدون ستون قابل رؤیت.

۲ - تسلط بر عرش.

۳ - و رام نمودن خورشید و ماه.

اما دلایل زمینی عبارتند از:

۱ - گسترانیدن زمین نسبت به شخص بیننده - در عین کرویت آن.

۲ - آرام ساختن و تعادل بخشیدن به زمین به وسیله کوه‌های استوار.

۳ - به جریان انداختن نهرها و شکافتن چشمه‌ها.

۴ - قرار دادن زوجیت در میوه‌ها.

۵ - پوشانیدن روز به وسیله شب.

۶ - تفاوت تولیدات زمین در کیفیت و کمیت، با وجود اتحاد و یگانگی خاک و آب.

سپس خداوند متعال به بیان سه موقف از مواقف و موضع‌گیریهای کفار می‌پردازد: موضع‌گیری اول: انکار روز آخرت، موضع‌گیری دوم: به شتاب خواستن عذاب و موضع‌گیری سوم: درخواست معجزات است. خدای متعال این موضع‌گیری‌هایشان را در حالی مطرح می‌کند که در آیات قبل، با تبیین اصل آفرینندگی خود، به رد ضمنی آنها پرداخت زیرا پروردگاری که بر آفرینش همه آن پدیده‌های شگرف توانا باشد، بی‌شک بر اعاده آفرینش انسان نیز توانا بوده و از فرستادن عذاب دنیوی هم ناتوان نیست، در عین حال، معجزات و نشانه‌هایش بیشتر از آن است که باز از وی نشانه‌های جدید دیگری خواسته شود.

اینک بنگریم به نخستین موضع‌گیری از این مواضع کفار:

﴿وَإِن تَعَجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا أَلَمْ نَأْتِ لَهَا خَلْقًا جَدِيدًا ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ ۗ أُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٥﴾﴾

«و اگر تعجب کنی» ای محمد ﷺ از تکذیب آنان «پس این سخن آنان عجیب‌تر است» که در تکذیب معاد گفتند: «آیا وقتی خاک شدیم، به راستی در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟» یعنی: آیا از بستر خاکی‌مان دوباره به خلعت وجود آراسته می‌شویم و به میدان حشر و نشر در عرصه‌گاه معاد باز می‌آییم؟ بدین‌گونه، اعاده حیات خویش را انکار کرده و آن را بعید پنداشتند در حالی که پروردگار توانا بر ایجاد خلق بی‌هیچ گونه نمونه سابقی، به طریق اولی بر اعاده مجددشان نیز توانا می‌باشد «اینان همان کسانی‌اند که به پروردگارشان کفر ورزیده‌اند» یعنی: این گروهی که منکر قدرت حق تعالی بر بعث و حشرند، در حقیقت کسانی‌اند که در کفر لجاجت ورزیده

و در پیمودن درکات منحط آن، به پله نهایی رسیده‌اند «و در گردنهایشان غل و زنجیرهاست» پس این غل و زنجیرها آنان را از راه ایمان بازمی‌گرداند و بنابراین، به ایمان آوردن قادر نمی‌شوند. به قولی: غل و بندها عبارت‌است از اعمال بدشان که همچون گریبانگیر بودن طوق برگردن، گریبانگیرشان می‌شود. ابوحنیفان می‌گوید: «در قیامت زنجیرها و طوقها در گردنهایشان است و آنان را با آن زنجیرها به سوی دوزخ می‌کشانند» «و ایشانند اهل آتش، جاودانه درآند».

وَيَسْتَعِجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٦﴾

آن‌گاه موضع‌گیری دوم کفار چنین بیان می‌شود: «و پیش از حسنه، به شتاب از تو سیئه می‌طلبند» سیئه: عذاب مهلک، و حسنه: عافیت و راحت و سلامتی است. یعنی: آنان از شدت کفر، عذاب را قبل از سلامت و عافیت می‌طلبند «حال آن‌که پیش از آنان عقوبتها گذشته است» یعنی: برامثالشان از تکذیب‌کنندگان، عذابها گذشته است پس چرا از سرگذشتهای ننگین پیشینیانشان درس عبرت نگرفته و از فرود آمدن نظیر آنچه که بر امتهای پیشین گذشته است، خود را بر کنار نگه نمی‌دارند «و به‌راستی پروردگارت بر مردم بخشایشگر است» یعنی: صاحب گذشت و بخشایشی بزرگ است «با وجود ستمکار بودنشان» پس با وصف استمرارشان در ارتکاب گناه، به شتاب عذابشان نمی‌کند و این است راز عدم فرود آمدن عذاب عاجل بر آنان.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این امیدوارترین آیه در کتاب خدا عز وجل است». سعیدبن مسیب؛ می‌گوید: چون این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «اگر عفو و گذشت خداوند عز وجل نمی‌بود، هیچ‌کس به گوارایی و خوشی زندگی نمی‌کرد و اگر بیم و عذاب وی نمی‌بود، بی‌گمان هر کس بر عفو و کرمش تکیه می‌کرد»، یعنی: از ارتکاب هیچ محظوری ابا نمی‌ورزید. «و بی‌گمان پروردگارت سخت کیفر است» پس سرکشان تکذیب‌کننده کافر را به عذابی سخت - بر وفق آنچه مشیت وی اقتضا کند -

عذاب می‌کند، بدین جهت، او مهلت می‌دهد اما مهمل و متروک نمی‌گذارد و سرانجام به حساب کارها رسیدگی می‌کند.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّ مَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴿٧﴾

اما موضع سوم از مواضع ستیزه‌جویانه کفار عبارت است از: «و کافران می‌گویند: چرا بر این پیامبر نشانه‌ای آشکار از سوی پروردگارش نازل نشده است؟» یعنی: چرا بر او معجزه دیگری غیر از آنچه با خود از آیات معجز آورده، نازل نگردیده، همچون معجزات حسی‌ای که بر پیامبران دیگر نازل شد، مانند عصای موسی و شتر صالح و امثال آن؟ عجب است که آنها نشانه‌های حسی‌ای مانند انشقاق قمر، انقیاد درخت، تبدیل شدن عصا به شمشیر، جوشیدن آب از بین انگشتان پیامبر ﷺ و امثال آن از معجزات را دیدند، اما از روی عناد باز هم نشانه‌های جدیدی درخواست کردند. پس بدان که مشکل آنها نبودن نشانه و معجزه نیست «ای پیامبر! تو فقط هشدار دهنده‌ای» که آنان را از آتش دوزخ بیم و هشدار می‌دهی و کار معجزات به تو هیچ ارتباطی ندارد. آری! رسول خدا ﷺ طبق فرمان الهی مسئولیت انذار و بیم‌دهی را که بر عهده‌شان بود، به نیکوترین شکل به‌سر رسانده و به بلیغ‌ترین وجه انجام دادند «و برای هر قومى راهنمایی است» یعنی: پیامبری است که آنان را به‌سوی آنچه که هدایت و رشدشان در آن است، دعوت و راهنمایی می‌کند.

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزِدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿٨﴾

«خداوند می‌داند آنچه را که هر زنی در شکم بار می‌گیرد» از نطفه، یا علقه، یا مضغه؛ از نر یا ماده، از زیبا یا زشت، از سعید یا شقی و این‌که آن جنین در چه حال و وضعی قرار دارد «و» نیز می‌داند «آنچه را که رحمها می‌کاهند و آنچه را که می‌افزایند» مراد افزایش حجم رحم با رشد رو به فزون حمل در آن و کم شدن حجم رحم با بیرون آمدن طفل از آن است. یا مراد، افزونی حجم رحم با افزونی تعداد بچه است زیرا گاهی رحم حامل دوقلو یا چند قلو می‌شود. یا مراد از کاستی رحم، کاستی

آن با سقط جنین است. همچنان محتمل است که افزونی یا کاستی حجم رحم، به مدت زایمان نیز بستگی داشته باشد. پس در هر یک از این امور، معجزه‌ای است «و هر چیزی نزد او اندازه‌ای معین دارد» که خداوند عَلَّامٌ آن را با موازین، مقادیر و نسبت‌های ثابت و معلومی در نزد خویش مرتب و مقدر نموده و بر وفق نظام محاسبه شده‌ای آن را به حرکت درآورده است که از جمله این پدیده‌های هدفدار با برنامه و نظم و حساب، یکی هم نوع جنین و حجم رحم‌های زنان و مدت حمل و حیض آنان است. این یکی دیگر از آیات معجز علمی قرآن کریم است که گستره تمام علوم و معارف تجربی را در نور دیده به طوری که هر اندازه دانشمندان در عرصه‌های هستی کاوش کنند و هر چه به میدان آورند، در راستای کشف جلوه‌های شهودی این آیه است.

عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ﴿۱۰﴾

«دانای غیب و شهادت است» یعنی: خدای متعال دانای هر امر پنهان از میدان حس و دانای هر آشکار محسوس و حاضری است. یا دانای هر معدوم و هر موجودی است «بزرگ بلند مرتبه است» یعنی: حق تعالی با قدرت و عظمت و سلطه قاهرانه خویش، از هر چیز بزرگ و برتر است.

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴿۱۱﴾

«یکسان است» در علم وی «کسی از شما سخن را پنهان بدارد و کسی که آن را فاش گرداند» پس حق تعالی هر چه را که انسان پنهان کند، می‌داند همان گونه که علم وی به آنچه که او از خیر و شر آشکار می‌گرداند، نیز احاطه دارد «و» می‌داند «کسی که در شب پنهان است» یعنی: حق تعالی به موجوداتی که در پرده شب پنهان و از عرصه دید چشمها دورند، علم و احاطه دارد «و» نیز احاطه دارد به «کسی که در روز آشکارا حرکت کند» بنابراین، موجودات آشکار، یا پنهان در پرده تاریکی‌ها، همه در پیشگاه علم خدای دانا یکسان و برابرند.

ملاحظه می‌کنیم که در این سه آیه، کمال علم الهی با بیانی نهایت رسا، شافی و کافی متجلی شده است. آری! حق تعالی به همه جزئیات و مفردات هستی داناست، به مقادیر و حدود اشیا داناست، به همه موجودات نهان و به همه اشیای آشکار داناست، علم وی بر همه اشیا - بی هیچ گونه فرقی میان پنهان‌ها و آشکارها - محیط است؛ او ناظر است بر دل تاریکی‌ها چنان‌که ناظر است بر درخشش‌ها و جلوه‌گریها.

لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ ۗ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ ۗ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ﴿١١﴾

«برای او فرشتگانی است از پی یک‌دیگر آینده که او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش نگهداری می‌کنند» یعنی: بر هر یک از انسانها در همه حالات، فرشتگانی گماشته‌اند که او را مطابق آنچه که خداوند عز وجل به ایشان فرمان داده است نگهداری می‌کنند، نه این‌که قادر باشند تا از امر الهی سرپیچی کنند. به قولی: فرشتگان انسانها را از آسیب جنیان نگهداری می‌کنند. به قولی دیگر: او را به امر خدا عز وجل از امر وی نگهداری می‌کنند ولی چون قضا و قدر آمد، از وی دست برمی‌دارند. اینان فرشتگان نگهدارنده (ملائکه حفظه) اند که بعضی از پی بعضی دیگر می‌آیند و او را از همه جهات و جوانب در نگهداری خود دارند.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: والله اعلم این آیه کنایه‌ای در مورد شاهان و امیران است که پاسدارانی را از پیش رو و پشت سر برای نگهداری خود می‌گمارند، خداوند عز وجل می‌فرماید: آیا از آنان در برابر امر من نگهداری می‌کنند؟ غافل از آن که چون من به کسی بدی‌ای را اراده کنم، هیچ نیرویی توان برگرداندن آن بدی را از وی ندارد و نگهدارنده هرگز چیزی را از او دفع نمی‌توانند کرد.»

بلی! خدای منان به هر انسان چهار فرشته را در شب و چهار فرشته را در روز اختصاص داده است که دو تن از آنان نگهدارنده و دو تن نویسنده‌اند و فرشتگان شب از پی فرشتگان روز می‌آیند. فرشتگان نگهدارنده وظایفی دارند، مانند نگهداری انسان در شب و روز از مضرات و حوادث به اذن و امر و رعایت الهی که این فرشتگان دو تن‌اند،

یکی از جلو او را نگهبانی می‌کند و دیگری از پشت سر. دو فرشته دیگر، مأمور حفظ و نگهبانی اعمال خیر و شر انسانند که یکی از آنها به جانب راست وی گمارده است و دیگری به جانب چپش و این دو فرشته، اعمال وی رامی‌نویسند، فرشته دست راست اعمال نیک او و فرشته دست چپ، اعمال بد او رامی‌نویسد. پس مجموع فرشتگان گمارده و موکل برای هر انسان، چهار فرشته در روز و چهار فرشته در شب اند که در هر نوبت، دو تن محافظ و دو تن نویسنده می‌باشند. چنان که در حدیث شریف آمده است: «بر شما فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز پی‌درپی می‌آیند و هر دو گروه در نماز صبح و نماز عصر یکجا می‌شوند...». در حدیث شریف دیگری آمده است: «همانا با شما کسانی هستند که هرگز از شما جدا نمی‌شوند مگر در هنگام رفتن به قضای حاجت و در هنگام جماع. پس از آنان حیا کنید و گرامی‌شان بدارید».

«در حقیقت خداوند حال قومی را تغییر نمی‌دهد» از نعمت و عافیت «تا وقتی آنان آنچه در دلهایشان دارند» از طاعت خدا عز وجل «تغییر دهند» پس پروردگار نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته است، سلب نمی‌کند تا آن قوم، آنچه را که در ضمیرش از خیر و اعمال نیک است، تغییر ندهد لذا حفظ و نگهداری فرشتگان نعمتی است که خدای عزوجل در هنگام دگرگون شدن نفسها به سوی شر، آن را دگرگون می‌کند «و چون خداوند برای قومی بدی‌ای را بخواهد» یعنی: آسیب و نابودی و عذابی را «پس هیچ برگشتی برای آن نیست» یعنی: هیچ برگردانی ندارد. به قولی معنی این است: چون خداوند عز وجل برای قومی بدی‌ای اراده کند، دلهایشان را کور می‌کند تا بلا را برگزینند «و برای آنان بجز او هیچ کار سازی نیست» که کاروبارشان را به سامان آورد و چون به سوی پناه برند، عذاب الهی را از آنان دفع کند. بنابراین، تحول از طاعت خدای عزوجل به سوی معصیت وی، در نهایت؛ تحول از نعمت به سوی مصیبت، از آسایش به سوی رنج و از عزت به سوی ذلت است - که خدای عزوجل ما را از این ورطه مهلک در پناه خود نگاه دارد.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ﴿١٢﴾

«و اوست آن که برق را برای بیم و امید به شما می‌نماید» تا بترسید و امید بندید. ترس برای مسافر است که با مشاهده رعدوبرق، دل نگران فرود آمدن باران می‌شود زیرا او از باران متأذی می‌گردد اما امید برای مقیم است که چون برق رابیند، به نزول باران امیدوار می‌شود «و» اوست آن که «ابره‌ای گرانبار را» که به سبب آبی که در آنهاست، گرانبارند «پدیدار می‌کند».

وَيَسْبِغُ الرِّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلٰئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴿١٣﴾

«رعد به حمد او تسبیح می‌گوید» مانعی از آن وجود ندارد که خداوند متعال رعد را به نطق آورد زیرا صدای مهیب رعد، شاهد عظمت و قدرت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است. به قولی: تسبیح رعد، گواهی وی به قدرت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است، بی آن که نطق کند «و فرشتگان نیز از بیم او» تسبیحش می‌گویند «و صاعقه‌ها را می‌فرستد و با آنها هر که را بخواهد» از خلقش «مورد اصابت قرار می‌دهد» و بدین گونه او را نابود می‌کند «در حالی که آنان درباره خدا مجادله می‌کنند و او شدیدالمحال است» محال: مکر است. مکر خداوند جَلَّ جَلَالُهُ: رساندن ناخوشی و بدی به هر کسی است که مستحق آن باشد.

ابن کثیر در بیان سبب نزول آیه می‌گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردی را به سوی کسی از فراعنه عرب فرستاده به آن فرستاده فرمودند: «برو و او را به سوی من فراخوان». آن مرد رفت و به او گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تو را فرامی‌خوانند. آن فرعون متکبر در پاسخ وی گفت: مگر رسول خدا کیست و خدا جَلَّ جَلَالُهُ چیست؟ آیا او از طلاست، یا از نقره، یا از سرب؟ آن مرد نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بازگشت و به ایشان گفت: یارسول! من به شما گفتم که او سرکش‌تر از آن است که چنین دعوتی را اجابت کنید، رفتم و او در پاسخم چنین و چنان گفت. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای بار دوم او را به سوی فرستادند، او رفت و این بار نیز از وی چنین پاسخی شنید. بار سوم در اثناپی که فرستاده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با وی در حال گفت‌وگو بود، ناگهان خدای عزوجل ابری را بر سر آن مرد فرعون

منش فرستاد، آن ابر غریدن گرفت و از آن صاعقه‌ای جهید و بر فرق سرش فرود آمد و نابودش کرد. همان بود که خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرمود. در بیان سبب نزول این آیه، روایات دیگری نیز آمده است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ چون صدای رعد را می‌شنیدند و برق صاعقه را می‌دیدند، می‌گفتند: «اللهم لا تقتلنا بغضبك ولا تهلكنا بعذابك وعافنا قبل ذلك: بار خدایا! ما را با غضب خود نکش، با عذاب خود هلاک نکن و قبل از اینها ما را عافیت بخش». همچنان طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «چون صدای رعد را شنیدید، خدا عزوجل را یاد کنید زیرا رعد بر ذاکر خدا عزوجل اصابت نمی‌کند». لذا خواندن این دو آیه در هنگام رؤیت رعد و برق سنت است. همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که چون رسول خدا ﷺ صدای رعد را می‌شنیدند، این آیه را می‌خواندند: «سبحان من يسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته وهو على كل شيء قدير: پاكا خدایی که رعد به حمد وی و فرشتگان نیز از بیم وی تسبیح می‌گویند و او بر همه چیز تواناست». سپس فرمودند: «اگر کسی این دعا را خواند و باز صاعقه بر او اصابت کرد، دیت وی بر من است». و از آنجا که صاعقه نعمتی است که خدای عزوجل با آن انتقام می‌گیرد پس این پدیده در آخرالزمان بسیار واقع می‌شود. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که قیامت نزدیک شود، صاعقه‌ها بسیار می‌شود...».

لَهُ دَعْوَةٌ مَّرْفُوعَةٌ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبْسِطٍ كَتَبْتَهُ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِيَبْلُغُهُ وَمَا دَعَا الْكُفْرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿١٤﴾

«دعوت حق برای اوست» ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «دعوت حق، کلمه حق یعنی لا اله الا الله است». یعنی: برای خدا عزوجل است بر عهده خلق وی که او را به یگانگی بخوانند و دین خویش را برای او خالص گردانند. امام شوکانی در تفسیر «دعوت حق» می‌گوید: «یعنی دعای حق از آن خدای سبحان است و آن عبارت است از دعای انسان به بارگاه الهی در هنگام ترس و بیم زیرا در این حال جز خدای سبحان کسی دیگر به یاری

خوانده نمی‌شود چرا که در هنگام انقطاع اسباب مادی، فقط حق تعالی قادر به اجابت گفتن انسان درمانده است. پس کسی که او را در این حال بخواند، بی‌گمان او را به حق خوانده است.» «و کسانی که جز خدا را می‌خوانند، به هیچ وجه جوابی به آنان نمی‌دهند» یعنی: خدایانی که مشرکان آنها را بجز خدای سبحان می‌خوانند و پرستش می‌کنند، هیچ پاسخی به هیچ خواسته‌ای از خواسته‌هایشان - هر چه که باشد - نمی‌دهند «مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب بگشاید تا آب به دهانش برسد در حالی که هرگز آن آب «به او رسیده نیست» یعنی: خدایان به پرستشگران خویش در دعاهایشان هیچ پاسخی نمی‌دهند مگر مانند پاسخ دادن آب برای کسی که دو دستش را از دور به سوی آن دراز نموده و می‌خواهد تا آب از همان دوردست حرکت کند و خود را به او برساند، طبیعی است که آب هیچ پاسخی به این شخص نمی‌دهد زیرا آب نیاز آن شخص را به خود احساس نمی‌کند و قادر نیست که خواسته وی را اجابت گوید. به قولی: کسانی که بتان و مردگان را می‌خوانند، به کسی تشبیه شده‌اند که دستش را بدون در کار بودن ریسمان و دلوی، به سوی چاه آب دراز نموده و از آن آب می‌طلبد «و دعای کافران جز در بی‌فایده‌گی نیست» یعنی: دعای کافران هدر و باطل و نابود است زیرا این دعا به هیچ وجهی از وجوه به حالشان سودی نمی‌بخشد.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلًّا لَّهُمْ بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَابِلِ ﴿١٥﴾

«و هر که در آسمانها و زمین است برای خدا - خواهان و ناخواهان - سجده می‌کند» به سجده تعبد و انقیاد در برابر امر و حکم پروردگار، چون امر وی به صحت و بیماریشان، زندگی و مرگشان و فقر و توانگریشان، چه این سجده به رضا و رغبت باشد؛ مانند سجده فرشتگان و مؤمنان و چه ناخواسته و از روی کراهیت؛ مانند سجده کافران و منافقان در سختی‌ها و تنگناها، یا تسلیم بودن اجباری آنها به سنت‌های مسلط الهی زیرا کفار به‌طور ناخواسته در حالات سختی و ضرورت و از ترس شمشیر مجاهدان، به حکم خدای عزوجل گردن می‌نهند چنان‌که مؤمنان به دلخواه خود متقاد

اویند و حق تعالی را آن‌گونه که به آنان فرمان دهد، عبادت می‌کنند «و سایه‌هایشان به وقت صبح و شام سجده می‌کنند» مراد از آن: سایه انسان است که او را دنبال می‌کند و این سایه به فرمان خدا ﷻ در هیأت سجده قرار داده شده، به گونه‌ای که چون انسان می‌ایستد، سایه وی به حال سجده بر زمین می‌افتد. صبح و شام را مخصوص ساخت زیرا نمایان بودن سایه در این دو وقت، بیشتر مشخص است. غدو: جمع «غدا»، عبارت از اول روز است چنان‌که آصال: جمع «اصیل»، عبارت از وقت بعد از عصر تا هنگام غروب است.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَتَأْتِخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَبَّهُ الْخَلْقَ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَّاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿١٦﴾

سپس خدای سبحان به پیامبرش فرمان داد تا از کفار سؤال کند: «بگو: پروردگار آسمانها و زمین کیست؟» آن‌گاه بی‌درنگ خود فرمود: «بگو: خدا» پس گویی پروردگار از پاسخ و باور خود آنان حکایت کرد زیرا کفار مکه به این امر که خداوند ﷻ آفریننده است، مقرر و معتقد بودند «بگو: پس آیا بجز او سرورانی گرفته‌اید» یعنی: هرگاه عقیده دارید که خدای عزوجل آفریننده است پس شما را چه شده است که جز او سروران و سرپرستانی گرفته‌اید «که برای خود هم مالک سود و زیانی نیستند؟» یعنی: آن سرورانتان چنان عاجز و ناتوانند که برای خود هم اختیار سودی را ندارند تا از آن سود برند و اختیار زیانی را هم ندارند که با آن به غیرخویش زیانی برسانند، یا آن زیان را از خود دفع کنند پس چگونه شما از این خدایان ناتوان امید سود و زیان را دارید در حالی که آنان حتی برای خود هم مالک این سود و زیان نیستند؟ «بگو: آیا برابرند نابینا» در دین خود که انسان کافر است «و بینا» در دین خود که انسان موحد است؟ قطعاً برابر نیستند زیرا اولی به واجبات و مکلفیت‌های خود جاهل، و دومی به این واجبات و الزامات داناست «یا آیا ظلمات و نور» یعنی: کفر و

ایمان «برابرند؟» هرگز نه! «یا مگر برای خدا شریکانی مقرر کرده‌اند که مانند آفریدن خدا آفریده‌اند پس در نتیجه، این دو آفرینش برآنان مشتبه شده است؟» یعنی: آیا برای خدا جَلَّ جَلَّ شرکایی را گرفته‌اند که همچون او آفریننده باشند تا در نتیجه، امر آفرینش بر آنان مشتبه شود و بناچار بگویند: این گروه نیز همچون خدا جَلَّ جَلَّ آفرینش‌گرند بنابراین، سزاوار پرستش می‌باشند چنان‌که او سزاوار آن است؟ نه! هرگز چنین نیست بلکه آنها برای خدای سبحان شرکایی گرفته‌اند که عاجز و ناتوانند و حتی بر آنچه که انسان خود برانجام آن قادر است، توانا نیستند چه رسد به آنچه که آفریننده برحق به آن تواناست؟ پس چگونه کار برآنان مشتبه شده است؟ «بگو: خدا آفریننده هر چیزی است» پس آفریننده‌ای غیر از او وجود ندارد بنابراین، این‌که حق تعالی شریکی در عبادت داشته باشد درحالی‌که در آفرینش شریکی ندارد، به هیچ وجه با منطقی و معقول نیست «و اوست یگانه قهار» و غیر او هر چه هست، مقهور و تحت فرمان است پس هر کس چنین شأن و عظمتی داشته باشد، فقط او سزاوار پرستش و اطاعت می‌باشد.

اهل سنت با این آیه استدلال کرده‌اند بر این‌که افعال بندگان همه مخلوق خداوند متعال است و بنده خود خالق فعل خویش نیست زیرا فعل او «شیء» است و حق تعالی خالق هر «شیء» است پس آنچه در حوزه توان انسان است، همانا عمل و انتخاب چیزی است که خداوند جَلَّ جَلَّ برایش آفریده است، نه بیشتر از آن.

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُمْ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿٧﴾

«همو که از آسمان آبی فروفرستاد پس رودخانه‌هایی روان شدند» یعنی: آب رودخانه‌ها روان شد «به اندازه گنجایش خودشان» پس اگر رودخانه کوچک بود، آب کم و اگر رودخانه بزرگ بود، آب بسیار در آن روان گشت. در این آیه، خداوند جَلَّ جَلَّ نزول قرآن را که جامع هدایت و بیان است، به نزول باران، و رودخانه‌ها را به دلها

تشبیه کرده است پس برخی از دلها برای گنجاندن خیر و دانش، بزرگ و فراخاند و برخی از آنها برخلاف آن تنگ و کوچک بوده عرصه چندانی برای گنجاندن خیر و حکمت ندارند «و سیل کفی بلند روی خود برداشت» زبد: کف سپید بالا آمده بر روی سیل است. رابی: بلند و بالا آمده بر روی آب «و از آنچه در آتش می‌گدازند» از اجسام معدنی «به طلب پیرایه» یعنی: برای به دست آوردن زیورآلاتی چون طلا و نقره که بدان زینت و آرایش می‌کنند «یا به طلب کالایی» چون ظرفها و ابزارهایی که از آهن و برنج و مس و سرب می‌سازند «کفی مانند آن بر می‌آید» زیرا بر روی گداخته این آهن‌آلات و فلزات نیز، کفی از پلیدی و خاک و فضلات آنها بیرون می‌آید «خداوند برای حق و باطل این چنین مثل می‌زند؛ اما آن کف، بیرون افتاده از میان می‌رود» یعنی: سیل، کف را بر روی زمین می‌افکند و در نتیجه آن کف خشک شده از میان می‌رود و در زمین قرار نمی‌گیرد. همین‌گونه صنعتگر، کف گداخته‌های مذاب معادن را به بیرون افکنده نه از آن زیوری می‌سازد و نه کالا و ابزاری. پس همچنین است باطل که نابود می‌شود «اما آنچه به مردم سود می‌رساند» از آب صاف و گداخته‌های خالص معدنی «پس بر روی زمین باقی می‌ماند» یعنی: در زمین قرار می‌گیرد، بدین‌سان که آب به عروق زمین و بافتهای آن سرازیر شده و در نتیجه، مایه انتفاع و بهره‌گیری مردم می‌شود و مواد مذاب اجسام معدنی نیز در کارگاه‌های زرگری و ریخته‌گری به صورت زیورات و ابزار آلات کارآمد و مفید در می‌آیند و این است مثل حق.

پس مثل مؤمن و عقیده‌اش و منافع ایمان، مانند مثل آبی است که از آن در رویاندن گیاهان و درختان زمین و کسب حیات و طراوت موجودات زنده بهره‌برداری می‌شود و منفعت آن همانند منفعت طلا و نقره و سایر جواهر و فلزاتی است که در معرض بهره‌گیری مردم قرار می‌گیرند. اما مثل کافر و کفرش، همانند کفی است که برباد می‌رود و بسان پلیدی آهن و پلیدیهای دیگری است که آتش از جوهر طلا و نقره به بیرون می‌افکند و به هیچ دردی نخورده از بین می‌رود و به زباله‌دانه‌ها افکنده می‌شود «خداوند مثلها را این چنین می‌زند» یعنی: به مانند این مثل زدن عجیب، خداوند عز وجل

در هر بابی مثلها می‌زند. چنان‌که در سوره «بقره» برای منافقان دو مثل زده و در سوره «نور» برای کفار دو مثل زده - که بیان آن می‌آید - همچنین در سوره‌های دیگر. خلاصه این‌که مثل قرآن کریم - این کلام نور و تجلی‌گاه حقیقت و ایمان - در زنده کردن دلها، مانند آبی است که زمین را پس از مردن آن زنده می‌کند و مانند معدن خالص و بی‌آلایشی است که منافع بسیاری را برای مردم تأمین می‌کند. اما کفر و عقیده باطل مشرکان، همانند کف روی آب یا غش و پلیدی بی‌سود و ثمر برآمده از معادن است.

در سنت نیز مثل‌های مشابهی آمده است. چنان‌که رسول خدا ﷺ حال بهره‌گیران از سنت خود را به حال سه نمونه مختلف زمینی تشبیه کرده‌اند که آب بر آنها فرود می‌آید؛ در حدیث شریف به روایت ابوموسی اشعری رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است: «در حقیقت مثل آنچه - از هدایت و علم - که خداوند جل جلاله مرا بر آن مبعوث کرده، مانند مثل بارانی است که بر زمین فرود می‌آید پس بخشی از آن زمین، آب را پذیرفته و جذب می‌کند و در نتیجه گیاه و علف فراوان می‌رویند و بخشی از آن، خشک و سخت است که آب را جذب نکرده و بر روی خود نگه می‌دارد و در نتیجه مردم از آن بهره‌مند می‌شوند؛ می‌نوشند و به حیوانات خود نوشانده و آبیاری و کشت و کار می‌کنند ولی بخشی از آن آب بر زمینی فرود می‌آید که دشت و هامون است، به طوری که نه آبی را در خود نگه می‌دارد و نه گیاهی را می‌رویند. پس این است مثل کسی که در دین خدا جل جلاله فقیه شده و خدای عزوجل او را از آنچه که مرا بدان برانگیخته و بهره‌مند ساخته، بهره‌مند گردانیده است. چنین کسی خود می‌داند و به دیگران هم می‌آموزاند. همچنین این است مثل کسی که سری برای آن برنیفراشته و هدایت خدای عزوجل را که بدان فرستاده شده‌ام، نمی‌پذیرد».

لَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحَسَنَ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ آتَتْ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ ۗ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ لِلْهَادِثِينَ

«برای کسانی که پروردگارشان را اجابت کرده‌اند» آن‌گاه که ایشان را به‌سوی یگانگی خود و تصدیق انبیا و عمل به برنامه‌هایش فراخواند «حسنی است» یعنی: پاداشی بس نیکو است که همانا بهشت برین است «و کسانی که وی را اجابت نکرده‌اند» یعنی: کسانی که دعوت حق تعالی را رد کرده‌اند «اگر سراسر آنچه در زمین است» از انواع و اصناف اموال «و مانند آن را با خود داشته باشند» یعنی: مانند سراسر آنچه در زمین است، نیز به آن ضمیمه شود و از آنان باشد «قطعا آن را برای بازخريد خود» یعنی: برای برطرف کردن عذاب بزرگ و هول عظیم روز قیامت که در آن قرار دارند «خواهند داد» اما - برفرض اگر این هم در توانشان باشد - از آنان هرگز پذیرفته نخواهد شد بلکه «آن گروه» یعنی: کسانی که ندای پروردگارشان را نشنیده گرفته و او را اجابت نکرده‌اند «برای آنان سختی حساب است» در سرای آخرت. سختی حساب آن است که شخص در برابر کل گناهانش مورد محاسبه قرار گیرد و هیچ چیز از گناهانش آمرزیده نشود «و جایشان در دوزخ است» یعنی: دوزخ مسکن و مأوايشان است «و چه بدجایگاهی است» دوزخ که در آن مستقر می‌شوند.

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَنْذَرُ أُولَٰئِكَ الْأَبْصَارُ﴾

«آیا کسی که می‌داند آنچه از سوی پروردگارت به تو نازل شده حق است» و هیچ‌شک و شبهه‌ای در آن نیست «مانند کسی است که نابیناست» و کوردل لذا این حقیقت را نمی‌داند؟ «فقط خردمندانند» یعنی: صاحبان خردهای برترند «که پند می‌پذیرند» اما آنان که از خردی سالم بی‌بهره‌اند، پند نمی‌پذیرند و هر کس پند نپذیرفت، نابیناست.

سپس خدای سبحان ویژگی‌های هر دو گروه را بیان می‌کند و در آغاز به اوصاف و ویژگی‌های اهل حق پرداخته می‌فرماید:

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْعَيْثَ ﴿٢٠﴾

«همان کسانی که به عهد خدا» یعنی: به پیمانهایی که میان خود و پروردگار خویش، یا میان خود و دیگر بندگان - به نام خدا ﷻ - بسته‌اند «وفا می‌کنند و پیمان او را» که بر خود الزام کرده و آن را با سوگند و امثال آن از صیغه‌های تأکید، مؤکد و مستحکم ساخته‌اند «نمی‌شکنند» و هرآنچه را که بنده بر خود واجب گرداند یا به گردن بگیرد، چون نذر و مانند آن نیز شامل «میثاق» می‌شود. پس نخستین وصف اهل حق: وفا به عهد است.

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴿٢١﴾

دومین وصف اهل حق این است: «و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده، می‌پیوندند» همچون صله رحم. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «کسی که دوست دارد تا در رزقش توسعه داده شود و باقی مانده عمرش طولانی شود، باید رحم خود را بپیوندد».

سومین وصف اهل حق این است: «و از پروردگار خویش می‌ترسند» ترسی که آنان را بر انجام تکالیفشان و اجتناب از محرّمات وامی‌دارد. خشیه: ترسی است که با شناخت کسی که انسان از او می‌ترسد، همراه باشد.

چهارمین وصف اهل حق این است: «و از سختی حساب می‌ترسند» حساب سخت: حسابی است همراه با بررسی و دقت و تجسس در همه جوانب و اطراف قضیه و مناقشه و پی‌جویی در آن لذا کسی که در حساب مورد پی‌جویی و کاوش قرار گیرد، نمی‌تواند از پس آن برآید و لذا به کیفر روبرو می‌شود. بنابراین، یکی از اوصاف اهل حق این است که قبل از آن که مورد چنین محاسبه‌ای قرار گیرند، با خود محاسبه می‌کنند.

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُءُونَ بِالْحَسَنَةِ
السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عِزِّي الدَّارِ ﴿٢٢﴾

پنجمین وصف اهل حق این است: «و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند» مراد: شکیبایی بر طاعت خدا ﷻ، شکیبایی از محرمات وی و شکیبایی بر مقدرات دردآور و المناک وی است.

ششمین وصف اهل حق این است: «و نماز را برپا داشتند» یعنی: آن را در اوقات مخصوص آن بر وفق آداب و ارکانی که خداوند ﷻ آن را مشروع کرده، همراه با خشوع و اخلاص ادا می کنند.

هفتمین وصف اهل حق این است: «و از آنچه روزیشان دادیم، انفاق کردند» لذا زکات اموالشان را ادا کرده و در جایی که واجب یا مستحب است، بذل و انفاق کرده اند «در نهان» به طور خفیه و پنهانی «و آشکارا» به طور علنی تا دیگران نیز به ایشان اقتدا کنند. پنهان دادن صدقه در صدقات نفل افضل است و آشکار دادن آن در زکات فرض.

هشتمین وصف اهل حق این است: «و بدی را با نیکی دفع می کنند» یعنی: بدی کسی را که به ایشان بد کرده است، با احسان و نیکی به وی دفع می کنند، یا عمل بد را با عمل صالح پاسخ می دهند، یا گناه را با توبه دفع می کنند «آن گروه» موصوف به صفات یاد شده «ایشان راست فرجام خوش آن سرای» یعنی: ایشان راست نیک سرانجامی سرای آخرت و دربرگرفتن بهشت و نیز فرجام نیک سرای دنیا و به میراث بردن زمین.

جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿٢٣﴾
«همان بهشتهای عدن که در آن وارد می شوند» بهشتهایی که اهل آن در آن اقامت همیشگی داشته و از آن اصلا کوچانده نمی شوند. عدن: لغتا به معنای اقامت است. در تفسیر کشف الاسرار، «جنات عدن» به «بهشتهای پایندگی» معنی شده است «و» وارد می شود در آن «هر که از پدرانشان که نیکوکار باشد» پدران از باب تغلیب ذکر

شده‌اند و این عبارت شامل مادران نیز می‌شود «و زنانشان و فرزندانشان» یعنی: هم خودشان به بهشتهای عدن وارد می‌شوند و هم برای گرامیداشت آنان، پدران و مادران و زنان و فرزندانشان به ایشان ملحق ساخته می‌شوند تا با دیدار دوستان و عزیزان، انس و آرامش تمام یافته و از کمال آسایش برخوردار گردند.

این آیه دلیل بر آن است که با شفاعت و نزدیکی نیکان، درجه انسان علو و برتری می‌یابد چنان‌که جمله: (هرکه نیکوکار باشد از پدران و...) دلیل بر آن است که از نزدیکان این گروه، فقط کسانی وارد بهشت می‌شوند که نیکوکار باشند و صرف این‌که شخص، پدر یا زن یا فرزند کسی از آن گروه باشد - بی‌آنکه خود صالح باشد - کافی نیست بلکه همراه با نزدیک بودن به ایشان، شرط صلاح نیز شرطی الزامی است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در بیماری وفاتشان به فاطمه رضی الله عنها فرمودند: «ای فاطمه دختر محمد! از مال من هرچه می‌خواهی درخواست کن زیرا من نمی‌توانم هیچ چیز از جانب خدا ﷻ را از تو دفع کنم». «و فرشتگان از هر دری برآنان وارد می‌شوند» یعنی: فرشتگان از تمام درهای منازلی که این گروه بهشتی در آنها سکونت می‌گزینند، وارد بهشت شده آن‌گاه به رسم شادباش به ایشان می‌گویند:

سَلِّمُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٤﴾

«سلام بر شما» یعنی: از تمام آفات به سلامت مانید «به پاداش آنچه صبر کردید» یعنی: این پاداش به سبب صبر شما بر تقوای الهی و رعایت اوامر وی است «راستی چه نیکوست فرجام آن سرای!» یعنی: فرجام سرای بهشت. این مدح و ستایشی است برآنچه که خدای عزوجل به ایشان از نیک‌فرجامی عنایت کرده است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا می‌دانید اولین کسانی از خلق خدا ﷻ که وارد بهشت می‌شوند کیستند؟ یاران گفتند: خدا ﷻ و رسولش داناترند. فرمودند: اولین کسانی از خلق خدا ﷻ که وارد بهشت می‌شوند، فقرای مهاجرانی هستند که مرزها به وسیله ایشان نگهبانی می‌شود، سیل ناملایمات و تهاجمات به وسیله ایشان سد می‌گردد و یکی از ایشان می‌میرد در حالی که نیازش در

سینه‌اش باقی مانده و توانایی برآوردن آن را در زندگی‌اش نداشته است. پس خداوند عز وجل به کسانی از فرشتگانش که بخواهد می‌گوید: نزد آنان بروید و بر آنان درود و شادباش بگویید. فرشتگان می‌گویند: ما ساکنان آسمان و برگزیدگان از میان خلقت هستیم، آیا ما را می‌فرمایی که نزد آنان رفته و بر آنان درود و سلام بگوییم؟ پروردگار عزوجل می‌فرماید: ایشان بندگان برای من بودند که فقط مرا پرستیده و چیزی را با من شریک نمی‌آوردند، مرزها به وسیله ایشان نگهبانی و بدیها و سختی‌ها به وسیله ایشان دفع می‌شد و یکی از ایشان می‌مرد درحالی که نیاز وی در سینه‌اش بود و آن را نمی‌توانست برآورده کند. آن‌گاه فرشتگان نزد ایشان رفته و از هر دری بر ایشان وارد می‌شوند و می‌گویند: سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار». همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در رأس هر سال به زیارت قبور شهدا رفته آن‌گاه خطاب به ایشان این آیه را می‌خواندند: **(سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ)**.

وَالَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٢٥﴾

سپس خداوند متعال به بیان صفات کوردلانی می‌پردازد که حق را نمی‌شناسند و بدان راه نمی‌یابند: «و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند» با کفر، ارتکاب معاصی و زیان رساندن به جانها و مالهای مردم. «بر آن گروه» به سبب این فسادافروزیشان «لعنت است» یعنی: طرد و دوری از رحمت خداوند عز وجل است «و برای آنان بدفرجامی آن سرای است» یعنی: بدفرجامی سرای دنیاست که عذاب دوزخ می‌باشد.

اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ ﴿٦٦﴾

«خدا برای هر که بخواهد، روزی را گشاده و تنگ می‌گرداند» پس حق تعالی گاهی روزی را برای کافر گشایش داده و آن را بر مؤمن - از روی ابتلا و امتحان وی - تنگ می‌گرداند لذا نه گشایش در روزی دلیل کرامت و بزرگواری انسان است و نه تنگی

رزق و روزی، دلیل ذلت و اهانت وی «و کافران به زندگی دنیا شاد شدند» و نسبت به آنچه که نزد خدا ﷻ است، غافل و جاهل ماندند «و زندگی دنیا در برابر آخرت جز بهره‌ای ناچیز نیست» در حدیث شریف آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز مانند این که یکی از شما این انگشتش را در دریا فرو برد، نیست - و به انگشت سبابه خویش اشاره کردند - پس باید بنگرد که با آن چه چیز را از دریا بیرون می‌آورد!».

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ



«و کافران می‌گویند: چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای براو نازل نشده است؟» گویی ادله ایمان ناقص و ناکافی است!! در حالی که قرآن عظیم، بزرگترین معجزه الهی می‌باشد. لذا خداوند ﷻ در این آیه و آیات بعد، در پاسخ به این درخواست مشرکان چندین ردیه را عنوان می‌کند «بگو: در حقیقت خداست که هر که را بخواهد گمراه می‌کند» چنان که این گروهی را که می‌گویند: چرا بر او معجزه‌ای نازل نشده، گمراه نمود «و هر کس را که به سوی او بازگردد» و با توبه و دست کشیدن از گناهی که بر آن بوده است، به قلب خویش به سوی او روی آورد؛ «به سوی خود راه می‌نماید» بنابراین، فرود آوردن نشانه‌ها و معجزات را در امر هدایت و گمراهی هیچ تأثیری نیست بلکه هدایت و گمراهی همه به دست خدا ﷻ است. پس هر کس را سزاوار هدایت بداند راه می‌نماید، در غیر آن او رادر سرایشی گمراهی رها می‌کند. پس شایستگان راه هدایت کیستند؟:

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

«همان کسانی که ایمان آورده اند» یعنی: راه‌یافتگان همان کسانی هستند که خدا ﷻ هدایتشان کرده لذا به سوی او بازگشته‌اند و ایمان آورده‌اند «و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد» یعنی: دل‌هایشان با ذکر خدای سبحان به زبان؛ چون تلاوت قرآن، تسبیح،

تمجید، تکبیر و کلمه توحید، یا با شنیدن این اذکار از دیگران، انس گرفته و آرامش می‌یابد «آگاه باش که با یاد خدا» نه با یاد دیگران «دلها آرامش می‌یابد» و هرچند نگرش در مخلوقات خدای سبحان و شگفتی‌های آفرینش وی و معجزاتش، فی‌الجمله آرام‌بخش دلهاست ولی آرامش دادن اینها، همچون آرامشی که یاد خدا جَلَّ جَلَلُهُ در انسان ایجاد می‌کند، نیست.

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسَنُ مَا بِهِ

سپس حق تعالی اهل ایمان را مژده داده می‌فرماید: «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خوشا به حالشان» طوبی: حال خوش است؛ از شادی و آرامش روح، زندگانی گوارا و خیر و نعمت فراوان. به قولی: طوبی درختی در بهشت است چنان‌که در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «طوبی درختی است در بهشت که سوار در سایه آن صدسال راه می‌پیماید، اما هنوز آن را نمی‌تواند طی کند». و هیچ جای شگفتی هم نیست زیرا چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «در بهشت چیزهایی است که نه آنها را چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است». قرطبی این قول را صحیح‌تر دانسته است. «و خوش سرانجامی دارند» و خوش جایگاهی که همان سرای بهشت است.

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِّتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ

بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ

«بدین‌گونه تو را در میان امتی که پیش از آن امتهای بسیاری گذشته‌اند فرستادیم» یعنی: تو را در میان گروهی از مردم فرستادیم که پیش از آن گروه‌های بسیاری گذشته‌اند، گروه‌هایی که به‌سوی آنان نیز پیامبرانی را فرستاده بودیم بنابراین، این امت آخرین امتهاست و تو نیز خاتم پیامبران علیه السلام هستی «تا آنچه را به‌سوی تو وحی کردیم بر آنان بخوانی» یعنی: تو را در میان این امت فرستادیم تاقرآن و سایر وحیانیاات ما را بر آنان بخوانی «در حالی که آنان به رحمان کفر می‌ورزند» یعنی:

مشرکان مکه منکر آنند که خداوند عَلَّامٌ اسمی به نام رحمان داشته باشد چنان که گفتند: ما نمی‌دانیم که رحمان و رحیم کیست؟ «بگو» ای محمد در پاسخ آنها «او پروردگار من است» یعنی: رحمان آفریننده من است «جز او خدایی نیست» یعنی: جز او هیچ کس و هیچ چیز دیگر سزاوار عبادت و پرستش نمی‌باشد «بر او توکل کرده‌ام» در تمام امور خویش «و به سوی اوست» نه به سوی غیر وی «بازگشت من» زیرا کسی جز او شایسته آن نیست که مرجع قرار گیرد.

وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمٌ بِهِ الْمَوْتُ بَل لَّيْلَهُ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَلَمْ يَأْتِيسَ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَن لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿٣١﴾

«و اگر قرآنی بود که کوهها بدان روان می‌شد» به قولی: این آیه متصل به جواب این سخن مشرکان است که گفتند: (چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای بر وی نازل نشده است؟) «آیه ۲۷». یعنی: اگر آنان تفکر کنند، به این حقیقت پی می‌برند که قرآن خود بزرگترین معجزه است زیرا اگر در عرصه هستی کلامی می‌بود که وقتی خوانده می‌شد، کوهها به سبب آن روان گشته و از محل استقرار خود به حرکت در می‌آمدند؛ «یا زمین بدان قطعه قطعه می‌گردید» و با خواندن آن از آن چشمه‌ها و انهار جاری می‌شد، یا زمین از خشیت خدا عَلَّامٌ در هنگام قرائت آن شکافته می‌شد، یا خواننده آن مسافتهای زمین را به وسیله آن می‌پیمود. پس این جمله سه وجه دارد. «یا مردگان بدان به سخن در می‌آمدند» یعنی: یا مردگان با قرائت آن زنده می‌شدند و در نتیجه، هنگام مخاطب قرارگرفتن به قرآن، آن را همچون زندگان می‌فهمیدند، آری! اگر تحقق همه این معجزات با کلام و قرائتی منظور و ملحوظ اراده خدای سبحان می‌بود، آن کلام بدون شک قرآن بود زیرا در عرصه معجزات الهی، حجت و معجزه‌ای بلیغ‌تر و مؤثرتر از قرآن در تأثیرگذاری بر اندیشه‌ها، روانها و ضمائر نازل نشده است، قرآنی که اگر خدای عزوجل آن را بر کوهی فرود می‌آورد، یقیناً آن کوه از ترس خدا عَلَّامٌ خرد و درهم‌کوفته و فروتن می‌شد.

اما اگر پروردگار متعال همه این امور را با قرآن به انجام می‌رساند، باز هم آن مشرکان ایمان نمی‌آوردند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید؛ مشرکان به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: اگر چنان که ادعا می‌کنی به راستی پیامبر هستی؛ پس پدران و بزرگان نخستین ما را که مرده‌اند، به ما بنمایان (زنده گردان) تا با آنان سخن بگوییم، همچنین این کوههای مکه را که به سختی در تنگنای آنها قرار داریم برای ما فراخ گردان. همان بود که آیه کریمه نازل شد.

«بلکه کار همه یکجا از آن خداست» یعنی: اگر قرآنی می‌بود که همه درخواستهایشان با آن محقق می‌شد، یقیناً آن همین قرآن بود، از آنجا که چنان اعجازی در آن وجود دارد که اگر همه انس و جن گرد آیند، نظیر آن را نمی‌توانند بیاورند و از آنجا که قرآن چنان کتابی است که باطل از پس و پیش آن بر آن وارد نمی‌شود.

ولی خداوند متعال آن درخواستهایشان را با این قرآن محقق نکرد بلکه قرآن را بر همین تأثیر و اعجاز لفظی و معنوی کنونی‌اش قرار داد؛ چرا که در برآوردن خواسته‌هایشان حکمت و مصلحتی نهفته نبود و اگر در برآوردن خواسته‌هایشان حکمت و مصلحتی نهفته می‌بود، قطعاً خداوند جل جلاله آن را برآورده می‌ساخت. آری! اگر او می‌خواست که آنان قهراً ایمان آورند، یقیناً ایمان می‌آوردند، اما مشیت او بر ایمان همه آنان نرفته است بنابراین، نه به‌راه افتادن کوهها در آنها تأثیری می‌گذارد و نه تحقق دیگر پیشنهادتشان. پس اگر از این نشانه‌ها هر چه بیاید و هر چه ببینند، باز هم بر کفر خویش پای می‌فشرند، به همین جهت فرمود: «آیا کسانی که ایمان آورده‌اند، ندانسته‌اند» و برایشان روشن نشده است «که اگر خدا می‌خواست، قطعاً مردمان را همه یکجا هدایت می‌کرد» بی‌آنکه معجزات و نشانه‌ها را مشاهده کنند؟ ولی حق تعالی جز کسانی را که شایسته هدایت‌اند و عنایت وی در حقشان پیشی گرفته، هدایت نمی‌کند. در آیه کریمه «یأس» به معنی علم به کار رفت زیرا یأس از یک چیز، متضمن علم به آن است.

روایت است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف ذیل پیرامون عظمت معجزه قرآن فرمودند: «هیچ پیامبری نیست مگر این که به او از نشانه‌هایی داده شده که بشر به مانند آن نشانه‌ها و معجزات ایمان می‌آورد، اما آنچه که به من داده شده، وحیی است که خداوند عزوجل آن را به من وحی کرده است. پس امیدوارم که پیروان من در روز قیامت از همه آنان بیشتر باشند». معنای این فرموده پیامبر ﷺ این است که: معجزه هر پیامبری با فوت آن پیامبر ختم شده در حالی که قرآن معجزه و حجتی جاودانه و ابدی است که شگفتی‌های آن هرگز به پایان نمی‌آید و دانشمندان و شیفتگان حقیقت هرگز از آن سیر نمی‌شوند و حق تعالی آن را برای صاحبان خرد و اندیشه، معجزه و نشانه‌ای تام گردانیده است «و کسانی که کافر شده‌اند، پیوسته به‌سزای آنچه کرده‌اند، مصیبت کوبنده‌ای به آنان می‌رسد» این هشدار به کفار مکه است که به‌سبب آنچه از کفر و تکذیب پیامبر ﷺ مرتکب گردیده‌اند، مصیبتی کوبنده یعنی: بلایی بسیار بزرگ و سخت به آنان می‌رسد؛ مانند کشتن، به‌اسارت درآمدن، جنگ و قحطی. قارعه: رنج و بلا و مصیبت است «یا فرود می‌آید» این ضربه کوبنده «نزدیک خانه‌هایشان» و شهرشان که قطعا از فرود آمدن آن ترسناک و متوحش می‌شوند. به قولی معنی این است: تو ای پیامبر! در فتح مکه نزدیک خانه‌هایشان فرود می‌آیی «تا وعده خدا فرا رسد» با فرارسیدن مرگشان، یا با برپایی قیامت، یا با فتح مکه - به قول ابن عباس رضی الله عنهما و جمعی دیگر - «هرآینه خداوند وعده خود را خلاف نمی‌کند» و وعده‌اش قطعا رسیدنی است.

بدین‌گونه پاسخ سؤال و شبهه کافران در مورد درخواست معجزه که در «آیه/۲۷» مطرح گردید، به شیوه‌ای مستدل و منطقی داده شد. و بازهم پاسخ‌های دیگری عنوان می‌شود، از جمله سومین رد بر کافران که ضمن آن رسول خدا ﷺ این‌گونه مورد دلجویی قرار می‌گیرند:

وَلَقَدْ آسْتَهْزِئُوا رَسُولَ رَبِّكَ فَأَمَلْنَاكَ يَا لَلَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٣٣﴾

«و بی گمان پیامبران پیش از تو نیز مورد تمسخر قرار گرفتند» لذا تو تنها پیامبری نیستی که با تکذیب و استهزا روبرو شده است «پس به کافران مهلت دادم» املاء: مهلت دادن است «سپس آنان را فروگرفتم پس کیفر من چگونه بود» بر گروه‌های کفاری که به پیامبران استهزا کردند؟!

سپس حق تعالی از قیومیت خویش و این‌که مشرکان سزاوار عذاب هستند و از سنت خویش در کسانی که اراده گمراهی‌شان را دارد، خبر داده می‌فرماید:

أَفَنَنْتَ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبًا سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ يَبْظَاهِرُونَ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ

هَادٍ ﴿٣٣﴾

«آیا کسی که بر هر شخصی بدانچه کرده است، مراقب است» مانند کسی است که از همه جا بی‌خبر می‌باشد؟ یعنی: آیا خدایی که متولی امور و مدبر احوال خلق و تعیین آجال و ارزاقشان و ناظر و مراقب تمام اعمال و احوال آنها می‌باشد، همانند بتان بی‌جان و بی‌شعور و همانند مردگانی است که مشرکان آنها را - بجز وی - به‌خدایی و پرستش گرفته‌اند؟ بتانی که نه بر چیزی ناظر و مراقب هستند و نه تدبیر امری از امور را برعهده دارند؟ قطعاً او همانند آنان نیست «و برای خدا شریکانی قرار دادند» یعنی: با آن‌که هرگز نمی‌توان میان خدای سبحان و بتان بی‌جان همانندیی دید، با آن‌هم، این کافران برای خدای سبحان شریکانی قرار دادند «بگو» ای محمد! «نامهایشان را بیان کنید» یعنی: از این شریکانی که برای خدای سبحان قرار داده‌اید، نام ببرید که آنها کیستند؟ بدانید که آنها حقیرتر از آنند که «خدایان» نامیده شوند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «یعنی: اوصاف آنان را ذکر کنید تا با اوصاف خداوند عز وجل مقابله شود و فن مماثلت آشکار گردد - والله اعلم». «یا مگر او را» یعنی: خداوند عز وجل را «به آنچه او در زمین نمی‌داند» و نمی‌شناسد «خبر می‌دهید» از شرکایی که می‌پرستید؟ یعنی خدای

دانا با وجود آن که به آنچه در آسمانها و زمین است آگاه می‌باشد و هیچ چیز بر او پنهان نیست، اما در روی زمین چنین شرکایی را برای خود سراغ ندارد پس شما این شرکا را از کجا آورده‌اید؟ دلیل این که حق تعالی فقط زمین را مخصوص ساخت، این است که مشرکان شرکایی را فقط در زمین برایش ادعا کردند نه در آسمان «یا به سخنی سرسری فریفته می‌شوید» بی‌آن که برای آن حقیقتی باشد؟ یعنی: یا از پدرانتان در سخنی بی‌اصل و اساس و سطحی و میان‌تهی تقلید می‌کنید؟ «بلکه برای کافران مکرشان آراسته شده» مکرشان: کفری است که سردمداران و شیاطین، پیروانشان را به آن می‌فریبند تا به وسیله آن گمراهشان سازند «و از راه بازداشته شده‌اند» یعنی: خدای سبحان به‌عنوان مجازاتی بر شرکشان، آنان را از راه خود بازداشته، یا شیطان آنان را از راه حق بازداشته است «و هر که را خدا گمراه کند» و مشیت وی گمراه ساختنش را اقتضا نماید «او را هیچ راهبری نیست» که به‌سوی خیر رهنمونی‌اش کند.

حق تعالی در این دو آیه، از طریق اقامه حجت بر بطلان راه و روشی که مشرکان بر آن قرار دارند، درخواست معجزات از سوی آنان را نیز به‌طور ضمنی رد کرده است.

و بعد از اقامه حجت، این هشدار مطرح می‌شود:

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ وَاكِفٍ

«برایشان در زندگی دنیا عذابی است» با کشته شدن، به اسارت درآمدن و مصیبت‌های دیگر «و قطعاً عذاب آخرت سخت‌تر است» از عذاب دنیا زیرا عذاب دنیا سپری می‌شود در حالی که عذاب آخرت همیشگی و ابدی است، همچنین آتش دوزخ نسبت به آتش دنیا هفتاد برابر سوزان‌تر و سخت‌تر است «و برایشان در برابر خدا هیچ نگهدارنده‌ای نیست» که آنان را از عذابش ننگه دارد و نه هیچ پناه‌دهنده‌ای که از عذاب وی پناهمان دهد.

سپس بشارت به اهل تقوی و هشدار به اهل کفر در یک آیه می‌آید:

﴿ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ ﴾ (۳۵)

«مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده» یعنی: وصف شگفت‌آسا و شأن والای بهشت برین این است که: «جویباران از فرودست آن» یعنی: از فرودست درختان و منازل آن «جاری است، میوه‌های آن همیشگی است» که هرگز انقطاعی ندارد، آن گونه که میوه‌های درختان دنیا به پایان می‌رسد و تمام می‌شود «و سایه آن همچنین» همیشگی است، کوتاه نمی‌شود و خورشید آن را از بین نمی‌برد «این است سرانجام متقیان و فرجام کافران آتش است» و آنان جز این، فرجام و عاقبت دیگری ندارند.

در حدیث شریف به روایت جابر رضی الله عنه آمده است: «روزی مشغول خواندن نماز ظهر بودیم که ناگهان دیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جلو رفتند و ما نیز به پیروی از ایشان جلو رفتیم. سپس دست بردند تا چیزی را بگیرند، آن‌گاه واپس آمدند. چون نماز تمام شد، ابی بن کعب رضی الله عنه به ایشان گفت: یا رسول الله! امروز در حال نماز کاری کردید که تاکنون ندیده‌ایم که آن را انجام دهید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آری! امروز بهشت، طراوتها، گلها و میوه‌های آن در حال نماز بر من عرضه شد پس از میوه‌های آن خوشه‌ای انگور را به دست گرفتم تا برای شما بیاورم، اما میان من و آن خوشه مانع ایجاد شد و اگر آن را به شما می‌آوردم و تمام کسانی که در میان زمین و آسمانند از آن می‌خوردند، قطعا چیزی از آن نمی‌کاستند».

﴿ وَالَّذِينَ آمَنَتْهُمْ أَكْتَبَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مآبُ ﴾ (۳۶)

«و کسانی که به ایشان کتاب» تورات و انجیل را «داده‌ایم» و به مقتضای کتابشان عمل می‌کنند «از آنچه به سوی تو نازل شده، شاد می‌شوند» پس اهل راستین آن دو کتاب، از نزول قرآن شاد می‌شوند زیرا آنان قرآن را موافق و مصدق کتابهایشان

می‌یابند. یا مراد: مسلمانان اهل کتابند؛ چون عبدالله بن سلام و همراهانش از یهود و مانند اسلام آوردگان نصاری که هشتاد مرد بودند، چهل تن در نجران، هشت تن در یمن و سی و دو تن در حبشه «و از احزاب کسانی هستند که بخشی از آن را انکار می‌کنند» یعنی: از احزاب و دسته‌های یهود و نصاری کسانی هستند که بر ضد این دین عمل می‌کنند زیرا منکر آنند که احکام و برنامه‌های قرآن، ناسخ برنامه‌های ادیانشان است. بنابراین، شادمانی عده‌ای از آنان به نزول قرآن، فقط به آن بخش از قرآن برمی‌گردد که با کتابهایشان موافق است و انکار منکرانشان هم، متوجه بخشی از قرآن است که مخالف کتابهایشان می‌باشد. در عصر حاضر نیز مبشران و مستشرقان اهل کتاب همین گونه‌اند. «بگو: جزاین نیست که من مأمورم تا خدا را پرستم و به او شرک نورزم» یعنی: جز این نیست که در کتاب نازل شده بر خود، به عبادت خدای عزوجل و یکتاپرستی‌اش مأمور گردیده‌ام و این اصلی است که همه کتابهای آسمانی بر آن متفق بوده و تمام ملل اقتدا کننده به پیامبران علیهم‌السلام نیز بر عدم انکار آن وحدت کامل دارند «به‌سوی او» یعنی: به‌سوی الله جبار «دعوت می‌کنم» نه به‌سوی غیر وی «و بازگشتم به سوی اوست» نه به‌سوی غیر وی پس چگونه دعوتی این‌چنین مورد کفر و انکار قرار می‌گیرد؟!

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا

وَأَقِ ﴿٣٧﴾

«و بدین سان قرآن را حکمی عربی فر فرستادیم» یعنی: قرآن را به گونه‌ای نازل کردیم که دربرگیرنده اصول و فروع شریعت بوده و به زبان عربی روشنی بیان شده است و میان مردم در وقایع و قضایا به مقتضای حکمت حکم می‌کند چنان‌که کتابهای آسمانی دیگر بر پیامبران علیهم‌السلام را به زبانهای خودشان نازل کردیم «و اگر از هوا و هوسهایشان پیروی کنی» یعنی: از هوا و هوسهای کفار؛ اعم از مشرکان و اهل کتاب، هوا و هوسهایی که آنان موافقت و همراهی تو را بر آنها می‌طلبند، مثلاً از تو می‌طلبند تا بر قبله آنان - پس از منسوخ شدن آن - نماز بخوانی «پس از دانشی که به تو

رسیده» و خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را به تو تعلیم داده؛ از جمله علمت به منسوخ بودن برنامه‌هایشان، آری! اگر چنان کنی، در آن صورت «در برابر خدا هیچ دوست و حمایتگری نخواهی داشت» که متولی و کارساز امر تو گردیده تو را یاری دهد و از عذاب وی حفظ کند.

این بیان الهی برای قطع نهایی طمع‌های اهل کتاب و مشرکان و نیز برای تحریک مؤمنان بر ثبات در دین خویش است، یعنی: مؤمن نباید بعد از آن که به حجت چنگ زده است، در هنگام روبرو شدن با شبهات، متزلزل گردد. با این آیه، سومین رد قران بر درخواست معجزات از سوی مشرکان، به پایان می‌رسد. و اینک رد چهارم:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِكَايِدَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ﴿٣٨﴾

«و هر آینه پیش از تو نیز پیامبرانی فرستادیم و برایشان زنان و فرزندان قرار دادیم» یعنی: پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نیز از جنس بشرند و طبیعتاً زنانی دارند و فرزندان که از ایشان و زنانشان به دنیا آمده‌اند زیرا ما پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را از جنس فرشتگان - که نه ازدواج می‌کنند و نه توالد و تناسلی دارند - نفرستاده‌ایم. پس ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! تو در این امر تافته جدا بافته از پیامبران دیگر نیستی. اما شما ای معاندان! چه شده است که در حق پیامبر ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیزی را ناجایز می‌پندارید که پیامبران قبل از وی نیز آن را داشته‌اند؟

کلبی در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: یهودیان، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مورد طعن قرار داده و گفتند: ما برای این مرد جز زنان و نکاح دیگر هم و غمی نمی‌یابیم و اگر طوری که می‌پندارد او به‌راستی پیامبر می‌بود باید کار نبوت از زنان بازش می‌داشت! همان بود که خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرمود. در حدیث شریف آمده است: «چهار چیز از سنن پیامبران است: استعمال عطر، مسواک، حنا و عقد نکاح». «و هیچ پیامبری را نرسد که هیچ معجزه‌ای بیاورد» از جمله، آنچه که کفار از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درخواست می‌کنند «مگر به‌اذن خدا» و به حکم وی «برای هر قضایی کتابی است»

یعنی: برای هر امری که خداوند عَلَّمَهُ آن را در حکم و قضای خویش آورده، کتابی است که حق تعالی آن حکم را با میعاد موقت آن در آن نوشته است و آن کتاب: لوح محفوظ است - والله اعلم. یا معنی این است: برای هر رخدادی، وقت و زمان معین و محدودی است که احکام و برنامه‌ها نیز بر اساس حکمتی که خداوند متعال به آن داناست در همان وقت و زمان معین خود مشروع می‌شوند بنابراین، برنامه‌های الهی مبتنی بر مفاد و مصالحی است که با اختلاف احوال و اوقات مختلف می‌شوند، بدین جهت، شرایع همه انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام، متناسب با وقت و زمان خود آمده است. همین‌گونه، برای عمرها، ارزاق و اعمال مردم، وقت و زمان معینی است که آن میعاد زمانی در موعد مقرر و مکتوب خود سر می‌رسد لذا تورات و انجیل به زمانهای خاصی مربوط بوده‌اند و این قرآن عظیم هم به این بخش باقی مانده از عمر دنیا مربوط است. از این جهت خداوند عَلَّمَهُ فرمود:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿٣٩﴾

«خداوند آنچه را بخواهد» از کتاب‌ها «محو می‌کند» و منسوخ می‌گرداند چنان‌که کتابهای آسمانی پیشین را با نزول قرآن کریم منسوخ گردانید «و آنچه را بخواهد، اثبات می‌کند» و منسوخ نمی‌کند، چون قرآن کریم و شریعت محمدی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. به قولی معنی این است: خداوند عَلَّمَهُ نابودی هر چه را بخواهد، نابودش می‌کند؛ از شقاوت، سعادت، رزق، عمر، خیر یا شر، یعنی: این را به آن تبدیل می‌کند و آن را به جای این می‌نشاند «و ام الكتاب» یعنی: اصل کتاب که نه آن را تبدیلی است و نه تغییری «نزد اوست» به قولی: محو و اثبات در نامه‌هایی است که به دست فرشتگان قرار دارد، اما لوح محفوظ (ام‌الکتاب) را نه محوی است و نه تبدیلی بلکه آیات ناسخ و منسوخ و آنچه که محو یا تبدیل می‌شود و آنچه که باقی می‌ماند و حکم آن از بین نمی‌رود، همه در آن ثبت و محفوظ است. پس لوح محفوظ - به اصطلاح معاصر - حکم بانک مرکزی اطلاعاتی‌ای را دارد که هرگز هیچ چیز از آن محو نمی‌شود.

در حدیث شریف آمده است: «همانا انسان به سبب گناهی که مرتکب می‌شود، از رزق محروم می‌گردد و قضا را جز دعا بر نمی‌گرداند و در عمر جز نیکوکاری نمی‌افزاید».

خلاصه: عقیده ما این است که:

- ۱ - برای قضای خداوند متعال، دگرگونی و تبدیلی نیست.
 - ۲ - محو و اثبات احکام نیز از جمله اموری است که قضای خدا عز وجل سابقا بر آن رفته است.
 - ۳ - بخشی از قضای الهی حتما واقع می‌شود و آن قضایی است که ثابت و تغییر ناپذیر است و بخشی از آن به اسباب برگردانده می‌شود و آن اموری است که به وسیله اسباب محو و نابود می‌شوند و محو شدن آنها یا به دعاست، یا به صله رحم و نیکوکاری با نزدیکان.
 - ۴ - محو آن بخش از قضای الهی که به اسباب برگردانده می‌شود، شامل نسخ شریعت‌ها نیز می‌گردد، یعنی: گاهی شریعتی، شریعت ما قبل خود را منسوخ می‌کند، مانند نسخ کتابهای آسمانی دیگر به قرآن. و همه اینها به قضا و قدر خداوند عز وجل مربوط است.
 - ۵ - امور همه به اوقات خود وابسته می‌باشند.
- که البته نص آیات و احادیث شریف، به همه این مواد ناطق است.

وَإِنْ مَا نُزِّلَتْكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَوَفَّيْتَنَا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ﴿٤٠﴾

«و اگر پاره‌ای از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم» از عذاب «به تو بنمایانیم» قبل از درگذشتت «یا روح تو را پیش از آن بگیریم» و تو را قبل از آن که عذابشان را ببینی، بمیرانیم «به هر حال جز این نیست که بر تو رساندن پیام است» یعنی: برعهده تو جز تبلیغ احکام رسالت نیست «و بر ماست حساب» یعنی: محاسبه آنان در برابر اعمالشان و مجازاتشان در برابر این اعمال برعهده ما است و تو متکفل آن نیستی که کار در حیاتت با ایمان آوردن یا تعذیبشان به پایان برسد.

بدین گونه، خدای عزوجل پیامبرش را دلجویی کرده و او را به عدم شتابزدگی در امر ایمان آوردن یا عذاب نمودنشان فرامی خواند.

سپس خداوند متعال نظر کفار را به سوی یکی از معجزات و نشانه‌ها جلب می کند و آن این نشانه است:

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْفُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَخْتُمُ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عَمَلِهِمْ لَحُكْمًا وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ



«آیا نمی بینند» مردم مکه «که ما قصد می کنیم به زمین» یعنی: به سرزمین کفر «و از اطراف آن می کاهیم؟» یعنی: ما با فتوحات مسلمین از اطراف و جوانب سرزمین کفر اندک اندک می کاهیم تا سرانجام با فتح مکه که مرکز شرک در آن زمان بود، پایگاه کفر درهم ریخته و کار به اتمام رسید. شایان ذکر است که با قرائت علم جدید، آیه کریمه بر بیضوی بودن و گسترده بودن زمین و عدم کروی بودن آن به طور تمام مدور دلالت کرده و اثبات می کند که زمین از اطراف خود کاسته است و تماما کروی نیست.

«و خداست که حکم می کند، برای حکم او هیچ بازدارنده ای نیست» یعنی: خداوند عز وجل آنچه بخواهد در خلقش حکم می کند پس این یکی را بالا برده و آن یکی را به زیر می کشد، این یکی را زنده می کند و آن یکی را می میراند و قطعا او به عزت اسلام و برتری آن بر ادیان دیگر حکم کرده است. (لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ) هیچ کس حکم خدای سبحان را نمی تواند برگرداند با کاستن یا تغییر دادن آن «و او سریع الحساب است» پس نیکوکار و بدکار را به سرعت جزا می دهد و حسابرسی آنان او را به دشواری نمی اندازد چنان که محاسبه یکی از آنان او را از محاسبه دیگری به خود مشغول نمی گرداند بلکه او تمام مردم را در یک وقت و زمان محاسبه می کند.

البته سیاق آیات، متضمن بشارت به فتح سرزمینهای کفر است.

سپس خداوند متعال به ما از نیرنگ کفار سخن می گوید:

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُ كُلُّ نَفْسٍ وَسِعَ عِلْمُهُ الْكُفْرَ لِمَنْ عَقَبَى الدَّارِ

۴۲

«و به یقین کسانی که پیش از آنان بودند، نیرنگ کردند» یعنی: کفاری که پیش از کفار مکه بودند با پیامبرانی که خداوند ﷺ ایشان را به سوی آنها فرستاده بود، نیرنگ کرده و به ایشان کافر شدند ولی آن نیرنگ‌ها بی‌اثر و نابود گشت «زیرا تدبیر همه یکجا از آن خداست» و نیرنگ دیگران هیچ اهمیتی نداشته و در مقابل مکر خداوند ﷻ با مکرکنندگان، هیچ ارزش و اثری بر نیرنگ آنها مترتب نیست. سپس در تفسیر این امر که مکر همه از آن اوست، می‌فرماید: «آنچه را که هر کسی به عمل می‌آورد، می‌داند» پس هر کس آنچه را که همه به عمل آورند بداند و برای اعمالشان جزای مناسب آن را آماده کند، یقیناً تمام مکر و تدبیر از آن اوست و مکر دیگران در برابر مکرش بی‌اثر است «و به زودی کافران بدانند که فرجام آن سرای از کیست» یعنی: به زودی می‌دانند که فرجام پسندیده و عاقبت خوش سرای دنیا یا سرای آخرت، از آن کدام یک از دو گروه است، از آن مؤمنان یا غیر ایشان؟.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ

عِلْمُ الْكِتَابِ ۴۳

«و کافران می‌گویند: تو پیامبر نیستی» یعنی: تو ای محمد! فرستاده خدا ﷺ به سوی مردم نیستی «بگو: کافی است خدا در میان من و شما گواه باشد» لذا حق تعالی برای من در مورد صحت رسالت و صدق دعوت‌م گواهی می‌دهد - با معجزاتی که به دستم به اجرا گذاشته است - و این گواهی برایم کافی است، همچنین او به کذب و بطلان راه و روش شما در مورد تکذیب من و مقابله با گواهی‌اش در حق من، آگاه است «و بس است کسی که نزد او علم کتاب است» یعنی: بس است گواهی علمای اهل کتاب در حق من که اوصافم را در کتابهایشان می‌یابند. به قولی این آیه مدنی است و در این صورت معنی این است: گواهی کسانی از اهل کتاب که اسلام آورده‌اند - مانند

عبدالله بن سلام - براي‌م بس است زيرا مسلمانان اهل كتاب بر صدق رسالت من
گواهي مي‌دهند. به قولي ديگر: مراد كسي است كه علم لوح محفوظ نزد اوست و او
خود خداوند جل جلاله است.

سوره ابراهیم

مکی است و دارای (۵۲) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری این سوره به نام «ابراهیم»، بیان داستان این پیامبر اولی العزم الهی در آن است، داستانی که یادآور حقایق فراوان اعتقادی می‌باشد، همان حقایقی که قریش و مشرکان از آن غفلت کردند.

پیام اصلی و مضمون اساسی سوره «ابراهیم»، بیرون آوردن مردم از تاریکی‌ها به سوی نور است.

الرَّكْعَةُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ
الْحَمِيدِ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: «الف، لام، راء» و سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، در آغاز سوره «بقره» گذشت «کتابی است که آن را به سوی تو فرستادیم» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این قرآن کتابی است که ما آن را بر تو نازل کردیم «تا مردم را بیرون آوری» با دعوتشان به سوی این قرآن و تربیت نمودنشان براساس این قرآن «از تاریکی‌ها به سوی روشنایی» یعنی: از تاریکی‌های کفر و شهوت و شرک و شک و جهل و گمراهی، به سوی نور ایمان و علم و هدایت و راهی «به‌اذن پروردگار شان» یعنی: به‌وسیله این حکم و فرمان پروردگار متعال به تو که آنها را به سوی ایمان دعوت کنی و احکام و برنامه‌های روشن‌گر دین حق را به آنان تعلیم دهی. یا معنی این است: احدی از آنان از ظلمت به سوی نور بیرون نمی‌رود مگر کسی که خداوند عَلَّمَ به بیرون رفتن وی از آن حکم داده است، یا احدی از آنان به سوی نور بیرون نمی‌رود مگر به امر و توفیق حق تعالی «به‌سوی راه آن شکست‌ناپذیر ستوده» راه خداوندی که بر همه چیز غالب و قاهر، و در همه افعال و اقوال و شرع و امر و نهی خویش ستوده است که آن همان راه و روش روشنی است که او برای بندگانش مشروع کرده است.

شیخ سعید حوی رحمته الله در تفسیر «الاساس» می گوید: «از این آیه و آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (و هیچ امتی نبوده مگر این که در آن هشداردهنده‌ای گذشته است) (فاطر/۲۴) چنین دانسته می شود که: این فهم برخی از مردم که پیامبران الهی جز در منطقه عربی و بلاد شام برانگیخته نشده‌اند، فهم نادرستی است و پیامبران الهی در میان هر امتی با هر زبانی مبعوث گردیده‌اند».

اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٢﴾

«خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست» در آفرینش و در فرمانروایی «و ویل بر کافران از عذابی سخت» ویل: کلمه‌ای است به معنای عذاب و هلاکت. لذا با این کلمه، حکم خدای سبحان به «عذاب و هلاکت» بر کفاری که به وسیله راهنمایی رسول خدا صلی الله علیه و آله از تاریکی‌های کفر و شرک به سوی نور هدایت بیرون نمی‌روند، ثابت و لازم گردیده است. به قولی: معنی (ویل بر آنها از عذابی سخت) این است: کفار از عذاب سختی که گرفتار آن شده‌اند، داد و واویلا و ضجه و شیون و ناله سر می‌دهند. به قولی دیگر: ویل، خود عذاب است.

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا ۗ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿٣﴾

سپس در بیان صفات کفار می‌فرماید: «همانان که زندگی دنیا را» به سبب محبتی که به آن دارند «بر آخرت» یعنی: بر زندگی جاودان آخرت و نعمتهای ابدی آن «ترجیح می‌دهند» از آن رو که به آخرت ایمان ندارند «و مردم را از راه خدا بازمی‌دارند» با برگرداندن و بازداشتن آنان از رفتن به آن راه «و در آن کجی ای می‌طلبند» یعنی: برای راه خدا صلی الله علیه و آله کجی و انحراف و اشتباه می‌طلبند تا با هوی و هوسهایشان سازگار گشته و نیازها و اهدافشان را برآورده کند. یا آن را کج می‌طلبند تا در آن طعن و ایراد وارد

کنند «آناند که در گمراهی دورودرازی هستند» از راه حق و صواب. گمراهی به دوری وصف شد زیرا این گمراهی است که صاحب خویش را از راه حق دور می‌کند.

پس این آیات برای کفار سه وصف را بر می‌شمارد:

۱ - برگزیدن زندگانی دنیا بر آخرت.

۲ - بازداشتن از راه خدا ﷻ.

۳ - طلب کجی و عیب برای راه خدا ﷻ.

البته کفار همه در این سه وصف شریکند.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ، لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤﴾

«و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم» تا آنچه را که می‌گوید، به آسانی دریابند زیرا اگر پیامبر به زبانی غیر از زبان قومش سخن می‌گفت، قطعاً آنان سخنان او را درک نمی‌کردند و خطاب او را در نمی‌یافتند. پس این لطفی است بسیار بزرگ از جانب خدای منان بر بندگانش «تا بیان کند برایشان» شریعتی را که خداوند متعال برایشان مشروع کرده است و باز قوم آن پیامبرند که شریعتش را به اقوام دیگری که به زبانهای دیگر تکلم می‌کنند، بیان و تبلیغ می‌کنند تا آنان نیز اوامر خداوند ﷻ و شریعت وی را همچون قوم آن پیامبر و اهل زبانش بفهمند و دریابند «پس خدا هر که را بخواهد گمراه می‌کند» یعنی: حق تعالی کسانی را که اسباب گمراهی را برگزیده‌اند، گمراه می‌کند «و هر که را بخواهد هدایت می‌کند» یعنی: کسانی را که اسباب هدایت را برگزیده‌اند، هدایت می‌کند «و اوست غالب باحکمت» غالب است؛ زیرا در خواسته خود مغلوب نمی‌شود و باحکمت است در افعال خویش؛ پس هر که را که شایسته هدایت است، هدایت و هر که را که سزاوار گمراهی است، گمراه می‌کند.

حاصل معنی این است: آن‌گاه که پیامبر مرسل، شرع خدای عزوجل را به قومش به زبان خودشان بیان کرد، دیگر او را بر هدایت کردن کسی هیچ قدرتی نیست زیرا هدایتگر و گمراه‌کننده خود خدای عزوجل است. یا معنی چنین است: درحقیقت

خدای عزوجل کافرانی را که گفتند: محمد به زبان ما سخن می گوید و او یکی از خود ماست پس این نبوت برایش از کجا آمده؟ گمراه کرده است.

**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥٠﴾**

«و هرآینه موسی را با نشانه‌های خود فرستادیم» یعنی: ای محمد! چنان‌که تو را به پیامبری فرستاده و بر تو کتاب نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور رهبری کنی، همچنان پیامبران دیگر و از جمله موسی علیه السلام را نیز با همین هدف فرستادیم. مراد از نشانه‌های نازل شده بر موسی علیه السلام، معجزات نه‌گانه‌ای است که به وی داده شد. آری! موسی علیه السلام را فرستادیم با این پیام: «که قوم خود» بنی اسرائیل «را» که تحت فرمانروایی و در قید بندگی فرعونند «بیرون آور از تاریکی‌ها» یعنی: از تاریکی‌های کفر یا جهلی که به سبب آن به موسی علیه السلام گفتند: برای ما خدایی قرار ده چنان‌که این بت‌پرستان خدایی دارند «به سوی نور» یعنی: به سوی ایمان، یا به سوی علم، یا به سوی حریت و آزادی «و ایام‌الله را به آنان یادآوری کن» ایام‌الله: وقایعی است که خداوند جل جلاله برای رهایی آنان پدید آورد، چون واقعه بیرون‌آوردنشان از زیر اسارت فرعون، شکافتن دریا، سایبان ساختن ابر، فرودآوردن من و سلوی و دیگر نعمتهایش بر آنان. همچنان مجازاتهای حق تعالی در روزهای بزرگ وی که در آنها از قوم نوح و عاد و ثمود انتقام گرفت، شامل ایام‌الله اند. پس ایام‌الله هم شامل روزهای نعمت است و هم شامل روزهای نعمت و نکبت «قطعا در این» یادآوری از ایام‌الله «نشانه‌هاست» یعنی: دلالت‌های بزرگی است که انسانها را بر توحید و کمال قدرت الهی راه می‌نماید «برای هر صبار شکوری» صبار: بسیار شکیب در محتتها و مصیبتهاست. شکور: بسیار سپاسگزار در برابر نعمتهای خداوند متعال است. چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «بی‌گمان کار مؤمن همه شگرف و شگفت است؛ خداوند جل جلاله هیچ قضایی را در حق وی مبرم نمی‌سازد مگر این‌که آن قضا به خیر اوست، چه اگر به او

آفت و رنجی برسد، شکیبایی می‌کند و این به خیر اوست و اگر هم به او خوشی و نعمتی برسد، شکر می‌گزارد و این نیز به خیر اوست.»

جمله: **(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ)** مفید آن است که: فقط کسی از ایام‌الله عبرت می‌گیرد که در او دو وصف صبر و شکر وجود داشته باشد.

**وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ
سُوءَ الْعَذَابِ وَيَذُبُّونَ آبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ
عَظِيمٌ ﴿٦﴾**

سپس خداوند متعال از سخنان موسی عليه السلام در یادآوری از ایام‌الله برای قومش، چنین حکایت می‌کند: «و یاد کن هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را بر خود به یاد آورید آن‌گاه که شما را از فرعونیان رهانید» آن‌گاه که من شما را از سرزمین مصر کوچاندم و خدای عزوجل دریا را برایتان گشود و فرعون و لشکریانش را در آن غرق ساخت «همان کسانی که بر شما عذاب سخت می‌چشانیدند» که آن عذاب سخت عبارت بود از: برده کردن بنی‌اسرائیل و به‌کار گرفتنشان در اعمال شاقه «و پسرانتان را سر می‌بریدند و دخترانتان را زنده می‌گذاشتند» تا خوار و بی‌مقدارشان سازند «و در این امر» که ذکر شد از افعال فرعونیان علیه شما و سپس رهانیدنتان از چنگال آنان «برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود» تا در عرصه ظهور معلوم دارد که شما این نعمتها را چگونه پاس می‌دارید! یا معنی این است: نجات دادنتان نعمتی عظیم از جانب حق تعالی بود که شما از شکرگزاری آن عاجزید.

وَإِذْ تَأَذَّتْ رِبِّكُمْ لِنِ شَكْرَتِكُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلِنِ كَفْرَتِكُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴿٧﴾

«و آن‌گاه که پروردگارتان اعلام کرد» به شما به اعلامی عام و همگانی تا سخن او را بشنوید و آن را به درستی دریابید: «که اگر شکر کنید» یعنی: اگر نعمت‌های یادشده

مرا بر خود واقعا سپاسگزاری کنید «بر نعمت شما می افزایم» یعنی: نعمتی بر نعمت دیگر بر شما می افزایم، به عنوان بخششی از جانب خود. و به قولی معنی این است: قطعا از طاعت خود بر شما می افزایم و شما را بیشتر از پیش، گرویده راه حق می سازم «و اگر ناسپاسی کنید» این نعمتهایم را و آن را انکار نمایید «قطعا عذاب من سخت است» با سلب کردن این نعمتها. پس ناگزیر آنچه که باید، از این عذاب سخت بر شما رسیدنی است و هیچ برگشتی ندارد.

قشیری از صوفیه در تعریف شکر می گوید: «حقیقت شکر نزد اهل تحقیق، مقرر بودن به نعمت منعم بر وجه فروتنی است». شبلی می گوید: «شکر، دیدن منعم بود، نه دیدن نعمت». نعمت.

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُورًا أَنْتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ حَمِيدٌ ﴿٨﴾

«و موسی گفت: اگر شما و هر که در روی زمین است همگی کفر ورزید» یعنی: اگر شما و تمام خلق همه یکجا نعمتهای حق تعالی را ناسپاسی کنید و آن را هیچ شکر و سپاس نگزارید «بی گمان خدا بی نیاز است» از شکرگزاری شما و بدانید که از این ناسپاسی شما هیچ نقصی هم دامنگیر وی نمی شود «ستوده است» یعنی: سزاوار ستایش است؛ به خاطر ذات خود، به خاطر بسیار بودن نعمتهایش و به خاطر منافعی که از شکرگزاری و ستایشتان برای وی به خود شما عاید می گردد چرا که حق تعالی با این شکرگزاری از شما راضی شده و به فضل و بخشایش خود بر شما می افزاید.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي آفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿١﴾

«آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند؛ قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان» یعنی: بعد از اقوام ذکر شده «آمدند، به شما نرسیده است؟ کسی جز خدا از

آنان آگاهی ندارد» یعنی: کسی جز خدای سبحان شمار آنها را نمی‌داند و بر آنان به سبب کثرت‌شان احاطه علمی ندارد. مفسران از این تعبیر چنین فهمیده‌اند که شناخت دقیق تاریخ زندگی بشر امری است که از حیظه توان بشر خارج است بنابراین، به آنچه مورخان در این باره نوشته‌اند، نمی‌توان اعتماد مطلق کرد.

محتمل است که این آیه نیز حکایت دنباله سخنان موسی علیه السلام به قومش باشد بنابراین، این آیه در مضمون یادآوری از ایام‌الله برای آنها، داخل است. همچنین احتمال دارد که این آیه بر سبیل «استطراد»^۱ آیه‌ای مستقل و جمله مستأنفه‌ای از کلام خدای سبحان خطاب به امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد که آنان را از مخالفت با آن ذات متعال هشدار می‌دهد. این‌کثیر احتمال دوم را ترجیح داده، به دلیل این‌که داستان عاد و ثمود در تورات نیامده است.

«پیامبرانشان بینات» یعنی: حجتها و دلایل روشن و معجزات را «برایشان آوردند ولی آنان دستهایشان را در دهانهایشان نهادند» تا از روی غیظ و خشم از آنچه که پیامبران علیهم السلام برایشان آورده‌اند، پشت دست به دندان بگزند زیرا پیامبران علیهم السلام در واقع بر بی‌خردی و سفاهتشان و بر بی‌اعتبار ساختن بتانشان حجت‌های کوبنده آوردند. به قولی مراد این است که: آن امت‌ها دستانشان را بر دهان پیامبران علیهم السلام نهادند تا ایشان را خاموش گردانند؛ به انگیزه رد و اعتراض بر سخنانشان «و گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم و همانا از آنچه ما را بدان می‌خوانید» از ایمان به خدای یگانه و ترک ماسوای آن «سخت در شکیم» یعنی: حقیقت آنچه که شما برایمان آورده‌اید، موجب شک و شبهه‌ای سخت و اضطراب و نگرانی بسیار است. پس هرگاه این پیام توحیدی شما امری مشکوک و غیر یقینی است، دیگر چگونه از ما می‌خواهید تا بدان ایمان آوریم در حالی که ما در اصل صحت نبوت شما شک داریم؟ همچنان محتمل است که آنان علیه پیامبران علیهم السلام ادعایی بدین مضمون کرده باشند که: شما غیر از آنچه اظهار می‌دارید، نیات و اهداف اعلام نشده دیگری دارید که عبارت است از

^۱ استطراد: انتقال از موضوعی به موضوع دیگری است - به دنبال کوچکترین مناسبت.

به دست آوردن قدرت و حاکمیت در میان اقوامتان، به دست آوردن اموال و دستیابی به ثروتهای کلان.

البته آنها این سخن را به خاطر آن گفتند تا عزم پیامبران علیهم السلام را در کار دعوت به سوی حق سست ساخته و اراده ایشان را متزلزل کنند.

﴿ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنَّ أُنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانُ يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا فَأَنُوتَنَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾

«پیامبرانشان گفتند: مگر در باره خدا - آفریننده آسمانها و زمین - شکی هست؟» یعنی: آیا در وجود و یگانگی حق تعالی - ذاتی که اختراع کننده و ایجادگر آسمانها و زمین بعد از عدم آنهاست - شک و تردیدی هست؟ در حالی که وجود و وحدانیت او در منتهای روشنی و وضوح بوده و فطرتها گواه وجود او می باشند؟ استفهام انکاری است، یعنی: در این باره هیچ شکی وجود ندارد «او شما را دعوت می کند» به سوی ایمان به وجود و یگانگی خود «تا بر شما از گناهانتان بیامرزد» یعنی: تا حق تعالی پاره ای از گناهی را که آمرزش آن را بخواهد، بر شما بیامرزد «و تا مدتی معین شما را مهلت دهد» و در دنیا عذابتان نکند. آن مهلت، وقت مرگ شماست «گفتند» هر یک از امتهای تکذیب کننده در پاسخ پیامبرانشان علیهم السلام «شما جز بشری مانند ما» در شکل و شمایل و صورت خود «نیستید» می خورید و می آشامید چنان که ما می خوریم و می آشامیم و شما فرشته نیستید «می خواهید که ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند» از بتان و مانند آنها «بازدارید پس» اگر شما در این ادعا که از نزد خدا جل جلاله فرستاده شده اید، صادقید «برای ما حجتی آشکار بیاورید» که بر صحت ادعایتان دلالت کند. این درخواست را درحالی مطرح کردند که پیامبران علیهم السلام برایشان حجتهای آشکار آورده بودند. پس این گونه برخورد با پیامبران علیهم السلام، نمایانگر نوعی تعصب و سرسختی در عقاید فاسدشان بود.

**قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ
وَمَا كُنَّا لِنَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾**

«پیامبرانشان به آنان گفتند: آری» چنان که شما گفتید «ما جز بشری مانند شما نیستیم» در شکل و هیأت و خلقت حقیقی خود «ولی خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد منت می‌گذارد» با برگزیدنش به نبوت پس او خواسته است تا با انتخاب ما به نبوت، بر ما فضل و منت گذارد «و ما را نرسد که برای شما سلطانی بیاوریم» یعنی: برای ما مقدور نیست که به شما حجتی از حجتها را بیاوریم «جز به اذن خدا» یعنی: به مشیت وی. به قولی: مراد از «سلطان» در اینجا، معجزاتی است که کفار بر سبیل سرسختی و لجاجت و تعصب از پیامبران علیهم‌السلام می‌طلبیدند «و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر چیز دیگری. گویی سخن پیامبران علیهم‌السلام در بیان این ویژگی برای مؤمنان، در قدم اول ناظر بر خودشان بود و ایشان خود را مدنظر داشتند. یعنی: توکل ما پیامبران علیهم‌السلام باید فقط بر خدای عزوجل باشد، نه بر گرایش شما به ایمان و پشتیبانی‌تان از ما.

**وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلًا وَلِنُصِبرَ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿١٢﴾**

سپس پیامبران علیهم‌السلام به سخن خود چنین ادامه دادند: «و چرا بر خدا توکل نکنیم» یعنی: ما چه عذری داریم که بر حق تعالی توکل نکنیم «و حال آن‌که ما را به راه‌هایمان هدایت کرده است؟» یعنی: حال آن‌که حق تعالی با ما به گونه‌ای عمل کرده است که توکل ما را بر او واجب و لازم می‌گرداند، از آن جمله، هدایت نمودن ما به سوی راهی است که ما را به سرمنزل رحمتش می‌رساند «و البته ما بر آزار شما صبر خواهیم کرد» یعنی: ما سوگند می‌خوریم بر این که در آنچه از سوی شما علیه ما از تکذیب و طرح درخواستهای باطل و سرسختی‌های بی‌جا روی می‌دهد، صابر و

شکیبا خواهیم بود «و توکل کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر غیر وی. تکرار این جمله، مفید پایداری پیامبران علیهم السلام در مقام توکل است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَتَلَكُنَّ الظَّالِمِينَ ﴿١٣﴾ وَلَنُصَبِّحَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ

وَعِيدِ ﴿١٤﴾

در اینجا بود که آن اقوام سرکش به تهدید متوسل شدند: «و کافران» متمرّد و سرکش «به پیامبرانشان گفتند: البته شما را از سرزمین خود اخراج می‌کنیم، یا این‌که به‌کیش ما بازگردید» چنین بود که آنان پیامبران علیهم السلام را میان بیرون رفتن از سرزمین خود یا بازگشتن به آیین کفر مخیر ساختند، یعنی: اصرار کردند تا یکی از این دو امر را بر پیامبران علیهم السلام تحمیل نمایند. البته این ظلم و تجاوزی آشکار از سوی آنان بود که پیامبران علیهم السلام را به صرف این‌که دعوت خداوند جل جلاله را برایشان آورده‌اند، از خانه و سرزمین خودشان و از میان کسان و نزدیکانشان اخراج نمایند «پس پروردگارشان به آنان» یعنی: به پیامبران خویش در این حالت خطیر «وحی کرد که حتما ستمگران را» یعنی: همین گروه کافر متمرّد را «هلاک خواهیم کرد».

«و قطعاً شما را پس از آنان» یعنی: پس از نابود کردنشان «در آن سرزمین سکونت خواهیم داد» یعنی: در سرزمین این کافرانی که شما را به اخراج از آن، یا بازگشت به دین خود تهدید کرده‌اند «این» وعده‌ای که گذشت؛ از به هلاکت رساندن ستمگران و سکونت دادن مؤمنان در منازل و مساکن آنان «برای کسی است که از ایستادن در حضور من» در روز حشر و حساب «بترسد» به قولی دیگر معنی این است: این وعده‌ای که گذشت؛ از به هلاکت رساندن ستمگران و سکونت دادن مؤمنان در منازل و مساکنشان، برای کسی است که از حضور من بالای سر خود و مراقبت و نظارت من بر خود بترسد چرا که من بر همه اعمال بندگان حاضر و ناظر هستم «و از هشدار من

بترسد» یعنی: از تهدید و هشدارم به عذاب، بیم داشته باشد. به قولی: مراد از هشدار، خود عذاب است. یعنی: از عذاب من بترسد.

وَأَسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿١٥﴾

«و طلب فتح کردند» یعنی: پیامبران عليهم السلام از خدای عزوجل علیه دشمنانشان فتح و گشایش و نصرت خواستند. یا معنی این است: کفار به گمان این که حق با آنهاست از خدا جل جلاله خواستند تا میان آنان و پیامبران عليهم السلام داوری نموده، ظالم را نابود ساخته و مظلوم را یاری نماید پس چون خدای عزوجل میانشان داوری کرد، پیامبران عليهم السلام و مؤمنان را نصرت داد «و سرانجام هر جبار عنیدی ناکام شد» جبار: متکبر و زورگویی است که برای هیچ کس بر خود حقی را به رسمیت نمی شناسد. عنید: معاند و ستیزه جویی است که در برابر حق ستیزه پیشه کرده و از آن کناره می جوید، یعنی: کسی است که از اقرار به کلمه توحید: «لا اله الا الله» سربازمی زند.

مِنْ وَّرَائِهِ جَهَنَّمُ وَمَسْقِيٍّ مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ ﴿١٦﴾

«آن کس که دوزخ پیش روی اوست» یعنی: دوزخ در طلب آن گردنکش ستیزنده است و به زودی او را درخواهد یافت «و از آبی چرکین به او نوشانده می شود» صدید: آبی است از چرک و خون که از پوست دوزخیان سرازیر می شود. در حدیث شریف آمده است: «دوزخ در روز قیامت حاضر ساخته می شود، آن گاه خلائق را ندا کرده و می گوید: همانا من بر هر گردنکش ستیزنده ای گمارده شده ام...».

يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسَبِّغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ

وَّرَائِهِ عَذَابٌ عَلِيظٌ ﴿١٧﴾

«آن را» یعنی: آن آب چرکین را «جرعه جرعه می نوشد» به دفعات، نه به یکباره، به سبب این که آن چرکاب بسیار تلخ و داغ است «و نزدیک نیست که آن را به سهولت

فروبرد» چراکه آن آب زهرآگین گلوگیر او می‌شود. پس عذاب آن جبار عنید به درازا می‌کشد؛ باری با تشنگی سخت و بار دیگر با نوشیدن این زردآب در این حال مرگبار «و مرگ» یعنی: اسباب مرگ «از هر سو به سراغ او می‌آید ولی نمی‌میرد» تا از آن دردها و سختی‌های جان‌فرسا راحت شود «و عذابی سخت و سنگین در پیشاپیش خود دارد» یعنی: برای او بعد از همه اینها، عذاب سخت و سنگین دیگری است که از عذاب قبلی بسیار تلخ‌تر و دردناک‌تر است.

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الصَّلَٰءُ الْبَعِيدُ ﴿١٨﴾

سپس خداوند جَلَّ جَلَلُهُ برای اعمال تمام کفار مثلی زده می‌فرماید: «مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، اعمال آنان مانند خاکستری است که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد» یعنی: اعمال نیک کفار - مانند صله رحم، دادن صدقه به فقرا، نیکی با والدین و امثال آن - تباه و مردود است و خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آن را محو و نابود می‌کند چنان‌که باد تند در روز طوفانی به سرعت خاکستر را برداشته و آن را به همه‌جا می‌پراکند، به‌طوری که آن خاکستر کلا نابود شده و جای آن چنان خالی می‌ماند که گویی در آنجا هیچ چیزی نبوده است «بر هیچ چیز از آنچه کسب کرده بودند، قدرت ندارند» یعنی: کفار از این اعمال به هدر رفته و بی‌اثر، هیچ نشانی در آخرت نمی‌بینند تا در برابر آن پاداش و ثوابی دریافت دارند زیرا این اعمالشان بر زیربنای ایمان استوار نبوده تا باقی بماند «این است همان گمراهی دور و دراز» از راه حق و صواب.

الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَدٍ رَّابِئٍ يَصُدُّهَا عَنْهَا الرِّيحُ أَعْمَالُهَا كَالهِيَ إِذْ دُعِيَ إِلَى اللَّهِ فَكَفَرَ ﴿١٩﴾

«آیا در نیافته‌ای» ای انسان! «که خدا آسمانها و زمین را به حق آفرید؟» یعنی: آنها را بر وجه درست و تدبیر محکمی آفرید و حق هم این بود که آنها را این‌گونه بیافریند تا

با این آفرینش متین، بر کمال قدرت وی استدلال شود «اگر بخواهد شما را می برد و خلق جدیدی به میان می آورد» یعنی: او توانایی دارد تا نافرمانان را از میان برده و کسانی از خلقتش را - از نوع انسان یا نوع دیگری - به میان آورد که از او فرمان برند.

وَمَا ذَاكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿٢٠﴾

«و این کار بر خداوند دشوار» و ممتنع «نیست» زیرا حق تعالی بر هر چیز قادر است. به همین جهت، تابلویی از تابلوهای قیامت را در برابر ما این گونه به تصویر می کشد:

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَّيْنَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ سَبَّحْنَا مَا لَنَا مِنَ

مَجِيصٍ ﴿٢١﴾

«و همگی در پیشگاه خداوند ظاهر می شوند» یعنی: همگی در روز قیامت از قبرهای خود به سوی «براز» بیرون می آیند و آن عرصه محشر است که جایی است فراخ و نمایان و همگی - اعم از نیکوکار و بدکار - یکجا در آن گرد می آیند «پس ناتوانان» در اندیشه و خرد «به گردنکشان» و رؤسای متکبری که در دنیا رئیس و سردمدارشان بوده اند «می گویند: همانا ما پیرو شما بوده ایم» در دنیا و به پیروی از شما، پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را تکذیب کرده و به خدای سبحان کفر ورزیده ایم «پس آیا شما چیزی از عذاب خدا را» یعنی: بعضی از چیزها را که همانا عذاب خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است، یا بعضی از این عذاب خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را که در آن قرار داریم «از ما دفع کننده هستید؟ می گویند» آن گردنکشان در پاسخشان «اگر خداوند ما را هدایت کرده بود» به سوی ایمان «ما نیز قطعاً شما را هدایت می کردیم» به سوی آن «برای ما یکسان است، چه بی تابی کنیم و چه شکیبایی ورزیم، ما را هیچ گریزگاهی نیست» یعنی: بی قراری و اضطراب و صبر و شکیبایی هر دو برای ما یکسان است و نتیجه کار را تغییر نمی دهد زیرا ما به هیچ وجه از عذاب خلاصی نداریم.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنَا بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٢﴾

«و چون کار یکسویه شد» یعنی: چون داوری صورت گرفت و بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ درآمدند «شیطان گفت: همانا خداوند به شما وعده داد، وعده راست» در امر رستاخیز و حساب و پاداش دادن نیکوکار در برابر نیکوکاری اش و مجازات بدکار در برابر بدکاری اش «و من به شما وعده دادم» وعده نادرست؛ که رستاخیز و حساب و بهشت و دوزخی در کار نیست «پس با شما خلاف کردم» آنچه را که وعده داده بودم زیرا وعده من دروغی بیش نبود «و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود» و اگر شما خود نمی خواستید، نمی توانستم به زور و اجبار شما را به کفر درآورم «جز این که شما را دعوت کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید» یعنی: لیکن آنچه بود، فقط این بود که من شما را به سوی کفر دعوت کرده و آن را در برابر شما آراستم و شما هم شتابان مرا اجابت گفتید لذا هیچ الزام و اجباری از سوی من بر شما نبود «پس مرا ملامت نکنید» در آنچه که به سبب وعده نادرست و بی اساس من به آن در افتاده اید «و خود را ملامت کنید» در این که به دعوتم لبیک گفته و وعده راستین خدا جَلَّ جلاله و دعوت وی به سوی سرای سلامتی را فرو گذاشتید، با وجود آن که حجت حق برپا، و برهانهایش که بر هیچ عاقلی پنهان نیست در میان بود و آن برهانها فقط بر کسانی پوشیده ماند که تن به خواری و رسوایی سپرده و خفت و ذلت پیروی مرا خریدار شدند؛ «من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نیستید» تا بتوانم به شما در این عذابی که گرفتار آن شده اید، یاری و کمکی بکنم، یا شما بتوانید مرا از این عذاب رسواگر نجات دهید. یعنی: شیطان خود در این حالت به همان عذابی مبتلاست که آنان گرفتار آنند و او خود محتاج فریادرسی است که به فریادش برسد و او را از آن عذاب خفت بار برهاند. پس چگونه طمع به یاری و فریادرسی کسی می بندند که او خود

نیازمند یاریگری و فریادرسی است «هرآینه من به آنچه که پیش از این مرا در کار خدا شریک می دانستید، کافر» اینک امروز به شما تصریح می کنم که به کار شما در شریک آوردنم در ربوبیت خدای سبحان، کافر. بدین گونه است که شیطان در روز قیامت در برابر پیروانش موضع و موقفی در پیش می گیرد که پشتشان را می شکند و دلهایشان را از هم می درد «هر آینه ستمکاران، برایشان عذابی دردناک است».

در این که آیا این جمله اخیر از تتمه سخن ابلیس است که خدای عزوجل آن را به ما حکایت می کند، یا سخن مستقلی است؟ مفسران بر دو قول اند و در این که آیا این سخنرانی ابلیس برای پیروانش قبل از ورودشان به دوزخ است یا بعد از آن؟ نیز دو قول است که ابن کثیر قول دوم را ترجیح داده. ولی مفسران در تأیید قول اول حدیثی نقل کرده اند و از آن چنین بر می آید که سخنرانی ابلیس بعد از فیصله شدن کار حساب و قبل از ورود به دوزخ خواهد بود.

وَأَدْخِلَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ﴿٣٣﴾

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به بهشت هایی درآورده می شوند که از زیر درختان آن جویبارها روان است، به حکم پروردگار خویش در آنجا جاودانند و دعای خیرشان در آنجا سلام است» یعنی: درود فرشتگان به بهشتیان در بهشت، سلام گفتن برایشان به حکم پروردگارشان است. یا درود برخی از بهشتیان بر برخی دیگر در بهشت سلام گفتن است.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٣٤﴾

«آیا ندیدی» یعنی: آیا ندانستی «که خداوند چگونه مثلی زد؛ سخن پاکیزه را مانند درخت پاکیزه ساخت» سخن پاک، همانا کلمه اسلام؛ یعنی «لا اله الا الله» یا هرسخنی است که به معروف امر یا از منکر نهی کند. یعنی: حق تعالی کلمه طیبیه و سخن پاکیزه را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده «که ریشه اش استوار است» و گشن بیخ، محکم و

پایدار است در زمین «و شاخه‌اش در آسمان است» مانند درخت خرما و غیر آن از درختان مثمر. پس همچنین است کلمه توحید که در قلب مؤمن استوار است، هم در دنیا و هم در آخرت.

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «درحقیقت داستان ایمان مانند داستان درختی استوار است، درختی که ایمان عروق آن، نماز ریشه آن، زکات بیخچه‌های آن، روزه شاخه‌های آن، آزار دیدن در راه خدا صلی الله علیه و آله سبزه آن، حسن خلق برگهای آن و بازداشتن خود از محرمات خدا صلی الله علیه و آله میوه آن است.»

تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٥﴾

آری! آن درخت؛ «میوه‌اش را لحظه‌به‌لحظه به‌اذن پروردگارش» یعنی: به اراده و مشیت وی «می‌دهد» به قولی: مراد از این درخت پاکیزه، درخت خرمایی است که در تمام اوقات شبانه روز، بدون فرق میان زمستان و تابستان میوه می‌دهد. پس همچنین است کلمه توحید و کلمه خیر که همیشه میوه خیر داده و حامل خویش را در هر زمانی به‌سوی عمل نیک پیش می‌افکند و انسان مؤمن به‌سبب آن وارد بهشت می‌شود. حدیث شریف ذیل مؤید قول فوق است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به اصحاب رضی الله عنهم فرمودند: «به من از درختی خبر دهید که همانند انسان مسلمان است، از برگهای آن هیچ نمی‌ریزد و میوه خود را در هر زمانی می‌دهد؟ سپس خود فرمودند: این درخت، درخت خرماست» «و خدا برای مردم مثلها می‌زند تا بود که متذکر شوند» چراکه زدن مثلها، یادآوری، تفهیم و تصویر معانی را تسریع و به آن کمک شایانی می‌کند.

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ﴿٢٦﴾

«و مثل سخنی ناپاک» که عبارت از کلمه کفر و هر سخنی است که به‌سوی شر و بدی فراخواند «چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده» یعنی: ریشه‌کن شده لذا باد آن را در هم می‌تکاند و دیری نمی‌پاید که آن درخت از بین می‌رود. به قولی: مراد از این درخت، درخت «حنظل» است «آن را هیچ قراری نیست» یعنی: آن

درخت بر روی زمین هیچ استقراری ندارد. پس همچنین است کلمه کفر و باطل و شر که اگر چندی در میان مردم رونق گیرد ولی به‌زودی از رمق افتاده راه فنا درپیش می‌گیرد و از آنجا که کلمه کفر و شخص کافر اساساً از هیچ حجتی بهره‌مند نیست پس نه در آن ثباتی است، نه هرگز از آن خیری به‌دست می‌آید و نه از آن سخن یا عملی پاک پدیدار می‌شود در حالی که کلمه حق و انسان مؤمن هم در ملکوت اعلیٰ شاخ‌وبرگ دارد و هم در دنیا پیوسته اوج و صعود تازه‌ای می‌یابد و مردم از او بهره‌مند می‌شوند.

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِيْنَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَآءُ ﴿٢٧﴾

«خدا مؤمنان را با سخن استوار» که همانا کلمه طيبة: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله» و سایر سخنان حق است «ثابت می‌گرداند» زیرا گویندگان این سخن استوار، بر آن استمرار ورزیده و پیوسته برآن پایدار می‌مانند، هم «در زندگی دنیا» چرا که هرگاه دشمنان خدا ﷻ در دنیا ایشان را زیر فشار قرار دهند، یا شیطانهای انسی و جنی ایشان را به وسوسه درافکنند، ایشان بر کلمه حق ثابت و پایدار باقی می‌مانند (و) هم «در آخرت» یعنی: خدای عزوجل مؤمنان را در وقت پرسش نکیر و منکر در قبر و در روز قیامت نیز، با سخن استوار ثابت می‌گرداند.

جمهور مفسران برآنند که مراد از استواری مؤمن در زندگی آخرت، استواری وی در گفتن کلمه حق در قبر است، یعنی: وقتی مؤمنان از دین و معتقدات خود در قبر مورد پرسش قرار گیرند، آن را با سخنان ثابت، استوار و روشن، بی هیچ لکنت و تردد و یا نادانی‌ای بیان می‌کنند چنان‌که در جانب مقابل، کسی که از این توفیق بی‌بهره است، در پاسخ سؤال نکیر و منکر می‌گوید: «نمی‌دانم!». آن‌گاه به‌وی گفته می‌شود: «نه دانستی و نه هم خواندی». امام رازی نیز می‌گوید: «به قول مشهور، این آیه درباره پرسش دو فرشته نکیر و منکر در قبر و این‌که خداوند ﷻ کلمه حق را بر مؤمن تلقین نموده و او را بر گفتن حق استوار می‌گرداند، آمده است». «و خدا ستمگران را گمراه

می کند» یعنی: حجتشان را از نزدشان گم و گور می کند. پس در قبرهایشان و در هنگامه حساب روز حشر، قادر به بیان آن نمی شوند.

در حدیث شریف به روایت عثمان بن عفان رضی الله عنه آمده است: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دفن میت فارغ می شدند، بر سر قبر وی می ایستادند و می فرمودند: برای برادرتان آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او همین حالا مورد پرسش قرار می گیرد». «و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد» یعنی: در وقت مرگ توفیق ادای کلمه شهادت می دهد و در وقت سؤال نکیر و منکر مؤمن را به قول حق گویا می کند لذا مشیت وی مطلق است و از آنچه می کند مورد پرسش قرار نمی گیرد.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «چون مرگ مؤمن فرارسد، فرشتگان نزد او حاضر شده و بر او سلام می گویند، آن گاه به او مژده بهشت می دهند و چون بمیرد با جنازه وی همراه می شوند، سپس همراه مردم بر او نماز می گزارند، آن گاه چون دفن شود، در قبر خویش نشانده می شود و به او گفته می شود: پروردگارت کیست؟ می گوید: پروردگارم خداوند جل جلاله است. سپس به او گفته می شود: پیامبرت کیست؟ می گوید: پیامبرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. سپس به او گفته می شود: شهادتت چیست؟ می گوید: «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله». در این هنگام قبرش به اندازه امتداد ساحه دیدش بر وی فراخ ساخته می شود. اما کافر پس حکایت وی چنین است که فرشتگان در هنگام مرگ بر وی فرود می آیند و بر چهره و پشتش می زنند و چون به قبر درآورده شود، او را می نشانند، آن گاه به او گفته می شود: پروردگارت کیست؟ اما او هیچ جوابی نمی دهد زیرا خداوند جل جلاله این حقیقت را فراموش وی می گرداند و چون به وی گفته شود: پیامبری که به سویت مبعوث شده کیست؟ باز هم درمی ماند و هیچ پاسخی نمی دهد. و خدا ستمگران را این چنین گمراه می کند».

﴿۳۸﴾ **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ۗ جَهَنَّمَ يَصَلَوْنَهَا وَيَبْسُ**

الْقَرَارِ ﴿۳۹﴾

«آیا به کسانی که شکر نعمت خدا را به ناسپاسی بدل کردند، ننگریستی؟» خداوند متعال، پیامبرش ﷺ را از حال کفار مکه به تعجب فرا می‌خواند، از آنجا که آنان با تکذیب وی؛ نعمت عظمای بعثت ایشان را از میان خود به پیامبری، مورد ناسپاسی قرار دادند، در حالی که گزینش آن حضرت ﷺ از میانشان، انعامی بزرگ و بی‌مانند بر آنان بود که می‌باید بر آن شکرگزار می‌بودند (و) با این ناسپاسی «قوم خود را به سرای هلاکت فرود آوردند» که جهنم است. بوار: هلاکت است. به قولی: مراد از این گروه، سران قریش بودند که در روز بدر، قوم خویش را با کشته شدنشان به دست لشکر اسلام به سرای نیستی که عذاب نابود کننده آخرت است فرود آوردند. آن‌گاه (دارالبوار) را این‌گونه معرفی می‌کند: «در آن سرای هلاکت که جهنم است، در آن وارد می‌شوند و چه بد قرارگاهی است!».

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ ۗ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ﴿۴۰﴾

«و» این گروهی که به جهنم در می‌آیند «برای خداوند همتایانی» یعنی: شرکایی در ربوبیت «قرار دادند تا از راه او گمراه کنند» یعنی: تا قوم خویش را از راه خدا ﷻ به بیراهه در افکنند و این است کار سران شرک و کفر؛ از متولیان بتان و دیگر سردمداران مذاهب ضاله‌ای که از سوی مردم گمراه مورد پیروی قرار می‌گیرند «بگو: برخوردار شوید» به آنچه که در آن هستیید از شهوات و گمراه‌سازی مردم «و بدانید که قطعا بازگشت شما به سوی آتش است» یعنی: قطعا مرجع و مقام نهایی شما آتش دوزخ و همان «دارالبوار» است. گویی گفته شد: اگر بر این شیوه ادامه دهید، بدانید که حتما بازگشت شما به سوی دوزخ است.

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بِنِعْمَةٍ فِيهِ وَلَا خِزْلٍ ﴿٣١﴾

«به آن بندگانم که ایمان آورده‌اند، بگو» خداوند متعال از باب تشریف و گرامیداشت، مؤمنان را به بندگی خودش نسبت داده. آری! به ایشان بگو: «نماز را برپا دارند» با ادای آن در اوقات مخصوص آن و رعایت ارکان و آداب آن «و» به ایشان بگو: «از آنچه ما به آنان روزی داده‌ایم، پنهان و آشکارا انفاق کنند پیش از آن که روزی فرارسد که در آن نه خرید و فروشی باشد و نه دوستی‌ای» یعنی: در روز قیامت دادوستدی نیست تا کسی که در عمل کوتاهی کرده، با دادن عوض و جریمه‌ای خود را از عذاب خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بازخیرد کند همچنین در آن روز پیوندهای دوستی و رفاقت نیز وجود ندارد تا دوست برای دوستش میانجیگری و شفاعت کرده او را از عذاب برهاند بنابراین، بنده باید برای نجات خویش، خود توشه و زادو برگ ایمانی کسب کرده به نماز و انفاق و دیگر اعمال شایسته روی آورد.

به قولی: انفاق پنهانی، در صدقات نافله و اختیاری بهتر است و انفاق آشکار در زکات فرض.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفَلَكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ ﴿٣٢﴾

بعد از آن که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ احوال و اوصاف نیکبختان و بدبختان را روشن ساخت، اینک ادله‌ای را که بر وجود و یگانگی و کمال علم و قدرتش دلالت می‌کند، بیان می‌کند تا وجوب شکرش بر بندگان محرز شود و کفاری که این نعمتها را ناسپاسی می‌کنند، در معرض توبیخ بیشتر قرار گیرند: «خدا آن ذاتی است که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرورستاد پس به وسیله آن آب، از میوه‌ها برای شما روزی‌ای بیرون آورد» یعنی: از محصولات و میوه‌های گوناگون روزی‌ای برای بنی‌آدم بیرون آورد که به وسیله آن زندگی کنند. پس کسی که این چنین جایگاهی داشته باشد، بی‌شک سزاوار

آن است که مورد پرستش قرار گرفته و در راه وی انفاق شود «و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او» طبق خواسته شما «در دریا روان شود» و آن را در مصالح و منافع خود به کار گیرید «و رودها را برای شما مسخر کرد» تا آنها را در هر جایی که می‌خواهید به جریان اندازید و نیز بر رودخانه‌ها کشتیرانی کنید. پس خدایی که این همه بر شما منت نهاد، بی‌شک سزاوار پرستش و شکر است.

وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ ﴿٣٣﴾

«و برای شما خورشید و ماه را - که پیوسته روانند - رام گردانید» تا از نور و روشنی و سایر منافع آنها استفاده کنید، خورشید و ماهی که پیوسته فعالند و به حیات انسان، حیوان، رستنی‌ها و غیره نیرو و مدد می‌رسانند. یا معنی این است: خورشید و ماه، همیشه به پیروی از فرمان خدا ﷻ در حرکت و جریانند و هرگز از سیر و حرکت باز نمی‌مانند «و رام ساخت برای شما شب و روز را» که از پی یکدیگر می‌آیند. پس روز برای سعی و تلاشتان در امور معاش است و شب هم برای آرام‌گرفتن و استراحتتان و این همه، شکر و سپاس او را می‌طلبند.

وَأَن تَكُونُوا مِن كَلِمَةٍ سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّا الْإِنْسَانُ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿٣٤﴾

«و از هر چه که از او خواستید به شما عطا کرد» و از هر چه هم که نخواستید، اما مورد نیاز شماست و از آن بهره‌مند می‌شوید، نیز به شما عطا کرد «و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به‌شمار درآورید» یعنی: به‌هیچ وجهی از وجوه، توان شمارش و احاطه نعمتهای حق تعالی را ندارید و اگر فردی از افراد بشر بخواهد تا نعمتهای خدای عزوجل را بر خود در آفرینش عضوی از اعضا یا حسی از حواسش به‌شمار آورد، هرگز بر این کار قادر نیست پس چگونه خواهد بود شمارش دیگر نعمتهایی که حق تعالی در کل اعضای وجودش آفریده است و نیز سایر نعمتهایی که

از خارج وجودش بر او احاطه کرده و با اجناس و الوان مختلف و متنوع خود، او را در هر وقت و هر زمان از همه جهت زیر پوشش خویش قراردادده است.

امام فخر رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «چون خواهی لقمه نانی برگیری و به دهان بری... در این امر نیک تأمل کن که این لقمه نان به سامان نمی‌رسد مگر آن‌که این عالم به تمام و کمال بر درست‌ترین وجه فعال باشد»، سپس او شرحی شافی و کافی از روند شکل‌یابی این امر ارائه کرده و در پایان می‌گوید: لذا با آنچه یاد کردیم، آشکار شد که شناخت سود و منافع همین یک لقمه، جز با شناخت جزئیات بسیار دیگری مقدور نیست و عقل‌ها از درک ذره‌ای از این مباحث قاصرند». در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول اکرم ﷺ در دعای خویش می‌گفتند: «اللهم لك الحمد غير مكفي ولا مودع ولا مستغني عنه ربنا: بارخدایا! شکر و سپاس برای توست، بی‌آن‌که تو به شکر و سپاس ما نیازی داشته باشی، یا آن را ترک کنیم و با آن وداع گوئیم، یا از آن بی‌نیاز باشیم پروردگارا». پس بارخدایا! ما تو را بر هر نعمتی که به ما داده‌ای و جز تو هیچ‌کس دیگر، حد و مرز و مقدار آن را نمی‌داند، شکر و سپاس می‌گوییم: «اللهم إنا نشكرک علی کل نعمة أنعمت بها علينا مما لا يعلمه إلا أنت» «همانا انسان ستم پیشه است» بر خود با غفلت از شکر نعمت «ناسپاس است» کفار: بسیار ناسپاس است نعمتهای خداوند ﷻ را بر خود و منکر آن نعمتهاست و چنان‌که باید شکرگزار آنها نیست.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ﴿٢٥﴾

«و یاد کن هنگامی را که ابراهیم گفت» بعضی از مفسران برآنند که ذکر داستان ابراهیم علیه السلام در اینجا همچون مثالی برای کلمه پاکی است که در هر وقت میوه‌ای پاک می‌دهد^۱ لذا ابراهیم علیه السلام در عبادت خدای عزوجل الگو و نمونه است و باید موحدان به او اقتدا کنند. آری! ابراهیم علیه السلام دعای پایداری بر آیین توحید کرد و گفت:

^۱ نگاه کنید به «آیه/ 25» از همین سوره.

«پروردگارا، این شهر را» یعنی: مکه را «جایی امن بگردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار» به قولی: مراد وی فرزندان صلبی اش، و به قولی دیگر: مراد وی تمام ذریه و تبارش بود. صنم: تمثالی بود که اهل جاهلیت از سنگ و مانند آن می ساختند و آن را پرستش می کردند.

وقتی ابراهیم علیه السلام - این قافله سالار توحید و پدر پیامبران علیهم السلام - از عبادت بتان به خدا عز وجل پناه برده و دعا می کند که حق تعالی او را از آن دور بدارد پس دیگران به ترس از افتادن در این ورطه سزاوارترند زیرا هر عصری دارای بتان و اصنام مخصوص به خود است که گاهی حتی بر تیزبینان آن عصر هم پنهان و ناشناخته می ماند لذا باید به هوش بود و بتان زمان خویش را شناخت.

رَبِّ اِنَّهُمْ اَضَلُّنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ ۗ فَمَنْ تَبِعَنِ فَاِنَّهٗ مِنِّي ۗ وَمَنْ عَصَانِيْ فَاِنَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۳۶﴾

«پروردگارا، آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند» یعنی: با آن که این بتان جماداتی بی درک و شعور بیش نیستند، اما سبب گمراهی بسیاری از مردم شده اند پس گویی مردم را گمراه کرده اند «پس هر که از من پیروی کند» در دینم و مسلمانی موحد شود «بی گمان او از من است» یعنی: از اهل دین من است «و هر که مرا نافرمانی کند» و از من پیروی نکرده و در آیین من در نیاید «پس به یقین تو آمرزنده مهربانی» هر چند گناه وی هم بزرگ باشد.

به این مناسبت خاطر نشان می شود که: اهل سنت و جماعت میان جایز عقلی و جایز شرعی در حق خداوند متعال فرق می گذارند، یعنی در نزد آنان عقلا جایز است که خداوند متعال هر گناهی را بیامرزد ولی چون خود او خود خبر داده که شرک را نمی آمرزد پس عقیده به این که آمرزش شرک مستحیل الوقوع (غیرممکن) می باشد، نیز واجب است. هر چند به قولی: مراد ابراهیم علیه السلام در اینجا از نافرمانی، نافرمانی از وی در غیر شرک است.

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿٣٧﴾

«پروردگارا! هرآینه من بعضی از فرزندانم را» مراد فرزندش اسماعیل علیه السلام است «در وادی بی کشت» و بی آب و علف که وادی مکه است «نزد خانه محرم تو سکونت دادم» به قولی: خانه کعبه را از آن رو «محرم» نامیدند که بر متجاوزان ستمگر هتک حرمت آن حرام گردیده و نیز هر نوع بی احترامی و استخفاف و اهانت به آن حرام است «پروردگارا! تا نماز را برپا دارند» یعنی: ایشان را در این وادی اسکان دادم تا در آن نماز را برپا دارند «پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده» به سبب محبت خود و خانهات و به تبع آن محبت مجاوران خانهات تا در آن حج و عبادت انجام دهند. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: اگر ابراهیم علیه السلام به جای «دل‌های برخی از مردم»، «دل‌های همه مردم» می گفت، قطعاً دل‌های فارس و روم و تمام مردم به کعبه مشتاق می شد. «و آنان را از محصولات مورد نیازشان روزی ده» محصولاتی که در آن می رویانی، یا به سوی آن از جاهای دیگر جلب می کنی «باشد که سپاسگزاری کنند» نعمتهای تو را.

پس خداوند جل جلاله دعای ابراهیم علیه السلام را اجابت کرد و کعبه را حرم امنی گردانید که تمام محصولات به سوی آن آورده می شود تا بدانجا که انسان میوه بهاری و تابستانی و پاییزی و زمستانی را در یک روز واحد در آن می یابد.

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعَلَّمَ مَا تُخْفِي وَمَا نُعَلِّمُ وَمَا يُخْفِي عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٣٨﴾

«پروردگارا! بی گمان تو آنچه را که پنهان می داریم و آنچه را که آشکار می کنیم، می دانی و چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نمی ماند» آری! تو به احوال و مصالح ما از خود ما داناتری و از خود ما به خود ما مهربان تری پس نیازی وجود ندارد که ما طلب کنیم، لیکن ما تو را برای اظهار عبودیت و ابراز فقر خود به سوی رحمت می خوانیم؛ همچنین بدان جهت که ما به دریافت این برکات شتاب داریم. تکرار ندای «ربنا» برای مبالغه در تضرع و زاری به بارگاه حق تعالی است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٩﴾

«سپاس خداوندی را که با وجود سالخورده‌گی» من و زلم «اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. به راستی پروردگار، شنوای دعاء است» به قولی: اسماعیل علیه السلام در نود و نه سالگی و اسحاق علیه السلام در صد و دوازده سالگی ابراهیم علیه السلام به دنیا آمدند.

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ﴿٤٠﴾

«پروردگارا! مرا برپا دارنده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز» یعنی: برخی از نسل و تبارم را نیز برپادارنده نماز قرار ده. ابراهیم علیه السلام همه را در دعای خویش شامل نساخت زیرا می دانست که بعضی از آنان از جمله کفار خواهند بود و نماز را برپا نخواهند داشت و خدای عزوجل خود او را از این امر آگاه کرده بود «پروردگارا! ودعای مرا بپذیر» یعنی: دعایم را اجابت کن، یا عبادتم را بپذیر.

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ﴿٤١﴾

«پروردگارا! روزی که حساب برپا می شود» یعنی: روز ثبوت حساب بر مکلفان در محشر و این تعبیر چنان است که گفته می شود: بازار برپا شد «بر من و بر پدر و مادرم بیامرز» به قولی: او قبل از آن که بداند پدر و مادرش دشمن خدای سبحانند، برای آنها طلب مغفرت کرد «و بر مؤمنان» نیز بیامرز. از میان بندگان خدا عز وجل مؤمنان را به دعای مغفرت مخصوص ساخت زیرا دعای مغفرت در حق کفار جایز نیست.

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِيلاً عَمَّا يَعْمَلُ الْفَالِطُونَ ﴿٤٢﴾

﴿٤٢﴾

«و خدا را از آنچه ستمکاران می کنند، غافل مپندار» یعنی: چون ستمگران را در سلامتی و امنیت و نعمت دیدی، این پندار بر ذهن و ضمیرت غالب نشود که خدای سبحان از سزاوار بودن آنها برای عذاب غافل است «جز این نیست که آنان را» یعنی:

مجازات آنان را در برابر ستمشان «برای روزی که چشمها در آن خیره شود به تأخیر می‌اندازد» یعنی: آنها را در دم مجازات نمی‌کند بلکه کیفر آنان را برای روزی به تأخیر می‌اندازد که چشمهای محشریان در آن باز مانده و بسته نمی‌شود؛ از هول آنچه که در این روز می‌بینند و از شدت حیرت و دهشتی که بر آنها چیره می‌شود.

مُهَطِعِينَ مُعْنِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ ﴿٤٣﴾

سپس خداوند متعال کیفیت برخاستنشان از قبرها و شتافتنشان به سوی میدان حشر را بیان کرده می‌فرماید: «شتابانند» به سوی محشر در پی ندای دعوتگر «سربه بالا برداشتگان» به سوی آسمان و نگاه‌کنندگان به سوی آن؛ با نگاه‌های پر از هول و هراس و بیچارگی و ذلت، به طوری که همه سر به آسمان دارند و کسی به دیگری نمی‌نگرد «چشمشان به سویشان باز نمی‌گردد» یعنی: چشمهایشان همچنان باز و مبهوت باقی می‌ماند «و دل‌هایشان خالی است» از عقل و فهم و جرأت، به سبب پریشانی و هراس و حیرت و دهشتی که به آن در افتاده‌اند.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبِ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرَّسُولَ ۖ أَوْلَمْ نَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِن قَبْلُ مَا لَكُم مِّن زَوَالٍ ﴿٤٤﴾

«و بترسان» ای پیامبر! ﷺ «مردم را از روزی که عذاب بر آنان می‌آید» که آن روز، روز قیامت است «پس آنان که ستم کرده‌اند، می‌گویند» یعنی: کافران در آن روز می‌گویند: «پروردگارا! ما را تا چندی مهلت بخش» ما را تا زمانی معین که دور نیست، مهلت ده و به دنیا برگردان «تا دعوت تو را» که بر زبان پیامبرانت مطرح کرده‌ای «اجابت کنیم و از پیامبران پیروی کنیم» در آن برنامه‌ها و تکالیفی که به ما ابلاغ کرده‌اند و در این مهلت، آنچه را که در قبال آن کوتاهی و اهمال کرده‌ایم، جبران کنیم.

در اینجاست که به شیوه توبیخ در پاسخشان گفته می‌شود: «مگر شما پیش از این قسم نمی‌خوردید که شما را هیچ زوالی نیست؟» آیا این شما نبودید که در دنیا سوگند می‌خوردید که فنا ناپذیرید و هرگز در پی آن دنیا قیامت و معادی نیست؟!!

وَسَكُنْتُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ ﴿٤٥﴾

«و سکونت گزیدید» یعنی: مستقر شدید «در منازل کسانی که بر خود ستم کردند» آن منازل عبارت از: شهرهای ثمود و مانند آن از اماکن کفاری است که با کفر به خدای سبحان و نافرمانی وی بر خویشان ستم کردند «و برای شما آشکار شد» با مشاهده آثار عذابشان «که با آنان چگونه معامله کردیم» و چه مجازات و عذاب سختی در برابر جرایم و گناهان و نافرمانی‌هایشان به آنان رساندیم، اما با وجود مشاهده این آثار، درس عبرت نگرفتید «و مثلها برای شما زدیم» در کتابهای خود و بر زبان پیامبران خویش عليه السلام به جهت توضیح و بیان بیشتر و اتمام و اکمال حجت. یعنی: پس چرا آن همه حجت را مورد انکار قرار داده و از آنها درس نگرفتید؟!!

وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ ﴿٤٦﴾

«و به یقین آنان نیرنگ خود را به کار بردند» در انکار حق و اثبات باطل بزرگی که تمام توش و توان خود را در راه آن نهاده‌اند «و مکرشان نزد خداست» یعنی: با دوستان خدای سبحان مکر می‌ورزند در حالی که او آنان را در حال مکرورزی می‌بیند و بر مکر و نیرنگشان احاطه داشته و آن را دقیقاً می‌داند «هرچند از مکرشان کوهها از جای برآیند» یعنی: هرچند نیرنگ آنان تا بدان پایه نیرومند باشد که به ازجا کنده شدن کوهها بینجامد، اما با وجود آن نیرنگ بزرگ، خدای عزوجل دین خویش را نصرت می‌دهد. به قولی دیگر معنی این است: خداوند جل جلاله از نیرنگشان آگاه است و او نیرنگشان را چنان بزرگ نمی‌داند که کوهها بر اثر آن از جای برآیند بلکه نیرنگشان بسیار ضعیف است. پس در حالی که آفرینش کوهها با آن بزرگی بر خدای عزوجل بس

آسان است، چگونه بی‌اثر ساختن نیرنگشان بر وی دشوار می‌باشد؟ به قولی دیگر: خداوند عز وجل در این آیه اهل ایمان را به کوه‌ها تشبیه کرده است.

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلَفًا وَعِدَّتْهُ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٤٧﴾

«پس مپندار که خداوند وعده خود به پیامبرانش را خلاف می‌کند» مراد، وعده خدای سبحان به پیامبرانش با این فرموده وی است: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا...﴾ (ما قطعاً پیامبران خود را نصرت می‌دهیم) «غافر/۵۱» و فرموده وی: ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي﴾ (خداوند فیصله کرده است که قطعاً من و پیامبرانم پیروز می‌شویم) «مجادله/۲۱». «بی‌گمان خداوند غالب» است پس هیچ کس نمی‌تواند بر او غلبه کند «صاحب انتقام است» پس قطعاً از دشمنانش برای دوستانش انتقام می‌گیرد.

يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿٤٨﴾

«روزی که زمین به غیر این زمین مبدل گردانیده شود» در رأی اکثر مفسران، مراد از آن: تغییر دادن اوصاف زمین است. اما به قولی: مراد تغییر دادن ذات زمین می‌باشد «و آسمانها به غیر این آسمانها مبدل گردانیده شود» تغییر دادن آسمانها نیز - بنا بر اختلاف فوق در میان مفسران - به معنای تغییر دادن اوصاف یا تغییر دادن ذات آنهاست. تغییر دادن اوصاف زمین در روز قیامت عبارت است از: هموار کردن تله‌ها و بلندیهای آن، درهم کوبیدن و هموار کردن کوههای آن و گستراندن و هم سطح ساختن نابرابریهای آن. و تبدیل کردن اوصاف آسمانها عبارت است از: متلاشی ساختن و درهم شکافتن ستارگان، درهم پیچاندن خورشید و تاریک کردن ماه. در حدیث شریف آمده است: «مردم در روز قیامت بر زمین سفید بی‌نشانی حشر می‌شوند که همانند قرص نان پاک و صافی^۱ است و در آن از هیچ کس علامت و نشانی وجود ندارد». در روایت دیگری آمده است: «زمین محشر، زمینی است سفید که نه بر آن خونی ریخته

^۱ عبارت حدیث شریف «قرصه النقی» است، قرصه النقی نانی است که آرد آن چندین بار غربال شده باشد.

است و نه بر آن گناهی انجام گرفته است». همچنین از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ درباره آیه: (يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ عَيْرَ الْأَرْضِ ...) سؤال کردم و گفتم: یا رسول الله! در آن روز که زمین به زمین دیگری تبدیل می شود، مردم کجا هستند؟ فرمودند: «بر بالای صراط». «و مردم به حضور خداوند یگانه قهار ظاهر شوند» یعنی: مردم از قبرهای خود ظاهر و آشکار شوند، یا آنچه را که در دنیا از اعمال خود کتمان می کردند، آشکار شود. ذکر وحدانیت حق تعالی در کنار قهاریت وی، مفید آن است که کار در آن روز، نهایت سخت و سنگین است.

وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٤٩﴾

«و مجرمان را در آن روز دست و پا به هم بسته در زنجیرها می بینی» یعنی: مشرکان را در روز قیامت می بینی که در زنجیرها به هم بسته شده اند، یا با شیاطین به هم بسته شده اند، یا دستهایشان در زنجیرها و بندها به پاهایشان بسته شده است. چنان که در ترجمه شاه ولی الله دهلوی رَحِمَهُ اللهُ آمده است.

سَرَابِطُهُمْ مِّنْ قَطْرَانٍ وَتَعْنَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ ﴿٥٠﴾

«تن پوشهایشان از قطران است» یعنی: لباسها و پیراهنهایشان از ماده «قطران» است که از آن بر پوست بدنشان مالیده می شود. و چرا این ماده انتخاب شده است؟ زیرا آتش در این ماده به سرعت مشتعل می شود و نیز این ماده بوی گندیده ای دارد. قطران: صمغی رقیق، چسبنده و سیاه رنگ است که از جوشاندن چوب و زغال یا مانند آن به دست می آید و سخت قابل اشتعال می باشد. ابن عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می گوید: «قطران مس گداخته است». در بعضی از ترجمه ها «قطران» به «قیر» معنی شده است «و آتش چهره هایشان را می پوشاند» یعنی: آتش بر روی چهره هایشان زبانه می کشد و آنان را عذاب می دهد. مخصوصا پوشش آتش بر چهره هایشان ذکر شد زیرا حواس مدرکه در چهره قرار دارد و چهره گرمی ترین بخش ظاهری بدن است چنان که قلب گرمی ترین عضو باطنی بدن می باشد.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٥١﴾

«تا خداوند هر کسی را، بر وفق آنچه کرده است» از خیر یا شر «جزا دهد، همانا خداوند زود حساب‌گر است» چیزی او را از کار حساب به خود مشغول نمی‌سازد همچنین حساب یکی از آنان او را از حساب دیگران به خود مشغول نمی‌سازد لذا او این حساب را همزمان با تمام خلائق انجام می‌دهد.

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ، وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ الْوَحِيدُ وَيَذْكُرُوا الْأَنْبِيَاءَ ﴿٥٢﴾

«این بلاغی است» یعنی: این قرآن، یا آنچه که در این سوره آمده است ابلاغی است که برای پند و اندرز گرفتن کافی است؛ «برای مردم» همگی‌شان؛ زیرا با قرآن، حجت کامل بر آنان اقامه می‌شود «و تا بدان بیم یابند» یعنی: تا با این ابلاغ، به خود آیند و به راه گرایند «و تا بدانند که او معبودی یگانه است» یعنی: تا با ادله تکوینی‌ای که قبلاً ذکر شد و با آیات قرآنی تلاوت شده در این سوره، به وحدانیت خدای سبحان و عدم وجود شریکی برای او پی برده و به خوبی به این امر دانا گردند «و تا صاحبان خرد پند گیرند» و با این ابلاغ، از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آیند. به این ترتیب، این آیه کریمه مقاصد این سوره را در ابلاغ، انذار، اعلام وحدانیت خداوند عَلَّامٌ و پند و تذکر برای مردم خلاصه کرده است.

﴿سوره حجر﴾

مکی است و دارای (۹۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه به سبب بیان داستان اصحاب حجر در آن، «حجر» نام گرفت. «حجر» وادی ای است در میان مدینه و شام و اصحاب حجر، قوم ثمود اند. این سوره در موضوع خود اهداف سوره‌های مکی را دنبال می‌کند، یعنی محور آن: اثبات توحید، نبوت و معاد می‌باشد.

الرُّتَّكَ ءَايَةُ الْكِتَابِ وَقُرْءَانِ مُبِينٍ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: «الف، لام، راء» و بحث بر سر حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت «این» آیاتی که سوره حجر متضمن آن است؛ «آیات کتاب و قرآن مبین است» مراد از کتاب نیز قرآن است و در اینجا هر دو اسم برای آن با هم ذکر شد. مبین: یعنی روشنگر و مفید بیان. آری! قرآن روشنگر و اثبات کننده وجود، صفات و سنن الهی، بیانگر دین و شریعت، تبیین کننده طبیعت و ویژگی‌های انسان، گویای دردها و درمانهای او و نهایتاً روشنگر تمام نیازهای او می‌باشد.

رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿۲﴾

«چه بسا کسانی که کافر شدند، آرزو کنند که کاش مسلمان بودند» مراد این است که چون در روز قیامت پرده‌های ظلمانی دنیای مادی از برابر دل و دیده انسانها به کنار رود و حقیقت بر کفار آشکار گشته بطلان شیوه کافریشان روشن گردد و این امر بر آنان هویدا شود که دین حق نزد خدای سبحان همانا دین اسلام است و دین حقی غیر از آن وجود نداشته، در این هنگام است که آنان در این آرزو می‌افتند که کاش مسلمان می‌بودند ولی این آرزویشان فقط از روی حسرت و ندامت و ملامت کردن نفس‌هایشان از قصور در پیشگاه خداوند جل جلاله است و هیچ سود و ثمری برایشان در بر ندارد. به قولی: کفار در وقت جان کندن این آرزو را می‌کنند آن‌گاه که حجاب‌ها از برابر آنان کنار زده

می‌شود. به‌قولی دیگر: هنگامی این آرزو را می‌کنند که مسلمانان به بهشت وارد می‌شوند چنان‌که در حدیث شریف به‌روایت ابوموسی‌اشعری رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «چون دوزخیان و کسانی از اهل قبله که خداوند جل جلاله خواسته است «یعنی گنهکارانشان» در دوزخ با هم یک‌جا شوند، کفار به مسلمانان می‌گویند: آیا شما مسلمان نبوده‌اید؟ می‌گویند: چرا؟ مسلمان بوده‌ایم. می‌گویند: اما اسلام شما هیچ بلایی را از شما دفع نکرد و اینک با ما در دوزخ همدم گشته‌اید؟ مسلمانان در پاسخشان می‌گویند: ما گناهایی داشته‌ایم که بدانها مورد مؤاخذه قرار گرفته‌ایم! آن‌گاه خدای عزوجل که شنوای گفت‌وگوی آنان است، دستور می‌دهد تا کسانی از اهل قبله را که در دوزخ هستند از آن بیرون آورند. پس چون کفار این رویداد را می‌بینند، می‌گویند: ای کاش ما هم مسلمان بودیم تا چنان‌که آنان از دوزخ بیرون آورده شدند، ما نیز از آن بیرون آورده می‌شدیم.»

دلیل این‌که از آرزوی کفار به (ربما) که مفید تقلیل است، تعبیر شد در حالی که در چنان مقامی باید چنین آرزویی بسیار باشد، این است که: کفار چنان در هول و هراس دوزخ و قیامت گرفتار می‌شوند که این هول و هراس، مجال فکر کردن در چنین اموری را به آنان نمی‌دهد.

ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْمَلُونَ ﴿٣﴾

سپس خداوند متعال کفار را چنین مورد تهدید قرار می‌دهد: «بگذارشان» ای پیامبر صلی الله علیه و آله! «تا بخورند و برخوردار شوند و آرزوی دراز سرگرمشان کند پس به‌زودی خواهند دانست» یعنی: رهایشان کن تا سرگرم دنیای دون خودشان بوده، هرگز به‌خود نیایند و هیچ‌گاه از باطل به‌سوی حق ره نسپرند، بگذارشان در فرورویهای باطل و بیهوده‌شان؛ مانند خوردن، خوابیدن و بهره‌مند شدن از لذایذ و خوش‌گذرانی‌های دنیا زیرا آنان همانند چهارپایانی هستند که جز این دیگر هم و غمی ندارند. آری! بگذارشان در این آرزوهای طولانی و «طول‌امل»؛ تا آرزوهای پرپهنای دنیوی، آنان را

از پیروی‌ات به خود سرگرم سازد اما به‌زودی زشتی و پلیدی عملکرد و فرجام عبرت‌بار کار خویش را خواهند دانست.

شایان ذکر است که در نکوهش طول «أمل» - یعنی آرزوهای طویل‌مدی و دنیوی - احادیث زیادی آمده است؛ از جمله این حدیث شریف است: «فرزند آدم پیر می‌شود اما دو چیز همچنان در او جوان می‌گردد: حرص و أمل». در حدیث شریف دیگری آمده است: «چهار چیز از بدبختی است: خشک بودن چشم، قساوت قلب، طول آرزو و حرص بر دنیا».

هدف آیه کریمه، نومید ساختن پیامبر ﷺ از این امر است که کفار به خود آیند و از کفر بازایستند و اعلام این واقعیت به ایشان است که آنان اهل خواری و خفت‌اند لذا نصیحتشان هیچ سودی در بر ندارد.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرَبَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ ﴿٤﴾

بعد از آن‌که خداوند ﷻ پیامبرش ﷺ را به ترک کردن این گروه از کفار فرمان داد، علل این فرمان را در آیات ذیل چنین بیان می‌کند:

«و ما هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آن‌که اجل مکتوب معینی داشت» که آن اجل نزد خدای عزوجل در لوح محفوظ نوشته است. لذا نابودی مجرمان نه از آن موعد پیش می‌افتد و نه پس و این موعد نزد حق تعالی نه مجهول است و نه فراموش شده.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَخِرُونَ ﴿٥﴾

«هیچ امتی از اجل خویش نه پیش می‌افتد» یعنی: قبل از فرارسیدن اجل خود نابود نمی‌شود «و نه پس می‌ماند» از اجل خویش لذا مهلتی که به امت‌ها داده می‌شود، نباید عاقلان را فریفته خود گرداند.

بنابراین، سنت و قانونمندی خداوند ﷻ در امت‌ها یکی است و آن این است که: او مردم هیچ سرزمینی را هلاک نمی‌کند مگر بعد از اقامه حجت بر آنان و به نهایت رسیدن اجل مقرر و موعودشان در لوح محفوظ. پس وقتی سنت الهی این است، بدان

ای محمد! که اجل محتوم کفاری که با تو ستیزه درپیش گرفته‌اند نیز فرامی‌رسد، بدین جهت، آنان را در حال و روزگار تأسف بارشان فروگذار.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿٦﴾ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧﴾

«و گفتند» کفار مکه به رسول خدا ﷺ از روی تهکم و استهزا «ای آن که قرآن بر او نازل شده است» یعنی: ای کسی که به زعم و ادعایش بر او قرآن نازل شده است «به یقین تو دیوانه‌ای» یعنی: تو به سبب این ادعا که می‌گویی رسول خدا و مأمور تبلیغ احکام وی هستی، یقیناً دیوانه‌ای زیرا به نظر ما کسی که عاقل باشد، چنین ادعای بزرگی نمی‌کند. آری! علت دیگری که باید کفار مکه را به‌حالشان واگذاری این گونه سخنان است.

آن گاه کفار مکه افزودند: «اگر از راست‌گویان هستی، چرا فرشته‌ها را پیش ما نمی‌آوری» تا بر راستگویی‌ات گواهی دهند؟ به‌قولی معنی این است: اگر از راست‌گویان هستی، چرا فرشتگان را بر سر ما نمی‌آوری تا ما را به سبب تکذیب تو مجازات کنند؟.

مَا نَزَّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ ﴿٨﴾

خداوند متعال این سخنانشان را رد کرده می‌فرماید: «فرشتگان را جز به‌حق» یعنی: جز برای آنچه که حکمت و مشیت ربانی ما اقتضا کند «فرو نمی‌فرستیم» و آن مناسبت حق، یا در فرود آوردن پیام و وحی است، یا در نازل کردن عذاب پس درخواست شما از آن اموری نیست که فرستادن فرشتگان در آن لازم و قرین حکمت باشد «و در آن هنگام، دیگر مهلت نیابند» یعنی: اگر ما فرشتگان را فرودآوریم، قطعاً کفار در آن هنگام مورد مجازات سخت قرار می‌گیرند و نابود ساخته می‌شوند زیرا سنت ما این است که اگر طبق درخواست مردم معجزه حسی نازل کنیم اما آنها بعد از مشاهده آن ایمان نیاورند، به‌دنبال آن بی‌درنگ عذاب ریشه‌کن کننده بر آنها نازل می‌کنیم لذا

فرود آوردن فرشتگان مسلما به زیان آنهاست نه به سودشان و حکمت ما بر این نیست که به شتاب عذابشان کنیم زیرا این امر در علم ازلی ما سبقت گرفته که برخی از آنان و از فرزندان‌شان به زودی ایمان می‌آورند.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۱۰﴾

سپس حق تعالی در رد اتهام جنون به رسول خدا ﷺ به سبب نزول قرآن برایشان، می‌فرماید: «بی‌تردید ما این قرآن را نازل کرده‌ایم» یعنی: این قرآنی را که آنها منکر آند و تو را به سبب آن به دیوانگی متهم می‌کنند، ما فرود آورده‌ایم «و قطعاً ما خود نگهبان آنیم» از اشتباه و تحریف و افزودن و کاستن و مانند اینها؛ از آنچه که سزاوار آن نیست. آری! این ویژگی مهم قرآن کریم است که حق تعالی در گذر زمان تا ابدالدهر عهده دار حفظ و نگهداشت آن گردیده، بر خلاف کتاب‌های پیشین که علما و روحانیون مأمور حفظ آنها بودند ولی امانت را رعایت نکرده و آن کتابها را تبدیل و تحریف نمودند بلکه حتی کار را بدانجا رساندند که اصل آن کتابها نابود و ناپدید شد و امروز دیگر اثری از آنها بر جای نیست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۰﴾

آن‌گاه خداوند متعال از باب تسلیت و دلجویی پیامبرش خطاب به ایشان می‌فرماید: «و به یقین پیش از تو نیز در گروه‌های پیشینیان» یعنی: در امت‌ها، فرقه‌ها و طوائف نخستین و آیندگان آنان «پیامبرانی فرستادیم» پس ای محمد ﷺ! تنها تو نیستی که در میدان رسالت، با این امواج سرکش مخالفت روبرو شده‌ای. شیعه: جمع شیعه است و شیعه: فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متفق باشد.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١١﴾

«و هیچ پیامبری بر آنان نیامد جز آن که او را به مسخره می گرفتند» چنان که ای محمد ﷺ! این گروه کفار با تو چنین رویه‌ای در پیش گرفتند.

كَذَلِكَ نَسَلُكُمْ فِي قُلُوبِ الْمَجْرِمِينَ ﴿١٢﴾

«بدین گونه آن را در دل مجرمان راه می دهیم» یعنی: گمراهی را در دل مجرمان و بزهکاران جدید راه می دهیم چنان که آن را در دل مجرمان پیشین راه دادیم. به قولی معنی این است: بدین گونه قرآن را در دل آنان راه می دهیم پس آن را تکذیب می کنند چنان که پیشینیان پیامهای ما را تکذیب کردند.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةَ الْأُولِينَ ﴿١٣﴾

«که به آن ایمان نمی آورند» یعنی: به قرآنی که آن را فرود آوردیم، ایمان نمی آورند «و» هرآینه سنت پیشینیان گذشت» یعنی: راه و رسم پیشینیان پیوسته چنین بوده است. همچنین سنتی که خداوند ﷻ در ناپود کردنشان بنیان گذاشته - آنجا که روش تکذیب و استهزا را در پیش گیرند - تغییر ناپذیر است، بدین جهت ای محمد ﷺ! به مسلمان شدنشان طمع میند و آنها را فروگذار تا در باتلاق اندیشه‌ها و آرزوهای پست خود فرو روند.

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ ﴿١٤﴾ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ

مَسْحُورُونَ ﴿١٥﴾

«و اگر بر آنان» یعنی: بر این گروه معاند تکذیب کننده استهزاگر به محمد ﷺ «دری از آسمان می گشودیم» و به آنان امکان می دادیم تا بر آن صعود کنند «پس همواره در آن بالا می رفتند» به وسیله ابزار و تجهیزات فضایی، یا بدون ابزار تا آنچه را در آسمان از عجایب ملکوت است، مشاهده کنند، آری! اگر چنین می کردیم «قطعا می گفتند» این

کفار نابکار؛ از فرط عناد و سرکشی و لجاجت‌شان «جز این نیست که ما چشم‌بندی شده‌ایم» و چشمان ما از دریافت حقیقت بسته شده است. به‌قولی معنای سخنشان این است: اختلال پدید آمده در دیدگان ما بر اثر مستی شراب است «بلکه ما مردمی هستیم که افسون شده‌ایم» بنابراین، آنچه می‌بینیم هیچ حقیقتی ندارد. این تصویری است واقعی از عنادشان زیرا وقتی آنان معجزه حسی‌ای که ایمان به خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فرشتگان، پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و کتبش را بر آنان الزام می‌کند ببینند ولی به بینایی خود این نسبت را بدهند که ادراک آن به سبب عارضه سکر و مستی یا جادو و افسون‌زدگی، ادراکی حقیقی و منطبق با واقع نیست پس در چنین حال و وضعی، جز فروگذاشتنشان دیگر چه راهی باقی می‌ماند؟ مگر پند و موعظه سودی به حالشان دارد؟!

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٦﴾

«و بی‌گمان در آسمان برجهایی آفریدیم» مراد از برجها: ستارگان سیار دوازده‌گانه مشهورند که نامهای آنها عبارت است از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. گفتنی است که دانش نجوم و شناخت منازل ستارگان از بزرگترین علوم است که اندیشمندان از تعمق در آنها به عظمت خالق متعال راه می‌یابند، به‌علاوه این که بشر از فواید و منافع این شناخت نیز برخوردار می‌گردد؛ زیرا از آن در جهت یافتن راههای خشکی و دریا، شناخت اوقات و امور بسیار دیگری بهره می‌برد «و آن را» یعنی: آسمان را «برای بینندگان آراستیم» و نقش ستارگان در زیباسازی آسمان بر هیچ‌کس پوشیده نیست، بویژه بر اندیشمندانی که در آنها به دیده عبرت و تأمل می‌نگرند و بر دانشمندانی که دست‌اندر کار علم نجوم و بهره‌گیری از فواید آن بوده و از آن به وجود و قدرت آفریدگار بزرگ راه می‌برند.

وَحَفِظْنَهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿١٧﴾ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ، شِهَابٌ ثَمِينٌ ﴿١٨﴾

«و آن را» یعنی: آسمان را «از هر شیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم» به طوری که شیاطین نمی‌توانند به آن دستبرد زده و چیزی از وحی یا غیر آن را بشنوند «مگر کسی که دزدیده گوش فرادهد که شهابی روشن در پی او می‌افتد» و بی‌درنگ او را دنبال کرده یا به قتلش می‌رساند، یا او را آشفته‌حال و درمانده می‌گرداند چنان‌که در هر حال از استراق سمع بازش می‌دارد.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «قبل از تولد عیسی علیه السلام شیاطین از آسمانها بازداشته نبودند لذا به آسمانها وارد شده اخبار غیب را از فرشتگان می‌شنیدند و سپس آن‌را به منجمان و کاهنان انتقال می‌دادند و چون عیسی علیه السلام متولد شد، شیاطین از سه آسمان بازداشته شدند و بعد از آن‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متولد شدند، آنها از همه آسمانها ممنوع شدند، از این جهت کار کاهنی با بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از رونق افتاد».

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوْسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ ﴿١٩﴾

«و زمین را گسترانیدیم» یعنی: آن را مانند فرشی هموار گردانیدیم تا برای زندگی کردن انسان و حیوان آماده باشد. گفتنی است که گسترده بودن زمین با کرویت آن منافاتی ندارد بلکه خود یکی از دلایل علمی کرویت آن می‌باشد که اندیشمندان از تأمل در آن به عظمت آفریدگار متعال راه می‌برند^۱ «و در آن کوههای استوار افگندیم» تا انسان بر سطح آن دچار اضطراب نشده تعادلش را از دست ندهد و با آرامش و آسایش زندگی نماید «و از هر چیز، به‌طور سنجیده در آن رویانیدیم» یعنی: در زمین از هر چیزی در حدی معین و به اندازه و سنجش رویانیدیم. چنان‌که دانشمندان گفته‌اند: هر چیزی که در زمین است، با ترازوی حکمت سنجیده و به حد حاجت مقدر شده است.

^۱ شیخ محمد متولی الشعراوی (رحمه الله) در کتاب «معجزة القرآن الکریم» کرویت زمین را از این آیه استنباط کرده و در روشنی علم مستدلا آن را به بررسی گرفته، که مترجم آن مبحث را در کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» نقل کرده است پس به آن کتاب مراجعه کنید.

بایسته یادآوری است که در روشنی اکتشافات علمی جدید، معجزات بس بزرگی از این آیات متجلی شده است.

وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعْيِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُمْ رِزْقِينَ ﴿٢٠﴾

«و برای شما در زمین اسباب معیشت قرار دادیم» از خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و غیره، که به وسیله آنها زندگی می‌کنید. به قولی: «معایش» عبارت از تصرف در اسباب رزق و روزی در مدت زندگانی است «و برای کسانی که شما روزی دهنده آنها نیستید» نیز در زمین اسباب و وسایل معیشت قرار دادیم که آنان مردم دیگر غیر از شما و نیز چهارپایان و جانوران دیگر - با اختلاف انواع واجناس خود - می‌باشند.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدْرِ مَعْلُومٍ ﴿٢١﴾

«و هیچ چیز نیست مگر آن که گنجینه‌های آن نزد ماست» یعنی: همه ممکنات، مملوک و مقدر قدرت حق تعالی است و آنها را به هر کم و کیفی که بخواهد، از عدم به عرصه وجود می‌آورد «و ما آن» اشیاء «را جز به اندازه مقرر فرود نمی‌آوریم» از آسمان به سوی زمین. یا آن را بر حسب مشیت و حکمت بالغه و رحمت بی‌کران خود به خلق خویش، به مقدار نیاز آنان پدید می‌آوریم. در این آیه مبارکه نیز اعجازهای عظیم علمی به تجلی نشسته است، که علوم جدید دست اندرکار آنهاست.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ﴿٢٢﴾

«و بادها را باردارکننده فرستادیم» که ابرها را با بخار آب بارور می‌سازند و در نتیجه ابرها از آب گرانبار می‌شوند. همچنین بادها را سبب باردار شدن درختان گردانیدیم، با انتقال دادن گرده نر و تلقیح آن با گرده ماده تا در نتیجه این پیوند، میوه‌ها شکل گیرند و متولد شوند.

این بخشی دیگر از معجزات علمی قرآن کریم است که در عصر جدید تجلیات آن بهتر شناخته شده، هرچند که مفسران قدیم - مانند ابن کثیر - توانسته‌اند با فهم هر چند محدود آن، از عصر خود جلوتر باشند مثلاً ابن کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «أی تلقح السحاب فتدر ماء وتلقح الشجر...»^۱ «پس شما را بدان سیراب نمودیم» یعنی: آن آب باران را برای نوشیدن شما و حیواناتتان و سیراب ساختن اراضی‌تان آماده و مهیا کردیم «و شما آن را خزینه‌کننده نیستید» در ابرها، چاهها، آب‌گیرها، چشمه‌ها و کلا در دل زمین بلکه این ما هستیم که آن رانگه داشته و از بین نمی‌بریم تا شما و همه موجودات زنده حیوانی و نباتی از آن بهره‌برید.

وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِيهِ وَنُمِيتُهُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ﴿٢٣﴾

«و بی‌تردید، این ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم» پس پدیده زنده ساختن و میراندن به طور قطع، بر وجود و وحدانیت ما دلالت می‌کند «و ما وارث هستیم» زمین و همه چیزهایی را که بر روی آن است زیرا این فقط ماییم که بعد از فنای خلق خویش نیز باقی و پایدار و حی و قیوم هستیم. آری! حق تعالی بازمانده جاویدانی است که زنده لایزال است و هرگز نمی‌میرد.

وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَخْرِينَ ﴿٢٤﴾

«و بی‌گمان پیشینیان شما را دانسته‌ایم و قطعاً پسینیان شما را نیز دانسته‌ایم» مراد کسانی‌اند که در تولد و مرگ متقدم یا متأخر می‌باشند. یعنی: دانسته‌ایم همه‌کسانی را که از زمان آدم عليه السلام زنده شده و مرده‌اند و همچنین کسانی را که هم‌اکنون زنده‌اند یا بعداً تا روز قیامت زنده می‌شوند و می‌میرند و علم محیط ما به همه امور و احوال آنها فراگیر است. حسن رحمته در تفسیر آن می‌گوید: «دانسته‌ایم پیشاهنگان در اطاعت خویش

^۱ ترجمه: بادهای ابرها را بارور می‌سازند و در نتیجه ابر باران را فرو می‌ریزند و نیز همین بادهای باعمل تلقیح درختان را بارور می‌سازند.

- همچون نمازگزاران در اول وقت و اول صف و پیشاهنگان جبهه جهاد - و پس آمدگان در آن را زیرا پیشاهنگی در این امور، بی تردید از فضیلت برخوردار است».

وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾

«و مسلماً پروردگار توست که آنان را محشور می‌کند» پس نیکوکار را در برابر نیکوکاری و بدکار را در قبال بدکرداری اش پاداش و جزا می‌دهد زیرا هدف از حشر و نشر همین است و جز حق تعالی کس دیگری بر این کار توانا نیست «هرآینه او حکیم داناست» از حکمت خود هر چیز را در جای مناسب آن قرار می‌دهد و دانش او نیز بر همه چیز فراگیر است پس چگونه کافران به او کفر می‌ورزند؟!!

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ ﴿٣٦﴾

«و بی‌گمان انسان را از گل خشک از نوع لای سیاه بوی گرفته آفریدیم» مراد آفرینش آدم عليه السلام است. صلصال: گل خشک است که چون حرکت داده شود صدا و آواز می‌دهد و همین گل خشک چون در آتش پخته شود تبدیل به سفال (فخار) می‌شود. حمأ: گل سیاه دگرگون شده. مسنون: بدبو و گندیده. پس وقتی خاک خیس شود، به گل تبدیل می‌گردد و چون آن گل بدبو و گندیده شود به «حمأ مسنون» تبدیل می‌گردد و چون خشک شود، به «صلصال» تبدیل می‌گردد.

وَالْبَلَّاءَ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ ﴿٣٧﴾

«و پیش از آن» یعنی: پیش از آدم عليه السلام «جن را از آتش سموم خلق کردیم» مراد پدر جنیان ابلیس علیه اللعنه است و او را جن یا «جان» نامیدند، به سبب آن‌که از چشمها پنهان است. سموم: باد سوزانی است که در روزهای گرم پدیدار گشته و در منافذ جلد نفوذ می‌کند. این تعبیر اشاره‌ای است بر برودت طبع انسان و حرارت طبع جن و تنبیهی است بر شرف و برتری آدم بر جن.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَلِيقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَلٍ مِّن حَمَلٍ مَّسْنُونٍ ﴿٢٨﴾

«و یادکن هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: هرآینه من بشری را از گل خشک از قسم لای سیاه بوی گرفته خواهم آفرید» اعلام این امر به فرشتگان، گرامیداشتی از آنان و تعلیمی برای بندگان است تا شایستگان را از کارهای خود آگاه ساخته و اهل خبره و خرد را در جریان تصامیم خویش قرار دهند.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٢٩﴾

«پس وقتی آن را آفریدم» یعنی: وقتی صورت انسانی آن را برابر و به سامان آورده و اجزای وجودش را کامل کردم «و در آن از روح خود دمیدم پس پیش او به سجده درافتید» ای فرشتگان! به سجده شادباش و گرمی داشت، نه سجده عبادت و نیایش. قرطبی می گوید: «روح جسمی است لطیف که عادت خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ بر آن رفته تا حیات را در بدن با این جسم لطیف بیافریند». البته خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ روح را از باب نسبت دادن آفریده به آفریدگار، به خودش نسبت داد، یعنی: در آن از روحی دمیدم که آفریده عجیبی از آفریدگان من است. در عین حال، اضافه روح به سوی پروردگار، تشریف و تکریمی برای آدم عَلَيْهِ السَّلَام نیز هست.

باید دانست که خدای عزوجل هر کس از مخلوقاتش را که بخواهد، به هر کیفیتی که بخواهد و به وسیله هر چیزی که بخواهد، مورد اکرام و گرمی داشت خویش قرار می دهد؛ و این از مواهب حق تعالی است که کسی نمی تواند بر آن اعتراض کند.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٣٠﴾

«پس فرشتگان همگی یکباره سجده کردند» در هنگام صدور فرمان الهی؛ بی هیچ گونه تأخیر و درنگی.

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿٣١﴾

«جز ابلیس که سر باز زد از این که با سجده‌کنندگان باشد» به‌قولی: ابلیس از جنس فرشتگان بود ولی از روی استکبار و حسد به آدم، از سجده کردن سر باز زد و در نتیجه سزاوار عذاب الهی شد. به‌قولی دیگر: او از فرشتگان نبود ولی همراه آنان بود، بدین جهت نام فرشتگان بر وی غلبه یافت و به همان امری مأمور شد که آنان بدان مأمور شدند اما از روی رد و انکار سجده نکرد.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿٣٢﴾

«خداوند فرمود: ای ابلیس! تو را چه شده است که با سجده‌کنندگان نیستی؟» یعنی: از سجده نکردن برای آدم چه هدفی را دنبال می‌کنی؟

قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِشَيْءٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَلٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿٣٣﴾

«گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گل خشک، از قسم لای سیاه بد بو آفریده‌ای، سجده کنم» پندار ابلیس این بود که عنصر آفرینش او برتر از عنصر آفرینش آدم است.

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٣٤﴾

«فرمود: پس از این مقام» یعنی: از بهشت یا از آسمان و مقام بزرگی که در آن قرارداری «بیرون شو، بی‌گمان تو رانده شده‌ای» یعنی: تو ملعون هستی و از رحمت من مطرودی. حق تعالی او را «رجیم: سنگباران شده» نامید زیرا کسی که طرد شود، با سنگ زده می‌شود.

وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿٣٥﴾

«و هرآینه تا روز قیامت بر تو لعنت است» یعنی: طرد و دوری و راندن از رحمت من تا روز جزا به طور مستمر گریبانگیر توست و هرگز از آن جدایی نداری.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٣٦﴾

«گفت» ابلیس «پروردگارا! پس مرا مهلت ده» یعنی: اجلم را به تأخیر انداز و مرا نمیران «تا روزی که برانگیخته شوند» آدم و نسل وی. گویی او درخواست کرد تا هرگز نمیرد زیرا هرگاه مرگش تا روز رستاخیز به تأخیر افتد پس دیگر مرگی در کار نیست چرا که روز رستاخیز روزی است که در آن حیات از نو اعاده می شود و در آن برای مکلفان مرگی نیست. به قولی: ابلیس درخواست نکرد که نمیرد بلکه درخواست کرد که عذابش تا روز قیامت به تأخیر افتد و در دنیا معذب نشود.

در این آیه و آیات دیگر ملاحظه می کنیم که ابلیس می گوید: (پروردگارا!) و این دلیل بر آن است که او به وجود و ربوبیت خداوند عزوجل معترف است. پس از این تعبیر چنین بر می آید که هر کس به وجود و ربوبیت خداوند عزوجل معترف بود، لزوماً مؤمن و مسلمان و نجات یابنده نیست بلکه این اعتراف باید با ملزومات خود - از جمله اطاعت بی چون و چرا از حق تعالی - همراه باشد.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٣٧﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾

«فرمود: هرآینه تو از مهلت داده شدگانی» پروردگار متعال درخواست ابلیس را پذیرفت و به او خبر داد که او از جمله آن مخلوقاتی است که اجلهایشان را «تا روز وقت معلوم» یعنی: تا روز قیامت به تأخیر انداخته است و در این روز است که ابلیس همراه سایر خلائق با نفخه اول می میرد.

بنابراین، خداوند متعال برای او تا برانگیخته شدن مجدد خلق مهلت نداد بلکه براساس سنت خود در خلائقش، مرگ و فنا در دنیا را بر وی حتمی گردانید.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزِينََنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾

«گفت: پروردگارا! به سبب آن که مرا گمراه ساختی، البته من هم برایشان در زمین می آرایم» گناهانشان را. یعنی: به گمراه ساختنت سوگند می خورم که البته تا آن گاه که بندگان در دنیا باشند، گناهانشان را برایشان بیارایم. گفتنی است که این آراستن از جانب ابلیس، یا به آراستن گناهان در چشم و نفس آدمیان و افگندنشان در ورطه آن است، یا با مشغول ساختنش به زینت‌ها و آرایشهای دنیا است تا از پرداختن به اوامر الهی غافل شوند، به طوری که در مشغله شهوات خویش سرگرم بوده و هیچ التفاتی به غیر آن نکنند. سپس ابلیس افزود: «و البته آنان را همه، یکجا گمراه می سازم» از راه هدایت و آنان را به راه اغوا و گمراهی درمی افکنم.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ ﴿٤٠﴾

«مگر بندگان خالص تو از میان آنان را» یعنی: جز کسانی را که تو از میان مردم برای عبادت خویش خالص ساخته و از شائبه‌ها و آرایش‌ها پاکشان ساخته‌ای. درقرآنی دیگر: (المخلصین) به کسر لام نیز خوانده شده، که معنی چنین می شود: مگر بندگانی که عبادت خود را برای تو از ریا یا فساد خالص ساخته‌اند. ابلیس لعین این سخن را از آن روی گفت که می دانست؛ کید وی در مخلصان واقعی کارگر نیست. پس دعا می کنیم: اللهم اجعلنا من المخلصین: خدایا! ما را از خالص شدگان خویش قرار ده.

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾

«خداوند فرمود: این راهی است راست که به من می رسد» یعنی: من بر خود حق و واجب گردانیده‌ام که تو را بر بندگان خالصم سلطه‌ای نباشد. به قولی: معنی چنان است که چون کسی را تهدید می کنی، به او می گویی: راه تو بر من و بازگشتت هم به سوی من است. یا معنی این است: راه اخلاص راهی راست است که رأساً به سوی من منتهی می شود.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿٤٤﴾

«در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست» مراد از بندگان در اینجا، بندگان بااخلاص خداوند ﷻ اند «مگر کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند» پس این گمراهانند که از تو پیروی می‌کنند تا بدانجا که زمام خود را به دستت می‌دهند تا آنها را به وادی‌های گمراهی و سرانجام به دوزخ رهسپار کنی. پس همانانند که تو را بر آنها سلطه و غلبه‌ای است.

وَأَنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٥﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ ﴿٤٦﴾

«و قطعاً وعده‌گاه همه آنان» یعنی: وعده‌گاه همه پیروان گمراه تو «دوزخ است». «که برای آن» یعنی: برای دوزخ «هفت در است» که دوزخیان از آنها داخل می‌شوند. علت این که دوزخ هفت در دارد، بسیاری تعداد اهل دوزخ است «برای هر دری، از آنان» یعنی: از پیروان گمراه شیطان «بخشی معین است» که از بخش‌های دیگر متمایز می‌باشد.

بخاری - در تاریخ خود - و ترمذی از ابن‌عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ در این حدیث شریف فرمودند: «جهنم هفت در دارد و دری از آن مخصوص کسانی است که بر روی امت من شمشیر کشیده‌اند». همچنین از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «درهای جهنم بعضی بر بالای بعضی دیگر قرار دارد پس در اول پر می‌شود آن‌گاه در دوم، سپس در سوم تا آن‌که همه درهای آن پر می‌شود». ابن‌جریر می‌گوید: «درهای دوزخ هرکدام نامی دارد: در اول جهنم، در دوم لظی، در سوم حطمه، در چهارم سعیر، در پنجم سقر، در ششم جحیم و در هفتم هاویه است». از ابن‌عباس رضی الله عنه نیز مانند آن روایت شده است.

إِنَّ الْمُنَاقِبِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٧﴾ أَدْخُلُوهَا سَلَامًا ءَامِنِينَ ﴿٤٨﴾

«بی‌گمان، پرهیزگاران در باغها و چشمه‌سارانند» و به ایشان قبل از آن‌که به آن وارد شوند، گفته می‌شود: «در آنجا با سلامت و ایمنی درآید» یعنی: با سلامت از آفات و

ایمنی از هر آنچه که اسباب خوف و هراس است. یا معنی این است: درآیید همراه با سلامی بر شما از جانب خدای عزوجل و از سوی فرشتگان. یا معنی این است: آن‌گاه که بهشتیان وارد باغهای بهشت می‌شوند، چون از باغی به باغ دیگری می‌روند، به آنان گفته می‌شود: در آن به سلامتی و ایمنی وارد شوید.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ ﴿٤٧﴾

«و آنچه در سینه‌های آنان از غل بود، بیرون کشیم» غل: کینه و دشمنی است. یعنی: اگر یکی از بهشتیان در دنیا بر دیگری کینه‌ای داشته است، خدای عزوجل آن کینه را از قلب وی بیرون کشیده و دل‌هایشان را نسبت به همدیگر پاک و صاف می‌گرداند «برادر یک‌دیگر شده» یعنی: آنها چنان باهم صاف و صمیمی می‌شوند که در دین و دوستی و مهربانی، برادران هم گشته‌اند و این خود دلالت دارد بر این‌که «اخوت» و «غل» باهم در منافات قرار دارند. پس مسلمان باید مشتاق باشد که در رابطه‌اش با مؤمنان دل خود را از غل و کینه و حسد پاک سازد «بر تختها، روبه‌روی یک‌دیگر کرده» یعنی: بهشتیان برادروار و صمیمی بر تختها و تکیه‌گاه‌ها نشسته به چهره‌های یک‌دیگر نظاره می‌کنند، از جام صهبای عاطفه و مهر برادری سر می‌کشند و بر چمن‌های سرسبز بهشت، شمیم دل‌آسای همدلی و همزبانی را استشمام می‌کنند. سریر: جایگاه بلندی است که برای محفل شادمانی آماده ساخته می‌شود.

از چندین طریق روایت شده است که علی علیه السلام بعد از واقعه جمل به فرزند طلحه بن زبیر رضی الله عنه که پدرش در آن واقعه کشته شده بود، گفت: حقیقتاً من امیدوارم که من و پدرت از کسانی باشیم که خداوند جل جلاله در شأن آنان فرموده است: (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ). در حدیث شریف آمده است: «مؤمنان از آتش‌رهایی یافته آن‌گاه بر روی پلی که در میان بهشت و دوزخ است نگه داشته می‌شوند، سپس از برخی از آنان برای برخی دیگر در مظالمی که میانشان در دنیا بوده است، قصاص گرفته می‌شود و آن‌گاه که همه پاک و مهذب شدند، به ایشان اذن ورود به بهشت داده می‌شود».

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ ﴿٤٨﴾

«در آنجا» یعنی: در بهشت «به آنان هیچ رنجی» یعنی: هیچ خستگی و ماندگی ای «نمی‌رسد و آنان از آنجا بیرون شدنی نیستند» که این بزرگترین دلیل کمال نعمت بر ایشان است. آری! کدام نعمت از جاودانگی در نعمت بزرگتر می‌باشد؟.

﴿ نَبَأَ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٤٩﴾

«به بندگان من خبر ده» ای محمد ﷺ! «که منم آمرزنده مهربان» یعنی: من بسیار آمرزنده گناهانشان هستم و برایشان بسیار مهربانم. در بیان سبب نزول آمده است: «رسول خدا ﷺ بر جمعی از یارانشان - درحالی که آنان خندان بودند - وارد شدند پس به ایشان فرمودند: «بهشت را به یاد آورید ولی دوزخ را نیز به یاد آورید». آن‌گاه این آیه نازل شد و جبرئیل علیه السلام به رسول خدا ﷺ پیغام داد که پروردگار عزوجل می‌فرماید: ای محمد! چرا بندگانم را نومید می‌کنی؟».

وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ﴿٥٠﴾

«و» به بندگان من خبر ده «که همانا عذاب من، عذابی است دردناک». این دو آیه در کنار هم، بر دو مقام خوف و رجا دلالت می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «اگر بنده اندازه عفو خداوند جل جلاله را می‌داند، هرگز از هیچ حرامی پرهیز نمی‌کند و اگر مقدار عذاب او را می‌داند، بی‌گمان خود را نابود می‌ساخت». یعنی: از بسیاری غم و غصه.

گفتنی است که دو آیه فوق، به عنوان مقدمه‌ای بر داستانهایی است که بعد از آن می‌آید که بخشی از این داستانها از مصادیق خبر رحمت و برخی هم از مصادیق خبر عذاب است.

وَنَبِّئَهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ ﴿٥١﴾

«و به آنان خبر ده» یعنی: به امت خویش «از میهمانان ابراهیم» ایشان فرشتگانی بودند که به صورت بشر نزد وی آمدند. کلمه «ضیف» برای مفرد، تثنیه، جمع، مؤنث و مذکر به یک لفظ به کار می‌رود. یعنی به امت خود از آنچه که برای ابراهیم علیه السلام اتفاق افتاد و در آن خوف و رجا هر دو جمع شده بود، خبر ده تا از این داستان پند بگیرند و به سنت خدای سبحان در مورد بندگانش پی برند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَمًا قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِئُونَ ﴿٥٢﴾

«هنگامی که براو وارد شدند و سلام گفتند. ابراهیم گفت: همانا ما از شما هراسانیم» ابراهیم علیه السلام این سخن را بعد از آن گفت که گوساله بریان را به آنان نزدیک کرد تا بخورند اما آنها چیزی از آن نخوردند. چنان‌که در سوره «هود» گذشت.

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ﴿٥٣﴾

«گفتند» فرشتگان به ابراهیم علیه السلام «ترس» و از ما هیچ هراسی به دل راه نده «همانا ما تو را به پسر دانا» که اسحاق علیه السلام است «مژده می‌دهیم» یعنی: تو ایمن و حتی مورد بشارت هستی پس هیچ دلیلی برای ترس و هراست وجود ندارد.

قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تُبَشِّرُونَ ﴿٥٤﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام: تعجب‌کنان از این مژده آنان «آیا با وجود آن‌که پیری به من رسیده است، بشارتم دادید» یعنی: من و این حالت سالخوردگی و فرزند؟ یعنی چه؟ «پس چه بشارتی به من می‌دهید؟» من در شگفتم از این‌که با وجود این پیری و سالخوردگی برایم فرزندی به دنیا آید و اساساً بشارت دادن به آنچه که عادتاً وقوع آن ممکن نیست، موضوعیتی ندارد.

قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَنِيطِ ﴿٥٥﴾

«گفتند: ما تو را به حق» یعنی: به امری یقینی که هیچ خلافی در آن نیست «مژده دادیم پس از نا امیدان» در آنچه تو را به آن بشارت داده‌ایم «مباش».

قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ﴿٥٦﴾

«گفت: چه کسی - جز گمراهان - از رحمت پروردگارش نومید می‌شود؟» یعنی: من پدید آمدن فرزند را برای خود نه به سبب ناامید بودن از رحمت پروردگارم بلکه از آن جهت بعید پنداشتم که سالخورده‌ام.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٧﴾

«گفت: پس چیست خبر شما ای فرستادگان؟» یعنی: مأموریت دیگرتان چیست و بجز این مژده‌ای که به من دادید، دیگر چه خبری با خود آورده‌اید؟»

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿٥٨﴾

«گفتند: همانا ما به سوی گروه مجرمان فرستاده شده‌ایم» مرادشان، قوم لوط بود.

إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٩﴾

«مگر آل لوط» یعنی: کسان و پیروان و خانواده‌اش «که ما قطعاً همه آنان را نجات می‌دهیم» یعنی: ما یقیناً خانواده و پیروان و اهل دین لوط علیه السلام را که مجرم نیستند، از عذاب نجات می‌دهیم.

إِلَّا أُمَّرَأَةً نَّوَدَّ أَنْ يُضِلَّهُمْ غَوَّابِينَ ﴿٦٠﴾

«جز زنش را که مقدر کرده‌ایم او از بازماندگان باشد» یعنی: حکم کرده‌ایم که او همراه با کافران از باقی‌ماندگان در عذاب باشد. فرشتگان این حکم را به خود نسبت

دادند در حالی که این حکم از خدای سبحان است، به سبب قرب و اختصاصی که به حق تعالی دارند.

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مِّنْكُمْ ﴿٦٢﴾

«پس چون فرستادگان» یعنی: فرشتگان «نزد خاندان لوط آمدند، لوط گفت: همانا شما گروهی ناآشنا هستید» یعنی: شما مردمی ناشناس هستید و من شما را نمی‌شناسم.

قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٦٣﴾

«گفتند» نه «بلکه برای تو چیزی آورده‌ایم که در آن تردید می‌کردند» یعنی: عذابی را بر دشمنانت به همراه آورده‌ایم که قومت در آن شک می‌کردند بنابراین، حامل چیزی هستیم که تو را خشنود می‌سازد.

وَأْتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٦٤﴾

«و حق را» یعنی: وعده راستین را که همانا عذاب قطعی فرودآورنده بر قوم توست «برای تو آورده‌ایم و قطعاً ما راستگویانیم» در این خبری که به تو دادیم.

فَأَسْرِبْ أَهْلَكَ يَاقُطِيعُ مِّنْ أَيْلٍ وَأَتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْنَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَآمَضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ﴿٦٥﴾

«پس پاسی از شب گذشته، خانواده‌ات را همراه ببر» تفسیر نظیر این عبارت در سوره هود «آیه/۸۱» گذشت «و خودت به دنبال آنان برو» یعنی: تو از پی آنان باش تا از ایشان مراقبت کنی که مبادا یکی از ایشان عقب بماند و در نتیجه گرفتار عذاب شود. مفسران می‌گویند: سنت همیشگی پیامبر ما ﷺ نیز این بود که در راه، یاران خویش را پیش می‌انداختند و می‌فرمودند: «پشت سرم را برای فرشتگان بگذارید». «و هیچ یک از شما نباید که به عقب بنگرد» یعنی: نه تو و نه هیچ یک از آنان نباید که به عقب خویش بنگرد زیرا در آن صورت عذابی را که بر آنان نازل شده می‌بینید و به آن

مشغول می‌شوید لذا سرعت حرکت‌تان کند می‌شود و باز می‌مانید. یا بر احوال و عذاب سهمگینشان آگاه شده و چنان صحنه‌های هولناکی را می‌بینید که دیدن آنها را تاب نمی‌آورید «و آنجا که به شما دستور داده می‌شود، بروید» یعنی: به همان سمتی که خدای سبحان شما را به رفتن آن دستور داده، بروید. به قولی: جایی که باید می‌رفتند، سرزمین ابراهیم خلیل علیه السلام بود.

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنْ دَايِرَ هُنُوْلَاءَ مَقْطُوعٍ مُّصْبِحِينَ ﴿٦٦﴾

«و به سوی او وحی فرستادیم» یعنی: به سوی لوط علیه السلام «این امر را» یعنی: نابودی قومش را. سپس «امر» را با این فرموده‌اش تفسیر می‌کند: «که ریشه آن گروه، صبحگاهان بریده می‌شود» یعنی: آخرین کسی که از آنان باقی مانده، نیز صبحگاهان هلاک می‌شود.

وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٦٧﴾

«و» از سوی دیگر «مردم شهر شادی کنان روی آوردند» یعنی: مردم شهر «سدوم» که شهر قوم لوط بود، درحالی‌که از قدوم میهمانان لوط شاد و مسرور بودند، به انگیزه طمع در ارتکاب عمل فحشا با آنان، به سوی خانه لوط روی آوردند.

قَالَ إِنَّ هُنُوْلَاءَ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ ﴿٦٨﴾

«گفت» لوط علیه السلام به قومش «هرآینه اینان مهمانان منند» لوط علیه السلام فرشتگان را به هیأت میهمانان دید، درحالی‌که قومش - به عنوان ابتلائی از سوی حق تعالی - ایشان را امردانی نیکوروی دیدند، از این جهت در آنان طمع کردند. لوط علیه السلام افزود: «پس مرا رسوا نکنید» با تعرض به آنان به منظور ارتکاب فحشا زیرا در آن صورت آنها می‌دانند که من از حمایتشان به عنوان کسانی که به مثابه میهمان نزد فرود آمده‌اند، ناتوانم و این رسوایی‌ای برای من است.

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزَوْنَ ﴿٦٩﴾

«و از خدا پروا کنید» در کارشان «و مرا خوار نسازید» خزی: ذلت و خواری است. لوط علیه السلام از آن ترسید که اگر از حمایت میهمانانش عاجز شود، ذلیل و بی مقدار خواهد شد.

ابن کثیر می گوید: «لوط علیه السلام این سخن را به قومش قبل از آن گفت که بدانند؛ آنان فرستادگان خداوند جل جلاله اند - چنان که در سوره «هود» آمده است - و در اینجا نیز سیاق آیات مقتضی ترتیب نیست، چرا که برخلاف این ترتیب، دلیل آمده است.

قَالُوا أَوْلَٰئِكَ نَهَىٰكَ عَنِ الْمَلَائِكَةِ ﴿٧٠﴾

«گفتند: آیا تو را از جهانیان منع نکرده بودیم؟» یعنی: آیا قبلاً نزد تو نیامدیم و تو را منع نکردیم از این که با ما درباره احدی از مردم - چون بر او قصد ارتکاب فحشا کردیم - سخن نگویی؟ نقل است که آنان بر هر شخص غریبی تعرض می کردند و لوط علیه السلام هم به قدر توان خود آنان را از این تجاوز و تعرض منع می کرد. به قولی: قوم لوط علیه السلام او را از میهمان کردن مردم بیگانه منع کرده بودند.

قَالَ هُنَّ لِوَالِدَيْكَ إِذَا بَنَىٰ بُنَىٰ لَكَ إِن كُنْتُمْ فَنَعِلِينَ ﴿٧١﴾

«گفت: اینان دختران منند» پس به نکاح شان درآورید «اگر می خواهید کاری انجام دهید» یعنی: اگر می خواهید با میهمانان من مرتکب فحشا شوید، یا اگر می خواهید از خود دفع شهوت کنید پس اینک اینان دختران منند، آنان را به نکاح حلال بگیرید و مرتکب حرام نشوید. به قولی: مراد او از دخترانش، زنان قومش بودند زیرا پیامبر یک قوم، حکم پدر آن قوم را دارد.

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٢﴾

«سوگند به عمر تو» اهل تفسیر اتفاق نظر دارند براین که این عبارت، سوگندی از سوی خداوند جل جلاله بر مدت حیات پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. گفتنی است که خدای

سبحان به هر چه و هر که از مخلوقاتش که بخواهد سوگند یاد می‌کند، مانند سوگند خوردنش به ستاره، به وقت چاشت، به خورشید، به شب و مانند اینها. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «نشینده‌ام که خدای عزوجل به حیات کسی جز حیات محمد صلی الله علیه و آله و سلم سوگند یاد کرده باشد زیرا او کسی را گرامی‌تر نزد خود از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیافریده است.» آری! سوگند به جان تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم; «که آنان در مستی خود سرگشته بودند» سکره: در اینجا به معنای طغیان شهوت حرام است. یعنی: آنان در گمراهی و سرمستی‌شان چنان سرگردان و مستغرق بودند که طغیان شهوت حرام و لجام‌گسیختگی نفس، عقل و بصیرت را از سر و نهادشان گریزانده بود. حق تعالی آنان را در گمراهی‌شان سرگشته خواند زیرا گمراهی، خرد را از سر صاحب خود می‌برد چنان‌که مستی شراب، خرد را از بین می‌برد.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ﴿٧٣﴾

«پس آنان را فریاد هولناک» و مرگبار، یا فریاد جبرئیل علیه السلام «فروگرفت» در حالی که «به هنگام طلوع آفتاب» قرار داشتند. یعنی: وقت طلوع آفتاب برآنان درآمده بود.

فَجَعَلْنَا عَلَيْهِمْ سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ﴿٧٤﴾

«پس آن شهر را زیر و زبر کردیم» یعنی: شهر آنان را با کسان‌ی از مردم که در آن بودند، زیر و زبر و نگون‌سار کردیم، بدین‌گونه که جبرئیل علیه السلام آن را به آسمان برداشت و سپس به حالت معکوس آن را بر زمین واژگون کرد به‌طوری‌که همه در زیر آن دفن و نابود شدند «و برآنان سنگهایی از سنگ گل بارانندیم» یعنی: از گل پخته سنگواره.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ﴿٧٥﴾

«بی‌گمان در این» بیانی که ذکر شد؛ از داستان و سرگذشت عبرتبار آنان «برای عبرت‌گیرندگان نشانه‌هاست» یعنی: متفکرانی که در آن هوشیارانه می‌نگرند و تأمل می‌کنند، به وسیله آن به حقیقت راهیاب می‌شوند. واسم: کسی است که از فرق

سر تا قدم به سویت می‌نگرد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از فراست مؤمن بپرهیزید زیرا او با نور خدا می‌نگرد» سپس این آیه کریمه را تلاوت کردند.

وَإِنَّا لَسَبِيلٌ مُّقِيمٌ ﴿٧٦﴾

«و هرآینه آن شهر بر سر راهی دایر برجاست» یعنی: شهر قوم لوط بر سر راهی است که همیشه رفت و آمد در آن جریان دارد و آن راه مدینه به سوی شام است و آثار برجای مانده از خرابه‌های قوم لوط هنوز محو نگردیده و عابران آن را مشاهده می‌کنند پس آیا از دیدن آن درس عبرت نمی‌گیرند؟!»

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

«بی‌گمان در این» بیانی که ذکر شد؛ از سرگذشت عبرتبار مردم شهر لوط و عذاب خفت‌باری که بر آنان به سبب تکذیب و نافرمانی پیامبرشان، ارتکاب فحشای لواط، راهزنی و اصرارشان بر ارتکاب منکرات دیگر به‌طور علنی فرود آورده شد «برای مؤمنان نشانه‌ای است» که بدان عبرت می‌گیرند.

وَإِن كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ ﴿٧٨﴾

این داستان سوم پس از داستان آدم عليه السلام و ابلیس و داستان ابراهیم عليه السلام و لوط عليه السلام است که در این سوره بیان می‌شود.

«و هرآینه اهل ایکه ستمگر بودند» ایکه: بیشه، یعنی توده انبوهی از درخت است. به‌قولی: ایکه نام قریه‌ای است که اهل ایکه، یعنی قوم شعیب عليه السلام در آن به‌سر می‌بردند. البته نباید اهل ایکه با اهل مدین که شعیب عليه السلام به سوی آنان نیز فرستاده شد یکی تصور شوند چنان‌که در حدیث شریف به روایت عبدا بن عمرو رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «مدین و اصحاب ایکه دو امت اند که خداوند جل جلاله شعیب عليه السلام را به‌سوی [هر دوی] آنان فرستاد.»

فَأَنْقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَارٍ مُّبِينٍ ﴿٧٨﴾

«پس، از آنان انتقام گرفتیم» و هلاکشان ساختیم، با گرمی سوزان بی سایه هفت روزه و سپس فرستادن آتشی بر آنان «و آن دو شهر بر سر راهی آشکار است» یعنی: شهر قوم لوط و محل زیست اهل ایکه هر دو بر سر راه آشکاری قرار دارند پس آیا کسانی که از کنار آنها عبور می کنند، از مشاهده آثار و ویرانه های آنها درس عبرت نمی گیرند؟ و آیا آگاهان در این فرجام عبرتبار تأمل نمی کنند؟.

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسِلِينَ ﴿٨٠﴾

«و بی گمان اهل حجر پیامبران ما را تکذیب کردند» حجر: نام شهر قوم ثمود - یعنی قوم پیامبر خدا صالح عليه السلام - است که در میان مکه و تبوک قرار دارد. اعراب هر مکانی را که به سنگها و صخره ها محاط شده باشد، حجر می نامند. و از آنجا که آنها پیامبر خویش صالح عليه السلام را تکذیب کردند و هر کس یکی از پیامبران عليه السلام را تکذیب کند، در واقع همه ایشان را تکذیب کرده است، از این رو، از تکذیب آنها به صیغه جمع (مرسلین) خبر داده شد.

وَأَيُّ آيَاتِهِمْ ءَايَاتُنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٨١﴾

«و آیات خود را» که بر پیامبرشان فرو فرستاده شده بود «به آنان دادیم» که از جمله این آیات و معجزات، یکی هم آن شتر معروف بود «ولی از آنها رویگردان شدند» به آیات ما هیچ اهمیتی نداده و در آنها اندیشه نکردند به همین جهت شتر را پی کرده و دستورهای پیامبرشان را نادیده گرفتند.

وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا ءَامِنِينَ ﴿٨٢﴾

«و از کوهها خانه هایی می تراشیدند» یعنی: قوم صالح عليه السلام درون کوهها را می شکافتند و در آن برای خود خانه ها می تراشیدند «که در امان بمانند» از عذاب، با تکیه بر

نیرومندی و محکمی آن خانه‌ها. یا در امان بمانند از این‌که خانه‌ها بر سرشان ویران شود، یا دزد بر آنها نقب بزند.

فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُصْبِحِينَ ﴿٨٣﴾

«پس صبحدم بانگ مرگبار آنان را فروگرفت» و آن در چهارمین صبحگاه از آن روزی بود که صالح علیه السلام آنان را به عذاب تهدید کرده بود.

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٤﴾

«پس آنچه کسب می‌کردند از آنان دفع نکرد» یعنی: آنچه از اموال که به دست آورده بودند و آنچه از خانه‌ها و قلعه‌های مستحکم که در کوهها می‌تراشیدند، چیزی از عذاب خدای سبحان را از آنان دفع نکرد بلکه از یک‌سو زلزله آنان را فروگرفت و از سوی جبرئیل علیه السلام بر آنان بانگی مرگبار در داد که همه هلاک شدند. پس سنت خداوند متعال در نبود ساختن امت‌هایی که پیامبرانش را تکذیب کنند، جاری است ولی هر چیز نزد او میعاد دارد.

یادآور می‌شویم که تفسیر داستان اهل حجر در (آیات ۸۳ - ۸۲) سوره «هود» با تفصیلی بیشتر از اینجا گذشت.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَينِيَةٌ فَأَصْفَحْ أَلصَّفْحَ الْجَمِيلِ

﴿٨٥﴾

«و ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم» یعنی: آنها را به آفرینشی حق و با هدف آفریده‌ایم، نه به باطل و بیهوده. یا مراد از این حق، فواید و مصالحی است که در آنها وجود دارد. یا مراد از حق، پاداش دادن نیکوکار در قبال نیکوکاریش و مجازات بدکار در قبال بدکاری وی است «و یقیناً قیامت آمدنی است» پس خداوند جل جلاله در هنگام فرارسیدن آن، از کسانی که سزاوار عذابند انتقام گرفته و به کسانی که سزاوار احسانند، احسان می‌کند «پس به درگذشتی نیکو درگذر» از

بی ادبی های آنان و با عفو و گذشتی نیکو عفویشان کن و با آنان به بردباری و گذشت و حلم رفتار نما. به قولی: این حکم با آیه قتال منسوخ گردید.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلْقُ الْعَلِيمُ ﴿٨٦﴾

«هر آینه پرودگار تو همان آفریننده داناست» یعنی: او آفریننده تمام خلق است لذا به احوال تو و احوال آنان و به کسانی از آنان که نیکوکار یا بدکارند، دانا می باشد.

وَلَقَدْ آتَيْنَكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ﴿٨٧﴾

«و به راستی، به تو سبع المثنی را عطا کردیم» اکثر مفسران برآنند که مراد از «سبع المثنی»، آیات هفت گانه سوره «فاتحه» است. آنها را مثنی نامیدند، بدان جهت که در هر نمازی تکرار می شوند. به قولی دیگر: مراد از «سبع المثنی»، هفت سوره بلند قرآن است که عبارتند از سوره های: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال «و به تو قرآن بزرگ را عطا کردیم» یعنی: تمام قرآن را. بعد از آن که حق تعالی این نعمت عظمای دینی را به رسول گرامیش ﷺ یادآوری کرد، ایشان را از لذت های زودگذر و فانی دنیا متنفر ساخته و می فرماید:

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَأخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾

«و به سوی آنچه دسته هایی از آنان را بدان بهره مند ساخته ایم چشم مدوز» یعنی: به سوی آرایش ها و پیرایش های دنیا آن گونه چشم مدوز که با گرایش و میل مفرط به آنها همراه باشد. مراد از «ازواج» اصناف توانگرانند. گفتنی است که نگرستن پیوسته و چشم دوختن مداوم به سوی بهره های مادی متمکنان و توانگران، بر نیکوشمردن و آرزو بردن آن بهره ها دلالت می کند «و بر آنان اندوه مخور» از این که ایمان نیآورده اند و بر کفر و عناد خود مصمم باقی مانده اند «و بال خویش را برای مؤمنان فروگستر» گستراندن بال؛ کنایه از تواضع و نرم خوئی و فروتنی در برابر مؤمنان، اعم از توانگران و فقرایشان است.

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ﴿٨٩﴾

«و بگو» به تمام مردم «من همان هشداردهنده آشکارم» یعنی: من هشدار دهنده‌ای هستم که به قومش آنچه را به آنان از عذاب خداوند عَزَّ وَجَلَّ خواهد رسید آشکارا بیان و اظهار می‌دارد - در صورتی که بر تکذیب و انکار خویش استمرار دهند.

كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ﴿٩٠﴾

«همان‌گونه که عذاب را بر تقسیم‌کنندگان فرود آوردیم» یعنی: شما را از عذابی که بر تقسیم‌کنندگان فرود آوردیم، بیم می‌دهم. به قولی: آنان شانزده تن بودند که ولیدبن مغیره آنها را در ایام حج بر سر راهها و گلوگاه‌های مکه برمی‌گماشت و آنها بر آن راهها تقسیم شده به هر کسی که وارد مکه می‌شد، می‌گفتند: مبادا فریفته این کسی گردی که از میان ما به ادعای نبوت برخاسته است زیرا او دیوانه است. و بسا می‌گفتند: او ساحر است. و بسا می‌گفتند: او شاعر است. و بسا می‌گفتند: او کاهن است. پس به همین جهت «مقتسمین» نامیده شدند. به قولی دیگر: (مقتسمین) اهل کتابند که قرآن را به بخشها و اجزایی تقسیم کرده به بعضی از آن ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر ورزیدند چنان‌که از آیه بعدی بر می‌آید:

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ﴿٩١﴾

«همانان که قرآن را بخش بخش کردند» یعنی: آن را به اجزای گونه‌گون و پراکنده‌ای تقسیم کرده بعضی از آن را شعر، بعضی از آن را سحر، بعضی را کفانت و مانند این شمردند. به قولی: معنای «عضین» ایمان آوردنشان به بعضی از قرآن و کفرشان به بعضی دیگر از آن است. با تأسف که این آفت هم‌اکنون - اگر نه در عقیده - اما در عمل، دامن‌گیر امت ما نیز شده است.

فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَأْتِنَهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٣﴾ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾

«پس سوگند به پرودگارت که البته از آنان همگی می‌پرسیم» یعنی: یقیناً از این گروه کفار - همگی آنان - در روز قیامت می‌پرسیم؛ «از آنچه می‌کردند» در دنیا؛ از اعمالی که در برابر آن مورد سؤال و محاسبه قرار می‌گیرند. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر (فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَأْتِنَهُمْ أَجْمَعِينَ) فرمودند: «از لا اله الا الله مورد پرسش قرار می‌گیرند».

فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرَضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾

«پس آنچه را بدان مأمور می‌شوی، آشکار کن» یعنی: با دعوت نمودن از آنان به سوی توحید، دین حق را آشکار و جمع و کلمه آنها را پراکنده کن زیرا آنان بعد از آشکار شدن دعوت متفرق می‌شوند، به این ترتیب که گروهی از آنان به تو ایمان آورده و گروهی دیگر به تو کفر می‌ورزند «و از مشرکان روی برتاب» یعنی: چون تو را بر آشکار ساختن دعوت سرزنش کردند، به آنان هیچ اهمیتی نده و التفاتی نکن. در بیان سبب نزول روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته دعوتشان را مخفی می‌داشتند تا این آیه کریمه نازل شد و بعد از نزول آن، خود و اصحابشان علناً به میدان آمدند و دعوت خویش را آشکار کردند.

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِبِينَ ﴿١٥﴾

«هرآینه ما تو را از شر تمسخرکنندگان کفایت کننده‌ایم» با آن‌که آنان از سران و بزرگان کفار و در میانشان از اهل قدرت و شوکت اند، لیکن بدان که خداوند جل جلاله شر آنها را از تو باز خواهد داشت.

این گروه تمسخرکننده، پنج تن از رؤسای و بزرگان مکه به نامهای: ولید بن مغیره، عاص بن وائل، اسود بن مطلب، اسود بن عبدیغوث و حرث بن طلائه بودند که خدای عزوجل همگی‌شان را نابود کرد و شر آنان را در یک روز واحد، از سر پیامبرش برداشت.

انس در بیان سبب نزول روایت می‌کند: «روزی رسول خدا ﷺ از برابر آن گروه می‌گذشتند پس بعضی از آنها به سوی آن حضرت ﷺ اشاره کرده و گفتند: این است همان کسی که می‌پندارد پیامبر است!! در این اثنا جبرئیل علیهما السلام با رسول خدا ﷺ بود پس با انگشتش به سوی آنها اشاره کرد و در اثر آن در اجسامشان بسان اثر ناخنی نشان افتاد، سپس آن مواضع به زخم تبدیل شد و بر اثر آن، تن آنها به حدی فاسد شد که کسی نمی‌توانست از فرط بدبویی به آنان نزدیک شود و سرانجام همه بدان علت مردند».

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾

«همانان که با خدا معبودی دیگر مقرر می‌کنند» پس جرمشان تنها استهزا و تمسخر به رسول خدا ﷺ نیست بلکه جرم دیگری هم دارند که عبارت از شرک به خدای سبحان می‌باشد «پس به زودی خواهند دانست» که عاقبت کارشان در آخرت چگونه خواهد بود!.

وَلَقَدْ نَعَّمْنَا أَنْكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿١٧﴾

«و به خوبی می‌دانیم که سینه تو تنگ می‌شود به سبب آنچه می‌گویند» از متهم ساختنت به سحر و جنون و کفایت و دروغ، یا به سبب آنچه که درباره قرآن یا درباره خدای سبحان می‌گویند.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿١٨﴾

«پس پروردگار خود را با ستایش او تسبیح گوی و از سجده‌کنندگان باش» یعنی: از نمازگزاران باش زیرا وقتی چنین کردی، خدای عزوجل اندوه و نگرانیت را برطرف می‌سازد و غم و پریشانی را از تو دور کرده و سینهات را باز و گشاده می‌کند. این آیه دلیل بر آن است که علاج دل‌تنگی، همانا تسبیح، تحمید، تقدیس الهی و نمازگزاردن بسیار است.

وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ﴿١٩﴾

«و پروردگارت را پرستش کن تا وقتی که یقین تو فرارسد» یقین: در اینجا به معنی مرگ است. یعنی: پروردگارت را برای همیشه تا آن‌گاه که زنده هستی عبادت کن. این آیه دلیل بر آن است که پرستش پروردگار متعال و انجام عبادات - همچون نماز گزاردن - بر انسان فرض است تا وقتی که عقل وی کار کند. پس مؤمن باید در هر وضعیت جسمی‌ای که قرار دارد به حسب حالش نماز بگزارد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ایستاده نماز بگزار و اگر نمی‌توانستی نشسته و اگر نمی‌توانستی به پهلو».

همچنین این آیه دلیل بر عدم صحت قول برخی از ملحدانی است که می‌گویند: مراد از «یقین» در این آیه «معرفت» است لذا از نظر آنها معنی این است: پروردگارت را تا وقتی که به سر حد معرفت و یقین می‌رسی عبادت کن بنابراین، وقتی یکی از آنان - به پندار خود - به حد معرفت رسید، تکلیف از وی ساقط می‌شود. شکی نیست که این رأی - چنان‌که ابن‌کثیر گفته - کفر و گمراهی و جهل است زیرا با وجود آن‌که انبیاء عليهم‌السلام و اصحابشان خداشناس‌ترین مردم و داناترین آنان به حقوق و اوصاف الهی بوده‌اند، در عین حال عابدترین و مواظب‌ترین آنها بر عبادت خداوند جل جلاله و انجام دادن خوبی‌ها تا دم مرگ خویش نیز بوده‌اند و هرگز کمال معرفتشان به پروردگار متعال، ایشان را از انجام تکالیف و عباداتشان باز نداشته بلکه بر خشوع و خضوع و نیایش و شکر و ریاضتشان افزوده است.

سوره نحل

مکی است و دارای (۱۲۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب این که در آن داستان «نحل» یا زنبور عسل آمده است، «نحل» نامیده شده. همچنین این سوره را به سبب نعمت‌هایی که خداوند متعال در آن بر بندگانش برشمرده است، سوره «نعم» نیز نامیده‌اند.

محور این سوره همچون عموم سوره‌های مکی، اثبات توحید، معاد و نبوت، بیان دلایل یگانگی، قدرت و عظمت حق تعالی و طرح شبهات منکران و دفع آنهاست.

أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱﴾

«هان، امر خدا در رسید» جمهور مفسران برآنند که مراد از «امر خدا» در این آیه، روز قیامت است. یعنی روز قیامت خواه‌ناخواه به زودی آمدنی است. خاطر نشان می‌شود؛ اعراب عادتاً به امری که وقوعش حتمی است، می‌گویند: «آن امر آمد» و از آن به زمان گذشته (ماضی) تعبیر می‌کنند. روایت ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه نیز مؤید قول این گروه از مفسران است: «چون جمله (أَمْرُ اللَّهِ) نازل شد، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سراسیمه از جا برخاستند، همان بود که: (فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ): (آن رابه شتاب طلب نکنید) نازل شد، در این هنگام اصحاب نشستند و آرام گرفتند». به قولی: مراد از «امر خدا»، بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. به قولی دیگر: مراد از آن، فرودآوردن عذاب خداوند جل جلاله بر مشرکان است «پس آن را به شتاب طلب نکنید» یعنی: فرارسیدن قیامت یا عذاب را قبل از وقت مقرر آن درخواست نکنید. کفار به انگیزه تمسخر و تکذیب هشدارها و وعده‌های الهی در برپایی قیامت یا نزول عذاب، آنها را به شتاب می‌طلبیدند «او منزّه و فراتر است از آنچه با وی شریک مقرر می‌کنند» یعنی: خدای سبحان منزّه و برتر است از شرک‌آوری آنان، یا از این که شریکی داشته باشد. البته شتابزدگی آنان در نزول عذاب که برخاسته از استهزا و تکذیبشان است، نیز دلالت بر آن دارد که این کارشان از شرک است زیرا اگر آنها خدای عزوجل را به

یگانگی می‌شناختند، تماما تسلیم وی می‌شدند و عذاب را از سر انکار و استهزاء به‌شتاب نمی‌طلبیدند.

يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ﴿٢٠﴾

«فرشتگان را با روح» یعنی: با وحی، یا با قرآن که از وحی است «به امر خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد فرود می‌آورد» یعنی: خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ انبیای خود را به وحی خویش که فرشتگانش آن را به ایشان فرود می‌آورند، مخصوص ساخته است. از وحی به «روح» تعبیر نمود زیرا وحی دل‌های مرده را زنده می‌گرداند چنان‌که روح، بدن‌های مرده را زنده می‌کند. مضمون این وحی الهی این است: «که بیم دهید» یعنی: مردم را آگاه کنید و به آنان اعلام کنید «که معبودی جز من نیست» یعنی: آنان را به توحید و یکتاپرستی‌ام دستور دهید و این وحدانیت را همراه با بیم‌دهی به آنان اعلام کنید. پس توحید، محور دعوت همه پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است «پس، از من پروا کنید» ای بندگان من! این هشدار است به‌آنان که مبادا به وی شرک آورند.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢١﴾

«آسمانها و زمین را به حق آفرید» یعنی: آنها را به تدبیری درست، نظامی مستحکم و زیربنای متینی از حکمت آفرید تا بر قدرت و وحدانیت وی دلالت کنند لذا خداوند متعال؛ «از آنچه با وی شریک می‌گردانند» یعنی: از شرک‌آوری آنان، یا از آنچه با وی شریک مقرر می‌کنند «بلند قدر است» یعنی: برتر، مقدس‌تر و فراتر است؛ زیرا اوست که به استقلال و انفراد آسمانها و زمین را آفرید پس فقط اوست که سزاوار پرستش می‌باشد لذا چگونه غیر وی را با او شریک می‌آورند؟!.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّثِينٌ ﴿٤﴾

«انسان را از نطفه‌ای» یعنی: از جماد پست و بی‌ارزشی چون آب منی که از بدن وی خارج می‌شود «آفرید» سپس آن آب منی را در روند تطور قرار داد تا صورت انسانی آن کامل شد آن‌گاه در آن روح دمید و سرانجام او را از شکم مادرش به این سرای دنیا فرود آورد تا در آن زندگی کند «آن‌گاه او» بعد از آفرینشش با این وصف و بیرون آوردنش از این کارگاه با این همه کمال و بعد از طی آن همه مراحل پیچیده «ستیزه‌جویی آشکار است» یعنی: همچون ستیزنده‌ای است با خدای سبحان در قدرت‌ش، که ستیز و خصومتش واضح و آشکار است درحالی‌که او آفریده شده تا بنده باشد نه ستیزنده.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابی‌بن‌خلف نازل شد آن‌گاه که او استخوان پوسیده‌ای را نزد رسول خدا ﷺ آورد و گفت: ای محمد! آیا می‌پنداری که خداوند این را بعد از آن‌که پوسیده است، زنده می‌کند؟!!

وَالْأَنْعَمَ خَلْقَهَا لَكُمْ فِيهَا دَفٌّ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٥﴾

«و چهارپایان را برای شما آفرید» که عبارتند از: شتر و گاو و گوسفند «در آنها برای شما پوششی است» گرمابخش. دف: آنچه که وسیله گرمابخشی است؛ ازپشم و کرک و موی آنها «و» برای شما در آنها «منفعت‌های دیگر است» که عبارت است از: شیر، سواری بر آنها، زاد و ولد، کشاورزی به وسیله آنها و مانند آن از منافع بسیار دیگر «و از آنها» یعنی: از گوشت و چربی آنها «می‌خورید».

وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴿٦﴾

«و» افزون بر آنچه گذشت «در آنها برای شما تجملی است» یعنی: در چهارپایان برای شما زیبایی و زینتی است «آن‌گاه که شامگاهان آنها را از چراگاه برمی‌گردانید و هنگامی که بامدادان آنها را به چراگاه می‌برید» چهارپایان هنگام رفت و برگشت خود

به صحرا و چراگاه، شما را با منظری چشم و دلنواز به بهجت می‌آورند - و لذت نگاه نیز نعمتی است بزرگ. خداوند عز وجل مخصوصا این دو وقت را یاد کرد زیرا صاحبان مواشی و دامداران به چهارپایان خود در این دو وقت اهتمام و عنایت بیشتری می‌ورزند. وقت برگشت آنها از چراگاه را بر وقت رفتن آنها مقدم گردانید زیرا این حیوانات در وقت برگشت، سیر و سیراب و خرم و بامایه‌هایی پر از شیر از صحرا می‌آیند، ظرفها را پر از شیر، دلها را پر از سرور و چشمها را پر از بهجت می‌سازند و سخت دل‌آرا و چشم‌نواز می‌شوند.

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِنْ بَلَدْتُمْ تَكُونُوا بِلَايِهِ إِلَّا بِسِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٧﴾

«و بارهای شمارا می‌برند» یعنی: کالاهای سنگین مسافران؛ مانند خواروبار و غیره را. به‌قولی مراد این است که: خود شما را بر دوش خود می‌برند «به شهری که جز با مشقت بدنها بدان نمی‌توانستید برسید» یعنی: اگر با شما شتر سواری ای نمی‌بود که بارهای شما را بردارد، جز با دشواری و مشقتی که بدنهایتان را به رنج و گدازی سخت وامی‌داشت، نمی‌توانستید به آن شهر برسید، چه در آن صورت ناچار بودید که بارهایتان را بر دوش خویش حمل کنید. آری! تصور کنید که اگر یک حاجی یا یک تاجر ناگزیر باشد که بار و بنه خود را بردوش خویش از این طرف دنیا به آن طرف حمل کند، چه وضعی پیش خواهد آمد؟! «قطعا پروردگار شما رئوف و مهربان است» نسبت به شما، از آنجا که این چهارپایان را برایتان آفرید.

وَالْحَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لَتَرَكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨﴾

«و اسبان و استران و خران را آفرید» یعنی: این اصناف سه‌گانه از چهارپایان را برای شما آفرید «تا بر آنها سوار شوید» و منافع آنها در غیر سواری هم معلوم است؛ چون بردن کالا بر آنها و بهره‌های دگر....

امام ابوحنیفه رحمته الله با این آیه و نیز حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله به روایت خالدبن ولید رضی الله عنه که آن حضرت صلی الله علیه و آله در آن از خوردن گوشت اسبان و قاطران و خران

نهی کردند، بر عدم جواز خوردن گوشت اسب استدلال کرده است زیرا اسب برای سواری است نه برای خوردن. ولی رأی جمهور فقها بر جواز خوردن گوشت اسب است.

«و» این چهارپایان برای شما «مایه تجمل نیز هست» زیرا آنها را به جل و جهاز و زین و غیره زینت کرده سوارشان می‌شوید و از این کار به وجد و شادی و انبساط در می‌آیید «و آنچه را نمی‌دانید، می‌آفریند» یعنی: جز آنچه که در اینجا برای شما برشمردیم، مخلوقات دیگری را در خشکی و دریا می‌آفرینیم که شما بدانها احاطه علمی ندارید، نه از آنها چیزی شنیده اید و نه آنها را دیده‌اید.

شاید مراد این باشد که حق تعالی پیوسته از وسایل نقلیه و اسباب زینت چیزهایی را می‌آفریند که بشر قبل از اختراع آنها نسبت به آنها علم ندارد چنان‌که ماشین، کشتی‌های بخار، هواپیما و دیگر وسایل مدرن را آفرید و بر مبنای این‌آیه، هنوز هم اشیای ناشناخته دیگری را می‌آفریند... و این روند پیوسته ادامه دارد.

این آیه یکی از بزرگترین معجزات علمی قرآن کریم است که مرزهای مکان و زمان را پشت سر گذاشته است.

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَمَدَدْنَكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١﴾

سپس خداوند عز وجل در میانه بحث از نعمت‌های مادی خویش بر انسان، به راههای معنوی دینی نیز توجه داده و می‌فرماید: «و نمودن راه میانه بر خداوند است» یعنی: نمودن راه راستی که انسان مؤمن را به آسانی و سهولت به مطلوب می‌رساند، برعهده خداوند عز وجل است «و برخی از آنها کج است» یعنی: برخی از آن راهها، از راه میانه به چپ و راست متمایل است، مانند راه و روش یهودیت، نصرانیت و مجوسیت. یا معنی این است: برخی از این چهارپایان و اسبان و وسایل سواری، از راه راست میل کرده و شما را به راههای کج می‌برند بنابراین، راه را بر شما طولانی می‌سازند و در نتیجه، از رسیدن به جاهایی که می‌خواستید به موقع بدانها برسید، در تأخیر می‌افتید اما هدایت و راهنمایی از سوی خداوند عز وجل است «و اگر خدا می‌خواست، مسلماً همه شما را راه

می‌نمود» به‌سوی راه درست ولی او نخواست بلکه بر اساس سنت خویش، برخی را هدایت و برخی را گمراه می‌کند.

اما چنان‌که در مقدمه آیه گفتیم، مراد از «راه میانه» در این آیه، ترجیحا راههای معنوی است نه راههای مادی. ابن‌کثیر می‌گوید: «مراد از آیه: (وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ) راه معنوی است. یعنی: خدای عزوجل است که با انزال کتب و اقامه ادله، راه راست را به انسان روشن نموده و او را به حق و خیر می‌رساند. (وَمِنْهَا جَايِرٌ) یعنی: بعضی راهها مانند یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و غیره، کج و معوج و منتهی به‌سوی گمراهی است پس راه راست همانا دین اسلام و راه کج غیر آن از ادیان است. ابن‌کثیر اضافه می‌کند: «در قرآن کریم، گذر از امور حسی به امور معنوی بسیار واقع شده و چون حق تعالی در آیات قبل از وسایل سواری و راههای حسی ذکر کرد، به دنبال آن در این آیه به بیان راههای معنوی پرداخت.»

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿١٠﴾

«اوست آن‌که از آسمان برای شما آبی فرود آورد که آب آشامیدنی شما از آن است» یعنی: آن آب را شیرین و زلال گردانید نه شور و تلخ تا مردم و چهارپایان از آن بیاشامند «و رویدنی‌هایی که رمه‌های خود را در آن می‌چرانید، نیز از آن است» یعنی: بخشی از آن آب، آبی است که رستنی‌ها با آن می‌روید و در نتیجه، چهارپایان خود را در بیشه‌ها و مراتع می‌چرانید. گفتنی است که آب چاهها، چشمه‌ها و رودخانه‌ها همه در اصل از همان آب آسمان است.

يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾

«به‌وسیله آن آب، کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از هر گونه محصولات دیگر» یعنی: تمام انواع و اصناف میوه‌ها و محصولات نافع دیگر «را برای

شمامی رویاند، قطعاً در این» فرود آوردن آب و رویاندن درختان و گیاهان «نشانه‌ای است» بزرگ، دال بر کمال قدرت و یگانگی حق تعالی در ربوبیت وی «برای مردمی که تعقل می‌کنند» در مخلوقات و مصنوعات خداوند متعال لذا نگرش در مصنوعات وی را فرونگذاشته و از برابر آنها بی‌تفاوت نمی‌گذرند.

وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٢﴾

«و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید» رام ساختن آنها برای مردم، نافع گردانیدن آنها برایشان برحسب اقتضای مصالحشان است. آری! این پدیده‌های کونی، مانند بنده فرمان‌برداری برای مولای خویش که هرگز از فرمان وی مخالفت نکرده و از سعی و تلاش در راه نفع رساندن به مخلوقات وی باز نمی‌ایستند، همیشه پی‌درپی می‌آیند «و ستارگان به فرمان او مسخر شده‌اند» که در شبهای ظلمانی نور می‌پاشند و مردم سرگشته و مسافران بیابان و دریا را به سوی مقاصدشان راهنمون می‌گردند و هر یک از سیارات آنها با نظامی دقیق و حرکتی سنجیده در مدار خویش شناور است «مسلمان در این» امور «برای مردمی که تعقل می‌کنند» یعنی: عقل‌ها و خرده‌هایشان را در آثاری که دال بر وجود صانع و یگانگی وی و عدم وجود شریکی برای اوست، به‌کار می‌اندازند؛ «نشانه‌هاست» لذا کافی است که انسان از عقل خویش استفاده نماید تا به معرفت خدای عزوجل نایل گردد.

وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣﴾

«و» همچنین «آنچه برای شما در زمین به رنگهای گوناگون آفرید» یعنی: مخلوقات زمینی‌ای که به رنگهای متنوع برای شما آفرید و رام گردانید، خود نشانه‌ای عظیم و آیتی بزرگ بر وجود آفریننده و یگانگی وی است.

البته حکمت در این‌که خداوند عز وجل این پدیده‌ها را به رنگهای گونه‌گون آفریده، رعایت منفعت و در نظر داشت مصلحت بشر است زیرا تنوع رنگ‌ها، منبع عظیمی برای

توسعه معارف و شناخت‌ها و جلوه‌گاه پرگستره‌ای برای شادی و انبساط جانها و روانهاست و اگر اشیا و پدیده‌ها همه به رنگ واحدی می‌بود، این منافع و شناخت‌ها راه کمال پیموده نتوانسته و از جامعیت بهره چندانی نمی‌برد. شایان ذکر است که «علم الوان» امروزه فراهایی از اعجاز این آیه کریمه را به نمایش گذاشته است.

«بی‌گمان در این» امور «نشانه‌ای است» روشن «برای مردمی که به یاد می‌آورند» نعمت‌های الهی را بر خود لذا آنها را سپاس گزارده و از مشاهده آنها پند و اندرز می‌گیرند زیرا کسی که پند پذیرفت، عبرت می‌گیرد و کسی که عبرت گرفت، به مطلوب خود راهیاب می‌شود.

سبب این که خداوند متعال آیه (۱۱) را با (یتفكرون) و آیه (۱۲) را با (يعقلون) و آیه کنونی را با (یتذکرون) به پایان آورد، این است که: در آیه (۱۲) ادله آسمانی مطرح شد و از آنجا که دلالت آن ادله بر قدرت و وحدانیت پروردگار آشکار است پس مجرد تعقل در آنها - هرچند با تفکر و تأمل عمیق نیز همراه نباشد - برای رسیدن به هدف کافی است، بدین جهت آن آیه را با (يعقلون) به پایان آورد. ولی از آنجا که ادله زمینی در دلالت خود بر اثبات وجود خداوند جل جلاله به تفکر و تأمل و تدبیر بیشتر نیاز دارند، آیه (۱۱) را با (یتفكرون) به پایان آورد. و آیه کنونی را بدان جهت با (یتذکرون) به پایان آورد تا به این امر توجه داده باشد که در همه این پدیده‌های زمینی، تأثیرگذار و فاعل مختار حکیم، ذات ذوالجلال اوست و بس لذا بندگان باید این حقیقت را همیشه به‌خاطر داشته باشند.

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا مَلْبَسًا وَتَنْسُجُوا مِنْهُ الْفُلَاقَ مَوَازِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٤﴾

«و اوست آن که دریا را مسخر گردانید» برای شما، با دادن امکان سواری بر امواج آن و بیرون آوردن صید و جواهر و معادن و منافع دیگری که در آن است «تا از آن گوشت تازه» یعنی: گوشت ماهی «بخورید» وصف گوشت ماهی به تازگی و طراوت، برای توجه دادن به لطافت آن است زیرا گوشت حیوانات آبزی، بیشترین لطافت و

طراوت را داراست «و تا پیرایه‌ای که آن را می‌پوشید از آن بیرون آورید» مانند مروارید و مرجان که پوشیدن آنها برای مردان نیز همچون زنان جایز است. به‌قولی: مراد این است که زنان آنها را می‌پوشند ولی خطاب «تلبسونها» را بدان جهت به صیغه مذکر آورد، که زنان این زیورآلات را به‌خاطر مردان می‌پوشند «و کشتی‌ها را در آن شکافنده آب می‌بینی» یعنی: کشتی‌ها را رونده در دریا می‌بینی، درحالی‌که امواج آن را با سینه‌های خود می‌شکافند «و» مسخر کرد برای شما دریا را «تا از فضل او طلب معیشت کنید» یعنی: تا در آن تجارت کنید و از فضل خدای سبحان سود برید «و باشد که شما شکر گزارید» یعنی: چون فضل حق تعالی را بر خود سرازیر یافتید، به نعمت وی اعتراف می‌کنید آن‌گاه با زبان و قلب و اعضا، شکر و سپاس وی را به‌جا می‌آورید.

وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوْسًا أَنْ نَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَرَ سُبُلًا لَكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥﴾

«و در زمین کوههای استوار» و مستحکم «پی‌افگند تا شما را نجنباند» و نلرزاند. امروزه علم بیولوژی به این حقیقت پرداخته است که اگر کوهها نبودند، گسل‌ها و شکاف‌های قشر زمین و آتشفشانها و زلزله‌ها به حدی بسیار می‌شد که زندگی را بر روی زمین ناممکن می‌ساخت «و رودها و راهها را آفرید» در زمین «تا شما راه خود را پیدا کنید» به وسیله آنها در سفرهایتان.

وَعَلَّمَنَّا بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿١٦﴾

«و نشانه‌هایی دیگر نیز آفرید» در راهها که عبارت‌اند از: علایم راهنما و هر علامت فارقه دیگری «و آنان به وسیله ستارگان راه‌یابی می‌کنند» یعنی: مردم مخصوصا با انواع ستارگان مختلف راه‌یابی می‌کنند و به‌وسیله آنها جهات اربعه و از جمله جهت قبله را می‌شناسند و در سفرهای شبانه دریایی و بری، با نگرستن به‌ستارگان راه‌یاب می‌شوند. به‌قولی: مراد از نجم در اینجا، ستاره «جدی» یا ستاره «قطبی» است.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٧﴾

«پس آیا کسی که می آفریند» این مصنوعات بزرگ را و این کارهای شگفت را سامان و سرانجام می دهد «مانند کسی است که نمی آفریند» چیزی از آنها را و بر ایجاد حتی یکی از آن پدیده‌ها قادر نیست؟ که مراد بتان بی‌جانند «آیا پند نمی‌گیرید؟» ای مشرکان! تا به فساد این راه و روستان پی برده و بدانید که پرستش، جز برای ذات آفریننده سزاوار نیست؟.

وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨﴾

سپس حق تعالی به بسیاری و فراوانی نعمت‌ها و احسانهای خویش توجه داده می‌فرماید: «و اگر نعمت‌های خداوند را شماره کنید، نمی‌توانید آن را احاطه کنید» و برشمارید، چه رسد به این که به حق آنها قیام ورزیده و شکر آنها را ادا نمایید! به‌طور مثال؛ اگر در جزئی از اجزای انسان کوچکترین خلل و ساده‌ترین نقصی پدیدار شود، یقیناً نعمت‌ها بر او ناگوار و تلخ می‌شوند و او آرزو می‌کند تا اگر همه دنیا هم در مالکیت وی باشد، آن را بدهد تا این خلل از وی برطرف گردد «قطعاً خدا آمرزنده مهربان است» و شما را به کوتاهی‌تان در شکر نعمت‌هایش مؤاخذه نمی‌کند. پس انسان مؤمن باید خاشعانه بگوید: (اللهم إني أشكرك عدد ما شكرك الشاكرون بكل لسان في كل زمان: بارخدا یا! من تو را شکر می‌گزارم به شمار آنچه که شکرگزاران به هر زبانی و در هر زمانی شکر گزارده‌اند).

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُوكُمْ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿١٩﴾

«و خدا آنچه را که پنهان می‌دارید» از امور «و آنچه را که آشکار می‌سازید، می‌داند» این هشدار است به مشرکان که بدانند؛ روز قیامت حتما در برابر اعمالشان جزا داده می‌شوند.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿٤٠﴾

«و کسانی را که کافران جز خدا می پرستند» یعنی: خدایان و معبودان دروغین کفار «چیزی» از مخلوقات را اصلاً «نمی آفرینند» نه بزرگ و نه کوچک، نه ارزشمند و نه حقیر را «در حالی که خود آفریده می شوند» و مخلوقند پس هر کس چنین باشد، او عبد است نه رب. یا معنی این است: کفار بتان را از چوب یا سنگ و غیره می سازند لذا بتان در هستی خود نیازمند آفرینشند، درحالی که خدا باید واجب الوجود باشد.

أَمْ أَوْلِيٌّ مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٤١﴾

«مردگانند» این بتان بی روح «نه زندگان» و اگر به راستی خدای حقیقی می بودند، دیگر مردن آنها جایز نبود «و نمی دانند» این بتان جامد و بی روح «کی برانگیخته خواهند شد» پرستشگرانشان. یا معنی این است: این بتان بی جان نمی دانند که خود کی برانگیخته می شوند پس به چه دلیلی آنها را مورد پرستش قرار می دهید؟ در حالی که فقط کسی سزاوار خداوندی است که زنده آفریننده، دانای غیب و دهنده پاداش و عقاب باشد.

إِلَهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنْكَرَةٌ وَهُمْ مُّسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٢﴾

لذا تنها حقیقتی که باید اظهار شود و اینک بدان تصریح می شود، این حقیقت است که: «معبود شما، معبودی است یگانه» آری! حقیقت وحدانیت خدای سبحان، حقیقتی بی رقیب است که با آیات گذشته به اثبات رسید «پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دلهایشان انکارگر است» وحدانیت حق را لذا هیچ موعظه‌ای در آنها تأثیر نکرده و هیچ پند و اندرزی در آنها سودمند واقع نمی شود «و آنان مستکبرند» و سرکش به همین جهت به حق تن نداده و آن را نمی پذیرند.

لَا جَرَمَ أَتَّ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ﴿٢٣﴾

«شکی نیست که خداوند آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌سازند» از گفتار یا کردار خویش «می‌داند» پس آنها را در برابر آن مجازات می‌کند «هرآینه او مستکبران را دوست نمی‌دارد» که از آن جمله‌اند این گروهی که از اقرار به یگانگی عَلَّاهُ استکبار می‌ورزند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾

در این آیه و آیات بعد از آن، چندین شبهه از شبهات منکران مشرک مطرح می‌شود. شبهه اول که در این آیه مطرح شده، طعن زدن مشرکان به قرآن است^۱: «و چون به آنان گفته شود: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟» به قولی: سؤال کنندگان مسلمانانند که مشرکان منکر مستکبر در پاسخشان: «می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: چیزی که شما مسلمانان مدعی فرود آمدن آن از آسمان هستید، باطیل، ترهات و افسانه‌هایی است که مردم از قرنهای پیشین به این سو از آنها سخن می‌گویند. اساطیر: جمع اسطوره به معنی خرافه است. البته این شیوه از قدیم الایام تا کنون، شیوه و منطقی بی‌پایه مستکبران بوده است که حق را مثنی خرافه و افسانه می‌پنداشته‌اند. پس دلهای مستکبران در طول قرنهای همانند و بیماریشان یکی است، فرقی که هست در این است که هر نسلی به شیوه مخصوص خود از این ماهیت سخن می‌گوید.

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا

يُرْسُونَ ﴿٢٥﴾

«تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند» یعنی: مآل و فرجام تکذیبشان به قرآن و این ادعایشان که قرآن افسانه‌هایی محض است، این است که: گناهانشان؛ از جمله این سخن و غیر آن از سخنان بر دوش آنها تا روز قیامت باقی می‌ماند و همه

^۱ شبهات دیگر در آیات (۳۳، ۳۵، ۳۸ و ۴۳) مطرح شده است.

این گناهان را گرانبار؛ به تمام و کمال با خود می‌آورند درحالی که هیچ چیز از این گناهان بر آنها بخشیده نشده است، به علت این که مسلمان نشده‌اند زیرا این اسلام است که سبب کفاره گناهان می‌شود «و نیز بخشی از بار گناهان کسانی را که آنان را گمراه می‌کنند» بر می‌دارند «از روی نادانی» یعنی: درحالی که از آنچه بر ذمه آنان از گناهان پیروان گمراهشان تعلق می‌گیرد، بی‌خبرند؛ گناه همان کسانی که دروغ‌هایشان در مورد قرآن را تصدیق کرده‌اند زیرا هر کس سنت بدی را بنیان گذارد، گناه آن سنت بد و گناه کسانی که بدان عمل کنند، نیز بر دوش اوست، بی‌آن که از گناه مرتکبان چیزی کاسته شود. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هر کس به‌سوی هدایتی دعوت کند، برای او از پاداش همانند پاداش کسانی است که از او پیروی کرده‌اند، که این پاداش وی از پاداش آنان چیزی کم نمی‌کند و هر کس به‌سوی گمراهی‌ای فراخواند، بر ذمه او از گناه مانند گناهان کسانی است که از او پیروی کرده‌اند، این گناه وی از گناهان آنان چیزی کم نمی‌کند». «آگاه باشید، چه بد باری را بر دوش می‌کشند» یعنی: این بار گناهشان چه بدباری است!.

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَنَّ اللَّهَ بَيَّنَّاهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَتْهُمْ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٣﴾

«هرآینه کسانی پیش از آنان بودند که مکر کردند» یعنی: ترتیب دادند آنچه ترتیب دادند؛ از تهیه اسباب و آماده کردن مقدمات تا مردم را به تکذیب پیام و پیامبران حق وادارند «ولی خدا از پایه بر بنیانشان زد» فرمان خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از جهت پایه‌های آن بنا در رسید، پایه‌های آن را به لرزه درآورد و آن را فرو غلتاند. یا معنی این است: آنان فلسفه‌ها و تفکرات خود را بر زیربنای باطلی بنا کردند پس خدای عزوجل این بنای باطل فکری‌شان را در هم فرو ریخت. چنان‌که در عصر حاضر می‌بینیم که فلسفه‌های باطل، چگونه یکی از پی دیگری سقوط می‌کنند «پس بر آنان سقف برافتاد» و فرو ریخت «از بالای سرشان» لذا هلاک شدند و امکان گریز نیافتند «و عذاب» هلاک «بر

سر آنان از جایی نازل شد که فکرش را نمی کردند» بلکه براین گمان واهی بودند که از آنجا کاملاً در امانند.

بیشتر مفسران برآنند که مراد از پیشینیان در این آیه، نمرود بن کنعان است زیرا او کاخ بس بزرگی به ارتفاع پنج هزار گز در بابل بنا کرده بود تا به ظن خود از آن به آسمان بالا رفته و با اهل آسمان بجنگد. پس خدای عزوجل به باد فرمان داد و باد آن بنای عظیم را بر او و بر قومش فروغلتاند که جملگی هلاک شدند. البته این هشدار است به کفار معاصر آن حضرت ﷺ که مکر و نیرنگشان نیز به زودی به خودشان برخواهد گشت.

و این سرانجام عبرتبارشان در دنیاست، اما در آخرت:

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِبُهُمْ وَيَقُولُ أَيُّ شُرَكَاءِ كُنتُمْ تَشْتَقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٢٧﴾

«سپس روز قیامت آنان را رسوا می کند» با وارد نمودنشان در دوزخ «و» در آن هنگام پروردگار عزوجل از روی توبیخ و سرکوب به آنان «می گوید: کجايند آن شریکان» پنداری و ادعایی «من که درباره آنها مخالفت می کردید» با پیامبران ﷺ و مؤمنان و با ایشان جدال و دعوا داشتید؟ «اهل علم می گویند» به قولی: مراد از اهل علم، پیامبران ﷺ و علمای ربانی اند که در دنیا مشرکان را به سوی حق و توحید فرامی خواندند ولی با انکار و استهزایشان روبرو می شدند. آری! اینان در روز قیامت از باب شماتت و سرزنش به امت هایشان می گویند: «هرآینه رسوایی امروز» یعنی: رسوایی روز قیامت «و سختی» عذاب آن «بر کافران است» یعنی: مخصوص آنان است.

الَّذِينَ تَوَفَّوهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا أَسْمَهُمْ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾

«همانان که فرشتگان ارواحشان را قبض می‌کردند درحالی که بر خود ستمکار بوده‌اند» به سبب کفرشان به وحی منزل الهی «پس آن کافران» در هنگام احتضار و دیدن فرشتگان مرگ، یا در روز رستاخیز «از در تسلیم در می‌آیند» و به ربوبیت حق تعالی اقرار کرده ستیز و جدال با حق را فرومی‌گذارند و می‌گویند: «ما هرگز هیچ کار بدی نمی‌کردیم» این سخن را به دروغ می‌گویند. یا: آنها - به پندار خود - عمل بدی نکرده بودند. اما اهل علم، یا فرشتگان به آنان چنین پاسخ می‌دهند: «آری! بی‌گمان خدا به آنچه می‌کردید، داناست» یعنی: چنان نیست که می‌گویید بلکه شما عمل بد می‌کردید لذا این دروغ و ادعای باطل و بی‌هنگام شما هیچ سودی به حالتان ندارد. کلبی می‌گوید: «مراد از آنان: گروهی از مردم مکه بودند که ادعای ایمان داشتند و تحت فشار مشرکان با آنها عازم جنگ بدر شدند ولی چون قلت شمار مؤمنان را دیدند، به شرک برگشته و در آن جنگ کشته شدند».

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فليئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٢٩﴾

«پس به دروازه‌های دوزخ درآیید» یعنی: این سخن در هنگام مرگ، یا در روز رستاخیز به آنان گفته می‌شود. ابن‌کثیر قول دوم را ترجیح داده است «در آن جاودان بمانید و حقا که جایگاه متکبران» از ایمان و عبادت که جهنم سوزان می‌باشد؛ «چه بد است».

﴿ وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرٌ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ

الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٠﴾

بعد از بیان موضع مستکبران در برابر آیات منزل الهی، اینک حق تعالی از موضع مؤمنان باتقوی سخن می‌گوید: «و به پرهیزگاران گفته شود» یعنی: از مؤمنان باتقوا سؤال می‌شود که: «پروردگارتان چه نازل کرد؟ می‌گویند: خیر» یعنی: او خیر و

رحمت و برکت نازل کرد، او این پیام را نازل کرد که: «برای نیکوکاران در این دنیا نیکی است» یعنی: برای کسانی که اعمالشان را در دنیا نیکو کرده‌اند، در دنیا و آخرت - هر دو - پاداش نیک است. به قولی: این جمله از سخن خدای سبحان است. به قولی دیگر: اینها همه حکایت از سخن مؤمنان است.

گفتنی است؛ این سؤال از مؤمنان به وسیله زائرانی می‌شد که به منظور زیارت کعبه از اطراف و اکناف به مکه می‌آمدند و چون از مشرکان می‌پرسیدند که محمد ﷺ چه پیامی دارد؟ مشرکان در پاسخشان می‌گفتند: (اساطیر الاولین: پیام او همان خرافه‌های پیشینیان است!) و چون به مسلمانان می‌رسیدند و از ایشان می‌پرسیدند که محمد ﷺ چه پیامی دارد؟ چنین پاسخ می‌شنیدند: پیام محمد ﷺ همه خیر و رحمت و برکت است.

«و قطعاً سرای آخرت بهتر است» یعنی: پاداش آن بهتر از چیزی است که در دنیا به ایشان داده شده «و سرای پرهیزگاران» یعنی: سرای آخرت «چه نیکوست». در حدیث شریف آمده است: «از بالای سر گروه‌هایی از اهل بهشت ابر می‌گذرد در حالی که آنان بر بزم شراب خویش نشسته‌اند پس هیچ کس از ایشان چیزی را اشتها نمی‌کند مگر این که آن ابر همان چیز را بر وی می‌باراند تا بدانجا که از آنان کسی است که می‌گوید: ای ابر! بر ما دوشیزگان همسال پستان‌برجسته بیاران. و ابر همان را می‌باراند که او خواسته است». چنان که حق تعالی در وصف سرای پرهیزگاران می‌فرماید:

جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣١﴾

«بهشتهای عدن» یعنی: بهشت برین، دارای بوستانهای اقامت همیشگی است «که در آن داخل می‌شوند» متقیان پس باید بر تقوی حریص بود تا به بوستانهای اقامت همیشگی درآمد «رودها از زیر آنها» یعنی: از زیر درختان و منازل آنها «روان است، در آنجا هر چه بخواهند برای آنان فراهم است» یعنی: در بهشتهای ماندگار، همه خواستها و آرزوهایشان، خالص و بی‌تکلف در یک آن واحد به مجرد اشتهایشان

برایشان آماده و مهیا می‌گردد «خدا متقیان را این‌گونه پاداش می‌دهد» متقیان همه کسانی هستند که از شرک و گناهی که موجب ورود به دوزخ است، می‌پرهیزند. سپس حق تعالی از حال متقیان در هنگام احتضارشان خبر داده می‌فرماید:

الَّذِينَ نُوَفِّيهِمُ الْمَلَائِكَةَ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٣﴾

«همان کسانی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند درحالی که پاکند» از شرک، یا نیکوکارند، یا کردارها و گفتارهایشان پاک است، یا شادمانند به سبب آن‌که به دریافت پاداش الهی یقین و اعتماد راسخی دارند. که این معانی همه از مصادیق «طیبین» است «به آنان می‌گویند: سلام بر شما باد» یعنی: فرشتگان بر آن نیکوکاران سلام می‌گویند، سلامی که مظهر امان است و می‌افزایند: «به پاداش آنچه انجام می‌دادید» یعنی: به سبب عملتان «به بهشت درآید» باید دانست که روح مؤمن بعد از مرگ وی به بهشت وارد می‌شود و ورود کامل وی با جسم و روح به بهشت، بعد از رستاخیز است. در حدیث شریف آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید اما بدانید که هرگز کسی با عمل خویش به بهشت وارد نخواهد شد». گفته شد: حتی شما یا رسول‌الله؟ فرمودند: «حتی من؛ مگر این‌که خداوند عز وجل مرا به رحمت خود درپوشاند».

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمْ

اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٣٤﴾

در این آیه حق تعالی به طرح یکی دیگر از شبهات منکران نبوت که عبارت از پیشنهاد فرود آمدن فرشته‌ای از آسمان برای گواهی دادن بر صدق ادعای نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله است، می‌پردازد: «کافران انتظار نمی‌کشند» در درنگ بی‌معنای خود در تصدیق نبوت «جز این‌که فرشتگان به‌سویشان آیند» درحالی که بر صدق نبوت گواهی دهند «یا فرمان پروردگارت در رسد» بر عذابشان در دنیا، که ریشه‌کن کننده آنان است «کسانی که پیش از آنان بودند نیز این‌گونه رفتار کردند» در اصرار بر کفر و تکذیب و استهزا پس عذاب الهی به آنان در رسید و یکسره نابود شدند «و خدا به آنان ستم نکرد» با

درهم کوبیدنشان به عذاب زیرا حق تعالی با ارسال پیامبران علیهم السلام و فرود آوردن کتابهای خویش، حجت را بر آنان تمام کرد «بلکه آنان به خود ستم می کردند» چراکه خداوند جل جلاله چیزی را بر آنان فرود آورد که آنها به سبب کفر سزاوار آن بودند.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٤﴾

«پس گناهایی که کردند به آنان رسید» یعنی: کیفر اعمال بدشان به آنان رسید «و آنان را فراگرفت» و بر آنان به طور فراگیر نازل شد «آنچه به آن استهزا می کردند» یعنی: عذابی که بدان استهزا می کردند و آن را مسخره می پنداشتند، بر آنان فرود آمد.

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ

مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿٣٥﴾

شبهه دیگر منکران نبوت تکیه بر صحت نظریه «جبر» برای ایراد طعن در نبوت است: «و مشرکان» مکه «گفتند: اگر خدا می خواست، غیر از او هیچ چیزی را نمی پرستیدیم» یعنی: اگر او می خواست تا ما چیزی غیر او را نپرستیم، هرگز آن چیز را نمی پرستیدیم «نه ما و نه پدران ما» که بر این شیوه و آیین شرک بوده اند «و بدون فرمان او هیچ چیز را حرام نمی شمردیم» مانند حیوانات سائبه، بحیره، وصیله و مانند آنها را^۱.

البته هدفشان از این سخن، ایراد طعن در نبوت بود. یعنی: اگر آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله بدان فرامی خواند - از منع پرستش غیر خدا جل جلاله و منع تحریم چیزهایی که او حرام نساخته است - حق می بود، یقیناً از ما هم خلاف آنچه که خدا جل جلاله خواسته بود، سر نمی زد زیرا در آن صورت مشیت حق تعالی بر آن رفته بود که ما غیر او را پرستش نکرده و حلال او را حرام نشمریم و قطعاً آنچه او بخواهد تحقق می یابد و آنچه که نخواهد تحقق نمی یابد. پس وقتی غیر او از جانب ما مورد پرستش قرار گرفته و حلال او حرام

^۱ نگاه کنید به سوره «مائده/۱۰۳».

گردانیده شده، این خود دلیل بر آن است که این عملکرد ما مطابق مراد و موافق با مشیت او می‌باشد.

بدین‌گونه بود که آنها وجود شرک را در خود، دلیل رضای خدای سبحان به آن شمردند درحالی‌که خدای سبحان به کفر بندگان رضی نیست و میان مشیت و رضایش فرق است. یعنی همه چیز در دایره هستی به مشیت اوست در حالی‌که همه چیز به امر و رضای او نیست پس امر و رضایش با هم تلازم دارد، درحالی‌که میان رضا و مشیتش هیچ تلازمی وجود ندارد. بنابراین، مشیت خداوند عزوجل با مسؤولیت انسان و اختیار وی هیچ منافاتی ندارد زیرا قدرت حق تعالی بر وفق اراده اوست و اراده او بر وفق علمش و علم کشف‌کننده است نه اجبارکننده. باری! خدای عزوجل در ازل دانسته است که - مثلا - فلان کس چنین و چنان خواهد کرد، سپس اراده وی به علم ازلی‌اش تعلق می‌گیرد و با قدرتش آن را به عرصه فعلیت می‌آورد ولی هیچ‌یک از اینها به معنی مجبور کردن کسی بر انجام آن کار نیست.

گفتنی است که آنچه در باره مترتب‌شدن اراده الهی بر علم وی ذکر کردیم، فقط برای تفهیم قضیه بود و گرنه در ازل هیچ ترتیب زمانی‌ای مانند مقیاسهای ما وجود ندارد بنابراین، حق تعالی هم در ازل علم داشته و هم در آن اراده کرده است.

«چنین کردند کسانی که پیش از آنان بودند» از گروه‌ها و طوایف کفر زیرا آنان نیز به خدای عزوجل شریک آورده حلال او را حرام گردانیدند و با پیامبران وی علیهم‌السلام به ناروا ستیز و مجادله کرده ایشان را مورد استهزا قرار دادند «ولی آیا جز ابلاغ آشکار چیز دیگری برعهده پیامبران است؟» یعنی: کفار در پندارهای باطل خویش در اشتباهند زیرا چنان نیست که خداوند متعال شرک و کفر و بدکرداری‌هایشان را مورد انکار قرار نداده باشد بلکه این‌گونه اعمال و روش‌ها را به سخت‌ترین وجه مورد نکوهش و انکار قرار داده و برای تفهیم حقایق، پیامبرانی را در هر امتی مبعوث گردانیده و پیامبرانش مأموریت خود را به تمام و کمال انجام داده‌اند اما حساب امت‌هایشان بر خدا عزوجل است نه بر آنان و پیامبران وظیفه ندارند که مردم را بر ایمان مجبور گردانند.

خلاصه این که: ثواب و عقاب به دو امر مرتبط است؛ مشیت خداوند جَلَّ جَلَلُهُ و حرکت بنده به سوی نجات یا نابودی. و هدایت خداوند جَلَّ جَلَلُهُ نیز بر دو نوع است؛ هدایت ارشاد و رهنمونی، که پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بدان قیام می کنند و هدایت توفیق و یاری حق تعالی، که این وابسته به رفتار خود بنده است.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ



«و هر آینه در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم» برای برپاداشتن حجت بر آنان، با این پیام: «که خداوند را پرستید و از طاغوت پرهیزید» یعنی: هر معبودی بجز الله جَلَّ جَلَلُهُ - مانند شیطان، کاهن، بت و هر کسی را که به سوی گمراهی دعوت می کند - ترک کنید.

سپس حق تعالی موضوع مشیت را در چارچوب درست آن قرار داده می فرماید: «پس، از آنان» یعنی: از آن امت هایی که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ پیامبرانش را به سویشان فرستاد «کسی بود که خدا او را هدایت کرد» به سوی دین حق و توحید خویش و اجتناب از طاغوت، به سبب انتخاب خود وی این هدایت را و شایستگی وی برای این هدایت «و از آنان کسی بود که گمراهی بر وی ثابت شد» یعنی: واجب و لازم شد، به سبب اصرار وی بر کفر و عناد و انتخاب این راه و روش و نهایتاً استحقاق وی برای گمراهی در حالی که واجب ذمه آنها این بود که فرمان خدای عزوجل را اطاعت کرده و دعوت او را لبیک گویند، نه این که به ستیز و جدال رو آورده و حجت های بی پایه ای - مانند حجت یاد شده - را پیش کشند. بنابراین، خداوند متعال همگی را به ایمان امر می کند اما هدایت را فقط برای بعضی اراده می کند نه برای همه زیرا اگر او هدایت را برای همگان اراده می داشت، دیگر کسی کافر نمی شد.

خلاصه این که: «مشیت تشریحی» کفر در حق حق تعالی منتفی است، یعنی هرگز مراد حق تعالی بر کفر نمی باشد زیرا او بر زبان پیامبرانش مردم را از کفر نهی کرده است. اما

«مشیت کونی» وی بر تمکین دادن بعضی از مردم بر کفر و مقدر کردن آن برایشان به محض اراده خودشان ثابت است ولی این امری است که اجبارکننده آنها بر کفر نیست بنابراین، مشیت کونی برای آنان حجت و دستاویزی بوده نمی‌تواند.

«پس در زمین سیر کنید» به سیری عبرت‌آمیز «و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان» از امت‌های پیشین مانند عاد و ثمود «چگونه بوده است» در آن هنگام است که ویرانه‌های برجای‌مانده از آنان را مشاهده می‌کنید و در می‌یابید که آخر کارشان به نابودی خودشان و خرابی دار و دیارشان انجامیده است.

إِنْ تَحَرَّضَ عَلَىٰ هُدٰنِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَن يُضِلُّ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ ﴿٣٧﴾

سپس خداوند عَلَيْهِ السَّلَام به پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر می‌دهد که چنانچه او گمراهی‌شان را اراده داشته باشد، حرص و اشتیاق وی بر هدایت آنان هیچ سودی به حالشان ندارد: «اگر بر هدایت آنان حریص باشی» و با تلاش و کوشش مجدانه‌ات، هدایتشان را بخواهی، چه سود «که خداوند کسی را که گمراه می‌شود، هدایت نمی‌کند» یعنی: مسلماً خدای سبحان کسی را که گمراهی را انتخاب کرده و حکم حق تعالی به گمراهی‌اش از پیش گذشته است، هدایت نمی‌کند. دلیل این معنی، قرائت متواتری است که یاء (یضل) را مفتوح می‌داند. به‌قولی دیگر معنی این است: هر که را خداوند عَلَيْهِ السَّلَام گمراه کند - به سبب آن‌که دانسته است او از اهل گمراهی است - هیچ کس نمی‌تواند او را به راه آورد «و آنان را هیچ یاری کنندگانی نیست» که بر هدایت کسانی که خدا عَلَيْهِ السَّلَام گمراهشان کرده است یاری‌شان دهند، یا آنها را با دفع کردن عذاب نصرت دهند.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَىٰ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلٰكِنَّا أَكْثَرُ النَّاسِ لَا

يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾

یکی دیگر از شبهات منکران نبوت این بود: «و با محکم‌ترین سوگندهایشان» یعنی: با تمام قوت و تمام کوشش خود با سخت‌ترین سوگندها «به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می‌میرد» از بندگانش «بر نمی‌انگیزد» در حالی که آنان - خدا

بکشدشان - با این سوگندهای خود بر دروغگو بودن خداوند متعال سوگند می‌خورند! و هر کس به نام خدا عَلَّاهُ سوگند یاد کند، قطعاً با محکم‌ترین سوگندهایش، سوگند یاد کرده است.

پس حق تعالی این پندار باطل‌شان را با این فرموده‌اش رد می‌کند: «نه چنان است که می‌گویند» یعنی: او به طور حتم آنان را برمی‌انگیزد «این است وعده‌ای که به حق برعهده اوست» و هیچ خلافتی در آن نیست پس او قطعاً آن را به انجام می‌رساند «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» این حقیقت را که اعاده حیات و برانگیختن مجدد، بر حق تعالی سهل و ساده است و دشواری ندارد زیرا این اکثریت از معجزه حیات اولیه خود غفلت کرده‌اند... همان طوری که آنان از قدرت الهی و این‌که این قدرت هرگز با تصورات بشری و با نیروهای بشری نمی‌تواند مقایسه شود، نیز غفلت کرده‌اند.

لَيْبِنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ﴿٣٨﴾

سپس حق تعالی حکمت خویش در معاد و رستاخیز اجساد در روز قیامت را یادآوری کرده، می‌فرماید: «تا برای آنان بیان کند» یعنی: قطعاً برمی‌انگیزدشان تا برایشان روشن کند «آنچه را در مورد آن اختلاف دارند» از حقیقت امر دین حق. که اختلافشان در این امر، با مؤمنان است «و تا کسانی که کافر شده‌اند» به‌خدا سبحان و منکر زندگی بعد از مرگ گشته‌اند «بدانند که آنها خود دروغگو بوده‌اند» در جدال و انکار بعث بعد از مرگ با این سخنشان که: (خداوند کسانی را که می‌میرند برنمی‌انگیزد) [آیه قبل]. چنان‌که در مکه شخص مشرکی که مسلمانی از وی وامش را خواسته بود و به او در میانه سخنانش گفته بود: «امیدوارم که آن‌را بعد از مرگم از تو بازستانم»، سوگند یاد کرد که: «خداوند کسانی را که می‌میرند مجدداً برنمی‌انگیزد». سبب نزول آیه (۳۸) نیز همین واقعه بود.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٠﴾

سپس حق تعالی بعد از بیان سهولت اعاده حیات و بعث مجدد بر وی به بیان قدرت مطلقه خود بر همه چیز و بیان کیفیت ایجاد ابتدایی پرداخته و می‌فرماید: «فرمان ما درباره چیزی که اراده‌اش را کرده‌ایم جز این نیست که به آن می‌گوییم: موجود شو پس بی‌درنگ موجود می‌شود».

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبْوِّتَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ۖ وَلَا جَزَاءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

«و کسانی که هجرت کردند» از مکه به سوی مدینه «در راه خدا» یعنی: در راه یاری دادن دین وی و طاعتش. هجرت: ترک دیار و خانواده است «بعد از آن که بر آنان ستم شد» یعنی: بعد از آن که در راه خدا ﷺ مورد شکنجه و اهانت قرار گرفتند زیرا اهل مکه گروهی از مسلمانان را شکنجه و آزار می‌دادند تا بدانجا که تعدادی از آنان - ناخواسته - همان سخنی را که مشرکان از آنان می‌خواستند، بر زبان آوردند و چون از ایشان دست برداشتند، از مکه هجرت کردند «البته آنان را در دنیا به سرایی نیک جای می‌دهیم» به قولی مراد: فرود آوردن مؤمنان به مدینه و سپس استیلایشان بر سرزمین‌هایی دیگر با فتح قلمروها و گشودن شهرهاست و به‌علاوه ستایش و ثنایی است که بعد از آن برایشان باقی می‌ماند و افتخار و شرفی است که نصیب فرزندانشان می‌شود «و قطعاً پاداش آخرت» یعنی: پاداش اعمالشان در آخرت «بزرگتر است» از آنچه که مهاجران از بهره‌های نیکوی یادشده در دنیا به‌دست آوردند «اگر می‌دانستند» یعنی: اگر آن گروه ستمگر این حقیقت را می‌دانستند که مهاجران چه مقام و مرتبه بزرگی دارند، قطعاً به هجرت مبادرت می‌ورزیدند.

این آیه مؤمنان زیر فشار را به هجرت در راه خدا ﷺ ترغیب می‌کند زیرا با هجرت بود که اسلام نیرومند شد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره شش تن از صحابه رضی الله عنهم نازل شد که عبارت بودند از: صهیب، بلال، عمار، خباب، عابس و جبیر که بردگان آزاد شده

قریش بودند و به خاطر عقیده‌شان مورد شکنجه قرار گرفتند تا سرانجام هجرت کردند. اما قتاده می‌گوید: این آیه درباره مهاجران به حبشه نازل شد که گروهی نزدیک به هشتاد تن بودند و سپس خدای عزوجل ایشان را در سرای نیکو - یعنی در مدینه - جای داد. ابن عطیه می‌گوید: روایت قتاده در بیان سبب نزول آیه صحیح است.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٤﴾

«همانان که صبر کردند» بر آزارهای مشرکان و بر تلخی و دشواریهای هجرت «و» مخصوصا «بر پروردگارشان توکل می‌کنند» در تمام امور خویش. پس از آنجا که صبر و توکل هر دو در آنان جمع شد لذا خدای عزوجل ایشان را در دنیا و آخرت عاقبت به خیر گردانید.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٣﴾

«و پیش از تو جز مردانی را که بدیشان وحی می‌کردیم، نفرستادیم» در بیان سبب نزول آمده است: این آیه در رد این پندار قریش نازل شد که می‌گفتند: خدای سبحان بزرگتر و والاتر از آن است که از جنس بشر پیامبری بفرستد «پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر سؤال کنید» یعنی: ای مشرکان! اگر خود نمی‌دانید از مؤمنان اهل کتاب سؤال کنید زیرا آنان به شما خبر خواهند داد که تمام پیامبران الهی از جنس بشر بوده‌اند و شما نظر به روابط دوستانه‌ای که با اهل کتاب دارید، سخنشان را زودتر تصدیق می‌کنید. کتاب را «ذکر» نامید زیرا کتاب پند و اندرزی برای غافلان است.

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَنْفَكُرُونَ ﴿٤٤﴾

آن پیامبران را «با بینات و زبر» فرستادیم. بینات: حجت‌ها و برهانها، و زبر: کتابهاست «و ذکر را به سوی تو فرود آوردیم» یعنی: قرآن را. البته قرآن هم کتاب و هم در عین حال، معجزه است «تا برای مردم» همگی‌شان «بیان کنی» با سخنان و افعال و مجموعه

سنت و سیرت پاکیزه‌ات «آنچه را به سوی آنان نازل شده‌است» در این کتاب از احکام شرعی و مژده‌ها و هشدارها.

از این آیه درمی‌یابیم که تبیین کتاب از مهمترین مأموریت‌های پیامبر ﷺ است، بدین سبب است که تمام افعال، اقوال و احوال آن حضرت ﷺ بیان و تفسیر کتاب الهی می‌باشد و نیز بدین سبب است که فهم کتاب، بدون فهم سنت کامل نیست «و تا باشد که آنان تفکر کنند» یعنی: در هشدارهای قرآن تأمل و اندیشه کرده و افکارشان را به کار اندازند و در نتیجه، پند و اندرز بگیرند. این جمله، بر لزوم تفکر برای خواننده قرآن دلالت می‌کند.

أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٤٥﴾
أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٤٦﴾ أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٤٧﴾

«آیا کسانی که مکرهای بد اندیشیدند» با سعی و تلاش پنهانی در جهت ایذای رسول خدا ﷺ، ایذای اصحابشان، حيله‌گری در بی‌اثر کردن اسلام و دشمنی با اهلش و توطئه برای منحرف کردن مردم از تصدیق پیامبر ﷺ. مکر: سعی کردن به فساد به‌طور پنهانی است و این مکرکنندگان، مردم مکه بودند. آری! آیا این مکرکنندگان «ایمن شده‌اند از این‌که» یکی از این چهار چیز آنان را فرو گیرد:

اول: «خدا آنان را در زمین فرو برد» چنان‌که قارون را فرو برد؟

دوم: «یا از آن جایی که نمی‌دانند» یعنی: حدس نمی‌زنند و کاملاً از آن غافلند «عذاب بر آنان بیاید» چنان‌که خداوند ﷻ با قوم لوط و دیگر امت‌های دروغ انگار چنین کرد؟

سوم: «یا در حال رفت و آمدشان» در سفرها و تجارت‌ها و رفت و برگشت‌شان در شب و روز «آنان را بگیرد؟ پس عاجزکننده نیستند» یعنی: باید بدانند که به‌وسیله هیچ نیروی مدافع و پشتیبانی، از عذاب گریزنده یا بازداشته شده نیستند.

چهارم: «یا آنان را در حالی که وحشت زده اند فروگیرد» یعنی: آیا ایمن شده اند که بعد از پدیدارشدن قرائن نابودی، یا بعد از کم کردن آنها بر اثر کشته‌شدن یا مرگ آنان

را به عذاب فروگیرد به طوری که اندک اندک از اطراف و نواحی فروگرفته شوند و کم گردند تا این که سرانجام یکباره بر همگی شان عذاب فرود آید؟

روایت شده است که روزی عمر رضی الله عنه بر منبر از اصحاب رضی الله عنهم سؤال کرد: در تفسیر **(أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ)** چه می گوید؟ اصحاب رضی الله عنهم ساکت ماندند. در این اثنا پیرمردی از قبیله «هذیل» برخاست و گفت: این آیه به لهجه و گویش ما نازل شده است؛ تخوف یعنی تنقص و کم شدن تدریجی. «همانا پروردگار شما رئوف و مهربان است» لذا بر فرود آوردن عذاب شتاب نمی کند بلکه از روی رأفت و مهربانی مهلت تان می دهد پس سزاوار است که شما نیز از مکر و توطئه و پیروی از شیطان دست بردارید.

أَوْلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَنْفَعِيوْا ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ ﴿٤٨﴾

«آیا به چیزهایی» چون کوهها و درختان و مانند آنها «که خدا آفریده است ننگریسته اند که چگونه سایه های آنها می گردد» یعنی: سایه های آنها از یک جانب به جانب دیگر میل می کند، در اول روز بر این حالت است که آرام آرام حرکت می کند، سپس در آخر روز به حالتی دیگر باز می گردد «از جانب راست و از جانب چپ» یعنی: از هر دو جانب راست و چپ «سجده کنان برای خداوند» یعنی: درحالی که سایه برای الله جل جلاله سجده کننده است. بنابراین، باید دانست که سرشت همه چیزها بر طاعت حق تعالی قرار داده شده زیرا پدیده های هستی همان گونه هستند که خداوند متعال اراده کرده است. مجاهد می گوید: در هنگام زوال خورشید همه چیز برای خدای عزوجل سجده می کند «فروتانه» یعنی: سجده می کنند درحالی که برای حق تعالی فروتن و خوار شده اند و سر بر خاک تواضع و تذلل نهاده اند. گفتنی است که این سجده جمادات است، سپس حق تعالی از سجده جانداران سخن می گوید:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمْ لَا يُسْتَكْبِرُونَ ﴿٥٩﴾

«و آنچه در آسمانهاست» همگی «و آنچه در زمین است از جنبنندگان» که بر روی آن می‌جنبد «برای خدا سجده می‌کنند» یعنی: فقط برای اوی یکتا و یگانه فروتنی و انقیاد می‌کنند نه برای غیرش.

از ظاهر آیه چنین فهمیده می‌شود که در آسمان نیز همچون زمین موجودات زنده‌ای وجود دارند. گفتنی است که در عصر ما، سخن از احتمالات وجود حیات در اجرام دیگر بسیار می‌رود و بر فرض کشف موجودات زنده‌ای در آنها، می‌توان این کشف را در راستای تفسیر این آیه کریمه دانست.

«و فرشتگان نیز سجده می‌کنند و آنان گردنکشی نمی‌کنند» از عبادت پروردگارشان و از سجده کردن برای او.

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٥٠﴾

«از پروردگارشان از فوق خویش می‌ترسند» من فوقهم: یعنی فرشتگان از پروردگارشان می‌ترسند در حالی که او بر ایشان با سلطه و غلبه مطلق خویش مسلط است «و انجام می‌دهند» فرشتگان، یا تمام چیزهایی که ذکر شد «آنچه که بدان مأمور می‌شوند» از اطاعت خدای عزوجل. پس هرگاه همه اشیاء برای خدای عزوجل سجده می‌کنند، دیگر چرا این مشرکان در سلک مطیعان در نمی‌آیند؟!»

﴿ وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَذَخَّرُوا إِلَهَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَحْدٌ فَإِنِّي فَأَرْهَبُونَ ﴿٥١﴾ ﴾

«و خداوند فرمود: دو معبود برای خود نگیرید» چنان‌که ثنوی‌ها به پندار خود دو خدا را به عبودیت می‌گیرند؛ خدای نور و خدای ظلمت را «جز این نیست که او خدایی یگانه است» سپس تأکید می‌کند که الوهیت به یک خدای واحد یعنی به‌الله ﷻ منحصر می‌باشد: «پس تنها از من بترسید» یعنی: اگر شما از چیزی می‌باید بترسید، آن چیز فقط من هستم نه غیر من.

از مفاد آیه کریمه چنین برداشت می‌کنیم که جایز نیست در قلب انسان ترس و هراسی از غیر خدای عزوجل وجود داشته باشد و هرگاه به حکم طبیعت و سرشت بشری چنین ترسی در نهاد او پدید آمد، باید آن را از خود دفع کند.

وَلَمْ يَكُنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَنْفُونَ ﴿٥٢﴾

«و آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست» در ملک، در آفرینش و در بندگی «و دین پایدار» واصبا: یعنی دین و انقیاد خالص، ثابت و دایم که هرگز زایل نمی‌شود «نیز از آن اوست» دین: به معنی طاعت و اخلاص و انقیاد است. بنابراین، هیچ مرجع مطاع و فرمانروایی نیست مگر این که این اطاعت از وی در زمانی قطع می‌شود؛ یا با زوال یا با ناکامی‌اش، بجز خداوند عزوجل چرا که طاعت و اخلاص و انقیاد به‌طور زوال‌ناپذیری همیشه برایش دوام دارد «پس آیا از غیر خدا می‌ترسید؟» یعنی: آیا از کسانی غیر الله عزوجل که به نام خدا و معبود نام نهاده شده‌اند و در سراسیمه زوال و نابودی قرار دارند، می‌ترسید؟ چنین نکنید بلکه فقط از خدایی پروا کنید که الوهیت و ربوبیت تنها از آن اوست و اطاعت اوست که استمرار دارد.

وَمَا يَكُم مِّن نِّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ تُمْرًا إِذَا مَسَّكُمُ الضَّرُّ فَإِنَّهٗ يَجْتُرُونَ ﴿٥٣﴾

«و آنچه از نعمت با شماست» با انواع گونه‌گون آن «از خداست» نعمت؛ یا نعمت دینی است که عبارت است از معرفت حق تعالی و معرفت خیر و نیکی به‌منظور عمل به آن. یا نعمت دنیوی است؛ اعم از نعمت روحی، یا بدنی، یا خارجی - چون توانگری و رفاه مالی و غیره... که همه اینها از جانب خدای سبحان است. پس بر عاقل لازم است که منعم را در برابر همه این نعمت‌ها شکر گزارده و از شرک آوردن به خدای سبحان بپرهیزد «سپس چون به شما سختی رسد، به سوی او می‌نالید» و زاری و تضرع می‌کنید که آن آسیب و سختی را از شما برطرف کند، نه به سوی غیر وی زیرا فطرتا می‌دانید که فقط حق تعالی بر دور ساختن آن بلا از شما تواناست. ضرر: بیماری، بلا، نیازمندی، قحطی و هر چیزی است که انسان از آن متضرر می‌شود.

ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضَّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾

«سپس چون آن سختی را از شما برداشت، آن گاه گروهی از شما به پروردگارشان شرک می‌ورزند» لذا در سختی‌ها یگانه‌پرست اند اما در آسانی‌ها به خدایی که با برطرف کردن آن رنج و سختی بر آنان انعام نهاد، شرک می‌ورزند و شرک را جانشین شکر می‌نمایند، درحالی‌که او سزاوار شکرورزی است، نه شرک‌ورزی.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتُّوا وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾

«تا ناسپاسی کنند آنچه را به آنان دادیم» یعنی: عاقبت آن همه ناله و زاری و استغاثه چیزی جز این کفر و ناسپاسی نیست، گویی آنان با شرک‌ورزی خود، درصدد کفران نعمت و انکار الهی بودن آن نعمت اند «اکنون بهره‌مند شوید» از آنچه که در آن از عبادت غیر حق تعالی قرار دارید پس هر چه دلتان می‌خواهد بکنید. و این تهدیدی است سخت و سنگین «پس به‌زودی خواهید دانست» عاقبت و فرجام کار خود و عذابی را که بر شما در این سرا و در سرای آخرت فرود خواهد آمد.

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَشَتَّىٰ لِمَا كُفِّرْتُمْ نَفَرُونَ ﴿٥٦﴾

«و تعیین می‌کنند» مشرکان «برای آنچه که نمی‌دانند» یعنی: برای خدایان بی‌شعور و نادان خود که جماداتی بیش نیستند، یا برای آنچه که مشرکان نمی‌دانند که آنها زیان می‌رسانند ولی نمی‌توانند شفاعتی بکنند «نصیبی از آنچه به آنان روزی داده‌ایم» یعنی: بعد از آن همه زاری و ناله‌ای که به بارگاه خدای سبحان کرده‌اند تا رنج و آسیب را از آنان برطرف سازد، باز برای جمادات و شیاطینی که حقیقت آنها را نمی‌دانند، بهره‌ای از اموالی را قرار می‌دهند که خداوند متعال روزیشان کرده است تا با اموالی که نذر آن بتان می‌کنند، به زعم خود به خدای عزوجل تقرب جویند «به خدا سوگند که البته از آنچه به دروغ برمی‌بافتید، پرسیده خواهید شد» بدین‌سان حق تعالی به ذات عظیم خود سوگند یاد می‌کند که آنها را از این افترا مورد سؤال و پرسش قرار خواهد داد.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ﴿٥٧﴾

«و برای خدا دخترانی قائل می شوند» چنان که قبایل خزاعه و کنانه می گفتند: فرشتگان دختران خدایند «منزه است او» از آنچه که این گروه جفاکار به او نسبت می دهند «و برای خودشان آنچه را میل دارند، قرار می دهند» یعنی: برای خدای سبحان آنچه را که ناخوش دارند - یعنی دختران را - نسبت می دهند درحالی که حق تعالی از داشتن فرزند منزه است اما برای خود پسران را که بدانها علاقه دارند، مقرر می دارند بدین گونه است که بر اساس پندار خویش، برترین ها را به خود اختصاص می دهند.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٥٨﴾

«و چون یکی از آنان به تولد دختر بشارت داده شود چهره اش سیاه می گردد» یعنی: چهره کسی که دختری برایش به دنیا آمده است از اثر ظهور علائم اندوه و افسوس، در هم فرورفته و دگرگون می شود «درحالی که او پر از اندوه است» از اثر خشم و شدت سرخوردگی، لیکن خشم و اندوهش را پنهان داشته و آن را آشکار نمی سازد. بشارت: عرفا به خبر شادی آور گفته می شود اما در اصل به معنای خبری است که در دگرگون کردن چهره (بشره) تأثیرگذار باشد؛ یا به سبب شادی یا به سبب اندوه.

يَنْوَرِي مِنَ الْقَوْرِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيَسْكُهُ عَلَىٰ هَوْنٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٩﴾

«از قوم خود پنهان می شود» یعنی: آن کسی که دختری برایش به دنیا آمده است از قوم و قبیله خود غایب می شود و از آنان روی می پوشاند؛ «از ناگواری آنچه بدو بشارت داده شده» یعنی: از ناخوشی و اندوه و عار و ننگی که به سبب تولد دختر برایش پیش آمده است «آیا او را با خواری نگاه دارد» یعنی: به تأمل فرومی رود و پیوسته میان دو امر در تردید است؛ یکی نگاه داشتن دختر، که اگر او را نگاه دارد، البته با خواری و انفعال و انکسار نگاه می دارد «یا در خاک پنهانش کند» با زنده به گور کردن «وه، چه بد داوری می کنند» در این که دختران مورد نفرت خود را به خدای

سبحان نسبت داده و پسران دلخواه را به خود نسبت می‌دهند، چه بد است زنده‌به‌گور کردن دختران بی‌گناه و معصوم.

در حدیث شریف آمده است: «هر کس دختری داشته باشد و وی را ادب آموخته به نیکی تربیت کند، به نیکوترین وجه تعلیمش دهد و از نعمت‌هایی که خدای عزوجل بر او فرو ریخته بروی بریزد، آن دختر برایش حجاب و پرده‌ای از آتش دوزخ می‌شود».

لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٠﴾

«برای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، وصف زشت است» این وجه دیگری است در رد بر کسانی که گفتند: فرشتگان دختران خدایند!! یعنی: آنها با انتخاب ضعیف‌ترین دو جنس برای خدای سبحان، خواستند تا این مثال اضعف، وصف و مثالی برای او باشد زیرا فرزند مانند پدر خویش است. نه! چنین نیست بلکه وصف و مثال زشت که عبارت از جهل و کفر به خدای سبحان است، از آن گروهی است که وی را به زشتی‌ها وصف می‌کنند «و وصف والا از آن خداست» این وصف عبارت است از: بی‌نیازی کامل وی از فرزند و تعلقات، سخای فراگیر، علم وسیع و دیگر اوصاف جلال و کمالش «و اوست عزیز» یعنی: قدرتمند در ملکش، که در کمال و مطلقیت قدرتش یگانه است «حکیم» است و به کمال حکمت در صنع و آفرینش موصوف می‌باشد، از این روی به بندگان گمراه و ستمگر خویش مهلت می‌دهد.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّىٰ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا

يَسْتَعْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٦١﴾

«و اگر خداوند مردم را به سبب ستم آنان گرفتار می‌کرد» مراد از مردم در اینجا، کفار یا تمام گنهکارانند. از جمله ستم کفار، یکی هم این ادعایشان است که بتان دختران خدایند. آری! اگر خدای سبحان مردم را به سبب ستمشان مؤاخذه می‌کرد: «هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نمی‌گذاشت» قتاده می‌گوید: «خدای سبحان در زمان نوح عليه السلام چنین کرد و تمام جاندارانی را که در روی زمین بودند - جز آنچه در

کشتی حمل شده بود - همه را هلاک ساخت». بیهقی نقل می‌کند: «ابوهریره رضی الله عنه از مردی شنید که می‌گوید؛ ستمگر جز به خودش زیان نمی‌رساند. پس در رد قول وی فرمود: به خدا جل جلاله سوگند چنان نیست که تو می‌گویی بلکه حتی مرغان در آشیانه‌های خود به سبب ظلم ظالم می‌میرند». در حدیث شریف آمده است: «چون خداوند جل جلاله به قومی عذاب را اراده کند، به همه کسانی که در میان آن قوم هستند (اعم از بدکار و نیکوکار) عذاب درمی‌رسد، لیکن پس از آن، آنان براساس نیت یا بر وفق اعمال خود برانگیخته می‌شوند».

دلیل این‌که حق تعالی ظالم و غیر وی و هیچ جنبنده دیگری را بر روی زمین باقی نمی‌گذاشت، درحالی‌که ستم فقط از بعضی صادر می‌شود نه از همه؛ این است که: ظالم با گرفتار شدن در چنبره انتقام و دیگران هم از شومی ظلمش نابود می‌شوند؛ به وسیله خشکسالی یا غیر آن از بلایا و کوبنده‌ها.

«لیکن» کیفر «آنان را تا وقتی معین» که وقت انتهای حیات و به سر رسیدن عمرشان، یا میعاد سر رسیدن عذاب‌شان، یا روز قیامت است «باز پس می‌اندازد پس چون اجلشان فرارسد، نه ساعتی پس و نه ساعتی پیش افتند» تفسیر نظیر این جمله، در (آیه ۳۴) از سوره «اعراف» گذشت.

در حدیث شریف آمده است: «خداوند جل جلاله عمر چیزی را که اجلش فرارسد، به تأخیر نمی‌اندازد و جز این نیست که افزودن بر عمر، به وسیله فرزندان شایسته‌ای است که خداوند جل جلاله آنان را به بنده‌اش ارزانی می‌دارد زیرا آنان بعد از مرگش برایش دعا می‌کنند و دعایشان در حق وی، در قبرش به وی می‌پیوندد. پس این است معنی افزودن در عمر».

**وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَنَصِيفُ أَلْسِنَتَهُمُ الْكَذِبَ أَنْ لَهُمُ الْعَسَنُ لَا جَرَمَ أَنْ لَهُمُ النَّارُ
وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ ﴿١٣﴾**

«و چیزی را که خوش نمی‌دارند» نسبت دادن آن را به سوی خود «برای خدا قرار می‌دهند» یعنی: دختران را که محل نفرتشان است به خدای سبحان نسبت می‌دهند،

داشتن شریک در ملک و مال را که برای خود ناپسند می‌دارند، به‌خداى سبحان نسبت می‌دهند و اگر کسی به فرستاده آنها اهانت کند، ناخشنود می‌شوند درحالی‌که به فرستادگان خداى سبحان اهانت روا می‌دارند «و زبانشان دروغ پردازی می‌کند که نیکویی از آن ایشان است» یعنی: به دروغ می‌پندارند که خصلت نیک - که به ظنشان اولاد ذکور است - یا پاداش نیک بهشت، از آن ایشان است «شکی نیست که آتش برای آنان است» و این است چیزی که شایسته آنهاست نه آنچه که پنداشته‌اند «و آنان در این راه رها شدگانند» یعنی: آنها در دوزخ رها و فراموش می‌شوند. قتاده در معنی (مفرطون) می‌گوید: «آنها به‌سوی آتش دوزخ پشت‌ازند و در وارد شدن به آن شتاب می‌کنند».

تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلَيْكَ اَمْرًا مِّنْ قَبْلِكَ فَرَّيْنَا لَهُمُ الشَّيْطٰنُ اَعْمٰلَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ

اَلِيْمٌ ﴿١٣﴾

«سوگند به خدا که همانا پیامبران را به‌سوی امت‌های پیش از تو فرستادیم پس شیطان کردارهای» پلید «شان را برایشان آراست» مانند کفر و تکذیب و استهزا را «پس امروز هم همو یار این کافران است» یعنی: شیطان در حال حاضر نیز قرین و همدمشان است. به‌قولی: مراد این است که شیطان در روز قیامت و در دوزخ نیز یار و یاورشان است. پس اگر یارای یاری دادن را دارد، باید از او یاری بخواهند!! «و برایشان عذابی دردناک است» در روز قیامت.

وَمَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتٰبَ اِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اَخْتَلَفُوْا فِيْهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ ﴿١٤﴾

«و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که بیان کنی برای آنان آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند» از توحید، معاد و سایر عقاید و احکام شرعی «و آن کتاب برای قومی که ایمان می‌آورند» به خداى سبحان لذا پیامهای پیامبران عليه‌السلام و مضامین کتابهای آسمانی را تصدیق می‌کنند «ره‌نمود و رحمتی است».

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٦٥﴾

«و خدا از آسمان آبی فرورفتاد و با آن، زمین را پس از مرگ آن زنده ساخت»
یعنی: زمین را بعد از آن که خشک و بی جان بود، با رویاندن گیاهان زنده ساخت
«هرآینه در این» فرود آوردن و زنده ساختن «نشانه‌ای است» روشن بر وحدانیت
خداوند ﷻ و قدرت وی بر برانگیختن خلق و بر مجازاتشان «برای گروهی که
می‌شنوند» کلام خدا ﷻ را و می‌فهمند عبرت‌ها و اندرزهایی را که کلام الهی متضمن
آن است.

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِيُنذِرَ بَطُونَہٗ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِبًا لِّلشَّرِبِینَ ﴿٦٦﴾

«و قطعاً در انعام برای شما عبرتی است» انعام: شتر و گاو و گوسفند است. عبرت
موجود در چهارپایان، رام کردن آنها برای صاحبانشان و اطاعتشان از آنهاست. همچنان
این عبرت در مضمونی است که این فرموده حق تعالی متضمن آن است: «به شما از
آنچه در شکمهایشان است، از میان سرگین و خون، شیری ناب می‌نوشانیم که برای
نوشندگان گواراست» و لذیذ زیرا در هنگام نوشیدن گلوگیر آنان نمی‌شود بلکه سهل
و گوارا فرو می‌رود و هضم آن آسان بوده و نوشنده از آن بهره‌مند می‌شود. فرث:
فضله‌ای است که به شکمبه فرود می‌آید و چون از شکمبه بیرون رود به آن فرث
نمی‌گویند. یعنی در زیر شیر نابی که شما می‌نوشید، سرگین و بر بالای آن خون
قراردارد و شیر ناب تصفیه شده از سرخی خون و پلیدی سرگین در میان این دو مجری
جاری است بعد از آن که خون و شیر و سرگین همه در یک جا به هم آمیخته بوده‌اند.

در حدیث شریف آمده است: «هرگاه یکی از شما غذایی خورد، باید بگوید: «اللهم
بارک لنا فيه وأطعمنا خیراً منه: بارخدایا! برای ما در آن برکت بده و ما را به غذایی بهتر
از آن اطعام کن. اما چون شیر می‌نوشد، باید بگوید: اللهم بارک لنا فيه وزدنا منه:
بارخدایا! برای ما در آن برکت بده و ما را از آن فزونتر بخش زیرا هیچ چیز دیگری جز
شیر، هم جای غذا و هم جای نوشیدنی را نمی‌گیرد».

در این آیه کریمه معجزه بزرگ علمی نهفته است زیرا این آیه از چگونگی عملیه تشکیل شیر در پستان حیوانات با چنان دقت علمی ای سخن می گوید که بشر بعد از گذشت چند قرن از نزول قرآن به شناخت آن توفیق یافته است.

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ نَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٧﴾

«و» نیز «از میوه‌های درختان خرما و درختان انگور شرابی مستی آور برای خود می‌گیرید» سکر: شرابی است که مستی می‌آورد «و از آن روزی نیکو می‌گیرید» روزی نیکو؛ تمام چیزهایی است که از این دو درخت بر می‌آید؛ مانند خرما، شیر، کشمش، سرکه و دیگر فراآورده‌ها «قطعا در این برای مردمی که تعقل می‌کنند» در آیات تکوینی پروردگار «نشانه‌ای است» روشن بر وجود و یگانگی وی.

یادآور می‌شویم که نزول این آیه قبل از تحریم شراب بود و این اولین آیه‌ای است که از مستی آور بودن شراب یاد می‌کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در هنگام نزول این آیه فرمودند: «همانا پروردگارتان برای تحریم شراب مقدمه چینی می‌کند». علما گفته‌اند: مقدمه چینی این آیه در این اشاره ظریف نهفته است که خداوند متعال در آن رزق نیکو را به شراب عطف کرده و عطف مقتضی تغایر است. پس این عطف خود بر این امر دلالت می‌کند که شراب از رزق نیکو نیست.

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ اللَّجَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿١٨﴾

«و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد» مراد از این وحی، الهام غریزی است. یعنی: پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد و اعمال شگفت‌آسایی را که عقلای بشر از آن عاجزند، در طبع و غریزه آن قرار داد زیرا زندگی زنبور عسل از چنان نظام اجتماعی و تعاونی دقیق و حیرت‌آوری برخوردار است که بشر را به شگفتی و اعجاب واداشته است تا بدانجا که در این باره کتابها نوشته و دفترها انباشته‌اند. آری! به زنبور عسل الهام کردیم؛ «که از کوهها و از درختان و از آنچه مردم بنا می‌کنند» از گل و چوب و غیره مصنوعات «برای خود خانه‌ها بساز» یعنی: در روزنه‌های کوهها،

در جوف درختان و در ساختمانهایی که فرزندان آدم از دیوار و چوب و غیره می‌سازند، خانه‌هایی موافق و همساز با طبع خود بساز. تعبیر (یعرشون) اکثرا در آن بناهایی به کار می‌رود که از چوب ساخته می‌شوند.

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾

«سپس» به زنبور عسل الهام کردیم که «از همه میوه‌ها» و گل‌ها «بخور آن‌گاه راههای پروردگارت را برو» یعنی: راههایی را که پروردگارت به تو شناسانده و آموزش داده است در کوهها و جوف درختان بپوی، یا آنچه را که خورده‌ای در راههای پروردگارت - یعنی در آن مجاری ای - بریز که خوردنی‌هایت در آن مجاری - به قدرت بی‌مثال ما - از شیر به عسل تبدیل می‌شود. یا آن‌گاه که در مکانهایی دور میوه‌ها را خوردی، به‌سوی خانه و آشیانه‌ات روان شو، درحالی‌که به راههای پروردگارت باز گشته و هرگز آن راهها را گم نمی‌کنی بلکه آنها را به‌طور رهبری شده می‌پیمایی «رام شده» یعنی: به راههای پروردگارت رام شده و فرمانبردارانه برو، بی‌آن‌که رفتن در آنها برایت دشوار باشد.

دانشمندان گفته‌اند: گاهی زنبور عسل برای تأمین غذای خود تا بیست و دو کیلومتر راه می‌پیماید، سپس بی‌آن‌که راه را گم کند، یگراست به آشیانه خود برمی‌گردد.

«آن‌گاه از درون شکم آن، شرابی» که مراد از آن: عسل است «به رنگهای گوناگون بیرون می‌آید» پس نوعی از عسل سفید است، نوعی قرمز، نوعی زرد و نوعی آبی «در آن برای مردم شفایی است» جمعی گفته‌اند: این شفا مخصوص به بعضی از امراض است، هم از این روی «شفاء» به صیغه نکره بیان شد. در حدیث شریف آمده است: «دو شفا را بر خود لازم گیرید، عسل و قرآن را». اطبای عصر جدید از ترکیب شیمیایی عسل که مرکب از گلوکز، لیفلوز و آب می‌باشد، به نتایج اعجاب‌آوری دست یافته‌اند و آن را مغذی، مقوی، ضد تسمم از مواد سمی، ضد تسمم از امراض عضوی، شفای

بیماریهای قلب، احتقان مخ و التهابات حاد کلیوی می‌دانند^۱ «بی‌گمان در این» زنبور عسل و دنیای شگفت‌انگیز آن «برای مردمی که تفکر می‌کنند» و افکارشان را در امر نگرش در صنع خدای سبحان و عجایب مخلوقات وی به کار می‌اندازند «نشانه‌ای است» زیرا زندگی زنبور عسل از شگفت‌ترین، حیرت‌آورترین، پیچیده‌ترین، دقیق‌ترین و محکم‌ترین اشکال زندگی مخلوقات است اما کسانی که تفکر نمی‌کنند، عادت و الفت گرفتن آنها به دیدن این موجودات، از دیدن این نشانه کورشان می‌سازد.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ نَوَقَكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ بُرِّدُ إِلَيَّ أَنْزَلِ الْعُمُرَ لَكِنِّي لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٧٠﴾

«و خدا شما را آفرید» پس این نعمت را بر خود به یاد آورید «باز شما را می‌میراند» پس او را به وصف زنده کننده می‌راند بشناسید «و بعضی از شما تا خوارترین دوره عمر بازگردانده می‌شود» و آن هنگامی است که انسان از اثر کبر سن به فرتوتی و خرفتی می‌رسد و به منزله کودکی بی‌تمیز می‌گردد. عکرمه می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، کارش به اینجا نمی‌رسد». گفتنی است که سن خرفتی، در همه حالات امری یکسان و یکنواخت نیست و نظر به شرایط اجتماعی، اقتصادی و غیره فرق می‌کند، هرچند از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «خوارترین عمر، سن هفتاد و پنج سالگی است». «چندان که پس از دانستن» بسیاری چیزها که برایش در زندگی روی داده بود، دیگر «چیزی نمی‌داند» نه بسیار و نه کم، از این جهت در حدیث شریف به روایت بخاری از انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین دعا می‌کردند: «أعوذ بك من البخل والكسل والهرم وأرذل العمر وعذاب القبر وفتنة الدجال وفتنة المحيا والممات: خدایا! به تو پناه می‌برم از بخل، تنبلی، فرتوتی و خوارترین عمر، عذاب قبر، فتنه دجال و فتنه زندگی و مرگ». «قطعا خدا دانای تواناست» داناست به حکمت‌های برگرداندن

^۱ علامه سعید حوی درباره عسل، زنبور آن و فواید این ماده حیاتی، در (۱۶) صفحه بحثی شافی و کافی دارد. نگاه؛ تفسیر الاساس ۶/۲۹۶۷، طبع سوم، دارالسلام - قاهره.

انسان از کاملترین حال به خوارترین مال، یا از حال زندگی به حال فنا، تواناست بر تبدیل آنچه که بخواهد، آن گونه که بخواهد.

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِعِزَّةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٧١﴾

«و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است» یعنی: روزی را بر برخی از بندگانش گشاد و فراخ و بر برخی دیگر چنان تنگ گردانیده که قوت لایموت و طعمه روز خود را نمی‌یابد پس این یکی را مالک گردانیده و آن یکی را مملوک و این از حکمت بالغه وی است.

شهید سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» پیرامون این امر می‌گوید: «برتری دادن در رزق، اسباب و عللی دارد که این اسباب و علل تابع سنت الهی است پس گاهی ممکن است که انسان متفکر، دانشمند و اهل خرد بوده اما موهبتش در کسب روزی محدود و اندک باشد، از آن روی که او در میدانهای دیگر دارای مواهب دیگری است. گاهی بر عکس یک انسان کودن و نادان به مال و ثروتی گسترده دست می‌یابد اما بدانید که این انسان قطعاً در این بعد خاص، از موهبت برخوردار است. پس ساده‌لوحانه است اگر بپنداریم که وسعت رزق و روزی، به توانمندی و استعداد انسان ارتباطی ندارد. البته گاهی هم گشایش و تنگی در رزق، ابتلائی از جانب خدای سبحان است. به هر حال، براساس همین حکمت‌های بالغه است که علاوه بر تفاوت در مال و دارایی، در سایر ابعاد زندگی انسانها نیز تفاوت‌هایی قرار داده شده است؛ مانند تفاوت در هوش، زیبایی، خرد، سلامتی، داشتن اسم زیبا و غیره...». به‌قولی معنی آیه این است: خدای سبحان به مالکان بردگان بهتر از بردگانشان روزی داده است، به‌دلیل این فرموده‌اش: «پس کسانی که فزونی داده شدند، بازگرداننده روزی خود بر مملوکان خود نیستند» یعنی: صاحبان و مالکان اموال، مال و دارایی خود را به بردگان خود نمی‌دهند «تا همه آنان» یعنی: مالکان و مملوکان «در آن» یعنی: در روزی و مال و دارایی «برابر باشند» پس ای مشرکان! شما چگونه بندگانم را با من شرکایی برابر قرار داده و آنها را پرستش می‌کنید،

درحالی که خود بردگانتان را شریک مال خویش نمی گردانید؟ «پس آیا نعمت خداوند را انکار می ورزند» با شرک آوردن به وی؟!

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ اَفِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ﴿٧٢﴾

«و خدا برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید» که با آنان انس و الفت می گیرید و اگر همسرانتان از نوعی دیگر آفریده می شدند، آن انس و الفت و محبت میان شما و آنان برقرار نمی شد. پس این از رحمت حق تعالی بر شماست «و برای شما از زنانتان فرزندان و حفده ای آفرید» حفده: نوادگان، یعنی فرزندان فرزندانند. به قولی: حفده فرزندانند که خدمت پدر را می کنند «و شما را از پاکیزه ها روزی داد» که از آنها به گوارایی تمام می خورید و لذت می برید «آیا» بازهم «به باطل ایمان می آورند» مراد از باطل: این عقیده آنان درباره بتانشان است که نفع و زیان می رسانند «و به نعمت خدا کفر می ورزند» و آن را به غیر وی نسبت داده یگانگی او را در بخشندگی و نعمت ارج نمی گذارند؟.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٧٣﴾

«و به جای خداوند چیزهایی را» یعنی: معبوداتی را «می پرستند که به هیچ وجه مالک روزی دادن آنان از آسمانها و زمین نیستند و توانایی ندارند» در این که آن روزی را مالک گشته و در آن تصرف کنند زیرا این معبودات از جماداتند و هیچ شعور و توانی ندارند. پس کسی که این گونه بیچاره باشد، چگونه لایق آن است که مورد پرستش قرار گیرد؟.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧٤﴾

و از آنجا که پرستشگران غیر خدای سبحان این پرستش خود را با فلسفه‌بافی‌های بی‌اساس توجیه کرده و در این باره مثل می‌زنند، خدای سبحان فرمود: «پس برای خدا مثل نزنید» یعنی: برای او مثل و مانندی قرار ندهید زیرا او یگانه است و مثل و مانندی ندارد.

مشرکان می‌گفتند: خدای عالم بزرگتر و بلندمرتبه‌تر از آن است که یکی از ما مستقیماً او را پرستش نماید، از این‌روی به بتان و ستارگان توسل جسته آنها را وسیله قرب خود به حق تعالی می‌شناختند چنان‌که مردم زیردست و پایین‌مرتبه به بزرگان خدمت می‌کنند و باز آن بزرگان به خدمت شاه می‌پردازند «هرآینه خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید» او می‌داند که همتایی ندارد اما شما با جهل‌تان برایش هم‌تا قائل می‌شوید.

﴿ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ

سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

سپس خداوند ﷻ برای رد و ابطال شرک‌شان دو مثل می‌زند؛ مثل اول این است: «خداوند مثلی می‌زند بین برده‌ای مملوک که بر هیچ کاری قدرت ندارد» که آن‌را انجام دهد بنابراین مالک چیزی هم نیست «و بین کسی که از سوی خویش به وی روزی نیکو بخشیده‌ایم» از آزادگانی که هم مالک اموال است و هم هرگونه که خواسته باشد در اموال خویش تصرف می‌کند «پس او از آن روزی خرج می‌کند» در راه‌های خیر و انواع امور پسندیده «پنهان و آشکارا» یعنی: در هر وقتی که خواسته باشد، با تمام اختیار و اراده خود «آیا این دو برابرند؟» یعنی: آیا آن شخص برده و این شخص آزاد که به اوصاف ذکر شده موصوف است، یکسان و برابرند؟ مسلماً برابر نیستند. پس همچنین بدانید که پروردگار آفریننده روزی‌دهنده، با بتان جامدی که مالک هیچ نفع و زیانی نبوده و عاجزترین موجودات می‌باشند، برابر نیست «الحمد لله» همه سپاس‌ها مخصوص خداست؛ در برابر کمالاتش «بلکه بیشترشان نمی‌دانند» این

حقیقت را تا فقط آن ذاتی را بپرستند که پرستش شایسته اوست و تا آن منعمی را بشناسند که به آنان نعمت‌های بزرگی ارزانی کرده است.

**وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا
يُوجَّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٦﴾**

اما مثل دوم: «و خدا مثلی دیگر می‌زند» برای خود و برای بتان که از مثل قبلی روشنتر و آشکارتر است «دو مرد هستند که یکی از آنها گنگ است» ابکم: از سخن گفتن کاملاً درمانده و ناتوان است. به قولی: ابکم کسی است که بریده‌بریده سخن می‌گوید و به خوبی قادر به سخن گفتن نیست «و هیچ کاری از او بر نمی‌آید» به سبب عدم فهم و عدم قدرتش بر نطق و بیان «و او سربار است بر سرپرست خویش» و بار دوش سرپرست و نزدیکان خویش است «هر جا که او را می‌فرستد، هیچ خیری به همراه نمی‌آورد» زیرا او از هرگونه تصرف و کارکرد نیکی عاجز است و برایش امکان سخن گفتن هم وجود ندارد «آیا این شخص» با این اوصافی که دارد «با کسی که به عدل فرمان می‌دهد» و دارای هوش و حواسی سالم است «و او خود» شخصا «بر راه راست است» یعنی: بر دین مستقیم و پایدار و بر سیرت و روشی نیکو است «برابر است؟» قطعاً برابر نیست. هدف از این مثل نیز، امتناع برابری میان خدای سبحان و میان بتان بی‌زبان، بی‌اختیار و ناتوانی است که مشرکان آنها را شریک خدای سبحان قرار می‌دهند.

**وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٧٧﴾**

«و علم غیب آسمانها و زمین از آن خداست» یعنی: مختص اوست و هیچ کس دیگر با او در آن مشارکت ندارد «و» از امور غیبی که مختص به اوست «کار قیامت» است که در نزدیکی و سرعت برپایی‌اش «جز مانند یک چشم برهم زدن یا نزدیکتر از آن

«نیست» پس این است وصف سرعت قدرت حق تعالی بر آوردن قیامت. یعنی: کار برپا ساختن قیامت در سرعت و سهولت خود، در پیشگاه حق تعالی چیزی جز مانند یک چشم برهم زدن و حتی کمتر از آن نیست زیرا حق تعالی همین که به یک چیز بگوید: «موجود شو»، آن چیز بی درنگ موجود می شود «بی گمان خدا بر هر چیزی تواناست» و برپا کردن سریع قیامت از جمله توانایی های اوست.

سپس سیاق آیات مجدداً به برشمردن نعمت های حق تعالی بر می گردد:

**وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُوْنِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ﴿٧٨﴾**

«و خدا شما را از شکم مادرانتان - در حالی که هیچ چیز نمی دانستید» یعنی: کودکان نادانی بودید که به هیچ چیز علم نداشتید «بیرون آورد و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد» تا به وسیله آنها علمی را که در هنگام بیرون آمدن از شکمهای مادرانتان نداشتید، به دست آورید و حاصل نمایید «باشد که شکر کنید» و شکر آنها به این است که هر حاسه و ابزاری را در همان چیزی به کار اندازید که برای آن آفریده شده است و از این راه است که نعمت های خدای عزوجل را پاس می دارید و شکر و سپاس او را به جا می آورید.

**اَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِيْ جَوِّ السَّمَآءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ اِلَّا اللّٰهُ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ
يُّؤْمِنُوْنَ ﴿٧٩﴾**

«آیا به سوی پرندگان رام شده نگریسته اند؟» پرندگانی که به وسیله بالها و سایر اسباب لازمی که خداوند عزوجل برایشان آفریده است، برای پرواز رام ساخته شده اند، وسایل و اسبابی چون نازکی قوام هوا، الهام نمودن این امر به آنها که بالهای خود را باز و بسته کنند و دیگر خصوصیات لازم برای پرواز پس همچنان که شناکننده در آب شنا می کند، آنها «در فضای آسمان» در هوای آزاد به سمت بالا شنا می کنند «آنان را نگاه

نمی‌دارد» در فضا «جز خداوند» به قدرت بی‌مثال خویش زیرا سنگینی اجسام پرنندگان و رقت قوام هوا، دو عاملی‌اند که مقتضی سقوط آنها به زمین می‌باشند، چرا که پرنندگان نه از بالای سر خود به رشته‌ای آویخته‌اند و نه از پایین پای خود به چیزی متکی‌اند که سقوط نکنند «هرآینه در این» نمونه از صنع پروردگار «نشانه‌هاست» که بر وحدانیت خدای سبحان و قدرت وی دلالت می‌کند اما این نشانه‌ها «برای گروهی» است «که ایمان می‌آورند» به خدای سبحان و به شریعت‌های وی که پیامبرانش عَلَيْهِمُ آورده‌اند.

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْاَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ اِقَامَتِكُمْ وَمِنْ اَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا اثْنَا وَمِثْقَالًا اِلَى حَبِيْبٍ ﴿٨٠﴾

«و خدا برای شما از خانه‌هایتان مایه آرامش پدید آورد» که در آنها آرامش می‌یابید و روح و جسمتان از حرکت و رنج و خستگی به سکون و راحتی و امنیت خاطر می‌پیوندد «و برای شما از پوست چهارپایان خانه‌هایی نهاد» که عبارتند از خانه‌های چادرنشینان و مسافران، مانند خیمه‌ها و قبه‌ها «که آنها را سبک می‌یابید» یعنی: حمل آنها بر شما سبک است «در روز جابجا شدن» ظعن: سیر و سفر صحرانشینان برای جستجوی آب و گیاه و چراگاه و جابه‌جاشدن از موضعی به موضعی دیگر است «و» آنها را سبک می‌یابید «روز اقامت‌تان» که آن خیمه‌ها را مجدداً به سادگی بر پا می‌دارید «و از پشمها و کرکها و موهای آنها اثاثیه قرار داد» پشم از آن گوسفند است، کرک از آن شتر و مو از آن بز. اثاثیه: عبارت است از متاع خانه، چون فرش که در منازل گسترده می‌شود و خانه‌ها بدان آراسته می‌شود. و بهره‌گیریتان از این اثاثیه؛ «تا وقتی معین» است، یعنی تا آن هنگام است که نیاز خویش را از آنها برآورده سازید. یا تا آن زمان است که کهنه شوند و از کار بیفتند.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ
تَقِيكُمْ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ



«و خدا از آنچه آفریده، به سود شما سایه‌سارها پدید آورد» یعنی: اشیایی چون درختان و سقف‌ها را پدید آورد که از گرمای خورشید به سایه آنها پناه می‌برید «و از کوهها برای شما غارها پدید آورده» که بدانها از باران در امان می‌مانید. ابن‌کثیر «اکنان» را به دژها و قلعه‌ها معنی نموده، که این معنی دقیق‌تر و عام‌تر است «و برای شما تن‌پوشهایی ساخت» که عبارتند از: پیراهن و جامه‌های دیگر ساخته شده از پشم، پنبه، کتان و غیره «که شما را از گرما حفظ می‌کند» و همچنین از سرما. مخصوصا از گرما یاد شد نه از سرما، به سبب اکتفا به ذکر یکی از ضدین از ذکر دیگری، چرا که نگه‌داری از زیان گرما امری است که انسان گاهی متوجه آن نمی‌شود پس ذکر آن لازم بود. همچنان محتمل است که عدم ذکر سرما به سبب این باشد که آیه کریمه فقط در مورد منت نهادن به آن چیزی است که از گرمای محافظت می‌کند «و» برای شما «تن‌پوشهایی» آفرید «که شما را از آسیب جنگتان حمایت می‌کند» که عبارتند از: زره‌ها و جوشن‌هایی که مردم در جنگ می‌پوشند و به وسیله آنها خود را از ضرب و طعن و تیر دشمن نگه می‌دارند «این‌گونه وی نعمتش را بر شما تمام می‌گرداند» با انواع و اصناف نعمت‌هایی که در اینجا ذکر شد و با غیر آن از نعمت‌ها «تا باشد که متقاد شوید» و به فرمانش گردن نهید زیرا کسی که به امعان نظر و تأملی درخور در این نعمت‌ها بنگرد، جز مسلمان شدن و گردن نهادن به حق، راه دیگری در پیش روی او باقی نمی‌ماند.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿٨٢﴾

«پس اگر رویگردان شدند» از پذیرش تمام اسلام «جز این نیست که بر تو ابلاغ و رساندن آشکار است» و جز این، چیز دیگری بر عهده تو نیست زیرا خداوند متعال تو را بر آن مکلف نساخته که آنها را هر طوری شده به ایمان وادار کنی.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٣﴾

«نعمت خدا را می‌شناسند» یعنی: می‌دانند که این حق تعالی است که بر آنان فضل و منت نهاده اما «باز هم منکر آن می‌شوند» با اعمال و قیحانه خود؛ از جمله با پرستش غیر الله ﷻ و گفتن سخنان باطل و بیهوده، مانند این سخن که: این نعمت‌ها بر اثر شفاعت و میانجیگری بتان به ما ارزانی شده است و این‌که: ما این نعمت‌ها را از پدرانمان به ارث برده‌ایم! به‌هرحال، آنان این نعمت‌ها را در راهی که فراهم آورنده رضای پروردگار سبحان باشد، به‌کار نمی‌گیرند «و بیشترین‌شان کافرند» یعنی: ناسپاس و منکر نعمت‌های خدای منانند.

مجاهد در بیان سبب نزول می‌گوید: اعرابی‌ای نزد رسول خدا ﷺ آمد و از ایشان راجع به کار دعوتشان سؤال کرد، رسول خدا ﷺ این آیه را بر وی قرائت کردند: (وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا): (و خدا برای شما از خانه‌هایتان مایه آرامشی قرار داد)، اعرابی گفت: آری! چنین است. باز قرائت کردند: (وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا): (و از پوست حیوانات برای شما خانه‌هایی قرار داد)، اعرابی گفت: آری! چنین است. تا این‌که رسیدند به: (كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ): (این‌گونه او نعمتش را بر شما تمام می‌گرداند، باشد که به فرمانش گردن نهید). در این هنگام آن اعرابی روی گردانید پس نازل شد: (يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا...).

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٨٤﴾

«و آن روز که از هر امتی گواهی را برانگیزیم» گواه هر امت، پیامبر آن است که در حقش به ایمان و تصدیق و علیه آن به کفر و انکار و تکذیب گواهی می‌دهد و آن روز، روز قیامت است «سپس به کافران اجازه داده نمی‌شود» که عذرخواهی کنند زیرا نه حجتی دارند و نه عذری، یا به آنان اجازه داده نمی‌شود که به سوی دار دنیا برگردند «و نه از آنان عتاب طلب کرده می‌شود» طلب عتاب، یعنی طلب بازگشت به مرضیات الهی. یعنی: به آنان گفته نمی‌شود که هم‌اکنون پروردگارتان را راضی کنید. این امر بدان جهت از آنها مطالبه نمی‌شود که آخرت دار جزاست نه دار تکلیف و عمل پس پذیرش عذر و درخواست جبران مافات، وقتی مفید است که راه برگشت به رضای خدای سبحان هموار باشد.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٥﴾

«و چون ستم‌پیشگان» یعنی: کافران و مشرکان «عذاب را ببینند» یعنی عذاب جهنم که به سبب شرک آوردن سزاوار آن شده‌اند، در این هنگام به آنان اضطراب و بی‌قراری دست می‌دهد «پس از آنان سبک کرده نشود» این عذاب به مدت حتی یک لحظه «و مهلت داده نمی‌شوند» تا توبه کنند.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٨٦﴾

«و چون کسانی که شرک ورزیده‌اند، شریکان خود را ببینند» یعنی: بتان و معبودانی را که در دنیا عبادت کرده‌اند زیرا بتان و معبودان باطل نیز با مشرکان برانگیخته می‌شوند «می‌گویند: پروردگارا! اینانند شریکان ما که ما بجز تو می‌پرستیدیم» هدفشان از این سخن انداختن تمام بار گناه بر گردن بتان و معبودان باطل است «ولی شریکان این سخن آنان را رد می‌کنند» یعنی: خدای عزوجل آن بتان و شیاطین را

ناطق می‌گرداند و آنها سخن مشرکان را رد کرده و به آنها می‌گویند: «که شما جدا دروغ‌گویید» در این پندار که گناهتان را تماما به دوش ما می‌افکنید بلکه گناه، گناه خود شماست. به‌قولی: مراد این است که بتان و معبودان، مشرکان را در این سخنشان که آنان شریکان خدای سبحان بوده‌اند، تکذیب کرده و شریک بودن خود برای خدای سبحان را نفی می‌کنند زیرا خدای عزوجل شریکی ندارد.

وَأَلْفَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّاعَةَ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٨٧﴾

«و آن روز به‌سوی خداوند پیغام انقیاد را بیفکنند» یعنی: آن روز کفار از در تسلیم درآمده و در برابر جلال و جبروت و عزت الهی، منقاد می‌گردند و به عذاب وی تسلیم می‌شوند «و آنچه افترا می‌کردند از آنان گم شود» یعنی: کسانی که به ناروا مورد پرستش آنان قرار می‌گرفتند، گم و ناپدید می‌شوند و لذا نمی‌توانند برای پرستشگران خود هیچ کاری بکنند.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ﴿٨٨﴾

سپس خدای عزوجل جزای کسانی را که میان کفر و بازداشتن از راه خدا ﷻ جمع کرده‌اند بیان کرده و می‌فرماید: «کسانی که» خود «کفر ورزیدند و» غیر خود از مردم را نیز «از راه خدا» که راه اسلام است «بازداشتند» و با آراستن کفر برایشان، آنها را به کفر وادار ساختند «عذابی بر عذابشان می‌افزاییم» عذابی به سبب کفرشان؛ و عذابی دیگر هم به سبب بازداشتنشان از پیروی حق لذا افزون بر آن عذابی که به سبب گمراهی خود مستحق آن بودند، سزاوار عذاب دیگری می‌شوند «به سبب آن که فساد می‌کردند» یعنی: دیگران را از راه حق به بیراهه می‌کشاندند.

در حدیث شریف آمده است: «اهل دوزخ چون از جوشش گرمای آن به فغان و فریاد در می‌آیند، به محلی کم‌عمق از آتش دوزخ پناه می‌برند پس چون به آن می‌رسند، عقربهایی به سراغشان می‌آیند که گویی استرانی بزرگند و افعی‌هایی که گویی شترانی قوی و دراز‌گردند پس آنها را نیش می‌زنند و این است معنی فزونی عذابشان».

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ
الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾

«و» به یادآور «روزی را که در هر امتی گواهی» یعنی: پیامبری «از خودشان» یعنی: از جنسشان «بر آنان برانگیزیم» برای اتمام حجت و قطع معذرت «و تو را هم بر اینان گواه آوریم» که بر له یا علیه‌شان گواهی دهی. به‌قولی معنی این است: به نفع امت گواهی می‌دهی. نظیر این آیه در سوره‌های «بقره/۱۴۳» و «نساء/۳۳» نیز گذشت «و بر تو کتاب را» یعنی: قرآن را «تبیینی برای هر چیز فرود آوردیم» یعنی: قرآن برای همه امور دین و دنیایتان روشنگری است و در آن دستور داده شده‌اید که از رسول ما ﷺ در احکامی که ابلاغ می‌کند، پیروی کنید.

ابن جریر و ابن‌ابی‌حاتم از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «همانا خدای عزوجل این کتاب را روشنگر همه چیز نازل فرموده ولی علم و دانش ما از آنچه که برای ما در قرآن تبیین شده، کوتاه است». بنابراین، در اسلام هیچ قضیه‌ای از قضایای فردی و اجتماعی مورد نیاز انسان فروگذار نشده است «و رهنمودی است» قرآن برای بندگان «و رحمتی» است برای آنان «و بشارتی است برای مسلمانان» مخصوصاً نه برای غیر آنان زیرا این مسلمانانند که از قرآن بهره کافی می‌برند.

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾ ﴿٩٠﴾

«در حقیقت، خدا به عدل و احسان امر می‌کند» عدل: انصاف و میانه‌روی است که در میان دو طرف افراط و تفریط قرار دارد و - چنان‌که ابن‌عطیه گفته است - شامل هر امر واجبی می‌شود؛ اعم از عقاید، احکام، معامله با مردم در ادای امانات، ترک ستم و در پیش گرفتن شیوه دادگری و انصاف. اما احسان: عبارت است از تفضل و نیکی به دیگران در آنچه که واجب نیست؛ چون دادن صدقه نافله، انجام دادن عبادات نافله و دیگر اعمال نیکی که خدای عزوجل بر انسان فرض نگردانیده. احسان در عبادت -

چنان‌که در حدیث شریف به روایت عمر رضی الله عنه آمده است - «عبارت از آن است که خداوند جل جلاله را آن‌گونه عبادت کنی که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند». البته برترین و بهترین نوع احسان، احسان به کسی است که نسبت به انسان بدی می‌کند زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به کسی که به تو بدی کرده، احسان کن تا مسلمانی راستین گردی».

«و» حق تعالی شما را امر می‌کند به «بخشش به خویشاوندان» و نزدیکان، آنچه را که نیازشان بدان محسوس است و این معنی شامل صله رحم نیز می‌شود «و نهی می‌کند از فحشاء» فحشاء: عبارت از خصلتی است که بسیار زشت و قبیح باشد - اعم از گفتار یا کردار ناشایست - مانند زنا و بخل «و» شما را منع می‌کند از «منکر» منکر: چیزی است که شرع شریف آن را ناپسند شمرده و از آن نهی کرده است، که این معنی شامل تمام گناهان می‌شود «و» شما را منع می‌کند از «بغی» بغی: عبارت است از کبر، ستم و تجاوز مادی یا معنوی بر مردم. در حدیث شریف آمده است: «هیچ گناهی چون بغی و قطع صله رحم سزاوارتر به آن نیست که خداوند جل جلاله مجازاتش را در دنیا برای صاحبش شتابان بفرستد، به‌همراه آنچه که برایش در آخرت ذخیره می‌کند». «به شما اندرز می‌دهد» با آنچه که در این آیه از اوامر و نواهی بیان کرده است «باشد که پند گیرید» از این اندرزها.

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «این آیه جامع‌ترین آیه در کتاب خداوند جل جلاله برای [مفاهیم] خیر و شر است». یادآور می‌شویم که همین آیه کریمه، سبب اسلام آوردن بسیاری از عقلائی عرب گردید که عثمان بن مظعون رضی الله عنه از آن جمله بود.

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ

كَيْفَالْإِنِّ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَقْعَلُونَ ﴿١١﴾

«و چون با خدا پیمان بستید، به عهد خدا وفا کنید» این معنی، شامل هر عهد و پیمانی است که انسان می‌بندد، مانند عهد بیعت با خلیفه و غیره. بریده رضی الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره بیعت با رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. «و سوگندهای خود را

پس از استوار کردن آنها نشکنید» یعنی: سوگندهای مربوط به پیمانها و میثاقها را بعد از مؤکد ساختن و استوار نمودن آنها نشکنید «حال آن که خدا را بر خود کفیل گرفته‌اید» یعنی: او را بر خود گواه گرفته‌اید. به قولی معنی این است: او را بر خود ضامن گرفته‌اید «بی‌گمان خدا از آنچه می‌کنید، آگاه است» پس شما را در قبال آن جزا می‌دهد.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ ۗ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٢﴾

«و» در شکستن سوگندها و گسستن پیمانها «مانند آن زنی نباشید که رشته خود را» یعنی: آنچه را که بافته بود «پس از محکم بافتن آن» یعنی: پس از استوارساختن و به انجام رساندن آن پارچه بافته شده «یکی یکی از هم گسست» یعنی: اگر سوگندها و پیمانهایتان را بشکنید، همانند آن زنی هستید که تکه‌ای را محکم می‌بافت، سپس آن را رشته‌رشته از هم می‌گسست و به حال اول آن بر می‌گرداند. این کثیر در بیان سبب نزول می‌گوید: «در مکه زنی احمق و ابله بود که چون رشته‌ای را می‌بافت، آن را از هم باز می‌کرد و دیگر بار آن را می‌رشت و باز آن را از هم می‌گسست». «تا سوگندهای خود را در میان خود وسیله تقلب سازید» دخل: نیرنگ، فریب، تقلب و دغلی است «که» این نیرنگ و دغل به خیال این است که «گروهی از گروهی افزون‌ترند» از نظر تعداد و مال و منال. یعنی: شما برای مردم - وقتی از شما در تعداد و مال و منال بیشتر باشند - سوگند می‌خورید تا به شما اطمینان کنند ولی چون بر آنان امکان غدر و خیانت یافتید، به آنان غدر می‌کنید.

هدف آیه کریمه، نهی از بازگشتن به کفر به سبب فریفته شدن به کثرت کفار و کثرت اموالشان است. به قولی: این هشدار است به مؤمنان از این که مبادا به بسیاری تعداد قریش و فراوانی اموالشان فریفته شده و بیعت خود را با رسول خدا ﷺ نقض کنند. مجاهد می‌گوید: «اعراب با حلیفان خویش پیمان می‌بستند اما چون گروهی دیگر را از

آنان افزونتر و نیرومندتر می‌دیدند، آن پیمان را شکسته و با این گروه نیرومندتر هم‌پیمان می‌شدند لذا از این کار منع شدند». «جز این نیست که خدا شما را به آن افزونی می‌آزماید» یعنی: شما را امتحان می‌کند که آیا به ریسمان وفا چنگ می‌زنید، یا به فزونی مال و شمار دیگران فریفته شده عهد و بیعت‌تان را می‌شکنید «و البته برای شما در روز قیامت آنچه را در آن اختلاف می‌کردید، بیان می‌کند» پس در آن روز، خداوند عز وجل حق را نمایان ساخته و درجات حق‌باوران را بالا می‌برد و در جانب مقابل، باطل و باطل‌پرستان را نمایان و عریان کرده عذابی را که سزاوار آنند بر آنها فرود می‌آورد.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَلَسْتَ لِنَا كَثِيرًا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾

«و اگر خدا می‌خواست، قطعاً شما را امتی واحد قرار می‌داد» که به مقتضای سرشت و غریزه، همانند فرشتگان بر مدار طاعت و انقیاد قرار گرفته و همه با وفاق تمام سر در این راه می‌داشتید و بر حق و حقیقت متفق و همداستان می‌بودید «ولی» حکمت الهی اقتضا کرد تا شما را در عرصه اعتقاد و عمل مختار بگذارد لذا بر اساس این سنت و حکمت است که «هر که را بخواهد گمراه می‌کند» یعنی: خداوند عز وجل هر که را که علم ازلی وی بر آن رفته که او آزادانه گمراهی را انتخاب می‌کند، گمراه می‌کند و او را خوار و بی‌مقدار می‌گرداند و این حکمی عادلانه از سوی وی درباره آنان است بنابراین، آنان بر اثر گمراهی، پیمان‌شکنی و سوگندشکنی را سهل و ساده می‌پندارند «و هر که را بخواهد هدایت می‌کند» یعنی: خداوند عز وجل هر که را که علم ازلی وی بر آن رفته که او هدایت را انتخاب می‌کند، با توفیق دادنش به راه هدایت - به‌عنوان فضلی از سوی خویش - هدایت می‌کند پس گمراه ساختن حق تعالی، عدل وی است و هدایت کردن وی، فضلش «و البته از چون و چند آنچه می‌کردید» از اعمال در دنیا «از شما پرسیده خواهد شد» در روز قیامت و در برابر آن جزا خواهید یافت.

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَزَلَ قَدَمُ بَعْدَ نُبُوتِهَا وَتَذُقُوا الشَّوَاءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكِنَّ عَذَابَ عَظِيمٍ ﴿١٤﴾

سپس نهی از سوگندشکنی را مجدداً تکرار می‌کند: «و زنهار، سوگندهایتان را دستاویز قلب میان خود قرار ندهید» مراد از این سوگندها؛ سوگند بیعت با رسول خدا ﷺ و دیگر سوگندها است. بدین‌سان، خدای عزوجل کسانی را که با رسول وی بیعت کرده‌اند، از شکستن عهد اسلام و یاری دادن دین حق، نهی می‌کند «تا لغزش قدمی پس از استواری‌اش پیش آید» یعنی: کسی که پیمان می‌شکند، خطای بزرگی مرتکب شده و چه بسا که این لغزش او را رهسپار ورطه هلاک گرداند؛ بعد از آن‌که در ثبات و پایداری بر پیمان، استوار و ثابت‌قدم بوده است «و به‌سزای آن‌که» مردم را «از راه خدا بازداشته‌اید، عذاب را بچشید» در دنیا قبل از آخرت زیرا کسی که بیعت را بشکند و مرتد شود، دیگران نیز در این کار به او اقتدا می‌کنند پس او در واقع دیگران را نیز از راه خدا ﷻ باز داشته است چرا که با این کار خود سنت بدی را مرسوم ساخته لذا گناه آن و گناه کسی که از آن الگوبرداری کند، بر ذمه وی است «و برای شما عذابی بزرگ باشد» در آینده که همانا عذاب آخرت است.

در بیان سبب نزول از کلبی روایت شده است: آیه کریمه در باره مردی از حضرموت به‌نام عبدان بن اشوع نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ از امر القیس کندی شکایت کرد و گفت: او در کنار زمین من زمینی دارد و بخشی از زمین من را بریده به زمین خودش پیوند داده و آن را از من ربوده است. رسول خدا ﷺ به‌وی فرمودند: «آیا بر آنچه می‌گویی گواهی هم داری؟». گفت: یارسول الله! قوم همه می‌دانند که من در آنچه می‌گویم صادقم ولی او را از من گرامی‌تر می‌دارند. آن حضرت ﷺ به امر القیس فرمودند: «رفیقت چه می‌گوید؟». او گفت: دروغ و باطل می‌گوید. پس دستور دادند که سوگند بخورد. اما عبدان گفت: امر القیس مردی فاجر است و پروایی از سوگند خوردن ندارد. رسول خدا ﷺ فرمودند: «حال که گواهی نداری، سوگند او را بپذیر». عبدان گفت: جز پذیرفتن سوگندش دیگر هیچ راهی ندارم؟ فرمودند: «خیر!». سپس به امر القیس دستور دادند که سوگند بخورد اما همین که برخاست تا سوگند بخورد، آن

حضرت ﷺ او را عقب زدند و گفتند: «برگرد». پس چون از نزد ایشان برگشت، این آیه نازل شد.

وَلَا تَسْتُرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٥﴾ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

«و پیمان الهی را به بهای ناچیزی نفروشید» و آن هر گونه متاع دنیوی ای است، هرچند که در شکل ظاهری بسیار و با ارزش باشد «زیرا آنچه نزد خداست» از پیروزی، غنایم جنگ، رزق فراخ در دنیا و آنچه نزد وی در آخرت از نعمت‌های بهشت است «همان برای شما بهتر است، اگر بدانید» یعنی: اگر از اهل علم و تمیز باشید زیرا «آنچه نزد شماست» از بهره‌های دنیا «فانی می‌شود» هرچند فراوان و بالاتر از حد توقع و تصور شما هم باشد «و آنچه نزد خداست» از گنجینه‌های رحمت وی «باقی است» و فناپذیر و پاینده، که هرگز گسست و انقطاعی ندارد «و البته صابران را بر حسب نیکوترین آنچه عمل می‌کردند، پاداش می‌دهیم» یعنی: قطعاً به آنان به سبب شکیبایی‌شان در ثبات و پایداری بر عهد با رسول خدا ﷺ، استمرارشان بر ایستادگی در پای میثاق تکلیف، جهادشان با کافران و نیز شکیبایی و پایداریشان بر آزارها و شکنجه‌های دشمن، پاداش می‌دهیم و این پاداش و مزد برحسب نیکوترین طاعتی است که می‌کردند، بدین معنی که بر گناهان و بدی‌هایی که در گذشته کرده‌اند، قلم عفو می‌کشیم.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾

کلبی در بیان سبب نزول می‌گوید: چون دو آیه فوق نازل شد، امر القیس گفت؛ آری! حقیقت این است که آنچه نزد من است نابود می‌شود ولی رفیقم (عبدان) برحسب نیکوترین آنچه عمل می‌کند، پاداش می‌یابد. بارخدا یا! او در آنچه که علیه من ادعا کرده صادق است، من زمین او را بریدم و به زمین خود ضمیمه کردم اما به خدا سوگند که

نمی‌دانم چه اندازه؟ پس هر چه می‌خواهد از زمین من بگیرد و مانند آن را نیز همراه آن، به اضافه آنچه از محصول آن خورده‌ام! همان بود که نازل شد: «هر کس از مرد یا زن که کار نیک کند» کار نیک: کار موافق با کتاب خدا ﷻ و سنت پیامبر وی ﷺ است «و او مؤمن باشد» زیرا عمل نیک کافر هیچ ارزش و اعتباری ندارد «بی‌گمان به زندگی پاک و پسندیده‌ای زنده‌اش می‌داریم» در دنیا؛ با بخشیدن رزق و روزی حلال به او و توفیق بخشیدنش به دریافت حلاوت طاعت و با آماده ساختن تمام وجوه راحت و آسایش وی. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از آن؛ فراهم ساختن زمینه کار پاکیزه و عمل شایسته برای وی است». به‌قولی دیگر: مراد از زندگی پاکیزه، زندگی در بهشت است «و مسلماً به آنان» در آخرت «بر حسب نیکوترین آنچه می‌کردند، پاداش می‌دهیم» تفسیر نظیر این جمله، در آیه قبل گذشت. در حدیث شریف آمده است: «قطعا هر کس به اسلام راه یافت و معیشت مادی زندگی‌اش در حد کفاف بود و به آن حد قناعت ورزید، رستگار گشت».

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿۱۸﴾

«پس آن گاه که می‌خواهی قرآن بخوانی، از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر» یعنی: از خدای سبحان بخواه تا تو را از وسوسه‌های شیطان رانده‌شده و ملعون، در پناه خود بدارد. باید دانست که قرائت «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» خواننده را از آشفتگی فکری در هنگام تلاوت باز داشته و به او امکان می‌دهد تا در آیات قرآن تدبر و تفکر کند. گفتنی است که خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امت‌شان است بلکه خطاب به امت در اولویت قرار دارد زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از وسوسه‌های شیطان معصوم بوده‌اند. امر به خواندن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» در هنگام تلاوت قرآن، به اجماع علما مفید استحباب است. همچنین جمهور علما بر آنند که مستحب خواندن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» قبل از تلاوت قرآن است نه بعد از آن.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿١٩﴾

«هر آینه شیطان را سلطانی نیست» یعنی: او تسلط و غلبه‌ای ندارد «بر» اغوای «کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند» یعنی: امور خویش را - در هر سخن و عملی - به او تفویض می‌کنند زیرا ایمان به خدا جَلَّ جَلَالُهُ و توکل به وی، شیطان را از وسوسه کردن آنان باز می‌دارد و اگر هم او در یکی از آنان وسوسه‌ای القاء نماید، وسوسه‌اش تأثیری ندارد.

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ﴿٢٠﴾

«جز این نیست که سلطه او» به اغوا و فریفتن «فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی‌گیرند» یعنی: شیطان را به ولایت و دوستی گرفته، از او در وسوسه‌های اطاعت کرده و خداوند جَلَّ جَلَالُهُ را نافرمانی می‌کنند «و» همچنین سلطه شیطان «بر کسانی» است «که آنان برای خدا شریک مقرر می‌کنند» به‌خاطر شیطان و به سبب وسوسه وی.

سپس خداوند متعال به طرح و رد دو شبهه کفار پیرامون قرآن می‌پردازد؛ شبهه اول در مورد قضیه «نسخ» و شبهه دوم در این مورد است که قرآن به ظن باطل آنان، منشأ بشری دارد:

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢١﴾

«و چون آیتی را به جای آیتی بدل کنیم» یعنی: چون آیه‌ای را منسوخ کنیم^۱ با آوردن آیه‌ای دیگر به جای آن؛ «و خدا به آنچه نازل می‌کند داناتر است، می‌گویند» کفار قریش که از حکمت نسخ بی‌خبر می‌باشند «جز این نیست که تو» ای محمد! «افتراکننده‌ای» یعنی: تو بر خدا دروغ و افترا می‌بندی و آنچه را که او نگفته، بر وی بر

^۱ سخن درباره «نسخ»، در سوره «بقره/۱۰۶» گذشت.

می‌سازی، از آنجا که می‌پنداری خداوند تو را به امری فرمان داده، سپس مجدداً تو را برخلاف آن دستور داده است! خدای متعال در رد این پندار کفار می‌گوید: «بلکه اکثر آنان نمی‌دانند» حکمت در نسخ را و این‌که در مشروع‌ساختن حکم منسوخ شده، مصلحتی موقت و مقطعی در کار بوده که بعد از گذشت آن وقت معین، قطعاً مصلحت در آن است که حکم دیگری مشروع گردد.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴿١٠٦﴾

«بگو: آن را» یعنی: قرآن را «روح القدس» یعنی: جبرئیل علیه السلام که از پلیدیهای بشری پاک است «از جانب پروردگارت» و به فرمان وی «به حق فرود آورده است» حقی که هیچ خطایی در آن نیست و مبتنی بر حکمت‌های بالغه‌ای که صلاح خلق در آنها نهفته است «تا کسانی را که ایمان آورده‌اند، استوار گرداند» بر ایمان، به وسیله این قرآن «و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است» زیرا آنان را به سوی احکام ناسخ هدایت می‌کند و باورمندان به ناسخ و منسوخ و غیر آن از کتاب خداوند جل جلاله را به پاداش عظیم بشارت می‌دهد. پس قرآن از یک جهت پایدار سازنده مؤمنان بر ایمان است و از جهتی دیگر، هدایتگر و مزده بخش آنهاست.

وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ﴿١٠٣﴾

سپس حق تعالی شبهه دوم کافران را این‌گونه مطرح نموده و رد می‌نماید: «و نیک می‌دانیم که کافران می‌گویند: جز این نیست که بشری به او آموزش می‌دهد» یعنی: بی‌گمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را از بشری از بنی‌آدم می‌آموزد نه از فرشته‌ای. خاطر نشان می‌شود؛ بشری که این گمان را به او بستند - بنا به روایتی در بیان سبب نزول - غلام فاکه بن مغیره به نام «جبر» بود که در آغاز عقیده نصرانی داشت و بعداً به اسلام گروید.

این غلام در پای کوه صفا به شغل فروشندگی مشغول بود و گه گاهی رسول خدا ﷺ با او می‌نشستند و چند کلمه‌ای با او سخن می‌گفتند، زبان این غلام، عجمی (رومی) بود و او زبان عربی را فقط در حدی می‌دانست که پاسخ طرف را - بسیار به مشکل آن هم در حد ضرورت - داده می‌توانست.

قطعا این پندارشان بی‌اساس است زیرا: «زبان کسی که این نسبت را به او می‌دهند، عجمی است» و زبان عجمی در برابر زبان عربی الکن بوده و بهره‌چندانی از فصاحت ندارد «در حالی که این» قرآن «به زبان عربی شیوا و روشن است» و از بلاغت عربی و بیانی روشن و اعجازگونه برخوردار می‌باشد پس چگونه می‌پندارید که بشری از عجم این قرآن را به او می‌آموزد، درحالی که شما خود که سردمداران فصاحت و علمداران بلاغت هستید، از معارضه با سوره‌ای از قرآن عاجز گشته‌اید؟ پس کسی که کمترین بهره‌ای از عقل داشته باشد، چنین اتهامی نمی‌بندد و چنین سخنی نمی‌گوید.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾

«در حقیقت کسانی که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند» یعنی: قرآن را تصدیق نمی‌کنند «خدا آنان را هدایت نمی‌کند» به سوی حق و راه نجات، به دلیل آنچه که او در علم ازلی خود از شقاوتشان دانسته است «و برایشان عذابی دردناک است» به سبب کفر و تکذیبشان.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿١٠٥﴾

«جز این نیست که فقط کسانی دروغ‌پردازی می‌کنند که به آیات خدا ایمان ندارند» پس چگونه از پیامبر ﷺ دروغ‌پردازی روی می‌دهد در حالی که او در رأس مؤمنان به آیات الله ﷻ قرار دارد؟ «و آنان» که به این وصف موصوفند «خود دروغ‌گویانند» یعنی: بی‌گمان دروغ، وصفی لازم برای خود آنان و عادت‌های عادات همیشگی خودشان است.

این آیه ردی بر هر دو شبهه یاد شده کفار؛ یعنی قضیه «نسخ» و این شبهه باطل آنان است که قرآن منشأ بشری دارد.

**مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ
بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾**

«هر کس پس از ایمان آوردن خود، به خدا کفر ورزد» او عذابی سخت و دردناک در پیش دارد و مستوجب خشم خدا ﷻ می‌گردد «مگر آن کس که مجبور شده ولی قلبش به ایمان آرام و استوار است» این آیه ناظر بر کسانی است که با نطق سخن کفر یا با ارتکاب عمل کفر، مرتد می‌شوند بعد از آن که به اسلام در آمده بودند.

باید دانست که گفتن سخن کفر یا ارتکاب عمل کفر دارای دو حالت است: یکی این که چنین چیزی به رضا و اختیار انسان از وی صادر شود. دوم این که کسی دیگر او را به گونه‌ای بر کفر اکراه و اجبار نماید که بیم کشته شدن وی متصور باشد پس در این هنگام از روی ناچاری فقط به زبان کلمه کفر را بگوید درحالی که قلبش به ایمان مطمئن است. لذا حکم این دو حالت یکسان نیست زیرا اکراه و اجبار بر کفر مستوجب سزا و گناه نبوده و اگر کسی به زور وادار ساخته می‌شود که سخنی کفرآمیز بگوید، یا فعل کفری‌ای همچون سجده کردن برای غیر خدا ﷻ را انجام دهد، بر او گناهی نیست، به شرط این که قلبش در حال صدور این قول یا فعل کفری، به ایمان مطمئن باشد بنابراین، بر چنین کسی به کفر حکم نمی‌شود. اما حسن، اوزاعی، شافعی و سحنون رحمهم الله برآنند که این رخصت فقط درگفتن سخن کفر است، نه در انجام دادن فعل کفر پس در انجام دادن فعل کفر هیچ رخصتی نیست.

اما حالت دیگر گرایش به کفر: «ولی کسی که» از روی اختیار و عمد مرتد شود «و به کفر سینه گشاده کند» یعنی: به کفر راضی باشد و به آن اطمینان یافته و پایداری کند «پس غضبی از جانب خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود» لذا چنین کسانی در معرض خشم و عذاب الهی قرار دارند.

عبدالرزاق، ابن سعد و ابن جریر در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: «مشرکان عمار بن یاسر را گرفته و سخت شکنجه و آزارش دادند و رهایش نکردند تا رسول خدا ﷺ را دشنام داده و خدایانشان را به نیکی یاد کند. سرانجام او در زیر فشار شکنجه، به گفتن این سخن وادار شد آن‌گاه آشفته و اندوهناک نزد رسول خدا ﷺ آمد، آن حضرت ﷺ به وی گفتند: حکایت چیست؟ گفت: حکایت شر و شرمساری؛ مرا چنان شکنجه کردند تا به اجبار زبان به دشنام شما آلودم و خدایانشان را ستودم! فرمودند: اما قلبت را چگونه می‌یابی؟ گفت: مطمئن به ایمان. فرمودند: باکی نیست، اگر دگر بار نیز به همچو حالی روبرو شدی و از تو خواستند تا نظیر آن سخن را بگویی؛ بگو، که بر تو حرج و گناهی نیست. همان بود که این آیه کریمه نازل شد».

اما بهتر و اولی این است که مؤمن بر دینش پایداری کند، هر چند این امر به قتل وی بینجامد، از همین روی علما اجماع دارند بر این‌که: اگر کسی بر کفر اجبار می‌شود و عمل به عزیمت را انتخاب کرده تن به کشته شدن می‌دهد، نزد خدای عزوجل از کسی که رخصت را انتخاب کرده، پاداش بزرگتری دارد. بنابراین، دستور رسول خدا ﷺ به عمار رضی الله عنه در بازگشت به گفتن کلمه کفر در صورت بازگشت کفار به عمل شکنجه، مفید اباحت است نه مفید ندب و وجوب، به دلیل این‌که خیب رضی الله عنه در برابر فشارهای قریش تن به تقیه نداد تا سرانجام او را به شهادت رساندند و شکی نیست که مقام و مرتبتش نزد رسول خدا ﷺ بهتر از عمار رضی الله عنه بود که تن به تقیه داده بود.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ



«این» کفر بعد از ایمان «به سبب آن است که آنان زندگانی دنیا را دوست داشتند» یعنی: به سبب برتری دادن آنان است زندگانی دنیا را «بر آخرت و به سبب آن است که خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند» به سوی ایمان؛ مادامی که آنها ترجیح دهنده کفر بر ایمان باشند و این سنت حق تعالی است در خلقش.

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٠٨﴾

«آنان» یعنی: مرتدان برتری دهنده دنیا بر امر خدای و عزوجل و ایمان به وی «کسانی اند که خدا بر دلها و بر گوش و دیدگانشان مهر نهاده است» پس اندرزاها را به سمع قبول نمی شنوند و نمی فهمند و نشانه‌هایی را که به وسیله آنها به حق راه یافته می شود، نیز نمی بینند «و آنان خود غافلاند» از فرجام بدی که خدای عزوجل درباره آنان اراده کرده است و هیچ غفلتی همانند این غفلت نیست. ملاحظه می شود که خداوند متعال در این دو آیه، شش حکم را علیه مرتدان صادر کرده است.

لَا جُرْمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٠٩﴾

«شک نیست در این که آنها در آخرت همان زیان کارانند» یعنی: در خسران و زیان کامل قراردارند و به حدی در آن فرورفته‌اند که فوق آن دیگر حد و مرزی متصور نیست.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا قُتِلُوا ثُمَّ جَاهِدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٠﴾

«از سوی دیگر، پروردگارت نسبت به کسانی که هجرت کردند» از دار کفر به سوی دار اسلام «بعد از آن که مورد شکنجه قرار گرفتند» یعنی: بعد از آن که کفار آنان را با شکنجه و آزار به فتنه درافگندند و آنها در زیر شکنجه و فشار به گفتن کلمه کفر مجبور شدند «سپس جهاد کردند» در راه خدا ﷻ «و صبر کردند» بر جهاد و برسختی‌های تکلیف «بی‌گمان پروردگارت بعد از آن» افتادنشان در فتنه کفار «قطعا آمرزنده و مهربان است» زیرا آنها کلمه کفر را به اجبار و در زیر شکنجه کفار گفته‌اند و سینه‌ها و دل‌هایشان پذیرای کفر نگردیده است. به قولی معنی این است: حق تعالی بر کسانی که مورد فتنه و شکنجه قرار گرفته و از بیم از دست رفتن جان خود کلمه کفر را

بر زبان آوردند و کار بدانجا انجامید که سینه‌هایشان هم پذیرای کفر شد، آمرزگار مهربان است، چنانچه به‌سوی او توبه‌کار شده و به دار الهجره پیامبرش هجرت کنند و همراه با وی علیه دشمنان دین و دعوت جهاد نمایند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه ناظر بر گروه دیگری از مسلمانان است که در مکه به‌سر می‌بردند و از زمره مستضعفان بوده در میان قوم خود هیچ ارج و مقامی نداشتند، آنها در زیر فشار زبونساز و زجرآور کفار سرانجام به فتنه پیوستند اما آخرالامر امکان هجرت یافته خود را از چنگ آنان رها کرده و به طلب خشنودی و آمرزش الهی، سرزمین و خانواده و اموال خود را ترک کردند و به سلک مؤمنان در آمده با کفار جهادی پایدارانه نمودند، که پروردگار متعال در این آیه به آنان وعده آمرزش داد.»

❖ **يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ بِجَدِيدٍ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا عَمِلَتْ وَهَمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١١٣﴾**

«آن روز که هر کس دفاع‌کنان از طرف شخص خود می‌آید» تا خود را از عذاب نجات دهد. یعنی: هر انسانی در روز قیامت فقط برای نجات و خلاصی خودش حجت و عذر پیش می‌آورد و فقط به خود می‌اندیشد و کسی دیگر برایش اهمیتی ندارد «و هر کس به جزای آنچه کرده» از خیر یا شر «بی‌کم و کاست پاداش می‌یابد و بر آنان ستم نمی‌رود» یعنی: نه از پاداش خیر کاسته می‌شود و نه بر کیفر شر افزوده می‌گردد.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١١٤﴾

«و خدا شهری را مثل زده است» این مثلی است که خدای عزوجل برای مردم مکه زده است تا قریش بیدار شود، به خود آید و بر گمراهی‌اش استمرار نوزد.

به‌قولی مراد از «قریه» در اینجا خود شهر مکه است که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را برای غیر آن از شهرهای ستمگر مثل زده است و این در زمانی بود که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حق مکیان دعای بد کردند و گفتند: «اللهم اشدد وطأتك على مضر واجعلها عليهم سنين

کسنی یوسف: بارالها! فشارت را بر مضر سخت کن و آن فشار را بر آنان قحطی‌ای چون قحطی عهد یوسف عَلَيْهِ السَّلَام بگردان» پس دعای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مستجاب شد و آنان به قحطی سختی مبتلا شدند تا بدانجا که استخوانهای پوسیده را می‌خوردند. همچنین این مثل، اندرز و هشدار به غیر مکیان است که از مانند چنین فرجامی بپرهیزند. آری! تأمل کنید در مثل آن شهر: «که امن و امان بود» و مردم آن نه ترسی داشتند، نه نگرانی و هراس و پریشان‌حالی‌ای «روزش از هر سو به خوشی و فراوانی می‌رسید» یعنی: سرزمین‌های دور و نزدیک، نعمت‌های خود را به‌سوی مکه گسیل می‌داشت «پس کافر شدند» مردم آن شهر به خدای سبحان و پیامبرانش و «به نعمت‌های خداوند» که بر آنان منت نهاده بود ناسپاسی کردند «پس خداوند به‌سزای آنچه می‌کردند، لباس گرسنگی و ترس را بر آن» یعنی: بر مردم آن شهر «چشانید» و به‌وسیله این عذاب آنان را چنان لاغر و رمق‌باخته و فلاکت‌زده ساخت که گویی این حال بد، لباسی است که برتن آنان پوشانده شده است. این‌گونه بود که خداوند متعال دو حالت اول را به ضد آنها تبدیل نمود؛ یعنی گرسنگی را به‌جای فراوانی و گشایش، و ترس و هراس را به‌جای امنیت.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١١٣﴾

«و به‌یقین، به‌سوی آنان» یعنی: به‌سوی مردم مکه، یا به‌سوی شهری که به آن مثل زده شده است «پیامبری از خودشان آمد» یعنی: از جنسشان که آنها او و نسبش را نیک می‌شناختند «اما او را تکذیب کردند» در پیامی که به همراه آورده بود «پس عذاب آنان را فروگرفت» یعنی: از سوی خدای سبحان بر آنان عذاب فرود آمد «در حالی که ستمکار بودند» بر نفس‌های خود، با درافگدن خویش در این عذاب خفت‌بار.

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١١٤﴾

«پس، از آنچه خدا روزیتان داده است، حلال و پاکیزه بخورید» یعنی: حلال و پاکیزه را بخورید و پلیدی‌ها را ترک کنید، که عبارتند از: گوشت مردار (خودمرده)،

خون ریخته و دیگر محرّمات بیان شده در شریعت «و نعمت خدا را» که بر شما ارزانی داشته «شکر گزارید» و حقشناس و سپاسگزار بشناسید «اگر تنها او را می‌پرستید» نه غیر او را زیرا از مقتضیات پرستش، شکر نعمت اوست. اما قرائتی از دین که عبادت را با حرمان از پاکیزگی‌ها و کناره‌جویی از آنها همراه می‌کند، قرائت و برداشت اشتباهی است که با دیدگاه اسلامی در این موضوع همخوانی و هماوایی ندارد.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخَيْزِرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٥﴾

سپس خداوند جلّ جلاله به بیان محرّمات پرداخته می‌فرماید: «جز این نیست که خدا مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده بر شما حرام گردانیده است اما اگر کسی به خوردن آنها ناگزیر و مضطر شود و تجاوزکار و زیاده‌خواه نباشد، قطعاً خدا آمرزنده مهربان است» تفسیر نظیر این آیه در سوره بقره/۱۷۳) گذشت.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِنُفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿١١٦﴾

«و ای مشرکان! و ای همه فروافتادگان در ورطه حرام! «برای آنچه که زبان شما به دروغ می‌پردازد» و بر آن هیچ حجتی ندارید «نگویید که این حلال است و آن حرام تا بر خدا دروغ بندید» یعنی: تحلیل و تحریم را به حق تعالی - بی آن‌که از جانب وی باشد - نسبت ندهید تا بدین‌گونه بر او دروغ بندید پس بدانید که تحلیل و تحریم و مشروع‌ساختن احکام دین، تنها حق خداوند متعال است و بنابراین، احدی از بشر را نسزد که حکم دینی‌ای را از جانب خود بنیان گزارد و اگر بشری چنین کرد و حکم دینی‌ای را از نزد خود مرسوم ساخت، سپس آن را به خداوند جلّ جلاله نسبت داد، این کار

وی - مضاف بر گناه حرام و حلال سازی - متضمن گناه افترا و دروغ بستن بر خداوند متعال نیز هست «بی گمان کسانی که بر خدا دروغ می بندند، رستگار و مفلح نمی شوند» نه در دنیا و نه در آخرت. فلاح: دست یافتن به مطلوب است.

از ابی نضره روایت شده است که گفت: «چون این آیه از سوره نحل را خواندم، از آن زمان به بعد همیشه از فتوا دادن می ترسم». ابی نضره راست می گوید زیرا این آیه با عمومیتی که دارد، شامل فتاوی همه کسانی که برخلاف کتاب خدا ﷻ و سنت رسول ﷺ فتوا می دهند، می شود همان گونه که بسیاری از ترجیح دهندگان و مقدم دارندگان رأی بر روایت، یا جاهلان به علم کتاب و سنت در این ورطه درمی افتند. پس شایسته این است که چنین کسانی از فتوا دادن بازداشته شوند و از جهالت هایشان منع گردند زیرا آنان بی داشتن علمی از سوی حق تعالی، یا رهنمود و حجتی روشن فتوی می دهند پس به علاوه این که خود گمراه می شوند، دیگران را نیز گمراه می سازند. بدین جهت بود که ائمه فقه در فتوا دادن سخت احتیاط می کردند چنان که امام ابوحنیفه رحمته الله می گوید: «اگر ادای مسئولیت نمی بود، فتوا نمی دادم زیرا چه سود از امری که گوارایی های آن از دیگران و مظلومه آن از آن ما باشد».

مَتَّعَ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۳۷﴾

«بر خورداری اندکی است» یعنی: این که بر اساس هوای نفس خویش چیزهایی را حرام یا حلال می گردانند، برایشان بهره و برخورداری اندکی است «و سپس عذابشان دردناک است» در آخرت.

آیه کریمه دلالت می کند بر این که حرام و حلال کردن اشیاء بر اساس هوی نفس، کفر است.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا مَا فَضَّصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْتَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۱۳۸﴾

بعد از آن که خداوند ﷻ حلال ها، حرام ها و رخصت ها بر امت محمد صلی الله علیه و آله را بیان کرد، اینک به بیان محرّمات بر یهود - قبل از نسخ شریعتشان - می پردازد تا مسلمانان آن

آسانی را با این سختی مقایسه کرده و شکرگزار نعمت حق تعالی بر خود باشند: «و بر یهودیان حرام گردانیدیم» یعنی: مخصوصا بر آنان حرام گردانیدیم نه بر غیرشان «آنچه را بیشتر بر تو خوانده‌ایم» با این فرموده خویش: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا كَلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَمًا عَلَيْهِمْ شُحُومُهُمَا﴾ و بر یهودیان هر حیوان چنگال داری را حرام گردانیدیم و از گاو و گوسفند پیه آن دو را بر آنان حرام گردانیدیم، به استثنای پیه‌هایی که بر پشت آن دو یا بر روده‌هاست، یا آنچه با استخوان درآمیخته است) «انعام/۱۴۶». یعنی: تمام محرمت از اغذیه و خوراکی‌ها که خداوند عز وجل آنها را در قرآن و در تورات بر همه مردم یا مخصوصا بر یهود حرام گردانیده، همان است که در آیه (۱۱۵) این سوره و آیه (۱۴۶) سوره «انعام» برای شما بیان کرده‌ایم پس حکم حرمت آنچه را که بجز اینها حرام گردانیده‌اید، از کجا آورده‌اید؟ «و ما بر آنان» یعنی: بر یهودیان «ستم نکردیم» با این تحریم زیرا این جزای سرکشی خودشان بود «بلکه آنها به خود ستم می‌کردند» از آنجا که خودشان اسباب و مقدمات این تحریم را فراهم کردند و ما هم این چیزها را به عنوان مجازاتی، بر آنان حرام گردانیدیم.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٧﴾

«با این همه پروردگار تو نسبت به کسانی که به نادانی» یعنی: از روی غلبه شهوت و به انگیزه لذت هوی نه عصیان مولی «مرتکب گناه شده اند، سپس بعد از آن» یعنی: بعد از ارتکاب عمل گناه «توبه کرده و اصلاح کرده‌اند» آن بخش از اعمالشان را که به فساد آلوده بوده است «بی‌گمان پروردگار تو بعد از این» توبه و اصلاح «آمرزگار مهربان است» تفسیر نظیر این آیه در سوره «نساء/۱۷» گذشت.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَتْ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٥﴾

«به راستی ابراهیم یک امت بود» به تنهایی خود، به سبب کمال وی در اوصاف خیر. یعنی: او امامی بزرگوار و پیشوایی مطیع بود که بدو اقتدا می‌شود. یا او به این معنی امت بود که نشانه راهنما و مناره‌ای از مناره‌های خیر و خوبی و کمال و هدایت بود. یا به این معنی که جامع خصلت‌های خیر بود. یا او به آنچه که خداوند متعال برایش از شریعت‌ها آموخته بود، عالم بود «برای خداوند قانت بود» یعنی: ابراهیم علیه السلام انسان مطیعی بود که بیم و خشیت الله جل جلاله بر اعضا و اندامهای وجودش حاکم شده بود «حنیف بود» یعنی: از ادیان باطل به سوی دین حق‌گرایش یابنده بود «و از مشرکان نبود» به خدای سبحان، بر خلاف ادعای کفار قریش که می‌پندارند او بر دین باطلشان بوده است.

شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ أَجْتَبَنَاهُ وَهَدَيْنَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٢٦﴾

همچنین ابراهیم علیه السلام «نعمت‌های خداوند را» که بر او منت نهاده بود «شکرگزار بود، خدا او را برگزید» به نبوت «و به راهی راست هدایتش کرد» که آیین اسلام و دین حق است.

وَأَيَّتَنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٢٧﴾

«و در این دنیا به او حسنه عطا کردیم» یعنی: خصلت حسنه، که به قولی: عبارت از فرزند صالح؛ به قولی: عبارت از نبوت؛ و به قولی: عبارت از این است که تمام اهل ادیان به ولایت و دوستی وی می‌نازند و هوادار وی اند. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی برای ابراهیم علیه السلام خیر دنیا را از تمام آنچه که مؤمن در اکمال زندگی پاکیزه‌اش بدان نیازمند است، گرد آوردیم». و همه این اقوال صحیح است «وهرآینه او در آخرت» نیز «از شایستگان است».

بدین‌سان خداوند جل جلاله در سه آیه، ابراهیم خلیلش را با نه وصف مدح و ستایش کرد. شکی نیست که گرد آمدن این اوصاف در یک انسان، از او نمونه و الگویی از یک

مسلمان کامل می‌سازد، بدین جهت خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را برای پیامبر خاتم الأنبياء و المرسلين مقتدا قرار داد چنان که می‌فرماید:

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٣٣﴾

«سپس به تو وحی فرستادیم» ای محمد صلی الله علیه و آله! با وجود علو درجه و مقامت «که از آیین حنیف ابراهیم پیروی کن» در توحید و دعوت به سوی آن، در بیزاری جستن از بتان و معبودات باطل، در تدین به دین اسلام و در تمام شریعت وی مگر در آنچه از شریعتش که منسوخ شده است «و از مشرکان نبود» پس موحدی پاک نهاد و حق‌گرا چون ابراهیم علیه السلام، به حق شایسته پیروی می‌باشد.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٣٤﴾

یهودیان می‌پنداشتند که بزرگداشت روز شنبه از شریعت ابراهیم علیه السلام است پس خدای سبحان این ادعایشان را رد کرده و از این واقعیت خبر داد که او بزرگداشت روز شنبه را فقط بر کسانی مقرر کرده است که در آن اختلاف ورزیده‌اند لذا پایبندی به تعظیم آن جزو فرایض دینی ابراهیم علیه السلام و فرزندانش نبوده است:

«جز این نیست که شنبه فقط بر کسانی مقرر شد که در آن اختلاف کردند» یعنی: وبال و فرجام بد روز شنبه که همانا مسخ صوری طائفه‌ای از یهود بود، فقط بر کسانی مقرر شد که درباره آن اختلاف کردند. یا تعظیم و بزرگداشت روز شنبه فقط بر کسانی مقرر شد که درباره آن اختلاف کردند و آنان یهود و نصاری بودند؛ زیرا خداوند جل جلاله بزرگداشت روز جمعه را بر آنان مقرر کرده بود پس، از آن عدول کرده و روز شنبه و یکشنبه را برگزیدند. نقل است که: موسی یهودیان را امر کرد تا یک روز از هفته را - که روز جمعه باشد - به عبادت خدای متعال اختصاص دهند و شش روز دیگر را به کار و کسب و مشاغل زندگی بپردازند. اما آنها از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز شنبه را برگزیدند. سپس عیسی نیز در دوره رسالت خود روز جمعه را به عنوان روز

عبادت به نصاری پیشنهاد کرد اما آنها نیز از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز یکشنبه را برگزیدند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ما در دنیا آخرین ولی در روز قیامت از همه پیشتازیم... این روز جمعه همانا روز آنان بود که خداوند متعال ما را به آن راهنمایی فرمود پس مردم (امت‌های دیگر) در آن دنباله رو ما هستند، روز یهود فردا، و روز نصاری پس فرداست». یعنی: یهود و نصاری از بزرگداشت روز جمعه که برایشان امری الزامی نبود، سرباز زدند پس خداوند عَلَّامٌ آن را ویژه امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گردانید زیرا این روز، ششمین روز در برنامه آفرینش است که خداوند متعال آفرینش را در آن به اکمال رساند و نعمت خود را در آن کامل گردانید «و بی‌گمان پروردگارت روز رستاخیز در میان آنان» یعنی: در میان اختلاف‌کنندگان در آن «در باره آنچه که در مورد آن اختلاف می‌کردند، حکم می‌کند» پس هر یک را به آنچه که سزاوار او از ثواب یا عقاب است جزا می‌دهد.

**ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ
بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١٢٥﴾**

سپس حق تعالی رسول خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را که وارث آیین ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام است مخاطب ساخته می‌فرماید: «دعوت کن» مردم را «به سوی راه پروردگار خویش» که همانا اسلام است «به حکمت» یعنی: با بیانی محکم و استوار. به قولی: مراد از حکمت، حجت‌های یقین‌آور و باور رسان است «و اندرز نیکو» اندرز نیکو، بیان و موعظه‌ای است که شنونده آن را نیکو پنداشته و مجذوب آن گردد و به اندرون جان و خردش چنان رسوخ و نفوذی محکم پیدا کند که قناعتش بدان فراهم آمده و به مفاد و مضمون آن عمل نماید، چنین اندرز نیکویی به اعتبار این‌که شنونده از آن بهره‌مند می‌شود، «حسنه» است. به قولی: «موعظه حسنه» عبارت از حجت‌های ظنی اقماعی‌ای است که تصدیق به مقدمات قابل قبولی را در پی آورد «و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است، مجادله کن» یعنی: به روش و طریقه‌ای با آنان مناظره کن که نیکوترین طرق مناظره است و آن عبارت است از:

- برگزیدن ساده‌ترین روشها و محکم‌ترین دلایل.
 - به‌کار گرفتن بیانی خوش در گفت‌وگو.
 - در پیش گرفتن ملایمت و نرمی در گفت‌وگو.
 - مقابله بدی در کلام و بیان با نیکی.
 - بلند نکردن صدا در گفت‌وگو و دشنام ندادن و آزار نرساندن به خصم. که اینها اصول مناظره و جدال بیانی در اسلام است.

«در حقیقت پروردگار تو به حال کسی که از راه حق گمراه شده داناتر است» خداوند عز و جل با این جمله، این حقیقت را اعلام می‌کند که رشد و هدایت در اختیار رسول او صلی الله علیه و آله نیست که آن را به هر کس بخواهد ببخشد بلکه این امر در اختیار خود وی است «و او به راه‌یافتگان» یعنی: به کسانی که حق را دیده و دریافته و بی‌هیچ عناد و سرسختی‌ای به آن توجه می‌کنند «داناتر است».

با مطالعه سیرت و سنت طیبه رسول اکرم صلی الله علیه و آله ملاحظه می‌کنیم که آن حضرت صلی الله علیه و آله در دعوت به سوی حق کمال رفق و ملایمت را به‌کار می‌گرفتند، چنان که در حدیث شریف به روایت ابوامامه رضی الله عنه آمده است که پسر جوانی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول‌الله! آیا به من اجازه زنا کردن می‌دهید؟ مردم از این لحن جسورانه وی برآشفته و بر سر وی داد کشیدند اما رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دست از وی بردارید و او را به من نزدیک گردانید! پس آن جوان به ایشان نزدیک شد و در پیش روی ایشان نشست آن‌گاه به وی فرمودند: ای جوان! آیا دوست داری که با مادرت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول‌الله. فرمودند: همین گونه مردم آن را برای مادرانشان نمی‌پسندند؟ آیا دوست داری با دخترت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول‌الله. فرمودند: همچنین مردم آن را برای دخترانشان دوست ندارند. فرمودند: آیا دوست داری با خواهرت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول‌الله. فرمودند: همچنین مردم آن را برای خواهرانشان دوست ندارند. آن‌گاه آن حضرت صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر سینه‌اش گذاشتند و فرمودند: بارخدا! دلش را پاک گردان، گناهش را بیامرزد

وشرمگاهش را از حرام نگه دار. از آن پس، هیچ عملی نزد آن جوان نفرتبار از عمل زنا نبود».

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۗ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ﴿١٦٣﴾

از آنجا که دعوت به سوی الله ﷻ در بسیاری از اوقات با رد و انکار و ایذا روبرو می شود، خداوند متعال می فرماید: «و اگر عقوبت کردید» یعنی: اگر خواستید کسی را مجازات کنید «پس نظیر آنچه که مورد عقوبت قرار گرفته اید، عقوبت کنید» یعنی: مقابله به مثل کنید و از این حد تجاوز ننمائید «و اگر صبر کردید» در باز گرفتن حقتان از کسی که بر شما ستم کرده است؛ آن گاه که بر وی دست می یابید «البته آن صبر برای صابران بهتر است» نسبت به انتقام گرفتن.

این آیه در رأی جمهور مفسران مدنی است و چنان که در بیان سبب نزول آمده است، درباره مثله کردن حضرت حمزه رضی الله عنه نازل شد. زیرا روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام شهادت حمزه رضی الله عنه که به سختی از سوی مشرکان مثله شده بود، بسیار متأثر شده و بر سر جنازه مطهر وی ایستادند و فرمودند: «قطعا به انتقام تو هفتاد تن از مشرکان را مثله خواهم کرد» پس در همان حال که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر جنازه وی ایستاده بودند، جبرئیل علیه السلام سه آیه اخیر سوره «نحل» را فرود آورد... و رسول خدا صلی الله علیه و آله از مثله کردن مشرکان پرهیز کردند.

وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ۗ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿١٦٤﴾

«و صبر کن» بر آنچه که به تو از انواع آزارها می رسد «و صبر تو جز به توفیق خدا» و پایدار ساختن وی «نیست. و بر آنان» یعنی: بر کافران «اندوه مخور» که چرا از تو اعراض می کنند «و نباش در تنگی» یعنی: در دل تنگی «از آنچه نیرنگ می کنند» در حق تو در آینده.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ﴿١٢٨﴾

«بی‌گمان خدا با پرهیزگاران است» یعنی: با کسانی است که از شرک و معاصی می‌پرهیزند «و با کسانی است که آنها نیکوکارند» با انجام دادن طاعات و اجرای اوامر پس این گروه هستند که خدای عزوجل یاریشان می‌دهد. گفتنی است که این معیت و همراهی خدای عزوجل، معیت مخصوصی است که مراد از آن یاری و تأیید و هدایت وی است، هدایتی از نوعی ویژه که مخصوص حق تعالی می‌باشد. باید دانست که آیات اخیر این سوره، قانون اساسی دعوت و دعوتگران راه خدا ﷺ است پس باید دعوتگران عمیقا به این آیات توجه نمایند.

(سوره اسراء)

مکی است و دارای (۱۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «اسراء» نامیده شد که متضمن اخبار از رویداد عظیم و معجزه بزرگ سیردادن شبانگاهی خاتم انبیاء و مرسلین حضرت محمد ﷺ از مکه به سوی مسجدالاقصی در جزئی از یک شب است، معجزه‌ای که خود دلیل روشن قدرت خدای عزوجل و گرامی‌داشت بزرگی برای رسول معظم ﷺ وی است. چنان که این سوره به سبب بیان داستان دوبار آواره شدن یهودیان در زمین به علت فسادشان، سوره «بنی اسرائیل» نیز نامیده می‌شود.

فضیلت آن: در بیان فضیلت این سوره از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ هر شب سوره‌های بنی اسرائیل و زمر را تلاوت می‌کردند».

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَنَّا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١﴾

«پاک و منزّه است» سبحان: اسم علم است به معنی تسبیح که عبارت از تنزیه حق تعالی از تمام صفات عجز و نقص می‌باشد، صفاتی که به جلال و کمال ذات اقدس وی سزاوار نیست. آری! پاک و منزّه است «آن خدایی که بنده خود» محمد ﷺ «را سیر داد».

خدای عزوجل به منظور گرامی‌داشت و تشریف آن حضرت ﷺ ایشان را به مقام عظیم عبودیت که از شریف‌ترین مقامات است، منتسب نمود و فرمود: (بنده خود را) و نفرمود: «پیامبر خود را»، یا «نبی خود را»، یا «محمد را» چنان‌که حق تعالی آن حضرت ﷺ را در مقام وحی نیز به عین این وصف توصیف کرده و فرموده است: ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ (پس وحی کرد به بنده خود آنچه راوحی کرد) «نجم/۱۰». همچنان در مقام دعوت نیز ایشان را به همین وصف توصیف کرده و فرموده

است: ﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ﴾ : (و چون بنده خدا برخاست که خدا را بخواند) «جن/۱۹».

آری! سیر داد بنده گرامی خود محمد ﷺ را «شبانگاهی از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی» یعنی: از سرزمین حرم - و دقیقا از منزل ام‌هانی دختر ابوطالب در جوار مسجدالحرام - به سوی مسجدالاقصی. از سرزمین حرم به «مسجدالحرام» تعبیر شد زیرا گاهی بر مکه یا بر حرم نیز مسجدالحرام اطلاق می‌شود، به سبب آن که هر یک از آن دو به مسجدالحرام احاطه دارند. و چنان‌که ابن عباس رضی الله عنهما فرموده، همه حرم مسجد است. اما مسجد الاقصی به اتفاق علما همان مسجد بیت المقدس است و آن را «اقصی: دور» نامیدند، به سبب بعد مسافت میان آن و مسجدالحرام زیرا فاصله مکه تا شام به مقیاس وسایل نقلیه قدیم، چهل شب راه است.

«که پیرامون آن را برکت داده‌ایم» با درختان مثمر، رودخانه‌ها، قراردادن منازل انبیاء علیهم‌السلام و صالحان در آن و برکات فراوان دینی و دنیوی دیگر «تا از نشانه‌های خود» نشانه‌هایی که دال بر وحدانیت و قدرت ماست «به او بنمایانیم» مراد از نشانه‌ها: شگفتی‌ها و عجایبی است که خدای سبحان در این شب به آن حضرت صلی الله علیه و آله نشان داد و حکمت ترتیب دادن سفر اسراء برایشان نیز نمایاندن همین نشانه‌ها بود. از جمله نشانه‌هایی که آن حضرت صلی الله علیه و آله دیدند، مشاهده بهشت، دوزخ، احوال آسمانها و عرش و کرسی و ملاقات با انبیاء علیهم‌السلام بود «بی‌گمان او» تعالی «شنواست» هر شنیدنی‌ای را «بیناست» به هر دیدنی‌ای؛ از جمله به اقوال و افعال رسول خویش در سفر معراج - آن‌گاه که او را به ملاء اعلیٰ فراخواند و مناجات او را با خود شنید.

ابن‌کثیر در تفسیر خویش روایات وارده درباره «اسراء» را با تفصیل آن طی بیست‌ویک صفحه نقل کرده سپس می‌گوید: «این روایات از صحابه علیهم‌السلام به حد تواتر نقل شده است، به طوری که مسلمانان بر آن اجماع دارند و بجز زنادقه و ملحدین کسی آنها را انکار نمی‌کند... و چون بر مجموع این احادیث آگاهی حاصل شود، مضمون آنچه که مسلمانان در موضوع «اسراء و معراج» پیرامون آن اتفاق نظر دارند، به دست می‌آید. آن‌گاه به نقل از زهری می‌گوید: اسراء یک سال قبل از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه

ربیع الاول روی داد و روایت وارده در این باره که اسراء در شب بیست و هفتم رجب روی داده، سند صحیحی ندارد. سپس می‌افزاید: حق این است که آن حضرت ﷺ در بیداری نه در خواب و به قول اکثر علمای مسلمین با بدن و روح خود به این سیروسفر که دو مرحله زمینی و آسمانی داشت برده شدند.

در احادیث آمده است که اسراء از مکه به سوی بیت المقدس بر مرکبی به نام «براق» انجام گرفت و چون رسول خدا ﷺ به دروازه مسجد الاقصی رسیدند، «براق» را بر آستان در بسته کردند و به مسجد در آمده دو رکعت نماز تحیه مسجد را در قبله آن گزاردند، سپس با جبرئیل علیه السلام به معراج رفتند و معراجشان مانند نردبانی پله به پله بود که از یک پله به پله دیگر آن صعود می‌کردند، در این عروج ابتدا به آسمان دنیا و سپس به بقیه آسمانهای هفت گانه صعود کردند و از عجایب و آیات دیدند آنچه دیدند و آن گاه همان مسیر را برگشته بار دیگر به مسجد الاقصی آمدند و با انبیاء علیهم السلام نماز جماعت گزارده و در نماز امام ایشان شدند آن گاه در همان شب مجددا سوار بر براق به مکه برگشتند. که تفصیل داستان عروج آن حضرت ﷺ به آسمانها در سوره «نجم» می‌آید.

خاطر نشان می‌شود که در موضوع فرض شدن نماز در مکه - در شب اسراء و معراج - میان علما هیچ اختلافی نیست.

سبب نزول آیه «اسراء» این بود که چون رسول خدا ﷺ از سفر اسراء و معراج بازگشتند، به مسجد الحرام رفتند و قریش را از ماجرا آگاه کردند اما قریشیان که وقوع چنین رخدادی را محال می‌پنداشتند، آن را انکار کردند و حتی گروهی از کسانی که به رسول خدا ﷺ ایمان نیز آورده بودند، مرتد شدند. در این میان تنی چند از آنان به شتاب نزد ابوبکر رضی الله عنه آمده و او را از این خبر آگاه کردند، ابوبکر رضی الله عنه فرمود: اگر رسول خدا ﷺ چنین خبری داده باشند، قطعا راست گفته‌اند. آنها گفتند: آیا تو او را بر این خبرش تصدیق می‌کنی؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: من او را در بزرگتر از این خبر تصدیق می‌کنم؛ او را صبح و شام در این که برایش از آسمان وحی می‌آید، تصدیق می‌کنم. پس از آن روز بود که ابوبکر به «صدیق» ملقب شد. بعد از آن، کسانی از قریش که به بیت المقدس سفر کرده بودند از رسول خدا ﷺ خواستند تا اوصاف آن را برایشان بیان

نمایند، در این هنگام بیت‌المقدس به فرمان خدای عزوجل در برابر دیدگان رسول خدا ﷺ نمایان گشت و ایشان شروع کردند به نگرستن به‌سوی آن و بازگویی اوصاف آن. پس چون مشرکان اوصاف آن را از زبان ایشان شنیدند، گفتند: اما در توصیف بیت‌المقدس که واقعا درست گفت. سپس گفتند: به ما از قافله‌مان که در راه شام به‌سوی مکه است خبر ده، چرا که حتما در راه با آن برخورد کرده‌ای. پس رسول خدا ﷺ شمار شتران آن قافله و تمام اوصاف و احوال آن را بیان کرده و سپس افزودند: کاروان شما هنگام طلوع خورشید فلان روز به مکه می‌رسد، درحالی‌که شتری ابلق پیشاپیش آن است. پس قریشیان بامداد همان روز معین بر یکی از بلندیهای بیرون مکه فراز آمده منتظر قافله شدند و ناگهان دیدند که در همان وقت معین قافله از گرد راه رسید و همان شتر ابلق پیشاپیش آن است. ولی با وجود آن‌که همه این‌نشانه‌ها را مشاهده کردند، باز هم ایمان نیاوردند و گفتند: «این جز سحری آشکارنیست». پس خدای عزوجل برای تصدیق پیامبر خویش ﷺ این آیه را نازل فرمود.

وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا نَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ - وَكَيْلًا

بعد از آن‌که خداوند ﷻ از واقعه «اسراء» سخن گفت، ذکر موسی - کلیم خویش ﷺ - را نیز بدان عطف می‌نماید زیرا خداوند متعال در بسیاری از جاهای قرآن کریم، موسی و محمد علیهما السلام و تورات و قرآن را با هم مقرون و پیوسته یاد می‌کند: «و به موسی کتاب را دادیم» یعنی: تورات را «و آن را» یعنی: آن کتاب را «برای بنی اسرائیل هدایتی گردانیدیم» که به وسیله آن به‌سوی حق و حقیقت راه یابند و به ایشان فرمان دادیم «که: زنهار، بجز من و کیلی نگیرید» و کیل: سرپرست و متولی امور است.

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا

«فرزندان کسانی که آنان را همراه با نوح سوار کشتی کردیم» یعنی: ای نسل و تبار کسانی که آنان را همراه با نوح ﷺ در کشتی نجات دادیم! راه پدرتان را دنبال کنید و او را الگوی خویش قرار دهید. خطاب یا متوجه بنی اسرائیل است که امت ما نیز به تبع

آن مخاطب قرار می‌گیرد، یا این که خطاب مستقیماً متوجه امت محمد ﷺ است «همانا نوح بنده‌ای بسیار شکرگزار بود» در شادی و غم و سختی و آسانی. بدین سان حق تعالی نوح ﷺ را به شکرگزاری بسیار توصیف کرد تا ذریه وی را بر شکر و سپاس خویش برانگیزد. شکر عبارت است از: ثنای منعم در عقیده و عمل و به زبان قال و زبان حال چنان که در روایات آمده است: نوح ﷺ خدای عزوجل را در هنگام خوردن، نوشیدن، لباس پوشیدن و در همه حالات شکر می‌کرد، از این جهت «عبد شکور» نامیده شد.

در حدیث شریف آمده است: «خدای عزوجل از بنده‌ای خشنود می‌شود که چون غذایی می‌خورد یا نوشیدنی‌ای می‌نوشد، حمد و سپاس او را بر آن به‌جا می‌آورد».

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَنَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤﴾

«و به بنی اسرائیل در کتاب» تورات «خبر دادیم که البته در زمین دوبار فساد خواهید کرد» مراد سرزمین بیت المقدس است که مسجدالاقصی در آن قرار دارد. به قولی: فساد بنی اسرائیل در بار اول، کشتن اشعیا، یا زندانی کردن ارمیا، یا مخالفت با احکام تورات بود و فسادشان در بار دوم: کشتن یحیی فرزند زکریا و عزمشان بر کشتن عیسی: بود. به قولی دیگر: فسادشان در بار اول تحقق یافته اما دومین فسادشان هنوز واقع نشده است «و البته طغیان خواهید کرد به طغیان بسیار بزرگی» یعنی: شما در این هردو بار، پرچم برتری جویی و استکبار منشی خود بر مردم را بر خواهید افراشت و دولت شما بر مبنای ستم، سرکشی، تجاوز و از حدگذری، قدرت و صولت خود را به نمایش خواهد گذاشت.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ﴿٥﴾

«پس چون وعده نخستین بار» از آن دو باری که ذکر شد «فرارسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندانند بر شما می‌گماریم» یعنی: بندگانی را که در جنگ و ستیز

نیرویی سهمگین دارند، بر شما مسلط می‌کنیم. به قولی: مراد این آیه، بختنصر و لشکریانش از اهل بابلند که در زمان ارمیا یا اشعیاء علیهما السلام که یکی از آنها به دست بنی اسرائیل کشته شد، بر بنی اسرائیل یورش برده و آنها را تارومار کردند «پس میان خانه‌ها به جست‌وجو درآیند» یعنی: آن زورآوران جنگجو اندرون خانه‌هایشان را جست‌وجو و بازرسی کرده و در همه جا خانه به خانه به دنبالان گشته شما را یافته و به قتل می‌رسانند «و این» تهدید «تحقق یافتنی است» و خواه نخواه انجام می‌یابد.

شاه ولی الله دهلوی رحمته الله علیه می‌گوید: «این وعده با مسلط ساختن جالوت پادشاه عمالقه بر بنی اسرائیل، تحقق یافت».

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿٦﴾

«پس از چندی دوباره شما را برآنان چیره می‌کنیم» و پرچم دولت و قدرت شما را بر می‌افزایم و این در هنگامی است که توبه می‌کنید «و شما را با اموال و فرزندان مدد می‌رسانیم» بعد از آن که اموالتان چپاول و فرزندانتان اسیر گشته‌اند «و تعداد نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم» از تعداد دشمنان شما، از نظر مردان جنگی‌ای که به میدان نبرد بیرون می‌روند. شاه ولی الله دهلوی رحمته الله علیه می‌گوید: «این معنی در جانشینی حضرت داوود علیه السلام محقق گشت».

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسْتَوْفُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبَرَّأُوا مَاعْلَوْا تَبِيرًا ﴿٧﴾

«اگر نیکو کنید» سخنان و کردارتان را بر وجهی که از شما خواسته شده «به خود نیکویی کرده‌اید» زیرا پادشاه این نیکوکاری به خود شما برمی‌گردد «و اگر بدی کنید» در رفتار و گفتارتان «پس به خود بد کرده‌اید» نه به دیگران زیرا فرجام این بدکرداری به خودتان برمی‌گردد «پس چون وعده دیگر» یعنی: چون وقت مقرر دوم که

به آن تهدید شده‌اید؛ «فرارسد، باز بندگان خود را بفرستیم تا روی شما را ناخوش سازند» یعنی: آنها را بر شما چنان نیرومند و غالب می‌گردانیم تا با شماکاری کنند که نشان فلاکت و پریشانی را بر همه جای وجودتان بگسترانند و بعد از آن که سرمست تکبر و غرور و افتخار بودید، غبار شکست و خواری و پریشانی را بر چهره‌هایتان بنشانند «و تا به مسجد درآیند چنان که بار اول درآمده بودند» پیروزمندانه و فاتحانه «و تا از پا بیفگنند» یعنی: به کلی ویران و نابود کنند «بر هر چه دست یافتند» از بلادتان در مدت حاکمیت و برتری‌شان «به از پا افگندنی» یعنی: یکسره نابود کنند و براندازند. شاه ولی‌الله دهلوی؛ می‌گوید: «این وعده محقق شد آن‌گاه که حضرت یحیی علیه السلام را کشتند و بعد از آن حق تعالی بختنصر را بر آنان مسلط کرد». به قولی: در این دومین بار، شاه بابل که اسمش «گودرز» یا «خردوس» بود بر آنان مسلط شد و کشتاری عظیم از آنان برپا کرد و همه چیزشان را نابود کرد.

اما بعضی از علما برآنند که مراد از نابودی‌شان در بار دوم، این عصر حاضر است که سلطه و غلبه بنی‌اسرائیل به ظهور انجامیده و نوبت نابودی‌شان فرارسیده پس یقیناً این بار نیز پاک نابود می‌شوند و از پا در می‌آیند و نابودی‌شان به وسایلی مدرن همچون بمب‌افکن‌ها و غیر آن محقق خواهد شد و این همان تفسیر (مَاعَلَوْا نَبِيرًا) می‌باشد. والله اعلم.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُذْتُمْ عَدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ﴿٨﴾

«نزدیک است که پروردگارتان بر شما رحم کند» یعنی: ای بنی‌اسرائیل! در تورات به شما گفتیم که بعد از انتقام گرفتن از شما در بار دوم، نزدیک است که بر شما رحم کنیم؛ چنانچه توبه کنید «ولی اگر باز گردید» به فساد افروزی برای بار سوم «ما نیز باز می‌گردیم» به سوی مجازات و کیفر شما. بنابر یکی از وجوه تفسیری در این باب، بنی‌اسرائیل با تکذیب محمد صلی الله علیه و آله به فساد بازگشتند پس خدای عزوجل پیامبرش را بر آنان مسلط گردانید و آن حضرت صلی الله علیه و آله طایفه بنی‌قریظه را نابود و طایفه بنی‌نضیر را تبعید کردند و بر آنان جزیه مقرر نمودند چنان‌که خداوند جل جلاله در هنگامی که بنی‌اسرائیل

همراه با لشکر دجال به میدان می‌آیند، با آنان چنین خواهد کرد «و دوزخ را برای کافران زندان قرار دادیم» پس در آن محصور و محبوس می‌گردند و هرگز از آن رهایی ندارند. یعنی: به علاوه مجازات دنیا، این سزای ننگین اخروی هم در انتظارشان است.

شیخ سعید حوی رحمته الله بعد از آن که نظرات مختلف تفسیری پیرامون این آیات را در تفسیر «الاساس» نقل می‌کند، در نتیجه‌گیری نهایی می‌گوید: «به هر حال؛ عبارت (وَإِنْ عُدْتُمْ عَدَاً): (و اگر شما باز گردید، ما نیز باز می‌گردیم) در این آیات، حامل بشارتی عظیم برای مسلمانان است، این بشارت بر این امر صراحت دارد که هر بار یهود بر مسجدالاقصی مسلط گردند و در زمین فساد کنند، خداوند جل جلاله آنان را مغلوب و منکوب خواهد ساخت بنابراین، لازم است به این حقیقت توجه داشته باشیم که غلبه کنونی یهود بر مسجدالاقصی قطعا ابدی و همیشگی و تا قیام قیامت نیست - بر عکس آنچه که برخی از علما از روایاتی که می‌گویند: مسیح علیه السلام یهود را در هنگام نزول خویش از آسمان به قتل می‌رساند؛ چنین استنباط کرده‌اند - زیرا یهودیانی که در آن هنگام به دست مسیح علیه السلام به قتل می‌رسند، کسانی‌اند که با دجال همراه گردیده‌اند و نصوص و روایات بر این امر صراحت دارد که مسجدالاقصی در آن وقت به دست مسلمانان است و قدس پایتخت خلافت اسلامی می‌باشد و این نشانه‌ها همه با وضع کنونی که یهود بر آن دیار مقدس مسلط‌اند، منافات دارد»^۱.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا



پس ای بنی اسرائیل! چرا به قرآن ایمان نمی‌آورید، در حالی که: «قطعا این قرآن به آیینی که پایدارتر است راه می‌نماید» این آیین پایدارتر، همانا آیین حنیف اسلام است که استوارترین و درست‌ترین آیین‌هاست، آیینی که مبنای آن توحید حق تعالی و ایمان به

^۱ ان شاء الله که انتفاضه کنونی فلسطینیان علیه یهود، طلیعه پیروزی مسلمین و اضمحلال یهود باشد.

همه پیامبرانش بوده و به سوی ارزشهای والای حق و عدل و خیر دنیا و آخرت راهنمون می‌گردد «و مؤمنان را بشارت می‌دهد» با وعده‌ها و مژده‌های نیک اما نه همه مؤمنان را بلکه فقط کسانی را «که کارهای شایسته می‌کنند» کارهایی که قرآن به انجام دادن آنها فرمان داده است، این بشارت عبارت است از این «که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود» در آخرت، که این پاداش بهشت برین است.

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٠﴾

«و این که برای کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند» و اخبار و احکام مربوط به آن را که در قرآن بیان شده باور نمی‌دارند «عذابی دردناک آماده کرده‌ایم» که همانا عذاب دوزخ است. حاصل معنی این که: خداوند متعال مؤمنان را به دو نوع از بشارت مژده می‌دهد؛ یکی به پاداش دادن خودشان و دیگری به عذاب کردن دشمنانشان.

وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ مَجْهُولًا ﴿١١﴾

«و آدمی به بدی دعا می‌کند» و آن نفرین شخص علیه خود و فرزندانش به آنچه که دوست ندارد مورد اجابت قرارگیرد؛ در هنگام تنگ‌دلی است «همانند دعای وی به خیر» برای خود و خانواده‌اش، چون طلب عافیت و روزی و مانند آن. پس اگر خداوند جل جلاله دعای بدش را علیه خودش اجابت نماید، یقیناً او هلاک می‌شود ولی حق تعالی از روی فضل و رحمت دعای بد وی را در حق خودش و فرزندانش اجابت نمی‌کند «و آدمی شتابکار است» یعنی: طبیعت وی بر شتابکاری سرشته شده و از شتابزدگی و عجله‌کاری اوست که شر و بدی را همچون خیر و خوبی برای خود درخواست می‌کند. در حدیث شریف به روایت جابر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «بر خود و اموال خود نفرین نفرستید که مبادا از جانب خدا با ساعتی همراه و موافق شوید که دعا در آن مورد اجابت قرار می‌گیرد».

شیخ سعید حوی رحمته الله در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «مناسبت این بیان بعد از سخن گفتن در مورد مسجدالاقصی و بنی‌اسرائیل این است که شتابزدگی بسیاری از مردم در

پایان دادن به اشغال یهود بر سرزمین قدس، آنان را بر آن واداشته که از اسلام دست بردارند و راه و روش‌های دیگری را که گمان می‌کنند آنها را زودتر به مقصد می‌رساند در پیش بگیرند اما بی‌گمان این راه و روش‌ها آنان را بیچاره‌تر و یهود را مستحکم‌تر ساخته است پس نزول این دو آیه در میانه بحث از بنی‌اسرائیل، به این حقیقت اشاره دارد که راه حل قضیه فلسطین در چنگ زدن به قرآن و ایمان و عمل شایسته است و بس».

**وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَحَوِّنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّبَنَاتِنَا فَضَلَّ مِنْ رَبِّكَرْ
وَلَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَضَلَّنَاهُ تَفْصِيلًا ﴿١٣﴾**

«و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم» بر وجود و آفرینندگی خویش، به سبب عجایی که در آنها وجود دارد؛ چون پیاپی آمدن آنها، اختلاف آنها در درازی و کوتاهی - به طوری که شب و روز در طول سال از روزی تا روز دیگر و از مکانی در زمین تا مکان دیگر اختلاف پیدا می‌کنند - و نیز اختلاف آنها در گرما و سرما و در تاریکی و روشنی. بنابراین، شب و روز برای کسانی که در آفرینش شگفت‌آسای آنها تفکر کنند، نشانه و دلیلی روشن بر وجود آفریننده و قدرت بی‌مثال وی‌اند «پس نشانه شب را محو ساختیم» یعنی: یکی از آن دو نشانه را که شب است، تاریک و فاقد روشنی آفریدیم. به قولی: مراد از نشانه شب، مهتاب است «و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم» یعنی: روز را روشنی‌بخش گردانیدیم، به طوری که اشیا در آن دیده می‌شود «تا در آن فضلی را از پرودگارتان بجوید» یعنی: تا در روشنی روز به رتق و فتق امور و پیشبردن راههای معیشت‌تان دسترسی یابید اما شب را به سبب آن تاریک گردانیدیم تا در آن آرام گیرید «و تا عدد سالها و حساب» عمرها و رویدادها «را بدانید» زیرا شناخت شماره سالها و حساب ماهها و روزها، جز با اختلاف شب و روز میسر نیست.

پس بنا بر قول اول در تفسیر «نشانه شب» که مراد از آن خود شب است نه مهتاب، مراد سالهای شمسی است ولی بنا بر قول دوم که مراد از «نشانه شب» مهتاب است، سالها به حساب قمری است.

فرق در میان «عدد» و «حساب» این است که: عدد عبارت از شمارش همانندهای چیزی است که در مجموع تشکیل دهنده آن چیزند اما حساب: عبارت از شمارش یک دسته معینی است که یک چیز از آنها ساخته می‌شود. پس سال نظر به این که از روزها متشکل است، (۳۶۵) روز می‌باشد و این عدد است اما نظر به این که یک سال از دوازده ماه تشکیل یافته و هر ماهی سی‌روز است و هرروزی (۲۴) ساعت، از این نظر حساب است.

«و هر چیزی را به تفصیل بیان کرده‌ایم» یعنی: همه چیزهایی را که قصد بیان آنها را برایتان داشته‌ایم - از کار دین و دنیایان - به روشنی تمام برایتان بیان کرده‌ایم.

وَكُلِّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنَةُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ، وَنُجِّجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ﴿۱۳﴾

«و کارنامه هر انسانی را به او متصل ساخته‌ایم بسته در گردن او» طائر: نزد اعراب عبارت از نصیب و قسمت است و به آن «بخت» هم گفته می‌شود و هر چند بخت کلمه‌ای فارسی است اما عربها نیز آن را به کار می‌برند. اصل «طائر» این است که اعراب به عبور پرندگان از بالای سر خود فال می‌گرفتند و می‌پنداشتند که پرندگان خیر و شر را می‌دانند پس خداوند متعال در این آیه روشن کرد که بهره انسان همراه خود اوست و این نصیب و بهره به صلاح و استواری دل و فعلش یا به فساد آن دو بستگی دارد و پرندگان از این امور هیچ آگاهی ندارند. در حدیث شریف آمده است: «عمل هیچ روزی نیست مگر این که [در پایان آن روز] بر آن مهر زده می‌شود و چون مؤمن بیمار شود، فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! بنده خویش «فلان» را از عمل بازداشته‌ای! پروردگار عزوجل می‌فرماید: برایش به مانند عملی که در حال سلامتی انجام می‌داد، مهر زنید تا آن که شفا یابد یا بمیرد». «و روز قیامت برای او نامه‌ای که آن را گشاده می‌بیند، بیرون می‌آوریم» که در آن نامه، اعمال شایسته و اعمال پلید وی ذکر شده است تا از

مشاهده ثوابها و نیکی‌های خود شادمان شده و از ملاحظه بدی‌ها و گناهان خویش توبیخ و سرزنش گردد.

أَقْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿١٤﴾

«نامه‌ات را بخوان» یعنی: به او می‌گوییم؛ نامه اعمالت را بخوان. به قولی: این‌نامه را همگان می‌خوانند، چه آنان‌که خوانایند و چه آنان‌که بی‌سواد و ناخوانند «کافی است که امروز خودت حسیب خود باشی» حسیب: به معنی محاسبه‌کننده است، یعنی: هر انسانی با نگرستن به این نامه می‌تواند که نتیجه و حاصل کار خود را بشناسد و آن را حسابرسی کند پس نیاز به کسی که او را در این کار کمک نماید، ندارد.

مَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۚ وَلَا نُزِرُ وَأَزِرُهُ ۖ وَزِرَٰ أُخْرَىٰ ۚ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَقًّا نَبَعَثَ رَسُولًا ﴿١٥﴾

«هر کس به راه آمد، جز این نیست که به نفع خود راهیاب شده است» یعنی: ثواب راهیابی کسی که با تلاش و کوشش مجدانه به هدایت دست یافته است، به خودش تعلق می‌گیرد «و هر که گمراه شد پس جز این نیست که به زیان خود گمراه می‌شود» یعنی: فرجام گناه و گمراهی وی مربوط به خودش هست «و هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد» بلکه هر انسانی بار گناهِش را خودش برمی‌دارد و هیچ کس دیگری به جایش این بار را بر نمی‌دارد. وزر: بار و سنگینی است، که مراد از آن در اینجا گناه است.

این آیه بیانگر اصل مسئولیت شخصی و فردی است که پروردگار متعال از روی عدل و رحمتش آن را وضع کرده است.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: این آیه درباره ولیدبن مغیره نازل شد آن‌گاه که به مردم مکه گفت: به محمد کافر شوید و گناه همگی شما بر دوش من! «و ما عذاب‌کننده نیستیم مگر آن‌که پیامبری را بفرستیم» این حقیقت نیز از عدل حق تعالی خبر می‌دهد.

علما گفته‌اند: کسانی که در زمان انقطاع پیامبران (عهد فترت) یا در طفولیت - قبل از آن‌که به سن تکلیف برسند - مرده‌اند، چنین کسانی در عرصات قیامت مورد آزمایش و امتحان قرار می‌گیرند.

بنابراین، خدای عزوجل بندگانش را عذاب نمی‌کند مگر بعد از آن‌که با فرستادن پیامبران و فرود آوردن کتابهایش، حجت را بر آنها تمام کرده و عذر را به آنان نمایانده باشد، از این‌رو، قبل از برپاداشتن حجت بر آنان، هیچ مؤاخذه‌ای در کار نیست.

باید گفت که علمای توحید درباره اهل فترت (دوران انقطاع پیامبران) بر دو رأی‌اند: اشاعره برآنند که آنها - نه در اصول و نه در فروع - مخاطب احکام و تکالیف شرع نیستند اما ماتریدی‌ها بر آنند که: آنها در اصول مخاطب تکالیف شرعی‌اند نه در فروع. معتزله می‌گویند: آنها در اصول و فروعی که عقل به نیکویی آنها حکم کند، مخاطب‌اند. گفتنی است که سخن معتزله با نصوص وارده در این باب، مردود است.

علما درباره اطفال مشرکان بر سه قول اختلاف نظر دارند:

۱ - آنان در بهشت‌اند.

۲ - آنان با پدرانشان در دوزخ‌اند.

۳ - درباره آنان توقف باید کرد. یعنی خدای عزوجل خود دانایتر است که با آنان چه می‌کند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این قول اخیر، همه ادله وارده در این بحث را که مورد اختلاف علماء است با هم گرد می‌آورد».

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ﴿١٦﴾

سپس خدای متعال از چگونگی وقوع عذاب بعد از فرستادن پیامبران عليه‌السلام چنین خبر می‌دهد: «و چون بخواهیم که قریه‌ای را» یعنی: شهری را «هلاک کنیم، سرکشان آن را فرمان می‌دهیم» به طاعت و خیر اما آنان عصیان کرده و مرتکب شر و جنایت می‌گردند. به قولی: معنی (أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا) این است: فساق و نافرمانانسان را بسیار می‌گردانیم زیرا «أمر» و «أمر» در یکی از لغات و لهجه‌های عرب، به معنای بسیار گردانیدن است. مترفین: متنعمان و توانگرانی‌اند که نعمت و رفاه و نازپروردگی، آنها را

مغرور و سرمست و گردنکش گردانیده و عمدتا از جباران سلطه‌گر و مستبد، شاهان بیدادگر و توانگران فاجر و فاسق تشکیل شده‌اند. آری! چون بخواهیم مردم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را وامی‌داریم یا بسیار می‌گردانیم؛ «پس در آن شهر «نافرمانی می‌کنند» آن خوشگذرانان مترف «و در نتیجه عذاب بر آن شهر ثابت گردد پس آن را یکسره زیر و زبر کنیم» یعنی: آن شهر را با نابود ساختن مردم آن به کلی نابود و ویران می‌کنیم.

آیه کریمه نشان‌دهنده این حقیقت است که هرگاه گناه و معصیت در یک جامعه‌ای شیوع و تکثر یافت و در آن جامعه به سبب امر به معروف و نهی از منکر دگرگونی مثبتی روی نداد، این شیوع و گسترده‌گی فساد و گناه، عامل نابودی کل آن جامعه می‌گردد.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿١٧﴾

«و چه بسیار نسلها را که ما پس از نوح به هلاکت رساندیم» مانند امت‌های عاد و ثمود را «و پروردگار تو به گناهان بندگانش بس آگاه است» هرچند آن گناهان را در اندرونشان پنهان دارند «و بس بیناست» هر چند بر گناهانشان پرده‌ها فروهشته دارند زیرا هیچ امر پنهانی‌ای بر حق تعالی مخفی نمی‌ماند.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلُّهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا



«هر کس خواهان دنیای زودگذر است» یعنی: هر کس با اعمال نیک یا اعمال آخرت خویش، بهره زودگذر دنیا و آسایش و رفاه آن را خواسته باشد «وی را در آن» یعنی: در دنیای زودگذر «هر چه که بخواهیم به شتاب دهیم» نه هر چه که آن مرید دنیا بخواهد «برای هر کس که بخواهیم» یعنی: این بهره شتابان را برای هرکس از آنان که بخواهیم می‌دهیم نه برای کسی که خود بخواهد بنابراین، کسانی که در تلاش و تکاپوی رسیدن به بهره‌های زودگذر دنیا هستند، به مطلوب و خواسته‌شان نمی‌رسند مگر آن‌گاه

که خداوند عز وجل آن را برایشان اراده کرده باشد پس چه بسیارند دوندگان و تکاپوگران تشنه دستیابی به دنیا که با تن و روحی خسته و فگار در عشق آن می‌میرند و حسرت آن را همچنان در دل با خود به گور می‌برند «آن‌گاه جهنم را برای او مقرر می‌داریم» به سبب این‌که او امر ما در مورد عمل برای آخرت و خالص‌ساختن آن از آلودگی‌ها و شائبه‌ها را فرو گذاشته است «درآید به آن» یعنی: به جهنم «نکوهیده» یعنی: سرزنش‌شده «رانده‌شده» یعنی: طردشده از رحمت‌الله، دورگردانده از آن؛ به سبب برگزیدن دنیای فانی بر جهان باقی.

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ﴿١٩﴾

«و هر کس آخرت را بخواهد» یعنی: هر کس با اعمالش خواهان سرای آخرت باشد «و چنان‌که سزاوار آن است» یعنی: سزاوار طالب سرای آخرت است «برای آن سعی کند» با مبنی قرار دادن قانون شرع، به دور از بدعت‌گذاری و هوای نفس «و او مؤمن باشد» به ایمانی درست و راستین «پس این گروه سعی‌شان مشکور است» نزد خدا عز وجل. یعنی: سعی‌شان مقبول است نه مردود لذا سعی‌شان قطعاً مورد حق‌شناسی واقع خواهد شد.

كُلًّا نُمِدُّ هُنُوًا وَهَنُوًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿٢٠﴾

«هر یک» از دو دسته یاد شده «را؛ این گروه و آن گروه را از عطای پروردگارت پی‌درپی می‌دهیم» یعنی: هم مؤمنان و هم کفار، هم اهل طاعت و هم اهل معصیت را پیوسته، پی‌درپی و بی‌انقطاع از روزی و مواهب دنیا به محض فضل و بخشش خویش می‌بخشیم و معصیت و نافرمانی گنهکار در قطع روزی دنیوی وی تأثیری ندارد «و بخشش پروردگارت باز داشته شده نیست» از کسی از بندگان وی لذا آن را در دنیا از هیچ مؤمن و کافری باز نمی‌دارد.

أَنْظِرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَالْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴿٢١﴾

«ببین» به دیده عبرت «چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم» در روزی و جاه دنیا! لذا در میان مردم هم اغنیا را می‌یابید هم فقرا را، هم اقویا را می‌یابید هم ضعفا را، هم تندرستان را می‌یابید هم بیماران را و البته این تفاوتها به سبب حکمت بالغه‌ای است که عقل‌ها از ادراک آن قاصرند «و قطعاً آخرت بزرگتر است در رفعت درجات و بیشتر است در برتری» یعنی: درجات آخرت و برتریهای مؤمنان در آن بر کفار، فوق برتری‌ها و تفاوتهای موجود در دنیا و مراتب و درجات اهل آن در دارایی و نداری و مانند آن است زیرا تفاوت در آخرت با بهشت و درجات آن و با آتش و درکات آن است پس انسان عاقل به آخرت عنایت می‌ورزد نه به دنیا. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده‌است: «قطعاً صاحبان درجات برتر در بهشت، اهل علیین را چنان می‌بینند که شما ستاره فرورفته در افق آسمان را می‌بینید».

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُومًا ﴿٢٢﴾

«معبود دیگری را با خدا قرار نده» ابن‌کثیر می‌گوید: «مخاطب این امر، مکلفان از امت محمد ﷺ اند». یعنی: ای مکلف! در پرستش پروردگار شریکی برای او قرار نده «که آن‌گاه نکوهیده و بی‌یار و یاور بنشینی» یعنی: در آن صورت، دو چیز را یکجا با هم برای خود گرد آورده‌ای؛ یکی نکوهش خداوند ﷻ، فرشتگان وی و بندگان صالحش و دوم؛ خوار ساختن و بی‌پناهی‌ات از سوی خدای سبحان زیرا تو که با او معبود دیگری را شریک ساخته‌ای، او هم تو را به همان معبود بیچاره‌ات وا می‌گذارد.

﴿ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ

كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا نَهْرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾

«و پروردگار تو حکم کرد» یعنی: فرمان داد به فرمانی قاطع «که جز او را نپرستید و به پدر و مادر احسان کنید» یعنی: همچنین فرمان داد به این‌که با والدین به نیکی تمام

رفتار کنید زیرا بعد از خداوند عز وجل که سبب حقیقی وجود انسان است، والدین سبب ظاهری وجود و تربیت وی در فضایی آکنده از مهر و عطوفت و ایثار می‌باشند.

سپس حق تعالی حالت سالمندی والدین را مخصوصاً ذکر می‌کند زیرا ایشان در این حالت نسبت به حالات دیگر به نیکی فرزند نیازمندترند پس می‌فرماید: «اگر یکی از آنان یا هر دو نزد تو» یعنی: در پناه حمایت و تکفل تو «به سالخوردگی برسند» پس بر توست که این پنج دستور را در رفتار با ایشان رعایت کنی:

اول: «پس به آنان اف مگو» یعنی: به آنان سخنی نگو که در آن کمترین بار ایدایی وجود داشته باشد و حتی کلمه «اف» رابه ایشان نگو زیرا این کلمه یا صدایی است که از تنگدلی و دل‌آزاری و گرانبار یافتن ایشان در قلبت خبر می‌دهد. بدین‌گونه، خدای سبحان فرزند را از ملال و دل‌تنگی نسبت به پدر و مادر، یا گرانبار یافتن ایشان بر خود، نهی می‌کند.

دوم: «و بر آنان بانگ مزن» نهر: پرخاش کردن و درشت‌خویی است. یعنی: با آنان از سر پرخاش و درشتی سخن مگویی و بر روی آنها داد مزن.

سوم: «و با آنان» به جای اف گفتن و فریاد کشیدن «سخنی شایسته» یعنی: نرم و لطف‌آمیز «بگو» به نیکوترین وجهی که می‌توان از یک سخن نرم و مهرآمیز و محترمانه تعبیر کرد، توأم با رعایت ادب، حیا، وقار و سنگینی. و از ادب است که پدر و مادر را رودررو به نام‌شان نخوانی بلکه بگویی: پدر جان! مادر جان!

وَ أَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِی صَغِيرًا ﴿١٤﴾

چهارم: «و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر» اصل آن این است که چون پرنده خواسته باشد به جوجه‌اش ابراز محبت کند و برای پرورشش او را به خود بچسباند، بال خویش را بر او می‌گستراند پس گویی حق تعالی به فرزند می‌گوید: تکفل و سرپرستی والدینت را به‌گونه‌ای بر دوش بگیر که ایشان را در زیر بال رعایت‌گیری و به خودت ضمیمه کنی چنان‌که آنان در خردسالی‌ات با تو همین کار را کرده‌اند.

پنجم: «و بگو» در بزرگسالی آنها و بعد از وفاتشان «پروردگارا! آن دو را مورد مرحمت قرارده چنان که مرا در خردی پروردند» یعنی: رحمت و بخشایشی همانند پرورش دادن آنان مرا، یا به سبب پرورش دادن آنان مرا، به ایشان عنایت کن. البته لفظ «رحمت» جامع همه خوبی‌های دین و دنیا است.

یادآور می‌شویم که درباره نیکی به پدر و مادر احادیث بسیاری آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت ابوهریره و انس رضی الله عنهما است: «رسول خدا ﷺ بر منبر برآمدند آن‌گاه فرمودند: آمین! آمین! آمین! گفته شد: یا رسول الله! برای چه آمین می‌گویید؟ فرمودند: جبرئیل نزد آمد و گفت: ای محمد! خاک بر بینی کسی که نامت نزد وی برده شود و او بر تو درود نگوید، بگو: آمین! من گفتم: آمین! آن‌گاه گفت: خاک بر بینی کسی که ماه رمضان بر وی درآید و آن ماه سپری شود اما بر وی آمرزیده نشود، بگو: آمین! من گفتم: آمین! سپس گفت: خاک بر بینی کسی که پدر و مادرش یا یکی از آنها را دریابد اما آنان او را به بهشت وارد نکنند، بگو: آمین! و من گفتم: آمین!» همچنین در حدیث شریف به روایت مالک بن ربیعہ رضی الله عنه آمده است که فرمود: «در اثنای آنکه من نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودم، مردی از انصار به حضور ایشان مشرف شد و گفت: یا رسول الله! آیا پس از مرگ والدینم چیزی از نیکی با آنها بر ذمه‌ام باقی مانده است تا آن را در حقشان بجا آورم؟ فرمودند: «آری! چهارچیز: دعا کردن و آمرزش خواستن برای آنها، به اجرا گذاشتن عهد آنها، گرمی داشتن دوست آنها و پیوستن و بجا آوردن صله رحمی که برایت جز از جانب ایشان نیست. پس اینهاست که بر ذمه‌ات از نیکویی با آنها بعد از مرگشان باقی مانده است».

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ عَفْوَراً ﴿٢٥﴾

«پروردگارتان به آنچه در نفسهایتان است» یعنی: به آنچه در ضمائر و نهادهایتان است «داناتر است» مانند اخلاص در طاعات و عدم آن؛ از جمله نیکی‌تان به والدین یا نافرمانی‌تان نسبت به آنها «اگر شایسته باشید قطعاً او برای اواین» یعنی: برای رجوع‌کنندگان از گناهان به سوی توبه «آمرزنده است» پس کسی که از صدق دل توبه

کند، خدای عزوجل توبه وی را می‌پذیرد لذا گناهی که از آن توبه کرده‌اید، به شما
زیانی نمی‌رساند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه ناظر بر کسی است که از او حرکتی بی‌جا در برخورد
با والدینش سر می‌زند، درحالی‌که او از آن حرکت قصد سرپیچی و نافرمانی از آنها را
ندارد بلکه نیت وی خیر است لذا خدای عزوجل او را بدان مؤاخذه نمی‌کند و ندامتش
را می‌پذیرد».

وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ﴿۹﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال به نیکی با والدین سفارش کرد، اینک نیکی با نزدیکان و
پیوندان رحم را که با هم رابطه تنگاتنگی دارند به نیکی با ایشان عطف می‌کند: «و به
صاحب قرابت حق او را بده» یعنی: به نزدیکان نسبیات حقشان را بده و حقشان
عبارت است از: رعایت صله رحمی که خداوند عز وجل بدان امر کرده و باید انسان در
حدی که توان دارد و برحسب اقتضای حال، آن را بجا آورد. در حدیث شریف آمده
است: «مادر و پدرت، سپس نزدیکتر و نزدیکتر». یعنی: صله رحم مراتب متفاوت و
پله‌های اولی و ادنایی دارد. ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند: «چون این آیه نازل شد،
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دخترشان فاطمه رضی الله عنها را فراخوانده و باغ فدک را به وی
دادند». اما ابن‌کثیر بر این روایت اشکال وارد کرده و گفته است: «این آیه به قول
مشهور مکی است، درحالی‌که روایت فوق چنین اقتضا می‌کند که آیه مدنی باشد». «و
نیز به مسکین» یعنی: به فقیر و مستمندی که از کسب و کار عاجز است، نیز حق وی را
بده «و» نیز به «ابن‌السبیل» ابن‌السبیل: کسی است که در راه سفر وامانده و توشه‌ای
ندارد که به راهش ادامه دهد. مراد صدقه دادن به مساکین و در راه ماندگان از صدقه
نفل یا صدقه فرض است «و اسراف نکن به اسراف کردنی» مراد از آن: اسراف و
خرج بی‌رویه و ناپسند در راه‌های حلال است که چنین اسراف‌ی تجاوز از حد شرعی
است. همچنین مراد از آن؛ صرف‌کردن مال در غیر حق و در راه‌های حرام است،
هرچند اندک باشد.

إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴿٢٧﴾

«همانا اسراف کاران برادران شیاطین اند» و اسراف در انفاق مال از شیطان است پس هرگاه کسی اسراف کرد، از شیطان اطاعت کرده و به وی اقتدا نموده است. اما به قول جمهور فقها، در عمل خیر اسرافی نیست چنان که ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: «تبذیر، انفاق در غیر حق است». «و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس است» لذا جز عمل شر را انجام نداده و جز به کار شر فرمان نمی دهد پس اسراف کاران نیز نسبت به پروردگار بزرگ ناسپاسند، از آنجا که قرین و همدم شیطان می باشند.

وَمَا تَرْضَىٰ عَنْهُمْ آيَاتَهُ رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا ﴿٢٨﴾

«و اگر از آنان» یعنی: از صاحبان قرابت و از مسکین و درمانده در راه «به انتظار رحمتی از پروردگار خود که بدان امیدواری، روی می گردانی» یعنی: اگر رویگردانیات از آنها به سبب آن است که رزقی از جانب پروردگارت در اختیار نداری که به آنان بدهی ولی امیدواری که خداوند جل جلاله به تو در این باره گشایشی ارزانی دارد؛ «پس با آنان سخنی ملایم» و نرم و دلجویانه «بگو» و وعده‌ای نیک‌بده، مانند گفتن این سخن به آنان که: وقتی رزق خدا جل جلاله در رسید، ان شاء الله شما را از یاد نخواهیم برد. یا عذر مقبول دیگری پیش افکن.

ضحاک در بیان سبب نزول می گوید: «آیه کریمه درباره همه مستمندانی نازل شد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کمک می کردند».

وَلَا يَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ﴿٢٩﴾

سپس خداوند متعال به میانه روی در امور مادی و معیشتی دستور داده بخل را نکوهش و از اسراف و تبذیر نهی می کند: «و دست خود را بر گردنت نبند و بسیار هم گشاده دستی نکن» یعنی: حال بخیل همانند حال کسی است که دست وی برگردنش بسته باشد و توان تصرف در آن را نداشته باشد؛ پس نه دستت را بر گردنت ببند و نه بسیار گشاده دستی و اسراف پیشه کن «که آن گاه ملامت شده و حسرت زده

برجای بنشینی» به سبب بخل، یا به سبب اسراف و گشاده دستی. لذا در خرج کردن و انفاق، حالت میانه‌روی را برگزین. محسورا: یعنی وامانده و جدا افتاده ازدنبال کردن مقاصد خود به سبب فقر.

ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: پسر بچه‌ای نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مادرم از شما این و این... را می‌خواهد، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: امروز نزد ما چیزی نیست. کودک گفت: پس از شما می‌خواهد که بر وی پیراهنی بپوشانید. آن حضرت صلی الله علیه و آله پیراهن خود را از تن مبارک خویش بیرون آورده و به او دادند و خود درمانده در خانه نشستند. پس این آیه نازل شد.

آیه کریمه ردی بر قول کسانی است که می‌گویند: انسان مؤمن باید تمام مالش را انفاق کرده و هیچ چیز را برای فردایش ذخیره نکند. در حدیث شریف آمده است: «کسی که میانه‌روی پیشه کرد، فقیر نشد».

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿۲۰﴾

«بی‌گمان پروردگار تو بر هر که بخواهد، روزی را گشاده و تنگ می‌گرداند» یعنی: او به سبب حکمت بالغه‌ای که دارد، روزی را بر بعضی گشاده و بر بعضی دیگر تنگ می‌گرداند پس ای پیامبر! هیچ سرزنشی متوجه تو نیست «در حقیقت او به بندگان خود دانا و بیناست» و هیچ چیز بر او پنهان نیست.

آیه کریمه تسلی بخش رسول خدا صلی الله علیه و آله در تنگدستی ایشان است که این تنگدستی، نه از روی بی‌مهری پروردگار نسبت به ایشان بلکه به خاطر حکمتی است. در حدیث شریف قدسی آمده است: «همانا از بندگان مؤمن کسانی هستند که ایمانشان را جز فقر سامان نمی‌دهد و اگر ایشان را توانگر سازم، بی‌گمان دینشان را بر ایشان تباه ساختم و همانا از بندگان من کسانی هستند که ایمانشان را جز توانگری درست نمی‌کند و اگر ایشان را فقیر سازم، محققا دینشان را بر ایشان تباه ساختم». اما گاهی غنا و توانگری در حق بعضی از مردم «استدراج»، و فقیر ساختنشان عذاب است - پناه بر خدای سبحان؛ هم از این و هم از آن.

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا ﴿٣١﴾

«و از بیم تنگدستی فرزندان خود را نکشید» چنان‌که برخی از اعراب در جاهلیت مرتکب این جنایت می‌شدند «ماییم که هم آنان و هم شما را روزی می‌دهیم» و شما روزی‌دهنده آنان نیستید که در حق آنان چنین جنایتی روا می‌دارید «بی‌گمان کشتن آنان گناهی بزرگ است» ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه دلالت می‌کند بر این‌که خداوند ﷻ به بندگان خود از پدر نسبت به فرزندش مهربان‌تر است».

وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْفَ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٣٢﴾

«و به زنا نزدیک نشوید» با انجام دادن مقدمات آن؛ مانند بوسه و کنار و حرکات دیگر. البته نهی از نزدیکی به زنا به طریق اولی نهی از خود زنا را نیز شامل می‌شود «هرآینه آن فاحشه است» یعنی: زنا بسیار زشت، و تجاوز از حد شرع و عقل می‌باشد «و آن بد راهی است» زیرا به آمیخته شدن نسب‌ها می‌انجامد و به‌دوزخ می‌کشاند. در حدیث شریف آمده است: «بعد از شرک، هیچ گناهی نزد خداوند ﷻ بزرگتر از آن نیست که مردی نطفه‌ای را در رحمی قرار دهد که برایش حلال نیست».

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا فَلَا

يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ﴿٣٣﴾

«و نفسی را که خداوند حرام کرده است» یعنی: کسی را که حق تعالی او را با پناه دین، یا با پناه عهد ذمه یا عهد امان، محفوظ و محترم قرار داده است «جز به حق نکشید» کشتن به‌حق، شامل مواردی است که قتل نفس در آنها مباح است؛ مانند ارتداد، زنا، محصن (شخص دارای همسر) و قصاص گرفتن از قاتل در قتل عمد و تجاوز «و هر کس به ستم کشته شود» نه به سببی که شرعاً مجوزی برای کشتن وی است «پس بی‌گمان به ولی وی سلطه‌ای داده‌ایم» یعنی: به کسی از ورثه مقتول که سرپرست و متولی امر وی است، قدرتی علیه قاتل داده‌ایم که اگر بخواهد او را بکشد،

اگر بخواهد عفو کند و اگر بخواهد دیه بگیرد «پس او» یعنی: ولی مقتول «نباید در قتل زیاده روی کند» به این که مثلاً قاتل را مثله کند، یا او را شکنجه نماید، یا به جای قاتل شخص یا اشخاص دیگری را به قتل رساند «بی گمان او یاری داده شده است» یعنی: قطعاً ولی مقتول از سوی خداوند عز و جلاله مؤید و یاری داده شده است زیرا حق تعالی متولیان امور جامعه اسلامی را به یاری دادش و بپاخاستن برای احقاق حقش فرمان داده تا حقش را بگیرند و به وی باز دهند. در حدیث شریف آمده است: «همانا از بین رفتن دنیا در نزد خداوند عز و جلاله آسان تر از کشتن مسلمانی است». نسفی که از احناف است در تفسیرش می گوید: «ظاهر آیه بر این امر دلالت می کند که در میان شخص آزاد و برده و در میان مسلمان و ذمی حکم قصاص جاری می شود».

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ. وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَتْ مَسْئُولًا



«و به مال یتیم - جز به شیوه ای که نیکوتر است - نزدیک نشوید» نهی از نزدیک شدن به مال یتیم، از باب مبالغه است و هدف از آن، نهی از دست بردن به مال یتیم می باشد؛ به تلف کردن آن، یا به شیوه ای که تباه کننده مال وی است اما به کار انداختن مال یتیم از سوی ولی به شیوه ای که نیکوتر است، مانعی ندارد این شیوه عبارت است از: نگهداری مال یتیم، سرمایه گذاری با آن در اموری که سودآور است و منفعت یتیم در آن نهفته می باشد و انفاق بر یتیم از آن بدون اسراف «تا آن گاه که به رشد خود برسد» پس چون یتیم به رشد و بلوغ عقلی خود دست یافت، یعنی عقلش به کمال رسید و قوای حسی و حرکتی وی کامل شد، به طوری که به امور مالی خویش می توانست رسیدگی کند، در این حالت است که شما باید مالش را به وی بسپارید، یا در آن با اجازه اش تصرف کنید. البته بلوغ جنسی بدون بلوغ عقلی کافی نیست «و به عهد وفا کنید» یعنی: به عهد خود با خدای خود بر وجه شرعی آن قیام کنید و این با نگره داشت و رعایت اوامر و نواهی حق تعالی و تطبیق قانون مورد پسند شرع انور میسر است. همچنین عهد و پیمان خود با مردم را نگه دارید؛ مگر آن که بر جواز عهدشکنی با

آنان دلیل به‌خصوصی وجود داشته باشد «زیرا که از عهد پرسش خواهد شد» در آخرت، که به عهد و پیمان خود با خدا ﷻ و مردم چه کرده‌اید؟.

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٣٥﴾

«و چون پیمان‌ها می‌کنید، پیمان‌ها را تمام دهید» و از آن نگاهید «و با قسطاس مستقیم وزن کنید» قسطاس: ابزار سنجش کالا است، که قبان، ترازوهای سنجش طلا و غیر آن از ابزارهای سنجش را در بر می‌گیرد. قسطاس مستقیم: آن ترازو و ابزار سنجشی است که از وزن حقیقی نه چیزی کم کند و نه بر آن بیفزاید بلکه اشیا را به طور درست آن وزن نماید. به قولی: «قسطاس» به زبان رومی، همان پیمان‌ها است «این» تمام دادن پیمان‌ها و وزن «بہتر است» برای شما در نزد خدا ﷻ و در نزد مردم، که نتیجه آن نام نیک، پاداش نیک و گرایش مردم به معامله با کسی است که این گونه درست‌کار و با انصاف باشد «و» این تمام دادن پیمان‌ها و وزن «خوش فرجام‌تر است» یعنی: انجام و عاقبت بہتری دارد.

در حدیث شریف آمده است: «کسی بر انجام دادن حرام قادر نمی‌شود و سپس آن را ترک نمی‌کند در حالی که از ترک آن هیچ انگیزه دیگری جز ترس خداوند متعال ندارد مگر این که خداوند به طور عاجل در دنیا قبل از آخرت چیزی را که بہتر از آن است به او عوض می‌دهد».

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿٣٦﴾

«و چیزی را که بدان علم نداری دنبال نکن» به این ترتیب، خدای متعال نهی می‌کند از این که انسان چیزی بگوید یا به چیزی عمل کند که به آن علم ندارد، مانند نکوهش مردم و متهم ساختنشان بدون علم و پیروی از حدسها و گمانها. همچنین این معنی، شامل گواهی دروغ، سخن دروغ، افترا و طعن زدن به دیگران، جست‌وجوی عیوب مردم، دگرگون کردن حقایق علمی، جعل اخبار و غیر این از دغلبازی‌ها، تقلب‌ها و اعمال مبتنی بر حدس و تخمین و گمان نیز می‌شود. بدبختانه امروزه بر اثر ضعف دین

و ایمان و اخلاق، این روش ناپسند در میان مسلمانان شیوع پیدا کرده است. در حدیث شریف آمده است: «از گمان برحذر باشید چراکه گمان دروغ‌ترین سخن‌هاست». «زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد» یعنی: از صاحب آنها پرسیده می‌شود که این حواس خود را در چه راهی به کار گرفته است زیرا حواس انسان آلات و ابزاری اند که اگر او آنها را در خیر به کار گیرد، سزاوار دریافت پاداش است و اگر آنها را در شر به کار گیرد، سزاوار عقاب می‌باشد. به قولی: خداوند عَلَّامٌ این اعضا را در هنگام پرسش از آنها به نطق می‌آورد و آنها از آنچه که صاحبشان انجام داده است خبر می‌دهند. چنان‌که آیات و احادیث گواه این حقیقت است.

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا ﴿٣٧﴾

«و در زمین به نخوت راه نرو» مرح: نخوت، فخر، خودبینی و خرامان بودن است «چراکه هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت» با راه رفتن متکبرانه بر آن. این تعبیر متضمن تهکم و تحقیر مستکبران نخوت‌منش است «و نه در درازی به کوهها توانی رسید» یعنی: نه هرگز با خودنگری و فخر و خودبزرگ‌بینی، قدرتت به آنجاها می‌رسد که با کوهها برابری کنی تا بزرگی هیکل و جثه‌ات تو را به کبر و نخوت وادارد. در حدیث شریف آمده است: «هر کس برای خدا تواضع کند، خدا او رارفعت می‌بخشد پس او نزد خود حقیر اما نزد خداوند بزرگ است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «در اثنایی که مردی از امت‌های قبل از شما خرامان خرامان راه می‌رفت و دو جامه گران قیمت پوشیده و به آنها می‌بالید، ناگهان زمین او را فروبرد و او تا روز قیامت در آن می‌جنبد». یعنی همچنان در آن فرومی‌رود.

كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ﴿٣٨﴾

«همه این خصلت‌ها، بدش نزد پروردگار تو ناپسند است» یعنی: آن بخش از خصلت‌هایی که فوقاً از آنها نهی به عمل آمد، نزد حق تعالی ناپسند بوده و او از آنها نفرت دارد و هرگز بدانها راضی نیست پس باید آنها را ترک کرد.

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا ﴿٣٩﴾

«این» سفارشهایی که ذکر آنها در آیات قبل گذشت و از آیه: **(لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ)** که نهی از شرک است شروع و به این آیه که باز هم با نهی از شرک: **(وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا...)** ختم می‌شود و در مجموع بیست و پنج تکلیف را از اوامر و نواهی دربر می‌گیرد؛ «از جمله آن چیزهایی است که پروردگارت از حکمت به سویت وحی فرستاده است» یعنی: این مجموعه بیست و پنج حکمی که از آیه (۲۳) شروع و به آیه (۳۹) ختم می‌شود و - چنان که گفتیم - آغاز و انجام آنها امر به توحید و نهی از شرک است، از جمله احکام متقن و محکمی است که هرگز فساد را بدانها راهی نیست. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «همه کتاب تورات در پانزده آیه از سوره بنی اسرائیل خلاصه شده است.»

«و با خدای یگانه، معبودی دیگر قرار نده» بدین سان، خداوند متعال برای تأکید و تثبیت این حقیقت که توحید رأس خصلت‌های دین و ستون آن است، نهی از شرک را در آخر این احکام تکرار نمود «وگرنه حسرت زده و مطرود» که هم تو خود را ملامت کنی و هم خدا عز وجل و خلق تو را ملامت کنند در حالی که از رحمت حق رانده و حسرت زده هستی «در دوزخ افکنده خواهی شد».

أَفَاصْفَكُمْ بِرَبِّكُمْ بِالْبَيْنِ وَأَتَّخِذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنْتَابًا إِنَّكُمْ لَقَائِلُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾

بعد از این گلگشت وسیع در میدان اوامر و نواهی که تمسک به آنها اثر و ثمر عقیده توحید است، خدای عزوجل موقفی از مواقف اهل شرک را بیان می‌کند: «آیا پروردگارتان شما را به» داشتن «پسران اختصاص داده و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است؟» این خطاب است به کفاری که می‌پندارند؛ فرشتگان دختران خدایند. یعنی: آیا حق تعالی به پندارتان شما را بر خود برتری داده لذا شما را به داشتن فرزندان پسر اختصاص داده و دختران را برای خود برگرفته است؟ «هرآینه شما سخنی بس بزرگ می‌گویید» که در جرأت و جسارت بر خدای عزوجل و زشتی و وقاحت به پایه‌ای است که فروتر از آن هیچ حد و پایه‌ای نمی‌توان تصور کرد.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤١﴾

«و به راستی، ما در این قرآن» حقایق را «گونه‌گون بیان کرده‌ایم» از بیان امثال گرفته تا طرح وعده، مژده، هشدار و غیره. یا معنی این است: ما سخن‌ها و معانی را در قرآن، هر بار به روشی دیگر و آهنگ و ترتیب و تمثیلی جدید که بشر از آوردن نظیر آن عاجز است، تکرار کرده‌ایم «تا پند گیرند» و با به‌کار انداختن خردهایشان، راه تدبر و تفکر در قرآن را اختیار کنند تا بر بطلان آنچه که می‌گویند، آگاه شوند «ولی جز بر رمیدن آنان نمی‌افزاید» یعنی: قرآن جز بر نفرت و دوری کفار و ستمگران از حق و غفلت آنها از اندیشیدن در راه درست و صواب نمی‌افزاید و این نیست جز به سبب بیماری دلها، عقل‌ها و روانهایشان.

قُلْ لَوْ كَان مَعَهُ إِلهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾

«بگو: اگر با او خدایانی دیگر بود چنان‌که» مشرکان «می‌گویند، در آن صورت حتما در صدد جستن راهی به‌سوی خداوند صاحب عرش برمی‌آمدند» یعنی: در آن صورت، آن خدایان ادعایی راهی می‌جستند تا با حق تعالی کشمکش کرده و بر او غلبه نمایند چنان‌که شاهان و قدرتمندان با یک‌دیگر چنین کرده، بر سر قدرت پیکارها به راه می‌اندازند و کشتارها به‌پا می‌کنند. یا معنی این است: در آن صورت، آن خدایان ادعایی‌ای که شما به آنها به دیده واسطه‌هایی برای خود نزد خدای یگانه می‌نگرید، خودشان حق تعالی را پرستش و نیایش کرده و در صدد قرب و نزدیکی به او بر می‌آمدند. پس شما دیگر چرا برای نزدیکی به خدا ﷻ به‌آستان آنها چنگ می‌زنید، در حالی که نیازی به این نیست که میان شما و او واسطه‌ای وجود داشته باشد.

سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰی عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيْرًا ﴿٤٣﴾

«او پاک و منزّه است» تسبیح: به معنای تنزیه و پاکی است «و بسی والاتر» و برتر «است از آنچه می‌گویند» این ستمگران؛ از سخنان زشت و بهتانهای عظیم «به

برتری ای بزرگ» یعنی: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در نهایت بزرگی و در نهایت دوری از این پندارهایشان بوده و در برترین مراتب وجود قرار دارد زیرا او واجب الوجود و باقی بالذات است، درحالی که فرزند گرفتن از ادنی مراتب وجود می باشد چه در میان قدیم و حادث و غنی و محتاج، منافاتی تام وجود دارد.

تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤٤﴾

«آسمانهای هفت گانه و زمین و هر که در آنهاست» از مخلوقاتی که دارای عقل و خردند - مانند فرشتگان و انس و جن - و نیز غیر آنان از موجوداتی که دارای عقل نیستند «او را تسبیح می گویند و هیچ چیز نیست مگر این که او را در حال ستایش تسبیح می گوید» به زبان قال یا به زبان حال. پس این معنی شامل همه مخلوقاتی می شود که «شی» نامیده می شوند - هر چه که باشند - آری! تمام مخلوقات گواهی می دهند به این که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ آفریننده و تواناست «ولی شما تسبیح آنها را در نمی یابید» و آنچه را که جمادات از تسبیح حق تعالی می گویند، نمی فهمید. به قولی: خطاب متوجه کفاری است که از اندیشه و تدبر در این نشانه ها و از عبرت گرفتن از آنها روی برمی تابند «بی گمان او بردبار آمرزگار است» از بردباری وی است که شما را مهلت می دهد و از آمرزگاری وی است که توبه کاران شما را مؤاخذه نمی کند.

جمعی از مفسران گفته اند: تسبیح گفتن تمام اشیا برای خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بنا بر حقیقت خود می باشد، یعنی این که: تمام اشیا به طور حقیقی نه مجازی به تسبیح گفتن خداوند متعال ناطق اند ولی بشر این تسبیح آنها را نمی شنود و نمی فهمد. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «موری بدن یکی از انبیاء صلی الله علیه و آله را گزید پس آن پیامبر امر کرد تا لانه مورچگان را آتش زدند آن گاه خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به او وحی فرستاد که: به خاطر آزار یک مور، امتی از امت ها را که برای من تسبیح می گفتند، آتش زدی؟!». ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: «ما در حال خوردن غذا، تسبیح

گفتن غذا را می شنیدیم». ابوذر رضی الله عنه روایت می کند که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سنگریزه‌هایی را به دست گرفتند پس صدای تسبیح گفتن آنها همانند آواز زنبور عسل شنیده می شد». همچنین نقل است که صدای تسبیح سنگریزه‌ها در دست ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم شنیده می شد. نیز در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «جن و انس و درخت و سنگ و کلوخ و هیچ چیز دیگر صدای مؤذن را نمی شنوند مگر این که برایش در روز قیامت گواهی می دهند». پس با نگاهی به این روایات و دیگر روایاتی که نقل آنها در اینجا میسر نیست، در می یابیم که قول این گروه از مفسران بر قول کسانی از ایشان که می گویند: تسبیح گفتن جمادات مجازی و به زبان حال است نه به زبان قال، ترجیح دارد. ابن کثیر نیز قول اول را ترجیح داده است.

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَجَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا ﴿۴۵﴾

«و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، پرده‌ای پوشیده قرار می دهیم» یعنی: کافران به سبب روگردانی و تغافل از قرائت تو، همانند کسانی اند که میان تو و آنان حجابی پوشاننده قرارداد که آنها را از شنیدن قرائتت بازمی دارد. به قولی معنی این است: میان تو و آنان پرده‌ای قرار می دهیم که تو را نمی بینند و از آزارشان ایمن می مانی، درحالی که قرائت تو را نمی شنوند و نمی فهمند. به تأیید این قول نیز روایاتی آمده است؛ از آن جمله روایت ابن کثیر از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنه است که فرمود: «چون سوره (تبت یدا ابی لهب) نازل شد، ام جمیل زن ابولهب درحالی که سنگ بر دست داشت و رجز می خواند، ولوله‌کنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می جست تا به ایشان حمله کند اما ایشان را که در کنار ابوبکر رضی الله عنه نشسته بودند، نمی دید». از این آیه چنین بر می آید که منکران آخرت تحمل شنیدن آیات الهی را ندارند.

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِرْتَ بِكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ عَلَىٰ أَدْبُرِهِمْ

نُفُورًا ﴿٤٦﴾

«و بر دل‌هایشان پوشش‌هایی می‌نهمیم تا آن را نفهمند» آیا مراد از این پوشش‌ها همان حجاب ذکر شده در آیه قبل است، یا مراد حجابی دیگر افزون بر حجاب قبل می‌باشد؟ ابن جریر طبری ترجیح می‌دهد که مراد از آن حجابی دیگر افزون بر آن پوشش‌هاست «و در گوش‌هایشان سنگینی‌ای» یعنی: کری و گرانی‌ای قرار می‌دهیم. «و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی» بی آن‌که خدایانشان را نزد او شفیع آوری «با نفرت پشت می‌کنند» تا قرآن را نشنوند.

در بیان سبب نزول آمده است: جمعی از اشراف قریش به دیدار ابوطالب آمدند، در این اثنا رسول خدا ﷺ وارد خانه شدند و به قرائت قرآن پرداخته آیات توحید را مرور کردند، سپس فرمودند: «ای گروه قریش! (لااله الاالله) بگوئید تا با این کلمه عرب از آن شما شود و عجم برای شما مطیع گردد. اما آنها رو برگرداندند. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

مَنْ أَعْلَمَ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا

﴿٤٧﴾

«هنگامی که به سوی تو گوش فرامی‌دارند، ما بهتر می‌دانیم که به چه منظور گوش می‌دهند» یعنی: منظور آنان از گوش دادن به تو استهزا و استخفاف به تو و به قرآن است تا با به راه انداختن سر و صدا و همهمه در هنگامی که تو پروردگارت را به یگانگی یاد می‌کنی، چنان غلغله‌ای ایجاد کنند که کسی صدایت را نشنود و پیامت را نفهمد «و نیز آن‌گاه که به نجوا می‌پردازند» یعنی: ما داناتریم به آنچه که در میان خویش مطرح می‌کنند آن‌گاه که پیرامون تکذیب و استهزای تو با هم راز گفته و نجوا می‌کنند؛ «وقتی که این ستمگران می‌گویند: جز مردی افسون‌شده را پیروی نمی‌کنید» که بر اثر جادو و عقلش درهم و برهم گشته و از حد اعتدال خارج شده است.

﴿٤٨﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا

«بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند» باری گفتند که تو کاهنی، باری گفتند که جادوگری، باری گفتند که شاعری و باری گفتند که دیوانه‌ای «پس گمراه شدند» از راه صواب در تمام این پندارهای خود «و در نتیجه راه به جایی نمی‌برند» یعنی: به‌سوی هدایت راه نمی‌توانند برد، یا نمی‌توانند به‌سوی چنان طعن و تمسخری بر تو راه ببرند که عقلها آن را بپذیرد و باورها بدان منفعل شود.

﴿٤٩﴾ وَقَالُوا آءِذَا كُنَّا عِظْمًا وَّرُفْنًا آءِذَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا

«و گفتند: آیا وقتی استخوانی چند و اعضایی پوسیده و از هم پاشیده شدیم» رفات: آنچه که در هم شکند و کهنه و پاشان گردد از همه اشیا. یعنی: آن‌گاه که بعد از مرگ بیوسیم و اجسادمان در هم پاشیده شود. به‌قولی: رفات خاک است، یعنی: وقتی که خاک شویم «آیا به آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم؟» استفهام برای استبعاد و انکار است، یعنی: چنین چیزی را بسیار بعید و غیرقابل قبول می‌دانیم.

﴿٥٠﴾ قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا

«بگو: سنگ باشید یا آهن» یعنی: اگر سنگ یا آهن هم باشید، یقیناً خداوند متعال شما را از نو باز می‌آفریند، چنان که ابتداء شما را آفرید و یقیناً شما را می‌میراند سپس زنده می‌کند چنان‌که اولین بار شما را پدید آورد.

﴿٥١﴾ أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْزِلُونَ عَلَيْكُم رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَرِيبًا

«یا نوعی دیگر شوید از آنچه که در دلهای شما بزرگ می‌نماید» یعنی: یا از نوعی شوید که در امر تباین و تضاد با حیات، بزرگتر از سنگ و آهن اند اما بدانید که هرچه بشوید، خواه نخواه برانگیخته می‌شوید «پس خواهند گفت: چه کسی ما را

بازمی‌گرداند» به‌سوی حیات، بعد از آن‌که خاک شدیم یا سنگ یا آهن یا چیزی سخت‌تر از آنها گردیدیم؟ «بگو: همان کسی که نخستین بار شما را آفرید» یعنی: همان کسی شما را باز می‌آفریند که نخستین بار در هنگام آغاز آفرینشتان بی‌نمونه سابق یا تمثال و شکل متقدمی شما را پدید آورد و اختراع کرد «آن‌گاه سرهای خود را به طرف تو تکان خواهند داد» به علامت استهزا «و خواهند گفت: آن کی خواهد بود» یعنی: آن برانگیختن و اعاده مجدد چه وقت خواهد بود؟ «بگو: شاید که نزدیک باشد» یعنی: آن اعاده مجدد نزدیک است زیرا هر چه که آمدنی باشد نزدیک است پس به هوش باشید.

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٥٢﴾

«روزی که شما را بخواند» خداوند ﷻ به‌سوی محشر «پس حمدگویان دعوت او را اجابت می‌کنید» یعنی: منقادانه و ستایشگرانه به دعوتش لبیک می‌گویید «ومی‌پندارید که درنگ نکرده بودید» در دنیا یا در قبرهایتان «مگر» زمان «اندکی» یعنی: چون صحنه‌های هولناک قیامت را ببینید، دنیا در نظرتان کوچک و ناچیز می‌نماید.

وَقُلْ لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّا الشَّيْطَانُ كَانٌ لِّلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿٥٣﴾

«و به بندگانم بگو: سخنی را که بهتر است بگویند» یعنی: ای محمد ﷺ! به بندگان مؤمنم در مقام فرماندهی به ایشان بگو: در هنگام گفت‌وگو میان یک‌دیگر یا گفت‌وگو با مشرکان سخنی را به‌کار برید که خوبتر و بهتر است زیرا خشونت و درشتی در کلام و گفتن سخنان بدو بیراه، چه‌بسا زمینه‌ساز نفوذ شیطان در میانان و انگیزه‌ساز نفرت و رمیدن کفار از اجابت دعوت حق‌تان گردد «چرا که شیطان میانشان را به هم می‌زند» یعنی: شیطان با فسادافگنی، القای دشمنی و تحریک مؤمنان علیه یک‌دیگر، در میان ایشان نزاع می‌افکند «همانا شیطان همواره برای آدمی دشمنی آشکار است» یعنی: او

آشکارکننده، برملا سازنده و اعلان کننده دشمنی خود با انسان است، به همین سبب در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ از این که شخص سلاحی را به سوی برادر مسلمان خویش نشانه گیری کند، نهی کردند زیرا شیطان او را وسوسه می کند و دستش را به نشانه روی برمی انگیزد پس چه بسا که او را با آن سلاح هدف قرار دهد آن گاه درگودالی از دوزخ درافتد.

وَبِكُمْ أَعْتَدُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يُرْحَمَكُمُ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبِكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ﴿٥٤﴾

«پروردگار شما به حال شما داناتر است» ای مردم! پس او داناتر است به کسانی از شما که سزاوار هدایتند و به کسانی که این شایستگی را ندارند «اگر بخواهد به شما رحم می کند و اگر بخواهد شما را عقوبت می کند» به قولی: این خطاب متوجه مشرکان است لذا معنی چنین است: اگر خدا ﷻ بخواهد به شما توفیق اسلام آوردن می دهد و بدین سان به شما رحم می کند، یا اگر راه عذاب را برگزیدید، شما را بر شرک می میراند و عذابتان می کند «و تو را» ای محمد! «بر آنان نگهبان نفرستاده ایم» یعنی: ما تو را به بازداشتنشان از کفر و اجبارشان بر ایمان برنگمارده ایم بلکه وظیفه تو بلاغ است و بس.

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ ۖ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُرًا ﴿٥٥﴾

«و پروردگارت به هر که در آسمانها و زمین است داناتر است» که ذاتا چه و که هستند، داناتر است به حالشان و به استحقاق و شایستگی شان و داناتر است به مراتبشان در طاعت و معصیت «و در حقیقت، بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیده ایم» و این اثری از آثار علم محیط ماست چنان که ابراهیم عليه السلام را خلیل خویش خواندیم، موسی عليه السلام را کلیم خویش، عیسی عليه السلام را روح و کلمه خویش، به سلیمان عليه السلام فرمانروایی عظیمی بخشیدیم و بر محمد عليه السلام گناهان قبل و بعد از بعثتش را آمرزیدیم «فتح/۲».

این آیه با حدیث شریف نقل شده در بخاری و مسلم که رسول خدا ﷺ فرمودند: «انبیا را بر یکدیگر برتری ندهید»، منافاتی ندارد زیرا مراد رسول خدا ﷺ در آن حدیث، برتری دادن از روی عصیبت است نه به مقتضای دلیل «و به داوود» کتاب «زبور را دادیم» که به نام مزامیر داوود نامیده می‌شود و همه آن موعظه و اذکار است. قتاده می‌گوید: «ما علما در میان خود می‌گفتیم: زبور دعایی است که به داوود علیه السلام تعلیم داده شد و شامل تحمید و تمجید خدای عزوجل بود و در آن بیان حلال و حرام و احکام و حدودی وجود نداشت».

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾

«بگو» به کفار «کسانی را بخوانید که» آنان را «به جای او» خدا «پنداشتید» مانند فرشتگان، عیسی، عزیر و جن که به دروغ آنها را خدا پنداشتید. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «در هر جایی از کتاب خدا عزوجل که کلمه (زعم) آمده است، به معنی دروغ می‌باشد» «پس» خواهید دید که آنها «نه اختیاری دارند که از شما دفع زیان کنند و نه آن را تغییر دهند» یعنی: خواهید دید که آن خدایان پنداری شما نه قادر به دفع کردن زیانی از شما هستند و نه قادر به برگرداندن و تغییر دادن آن زیان از حالی به حالی دیگر؛ و هر کس از این کار عاجز باشد، قطعاً سزاوار الوهیت نیست.

ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: گروهی از انسانها به پرستش گروهی از جنیان می‌پرداختند پس آن جنیان مسلمان شدند درحالی که آن انسیان همچنان به عبادتشان متمسک بودند، همان بود که خدای سبحان این آیه را نازل فرمود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ

عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾

«آن کسانی که کافران آنان را می‌پرستند، خود به سوی پروردگارشان تقرب می‌جویند» تا بدانند «که کدامیک از آنان به او نزدیکترند» یعنی: آن معبودانی که شما

مشرکان بجز خدای یگانه لاشریک به خدایی می‌خوانید، اعم از فرشتگان، مسیح، برخی از جنیان و... خود مشتاقانه در طلب آنچه که به حق تعالی نزدیک‌شان گرداند، به سوی او روی می‌آورند، با عمل صالح به سوی او تقرب می‌جویند و با یک‌دیگر در این میدان رقابت می‌کنند تا بدانند که کدام یک از آنان به حق تعالی به وسیله طاعت و عبادت نزدیک‌ترند «و به رحمت وی امیدوارند و از عذابش می‌ترسند» چنان‌که غیر آنان به رحمت وی امیدوارند و از عذابش می‌ترسند «چرا که عذاب پروردگارت همواره در خور پرهیز است» عذاب او درخور آن است که بندگان همه، اعم از فرشتگان، انبیاء علیهم‌السلام و غیر آنان، همه از آن برحذر و بیمناک باشند.

وَلَا تَنْفِرُ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ أَلْقِيَمَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٥٨﴾

«و هیچ شهری نیست مگر این‌که ما آن را پیش از روز قیامت به هلاکت می‌رسانیم» یعنی: هیچ شهری از شهرهای کفار نیست مگر این‌که به‌زودی نابود گردانیده می‌شود؛ یا به وسیله مرگ طبیعی و «یا عذاب‌کننده‌انیم به عذابی سخت» مانند شمشیر، زلزله، غرق، آتش سوزی، سنگ باران و... که قبل از روز قیامت آنان را ریشه‌کن می‌کند «این» هشدار است که ذکر شد از به هلاکت رساندن و تعذیب «در کتاب» یعنی: در لوح محفوظ «نوشته شده است» و به قلم رفته است پس هیچ برگشتی ندارد.

وَمَا مَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَءَاثِنَا ثُمُودَ النَّافَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ﴿٥٩﴾

ممکن است کسی این سؤال را مطرح کند که چرا خدای عزوجل کفار را عذاب می‌کند، آیا جز عذاب هیچ بدیل دیگری وجود ندارد؟ آیا ممکن نیست با فرستادن معجزات بیشتر آنها را منقاد حق ساخت؟ پس خداوند عزوجل می‌فرماید: «و چیزی ما را از

فرستادن نشانه‌ها» یعنی: معجزات «بازداشت، جز این‌که پیشینیان آن‌را» یعنی: معجزات را «دروغ شمرده بودند» و همین دروغ شمردن سبب عذاب عاجل آنان گردید پس اینان نیز پیرو سنت پیشینانشانند لذا از نزول معجزات بیشتر، هیچ سودی نمی‌برند.

در بیان سبب نزول آمده است: مردم مکه از رسول خدا ﷺ خواستند تا کوه صفا را برایشان طلا گردانیده و کوههای مکه را از آنان دور سازد تا از تنگنای آن رهیده در فضایی فراخ زندگی کنند. پس جبرئیل رضی الله عنه نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله آمد و گفت: اگر می‌خواهی درخواستهای قومت برآورده می‌شود ولی اگر با وجود آن باز هم ایمان نیاورند، دیگر مهلت داده نمی‌شوند و اگر می‌خواهی با آنان از درمهلت درآیی، نیز اختیار با توست. آن‌گاه این آیه نازل شد. یعنی: اگر معجزات پیشنهادی آنان را بفرستیم و باز هم آن را تکذیب کنند، دیگر به شتاب مورد عذاب قرار گرفته و هرگز مهلت داده نمی‌شوند چنان‌که سنت خدای سبحان در پیشینیان نیز همین بوده است.

سپس نمونه‌ای عینی از اجرای این سنت را ارائه کرده، می‌فرماید: «و به» قبیله «ثمود ماده شتری دادیم» بر اثر پیشنهادشان «تا نشانه‌ای باشد» دال بر راستگویی صالح علیه السلام در پیش چشمانشان «ولی به آن ستم کردند» یعنی: منکر آن شدند «و ما نشانه‌ها را جز برای بیم دادن نمی‌فرستیم» یعنی: ما معجزات را جز به عنوان مقدمه‌ای پیشاپیش عذاب برای بیم دادن تکذیب‌کنندگان نمی‌فرستیم تا شاید ایمان آورند پس اگر ایمان نیاوردند، قطعاً عذاب بر آنان فرود می‌آید. یا ممکن است مراد از «آیات» وقوع حوادثی چون زلزله‌ها و توفانها باشد چنان‌که ابن‌کثیر می‌گوید: «به ما حکایت کرده‌اند که در زمان ابن‌مسعود رضی الله عنه زلزله کوفه را لرزاند، او گفت: هان ای مردم! در حقیقت پروردگار شما عتابان می‌کند پس عتاب او را دریابید و به خود آید». همچنین روایت شده است که در عهد عمر رضی الله عنه مدینه چند بار لرزید پس او خطاب به مردم فرمود: «به خدا که بدعت آوردید! به خدا سوگند که اگر زمین لرزه تکرار شد، با شما چنین و چنان خواهم کرد!».

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرِّزْيَا الَّتِي آتَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ

فِي الْقُرْآنِ وَنُحِفُّهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ﴿٦٠﴾

«و یاد کن هنگامی را که به تو گفتیم: به راستی پروردگارت همه مردم را احاطه کرده است» یعنی: مردم همه در قبضه وی و تحت قدرت وی‌اند پس بی‌اعتنا از روگردانی آنان به راه دعوت خویش ادامه بده. به‌قولی: مراد از مردم، مردم مکه‌اند و معنی این است: خداوند متعال بر آنان تواناست و به‌زودی تو را بر آنان مسلط خواهد کرد پس بر عذاب‌کردنشان شتاب مکن «و آن رؤیایی را که به تو نمایانندیم، جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم» مراد از آن رؤیا: چشم‌دید عینی‌رسول خدا ﷺ در سفر شبانه «اسراء» بود که در ابتدای سوره ذکر شد و خداوند ﷻ آن را «رؤیا» نامید زیرا در شب روی داد. مراد از آزمایش (فتنه): ارتداد گروهی بود که قبلا اسلام آورده بودند ولی هنگامی که رسول خدا ﷺ آنها را از سفر اسرای خویش خبر دادند، آنها در این آزمایش ناکام شده و به ارتداد گراییدند. به‌قولی دیگر: خدای سبحان کشتار قریش در بدر را به آن حضرت ﷺ در خواب نشان داد. «و» نیز «آن درخت لعنت‌شده در قرآن را» جز آزمایشی برای مردم قرار ندادیم، این درخت که در دورترین مکان از رحمت حق تعالی، یعنی در قعر دوزخ قرار دارد عبارت است از: درخت «زقوم»، و آزمایش در آن از این قرار است که ابوجهل و غیر وی به مسلمانان گفتند: «رفیق شما به این پندار است که آتش جهنم سنگ را می‌سوزاند اما در عین حال می‌گوید: در جهنم درخت می‌روید، آخر چگونه چنین چیزی ممکن است؟». همچنین روایت شده است که چون خدای سبحان از وجود درخت زقوم در جهنم خبر داد و نازل فرمود: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ﴾ ﴿٦٣﴾ **﴿٦٣﴾** إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿٦٤﴾ «صافات / ٦٤ - ٦٣»، قریش از آن سخت هراسان شدند پس ابوجهل دخترکی را دستور داد تا مقداری خرما و خامه (قیماق) را در هم آمیخته پیش او بیاورد آن‌گاه به یارانش گفت: زقوم بخورید، یعنی زقوم همین است و هراسان نباشید.

«و ما آنان را بیم می‌دهیم ولی جز بر طغیان شدید آنها نمی‌افزاید» یعنی: ما با نزول آیات آنان را بیم می‌دهیم ولی فرستادن آیات جز افزودن بر کفرشان هیچ فایده‌ای به حالشان نمی‌کند.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿٦١﴾

«و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس همه جز ابلیس سجده کردند، گفت: آیا برای کسی که از گل آفریده‌ای سجده کنم؟» تفسیر نظیر این آیه در سوره‌های «بقره» و «اعراف» گذشت.

قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا

﴿٦٢﴾

«گفت» شیطان «به من خبر ده» پروردگارا! که چرا آدم را بر من برتری داده‌ای در حالی که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل؟ «اگر تا روز قیامت مهلتم دهی، قطعاً فرزندانش را از ریشه بر می‌کنم» یعنی: قطعاً بر آنان - با اغوا و گمراه سازی خویش - مسلط می‌شوم؛ چنان‌که اسب - چون بر وی رسن و لگام زنند - به زیر استیلا کشیده می‌شود. آن ملعون این سوگند را از آن روی خورد که از نیرومندی نفوذ نیرنگ خود در بنی‌آدم آگاه بود و آگاه بود که می‌تواند در مجاری خون فرزندان آدم درآید. «جز اندکی از آنان» را که نیرنگم در آنان کارگر نیست. ایشان کسانی‌اند که خدای عزوجل از شر شیطان حفظشان کرده و ایشان را در پناه خویش نگاه داشته است چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ...﴾: (بی‌گمان تو را بر بندگان مخصوص من تسلطی نیست مگر کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند) «حجر/۴۲»، و نیز در آیه (۶۵) از همین سوره به این حقیقت پرداخته است.

آنان در اموال و فرزندان شریک شو» مشارکت شیطان در اموال بنی آدم، عبارت است از: هر تصرفی در اموال که با راه و روش شرع مخالف باشد، چه با گرفتن مال به ناروا باشد و چه با نهادن مال در غیر حق؛ همچون غصب و دزدی و ربا. اما مشارکت شیطان در فرزندان، عبارت است از: مدعی شدن فرزندی وجود سببی شرعی، به دست آوردن فرزند با زنا، نامگذاری فرزندان به نامهای غیر شرعی ای مانند عبداللالت و عبدالعزی، کشتن فرزندان از ترس فقر، زنده به گور کردن دختران و در آوردن فرزندانشان بر آیین کفری ای که خود در آن هستند پس همه این معانی و نظایر آن از مصادیق مشارکت شیطان با انسانها در اموال و اولادشان است. در حدیث شریف آمده است: «اگر یکی از شما آن گاه که می خواهد با همسرش مقاربت نماید بگوید: (باسم الله، اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا: به نام خدا، خدایا! ما را از شیطان برکنار گردان و شیطان را از آنچه که به ما روزی داده ای بر کنار کن! پس اگر در میان آن دو به سبب این مقاربت فرزندی مقدر شود، شیطان هرگز به او زیانی نمی رساند». «و به آنان وعده بده» فراء می گوید: «یعنی به آنان بگو: نه بهشتی در کار است و نه دوزخی پس هر چه می خواهید بکنید! و به آنان وعده بده که برانگیخته نمی شوند و نظایر این از وعده های میان تهی دیگر». «و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی دهد» شاه ولی الله دهلوی می گوید: «این تصویری است از سعی و تلاش شیطان در گمراه کردن اولاد آدم، همچون عمل رئیس دزدان که چون دهی را غارت کند به سواران و پیادگان خود بانگ در می دهد که هلا! از این سو بگیرید، از آن سو ببندید...».

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴿٦٥﴾

«در حقیقت، تو را بر بندگان من» مراد حق تعالی بندگان مؤمن وی اند «هیچ تسلطی نیست» یعنی: تو را بر آنان تسلطی - با تبدیل کردن ایمانشان به کفر - نیست ولی تسلط تو بر آنان فقط با آرایش دادن عصیان است «و کارسازی چون پروردگارت بس است» پس بندگان خالص و مخلصم بر حمایت و کارسازی ام تکیه می کنند و من هم کید شیطان را از آنان بازداشته و آنها را از اغوای وی در پناه خویش نگه می دارم. در حدیث

شریف آمده است: «در حقیقت، مؤمن شیاطین خود را چنان مقهور می گرداند چنان که یکی از شما شتر خویش را در سفر به فرمان خویش در می آورد».

رَبِّكُمْ الَّذِي يُرِيكُمْ لَكُمْ الْفَلَكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٦٦﴾

«پروردگار شما کسی است که برای شما کشتی‌ها را در دریا روان می کند» و به حرکت درمی آورد «تا از فضل او طلب کنید» یعنی: تا امکان سفر در کشورها و بارگیری کالاها را بیاید و در نتیجه از رزقی که حق تعالی بر بندگانش تفضل کرده است، سودمند شوید «چرا که او همواره بر شما مهربان است» و از مهربانی اوست که شما را به سوی مصالح دنیایتان راهنمایی کرده است پس این امر شکرگزاری و ایمانتان را اقتضا می کند نه کفر و عصیانتان را.

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا بَلَغْنَاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾

«و چون در دریا بلایی دامنگیرتان شود» و در وضعی قرار گیرید که بیم غرق شدن و صدمه دیدن داشته باشید «هر که را که جز او» از خدایان و یاوران «می خوانید ناپدید می گردد» و یادشان از خاطرتان می رود لذا در آن هنگام آنچه را که جز حق تعالی به خدایی و فریادرسی خود می خواندید - اعم از بتان، یا جنیان، یا فرشتگان، یا بشر - همه گم و گور می شوند و شما از آنها بریده و مخصوصا به حق تعالی رجوع می کنید زیرا هر یک از شما به علم فطری ای که هرگز قادر به دفع کردن آن نیست می داند که بتان و مانند آنها هیچ کاره اند و در چنین حالی به کارش نمی آیند «پس چون شما را به سوی خشکی رهانید، رویگردان می شوید» از اخلاص برای حق تعالی و یگانه پرستی وی لذا به سوی خواندن بتانتان و یاری جستن از آنان برمی گردید «و انسان کفور است» یعنی: بسیار ناسپاس نعمت های خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است.

ابن کثیر روایت می کند: «عکرمه فرزند ابوجهل در فتح مکه فرار کرد و سوار کشتی شد تا از راه دریا به حبشه بگریزد پس در دریا بادی تند و طوفانی بر کشتی نشینان یورش آورد، در این هنگام سرنشینان کشتی به یکدیگر گفتند: حالا دیگر هیچ نیرویی

نمی‌تواند این بلا را از ما دفع کند، جز این‌که همه از سر اخلاص خدای یگانه را بخوانیم! در این هنگام بود که عکرمه با خود گفت: سوگند به خدا که اگر در دریا کسی جز او به کار انسان نمی‌آید، در خشکی هم به کار وی نمی‌آید؛ بار خدایا! با تو عهد می‌بندم که اگر مرا به سلامت از دریا بیرون آری، می‌روم و دستم را در دست محمد ﷺ می‌گذارم، چه بسا که او را با گذشت و مهربان بیایم. پس از دریا به سلامت رهید و نزد رسول خدا ﷺ بازگشت و اسلام آورد و اسلامش بسی پایدار شد - که خدای عزوجل از او راضی باد».

أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَاكِيلًا ﴿٦٨﴾

«آیا ایمن شده‌اید» یعنی: همین‌که از دریا نجات یافتید، احساس امنیت کرده و باز از حق روگردان شدید مگر غافل از آنید؛ همان ذاتی که بر نابود کردن شما در دریا توانا بود، همین‌گونه تواناست «از این‌که شما را در کناری از خشکی به زمین فرو برد» خسف: آن است که زمین یک چیز را در خود فرو برد. بدین‌گونه خداوند متعال آنها را از غفلت و ایمن‌زدگی پس از نجات از دریا، بر حذر ساخت «یا بر شما باد تندی سنگریزه افگن بفرستد» یعنی: آیا ایمن شده‌اید از این‌که حق تعالی شنبادی تند بر شما بفرستد. حاصب: بادی است تند که سنگریزه‌های کوچک را با خود برمی‌دارد و بر هر چه و هر که هست، محکم می‌کوبد «سپس برای خود هیچ وکیلی نیابید» یعنی: آن‌گاه نگهبان و یاری‌گری برای خود نمی‌یابید که شما را از عذاب خدا ﷻ باز دارد پس بدانید که تنها جای نگران‌کننده و برهم زننده امنیت شما، محیط دریا نیست بلکه حق تعالی قادر است تا در خشکی نیز شما را غرق خاک ولای و لجن کند و از آن بالا نیز بر شما طوفانی هلاکت‌بار فرو فرستد پس عاقل باید در هر حالی از خداوند ﷻ بیمناک باشد.

أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُبْعِدَكُمْ فِيهِ نَارَةٌ أُخْرَىٰ فَرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ﴿٦٩﴾

«یا مگر ایمن شده‌اید» ای کسانی که به یگانگی ما در دریا معترف گشته ولی در خشکی باز سر خود گرفته به آستان بتان رفتید؛ «از این که» حق تعالی «بار دیگر شما را به دریا بازگرداند» و بدین گونه انگیزه‌هایتان را به سوی سفر دریا و سوار شدن بر کشتی تقویت کند «و تندبادی شکننده بر شما بفرستد» قاصف: بادی تند است که صدایی محکم و هول‌انگیز دارد، یا بادی شکننده است که همه چیز و از جمله کشتی را درهم می‌کوبد «و به سزای آن که کفر ورزیدید» یعنی: به سبب کفرتان «غرقتان کند آن گاه برای خود هیچ مؤاخذه‌کننده‌ای بر ما به سبب آن غرق نیابید؟» یعنی: هیچ خونخواهی را نمی‌یابید که ما را در برابر آنچه با شما کرده‌ایم، مورد پیگرد قرار دهد و بنابراین، انتقام شما را از ما بگیرد.

﴿ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَجْرِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴾ ﴿٧٠﴾

سپس حق تعالی نعمت‌هایش را بر بنی آدم به یاد آورده و می‌فرماید: «و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم» زیرا آنان را بر این هیأت نیکو آفریده و به نطق و عقل و تمیز و صورت خوب و قامت معتدل ممتازشان گردانیدیم چنان که مختصات فراوان دیگری چون بهره‌گیری از غذاها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها را به آنان عنایت کردیم، به گونه‌ای که نظیر این ویژگی‌ها در سایر انواع جانداران وجود ندارد و نیز گرامی‌شان داشتیم با مسلط ساختنشان بر سایر خلق و مسخر کردن سایر مخلوقات برایشان و نیز گرامیشان داشتیم با دادن موهبت سخن‌گفتن، خط‌نوشتن و فهمیدن زیرا بزرگترین شاخص گرامی‌داشتن فرزندان آدم، موهبت عقل است «و آنان را در خشکی بر نشانیدیم» بر چهارپایان و آنچه که خود از وسایل سواری دیگر می‌سازند «و» در «دریا» بر کشتی‌ها «و به آنان از پاکیزگی‌ها روزی دادیم» یعنی: از غذاها و

نوشیدنی‌های لذیذ و رنگارنگ و پوشیدنی‌های فاخر «و آنان را بر بسیاری از آنچه آفریده‌ایم» از سایر حیوانات و اصناف مخلوقات «به فضیلتی آشکار فضیلت دادیم» پس بر فرزندان آدم است که این همه فضل و نعمت و تکریم و تجلیل الهی را دریافته و آنها را به شکر و سپاس مقابله کنند و از کفران و ناسپاسی پروردگار برحذر باشند. مراد آیه کریمه، برتری دادن جنس بنی‌آدم بر بسیاری از مخلوقات دیگر است بنابراین، لزوماً از آن تفضیل همه افراد بنی‌آدم بر نمی‌آید. اما در باره این موضوع که آیا انسان برتر است یا فرشته؟ جمهور علما بر آنند که خواص بشر - چون پیامبران - از خواص فرشتگان برترند، صدیقان بشر از عوام فرشتگان برترند، خواص فرشتگان از عامه بشر و عامه فرشتگان از عامه بشر برترند.

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمْمِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧١﴾

«روزی» را به یاد آورید «که هر گروهی را با امامشان فرامی‌خوانیم» مراد از امام: کتابی است که بر آنان نازل شده است پس اهل تورات با تورات فراخوانده می‌شوند و اهل انجیل با انجیل و اهل قرآن با قرآن آن‌گاه چنین مورد خطاب قرار می‌گیرند: ای اهل تورات! ای اهل انجیل! ای اهل قرآن! یا مراد از امام: پیامبر و پیشوایشان است «پس هر کس کارنامه اعمالش را به دست راستش دهند» از این گروه فراخوانده شدگان «آن گروه کارنامه خود را» که به ایشان داده شده است «می‌خوانند و به قدر یک فتیلی ستم کرده نمی‌شوند» یعنی: از پادشاهایشان به اندازه فتیلی کم نمی‌شود. فتیل: نخکی است که در شگاف میانی هسته خرما قرار دارد.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در تفسیر این آیه کریمه و وصف محاسبه روز حشر فرمودند: «یکی از فرزندان آدم فراخوانده شده و نامه اعمال وی به دست راستش داده می‌شود آن‌گاه پیکرش بزرگ و بلند و رخسارش سپید گردانیده می‌شود و بر سرش تاجی درخشان از مروارید نهاده می‌شود، سپس او به سوی یارانش می‌رود و چون ایشان از دوردست او را می‌بینند، می‌گویند: بارخدا یا! او را نزد ما بیاور

و برای ما به سبب او برکت بده پس نزد آنان می‌آید و به ایشان می‌گوید: مژده باد شما را! زیرا برای هر یک از شما نظیر این است. اما کافر: چهره‌اش سیاه گردانیده شده و در پیکرش امتداد داده می‌شود پس یاران وی او را می‌بینند و می‌گویند: پناه می‌بریم به خدا از او و از شرش؛ بار خدایا! او را نزد ما نیاور. اما او نزد آنان می‌آید. می‌گویند: بار خدایا! او را از ما دور کن. می‌گوید: خدا دورتان گرداند، آخر برای هر یک از شما مانند این است».

وَمَنْ كَانَتْ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٧٢﴾

«و هر که در این دنیا «کور باشد» یعنی: کوردل و فاقد بصیرت معنوی باشد به طوری که توان نگرش در حجت‌ها، آیات و برهانهای خداوند جَلَّ جلاله را نداشته باشد «پس او در آخرت نیز کور است» یعنی: کور چشم است و خداوند متعال کوری دل وی در دنیا را به کوری چشمش در آخرت سزا می‌دهد. احتمال دارد که مراد از کوری وی در آخرت نیز، کوری دل وی از دیدن حجت باشد «و» او «از راه خطاکننده‌تر است» نسبت به دنیا، به طوری که راه نجات را هرگز نیافته و به راه هدایت ابدی دسترسی ندارد.

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ لِفَتْرَىٰ عَلَيْنَا غَيْرُهُ وَإِذَا لَا اتَّخَذُوكَ خَلِيلًا

﴿٧٣﴾

«و نزدیک بود که تو را از آنچه به سویت وحی کرده‌ایم، به فریب باز دارند تا غیر از آن را بر ما بربندی».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مشرکان به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: بیا و خدایان ما را مساس کن آن‌گاه ما همراه تو به دینت درمی‌آییم! همان بود که خداوند جَلَّ جلاله این آیه را نازل کرد و به آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خاطر نشان کرد که اجابت درخواست آنان، مخالفت با حکم قرآن و افترا بر خدای سبحان است «و در آن صورت تو را به دوستی

خود می گرفتند» یعنی: اگر از خواهشهایشان پیروی می کردی، آنها با تو دست دوستی و صمیمیت می دادند آن گاه از دوستی و ولایت من خارج می گشتی.

وَلَوْلَا أَنْ تَبْنَتَكَ لَفَدَكْتُ تَرَكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿٧٦﴾

«و اگر تو را استوار نمی داشتیم» برحق و معصوم نمی داشتیم از موافقت و همراهی با آنان «نزدیک بود که میل کنی» و گرایش یابی «به سوی آنان اندک میلی» ولی عصمت الهی تو را دریافت و تو را از کمترین حد تمایل به آنان نیز بازداشت.

سعید بن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول استلام حجرالاسود بودند که مشرکان راه را برایشان گرفتند و گفتند: به تو اجازه نمی دهیم که دیگر بار استلام کنی تا بر خدایان ما دستی نکشی. رسول خدا صلی الله علیه و آله باخود گفتند: بر من چه زبانی خواهد داشت که دستی بر آنها بکشم و بعد از آن به من اجازه دهند که حجرالاسود را استلام کنم؟ زیرا خداوند متعال می داند که من از این کار در دل خویش نفرت دارم. اما خدای عزوجل از این اندک چیز هم اباورزید و این آیه را نازل فرمود.

إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿٧٧﴾

«در آن صورت» اگر حتی اندک میلی هم به سوی آنان می کردی «حتما تو را دوبرابر عذاب زندگانی و دو چندان عذاب مرگ می چشائیدیم» یعنی: در آن صورت البته عذابت هم در دنیا و هم در آخرت دوبرابر عذاب مشرکان می گردید «آن گاه برای خود مددکننده ای در برابر ما نمی یافتی» که تو را یاری داده و این عذاب را از تو دفع کند.

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خَلْفَكَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٧٨﴾

«و نزدیک بود که تو را از این سرزمین بلغزانند تا تو را از آنجا بیرون کنند» یعنی: چیزی نمانده بود که با تحریک خود تو را به خروج از سرزمین مکه وادارند تا از آن بیرون روی ولی نهایتا به این کار توفیق نیافتند و این توطئه شان به سرانجام نرسید بلکه خدای عزوجل آنان را از اخراجت بازداشت تا خود - بعد از آن که قصد جانت را

کردند - به فرمان ما هجرت کنی «و در آن صورت آنان هم پس از تو نمی ماندند» یعنی: اگر موفق می شدند که تو را از مکه اخراج کنند آن گاه بعد از بیرون ساختن زنده باقی نمی ماندند «مگر» زمان «اندکی» زیرا نبود ساخته می شدند.

در بعضی از روایات در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مشرکان یا برخی از یهودیان به رسول خدا ﷺ گفتند؛ اگر تو به راستی پیامبری، در اینجا نمان و به سرزمین شام برو زیرا شام سرزمین انبیاء الهیه است، تو را چه جای درنگ در این سرزمینی که هیچ تناسبی با نبوت ندارد؟ پس رسول خدا ﷺ در این اندیشه افتادند که جزیره العرب بیرون روند، این بود که آیه کریمه نازل شد آن گاه به بارگاه خدای عزوجل دعا کردند: «اللهم لا تکلني إلى نفسي طرفة عين: خدایا! مدت چشم برهم زدنی نیز مرا به خودم وامگذار».

سُنَّةٌ مِّن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا مَحْوِيلًا ﴿٧٧﴾

«این» سنت که چون امتها پیامبران خود را از میان خود اخراج می کردند، یا آنان را به قتل می رساندند، عذاب بر آنان نازل می شد «همان سنتی است که همواره در میان آنان که پیش از تو فرستاده ایم برقرار بوده است و برای سنت ما هیچ تبدیلی نخواهی یافت» یعنی: عادت و سنت خداوند ﷻ بر هر چه رفته باشد، هیچ کس نه قادر به برگرداندن آن است و نه در آن امکان تغییری وجود دارد.

ممکن است کسی بپرسد که مگر مشرکان مکه رسول خدا ﷺ را از آن اخراج نکردند؟ پاسخ این است که رسول خدا ﷺ خود به فرمان پروردگار خویش از آن هجرت کردند.

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ آيِلٍ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴿٧٨﴾

سپس مجموعه ای از اوامر خطاب به رسول خدا ﷺ صادر می شود و صدور این اوامر در این سیاق قرآنی، مفید آن است که اجرای آنها پاسخ مناسبی در برابر کوشش های انحراف گرایانه دشمنان، و تعبیری عملی از شکر نعمت است.

«نماز را از وقت زوال آفتاب» از میانه آسمان و برگشت آن از جانب مشرق به جانب مغرب «برپا دار» که این نماز، عبارت از نماز ظهر است «تا نهایت تاریکی شب» که مراد از آن: دو نماز مغرب و عشاء است. غسقی: به هم آمدن شب و تاریکی آن است. بنابراین، از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب، چهار نماز - یعنی نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء - را دربر می‌گیرد «و قرآن خواندن صبح را لازم گیر» مراد: خواندن نماز صبح است زیرا قرائت در نماز صبح، طولانی خوانده می‌شود. پس «قرآن خواندن صبح» هم نماز پنجم است. به این ترتیب، آیه کریمه جامع هر پنج نماز است «بی‌گمان قرآن خواندن صبح همواره مقرون به حضور فرشتگان است» یعنی: فرشتگان شب و فرشتگان روز در نماز صبح حاضر می‌شوند زیرا هر دو گروه در این هنگام گرد هم می‌آیند چنان‌که این خبر در حدیث صحیح آمده است.

وَمِنْ آيَاتِ فَتْحِهِ بِهٖ نَافِلَةٌ لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿٧٨﴾

«و پاسی از شب را زنده بدار» تهجد: نمازگزاردن در شب بعد از بیدار شدن از خواب است. در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: بعد از نمازهای فرض کدام نماز افضل است؟ فرمودند: «نماز شب». «که این نماز شب نافله‌ای مخصوص توست» افزون بر فرائض. به قولی: نماز شب (تهجد) برای رسول خدا ﷺ فرض بود و برای امتشان نافله است «باشد که پروردگارت تو را به مقامی محمود برساند» مقام محمود: مقامی است که رسول خدا ﷺ در آن به شفاعت عظمی برای تمام مردم در روز قیامت می‌ایستند تا پروردگار متعال آنان را از آن شدت و زحمت جان‌فرسا بیرون آورد پس اهل محشر جملگی آن حضرت ﷺ را بر این مقام می‌ستایند، در حالی که «لوای حمد» در دست مبارک آن سید و سالار کونین و آن امام اولین و آخرین است.

ابن‌کثیر احادیث متعددی را در شرح این مقام نقل کرده و با بیان مقدمه‌ای که ناظر بر بسیاری از این احادیث است می‌گوید: «در روز قیامت برای رسول خدا ﷺ خصلت‌ها و تشریفات مخصوصی وجود دارد که هیچ کس در آنها با ایشان برابر نیست زیرا:

- آن حضرت ﷺ اولین کسی هستند که زمین از پیکر مطهرشان شکافته می شود.
- ایشان به سوی محشر سواره برانگیخته می شوند.
- برایشان در محشر پرچمی است که آدم و همه فرزندان وی در زیر پرچم ایشان قرار دارند.
- برایشان در محشر حوضی است که خلقی بسیار بر آن وارد می شوند.
- برایشان نزد خدای عزوجل شفاعت عظمی است تا حق تعالی بر اثر شفاعت ایشان، برای فیصله دادن نهایی میان خلائق تشریف آورد و این بعد از آن است که مردم این شفاعت را از آدم درخواست می کنند، سپس از نوح، آن گاه از ابراهیم، سپس از موسی و آن گاه از عیسی ﷺ اما همه آنها می گویند که ما اهل این شفاعت نیستیم. پس سرانجام نزد محمد ﷺ می آیند و آن حضرت ﷺ در پاسخ درخواستشان می گویند: «من اهل آنم! من اهل آنم!».
- از جمله این تشریفات: شفاعت آن حضرت ﷺ در حق گروههایی از مردم است که فرمان افگندنشان در دوزخ صادر شده ولی در اثر شفاعت ایشان از دوزخ برگردانده می شوند و این نوع دیگری از شفاعت است که غیر از شفاعت عظمی برای جملگی خلائق می باشد.
- از جمله این تشریفات یکی این است که ایشان اولین پیامبران در قضاوت میان امتشان هستند، یعنی امتشان اولین امتی است که خداوند ﷻ حساب کارشان را فیصله می دهد.
- ایشان اولین پیامبران در گذراندن امت خویش از پل صراط اند.
- ایشان اولین کسی هستند که در بهشت شفاعت می کنند. و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.
- ایشان اولین کسی هستند که به بهشت وارد می شوند و امتشان نیز قبل از همه امت های دیگر به بهشت داخل می شوند.
- ایشانند که برای بلند بردن درجات گروههایی شفاعت می کنند که اعمالشان در حد و اندازه آن درجات نیست و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.

- ایشان صاحب «وسیله» ای هستند که برترین منزلت در بهشت است، که این منزلت جز برای آن حضرت صلی الله علیه و آله، لایق شأن هیچ کس دیگری نیست.

- چون خدای عزوجل در حق گنهکاران اذن شفاعت دهد، فرشتگان و پیامبران و مؤمنان صالح همه برایشان شفاعت می کنند اما آن حضرت صلی الله علیه و آله در حق خلقی عظیم شفاعت می کنند که هیچ کس جز خداوند جل جلاله شمارشان را نمی داند پس هیچ کس همانند ایشان شفاعت نمی کند».

از جابرین عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «هر کس در هنگام شنیدن اذان بگوید: (اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلاة القائمة آت محمداً الوسيلة والفضيلة وابعثه مقاماً محموداً الذي وعده) قطعاً شفاعت من بر وی در روز قیامت حلال می شود».

وَقُلْ رَبِّ ادْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ﴿٨٠﴾

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هجرت مأمور شدند. «و بگو: پروردگارا! داخل کن مرا به طرز پسندیده و بیرون آور مرا به طرز پسندیده» مراد: داخل کردن آن حضرت صلی الله علیه و آله به مدینه و بیرون آوردنشان از مکه است به ورودی عزتمندانه و بیرون آوردنی پیروزمندانه همراه با مدد و نصرت حق تعالی. والله الحمد که چنین شد «و برای من از سوی خویش سلطه ای یاری بخش» یعنی: حجتی آشکار و مقهور کننده «قرار ده» که مرا با آن بر تمام مخالفانم پیروز گردانی. به قولی: آن حضرت صلی الله علیه و آله مأمور شدند تا از پروردگارش سلطه و دولت دنیوی نیرومندی درخواست کنند که به وسیله آن دولت و قوت، پایگاهی از عزت برایشان برپا شود تا در نتیجه، شأن و شوکت دین حق برقرار گردد و نصرت حق تعالی همه وقت شامل حالشان باشد. و لله الحمد که چنین شد؛ و خدای عزوجل برای آن حضرت صلی الله علیه و آله پایه های دولتی کریمه و مقتدر را در مدینه برافراشت. ابن کثیر می گوید: «این قول راجح تر است».

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿٨١﴾

«و بگو: حق آمد» یعنی: آنچه که خداوند جَلَّالَهُ به پیامبرش از ظهور و پیروزی اسلام وعده داده بود، تحقق یافت «و باطل نابود شد» یعنی: شرک از میان برافتاد و مضمحل شد «هرآینه باطل همواره نابودشدنی است» زیرا باطل در ماهیت و جوهره عناصر خود از مایه‌های بقا برخوردار نیست بلکه حیات موقت خویش را از عوامل خارجی و تکیه‌گاه‌های غیرطبیعی استمداد می‌کند پس چون این تکیه‌گاه‌ها سست شوند، باطل نیز فرومی‌پاشد؛ اما حق عناصر وجودی خویش را از ذات و ماهیت خود بر می‌گیرد. بخاری و مسلم از ابن مسعود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز فتح مکه در حالی وارد آن شدند که بر گرداگرد خانه کعبه سیصد و شصت بت نصب شده بود پس با چوبی که در دست داشتند بر آن بتان می‌کوبیدند و این آیه را می‌خواندند: (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا).

وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿٨٢﴾

«و از قرآن فرود می‌آوریم آنچه را که شفاست» برای دلها از بیماریهای باطنی آنها؛ با زوال جهل و ازبین رفتن شک و شبهه و گمراهی از آنها. به قولی: این شفا شامل امراض ظاهری نیز می‌شود. چنان‌که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طلب شفا با قرآن را تأیید کردند و در این باره روایاتی صحیح در دست است؛ از آن جمله تأیید رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دم و دعای یکی از اصحاب است که با خواندن سوره فاتحه شخص مارگزیده را درمان کرد. «و» نیز فرود می‌آوریم از قرآن آنچه را که «برای مؤمنان رحمت است» زیرا قرآن کریم دربرگیرنده علوم سودمندی است که صلاح دین و دنیا در آنهاست و نیز به سبب آن‌که در تلاوت قرآن و تدبر خاشعانه در آن، پاداشی عظیم و آمرزش و خشنودی‌ای بزرگ از جانب الله جَلَّالَهُ وجود دارد که به دخول بهشت و نجات از عذاب دوزخ می‌انجامد «ولی» قرآن «بر ستمگران» که تکذیب به دین حق و قرآن را به‌جای تصدیق آن نهاده‌اند «جز زیان نمی‌افزاید» یعنی: جز هلاکت و نابودی نمی‌افزاید زیرا شنیدن قرآن آنها را شدیداً بر سر غیظ و خشم آورده و انگیزه تمرد و سرکشی را در آنان بالا

می‌برد، که بر اثر آن به ارتکاب بیشتر زشتی‌ها و مفسد روی می‌آورند و در نتیجه هلاک می‌شوند.

قرار گرفتن این آیه بعد از اوامر چهارگانه سابق، مشعر بر آن است که شفا و رحمت در اجرای این اوامر است.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا ﴿٨٣﴾

«و چون بر انسان انعام کنیم» با نعمت‌هایی که موجب شکر است، همچون سلامتی، توانگری، فتح و پیروزی «روی می‌گرداند» از شکر گزاری برای ما و طاعت و عبادت و ذکر ما «و پهلوی خود را می‌پیچاند» از طاعت ما و به آن پشت می‌کند پس از وی چیزی جز تکبر و شانه‌خالی کردن از قیام به حقوق منعم سر نمی‌زند «و چون به وی شری برسد» مانند بیماری یا فقر «یئوس است» یئوس: سخت نومید است از رحمت خدای عزوجل؛ پس اگر به هدف دست یافت، معبود را فراموش می‌کند و اگر هدفش از دست رفت، آه و افسوس و اندوه بر وی چیره شده و نومید می‌شود، که این هر دو خصلت، زشت و ناپسند است.

البته از آیات (۹ - ۱۱) سوره «هود» چنین بر می‌آید که موقف یاد شده در این آیه، از مواقف کفار است نه از مواقف مؤمنان متوکل چنان‌که آیه بعدی نیز به این حقیقت اشاره دارد:

قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا ﴿٨٤﴾

«بگو: هر کس بر طریقه خود عمل می‌کند» یعنی: بر طریقه و روشی از هدایت یا گمراهی که با حال و وضع و شأن و ساختار وی تناسب و سازگاری داشته و با اخلاق و عادات مألوف وی هماهنگ است «و پروردگار شما به هر که راه یافته‌تر باشد، داناتر است» یعنی: در نهایت امر، ممیز حق تعالی است پس اوست که میان مؤمنی که در هنگام نعمت اعراض نمی‌کند و در وقت محنت مأیوس نمی‌شود و میان کافری که

شان و شیوه وی سرمستی و سرکشی در برابر نعمت‌ها و نو میدی وی‌اس در هنگام ناکامی‌هاست، تمییز می‌دهد و هر عمل‌کننده‌ای را در برابر عملش جزا می‌دهد.

وَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٥﴾

«و از تو درباره روح» یعنی: از حقیقت و کنه آن «می‌پرسند» این همان روحی است که انسان به‌وسیله آن خلعت حیات در بر می‌کند، همان روحی که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را آفرید اما کسی را از حقیقت آن آگاه نکرد «بگو: روح از امر پروردگار من است» یعنی: حق تعالی علم روح را در حوزه اختصاص خود قرار داده و انبیای خویش را بر آن آگاه نکرده است «و به شما از علم داده نشده مگر اندکی» یعنی: علمی که خداوند متعال آن را به شما داده، اندک است و هر قدر علم بشر و میدان مدنیت انکشاف یابد، بشر از گستره بی‌کران معلومات جز اندکی از علم بهره ندارد و معلومات آن نسبت به مجهولاتش بسیار ناچیز است.

از سیاق آیه بر می‌آید که این معنی هرچند در کل علوم مصداق دارد اما بیشتر ناظر بر علم و دانش بشر در باره روح است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: قریش به یهود گفتند؛ به ما چیزی بیاموزید تا از این مرد (یعنی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بپرسیم. یهود به آنان گفتند: از او درباره روح سؤال کنید. پس قریشیان سؤال کردند و خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ این آیه را نازل فرمود. قابل ذکر است که موضوع روح در تورات نیز مبهم باقی گذاشته شده است.

وَلَيْنَ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا ﴿٨٦﴾

«و اگر بخواهیم، قطعاً آنچه را به تو وحی کرده‌ایم، از بین می‌بریم» یعنی: اگر بخواهیم، همین علم اندکی را که به شما داده‌ایم نیز از سینه‌ها و از کتابها برمی‌داریم - و از جمله قرآن را - تا بدانجا که هرگز اثری از آن باقی نماند «آن‌گاه» اگر بخواهیم آن را از عرصه علم تو ببریم و فراموش گردانیم «برای خود به سبب آن» یعنی: برای

حفظ آن «بر ما وکیلی نیابی» یعنی: کسی را نمی‌یابی که با توکل و یاری گرفتن و پشت گرمی از سوی ما، چیزی از قرآن را برگرداند و آن را برای تو نگه دارد.

إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ﴿٨٧﴾

«مگر به سبب رحمتی از جانب پروردگارت» یعنی: به سبب رحمتی که در حق توداریم، این قرآن و این علم را باقی گذاشتیم و نخواستیم آن را از بین ببریم «بی‌گمان فضل او بر تو همواره بزرگ است» از آنجا که تو را به خلعت رسالت مفتخر ساخت، بر تو کتاب نازل فرمود، تو را سرور و سالار اولاد آدم گردانید، به تو مقام محمود را عطا فرمود و جز این از نعمت‌های بسیار دیگری که بر تو منت نهاد. پس بدانید که قرآن منشأ بشری ندارد بلکه کتابی است ربانی و از این جهت فرمود:

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ

لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿٨٨﴾

«بگو: اگر انس و جن جمع شوند تا نظیر این قرآن را» که از نزد خداوند عز و جل در کمال بلاغت و استواری لفظ و حسن ترتیب و فصاحت فرود آورده شده «بیاورند، هرگز مانند آن را نخواهند آورد» زیرا مخلوق از آوردن نظیر آنچه که خالق می‌آورد، عاجز است «هرچند برخی از آنها پشتیبان برخی دیگر باشند» و به همدیگر مدد و یاری رسانند.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٨٩﴾

«و به راستی در این قرآن از هر گونه مثلی، گوناگون بیان کردیم» یعنی: در قرآن سخن را به هر گونه معنی و مثل و داستانی که موجب عبرت گرفتن و اندیشه ورزیدن است به تکرار بیان کردیم، اعم از بیان پندها، موعظه‌ها، ترغیب، تهدید، اوامر، نواهی، نشانه‌ها، داستانهای پیشینیان و اخبار بهشت و دوزخ و قیامت لذا معانی آنها را مکرر در

مکرر به وجوه مختلف و متعدد و به شیوه‌های متنوع روشن ساختیم تا شاید آنان ایمان آورند و اگر برخی از وجوه و شیوه‌های متنوع بیانی در کافران تأثیری نگذاشته، برخی دیگر بر آنان تأثیر بگذارد «ولی بیشتر مردم جز کفران را قبول نکردند» و از سر انکار و ناسپاسی رفتار کرده منکر آن شدند که قرآن کلام خدا باشد، بعد از آن که حجت هم به تکرار و به اشکال و صورتهای مختلف بر آنان اقامه شد.

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴿١٠﴾

«و گفتند» رؤسا و سردمداران شرک در مکه: «تا از زمین چشمه‌ای برایمان جوشانی هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم» ینبوع: چشمه آبی است که بسیار آب‌خیز باشد، به‌طوری‌که آب پیوسته و بی‌انقطاع از آن فواره کنان بیرون جوشد.

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّجِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ﴿١١﴾

«یا» ایمان نمی‌آوریم مگر این‌که «برایت جنتی باشد» یعنی: باغی باشد که درختان آن زمینش را بپوشاند «از درختان خرما و انگور پس از میان آنها جوی‌ها روان سازی به روان ساختنی» یعنی: جویبارهای بسیار را با نیرومندی در آن به‌جریان اندازی.

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَسْفًا أَوْ تَأْتِي بِنَا وَأَلْمِيزُكَ قَبِيلًا ﴿١٢﴾

«یا چنان‌که ادعا می‌کنی، آسمان را پاره‌پاره بر سر ما فرواندازی» یعنی: ایمان نمی‌آوریم مگر این‌که به‌عنوان عذاب، آسمان را بر سر ما پاره‌پاره فرواندازی. کسفا: قطعه‌قطعه و پاره‌پاره «یا خدا و فرشتگان را روبه‌روی ما بیاوری» یعنی: آنها را به‌طور آشکار و محسوس در برابر ما حاضر کنی تا آنها را به چشم سر ببینیم. به‌قولی معنی «قبیلا» این است: تا اصناف فرشتگان را قبیله‌قبیله نزد ما بیاوری.

أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ ذُرْفٍ أَوْ تَرَفٍّ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْبِكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ
قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴿١٣﴾

«یا» ایمان نمی آوریم مگر این که «برای تو خانه‌ای از زخرف باشد» زخرف: یعنی طلا. به قولی مراد از زخرف این است که: برایت خانه‌ای مزین و آراسته به انواع زیورات و اشیای فاخر باشد؛ به عادت توانگران و مرفهان که خانه‌هایی پر از نقش و نگار و بسیار آراسته برای خود بنا می‌کنند.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «پروردگار عزوجل این امر را که اگر بخواهم ریگزار مکه را برایم طلا گرداند، به خواست من موکول کرد اما من گفتم: نه! ای پروردگارم! من ترجیح می‌دهم که روزی سیر و روزی دیگر را گرسنه بگذرانم پس چون گرسنه شوم به‌سوی تو زاری کرده و تو را به یاد می‌آورم و چون سیر شوم تو را ستایش گفته و سپاست می‌گزارم».

«یا» ایمان نمی آوریم مگر این که «به آسمان بالاروی» و در عروجگاه‌های آن صعود کنی «و به بالارفتن تو هم باور نداریم» یعنی: اگر هم ببینیم که در آسمان بالا می‌روی، تو را هرگز به رسالت تصدیق نمی‌کنیم؛ «تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم» کتابی که تو را تصدیق کند و بر نبوت دلالت نماید. مجاهد در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی: برای هر یک از ما نامه‌ای از آسمان بیاوری که در آن نوشته‌باشد: (این نامه‌ای است از جانب خدا برای فلان فرزند فلان...) که چون صبح از خواب بیدار می‌شود، این نامه بالای سرش گذاشته شده باشد».

اما آیا در یکی از پیشنهاداتشان بویی از منطق یا عقل یا گرایش به‌سوی حق، به‌مشام می‌رسد؟ هرگز! از این جهت خداوند متعال فرمود: «بگو: پروردگار من پاک است» از این که از آوردن چیزی از اینها عاجز باشد «آیا من جز بشری فرستاده‌هستم؟» یعنی: من فرشته نیستم تا به آسمان بالا روم، من فردی از افراد بشر هستم و نه بیشتر؛ تنها تفاوتم با سایر افراد بشر در این است که: من از سوی خدای سبحان فرستاده شده‌ام تا پیامش را به شما ابلاغ کنم پس ای پیشنهاد دهندگان امور فوق! آیا شنیده‌اید که بشری بر آوردن چیزی از اینها توانا باشد؟ آخر من هم بنده‌ای مأمور هستم که هرگز حق

تحکم را بر پروردگار خویش ندارم تا او را به‌رغم اراده‌اش وادار به امری از آن امور کنم.

بدین‌گونه، پروردگار بزرگ این پیشنهادتشان را که همه از سر لجاجت و عناد بود و نه از روی حق‌جویی و حقیقت‌پویی، رد کرد.

در بیان سبب نزول این آیات از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: رؤسای قریش نزدیک کعبه گرد آمدند و گفتند: کسی را نزد محمد بفرستید و با او گفت‌وگو و مرافعه کنید تا در حق وی معذور شناخته شوید؛ پس دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند، بدین پیغام که: اشراف قومت گرد هم آمده‌اند تا با تو مذاکره نمایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بس مشتاق هدایت آنان بودند، سریعا خود را به‌محل اجتماع آنان رساندند. پس مشرکان به ایشان گفتند: ای محمد! به خدا سوگند هیچ کس از اعراب را سراغ نداریم که نظیر آنچه تو بر سر قومت آورده‌ای، بر سر قومش آورده باشد؛ آخر تو پدران ما را دشنام داده‌ای، دین ما را به مسخره گرفته‌ای، اندیشه‌ها و پندارهایمان را به سبکی و بی‌خردی نسبت داده‌ای و جمع ما را پراکنده ساخته‌ای پس اگر این پیام و این عقیده را برای آن علم کرده‌ای تا به مال و منال برسی، اینک ما برای تو به قدری از اموالمان اختصاص می‌دهیم که سرمایه‌دارترین فرد ما شوی و اگر در میان ما به دنبال شرف و برتری هستی، تو را رئیس و رهبر خود می‌گردانیم و اگر این حالتی که به تو دست می‌دهد، بر اثر جن‌زدگی است، هر چه لازم باشد مصرف می‌کنیم تا از آن شفا یابی یا که در حق تو معذور شناخته شویم!!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ آنان فرمودند: نه! آنچه شما می‌گویید، هیچ یک در من نیست؛ نه به طلب اموال شما آمده‌ام، نه جویای شرف و منزلت در میان شما هستم و نه قصد حکومت کردن بر شما را دارم ولی حقیقت این است که خدای عزوجل مرا به‌سوی شما به رسالت برانگیخته پس اگر دعوتی را که به شما آورده‌ام بپذیرید، قطعاً این بهره شماست در دنیا و آخرت و اگر آن را به من برگردانید، بر امر خدا عز وجل شکیبایی می‌ورزم تا او خود میان من و شما داوری کند. گفتند: ای محمد! اگر این پیشنهادهایمان را نمی‌پذیری، اینک پیشنهاد دیگری داریم... و پیشنهادات بیان شده در این آیات را مطرح کردند که آیات فوق در پاسخ آنان نازل شد.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبْعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ﴿١٤﴾

«و هیچ چیز مردم را - وقتی که هدایت برایشان آمد - از ایمان آوردن باز نداشت، جز این که گفتند: آیا خداوند بشری را به پیامبری مبعوث کرده است؟» یعنی: آنها این حقیقت را که پیامبر از جنس بشر باشد، رد و انکار کردند، درحالی که این حقیقت نباید محل انکار و تردید و اعتراض قرار گیرد زیرا فرستادن پیامبر از جنس خودشان لطف و رحمتی برایشان است چنان که خداوند عز و جل می فرماید:

قُلْ لَوْ كَانَتْ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمَسِّحُونَ مَطْمِئِينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿١٥﴾

«بگو: اگر در روی زمین فرشتگانی می بودند که با اطمینان راه می رفتند» یعنی: اگر در روی زمین به جای بشری که هم اکنون بر روی آن زندگی می کند، فرشتگانی می بودند که با پاهای خود آرام و مطمئن راه می رفتند، چنان که انسانها مطمئن در آن راه می روند و در آن مستقرند «البته بر آنان فرشته ای را به عنوان پیامبر از آسمان نازل می کردیم» تا فرستاده شان از جنس خودشان باشد؛ پس مقتضای حکمت و اقتضای رحمت ما این است که پیامبر بشر را از جنس خود بشر بفرستیم زیرا جنس با اهل جنس خود بیشتر انس و الفت می گیرد و بهتر می تواند ارتباط و تفاهم برقرار کند.

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿١٦﴾

«بگو: میان من و شما گواه بودن خدا کافی است» بر این امر که من پیام رسالتی را که بدان فرمان یافته ام، به شما ابلاغ کرده ام. به قولی مراد این است: نازل کردن معجزه به منظور تأیید ادعای پیامبر، گواهی ای از سوی حق تعالی بر راستگویی اوست «بی گمان او به بندگان خود دانا و بیناست» دانا است به تمام احوالشان، محیط است به آشکارها و پنهانهایشان؛ پس او داناتر است به این که چه کسانی شایسته انعام و احسان و هدایتند و چه کسانی سزاوار بدبختی و گمراهی و انحراف؟ از این جهت فرمود:

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ ۗ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيَآ وَبُكَآ وَصُمًّا ۖ مَا وَلَنَّهُمْ جَهَنَّمَ ۖ كُلَّمَا حَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ﴿١٧﴾

«و هر که را خدا هدایت کند، همو رهیافته است» به سوی حق «و هر که را گمراه سازد» یعنی: گمراهی اش را اراده کند «پس هرگز برای آنان در برابر او دوستانی بجز خداوند نیابی» که یاری شان دهند و به سوی حقی که خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ آنها را از آن به بیراهه انداخته است، هدایتشان کنند «و آنان را روز قیامت در افتاده بر چهره هایشان برانگیزیم» این تمثیلی است در مورد به شتاب بردنشان به سوی جهنم. به قولی: آنها حقیقتاً در روز قیامت بر چهره هایشان کشیده می شوند چنان که در دنیا با کسانی که در اهانت و شکنجه شان زیاده روی به عمل آید، همین عمل به کار برده می شود «کور و گنگ و کر ساخته» یعنی: آنها در زشت ترین صورت و قبیح ترین منظر برانگیخته می شوند از آنجا که خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ کوری چشم، گنگی زبان و ناشنوایی گوش را همه در آنان جمع می کند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد که یا رسول الله! چگونه مردم بر چهره هایشان برانگیخته می شوند؟ فرمودند: ذاتی که آنان را بر پاهایشان روان کرد، همو نیز قادر است تا آنان را بر چهره هایشان روان سازد» «مأوایشان» یعنی: جایگاهی که در آن جای می گیرند «جهنم است، هربار که آتش آن فرونشیند، بر آنان شراره ای بیفزاییم» یعنی: هرگاه شراره دوزخ فرونشیند، بر آن چیزی می افزاییم که شراره آن را بلندتر و سوزنده تر گرداند.

ذٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوْا بِبٰیٰنِنَا وَقَالُوْا اِءِذَا كُنَّا عِظْمًا وَّرَفْتًا اِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ خَلْقًا جَدِيْدًا ﴿١٨﴾

«این است جزای آنان، به سبب این که به آیات ما کافر شدند» پس نه آیات تنزیلی ما را تصدیق کردند و نه هم در آیات تکوینی ما تفکر نمودند «و گفتند: آیا چون

استخوانی چند و اعضایی از هم پاشیده شدیم، آیا در آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم» تفسیر نظیر این آیه در آیه (۴۹) گذشت.

خداوند متعال در پاسخشان می‌فرماید:

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ﴿٩٩﴾

«آیا ندیده‌اند» یعنی: آیا ندانسته‌اند «که خدایی که آسمانها و زمین را آفرید، قادر است که مانند آنان را بیافریند؟» یعنی: ذاتی که بر آفرینش آسمانها و زمین توانا باشد، قطعاً بر بازآفرینی و اعاده آنچه که به مراتب از آفرینش این کائنات عظیم ساده‌تر است، توانا تر می‌باشد «و» همان خداست که «برای آنان اجلی که هیچ‌شبهه‌ای در آن نیست، مقرر کرده است» که این اجل، میعاد مرگ آنها یا میعاد قیام قیامت است «ولی ستمگران جز انکار، چیزی را نپذیرفتند» یعنی: مشرکان با وجود روشن بودن دلیل، جز انکار ورزیدن را نپذیرفتند.

﴿٩٩﴾ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ قُلُوبًا لَوْ أَنَّكُمْ تَعْلَمُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا ﴿١٠٠﴾

«بگو: اگر شما مالک خزانه‌های رحمت پروردگار بودید» یعنی: سبب اجابت نکردن خواسته‌هایتان در مورد بخشیدن باغها و چشمه‌سارها و غیره این است که اگر شما مالک خزانه‌ها و انبارهای رزق و نعمت پروردگار هم بودید «بازهم از بیم آن که همه را خرج کنید، بخیلی می‌کردید» و امساک می‌ورزیدید «وانسان بخیل است» در انفاق و خرج کردن بر خود و بر دیگران و این اصلی است کلی در مورد مشرکان و غیر آنان.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَخَّرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لِي إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ

يَمُوسَى مَسْحُورًا ﴿١٠١﴾

«و به راستی ما به موسی نه نشانه روشن» یعنی: نه معجزه قاطع «دادیم» که دال بر نبوت وی بود، گویی نشانه‌های داده شده به موسی عليه السلام برابر با همین اموری بودند که کفار قریش پیشنهاد کردند^۱ بلکه حتی قوی‌تر از آنها. یعنی: با وجود آن نشانه‌های قوی که اعجاز آنها آشکار و روشن بود، فرعون و قومش به موسی عليه السلام ایمان نیاوردند بلکه فرودآوردن آن معجزات سرانجام به نابودیشان انجامید پس همچنین است آنچه که شما مردم مکه درخواست می‌کنید لذا اگر خواسته‌های شما هم اجابت بشود، ایمان نمی‌آورید و در آن صورت، سنت الهی حکم می‌کند که شما را هلاک سازد.

یادآور می‌شویم که نشانه‌های نه‌گانه موسی عليه السلام عبارت بودند از: فرستادن طوفان، ملخ، شپش، غوک، فرود آوردن باران خون و قحطی، کمبود میوه‌ها، دادن عصا و ید بیضا که تفسیر بیشتر آنها در سوره اعراف «آیه ۱۳۳» گذشت. به‌قولی مراد از آیات نه‌گانه: وصایا و سفارشهای نه‌گانه‌ای است که در تورات مطرح شده است چنان‌که در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی از صفوان بن عسال رضی الله عنه آمده است که فرمود: روزی دو یهودی باهم نشسته بودند، در این اثنا یکی از آنها به رفیق خود گفت: بیا نزد این پیامبر برویم و از او سؤالی بکنیم. پس نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله آمده و از ایشان درباره این فرموده خداوند جل جلاله: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) سؤال کردند، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «آیات نه‌گانه موسی عليه السلام عبارت بود از این توصیه‌ها:

۱ - چیزی را با خدا شریک نیاورید.

۲ - زنا نکنید.

۳ - نفسی را که خداوند جل جلاله کشتن آن را حرام ساخته، جز به حق نکشید.

۴ - دزدی نکنید.

۵ - سحر نکنید.

۶ - بی‌گناهی را به سوی سلطانی نبرید تا او را به قتل رساند.

^۱ نگاه کنید به آیات «۹۰-۹۳» از همین سوره.

۷ - ربا نخورید.

۸ - زن پاکدامنی را به فحشا متهم نکنید.

۹ - و بر شماست ای یهود - مخصوصا - که در روز شنبه تجاوز نکنید».

آن دو یهودی چون این بیان رسول اکرم ﷺ را شنیدند، دستها و پاهای ایشان را بوسیدند و گفتند: گواهی می‌دهیم که شما رسول بر حق خدایید. رسول اکرم ﷺ فرمودند: «پس چه چیز شما را از اسلام آوردن باز می‌دارد؟»، گفتند: داوود ﷺ از خدا ﷻ خواست که پیامبری پیوسته در نسل وی باشد لذا ما از آن می‌ترسیم که اگر مسلمان شویم، یهودیان ما را به قتل رسانند».

ابن‌کثیر بعد از نقل این روایت اضافه می‌کند: «این وصایا و سفارشها به اقامه حجت علیه فرعون و قومش ربطی ندارد و شاید آن دو مرد یهودی از رسول خدا ﷺ راجع به کلمات (احکام) نه گانه در تورات سؤال کرده بودند لذا کار بر راوی مشتبه شده و آنها را (معجزات) تصور کرده پس قول مشهور و راجح همان قول اول است». «پس، از بنی اسرائیل پرس آن‌گاه که نزد آنان آمد» این آیات و نشانه‌ها و پرسش تو از آنها نه برای کسب آگاهی از این امر بلکه از باب استشهاد برای ازدیاد یقین و اطمینان توست. آری! از آنان پرس که آیا این آیات همان‌گونه نبوده است که ما بیان کرده‌ایم؟ و کسانی که از این امر مورد پرسش قرار می‌گیرند، مؤمنان بنی اسرائیل اند؛ مانند عبدالله بن سلام و یارانش «و فرعون به او» یعنی: به موسی ﷺ «گفت» بعد از مشاهده همه آن معجزات «ای موسی! بی‌گمان من تو را جادو شده می‌پندارم» مسحور: کسی است که جادو شده و بر اثر آن عقلش آشفته و درهم‌وبرهم گشته است.

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ بِفِرْعَوْنِ مَثْبُورًا



«گفت» موسی ﷺ در پاسخ فرعون: «قطعا تو خوب می‌دانی که این‌ها را» یعنی: این نشانه‌ها و معجزات را «که باعث بینشها است» یعنی: دلایلی روشنگرانه است که به وسیله آنها به قدرت و وحدانیت حق تعالی راه توان برد «جز پروردگار آسمانها و

زمین نفرستاده است و بی گمان من تو را» ای فرعون «هلاک شده می پندارم» ظن: در اینجا به معنی یقین است، یعنی: یقین دارم که تو هلاک می شوی. ثبوت: هلاکت و خسران است.

فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ﴿١١٣﴾

«پس فرعون تصمیم گرفت که آنان را از آن سرزمین برکند» یعنی: فرعون تصمیم گرفت که بنی اسرائیل و موسی عليه السلام را از سرزمین مصر برکند؛ با تبعیدشان از آن «پس او و کسانی را که همراه وی بودند» یعنی: فرعون و سپاه وی را که در تعقیب موسی عليه السلام بودند «همه یکجا غرق ساختیم» در دریای بلا، که دریای سرخ (بحر قلزم) بود.

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ﴿١١٤﴾

«و پس از او» یعنی: پس از فرعون یا پس از موسی عليه السلام، چرا که نص هر دو احتمال را دارد «به بنی اسرائیل گفتیم: در زمین ساکن شوید» یعنی: در سرزمین بیت المقدس. هرچند سیاق مقتضی آن است که تمام زمین مراد باشد، یعنی در سراسر زمین پراکنده شوید «پس چون وعده آخرت فرارسد» یعنی: وعده سرای آخرت که همانا قیامت است. یا نوبت فسادافگنی دیگر شما - که در اول سوره ذکر شد^۱ - فرارسد «شما را درآمیخته با هم محشور می کنیم» از قبرهایتان به طوری که از هر مکانی با هم در آمیخته آید، یعنی: مؤمن با کافر درهم آمیخته است - بنا بر وجه اول در تفسیر این آیه - اما بنا بر وجه دوم که مراد پراکندن آنان در سراسر زمین می باشد، معنی این است: شما را از سرزمین های مختلف و پراکنده به سوی سرزمین مقدس گرد می آوریم - تا برای بار دوم قتل عام شوید - بنابراین وجه، آیه کریمه بر وضعیت کنونی بنی اسرائیل که در

^۱ نگاه کنید به آیه (۴) و آیات بعد از آن.

حال گردآمدن در سرزمین مقدس اند مصداق پیدا می کند و قطعاً خدای عزوجل زمینه را برای شکست و کشتار دوم آنان آماده خواهد کرد.^۱

وَالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَالْحَقِّ نَزْلًا وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿١٠٥﴾

«و آن را» یعنی: قرآن را «به حق فرو فرستادیم و به حق فرود آمده است» یعنی: قرآن را جز به حق و راستی فرود نیاورده‌ایم پس قرآن در همه حال به سوی حق فرامی خواند و در تمام امور دربرگیرنده حق است و همیشه بر حق باقی می ماند؛ پس نه با غیر خود آمیخته شده و نه دستخوش کاستی و فزونی و تحریف می شود «و تو را جز بشارت دهنده» به بهشت برای کسانی که اطاعت ورزیده‌اند «و بیم دهنده» به دوزخ برای کسانی که عصیان ورزیده‌اند «نفرستادیم».

وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَلْنَاهُ نَزِيلًا ﴿١٠٦﴾

«و قرآنی که آن را به تفریق فرستادیم» یعنی: این همان قرآن عظیمی است که آن را آرام آرام، به تدریج و بخش بخش بر تو نازل کردیم، نه تماماً در یک بار «تا آن را بر مردم به درنگ بخوانی» یعنی: آن را در طول مدت بیست و سه سال، آهسته آهسته و اندک اندک به درنگ و تأنی بر مردم بخوانی زیرا این شیوه به فهم نزدیک تر و از نظر حفظ آسان تر است «و آن را به فرورستادنی نازل کردیم» یعنی: آن را اندک اندک و به دفعات بر حسب مصالح و رخدادهای نازل کردیم زیرا اگر تمام فرایض و مکلفیتها در یک آن و یک زمان بر مکلفان وضع می شد، یقیناً آنها می رمیدند و تاب نمی آوردند.

قُلْ ءَامِنُوا بِهِ ؕ أَوْ لَا تُوْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿١٠٧﴾

بعد از آن که حقیقت و حکمت نزول تدریجی قرآن ثابت شد آن گاه می فرماید: «بگو» ای پیامبر! «به آن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید» نه ایمان شما چیزی برحقانیت قرآن

^۱ برای روشن شدن بیشتر معنی آیه، نگاه کنید به آیات (۷ - ۴) از همین سوره.

می‌افزاید و نه عدم ایمان شما چیزی از حقانیت آن می‌کاهد «بی‌گمان کسانی که پیش از آن دانش یافته‌اند» یعنی: شکی نیست؛ علمایی که کتابهای آسمانی پیشین را خوانده، حقیقت وحی را شناخته و نشانه‌های نبوت را دریافته‌اند، همچون زید بن عمرو بن نفیل، ورقه بن نوفل و عبدالله بن سلام «چون» قرآن «بر آنان خوانده شود، سجده‌کنان به روی درمی‌افتند» برای خدای سبحان؛ زیرا حق بر آنان پنهان نمی‌ماند.

وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿١٠٨﴾

«و می‌گویند» دانشمندان حق‌پوی اهل کتاب و آشنایان به معارف الهی «پاک است پروردگار ما، به راستی وعده پروردگار ما» به پیروز ساختن مؤمنان «قطعا انجام‌شدنی است» و سرانجام، حق پیروز است.

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ﴿١٠٩﴾

«و گریه‌کنان بر روی خویش می‌افتند» حق تعالی بیان افتادنشان بر رویشان را تکرار کرد تا تأثیر موعظه‌های قرآن در دل‌هایشان را نشان دهد «و می‌افزاید» قرآن «در آنان» با گوش فرادادنشان به آن «خشوع را» یعنی: نرمی و لطافت قلب و رطوبت چشم را. حاصل معنی این است: اگر شما مشرکان به قرآن ایمان نیاورید، پروایی نیست زیرا کسانی که از شما بهترند به آن ایمان آورده‌اند، ایشان دانشمندانی هستند که کتابهای پیشین را خوانده، اوصاف قرآن و پیامبر ﷺ را در کتبشان مطالعه کرده، حقیقت وحی و علایم نبوت را شناخته و قدرت تمییز میان حق و باطل را دارا شده‌اند.

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١١٠﴾

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: «روزی رسول خدا ﷺ در مکه نماز می‌خواندند پس در دعای خود گفتند: «یا الله! یا رحمان!». مشرکان که این

دعایشان را شنیدند، گفتند: به سوی این صائبی بنگرید که ما را از خواندن دو خدا نهی می‌کند اما خود او دو خدا را می‌خواند! پس خداوند متعال نازل فرمود: **(قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ...)**. «بگو: الله را بخوانید یا رحمان را» هیچ‌زایراد و اشکالی ندارد «هر کدام را که بخوانید» یعنی: هر اسمی از اسمای حسناى حق تعالی را که بخوانید خوب است و در خواندن آن بر راه درست و صواب قرار دارید؛ از جمله خواندن الله و رحمان را؛ که خواندن هر دو جایز و نیکوست «زیرا برای او نامهای نیکوست» معنی نیکو بودن نامهای حق تعالی، استقلال هر یک از نامهای او به وصف جلال و بزرگی است. یادآور می‌شویم که اسمای حسناى حق تعالی - چنان‌که در حدیث صحیح آمده است - نودونه اسم است «و نمازت را» یعنی: قرائت نمازت را «نه با صدای بلند بخوان و نه با صدای آهسته و میان‌این» و آن «راهی بجوی» یعنی: راهی میانه بجوی پس نه به آواز بسیار بلند بخوان و نه بسیار آهسته. گفتنی است که این حکم مربوط به نمازگزار منفرد است اما امام باید در دو رکعت اول نمازهای بامداد، مغرب و عشاء و نیز در دو رکعت جمعه و عیدین، قرائت را به آواز بلند بخواند تا کسانی که در پشت سر او هستند، صدای او را بشنوند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این بخش از آیه می‌گوید: این حکم هنگامی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مکه به حال اختفا به سر می‌بردند و چون در آن وقت مشرکان صدای قرائت قرآن را می‌شنیدند، هم قرآن را دشنام می‌دادند، هم کسی که آن را نازل کرده و هم کسی که آن را برای مردم آورده است؛ پس پروردگار نازل فرمود که: «نمازت را به آواز بلند نخوان» که مشرکان بشنوند و قرآن را دشنام دهند، «همچنان آن را آهسته نخوان» که یارانت آن را نشنوند بلکه در میان این و آن، شیوه‌ای میانه بجوی. بعد از آن امت نیز به رعایت این شیوه ملزم شد تا همیشه شرایط و ظروف اولیه نزول قرآن را به‌خاطر داشته باشد.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخْذُ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا ﴿١١١﴾

«و بگو: ستایش خدایی راست که نه فرزندی گرفته» چنان‌که یهود و نصاری و نیز کسانی از مشرکان که می‌گویند: فرشتگان دختران خدایند، چنین می‌پندارند «و نه در جهان‌داری شریکی دارد» چنان‌که دوگانه‌پرستان و مانندشان از فرقه‌هایی که به تعدد خدایان قایلند، می‌پندارند «و نه به سبب ناتوانی او را هیچ دوستی است» یعنی: نه حق تعالی خوار و ناتوان و ناچار است که به موالات و دوستی کسی نیاز داشته باشد چنان‌که «صابئین» می‌پندارند زیرا او از ناچاری و ناتوانی پاک و مبراست پس بنابراین، از دوست و یاور و دستیار و امثال اینها نیز کاملاً بی‌نیاز است «و او را چنان که باید و شاید بزرگ بشمار» یعنی: حق تعالی را به تعظیمی تام و تمام بزرگ بدار و او را به وصف بزرگی و منزّه بودن از فرزند، شریک، دوست، ناتوانی، ذلت و هر آنچه که شایسته شأن وی نیست، توصیف کن و بنابراین، او را ستایش بگوی چرا که او به سبب کمال ذات و تفرد در اوصاف خویش، سزاوار تمام ستایش‌هاست.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه در رد بر یهود، نصاری، مشرکان و صابئین نازل شد. در حدیث شریف به روایت امام احمد و طبرانی از معاذ بن انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیه عز این آیه است: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخْذُ وَلَدًا...)». در حدیث شریف دیگری آمده است: «هر کس این آیه را بخواند، خداوند به مانند زمین و کوهها به او پاداش می‌دهد زیرا خداوند جل جلاله در حق کسانی که می‌پندارند برای او فرزندی است، می‌گوید: ﴿تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا﴾ (نزدیک است که آسمانها از این سخن بشکافند، زمین چاک خورد و کوهها به شدت فرو ریزند) «مریم/۹۰». همچنین در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردی را که از قرضداری خود نزد ایشان شکوه کرد، دستور دادند که آیه: (قُلْ ادْعِ اللَّهَ...) را تا آخر سوره بخواند، سپس سه بار بگوید: توکلت علی الحي الذي لا يموت: بر زنده‌پاینده‌ای توکل کردم که هرگز نمی‌میرد».

(سوره کهف)

مکی است و دارای (۱۱۰) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری آن به «کَهف» بیان داستان شگفت‌انگیز اصحاب کَهف (یاران غار) در آن است.

در فضیلت این سوره احادیثی روایت شده است؛ از آن جمله این حدیث شریف است: «هر کس ده آیه اول از سوره کَهف را حفظ کند - در روایت دیگری آمده است - هر کس ده آیه از سوره کَهف را بخواند - در روایت دیگری آمده است - هر کس ده آیه از سوره کَهف را بخواند، از فتنه دجال ایمن می‌ماند». سنت این است که انسان سوره «کَهف» را در روز و شب جمعه تلاوت کند زیرا در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «هر کس سوره کَهف را در روز جمعه بخواند، این سوره فاصله هر دو جمعه را برای او از نور روشن می‌کند». در روایتی دیگر آمده است: «هر کس کَهف را در شب جمعه بخواند، این سوره بین او تا خانه کعبه را از نور روشن می‌کند».

استاد سید ابوالحسن ندوی رحمته الله در کتابش «تأملات فی سورة الکَهف» می‌گوید: «تمام این سوره کریمه را پیرو و پیرامون یک موضوع یافتیم که می‌توانم عنوان آن را بگذارم: (از ایمان تا مادیت)، من از این فتح بر خود بالیدم و با آن بعد دیگری از اعجاز قرآن کریم و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برایم روشن شد زیرا تا آن وقت نمی‌دانستم؛ کتابی که در قرن ششم مسیحی نازل شده است، می‌تواند تصویری روشن و راستین از مدنیت مادی قرن حاضر را ارائه کند».

محمد بن اسحق در بیان سبب نزول این سوره کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که فرمود: قریش نضربن حارث و عقبه بن ابی معیط را نزد دانشمندان یهود در مدینه فرستاده و به آنان گفتند: از یهودیان درباره محمد سؤال کرده و اوصاف و سخنان وی را برایشان نقل کنید زیرا آنان اهل کتاب پیشین هستند و در باره انبیاء صلی الله علیهم و آلهم و سلم چنان آگاهی‌ای دارند که ما از آن بی‌بهره‌ایم. آن دو به مدینه آمدند و موضوع را با دانشمندان

یهود در میان گذاشتند، یهودیان به آنان گفتند: از محمد درباره سه چیز ذیل سؤال کنید پس اگر شما را از آنها خبر داد، او پیامبر مرسل است و در غیر آن او مردی مفتری و دروغگوست و خود دانید که با او چه می کنید:

۱ - از او راجع به داستان جوانانی سؤال کنید که در عصرهای اولیه گذشته اند، پرسید که داستانشان چگونه بوده است؟ زیرا آنها داستان شگفتی دارند.

۲ - از او راجع به مرد گردشگری که مشرقها و مغربهای زمین را درنوردید پرسید که اخبار وی چگونه بوده است؟

۳ - از او درباره روح پرسید که روح چیست؟ پس اگر به شما از این سه موضوع خبر داد، او به حق فرستاده خدا ﷺ است.

نضر و عقبه به مکه برگشتند و به قریش گفتند: ای گروه قریش! در حقیقت برایتان چیزی آورده ایم که میان شما و محمد فیصله کن است. آن گاه سخنان یهود را با آنان در میان گذاشتند. رؤسای قریش بعد از شنیدن گزارش فرستادگان خود، نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای محمد! ما را از این سه موضوع خبر ده! و آن سه سؤال را مطرح کردند. رسول خدا ﷺ بی آن که استثنا کند (یعنی ان شاء الله بگویند)، به آنان فرمودند: «فردا شما را از آنچه سؤال کردید، خبر می دهم». قریش برگشتند اما رسول خدا ﷺ پانزده روز منتظر وحی باقی ماندند و خداوند متعال برایشان در این باره وحیی نفرستاد، به علاوه جبرئیل علیه السلام نیز نزدشان نیامد تا آن که در مکه غلغله افتاد که: محمد به ما «فردا» را وعده داد و امروز پانزده روز از آن وعده اش گذشته و هیچ خبری هم از سوی وی نیست! رسول خدا ﷺ از درنگ وحی سخت اندوهناک شدند و سخنان مشرکان مکه برایشان دشوار آمد. سپس جبرئیل علیه السلام از سوی خدای عزوجل سوره «کهف» را برایشان فرود آورد که در آن، ضمن این که پروردگار متعال پیامبر خویش را از اندوهگین شدن بر کفر کفار برحذر می دارد، داستان جوانان کهف، داستان مرد گردشگر (ذوالقرنین) و داستان خضر و موسی علیهما السلام را نیز در آن بیان می کند و از روح هم که در سوره «اسراء» پاسخ داد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۝ ١

در نخستین آیه، خداوند عَلَّامٌ بندگانش را تعلیم می‌دهد تا او را در برابر نعمت‌هایی که برایشان ارزانی داشته است و از آن جمله بر نعمت بزرگ فرود آوردن قرآن، سپاس و ستایش گویند:

«همه ستایش‌ها خدایی راست که کتاب را» یعنی: قرآن را «بر بنده خود فر فرستاد» تا او را به وسیله آن بر اسرار توحید، احوال فرشتگان و انبیاء الْبَشَرِ و بر احکام شرعی‌ای که او و امتش را بدانها مکلف و متعبد ساخته است، آگاه گرداند «و در آن هیچ‌گونه کجی‌ای ننهاد» بنابراین، در قرآن هیچ‌گونه تناقض و اختلافی در لفظ یا معنی وجود ندارد و در عین حال، هیچ چیز در آن خالی از حکمت نیست.

قِيمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ۝ ٢

«کتابی قیم» یعنی: قرآن کتابی است راست و درست که در آن هیچ کجی و انحراف و میلی به سوی افراط و تفریط نیست. البته فایده جمع کردن میان نفی کجی و اثبات استقامت، تأکید است زیرا چه بسیار چیزهای راست و مستقیمی هستند که چون نیک تأمل شود، اندک کجی‌ای در آنها مشاهده می‌شود پس این تعبیر، بر نفی وجود کمترین کجی‌ای در قرآن کریم تأکید می‌گذارد. به قولی: قرآن بر کتب آسمانی ما قبل خود قیم؛ یعنی نگهبان، شاهد و مصدق است.

بعد از آن که خداوند عَلَّامٌ کتاب خود را به استقامت وصف کرد، حکمت فرودآوردنش را چنین بیان می‌کند: «تا بیم دهد» کافران را «به عذابی سخت» بآس: عذاب است «از جانب خود» یعنی: این عذاب سخت از نزد حق تعالی فرود می‌آید «و تا مؤمنانی را که کارهای شایسته می‌کنند مژده دهد به این که برای آنان پاداشی نیکوست» آن پاداش بهشت است که هر چه در آن است، نیکوست.

مَلِكِيَّتِ فِيهِ أَبَدًا ﴿٣﴾

آن مؤمنان شایسته‌کار؛ «ماندگارند در آن» یعنی: در آن پاداش نیکو «جاودانه» یعنی: به ماندنی همیشگی که هرگز آن را گسست و پایانی نیست.

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ﴿٤﴾

«و تا بیم دهد کسانی را که گفتند: خداوند فرزندی گرفته است» آنان یهود و نصاری و بعضی از کفار قریش بودند که گفتند: فرشتگان دختران خدایند. شکی نیست که نسبت دادن فرزند به سوی خدای سبحان، از زشت‌ترین انواع کفر است.

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ﴿٥﴾

«به این امر» یعنی: به فرزند داشتن خدای سبحان، یا به این که او فرزندی برگرفته است «نه خودشان علمی دارند و نه پدرانشان» یعنی: خود و پیشینیان‌شان دلیل روشنی بر این امر که خدای سبحان فرزندی گرفته است ندارند بلکه پدران‌شان در این پندار و گمان خویش، بر جهل و گمراهی قرار داشتند و فرزندانشان نیز از آنان تقلید کرده و همگی گمراه شدند «بزرگ سخنی است که از دهانشان برمی‌آید» به کدامین جرأت چنین سخنی را بر زبان آوردند! «جز دروغ‌نمی‌گویند» دروغی که به هیچ وجه ذره‌ای از صدق و راستی در آن نیست.

فَلَعَلَّكَ بَدِيعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَرِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ﴿٦﴾

«مگر تو جان خود راکشده‌ای» یعنی: هلاک‌کننده خویش هستی «در پی آنان» یعنی: در پی روگردانی و اعراض کفار «اگر به این سخن» یعنی: به قرآن «ایمان نیاورند، از اندوه» اسفا: یعنی از خشم یا اندوه بر این افترایشان و بر سایر کفرورزی هایشان. یعنی: ای محمد! کار را بر خود آسان بگیر زیرا مأموریتی که تو برای انجام آن برانگیخته شده‌ای، فقط ابلاغ رسالتی است که ما بر دوش تو نهاده‌ایم و تو هرگز به این مکلف

نیستی که ایمان را در دل‌هایشان وارد کرده و خود را در حسرت خوردن بر کفرشان تلف گردانی.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّمَنَّا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴿٧﴾

«در حقیقت آنچه را که بر زمین است، ما برای آن آرایشی قرار دادیم» یعنی: ما آنچه را که صلاحیت آراستگی برای زمین را دارد؛ مانند حیوانات، نباتات و جمادات و آنچه که به بشر اختراع، اکتشاف و ساختن آن را الهام کرده‌ایم؛ مانند تأسیسات، ساختمانها، البسه، کالاهای مصنوعی و غیره... را برای زمین آرایشی قرار دادیم «تا آنان را بیازماییم که کدام یک از آنان نیکوکارترند» آیا این یکی عمل نیکوتری دارد یا آن یکی؟ و تا بیازماییم که کدام یک از آنان در کاربرد مال، منصب، قدرت و دیگر مواهبی که به وی داده شده، صالح‌تر و شایسته‌تر است. در حدیث شریف آمده است: «در حقیقت دنیا شیرین و خرم است و همانا خداوند متعال جانشین کننده شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید».

وإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُثًا ﴿٨﴾

سپس حق تعالی از زوال و فنای دنیا خبر داده می‌فرماید: «و ما البتة» در هنگام به پایان رسیدن عمر دنیا «آنچه را که بر آن است» یعنی بر زمین است از آن آرایش‌ها «میدانی هموار» و بیابانی صاف و «بی‌گیاه خواهیم ساخت» که در آن نه زراعتی است و نه زینتی، همانند کشتزاری که ملخ آن را خورده باشد.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِن آيَاتِنَا عَجَبًا ﴿٩﴾

سپس حق تعالی به بیان داستان اصحاب «کهف» می‌پردازد. گفتنی است که حکمت در وقوع رخداد «اصحاب کهف»، راه‌نمودن انسانها به امکان وقوع رستاخیز بعد از مرگ و دادن این استنباط به آنان است که اگر آخرت حق است - که حق است - دیگر آرایش‌های دنیا در برابر آن قدر و بهایی ندارد.

«آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از جمله نشانه‌های ما، شگفت‌آور بودند» یعنی: ای محمد! مگر پنداشتی که فقط داستان اصحاب کهف و رقیم که از نشانه‌های ماست، شگفت‌آور بود؟ نه! چنین مپندار زیرا همه آیات و نشانه‌های ما بسان این نشانه - بلکه بیشتر از آن - شگفت‌آورند. کهف: یعنی غاری در کوه. رقیم: نام وادی یا قریه یا سنگ‌نوشته‌ای است که نامهای اصحاب کهف در آن حک شده بود. ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که رقیم: همان سنگ‌نوشته (لوح) است.

مورخان در این امر که غار اصحاب کهف در کجا واقع شده، اختلاف نظر دارند؛ بعضی بر آنند که این غار در وادی‌ای نزدیک عقبه - جنوب فلسطین - قرار دارد، بعضی آن را در نینوی از سرزمین موصل که در شمال عراق واقع است، پنداشته‌اند، بعضی می‌گویند: این غار در جنوب ترکیه در محلی به نام طرسوس از بلاد روم سابق واقع شده است. البته همه این اقوال نیازمند دلیل‌اند. پس بهتر است بگوییم: خداوند ﷻ خود به مکان آن غار داناتر است و اگر در تعیین مکان آن مصلحتی دینی نهفته بود، قطعا حق تعالی و پیامبرش ما را به آن راهنمایی می‌کردند چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ چیز از آنچه که شما را به بهشت نزدیک می‌کند و از دوزخ دور می‌گرداند باقی نگذاشتم مگر این‌که از آن آگاهتان کردم».

إِذْ أَوْى الْفِتْيَةَ إِلَى الْكَهْفِ فَعَالُوا رَبَّنَا إِنَّا مِن لَّدُنكَ رَحِمَةٌ وَهِيَ لَنَا مِن أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿۱۰﴾

«آن‌گاه که جوانان به سوی غار آرام گرفتند» جوانانی چند از اشراف و شاه‌زادگان که پادشاهی ستمگر از آنان خواست تا به شرک و بت‌پرستی گردن نهند، از اجابت این خواسته ناروا سر باز زده و از بیم غارت ایمان خویش از سوی قوم کافر خود، به غاری پناه بردند.

باید دانست که گریز از میان مردم در هنگام رویدادن فتنه‌ها، به‌خاطر حفظ دین خویش امری مشروع است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «نزدیک است دورانی فرا برسد که بهترین مال یکی از شما، گوسفندانی چند باشد که آنها را به قله کوهها و جاهای ریزش باران برده و به این ترتیب، با دین خویش از فتنه‌ها می‌گریزد». پس فقط

در این حالت، یعنی حالت فتنه است که کناره‌گیری از مردم مشروع می‌باشد، نه در غیر آن از حالات زیرا با گوشه‌گیری از مردم، جمعه و جماعت‌ها از انسان فوت می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «مؤمنی که با مردم درمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر می‌کند، بهتر از مؤمنی است که با آنان در نمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر نمی‌کند». «پس گفتند» جوانان موصوف آن‌گاه که به غار وارد شدند؛ «ای پروردگار ما! از جانب خود به ما رحمتی ببخش» یعنی: از نزد خود به ما رحمتی ببخش که مخصوصا از گنجینه‌های رحمت توست و آن عبارت از: آموزش در آخرت، ایمنی از دشمنان و روزی در دنیا است «و برای ما در کار ما راهیابی را آماده ساز» یعنی: کاری را که ما هم‌اکنون بر آن هستیم - که عبارت از مقاطعه و بریدن از کفار است - به سامان برسان.

مفسران نقل کرده‌اند: مردم آن شهر در خارج از آن اجتماع سالیانه‌ای داشتند که در آن گردهم آمده بتان را پرستش کرده و حیوانات را برای آنها قربانی می‌کردند و آن پادشاه ستمگر آنها را به این کار دستور می‌داد پس چون آن جوانان با قوم خود به آن مراسم رفتند، در این کارها به چشم بصیرت نگریسته و دانستند که پرستش جز برای ذاتی که آفریننده آسمانها و زمین است، شایسته نیست آن‌گاه یکی یکی از قوم خویش بریده در مکانی جمع شدند و برای خود معبدی ساختند که در آن فقط خدای یگانه را می‌پرستیدند. پس قومشان به راز کارشان پی‌برده و شاه را از ماجرایشان آگاه کردند، شاه آنان را احضار کرد و حقیقت امر را از آنان پرسید، ایشان بی‌محابا حقیقت را گفتند و او را به سوی خدای عزوجل دعوت کردند. ولی شاه ایمان نیاورد و تهدیدشان کرد و برایشان مهلتی تعیین نمود تا در آن مهلت به شرک برگردند. البته این مهلت از لطف خداوند ﷻ بود که فرصت گریختن را برای آنان آماده کرد.

فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿۱۱﴾

«پس بر گوشه‌هایشان در آن غار پرده گذاشتیم» یعنی: با خواب سنگینی که بر آنان چیره گردانیدیم، گوشه‌هایشان را از شنیدن صداها مسدود کردیم؛ «سالهایی شمرده

شده» یعنی: سالهایی بسیار به شماری معلوم. گفتنی است که بیان تعداد این سالها در پایان داستان می آید.

ثُمَّ بَعَثْنَهُمْ بِنِعْمَةِ آيِ الْكَرِيمِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمْدًا ﴿١٢﴾

«آن گاه آنان را برانگیختیم» یعنی: از آن خواب سنگین بیدارشان کردیم «تا معلوم بداریم که کدام یک از دو گروه» از مؤمنان و کافرانی که در مدت درنگشان در غار با هم اختلاف نظر داشتند «مدت درنگشان را شمارنده ترند» یعنی: مدت باقی ماندنشان را در حال خواب در غار، بهتر در ضبط و حساب می آورند. با چهار آیه فوق، داستان اصحاب کهف به طور مختصر بیان شد، اکنون تفصیل داستان می آید:

ثُمَّ نَفَّضْ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ﴿١٣﴾

«ما خبرشان را بر تو به راستی و درستی حکایت می کنیم» نه همچون اخبار مشوش و غیرمضبوط اهل کتاب که در آن از راستی و درستی نشانی نیست «آنان جوانانی بودند» یعنی: جوانانی کم سن و سال بودند «که به پروردگار خویش ایمان آوردند» یعنی: به یگانگی وی باور و اعتراف کردند «و ما بر هدایتشان افزودیم» یعنی: بر یقین و شناختشان از حق درباره آنچه که اهل زمانشان در آن اختلاف می کردند افزودیم؛ با بخشیدن پایداری و توفیق به ایشان از جانب خویش.

آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که: جوانان نسبت به بزرگسالانی که در دین باطل غوطه ور شده اند، به سوی حق روی آورنده تر و به هدایت گراینده تراند. بر این اساس بود که بیشتر اجابت کنندگان رسول خدا ﷺ - چنان که ابن کثیر نیز گفته است - جوانان بودند اما سالمندان قریش - جز اندکی - بر دین باطلشان باقی ماندند. البته این خود درسی بلیغ برای دعوتگران است.

وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَدْعُوهُ مِن دُونِهِ ۗ إِلَٰهًا لَقَدْ

قُلْنَا إِذَا شَطَطًا ﴿١٤﴾

«و دل‌هایشان را استوار گردانیدیم» یعنی: دل‌های آن جوانان را با شکبیا ساختنشان بر ترک خانواده و دار و دیار، نیرومند و قوی گردانیدیم «آن‌گاه که برخاستند» و در خارج از شهر اجتماع کردند تا بر دین حق و کناره‌گیری از قوم و دیار خویش هم‌پیمان شوند «پس گفتند: پروردگار ما همان پروردگار آسمانها و زمین است» چنان‌که گذشت. بنا به قولی: آنان پادشاه ستمگری به نام «دقلدیانوس» یا «دقیانوس» داشتند که مردم را به‌سوی پرستش طواغیت فرامی‌خواند پس خدای عزوجل آن گروه از جوانان را بر راه حق استوار گردانید و ایشان را در پناه عصمت خویش قرارداد تا برخاستند و گفتند: پروردگار ما همان پروردگار آسمانها و زمین است «جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند» نه با شریک آوردن معبودی دیگر با وی و نه به‌طور مستقل «که در غیر این صورت قطعاً سخن دروغ گفته‌ایم» شطط: غلو و تجاوز از حد در راه ناصواب و در بهتان و ناروا و دوری از حق است.

دو آیه فوق دلالت می‌کنند بر این‌که اگر انسان از همان آغاز کار، در طلب صادق باشد، خداوند عز وجل به او هدایت ارزانی داشته و قلبش را استوار می‌گرداند. البته این درسی است بلیغ برای کسانی که می‌خواهند به اسلام درآیند و به آنها می‌آموزد که قبل از هرچیز باید با خدای خویش صادق باشند.

هَؤُلَاءِ قَوْمًا اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ ۗ إِلَٰهَةً لَّا يَأْتُونَ عَلَيْهِمُ سُلْطٰنٌ بَیِّنٌ فَمَن أَظْلَمُ مِمَّن

اَفْتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا ﴿١٥﴾

اصحاب کهف افزودند: «این قوم ما بجز خداوند معبودانی اختیار کرده‌اند، چرا بر حقانیت آنها برهانی آشکار نمی‌آورند؟» یعنی: چرا بر خدا بودن آنها دلیلی روشن که قابل تمسک باشد، نمی‌آورند؟ «پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ

بندد» و بپندارد که او در عبادت شریکی دارد؟ یعنی: هیچ کس از چنین کسی ستمکارتر نیست.

این نیز درسی است بلیغ برای دعوتگران که اسلام انسان، باید با کفر وی به طاغوت و طاغوتیان همراه باشد.

وَإِذْ أَعَزَّلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْتُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا ﴿١٦﴾

آن‌گاه برخی از آن جوانان برخی دیگر را مخاطب قرار داده گفتند: «و ای یاران! چون از آنها کناره گرفتید» یعنی: چون از پرستشگران بتان بریدید «و کناره گرفتید از آنچه جز خدا می‌پرستند» یعنی: از پرستش بتانشان نیز کناره گرفتید «پس به سوی غار جای گیرید» یعنی: چون از آنان به کناره‌گیری اعتقادی کناره گرفتید پس همین‌گونه به کنارگرفتن جسمانی نیز از آنان کناره گیرید؛ با پناه بردن به سوی غار و مأوی گزیدن در آن.

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که: بریدن حسی و بدنی از اهل کفر نیز همچون بریدن از آنان با روح و اندیشه، اهمیت دارد.

«تا پروردگارتان از رحمت خود بر شما بگستراند» یعنی: تا حق تعالی رحمت خویش را بر شما توسعه داده و شما را از دید قومتان پنهان بدارد، یا بر شما از رزق خویش بگستراند «و برای شما در کارت‌ان گشایشی فراهم سازد» یعنی: شما را در عزم مقاومت علیه شرک و کفر که در صدد سازماندهی آن هستید، پایدار گرداند و چنان کارت‌ان را رونق بخشد که از آن بهره‌مند شوید.

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که اصحاب کهف در حال و مقال و رفتار، به پروردگار خود عارف شده بودند و از کمال معرفتشان بود که دانستند؛ چون از قوم خویش به غار پناه برند، عطا و بخشش الهی در قبال آن حتمی خواهد بود.

﴿ وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزُورُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا ﴾

﴿۱۷﴾

«و آفتاب را می بینی که چون برمی آید، از غارشان به سمت راست میل می کند» و شعاع آن بر ایشان بر نمی تابد تا اذیت شان کند «و چون غروب کند از آنان به جانب چپ» غار «تجاوز می کند» و باز هم مستقیماً بر آنان نمی تابد. یعنی آفتاب در هر دو سوی روز - چه قبل از زوال و چه بعد از آن - به دو جانب راست و چپ متمایل شده دامن برمی چیند و مستقیماً بر غار نمی تابد «در حالی که آنان در گشادگی غار قرار دارند» یعنی: آنان در جایی فراخ و با گستره از غار قرار گرفته اند که از آزار تابش مستقیم آفتاب مصونند و در تمام مدت روز در سایه قرار داشتند لذا خورشید نه در هنگام طلوع و نه در وقت غروب بر آنان نمی تابید. به قولی دیگر معنی این است: در آن غار به سوی شمال گشاده بود پس چون خورشید طلوع می کرد، آفتاب از دست راست غار بر آن می تابید و چون غروب می کرد، از دست چپ غار پس از آنجا که آنها در میانه غار قرار داشتند، آفتاب مستقیماً بر آنان نمی تابید لذا در عین حال که غار در معرض نور خورشید و تهویه مناسب قرار داشت، ایشان از گزند شعاع خورشید در امان بودند «این از نشانه های خداست» که ایشان را در محلی امن و جایگاهی راحت بخش قرارداد و بدنهایشان را از تلف شدن حفظ کرد، از آنجا که ایشان را به غاری راهنمایی کرد که خورشید و هوا هر دو در آن نفوذ و جریان داشت تا بدنهایشان آسیبی نبیند - چنان که ابن کثیر گفته است. و این خود دلیلی بر قدرت بی کران حق تعالی است «خدا هر که را هدایت کند پس همو راه یافته است و هر که را گمراه کند پس هرگز برای او ولی مرشدی نخواهی یافت» ولی مرشد: یعنی کارساز و یار و راهبر. پس خدایا! از تو می خواهیم که ما را از اولیای مرشد خویش قرار دهی.

وَتَحْسَبُهُمْ آيَاتًا وَهُمْ رُفُودٌ وَنُقِلَبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُم بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ
بِالْوَيْدِ لَوْ أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُعبًا ﴿١٨﴾

«و می پنداری» ای بیننده! اگر اصحاب کهف را ببینی «که ایشان بیدارند، درحالی که خفته اند» به قولی: درحالی که ایشان خواب بودند، چشمهایشان باز بود. به قولی دیگر معنی این است: ایشان را به خاطر بسیار پهلو گردانیدنشان بیدار می پنداری چنان که می فرماید: «و آنان را به جانب راست و جانب چپ می گردانیم» در هنگام خوابشان؛ تا زمین اجسادشان را نفرساید و به تحلیل نبرد. شایان ذکر است که حکمت این پهلو گردانیدن در طب جدید شناخته شده زیرا علم جدید به این حقیقت دست یافته که اگر انسان ماه های متوالی به طور بی حرکت بر یک حال باقی بماند، می میرد چرا که املاح بدنش در پهلوئی که رو به زمین است تراکم پیدا می کند «و سگشان بر آستانه غار دو دست خود را گشاده بود» و صید: درگاه غار یا آستانه در است. ابن جریج می گوید: سگشان در بیرون در چمباتمه زده بود، گویی از آنان پاسبانی می کرد. دلیل این که او در خارج در چمباتمه زده بود نه در درون غار؛ این است که فرشتگان به خانه ای که سگ در آن باشد وارد نمی شوند بنابراین، راه ورود فرشتگان به غار نیز باز بود.

ابن کثیر می گوید: «برکت اصحاب کهف شامل سگشان نیز شد و او نیز همانند آنان در این حالت به خواب رفت. و این است فایده محبت نیکان، چرا که آن سگ نیز دارای شأن و مقامی شد، به طوری که حکایت آن در قرآن جاودانه گشت.» آری!

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت، مردم شد

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که فرمود: «در اثنایی که من و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مسجد خارج می شدیم، در آستانه در با مردی روبرو شدیم، آن مرد پرسید: یا رسول الله! قیامت چه وقت است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: چه چیز برای آن آماده کرده ای؟ انس رضی الله عنه می گوید: گویی مرد فروماند پس درنگی کرد و آن گاه گفت: یا رسول الله! برای آن نه نماز بسیاری را آماده کرده ام، نه روزه و نه صدقه بسیاری را ولی

من خدا و رسول وی را دوست می‌دارم. رسول خدا ﷺ فرمودند: پس تو با همان کسانی هستی که دوستشان داشته‌ای».

«اگر بر آنان می‌نگریستی، البته گریزان روی از آنها برمی‌تافتی و از مشاهده آنها آکنده از ترس می‌شدی» چنان ترس و هراسی که سینه را پر می‌کند. به‌قولی: سبب هراس از اصحاب کهف، هیبتی بود که خداوند ﷻ بر آنان افکنده بود. به‌قولی دیگر: اصحاب کهف بدان جهت هراسناک شده بودند که موها و ناخن‌هایشان بلند شده بود.

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ
قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى
طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾

«و این‌گونه آنان را برانگیختیم» یعنی: بعد از آن خواب طولانی بیدارشان ساختیم «تا میان خود از یک‌دیگر سؤال کنند» در باره مدت درنگ‌شان در غار و در نتیجه به قدرت عظیم ما پی ببرند و این رخداد بر یقینشان بیفزاید «گوینده‌ای از آنان گفت: چقدر درنگ کرده‌اید؟» یعنی: در خواب؟ این سؤال بدان جهت در ذهنشان خطوط کرد که خود را در غیر حالتی دیدند که قبل از خواب از خویشتن به‌یاد داشتند «گفتند: یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کرده‌ایم» مفسران می‌گویند: آنان صبحگاه به غار وارد شده بودند و خدای عزوجل در آخر روز از خواب بیدارشان کرد پس این سخنشان بر مبنای غالب گمان بود زیرا کسی که در خواب به‌سر می‌برد، مدت درنگ خویش در حال خواب را نمی‌تواند بسنجد، از این‌روی آنان علم این کار را نهایتاً به خدای سبحان موکول کرده و «گفتند: پروردگار شما به‌مقدار درنگ کردنتان داناتر است» یعنی: شما مدت ماندنتان در غار را نمی‌دانید بلکه آن را فقط خدای سبحان می‌داند و بس «پس یکی را از میان خود با این ورق خود» ورق: نقره مسکوک یا غیر مسکوک است «به شهر بفرستید» به‌قول «واحدی»، آن شهر، شهر «افسوس» بود که ایشان قبلاً ساکن آن بودند و امروزه به آن «طرسوس» می‌گویند «پس باید تأمل کند که

کدام یک پاکیزه‌تر است» یعنی: آن رفیق ما که به شهر می‌رود، باید بنگرد که کدام یک از غذافروشان شهر، غذایی پاکیزه‌تر و دست‌پختی حلال‌تر دارد. به‌قولی: مراد این است که باید بنگرد؛ کدام یک از آنان ذبحی پاک‌تر دارد زیرا غالب مردم آن شهر در زمانی که ایشان به غار پناه برده بودند، کافر بودند و برای بتان قربانی ذبح می‌کردند «پس، از آن» غذای پاک «برایتان خوراکی بیاورد و باید تلافی کند» یعنی: باید در رفت‌وآمد خود بسیار دقت و احتیاط کرده و زیرکی به خرج دهد تا شناخته نشود. یا در معامله دقت کند تا فریب داده نشود «و هیچ‌کس را از حال شما آگاه نگرداند» یعنی: چنان عمل نکند که احدی محل اختفای شما را بداند.

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٢٠﴾

«چراکه اگر آنان بر شما قدرت یابند» یعنی: اگر از شما آگاه شوند و جای شما را بدانند و بر شما دست یابند «شما را سنگسار می‌کنند» و به‌قتل می‌رسانند «یا شما را به کیش خود باز می‌گردانند» همان کیش و آیینی که - قبل از هدایت‌تان - بر آن قرار داشتید «و در آن صورت» یعنی: در صورت بازگشت به دین باطل آنان «هرگز رستگار نخواهید شد» نه در دنیا و نه در آخرت.

وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم

مَسْجِدًا ﴿٢١﴾

«و بدین گونه» مردم آن سرزمین را «بر حالشان آگاه ساختیم» یعنی: چنان‌که آنان را به خواب فروبرده و از خواب برانگیختیم، مردم را نیز از حالشان آگاه ساختیم «تا بدانند که وعده خداوند» به برانگیختن بعد از مرگ «راست است» زیرا حال ایشان در به خواب بردن طولانی و سپس بیدار ساختنشان، همانند حال کسی است که می‌میرد آن‌گاه برانگیخته می‌شود «و» تا بدانند که «در قیامت هیچ شبهه‌ای نیست» پس ذاتی که

بر فروردنشان در خواب به مدت صدها سال و باقی گذاشتنشان بر آن حال بدون غذا و خوراکی ای توانا باشد، قطعا بر زنده کردن مردگان نیز تواناست. به قولی: پادشاه آن عصر از کسانی بود که منکر رستاخیز بودند پس خدای عزوجل این معجزه را به وی نمایاند.

استاد سید ابوالحسن ندوی رحمته الله ترجیحا بر آن است که این رویداد در عهد «هاردین» امپراطور رومانی (۱۳۸ - ۱۱۷م) اتفاق افتاد زیرا در این دوران، دین نصرانیت در آن منطقه رونق یافته بود و پادشاهان آن به این دین ایمان آورده بودند.

نقل است که: سبب آگاهی مردم از حالشان این بود که چون رفیقشان با پول نقره‌ای که از ضرب دوره دقلدیانوس بود، جهت تهیه خوراک به بازار رفت و آن سکه را به بازاریان نشان داد، آنها او را به این متهم کردند که گنجی یافته است و درحالی که او از این طرز رفتارشان و نیز از تغییراتی که در وضع شهر می‌دید، سخت بهت‌زده شده بود، او را به اتهام یافتن گنج نزد پادشاه بردند و او داستان را به آنان باز گفت، پادشاه با درباریانش به سوی غار به راه افتادند تا با او به غار رسیدند.

دنباله ماجرا را قرآن این گونه حکایت می‌کند: «**هنگامی که**» آنان «**میان خود در کارشان با یکدیگر نزاع می‌کردند**» زیرا هنگامی که پادشاه و همراهانش از حالشان آگاه شدند و ایشان را بر آن حال، زنده دیدند خدای عزوجل روح آن جوانان را قبض کرد و ایشان را به سوی خود فراخواند آن‌گاه میان گروهی که خداوند جل جلاله آنها را از راز کار جوانان و این نشانه عظیم آگاه کرد تا به عقیده بعث بعد از مرگ باور پیدا کنند، در این امر که با غار آن جوانان چه بکنند، اختلاف پیدا شد «**پس گفتند**» عده‌ای از آنان بعد از آن که خداوند متعال اصحاب کهف را میراند «**برروی آنها ساختمانی بنا کنید**» یعنی: در غارشان را ببندید و ایشان را به حال خود واگذارید و بر در غار ساختمانی به‌عنوان یادمان‌شان بسازید. گویند: گروهی که این پیشنهاد را دادند، از کفار آن قوم بودند «**پروردگارشان به حال آنان داناتر است**» نسبت به این گروهی که در باره ایشان نزاع می‌کنند که آنها که بودند، چه بودند و چه مدت در غار درنگ کردند. این جمله معترضه‌ای در میان آیه‌است. «**سر انجام کسانی که بر کارشان غلبه یافتند،**

گفتند» یعنی: سرانجام صاحبان قدرت و نفوذ که بر تصمیم‌گیری در باره آنان مسلط بودند، گفتند: «حتما بر غار آنان مسجدی بنا می‌کنیم» نقل است که این گروه صاحب نفوذ، مسلمانان‌شان بودند که پادشاه نیز از ایشان بود و رأی‌شان غالب شد. بناکردن مسجد نیز بر این حقیقت اشعار دارد که آنان مسلمان بودند.

باید دانست: کسانی از پیشینیان که بر سر قبرها مسجد و معبد بنا کرده‌اند، در سنت نبی اکرم صلی الله علیه و آله مورد نکوهش قرار گرفته‌اند پس از احادیث وارده در این باب چنین دانسته می‌شود که این کار از بدعت‌هایی بوده که بعد از گذشت زمان طولانی، در دین نصرانیت پدید آمده است لذا در شرع انور ما بناکردن مسجد بر سر مزارات، نماز خواندن در مزارات و ساختمان‌سازی در آنها جایز نیست.

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامَتُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٢٢﴾

«به زودی خواهند گفت» جمعی از مردم: «اصحاب کهف سه تن بودند و چهارمین آنها سگشان بود» گروهی که می‌گفتند: اصحاب کهف، سه یا پنج یا هفت تن بودند، از اهل کتاب و از مسلمانانی بودند که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره تعدادشان با یک‌دیگر اختلاف داشتند «و می‌گویند» یعنی: بعضی دیگر «پنج تن بودند و ششمین آنها سگشان بود، رجم به غیب می‌کنند» رجم بالغیب: یعنی تیر در تاریکی انداختن و از روی حدس و گمان یا بی داشتن یقین و دانش سخن گفتن «ومی‌گویند» جمعی دیگر «آنها هفت تن بودند و هشتمین آنها سگشان بود» گویی سخن این فرقه به صواب نزدیکتر است، به دلالت این که خداوند جل جلاله آنها را در سلک راجمین به غیب نیاورد «بگو: پروردگارم به شماره آنها دانایتر است» ای گروه‌های اختلاف‌کننده در این امر. این جمله ارشادی است بر این امر که در چنین مقام و موقعیتی بهتر این است که علم این امور به خدای عزوجل برگردانده شود و در باره آن سخن گفته نشود پس نیازی نیست که ما در تعداد اصحاب کهف ژرف‌نگری کنیم «نمی‌داند آنان را» یعنی:

نمی‌داند حقیقت وجودشان را، چه رسد به شمار آنان را «جز اندکی» از مردم. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «من از همان اندک هستم و شمار آنان را می‌دانم، آنها هفت تن بودند». «پس درباره آنان مرأء نکن» مرأء: در لغت به معنی جدال و بگومگوست زیرا بر جدال و مشاجره در این امر، فایده‌ای مترتب نیست «جز به صورت سرسری» یعنی: جز جدالی سطحی و بی تعمق و آن فقط حکایت کردن چیزی است که خداوند متعال به آن حضرت صلی الله علیه و آله وحی کرده است و بس «و در باب آنها از هیچ کس از آنان» یعنی: از اهل کتاب یا غیرشان «سؤال نکن» زیرا آنچه که خداوند جل جلاله خود در این باب بر تو حکایت کرده، تو را از سؤال کردن از کسانی که از این داستان آگاهی درستی ندارند، بی‌نیاز می‌کند.

وَلَا تَقُولَنَّ لِسَائِي إِيَّي فَاعِلٌ ذَلِكَ عَدَا ﴿٢٣﴾ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشْدًا ﴿٢٤﴾

«و هرگز در مورد هیچ چیزی مگو که فردا آن را انجام می‌دهم مگر مقرون به ذکر مشیت خداوند».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: هنگامی که یهود از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد اصحاب کهف سؤال کردند، آن حضرت صلی الله علیه و آله به آنها گفتند: «فردا به شما پاسخ می‌دهم» و ان شاء الله نگفتند پس وحی مدتی از ایشان باز داشته شد تا بدانجاکه این تأخیر وحی بر ایشان سخت دشوار آمد آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سلیمان بن داوود علیهما السلام گفت: امشب بر هفتاد زن گردش می‌کنم (مقاربت می‌کنم) و بعدا هر یک از آنها پسری می‌زاید که در راه خدا جل جلاله می‌جنگد. در این اثنا کسی به وی گفت: بگو ان شاء الله. اما سلیمان علیه السلام ان شاء الله نگفت. پس چون آن شب بر زنانش گردش (مقاربت) کرد، فقط یکی از آنان نصف انسانی [نوزاد ناقص] را به دنیا آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، اگر سلیمان علیه السلام ان شاء الله می‌گفت، حانث نمی‌شد و به سبب گفتن آن، به نیاز خویش دست می‌یافت».

«و پروردگار خود را یادکن» با استغفار، تهلیل و تسبیح «چون فراموش کردی» یعنی: چون فراموش کردی که ان شاء الله بگویی، سپس به یاد آوردی که ان شاء الله نگفته‌ای پس همان دم که به یاد آوردی، ان شاء الله بگویی.

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «حتی اگر کسی بعد از یک سال به یاد آورد که در امری از امور ان شاء الله نگفته است، باید همان لحظه ان شاء الله بگوید». مراد ابن عباس رضی الله عنه این است که: باید سنت «استثنا» را به جای آورد نه این که گفتن ان شاء الله بعد از گذشت آن همه مدت، در احکام فقهی اثری داشته و مثلاً ساقط کننده کفاره یا برطرف کننده حث (سوگندشکنی) باشد. «و» هرگاه چیزی را فراموش کردی «بگو: توقع است که پروردگارم مرا به راهی که از حیث رشد نزدیکتر از این است، هدایت کند» یعنی: امیدوارم که پروردگارم به جای این چیز فراموش شده، مرا به چیز دیگری که خیر یا نفع بیشتر داشته و به صواب نزدیکتر باشد، هدایت کند. یا امیدوارم که پروردگارم از آیات و دلالات نبوت چنان مواهبی به من عطا کند که از داستان اصحاب کهف هم به رشد و هدایت نزدیکتر و دلالت کننده تر باشد. و چنان هم شد زیرا خداوند جل جلاله داستانهای زیادی از انبیای گذشته را بر آن حضرت صلی الله علیه و آله بیان کرد و ایشان را از امور غیبی زیادی که تا قیام قیامت روی خواهد داد، آگاه گردانید.

وَلِيْتُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ﴿٣٥﴾

«و در غارشان سیصد سال درنگ کردند و نه سال نیز بر آن افزودند» یعنی: اصحاب کهف سیصد و نه سال قمری در غار خود به حال خواب به سر بردند.

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لِيْتُوا لَهُمْ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ لِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ﴿٣٦﴾

«بگو: خدا به مدتی که درنگ کردند، داناتر است» ابن عطیه می‌گوید: «مراد؛ مدت بعد از آگاهی بر احوالشان تا زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله، یا زمان بیدار شدنشان تا هنگام مرگشان است». اما زجاج می‌گوید: «مراد؛ مدت درنگ کردنشان در غار است که ۳۰۰

سال شمسی و ۳۰۹ سال قمری بود زیرا هر سیصد سال شمسی، سیصدونه سال قمری می‌شود، چون تفاوت میان هر صد سال قمری با صد سال شمسی، سه سال است و به همین جهت هم پروردگار عزوجل فرمود: سیصدسال درنگ کردند و نه سال هم بر آن افزودند». «علم غیب آسمانها و زمین فقط به او اختصاص دارد» یعنی: علم اموری که از احوال آسمانها و زمین مخفی و غایب مانده است، فقط مخصوص به حق تعالی است و هیچ کس دیگر را بر این امور علمی نیست «چه بینا و شنواست» یعنی: علم او بر همه امور غیبی - اعم از شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها - بسی شگفت‌آور است زیرا در پیشگاه علم حق تعالی غایب و حاضر، پنهان و آشکار و کوچک و بزرگ همه برابرند و هیچ تفاوتی با هم ندارند «برای آنان جز او هیچ یآوری نیست» ضمیر «هم»: برای آنان «به همه اهالی آسمانها و زمین بر می‌گردد «و هیچ کس را در حکم خود شریک نمی‌گیرد» حق تعالی به هر چه اراده کند، حکم کرده و آن را به منصفه ظهور می‌رساند و هیچ کس را در این امر با خود دخیل نمی‌سازد تا از او در کار خویش مشورت یا فرمان طلب کند زیرا آفرینش و امر همه از آن حق تعالی است و او از شریک، وزیر، یاور و مشاور بی‌نیاز است.

وَأَنْتَ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ، وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿١٧﴾

«و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است، تلاوت کن» به تلاوت عبادت، تدبر، عمل و تبلیغ. به این ترتیب خدای سبحان آن حضرت ﷺ را امر کرد که بر تلاوت عاملانه، عابدانه و مدبرانه قرآن مواظبت کنند «کلمات او را هیچ‌تغییر دهنده‌ای نیست» یعنی: آنچه که حق تعالی از آن خبر داده و بدان امر کرده، هیچ کس قادر به تبدیل آن نیست و هیچ کس نمی‌تواند حکم کلماتش را تغییر دهد «و جز او هرگز هیچ پشت و پناهی نیابی» ملتحد: پناهگاه است. یعنی: اگر قرآن رانخوانی، به احکام آن عمل نکنی و از آن پیروی ننمایی، هرگز مکان و مرجعی را نخواهی یافت که بدان پناهبری تا تو را از عذاب خداوند ﷻ ننگه دارد.

وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ
 زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ﴿٢٨﴾

«و با کسانی که پروردگار خود را به صبح و شام یاد می کنند» با استمرار بر نیایش و دعا در تمام اوقات، یا در دو طرف روز «شکیبایی پیشه کن» خدای سبحان به حبیبش دستور می دهد که خود را با گروه فقرای مؤمنان هموا، همراه، پایدار و مقید گرداند «خشنودی او را می خواهند» یعنی: ایشان گروهی هستند که از عبادت و دعایشان فقط خواهان خشنودی حق تعالی هستند «و باید که چشمانت از آنان درنگذرد» یعنی: از آن فقرای مؤمن چشم برمگیر تا به غیرشان از صاحبان شوکت و زینت مشغول گردی. به قولی معنی این است: چشمانت ایشان را حقیر ننگرد «که آرایش زندگی دنیا» یعنی: همنشینی با اهل شرف و سرمایه، یا زینت و تجمل دنیا «را بخواهی و از آن کس که دلش را از یاد خود غافل ساخته ایم» با مهر کوبیدن بر آن «فرمان مبر» همانند این گروهی که به دنیا مشغول بودند و از رسول خدا ﷺ خواستند تا فقرا را از مجلس خویش دور گرداند «و» بدان که اینان همان کسانی هستند که «از هوی و هوس خود پیروی کرده» و آن را بر حق ترجیح داده اند و بنابراین، شرک را بر توحید برگزیده اند «و اساس کارش بر از حد گذشتن است» فرطا: از تفریط است، تفریط عبارت است از: ضایع کردن حق خدا ﷻ و کوتاهی در امر وی به سبب جهالت. سلمان فارسی رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: مؤلفه القلوب - عینه بن حصن و اقرع بن حابس و منسوبانشان - نزد رسول خدا ﷺ آمده و گفتند: یا رسول الله! حقیقت این است که اگر شما در صدر مجلس بنشینید و این گروه و بوی بد جبهه ایشان را از ما دور سازید - منظورشان سلمان، ابوذر، عبدالله بن مسعود و فقرای مسلمان رضی الله عنهم بودند که جبهه هایی پشمینه ای بر تن داشتند و جز این دیگر لباسی بر تنشان نبود - ما در مجلس شما می نشینیم و از شما احکام و مواعظ را می گیریم؛ همان بود که آیه: (وَأْتِلْ مَا أُوحِيَ...) تا (إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا...) نازل شد و این اشراف پیشگان بزرگ منش را به دوزخ تهدید نمود. پس رسول خدا ﷺ بی درنگ بعد از نزول این آیه

برخواستند و به جست‌وجوی این گروه از فقرای مسلمان پرداختند تا ایشان را در آخر مسجد مشغول ذکر خدا عز وجل یافتند پس فرمودند: «ستایش بر خدایی که مرا نمیراند تا آن‌که مرا به حبس کردن نفسم با مردانی از اتمم فرمان داد. ای فقرای مسلمان! زندگی و مرگ من با شماست.»

وَقِيلَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿١٩﴾

«و بگو» به این گروه غافل استکبارپیشه «حق از سوی پروردگارتان رسیده است» نه از سوی غیر وی تا در آن تبدیل و تغییری ممکن باشد. یعنی: من این دین حق را از نزد خود برای شما نیاورده‌ام بلکه آن را فقط از سوی الله عز وجل آورده‌ام «پس هر که بخواهد ایمان آورد» لفظ، لفظ مشیئت است و مراد از آن امر می‌باشد «و هر که بخواهد کافر شود» لفظ، لفظ مشیئت است و مراد از آن خبر دادن می‌باشد. یعنی مادامی که حق همین است پس کسی که کافر و گمراه می‌شود، جز بر خود ستم نمی‌کند و جز به زیان خود گمراه نمی‌شود «بی‌گمان ما برای ستمگران» یعنی: برای کسانی که کفر به خدای عزوجل و انکار پیامبرانش را انتخاب کرده‌اند «آتشی» بزرگ را «آماده کرده‌ایم که سراپرده‌هایش آنان را در برمی‌گیرد» سرادق: خانه ساخته شده از قماش است. پس آیه کریمه آتشی را که به آنان احاطه می‌کند، به سراپرده‌ای تشبیه کرده که بر هر که در درون آن است، احاطه می‌کند و او را دربر می‌گیرد «و اگر فریاد کنند» و فریادرسی جویند تا از گرمای آتش نجاتشان دهد «به نوشاندن آبی مانند فلز گداخته به داد آنان رسیده شود» مهل: هر چیزی است که به آتش گداخته شود از معادن زمین؛ مانند آهن، مس و سرب. به قولی: مهل، رسوب روغن است «که چهره‌ها را بریان می‌کند» به سبب داغی خویش «وه! چه بد آشامیدنی‌ای است» این نوشابه آنان «و چه بد آرامگاهی است» این دوزخی که آنان برای راحتی خود آن را دربر

گرفته و در آن به استراحت می‌پردازند!! تعبیر «آرامگاه» برای دوزخ، از باب تهکم و استهزای آنهاست.

این آیه بیدار باشی است به کسانی که مناصب، مقامات و هوی نفس، مانند خوراکی‌ها، نوشابه‌ها و غیر آن از برخورداری‌ها را بر طاعت خداوند متعال ترجیح می‌دهند.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ﴿٣٠﴾ أُولَٰئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٣١﴾

بعد از آن که حق تعالی حال بدبختان سیه‌روز را ذکر کرد، در اینجا حال نیکبختان را بیان کرده و می‌فرماید: «بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» بدانند که «یقیناً ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است، ضایع نمی‌کنیم» در آخرت. «آنانند که بهشتهای عدن به ایشان اختصاص دارد» عدن: اقامت همیشگی است، یعنی: ایشان علی‌الدوام در آن بهشت‌ها ماندگارند «از فرودست‌شان» یعنی: از زیر غرفه‌ها و از زیر درختان آن بوستانها «جویبارها جاری است، در آنجا با دست‌بندهایی از طلا آراسته می‌شوند» سوار: زینتی است که بر بازو نهاده می‌شود و این زینت شاهان و زنان در دنیا است که در بهشت مردان نیز به آن آراسته می‌شوند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «زیور مؤمن در بهشت تا جایی می‌رسد که آب وضو به آن می‌رسد». «و جامه‌های سبز از سندس و استبرق می‌پوشند» سندس: ابریشم نازک و استبرق: ابریشم ستبر است که آن را دیبا می‌نامند. رنگ سبز را مخصوص ساخت زیرا این رنگ با چشم سازگار است و نیکوترین رنگهاست. چنان‌که علم «الوان» جدیداً به خصوصیات بسیار اعجاب‌انگیز این رنگ پی برده است «در آنجا بر تختها تکیه می‌زنند» تخت‌هایی که بر آنها پرده‌ها و تشک‌ها قرار دارد، یا در آنجا سریرهایی نرم و راحت قرار دارد که خانه و حجله

عروس را به آن می‌آرایند «نیک پاداشی است» این پاداشی که خداوند عَلَّامٌ به آنها داده است «ونیکو تکیه‌گاهی است» این متکاها و سریرها.

❖ **وَأَضْرِبْ لَهُم مِّثْلًا مَّثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَبٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا ﴿٣٢﴾**

«و برای آنان مثلی بزن دو مرد را» یعنی: برای کسانی که به دنیا و آرایش‌های آن فخر می‌کنند و از همنشینی با فقرا احساس حقارت می‌نمایند، آن دو مرد را مثل بزن که یکی از آنها مؤمن و دیگری کافر بود؛ «که به یکی از آنها» که کافر بود «دو باغ از درختان انگور» متنوع و گوناگون «دادیم و پیرامون آن دو باغ را با درختان خرما پوشاندیم» یعنی: بر گرداگرد آن دو باغ از تمام جوانب درختان خرما را رویاندیم «و میان آن دو» باغ «کشتزاری قرار دادیم» که بر رونق و بهجت و غنای آن می‌افزود. به قولی: آن دو مرد، دو برادر از بنی‌اسرائیل بودند. به قولی دیگر: آنها دو برادر از مردم مکه و از قبیله بنی مخزوم بودند؛ یکی به نام اسود که کافر بود و دیگری به نام ابی سلمه که مؤمن بود.

﴿٣٣﴾ **كَلْنَا الْجَنَّتَيْنِ ءَانَتْ أَكْلُهَا وَلَمْ تَنْظِمِ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلْفَهُمَا نَهْرًا ﴿٣٣﴾**

«هر یک از این دو باغ اکل خود را داد» اکلها: یعنی محصول و ثمر و باروبر خود را «و از محصول هیچ کم نکرد» برخلاف آنچه که عادتاً در سایر باغها مشاهده می‌شود زیرا باغها غالباً یک سال میوه بسیار و سال دیگر میوه کم می‌دهند «و میان آن دو جویباری روان کرده بودیم» تا دائماً و بی انقطاع آن دو باغ را آبیاری کند.

﴿٣٤﴾ **وَكَانَ لَهُ ثَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿٣٤﴾**

«و برای او» یعنی: برای صاحب آن دو باغ «میوه فراوان بود» یعنی: صاحب آن دو باغ بجز میوه‌های انگور و خرما، صاحب بهره‌های دیگر از زر و سیم و سایر انواع میوه‌ها نیز بود. به قولی: مراد از ثمر در اینجا مال و ثروت از طلا و نقره است «پس به رفیقش»

یعنی: به برادر مؤمنش «گفت درحالی که با او گفت و گو می کرد» یعنی: در حالی که با او جدال لفظی داشت و بر او فخر می فروخت؛ «من از تو در مال بیش و به اعتبار حشم نیرومندترم» یعنی: من نسبت به تو در تحقق خواسته هایم نیرومندتر و موفق ترم زیرا من خدم و حشم بسیاری را به خدمت می گیرم. بدین سان بود که مال و ثروتش او را - همانند هر سرمایه دار مغرور دیگری - به کبر و غرور کشانیده بود. گفتنی است که فخر ورزیدن به سرمایه، غره شدن به دنیا و برتری منشی بر دیگران با تکیه بر ثروت و پول، حال و وضع دائمی توانگران است؛ مگر کسانی که خدای عزوجل بر آنان رحم کرده باشد - پناه بر خداوند عَلَّامٌ از چنین حالی.

وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴿٢٥﴾

«و داخل باغش شد» مفسران می گویند: آن شخص مغرور و متکبر با این هدف که ثروت و مکنت خود را به رخ برادر مسلمان خود بکشد، دست وی را گرفت و او را به باغ خویش برد، او را در آن می گردانید و عجایب و زیبایی های آن را به وی نشان می داد «درحالی که او به خود ستمکار بود» با کفر و عجب و خودنگری خویش «گفت» آن کافر از فرط غفلت، طول أمل، قلت عقل و ضعف یقین «گمان نمی کنم که هرگز این» باغ «نابود شود».

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿٣١﴾

«و گمان نمی کنم که قیامت برپا شود» به این ترتیب، او منکر رستاخیز گشته و برادرش را از کفر خود به فناء دنیا و برپایی قیامت خبر داد «و اگر هم به سوی پروردگارم بازگردانده شوم، قطعاً بهتر از این را در بازگشت خواهم یافت» او پنداشت که اگر هم به فرض و تقدیر - چنان که رفیقش عقیده دارد - به سوی پروردگار متعال باز گردانده شود، پروردگار به او در آخرت بهتر از این باغ را خواهد داد. البته او این سخن را از روی قیاس غایب بر حاضر گفت، یعنی: چون در دنیا غنی و ثروتمند و مورد اکرام و اعزاز خداوند متعال هستم پس در آخرت نیز این چنین

خواهم بود. شکی نیست که این گونه برداشت و تحلیل نمایانگر به هم ریختن معیارها و ضوابط در ذهن و نهاد او و ناشی از فرط غرور و بدمستی‌ای بود که بر اثر ثروتمندی بر وی چیره شده بود و این خود استدراجی برایش از جانب خدای سبحان بود.

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ: أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا ﴿٣٧﴾

«گفت به او رفیق» مؤمن «او در حالی که با او گفت و گو می کرد: آیا به آن کسی که تو را از خاک آفرید، کافر شدی» از آنجا که پدرت آدم عليه السلام را از خاک آفرید و او اصل و سرمنشأ توست «سپس از نطفه آفرید» که عبارت است از آب منی «آن گاه تو را در هیأت مردی در آورد؟» تو را انسانی نرینه گردانیده و اعضای وجودت را به اعتدال و برابری تمام آراست و وجودت را به پایه اکمال رسانیدی؟ آیا به این بزرگ آفریدگار خویش کافر شدی؟.

این آیه تلویحا به برانگیختن بعد از مرگ اشاره دارد زیرا ذاتی که بر آفرینش ابتدایی قادر باشد، یقینا بر احیای مجدد آن آفریده نیز تواناست.

لَنْكُنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾

سپس برادر مؤمن وی افزود: «لیکن من» اعتقاد دارم که «اوست خدا، پروردگار من» یعنی: من برخلاف تو ولی نعمت خویش را خوب می شناسم و به خدایی او معترفم «و هیچ کس را با پروردگار خود شریک نمی سازم» چنان که توشریک گردانیدی.

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِذْ تَرَىٰ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٣٩﴾

فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَنُصَبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿٤٠﴾

«و چون وارد باغت شدی، چرا نگفتی ماشاءالله» یعنی: چرا در هنگام وارد شدن به باغت نگفتی: «آنچه الله خواسته باشد، همان شدنی است». این سخن را برای آن گفت تا او را به اعتراف بر این حقیقت برانگیزد که آن باغ و هر چه در آن است،

آفریده خداوند جَلَّالٌ و در گرو مشیت اوست؛ پس اگر بخواهد آن را باقی می‌گذارد و اگر بخواهد فانی‌اش می‌گرداند. و چرا نگفتی: «لا قوة الا بالله» یعنی: هیچ نیرویی جز به مشیت خداوند نیست.

این سخن را برای آن گفت تا او را بر اعتراف به عجز و ناتوانی‌اش برانگیزد و به وی بفهماند که توفیق وی در آبادانی آن باغ، فقط نتیجه یاری جَلَّالٌ بوده است نه بر اثر قوت و قدرت خود وی و هیچ کس بر آنچه که در دست وی از دارایی و نعمت قرار دارد، جز به یاری جَلَّالٌ توانا و مسلط نمی‌شود و هیچ چیز جز به مشیت جَلَّالٌ صورت تحقق به خود نمی‌گیرد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوموسی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمودند: «آیا تو را بر گنجی از گنج‌های بهشت راهنمایی نکنم؛ آن گنج لاحول ولا قوة الا بالله است». همچنین در حدیث شریف به روایت انس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آمده است: «خداوند بر بنده‌ای هیچ نعمتی را - اعم از خانواده یا مال یا فرزند - ارزانی نمی‌دارد که او بر آن نعمت (ماشاء الله لا قوة الا بالله) بگوید و در آن، آفتی - بجز مرگ - ببیند». یعنی: در آن هیچ آفتی روی نمی‌دهد، جز این‌که اجل موعود آن فرا رسیده باشد. از این جهت، برخی از سلف گفته‌اند: «هرکس از حال، یا مال، یا فرزندانش خوشش آمد، باید بگوید: ماشاء الله لا قوة الا بالله».

آن گاه شخص مؤمن افزود: «اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی» باکی نیست «پس چه بسا پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد» در دنیا یا در آخرت «و بر آن» باغت «آفتی از آسمان بفرستد» که آن را بر آن باغ مقدر نموده است. به قولی؛ حسبان: عبارت است از صاعقه «تا به زمینی بی‌گیاه و لغزنده تبدیل گردد» یعنی: بر اثر آن آفت یا آن صاعقه، باغ توی کافر به زمینی بی‌گیاه تبدیل گردد که از خشکی و بی‌گیاهی پاها در آن بلغزد.

أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَنْ نَسْتَطِيعَ لَهُ طَلْبًا ﴿٤١﴾

«یا آب آن» باغت «فرورفته شود» در اعماق زمین «تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری» به هیچ نیرنگ و هیچ وسیله‌ای.

وَأَحِيطَ بِشَرِّهِ، فَاصْبِحَ يَوْمَئِذٍ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي
 أَحَدًا ﴿٤٢﴾

«و بر میوه‌های او احاطه کرده شد» یعنی: سرانجام، آفت آسمانی بر باغش زد و میوه‌های باغش را نابود کرد و آنچه باید به او برسد، رسید «پس چنان شد که دست بر دست می‌مالید» یعنی: از افسوس و اندوه و حسرت، دستهایش را برهم می‌زد «برآنچه در آن باغ خرج کرده بود» یعنی: بر اموالی که در آبادانی و سامان‌دهی آن باغ هزینه و صرف کرده بود «درحالی که آن باغ بر داربستهای خود فروافتاده بود» یعنی: ستونهایی که تاکهای انگور را بر آن می‌افکند، فروریخته بود یا دیوارها و سقفها و آبادیهای آن بر روی همدیگر فرو ریخته بود «و» با اندوه و حسرت «می‌گفت: ای کاش با پروردگار خود هیچ کس را شریک نمی‌گرفتم» پس چون بر باد رفتن باغش را دید، آرزو کرد که کاش هیچ چیز را باخدای سبحان شریک نمی‌آورد تا باغش از نابودی به سلامت می‌ماند. یا این سخن را به قصد توبه از شرک گفت.

وَلَمْ تَكُن لَّهُ فِتْنَةٌ يَصُرُونَهُ، مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنْصِرًا ﴿٤٣﴾

«و برای او هیچ گروهی نبود که او را در برابر خداوند یاری دهند» یعنی: آن کسان و خدمتکارانی که او در گذشته به آنها افتخار می‌کرد، هیچ کاری برایش انجام داده نتوانسته و هیچ سودی به حالش نکردند «و خود انتقام‌گیرنده نبود» یعنی: خود هم‌توان و قدرتی نداشت که از الله عَلَّامٌ به سبب نابود ساختن باغش انتقام بگیرد.

هُنَالِكَ الْوَلِيَّةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ﴿٤٤﴾

«در آنجا فقط ولایت به خداوند حق تعلق دارد» یعنی: در آن موقف، نصرت و کارسازی فقط از آن خدای سبحان است و جز او هیچ‌کس و هیچ نیرویی بر این کارسازی توانا نیست. یا معنی این است: در روز قیامت، سلطه و حاکمیت فقط از آن حق تعالی است و هیچ کس در آن روز با وی در ملکش کشمکش نمی‌کند

«او بهتر است از جهت پاداش» دادن به دوستانش «و او بهتر است از نظر فرجام» یعنی: او بهترین بخشنده نیک‌فرجامی به دوستانش می‌باشد. باید دانست که در این داستان برای اهل خرد عبرت‌هاست؛ از جمله این‌که: مغرور شدن به آرایشهای زندگی دنیا به کفر می‌انجامد.

وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقَدِّرًا ﴿٤٥﴾

«و برای آنان زندگی دنیا را مثل بزن» یعنی: برای آنان مثلی بزن که در زیبایی و طراوت و زوال زود هنگام خویش به زندگانی دنیا شباهت دارد؛ «که» زندگانی دنیا «مانند آبی است که آن را از آسمان فرو فرستادیم؛ سپس گیاه زمین با هم درآمیخت» یعنی: چون آب بر گیاهان زمین فرود آمد، گیاهان با هم در آمیختند و به سبب آب رشد کرده و بسیار شدند تا بدانجا که پخته و رسیده گردیدند «پس آخر کار» آن گیاه «چنان درهم شکسته شد که بادها پراکنده‌اش کردند» در گوشه و کنار زمین و دیگر از آن گیاه هیچ اثری نماند، به‌طوری‌که زمین به همان حال اول خود برگشت. یعنی: این چنین است حال و وضع زندگی دنیا؛ که برای آن هیچ بقایی نیست و سرانجام آن منتهی به زوال و نابودی است «و خدا همواره بر هر چیز تواناست» ایجاد می‌کند، فانی می‌گرداند و از هیچ کاری عاجز نیست.

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴿٤٦﴾

«مال و فرزندان زیور زندگانی دنیا» که زندگانی دنیا به آنها رنگ و رونق می‌گیرد پس چنانچه در رضای الهی به کار گرفته نشوند، چیزی نیستند که در آخرت نفعی برسانند «و باقیات الصالحات» یعنی: نیکی‌های ماندگار و طاعات و عباداتی که مسلمانان در دنیا انجام می‌دهند و همه اعمال خیر؛ چه مالی و چه بدنی، اینها هستند که اعمال ماندگار شایسته، یعنی همان باقیات الصالحاتی‌اند که نزد خدا محفوظ

می‌مانند، آری! اینها «نزد پروردگارت از نظر پاداش بهترند» از آن آرایش‌ها و برای صاحبان خود منفعت بیشتری دربر دارند «و از نظر امید نیز بهترند» یعنی: باقیات الصالحات از چیزهایی که صاحبان اموال و فرزندان به آن چشم می‌دوزند امیدبخش‌ترند زیرا باقیات الصالحات بر اساس وعده راستین حق تعالی ماندگارند، درحالی‌که امیدهای مادی اکثراً دروغین و بی‌پایه می‌باشند.

در حدیث شریف به روایت احمد و ابن‌حبان از ابی‌سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اصحاب فرمودند: «در پی به‌دست آوردن باقیات الصالحات بسیاری باشید. اصحاب پرسیدند: چه چیزهایی باقیات الصالحات اند یا رسول‌الله؟ فرمودند: گفتن تکبیر، تهلیل، تسبیح، تحمید و لاحول و لا قوة الا بالله».

وَيَوْمَ نُسِئُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٤٧﴾

سپس خداوند عز وجل به پیامبرش دستور می‌دهد تا منظری از منظره‌های قیامت را به عاشقان دنیا یادآوری نماید: «و» یاد کن «روزی را که کوهها را روان کنیم» روان ساختن کوهها؛ عبارت از برکندن و دورساختن آنها از اماکن آنها و به حرکت در آوردن آنها همانند به حرکت درآوردن ابرهاست. این واقعه در روز قیامت است چنان‌که در آیه دیگری آمده است: (و از تو درباره کوهها می‌پرسند، بگو: پروردگرم آنها را در روز قیامت ریزریز خواهد ساخت سپس آنها را پهن و هموار خواهد کرد، نه در آنها کجی‌ای می‌بینی و نه ناهمواری‌ای) «طه / ۱۰۷ - ۱۰۵». «و زمین را بارز شده می‌بینی» بروز زمین؛ آشکار گشتن آن و از بین رفتن چیزهایی است که آن را می‌پوشانند، مانند کوهها، درختان و ساختمانها «و آنان را گرد می‌آوریم» یعنی: تمام خلائق را بعد از برانگیختنشان از همه جا به سوی موقف محشر گرد می‌آوریم «پس هیچ کس از آنان را فرو نگذاریم» مگر این‌که او را به سوی آنجا گرد می‌آوریم.

وَعَرِضُوا عَلَيَّ رَبِّكَ صَفًا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّن نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا ﴿٤٨﴾

«و آنان به صف بر پروردگارت عرضه می‌شوند» یعنی: همه به صف نزد حق تعالی حاضر کرده می‌شوند پس به آنها می‌فرماید: «به راستی همان‌گونه که نخستین بار شما را آفریده بودیم» با پای برهنه و بدن لخت و عریان «به سوی ما آمدید» چنان‌که در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «مردم در روز قیامت با پای برهنه، بدن عریان و بدون ختنه حشر می‌شوند». عائشه رضی الله عنها می‌گوید: گفتیم؛ یا رسول‌الله! مردان و زنان همه به سوی یک‌دیگر می‌نگرند؟ فرمودند: «کار سخت‌تر و هولناک‌تر از آن است که بعضی به سوی بعضی دیگر بنگرند». «بلکه می‌پنداشتید که هرگز برای شما وعده‌گاهی مقرر نمی‌کنیم» یعنی: در دنیا بر این پندار بودید که برانگیخته نمی‌شوید و برای شما موعدی مقرر نمی‌داریم که در آن شما را در برابر اعمالتان مورد بازپرسی و مجازات قرار دهیم.

وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿٤٩﴾

«و کتاب در میان نهاده می‌شود» مراد از کتاب، نامه‌های اعمال است. یعنی: کارنامه هر کس در دستش نهاده می‌شود؛ کارنامه نیکبختان در دست راستشان و کارنامه شقاوت پیشگان در دست چپشان «آن‌گاه مجرمان را از آنچه در آن است، ترسان می‌بینی» یعنی: مجرمان را از افتضاحی که در پی تحویل دادن آن نامه در آن جمع عظیم دامنگیرشان می‌شود و نیز از عذاب دردناک، هراسان و بیمناک می‌بینی «و می‌گویند: ای وای بر ما، این چه نامه‌ای است که هیچ کوچک و بزرگی را فرونگذاشته، جز این‌که آن را به حساب آورده است» یعنی: این نامه هیچ گناه صغیره و کبیره‌ای را فرو نگذاشته، جز این‌که آن را در ضبط و ثبت و حساب آورده و این‌در مورد گناهکارانی است که مرتکب گناهان کبیره شده و از آنها توبه نکرده‌اند و اینان گناهان صغیره را نیز در نامه‌های اعمالشان می‌یابند. اما کسانی که از گناهان کبیره پرهیز کرده‌اند، متوجه می‌شوند که گناهان صغیره از نامه اعمالشان محو شده‌است چنان‌که آیه (۳۱) از سوره

«نساء» بر این حقیقت دلالت می‌کند «و آنچه را که کرده بودند» در دنیا از معاصی «حاضر می‌یابند» یعنی: نوشته شده و ثبت شده می‌یابند «و پروردگار تو به هیچ کس ستم نمی‌کند» یعنی: احدی از بندگانش را بی‌گناه مورد مؤاخذه و مجازات قرار نمی‌دهد و از پاداشی که انجام‌دهنده طاعت مستحق آن است نمی‌کاهد.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾

«و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس همه جز ابلیس سجده کردند» زیرا او از سجده کردن ابا کرد و استکبار ورزید «او از جن بود» حسن بصری می‌گوید: «ابلیس اصل جن بود چنان‌که آدم اصل بشر است». «پس از فرمان پروردگار خود سرباز زد» یعنی: از طاعت وی سر پیچید «آیا» با این حال «او و نسلش را دوستان خود می‌گیرید» یعنی: ای مردم! آیا بعد از آن‌که ابلیس از سجده کردن ابا ورزید و از فرمان الهی سر پیچید، باز هم او و نسلش را به دوستی خود می‌گیرید «به جای من؟» در نتیجه، از او و نسلش به جای اطاعت من اطاعت می‌کنید و آنها را بدل من می‌طلبید؟ «و حال آن‌که آنها دشمن شمایند؟» یعنی: چگونه کسی را که نه فقط از او هیچ منفعتی ندارید بلکه دشمن شما نیز هست و همه وقت مترصد زیان زدن و ضربه زدن به شماست، بدل کسی می‌گیرید که شما را آفریده و نعمت‌هایی را که در آنها مستغرق هستید، بر شما ارزانی داشته است؟ «شیطان چه بد جانشینی برای ستمکاران است» یعنی: موالات و دوستی و اطاعت شیطان به جای موالات پروردگار سبحان، برای ستمکاران چه بد عوضی است.

﴿٥١﴾ مَا أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مَسْخُذَ الْمُضِلِّينَ عَصَا ﴿٥١﴾

«من آنان را» یعنی: ابلیس و نسل وی را «در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم» یعنی: آنها در تدبیر و سامان دادن کار عالم شرکای من نبوده‌اند، به دلیل

این که من آنان را در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم «و نه در هنگام آفرینش خودشان» حتی در آفرینش خودشان هم از آنان همکاری نخواستهم بلکه آنان نیز همچون سایر مخلوقات، به محض اراده و قدرت مطلقه لایزال من آفریده شده‌اند. البته این حجت و استدلال مانند خورشید درخشان است چراکه مشرکان به این حقیقت که خداوند عَلَّامٌ آفریننده همه اشیاء است، مقرر و معترف بودند «و من آن نیستم که گمراهان را» یعنی: شیاطین یا کافران را «مددکار خود بگیرم» پس هرگاه در امر آفرینش مددکار من نبوده‌اند، دیگر چرا آنان را در پرستش شریک من می‌گیرید؟!.

شیخ سعید حوی رَحِمَهُ اللهُ در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «در همه عصرها و بویژه در عصر ما، رواج نظریه‌های غلط پیرامون اصل پیدایش هستی و پیدایش انسان، از مهمترین اسباب گمراهی بشر بوده‌اند و این نظریه‌ها همه از نظر علمی نقض شده‌اند».

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَاءِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا ﴿٥٢﴾

«و» یاد کن «روزی را که خدا می‌گوید» ای مشرکان! «انهایی را که شریکان من می‌پنداشتید» و بر این پندار بودید که به شما نفعی می‌رسانند و برای شما شفاعت می‌کنند - اعم از بتان و غیر آنها را «ندا دهید» این خطاب در روز قیامت است «پس آنها را بخوانند ولی پاسخی به آنان ندهند و ما میانشان موبقی قرار داده‌ایم» موبق: وادی عمیقی است که خداوند متعال به وسیله آن میانشان جدایی می‌اندازد تا یکی به دیگری نرسد پس مراد از موبق: ورطه و مهلکه است.

وَرَاءَ الْمَجْرُمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾

«و مجرمان آتش دوزخ را می‌بینند و گمان می‌کنند که در آن خواهند افتاد» گمان در اینجا به معنی علم و یقین است، یعنی: می‌دانند و یقین دارند که به دوزخ فرومی‌افتند «و از آن، جای بازگشتن نیابند» یعنی: از دوزخ گریزگاهی نیابند که به آن بگریزند، یا پناهگاهی نیابند که به آن پناه برند.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ﴿٥٥﴾

در این مقام که مقام برپاداشتن حجت علیه مشرکان است، خدای عزوجل نعمت خویش بر خلقش را با نزول قرآن به یاد می آورد: «و به راستی گوناگون بیان کردیم» صرفنا: یعنی به تکرار و گوناگون بیان کردیم «در این قرآن برای مردم» یعنی: به خاطر آنان و برای رعایت مصلحت و منفعت آنان «از هرگونه مثلی» مانند مثلها و داستانهای ذکر شده در این سوره و سوره های دیگر را «و انسان بیش از هر چیز جدل پیشه است» یعنی: انسان بیشتر از هر موجودی که جدل کردن از او متصور می باشد، جدل پیشه است. در حدیث شریف به روایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است: شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر در اتاق من و فاطمه کوبیدند و فرمودند: «آیا شما دو تن نماز نمی گزارید؟» گفتم: یا رسول الله! بی گمان جانهایمان در ید حق تعالی است پس هرگاه که بخواهد، ما را از خواب برمی انگیزد. چون این سخن را گفتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پشت در بازگشتند و پاسخی به من ندادند ولی در همان حالی که می رفتند شنیدم که بران خود می زنند و می گویند: (وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا).

حدیث فوق دلالت می کند بر این که: حجت آوردن به قدر الهی در نپیمودن راه کمال، مقرون به ادب نیست.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأُولَىٰ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا ﴿٥٥﴾

«و چیزی مانع مردم نشد از این که وقتی هدایت» یعنی: اسباب هدایت؛ مانند کتاب و پیامبر و وحی «به سوی شان آمد، ایمان بیاورند و از پروردگارشان طلب آمرزش کنند مگر به انتظار آن که سنت پیشینیان برای آنان نیز پیش آید» سنت پیشینیان: یعنی عادتی که گریبانگیر آنان شد از این که ایمان بیاوردند و آمرزش نطلبیدند تا سرانجام مستحق عذاب شدند «یا» این که «به آنان عذاب گوناگون بیاید» قبلا: عذاب گوناگون یا عذاب رویارو و قابل مشاهده است. آری! به رغم مشاهده معجزات و بیان روشن

وحی، کفار از همان عصرهای نخستین پدیداری کفر و انحراف، مردمی تمردپیشه بودند و از پیامبران الهی خواستار عذاب می‌شدند تا عذاب می‌آمد و ریشه‌شان را برمی‌کند پس کفار مکه هم بسان پیشینیان در انتظار آند که همان سنت بر آنان نیز تکرار شود.

**وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَمُجَدِّدِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ
وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا ﴿٥٦﴾**

«و پیامبران را» یعنی: حاملان رسالت خویش به‌سوی امتها را «جز بشارت‌دهنده» برای مؤمنان «و بیم‌دهنده» برای کافران «نمی‌فرستیم» یعنی: به‌همین دلیل، پیامبران عليه‌السلام امکان آن را ندارند که دل‌های مردم را به‌سوی هدایت سوق دهند بلکه این امکان از آن خدای سبحان و در اختیار اوست «و کسانی که کافر شده‌اند، به باطل مجادله می‌کنند تا به‌وسیله آن حق را پایمال گردانند» یعنی: می‌خواهند تا حق را با جدال و شبهه‌های باطل و بیهوده‌شان نابود گردانیده و آن را با این سخنان به پیامبران - که شما جز بشری مانند ما نیستید - و امثال آن از سخنان بیهوده، ابطال کنند «و» کافران «آیات من را» یعنی: قرآن، حجت‌ها و خوارق عادات پیامبران را «و آنچه را که بدان بیم داده شده‌اند» از هشدارها و تهدیدها «به تمسخر» و ریشخند «گرفتند».

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٥٧﴾

«و کیست ستمکارتر از کسی که به آیات پروردگارش پند داده شده و از آن روگردان شد» و چنان که باید در آن تدبر و تفکر نکرد و به آن ایمان نیاورد «و فراموش کرد آنچه را دست‌های وی پیش فرستاده است» از کفر و گناهان لذا از آنها توبه نکرد؟ یعنی: کسی ستمکارتر از چنین کسی که دستاورد و کاروکردار پیشین خود را فراموش کند، نیست «همانا ما بر دل‌هایشان پرده‌هایی کشیده‌ایم تا قرآن را نفهمند»

یعنی: پرده‌هایی که میان دل‌هایشان و میان رسیدن فهم و دریافت حقیقت به آنها، حایل و مانع می‌شود «و در گوش‌هایشان سنگینی‌ای نهاده‌ایم» که مانع از استماع حق و پذیرش قرآن می‌گردد «و اگر آنان را به سوی هدایت فراخوانی، باز هرگز راه نیابند» زیرا خداوند ﷻ به سبب کفر و گناهان، بر دل‌هایشان مهر نهاده و بر اثر اصرار و پافشاریشان بر کفر و عصیان، استعداد پذیرش ایمان و هدایت را از آنان سلب کرده است.

این آیات ناظر بر گروهی از مشرکان مکه است که در علم ازلی خدای عزوجل چنین رفته که آنها بر کفر خواهند مرد.

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّن يَجِدُوا

مِنْ دُونِهِ مَوْبِلًا ﴿٥٨﴾

«و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است» یعنی: او بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و رحمتش بر همه چیز گسترده می‌باشد، از این‌روست که آنان را به شتاب عذاب نمی‌کند «اگر به جرم آنچه کرده‌اند» از نافرمانی‌ها؛ که کفر و مجادله و روی‌گردانی از جمله آنهاست «آنان را مؤاخذه می‌کرد، قطعا در عذابشان تعجیل می‌نمود» چرا که سزاوار این تعجیل بودند ولی چنین نمی‌کند «بلکه برای آنها می‌عادی است» یعنی: برای عذابشان سررسیدی مقرر و معین است «که هرگز از برابر آن پناهگاهی نمی‌یابند» که به سوی آن پناه برده و از آن عذاب بگریزند.

وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْتَهُم لَمَّا ظَمَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا ﴿٥٩﴾

«و این شهرهایی است» یعنی: شهرهای عاد و ثمود و امثال آن «که چون ستم کردند» مردم آنها با کفر و معاصی «هلاکشان کردیم و برای هلاکشان موعدی معین کردیم» که بدون پس‌و‌پیش واقع گردید. پس کافران در هر زمان و مکانی باید از سرنوشت آنان عبرت گیرند و از تکرار این سنت الهی در مورد خود برحذر باشند.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿٦٠﴾

«و یاد کن هنگامی را که موسی» فرزند عمران پیامبر فرستاده شده به سوی فرعون «به نوجوان خود گفت» آن نوجوان، یوشع فرزند نون همراه و مصاحب موسی عليه السلام بود که هم از او علم می‌آموخت و هم خدمتش را می‌کرد. آری! موسی عليه السلام به یوشع گفت: «همیشه راه می‌روم تا به مجمع البحرین برسم» یعنی: دست از سیر و طلب برنمی‌دارم تا به محل جمع شدن و تلاقی دو دریا برسم. به قولی: مراد از بحرین، بحر اردن و بحر قلزم یعنی محل تلاقی خلیج سویس با خلیج عقبه است. به قولی دیگر: مجمع البحرین، محل تلاقی دریای روم و اقیانوس اطلس در تنگه جبل الطارق روبروی طنجه است «یا آن که بروم مدت‌هایی دراز» و پیوسته تا روزگاری دراز راه پیمایی کنم.

در حدیث شریف به روایت ابی بن کعب رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «موسی در میان بنی اسرائیل مشغول ایراد سخنرانی بود که از او سؤال شد: داناترین مردم کیست؟ در پاسخ گفت: من! این بود که خدای عزوجل بر او عتاب کرد چرا که علم این موضوع را به وی ارجاع نکرده بود. لذا به او وحی فرستاد که ای موسی! من بنده‌ای دارم در مجمع البحرین که از تو داناتر است، موسی گفت: پروردگارا! چگونه می‌توانم به او برسم؟ حق تعالی فرمود: ماهی‌ای را بگیر و آن را در زنبیلی قرار ده و پا در راه بگذار پس هر جا که ماهی را گم کردی، آن بنده‌ام در همانجا است. لذا موسی با خدمتکارش به راه افتاد...».

این آیه درسی است بزرگ برای معلمان و متعلمان، که معلمان باید شایسته‌ترین شاگردان خود را به صحبت خود برگزینند و متعلمان باید از صحبت و خدمت معلم سرنیچند.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَيْبُلُهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾

«پس چون رسیدند» موسی عليه السلام و جوان همراهش. و به قولی: موسی و خضر علیهما السلام «به محل جمع شدن دو دریا» یعنی: به جایی که محل دیدار موسی با

خضر علیهما السلام بود «ماهی خودشان را فراموش کردند» مفسران می‌گویند: موسی و یوشع علیهما السلام از ماهی بریان توشه‌ای برگرفته و آن را در زنبیلی نهادند و - چنان‌که گذشت - خدای عزوجل گم شدن آن را نشانه‌ای برای موسی و جوان همراهش بر دریافت مطلوبشان قرار داده بود پس چون به محل تلاقی دو دریا رسیدند در آنجا به استراحت پرداختند، در این هنگام آن ماهی از زنبیل به دریا پرید و صدای افتادنش به دریا یوشع را از خواب بیدار کرد «و ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت مانند نقبی» آری! خدای عزوجل ماهی بریان شده را زنده کرد و آن ماهی از زنبیل برجست و به دریا پرید. رفتن ماهی را در دریا به «نقب» تشبیه کرد زیرا آن ماهی آب را چنان می‌شکافت که آب از دوسویش مانند طاقی بالا آمده و به فرمان خداوند متعال جامد شده بود، گویی او در آب نقب می‌زد و راه می‌پیمود.

آری! زنده شدن ماهی بریان شده، معجزه‌ای برای موسی علیه السلام و نشانه‌ای بر محل وجود خضر علیه السلام بود.

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ إِنَّا غَدَاءٌ نَأْتِيْنَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَضَبًا ﴿٦٢﴾

«پس چون گذشتند» از مجمع‌البحرینی که میعادگاه ملاقات موسی و خضر علیهما السلام قرار داده شده بود «گفت» موسی «به جوان خود: غذای چاشتمان را بیاور که به‌راستی ما از این سفرمان رنج بسیاری دیده‌ایم» به این ترتیب، موسی از یوشع خواست که آن ماهی بریان‌شده را بیاورد تا تناول کنند چراکه خسته و گرسنه شده‌اند. عجب! که موسی تا از آن مکان مقرر نگذشت، در آن سفر احساس خستگی نکرد و همین‌که از آنجا گذشت، به فرمان خداوند جل جلاله احساس خستگی نمود.

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْنَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْمَوْتَ وَمَا أَنْسَنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ، وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ

فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٦٣﴾

«گفت» یوشع به موسی «آیا دیدی؟» یعنی: به سخنم توجه کن «وقتی که به آن صخره» که در محل مجمع‌البحرین قرار داشت «تکیه کرده آرام گرفتیم» یوشع از آن

صخره نام برد زیرا یادآوری آن متضمن تعیین بیشتر آن مکان بود «من» در آنجا «ماهی» را فراموش کردم و جز شیطان کسی آن را از یاد من نبرد از آن که داستان آن را یاد کنم» یعنی: شیطان بود که با وسوسه خویش از یاد من برد که تو را از داستان عجیب و غریب آن ماهی آگاه کنم که چگونه زنده شد و به دریا پرید «وبه طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت» به راستی سخت موجب شگفتی بود که ماهی مرده بریان شده‌ای که قسمتی از آن هم خورده شده بود، زنده شده به دریا برجهد و اثر روان شدنش در آب هم به صورت کانالی باقی بماند. به این ترتیب، یوشع عذر خود را در فراموشی اش از یادآوری آن امر، به موسی علیه السلام اعلام کرد.

قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَأَرْتَدَّ عَلَيَّ إِنَارُهَا قَصَصًا ﴿١٦﴾

«گفت» موسی علیه السلام «این همان بود که ما می جستیم» یعنی: آنچه تو از گم کردن ماهی در آن مکان یادآوری کردی، دقیقاً همان چیزی است که ما به دنبال آن بودیم زیرا این خود همان نشانه‌ای است که حق تعالی برای ما قرار داده و دلالت می کند بر این که مرد مورد جستجوی ما در همانجاست «پس جستجوکنان بر ردپای خود بازگشتند» یعنی: به همان راهی که از آن آمده بودند بازگشتند، درحالی که ردپای خود را پی جویی می کردند تا راه را گم نکنند.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عِلْمًا ﴿١٦﴾

«پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند» احادیث صحیح بر این امر دلالت دارند که آن بنده، بلیابن ملک‌ان ملقب به خضر علیه السلام بود «که به او رحمتی از جانب خود دادیم» به قولی: رحمت همان نبوت است پس بنابراین قول، خضر علیه السلام پیامبر بود. به قولی دیگر: مراد از رحمت، نعمتی است که خداوند متعال به خضر علیه السلام ارزانی کرده بود و ولایتی است که به وی بخشیده بود. بنابراین قول، خضر علیه السلام پیامبر نبود «و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم» خدای سبحان اموری از علم غیب را که مخصوص خود اوست، به خضر علیه السلام آموخته بود.

نقل است که موسی خضر علیهما السلام را درحالی دید که خود را به جامه‌ای پوشانده بود پس بر وی سلام کرد. و چون در آن سرزمین سلام کردن رسم نبود، خضر علیه السلام از وی پرسید: تو کیستی و سلام را در سرزمینت از کجا آورده‌ای؟ گفت: من موسی هستم. خضر علیه السلام پرسید: موسای بنی اسرائیل؟ گفت: آری! نزد تو آمده‌ام تا به من از دانشی که به تو داده‌اند بیاموزانی.

باید دانست که در سیر و سفر موسی علیه السلام به طلب علم، درسی است بلیغ برای ما مسلمانان، که نباید به هیچ حال از طلب علم دست برداریم، هر چند در آن مدارجی از کمال را پیموده باشیم. همچنین از این داستان می‌آموزیم که عالم باید در برابر کسی که از او داناتر است، متواضع باشد.

قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا ﴿٦٦﴾

«موسی به او گفت: آیا از تو - به شرط این که از رشدی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی - پیروی کنم؟» موسی از خضر علیهما السلام اجازه خواست تا از او پیروی کند، به این شرط که از آنچه خدا جل جلاله به او آموخته است، به وی نیز بیاموزاند. باید دانست که اعلم بودن خضر، دلیل افضلیت وی بر موسی علیهما السلام نیست زیرا گاهی شخص فاضل از شخص مفضول بهره علمی می‌گیرد؛ چنانچه خداوند جل جلاله مفضول را به علمی مخصوص گردانیده باشد که دیگری آن را نمی‌داند. گفتنی است که دانش موسی علیه السلام، علم به احکام شرعی بود در حالی که دانش خضر علیه السلام، علم به بعضی از امور غیبی بود. آری! آموختن موسی از خضر علیهما السلام به معنی افضلیت وی بر موسی علیه السلام نیست زیرا اگر خضر ولی بود موسی علیهما السلام نبی بود و اگر خضر علیه السلام نبی بود، خدای عزوجل موسی علیه السلام را به خلعت رسالت، فضیلت بخشیده بود.

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٦٧﴾

«گفت» خضر به موسی علیهما السلام «تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی» یعنی: توتاب نمی آوری که بر آنچه از علم من می بینی، شکیبایی کنی زیرا علم تو با علم من سر وفاق و سازگاری ندارد، علم تو علم ظاهر است و علم من علم باطن، علم تو علم شریعت است و علم من علم غیب.

وَكَيفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ، خُبْرًا ﴿٦٨﴾

«و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی؟» یعنی: چگونه می توانی بر علمی که به حقیقت آن احاطه نداری، صبر کنی؟ زیرا من کارهایی می کنم که به ظاهر از نظر یک فرد عادی هم جزء منکرات است، چه رسد به تو که یک پیامبر هستی و به دقایق امور نظر داری.

قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿٦٩﴾

«گفت» موسی به خضر علیهما السلام «مرا ان شاء الله شکبیا خواهی یافت» در همراهی خویش «و در هیچ فرمانی تو را خلاف نمی کنم» و به طاعت و پیروی تو پایبند خواهم بود. بدین گونه بود که موسی عليه السلام وعده شکیبایی خود را به مشیت الله جل جلاله موکول کرد زیرا در آنچه که به گردن گرفته بود، بر خودش اعتماد نداشت. البته این شیوه انبیاء عليهم السلام است که به اندازه چشم به هم زدنی نیز بر خویشتن خویش تکیه نمی کنند.

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْتَلِنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٧٠﴾

«گفت» خضر به موسی علیهما السلام «اگر مرا پیروی می کنی پس در باره چیزی از من سؤال نکن» از افعال مخالف با شریعت که از من مشاهده می کنی «تا خود از آن با تو سخن آغاز کنم» یعنی: باید این من باشم که تفسیر و تأویل افعال خویش و چرایی

وچگونگی آنها را برای تو بیان کنم، نه این که تو مرا از آنها مورد سؤال قرار دهی. موسی علیه السلام از باب رعایت ادب شاگرد در برابر استاد، شرط وی را پذیرفت.

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِغُرُقِ أَهْلِهَا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِمْرًا ﴿٧١﴾

«پس رهسپار شدند» و در راه به کشتی‌ای برخوردند پس با کشتی‌نشینان گفت‌وگو کردند که آنان را نیز با خود بردارند، کشتی‌نشینان پذیرفتند و ایشان را با خود برداشتند «تا وقتی که سوار کشتی شدند، آن را سوراخ کرد» به قولی: خضر علیه السلام دیوار کشتی را سوراخ کرد تا آن را معیوب گرداند ولی قسمتی را که به آب نزدیک است، سوراخ نکرد تا به غرق شدن کشتی‌نشینان نینجامد «گفت» موسی به خضر علیهما السلام «آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی» موسی نتوانست خود را نگه دارد و بر آنچه که خضر با کشتی انجام داد، اعتراض نکند لذا این کار خضر را ناپسند شمرد چرا که این کار وی در نگاه اول، به نابودی جانها و اموال می‌انجامید. در بعضی از روایات آمده است: صاحبان کشتی آن دو را بی‌کرایه و به‌طور رایگان با خود در کشتی سوار کرده بودند زیرا آنها خضر را شناخته بودند پس به او و همراهش حرمت نهادند، از این جهت انکار موسی بر خضر شدیدتر بود. یعنی: آیا درست است که آنها به من و تو احسان کنند و تو در برابر آن احسان، کشتی آنان را معیوب کنی؟ «واقعا به کاری عظیم مبادرت ورزیدی» یعنی: عجب کار هول‌انگیز و ناروایی را مرتکب شدی!

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَئِنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٢﴾

«گفت» خضر علیه السلام «آیا نگفته بودم که تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟» خضر علیه السلام همان سخن سابق خود را به وی یادآوری کرد که گفته بود: **لَئِنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا** (آیه / ۶۷).

قَالَ لَا تُؤْخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عَسْرًا ﴿٧٣﴾

موسی به خضر «گفت: مرا به سبب آنچه فراموش کردم مؤاخذه نکن و در کارم بر من سخت نگیر» و با من آسان‌گیر باش، نه سخت‌گیر. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «این عکس‌العمل اول از جانب موسی در برابر خضر، به سبب فراموشی وی بود. در این اثنا گنجشکی آمد و در کنار کشتی به دریا نوک زد، خضر به موسی گفت: بدان که علم من و تو در برابر علم خداوند متعال، جز مانند آنچه که این گنجشک از این دریا کم کرد، نیست.»

فَأُطْلَقًا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَ غُلَمًا فَقَتَلَهُ. قَالَ أَتَلَّتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ﴿٧٤﴾

«باز رهسپار شدند» یعنی: خضر و موسی علیهما السلام از کشتی پیاده شده و به راه خود ادامه دادند «تا به نوجوانی برخوردند پس» خضر «او را کشت» خضر همین که به آن پسر بچه که با اطفال دیگر مشغول بازی بود رسید، سرش را از بدنش برکند و او را به قتل رساند «گفت» موسی به خضر: «آیا نفس زکیه‌ای را بدون این که کسی را به قتل رسانده باشد کشتی؟» یعنی: بی آن که کسی را به ناروا به قتل رسانده باشد تا کشتن آن قصاص تلقی شود؟ نفس زکیه: یعنی شخص پاک و بی گناه «واقعا کار ناپسندی را مرتکب شدی» نکرا: یعنی بسیار زشت و ناپسند.

﴿٧٥﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٥﴾

«گفت» خضر به موسی: «آیا به تو نگفتم که هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟» در اینجا خضر لفظ «لک: به تو» را افزود زیرا سبب عتاب و سرزنش موسی نسبت به سؤال اول وی در اینجا بیشتر و موجب آن قوی‌تر بود چرا که مخالفت موسی یک بار دیگر تکرار شده بود.

قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ﴿٧٦﴾

«گفت» موسی علیه السلام «اگر بعد از این از تو چیزی پرسیدم، دیگر با من همراهی نکن» یعنی: در آن صورت، از رفاقت و همراهی با من صرف نظر کن «همانا از جانب من به حد عذر رسیدی» یعنی: اگر دیگر بار این کار را کردم، تو دیگر در قبال من معذوری و می‌توانی ترکم کنی زیرا اگر باز هم از تو سؤالی بکنم، این سومین بار خواهد بود که با امر تو مخالفت کرده‌ام. البته این سخن، سخن شخص نادمی است که از عملکرد گذشته خویش پشیمان است.

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أُنِيََ أَهْلُ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَ أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ، قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿٧٧﴾

«پس رفتند تا به اهل قریه‌ای رسیدند» به قولی: آن قریه «ایله» بود «از مردم آنجا خوراکی خواستند ولی آنها از مهمان کردن آن دو خودداری کردند» یعنی: مردم آن قریه ابا و ورزیدند از این‌که حق واجبی را که در قبال آن دو میهمان بر ذمه‌شان بود، ادا کنند «پس در آنجا» یعنی: در آن قریه «دیواری را یافتند که می‌خواست فروریزد» یعنی: هیأت و حالت سقوط بر آن دیوار نمایان بود «پس آن را استوار کرد» یعنی: خضر علیه السلام آن دیوار را کج یافت پس آن را به حالت اولی‌اش برگردانید و استوار کرد. در حدیث شریف آمده است: «خضر دستش را بر آن دیوار کشید پس دیوار بی‌درنگ راست شد». «گفت» موسی علیه السلام «اگر می‌خواستی برای این مزدی می‌گرفتی» یعنی: می‌توانستی در قبال راست ساختن و اصلاح دیوار مزدی بگیری.

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَأْنِيكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٧٨﴾

«گفت» خضر به موسی «این است جدایی میان من و تو» یعنی: این ایرادت بر من که چرا از آنان مزدی نگرفتم، جدا کننده من و توست و دیگر هنگام جدایی من و تو فرارسیده است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «یرحم الله

موسی، لوددت انه كان صبر حتى يقص الله علينا من اخبارهما: خدا بر موسی ببخشاید، من دوست داشتم که او شکیبایی می‌ورزید تا خدای عزوجل باز هم از اخبار آن دو بر ما حکایت می‌کرد».

خضر افزود: «به زودی تو را از تأویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت» تأویل: تفسیر، توجیه و بیان دلایلی است که خضر علیه السلام به سبب آن کارهایی را انجام داد که با انکار و استبعاد موسی علیه السلام روبرو شد. آن‌گاه خضر علیه السلام به تفسیر و تأویل کارهایش پرداخت:

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿٧٨﴾

«اما کشتی» یعنی: کشتی‌ای که من آن را سوراخ کردم «از آن مساکینی چند بود» که ضعیف بودند و بر دفع ظلم از خود قدرت نداشتند «که در دریا کار می‌کردند» و جز آن کشتی مال دیگری نداشتند و آن را به مسافران دریایی به اجاره می‌دادند «پس خواستم که آن را معیوب کنم» با برکندن آن تخته پاره «چرا که دروای آنان» یعنی: در پیش روی آنان، یا در پشت سر آنان «پادشاهی بود» کفرپیشه «که هر کشتی‌ای را به زور می‌گرفت» یعنی: هر کشتی سالم و بی‌عیبی را به زور می‌گرفت، نه کشتی‌های معیوب و ناقص را. نقل است که اسم آن پادشاه هدهد بن‌بدد، یا جلندی بن‌کرکر، یا منوار بن جلندی بود.

وَأَمَّا الْعَلَمَةُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ﴿٨٠﴾

«و اما آن نوجوان» که من او را به قتل رساندم «پدر و مادر وی هردو مؤمن بودند» ولی خودش این‌گونه نبود «پس ترسیدیم از آن‌که برآنان در سرکشی و کفر غالب آید» یعنی: ترسیدیم که با پدر و مادر آزاری خویش و عاق شدن ازسوی آنان، در سرکشی و کفران نعمت بر آنها غالب آید. به‌قولی: خضر علیه السلام به سبب الهام الهی

دانست که آن نوجوان از همان بدو امر به کفر گرایش یافته و به زودی کفرش منجر به کفر و گمراهی پدر و مادرش نیز خواهد شد چراکه علاقه مفرط آنان به او، سرانجام به پیروی آنان از او در کفر و طغیان خواهد انجامید.

فَارَدْنَا أَنْ يَبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ﴿٨١﴾

«پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به بهتر از وی عوض دهد» یعنی: به جای آن فرزند، فرزندی بهتر از او را به آنان بدهد «از روی پاکیزگی» یعنی: فرزندی پاک‌نهادتر در دین، در صلاح و وارستگی از گناهان «و نزدیکتر از جهت شفقت» و مهربانی به پدر و مادرش. در حدیث شریف آمده است: «لا يقضي الله للمؤمن قضاء إلا كان خيراً له: خداوند در حق هیچ مؤمنی قضایی را نافذ نمی‌کند مگر این‌که آن قضا به خیر وی است.»

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنَ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ

عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٨٢﴾

«و اما آن دیوار» که من آن را استوار کردم؛ «از آن دو نوجوان یتیم در شهر بود» یعنی: در آن قریه‌ای که قبلاً ذکر شد. ذکر آن به نام «قریه» در آیات قبل و به نام «مدینه» در این آیه، دلیل بر آن است که اسم قریه بر شهر نیز اطلاق می‌شود «و در زیر آن گنجی متعلق به آن دو بود» یعنی: در زیر آن دیوار، مالی بزرگ از آن دو نوجوان یتیم پنهان ساخته شده بود. کنز: مال مدفون است «و پدرشان نیکوکار بود» لذا صلاح پدر مقتضی آن بود که رعایت حال فرزندانش بشود و مالشان از نابودی حفظ گردد «پس پروردگار تو خواست که آن دو نوجوان به حد رشد برسند» یعنی: به کمال بلوغ و تمام رشد خود برسند «و گنجینه خود را بیرون آورند» از آن مخفی‌گاه پس اگر دیوار فرو می‌ریخت، گنج هم از زیر آن بیرون می‌آمد و چه بسا تلف می‌شد. «که» این کار و

این تدبیر «رحمتی از جانب پروردگارت بود» بر آن دو جوان یتیم، به سبب صالح بودن پدرشان «و من آن را از امر خود» یعنی: از اجتهاد و رأی خود «نکردم» بلکه این کارها همه به دستور خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ بود «این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی» یعنی: آنچه گفتم، تفسیر آن کارهایی است که صبر تو از آنها به سر آمد و بر آنها تاب سکوت نیاوردی.

لذا روشن شد که هر سه رویدادی که خضر عَلَيْهِ السَّلَامُ در آنها دست برد، از باب انتخاب شر آسان‌تر در برابر شر و زیان سنگین‌تر، یعنی رعایت قاعده «یختار اهون الشرین» بود. در صحیح بخاری آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حدیث شریف فرمودند: «خضر را خضر نامیدند زیرا او بر روی بوته علف خشکی نشست، بناگاه آن بوته خشک از زیر پایش سبز و خرم به جنبش درآمد».

جمهور علما بر آنند که خضر عَلَيْهِ السَّلَامُ در گذشته است، به دلیل این حدیث شریف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که اندکی قبل از درگذشت خویش فرمودند: «این شب را خوب به خاطر بسپارید زیرا در رأس صد سال بعد از این تاریخ، هیچ یک از کسانی که هم‌اکنون بر روی زمین زنده‌اند، زنده باقی نمی‌مانند». اما گروهی بر آنند که خضر عَلَيْهِ السَّلَامُ زنده است زیرا از چشمه حیات نوشیده است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٨٣﴾

«و از تو در باره ذوالقرنین می‌پرسند» سؤال‌کنندگان، کفار مکه بودند که به اشاره یهود از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این باره پرسیدند «بگو: به زودی بر شما از حال وی خبری خواهم داد» از طریق وحیی که بر من نازل می‌شود.

ذوالقرنین بنا به قولی همان اسکندر فرزند فیلیبوس یونانی (۳۳۰ ق. م) بانی شهر اسکندریه است که تمام دنیا را تصرف کرد. اما اشکال این قول در این است که این اسکندر، کافر و شاگرد ارسطو بود. به قولی: ذوالقرنین ابوکرب حمیری است که او نیز جهانگشا بود. و به قولی: ذوالقرنین فرشته‌ای از فرشتگان است. به قولی دیگر: او «سایرس - ۵۹۹ ق. م» است که شرق و غرب دنیا را به زیر فرمان خویش درآورد. ولی

بنابر تحقیق مولانا ابوالکلام آزاد، او کورش کبیر (قرن ششم قبل از میلاد) است. به هر حال، نص قرآنی در باره شخصیت ذوالقرنین و زمان و مکان وی چیزی نمی‌گوید زیرا هدف، عبرت گرفتن از داستان اوست و این هدف، با همین مقدار برآورده می‌شود، هرچند که صاحب تفسیر «الاساس» تحقیق مولانا ابوالکلام را از همه اقوال در این باره قوی‌تر دانسته است. از جمله دلایل مولانا ابوالکلام این است که: از کورش در ایران تمثالی به دست آمده که دارای دو شاخ و دو بال می‌باشد. همچنین تحقیق او نشان می‌دهد که کورش، شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را در نوردید و در تنگه «داریال» سدی نیز بنا کرد که هم‌اکنون در کوه‌های قفقاز موجود است و از جانبی او به دین حقیقی زردشت یعنی به خدای یگانه و روز آخرت مؤمن بود.

وجه تسمیه او به ذی‌القرنین این است که:

۱ - او شرق و غرب زمین را درنوردید.

۲ - به آغازگاه تابش خورشید از جهت مشرق و غروبگاه آن در بحر از جهت مغرب رسید و همه عالم را به تسخیر خویش در آورد.

۳ - یا سرش دو شاخک یا دو برجستگی داشت.

۴ - یا تاجش دارای دو شاخک بود.

و با آن‌که مفسران در ایمان و صلاحش اتفاق نظر دارند اما صحیح آن است که او پیامبر نیست.

إِنَّا مَكِّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَءَايَاتُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴿٨٤﴾

«ما در روی زمین به او تمکین دادیم» یعنی: ما به ذوالقرنین در روی زمین قدرت و نفوذ و برتری دادیم؛ با اسباب و تمهیداتی که برایش فراهم ساختیم، آن‌گونه که او در روی زمین امکان و دسترس تمام داشت تا هرکجا که بخواهد برود و هرگونه که بخواهد عمل کند «و از هر چیزی بدو وسیله‌ای بخشیدیم» یعنی: از آنچه که به مطلوب و خواسته وی تعلق می‌گرفت، بدو راه و سررشته و وسیله‌ای بخشیدیم که به سبب آن به مطلوب خویش دست یابد. نقل است که: چهار پادشاه همه دنیا را به

تمامی به تسخیر خویش در آوردند که دو تن از آنان مؤمن و دو تن کافر بودند، دو تن مؤمن عبارت بودند از: سلیمان و ذوالقرنین و دو تن کافر عبارت بودند از: نمرود و بخت‌النصر.

فَاتَّبِعْ سَبَبًا ﴿٨٥﴾

«پس در پی سببی افتاد» یعنی: ذوالقرنین در پی راه و وسیله‌ای افتاد که او را به محل غروبگاه خورشید برساند. این تعبیر به این حقیقت اشاره دارد که کارهای ذوالقرنین همه در بند اسباب بود، نه از باب خرق عادت.

حَقَّ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْبٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَبْنَذُ الْقَرْنِينَ إِمًّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمًّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ﴿٨٦﴾

«تا آن‌گاه که به غروبگاه آفتاب رسید» یعنی: ذوالقرنین به پایان زمین از جانب مغرب رسید که بعد از آن جز اقیانوس چیز دیگری نیست «و آن را چنین یافت که در چشمه گل‌ولایی فرو می‌رود» حمئه: گل‌آلود سیاه. به قولی: چون ذوالقرنین به ساحل اقیانوس رسید، به نظرش چنین آمد که خورشید در آبی گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند. گفتنی است که این فقط حکایت دید ظاهری چشم است، نه این‌که خورشید حقیقتاً در آب غروب می‌کند چرا که خورشید از زمین بزرگتر است. آری! در غروبگاه به نظر مسافر دریا که شط دریا در معرض دیدش نباشد چنین می‌آید که خورشید در دریا فرو می‌رود و ناپدید می‌شود «و نزدیک آن» یعنی: در نزدیک محل فرورفتن خورشید «قومی را یافت» که آن قوم از کفار بودند «گفتیم» یعنی: الهام کردیم به او که «ای ذوالقرنین! اختیار با توست، یا آنان را عذاب می‌کنی» با کشتن آنان در همان آغاز کار «یا در میانشان روشی نیکو در پیش می‌گیری» با گرمی داشت‌شان و تعلیم شرایع الهی به آنان.

قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا ﴿٨٧﴾

«گفت» ذوالقرنین: راه دعوتشان به سوی حق را انتخاب می‌کنم «اما هر که ستم ورزد» بر خود؛ با پای فشردن بر شرک و نپذیرفتن دعوت «پس زودا که عذابش کنیم» با کشتنش در دنیا «سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می‌شود» در آخرت «آن‌گاه او را عذاب می‌کند» در آن «عذابی سخت» نکرا: یعنی: بسیار سخت و دشوار.

وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جِزَاءُ الْحَسَنِ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ﴿٨٨﴾

«و اما هر که ایمان آورد» به خدا ﷻ و دعوت را تصدیق کند «و عمل کند» به عمل «شایسته» مطابق آنچه که مقتضای ایمان است «پس او پاداشی هر چه نیکوتر خواهد داشت» که همانا بهشت است. همچنین محتمل است که مراد از آن: پاداش دادن وی از سوی ذوالقرنین باشد، یعنی: به او پاداشی نیکو می‌دهم و به او احسان و کرم روا می‌دارم «و به فرمان خود او را به کاری آسان و خواهیم داشت» که بر وی سخت و دشوار نباشد.

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبِيلًا ﴿٨٩﴾

«باز در پی سببی افتاد» یعنی: باز ذوالقرنین در پی راهی غیر از راه اول افتاد، بدین‌سان که جهت مشرق را در پیش گرفت.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجدهَا تَطَّلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سَبِيلًا ﴿٩٠﴾

«تا آن‌گاه که به مطلع الشمس رسید» یعنی: به اولین منطقه‌ای از زمین رسید که خورشید از آن برمی‌آید پس «خورشید را چنین یافت که بر قومی طلوع می‌کند که برای آنان در برابر تابش آن پوششی قرار نداده‌ایم» نه از خانه و نه از لباس بلکه آنان قومی پابرهنه و لخت و عریان هستند که در پناه ساختمان و آبادی‌ای قرار ندارند. این آیه معرف تاریخ زندگی گروهی بدوی است که بی داشتن پناه‌گاه و لباس، به شکل

اولیه زندگی می‌کرده و از صید ماهی تغذیه می‌نموده‌اند. یا معنی آیه این است: میان آن قوم و میان خورشید، جز دریا چیز دیگری حایل نبود. بعضی گفته‌اند: چه بسا او به سرزمینی رسید که خورشید در آن دهها روز تابان باقی می‌ماند، نه غایب می‌شود و نه در زیر پرده و حجابی قرار می‌گیرد و این پدیده در شمالی‌ترین منطقه کره زمین است.

كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ﴿١١﴾

«چنین بود» داستان شکوه و قدرت ذوالقرنین «و قطعاً به خبری که پیش او بود احاطه داشتیم» یعنی: آن‌گاه که به وی پادشاهی و جهانگشایی بخشیدیم، صلاحیت وی را در این امر می‌دانستیم. یا ما بر آنچه که نزد ذوالقرنین از اسباب و آلات و لشکر و غیره بود، آگاهی داشتیم. مراد این است که: کثرت ابزار و آلات و لشکر و سپاه او به‌جایی رسیده بود که جز علم خدای دقیق‌سنج آگاه، علم هیچ کس دیگر به آن احاطه نداشت.

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا ﴿١٢﴾

«باز در پی سببی افتاد» یعنی: باز ذوالقرنین راه سومی را که در عرض مشرق و مغرب از جنوب به سوی شمال است، دنبال کرد.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿١٣﴾

«تا وقتی که به میان دو سد رسید» به‌قولی: این دو سد، دو کوه در ناحیه ارمنستان و آذربایجان است «در ورای آن دو سد قومی را یافت که نزدیک نبود هیچ سخنی را بفهمند» یعنی: سخن دیگران را نمی‌فهمیدند.

صاحب «المنیر» می‌گوید: «این قوم از صقالبه‌اند که در شرق بحیره سیاه در سدی استوار و منیع میان دو کوه نزدیک شهر «باب‌الابواب» یا «دربت» در کوهی به نام «قواق» زندگی می‌کنند و جهانگردان قرن حاضر آن را کشف کرده‌اند.

قَالُوا يٰذَا الْقَرْنَيْنِ اِنَّا يَاۡجُوجَ وَمَآجُوجَ مُفْسِدُوۡنَ فِى الْاَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلٰۤى اَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًا ﴿۱۴﴾

«گفتند: ای ذوالقرنین!» این تعبیر مفید آن است که ذوالقرنین سخنانشان را فهمید و سخن خویش را نیز به آنان فهماند. به قولی: فهمیدن سخنانشان از سوی ذوالقرنین از جمله اسبابی بود که خداوند متعال به او داده بود. به قولی دیگر: آنها این سخن را به ترجمانشان گفتند تا او به ذوالقرنین بگوید: «همانا یا جوج و مأجوج سخت در زمین فساد می‌کنند پس آیا خراجی» یعنی: مالیاتی از اموالمان را «برای تو مقرر کنیم به این شرط که در میان ما و آنان سدی» استوار و نفوذناپذیر «بسازی» که جلو هجوم آنان به سوی ما را بگیرد.

یأجوج و مأجوج دو قبیله از بشر و به قولی از طایفه اتراکاند. فساد افگنی‌شان در زمین بنا به روایتی: عبارت بود از ظلم، جفاجویی، کشتار و دنبال کردن سایر راه و روش‌های فسادآلود. نقل است که آنان در بهار بیرون می‌آمدند و هیچ سبزه‌ای را نمی‌گذاشتند مگر که آن را می‌خوردند و هیچ چیز خشکی را نمی‌یافتند مگر این‌که آن را بر می‌داشتند و می‌بردند.

صاحب تفسیر «المنیر» به نقل از تفسیر «مراغی» می‌گوید: «یأجوج و مأجوج دو قبیله از اولاد یافث بن نوح اند، یأجوج از قوم تاتار و مأجوج از قوم مغول است و اصلشان از پدر واحدی است که «ترک» نامیده می‌شد. بعضی برآند که: این دو قبیله در بخش شمالی آسیا ساکن بودند و قلمروشان از تبت و چین تا اقیانوس منجمد شمالی امتداد داشته و از ناحیه غربی به سرزمین ترکستان منتهی می‌شود و چنگیزخان منسوب به آنان است. سپس می‌افزاید: ولی صحیح‌تر این است که یأجوج و مأجوج قومی ستمگر و خشن هستند که پیشینیانشان از بحیره طبریه می‌گذرند و خدای عزوجل در هنگام نزول عیسی علیه السلام از آسمان، آنان را بر می‌انگیزد چنان‌که در صحیح مسلم و شرح نووی بر آن، آمده است.»

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿١٥﴾

«گفت» ذوالقرنین «آنچه پروردگارم به من دسترس داده است» یعنی: آنچه حق تعالی برایم از قدرت و ملک گسترانده و تمکن بخشیده است «بهتر است» از خراج شما و مرا به خراج شما نیازی نیست. سپس از آنان یاری خواست و گفت: «مرا با قوه‌ای مدد کنید» یعنی: نیازی به خراج شما ندارم بلکه مرا به مردانی از خود که با دست و زور بازوی خویش با من همکاری کنند، یاری کنید، یا مرا در تهیه سامان و آلات ساختمانی یاری کنید «تا میان شما و آنان سدی محکم» و نفوذناپذیر «بسازم».

ءَاتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَاتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا

﴿١٦﴾

«برای من قطعات آهن» یعنی: آهن‌های بزرگی که در ساختمانهای بزرگ و حجیم به کار می‌رود «بیاورید. تا آن‌گاه که برابر ساخت میان آن دو کوه را» صدفین: دو جانب کوه است. یعنی: آنها برایش قطعات آهن را آوردند و پس از آن‌که او زیر بنا و شالوده سد را ریخت، شروع به چیدن آهن‌ها در میان دو کوه کرد و میان دو کوه را از آهن انباشت تا آن را همسطح ساخت آن‌گاه «گفت» به عمله و کارگران: «بدمید» بر این قطعات آهن با آتش و دمه‌های آهنگری «تا وقتی که آن قطعات را آتش گردانید» به قولی: او به نهادن یک دسته از قطعات آهن و سنگ بر روی هم فرمان داد آن‌گاه بر آنها هیزم و زغال ریخت و دستور داد که بر آنها آتش افروخته و با دمه‌ها بدمند تا آن‌که حرارت حاصله، آهن‌ها را تا سرحد ذوب داغ ساخت - و چون بر آهن آتش افروزند، همانند آتش سرخ و مذاب می‌گردد - سپس مس مذاب را آوردند و ذوالقرنین آن را بر روی این لایه از آهن و سنگ ریخت و همین‌طور لایه‌های دیگر را بر روی آن قرار داد «گفت: مس گداخته برایم بیاورید تا روی آن بریزم» در نتیجه لایه‌های آهن و سنگ با مس گداخته خوب به هم جوش خورد و چسبید و خالی‌گاه‌های میان آهن‌ها کاملاً مسدود شد و سرانجام این پیکره از آهن و سنگ و مس گداخته به کوهی آهنین و سدی مستحکم و نفوذناپذیر تبدیل شد. قطر: مس گداخته است.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «جدیدا روش آمیختن مس با آهن برای نیرومند ساختن بیشتر آهن به کار گرفته شده و از افزودن نسبتی از مس به آهن، مقاومت و صلابت آهن دوچندان شده است. گفتنی است؛ این روشی بود که خدای عزوجل ذوالقرنین را به آن راه نمود و آن را قرن‌ها قبل از علم جدید بشر در کتاب جاودان خویش ثبت کرد».

فَمَا اسْتَطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ نَقْبًا ﴿١٧﴾

«در نتیجه یاجوج و ماجوج نتوانستند از آن بالا روند» به دو دلیل: یکی ارتفاع آن و دیگری صافی و لغزندگی آن «و نتوانستند آن را سوراخ کنند» و از زیر آن نقب بزنند، به سبب محکمی و صلابت و ضخامت آن.

مراغی در تفسیر خود می‌گوید: «سدی که ذوالقرنین آن را بنا کرد و بعضی از مورخان در اوایل قرن پانزدهم میلادی آن را مشاهده کردند، در ورای جیحون (آمودریا) در منطقه «بلخ» نزدیک «ترمذ» قرار دارد و نام آن «باب‌الحدید» یا «دروازه آهن» است که تیمور لنگ از آن گذشت و شاهرخ بر آن گذر کرد چنان‌که مورخ اسپانیایی «کلاویگو» در سفر سال «۱۴۰۳م» خویش به منطقه که به‌عنوان سفیر شاه «قشتاله» در اندلس، به دربار تیمور لنگ می‌رفت، آن را مشاهده کرد، همو در توصیف آن می‌گوید: سد باب‌الحدید بر سر راه میان سمرقند و هند قرار دارد». والله اعلم.

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءٌ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ﴿٩٨﴾

«گفت» ذوالقرنین «این» تمکن و دسترسی من به ساختن این سد «رحمتی از جانب پروردگار من است» یعنی: از آثار رحمت پروردگار بزرگ من بر این قوم، یا بر مردم است زیرا این سد میان یاجوج و ماجوج و فسادافروزشان در زمین حایل می‌شود «ولی چون وعده پروردگار من» به خروج یاجوج و ماجوج در آستانه روز قیامت «فرا رسد، آن را در هم کوبد» یعنی: این سد را با زمین هموار، هم‌سطح می‌سازد «و

وَعْدَهُ **پروردگارم**» بر خراب ساختن این سد و خروج یاجوج و ماجوج قبل از روز قیامت؛ «حق است» و ثابت و برگشتناپذیر. این آخرین سخن ذوالقرنین است. صاحب تفسیر «المنیر» می گوید: «اکنون می دانیم که این وعده پروردگار متعال تحقق یافته است زیرا چنگیزخان و سلاله او خروج کردند و در زمین - اعم از شرق و غرب آن - فساد عظیم پراکندند و نشانه‌ها و مظاهر تمدن اسلامی را ویران و خلافت عباسی را در سال (۶۵۶ هـ ق) ساقط کردند». در حدیث شریف به روایت زینب بنت جحش رضی الله عنها آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ از خواب بیدار شدند و درحالی که چهره ایشان سرخ شده بود، فرمودند: «ویل للعرب من شر قد اقترب، فتح الیوم من ردم یاجوج و ماجوج مثل هذا و حلق... ای وای بر عرب از شری که تحقیقا نزدیک شده است، امروز از سد یاجوج و ماجوج به این اندازه گشوده شد - و دست خویش را حلقه کردند - گفتم: یا رسول الله! آیا درحالی که نیکان در میان ما هستند، هلاک می شویم؟ فرمودند: آری! آن گاه که فساد و پلیدی بسیار شود». بلی! آن حلقه که پیامبر اکرم ﷺ بدان اشاره کردند، بزرگ و بزرگتر شد تا آن که در نیمه اول قرن هفتم هجری به خروج تاتار و مغول انجامید. والله اعلم.

❖ **وَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَهُمْ جَمَاعًا ﴿٩١﴾**

«و بعضی از آنان را» یعنی: بعضی از مردم را «در آن روز» یعنی: در روز خروج یاجوج و ماجوج «رها می کنیم تا موج آسا در بعضی دیگر درآمیزند» یعنی: مردم در روز خروج یاجوج و ماجوج درهم می آمیزند و قتل و کشتار بسیار گشته کشتزارها نابود و سرمایه‌ها تلف می شود. و همه اینها قبل از برپایی قیامت و قبل از نفخ صور در زمانی است که برای ما معلوم نیست. یا معنی این است: مردم در روز قیامت موج آسا درهم می آمیزند زیرا خروج یاجوج و ماجوج از نشانه‌های نزدیکی قیامت است «و در صور دمیده شود» و دمنده اسرافیل عليه السلام است. به قولی: این نفخه دوم است، به دلیل این فرموده وی: «پس گرد آوریم آنان را، گردآوردنی» یعنی: پس از متلاشی شدن و

تبدیل شدن اجسادشان به خاک، آنان را زنده می‌گردانیم سپس همه را به سوی محشر گرد می‌آوریم.

وَعَرْضًا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ﴿١٠٠﴾

«و آن روز دوزخ را آشکارا پیش کافران روبرو آوریم» یعنی: در روزی که گردشان می‌آوریم، دوزخ را برایشان می‌نمایانیم، بدان‌سان که آن را مشاهده کنند تا مشاهده دوزخ زجری بلیغ و رعبی عجیب در آنان پدید آورد.

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غَطَاءٍ عَن ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ﴿١٠١﴾

«به همان کسانی که چشمانشان از یاد من در پرده‌ای بود» یعنی: دوزخ را به همان کسانی می‌نمایانیم که چشمان احساس و بصیرتشان از مشاهده آیات و نشانه‌های من در پرده‌ای بود، نشانه‌هایی که هر کس اهل تفکر و عبرت گرفتن باشد، از مشاهده آنها غافل نمانده و خدای عزوجل را با توحید و تمجید وی یاد می‌کند (و) دوزخ رابه همان کسانی نیز می‌نمایانیم که «توانایی شنیدن» حق «را نداشتند» به سبب اعراضشان از ادله سماعی.

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِ أَوْلِيَاءِ إِنَّا أَعَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ﴿١٠٢﴾

«آیا کافران پنداشته‌اند که بجز من بندگان مرا» که عبارت از فرشتگان و مسیح و شیاطین‌اند «اولیاء بگیرند» یعنی: معبود خویش گیرند؟ آیا این اندیشه ناصواب و ناممکن‌شان موجب عذاب نیست؟ قطعاً موجب عذاب است، آنها باید بدانند که: «همانا ما جهنم را آماده کرده‌ایم تا جایگاه پذیرایی کافران باشد» یعنی: جهنم را آماده پذیرایی کافران ساخته‌ایم که با ورود به آن، با انواع عذاب‌ها مورد پذیرایی قرار می‌گیرند و به جایگاههای خود رهسپار می‌شوند چنان‌که برای میهمان متکا و جایگاه آماده ساخته می‌شود. این تعبیر از باب تهکم و استهزای آنهاست.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿١٠٣﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٤﴾

«بگو: آیا شما را از کسانی که از روی عمل زیان‌کارترین مردمند، آگاه گردانم»
یعنی: ای مردم! آیا شما را از کسانی که از روی زیان و خسران اعمال، از بدبخت‌ترین مردم‌اند، آگاه گردانم؟ آری! آگاهتان می‌گردانم؛ آنان: «کسانی‌اند که کوشش آنان در زندگی دنیا گم شده است» گم‌شدن کوشش، بطلان و نابودی و به‌هدر رفتن آن است «و خود می‌پندارند که نیکو کردارند» یعنی: خود مفتون و دل‌باخته راه و روش باطل خویش‌اند و می‌پندارند که با در پیش گرفتن این راه و روش، کار خوبی انجام داده و از آثار و نتایج آن نفع می‌برند. پس اینان زیان‌کارترین مردمند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِمْ فَبُطِئَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ﴿١٠٥﴾

«آنان کسانی‌اند که به آیات پروردگار خویش» یعنی: به دلایل توحید و یگانگی وی از آیات تکوینی و تنزیلی «کافر شدند و» کافر شدند «به ملاقات او» یعنی: به بعث بعد از مرگ و مابعد آن از امور آخرت «در نتیجه اعمالشان تباه گردید» یعنی: اعمالی که انجام دادند و آن را نیک می‌پنداشتند، تباه شد و دلیل تباه شدن آن، کفرشان است «پس روز قیامت برای آنان هیچ وزنی نخواهیم نهاد» یعنی: در آن روز برای آنان نزد ما هیچ قدر و قیمتی نخواهد بود و هیچ بهایی به آنان نخواهیم داد. در حدیث شریف آمده است: «همانا شخص تنومند و چاق در روز قیامت می‌آید، درحالی‌که [به دلیل اندیشه و عمل ناصواب خویش] نزد خدای عزوجل به اندازه بال پشه‌ای هم، وزن و قیمت ندارد اگر خواستید این آیه را بخوانید: (فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا)». آری! حدیث شریف ناظر بر کسانی است که در اندیشه و عمل خویش، از مصادیق این آیه می‌باشند.

ذَلِكَ جَزَاءُ مَن كَفَرَ وَأَتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ﴿١٠٦﴾

«این» هشدار را بگیرند که: «جهنم جزای آنان است، به سبب این که کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به تمسخر گرفتند» مفسران در تعیین این

«زیانکارترین انسانها» اختلاف نظر دارند؛ به قولی: آنان یهود و نصاری اند، به قولی: آنها کفار مکه و به قولی: آنها راهبان متولی صومعه‌ها اند. همچنین روایت شده است که علی علیه السلام «خوارج» حروریه را نیز از مصادیق آنان دانسته است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» حال و وضع ایشان برضد حال و وضع کسانی است که قبلاً ذکرشان رفت زیرا «باغهای فردوس جایگاه پذیرایی آنان است» که برای گرامیداشت و تجلیل هر چه بیشترشان آماده شده است. فردوس در کلام عرب: به درختان انبوه و به هم پیوسته‌ای گفته می‌شود که اغلب آنها درخت انگور باشد و فردوس در زبان رومی، به معنای باغ است.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ﴿١٠٨﴾

«جاودانه در آنند و از آنجا درخواست انتقال» به جایی دیگر «نمی‌کنند» زیرا باغهای فردوس فرخنده‌تر و گرامی‌تر از آن است که آنان خواستار جایی دیگر غیر از آن شوند. در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی از عباد بن صامت رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا در بهشت صد درجه است که فاصله هر درجه از آن با درجه دیگر، مانند فاصله میان آسمان و زمین است و بلندترین درجه آن، فردوس است که عرش در بالای آن قرار دارد و رودخانه‌های چهارگانه بهشت از آن جاری می‌شود پس هرگاه از خدا جل جلاله می‌خواستید، از او فردوس را بخواهید».

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ نُنْفِذَ كَلِمَتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴿١٠٩﴾

«بگو: اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگارم مرکب باشد، پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان پذیرد قطعاً دریا به پایان می‌رسد، هر چند مانند آن دریا را به طریق مدد بیاوریم» یعنی: اگر کلمات علم خدا جل جلاله و حکمت وی نوشته شوند و آب دریا مرکب قلم باشد و قلم هم بنویسد، یقیناً قبل از آن که کلمات حق تعالی به پایان

رسد، آب دریا به اتمام می‌رسد و اگر مانند آن دریا باز به مدد آن آورده شود و مرکب آن قلم گردد، باز هم آب آن دریای دیگر و همین‌طور دریا‌های دیگر... نیز به پایان می‌رسد، بی آن‌که کلمات پروردگار به آخر برسد زیرا کلمات الهی نامتناهی است. پس هرگاه علم الهی چنین است، دیگر چگونه انسان روی دل به سوی او نکرده و به دین وی در نمی‌آید؟!

از آیه کریمه، کثرت کلمات پروردگار متعال بر می‌آید، به نحوی که قلمها و کتابها نمی‌توانند آنها را در ضبط و شمار آورند. نظیر آن است آیه: ﴿وَلَوْ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرِ يَمْدُ، مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾: (و اگر درختانی که در زمین است، همه قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، کلمات خدا پایان نپذیرد، قطعاً خدا شکست ناپذیر حکیم است) «لقمان/۲۷».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: چون آیه (... وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) [الإسراء: ۸۵]: و شما از علم جز اندکی داده نشده اید) نازل شد، یهود گفتند: بلکه به ما علم بسیاری داده شده است زیرا به ما تورات داده شده و هر کس به وی تورات داده شد، بی گمان به او خیر بسیاری داده شده است. همان بود که آیه: (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ...) نازل شد.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدَهُ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١١٠﴾

«بگو: جز این نیست که من هم مثل شما بشری هستم» یعنی: حال من محدود و مقصور به حال بشریت است و از بشریت به فرشته بودن یا الوهیت در نمی‌گذرد بنابراین، من علم غیب را نمی‌دانم و اگر خدای عالم‌الغیب مرا آگاه نمی‌کرد، نمی‌توانستم به شما از داستان اصحاب کهف و ذوالقرنین خبر دهم «به من وحی می‌شود» پس همین صفت و ویژگی، برای ایجاد فرق و تمایز میان من و سایر انواع بشر کافی است و محور این وحی بر من این است: «که خدای شما خدایی یگانه

است» و شریکی ندارد «پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد» و چنین توقعی را که از شأن مؤمنان است در دل می‌پروراند «باید به کار شایسته پردازد» کار شایسته: هر کاری است که شرع شریف بر خیر بودن آن راهنمایی و تأکید کرده و انجام‌دهنده آن را سزاوار ثواب معرفی کرده است «و هیچ کس را» از خلق «در عبادت پروردگار خویش شریک نسازد» چه آن کس نیکوکار باشد، چه بدکردار، چه حیوان باشد، چه جماد. البته ریا نیز که شرک خفی است، شامل این نهی می‌شود.

در حدیث شریف به روایت احمد و ابن سعد از ابی سعید بن ابی فضاله انصاری رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «إِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْأَوْلِينَ وَالْآخِرِينَ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ نَادَى مَنْادٌ: مَنْ كَانَ أَشْرَكَ فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ اللَّهُ أَحَدًا، فَلْيَطْلُبْ ثَوَابَهُ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَغْنَى الشَّرْكَاءَ عَنِ الشَّرْكِ: چون خدای عزوجل پیشینیان و پسینیان را برای روزی که هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست گرد آورد، منادی ندا در می‌دهد که: هر کس با خدا در عملی که برای او انجام داده، کسی را شریک آورده است، باید ثواب خویش را از غیر الله جل جلاله طلب کند زیرا خدا بی‌نیازترین شرکا از شرک است.» همچنین در حدیث شریف آمده است: «روز قیامت اعمال بنی‌آدم در نامه‌هایی سر به مهر به پیشگاه خدای عزوجل عرضه می‌شود پس خدای عزوجل می‌فرماید: این یکی را دور افکنید و آن یکی را پیش‌آورید. فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! به ذات تو سوگند که ما از وی جز خیر چیزی ندیده‌ایم؛ می‌فرماید: آری! ولی عمل وی برای غیر رضای من بود و من امروز فقط آن عملی را می‌پذیرم که هدف از آن خالصا رضای من بوده است.»

(سوره مریم)

مکی است و دارای (۹۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب این که مشتمل بر داستان بارداری سیدتنا مریم علیها السلام و ولادت عیسی علیه السلام است، «مریم» نامیدند. ابن مسعود رضی الله عنه در بیان داستان هجرت حبشه می گوید: «جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه صدر این سوره را بر نجاشی پادشاه حبشه و اصحابش قرائت کرد».

موضوع این سوره همانند سایر سوره های مکی، مشتمل بر اثبات وجود خداوند جل جلاله و وحدانیت وی و اثبات بعث و جزا از خلال بیان داستانهای گروهی از انبیاء علیهم السلام است.

کَهِیَاصٌ ۱

خوانده می شود: «کاف، ها، یا، عین، صاد» در «کاف» و «صاد» به مقدار شش حرکت یا سه الف، مد طویل کشیده می شود، در «ها» و «یا» مد به مقدار یک حرکت یا یک الف متعین است و در «عین»، هم مد طویل جایز است و هم قصر آن با دو حرکت به مقدار دو الف. این حروف از حروف مقطعه است و سخن در این باره، در ابتدای سوره «بقره» گذشت.

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ۲

«بیان رحمت پروردگار تو بر بنده اش زکریا» یعنی: این آیات یادی از رحمت پروردگار تو بر بنده اش زکریا علیه السلام است. او از انبیای بنی اسرائیل بود که شغل نجاری داشت و همسرش خاله عیسی علیه السلام است.

إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ۳

«آن گاه که پروردگار خود را به ندایی آهسته ندا کرد» به قولی: زکریا علیه السلام بدان جهت پروردگار خویش را آهسته ندا داد که این شیوه، از ریا دورتر است. به قولی دیگر: ندای

خاموشانه زکریا از آن روی بود که او سالخورده و ضعیف شده بود و توانایی ندا کردن بلند را نداشت.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَأَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَاؤِكَ رَبِّ شَقِيًّا ﴿٤٠﴾

«گفت» زکریا در آن ندای آهسته خود: «پروردگارا! من استخوانم سست گردیده» مرادش این بود که استخوانهایش ضعیف و ناتوان شده «و سرم از پیری شعله‌ور شده» یعنی: سپیدی بر سرم منتشر شده چنان‌که آتش در هیزم شعله‌ور می‌شود و این کنایه از پیری وی است «و ای پروردگارم! من هرگز در دعای تو بی‌بهره نبوده‌ام» یعنی: هر زمانی که من به بارگاه تو دعا کرده‌ام، دست خالی و ناامید برنگشته‌ام و تو دعایم را اجابت کرده‌ای؛ اکنون نیز از تو همین امید را دارم.

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ﴿٤١﴾

«و همانا من پس از خود از موالم بیمناکم» مراد از موالی در اینجا: اقارب و اقوام عصبه (پشتی) چون پسرعموها و ماندشانند. آری! اقارب و پسر عموهای زکریا به امر دین بی‌توجه بوده و از برداشتن بار رسالت سستی ورزیده و این شایستگی را از کف داده بودند، یا گرفتار دنیا گشته بودند و مشغولیت‌های دنیوی آنها را از برپا داشتن کار دین برای بنی‌اسرائیل به خود سرگرم ساخته بود پس زکریا از آن بیمناک شد که با مرگش دین حق از بین برود بنابراین، از خدای عزوجل خواست تا ولی و سرپرستی را به وی عنایت فرماید که بعد از مرگش به امر دین قیام ورزیده و بر رونق بخشیدن به کار آن، حریص و مشتاق باشد «و زخم عاقر است» عاقر: زنی است که به سبب کبر سن از زایایی بازمانده است «پس عطا کن به من از جانب خود ولی» یعنی: وارث و جانشینی. او بدان جهت تصریحا طلب فرزند نکرد زیرا می‌دانست که او و زنش در سن و حالتی قرار ندارند که پیدایش فرزند به حسب عادت از ایشان ممکن باشد. به‌قولی دیگر: مراد او از ولی، فرزند بود.

بِرْتِي وَبِرْثٍ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَأَجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا ﴿٦﴾

«تا هم وارث من باشد و هم وارث آل یعقوب» وراثت در اینجا بنابر قول راجح: وراثت علم و نبوت است نه وراثت مال، به دلیل این حدیث شریف رسول خدا ﷺ: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث: ما جماعت انبیا میراث نمی گذاریم». پس معنی سخن زکریا عليه السلام این است که: آن جانشین، علمی را که نزد وی و اولاد یعقوب عليه السلام هست، میراث ببرد و به سرپرستی امور دینی شان قیام ورزد «و او را - ای پروردگار من - پسندیده گردان» در اخلاق و افعال وی، که هم تو از او راضی و خشنود باشی و هم بندگان او را پسندند و دوست بدارند تا بدین وسیله، او شایسته برداشت علم دین و تعلیم و تبلیغ آن باشد و بتواند شعایر دینشان را برایشان برپا دارد.

يَنْزَكِرْنَا إِنَّا نَبْتَرُكَ بِغُلْمٍ أَسْمُهُ يَحْيَى لَمْ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ﴿٧﴾

خداوند جل جلاله دعای وی را اجابت کرد و این ندا را به وسیله فرشتگان به سوی وی فرستاد: «ای زکریا! ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می دهیم، که پیش از این هیچ همنامی برای او قرار نداده ایم» یعنی: قبل از او هیچ کس را به نام یحیی نام ننهاده ایم. مجاهد در بیان معنی آن می گوید: «قبلا برای او هیچ شبیه و نظیری قرار نداده ایم». گفتنی است که بیان خصوصیات یحیی عليه السلام بعدا می آید. ولی ابن جریر معنی اول را ترجیح داده است.

قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلْمٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ﴿٨﴾

«گفت: پروردگار! چگونه مرا پسری خواهد بود و حال آن که زنم نازاست و خودم نیز به سبب سالخوردگی به نهایت ضعف رسیده ام» یعنی: سن و سالم به آخر رسیده و فرسوده و فرتوت شده ام. به قولی: او صدویست سال و زنش نودوهشت سال سن داشتند. از این سخن وی چنین برمی آید که او از قدرت خدای عزوجل و صنع بدیع وی که از پیری سالخورده و زنی نازا فرزندی پدید می آورد، شگفت زده شد.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ﴿٩﴾

«گفت» خداوند متعال از طریق فرشته «همچنین است» یعنی: فرمان چنین است که از شما دو تن در همین سن و سال فرزندی پدید آید «پروردگار تو گفته که این کار بر من آسان است» یعنی: این کار در عین دوری و دشواری از نظر تو اما بر من سهل و ساده و آسان است «و هرآینه خودت را پیش از این - درحالی که چیزی نبودى - آفریدم» تو را نیز از عدم محض به ساحت وجود آوردم پس پدید آوردن فرزند برایت از طریق توالد و تناسل، بر من بسی سهل و آسان است.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ﴿١٠﴾

«گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده» یعنی: نشانه‌ای که مرا بر تحقق خواسته‌ام و بشارتت بر باردار شدن زخم به فرزندش یحیی، راهنمایی کند تا روان و دلم بدان آرام گیرد زیرا بارداری در آغازین مرحله، مخصوصا از زنی که عادت ماهانه وی به سبب کبر سن قطع شده، بسیار عجیب و شگفت‌آسا است «فرمود: نشانه تو این است که سه شبانه روز با این که سالمی، با مردم سخن نمی‌گویی» یعنی: در عین حالی که صحیح و سالمی و چنان بیماری‌ای در تو نیست که از سخن گفتن بازت دارد ولی در آن مدت قادر به سخن گفتن نیستی.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿١١﴾

«پس» زکریا «از محراب» یعنی: جای نمازخواندن (مصلاى) خود «بر قوم خویش در آمد» و مردم برای نماز انتظار او را می‌کشیدند «پس به آنان اشاره کرد که صبح و شام تسبیح گویند» یعنی: این مطلب را از طریق اشاره به آنان فهماند و نتوانست آن را با زبان به آنان انتقال دهد. به قولی: برایشان دست‌خطی نوشت و در آن ایشان را به نمازخواندن صبح و عصر دستور داد. به قولی دیگر: دستور داد تا به شکرانه این نعمت، صبح و شام «سبحان الله» بگویند.

يٰٓيٰحْيَىٰ خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ وَّ اٰتَيْنٰهُ الْحِكْمَ صَبِيًّا ﴿١٣﴾

«ای یحیی! کتاب را بگیر» یعنی: القصة یحیی - پسر خاله عیسی علیه السلام - متولد شد و به سنی رسید که در آن می توانست مورد خطاب قرار گیرد پس به او گفتیم: ای یحیی! کتاب خدا - یعنی تورات - را بگیر «به قوت» یعنی: با جد و جهد و استواری و عزم و با پشت گرمی به تأییدات ما «و در کودکی به او حکم دادیم» حکم: در اینجا به معنای حکمت است، یعنی از کودکی به او فهم و دانش و بینش کتاب را دادیم. به قولی: مراد از حکم نبوت است که در دوران کودکی به او داده شد. نقل است که: یحیی علیه السلام در هفت سالگی به پیامبری برگزیده شد.

وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكٰوةً وَّ كٰنَ تَقِيًّا ﴿١٣﴾

«و از سوی خویش بر او رحمت آوردیم» یعنی: یحیی علیه السلام را به رحمتی مخصوص از نزد خویش مفتخر ساختیم. حنان: رحمت، عاطفه و محبت است. به قولی معنی این است: به او از نزد خویش رحمتی دادیم که در قلب وی پابرجا بود و با آن بر مردم - از جمله بر پدر و مادر و نزدیکانش - شفقت و عطوفت می ورزید و مردم را از کفر و معاصی نجات می داد «و به او زکات دادیم» مراد از زکات در اینجا: طهارت نفس و پاکي از گناه و داشتن برکت است، یعنی او را برای مردم مبارک گردانیدیم که به سوی خیر هدایتشان می کرد «و تقوا پیشه بود» یعنی: یحیی علیه السلام از معاصی خدا جل جلاله پرهیزگار و مطیع وی بود.

وَبَرًّا بِوٰلِدَيْهِ وَّلَمْ يَكُنْ جَبْرًا عٰصِيًّا ﴿١٤﴾

«و با پدر و مادر خود نیک رفتار بود» و نرم دل و مهربان «و زورگویی نافرمان نبود» یعنی: در برابر والدین یا در برابر پروردگارش، متکبر و عاصی نبود.

وَسَلِّمْ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ﴿١٥﴾

«و سلام بر او» یعنی: امانی از جانب خدا ﷺ بر یحیی باد. به قولی معنی این است؛ خدای عزوجل بر او سلام گفت در: «روزی که متولد شد» یعنی: او در روز تولدش از این که شیطان به وی گزند رسانده و او را لمس کند، در امان و سلامتی بود «و روزی که می میرد» از فتنه قبر و وحشت برزخ در امان است «و روزی که زنده برانگیخته می شود» نیز از هول و هراس عرصات محشر در امان است. به قولی: وحشتناک ترین حالاتی که انسان در آن قرار می گیرد، همین سه حالت است:

۱ - روزی که متولد می شود؛ زیرا در آن روز از جایگاهی که در آن قرار و آرام داشته است، بیرون می آید.

۲ - روزی که می میرد؛ زیرا او در آن روز کسانی را می بیند که قبلا آنان را نمی شناخته و با احکام و قضایایی روبرو می شود که پیش تر با آنها آشنایی نداشته است.

۳ - روزی که برانگیخته می شود؛ زیرا با هول و هراس روز قیامت روبرو می شود. پس یحیی علیه السلام در این سه حالت در امان است: از آسیب شیطان در روز ولادت، از عذاب قبر در وقت مردن و از هول و عذاب در روز قیامت.

یحیی علیه السلام در شریعت موسوی عالمی کامل نیز بود، مردم را به توبه از گناهان فرامی خواند و آنان را در رودخانه اردن برای توبه از گناهان غسل می داد، که نصاری به این روش وی اقتدا کردند و او را «یوحناى معمدان» می نامند.

نقل است که یکی از حکام فلسطین به نام «هیروُدس» دختر برادری بسیار زیبا به نام «هیروُدیا» داشت پس خواست تا دختر برادرش را به عقد خود درآورد ولی یحیی علیه السلام به دلیل حرام بودن این ازدواج با آن موافقت نکرد، «هیروُدس» عموی دختر از بس که مفتون و شیفته او بود از او خواست تا هر آرزویی که دارد با وی در میان گذارد تا آرزویش را برآورده کند، آن دختر با توطئه و تحریک مادرش سر یحیی علیه السلام را از وی خواست و او هم یحیی علیه السلام را به شهادت رساند. و چون خبر شهادت وی به عیسی علیه السلام رسید، او دعوتش را در میان مردم نمایان کرد و به تبلیغ و هشداردهی آنان قیام کرد.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿١٦﴾

«و یاد کن» ای محمد ﷺ! «در کتاب» یعنی: در این سوره، داستان «مریم را آن گاه که در مکانی شرقی کناره گرفت» یعنی: به مکانی در جهت شرق بیت المقدس خلوت گزین شد. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: به همین سبب نصاری جهت مشرق را قبله خویش گرفتند زیرا عیسی علیه السلام در این جهت از بیت المقدس متولد شد. به قولی: مریم علیها السلام به این خاطر از مردم کناره گرفت تا خدای سبحان را در خلوت و فراغت عبادت کند.

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾

«پس در برابر آنان حجابی بر خود گرفت» تا از چشم مردم پنهان باشد و او را در حال عبادت نبینند. حجاب: پرده و مانع است «پس به سوی او روح خود را فرستادیم» که جبرئیل علیه السلام است. حق تعالی او را روح نامید زیرا دین به وسیله وحیی که او حامل آن است زنده می شود «پس به صورت بشری درست اندام بر او نمایان شد» یعنی: جبرئیل علیه السلام به شکل انسانی تمام عیار در دیده مریم علیها السلام نمایان شد به طوری که از اوصاف بنی آدم هیچ چیزی کم نداشت پس مریم پنداشت که او نسبت به وی قصد بدی دارد به همین جهت:

قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ﴿١٨﴾

«گفت: من از تو به خدای رحمان پناه می برم، اگر پرهیزگار باشی» یعنی: اگر از کسانی باشی که خداترس و پرهیزگارند، من از تو به خدا جل جلاله پناه می برم لذا از پرده گاه من بیرون شو. چنان که گویند: اگر مؤمنی، به من ستم نکن. نقل است که مریم علیها السلام هنگامی که حیض می شد، از پرده گاهش به خانه خاله اش می آمد و چون پاک می شد به پرده گاه خویش بازمی گشت.

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿١٩﴾

«گفت» جبرئیل علیه السلام «جز این نیست که من فرستاده پروردگار توام» یعنی: چنان نیست که من نسبت به تو قصد بدی داشته باشم بلکه من از جانب همان پروردگاری به سویت فرستاده شده‌ام که به او پناه بردی و از کسانی نیستم که انتظار بدی از آنان می‌رود و آمده‌ام: «برای این که به تو پسری پاکیزه ببخشم» زکی: پاکیزه از گناهان که بر پاکی و پاکدامنی رشد می‌کند.

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ﴿٢٠﴾

«گفت» مریم علیها السلام «چگونه برایم پسری باشد، با آن که هیچ بشری به من دست نرسانیده است» یعنی: هیچ شوهری به من نزدیکی نکرده است «و من هرگز زناکار نبوده‌ام» و فرزند عادتاً با یکی از این دو شیوه به دنیا می‌آید. بغی: زن زناکاری است که مردان را در برابر پول به کام‌خواهی از خود فرامی‌خواند.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ﴿٢١﴾

«گفت» جبرئیل علیه السلام «فرمان حق چنین است» که بی‌پدر، پسری به تو عنایت کند «پروردگار تو فرموده که این بر من آسان است» و هیچ دشواری ندارد «و تا او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم» یعنی: تا آن طفل را، یا آفرینش وی را بدون پدر، آیه و نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم که با آن به کمال قدرت ما پی برند «و رحمتی از جانب خویش» قرار دهیم، به سبب هدایت و خیر بسیاری که از جانب او به مردم می‌رسد زیرا هر پیامبری برای امتش رحمتی است «و این کاری مقدر شده‌است» که خدای عزوجل آن را مقدر کرده، قلم آن را نوشته و در علم ازلی قدیم وی ثبت شده پس قطعاً انجام یافتنی است و هیچ برگشتی ندارد. یعنی: تو ای مریم! ناگزیری که به این انتخاب الهی برای خویش و بر آنچه که به دنبال آن از افترای مفتریان و آزار آزاردهندگان پیش خواهد آمد، صبر کنی.

❖ فَحَمَلَتْهُ فَأَنْبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ﴿٢٣﴾

«پس مریم به او باردار شد» یعنی: جبرئیل علیه السلام در چاک پیراهن مریم علیها السلام دمید و اثر دمیدنش به شکم مریم علیها السلام رسید آن گاه او به عیسی علیه السلام باردار شد «و به سبب آن حمل به جایی دور از مردم کناره گرفت» ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «مریم در انتهای وادی بیت لحم که میان آن و ایلیا چهار مایل راه فاصله است، کناره گرفت.»

❖ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا ﴿٢٤﴾

«پس درد زایمان او را به سوی تنه درخت خرما می کشانید» یعنی: درد زایمان مریم را ناچار و ناگزیر از پناه بردن به تنه درخت خرما می کشید، گویی او در طلب چیزی بود تا بر آن تکیه داده و به آن درآویزد چنان که زن باردار در هنگام شدت درد زایمان به هر چیز ممکنی درمی آویزد و چنگ می زند. مخاض: درد زایمان و حالت ولادت است «گفت» مریم علیها السلام «ای کاش پیش از این مرده بودم» مریم آرزوی مرگ کرد زیرا از آن ترسید که به وی در عفت و دینش بدگمان شوند. این آیه دلیل بر جایز بودن آرزوی مرگ در هنگام فتنه است زیرا مریم دانست که با این نوزاد، به فتنه مردم مبتلا می شود «و» ای کاش «یک باره فراموش شده بودم» نسی: چیزی بی ارزشی است که از شأن آن این است تا فراموش شود زیرا از فقدان آن هیچ تألمی دست نمی دهد، مانند گم کردن میخ، ریسمان، کفش کهنه و امثال آن که مردم عادتاً به آنها هیچ ارزشی نمی دهند.

❖ فَادْنَيْهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ﴿٢٥﴾

«پس او را از زیرپای او ندا داد» یعنی: چون جبرئیل علیه السلام این سخن مریم علیها السلام را شنید، او را از فرودست وی ندا داد زیرا جبرئیل علیه السلام در زیر آن تل یا در زیر آن درخت خرما بود. به قولی: منادی خود عیسی علیه السلام بود و مادرش را چنین ندا داد؛ «که اندوه مخور، بی گمان پروردگارت از زیرپای تو جوی آبی پدید آورده است» سری: جوی آب کوچکی است که خدای عزوجل از فرودست مریم برایش جاری کرد تا از

آن بیاشامد. به قولی: مراد از سری در اینجا عیسی علیه السلام است زیرا به مردان بزرگ و باعظمت، سری می گویند.

وَهَزَى إِلَيْكَ بِمِذْرَعِ النَّخْلَةِ سَقَطَ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا ﴿٣٥﴾

«و تنه درخت خرما را به سوی خویش بجنبان» یعنی: تنه درخت خرما را بگیر و آن را به سوی خود بتکان «بر تو خرمای تازه ای از درخت می ریزاند» رطب جنی: خرمای تازه ای است که آماده چیدن باشد. یعنی: بر تو رطب تازه پاکیزه می ریزاند. عمرو بن میمون می گوید: «برای زنان در حال نفاس (زایمان) چیزی بهتر از رطب نیست». در حدیث شریف به روایت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «عمه خود درخت خرما را گرمی بدارید زیرا درخت خرما از همان گلی آفریده شد که آدم علیه السلام از آن آفریده شد...».

آری! مریم (علیها السلام) قبل از ولادت عیسی بی کسب و کار از سوی حق تعالی روزی پاک بهستی داده می شد^۱ و این گرامیداشت و تجلیلی مخصوص برایش بود اما چون عیسی علیه السلام را به دنیا آورد، مأمور به تکاندن درخت خرما شد. علما در توجیه این امر گفته اند: مریم قبل از ولادت عیسی علیه السلام تماما مشغول عبادت حق بود اما بعد از ولادت، دل وی به دوستی عیسی علیه السلام نیز مشغول شد، از این جهت به کسب و تلاش در جهت به دست آوردن روزی مأمور گشت.

علما با این آیه استدلال کرده اند بر این که: هرچند فراهم آمدن رزق حتمی است ولی خداوند جل جلاله آن را به سعی و تلاش خود انسان وابسته ساخته است زیرا کسب و کار، سنت خداوند متعال در بندگانش می باشد و این سنت با توکل در تضاد و تعارض نیست زیرا توکل بعد از توسل به اسباب است.

^۱ نگاه کنید به «آل عمران/۳۷».

فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ﴿٦٦﴾

«پس» از این رطب و از این آب گوارا «بخور و بیاشام و دیده آسوده‌دار» یعنی: روانت را آرام و مطمئن بدار و غم و اندوه را از خود بران «پس اگر کسی از آدمیان را دیدی، بگو: هرآینه من برای خدای رحمان روزه نذر کرده‌ام» مراد از روزه در اینجا؛ روزه سکوت است «و امروز هرگز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت» مرادش این بود که بعد از دادن این خبر به آنها، با هیچ یک از آنها سخن نخواهد گفت. به قولی: حتی او این خبر را نیز با تلفظ کلمات به آنان نداد بلکه با اشاره مفید و قابل فهم این امر را به آنان فهماند. یادآور می‌شویم که روزه سکوت در دیانت‌های پیشین مشروع بود ولی در اسلام مشروعیت ندارد و سنت اسلام، سکوت کردن از زشتگویی است.

فَأْتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ﴿٦٧﴾

«پس مریم او را» یعنی: عیسی عليه السلام را «پیش قوم خود آورد» از آن جای دورافتاده‌ای که خود را در آن کنار کشیده بود «درحالی که او را در آغوش گرفته بود» پس چون آنها طفلی را در آغوش وی دیدند؛ «گفتند» در حال انکار و ابراز اشمئزاز از مشاهده این حالت: «ای مریم! به راستی آوردی» یعنی: مرتکب شدی «چیزی زشت را» فریاء: کار زشت و ناپسند و عجیب و نادری را زیرا فرزندی را بی‌پدر به دنیا آورده‌ای.

يَتَأَخَذَ هَرُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا ﴿٦٨﴾

«ای خواهر هارون» مراد از این هارون، هارون برادر موسی علیهما السلام نیست زیرا در میان آن دو هزار سال فاصله بود بلکه این هارون مرد نیکوکاری بود که در آن زمان زندگی می‌کرد. به‌قولی دیگر؛ معنی این است: ای کسی که ما او را در صلاح و عبادت و زهد مانند هارون برادر موسی علیهما السلام می‌پنداشتیم، آخر چگونه مرتکب چنین

عملی گردیدی؟ یعنی: آنان مریم علیهاالسلام را در صلاح و عبادت به هارون برادر موسی علیهماالسلام تشبیه کردند.

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه رضی الله عنه آمده است که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به سوی مردم نجران فرستادند، مردم نجران [که نصاری بودند] به من گفتند: بنگر که شما در قرآن خود می خوانید: **(يَتَّخِذَ هَرُونَ)** در حالی که موسی علیه السلام سالیان سال قبل از عیسی علیه السلام زندگی می کرد؟! راوی می گوید: پس چون بازگشتم، این سخنشان را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذاشتم، فرمودند: آیا به آنان نگفتی که مردم در آن زمان فرزندان خود را به نام پیامبران و صالحان پیشین نامگذاری می کردند، یعنی شیوه و عادتشان چنین بود؟...». آری! گفتند: ای خواهر هارون! «پدرت مرد بدی نبود و مادرت نیز زناکار نبود» یعنی: تو از اهل بیت پاک و پرهیزگاری هستی که به صلاح و عبادت معروفند پس چگونه مرتکب چنین کار بدی گردیدی؟.

فَأَسَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ تُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ﴿٢١﴾ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ﴿٣٠﴾

«مریم به سوی طفل خود» عیسی علیه السلام «اشاره کرد» او فقط به اشاره اکتفا کرد و عیسی علیه السلام را به سخن گفتن دستور نداد زیرا برای خدای عزوجل روزه سکوت نذر کرده بود «گفتند: چگونه با کسی که در گهواره و در حال کودکی است سخن بگوییم؟» در اینجا بود که معجزه بزرگی به ظهور پیوست:

«گفت» عیسی علیه السلام «من بنده خداوندم» پس اولین سخنی که عیسی علیه السلام به آن نطق کرد، اعتراف به عبودیت خداوند بزرگ بود تا به نصاری اعلام کند که آنان در آنچه که بعدا از ربوبیت به وی نسبت خواهند داد، گمراهند «به من کتاب داده» یعنی: خداوند جل جلاله در ازل برایم مقدر کرده که پیامبری دارای کتاب باشم. و کتابش انجیل است «و مرا پیامبر ساخته است» یعنی: به نبوتم و به دادن کتاب برایم حکم کرده است. گفتنی است که عیسی علیه السلام در این حال کودکی نه پیامبر بود و نه بر وی کتاب نازل شده بود بلکه او از امر یقینی ای خبر می داد که وقوعش در آینده حتمی بود.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿٣١﴾

«و هر جا که باشم مرا مبارک ساخته است» مبارک: بابرکت، بسیار نفع‌رسان برای بندگان و آموزگار خیر و فضیلت است «و مادام که زنده باشم» یعنی: در مدت دوام زندگانیم؛ «مرا سفارش کرده است» یعنی: مرا امر کرده است «به نماز و زکات» مراد از زکات: زکات مال، یا پاکسازی نفس است.

وَبَرًّا بِوَالِدِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ﴿٣٢﴾

«و مرا در حق مادرم نیکوکار ساخته» بدین‌گونه عیسی عليه السلام به قدرت لایزال خداوند جل جلاله در حال کودکی دانست که پدری نداشته است «و مرا جبار شقی نگردانیده است» جبار: گردنکش زورگو و شقی: بدبخت نافرمان در برابر پروردگار است. یا شقی: به معنی نا امید، یا عاق و نفرین شده مادر است. برخی از سلف گفته‌اند: هیچ کسی را عاق پدر و مادر نمی‌یابید مگر این‌که گردنکش، نافرمان حق تعالی و بدبخت می‌باشد.

وَأَسَلْتُ عَلَى يَوْمٍ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿٣٣﴾

«و سلام بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم» یعنی: بر من در روزی که متولد شدم سلامتی مقدر شده بود زیرا شیطان در آن وقت به من هیچ آسیبی نرسانید و بر من در هنگام مرگم نیز سلامتی مقدر است زیرا حق تعالی در آن هنگام مرا گمراه نمی‌سازد و مرا به حق و صدق ناطق می‌گرداند و بر من در هنگام برانگیختن مجددم نیز سلامتی است زیرا در آن روز از هول و هراس محشر در امان هستم.

پس این مجموعاً نه موضوع بود که عیسی عليه السلام آن را در آغوش مادرش اعلام کرد. مالک بن انس رضی الله عنه می‌گوید: «چه قدر سخت است این آیات بر معتقدان به عقیده قدر (قدریه) زیرا عیسی عليه السلام از همه اموری که در باره وی در گذشته و آینده حکم شده است خبر داد، در حالی که قدریه می‌گویند: بنده خالق افعال خویش است!».

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٣٤﴾ مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ
 أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٣٥﴾

«این» کسی که به اوصاف یادشده توصیف شد و گفت: من بنده خدایم... تا به آخر؛ همانا «عیسی پسر مریم است» نه خدا، یا فرزند خدا چنان که نصاری می‌پندارند - العیاذ بالله «همان سخن راست و درستی که آنان در آن اختلاف می‌کنند» یعنی: این سخن، همان سخن راست و درست درباره حقیقت عیسی پسر مریم علیهما السلام است، نه آنچه که گمراهان و مغضوبان در این باره می‌گویند؛ از جمله این که به عیسی نسبت فرزندى خدای سبحان را می‌دهند، در حالی که: «خدا را نسزد که فرزندى بگیرد» یعنی: درست و سزاوار نیست که حق تعالی صاحب فرزند باشد «منزه است او» و مقدس است از این سخن و از این نسبت نادرست «چون کاری را اراده کند، جز این نیست که به آن می‌گوید: موجود شو پس بی‌درنگ موجود می‌شود» چنان که به عیسی علیه السلام گفت: «کن: موجود باش» و او هم بی‌درنگ موجود شد. پس کسی که دارای این چنین شأنی است، چگونه این توهم درباره وی می‌رود که دارای فرزندى باشد؟ زیرا داشتن فرزند از نشانه‌های نقص و نیازمندی است که حق تعالی از آن مبرا است.

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٣٦﴾

«و» گفت: عیسی علیه السلام «در حقیقت خداست که پروردگار من و پروردگار شماست پس او را پرستید، این است راه راست» یعنی: آنچه به شما درباره این حقیقت که او پروردگار من و پروردگار شماست، گفتم همانا راه راستی است که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست و رونده این راه، هرگز گمراه نمی‌شود.

فَأَخْلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ قَوْلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٣٧﴾

«اما احزاب از میانشان اختلاف کردند» یعنی: فرقه‌های نصاری یا مجموعه اهل کتاب در امر عیسی عليه السلام به اختلاف پرداختند لذا یهودیان گفتند: او ساحر است همچنین گفتند: او پسر یوسف نجار است. یوسف نجار مرد عابد و زاهدی از نزدیکان مریم علیها السلام بود که همراه با وی به خدمت بیت المقدس اشتغال داشت. نصاری نیز درباره عیسی عليه السلام به فرقه‌های مختلفی تقسیم شدند؛ فرقه نسطوریه گفتند: او پسر خداست - العیاذ بالله - و فرقه ملکانه گفتند: او سومین سه خداست - العیاذ بالله «پس وای بر کافران از حضور در روزی بزرگ» و آنچه که در آن از حساب و عقاب به جریان می‌افتد! که این روز، روز قیامت است.

ابن کثیر به نقل از علمای تاریخ می‌گوید: «قسطنطین فرقه‌های نصاری را در یکی از مجامع سه‌گانه مشهورشان گرد آورد و شمار اسقف‌هایشان در آن اجتماع عظیم به دوهزار و صد و هفتاد تن رسید، سپس از آنان درباره عیسی عليه السلام نظرخواهی کرد، آنها درباره او اختلافی جدی و فاحش در میان آورده و آرا و اندیشه‌های بسیار متفاوتی ابراز کردند مگر سیصد و هشت تن از آنان که همه بر یک قول متفق بودند پس قسطنطین که خود به علاوه پادشاهی، فیلسوف نیز بود به آن سیصد و هشت تن گرایش یافت و آنان را به پیشوایی نصاری برگزید و دیگران را طرد کرد. سپس آنها برایش کتابها وضع کرده قوانین و برنامه‌هایی ساختند و پرداختند و بدعت‌های بسیاری را بنا نهاده دین مسیح را تحریف کردند و او در مملکت خویش که شامل سرزمین شام و جزیره و روم بود، برایشان کلیساهای بزرگی بنا کرد و گویند: تعداد این کلیساها به دوازده هزار بالغ می‌شد».

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٨﴾

«چقدر شنوا و بینا باشند» یعنی: چقدر شنوایی و بینایی‌شان قوی است «روزی که به سوی ما می‌آیند» برای حساب و جزا زیرا خدای متعال در آن روز بینایی‌شان را نافذ می‌گرداند «ولی این ستمگران» که نیایش و پرستش را در غیر محل و جایگاه آن قرار

داده‌اند «امروز» یعنی: در دنیا «در گمراهی آشکار قرار دارند» و از یافتن حق، کر و لال و کور می‌باشند درحالی‌که می‌پندارند بر راه و رسم درستی قرار دارند اما هیئات!

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣١﴾

«و آنان را از روز حسرت بیم ده» یعنی: از روزی که همگان در آن افسوس و حسرت می‌خورند؛ بدکاران بر بدکاری و گناهان خویش و نیکوکاران بر انجام ندادن اعمال خیر بیشتر «آن‌گاه که کار به انجام رسانیده شود» یعنی: آن‌گاه که خداوند عز وجل از حساب و داوری فارغ گشته کارنامه‌های اعمال درهم پیچیده شود و اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ درآیند «و حال آن‌که آنها در غفلتند» یعنی: آنها هم‌اکنون در دنیا به علایق و اسباب دنیوی فریفته بوده و از عذابی که در آخرت برایشان آماده ساخته شده، غافلند در حالی‌که اگر می‌دانستند و اندیشه می‌کردند، بی‌گمان در دنیا حال و وضع و کوشش و تلاش‌شان به‌گونه‌ای دیگر و در راستای دیگری بود «و آنان ایمان نمی‌آورند» و این در علم ازلی خداوند عز وجل رفته است و هیچ برگشتی ندارد. در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ درآیند، مرگ - که گویی قوچی ابلق است - آورده می‌شود و در میان بهشت و دوزخ متوقف ساخته می‌شود آن‌گاه ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! آیا این را می‌شناسید؟ ایشان گردنهایشان را بلند کرده می‌نگرند و می‌گویند: آری! این مرگ است. سپس ندا در داده می‌شود: ای اهل دوزخ! آیا این را می‌شناسید؟ آنان گردنهایشان را بلند کرده می‌نگرند و می‌گویند: آری! این مرگ است. آن‌گاه دستور داده می‌شود که آن را ذبح کنند و بعد از ذبح آن چنین ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! جاوادنگی است و مرگی در کار نیست. و ای اهل دوزخ! جاوادنگی است و مرگی در کار نیست. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را خواندند و بعدا با دست خویش اشاره کرده فرمودند: اما اهل دنیا در غفلت دنیا به سر می‌برند». در روایتی از ابن مسعود رضی الله عنه اضافه شده است: «پس اهل بهشت چنان شاد می‌شوند که اگر کسی از فرط شادی مردنی باشد، آنها باید بمیرند و اهل دوزخ

چنان به گریه و ولوله در می‌آیند که اگر کسی از گریه و نوحه بمیرد، باید همانان باشند».

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِنَّا يُرْجَعُونَ ﴿٤٠﴾

«ماییم که زمین را با هر که بر روی آن است به میراث می‌بریم» لذا از اهل زمین کسی در آن باقی نمی‌ماند تا آنچه را که مردگان از منازل و کالاها و اسباب و وسایل به‌جا گذاشته‌اند، به میراث ببرد «و به‌سوی ما بازگردانیده می‌شوند» یعنی: در روز قیامت پس هر یک را در برابر عملش سزا یا پاداش می‌دهیم.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا ﴿٤١﴾

«و یاد کن» ای محمد ﷺ! «در کتاب، ابراهیم را» یعنی: از اخبارش برای مردم در این سوره بخوان زیرا او پدر اعراب است و اعراب همگی به برتری شأن و جایگاه او معترفند تا آنها در نتیجه این یادآوری به‌هوش آیند و در این امر تأمل کنند که ابراهیم عليه السلام پیرو آیین توحید بود نه از اهل شرک «بی‌گمان او صدیق و پیامبر بود» صدیق: بسیار راستگو، یا اهل تصدیقی قوی به آیات الله جل جلاله بود. سیوطی نقل می‌کند: ابراهیم عليه السلام (۱۷۵) سال زندگی کرد، میان او و آدم عليه السلام دو هزار سال و میان او و نوح عليه السلام هزار سال فاصله بود و درخت انبیاء عليهم السلام از او شاخ و برگ و بار و بر گرفت.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ﴿٤٢﴾

«چون» ابراهیم عليه السلام «به پدرش گفت» پدر ابراهیم عليه السلام آزر بود چنان‌که در سوره «انعام» آیه (۷۴) گذشت «پدرجان! چرا چیزی را که نمی‌شنود» دعا و استغاثه تو را «و نمی‌بیند» آنچه را که تو از عبادت و نیایش برایش انجام می‌دهی «و از تو چیزی را دفع نمی‌کند» پس نه منفعتی را برای تو جلب می‌کند و نه زیانی را از تو دفع می‌کند «عبادت می‌کنی؟» این چیز بی‌ارزش کور و کر، بتانی بودند که آزر آنها را می‌پرستید.

يَتَابَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿٤٣﴾

«پدرجان!» این تعبیری است با لحنی مهربانگیز و لطف آمیز، آمیخته با امید و آرزو «به راستی که به من از علم چیزی به دست آمده که تو را نیامده است» ابراهیم عليه السلام به پدرش فهماند که از جانب خدای سبحان به وسیله وحی بهره‌ای از علم به او رسیده که به وی نرسیده بنابراین، او در اثر این فیض الهی به حقایق دسترسی پیدا کرده و از این موهبت و توانایی برخوردار است که گمراهان را به راه حقیقت راهنمون گردد. هم از این روی گفت: «پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست» و درست، رساننده به مطلوب و نجات‌دهنده از هرگونه آفت و ناخوشی‌ای «هدایت نمایم».

يَتَابَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿٤٤﴾

«پدرجان! شیطان را عبادت نکن» یعنی: از او اطاعت نکن زیرا عبادت بتان اثر اطاعت شیطان است «هرآینه شیطان عصیانگر خدای رحمان است» چرا که او فرمان الهی در سجده کردن برای آدم را فرو گذاشت و عاصی سزاوار آن است که نعمت‌ها از وی سلب شده و نعمت‌ها بر وی روی آورند پس پدرجان! در این وادی سراسر خسران و زیان فرو نرو.

يَتَابَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿٤٥﴾

«پدرجان! من از آن می‌ترسم که از جانب خدای رحمان عذابی به تو برسد و تو ولی شیطان باشی» و به سبب موالات و دوستی و یاری وی، با وی در عذاب در افتی و در دوزخ قرین و همدم وی گردی.

قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنِ الْهَيْتِ يَتَابِرْهِمْ لِنِ لَمْ تَنْتَهَ لِأَرْجَمَنَّكَ وَأَهْجُرَنِي مَلِيًّا ﴿٤٦﴾

«گفت» آزر با لحنی سرزنش بار «ای ابراهیم! آیا تو از خدایان من روگردانی» یعنی: آیا از پرستش این بتان به‌سوی غیر آنها روی می‌گردانی؟ «اگر بازنایستی البته تو را

رجم خواهم کرد» یعنی: تو را سنگسار خواهم کرد. به قولی: معنای «رجم» این است که تو را دشنام خواهم داد «و برو روزگاری دراز از من دور شو» یعنی: مدتی دراز ترک صحبت من کن و از من جدا شو زیرا من بر تو خشمگینم.

قَالَ سَلِّمْ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿٤٧﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام «سلام بر تو» یعنی: درود تودیع و متارکه‌ام تقدیم تو باد و بدان که به پاس حرمت پدری از من به تو آزاری نمی‌رسد. پس این سلام، سلام تودیع است نه سلام تحیت و گرمی‌داشت و از مصادیق این آیه است: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلِّمًا﴾ (و چون جاهلان، آنان را مخاطب سازند می‌گویند: سلام!) «فرقان/۶۳». «به‌زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می‌خواهم زیرا او همواره بر من پر مهر بوده است» حفیاً: پروردگار متعال همواره بر من بسیار پرلطف و پرمهر و نیکی‌رسان بوده است و هرگاه که او را خوانده‌ام، دعایم را اجابت کرده است. بدین گونه بود که ابراهیم علیه السلام به پدرش وعده داد که برایش از خدای سبحان طلب مغفرت می‌کند تا بدین‌وسیله الفت وی را جلب نماید و بدین امید که بتواند نرمخویی و ملایمت را به طبع وی برگردانده و سختی و سنگدلی را از جان وی بزدايد. البته این وعده ابراهیم علیه السلام به پدرش قبل از علم وی به این امر بود که او بر کفر می‌میرد.

وَأَعِزِّلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا ﴿٤٨﴾

«و از شما و از آنچه غیر از خدا می‌خوانید، کناره می‌گیرم» یعنی: هرگاه نصیحت مرا نپذیرفتید و دعوتم در شما هیچ تأثیری نکرد پس اینک با دین خود از میان شما هجرت کرده و از معبودان باطل شما دوری می‌گزینم «و پروردگارم را می‌خوانم» به‌یگانگی «امید آن است که در خواندن پروردگارم شقی نباشم» یعنی: نا امید و دست‌خالی نباشم. یا عاصی و بدبخت و نا امید نباشم. به قولی: مراد ابراهیم علیه السلام از این دعایش این بود که خدای عزوجل به وی فرزند و خانواده‌ای ببخشد تا در دوران

عزالت و گوشه‌گیری و غربت خود با آنان انس بگیرد و در وحشت تنهایی خود به‌وسیله آنان آرامش یابد.

فَلَمَّا أَعَزَّهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿٤٩﴾

«پس چون از آنها و از آنچه بجز خدا می‌پرستیدند، کناره گرفت» یعنی: چون ابراهیم علیه السلام سرزمین و وطنش را ترک کرد و در راه خدا صلوات الله علیه به سوی سرزمین بیت‌المقدس - یعنی جایی که بر آشکار ساختن دینش قادر بود - هجرت کرد «به او اسحاق» فرزندش «و یعقوب» نوه‌اش «را عطا کردیم» به عوض کسان و نزدیکانی که او ترکشان کرده بود «و همه را پیامبر گردانیدیم» یعنی: هر یک از آنها را پیامبر گردانیدیم. آری! ابراهیم علیه السلام بعد از هجرت با ساره ازدواج کرد که فرزند وی اسحاق علیه السلام از او به دنیا آمد و قبل از تولد اسحاق، نخستین فرزندش اسماعیل علیه السلام از کنیزش هاجر متولد شده بود، اسحاق (۱۸۰) سال عمر کرد و در «حبرون» که شهر «الخلیل» امروز است، در غار «مکفیله» دفن شد و یعقوب علیه السلام فرزند اسحاق که نامش اسرائیل بود با دو دختر دایی‌اش «لابان» به نامهای «لیئه» و «راحیل» در «فدان آرام» ازدواج کرد، سپس بعد از آنان با دو کنیزشان: «زلفا و بلها» ازدواج کرد و فرزندان وی که همه جز «بنیامین» فلسطینی‌المولد بوده و در «آرام» به دنیا آمدند، از همین زنان وی هستند.

وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ﴿٥٠﴾

«و از رحمت خویش به آنان بخشیدیم» که مراد از آن: نبوت، کتاب، ثروت، فرزندان و غیر این از مظاهر رحمت است «و لسان صدقی نهایت بزرگ برایشان قرار دادیم» لسان صدق: ذکر خیر و ستایش و ثنای نیکو بر زبان بندگان است، به طوری که نام و آوازه نیک آنها در میان تمام اهل ادیان فراگیر و منتشر می‌باشد؛ از آن جمله این‌که: ما امت محمد صلوات الله علیه و آل وی در نماز دعا و درود می‌فرستیم.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿٥١﴾

«و یاد کن» ای محمد ﷺ! «در کتاب» یعنی: در این قرآن «موسی را» زیرا فقط تو نیستی که به رسالت برانگیخته شده‌ای بلکه فرستادنت به رسالت در راستای سنت الهی در فرستادن پیامبران علیهم السلام به سوی بندگانش می‌باشد. این چهارمین داستان در این سوره است. «هرآینه او خالص کرده شده بود» یعنی: ما موسی علیهما السلام را برگزیده و او را از ریا و شرک و همه پلیدیهای دیگر پاک و خالص ساختیم «و رسولی نبی بود» موسی علیهما السلام رسول بود زیرا خداوند عزوجل او را به سوی بندگانش فرستاده بود و نبی بود زیرا شریعت خدای عزوجل را به آنان می‌آموخت. رسول کسی است که با خود کتابی الهی به همراه دارد اما نبی کسی است که پیام الهی را به مردم می‌رساند، هر چند به او کتاب مستقلی داده نشده باشد.

وَنَدَبْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ﴿٥٢﴾

«و از جانب طور ایمن او را ندا دادیم» یعنی: با موسی علیهما السلام از جانب راست کوه طور و از جانب راست وی سخن گفتیم. طور کوهی است در میان مصر و مدین و هنگامی که موسی علیهما السلام از مدین به سوی مصر می‌آمد، کلام الهی را از میان درختی در طور شنید «و نزدیک ساختیم او را رازگویان» یعنی: او را به خود نزدیک ساختیم؛ با نزدیک ساختن منزلت و جایگاه وی در حالی که با وی راز گفتیم و او رازگویی ما را شنید.

وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ﴿٥٣﴾

«و از رحمت خود» یعنی: از نعمت خود «برادرش هارون را پیامبر ساخته به او بخشیدیم» آن‌گاه که موسی علیهما السلام از ما چنین درخواست کرد: ﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾ ﴿٢٩﴾ هَارُونَ أَخِي... ﴿٥٣﴾: (و برای من دستیاری از کسانم قرار ده؛ هارون برادرم را، پشتم را به او

استوار کن و او را شریک کارم گردان) «طه / ۲۹ - ۳۲». هارون چهار سال از موسی عليه السلام بزرگتر بود.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿٥٤﴾

«و یاد کن» ای محمد صلی الله علیه و آله! «در کتاب» یعنی: در قرآن «اسماعیل را، هرآینه وی راست وعده بود» خدای سبحان فقط اسماعیل عليه السلام را به راست وعده بودن توصیف کرد، درحالی که تمام انبیاء عليهم السلام چنین بودند زیرا اسماعیل عليه السلام به صداقت در وعده مشهور و در این امر سخت کوشا بود. در صدق وعده وی همین بس که او به پدرش وعده داد تا بر ذبح و سر بریدن خویش صبر کند و به این وعده هم وفا کرد چنان که در سوره «صافات/۱۰۲» می آید.

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾

«و اهل خود را به نماز و زکات امر می کرد» به قولی مراد از اهل در اینجا: امتش و به قولی دیگر: قوم و قبیله اش می باشد و قول دوم قوی تر است. مراد از نماز و زکات در اینجا، عبارت از همان دو عبادت شرعی معروف است. «و همواره نزد پروردگارش پسندیده بود» مرضیا: یعنی اسماعیل عليه السلام همواره نزد پروردگارش پاک، پسندیده و شایسته بود.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٥٦﴾

«و یاد کن» ای محمد صلی الله علیه و آله! «در کتاب» یعنی: در قرآن «از ادریس» ادریس عليه السلام جد پدر نوح عليه السلام است که اسم وی «اخنوخ» بود، او را بدان جهت ادریس لقب دادند که بسیار درس می داد زیرا روایت شده است که حق تعالی بر وی سی صحیفه نازل کرد و او اولین کسی است که با قلم خط نوشت و اولین کسی است که جامه را برید و دوخت و جامه دوخته شده به تن کرد و قبل از وی بشر پوست حیوانات را می پوشید و او اولین کسی است که پیمانان و ترازو و اسلحه را به کار گرفت و با قابلین مقاتله

کرد و او اولین پیامبر مرسل بعد از آدم و نوح عليهما السلام است «بی گمان او راست کردار پیامبری بود» علما برای «صدیق»، «مخلص» و «مخلص» تعریفات بسیاری ارائه کرده‌اند، از آن جمله:

۱ - صادق کسی است که راست کردار است و صدیق کسی است که در احوال مختلف، در راستی و درستی و استقامت خود افزون است.

۲ - مخلص کسی است که برای خدا جل جلاله کار می‌کند و دوست ندارد که مردم او را ستایش کنند.

۳ - مخلص کسی است که خداوند جل جلاله او را برای خود خالص ساخته لذا در او هیچ گرایشی به سوی غیر خداوند جل جلاله باقی نمانده است.

وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴿٥٧﴾

«و ما او را به مقامی بلند ارتقا دادیم» به قولی: خداوند متعال او را به آسمان چهارم بالا برد چنان‌که مسلم در صحیحش از حدیث شریف انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج بر ادريس عليه السلام در آسمان چهارم گذر کردند. به قولی: مراد از بلند بردن او، ارتقای معنوی‌ای است که از شرف نبوت به او داده شده بود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجَبَبْنَاهُ إِذَا نُنَالُ عَلَيْهِمُ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿٥٨﴾

«آنان» یعنی: پیامبران ذکر شده از اول سوره تا به اینجا. یا مراد جنس انبیاء عليهم السلام است و شامل همه آنان می‌شود «کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان انعام کرد از فرزندان آدم» مراد از فرزندان آدم در اینجا؛ ادريس عليه السلام است که به عهد آدم عليه السلام نزدیک بود «و از کسانی که همراه نوح بر کشتی سوار کردیم» یعنی: برخی از آن پیامبران عليهم السلام از نسل کسانی بودند که با نوح عليه السلام به کشتی سوارشان کردیم و ایشان پیامبران دیگر بعد از ادريس تا عهد ابراهیم عليه السلام اند «و از فرزندان ابراهیم» که پیامبران

باقی مانده‌اند «و از فرزندان اسرائیل» یعنی: یعقوب؛ که موسی، هارون، زکریا، یحیی و عیسی علیهم‌السلام از آن جمله‌اند «و از کسانی که ایشان را هدایت نمودیم» به سوی اسلام؛ این دین واحد الهی در طول تاریخ «و برگزیدیم» تا بدانجا که ایشان را به خلعت پیامبری آراستیم؛ «چون بر آنان آیات رحمان خوانده می‌شد، سجده‌کنان و گریان به خاک می‌افتادند» یعنی: این گروه پیامبران علیهم‌السلام چون آیات خدای عزوجل را می‌شنیدند، می‌گریستند و برای پروردگار خود در قبال نعمت‌های بزرگی که بر آنان ارزانی کرده بود، به سجده حمد و شکر فرومی‌افتادند. باید دانست که علما با اقتدا به انبیای عظام، برمشروعیت سجده تلاوت در اینجا اجماع دارند.

در حدیث شریف آمده است: «اتلوا القرآن وابکوا، فإن لم تبکوا فتبکوا: قرآن را بخوانید و بگریید پس اگر چشم شما نمی‌نگریست، خود را به زور بگریانید».

﴿خَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا﴾

«آن‌گاه پس از آنان جانشینانی به جای ماندند» بد و ناخلف از امت‌هایشان، که به شعار و نشان ایمان و پیروی از انبیاء علیهم‌السلام آراسته بودند ولی در افعال و اعمالشان مقصر و برخلاف شیوه انبیاء علیهم‌السلام عمل می‌کردند به همین جهت بود؛ «که نماز را تباه ساختند» به قولی: مراد این است که آنها نماز را بر وجه مشروع به جا نیاوردند. البته روشن است که هر کس نماز را از وقت آن به تأخیر اندازد، یا فرضی ازفرائض، یا شرطی از شروط، یا رکنی از ارکان آن را ترک کند، بی‌گمان آن را ضایع و تباه گردانیده است و سخت‌تر از وی در تباه کردن نماز کسی است که آن را به کلی ترک کند، یا منکر فرضیت آن گردد. در حدیث شریف آمده است: «قطعا اولین چیزی که بنده در روز قیامت درباره آن مورد محاسبه قرار می‌گیرد، نماز وی است پس اگر نماز وی درست و برابر بود، حقا که رستگار شده است و اگر نماز وی فاسد و تباه بود، حقا که ناکام و زیانمند گشته است...».

«و» آن جانشینان ناخلف «از شهوات پیروی کردند» یعنی: محرماتی را که نفس‌هایشان بدان تمایل داشت مرتکب شدند؛ مانند شرابخواری و زنا را. حسن‌بصری در معنی آن

می‌گوید: «آنها مساجد را تعطیل کرده پایبند منفعت سراها شدند؛ مانند چسبیدن به دکان و بازرگانی و کشتزار و غیره» «پس به زودی با غی رو در رو شوند» غی: شر است و به قولی: زیان و ناکامی است. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «غی، وادی در جهنم است». در حدیث شریف آمده است: «پس از شصت سال از درگذشت من، جانشینانی خواهند آمد که نماز را تباه ساخته و از شهوات پیروی می‌کنند پس اینان به زودی با شر و زیان روبرو خواهند شد، سپس بعد از آنان جانشینانی خواهند آمد که قرآن را می‌خوانند اما از حنجره‌هایشان تجاوز نمی‌کند. و سه کس قرآن را می‌خواند: مؤمنی، منافقی و فاجری». یکی از علما می‌گوید: «مؤمن به قرآن ایمان دارد، منافق به قرآن کافر است و فاجر به وسیله قرآن نان می‌خورد». چنین روایت شده است از ابی‌عبدالرحمن مقرئ رضی الله عنه.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ شَيْئًا ﴿٦٠﴾

«مگر» به شر و زیان روبرو نمی‌شوند «آنان که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند» یعنی: توبه کردند از تقصیراتی که بر اثر تباه‌ساختن نمازها و پیروی از شهوات از آنان سر زده و بنابراین، به سوی خدای عزوجل و طاعت وی بازگشته، به او ایمان آورده و عمل شایسته و صالح انجام دادند «پس آن گروه به بهشت در می‌آیند و هیچ ستمی بر ایشان نخواهد رفت» یعنی: از پادشاهانشان هیچ کاسته نمی‌شود، هرچند هم که اندک باشد. در حدیث شریف آمده است: «التائب من الذنب كمن لا ذنب له: توبه‌کار از گناه همچون کسی است که هیچ گناهی ندارد».

جَنَّتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا ﴿٦١﴾

«همان باغهای جاویدانی که خداوند رحمان به بندگانش وعده داده است» یعنی: به بندگان توبه‌کار شایسته کردارش «به غیب» یعنی: بندگانی که به آنها درحالی ایمان آوردند که آنها را ندیده‌اند «در حقیقت وعده او قطعا آمدنی است» وانجام شدنی؛ از آن جمله بهشت جاودانی که اهلش بدان وارد می‌شوند.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿٦٢﴾

«در آنجا هیچ سخن لغوی نمی شنوند» لغو: سخن بیهوده و یا وه ای است که هیچ سود و منفعتی دربر ندارد. به قولی: لغو، هر سخنی است که در آن ذکر خدای عزوجل نباشد «جز سلام» یعنی: لیکن آن بهشتیان سلام یکدیگر بر خود را می شنوند، یا سلام گفتن فرشتگان را بر خود می شنوند «و روزی شان صبح و شام در آنجا برقرار است» و هر غذا و میوه ای را که بخواهند، به هر وقتی که بدان عادت دارند - در صبح و شام و غیر آن - نزد آنان مهیاست و بی رنج و اندوه آماده است. علما می گویند: «در بهشت شب و روزی نیست بلکه آنجا به طور ابد نورانی و روشن است.» پس مراد از صبح و شام در این آیه: مقداری از وقت به اندازه صبح و شام است.

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ﴿٦٣﴾

«این همان بهشتی است که به هریک از بندگان خود که پرهیزگار باشند، به میراث می دهیم» یعنی: این بهشت برین، میراث اعمال شایسته اهل تقوی است؛ بعد از آن که آن را بر غیرشان حرام گردانیده ایم.

وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَآبِنٌ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ﴿٦٤﴾

«و ما» فرشتگان «جز به فرمان پروردگارت فرود نمی آییم» یعنی: ای جبرئیل! به رسول ما بگو؛ ما جز به حکم و فرمان حق تعالی فرود نمی آییم. سبب نزول آیه این بود که رسول خدا ﷺ از دیرکرد نزول جبرئیل عليه السلام سخت نگران می شدند پس خداوند جل جلاله جبرئیل عليه السلام را مأمور کرد تا به ایشان خبر دهد که فرشتگان جز به امر وی فرود نمی آیند. روایت است که رسول خدا عليه السلام به جبرئیل گفتند: «چه چیز تو را باز می دارد از این که بیشتر از اکنون به دیدار ما بیایی؟» همان بود که این آیه کریمه نازل شد. «آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است» از جهات و اماکن، یا از زمانهای گذشته و آینده «همه به او اختصاص دارد» پس ما فرشتگان خود

را در هیچ کاری - جز به فرمان حق تعالی - جلو نمی‌اندازیم «و پروردگارت هرگز فراموش کار نیست» یعنی: ای محمد ﷺ! حق تعالی تو را فراموش نکرده است - هرچند وحی به تأخیر افتد - و او هرگز هیچ چیزی را فراموش نمی‌کند زیرا غفلت و فراموشی بر او جایز نیست.

رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ﴿٦٥﴾

«پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دوست» یعنی: حق تعالی آفریننده و مالک آسمانها و زمین و چیزهایی است که در میان آنهاست «پس او را پرست و در پرستش او شکبیا باش» یعنی: بر تحمل تکالیف و دشواریهای این پرستش پایداری کن «آیا برای او همنامی می‌شناسی؟» یعنی: برای او همتا و نظیری نیست تا در امر نیایش و عبادت با او مشارکت ورزد. به قولی معنی این است: او را درنامش که «الله» است شریکی نیست، به این معنی که هیچ چیز - اعم از بتان یا غیر آنها - هرگز به نام «الله» نامگذاری نشده‌اند.

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَذَا مَا مِثُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ﴿٦٦﴾

«و انسان می‌گوید» مراد از انسان در اینجا: انسان کافر است «آیا وقتی بمیرم، راستی بیرون آورده خواهم شد» از قبر «زنده شده؟» استفهام در اینجا مفید انکار و استبعاد است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره ولید بن مغیره و یارانش نازل شد.

پاسخ آن انسان کافر منکر معاد این است:

أَوَلَا يَذَكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْتَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ﴿٦٧﴾

«آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما قبلا او را آفریده‌ایم و حال آن‌که چیزی نبوده است؟» یعنی: آیا این انسان منکر رستاخیز، در آغاز آفرینش خود نمی‌اندیشد و در این

حقیقت تأمل نمی‌کند که قبل از آفرینش به کلی معدوم بوده است و ما او را ایجاد کرده‌ایم؟ اگر او در این حقایق تأمل کند، از آن به امکان اعاده آفرینش راه‌یافته و خیلی ساده به این حقیقت می‌رسد زیرا مسلماً ابتدای آفرینش یک موجود از بازآفرینی و اعاده آن دشوارتر و شگفت‌انگیزتر است.

فَوَرِّيكَ لَنَحْشُرَنَّهُمُ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ﴿٦٨﴾ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عَيْنًا ﴿٦٩﴾

«پس به پروردگارت سوگند که البته آنان را با شیاطین محشور می‌سازیم» یعنی: آنان را بعد از بیرون آوردن از قبرهایشان همراه با شیاطینشان که گمراهشان ساخته‌اند، به سوی محشر گرد می‌آوریم «سپس در حالی که به زانو در افتاده اند» از فرط آنچه که به آنان از هول موقف قیامت و ترس از حساب دست می‌دهد؛ «همه آنها را پیرامون جهنم حاضر می‌گردانیم. آن‌گاه از هر شیعه‌ای کسانی از آنان را که بر خدای رحمان سرکش‌تر بوده‌اند، بیرون می‌کشیم» یعنی: از هر دسته و طایفه‌ای از طوایف گمراهی و فساد، سرکش‌ترین و نافرمان‌ترین آنها را که عبارت از رهبران و رؤسای شر و فسادند، جدا می‌کنیم و بیرون می‌کشیم. شیعه: فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متفق باشد.

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا ﴿٧٠﴾

«پس از آن، خود به کسانی که به درآمدن در دوزخ سزاوارترند، داناتریم» یعنی: قطعاً همان گروهی که در برابر خدای رحمان سرکش‌ترند، همانان به سوختن در آتش هم سزاوارترند.

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ﴿٧١﴾

«و از شما هیچ کس نیست مگر این‌که وارد شوند آن است» یعنی: ای فرزندان آدم! هیچ یک از شما نیست مگر این‌که به دوزخ وارد خواهد شد. ورود: به معنی مرور و

گذشتن از پل «صراط» است «این امر بر پروردگارت حکمی حتمی است» یعنی: عبور از دوزخ، امری محتوم و قطعی است که خدای سبحان آن را فیصله کرده و خواهناخواه روی می‌دهد.

در این‌باره احادیثی هم آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمودند: «مردم همگی به صراط وارد می‌شوند و ورود آنان ایستادنشان پیرامون دوزخ است پس با اعمال خویش از صراط می‌گذرند؛ از آنان کسانی هستند که مانند برق می‌گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند باد می‌گذرند - همچون اسبان نیکو و تیزتک - و از آنان کسانی هستند که مانند شتران نیکو و اصیل می‌گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند دویدن یک مرد می‌گذرند تا بدانجا که آخرین آنان در گذشتن از صراط، مردی است که نور وی در موضع دو انگشت ابهام پاهایش می‌باشد و درحالی از آن می‌گذرد که صراط او را برمی‌گرداند تا به زیر اندازد. صراط پلی لغزنده است که پاها در آن قرار نمی‌گیرد، بر آن خاری مانند خار حسک^۱ وجود دارد، بر دوکناره صراط فرشتگانی هستند که همراه آنان قلابهایی از آتش است و مردم را به وسیله آن می‌ربایند تا به دوزخ درافکنند».

ثُمَّ نَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا ﴿٧٦﴾

«آن‌گاه کسانی را که تقوی پیشه بوده‌اند، نجات می‌دهیم» یعنی: کسانی را که در دنیا از موجبات آتش دوزخ پرهیز و پروا کرده‌اند نجات می‌دهیم. موجبات آتش دوزخ عبارت است از: کفر به خدای عزوجل و نافرمانی وی. پس چون مردم همگی بر صراط درآیند، حق تعالی کسانی را که تقوی پیشه‌اند و از وی پروا کرده‌اند، به وسیله ایمان و اعمال صالحشان از صراط می‌گذراند و از افتادن در آتش نجاتشان می‌دهد «و ظالمان را آنجا به زانو درافتاده فرو می‌گذاریم» که از صراط به دوزخ سقوط کرده در آن باقی می‌مانند، درحالی که بر زانوهایشان افتاده‌اند و توانایی بیرون شدن از آن را ندارند.

^۱ نوعی خار در نجد است که آن را «سعدان» نیز می‌نامند.

عقیده اهل سنت و جماعت این است که مرتکب گناهان کبیره ممکن است به قدر گناهان خویش در دوزخ عذاب شود، سپس به طور قطع از آن نجات می‌یابد.

وَإِذَا نُنَادَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿٧٣﴾

«و چون آیات واضح و روشن ما بر آنان خوانده شود، کسانی که کفر ورزیده‌اند» به‌جای این‌که به آن ایمان آورند، از آیات ما می‌گریزند و با آن معارضه می‌کنند، نه به حجت بلکه با استدلال فاسد زیرا این کافران؛ «به آنان که ایمان آورده‌اند، می‌گویند: کدام یک از ما دو گروه جایگاهش بهتر است» مراد از دو گروه: مؤمنان و کافرانند. گویی آنان گفته‌اند: آیا گروه ما از نظر منزل و مسکن؛ بهتر، از روی جاه و مرتبه؛ بزرگتر و از نظر پیروان و یاران و خدم و حشم؛ بیشتر است یا گروه شما «و» کدام یک از ما دو گروه «نیکوتر است از روی مجلس» ندی و نادى: مجتمع و محفل یک گروه است. یعنی: مجلس و محفل ما از شما آراسته تر است. مراد آنها از این استدلال فاسدشان این است که: ما چگونه با این همه ناز و نعمت و کوبه و قدرت، بر باطل و ناروا قرار داریم و شما اندکترین‌ها و بی‌همه چیزها، بر حق و حقیقت؟.

در بیان سبب نزول روایت شده است: گوینده این سخن نضربن حارث و امثال وی از قریش بودند که وقتی اصحاب رسول خدا ﷺ را در تنگدستی و فقر با لباسهای ژنده و خانه‌های درهم تکیده می‌دیدند و خود را در خرمی و آرایش و رفاه و با جامه‌های فاخر، این سخن را به آنان می‌گفتند؛ گویی معیار حق و باطل همین است!!
پروردگار متعال در پاسخ آنان می‌فرماید:

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثْنًا وَرِيًّا ﴿٧٤﴾

«و چه بسیار قرن‌ها را پیش از آنان هلاک کردیم» قرن: امت و گروه است «که اثاثی بهتر و ظاهری فریباتر داشتند» اثاث: مال است به طور مطلق؛ از شتر و گاو و گوسفند تا کالا و پول و غیره. به قولی: اثاث، فقط متاع خانه است؛ مانند فرش، لباس، پرده، تخت، تکیه‌گاه و امثال آن. رثیا: یعنی نیکو منظرتر بودند در پیش مردم از روی

خوش پوشی، یادداشتن قد و قواره و اندامهای ظاهر فریب و زیبا و برخورداری از ناز و نعمت.

بلی! بروید و بنگرید که چه بسیار امت‌های متمدن و فرورفته در ناز و نعمت را نابود کردیم که شما قبیله قریش در مقایسه با آنها از این نظر چیزی به حساب نمی‌آیید.

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا ﴿٧٥﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به این مشرکان «هر که در گمراهی است، خدای رحمان به او افزون می‌دهد، افزون دادنی» یعنی: هر کس در دنیا سر به هوای نفس برداشته و رهرو بیراهه ضلالت گردیده است، بی‌گمان خداوند متعال این امر را جزای او گردانیده که در گمراهی سخت تیره و تاری فرو گذاردش و بر گمراهی‌اش بیفزاید تا با بار گناه سنگین‌تری به سرای عقبی برود «تا وقتی ببینند آنچه به آنان وعده داده می‌شود» که «یا عذاب» است در دنیا با کشته شدن و اسارت «یا ببینند قیامت را» و آنچه که بر آنان از عذاب اخروی فرود می‌آید؛ «پس» در این هنگام «خواهند دانست که جایگاه چه کسی بدتر و به اعتبار لشکر ناتوان‌تر است» یعنی: این گروهی که بر مؤمنان فخر می‌فروختند که در مقام و مجلس، آرایش‌ها و زینت‌های مادی و ناز و نعمت‌های دنیوی از آنان بهترند، در روز قیامت خواهند دانست که خود در جایگاه و منزلگاه بدتری قرار دارند نه نیکوتری و در سپاه و نیرو و توان خویش ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از گروه مؤمنانند، نه قوی‌تر و نیکوتر از ایشان.

باید گفت: منطقی که این آیه از کفار نقل و نقد می‌کند، امروزه منطقی بیشتر مردم است زیرا بسیاری از مردم در عصر حاضر نیز، آگاه یا ناآگاه به پیشرفت‌های خیره‌کننده ملت‌های متمدن در غرب استدلال کرده و این پیشرفت‌ها را نشانه برحق بودن آنها می‌پندارند پس منطقی کفار در همه زمانها و مکانها باهم مشابه است.

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَيْعَةُ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا ﴿٧٦﴾

«و خداوند بر هدایت رهیافتگان می‌افزاید» یعنی: ایشان را بر هدایت پایدارتر گردانیده و بر یقین و بصیرتشان می‌افزاید، این بدان جهت است که خیر جلب‌کننده خیر است پس خداوند عَلَّامٌ پاداش متقیان را بدین‌گونه قرار می‌دهد که بر هدایت و یقینشان بیفزاید چنان‌که جزای کافران را به‌گونه‌ای قرار داد که بر گمراهی‌شان افزود «و باقیات الصالحات نزد پروردگارت از حیث پاداش بهتر است» یعنی: مسلماً طاعات و عباداتی همچون نماز و ذکر: (سبحان الله والحمد لله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم) و دیگر طاعاتی که به سعادت ابدی می‌انجامد، بازدهی‌ای نافع‌تر و ثمری ماندگارتر دارد، نسبت به نعمت‌های دنیوی‌ای که کفار از آن بهره‌مندند «و» این باقیات الصالحات «از جهت فرجام نیکوتر است» مرد: فرجام، عاقبت و بازگشت است. پس این آیه ردی است بر آن پندار کفار که به مؤمنان گفتند: (أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا) «آیه/۷۳».

أَفْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّكَ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٧٧﴾

«آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید» یعنی: آیا تو را از داستان آن کافری که به آیات ما کفر ورزید آگاه کنیم؟ «و گفت: قطعاً به من مال و فرزند بسیار داده خواهد شد» در آخرت؛ اگر آخرتی در کار باشد.

بخاری و مسلم و غیر آنان در بیان سبب نزول آیه: (أَفْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ ...) از خواب‌بن‌ارت رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: من مردی حداد (آهنگر) بودم و به عاص‌بن‌وائل وامی داده بودم. پس آمدم و از وی تقاضای وام خود را کردم اما او در رد تقاضایم گفت: نه! به خدا سوگند که تا به محمد کافر نشوی، وامت را نمی‌پردازم! گفتم: به خدا سوگند که به محمد صلی الله علیه و آله کافر نمی‌شوم تا تو بمیری و باز برانگیخته شوی. گفت: بسیار خوب! چون مردم و باز برانگیخته شدم، نزد من آی و مرا در آنجا

مال و فرزندان بسیاری است و در آنجا وامت را می‌پردازم! همان بود که خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود و سپس آن سخن تمسخرآمیز وی را چنین رد کرد:

أَطَّلِعَ الْغَيْبَ أَمْ أَخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٧٨﴾

«آیا بر غیب آگاه شده است» تا بداند که در بهشت است و در آنجا مال و فرزندان بسیاری دارد «یا از خدای رحمان عهدهی گرفته است؟» یعنی: یا مگر لاله‌الاله‌الله گفته است تا او را با آن مورد مرحمت قرار دهیم؟ یا عمل شایسته‌ای پیش‌فرستاده که به دریافت پاداش آن امیدوار باشد؟ زیرا عهدهی که نزد خدای عزوجل است این است که: مؤمن را فقط آن‌گاه به بهشت وارد کند که اعمال شایسته‌ای انجام داده باشد.

كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ﴿٧٩﴾

«نه چنین است» که او تصور کرده بلکه «به زودی آنچه را می‌گویند، خواهیم نوشت» و این گفته‌اش را به حسابش ضبط و ثبت خواهیم کرد و در برابر آن او را در آخرت مجازات خواهیم نمود «و عذاب را برای او خواهیم افزود، افزودنی» یعنی: به جای آنچه ادعا می‌کند، عذابی بر بالای عذابش می‌افزاییم.

وَنَرِيهِ، مَا يَقُولُ وَيَأْتِنَا فَرَدًّا ﴿٨٠﴾

«و آنچه را می‌گویند، از او به ارث می‌بریم» یعنی: او را می‌میرانیم و مال و فرزندی را که می‌گوید به او داده می‌شود، ما به ارث می‌بریم و در آخرت او بسی تهی دست است «و پیش ما تنها می‌آید» در روز قیامت، درحالی که نه برایش مالی است و نه فرزندی بلکه همه را از او گرفته‌ایم.

وَاتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا لِيَكُونَ لَهُمْ عِزًّا ﴿٨١﴾

«و به جای خدا معبودانی اختیار کردند تا برایشان سبب عزت باشند» یعنی تا آن خدایان در دنیا برایشان یار و مددکار و مایه عزت و افتخار باشند، یا در آخرت برایشان شفاعتگر باشند.

اما خداوند ﷻ این پندار بی اساسشان را رد نموده می فرماید:

كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿٨٢﴾

«نه چنین است، به زودی عبادتشان را انکار می کنند» یعنی: قضیه چنان نیست که آنان پنداشته اند بلکه به زودی آن معبودان، پرستش کفار را برای خود محکوم کرده و این صفت را از خود نفی می کنند؛ آن روز که خدای سبحان آنها را گویا و ناطق گرداند «و ضد آنان می گردند» یعنی خدایانی که از سوی این پرستشگران گمراه مایه عزت پنداشته می شدند پس از آن همه دوستی و علاقه و ایمانی که نثار آنها کرده اند، دشمن و مخالفشان می شوند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْذُهُمْ وَأُزًّا ﴿٨٣﴾

«آیا ندانسته ای که ما شیاطین را به سراغ کافران فرستادیم» یعنی: شیاطین را بر آنان مسلط ساختیم «که آنان را می جنبانند، جنبانیدنی» یعنی: شیاطین کافران را بر انجام معاصی تحریک نموده و آنها را به ارتکاب معاصی برمی انگیزند و از راه منحرفشان می کنند.

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ﴿٨٤﴾

«پس برضد آنان شتاب نکن» به این که از ما بخواهی تا به سبب مصمم بودنشان بر کفر و عناد، بر نابودکردنشان تعجیل کنیم؛ «جز این نیست که ما برای آنها مدت می شماریم، شمارکردنی» یعنی: ما روزها، شبها، ماهها و سالهای عمرشان را تا به پایان

رسیدن اجل هایشان و اعمالشان را برای جزا و نفس هایشان را برای فنا می‌شماریم و چون میعادشان به سر آمد، آنها را فرومی‌گیریم.

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا ﴿٨٥﴾

«روزی که پرهیزگاران را به سوی رحمان» یعنی به سوی بهشت وی و سرای کرامتش؛ «سواره چون میهمانان گرامی محشور می‌کنیم» چنان‌که در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «و الذی نفسی بیده ان المتقین اذا خرجوا من قبورهم استقبلوا بنوق بیض لها اجنحه علیها رحال الذهب: سوگند به ذاتی که جانم در قبضه اوست، بی‌گمان متقیان چون روز قیامت از قبرهایشان بیرون آیند، با شترهای سفید رام‌شده‌ای که بال دارند و بر آنها جهازهای طلا قرار دارد، مورد استقبال قرار می‌گیرند».

وَسَوْفَ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًا ﴿٨٦﴾

«و مجرمان را» با تندی و خشم «در حال تشنگی به سوی دوزخ می‌رانیم» وردا: آنان را پیاده و تشنه به دوزخ وارد می‌کنیم، مانند شتری که به آب وارد می‌شود.

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٨٧﴾

«اختیار شفاعت را ندارند» یعنی کسی را نمی‌یابند که برایشان شفاعت کند و خود نیز نمی‌توانند برای دیگران شفاعت کنند «جز آن کس که از جانب خدای رحمان عهدی گرفته‌است» عهد و پیمان الهی به معنای گواهی دادن به یگانگی خدای عزوجل، عدم شرک آوردن به او و پرداختن به حق این گواهی است لذا هیچ‌کس، حتی متقیان نیز اختیار شفاعت برای کفار را ندارند زیرا شفاعت کردن فقط در مورد کسی است که همراه با ایمان، «لا اله الا الله» گفته و چیزی را به خدای سبحان شریک نیاورده است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که خطاب به اصحابشان می‌فرمودند: «آیا یکی از شما ناتوان است از این‌که هر صبح و

شام از خدای عزوجل برای خود عهدی بگیرد؟ گفته شد: یا رسول الله! این عهد چیست؟ فرمودند؛ هر صبح و شام بگوید: «اللهم فاطر السموات والأرض، عالم الغیب والشهادة، إني أعهد إليك في هذه الحياة الدنيا بأني أشهد أن لا إله إلا أنت وحدك لا شريك لك وأن محمداً عبدك ورسولك، فلا تكلني إلى نفسي، فإنك أن تكلني إلى نفسي تباعدني من الخير، وتقربني من الشر، وإني لا أثق إلا برحمتك، فاجعل لي عندك عهداً توفينيهِ يوم القيامة إنك لا تخلف الميعاد: بارخدایا! ای آفریننده آسمانها و زمین! ای دانای پنهان و آشکار! من به تو در این زندگی دنیا عهد می سپارم که گواهی می دهم به این که: خدایی جز توی یگانه نیست و برایت شریکی نمی باشد و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده توست پس مرا به خودم وا مگذار زیرا اگر مرا به خودم وا گذاری، مرا از خیر دور و به شر نزدیک کرده ای و من جز به رحمت تو تکیه ندارم پس برای من نزد خود عهدی قرار ده که در روز قیامت آن را برایم وفا کنی، بی شک تو وعده را خلاف نمی کنی. پس چون این دعا را بخواند، خدای عزوجل بر آن مهری نهاده سپس آن را در زیر عرش خود می گذارد و چون روز قیامت فرارسد، ندا دهنده ای ندا می کند: کجایند کسانی که نزد خدا عز وجل عهد و پیمانی دارند؟ آن گاه آن بنده مؤمن که این دعا را خوانده است، برمی خیزد و وارد بهشت می شود».

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ﴿٨٨﴾ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴿٨٩﴾

«و گفتند: خدای رحمان فرزند اختیار کرده است» این سخن یهود و نصارا و کسانی از اعراب است که پنداشتند؛ فرشتگان دختران خدایند! البته این سخنی است بدون دلیل و در نهایت زشتی و وقاحت: «واقعاً چیز زشتی را آور دید» اد: کار بسیار سنگین و بزرگ و امر بسیار زشت و ناباب است. یعنی سخنی بس بزرگ، بسیار عجیب و بسیار ناپسند گفته اید.

تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَتَنْشِقُ الْأَرْضُ وَتَخْرُ الْجِبَالُ هَذَا ﴿١٠﴾

«چیزی نمانده است که آسمانها از این سخن بشکافند» تفسیر: شکافته شدن است «و زمین بشکافد» یعنی: نزدیک است که زمین نیز از این سخن پاره شود و چاک بخورد «و کوهها بیفتند» و منهدم شوند برای بزرگداشت خدای ذوالجلال «پاره پاره شده» یعنی به شدت فرو ریخته، درهم تکیده و پارچه پارچه شده زیرا این پدیده‌ها همه آفریده حق تعالی و بر مبنای یگانگی او استوارند، از این جهت فرمود:

أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ﴿١١﴾

«از این که برای رحمان فرزندی قایل شدند» یعنی: به سبب خشم گرفتن الله ﷻ بر کفار به علت سخن بس زشتی که گفتند، نزدیک است آسمانها و زمین بشکافند و کوهها تکه تکه شوند.

وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿١٢﴾

«و خدای رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند» یعنی: برای او فرزند گرفتن درست و زیبنده نیست زیرا این نقص و نیازی است که خدای رحمان از آن منزّه و برتر است.

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴿١٣﴾

«هر که در آسمانها و زمین است جز بنده‌وار پیش خدای رحمان نمی‌آید» یعنی تمام مخلوقات - اعم از فرشتگان، انس و جن - ناگزیرند که روز قیامت در حالی نزد خداوند ﷻ بیایند که به عبودیت برای او مقرر و معترف و در برابر او فرمانبردار، فروتن و ذلیلند پس چگونه یکی از آنان برای او فرزند خواهد بود؟ نسفی می‌گوید: «تکرار و اختصاص اسم رحمان به یادآوری در این آیات، بیانگر این حقیقت است که سرچشمه اصول و فروع همه نعمت‌ها خدای رحمان است پس ای انسان مشرک! باید چشمت را به سوی حقیقت باز کنی و بدانی که تو و هر چه که نزد توست از عطای اوست.»

بنابراین، کسی که به خدای سبحان فرزندی نسبت دهد، در حقیقت او را جزئی از خلقتش قرار داده و سزاوار بودن اسم رحمان را برایش انکار کرده است.

لَقَدْ أَحْصَيْنَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ﴿٩٤﴾

«و یقیناً آنها را به احصا آورده» یعنی: حق تعالی همه کسانی را که در آسمانها و زمین اند، تحت حصر و حساب آورده «و شمار کرده است آنان را، شمارکردنی» یعنی: بعد از آن که آنها را تحت شمارش آورده است، افراد و اشخاصشان را نیز شمار کرده است بنابراین، حال احدی از آنان بر او مخفی نیست و کسی نمی تواند از حاضر شدن در پیشگاه وی تخلف کند.

وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ﴿٩٥﴾

«و روز قیامت همه آنها تنها به سوی او خواهند آمد» یعنی: هر یک از آنان در روز قیامت به تنهایی درحالی نزد خداوند عز وجل می آیند که هیچ یار و یاوری با آنان نیست و هیچ مال و دارایی ای ندارند پس هرگاه حال همگی خلق این باشد، دیگر چگونه به خداوند متعال نسبت فرزند را می دهند؟!

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ﴿٩٦﴾

سپس به مؤمنان این بشارت عظیم می رسد: «همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای رحمان برای آنها» در دل های بندگان «محبتی قرار می دهد» بی آن که ایشان با کسی رابطه دوستی برقرار کنند و نیز خود خدای رحمان ایشان را دوست می دارد. در حدیث شریف آمده است: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ: إِنِّي قَدْ أَحْبَبْتُ فَلَانًا فَأَحْبِبْهُ، فَيُنَادِي فِي السَّمَاءِ ثُمَّ يَنْزِلُ لَهُ الْمَحَبَّةَ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ، وَإِذَا أَبْغَضَ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ: إِنِّي قَدْ أَبْغَضْتُ فَلَانًا، فَيُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ، ثُمَّ يَنْزِلُ لَهُ الْبُغْضَاءَ فِي الْأَرْضِ:» چون خدای عزوجل بنده ای را دوست بدارد، جبرئیل را ندا می کند

که ای جبرئیل! من فلان کس را دوست گرفتم پس تو نیز او را دوست بدار. آن‌گاه جبرئیل در آسمان ندا می‌کند، سپس در میان اهل زمین نیز برایش محبت فرود آورده می‌شود. و چون خدای عزوجل بنده‌ای را دشمن بدارد، جبرئیل را ندا می‌کند که: من بر فلان کس خشم گرفتم پس او را دشمن بدار. آن‌گاه جبرئیل در اهل آسمان ندا می‌کند، سپس در زمین نیز برایش دشمنی فرود آورده می‌شود».

فَإِنَّمَا يَسْتَرْزِقُهُ بِلسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا ﴿١٧﴾

«جز این نیست که ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم» ای پیامبر ﷺ! با فرود آوردن آن به گویش و لهجات چنان‌که قرآن را به تفصیل و وضوح نیز بیان کرده‌ایم که بر تو سهل و روان باشد «تا متقیان را» یعنی: کسانی را که لباس تقوا و عفت در بر کرده‌اند «به آن مژده دهی و مردم ستیزه‌جو را» که با حق ستیزنده و دشمنند «به آن بیم دهی».

وَكَم أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هَل يُحِشُّ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا ﴿١٨﴾

«و چه بسیار هلاک کردیم پیش از آنان از قرنی» یعنی: از امتهای و نسلهای گذشته را که به آیات الهی کفر ورزیده و پیامبرانش را تکذیب می‌کردند «آیا کسی از آنان را می‌یابی» یعنی: آیا یکی از آنان را می‌بینی؟ «یا صدایی پنهانی از آنان می‌شنوی؟» هرگز! زیرا تمام آنها نابود شدند پس این گروه نیز باید به هوش آیند و از چنان سرنوشتی پروا کنند. رکز: صدای آهسته و پنهانی است. به قولی: رکز صدا یا حرکتی است که به سبب آهسته بودن، قابل فهم نباشد.

(سوره طه)

مکی است و دارای (۱۳۵) آیه است.

موضوع آن: موضوع این سوره همچون موضوعات سایر سوره‌های مکی، اثبات توحید و عقاید حق است که در خلال یک مقدمه و دو داستان به آن پرداخته شده است. در مقدمه آن حکمت نزول قرآن بیان می‌شود، سپس داستان موسی علیه السلام در سه مرحله مطرح می‌گردد آن‌گاه مجدداً ذکر اوصاف قرآن در میان می‌آید، بعداً داستان آدم علیه السلام بیان می‌شود و در پایان هم به اقامه حجت علیه معاندان پرداخته می‌شود.

حکمت از طرح داستان موسی و آدم علیهما السلام در این سوره این است که این سوره بعد از سوره «مریم» نازل شده است و از آنجا که خداوند متعال داستانهای برخی از انبیاء علیهم السلام را در سوره «مریم» به تفصیل و از برخی را به اجمال ذکر کرد - از آن جمله داستان موسی و آدم علیهما السلام را؛ که سرگذشت اولی در آن به اجمال ذکر شده واز دومی فقط نام برده شده نه بیشتر - لذا در این سوره به تفصیل آنها می‌پردازد. سپس داستانهای بقیه پیامبرانی را که در سوره «مریم» از آنها یاد نشده است، در سوره «انبیاء» بیان می‌کند؛ مانند داستانهای نوح، لوط، داوود، سلیمان، ایوب، الیسع، ذی‌الکفل و ذی‌النون علیهم السلام.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی دوهزار سال قبل از آفرینش آسمانها و زمین، سوره‌های (طه) و (یس) را خواند پس چون فرشتگان آنها را شنیدند، گفتند: خوشا به حال امتی که این قرآن بر وی نازل می‌شود، خوشا به حال سینه‌هایی که این قرآن را برمی‌دارند و خوشا به حال زبانهایی که با این قرآن تکلم می‌کنند».

طه ۱

خوانده می‌شود: «طاها» سخن درباره حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، در سوره «بقره» گذشت و «طه» از جمله این حروف است. به قولی دیگر: «طه» از حروف مقطعه نیست

بلکه معنای آن این است: ای محمد ﷺ! پای خود را بر زمین فرش کن و آن را راحت بر زمین بگذار. ابن‌انباری گفته است: «این دستور بدان جهت صادر شد که رسول خدا ﷺ در ایستادن به نماز چنان بر خود فشار می‌آوردند که نزدیک بود پاهایشان متورم گردد». ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: «در آغاز کار نزول وحی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله، ایشان در هنگام ادای نماز بر سینه پاهای خود می‌ایستادند (که این گونه به پا ایستادن، فشارآور بود) پس خداوند جل جلاله این آیه را نازل کرد».

مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿٢﴾

ضحاک در بیان سبب نزول می‌گوید: چون خدای عزوجل قرآن را بر پیامبرش نازل کرد، ایشان و یارانشان در نماز بدان قیام می‌کردند پس مشرکان قریش گفتند: این قرآن بر محمد نازل نشده است مگر برای آن‌که او در رنج و سختی بیفتد. پس خداوند متعال نازل فرمود: «قرآن را بر تو نازل نکردیم تا در رنج افتی» بلکه برای آن نازل کردیم که در سعادت و راحت قرار گیری پس موضوع چنان نیست که باطل پرستان پنداشته‌اند زیرا ما به هر کس علم و حکمت قرآنی داده‌ایم، یقیناً برای او خیر و خوبی و راحت جاودانی را خواسته‌ایم. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین: هر کس که خداوند خیرخواه او باشد، او را در دین دانشمند می‌گرداند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «چون خداوند جل جلاله در روز قیامت برای حکم و داوری نهایی میان بندگان بر کرسی خویش بنشیند، خطاب به علما می‌گوید: من علم و حکمت خویش را در شما قرار ندادم مگر بدان جهت که می‌خواهم بر شما بیمارزم با وجود آنچه که از شما سرزده است و هیچ باکی هم ندارم». همچنین در تفسیر: (مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) نقل شده است: ما قرآن را برای آن بر تو نازل نکرده‌ایم تا با افراط در تأسف خوردن بر کفر کافران و عدم ایمان آنان، خود را در رنج و تعب افگنی؛ زیرا ایمان آوردن آنها امری است که به تو مربوط نیست و در اختیار تو هم نمی‌باشد.

إِلَّا نَذْكُرَ لِمَنْ يَخْشَى ﴿٣﴾

«جز این که پندآموز کسی باشد که می ترسد» یعنی: ما قرآن را برای آن نازل کرده ایم تا یادآور و پندآموز کسانی باشد که به ایشان توفیق تقوا می دهیم لذا برعهده تو نیست که آنان را به ایمان آوردن مجبور کنی. این دو آیه بیانگر آن است که: خوشبختی و سعادت دوجلهانی، در گرو پایبندی به کتاب خدا ﷻ است و بدون آن سعادت میسر نیست.

تَزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى ﴿٤﴾

«کتابی است نازل شده از جانب کسی که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است» مراد آیه کریمه خبردادن به بندگان از کمال عظمت نازل کننده قرآن و بزرگی جلال و مقام وی است تا به قرآن - چنان که حق ارج نهادن به آن است - ارج گذاشته و آن را مدینه فاضله سعادت جاودانی خویش بشناسند چنان که حق تعالی با همین هدف در ادامه می فرماید:

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿٥﴾

«خدای رحمان بر عرش استوا یافت» یعنی: بر عرش علو و ارتفاع یافت، علو و ارتفاعی که برای آن مثل و مانندی نیست. گفتنی است که ما به استوای حق تعالی بر عرش - بنا بر عقیده سلف صالح که ائمه چهارگانه اهل سنت نیز از آن جمله اند - ایمان داریم. سلف صالح به صفات حق تعالی - چنان که در قرآن آمده است - بی هیچ تحریف، تأویل، تشبیه یا تمثیلی ایمان داشتند و در برابر آنها با توجیه، تأویل، تشبیه و تکیف درنگ نمی کردند. از امام مالک رَضِيَ اللهُ عَنْهُ پرسیدند که خدا ﷻ چگونه بر عرش استوا یافت؟ گفت: «استوا معلوم است و درک کیفیت آن در حیطة عقل نیست و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است». یادآور می شویم که قول صحیح در باره عرش و کرسی این است که «عرش» غیر از «کرسی» است.

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿٦﴾

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست» یعنی: حق تعالی مالک و مدبر همه آنهاست (و) نیز از آن اوست «آنچه در میان آنهاست» از موجودات «و آنچه زیر خاک است» از اشیاء.

گفتنی است که امروزه در پرتو علوم جدید، بخشی از عظمت این مقطع از آیه کریمه (یعنی دنیای زیرخاک) متجلی گردیده است.

وَإِنْ جَهَرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ الْبِتْرَ وَأَخْفَى ﴿٧﴾

«و اگر سخن را آشکارا گویی» یعنی صدایت را بدان بلند کنی «پس او سخن نهان و نهان تر را می داند» سر: سخنی است که انسان با دیگری به آهستگی و به گونه راز در میان می گذارد و نهان تر از سر: سخنی است که انسان با خودش می گوید - یعنی حدیث نفس می کند - یا سخنی است که به خاطرش خطور می کند و یا در نهاد وی است ولی هنوز آن را با خودش هم مرور نکرده است که علمای روانشناسی امروزه آن را «لاشعور» می نامند. یعنی: اگر تو خدای سبحان را به صدای بلند بخوانی، بدان که او از این امر بی نیاز است زیرا او سخن سر و نهان و آنچه را که از سر و نهان هم نهان تر است، می داند پس اساسا به بلند کردن صدا در ذکر و دعا نیازی نیست و نباید مناجات انسان با پروردگار به این هدف باشد که آنرا به پروردگار متعال بشنواند اما جاری نمودن ذکر و دعا بر زبان همراه با تصور معنای آن در ذهن و ضمیر، برای کسب برکات و فیوضات عظیم و برآوردن اهداف دیگری مانند کسب رضا و قرب الهی، یاری رساندن قلب به وسیله ذکر، مشغول ساختن حواس به مقصودی برتر و برگرداندن آن از تفکر در امور دنی؛ مشروع و مطلوب و از افضل اعمال است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿٨﴾

«الله، جز او معبودی نیست، برای اوست نامهای نیکو» یعنی نیکوترین نامها مطلقا به الله جل جلاله اختصاص دارد، به سبب این که این اسمای حسنی بر کمال و جلال حضرت

حق ﷻ دلالت می کنند. یادآور می شویم که اسمای حسناى الهى - چنان که در حدیث صحیح وارد شده - نودونه اسم است و بیان آن در سوره «اعراف/۱۸۰» گذشت. پس آیا بعد از جلوه این همه اسما و صفات، دیگر کسی هست که ادعا کند قرآن از نزد غیر الله ﷻ است؟ آیا گرفتن بتانی از سنگ و چوب و غیره به عنوان شریک خدای سبحان درست است؟ و آیا کسی که به این صفات نیکو و عظیم موصوف باشد، کتاب نازل کرده او، متضمن سعادت دو جهانی نیست؟ این آیات مقدمه سوره مبارکه «طه» است و عظمت این آیات بود که به مسلمان شدن عمر بن خطاب رضی الله عنه انجامید - که داستان اسلام عمر رضی الله عنه معروف است.

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿١﴾

«و آیا خبر موسی به تو رسیده است» یعنی: ای پیامبر ﷺ! داستان موسی با فرعون و اشراف قومش قطعا به تو رسیده است و تو نیک می دانی که فرود آوردن وحی بر موسی، سبب بدبختی وی نبود بلکه او از این موهبت به مدارج علیای سعادت و عزت رسید پس بدان که فرود آوردن وحی بر تو نیز سبب بدبختی ات نمی باشد. از این آیه چنین برمی آید که سیاق داستان موسی رضی الله عنه متضمن دلجویی و تسلیت به پیامبر گرامی اسلام ﷺ در برابر دشواری هایی است که از تکالیف نبوت می دیدند.

إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ﴿١٠﴾

«هنگامی که آتشی دید» موسی رضی الله عنه در شبی تاریک و بارانی، از مدین سرزمین پدرزنش شعیب رضی الله عنه به سوی مصر در حال سفر بود، فصل زمستان بود و هوا ناملایم؛ که بناگاه آتشی را دید «پس» چون آتش را دید «به خانواده اش گفت: درنگ کنید» یعنی: در جای خود بایستید «زیرا من آتشی دیدم» یعنی: از دور آتشی انس انگیز را دیدم «امیدوارم که شعله ای از آن برای شما بیاورم» قبس: شعله و اخگری از آتش است که شخص آن را می گیرد تا به وسیله آن آتشی دیگر را برافروزد «یا بر آن آتش

راهنمایی بیابم» که مرا به سوی راه راهنمایی کرده و راه را به من بازشناساند. گفتنی است که موسی علیه السلام در آن شب تاریک، راه را نیز گم کرده بود.

فَلَمَّا أَنهَا تُودَى يَمُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲)

«پس چون بدان رسید» یعنی چون موسی علیه السلام به نزدیک آن آتش رسید، آتش سفیدی را دید که در میان درخت سبزی برافروخته است پس «ندا داده شد» یعنی خداوند متعال او را ندا داد که: «ای موسی! همانا من پروردگار توام» که هم‌اینک باتو سخن می‌گویم.

این آیه به ما می‌آموزد که چون می‌خواهیم کسی را به کاری مکلف کنیم، باید خود را با اوصاف خویش به او بشناسانیم.

«پس نعلین خود را از پا درآور» خداوند جل جلاله موسی علیه السلام را به بیرون آوردن کفش‌ها و برهنه ساختن پاهایش دستور داد زیرا برهنه کردن پا، در نشان دادن تواضع گویاتر و به تشریف و تکریم و رعایت ادب نزدیکتر است «هرآینه تو در وادی مقدس طوی هستی» مقدس: یعنی پاک یا مبارک. طوی: نام وادی در سرزمین سیناست.

این جمله به ما می‌آموزد که چون کسی را به کاری دستور می‌دهیم، باید علت و دلیل آن را نیز برایش بیان کنیم.

وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳)

«و من تو را برگزیده‌ام» به رسالت «پس بدانچه وحی می‌شود» هم‌اکنون به سوی تو «گوش فراده» به گوش هوش و پذیرش و با آمادگی و هشیاری.

در اینجا خدای عزوجل به موسی علیه السلام تواضع و ادب را آموخت و این دلیل بر آن است که نقطه آغازین در امر تربیت، همانا آموختن ادب است.

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾

«همانا من الله هستم، خدایی که جز من خدایی نیست» یعنی: ای موسی! کسی که تو را ندا می‌کند، همانا خداوند یگانه لاشریک است «پس مرا پرستش کن» زیرا مختص بودن الوهیت برای من، موجب مخصوص ساختنم به عبادت و پرستش نیز هست «و نماز را برپا دار برای یادکردن من» یعنی: نماز را برپا دار تا مرا یاد کنی. یا معنی این است: هرگاه به یاد آوری که نمازی بر ذمه‌ات هست، آن نماز را برپا دار. چنان‌که در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «هر کس از نمازی در خواب ماند، یا آن را فراموش کرد پس کفاره آن این است که وقتی آن را به‌خاطر آورد، آن را به‌جای آورد و جز این هیچ کفاره دیگری بر او نیست». حق تعالی مخصوصاً نماز را ذکر کرد زیرا نماز برترین طاعات و بهترین عبادات است. این آیه دلالت می‌کند براین‌که معرفت خداوند جل جلاله گام اول در پیمودن راه حق است و نیز دلالت می‌کند براین‌که بعد از توحید، فریضه‌ای بزرگتر از نماز نیست پس باید مریبان جامعه اسلامی به این حقایق توجه داشته باشند.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا سَعَىٰ ﴿١٥﴾

ای موسی! «هرآینه قیامت آمدنی است» پس برای آن عمل خیر انجام ده، از قبیل عبادت الله جل جلاله و ادای نماز «نزدیک است پنهانش بدارم» یعنی: نزدیک است خبر آمدن قیامت را از بندگانم پنهان بدارم؛ اگر که در دادن این خبر همراه با پنهان ساختن وقت آن، حکمتی در کار نبود. یا معنی این است: می‌خواهم حتی آن را از خودم هم پنهان بدارم. این بدان معنی است که خداوند متعال بر پنهان داشتن وقت قیامت سخت مصر است، بدین جهت از آن با بلیغ‌ترین عبارتی که اعراب در پنهان‌سازی یک امر به‌کار می‌برند، تعبیر کرده است. یا معنی این است: می‌خواهم قیامت را آشکار و محقق گردانم «تا هر کسی به موجب آنچه می‌کند، خبر داده شود» یعنی: قیامت را بر پا می‌دارم تا هر کسی را در برابر سعی و تلاشش - اعم از خیر یا شر - جزا دهم.

فَلَا يُصَدِّدَنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى ﴿١٦﴾

«پس نباید که تو را از آن باز دارد» یعنی: ای موسی! نباید تو را از ایمان و عمل برای قیامت باز دارد «کسی که به آن ایمان ندارد» از کفار «و خواهش نفس خود را پیروی کرده است» با فروروی در لذتهای حسی فانی حرام «که آن گاه هلاک شوی» اگر که از ایمان و عمل برای قیامت بازمانی. ابن کثیر می گوید: «مخاطب این دستور، همه آحاد مکلفانند».

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى ﴿١٧﴾

«و» خداوند ﷻ از موسی ﷺ پرسید: «ای موسی! در دست راست تو چیست؟» سؤال کردن از عصای موسی ﷺ برای بیدار ساختن و توجه دادن او به موضوع عصاست تا بعد از تأمل وی در آن و تشخیص مؤکد این امر که این همان عصای حقیقی اوست که می شناسد، معجزه در آن روی دهد، در غیر آن خدای عزوجل می دانست که در دست موسی ﷺ چیست لذا سؤال کردن از آن موردی نداشت. بعضی از مفسران می گویند: خداوند ﷻ برای این که موسی ﷺ را با کلام خود بر سر انس و الفت آورد، این سؤال را از وی کرد.

قَالَ هِيَ عَصَايَ أَنُوكِّؤُا عَلَيْهَا وَأَهشُ بِهَا عَلَىٰ عَنَمِي وَلِي فِيهَا مَثَرَبٌ أُخْرَىٰ ﴿١٨﴾

«گفت» موسی ﷺ «این عصای من است، بر آن تکیه می دهم» هنگامی که در راه رفتن خسته شوم «و با آن برای گوسفندانم برگ می تکانم» یعنی شاخه های درختان را با آن می تکانم تا برگ آنها فروریزد و گوسفندانم بخورند. به قولی معنی این است: با آن گوسفندانم را به جلو می رانم و اداره می کنم «و کارهای دیگری نیز برای من از آن برمی آید» یعنی منافع دیگری نیز در این عصا دارم و نیازهای دیگری را نیز بدان برمی آورم. البته منافع عصا بسیار و شناخته شده است. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «در دست گرفتن عصا، سنت انبیاء عليهم السلام و نشانه ای برای مؤمن است». حسن بصری می گوید: «در عصا شش خاصیت است:

- ۱ - سنت انبیاء علیهم السلام است.
 - ۲ - زینت صالحان است.
 - ۳ - سلاحی علیه دشمنان است.
 - ۴ - کمکی برای ضعیفان است.
 - ۵ - غمی برای منافقان است.
 - ۶ - افزونی‌ای در طاعات مؤمنان است.»
- گفتنی است؛ اجماع علما بر آن است که خطیب باید در هنگام خواندن خطبه، بر شمشیر یا عصایی تکیه دهد.

قَالَ لَهَا يَا مُوسَى ﴿١٩﴾

«فرمود» خداوند متعال: «ای موسی! آن را بیفکن» از دست خود؛

قَالَ لَهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى ﴿٢٠﴾

«پس» موسی علیه السلام «آن را» بر زمین «انداخت و ناگاه ماری شد دوان» به سبب آن که خدای سبحان اوصاف و اعراض عصا را برگردانید بدان سان که تبدیل به مار پرجنب و جوشی شد که به سرعت و چابکی می‌دوید به طوری که نقل شده است: او در مسیر جنب و جوش و خیزش سریع خود به درختی رسید و آن را خورد و به صخره‌ای رسید و آن را فروبلعید پس چون موسی علیه السلام این صحنه را دید، ترسید و وحشت زده پا به فرار گذاشت در حالی که اصلاً پشت سر خود را نگاه نمی‌کرد. شهید سید قطب رحمته الله در تفسیر خود می‌گوید: «عصای موسی علیه السلام به اژدها تبدیل شد و همان معجزه‌ای اتفاق افتاد که در هر لحظه‌ای از لحظه‌های ما نیز اتفاق می‌افتد ولی ما متوجه آن نمی‌شویم؛ آری! آن لحظه، لحظه‌ای بود که معجزه حیات روی داد و چه بسیارند میلیون‌ها ذره مرده و جامدی که مانند آن عصا در هر لحظه به سلول زنده‌ای تبدیل می‌شوند ولی این فرایند، انسان را مانند عملیه تبدیل شدن عصا به اژدها، شگفت زده نمی‌کند از آن روی که انسان اسیر حواس و اسیر تجارب خویش است...!».

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى ﴿٢١﴾

«فرمود» خدای سبحان به موسی: «آن را بگیر و نترس، به زودی آن را به حال نخستین آن باز خواهیم گردانید» بعد از آن که تو آن را بگیری.

وَأَضْمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى ﴿٢٢﴾

«و دست خود را به جناحت ببر» جناح انسان: پهلو و زیر بازوی اوست «تا سپید و درخشان بیرون آید» با آن که پوست بدن موسی عليه السلام گندمگون بود «بدون هیچ عیبی» سوء: عیب است و کنایه از بیماری برص می باشد. یعنی سپیدی دست تو ناشی از گزند و آفتی نیست «این آیت دیگری است» یعنی: این بجز عصا معجزه دیگری است.

لِزُيْكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى ﴿٢٣﴾

«می خواهیم که به تو بنمایانیم» با این دو معجزه بزرگ «بعضی از آیات بزرگ خود را» یعنی بعضی از معجزات بزرگ و دلایل قدرت خود بر انجام هر کاری را.

أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿٢٤﴾

ای موسی! «به سوی فرعون برو» به عنوان فرستاده ای از جانب ما «که او سر به طغیان برداشته است» یعنی کافر شده و از حد در گذشته است.

ملاحظه می کنیم که خدای عزوجل قبل از فرستادن موسی عليه السلام به سوی فرعون، به او معجزاتی داد تا این مأموریت را بر وی آسان و قدرت های دیگر را در دید او کوچک و حقیر گرداند. البته این آموزشی است برای ما که چون می خواهیم کسی را به تکلیف دشواری مکلف گردانیم، باید قبل از هر چیز او را به وسایلی مجهز کنیم که این مأموریت را بر وی آسان گرداند.

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾

«گفت» موسی عليه السلام «پروردگارا! سینه‌ام را گشاده گردان» تا بتواند آزارهای مردم و تکالیف رسالت را بردارد و تحمل کند.

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾

«و کارم را» در تبلیغ رسالت و انجام واجبات آن «برایم آسان ساز».

وَأَحْلِلْ عُقْدَةَ مِنِّ لِسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾

«و از زبانم گره‌ای بگشای» یعنی: گره‌ای از گره‌هایی را که در زبان من است باز کن، به اندازه‌ای که بتوانم پیام‌های تو را به مردم تفهیم کنم. نقل است که این گره ولکنت، از دوران کودکی موسی عليه السلام در زبان وی موجود بود زیرا او در کودکی مویی را از بدن فرعون برکند پس فرعون خشمگین شد و از شر وی بیمناک گشت. در این اثنا زنش گفت: او کودک است و نمی‌داند که چه می‌کند؛ آن‌گاه برای اثبات این امر، جرقه‌ای از آتش و خرمایی را نزد وی نهاد و موسی عليه السلام به جای خرما آن جرقه آتش را در دهان خود گذاشت پس لکنت زبان وی از اثر آن بود. روایت شده است که در زبان امام حسین عليه السلام نیز لکنتی بود و رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: «این‌را از عمویش موسی عليه السلام به ارث برده است». آری! موسی عليه السلام گشودن گره از زبان خود را در حدی طلب کرد که بتواند افهام و تفهیم کند لذا همه گرفتگی زبان وی از بین نرفت و بعد از رفع آن گره، باز هم در زبان وی لکنتی بود چنان‌که خداوند عز وجل در جای دیگری از سخن فرعون چنین حکایت می‌کند: ﴿أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ﴾: (آیا من از این کس که خود بی‌مقدار است و نمی‌تواند درست بیان کند، بهتر نیستم؟) «زخرف / ۵۲» و نیز به دلیل این‌که موسی عليه السلام خود گفت: «تا سخنم را بفهمند» یعنی: از زبانم به قدری گره را باز کن که زبانم در هنگام تبلیغ رسالت گویا شود به گونه‌ای که سخنم را بفهمند.

وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي ﴿٣١﴾ هَارُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾

«و برایم از خانواده‌ام وزیری قرارده» یعنی پشتیبان، یاور و پناهگاهی که به من کمک کند و در پاره‌ای از امور دستیار من باشد. سپس از او با تعیین یاد کرد و گفت: «برادرم هارون را».

أَشْدُّ بِهِ أَمْرِي ﴿٣١﴾

«پشتم را به او استوار کن» یعنی: پروردگارا! توانایی مرا به سبب هارون مستحکم گردان.

وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي ﴿٣٢﴾

«و او را شریک کارم گردان» در امر رسالت. بدین‌گونه بود که موسی برای هارون برادرش شفاعت کرد تا همانند وی پیامبری الهی باشد و به وی در امر رسالت کمک کند. روایت شده‌است که عائشه رضی الله عنها در سفری که به مکه برای ادای عمره داشت، از یکی از اعراب شنید که می‌گفت: حقا که موسی عليه السلام در دنیا نافع‌ترین برادر برای برادرش بود. عائشه رضی الله عنها فرمود: «به خدا که این اعرابی راست گفت زیرا موسی عليه السلام برای برادرش فضیلتی را به پایه نبوت درخواست کرد».

كَيْ نَسِيحَكَ كَثِيرًا ﴿٣٣﴾ وَنَذُرْكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾

«تا» من و برادرم هارون «تو را فراوان تسبیح گوئیم و بسیار یادت کنیم» در نماز و در خارج از آن.

إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٣٥﴾

«زیرا تو خود بر احوال ما بینایی» و می‌دانی که من در توفیق یافتن به رسالت خود، ناگزیر از داشتن این موهبتها هستم زیرا بدون «شرح صدر»، انسان نمی‌تواند دعوت

الی الله را به درستی انجام دهد، بدون آسان ساختن کار؛ قلب دعوتگر می شکند، بدون گشاده بودن زبان؛ حجت اقامه نمی شود و مقصود به دست نمی آید و بدون داشتن برادری هم پشت و غمخوار که از او مشورت خواسته شود و دردها و رازها با او در میان گذاشته شود، دعوتگر تنهایی و غربتی هولناک احساس می کند. بدین جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ چنین دعا کردند: «اللهم اني أسألك مما سألك أخي موسى...: خدایا! من از تو آنچه را که برادرم موسی ﷺ درخواست کرد، درخواست می کنم». آن گاه همه خواسته های موسی ﷺ را که در این آیات آمده است، درخواست کردند و به جای (برادرم هارون) فرمودند: «علیا أخی: علی برادرم را»؛ که این درخواست مشارکت علی ﷺ با ایشان، به مشارکتش در دعوت و ارشاد حمل می شود، نه در نبوت زیرا در حدیث شریف دیگری آمده است که چون آن حضرت ﷺ در غزوه تبوک علی ﷺ را در مدینه جانشین خویش کردند، به او فرمودند: «آیا بدین امر راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی ﷺ باشی؛ مگر این که بعد از من پیامبری نیست».

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى ﴿٣٦﴾

«فرمود» خدای منان در پاسخ به درخواستهای موسی ﷺ «ای موسی! خواسته ات به تو داده شد» یعنی: آنچه که درخواست کردی؛ از گشاده ساختن سینه ات، آسان نمودن کار رسالتت، گشودن گره از زبانت و مشارکت هارون در نبوت، همه را به تو دادم. و این ها در مجموع هشت خواسته بود.

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى ﴿٣٧﴾

«و به راستی بار دیگر هم بر تو منت نهادیم» این سخنی است مجدد و کلامی است مستقل که یادآور نعمت های خدای منان بر موسی ﷺ در گذشته اش؛ یعنی در ایام ولادت و کودکی و نجاتش از کشته شدن به دست فرعون می باشد. من: احسان و دادن نعمت است.

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ ﴿٣٨﴾

سپس در تفسیر آن نعمت می‌فرماید: «هنگامی که به مادرت آنچه را که باید وحی می‌شد، وحی کردیم» مراد از وحی کردن به مادر موسی، یا مجرد الهام کردن به‌وی است از نوع الهام کردن به مریم، به حواریون و به زنبور عسل که این وحی نبوت نیست. یا وحی کردن به وی در خواب است. یعنی حق تعالی آنچه را که بعدا بیان می‌شود، به مادر موسی علیه السلام در خواب نشان داد، نه از طریق نبوت و وحی که به انبیاء علیهم السلام فرستاده می‌شود.

أَنِ اقْتَدِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ، وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ

مِنِّي وَلِنُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي ﴿٣٩﴾

سپس حق تعالی از مضمون الهام نمودن خود به مادر موسی علیه السلام چنین حکایت می‌کند: «که او را» یعنی موسای کوچک را «در تابوتی بگذار» تابوت: صندوقچه‌ای از چوب یا از غیر آن است که چون بر روی آب قرار گیرد، در آن فرو نمی‌رود «پس صندوق را در دریا بیفکن» یم: دریا یا رودخانه بزرگ است و مراد از آن در اینجا رودخانه نیل می‌باشد «تا دریا او را به ساحل افکند» خداوند متعال به نیل فرمان داد تا موسی علیه السلام را در کرانه روبروی منزل فرعون به ساحل افکند «و دشمن من و دشمن وی» یعنی فرعون «او را برگیرد» که چنین شد و فرعون او را برگرفت. در روایات آمده است: فرعون در کرانه نیل بر سر برکه‌ای نشسته بود که آن صندوق را دید پس دستور داد که آن را باز کنند، بناگاه در آن پسریچه‌ای زیبا و شاداب را دید که شدیداً محبت وی و همسرش به او جلب شد چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: «و محبتی از جانب خودم بر تو افکندم» خداوند جل جلاله بر موسی علیه السلام محبتی از جانب خود در دل‌های بندگانش افکند که هیچ کس او را نمی‌دید؛ مگر این‌که دوستش می‌داشت. به قولی معنی این است: خداوند متعال به موسی علیه السلام محبت ورزید پس مردم نیز به او مهر ورزیدند «و تا زیر

نظر من پرورش یابی» یعنی: تا با عنایت و رعایتی از جانب من که مخصوص به توست، پرورش یابی.

إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ ۗ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۗ
وَقَلَّتْ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَنَّكَ ۖ فَتَوَلَّاهُ فَلَيْتَ سِينِينَ ۖ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ



سپس حق تعالی در فراز دیگری از بیان نعمت خویش بر موسی علیه السلام، چنین می‌فرماید: «آن‌گاه که خواهر تو» مریم بر کرانه رودخانه نیل «می‌رفت» تا مسیر صندوقچه را با نگاهش دنبال کند و ببیند که سرانجام آن صندوقچه چه می‌شود، به کجا و به دست چه کسی می‌رسد؟ در این اثنا فرعون و زنش را یافت که در جست‌وجوی زن شیردهی هستند که موسی علیه السلام را شیر دهد پس خواهرش به آنان گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که سرپرستی او را عهده‌دار شود؟» یعنی: او را پرورش دهد؟ نقل است که هر زن شیردهی را آوردند، موسی علیه السلام پستان او را نگرفت اما مادرش را که آوردند، پستان وی را گرفت «پس تو را به‌سوی مادرت بازگردانیدیم تا دیده‌اش روشن شود» یعنی: تا مادرت به بازگشت فرزندش به آغوش خود شادمان شود، بعد از آن‌که او را در دریا افکند و فراقش بر وی بسیار سخت و دشوار گشت «و غم نخورد» به‌سبب حادثه ناگواری که ممکن بود بعد از رها کردنش به دریا برایت پیش بیاید.

و در فراز دیگری از بیان نعمت خویش بر موسی علیه السلام، می‌فرماید: «و شخصی را کشتی» موسی علیه السلام در نوجوانی به فرد قبطی‌ای که با فرد اسرائیلی‌ای درآویخته بود و اسرائیلی از او علیه وی کمک خواسته بود، مثنی زد و او را کشت و کشتن او نه به عمد بلکه از روی خطا بود، از سوی دیگر موسی علیه السلام در آن وقت دوازده سال بیشتر نداشت «پس تو را از غم نجات دادیم» همان غمی که از بیم مجازات کشتن او به تو دست داده بود «و چنان‌که باید و شاید تو را آزمودیم» یعنی: تو را باری پس از بار دیگر، از محنت‌هایی که در آن می‌افتادی - و ذکر برخی از آنها گذشت - رهایی

بخشیدیم، قبل از آن که تو را به رسالت برگزینیم. به قولی معنی این است: تو را باربار با انواع ابتلا آزمودیم. این عبارت اشاره‌ای اجمالی است به رخداد‌های سخت و محنت‌باری که موسی عليه السلام با آنها روبرو شد؛ مانند هجرت از وطن، ترک یاران و عزیزان و فرار توأم با وحشت با پای پیاده، نبود توشه راه، به اجاره دادن نفس خود و غیره حوادثی که در اثنای رهسپار شدن از مصر به سوی مدین با آنها روبرو شد «پس چند سالی در میان اهل مدین درنگ کردی» یعنی: در راه فرار خویش از مصر، به مدین آمدی و در آنجا چند سال درنگ کردی. مدین در هشت منزلی مصر در سرزمین عرب واقع است که موسی عليه السلام به آنجا گریخت و در آنجا ده سال نزد شعیب پیامبر، خدمت و اقامت کرد و این ده سال خدمت وی، مهر «صفورا» دختر شعیب عليه السلام بود «سپس ای موسی! در زمان مقدر آمدی» یعنی: در وقتی آمدی که قضا و قدر سابق من بر آن رفته بود که در آن با تو سخن گفته و تو را به رسالت خویش برگزینم.

وَأَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ﴿٤١﴾

«و تو را برای خودم ساختم» یعنی: تو را برای وحی و رسالت و برپاداشت حجت‌م آماده ساخته و در میان خود و خلق خویش به سفارت برگزیدم.

أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا نَبِيَّ فِي ذِكْرِي ﴿٤٢﴾

«برو تو و برادرت با آیات من» یعنی: تو و برادرت هارون به میان مردم بروید و حجت‌ها، برهانها و معجزاتی که آنها را نشانه‌ای بر صحت رسالت قرار داده‌ایم به مردم برسانید. یادآور می‌شویم که آن معجزات، عبارت بود از معجزات نه‌گانه عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، سنگ چشمه‌های دوازده‌گانه، فرود آوردن بلایای ملخ، شپش، قورباغه، خون و برکندن کوه «و در یاد کردن من سستی نکنید» یعنی: در ذکر و یاد من و تبلیغ رسالت‌م، از خود کوتاهی و ضعف نشان ندهید.

أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾

«به سوی فرعون بروید، هرآینه او سر به طغیان برداشته است» در کفر و ادعای ربوبیت و به سرکشی برخاسته است.

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾

«و با او سخنی نرم بگویند» قول لاین: سخن برکنار از خشونت است. مراد: ترک خشونت و درستی از سوی موسی و هارون علیهما السلام در مواجهه با فرعون و گفتن سخنانی نرم و ملایم به اوست، همچون این سخن: ﴿هَلْ لَكَ إِلَٰهٌ إِلَّا أَن تَزُكِّي﴾: (آیا سر آن داری که به پاکیزگی گرایی؟) «نازعات/۱۸». «شاید که پند پذیرد یا بترسد» یعنی: فرعون را با سخنی نرم و ملایم مورد خطاب قرار دهید زیرا این شیوه سزاوارتر به آن است که او را در آنچه که از ذکر و فکر تبلیغ می‌کنید به تأمل و امعان نظر وادارد و در نتیجه از عذاب موعود من که از زبان شما به آن آگاهی پیدا می‌کند، بترسد.

دلیل این که حق تعالی پند پذیرفتن را بر ترسیدن مقدم ساخت زیرا پندگرفتن از کسی متصور است که درباره یک موضوع تأمل و تحقیق کند در حالی که ترسیدن از کسی متصور می‌باشد که از یک امر به واهمه بیفتد. یعنی اگر او به وسیله تأمل، به راستگویی شما پی نبرد و پند نپذیرد، لااقل این قدر از وی متصور است که در واهمه افتد و بترسد.

این آیه، درس و اندرز بزرگی برای دعوتگران راه الله ﷻ است^۱.

فَالَا رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْفِنَا ﴿٤٥﴾

^۱ نسائی و ابن جریر در تفسیر آیه کریمه، روایت طولانی‌ای را از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده‌اند پس هر که دوست دارد از آن آگاهی یابد، به «کتاب تفسیر» از «سنن نسائی» یا به «تفسیر ابن کثیر» مراجعه نماید.

«آن دو» یعنی موسی و هارون علیهما السلام «گفتند: پروردگارا! ما از آن می ترسیم که او بر ما تعدی کند» یعنی: در آزار و شکنجه ما شتاب کند «یا آن که طغیان کند» علیه حق و در آزار رساندن به ما.

ترس از دشمنان در حق انبیا و اولیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - در عین معرفت و قربی که به حق تعالی دارند - ترسی طبعی است و نمایانگر عام بودن این سنت خداوند عَلَّامُ الْغُیُوبِ در بندگانش می باشد.

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى ﴿٤٦﴾

«فرمود» خداوند متعال «نترسید» از فرعون زیرا «قطعا من همراه شما هستم» با نگره داری و تأیید و یاری کردنتان علیه وی «می شنوم و می بینم» آنچه راکه میان شما و او روی می دهد پس قطعا بدانید که من از حال شما غافل نیستم لذا نگران نباشید.

فَأَنبَأَهُمْ فَقَوْلًا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِبَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ

عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ ﴿٤٧﴾

«پس به سوی او بروید و بگویید: ما دوتن فرستادگان پروردگار تو هستیم» به سوی «پس بنی اسرائیل را با ما بفرست» یعنی از سر راهشان برخیز، آنان را از اسارت آزاد کن و اجازه بده تا با ما به سرزمین شام بروند «و آنان را عذاب نکن» زیرا فرعون بنی اسرائیل را سخت عذاب می کرد؛ پسرانشان را سر می برید و دخترانشان را زنده نگه می داشت و برآنان چنان کارهای سخت و طاقت فرسایی تحمیل می کرد که همه از دست وی به جان آمده بودند؛ مانند کارهای دشوار ساختمانی، انتقال بارهای سنگین، حفاری زمین و غیره «به راستی ما برای تو از جانب پروردگارت نشانه ای آورده ایم» که این نشانه عبارت است از: دو معجزه عصا و ید بیضا «و سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند» یعنی: هر که از هدایت پیروی کند، از خشم خدای عزوجل و از عذاب وی به سلامت می ماند. پس این سلام، سلام تحیت و شادباش و درود نیست.

شایان ذکر است که جمله: ﴿وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰى﴾ در مکاتبات رسول اکرم ﷺ برای شاهان و امیران که حاوی دعوت آن حضرت ﷺ از آنان به سوی اسلام بود، نوشته می شد.

إِنَّا قَدْ اُوْحٰى اِلَيْنَا اَنَّ الْعَذَابَ عَلٰی مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلٰى ﴿٤٨﴾

«هر آینه به سوی ما وحی فرستاده شده است» از سوی خدای سبحان «که عذاب» دنیا و آخرت «بر کسی است که تکذیب کند» آیات خداوند ﷻ و رسالت پیامبرانش را «و روی بگرداند» از پذیرش این آیات و ایمان به آنها و از اطاعت حق.

قَالَ فَمَنْ رَّبُّكُمْ اَيُّ مَوْسٰى ﴿٤٩﴾

بعد از آن که هارون و موسی علیهما السلام این پیام الهی را به فرعون رساندند، او: «گفت: ای موسی! پروردگار شما کیست؟» فرعون پروردگار را به آن دو منتسب ساخت نه به خود، به سبب این که او منکر ربوبیت و پروردگاری حق تعالی بود و سخن آنها را در این مورد که خدای عزوجل پروردگار او نیز هست، تصدیق نکرد. علت این که او فقط موسی ﷺ را مخاطب ساخت نه برادرش را، این بود که موسی ﷺ اصل بود و هارون ﷺ تبع.

قَالَ رَبُّنَا الَّذِى اَعْطٰى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدٰى ﴿٥٠﴾

«گفت» موسی ﷺ «پروردگار ما کسی است که برای هر چیزی آفرینشی را که درخور اوست، بخشیده» یعنی به هرچیز صورت و شکلی بخشیده که با منافع منوط به آن منطبق و با وضعیت آن سازگار است؛ مثلاً دست را برای گرفتن، پا را برای راه رفتن، زبان را برای نطق و بیان، چشم را برای نگریستن و گوش را برای شنیدن خلق کرده و به هر نوعی از انواع مخلوقات، شکل و هیأتی بخشیده که با خواص و ممیزات آن تناسب دارد. به قولی معنی این است: او به خلق خود هرچیزی را که نیازمند آنند و

از آن بهره می‌برند، بخشیده است «سپس آن را هدایت نموده است» یعنی هر مخلوقی را به سوی راههای بهره‌گیری از آنچه که به وی بخشیده، هدایت نموده است بنابراین، هر مخلوقی در مسیر وصول به هدفی که برای آن آفریده شده، از هر چیزی که مورد نیاز آن است، بهره می‌گیرد.

این آیه از بزرگترین معجزات علمی قرآن کریم است که همه علوم تجربی و انسانی، در افق‌های بی‌کرانه آن سیر می‌کنند.

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى ﴿٥١﴾

«گفت» فرعون به قصد گریز از الزام حجت موسی عليه السلام «پس حال نسل‌های پیشین چگونه است؟» زیرا آنان نیز به پروردگاری که تو به‌سوی او دعوت می‌کنی، اقرار و باور نداشتند بلکه بتان و مانند آنها از مخلوقات را می‌پرستیدند؟.

قَالَ عَلَيْهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ﴿٥٢﴾

«گفت» موسی عليه السلام در پاسخ فرعون «علم آن، در کتابی نزد پروردگار من است» یعنی: بی‌گمان تمام اعمالشان نزد خداوند جل جلاله در لوح محفوظ ثبت شده است پس لابد همه را در روز قیامت از آن اعمال مورد بازپرسی و مجازات قرار می‌دهد «پروردگارم نه خطا می‌کند» در علم چیزی از چیزها «و نه فراموش می‌نماید» آنچه را که در حیطة علم وی است از این اشیا - پس همه چیز در حیطة علم اوست.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ

شَقَى ﴿٥٣﴾

«همان کسی که زمین را برایتان گهواره‌ای ساخت» هموار و آماده که با کمال آسانی و سهولت بر آن زندگی می‌کنید و در آن برای شما هرگونه منافع تأمین شده است «و برای شما در آن، راهها ترسیم کرد» و هموار و مهیا ساخت که بر آنها می‌روید و از

میان دشتها و دره‌ها و دریاها به‌سوی مقاصد خویش رهسپار می‌شوید «و از آسمان آبی فرود آورد» که آب باران است «پس به‌وسیله آن انواع مختلف از نباتات را، جفت جفت بیرون آوردیم» یعنی: از انواع گوناگون گیاهان و رستنی‌ها، جفت‌جفت، به رنگها، بویها، اشکال و مزه‌های مختلف، ترش و تلخ و شیرین، برخی برای استفاده انسان و برخی برای استفاده حیوان و تغذیه طبیعت، بیرون آوردیم. از این جهت فرمود:

كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَمَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى ﴿٥٤﴾

«بخورید» از آنها «و چهارپایانتان را بچرانید» در آنها. بدین‌گونه است که خدای عزوجل بر انسان منت می‌گذارد که آفرینش این گیاهان و رستنی‌ها با اصناف و انواع مختلف و گوناگون خود، هم برای خودش آماده و مناسب است و هم برای چهارپایانی که مسخر و رام کرده‌اند «قطعا در اینها برای خردمندان» اولی النهی: صاحبان خردهای برتر «نشانه‌هایی است» یعنی دلالت‌ها، حجت‌ها و برهانهایی است بر وجود ذات کبریایی‌ای که همه چیز در این زمین را برای خدمت انسان رام کرده است.

﴿ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ﴿٥٥﴾

«از این زمین شما را آفریده‌ایم» یعنی در ضمن آفرینش آدم عليه السلام، شما را از خاک همین زمین آفریده‌ایم و گوشت و خون و استخوانتان همه با تغذیه از همین زمین پرورده شده است «و در این» زمین «شما را باز می‌گردانیم» بعد از مرگتان پس در آن دفن می‌شوید و اجزای وجودتان در آن پراکنده و از هم پاشیده می‌شود تا بدانجا که از جنس خود زمین می‌گردد «و از آن» یعنی از زمین «باردیگر شما را بیرون می‌آوریم» با برانگیختن و حشرونشر.

وَلَقَدْ آرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى ﴿٥٦﴾

«و هر آینه همه آیات خود را به فرعون نمایاندم» مراد از آن: نشانه‌ها و معجزات نه‌گانه ذکر شده در سوره «اسراء» است. به‌قولی دیگر: مراد از آیات، حجت‌های خدای سبحان است که بر توحید وی دلالت می‌کنند «ولی او تکذیب کرد» آیات ما و رسالت موسی عليه السلام را «و نپذیرفت» دعوت وی را به‌سوی ایمان.

قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى ﴿٥٧﴾

«گفت» فرعون «ای موسی! آیا آمده‌ای تا با سحر خود ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟» یعنی: آمده‌ای و عصا را به اژدها برگردانده‌ای - که این خود نوعی از سحراست - تا در مردم این توهم را القا کنی که پیامبر برحق هستی و پیرویت بر آنها واجب است آن‌گاه با این نیرنگ به این هدف دست یابی که بر سرزمین ما مسلط گشته و ما را از آن بیرون کنی؟ علت این‌که فرعون ملعون بیرون کردن از سرزمین را عنوان کرد، این بود تا قوم خویش را از موسی عليه السلام برماند و آنان را نسبت به نیت وی بدبین ساخته از اجابت گفتن به وی روی‌گردان کند.

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى ﴿٥٨﴾

سپس فرعون افزود: «پس بدان که ما نیز قطعا سحری همانند آن را برای تو به میان خواهیم آورد» یعنی ما به آوردن همانند سحری که تو با خود آورده‌ای، با تو معارضه خواهیم کرد. بدین‌گونه بود که فرعون کوشید تا مسئله را از جنبه دینی آن بیرون ساخته و به آن جنبه سیاسی و وطنی بدهد. البته این شیوه همیشگی ستمگران با اهل حق است که آنان را در اهدافشان به اتهامات بی‌اساسی از این‌دست متهم می‌سازند. سپس افزود: «پس میان ما و خودت موعدی بگذار» یعنی روز معلوم و مکان معینی را «که نه ما آن را» یعنی آن وعده را «خلاف کنیم و نه تو» فرعون تعیین موعده را به موسی عليه السلام تفویض کرد تا کمال اقتدار خیالی‌اش را به‌نمایش گذاشته باشد «آن هم در

مکانی هموار» یعنی: میعادگاه ما باید مکانی هموار و آشکار باشد تا حق در آن بر همگان نمایان شود. به قولی معنی این است: میعادگاه باید مکانی باشد میانه در میان فریقین که مسافت رونده به سوی آن، از هر دو سو یکسان باشد. یا: باید مکانی در میانه شهر باشد که همه برای حضور در آن آمادگی داشته باشند.

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْمَرَ النَّاسُ ضُحَى ﴿٩١﴾

«گفت» موسی علیه السلام «وعده گاه شما روز زینت باشد» روز زینت، روز جشنی بود که مردم خود را در آن می آراستند و از کارهایشان دست می شستند. دلیل این که موسی علیه السلام آن روز را معین کرد، این بود تا مردم همه با فراغتی که دارند در آن اجتماع شرکت کنند و در نتیجه دعوت حق بر همه نمایان شود. سپس موسی علیه السلام افزود: «و این که مردم در وقت چاشت گرد آورده شوند» تا روشنی بر همه جا پرتوافکن باشد و بعد از ارائه حجت من و باطل دیگران، وقت کافی برای تحلیل و تبصره مردم باقی مانده باشد و بنابراین، آنها در معجزه من هیچ شکی نکنند. این آیه درسی است بلیغ برای دعوتگران که باید مناسب ترین وقت را برای ارائه دعوت خویش به مردم، انتخاب کنند.

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى ﴿٩٢﴾

«پس فرعون برگشت» یعنی از آن مجلس برخاست و رفت و از موسی علیه السلام روی برگرداند تا به کار گردآوری ساحران بپردازد «و همه نیرنگ خود را گرد آورد» یعنی: ساحران را و نیرنگی که بدان دل بسته بود گرد آورد «سپس باز آمد» بر سر وعده گاه.

قَالَ لَهُمُ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افترى ﴿٩٣﴾

«موسی به آنان» یعنی به فرعون و سران قومش و ساحران «گفت: وای بر شما، به خدا دروغ نبندید» یعنی: به دروغ ادعای پروردگاری نکنید و به بهتان و افترا به خدای عزوجل شرک نورزید «که آن گاه شما را به عذابی» سخت «هلاک می کند» و

ریشه‌کن می‌گرداند «و قطعاً هر که افترا کرد به مطلب نرسید» یعنی: هر کس برخدا عزوجل افترا کرد و دروغ بست، زیانکار شد و هلاک گشت.
این آیه نیز درسی است بلیغ برای دعوتگران که به هیچ حال نباید از موعظه غفلت کنند.

فَنَنْزِعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى ﴿٦٣﴾

«پس ساحران میان خود درباره کارشان گفت‌وگو کردند» یعنی: ساحران چون سخن موسی علیه السلام را شنیدند، با هم مشورت کرده و هر یک از آنان سخن را به‌سوی خود کشیدند و موضوع را از همه نظر در میان خود مورد بررسی قرار دادند. یا ساحران بعد از شنیدن این موعظه موسی علیه السلام، با یک‌دیگر نزاع و کشمکش کردند و ما دقیقاً مضمون این کشمکش را نمی‌دانیم. ولی گمانه زنی برخی از مفسران بر آن است که این اختلافشان درباره موسی علیه السلام بود که آیا او هم ساحری مانند آنهاست یا خیر؟ «و راز را پنهان گفتند» یعنی: آنها در میان خود پنهان از موسی علیه السلام به نجوا پرداختند.

قَالُوا إِن هَذَا لَسِحْرَانِ لَسَحِرَيْنِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى ﴿٦٤﴾

«گفتند» ساحران «البته این دو تن ساحرند» و قطعاً موضوع این است «می‌خواهند که شما را از سرزمینتان» مصر «با سحر خود بیرون کنند» همان سحری که آن را آشکار ساختند. ساحران این سخن را با تأثیرپذیری از آنچه که فرعون ترویج کرده بود، گفتند و همان سخن او را تکرار کردند «و می‌خواهند که آیین پسندیده شما را از بین ببرند» یعنی: آن‌دو اگر در سحر خود غالب شدند، سران و اشراف قوم به‌سوی‌شان گرایش یافته و از آنان در آیین‌شان پیروی می‌کنند و مال و انجام این کار آن است که آیین و رسم و راهتان در بسیط زندگی‌ای که از زندگی‌سایر امتهای برتر و پیشرفته‌تر است، بر می‌افتد. همچنین احتمال دارد که مرادشان از «طریقه مثلی» همان سحرشان باشد زیرا ساحران به‌سبب سحر خویش، در آن روزگار معزز و مورد احترام بودند و از این بابت برایشان

درآمدها و هدایایی فراهم بود پس ترسیدند که اگر مغلوب هارون و موسی علیهما السلام گردند، این همه درآمد از آنان قطع شود.

فَاجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ آتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى ﴿٦٤﴾

«پس نیرنگ خود را گرد آورید» باید - در این نیرنگ - عزم همه شما عزمی گروهی بوده و با اتفاق و همفکری کامل به منصفه ظهور آید «باز به صف پیش آید» به طور هماهنگ و به هم فشرده تا نظم امورتان آراسته تر و هیبت و شکوهتان در برابر موسی جلوه‌گرتر باشد «در حقیقت امروز هر که غالب آمد، رستگار می‌شود» این سخنان یا از کلام ساحران با همدیگر و یا از سخنان فرعون برایشان بود.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى ﴿٦٥﴾

سپس «گفتند» ساحران «ای موسی! یا تو می‌افگنی» اولاً عصای خود را قبل از ما «و» یا ما نخستین کسانی باشیم که می‌افکنند» آنچه را باید از سحر بیفکنند.

قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِأَهُمْ وَعَصِيَّتُهُمْ بِخَيْلٍ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنهَا سَعَى ﴿٦٦﴾

«گفت» موسی عليه السلام به آنان «بلکه شما بیفکنید» بدین گونه، از آنان خواست که قبل از وی سحرشان را به میدان افکنند؛ به سه دلیل:

- ۱- تا معجزه وی بعد از افگندن آن نیرنگ‌ها، آشکارتر تجلی کند.
- ۲- تا آنان برساخته‌های خود را به میدان افکنند آن‌گاه عصایش همه برساخته‌هایشان را ببلعد.

۳- تا نشان بدهد که به سحرشان هیچ اهمیتی نمی‌دهد.

«پس ناگهان بر اثر سحرشان چنین به نظرش آمد» یعنی به خیال و گمان موسی عليه السلام و همین‌طور به خیال و واهمه هر بیننده دیگری چنین آمد «که ریسمانها و چوبدستی‌هایشان می‌دوند» و همچون مارها و افعی‌ها به سرعت حرکت می‌کنند.

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴿٦٧﴾

«پس موسی در ضمیر خود ترسی را یافت» یعنی: موسی به حکم سرشت و طبیعت بشری، در هنگام مشاهده کارهای هیجان‌آور و واهمه‌افکن جادوگران احساس ترس کرد که مبادا مغلوب شود.

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ﴿٦٨﴾

«گفتیم: نترس که تو خود برتری» با غلبه و پیروزی بر آنان.

وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سِحْرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَقَى ﴿٦٩﴾

«و آنچه در دست راست داری» یعنی: عصا را «ببنداز تا هر چه را بر ساخته‌اند» از عصاها و ریسمانهای جادویی و قلابی «فرو برد، درحقیقت، آنچه بر ساخته‌اند، نیرنگ جادوگر است» و جز خیال و افسون چیز دیگری نیست «وجادوگر هر جا برود رستگار نمی‌شود» یعنی جنس جادوگر رستگاری ندارد زیرا برای سحر حقیقت و بقایی نیست و هدف ساحر هم با سحرش برآورده نمی‌شود.

فَأَلْقَى السَّحْرَ سُجَّدًا قَالُوا أَمْثَلُ رَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى ﴿٧٠﴾

«پس ساحران به سجده درافتادند» یعنی: موسی عليه السلام عصایش را افکند و عصای او، عصاها و ریسمانهایشان را فروبلعید و چیزی از آنها در میان نماند، در این هنگام ساحران دانستند که کار موسی عليه السلام از باب سحر و جادو نیست بلکه کار او از جانب خدایی است که بر همه چیز تواناست آن‌گاه بی‌درنگ در برابر خدای عزوجل به سجده افتاده و به رسالت موسی عليه السلام ایمان آوردند و «گفتند: به پروردگاران هارون و موسی ایمان آوردیم» و این چنین است حال منصفان که چون نشانه و حجتی را ببینند، در برابر آن سر تسلیم فرود می‌آورند.

از ابن عیاض روایت شده است که گفت: «ساحران هفتاد تن بودند و در حال سجده، بهشت و جایگاه‌های خود در آن را دیدند». از مفهوم «القی: افکنده شدند» چنین برمی آید که ساحران چنان تحت تأثیر تابش انوار حقیقت قرار گرفته و سریعا به سجده در افتادند که گویی به افتادن در سجده مجبور ساخته شده‌اند.

صاحب تفسیر «کشاف» می‌گوید: «سبحان الله! کار ساحران چه قدر شگفت‌آسا بود؛ آنها دوبار افگندند: نخستین بار ریسمانها و عصاهای خود را از روی کفر و جحود و دومین بار سرهای خود را برای شکر و سجود؛ و میان این دو افگندن چه فرق بزرگی است!!». امام رازی در تفسیر خود می‌گوید: «ساحران از مشاهده پنج دلیل و نشانه به حقیقت پی بردند:

۱ - آشکار بودن حرکت عصا، به گونه‌ای که چنان حرکتی با حيله و نیرنگ ممکن نیست.

۲ - افزایش حجم عصا در هنگام تبدیل شدن آن به افعی؛ که چنین چیزی نیز با حيله و نیرنگ ممکن نیست.

۳ - نمایان بودن اعضای وجود افعی - از چشم و دهان و غیره - که این امر نیز با حيله و نیرنگ ممکن نیست.

۴ - فروبردن افعی هر آنچه را که بر ساخته بودند - با همه کثرت آنها - که این نیز با حيله و نیرنگ ممکن نیست.

۵ - بازگشت عصا به شکل چوبدستی کوچکی به همان هیأت عصای اولیه. که این هم با حيله و نیرنگ ممکن نیست».

قَالَ ءَاٰمَنْتُمْ لَهُۥٓ قَبْلَ اَنْ ءَاٰذَنَ لَكُمْ اِنَّهٗ لَكَبِيْرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا قَطْعَٓنَ اَيْدِيكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفِ
وَلَاۤ اَصْلَابِكُمْ فِي جُدُوْعِ النَّخْلِ وَلَنَعْلَمَنَّ اَيْنَاۤ اَشَدُّ عَذَابًا وَّابْقَى ﴿٧١﴾

«فرعون» چون این معجزه خیره‌کننده و خضوع ساحران در برابر آن را دید، خطاب به ایشان «گفت: آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟» یعنی: آیا بدون اذن و دستوری از سوی من، سخن موسی عليه السلام را تصدیق کرده و او را در دینش

پیروی نمودید «قطعا او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است» یعنی: قطعا موسی علیه السلام سحرترین و بلندپایه‌ترین شما در فن سحر است. یا او معلم و استاد شماست که به شما سحر آموخته است. فرعون با این سخن خواست تا در اذهان مردم شبهه‌ای پدید آورد که ایمان نیاورند، در غیر آن او خوب می‌دانست که نه ساحران از موسی علیه السلام سحر آموخته‌اند، نه او رئیس آنان بوده است و نه میان موسی علیه السلام و ساحران هیچ رابطه و پیوندی وجود داشته است. سپس افزود: «پس بی‌شک دست‌ها و پاهای شما را یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ قطع می‌کنم» من خلاف: عبارت است از قطع دست راست و پای چپ، یا عکس آن «و شما را بر تنه‌های درخت خرما بر دار می‌آویزم» علت این‌که فرعون تنه‌های درخت خرما را انتخاب کرد، این بود که تنه درخت خرما خشن و آزار دهنده است و نیز این کار سبب تشهیر و آزار روحی آنها می‌شود «و البته خواهید دانست که عذاب کدام یک از ما سخت‌تر و پاینده‌تر است» عذاب من یا عذاب پروردگار موسی؟ و هرچند این آیات دنباله ماجرای تعذیب فرعون را ذکر نمی‌کنند اما مفسران گفته‌اند که فرعون تهدیدش را در مورد ساحران عملی کرد و آنان در زیر شکنجه او، بر ایمان مردند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «آنان در اول روز ساحرانی مکار و در آخر روز شهیدانی پاک و نیکوکردار بودند».

قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا



«گفتند» ساحران در پاسخ فرعون «ما هرگز تو را بر آنچه که نزد ما از بینات آمده است، ترجیح نمی‌دهیم» یعنی: قطعا تو را بر آنچه که موسی علیه السلام از حجت‌ها و معجزات روشن از نزد خدای سبحان برای ما آورده است، بر نمی‌گزینیم «و» هرگز تو را ترجیح نمی‌دهیم «بر کسی که ما را آفریده است» به‌قولی: این جمله، قسم است. یعنی: سوگند به ذاتی که ما را آفریده است، هرگز تو را بر بینات و معجزات وی ترجیح نمی‌دهیم «پس هر حکمی می‌خواهی بکن» از کشتن و به دار آویختن «جز

این نیست که تو فقط در این زندگانی دنیاست که حکم می‌رانی» و نفوذ سلطه تو بر ما، فقط محدود به همین زندگی دنیاست؛ با آنچه که از انواع آزار و شکنجه و قتل بر ما روا می‌داری اما بعد از آن، تو را بر ما هیچ سلطه‌ای نیست و ما سرای پاینده و پایدار را انتخاب کرده‌ایم.

إِنَّا أَمْنَا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطِيئَتَنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿٧٣﴾

«همانا ما به پروردگاران ایمان آوردیم تا بر ما گناهان ما را ببامرزد» یعنی: گناهایی که از ما گذشته است - اعم از کفر و غیر آن «و» تا ببامرزد بر ما «آنچه از سحر راکه ما را بر آن مجبور کردی» در ستیز و معارضه با موسی عليه السلام «و خدا بهتر و پاینده‌تر است» یعنی: بهتر است از تو در پاداش دادن به مطیعانش و پاینده‌تر است از تو در عذاب نمودن عاصیانش. البته این پاسخی است به جسارت فرعون که گفت: **(وَلَنَعْلَمَنَّ إِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى)** (آیه / ٧١).

إِنَّهُ مِنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ﴿٧٤﴾

«در حقیقت هر که نزد پروردگارش مجرم برود» یعنی به حال کفر برود «جهنم برای اوست، در آن نه می‌میرد و نه زندگی می‌یابد» نه در جهنم می‌میرد به مرگی راحت و نه زنده می‌ماند به زندگی‌ای گوارا و لذت‌بخش پس شخص جهنمی درد و زجر می‌کشد چنان‌که زندگان درد و زجر را لمس می‌کنند ولی با وجود آن‌که در زیر فشار عذاب در حال جان‌کندن قرار دارد، نمی‌میرد و با آن‌که جرعه مرگ را مزه‌مزه می‌کند اما احساس درد و ألم در او از بین نمی‌رود.

در حدیث شریف به روایت احمد و مسلم از ابی سعید رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطبه‌ای ایراد کردند و در اثنای خطبه به این آیه رسیدند پس فرمودند: «أما أهلها الذين هم أهلها فإنهم لا يموتون فيها ولا يحيون، وأما الذين ليسوا بأهلها فإن النار تميتهم إماتة، ثم يقوم الشفعاء فيشفعون، فيؤتى بهم ضبائر على نهر يقال له نهر الحياة أو

الحيوان، فينبتون كما ينبت الغناء في حميل السيل: اما اهل دوزخ که آنان به راستی اهل آن هستند پس نه در آن می میرند و نه زنده می مانند. ولی کسانی که اهل دوزخ نیستند، آتش آنان را می میراند میراندنی، سپس شفیعان برمی خیزند و شفاعت می کنند آن گاه آنان را گروه گروه بر نهی می آورند که به آن نهر حیات یا حیوان گفته می شود پس در آن نهر سبز می شوند و می رویند چنان که خاشاک و سبزه ها در کف آب سیل می روید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ إِيْمَانٍ: کسانی که در قلبشان به اندازه هم سنگ ذره ای از ایمان بوده است، از آتش بیرون آورده می شوند».

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى ﴿٧٥﴾

«و هر کس نزد او مؤمن بیاید درحالی که» به پشتوانه و تأیید ایمان «اعمال شایسته انجام داده باشد» و طاعات و عبادات و اعمال نیک را پیش فرستاده باشد؛ «پس این گروه برایشان درجات بلند است» یعنی: برایشان منازل رفیع و والاست. سپس حق تعالی خود این درجات بلند را تفسیر نموده و می فرماید:

جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى ﴿٧٦﴾

«جنات عدن» یعنی بهشتهای همیشه ماندگار «که از زیر آن جویبارها روان است، جاودانه در آن می مانند و این است پاداش کسی که به پاکی گراییده است» و از کفر و گناهان موجب آورنده دوزخ پرهیز کرده است. ابن کثیر ترجیحا بر آن است که این آیات، حکایت سخنان ساحران در پاسخ فرعون است.

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَفْ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ



«و هرآینه به‌سوی موسی وحی فرستادیم» هنگامی که فرعون بعد از مشاهده همه معجزات و مجازات‌های نازل شده بر قوم خود، باز هم اجازه نداد که بنی‌اسرائیل با موسی عليه السلام رهسپار سرزمین شام گردند؛ «که بندگانم را شبانه ببر» از مصر، بی‌آن‌که کسی از حالتان آگاهی یابد «و راهی خشک در دریا برایشان باز کن» یعنی با عصایت بر دریا بزن پس راهی خشک در وسط دریا برایشان شکافته می‌شود. یادآور می‌شویم که آن دریا، دریای قلزم (بحر احمر) بود «که نه از فرارسیدن دشمن بترسی» یعنی: ایمن هستی از این‌که دشمن به تو برسد و تو را دریابد «و نه بیمناک باشی» از فرعون یا از غرق شدن در دریا.

این امر که خدای عزوجل بستر دریا را برایشان چنان خشک گردانید که نه در آن آبی بود و نه گلی، بی‌شک معجزه‌ای بس بزرگ برای موسی عليه السلام بود.

فَأَنبَأَهُمْ فِرْعَوْنُ بِمُجْرَدِهِمْ فَعَثِبَهُمْ مِنَ الْآيِمِّ مَا عَشِيَهُمْ



«پس فرعون با لشکریانش» از مصر به تعقیب موسی و قومش بیرون آمد و «آنها را دنبال کرد پس فروپوشانید آنان را از دریا آنچه فروپوشانید» تکرار برای بزرگ نمایاندن و تصویر هولناک بودن این واقعه است. یعنی امواجی بزرگ و سهمگین، فرعون و فرعونیان را در خود فروپوشانید. به قولی معنی این است: همان چیزی آنان را فروپوشانید که تو داستان آن را شنیده‌ای.

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ



«و فرعون قوم خود را گمراه کرد» از راه رشد و هدایت «و هدایت ننمود» آنان را به‌سوی راه نجات، هنگامی که آنها را با خود به راهی کشانید که بنی‌اسرائیل از میان دریا آن را پیموده بودند.

يَبْنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَجْمَعْتُمْ مَن عَدُوَّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى ﴿٨٠﴾

و گفتیم به بنی اسرائیل بعد از نجات دادنش از دست فرعون: «ای بنی اسرائیل! درحقیقت ما شما را از دشمنتان» فرعون «نجات دادیم و در جانب راست طور با شما وعده نهادیم» یعنی به موسی علیه السلام فرمان دادیم که شما را با خود به طور بیاورد تا درحضور شما با او سخن بگوییم و در نتیجه، شما کلام ما را خطاب به موسی علیه السلام بشنوید. مراد این است که: گروهی برگزیده و انتخاب شده از بنی اسرائیل که عبارت از هفتاد تن نقبایشان بودند، با موسی علیه السلام به وعده گاهی آیند که در جانب راست کوهی در سینا به نام «طور» قرار داشت «و بر شما من و سلوی فرورستادیم» در دشت تیه، جایی که سخت نیازمند آن بودید. تفسیر من و سلوی (ترنجبین و بلدرچین) در سوره بقره (آیه ۵۷) گذشت.

كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَن يَحِلَّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَد هَوَىٰ

﴿٨١﴾

«از طیبات آنچه که شما را روزی دادیم، بخورید» مراد از طیبات: لذایذ و خوراکی های حلال است «و در آن» یعنی در روزی من «از حد تجاوز نکنید» یعنی از آنچه که جایز است به سوی آنچه که جایز نیست، تجاوز نکنید. به قولی معنی این است: نعمت الله جل جلاله را انکار نکنید که در آن صورت طغیانگر و تجاوزکار خواهید بود «آن گاه خشم من بر شما فرود می آید و هر کس خشم من» یعنی عذاب من «بر او فرود آید، قطعاً در هلاکت افتاده است» فقد هوی: یعنی قطعاً رهسپار هاویه شده است که عبارت از قعر دوزخ است.

وَإِنِّي لَنَفَارٍ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ أٰهْتَدَىٰ ﴿٨٢﴾

«و به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید» یعنی آمرزگارم برای کسی که از کفر و شرک و گناهان توبه کند و به خدا جل جلاله و

فرشتگان و کتابها و پیامبران و روز آخرت ایمان آورد و اعمال شایسته‌ای را که شرع انور آنها را نیکو شناخته و اجرای آنها را خواسته، انجام دهد و «باز به راه راست رهسپار شود» یعنی تا می‌میرد بر این شیوه استقامت ورزد. به قولی، مراد این است که: علم بیاموزد تا به وسیله آن به سوی حقیقت راهیاب شود. این آیه دلالت می‌کند بر این که هدایت کامل، اثری از ایمان، عمل صالح و توبه است.

❖ وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى ﴿٨٢﴾

«و ای موسی! چه چیز - غافل مانده از قوم خود - تو را به شتاب آورد» وعده مقرر چنان بود که موسی علیه السلام و هفتاد تن نقبا و نخبگان قومش همه با هم به طور آیند، موسی علیه السلام با آنان به راه افتاد اما سپس به شوق وعده‌گاه پروردگارش از میانشان به شتاب پیشی گرفت و خود را قبل از همه به میعادگاه رسانید پس خدای عزوجل در مقام انکار به وی فرمود: ای موسی! چه چیز تو را بر آن داشت که قومت را ترک کرده و از میانشان شتابان بیرون آیی؟ و این دلیل بر آن است که سبقت جستن رهبر به سوی امر خیر و تنها گذاشتن امت - هر چند به نیت درستی هم باشد - انتخاب وضع سلیم نیست و مقرون به صلاح نمی‌باشد.

قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ﴿٨٤﴾

«گفت» موسی علیه السلام «قوم من، اینان در پی منند» یعنی: در نزدیکی من هستند، هم اینک بعد از من می‌رسند و میان من و آنان مسافتی اندک بیش نیست. سپس دلیل و موجب عجله خود را بیان نموده فرمود: «و من - ای پروردگارم - به سوی تو شتافتم» به وعده‌گاه «تا خشنود شوی» یعنی: تا بر خشنودیت از من بیفزایی.

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ﴿٨٥﴾

«فرمود» خدای سبحان «اما ما قومت را پس از عزیمت تو در فتنه افگندیم» یعنی آنان را مورد آزمایش و ابتلا قرار دادیم و در بلا و محنت افگندیم «و سامری آنها را

گمراه کرد» یعنی: آنها را در سردرگمی و گمراهی از حق فروافگند، با فراخواندنشان به پرستش گوساله طلایی و اجابت گفتنشان از این خواسته وی. سامری از قبیله‌ای به نام سامره بود؛ او به همراهانش از بنی اسرائیل گفت: موسی بدان سبب از میعادى که میان شما و او بود، تخلف کرد و از شما پیشی گرفت که این زیورات حرام در میان شما وجود داشت! پس آنها را امر کرد که زیورات را در آتش افگند، سپس از آن زیورات گوساله‌ای ساخت و شد آنچه شد.

یادآور می‌شویم که بنی اسرائیل هنگامی که قصد خروج از مصر را داشتند، زیوراتی را از قبطیان به عاریت گرفته بودند.

فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَقَوْمِ أَلَمْ يَبْعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَقْتُم مَّوْعِدِي ﴿٨١﴾

«پس موسی» بعد از به پایان رساندن میعاد چهل شب مناجات در طور و گرفتن تورات «خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود برگشت» أسفا: تأسف سخت و شدت خشم است «گفت: ای قوم من، آیا پروردگار شما به شما» بر زبان من «وعده نیک نداد» وعده دریافت هر خیری در دنیا و در آخرت؟ از جمله به شما بهشت را وعده داد؛ چنانچه بر طاعت وی پایداری ورزید و به شما وعده داد که کلام خود در تورات را بر زبان من به شما بشنواند تا به آنچه که در آن است عمل کنید و در نتیجه مستحق پاداش عمل خویش گردید «آیا مدت بر شما دراز شد» یعنی: آیا زمان و مدت جدایی‌ام از شما طولانی شد که به سبب آن، وعده‌های الهی را فراموش کردید، درحالی‌که هنوز از آن مدت بیش از یک ماه و چند روز نگذشته است؟ «یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید» یا با این عمل خود خواستید کاری کنید که به سبب آن خشم و عذاب الهی گریبانگیرتان شود و بر شما فرود آید «که با وعده من مخالفت کردید» زیرا قوم موسی علیهم‌السلام به وی وعده داده بودند که تا او از طور به سویشان باز می‌گردد، به طاعت خدای عزوجل قیام کنند. به قولی: آنان به او وعده داده

بودند که در پی او به میعادگاه بیایند ولی همین که او از آنان پیشی گرفت، توقف کرده و از پیوستن به او منصرف شدند و تخلف ورزیدند.

قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ



«گفتند: ما به اختیار خود باتو خلاف وعده نکردیم» بلکه بر خلاف کردن وعده مجبور بودیم زیرا این سامری بود که نیرنگ پلیدی در کارکرد. سپس به بیان این نیرنگ وی پرداخته گفتند: «ولی از زر و زیور قوم بارهایی سنگین بر دوش داشتیم» نقل است که بنی اسرائیل چون می خواستند با موسی عليه السلام از مصر بیرون روند، از مردم آنجا زیورآلاتی را به عاریت گرفته و به آنان چنین وانمود کردند که می خواهند در جشن یا عروسی ای که دارند از آنها استفاده کنند لذا به این زیورات موقتا احتیاج دارند. زیورات را «اوزار: گناهان» نامیدند زیرا تصاحب این زیورات برایشان حلال نبود «پس آنها را افگندیم» یعنی: به منظور رهایی از گناه، آن زیورات را در آتش افگندیم و این سامری بود که نیرنگ انداختن زیورات در آتش را به کار برد و گفت: این زیورات بر شما حلال نیست و آنها را در آتش اندازید «و سامری همین گونه بینداخت» یعنی: همین گونه که ما انداختیم، سامری نیز آنچه از زیورات که با خود داشت در آتش افگند آن گاه از مجموعه آن زیورات برای ما گوساله ای از طلا ساخت.

در روایات آمده است که سامری جبرئیل عليه السلام را در همان شکل و صورتی که به زمین فرود می آید دید، سپس از خاک قدمگاه وی، یا خاک زیر سم اسب وی مشتی برگرفته آن را بر گوساله طلایی افگند و بر اثر آن، گوساله بانگ برمی داشت.

ابن کثیر می گوید: «بنی اسرائیل به قصد زهد و تقوا از زیورات قوم قبط پرهیز کرده و آن را از خود دور افگندند اما از سوی دیگر به گوساله پرستی روی آوردند، بدین سان بود که از یک چیز کم اهمیت زهد پیشه کرده ولی در برابر یک جنایت بزرگ گردن نهادند چنان که نقل است: مردی از اهالی عراق از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما درباره خون پشه ای که لباس بدان آلوده می شود پرسید که آیا نماز خواندن در آن لباس جایز است

یا خیر؟ عبدالله رضی الله عنه فرمود: شگفتا! به مردم عراق بنگرید؛ فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله - حسین رضی الله عنه - را کشتند (و دم برنیاوردند) حالا می آیند و از ما حکم خون پشه‌ای را می پرسند؟!».

این نکته قابل تأمل است که سامری از روحیه ورع، زهد و پرهیزگاری مردم سوء استفاده کرد پس از این امر به این نتیجه دست می یابیم که اگر مردم از علم و آگاهی درست بی بهره باشند، ممکن است همیشه از آنان چنین سوء استفاده‌هایی بشود چنان‌که عبدالله بن سبا از روحیه ورع و پرهیزگاری موجود در زمان خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سوءاستفاده کرد و در زیر نقاب دفاع از فرهنگ پرهیزگاری، عملکرد عثمان رضی الله عنه را به زیر سؤال برد و آن فتنه کور را که هنوز امت اسلامی از آثار تفرقه‌بار آن رنج می برد، برانگیخت. البته در هر زمان مسلمانانی ساده لوح وجود دارند که با آویختن به ریسمان زهد بارد و جاهلانه، رهسپار وادی ضلال مبین و گرفتار دام شیطان لعین می شوند.

فَاخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ، خَوَارِفَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴿٨٨﴾

«پس» سامری از این طلاها «برایشان پیکر گوساله‌ای که صدایی داشت بیرون آورد» یعنی: گوساله سامری بانگ و آواز برمی داشت چنان‌که گوساله زنده بانگ برمی دارد. خوار: بانگ گاو است. به قولی: سامری در فن پیکرتراشی مهارت بسیاری داشت لذا در پیکر آن گوساله چنان شگاف‌هایی قرار داده بود که چون باد در شکم آن داخل می شد، آوازی از آن بر می خاست بنابراین، در آن گوساله حیاتی وجود نداشت «پس» سامری و کسانی که با او در این کار موافقت و همراهی کرده بودند، خطاب به بنی اسرائیل: «گفتند: این خدای شما و خدای موسی است» لذا او را بپرستید «پس فراموش کرده است» یعنی: موسی علیه السلام راه را گم کرده و جای این خدایش را پیدا نکرده زیرا از آن آگاهی نداشته پس رفته است تا آن را در طور جست‌وجو کند و بیابد. به قولی معنی این است: موسی علیه السلام فراموش کرد تا به شما بگوید که این گوساله خدای او و خدای شماست. یا ضمیر در (نسی) به سامری بر می گردد. یعنی: سامری پروردگار حقیقی

خود را از یاد برد، یا این امر را فراموش کرد که گوساله نمی‌تواند خدا باشد، به دلیل آیه ذیل:

أَفَلَا يَرُونَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَلَا نَفْعًا ﴿٨٩﴾

«مگر نمی‌بینند که به‌سویشان سخنی را باز نمی‌گرداند» یعنی: آیا آن گمراهان کورمغز در این امر اندیشه و تفکر نکرده‌اند که آن گوساله پاسخ سخنشان را نمی‌دهد «و مالک هیچ سود و زیانی برایشان نیست» پس چگونه می‌پندارند که او خداست؟.

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَنْقُورِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿٩٠﴾

«و در حقیقت هارون به آنان» یعنی به پرستشگران گوساله «پیش از این» یعنی: پیش از آن‌که موسی عليه السلام از طور به‌سویشان بازگردد؛ «گفته بود که ای قوم من! جز این نیست که شما به این گوساله مورد فتنه قرار گرفته‌اید» یعنی: شما به سبب این گوساله در فتنه افتاده و مورد آزمایش قرار گرفته‌اید و به خاطر آن از راه حق گمراه شده‌اید پس آن را پرستش نکنید «و بی‌گمان پروردگار شما خدای رحمان است» نه گوساله بی‌جان «پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا پذیرا باشید» در عبادت خداوند جل جلاله لذا از سامری در دستور وی به پرستش گوساله، پیروی نکنید.

پس ملاحظه می‌شود که هارون عليه السلام به نیکوترین وجه آنان را موعظه نموده بود زیرا او: اولاً: آنان را با این سخنش: (إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ: همانا شما به سبب این گوساله به فتنه در افتاده‌اید)؛ از بطلان کارشان آگاه کرد.

ثانیاً: آنان را با این سخنش: (و إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ: و همانا پروردگار شما خدای رحمان است)؛ به سوی معرفت الله جل جلاله دعوت نمود.

ثالثاً: آنان را با این سخنش: (فَاتَّبِعُونِي: از من پیروی کنید)؛ به معرفت نبوت فراخواند.
رابعاً: آنان را با این سخنش: (وَأَطِيعُوا أَمْرِي: و از فرمان من اطاعت کنید)؛ به پیروی و انقیاد در برابر احکام و قوانین الهی دستور داد.

قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَنكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ﴿١١﴾

«گفتند» منحرفان بنی اسرائیل در پاسخ هارون علیه السلام «همیشه مجاور خواهیم بود بر» پرستش «این گوساله تا موسی به سوی ما بازگردد» آن گاه می‌نگریم که آیا او مارا در پرستش آن تأیید می‌کند یا خیر؟ در این هنگام بود که هارون علیه السلام از آنان کناره گرفت.

قَالَ يَهْرُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ﴿١٢﴾ أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ﴿١٣﴾

سرانجام موسی علیه السلام از طور بازگشت و خواست تا با سرزنش برادرش هارون علیه السلام بر اوضاع چیره شود و بساط آن انحراف را برچیند: «گفت» موسی علیه السلام «ای هارون! وقتی دیدی آنها گمراه شدند» با پرستش گوساله «چه چیز تو را بازداشت که از من پیروی کنی؟» یعنی: به من به پیوندی و مرا از این عملکردشان آگاه گردانی؟ یا معنی این است: چرا در خشمگین شدن به خاطر الله عز وجله از من پیروی نکردی و با این گمراهان به مبارزه بر نخاستی؟ «آیا از فرمانم سرپیچی کردی؟» یعنی: چگونه دستورم را در ایستادگی برای خدا عز وجله و پشت کردن به کسانی که با دین وی به مخالفت برخاسته‌اند، خلاف کردی و در میان گروهی اقامت گزیدی که گوساله را به خدایی گرفته‌اند؟ یادآور می‌شویم که موسی علیه السلام قبل از رفتن به کوه طور، به برادرش فرمان داده بود که: (در میان قومم جانشین من باش و کار آنان را اصلاح کن و از راه فسادگران پیروی نکن) «اعراف / ۱۴۲».

قرطبی می‌گوید: «این اصل است در امر به معروف و نهی از منکر که باید از اهل منکر کناره گرفت لذا کسی که در میان اهل منکر اقامت می‌گزیند، بویژه اگر به عمل آنان راضی باشد، حکم او همچون حکم آنان است».

قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي

۹۴

«گفت» هارون عليه السلام «ای پسر مادرم» او مخصوصا بدین سبب مادر را ذکر کرد که دل موسی عليه السلام را بر سر مهر آورد «نه ریش مرا بگیر و نه سرم را» یعنی با من این گونه از سر خشم و پرخاش گری برخوردار نکن. نقل است که موسی عليه السلام با دست چپ خود ریش هارون عليه السلام را و با دست راستش موی سر وی را گرفته بود و به انگیزه خشم و غیرت در راه خدا جل جلاله او را همچنان به سوی خود می کشید. سپس هارون عليه السلام به بیان عذر خویش در عدم جنگیدن با گوساله پرستان پرداخت و گفت: «من از آن ترسیدم که بگویی: میان بنی اسرائیل تفرقه انداخته ای» یعنی: ترسیدم که اگر از میانشان بیرون روم و ترکشان کنم، یا اگر با آنان بجنگم، متفرق شوند زیرا اگر از میانشان بیرون می رفتم، یا علیه آنان مبارزه می کردم، قطعا گروهی از من پیروی می کردند و دیگران همراه سامری بر پرستش گوساله باقی می ماندند لذا از آن بیم داشتم که در آن صورت به من بگویی: این تو بودی که جمعشان را پراکنده ساخته ای.

گویند که شمار همه آنان در آن زمان ششصد هزار تن بود که جز دوازده هزار تن، بقیه همه به پرستش گوساله روی آوردند «و» نیز ترسیدم که بگویی «سخنم را نگاه نداشتی» یعنی: به سفارشم درباره آنها عمل نکردی و نصیحتم را پاس نداشتی. و آن این سفارش موسی به هارون علیهما السلام بود: ﴿أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ﴾ : (در میان قوم من جانشینم باش و کار آنان را اصلاح کن) «اعراف / ۱۴۲». همچنان هارون به سوی موسی علیهما السلام عذر دیگری پیش افگند، با این سخنش: (این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند) «اعراف / ۱۵۰».

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَمِرِيُّ ۙ

«موسی گفت: ای سامری! منظور تو چه بود؟» و چه چیز تو را به این کار واداشت؟.

قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ

سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ﴿١٦﴾

«گفت» سامری «من به چیزی بینا شدم که دیگران به آن بینا نشدند» به قولی: مراد او همان رؤیت جبرئیل عليه السلام بود که او را سوار بر اسبی دید پس در ضمیرش چنین افکنده شد که از رد پای اسب وی مشت خاکی برگیرد. گفتنی است؛ خاک زیرپای جبرئیل عليه السلام و اسبش بر هیچ جمادی نمی‌افتد مگر این‌که آن جماد زنده می‌شود چنان‌که سامری گفت: «پس مشت خاکی از رد پای فرستاده خدا» یعنی جبرئیل عليه السلام «برداشتم و آن را در پیکر افکندم» یعنی در همان پیکری که از زر گداخته به قالب گوساله ریخته و پیراسته بودم «و نفس من همین وصف را پیش من بیاراست» و مرا به این دام فریب انداخت پس در این امر نه الهامی الهی داشتم، نه برهانی نقلی یا عقلی بلکه این فقط از آرایش دهی‌های نفسم بود و بس. این سخن سامری اعترافی از سوی وی به اشتباه است، نه توبه و ندامت.

قرطبی می‌گوید: «از امام ابوبکر طرطرشی رحمته الله پرسیدند: چه می‌گوید سید فقیه ما درباره گروهی از صوفیه که برای ذکر اجتماع می‌کنند و سپس برخی از آنان می‌ایستند و به رقص و وجد می‌پردازند تا آن‌که بی‌هوش بر زمین می‌افتند آن‌گاه چیزی آماده کرده و می‌خورند، آیا همراهی و حضور با آنان جایز است؟ امام در پاسخ گفت: خدای عزوجل بر تو رحم کند؛ مذهب این گروه صوفیه، بطالت و جهالت و ضلالت است و اسلام چیزی جز کتاب خدا جل جلاله و سنت رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم نیست. اما از رقص و وجد بشنو: اولین کسانی که آن را پدید آوردند، یاران سامری بودند که چون برایشان گوساله‌ای بانگ برآورد ساخت، ایستادند و گرداگرد وی به رقص پرداختند پس این رقص از دین و آیین کفار و پرستشگران گوساله است... مگر نخوانده‌ای که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اصحابش می‌نشست، گویی پرنده بر سرهایشان آشیان ساخته بود، از بس سکوت و وقار و سنگینی و ادب داشتند؟ لذا بر سلطان و نایبانش لازم است تا اینان را از حضور در مساجد و غیر آن بازدارند و برای کسی که به خدا جل جلاله و روز آخرت ایمان دارد، روا نیست که با آنان در مجالسشان حضور یابد و آنان را بر

باطلشان مدد کند، این است مذهب مالک و ابوحنیفه و شافعی و احمدبن حنبل و غیر ایشان از ائمه مسلمین^۱.

قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسٌ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ، وَانظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ﴿١٧﴾

«گفت» موسی علیه السلام به سامری «پس برو» از میان ما و بیرون رو از نزد ما «هرآینه بهره تو از زندگی این باشد که بگویی: به من دست نزنید» یعنی: همان گونه که تو به چیزی دست زدی که دست زدن به آن برایت جایز نبود - یعنی بر خاک پی موبک جبرئیل - پس اکنون سزای تو این است که نه کسی به تو دست زند و نزدیک شود و نه تو هم به کسی دست می زنی و نزدیک می شوی. گویند که سامری به هر کس که نزدیک می شد، هر دو را تب (سهم) می گرفت. آری! موسی علیه السلام امر کرد که سامری از میان قومش تبعید شود و به بنی اسرائیل دستور داد که نه با وی درآمیزند، نه به وی نزدیک شوند و نه با وی سخن گویند؛ به مثابه جزایی برای وی در این دنیا «و بی گمان تو را موعدی دیگر است که در آن با تو خلاف نشود» یعنی: هرگز خداوند جل جلاله آن وعده را در حق تو خلاف نمی کند و آن روز قیامت است «و اینک به سوی معبود خود که پیوسته در خدمتش معتکف بودی» و بر پرستش آن پایبند و پایدار «بنگر، که البته می سوزانیمش» به آتش. به قولی معنی این است: او را می کوبیم و به وسیله سوهان ذره ذره اش می کنیم «سپس آن را در دریا پراکنده می کنیم، پراکندنی» یعنی خاکستر گوساله را در دریا می افشانیم تا باد آن را پاک از بین ببرد و نابود سازد.

إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿١٨﴾

«معبود شما تنها آن خدایی است که هیچ معبود برحقى جز او نیست» نه این گوساله ای که سامری شما را به وسیله آن در فتنه افگند «به هر چیز از روی دانش

^۱ قرطبی: ۲۳۷/۱۱-۲۳۸.

احاطه کرده است» یعنی علم حق تعالی همه چیز را در بر گرفته است. پس هر کس چنین شأن و جایگاهی داشته باشد، بی شک تنها او شایسته پرستش است. ای بی خردان! وقتی گوساله را به پرستش گرفتید، عقل هایتان کجا رفته بود؟! بدین سان بود که موسی عليه السلام به فتنه سامری پایان داد و قومش را به سوی توحید برگرداند.

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ﴿١٩﴾

«این گونه بر تو حکایت می کنیم» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! چنان که داستان موسی عليه السلام را بر تو حکایت کردیم، همین گونه بر تو حکایت می کنیم: «از اخبار آنچه گذشته است» از حوادث و رخدادها در امت های پیشین تا این اخبار، آرام بخش جان و تسلی دهنده خاطر و دلیل صدق و راستگویی ات باشد «و مسلما به تو از جانب خود ذکری داده ایم» مراد از ذکر در اینجا: قرآن کریم است که کتابی همانند آن به هیچ یک از انبیاء عليهم السلام داده نشده است.

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ﴿٢٠﴾

«هر کس از آن» یعنی از قرآن «روی برتابد» لذا به آن ایمان نیاورده و به آنچه در آن است عمل نکند «پس او در روز قیامت باری را بر می دارد» یعنی او در آن روز به سبب این روگردانی خود، گناهی بزرگ و مجازاتی سنگین را بر دوش می کشد.

خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا ﴿٢١﴾

«در آن» مجازات که آتش دوزخ است «جاودانه هستند و چه بدباری است» آن بار سنگین «برایشان که روز قیامت خواهند داشت» یعنی: این گناه بزرگشان در روز قیامت چه سربار بدی برایشان است.

يَوْمَ يُفْعُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ﴿١٠٢﴾

«روزی که در صور دمیده می شود» مراد نفخه دوم، یعنی نفخه رستاخیز است که مردم بعد از آن برای محاسبه حشر می شوند «و در آن روز مجرمان را کبودچشم برمی انگیزیم» مراد: مشرکان و گنه کارانی اند که به سبب گناهی که خداوند عز وجله بر آنان نیامرزیده است، مؤاخذه می شوند. یعنی: آنان را تشنه برمی انگیزیم زیرا سیاهی چشم هایشان بر اثر تشنگی به کبودی می گراید. همچنان احتمال دارد که مراد کبودی بدن هایشان و از جمله چشمانشان در اثر شدت خشم، پشیمانی، حسرت و گرانباریشان باشد.

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ﴿١٠٣﴾

«به طور پنهانی در میان خود می گویند» یعنی به آهستگی و آرامی به یک دیگر می گویند: «شما درنگ نکرده اید» در دنیا «جز ده شب» یعنی بر اثر شدت فشار و سختی ای که در آن قرار دارند، مدت اقامتشان را در دنیا یا در قبرهایشان بسیار کوتاه می پندارند.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ﴿١٠٤﴾

«ما به آنچه می گویند» در میان خویش در حال رازگویی «داناتریم آن گاه که نیک روش ترین آنان» امثلهم طریقه: یعنی عادل ترین آنها در سخن گفتن، کاملترین آنها در رأی و خرد و داناترین و نیک آیین ترین آنها در نزدشان «می گوید: درنگ نکرده اید» در دنیا «جز یک روز» نسبت دادن این سخن به آگاه ترین و رهیافته ترینشان برای آن است که سخن او بر شدت هول و هراسشان دلالت کننده تر است، نه این که این سخن به صدق و راستی نزدیکتر باشد.

وَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٥﴾

«و از تو درباره کوهها می پرسند» یعنی: از حال و وضع آنها در روز قیامت می پرسند که: آیا در آن روز کوهها باقی می مانند، یا از بین می روند؟ «بگو: پروردگرم آنها را» در قیامت «ریز ریز می کند به پراکندگی» با برکندن آنها از ریشه، یا منفجر ساختن آنها، به گونه ای که ریزریز ذرات آنها در هوا پخش و پریشان گردد.

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٦﴾

«پس آنها را میدانی هموار می گذارد» یعنی کوهها را به میدانی هموار تبدیل می کند. یا مواضع آنها را بعد از پراکندن و از میان بردن کوههایی که بر آنها قرار داشته، رها می کند و فرومی گذارد. قاع: زمینی است هموار، صاف، بی گیاه و بی بنا.

لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿١٧﴾

«نه در آن هیچ فرودی می بینی و نه هیچ بلندی» عوج: به معنی نشیب و فرود آمدگی روی زمین است؛ چون وادیها و مانند آنها. امت: هر فراز و مکان بلندی است؛ مانند تلها و پشته های کوچک.

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُمْ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿١٨﴾

«در آن روز، همه از داعی پیروی می کنند» یعنی مردم از منادی خدا ﷻ به سوی محشر که اسرافیل عليه السلام است پیروی می کنند و او چنین ندا در می دهد: به سوی پهن دشت گسترده قرار گرفتن در پیشگاه خدای رحمان بشتابید. البته اگر آنها به منادی خدای عزوجل در دنیا نیز لبیک اجابت می گفتند، این برایشان نجات بخش بود و در آن صورت از منادی در محشر درحالی پیروی نمی کردند که هیچ سودی برایشان دربر نمی داشت «هیچ کجی ای از آن پیروی نیست» یعنی: هیچ راهی برای گریز از پیروی آن منادی نیست و هیچ کس این توانایی را ندارد که از پیروی او منحرف شده و راهی

دیگر در پیش گیرد بلکه همه شتابان به سوی او حرکت می‌کنند «و صداها همه برای خدای رحمان خاشع می‌گردد» یعنی همه صداها از خشیت و خوف خدای رحمان و به منظور گوش سپردن به سخن او، خاموش می‌گردد «و جز صدایی آهسته نمی‌شنوی» همس: صدای آهسته و نرم، یا صدای پای حرکت‌کنندگان است.

يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أِذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ﴿١٩﴾

«در آن روز شفاعت سود نبخشد» برای کسی از هیچ شفاعتگری، هر کس که باشد «مگر برای کسی که خدای رحمان او را اذن داده است» یعنی: مگر شفاعت کسی که خدای رحمان به او اذن شفاعت داده است «و او را از روی گفتار پسند کرده است» یعنی: به‌خاطر آن سخن، شفاعتگر را مورد پسند قرار داده است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «روز قیامت در زیر عرش خدای رحمان می‌آیم و برای او به سجده در می‌افتم و بر من چنان محامد و اوصاف شگرفی داده می‌شود که اکنون نمی‌توانم آنها را برشمارم پس خداوند جلّ و علا مرا به هر مقدار از زمان که بخواهد در حال سجده باقی می‌گذارد، سپس می‌فرماید: ای محمد! سرت را بردار و سخن بگو؛ که سخت شنیده می‌شود و شفاعت کن؛ که شفاعتت پذیرفته می‌شود. پس برایم حدی معین در شفاعت مقرر می‌شود آن‌گاه کسانی را که در این محدوده قرار دارند، وارد بهشت می‌کنم، سپس مجدداً باز می‌گردم». راوی می‌گوید: آن حضرت ﷺ از چهاربار بازگشتن مجدد خود از بهشت به منظور کسب اجازه شفاعت برای جماعت‌های بیشتری، سخن گفتند.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ، عِلْمًا ﴿٢٠﴾

«آنچه را پیش روی آدمیان است» از امر قیامت «و آنچه را پس از آنان است» از امر دنیا «می‌داند، حال آن‌که آنان به او احاطه عملی ندارند» یعنی دانشهای آنان نه به ذات حق تعالی احاطه دارد، نه به صفات و نه به معلومات وی.

❖ وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ﴿٣١﴾

«و چهره‌ها برای حی قیوم خضوع می‌کنند» یعنی: چهره‌ها به ذلت و فروتنی هر چه تمام، برای آن خدای زنده و پاینده خضوع و فروتنی می‌کنند «و بی‌گمان به‌مطلب نرسید هر کس بار ظلمی را بر دوش داشت» یعنی: زیانکار شد هر کس که چیزی از بار ستم را بر دوش داشت. به قولی: مراد از ظلم، شرک است. یعنی: زیانکار شد هر کس بار شرکی را بر دوش گرفت. در حدیث شریف آمده است: «إياكم والظلم، فإن الظلم ظلمات يوم القيامة، والخيبة كل الخيبة من لقي الله وهو به مشرك، فإن الله تعالى يقول: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾»: هان! از ظلم بپرهیزید زیرا ظلم تاریکی‌های روز قیامت است و نامرادی - همه نامرادی - برای آن کسی است که خدا را درحالی ملاقات می‌کند که به وی مشرک است زیرا خداوند متعال می‌فرماید: بی‌گمان شرک ظلمی بس بزرگ است» «لقمان ۳۱/۱۳».

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ﴿٣٢﴾

«و هر کس کارهای شایسته کند» چون انجام دادن عبادات و طاعات و کارهای خیر «درحالی که مؤمن باشد» به خداوند ﷻ «پس نه از ستمی می‌ترسد» یعنی از این‌که بی‌گناه مورد مجازات قرار گیرد، نمی‌ترسد «و نه از هضمی» هضم: کاستن از حق و پاداش حسنات است.

این آیه دلیل بر آن است که عمل شایسته بدون ایمان، هیچ قدر و ارزشی ندارد.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿٣٣﴾

«و این گونه آن را» یعنی قرآن را «به صورت قرآنی عربی نازل کردیم» یعنی: آن را به زبان عربی که فصیح‌ترین زبانهاست، نازل کردیم تا همه آن را بفهمند زیرا زبانی به فصاحت و روشنی زبان عربی وجود ندارد «و در آن گونه‌گونه وعید آوردیم» یعنی در قرآن انواع گونه‌گونی از هشدارها و بیم‌دهی‌ها را برای ترساندن و تهدید آنها

آوردیم. یا در آن بعضی از انواع وعید را به روشهای مختلف تکرار کردیم «تا باشد که تقوا در پیش گیرند» یعنی تکرار هشدارهای قرآن برای آن است که بندگان از خدای عزوجل پروا کرده از معاصی وی بپرهیزند و از مجازات وی حذر کنند «یا برای آنان پندی بیاورد» یعنی: یا موعظه‌ها و هشدارهای قرآن در دل‌هایشان پند و عبرتی پدید آورد. به‌قولی معنی این است: یا قرآن در دل‌هایشان زهد و ورعی ایجاد کند.

فَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ. وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا



«پس خدا، فرمانروای برحق بلند مرتبه است» یعنی خدای سبحان از الحاد ملحدان و از آنچه مشرکان در وصف وی می‌گویند، برتر است زیرا او فرمانروای بر حقی است که آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست و از جمله؛ ثواب و عقاب همه به‌دست اوست «و در خواندن قرآن پیش از آن که وحی آن بر تو به انجام رسانده شود، شتاب نکن».

در بیان سبب نزول آمده است: رسول اکرم ﷺ از اشتیاق فراوانی که به وحی نازل شده الهی داشتند، هنگامی که جبرئیل علیه السلام وحی می‌آورد، شتاب کرده و پیش از آن که او از وحی فارغ شود، به خواندن آیاتی که در آن لحظه بر ایشان درحال نزول بود، مبادرت می‌کردند پس خدای متعال ایشان را از این کار نهی کرد. نظیر این آیه است فرموده حق تعالی در سوره قیامت: ﴿لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ (به خواندن قرآن زبان خود را حرکت نده تا به آن شتاب ورزی) «قیامت/۱۶». به‌قولی معنی این است: وحی را به مردم قبل از آن که بیان تأویل و توجیه آن بر تو فرود آید، اعلام نکن «و بگو: پروردگارا! بر دانشم بیفزای» یعنی: از پروردگارت درخواست کن که بر دانشت بیفزاید. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ چنین دعا می‌کردند: «اللهم أنفعنی بما علمتني وعلمنی ما ینفعنی، وزدنی علما والحمد لله علی کل حال وأعوذ بالله من حال أهل النار: بار خدایا! مرا از آنچه به من آموخته‌ای، بهره‌مند گردان، آنچه را مایه

بهره‌مندی من است به من بیاموزان و بر دانشم بیفزای و ستایش در هر حال از آن خداوند است و به خداوند عزوجل پناه می‌برم از حال اهل دوزخ».

آیه کریمه به تحصیل علم و پیمودن مدارج عالیه آن - تا هر پایه‌ای که خدا عزوجل بخواهد - ترغیب می‌کند زیرا مرتبه علم، بلندترین مرتبه‌هاست و دریای علم چنان پرگستره است که هیچ انسانی آن را نمی‌تواند درنوردد. نسفی به نقل از علما می‌گوید: «خدای عزوجل پیامبرش را در هیچ چیزی به افزون طلبی فرمان نداد، جز در طلب علم».

وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتْنَىٰ وَاوَّلَمَّا نَحْنُ لَمْ نَحْدُ لَهُ عَزْمًا ﴿١١٥﴾

«و به یقین پیش از این به سوی آدم حکم فرستادیم» یعنی به آدم عَلَيْهِ السَّلَام پیش از بخشیدن فرزندان به وی امر و سفارش کردیم که از آن درخت معین نخورد «ولی فراموش کرد» عمل به عهدی را که در باره آن به وی حکم صادر کرده بودیم و آنچه را که از او در مورد آن پیمان گرفته شده بود لذا از آن درخت معین خورد «و برای او عزمی استوار نیافتیم» عزم در لغت: متعهد ساختن نفس، مصمم شدن بر انجام کاری و به اجرا گذاشتن باورها در هر امری است. البته آدم عَلَيْهِ السَّلَام خود را به این امر که از آن درخت معین نخورد، ملزم و مصمم گردانیده بود و بدان تعهد سپرده بود اما چون شیطان وی را وسوسه کرد، طبیعتش نرم و منفعل و عزمش سست و شکننده شد و ضعف بشری دامنگیر وی گشت لذا نتوانست از نخوردن میوه آن درخت شکیبایی کند. یا معنی این است: آدم را در مخالفت با امر خویش، مصمم و دارای عزم استواری نیافتیم بلکه این کار وی از روی فراموشی و نسیان بود.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ ﴿١١٦﴾

«و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد، همه سجده کردند» تفسیر نظیر این آیه کریمه در سوره «بقره / ۳۴» گذشت.

فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿١١٧﴾

«پس گفتیم: ای آدم! درحقیقت، این ابلیس برای تو و همسرت دشمنی است» خطرناک زیرا نه برایت سجده کرد و نه به فضل‌تان معترف شد «پس زهار تا شما را از بهشت بیرون نکند که آن‌گاه در رنج افتی» در زمین چرا که در زمین همه چیز بسان بهشت آماده نیست و تو در زمین گزیری از آن نداری که در کار به‌دست آوردن اسباب زندگانی؛ مانند کشاورزی، دامداری، بنایی و غیره، هرگونه رنجی را به جان بخری در حالی که در بهشت از این خبرها نیست و آنجا همه چیز بی‌رنج و زحمت فراهم است. دلیل این‌که حق تعالی فقط از افتادن آدم علیه السلام در رنج و مشقت سخن گفت، نه از همسرش؛ این است که مرد مسئول تأمین هزینه زندگی و انفاق بر زنش می‌باشد و اوست که باید تلاش بیشتر بنماید.

إِنَّ لَكَ أَلًا يَجُوعُ فِيهَا وَلَا تَعْرِىٰ ﴿١١٨﴾

«در حقیقت برای تو در بهشت این» امتیاز «هست که نه در آن گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی» یعنی: تو در بهشت از انواع برخورداریها و بهره‌مندی‌ها مستفید و از انواع نعمت‌ها - چون خوردنی‌های لذت بخش و گوارا و پوشیدنی‌های فاخر و تن‌آرا - متنعم می‌گردی.

وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ ﴿١١٩﴾

«و هم این‌که در آنجا نه تشنه می‌گردی و نه گرم‌زده آفتاب» چنان‌که تشنگی و گرم‌زدگی، ساکنان زمین را آزار می‌دهد لذا در بهشت از این تیره‌بختی‌ها هیچ اثری نیست. و اساس رنجها و نگون‌بختی‌های دنیا منوط است به: سیر و سیراب کردن شکم، پوشاندن تن و مسأله مسکن.

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَنَادِمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْغُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَىٰ ﴿١٢٠﴾

«پس شیطان به سوی وی وسوسه انداخت» یعنی: شیطان با آدم و حوا به گونه پنهانی وارد گفت‌وگو شد و «گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاودانگی» یعنی: درختی که هر کس از آن بخورد، اصلاً نمی‌میرد و «بر ملکی که زایل نمی‌شود» و به پایان نمی‌رسد؛ «راهنمایی کنم؟» البته این سخن از سوی ابلیس - علیه اللعنه - دروغی بیش نبود تا آن‌دو را اندک‌اندک و نرم‌نرم، به سوی معصیت خدای سبحان بکشاند. شایان ذکر است که این دو گرایش؛ یعنی گرایش به جاودانگی و گرایش به فرمانروایی، دو گرایش عمیق و ریشه دار در طبیعت بشر است که شیطان از آنها در وسوسه آدم و حوا در بهشت بهره‌برداری کرد و او همیشه از همین دو گرایش بهره می‌برد تا انسان را از پیام الهی و کتاب وی دور گرداند.

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لهُمَا سَوْءَ تُوهُمَا وَطَافَا يَخِيفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ﴿١٢١﴾

﴿١٢١﴾

«آن‌گاه» آدم و حوا «از آن درخت خوردند پس بر آنان شرمگاههایشان نمایان شد» تفسیر نظیر این آیه و مابعد آن در سوره «اعراف» گذشت «و شروع کردند به چسبانیدن برگهای بهشت بر خود» یعنی: برگهای درختان بهشت را به هم وصله می‌زدند تا عورت خود را بپوشانند. به قولی: آن دو شروع به چسبانیدن برگهای درخت انجیر بر خود کردند «و این گونه آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و راه را گم کرد» یعنی: آدم با خوردن از آن درخت، خداوند متعال را نافرمانی کرده به بیراهه رفت و راه صواب را گم کرد. به قولی معنی این است: با فرودآورده شدن به دنیا زندگی گوارای آدم بر وی تیره و تار شد.

ثُمَّ اجْنِبْهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ ﴿١٤٣﴾

«سپس» بعد از آن که آدم از آن معصیت توبه کرد و از پروردگارش به خاطر ارتکاب آن آمرزش طلبید و اعلام کرد که با این معصیت بر خویشتن خویش ستم کرده است «پروردگارش او را برگزید» و به خود نزدیک ساخت «پس به رحمت بازگشت بر وی» یعنی: حق تعالی توبه او را از معصیتش پذیرفت و بر او بخشود «و هدایتش کرد» به سوی توبه و مغفرت.

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ﴿١٤٤﴾

«فرمود» حق تعالی به آدم و حوا «شما هردو، از بهشت فرود آید» به سوی زمین «برخی دشمن برخی دیگر» یعنی: در حالی که برخی از شما گروه بشر در دنیا در امر معاش و مانند آن از امور، دشمن برخی دیگر هستید و به سبب این دشمنی، در میان شما جنگ و خونریزی و کشمکش پدید می آید «پس اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد» با ارسال پیامبران عليه السلام و فرورستاندن کتابها؛ در آن صورت «هر کس از هدایتم پیروی کند، نه گمراه می شود» در دنیا «و نه رنج می کشد» با تیره بخت شدن در آخرت.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ ﴿١٤٥﴾

«و هر کس از ذکر من روگرداند» یعنی: هر کس از دین من، تلاوت کتاب من و عمل به آنچه که در آن است، دل بگرداند «درحقیقت، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت» یعنی: بی گمان در این دنیا زندگی تنگ و دشواری خواهد داشت زیرا او از آرامش روان و انشراح صدر بی بهره می ماند و هرچند ظاهراً متنعم و در رفاه باشد اما در حقیقت امر، در نگرانی و اضطراب و حیرت به سر می برد. در روایتی آمده است که مراد از «زندگی تنگ و سخت»، عذاب کردن کافر در قبرش می باشد «و روز قیامت او

را نابینا محشور می‌کنیم» یعنی: او را درحالی حشر می‌کنیم که بینایی چشمانش از وی سلب شده است. به قولی: مراد نابینایی وی از دیدن حجت، یعنی نابینایی قلب است.

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿١٢٥﴾

«می‌گویند: پروردگارا! چرا مرا نابینا محشور کردی با آن که بینا بودم» در دنیا؟.

قَالَ كَذَلِكَ أَنْتَ أَيْنَمَا فَتَنَّا فَتِنْنَاهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ نُنَسِّي ﴿١٢٦﴾

«می‌فرماید: همان طور که آیات ما بر تو آمد» یعنی: آن‌گاه که در دنیا آیات و نشانه‌های ما بر تو آمد، تو خود همین‌طور عمل کردی و از دیدن حق نابینا شدی چراکه «تو آنها را فراموش کردی» یعنی: از آنها روی برگردانده و آنها را ترک کردی و در آنها به دیده خرد ننگریسته و از آنها تغافل نمودی «همان‌گونه امروز فراموش می‌شوی» یعنی در نابینایی و عذاب دوزخ رها می‌گرددی زیرا جزا از جنس عمل است. باید دانست که فراموش کردن لفظ قرآن به‌همراه فهم معنی و قیام به مقتضای آن، در این وعید و هشدار داخل نیست، هر چند در وعید دیگری داخل است که این حدیث شریف رسول خدا ﷺ ناظر به آن می‌باشد: «ما من رجل قرأ القرآن فَنَسِيَهُ إِلَّا لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَهُوَ أَجْزَمُ: هیچ کسی نیست که قرآن را خوانده (یعنی آن را حفظ کرده) و باز آن را فراموش نموده مگر این که خدای عزوجل را در روزی که با وی ملاقات می‌کند، درحالی ملاقات می‌کند که بی‌زبان است و نمی‌تواند سخن بگوید». که این حدیث برای این گونه کسان، وعیدی است سخت و تکان‌دهنده.

وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ ۗ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى ﴿١٢٧﴾

«و همچنین سزا می‌دهیم هر که را اسراف کرده و به آیات پروردگار خود ایمان نیاورده» بلکه آنها را تکذیب کرده است. اسراف: افراط‌گرایی و فرورفتن در شهوات و خواهش‌های حرام است که مراد از آن در اینجا تکذیب آیات الهی است «و هرآینه

عذاب آخرت سخت‌تر» یعنی: بزرگتر و وحشتناک‌تر از عذاب دنیاست «و پاینده‌تر است» یعنی: دوام‌دارتر و پایدارتر است زیرا هیچ انقطاعی ندارد. از این روی در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ برای مرد و زنی که قصد لعان کردن را داشتند، فرمودند: «بی‌گمان عذاب دنیا از عذاب آخرت آسان‌تر است». یعنی: ای مرد لعان کننده! اگر تو به دروغ به زنت نسبت زنا داده‌ای، بدان که اجرای حد قذف بر تو در دنیا آسان‌تر از قبول عذاب آخرت است پس بگو که به دروغ بر زنت اتهام بسته‌ام. و اما تو ای زن! اگر مرتکب فحشا گردیده‌ای، اجرای حد زنا بر تو در دنیا آسان‌تر از تحمل عذاب آخرت است پس اگر چنین است به حقیقت اعتراف کن و از عذاب آخرت بپرهیز.

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْجِدِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٢٨﴾

«آیا برایشان» یعنی: برای اهل مکه «روشن نشده است که چه بسیار نسلهایی را پیش از آنان نابود کردیم که اینک آنان در سراهای ایشان رفت و آمد می‌کنند» یعنی از منازلشان بهره‌مند می‌شوند. یا در دیار آن هلاک‌شدگان رفت و آمد می‌کنند و این رفت و آمد به هنگام بیرون‌شدنشان برای تجارت و طلب معیشت و کسب و کار است که آنها در این آمدورفت‌ها، سرزمین‌ها و شهرهای امتهای گذشته - چون اصحاب حجر و ثمود و قریه‌های قوم لوط - را خراب و خالی می‌بینند پس اگر بیندیشند، بی‌گمان این مشاهدات از جمله امور سخت عبرت‌انگیز است لذا آنان باید از سرنوشت آن امتهای درس عبرت بگیرند تا آنچه بر آنان فرود آمد، بر اینان فرود نیاید «بی‌گمان در این امر برای خردمندان» که خردشان آنها را از کارهای زشت و ناروا بازمی‌دارد «نشانه‌هایی است» عبرت‌انگیز و هشدار دهنده.

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى ﴿١٢٩﴾

«و اگر نبودی سخنی که سابقاً از پروردگار تو صادر شد» که عبارت است از: وعده خدای سبحان در به تأخیر انداختن عذاب از امت محمدی ﷺ تا سرای آخرت،

«هر آینه» مجازات و عذاب گناهانشان «لازم شده بود» و حتما گریبانگیرشان می شد پس عذاب به هیچ حال نه از آنان دور و نه به تأخیر افکنده می شد «و اگر اجلی معین نبود» یعنی: اگر نزد خدای عزوجل برای این گروه تکذیب کننده موعده معینی نبود، قطعاً عذاب عاجل و ناگهانی بر آنان فرود می آمد پس آنان نباید به این وضع و حال خویش فریفته شوند. از این جهت حق تعالی برای دلجویی پیامبرش می فرماید:

**فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَايِ آتِلٍ فَسَبِّحْ
وَأَطْرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴿١٣٠﴾**

«پس بر آنچه می گویند» در این باره که تو جادوگری دروغگو هستی و مانند آن از طعن و تکذیب های ناروا «شکیبا باش» و به این یاوه هایشان هیچ اهمیتی نده زیرا برای عذابشان وقت معینی است که هرگز پس و پیش نمی افتد «و با حمد پروردگار خویش تسبیح گوی» مراد از تسبیح گفتن در اوقاتی که در این آیه ذکر می شود، ادای نمازهای پنج گانه است. آری! تسبیح گوی «قبل از طلوع آفتاب» اشاره به نماز صبح است «و قبل از غروب آن» اشاره به نماز عصر است. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «هرگز کسی که قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن نماز خوانده است، به دوزخ داخل نمی شود». «و برخی از ساعات شب تسبیح بگویی» یعنی: نماز بخوان. مراد از آن نماز تهجد است و برخی آن را بر دو نماز مغرب و عشاء حمل کرده اند «و» تسبیح گوی در «اطراف روز» به قولی: مراد از آن، نمازهای ظهر و عصر است. به قولی دیگر: جمله (و قبل غروبها) به نماز ظهر نیز اشاره دارد زیرا نمازهای ظهر و عصر هر دو قبل از غروب آفتاب است. بعضی گفته اند: مراد آیه کریمه، نمازهای نافله است. به قولی دیگر: مراد گفتن سبحان الله در این اوقات است «باشد که خشنود گردی» یعنی بدان امید که از نزد خدای سبحان به چیزی نایل گردی که روانت را خشنود و دلت را شاد گرداند. در حدیث شریف آمده است: «يقول الله تعالى: يا أهل الجنة، فيقولون: لبيك وسعديك، فيقول: هل رضيتم؟... إني أعطيتكم أفضل

من ذلك، فيقولون: وأى شيء أفضل من ذلك؟ فيقول: أحل عليكم رضوانى فلا أسخط عليكم بعده أبداً: خدای متعال می فرماید: ای اهل بهشت! می گویند: پروردگارا! به فرمان حاضریم و فرمانت خجسته است. می فرماید: آیا خشنود شده اید؟ می گویند: پروردگارا! مگر ما را چه شده است که خشنود نباشیم درحالی که برای ما چیزهایی عطا کرده ای که به هیچ یک از خلقت نداده ای؟ می فرماید: ولی من به شما بهتر از این را نیز می دهم. می گویند: چه چیز بهتر از آن است؟ می فرماید: بر شما خشنودی و رضوان خویش را فرود می آورم و بعد از آن، دیگر هرگز بر شما خشم نمی گیرم».

از این آیه چنین بر می آید که: تسبیح گفتن همراه با حمد خدا ﷻ به اضافه صبر و شکیبایی در برابر آزار دشمنان دین، ادب مسلمان در مقاومت و ایستادگی رویاروی سخنان و ستیزه های اهل کفر است چنان که تسبیح گفتن همراه با حمد خدا ﷻ، وسیله مسلمان در نیل به مدارج سعادت دنیا و آخرت نیز می باشد.

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفِثَنَّهُمْ فِيهِ وَرِزْقًا رَّيْبًا خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿١٣٦﴾

«و به سوی آنچه که گروهی از آنان را» یعنی از کفار را بدان «بهره مند ساخته ایم» از آرایش های زندگی دنیا «چشم مدوز» بلکه همت خویش را در به دست آوردن نعمت های جاودانی ای که نزد ما است صرف کن «آرایش زندگانی دنیا است» یعنی: اینها فقط تجمل و زینت و بهجت گذرای آن؛ از مال و منال و منازل و فرش و ظرف و وسایل سواری راحت و غیره است «تا آنان را در آن بیازماییم» یعنی: تا این بهره ها و آرایش ها را آزمایش و ابتلایی از جانب خویش برای آنان گردانیم «و روزی پروردگار تو بهتر و پاینده تر است» یعنی: آنچه که خداوند ﷻ برایت از روزی دنیا و ثواب و پاداش آخرت مقدر و میسر می کند، به هر حال بهتر از چیزهایی است که در دنیا به کفار داده است. یادآور می شویم که تفسیر نظیر این آیه در سوره «حجر» / ۸۸ گذشت.

بنا بر همین ارشاد الهی بود که رسول خدا ﷺ گریزنده ترین مردم از دنیا و زاهدترینشان از آن بودند و هیچ چیز را برای فردای خود ذخیره نمی کردند. در حدیث شریف آمده است: «إن أخوف ما أخاف عليكم ما يفتح الله لكم من زهرة الدنيا، قالوا: وما

زهرة الدنيا يا رسول الله؟ قال: بركات الأرض: بی گمان از شدیدترین آنچه که بر شما بیمناک هستم، چیزهایی است که خدای متعال بر شما از آرایش دنیا فرامی گشاید. اصحاب پرسیدند: آرایش دنیا چیست یا رسول الله؟ فرمودند: بركات زمین.».

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْتَأْذِنُ رِزْقًا فَخْنٌ نَّرْزُقُكَ وَالْعَقِبَةُ لِلنَّفْوَى ﴿١٣٣﴾

«و اهلت را به نماز فرمان ده» مراد از اهل: خانواده آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اند. به قولی دیگر: مراد تمام امتشانند «و خود بر آن شکبیا باش» با مداومت بر آن. روایت شده است که هرگاه به خانواده پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رنجی می رسید، آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایشان را به خواندن نماز فرمان داده و این آیه کریمه را تلاوت می کردند «ما از تو روزی دادن را نمی طلبیم» یعنی ما از تو نمی طلبیم که خود و خانواده ات را روزی بدهی «ما تو را روزی می دهیم» و آنان را پس نگران روزی نباش و همه همت خویش را صرف آخرت کن «و عاقبت از آن تقوا است» یعنی: سرانجام نیک و پسندیده که بهشت است، از آن اهل تقوا و پرهیزگاری است. در حدیث شریف قدسی آمده است: «يقول الله تعالى: يا بني آدم! تفرغ لعبادتي أملأ صدرك غنى وأسد فقرک وإن لم تفعل ملأت صدرك شغلا ولم أسد فقرک: خداوند متعال می فرماید: ای فرزند آدم! خود را برای عبادتم فارغ گردان تا سینه ات را از بی نیازی و توانگری پر سازم و فقر و نیازمندی را از تو دور کنم و اگر چنین نکنی، سینه ات را از گرفتاری و مشغله پر ساخته و فقر و بینوایی تو را برطرف نمی کنم.» همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «من کانت الدنيا همه، فرق الله عليه أمره وجعل فقره بين عينيه ولم يأتيه من الدنيا إلا ما كتب له، ومن کانت الآخرة نيته جمع له أمره وجعل غناه في قلبه وأتته الدنيا وهي راغمة: هر کس همه هم و غمش دنیا باشد، خداوند کار وی را بر وی پراکنده می کند و فقرش را در میان چشمانش قرار می دهد و برایش از دنیا جز آنچه که مقدر شده است، به دست نمی آید و هر کس نیتش آخرت باشد، کارش برایش به

سامان آورده شده و بی‌نیازی وی در قلبش قرار داده می‌شود و دنیا اجباراً به‌سوی وی روی می‌آورد».

وَقَالُوا لَوْلَا آيَاتُنَا بِآيَةِ مَنْ رَبِّهِ أَوْلَم تَأْتِيهِمْ بَيِّنَةٌ مَّا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى ﴿١٣٣﴾

«و گفتند» کافران «چرا» محمد ﷺ «از جانب پروردگارش معجزه‌ای برای ما نمی‌آورد» چنان‌که انبیای قبل از وی می‌آوردند؟ مراد: معجزاتی است که خود آنان پیشنهاد می‌کردند؛ چون تبدیل کردن کوه صفا به طلا، پدید آوردن چشمه‌سارها و جویبارها در وادی مکه و امثال آن. پس خدای عزوجل این پیشنهادشان را رد کرد و فرمود: «آیا دلیل روشن آنچه در صحیفه‌های پیشین است؟» یعنی دلایل روشن تورات، انجیل، زبور و سایر کتب منزله «برایشان نیامده است؟» درحالی که در این کتاب‌ها و صحیفه‌ها هم به نبوت پیامبر اسلام ﷺ تصریح شده و هم به بعثتشان بشارت داده شده است؟ پس از آنجا که این کافران به‌صدق و صحت آن کتب منزله معترفند، این خود بر بی‌پایه بودن انکارشان کافی است زیرا بیان روشن و صریح آن کتاب‌ها در مورد نبوت پیامبر اسلام ﷺ، بر انکارشان مهر بطلان کوبیده و بیراهه‌رویها و گردنکشی‌های آنان از تن دادن به حقیقت را باطل و بی‌اثر می‌گرداند. به‌قولی معنی این است: آیا خبر هلاک کردن امت‌هایی که کفر ورزیده و به‌انگیزه عناد، نشانه‌ها و معجزات افزون‌تری درخواست کردند، به آنان نرسیده است؟ یا معنی این است: آیا به شما معجزه‌ای که ما در معجزات و بزرگترین آنها در باب اعجاز است، نرسیده؟ که این ابرمعجزه قرآن کریم می‌باشد، کتابی که نه فقط گواه صحت سائر کتب منزله است و در آن برهانهای روشن آن کتابها وجود دارد بلکه معجزه نیز هست، درحالی که آن کتاب‌ها معجزه نبودند.

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نُنزِلَ وَفَخَرَفَ ﴿١٣٤﴾

«و اگر ما آنان را» یعنی: کافران را «پیش از وی» یعنی: پیش از بعثت محمد صلی الله علیه و آله «به عذابی هلاک می کردیم، قطعاً می گفتند» در روز قیامت «پروردگارا! چرا پیامبری را به سوی ما نفرستادی؟» در دنیا «تا آیات تو را» که آن پیامبرت برای ما می آورد، «پیروی می کردیم، پیش از آن که خوار شویم» با فرود آمدن عذاب در دنیا «و رسوا گردیم» با ورود به دوزخ در روز قیامت.

قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنِ أَصْحَبُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى ﴿١٣٥﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله به مخالفان کفر پیشه ستیزه جوی خود؛ «همه منتظرند» یعنی هر یک از ما و شما منتظر رخدادی هستیم که کار، سرانجام به سوی آن خواهد انجامید «پس در انتظار باشید» سرانجام کار را؛ «زودا که بدانید چه کسانی اهل راه راست هستند» یعنی: چون قیامت فرارسد، خواهید دانست که چه کسی برحق است؛ «و چه کسی راه یافته است» به سوی حق و از بی راه روی وارسته می باشد؟ ما، یا شما؟.

(سوره انبیاء)

مکی است و دارای (۱۱۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را بدان جهت «انبیاء» نامیدند که متضمن بیان جهاد و مبارزه انبیای عظام علیهم السلام علیه اقوام بت پرست و مشرکشان است. این بیان از داستان ابوالانبیاء ابراهیم علیه السلام که با کمی تفصیل مطرح شده، شروع می شود، سپس با داستانهای اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داوود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادریس، ذوالکفل، ذوالنون، یونس، زکریا، عیسی و سرانجام خاتم النبیین محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین دنبال گردیده و سرگذشت دعوت آنها با بیانی موجز مطرح می شود.

روایت شده است که همزمان با نزول این سوره، مردی از اعراب (بادیه نشینان) به مدینه آمد و در منزل عامر بن ربیع رضی الله عنه رحل اقامت افکند، عامر از او به نیکویی پذیرایی کرد و درباره وی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفت، سپس آن مرد به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد و چون از حضور ایشان برگشت، به عامر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من وادایی بخشیدند که وادایی بهتر از آن در میان اعراب نیست و من می خواهم که قطعه ای از آن را به تو ببخشم که از آن تو و بازماندگانت باشی. عامر گفت: «مرا به قطعه زمینی نیازی نیست زیرا امروز سوره ای نازل شد که دنیا را از یادمان برد».

أَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿۱﴾

«برای مردم» یعنی: برای کفار - به دلیل سیاق آیات؛ «حسابشان نزدیک شده است» یعنی: وقت حسابشان که روز قیامت است زیرا آنچه از عمر دنیا باقی مانده، کمتر از آن چیزی است که گذشته است. از این جهت در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بعثت أنا و الساعة كهاتين: من درحالی مبعوث شدم که قیامت مانند این دو انگشت من نزدیک است» و به دو انگشت سبابه و میانی خود اشاره کردند. «و آنان» یعنی کفار «در غفلت» از حساب خویش «رویگردانند» با آن که قیامت و حضور در عرصه حساب هم نزدیک است زیرا سرگرم برخورداریهای زندگی

و گرفتاریهای دنیا می‌باشند، به همین سبب است که از امر آخرت غافل بوده و برای آن آمادگی ندارند، درحالی‌که دل‌های زنده - چون دل عامر بن ربیعہ رضی اللہ عنہ - پیامها را در می‌یابند و از آنها تأثیر می‌پذیرند.

مَا يَأْتِيهِمْ مِّن ذِكْرِ مِن رَّبِّهِمْ يُحَدِّثُ إِلَّا أَسْتَمِعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾

«هیچ ذکر تازه‌ای از سوی پروردگارشان برایشان نمی‌آید» مراد از ذکر در اینجا: آیات قرآن است. یعنی آیاتی از قرآن که جدیداً نازل شده، بر آنان نمی‌آید «مگر این که بازی‌کنان آن را می‌شنوند» پس دل‌هایشان گرفتار دنیای مادی و غوغای نفوس اماره بالسوءشان است لذا در آیات قرآن آن گونه که باید تأمل نمی‌کنند چنان‌که می‌فرماید:

لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنْتُمْ

تَبْصِرُونَ ﴿٣﴾

«در حالی که دل‌هایشان غافل شده» یعنی دل‌هایشان وابسته بازی و سرگرمی دنیا و خواهش‌های دنی‌مادیشان است پس به امر مهمی چون گوش هوش فرادادن به قرآن چنان‌که باید و شاید التفات نمی‌کنند. «و آنان که ستم کردند پنهان رازگفتند» یعنی در پنهان ساختن این رازشان سعی بلیغ کرده و گفتند: «که آیا این شخص جز بشری مانند شماست» که هیچ‌گونه فرقی با شما ندارد؟ یعنی: او هم مانند شما می‌خورد، می‌آشامد، از مادری زاده شده و بالاخره می‌میرد پس او چگونه می‌تواند پیامبر باشد؟ «آیا دیده و دانسته به سوی سحر می‌روید؟» یعنی: هرگاه او بشری مانند شماست و آنچه که به همراه آورده سحر و جادو بیش نیست پس چگونه دعوت وی را اجابت کرده و از وی پیروی می‌کنید؟

باری! آنان بر این باور بودند که پیامبر جز فرشته نتواند بود و هر کس از بشر که دعوی رسالت کند، ساحر و جادوگر است.

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٤﴾

«گفت» پیامبر ﷺ «پروردگارم هر سخنی را در آسمان و زمین می‌داند» در هر مکانی از اطراف و اکناف آسمانها و زمین که گوینده‌ای سخن بگوید لذا او به آنچه که شما در میان خود به طور سرپوشیده و با رمز و راز سخن گفته‌اید، داناست «و او شنوای» هر چیزی است که شنیدنی است «داناست» به هر امر دانستنی؛ از جمله به احوال و اوضاع شما.

بَلْ قَالُوا أَضْغَتْ أَحْلَامٌ بَلْ أفتَرْتَهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ ﴿٥﴾

«بلکه گفتند: خوابهای آشفته است» یعنی: ای پیامبر! آنچه که تو به نام قرآن می‌آوری، از خوابهای دروغین و آشفته است. أضغات: خوابهای پریشانی است که تعبیر و تأویلی نداشته باشد «بلکه می‌گویند: آن را افترا کرده است» و بر بسته است «بلکه می‌گویند: او شاعر است» و آنچه که به نام قرآن با خود آورده، از جنس شعر است.

بی‌تردید این سخنانشان حاکی از سردرگمی و آشفته‌حالی است، از آنجا که نشان‌دهنده آن است که آنها سخت مترددند و در قضاوتشان راجع به قرآن، رأی و بینش ثابتی ندارند پس این تردد خود دلیل بر آن است که آنان به حقیقت آنچه که پیامبر ﷺ آورده است آشنایی ندارند لذا نمی‌دانند که قرآن چیست و کنه و حقیقت آن چگونه است. یا آنان به خوبی می‌دانند که قرآن حق است و از جانب خدای عزوجل می‌باشد ولی خواستند تا با این آشفته‌گویی‌ها، قضیه را بر پیروان خویش در لفافه دروغ و نیرنگ‌بازی بیچانند و آنها را اغفال کنند، هم از این روی گفتند: «پس باید که برای ما نشانه‌ای» یعنی معجزه‌ای «بیاورد، همان‌گونه که پیشینیان به آن فرستاده شدند» یعنی: همان‌گونه که معجزاتی چون عصا برای موسی عليه السلام و شتر برای صالح عليه السلام و غیر آن به پیامبران پیشین داده شد، پیامبر اسلام عليه السلام نیز باید معجزه‌ای از همین سنخ برای ما بیاورد.

خدای عزوجل در پاسخشان می‌فرماید:

مَاءَ أَمْنَتٍ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

«پیش از آنان نیز هیچ شهری که آن را هلاک کرده‌ایم به آیات ما ایمان نیاورده بود» یعنی قبل از آنان نیز مردم شهرهای پیشین که از پیامبران‌شان درخواست معجزه کرده بودند و معجزات حسی بزرگی برایشان آمد، به آن معجزات ایمان نیاوردند و در نتیجه آنان را هلاک کردیم، آیا اگر پیشنهاد اینان را نیز برآورده کنیم، به این معجزات ایمان می‌آورند؟!.

این آیه بیانگر این سنت الهی در حق امت‌های پیشین است که هرگاه به آنان معجزه درخواستی‌شان فرستاده می‌شد و سپس ایمان نمی‌آوردند، به طور قطع عذابی ریشه‌کن کننده و خانمان برانداز بر آنان نازل می‌شد. در اینجا نیز خداوند ﷻ می‌فرماید: هرگاه سنت ما چنین است پس ما چگونه درخواست مشرکان منکر محمد ﷺ و قرآن را در ارائه معجزات حسی دیگر - افزون بر معجزاتی که وجود دارد - برآورده می‌کنیم؟ «پس آیا اینان ایمان می‌آورند؟» یعنی: هرگاه امت‌های هلاک شده پیشین - با وصف آن که معجزات درخواستی‌شان نیز به آنان ارائه شد - ایمان نیاوردند، دیگر چگونه این گروه ایمان خواهند آورد؛ حتی اگر آنچه را درخواست کرده‌اند به آنان فرستاده شود؟ گو این که خداوند متعال با این بیان، به رحمت خویش بر این امت اشاره کرده و تلویحا می‌گوید: ما اراده نداریم تا این امت را به سرنوشت امت‌های پیشین که استیصال و نابودی مطلق‌شان بود روبرو سازیم، به همین دلیل است که پیشنهادشان در فرستادن معجزات حسی بیشتری را اجابت نمی‌کنیم.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که مردم مکه به رسول خدا ﷺ گفتند: «اگر آنچه می‌گویی حق است و ایمان آوردن ما تو را خوشحال می‌کند پس کوه صفا را برای ما طلا بگردان.» در این هنگام جبرئیل ﷺ نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: «اگر بخواهی این درخواست قومت برآورده می‌شود ولی در صورتی که برآورده شد و آن‌گاه ایمان نیاوردند، دیگر به آنان هیچ مهلتی داده نمی‌شود. و اگر می‌خواهی که بر قومت مهربانی کنی، نیز مختاری.» رسول خدا ﷺ فرمودند: «بلکه بر قومم

مهربانی می‌کنم و در فرود آمدن عذاب بر آنان، شتاب و عجله به‌خرج نمی‌دهم و برایشان خواستار مهلت هستم». همان بود که این آیه نازل شد.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَتَلَوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧﴾

سپس خداوند ﷻ در رد شبهه اولشان که پیامبر نباید از جنس بشر باشد، می‌فرماید: «و پیش از تو نیز جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم، گسیل نداشتیم» یعنی پیش از تو نیز، به‌سوی امتهای پیشین جز مردانی از بشر را به رسالت نفرستاده‌ایم و هرگز فرستادگان ما به‌سوی آنان از فرشتگان نبوده‌اند «پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید» اهل ذکر: اهل علم به کتابهای آسمانی، یعنی یهود و نصاری اند. یعنی: اگر خود نمی‌دانید که فرستادگان خداوند ﷻ فقط از نوع بشر بوده‌اند نه از جنس دیگری، در این صورت از پژوهندگان کتابهای آسمانی پرسید. همین‌طور در هر امری که انسان نسبت به آن جاهل است، باید از اهل علم و دانش پرسد. بنا بر همین آیه، علمای اسلام بر وجوب تقلید عامی از عالم، اجماع کرده‌اند.

دلیل این‌که خدای عزوجل در این آیه مشرکان را به اهل کتاب حواله کرد، این است که مشرکان در کار پیامبر اکرم ﷺ با اهل کتاب مشورتها و تبادل نظرهایی داشتند، از طرفی همه آنها در دشمنی با پیامبر خدا ﷺ با هم همداستان بودند بنابراین، مشرکان مکه به سخن اهل کتاب اعتماد داشتند. در عین حال، این‌حقیقت که رسولان همه از جنس بشر بوده‌اند، حقیقتی نبود که اهل کتاب بتوانند آن را پنهان کنند.

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ﴿٨﴾

سپس حق تعالی رد سخنان مشرکان را این‌گونه دنبال می‌کند: «و پیامبران را جسدی که غذا نخورند قرار ندادیم» یعنی: پیامبران در قانون و سنت فطرت و طبیعت، اسوه و الگوی سایر افراد بنی‌آدم‌اند؛ پس می‌خورند؛ چنان‌که دیگر افراد بشر می‌خورند و می‌نوشند؛ چنان‌که آنان می‌نوشند زیرا جسم هیچ انسانی از غذا و نوشیدنی بی‌نیاز نیست بنابراین، انبیاء ﷺ نیز از آن بی‌نیاز نیستند. جسد: همان جسم است، با این

تفاوت که جسد جز بر انسان اطلاق نمی‌شود درحالی‌که جسم هم بر انسان اطلاق می‌شود و هم بر حیوانات دیگر «و» پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ «جاویدان هم نبودند» در دنیا بلکه آنان نیز می‌میرند چنان‌که غیر آنان از بشر می‌میرند.

ثُمَّ صَدَقْنَهُمُ الْوَعْدَ فَأَجْبَيْنَهُمْ وَمِنَ نَشْأَةٍ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ﴿٩﴾

«سپس وعده خود به آنان را راست گردانیدیم» یعنی: وعده‌ای را که به پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در مورد نجات دادنشان و نابود ساختن تکذیب‌کنندگانشان داده بودیم، محقق گردانیدیم «و آنها و هرکه را خواستیم» از بندگان مؤمن خود «نجات دادیم» از عذاب «و اسرافکاران را» یعنی: از حد گذرندگان در کفر و معاصی را که مشرکانند «هلاک ساختیم» با فرستادن عذاب دنیوی بر آنان.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠﴾

سپس هشدار دیگری نازل شد: «در حقیقت ما به سوی شما» ای گروه قریش، یا ای گروه عرب! «کتابی را نازل کردیم» یعنی قرآن را «که ذکر شما در آن است» یعنی: کتابی که شرف و مقام و منزلت بلند شما در آن است. به قولی معنی این است: در قرآن ذکر مکارم اخلاق و اعمال نیکویی است که شما باید آنها را انجام دهید. به قولی دیگر معنی این است: قرآن برای شما در برگیرنده پند و موعظه است. به هر توجیهی؛ قرآن سبب برتری و رفعت و شرف شماست و حکایت خواب‌های پریشانی که ادعا می‌کنید، نیست «آیا تعقل نمی‌کنید» و نمی‌اندیشید که حقیقت چنین است تا برای به‌دست آوردن این فضل - یعنی آراسته شدن به این شرف و عروج به این مقام و منزلت و تخلق به مکارم اخلاق و اندرز گرفتن از قرآن - به آن ایمان آورید؟

شهید سید قطب رحمته الله در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «مگر اعراب جز این قرآن که به زبانشان نازل شده، دیگر چه توشه و ارمغانی دارند که آن را تقدیم بشریت کنند...؟ و مگر نژاد عرب بر دیگر نژادها و اقوام بشر چه برتری‌ای دارد؟».

وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرِيبٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿١١﴾

باز هشدار تکان‌دهنده‌تری از قبل می‌آید: «و چه بسیار شهرها را که» مردمش «ستمکار بودند، در هم شکستیم» با وجود نیرو و سطوت و شوکتی که داشتند؛ از آن روی که به خدای عزوجل کفر ورزیده و آیات وی را تکذیب کردند «و پس از آنها قوم دیگری پدید آوردیم» یعنی: بعد از نابود ساختن مردم آن شهرها، قوم دیگری را که از آنان نبودند، از نو پدید آوردیم و آن نو در آمدگان را ساکن دیارشان گردانیدیم.

فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿١٢﴾

«پس چون عذاب ما را احساس کردند» یعنی: چون آن نابودشدگان عذاب ما را دریافتند یا دیدند و به حس و مشاهده باورشان شد که خواه‌ناخواه عذاب بر آنان فرود آمدنی است «بناگاه از آن می‌گریختند» رکض: فرار و گریز و انهزام است. در این اثنا به آنان گفته شد و گوینده برخی از فرشتگان بودند:

لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسْكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ﴿١٣﴾

«نگریزید و به سوی آنچه در آن متنعم بودید» یعنی: به سوی ناز و نعمت‌هایتان که سبب سرکشی و کفرتان بود «و به سوی خانه‌هایتان باز گردید» که مهد ناز و نعمتتان بود؛ در آنها می‌نشستید و بدانها افتخار می‌کردید «باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید» یعنی: برای سؤال و مشاوره و پرداختن به امور مهم دیگر، مورد مراجعه قرار گیرید!! فرشتگان این سخن را به شیوه استهزا و توبیخ به آنها گفتند.

قَالُوا يَا بُولَظَّةَ إِنَّنَا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿١٤﴾

«گفتند» کفار گرفتار در سرپنجه عذاب «ای وای بر ما، که ما واقعا ستمگر بودیم» به این ترتیب، در آن موقف عظیم به ستمگر بودن خود که موجب عذابشان است اعتراف کردند ولی چه سود از این اعتراف در این هنگامه بی‌هنگام؟!

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَمِيدِينَ ﴿١٥﴾

«دعوایشان همیشه همین بود» یعنی پیوسته سخنشان همین بود که می گفتند: ای وای بر ما! ما واقعا ستمگر بودیم. آری! این سخن را پیوسته تکرار می کردند؛ «تا وقتی که آنان را مانند کِشتی دروشده گردانیدیم» همچنان که کشت با منگال درو می شود «فرو مرده» که هیچ جنبش و حرکتی نداشتند، چون آتشی که فرومی میرد و تماما می فسرد و خاکستر می شود.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِيبِنَ ﴿١٦﴾

«و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است، به بازیچه نیافریدیم» یعنی: آنها را عبث و بیهوده نیافریدیم بلکه خلقت آنها از فلسفه دقیق و هدف والایی پیروی می کند که فواید و منافی منضبط و برنامه ریزی شده را برآورده می گرداند.

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَّأَتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٧﴾

«اگر می خواستیم که لهوی بگیریم» لهو: چیزی است که بدان سرگرم می شوند. به قولی: لهو، زن و فرزند است. فرق در میان «لهو» و «لعب» این است که از «لعب» هدف صحیحی مورد نظر نیست، درحالی که هدف از «لهو»، سرگرمی و خوشگذرانی می باشد. پس معنی این است: اگر می خواستیم بازیچه و سرگرمی ای بگیریم «قطعا آن را از پیش خود اختیار می کردیم» یعنی: آن را از نزد خود و از خاستگاه قدرت خود بر می گرفتیم، نه از نزد شما و بر اساس ساخت و پرداخت و انتخاب شما «اگر کننده می بودیم» یعنی: اگر از کسانی می بودیم که به گرفتن اسباب لهو و لعب رغبت دارند ولی ما بزرگتر از آن هستیم که سرگرمی و خوشگذرانی اختیار کنیم بلکه همه افعال ما حق است و هیچ عبث و بیهودگی ای در آن نیست. مجاهد در تفسیر (إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ) می گوید: هر «إِنْ» در قرآن برای نفی است، یعنی: ما انجام دهنده چنین کاری

نیستیم و لهو و لعب را اختیار نمی‌کنیم. به قولی: مراد حق تعالی در این آیه، رد سخن کسانی است که گفتند: بتان، یا فرشتگان دختران خدایند.

بَلْ نَقَدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا نَصِفُونَ ﴿١٨﴾

«بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم» یعنی: قطعا آنچه گفتند، دروغ و بی‌اساس است، ما نه اهل بازی هستیم و نه اهل سرگرمی بلکه شأن و وصف و سنت ما این است که حق را بر باطل فرو می‌گوییم «پس آن را درهم می‌شکنند» و سرکوب می‌کند. اصل دماغ: شکستن و شگافتن سر است تا آنجا که شگاف به دماغ برسد، که این ضربه کشنده‌ای است. به قولی: مراد از حق: حجت، و مراد از باطل، یاوه‌ها و شبهه‌هایشان است که حق بر آنها فرود می‌آید و آنها را نابود می‌کند «پس ناگهان باطل نابود می‌شود» زاهق: از بین رفته و ناپدید شونده است «وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید» یعنی: شما به سبب وصف کردن خداوند متعال به آنچه که از آن مقدس و منزّه است، سزاوار بدفرجامی سخت و ننگینی مانند عذاب آخرت هستید.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾ يُسَبِّحُونَ

الَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾

«و هر که در آسمانها و زمین است از آن اوست» در ملک و بندگی و آفرینش و حق تعالی آفریننده، روزی‌دهنده و مالک آنهاست پس چگونه برخی از مخلوقات وی شریک او توانند بود تا همچون او مورد پرستش قرار گیرند؟! «وکسانی که نزد او هستند» یعنی: فرشتگان. «عندیت: نزد او بودن» در اینجا، عندیت تشریف و منزلت معنوی است، نه عندیت مکانی. آری! کسانی که نزد او هستند؛ «از عبادت او تکبر نمی‌ورزند» یعنی فرشتگان، شأن و منزلت خود را از پرستش حق تعالی بزرگتر نمی‌شمردند و از عبادت و تذلل در پیشگاه او سر باز نمی‌زنند «و خسته نمی‌شوند» از پرستش و نیایش پروردگار سبحان بلکه «شب و روز، بی‌آن‌که سستی ورزند تسبیح

می گویند» یعنی: فرشتگان همیشه بر تسبیح گفتن و نیایش حق تعالی پایبنداند، نه از آن احساس ضعف می کنند و نه ملول و دلگیر می شوند زیرا چنان که در حدیث شریف آمده است؛ تسبیح گفتن برای فرشتگان به منزله نفس کشیدن برای ما است.

أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ ﴿٣١﴾

«یا مگر برای خود خدایانی از زمین گرفته اند که آنها مردگان را برمی انگیزند؟» یعنی: یا مگر مشرکان خدایانی از زمین برای خود اختیار کرده اند که با وجود حقارت و بیچارگی ای که دارند، مردگان را از قبرهایشان بر می انگیزند و زنده می کنند؟ نه! قضیه چنین نیست زیرا آنچه که آنان به خدایی شان گرفته اند، از داشتن چنین توانایی و اوصافی بر کنار اند، نه می توانند کسی را زنده کنند و نه کسی را بمیرانند پس از چه روی به خدایی گرفته می شوند؟.

لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٣٢﴾

«اگر در آن دو» یعنی: اگر در زمین و آسمان «جز خدای یگانه خدایان دیگری وجود داشت، قطعاً زمین و آسمان هردو تباه می شد» وجه تباهی آنها این بود که وجود خدایانی چند ایجاب می کرد که هر یک از آنها بالاستقلال در تصرف توانا باشند و قطعاً در این هنگام میان آنها تنازع و اختلاف پدید می آمد و به سبب این تنازع، فساد و تباهی آسمان و زمین حتمی بود «پس منزّه است خدا پروردگار عرش، از آنچه وصف می کنند» از شرک و غیر آن از صفاتی که لایق جلال و کمال حق تعالی نیست. متکلمان از این آیه بر توحید حق تعالی برهانی اقامه کرده و آن را «برهان تمنع» نامیده اند و در شرح آن گفته اند:

اگر وجود خدایانی چند درکار می بود، قطعاً میان اراده های آنان تعارض و تمنع پیدا می شد؛ به این معنی که اگر یکی از آن خدایان چیزی می خواست و دیگری ضد یا خلاف آن را، قضیه از دو حال بیرون نبود؛ یا مراد هر دوی آنها برمی آمد، یا مراد یکی از آنها؛ اگر مراد هردو برمی آمد، به اجتماع ضدین می انجامید و میان دو اراده، تضاد و

تداخل پدید می‌آید و نهایتاً تعارض و تداخل قدرتها کاروبار جهان را مختل می‌کرد زیرا - مثلاً - یکی از آنها می‌خواست که انسان را بیافریند و دیگری نمی‌خواست، یکی می‌خواست باران ببارد و دیگری نمی‌خواست و همین طور تا به آخر... اگر مراد هیچ یک بر نمی‌آمد، این خود نشان می‌داد که هیچ یک از آنها خدای قادر و مقتدری نیست و اگر فقط مراد یکی بر می‌آمد، این نشان می‌داد که یکی از آنها قادر است و دیگری بی‌قدرت و آن یکی که بی‌قدرت بود، به همین علت خدا نبود زیرا خدایی که مقتدر نباشد و قدرت وی مطلق و بی‌نهایت نباشد، شایسته خدایی نیست. پس اکنون که جهان آفرینش از نظم و قانون دقیقی برخوردار است، از حاکمیت و فراگیری این نظم می‌توان چنین نتیجه گرفت که این نظم و قانون، محصول امر و تقدیر و توانایی خدای واحدی است که هیچ معارضی ندارد.^۱

لَا يَسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ ﴿۲۳﴾

«الله از آنچه می‌کند پرسیده نمی‌شود» یعنی: حق تعالی به سبب قوت سلطه، عظمت، جلال و یگانگی‌اش در الوهیت و مالکیت؛ از سوی احدی از خلقتش درباره چیزی از قضا و قدرش مورد پرسش قرار نمی‌گیرد «ولی آنان» یعنی بندگان «پرسیده می‌شوند» از آنچه می‌کنند. یعنی: خدای سبحان آنان را از افعالشان مورد پرسش قرار می‌دهد زیرا آنها بندگان و مملوکان اویند همچنین همه مخلوقاتی که مشرکان مدعی الوهیت آنان هستند - مانند مسیح و فرشتگان - مورد بازپرسی قرار می‌گیرند؛ زیرا هیچ مخلوقی صلاحیت خدایی را ندارد و بنده و آفریده مطیع خدای سبحان است.

^۱ امام فخر الدین رازی بر وحدانیت خداوند ﷻ ادله عقلی و نقلی دیگری نیز اقامه کرده که مجموع آنها بیست و دو دلیل است، چهارده دلیل عقلی و هشت دلیل نقلی پس برای آگاهی از آنها به تفسیر «کبیر» مراجعه کنید.

أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
 الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾

«آیا به جای او خدایانی را به پرستش گرفته‌اند» از مخلوقات زمین یا از مخلوقات آسمان و بدین سبب از محاسبه حق تعالی غافل و از یاد وی روگردانند؟ «بگو برهانتان را بیاورید» بر این ادعا که آنان خدایانند ولی شما هیچ راهی - نه از عقل و نه از نقل - به سوی این برهان ندارید چنان که نفی دلیل عقلی بر شرک در (آیه ۲۲) بیان شد و نفی دلیل نقلی نیز از این فرموده وی بر می‌آید: «این است ذکر کسانی که با منند» یعنی: این است وحی نازل شده بر من برای ابلاغ آن به امتم «و این است ذکر کسانی که پیش از من بودند» یعنی: اینک این هم کتابهایی که قبل از من نازل شده است پس بنگرید که آیا در یکی از آنها هم راجع به این امر سخن رفته است که خدای سبحان به گرفتن خدایی غیر از خود فرمان داده باشد؟ «بلکه بیشترشان حق را نمی‌دانند» یعنی: از آن جاهل و بی‌خبرند و میان حق و باطل هیچ فرق و تمیزی نمی‌گذارند «پس آنان» به سبب این جهل «روگردانند» از پذیرش حق و ادامه دهنده‌اند بر روگردانی از توحید و پیروی از پیامبر لذا نه در حجتی تأمل، نه در برهانی تدبر و نه در دلیلی تفکر می‌کنند.

سپس خداوند متعال برای تأکید و تبیین بیشتر مضمون کتب و رسالتهای آسمانی در امر توحید و یکتاپرستی، می‌فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾

«و پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به او وحی می‌فرستادیم که: خدایی جز من نیست پس مرا پرستید» بنابراین، رسالتهای همه انبیای عظام عليهم السلام بر توحید و یکتاپرستی مبتنی بوده است و لذا مشرکان بر شرک خود هیچ گونه حجت و برهانی ندارند.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُۥٓ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٣٦﴾

«و گفتند: خدای رحمان فرزندی اختیار کرده» گویندگان این سخن، قبیله «خزاعه» بودند که می گفتند: فرشتگان دختران خدایند! «او منزّه است» از این افترا «بلکه آنان بندگان ارجمنداند» یعنی: فرشتگان چنان که آنان می پندارند نیستند بلکه ایشان بندگان برای خدای سبحان هستند که به سبب تکریم و گرامی داشت وی ارجمند و والا قدر شده و به موهبت قرب وی نایل آمده اند و از آنجا که عبودیت با ولدیت منافات دارد پس آنان فرزندان وی نیستند.

لَا يَسْئَلُونَهُۥ بِالْقَوْلِ ۖ وَهُمْ بِأَمْرِهِۦ يَعْمَلُونَ ﴿٣٧﴾

«که در هیچ سخنی بر او پیشدستی نمی کنند» یعنی: فرشتگان هیچ سخنی نمی گویند تا حق تعالی آن را نگوید، یا ایشان را بدان امر نکند «و آنان به فرمان او کار می کنند» یعنی: فرشتگان فقط همان کاری را می کنند که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ایشان را به آن دستور دهد پس ایشان در نهایت اطاعت برای حق تعالی قرار دارند و چنان که سخنشان تابع سخن پروردگار است، عملشان نیز مبتنی بر امر وی می باشد.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِۦ مُشْفِقُونَ ﴿٣٨﴾

«آنچه در پیش رویشان و آنچه پشت سرشان است، می داند» یعنی: خداوند متعال آنچه را که فرشتگان در گذشته عمل کرده اند و آنچه را که در آینده عمل خواهند کرد، می داند پس ایشان هیچ عملی را انجام نداده و هیچ سخنی را نگفته اند و نمی گویند مگر به علم حق تعالی «و جز برای کسی که خدا رضایت داده شفاعت نمی کنند» و کسانی که حق تعالی به شفاعت فرشتگان در حقشان رضایت داده، اهل «لا اله الا الله» اند که حق تعالی از ایشان خشنود شده است «و خود از خشیت حق تعالی هراسانند» خشیت: ترس همراه با تعظیم و بزرگداشت است اما اشفاق: ترسی است که با توقع و احتیاط و حذر همراه باشد. یعنی: فرشتگان به سبب شناخت و معرفتی که نسبت به خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دارند چنان که حق خشیت وی است، از وی می ترسند.

❖ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنْتِ إِلَهُ مِنْ دُونِهِ، فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾

«و هر کس از آنان» یعنی: از فرشتگان «بگوید که: من نیز بجز خدا هستم» و سزاوار پرستش می‌باشم، «پس او را به دوزخ کیفر می‌دهیم» یعنی: آن گوینده فرضی را به سبب سخنی که گفته است، به عذاب جهنم مجازات می‌کنیم چنان‌که غیر وی از مجرمان را جزا می‌دهیم «آری! سزای ستمکاران را این گونه می‌دهیم» یعنی: مشرکانی را که با شرک‌آوری به خدای سبحان و ادعای ربوبیت غیر وی، بر خود و دیگران ستم کرده‌اند، این گونه به دوزخ کیفر می‌دهیم زیرا آنان الوهیت را در غیر جای حقیقی آن قرار داده‌اند.

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَا رَتْقًا فَفَنَقْنَهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٠﴾

«آیا کافران ندیدند» یعنی: آیا نیندیشیده و ندانسته‌اند «که آسمانها و زمین فرو بسته بودند» به قولی: مراد این است که آسمانها همه یک آسمان و زمین‌ها نیز همه یک زمین بودند پس از هم شکافته و جدا ساخته شدند. به قولی دیگر: آسمانها و زمین همه به یک‌دیگر چسبیده و متصل بودند. به قولی دیگر: آسمان در حالی قرار داشت که نمی‌بارانید و زمین در حالی قرار داشت که نمی‌رویانید «پس آن دو را از هم جدا کردیم» یعنی: بعضی از آن دو را از بعضی دیگر جدا کرده و برگشادیم. بنابر وجه دیگر در تفسیر آیه، معنی چنین است: آسمان را چنان گردانیدیم که بباراند و زمین را چنان گردانیدیم که برویاند. گفتنی است که امروزه هر دوی این تفسیر با دقیق‌ترین نظریات علمی دانشمندان علوم هستی‌شناسی سازگار است.

قضیه بسته و پیوسته بودن و سپس از هم گشاده شدن آسمانها و زمین نزد دانشمندان نجوم به نام پدیده «سدیم» معروف است، این دانشمندان برآنند که خورشید، ستارگان و زمین همه یک قطعه و یک پیکره واحدی بوده‌اند و در اثنای سیر سریع خورشید، زمین و سیارات دیگر از آن جدا شده‌اند، سپس خداوند متعال برای هر یک از آنها برحسب تأثیر نیروی جاذبه، مداری مخصوص قرار داد که در همان مدار معین خود سیر

می‌کنند. البته اینها غیر از آسمانهای به‌هم پیوسته‌ای هستند که فرشتگان و ملائ اعلی در آنها زندگی می‌کنند، همان آسمانهایی که از نظر شیخ سعید حوی رحمته الله در شمار عالم غیب به حساب می‌روند. همچنین در علم نجوم نظریه‌ای وجود دارد که می‌گوید: ماده اصلی کائنات یک چیز است و کائنات در اثر یک انفجار بزرگ پدید آمده است. هرچند ما نمی‌خواهیم که نصوص یقینی و قاطع قرآن را بر نظریه‌های غیر یقینی‌ای حمل کنیم که امروز پذیرفته شده‌اند و چه بسا فردا رد شوند؛ همان طوری که نمی‌خواهیم برای قرآن کریم که حقیقتی یقینی است، از نظریات غیر یقینی بشر تصدیق کننده‌ای بجوییم ولی می‌توانیم بگوییم که نظریات نجومی جدید با حقایق علمی‌ای که قرآن کریم هزار و چهارصد سال قبل اعلام نموده، تصادمی ندارند و در نهایت اگر فرضیه و نظریه علمی‌ای درست باشد، آن فرضیه در راستای تفسیر آیات علمی قرآن کریم قرار دارد.

همچنین این تعبیر قرآن کریم: **(أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا)**: (آیا کافران ندانسته‌اند)، به این حقیقت اشاره دارد که کافران خواهند بود که این حقایق علمی را کشف خواهند کرد. و خود این تعبیر نیز مظهري از مظاهر اعجاز قرآن کریم است. به هر حال، پیشگامی قرآن کریم در عرصه علم و اعلام وی از یک حقیقت کونی بزرگ، دلیل روشن و قاطعی بر این امر است که قرآن کلام خداوند عز وجل و وحی منزل وی است^۱.

«و» آیا کافران ندانسته‌اند که ما «هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟» یعنی: ما هر موجود زنده‌ای را - اعم از حیوان و نبات - با آبی که آن را از آسمان نازل می‌کنیم، زنده ساختیم و آب را سبب حیات هر موجود زنده‌ای در عرصه زمین گردانیدیم. این مقطع از آیه نیز نظریه علمی‌ای را که می‌گوید: منشأ پیدایش حیات اولیه، در یابوده است، تأیید می‌کند.

«آیا باز هم ایمان نمی‌آورند؟» با وجود مشاهده آن همه نشانه‌های عظیمی که مقتضی ایمان قطعی به وجود خدای ذوالجلال است؟.

^۱ نگاه کنید به کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» تألیف مترجم.

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾

«و در زمین کوههایی استوار افگندیم» رواسی: کوههای محکم و استوار «تا مبادا زمین آنان را بجنباند» یعنی: تا زمین آنان را نجنباند و مضطرب و ناآرام نسازد «و در آنان» یعنی: در کوههای استوار یا در زمین «فجاجی پدید آوردیم» فجاج: عبارت از گشادگی هاست. علامه زجاج در باره «فجاج» می‌گوید: «هر پارگی و شکافی در میان دو کوه، فج است». و این گشادگی‌ها «راهها»یی فراخ و آماده عبور و مرور عابران است «تا باشد که آنان راه یابند» به سوی مصالح و منافع زندگی و شهرها و اماکن موردنظر خود.

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ ﴿٣٢﴾

«و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم» که از سقوط و افتادن بر زمین محفوظ و نگاه داشته شده است. فراء در تفسیر آن می‌گوید: «آسمان به وسیله ستارگان از دستبرد شیاطین محفوظ است» «و آنان از آیات آسمان» یعنی: از نگرش در احوال و نشانه‌های آن - همچون خورشید، ماه و غیره که دال بر وجود خدای سبحان، وحدانیت، کمال قدرت و بزرگی حکمت اوست «اعراض می‌کنند» و در آنها به‌درستی تدبر و تفکر نمی‌نمایند تا به وجود و وحدانیت خالق متعال پی ببرند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٣٣﴾

«و اوست آن‌که شب و روز و آفتاب و ماه را آفرید که هر یک در سپهری شناورند» یعنی: هریک از خورشید و ماه و ستارگان، در سپهر (فلک) خاص و معین خود در فضا شناورند پس فلک آنها عبارت است از: مدار و خط سیر آنها لذا هریک در فلک و مدار خود همچون شناگری که در آب شنا می‌کند، شنا می‌کنند.

اشاره می‌کنیم که تعمق در هریک از ادله شش‌گانه ذکر شده در این آیات، بویژه در عصر حاضر که آیات قرآن کریم بر جبین علوم جدید می‌درخشند، برای ایمان آوردن جهانی کافی است.

وَمَا جَعَلْنَا لِشَرِّهِ مِنْ قَبْلِكَ الْخَلْدَ أَفَإِنَّ مَتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ ﴿٣٤﴾

«و ما پیش از تو هم برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم» در دنیا. اکثر فقها با استناد به این آیه کریمه برآند که: حضرت علیه السلام نیز در گذشته است. «آیا اگر تو بمیری» به اجل مقرر و محتوم خود «آنان جاویدانند؟» یعنی: اگر تو می‌میری، آنها نیز می‌میرند بنابراین، در مرگ دشمن هیچ گونه شادی و دشمن‌کامی‌ای نیست. این آیه چنان‌که در بیان سبب نزول آمده است، هنگامی نازل شد که کفار گفتند: محمد صلی الله علیه و آله و سلم به زودی می‌میرد و ما از دست وی راحت می‌شویم. ابن‌منذر از ابن‌جریر روایت دیگری را در بیان سبب نزول ذکر کرده و می‌گوید: از ملاء اعلیٰ به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر مرگ ایشان را دادند، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: پروردگارا! چه کسی برای امتم باقی می‌ماند تا آنان را رهبری کند؟ همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٣٥﴾

«هر نفسی چشنده مرگ است» یعنی: هر روحی چشنده مفارقت و جدایی از جسم خویش است پس احدی از صاحبان ارواح باقی نمی‌ماند مگر این‌که روح از بدنش جدا می‌شود؛ هر کسی که باشد و این مقتضای صفت قهاریت حق تعالی است «و شما را از راه امتحان به بد و نیک مبتلا می‌کنیم» ابن‌عباس رضی الله عنه در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی شما را به آسانی و سختی، سلامتی و بیماری، توانگری و فقر، حلال و حرام، طاعت و معصیت و هدایت و ضلالت می‌آزماییم تا در عینیت بنگریم که شکر و صبر شما چگونه است». البته آزمودن به نعمت، سخت‌تر از آزمودن به نکبت و مصیبت است چرا که بسیاری در آزمون دشواری‌ها موفق می‌شوند اما کم‌اند کسانی که در آزمون

نعمت‌ها پایداری کنند «و به‌سوی ما بازگردانیده می‌شوید» نه به‌سوی دیگران پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهیم.

وَإِذَا رَأَىكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ يَذْكُرُونَ الرَّحْمَنَ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣١﴾

«و کسانی که کافر شدند» یعنی: مشرکان «چون تو را ببینند، فقط به مسخره‌ات می‌گیرند» هزو: تمسخر است. و می‌گویند: «آیا این همان کسی است که خدایانتان را یاد می‌کند؟» یعنی: به خدایانتان بد می‌گویند و بر آنها عیب می‌گیرد؟ «درحالی‌که آنان خود، یاد رحمان را منکرند» یعنی: مشرکان رسول خدا ﷺ را به‌مسخره می‌گیرند که چرا خدایان بی‌جانی را که از سود و زیان رساندن ناتوانند به بدی یاد می‌کند، حال آن‌که خود از یاد کردن خدای رحمان به آنچه که شایسته شأن وی از یگانگی است، کافر و منکرند پس در واقع آنها هستند که سزاوار طعن و تمسخر و سرزنش می‌باشند نه نبی رحمت.

سدی در بیان سبب نزول روایت می‌کند: رسول خدا ﷺ از کنار ابوجهل و ابوسفیان می‌گذشتند درحالی‌که آن‌دو با هم مشغول گفت‌وگو بودند و چون ابوجهل رسول خدا ﷺ را دید، استهزاکنان خندید و خطاب به ابوسفیان گفت: این همان پیامبر طایفه بنی عبد مناف است!! ابوسفیان خشمگین گشت و گفت: آیا منکر آن هستید که از بنی عبدمناف پیامبری مبعوث گردد؟ رسول خدا ﷺ سخن آن‌دو را شنیدند پس روی به ابوجهل نموده او را تهدید کردند و گفتند: من تو را از عناد و مخالفت دست‌بردار نمی‌بینم تا آن‌گاه که به تو نیز همان برسد که به عمویت ولیدبن مغیره رسید. سپس روی به ابوسفیان کرده فرمودند: اما تو! تو هم‌نگفتی آنچه را که گفتم «در دفاع از بنی عبدمناف»، مگر به انگیزه حمیت و ننگ «قبیله‌وی». همان بود که آیه کریمه نازل شد.

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ﴿٣٧﴾

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره قبیله قریش نازل شد زیرا آنها عذاب الهی را به شتاب طلبیدند.

«انسان از شتاب آفریده شده است» یعنی: شتاب کردن در کارها جزو طبیعت انسان است «به زودی آیات خود را به شما می نمایانیم» یعنی: به زودی مجازاتهای خود را - با عذاب دوزخ - بر شما فرود می آوریم «پس از من به شتاب نخواهید» فرود آوردن عذاب را قبل از وقت آن چرا که این عذاب خواه ناخواه بر شما آمدنی است. به قولی: مراد از «آیات» معجزاتی است که بر راستگویی رسول خدا ﷺ دلالت می کند و سرانجام نیکی است که خدای عزوجل برای آن حضرت ﷺ و دعوتشان قرار داده است.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾

«و می گویند» مشرکان «اگر راست می گوئید پس این وعده کی فرا می رسد؟» یعنی: ای مسلمانان! اگر شما به وعده خود درباره فرود آمدن عذاب و فرا رسیدن قیامت صادق هستید - همان وعده ای که آن را در قرآن تلاوت می کنید و می گوئید که از نزد خداست - پس آن وعده کی فرا خواهد رسید؟ البته آنها این سخن را از سر تکذیب و انکار و عناد و استبعاد گفتند.

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُرُونَ عَنْ وُجُوهِهمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٣٩﴾

﴿٣٩﴾

پاسخ این است: «اگر کافران صورت حال آن وقت را که آتش را نه از چهره هایشان و نه از پشت هایشان باز نمی توانند داشت و نه خود نصرت داده می شوند، می دانستند» چنین سخنانی نمی گفتند و قطعاً به اوصاف کفر و استهزا و شتاب زدگی وصف نمی شدند. آری! اگر آنها با علم یقین به این حالات راه می بردند، یقیناً

می دانستند که قیامت آمدنی است لذا این جهلشان است که کفر و استهزا و انکار قیامت را در نگاه و اندیشه‌شان این چنین سهل و ساده گردانیده است.

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٤٠﴾

«بلکه» آتش دوزخ، یا قیامت «به طور ناگهانی به آنان می رسد» به گونه ای که غافلگیر می شوند «و آنان را بهت زده می کند» یعنی: حیران، سراسیمه و غافلگیرشان می گرداند به طوری که دست و پای خود را گم می کنند و نمی دانند که چه باید بکنند «نمی توانند آن را برگردانند» یعنی: نمی توانند آتش دوزخ را از چهره‌ها و پشت‌های خود دفع کنند «و نه به آنان مهلت داده می شود» یعنی: هیچ گونه ضرب‌الاجل و تأخیری هم برایشان منظور نمی شود تا توبه کنند و عذری پیش آورند.

وَلَقَدْ آسَفْنَاهُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالذِّكْرِ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٤١﴾

سپس حق تعالی برای دلجویی از پیامبر خویش ﷺ می فرماید: «و مسلماً پیامبران پیش از تو نیز مورد استهزا قرار گرفتند» یعنی: اگر این گروه مشرک تو را مورد استهزا قرار داده‌اند، بدان که اتمهای پیشین نیز با پیامبران خود همین روش رادر پیش گرفته و به شأن و جایگاه والایشان بی حرمتی کردند «پس کسانی که آنان را مسخره می کردند، آنچه که آن را به استهزا می گرفتند» یعنی: جزای استهزایشان «گریبانگیرشان شد» و آن جزا بر کسانی که پیامبران را مورد تمسخر قرار داده و بهایشان استهزا می کردند احاطه کرد و از عذاب الهی هیچ گریزگاهی نیافتند. البته این وعده‌ای است به رسول خدا ﷺ که فرجام کفار زمانشان نیز همین خواهد شد چنان که فرجام کار تمسخرکنندگان انبیای پیشین چنین بود.

قُلْ مَنْ يَكْلُوكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٤٣﴾

«بگو چه کسی شما را شب و روز از عذاب رحمان نگاهبانی می کند؟» یعنی: چه کسی شما را از آنچه که خدای رحمان می خواهد بر شما از مجازاتهای دنیا و آخرت فرود آورد، حفظ و حراست می کند؟ پاسخ این است که هیچ کس! «بلکه آنان از یاد پروردگارشان رویگردانند» خدای عزوجل را به یاد نمی آورند و یاد او هم به فکرشان خطور نمی کند بلکه از این فکر و اندیشه اعراض کرده و هرگز زحمت فکر کردن در این امور را به خود نمی دهند.

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ ﴿٤٤﴾

«آیا برای آنان خدایانی غیر از ما است که از آنان حمایت کنند؟» یعنی: مگر برایشان جز ما خدایان دیگری است که آنان را از عذاب ما باز دارند؟ نه! آن گونه که می پندارند نیست؛ «نه می توانند خود را نصرت دهند» یعنی: آن خدایان ادعایی شان از یاری دادن خود عاجزند پس چگونه می توانند دیگران را یاری دهند؟ «و نه از جانب ما هم محفوظ می مانند» یعنی: آن خدایان پنداری از جانب الله ﷻ نیز تأیید و توفیقی نمی یابند پس چگونه می توانند دیگران را یاری و توفیق دهند؟»

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَابِيُونَ ﴿٤٥﴾

«بلکه اینان و پدرانشان را بهره مند کردیم» یعنی: مردم مکه و پدرانشان را با نعمت هایی که بر آنان دادیم، بهره مند کردیم «تا آن که عمرشان به درازا کشید» پس به این طول عمر فریفته شده و گمان کردند که پیوسته در همین ناز و نعمت برقرار خواهند ماند «آیا نمی بینند» یعنی: آیا نمی نگرند تا این حقیقت را که دلیل آشکار نافذ بودن امر الهی و عجز دیگران است ببینند؛ «که ما می آییم و زمین را از جوانب آن فرو می کاهیم؟» یعنی: سرزمین کفر را از اطراف و جوانب آن - با غالب ساختن مسلمانان

بر آن - می‌کاهیم و آن را برای پیامبر خود ﷺ و مسلمانان - کشوری پس از کشور دیگر و قلمروی پس از قلمرو دیگر - می‌کشاییم؟ به قولی معنی این است: ما با کشتن و اسیر ساختن کفار، از زمین می‌کاهیم.

بعضی از دانشمندان عصر حاضر برآنند که آیه کریمه بر کاستن از اطراف کره زمین - در شمال و جنوب آن - دلالت روشنی دارد و به‌خاطر همین کاستن مداوم از اطراف زمین است که زمین کاملاً مدور نیست. البته این پدیده‌ای است که دانشمندان از وجود آن در قطب شمال و جنوب، به خط «اهلیجی» تعبیر می‌کنند و این اعجاز دیگری از معجزات علمی قرآن کریم است.^۱

«آیا باز هم آنان پیروزند؟» و آنچه بر سر همه می‌آید، بر سرشان نخواهد آمد؟ یعنی: چگونه آنان بر ما پیروز خواهند بود، درحالی‌که ما از اطراف سرزمینشان می‌کاهیم تا بدانجا که آنان را در سرزمینشان محاصره می‌کنیم و سپس آن را بر پیامبر خود و مسلمین می‌کشاییم و کار کفار را واژگون و بی‌سرانجام می‌گردانیم؟! که این معنی بنا بر تفسیر اول است.

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُم بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصَّمْعُ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ﴿٤٥﴾

سپس خداوند متعال به پیامبرش دستور می‌دهد تا به مشرکان چنین بگوید: «بگو: جز این نیست که من فقط شما را به وسیله وحی هشدار می‌دهم» نه از پیش خودم و این مأموریتی است که خداوند ﷻ مرا برای انجام آن مبعوث کرده است «ولی چون ناشنویان بیم داده شوند، دعوت را نمی‌شنوند» یعنی: قطعاً کسی که خداوند ﷻ شنوایی‌اش را از بین برده باشد، دعوت و ندای کسی را که از افتادن در خطر بیمش می‌دهد نمی‌شنود پس این گروه نیز از شنیدن بیم و هشدارهای تو کردند زیرا همچون کران از کنار هشدارهای تو بی‌پروا می‌گذرند.

^۱ نگاه کنید به کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم»، تألیف مترجم.

وَلٰئِن مَّسَّتْهُمۡ نَفْحَةٌ مِّنۡ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يٰوَيْلَنَا اِنَّا كُنَّا ظٰلِمِيۡنَ ﴿٤٦﴾

«و اگر شمه‌ای» یعنی: کمترین چیزی «از عذاب پروردگارت به آنان برسد، قطعاً می‌گویند» اعتراف‌کنان «ای وای بر ما، بی‌گمان ما ستمکار بوده‌ایم» یعنی: در آن هنگام است که آنان به ولوله و واویلا پرداخته و به ظلم و ستم خویش اعتراف می‌کنند.

وَنَضَعُ الْمَوَازِيۡنَ الْقٰسِطَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَاِنۡ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنۡ خَرْدَلٍ اٰتَيْنَا بِهَا وِزْنًَا وَكَفٰىۤ بِنَا حٰسِبِيۡنَ ﴿٤٧﴾

«و ترازوهای عدل را» که راست و درست و دقیق‌سنج‌اند «در روز قیامت در میان می‌نهیم» برای وزن کردن اعمال بندگان. ابن‌کثیر می‌گوید: «بیشتر علما برآنند که ترازوی عدل الهی در روز قیامت یک ترازو است پس (ترازوها) از آن روی به‌صیغه جمع آمده که اعمالی که در آن روز وزن می‌شوند، متعددند». «پس بر هیچ‌کس در چیزی ستم کرده نشود» یعنی: آن ترازو چنان به عدل مطلق سنجش می‌کند که از نیکی‌های هیچ نیکوکاری چیزی کم نشده و بر بدی هیچ بدکاری نیز چیزی افزوده نمی‌شود «و اگر هم وزن دانه خردلی باشد» یعنی: اگر عمل بسیار سبک و ناچیز باشد؛ چون دانه سپندی در کوچکی خویش «آن را می‌آوریم» یعنی: آن را از همانجایی که در ملک ما قرار داشته، با همان وزن حقیقی‌اش حاضر می‌کنیم تا بر آن پاداش دهیم «و ما خود حسابرسی را بسنده‌ایم» و حساب را به درستی و محکمی هر چه تمامتر برپا می‌داریم پس هیچ‌چیز از نزد ما فوت نمی‌شود. در حدیث شریف آمده است: «کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان إلی الرحمن، سبحان الله وبحمده، سبحان الله العظيم: دو کلمه‌اند که بر زبان سبک، در ترازوی اعمال سنگین و نزد خدای رحمان بسیار دوست داشتنی می‌باشند: سبحان الله وبحمده - سبحان الله العظيم».

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءَهُ وَذِكْرًا لِلْمُنْقِبِينَ ﴿٤٨﴾

«و هر آینه به موسی و هارون فرقان دادیم» مراد از فرقان: تورات است زیرا در آن میان حلال و حرام و حق و باطل فرق نهاده شده. به قولی: مراد از فرقان در اینجا، پیروزی بر دشمنان است «و» تورات «روشنی است» یعنی: تورات برای پرهیزگاران هدایت و نوری است پس اگر به آن تمسک جویند، روانشان از آن روشن گشته و به وسیله انوار آن بر تاریکی‌های جهل و گمراهی فایق می‌آیند «و برای پرهیزگاران پندی است» که به آنچه در آن است، پندواندرز می‌گیرند پس فقط پرهیزگارانند که از آن نفع می‌برند و فقط آنانند که تورات در حقشان نور و هدایت و فرقانی است.

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾

«همان کسانی که از پروردگارشان غائبانه می‌ترسند» یعنی: درحالی از عذاب حق تعالی می‌ترسند که او نسبت به آنان غایب است. یا در خلوت خویش از بندگان، از عذاب حق تعالی می‌ترسند؛ پس این ترس برآمده از تقوا است «و آنان از قیامت بیمناکند» مشفقون: قبلا گفتیم که اشفاق ترسی است که با توقع و احتیاط همراه باشد. یعنی: فقط پرهیزگارانند که از قیامت چنین هراس و نگرانی‌ای دارند. پس این گروه‌اند که تورات در حقشان فرقان، نور و ذکری است. و هرگاه تورات نور و ذکری باشد، قرآن از باب اولی چنین است:

وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٠﴾

«و این ذکری است مبارک» یعنی: قرآن برای کسی که از آن پند می‌گیرد، اندرزی خجسته و موعظه بیدارگر و بسیار پرخیر و برکت است «که آن را فرورستادیم» بر محمد ﷺ «آیا شما به آن منکرید؟» یعنی: چگونه منکر آید که قرآن از جانب خدای عزوجل نازل شده است، با آن‌که به این امر که تورات فرورستاده حق تعالی است معترفید؟ استفهام برای توبیخ است. قبلا نیز در این تفسیر شریف بیان کردیم که در

بسیاری از مواضع قرآن، پیامبر ما ﷺ با موسی ﷺ و تورات با قرآن مقرون با هم ذکر می‌شوند.

❖ وَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ﴿۵۱﴾

«و درحقیقت، پیش از آن به ابراهیم رشد او را دادیم» یعنی: پیش از دادن تورات به موسی و هارون، رشدی را که سزاوار ابراهیم و امثال وی از پیامبران علیهم‌السلام است به او دادیم و او را به راههای خیر و صلاح در دین و دنیا راهنمون کردیم. یا مراد این است: رشد و رهیافت ابراهیم ﷺ را پیش از نبوتش به وی دادیم؛ یعنی آن‌گاه که شب بر وی پرده افکند و او ماه و ستارگان را دید، به او توفیق تفکر و استدلال دادیم^۱ «و ما به او دانا بودیم» که شایسته و پذیرای رشد است و برای این کار صلاحیت و آمادگی دارد.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿۵۲﴾

«آن‌گاه که» ابراهیم ﷺ «به پدر خود» آذر «و به قومش» نمرود و پیروان وی «گفت: این تمثالهایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟» یعنی: این بتانی که شما به پرستش آنها پایبند شده‌اید چیستند؟ البته این حقیقت که ابراهیم ﷺ از همان کوچکی پرستش مجسمه‌ها را توسط قومش به انکار برخواست و بتان را تحقیر کرد، خود بزرگترین نشانه رشد وی بود. اصل تمثال: چیزی است که با چیز دیگری از مخلوقات خدای سبحان شبیه‌سازی شده باشد و بتانی که ابراهیم ﷺ پرستش آنها را به زیر سؤال برد، نیز به تصاویر مختلف صورت نگاری شده بودند. بدین‌سان بود که ابراهیم ﷺ پرستش بتان از سوی قومش را به زیر سؤال برد. روایت شده‌است که علی رضی الله عنه از نزد گروهی که مشغول بازی شطرنج بودند می‌گذشت پس خطاب به آنان به این آیه استشهاد نمود: (مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ): (این تمثالهایی که شما ملازم آنها

^۱ تفصیل این موضوع در سوره «انعام» / ۷۶ آمده است.

شده‌اید چیستند؟) و افزود: اگر یکی از شما اخگری را به دست گیرد تا در دست او خاموش شود و خاکستر گردد، بهتر از آن است که به این مهره‌ها دست بزند.

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عِبْدِينَ ﴿٥٣﴾

پدر ابراهیم علیه السلام و بت پرستان دیگر در پاسخ وی «گفتند: پدران خود را پرستشگران آنها یافتیم» یعنی: پدران خود را در حالی یافتیم که این مجسمه‌ها را پرستش می‌کردند پس ما هم با اقتدا به آنان و دنبال کردن راه و رسم‌شان به پرستش آنها پرداخته‌ایم.

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٥٤﴾

«گفت: قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید» از راه حق و این انحراف و کجروی شما بر هیچ صاحب عقل و بصیرتی پنهان نیست. باید دانست که مقلدان اهل اسلام نیز - چنانچه بر دریافت مستدل احکام از کتاب و سنت قادر باشند ولی در عین حال به پیروی بی دلیل از پیشینیانشان اکتفا ورزند - نوعی شباهت به این گروه دارند و به سبب این شباهت است که اگر کسی حکمی را - حتی با پشتوانه برهان و دلیل روشن و آشکار - به آنها ابلاغ کند، آنرا رد کرده و از تقلید خویش دفاع می‌کنند.

قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ﴿٥٥﴾

«گفتند» بت پرستان به ابراهیم علیه السلام «آیا حق را برای ما آورده‌ای یا تو از بازی‌کنندگان؟» یعنی: آیا تو در آنچه می‌گویی جدی هستی، یا که با ما مزاح و شوخی می‌کنی؟.

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُمْ وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٦﴾

ابراهیم علیه السلام «گفت» نه با شما شوخی دارم و نه هم بازیگرم «بلکه» حق این است که «پروردگارتان، پروردگار آسمانها و زمین است، همو که آنها را آفریده است»

فطرهن: آنها را خلق و ابداع کرده است «و من بر این» امر که فقط پروردگارتان آفریننده آسمانها و زمین است، نه غیر وی «از گواهانم» یعنی: از دانایان به این حقیقت و از برهان اقامه‌کنندگان برآنم زیرا گواه کسی است که امر مورد گواهی، بر وی روشن، مبرهن و مستدل باشد.

وَتَاللّٰهُ لَآكِيْدَنَّ اَصْنَمَكُمْ بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوْا مُدِيْرِيْنَ ﴿٥٧﴾

همچنین ابراهیم علیه السلام گفت: «و سوگند به خدا که بعد از آن که پشت کردید و رفتید» از شهر به سوی اجتماع جشن خود «البته در کار بتانتان کیدی خواهم کرد» یعنی: نسبت به آنها تدبیری عملی به کار خواهم برد و آنها را خواهم شکست. بدین گونه بود که ابراهیم علیه السلام به آنان سوگند یاد کرد که با توکل به خدای سبحان و به انگیزه دفاع از حق به زودی از مرحله محاجه با زبان، به سوی مرحله تغییر منکر با فعل و عمل، گذر خواهد کرد. نقل است که ابراهیم علیه السلام این سخن را آهسته گفت و مردی از آنان این سخنش را شنید. یادآور می‌شویم که قوم ابراهیم علیه السلام جشن سالیانه‌ای داشتند که همه ساله به طور گروهی از شهر بیرون رفته و در آن شرکت می‌کردند و چون از مراسم جشن باز می‌گشتند یگراست به بتخانه رفته برای بتان سجده می‌نمودند پس ابراهیم علیه السلام در آن روز با پیش افگندن این بهانه که بیمار است، با آنان بیرون رفت زیرا بر اجرای نقشه‌اش در مورد بتان مصمم بود.

فَجَعَلَهُمْ جُودًا اِلَّا كِيْدًا لَّمْ لَعَلَّهُمْ اِلَيْهِ يَرْجِعُوْنَ ﴿٥٨﴾

«پس آنها را ریزیز کرد» ابراهیم علیه السلام بتان را درهم شکست و خرد و قطعه‌قطعه‌شان کرد «مگر بت بزرگترشان را» یعنی: بت بزرگتر از میان بتان را. نقل است که ابراهیم علیه السلام تبر را بر گردن او آویخت، یا آن را در دستش قرار داد «باشد که به سوی او» یعنی: به سوی آن بت بزرگتر یا به سوی ابراهیم علیه السلام «بازگردند» و ابراهیم علیه السلام با آنان با دلایلی که بعدا می‌آید محاجه کند. یا: باشد که آنان به سوی بت بزرگتر روی آورند و از او جويا شوند که چه کسی بتان دیگر را درهم شکسته است؟ به او بگویند:

چرا اینها همه ریزریزند و تو سالمی و تبر بر گردنت آویخته است؟! پس چون از وی پرسند، هیچ صدایی از وی بر نمی‌خیزد، در این هنگام می‌دانند که آن بت نه قادر به رساندن منفعتی است، نه می‌تواند زیانی را دفع کند و نه حتی از هیچ کاری آگاه است.

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾

«گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین کرده است؟ او واقعا از ستمکاران است» یعنی: چون از جشن خویش بازگشتند و دیدند که بر سر خدایانشان چه آمده است، این سخن را گفتند.

قَالُوا سَمِعْنَا فَتَى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾

«گفتند» بعضی از آنان در پاسخ سؤال کنندگان. یا همان کسی که سوگند ابراهیم علیه السلام در به‌کار بردن تدبیری علیه بتان را شنیده بود، گفت: «شنیدیم جوانی از آنان سخن می‌گفت» یعنی: از بتان به بدی یاد می‌کرد و عیبتان را برملا می‌نمود؛ «که به او ابراهیم گفته می‌شود» یعنی: اسم او ابراهیم است. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «خداوند جل جلاله هیچ پیامبری را به نبوت مبعوث نکرد مگر در جوانی». لذا جوانان باید به هوش باشند که فرصت جوانی بهترین فرصت برای پرداختن به کار دین است.

قَالُوا فَاتُوا بِهِ عَلَىٰ عَيْنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾

«گفتند» زمامداران کفر «پس او را در پیش چشمان مردم حاضر کنید تا باشد که آنان حاضر باشند» در صحنه مجازات وی و از این رویداد درس عبرت بگیرند تا دیگر کسی به‌سوی بتان چپ ننگرد. یا مراد این است: مردم را گرد آورید که علیه ابراهیم علیه السلام شهادت دهند تا این شهادت حجتی باشد علیه وی و با اتمام این حجت، آن تصمیمی که در قبال وی گرفته می‌شود، نزد مردم توجیه شده باشد. البته ابراهیم علیه السلام نیز دقیقا به دنبال چنین هدفی بود تا در یک گردهمایی‌ای بزرگ، جهل و کودنی‌شان در پرستش بتان بی‌جان را که حتی در دفع زیان از خود هم توانا نیستند، نمایان سازد.

قَالُوا أَأَتَتْ فَعَلَتْ هَذَا بِإِلهِنَا يَا ابراهيمُ ﴿١٢﴾ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿١٣﴾

«گفتند» زمامداران کفر خطاب به ابراهیم علیه السلام، بعد از آن که او را احضار کردند: «آیا تو با معبودان ما این کار را کردی ای ابراهیم؟ گفت» ابراهیم علیه السلام در حالی که به سوی بت بزرگتری اشاره می کرد که آن را شکسته بود: «نه! بلکه آن را همین بزرگترشان کرده است» ابراهیم علیه السلام کار شکستن بتان را به بت بزرگ نسبت داد زیرا تعظیم بسیار زیاد آنان برای وی را می دید پس خواست تا بدین وسیله درماندگی او را به آنان نشان دهد آن گاه گفت: «پس، از آنها بپرسید اگر سخن می گویند» یعنی: اگر بتانتان از کسانی هستند که صاحب نطق و بیان می باشند و بر سخن گفتن توانایند و اگر آنچه را که به آنان گفته می شود می توانند بفهمند، بفرمایید از خود آنها بپرسید! بدین گونه، ابراهیم علیه السلام زمینه را برای ارائه بزرگترین حجت بر بطلان آیینشان آماده ساخت زیرا وقتی آنها بگویند که بتان نمی توانند سخن بگویند، او بی درنگ در پاسخشان می گوید: پس چگونه به پرستش آنهایی می پردازید که حتی از نطق و بیان هم عاجزند؟ لذا هدف حقیقی ابراهیم علیه السلام نفی آن کار از خود نبود بلکه این نفی به طریق محاجه از وی صادر شد و این شیوه از باب مجاز است که در بیان حجت معمول می باشد؛ چنان که اگر شما زیبانویس باشید و رفیقتان که خط بدی دارد از شما بپرسد که آیا این خط را شما نوشته اید؟ و شما بگویید: نه! بلکه تو نوشته ای!! مراد شما از این سخن دروغ گفتن نیست بلکه نوعی طنز و استهزاء است و در عین حال تأییدی است بر این که خود شما آن را نوشته اید.

فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١٤﴾

«پس به خود رجوع کردند» یعنی: کفار به خود آمدند و به سوی یکدیگر بسان نگرش کسی که از حجت درمانده و کاملاً مسکوت و مبهوت می شود، نگریستند زیرا به این حقیقت پی بردند که هر کس بر دفع متجاوز و دفع زیان از خود ناتوان باشد، محال است که سزاوار پرستش باشد، آخر ابراهیم این بتان را شکسته و باز در کمال

قدرت و جرأت رودرروی ما ایستاده است و هیچ گزندی هم به وی نرسیده است! «پس با یکدیگر گفتند: درحقیقت شما ستمکارید» بر خویشتن خویش با پرستش این جمادات بی جان و ناتوان، نه این کسی که شکننده بتانی است که شما آنها را خدایان نام گذاشته‌اید زیرا کسی که نتواند تیر را از خود دفع کند، چگونه می‌تواند از پرستشگران خود ضرر را دفع کند؟!

ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنطِقُونَ ﴿٦٥﴾

«سپس بر سرهای خویش نگونسار شدند» یعنی: باز به همان جهل و عناد دیرین خویش بازگشتند و به ابراهیم علیه السلام گفتند: «تو خوب می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند» پس چگونه از ما می‌خواهی که از آنان بپرسیم؟.

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام، بعد از آن که به عجز بتان خویش اعتراف کردند: «پس آیا به جای خداوند چیزی را می‌پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی‌رساند؟».

أَفِي لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

«اف بر شما» اف: فریادی است که بر دلتنگی و استهزا دلالت می‌کند. آری اف بر شما «و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید» حقارت و گنبدگی و شرمساری بر شما و بر بتان شما باد! «مگر نمی‌اندیشید» تا به قبح و زشتی این کارت‌ان پی برید؟ پس چون در میدان حجت درمانده و از دادن جواب عاجز شدند، به منطق ستم و ارباب روی آوردند و این شیوه ستمگران در هر زمان و مکانی است:

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٦٨﴾

«گفتند: او را» یعنی: ابراهیم علیه السلام را «بسوزانید» این سخن را برای آن گفتند تا تمایلشان به غلبه بر ابراهیم علیه السلام را از هر طریقی که باشد، نشان دهند «و خدایان خود را نصرت دهید» با انتقام گرفتن از ابراهیم که با آنان چنین کاری کرده است «اگرکننده‌اید» کاری را در یاری دادن به بتاننان.

نقل است که آنان هیزم بسیاری جمع کردند چندان‌که به مدت یک ماه مشغول جمع‌آوری هیزم بودند، سپس آتشی عظیم که شراره‌های هولناکی داشت برافروختند، به گونه‌ای که هرگز نظیر آن آتش دیده نشده بود آن‌گاه ابراهیم علیه السلام رابه اشاره مردی از بادیه‌نشینان فارس در کفه منجنیق گذاشته و او را به آتش افکندند پس چون او را به آتش می‌افکندند، فرمود: (حسبی الله و نعم الوکیل).

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «چون ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، گفت: اللهم إنيك في السماء واحد وأنا في الأرض واحد أعبدك: بار خدایا! تو در آسمانها یگانه هستی و من در زمین یگانه کسی هستم که تو را می‌پرستم.» روایت شده‌است که چون او را می‌بستند، گفت: «لا اله الا انت سبحانک لک الحمد ولک الملک لا شریک لک». نقل است که عمر وی در آن هنگام شانزده سال بود. همچنین روایت شده است که چون ابراهیم علیه السلام را به هوا بلند کردند تا به آتش افکندند، جبرئیل علیه السلام در هوا به او گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم علیه السلام گفت: اما به تو خیر! جبرئیل علیه السلام گفت: پس از پروردگارت بخواه! ابراهیم علیه السلام گفت: علم او به حال، مرا از درخواست نمودن بی‌نیاز می‌کند».

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾

«گفتیم: ای آتش! برای ابراهیم سرد و مایه سلامتی باش» یعنی: نمرودیان آتش را برافروختند و ابراهیم علیه السلام را در آن افکندند اما آتش به فرمان ما بر وی سرد و مایه سلامتی شد و هیچ آسیبی به وی نرسانید. روایت شده است که چون این فرمان الهی صادر شد، هیچ آتشی در زمین باقی نماند مگر این‌که خاموش شد. در حدیث شریف

به روایت عائشه رضی الله عنها از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «وقتی ابراهیم در آتش افکنده شد، هیچ خزنده‌ای در روی زمین نبود مگر این که آتش را خاموش می‌کرد، بجز مارمولک که آتش را بر ابراهیم می‌دمید»، عائشه رضی الله عنها می‌افزاید: از این روی رسول خدا ﷺ ما را به کشتن مارمولک دستور دادند. همچنان در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «ابراهیم علیه السلام در تمام حیات خود هیچ دروغی نگفت مگر در سه مورد که هر سه آن در راه خدا عز وجل بود. یکی این گفته وی (خطاب به قوم مشرکش، وقتی از او خواستند تا با آنان به جشنشان برود): من بیمارم (و نمی‌توانم با شما در جشن تان شرکت کنم) درحالی که او بیمار نبود. دوم این سخن وی به ساره همسرش: (به آن پادشاه ستمگر) بگو که خواهر من هستی.^۱ و سوم این سخن وی: من بتان را نشکسته‌ام بلکه آن بت بزرگتر بوده که بتان دیگر را شکسته‌است».

مفسران می‌گویند: سخن ابراهیم علیه السلام در هر سه جا از باب «معارضه» بود که به نوعی محملی داشت و چنان که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند، معارضه گریزگاهی از دروغگویی است.

وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾

«و خواستند به او نیرنگی بزنند» با سوزاندنش در آتش «ولی آنان را زیان‌کارترین مردم» یعنی: مغلوب‌ترین و پست‌ترین آنها «گردانیدیم».

^۱ روایت است که چون ابراهیم علیه السلام در راه هجرت خود، به سرزمین یکی از حکام ستمگر فرود آمد، در آنجا کسی به آن حاکم ستمگر خبر داد که: زیباترین زن روزگار در سرزمینت فرود آمده و او با مردی همراه است! پس آن حاکم به دنبال ابراهیم علیه السلام فرستاد و از وی پرسید که این زن با تو چه نسبتی دارد؟ ابراهیم علیه السلام گفت: او خواهر من است! پس آن ستمگر ساره را از وی گرفت اما هر بار که قصد تجاوز به وی را کرد، نتوانست به وی دست برساند لذا ناگزیر هاجر را که کنیز وی بود نیز به ساره بخشید و آزادش کرد.

وَجَعَلْنَاهُ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾

«و او و لوط را رهانیدیم» از سرزمین عراق، بعد از آن که او را به سلامت از آتش بیرون آوردیم «به سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهادیم» که سرزمین بیت المقدس است، سرزمینی که هم از جهت مادی و هم از جهت معنوی، مبارک یعنی پربرکت است زیرا آن سرزمین، سرزمینی است بسیار حاصلخیز و دارای جویبارها و میوه‌ها و محصولات بسیار همچنین از آن روی مبارک است که مهد انبیاء علیهم السلام می باشد و خداوند متعال اکثر انبیاء علیهم السلام را از آنجا برانگیخته و شریعت‌هایشان که بنیاد کمالات و خیرات دینی و دنیوی است، از آنجا در تمام جهان منتشر شده است. لوط برادرزاده ابراهیم علیهم السلام است و خداوند جل جلاله هر دو را با هم ذکر کرد، به جهت قرابت نسبی و قرابت معنوی آنان که عبارت از اشتراک هر دو در مبعوث شدن به نبوت است.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً ۗ وَكَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾

«و به او اسحاق را بخشیدیم» زیرا ابراهیم علیهم السلام از خدا فرزندی درخواست کرده بود «و یعقوب را نافلة» یعنی به عنوان نعمتی افزون بر آنچه که ابراهیم علیهم السلام درخواست کرده بود، به او بخشیدیم «و هریک را از صالحان قرار دادیم» یعنی: هریک از آن چهار تن: ابراهیم، لوط، اسحاق و یعقوب علیهم السلام را صالح، عمل‌کننده به طاعت خدا جل جلاله و فروگذارنده معصیت وی گردانیدیم.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿٧٣﴾

«و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند» یعنی: آنان را رؤسای گردانیدیم که در کارهای نیک و طاعات و عبادات - به وسیله وحیی که بر آنان نازل می کردیم - مورد اقتدا و پیروی قرار می گرفتند «و به سویشان انجام دادن کارهای نیک» یعنی: تمام اعمال صالح «و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و

آنان عبادت‌کننده ما بودند» یعنی: ایشان انجام دهنده هر چیزی بودند که ما ایشان را بدان دستور می‌دادیم و ترک‌کننده هر چیزی بودند که ایشان را از آن نهی می‌کردیم زیرا ایشان یکتاپرستانی بودند وارسته و با اخلاص. آری! این‌ها همه جزو بخششهای الهی برای ابراهیم علیه السلام بعد از نجات دادن وی از آتش بود.

وَلَوْ طَا ءَايِنَهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَبَيِّنَتُهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْفَبْتِثِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوِّءٍ فَسِقِينَ ﴿٧٤﴾

«و به لوط حکم و علم عطا کردیم» حکم: نبوت و علم: شناخت امر دین است. به‌قولی: حکم، عبارت است از داوری و دادرسی در دعاوی بر مبنای حق و عدل «و او را از آن شهری که کارهایی ناپاک می‌کرد» یعنی: مردم آن چنان کارهایی می‌کردند «نجات دادیم» مراد شهر «سدوم» است چنان‌که قبلاً بیان آن گذشت. گفتنی است که تولیدکاری مردم شهر سدوم، عبارت از عمل لواط و خالی کردن باد شکم در مجالس بود «به‌راستی که آنان قوم فاسقی بودند» فاسقین: یعنی از طاعت و فرمانبرداری عز وجل بیرون رفته بودند.

وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾

«و او را در رحمت خویش» یعنی: در اهل رحمت خویش، یا در بهشت «داخل کردیم زیرا او از صالحان بود» یعنی: او از شایستگی بود که برایشان از جانب ما خصلت‌های نیکو پیش فرستاده شده است. پس این‌ها در مجموع چهار نعمت بود که به لوط علیه السلام عنایت شد.

وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

«و نوح را یاد کن آن‌گاه که پیش از این» گروه انبیایی که ذکرشان گذشت «ندا کرد» به بارگاه الهی تا ستمگران قومش را نابود کند «پس ما او را اجابت کردیم» در دعا و

ندایش «و او را با اهلش از اندوه بزرگ رهانیدیم» یعنی: از غرق شدن با طوفان و از تکذیب اهل طغیان. مراد از اهلش: مؤمنان از اعضای خانواده و کسان وی‌اند که خدای متعال نوح علیه السلام و ایشان را در کشتی نجات داد و داستانشان در سوره هود (آیه ۳۶ و مابعد آن) نیز آمده است.

وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٧٧﴾

«و او را بر قومی که آیات ما را دروغ شمردند، نصرت دادیم» یعنی: نوح علیه السلام را حمایت کردیم و او را از این‌که قوم دروغ انگارش به او آزار و آسیبی برسانند، باز داشتیم «چراکه آنان قوم بدی بودند پس همه آنان را غرق کردیم» و احدی از آنان را باقی نگذاشتیم بلکه بزرگ و کوچک و مرد و زنشان را به سبب اصرار و پافشاریشان بر گناه غرق نمودیم.

وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يُمِطُّونَ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ

﴿٧٨﴾

«و داوود و سلیمان را یاد کن» یعنی: داستانشان را «هنگامی که درباره آن کشتزار داوری می‌کردند» که زمین کشتزار، یا تاکستانی بود «چون شب هنگام گوسفندان قومی در آن چریده بودند» یعنی: شب هنگام گوسفندان از آغل خود برآمده و در آن زمین پراکنده شده، کشت و میوه آن را خوردند و تلف کردند. نفس: پراکنده شدن گوسفندان در شب بدون چوپان است «و ما شاهد داوری آنان بودیم» یعنی: ما شاهد حکم و داوری داوود و سلیمان علیهما السلام بودیم. معنی شاهدین: «حاضرین» است، یعنی: ما حاضر و ناظر حکم آن‌دو بودیم.

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا

فَعَلِينَ ﴿٧٨﴾

«پس آن داوری را به سلیمان فهمانیدیم» مفسران نقل می‌کنند که: مالک کشتزار و مالک گوسفندانی به دعوی و مرافعه نزد داوود آمدند، مالک کشتزار در شکایت خود گفت: گوسفندان این آقا شبانگاه از آغل بیرون زده به کشتزار من درآمدند و آن را تلف ساخته از آن چیزی باقی نگذاشتند. داوود علیه السلام در داوری میان آنها به دادن آن گوسفندان به وی در عوض کشت تلف شده‌اش حکم کرد و گفت: گوسفندان از آن توست. سلیمان علیه السلام که در صحنه حاضر بود گفت - و در آن هنگام یازده سال بیشتر نداشت - آیا غیر از این نمی‌شود حکم کرد؟ بدین‌سان که مالک تاکستان گوسفندان را ببرد و از شیر و منافع آنها بهره‌مند شود و مالک گوسفندان بر آن زمین گمارده شود تا چون تاکستان را به‌مانند همان شبی که گوسفندان در آن چریده‌اند به سامان رساند آن‌گاه او گوسفندان را بدو بدهد و وی نیز تاکستانشان را به او بازگرداند؟ داوود علیه السلام گفت: حکم همان است که تو کردی! لذا این داوری سلیمان علیه السلام را به اجرا گذاشت. البته حکم هر دو بر مبنای اجتهادشان بود، از این جهت حسن بصری گفته است: «اگر این آیه نمی‌بود، قطعاً من تمام قضات را در هلاکت می‌دیدم». پس حق تعالی سلیمان علیه السلام را در رسیدن به حکم صواب در اجتهادش ستود و داوود علیه السلام را نیز به‌خاطر اجتهادش معذور شمرد.

شایان ذکر است که هر دو حکم در شریعت ما منسوخ است زیرا در شریعت ما - چنان‌که در حدیث شریف براء رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده - حکم این است که: باید مالکان دام و چهارپایان، شب‌هنگام آنها را نگهداری و نگهداری کنند تا وارد زمین و زراعت مردم نشوند و مقابلتاً مالکان باغها و کشتزارها باید در ظرف روز، زراعت و باغهای خود را نگهداری و نگهداری کنند. پس هر چه که چهارپایان در شب تلف کردند، ضمان و جبران خسارت آن بر عهده مالکان آنهاست و این ضمان به مقدار آن چیزی است که از زمین و زراعت‌شان تلف شده است - یا به رد عین جنس و یا قیمت آن - اما آسیب رساندن چهارپایان به کشت و زرع مردم در روز، ضمانی ندارد که این

رأى جمهور علماء است. ولى رأى ابوحنيفه رحمته الله اين است كه تلف كردن زرع و كشت از سوى چهارپايان در صورتى ضمان ندارد كه نگهبان يا چوپان همراه آنها نباشد، به دليل اين فرموده رسول خدا صلوات الله عليه وآله: «جرح العجماء جبار: آنچه چهارپايان تلف كنند، هدر و بى تاوان است.»

«و به هريك از آن دو حكمت و دانش عطا كرديم» يعنى: به هريك از داوود و سليمان عليهم السلام حكمت و دانشى بسيار عطا كرديم، نه فقط به سليمان عليه السلام كه داوريش صواب و درست بود. اين قيد بيانى براى آن است تا نسبت به علم داوود عليه السلام گمان قصور و كوتاهى نرود. «و مسخر گردانيديم با داوود كوهها را كه با او تسبيح مى گفتند» يعنى: چون داوود عليه السلام تسبيح مى گفت، كوهها نيز با او تسبيح مى گفتند «و پرندگان را نيز» يعنى: پرندگان را نيز مسخر گردانيديم تا همراه با او تسبيح گويند زيرا داوود عليه السلام صدای بسيار زيبا و دلگشى داشت. نقل است كه ابوموسى عليه السلام اشعري نيز صوت بسيار دلگشى داشت، روزى رسول خدا صلوات الله عليه وآله از کنار خانه او مى گذشتند درحالى كه او مشغول تلاوت قرآن بود. پس ايستادند و به قرائت او گوش فرادادند آن گاه فرمودند: «همانا به او مزمارى از مزامير داوود داده شده است.» بعد از آن ابوموسى عليه السلام آگاه شد كه رسول خدا صلوات الله عليه وآله به قرائت او گوش فراداده اند لذا نزد ايشان آمد و گفت: «اگر مى دانستم كه شما به قرائت من گوش فرامى دهيد، صدای خود را براى شما مى آراستم و صدايم نيكوتر از آنچه شنيديد نيز مى شد.»

«و ما كنده اين كار بوديم» يعنى: ما انجام دهنده كارى بوديم كه بيان شد؛ از تفهيم حكم صواب به سليمان، دادن حكمت و دانش به داوود و سليمان هر دو و به تسبيح و داشتن كوهها و پرندگان همراه با داوود، هرچند كه اين امور نزد شما تعجب برانگيز است. و به مناسبت اين آيه كه مربوط به حكم قضاوت است، حديث شريف رسول خدا صلوات الله عليه وآله را نقل مى كنيم كه فرمودند: «القضاة ثلاثة، قاض فى الجنة وقاضيان فى النار: رجل علم الحق وقضى به فهو فى الجنة ورجل حكم بين الناس على جهل فهو فى النار ورجل علم الحق وقضى بخلافه فهو فى النار: قضاة بر سه گروهند: يك گروه از آنان در بهشت است و دو گروه در دوزخ: مردى كه خداى عزوجل به او علم حق را داده و او

به حق حکم می‌کند، در بهشت است. مردی که در میان مردم بر مبنای جهل حکم کرده، در دوزخ است و مردی که حق را دانسته اما برخلاف آن حکم کرده است، او نیز در دوزخ است.»

وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِنُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ﴿٨٠﴾

«و به داوود فن زره‌سازی را آموختیم» داوود عليه السلام اولین کسی است که زره را ساخته است. لبوس: زره است. «تا» لباس زره «شما را از زیان کارزارتان» یعنی: از آسیب جنگتان، یا از فرود آمدن سلاح بر بدنتان؛ «حفظ کند. پس آیا شما شکرگزار هستید» این نعمتی را که ما به شما ارزانی نموده‌ایم؟

بدین‌گونه، قرآن به ما خبر داده است که داوود عليه السلام صنعتگر نیز بود همچنین رسول خدا صلى الله عليه وآله به ما خبر داده‌اند که داوود از حاصل دست رنج خویش نان می‌خورد که این، بهترین کسب هاست. آری! اگر به سرگذشت انبیاء عليهم السلام توجه کنیم، ملاحظه می‌نماییم که ایشان اهل کسب و کار بوده‌اند. مثلاً آدم کشاورز بود، نوح نجار، ادریس و لقمان خیاط، طالوت دباغ یا سقا... و این دلیل بر آن است که کار کردن، روش و سنت انبیا و صالحان عليهم السلام بوده است. گفتنی است؛ درفضیلت کار و کارگر احادیث بسیاری آمده است.

وَأَسْلَمْنَا نَاصِرَةً تَجْرِي بِأَمْرِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمِينَ ﴿٨١﴾

«و» مسخر ساختیم «برای سلیمان باد را تندرو» یعنی: تندباد توفانی را «که به فرمان او به‌سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم، جریان می‌یافت» مراد سرزمین شام است «و ما به هر چیز دانا بودیم» پس پادشاهی و نبوت را با آن همه قدرت از آن روی به سلیمان عليه السلام دادیم که این بخشایش مبتنی بر حکمت و مصلحت بود و می‌دانستیم که او شایسته آن است و او و قومش شکرگزار نعمتهای ما هستند. یادآور می‌شویم که همین باد رام شده برای سلیمان عليه السلام در جایی دیگر به «باد نرم» وصف شده است، دلیل تنوع در وصف آن این است که آن باد به اختیار سلیمان عليه السلام و

زیر فرمان و خواست وی بود لذا طبق خواسته وی گاهی نرم می‌وزید و گاهی تند و توفانی. مفسران نقل کرده‌اند که: سلیمان علیه السلام تخت چوبی بسیار بزرگ و عربی داشت که همه مایحتاج امور مملکت‌داری؛ چون اسبان، شتران، خیمه‌ها و لشکریان بر آن قرار داده می‌شدند آن‌گاه او به باد فرمان می‌داد که آن را بردارد و باد آن را به هوا برمی‌داشت و در هر جایی که او فرمان می‌داد بر زمین می‌گذاشت. پرندگان نیز به فرمان او در مسیر راه با بالهایشان بر این تخت روان سایه می‌افگندند تا سرنشینان آن فضاپیمای بزرگ را که بشر با ابزارهای مصنوعی خود هرگز قادر به ساختن سفینه هوایی‌ای بدان حجم و کیفیت نیست، از گزند گرما مصون نگاه دارند.

سعید بن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «برای سلیمان علیه السلام در آن تخت روان ششصد هزار صندلی گذاشته می‌شد که در صف اول نزدیک وی مؤمنان انسی می‌نشستند و در پشت سر آنها مؤمنان جنی آن‌گاه سلیمان علیه السلام به پرندگان فرمان می‌داد که برآنان سایه افکنند سپس به باد فرمان می‌داد که این مجمع بزرگ را بردارد و به آنجا که او می‌خواست برود و باد چنین می‌کرد».

وَمِنَ الشَّيْطَانِ مَنْ يَفْضُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَفِظِينَ ﴿٨٢﴾

«و» مسخر ساختیم برای سلیمان علیه السلام «از شیاطین» یعنی: از دیوان، گروهی را «که برای او غواصی می‌کردند» در دریاها و آنچه را که او می‌خواست، از دریا بیرون می‌آوردند. غواص: کسی است که برای بیرون آوردن مروارید، در دریا فرو می‌رود «و» آن دیوان «کارهایی غیر از آن هم انجام می‌دادند» چون ساختن محرابها، مجسمه‌ها، شهرها، قصرها و انجام دادن غیر آن از اموری که سلیمان علیه السلام آنها را بدان می‌گماشت. نیز محتمل است که مراد این باشد: دیوان در دریا غواصی کرده و برای سلیمان علیه السلام کارهای مورد نظرش را در زیر آب انجام می‌دادند «و ما نگهبان آنان بودیم» یعنی: مراقب و نگه دارنده کارهای آن دیوان بودیم، یا نگهبانشان بودیم تا نگرینند، یا از انجام دادن فرمانهای سلیمان علیه السلام سرباز نزنند.

❖ وَأَتُوبُ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ ﴿٨٣﴾

«و یاد کن ایوب را» ایوب علیه السلام فرزند انوص از پیامبران الهی است که مادرش از نسل لوط علیه السلام بود، او در سرزمین «عوص» از کوه «سعیر» یا بلاد «ادوم» می زیست و بیماری طولانی ای که چندین سال به درازا کشید، بر او عارض شد. نام وی در قرآن کریم چهار بار ذکر شده است «هنگامی که به جناب پروردگار خویش ندا کرد که مرا آسیب رسیده است» و به بیماری سختی در بدنم، به نابودی خانواده ام و از بین رفتن مال و ثروتم مبتلا گشتم. آری! خدای عزوجل او را به از بین بردن فرزندانش مورد آزمایش قرارداد، بدین سان که خانه بر سرشان ویران شد و همه مردند. همچنان ایوب علیه السلام مال و ثروتی بسیار داشت که خداوند جل جلاله در آن ابتلا، مال و ثروتش را نیز از وی گرفت و او با صبوری این ابتلاهای الهی را تحمل کرد و ضمن آن ندا افزود: «و تویی مهربان ترین مهربانان» و من به رحمت و مهر تو سخت نیازمندم.

سپس خدای عزوجل از اجابت دعای وی خبر داد:

فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ فَاكْشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذَكَرْنَا

لِلْعَالَمِينَ ﴿٨٤﴾

«پس دعای او را اجابت نمودیم و رنجی را که به او رسیده بود، برطرف کردیم» یعنی: بیماریش را شفا عنایت کردیم. مفسران می گویند: بیماری ایوب از بیماریهای نفرت انگیز نبود زیرا انبیاء علیهم السلام از ابتلا به چنین بیماری هایی معصومند «و خانواده اش و همانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم» به قولی: خدای عزوجل کسان از دست رفته اش را برایش زنده ساخت زیرا تمام اعضای خانواده اش بجز زنش مرده بودند و خدای عزوجل همه را در کمتر از یک چشم به هم زدنی زنده کرد و مانند آنان را نیز در دنیا به وی داد. به قولی دیگر مراد این است: دو برابر کسانی که خدای عزوجل آنان را میرانده بود، از نو برای وی متولد شدند پس بنابراین تفسیر، خداوند جل جلاله آن مردگان را زنده نساخت «تا» اینها همه «رحمتی از جانب ما» باشد. یعنی این همه را به وی دادیم، به خاطر آن که بر وی مهربان بودیم «و تا پندی برای عبادت پیشگان باشد» که

ایشان نیز باید صبر و شکیبایی پیشه کنند چنان‌که ایوب عليه السلام صبور بود. در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الصالحون ثم الأمثل فالأمثل، يبتلى الرجل على حسب دينه، فإن كان في دينه صلابة اشتد بلاؤه: سخت‌ترین مردم در ابتلا انبياء الله اند، سپس صالحان و سپس شخص برحسب دین خویش مرتبه به مرتبه مورد ابتلا قرار می‌گیرد پس اگر در دین وی استواری و صلابتی بود، ابتلایش سخت‌تر است.»

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿٨٥﴾

«و اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را یاد کن» به قولی: ذوالکفل پیامبر نبود بلکه مردی از بنی‌اسرائیل بود که از هیچ معصیتی پرهیز نمی‌کرد پس توبه کرد و خدای عزوجل بر او آمرزید. اما گروهی از علما بر آنند که او پیامبر بود و این قول راجح‌تر است. ابن‌کثیر می‌گوید: «از سیاق آیات که پیرامون داستانهای انبیاء عليهم السلام است، چنین بر می‌آید که ذوالکفل هم پیامبر بوده است. والله اعلم.» مجاهد می‌گوید: «ذوالکفل متکفل آن شد که به امور قومش قیام نموده و در میانشان به عدالت حکم کند، از این جهت او را ذوالکفل نامیدند.» «هریک» از این گروه «از صابران بودند» در انجام آنچه که خدای عزوجل ایشان را بدان مکلف ساخته بود.

وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٦﴾

«و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم» یعنی: در بهشت یا در نبوت خود «همانا ایشان از صالحان بودند» که رسوب ناخالصی‌های فساد، صفای صلاحشان را نمی‌آلود چراکه از آن ناخالصی‌ها معصوم بودند.

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْرِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
 سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾

«و ذوالنون را یاد کن» یعنی: صاحب ماهی را زیرا «نون» به معنی ماهی است. او یونس بن متی رضی الله عنه است که به سوی مردم نینوی از سرزمین موصل فرستاده شده بود «آن گاه که خشمگینانه رفت» یعنی: او به خاطر پروردگار خویش در اعتراض به این که چرا قومش به او ایمان نمی آورند، خشمگینانه از میانشان بیرون رفت، درحالی که او باید شکیبایی می کرد و منتظر اذن پروردگار باقی می ماند «و پنداشت که ما هرگز بر وی تنگ نگیریم» با بازداشتن وی از راهش و مانع شدن وی از اجرای خواسته اش. یا پنداشت که هرگز بر وی تنگ نمی گیریم؛ با فروبردن وی در شکم ماهی.

ابن کثیر می گوید: «هنگامی که ذوالنون می خواست از میان قومش بیرون رود، به قومش هشدار داد که به دلیل اصرارشان بر عناد پس از سه روز بر آنان عذاب نازل می شود. قومش تهدید وی را جدی گرفتند زیرا دانستند که پیامبر دروغ نمی گوید آن گاه سر به صحرا برداشته با کودکان و چهارپایان و همه کوچک و بزرگ خویش از شهر بیرون رفتند و میان مادران و کودکان جدایی افکنده شور و ولوله و زاری به آسمان برداشتند و سخت تضرع نمودند پس خدای عزوجل بر آنها رحم کرد و عذاب را از آنان برطرف کرد. اما از آن سوی دیگر، یونس رضی الله عنه رفت و با گروهی در کشتی ای سوار شد، کشتی در میان راه به تلاطم امواج گرفتار آمد و کشتی نشینان از آن ترسیدند که همه غرق شوند لذا برای سبک کردن بارکشتی تصمیم گرفتند تا یک تن از میان خود را به دریا افکنند، قرعه انداختند، قرعه به نام یونس رضی الله عنه برآمد اما او را نیفگندند، بار دیگر قرعه انداختند، باز هم به نام یونس رضی الله عنه برآمد اما این بار نیز از انداختن او به دریا ابا کردند، بار سوم قرعه انداختند، باز هم به نام یونس رضی الله عنه برآمد، در این هنگام یونس رضی الله عنه خود برخاست و جامه از تن بیرون کرده خود را به دریا افگند آن گاه خدای عزوجل ماهی عظیم الجثه ای را فرستاد تا او را فرو بلعد...».

اینک ادامه ماجرا: «پس در دل تاریکی ها» تاریکی شب، تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی «ندا در داد» با این سخنش: «که» بارها! «معبودی جز تو نیست، منزهی تو، به

راستی که من از ستمکاران بودم» در بیرون رفتن از میان امتم بدون اجازه یا فرمان تو. این اعترافی است از یونس علیه السلام بر قصورش و توبه‌ای است از لغزشش. در حدیث شریف آمده است: «هیچ شخص گرفتاری نیست که به این دعا: (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) دعا کند مگر این که برای او اجابت می‌شود».

فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَبَجَيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نَشْفِي الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾

«پس دعای او را اجابت کردیم و او را از غم نجات دادیم» با بیرون آوردنش از شکم ماهی زیرا ماهی به فرمان پروردگار او را به ساحل افگند. آمده است که او سه ساعت، یا سه روز، یا چهل روز در شکم ماهی باقی ماند «و مؤمنان را این چنین نجات می‌دهیم» آن‌گاه که به‌سوی ما استغاثه کنند. یعنی آنان را از اندوه و پریشانی می‌رهانیم، به سبب اعمال نیکی که پیش فرستاده‌اند و به سبب آنچه که برایشان از رحمت خویش آماده کرده‌ایم. مفسران می‌گویند: افگندن یونس علیه السلام در شکم ماهی برای پاکسازی وی از آن لغزش و برای تعلیم و تنبیه وی بود نه برای عذاب کردن وی زیرا بر انبیاء علیهم السلام عذاب نازل نمی‌شود.

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿٨٩﴾

«و زکریا را یاد کن، هنگامی که به جناب پروردگار خود ندا کرد: پروردگارا! مرا تنها مگذار» بدون فرزند «و تو بهترین وارثانی» پس اگر به من فرزندی هم عنایت نکنی، باکی نیست زیرا تو همه را بسنده‌ای و من می‌دانم که تو دینت را ضایع نمی‌کنی و حتما کسانی صالح از بندگانت را برمی‌گزینی که به تبلیغ دینت قیام کنند.

**فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ، وَوَهَبْنَا لَهُ، يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ، زَوْجَهُ، إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْئِرُونَ فِي
الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ ﴿١٠﴾**

«پس» دعای «او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم» تفصیل داستان یحیی علیه السلام در سوره «مریم» گذشت «و همسرش را برای او شایسته کردیم» یعنی: زن وی نازا بود پس او را زایا و آماده حمل کردیم. به قولی معنی این است: زنش بد اخلاق بود پس او را خوش اخلاق گردانیدیم «زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می کردند و ما را از روی رغبت و بیم می خواندند» یعنی: زکریا و همسرش علیهما السلام ما را برای طلب خیر و دفع شر، در حال خوشی و ناخوشی، در راحتی و شدت می خواندند و به سوی ما زاری می کردند پس سزاوار این اجابت بودند «و در برابر ما خاشع بودند» یعنی: متواضع و متضرع و فروتن بودند.

وَأَلْقَىٰ أَحْسَنَ فَرْجِهَا فَنفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَإِبْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١١﴾

«و یاد کن» داستان «آن زن را که خود را پاکدامن نگاه داشت» او مریم علیها السلام است که دامن خویش را به عفت پیچید و پاکدامنی خویش را حفظ کرد و هرگز هیچ بشری در حرام به او دست نیازید «پس در او از روح خویش دمیدیم» مراد روح عیسی علیه السلام است. نسبت دادن روح عیسی علیه السلام به خداوند جل جلاله، از باب گرامیداشت عیسی علیه السلام است «و او و پسرش را آیتی برای جهانیان گردانیدیم» آیت و نشانه شگرف الهی در مریم و عیسی هردو، یک آیت و نشانه است زیرا مریم عیسی علیه السلام را بدون شوهر به دنیا آورد.

بعد از آن که خداوند متعال به گوشه‌هایی از زندگی این پیامبران گرامیش اشاره نمود، در اینجا بر وحدت دین الهی در گذر زمان تأکید نموده، می‌فرماید:

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴿١٣﴾

«این است امت شما که امتی یگانه است» یعنی: بی‌گمان امتی که این گروه انبیاء عليهم السلام از آنها نمایندگی می‌کنند، امت یگانه توحید است که شما امت اسلام نیز به آن منسوب هستید پس دین شما دین واحدی است زیرا میان امت‌های مختلف هیچ گونه اختلافی در عقیده توحید نیست، تفاوتی که هست، در شریعتها و فروعات دین است. آری! آیین یگانه الهی در گذر زمان، همانا آیین اسلام است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: «نحن معاشر الأنبياء أولاد علات: ما گروه‌های انبیا برادران علاتی هستیم» علاة: فرزندان یک مرد از زنهای مختلف‌اند «و من پروردگار شما هستم پس مرا پرستید» مخصوصاً، نه غیر من را - هر کس که باشد.

وَنَقَطَ عَمَّا أُمِرْهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِثْنَا رَجْعُونَ ﴿١٤﴾

«ولی امتها در کارشان» یعنی: در کار انبیاء عليهم السلام «متفرق شدند در میان خویش» یعنی: امتها میان خود در کار انبیاء عليهم السلام پراکنده گشته هر یک راه و روشی را در پیش گرفتند و به بخش و گروه و فرقه‌ای جداگانه تقسیم شدند مگر این امت اسلام که آیین تمام انبیاء عليهم السلام را باور دارند. یا معنی این است: امت‌ها در کار دین به فرقه‌های مختلف تقسیم شدند تا بدانجا که دین به مانند قطعه‌های پراکنده‌ای در اینجا و آنجا تبدیل شد لذا می‌بینیم که این یکی موحد است، آن یکی یهودی و آن دیگر نصرانی، درحالی‌که واجب همگان این بود که بر آیین اسلام و بر کیش توحید پایدار باشند «هر یک به‌سوی ما بازمی‌گردند» یعنی: هریک از این گروه‌ها - اعم از تفرقه‌گرایان و موحدان - به‌سوی ما باز می‌آیند؛ با برانگیخته شدن پس از مرگ پس آنان را در قبال اعمالشان جزا می‌دهیم.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: «بنی اسرائیل به هفتادویک فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنان هلاک شد و فقط یک فرقه نجات یافت و قطعا امت من به هفتاد و دو فرقه متفرق می‌شوند پس هفتاد و یک فرقه از آنان هلاک

می شود و فقط یک فرقه نجات می یابد. اصحاب گفتند: یا رسول الله! این فرقه ناجیه چه فرقه ای است؟ فرمودند: جماعت، جماعت، جماعت».

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيدِهِ وَإِنَّا لَهُ كَنُوبٌ ﴿١٤﴾

«پس هر کس از کارهای شایسته انجام دهد» یعنی: چیزی از اعمال صالح را انجام دهد «و مؤمن هم باشد» به خدا عز وجل، پیامبرانش علیهم السلام، روز آخرت و دیگر اعتقادات حق «پس برای کوشش او کفرانی نیست» یعنی: عملش مورد انکار و ناسپاسی قرار نمی گیرد و پاداشش ضایع نمی شود «و هر آینه ما برای او می نویسیم» یعنی: سعی و تلاشش را ثبت کرده و کرام الکاتبین را دستور می دهیم تا آن را در نامه اعمالش بنویسند.

وَكَرَامٌ عَلَى قَرْبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿١٥﴾

«و بر مردم شهری که آن را هلاک کرده ایم باز گشتشان حرام است» یعنی: بر مردم هر شهر و قریه ای که نابودی آنان را مقدر کرده ایم، غیر ممکن است که بعد از هلاکت به سوی دنیا بازگردند. به قولی معنی این است: بر آنها حرام است که توبه کرده و از کفر به اسلام برگردند، یعنی آنان امکان توبه نمی یابند پس مردم باید از چنین فرجام نامیمونی گریزان باشند.

حَقٌّ إِذَا فُجِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿١٦﴾

«تا آن گاه که یأجوج و مأجوج گشوده شوند» و به سوی مردم سرازیر گردند. مراد گشودن سدی است که ذوالقرنین آن را بنا کرد و یأجوج و مأجوج در پشت آن به سر می برند. یا مراد: هجوم و سرازیری آن قوم بر مناطق زمین و بویژه بر سرزمین شام است، جایی که نابودیشان در آنجا مقدر شده است، که احادیث وارده در این باب، این معنی را ترجیح می دهند زیرا از این احادیث - که ابن کثیر آنها را نقل نموده - این معنی بر نمی آید که خروج یأجوج و مأجوج به انهدام سد حسی ارتباطی دارد «و آنها از هر

بلندی بشتابند» یعنی: یا جوج و مأجوج از هر تپه و مکان بلندی از زمین بیرون می آیند و به سرعت به سوی آنجایی که برایشان مقدر شده است، پیش می تازند و خروجشان از نشانه های قیامت است.

وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا يُؤْيِنَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿١٧﴾

«و وعده حق نزدیک گردد» یعنی: چون یا جوج و مأجوج از بند گشوده شوند، وعده حق که همانا قیامت است، نزدیک می گردد زیرا خروج آنان از علائم قیامت است «پس ناگهان دیدگان کسانی که کفر ورزیده اند، خیره می شود» یعنی: به سبب شدت هول و هراسی که بر کفار روی می آورد، چشمانشان به سوی حادثه دهشتناکی دوخته می شود که فروشان گرفته است لذا چشمانشان همچنان بازمی ماند و می گویند: «ای وای بر ما، هرآینه ما از این روز در غفلت بودیم» و در دنیا برای رستاخیز و حساب آمادگی نداشتیم «بلکه ما ستمگر بودیم» نه! ما غافل نبودیم بلکه ما در حقیقت با تکذیب پیامبران علیهم السلام و عدم انقیاد برای ایشان، ظالم بودیم. بدین سان است که آنان از وصف کردن خود به «غفلت» برگشته و خود را «ستمگر» می نامند.

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرِدُونَ ﴿١٨﴾

«در حقیقت شما» ای کفار! «و آنچه غیر از خدا می پرستید» که عبارتند از بتان، ابلیس و یارانش «هیزم جهنمید» و آتش انگیز آن «و شما وارد آن می شوید» هر چند عیسی و عزیر و فرشتگان بجز خدا جل جلاله مورد پرستش قرار گرفتند اما در مضمون این آیه داخل نیستند، به دو دلیل: یکی اینکه: «ما» در (ماتعبدون) برای غیرعقلاء است. دوم این که: مخاطب این آیه، مشرکان مکه اند نه غیر آنان و مشرکان مکه بجز بتان دیگر معبودی را شریک خدای سبحان قرار نمی دادند.

لَوْ كَانَتْ هَهُؤُلَاءِ ءَالِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٩٩﴾

«اگر اینها خدایانی واقعی بودند، وارد آن نمی‌شدند» یعنی: اگر این بتان - چنان‌که شما می‌پندارید - خدایانی واقعی می‌بودند، قطعاً از ورود به دوزخ بازداشته می‌شدند ولی آنان به دوزخ وارد می‌شوند بنابراین، خدایانی واقعی نیستند «و جملگی در آن جاودانند» یعنی: همه پرستشگران و پرستش‌شوندگان در دوزخ جاودانند و از آن بیرون آورده نمی‌شوند.

لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾

«برای آنان در آنجا ناله‌ای زار است» زفیر: صدای آه و نفس شخص غم‌گرفته است «و آنان در آنجا نمی‌شنوند» یعنی: به سبب شدت هول و هراسی که در آن قرار دارند، برخی صدای ناله و زاری برخی دیگر را نمی‌شنوند. به‌قولی معنی این‌است: آنان در دوزخ هیچ چیزی را نمی‌شنوند زیرا شنیدن، خود نوعی انس گرفتن برایشان است پس همین انس ناچیز و اندک هم از آنان دریغ می‌شود.

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾

آنچه گذشت بیان حال اهل شقاوت بود پس حال اهل سعادت چگونه است؟ «بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است» یعنی: برایشان خصلت نیکو که همانا سعادت است، مقرر شده‌است و بنابراین، به عمل اهل بهشت عمل کرده‌اند؛ «آن گروه از آن» یعنی: از دوزخ «دور داشته خواهند شد».

در بیان سبب نزول آمده است: چون آیه (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ ...) : (درحقیقت شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید هیزم جهنمید و شما وارد آن می‌شوید) «آیه ۹۸» نازل شد، یکی از مشرکان قریش به‌نام ابن‌الزبیری نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد! مگر تو نمی‌پنداری که عزیر و عیسی مردانی نیکوکار بودند و مریم نیز زنی نیکوکار بود؟ فرمودند: بلی! من چنین عقیده دارم. گفت: اما عیسی، عزیر، مریم

و فرشتگان بجز خدا ﷻ مورد پرستش قرار می‌گیرند پس این گروه بر اساس سخن خود تو، در دوزخ‌اند! همان بود که خداوند ﷻ نازل فرمود: **(إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ)**: (بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است، آن گروه از آن دور داشته خواهند شد).

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٠٢﴾

«صدای آن را نمی‌شنوند» حس و حسیس: صدایی است که آن را از چیزی می‌شنوی که از نزدیکت عبور کند «و آنان در آنچه نفسهایشان خواهش داشته باشد، جاودانند» آری! دلها به سوی نعمتهای بهشت کشش یافته و چشمها از دیدن آنها لذت می‌برند.

لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَلَقَّوْنَهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ

﴿١٠٣﴾

«ترس بزرگ» یعنی: هول و هراسهای روز قیامت بعد از نفخه آخر «انان را اندوهگین نمی‌کند و فرشتگان به استقبالشان می‌آیند» بر دروازه‌های بهشت و به ایشان تهنیت و تبریک عرض کرده و می‌گویند: «این همان روزی است که به شما» در دنیا از دریافت نعمت‌های خوشگوار «وعده» و بشارت «داده می‌شد».

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٠٤﴾

«روزی که آسمان را همچون درپیچیدن صفحه کتابها درمی‌پیچیم» یعنی: چنان که ورق کاغذ بر آنچه که در آن نوشته می‌شود، درپیچیده می‌شود. یادآور می‌شویم که در عصر نزول قرآن، کتاب به شکل فعلی خود شناخته شده نبود زیرا صنعت کاغذ و تجلید این گونه متطور نشده بود بلکه کتابها به شکل طومارهایی بودند که درپیچیده می‌شدند «همان‌گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را بازمی‌گردانیم»

یعنی: چنان‌که آفرینش نخستینشان را در شکمهای مادرانشان آغاز کردیم و آنان را پای برهنه، عریان و ختنه نشده از شکمهای مادرانشان بیرون آوردیم، همین‌گونه مجدداً آنان را در روز قیامت بازمی‌گردانیم «بر عهده ما وعده‌ای است که ما قطعاً انجام دهنده‌ایم» یعنی: وفای ما به وعده‌ای که آن را بر خود لازم گردانیده‌ایم، حتمی است، آن وعده عبارت است از: اعاده خلقت و تجدید آفرینش و ما یقیناً بر آنچه بخواهیم تواناییم پس برای روز رستاخیز آماده شوید و برای نجات یافتن از چنین هول و هراس‌هایی، اعمال شایسته پیش فرستید.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾

اما وعده‌ای که در دنیا به آنان داده شده بود چنین بود: «و در حقیقت در زبور بعد از ذکر نوشتیم» زبور: کتاب داوود عليه السلام، یعنی همان کتاب مزامیر است و ذکر: تورات است. آری! در زبور و تورات نوشتیم: «که زمین را بندگان شایسته من به ارث می‌برند» به قولی: مراد زمین بهشت است، به دلیل این فرموده خدای سبحان: ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْثَقْنَا الْأَرْضَ﴾: (و بهشتیان گویند: سپاس‌خدایی را که وعده‌اش را بر ما راست گردانید و زمین را به ما میراث داد) «زمر/۷۴». به قولی دیگر: مراد سرزمین مقدس شام بزرگ است که شامل سوریه، فلسطین، لبنان و اردن فعلی می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «چون اهل شام فاسد شوند، دیگر در شما خیری نیست». به قولی دیگر: این مژده‌ای است برای امت محمد صلی الله علیه و آله به وراثت سرزمین‌های کفار.

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَكِيبٍ ﴿١٠٦﴾

«به راستی در این» اموری که ذکر شد در سوره انبیاء؛ از موعظه‌ها و هشدارها «بلاغی است» یعنی: کفایتی است «برای گروه عبادت پیشه» یعنی: برای کسانی که مشغول

عبادت خداوند عز وجل هستند و به این امر چنان که باید اهتمام و توجه دارند. شایان ذکر است که رأس همه عبادتها، نماز است.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٧﴾

«و تو را نفرستادیم» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! با قوانین و احکام شرع «جز رحمتی برای عالمیان» البته تعبیر (عالمین) شامل همه جهانیان از جمله کفار نیز می شود پس معنای رحمت بودن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای کفار این است که: کفار به سبب بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم، از عذابهای دنیوی چون خسف (فروبردن در زمین)، مسخ و عذاب استیصال (ریشه کن شدن کلی از عرصه هستی) ایمن شده اند. در حدیث شریف آمده است: «إنما أنا رحمة مهداة: جز این نیست که من رحمتی اهداشده هستم».

قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٨﴾

«بگو جز این نیست که به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است پس آیا شما مسلمان می شوید؟» یعنی: آیا به عبادت و توحید خدای سبحان گردن می نهید؟ یعنی این چنین باشید.

فَإِن تَوَلَّوْا فَعَلَّمَ آدَانُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِن أَدْرِيٓ أَقْرَبُ أَمۡ بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ ﴿١٠٩﴾

«پس اگر روی برتافتند» از اسلام «پس بگو» به آنان «به همه شما به طور یکسان اعلام کردم» که میان من و شما دیگر جنگ است و صلحی در کار نیست. یا اعلام کردم به شما آنچه را که بدان مأمور شده ام و همه شما را به طور برابر و یکسان از حقایق آگاه نمودم و بعضی از شما را به آن مخصوص نگردانیدم پس تبعیضی در کار نیست، برای کسی چیزی را اعلام نمی کنم که آن را بر غیر وی پنهان کرده باشم، همه یکسان از حقایق باخبر باشند «و نمی دانم که آنچه وعده داده شده اید آیا نزدیک است یا دور؟» این وعده، عبارت است از: غلبه اسلام و اهل آن بر کفر و اهل آن. به

قولی: مراد از وعده، روز قیامت است زیرا رسول خدا ﷺ از زمان بر پایی قیامت آگاهی نداشتند و علم آن فقط نزد خدای سبحان است.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿١١٠﴾

«هر آینه خدا هم سخن آشکار را می داند و هم آنچه را پنهان می دارید، می داند» پس حق تعالی آنچه را که از کفر و طعنه زدن بر اسلام و اهل آن نمایان می دارید و آنچه را که از این امور پنهان داشته و مخفی می کنید، همه را می داند زیرا او پنهانها را همچون آشکارها می داند و علم هر دوی آن نزد او یکسان است پس شما را در قبال آن مجازات می کند.

وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَنْعٌ إِلَيْنَا حِينَ ﴿١١١﴾

«و نمی دانم؛ شاید آن برای شما آزمایشی باشد» یعنی: نمی دانم؛ شاید به تأخیر انداختن این وعده، برای شما ابتلا و آزمایشی باشد تا در عینیت آشکار شود که چگونه عمل می کنید، آیا همچنان رهرو راه عناد و گمراهی باقی می مانید، یا که از این کژراهه برمی گردید (و) نمی دانم؛ شاید به تأخیر انداختن این وعده «بهره مندیدی باشد» برای شما «تا مدتی» یعنی: تا وقت مقرر که حکمت حق تعالی اقتضا کرده است.

قُلْ رَبِّ أَعْمُرُ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١١٢﴾

«گفت» محمد ﷺ «پروردگارا! خودت به حق داوری کن» میان من و این گروه تکذیب کننده. بدین گونه بود که آن حضرت ﷺ کار را به خدای سبحان تفویض کردند «و پروردگار ما خدای رحمان مستعان است» پس، از او استعانت می جوئیم «بر آنچه وصف می کنید» از کفر و تکذیب و هم اوست که به زودی با قدرت و حکمت خویش، حق را بر باطل پیروز خواهد کرد.

(سوره حج)

مدنی است و دارای (۷۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب اعلان فریضه حج در آن برای مردم بر زبان ابراهیم خلیل علیه السلام بعد از بنای بیت عتیق الهی، به نام «حج» نامیده شد. این سوره مبارکه دربرگیرنده احکامی چون فرضیت حج و مشروعیت جهاد مسلحانه است و هرچند بیان احکام از ویژگی‌های سوره‌های مدنی است اما در عین حال این سوره از موضوعات سور مکی، چون ایمان به خدای عزوجل، توحید و معاد نیز سخن می‌گوید، از این روی جمهور علما بر آنند که این سوره، از آیات مکی و مدنی هر دو متشکل شده است.

يَأْتِيهَا النَّاسُ آتِفُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾

«هان ای مردم! از پروردگارتان تقوی کنید» یعنی: از عذاب وی پروا کنید و خود را به وسیله طاعتش - یعنی با انجام دادن واجبات و ترک محرمات - از عذابش درپناه امنی قرار دهید زیرا تقوی ملکه‌ای در نهاد آدمی است که اثر اعمال نیک است پس امر به تقوا در واقع امر به همه آن اعمال نیک می‌باشد «چراکه زلزله قیامت چیز بزرگی است» و بسیار هولناک و سهمگین است. این همان زلزله‌ای است که یکی از نشانه‌های قیامت می‌باشد و به قول جمهور علما، قبل از برپایی روز قیامت در دنیا روی می‌دهد. اما به قولی: این زلزله با نفخه قیامت همراه است، که ابن جریر این قول را ترجیح داده و به احادیثی نیز استدلال کرده است.

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾

«روزی که آن را» یعنی: آن زلزله یا قیامت را «ببینید، هر شیردهنده‌ای از آن کس که شیر می‌دهد، غافل می‌شود» یعنی: هر شیردهنده‌ای از نوزاد شیری‌اش غافل می‌شود و

او را فراموش می‌کند، آن گونه که پنداری اصلاً نوزاد شیر خواری نداشته است. و این از شدت هول و سهمگینی آن زلزله یا از شدت هول و سهمگینی قیامت است «و هر آبستنی بار خود را فرو می‌نهد» یعنی: جنین خود را از شدت هول و هراس بی‌اختیار فرومی‌افکند، بی آن‌که موعد وضع حملش فرارسیده باشد «ومردم را مست می‌بینی» یعنی: بیننده مردم را چنان می‌بیند که گویی مست اند «وحال آن‌که مست نیستند» در واقع و حقیقت امر «ولی عذاب خدا شدید است» پس به سبب این شدت و هول بزرگ، عقل هایشان از سرشان می‌پرد و فهم هایشان آشفته و مشوش می‌گردد و بنابراین، مانند شخص مست، مدهوش می‌شوند.

روایت شده است که این دو آیه شب هنگام در غزوه بنی‌مصطلق نازل شد و رسول خدا ﷺ آن را بر مردم خواندند و مردم در هیچ زمان دیگری بیش از آن شب چنان گریان و پریشان دیده نشده بودند به طوری که همه یا غرق گریه بودند، یا غرق اندوه و تفکر.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّרِيدٍ ﴿٣﴾

«و برخی از مردم بدون هیچ علمی در باره الله مجادله می‌کنند» یعنی: با وجود پیش روی داشتن چنان روزی، باز هم کسانی از مردم هستند که در امر قدرت خدای بزرگ، بگومگو و جدال می‌کنند و می‌پندارند که باری تعالی قادر به برانگیختنشان نیست، این مجادله و ستیز نه مبتنی بر دانشی است و نه مبتنی بر حجتی که جدل‌پیشه‌گان آن را به میدان افکنند بلکه فقط و فقط بر اوهام و خیالاتی صرف متکی می‌باشد که آنها با استناد به آن، اخبار و پیام‌های خدای سبحان را که بر زبان پیامبرانش به سوی بشر می‌فرستد، رد می‌کنند «و پیروی می‌کنند» در آنچه که می‌گویند، می‌پراکنند، بدان احتجاج می‌ورزند و از آن دفاع می‌کنند؛ «هر شیطان متمردی را» که در برابر خدای عزوجل سرکشی اختیار کرده است. مراد: ابلیس، لشکریانش و سردمداران کفارند که پیروانشان را با سخنان آراسته ظاهر فریب، به سوی کفر فرا می‌خوانند.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره ولیدبن مغیره و عتبه بن ربیع، یا در باره نضر بن حارث نازل شد.

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٤﴾

«بر او نوشته شده است» یعنی: بر شیطان؛ اعم از شیطان جن و شیطان انس، نوشته و مقرر شده است «که هر کس او را به دوستی گیرد» یعنی: هر کس از شیطان پیروی کرده او را به دوستی گیرد و سخنش را تصدیق نموده و باور به انبیاء عليهم السلام و کتب آسمانی را فرو گذارد؛ «قطعاً او گمراهش می کند» یعنی: شأن شیطان این است که پیرو و دوست خویش را از راه حق به بیراهه می برد «و به عذاب آتش می کشاند» یعنی: شیطان دوستانش را به راهی وا می دارد که انجام آن، عذاب آتش جهنم است.

يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُنَوِّفُ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٥﴾

در آیات قبل دانستیم که مانع اساسی فراراه تقوا، جهل به الوهیت و وحدانیت خداوند متعال بوده و همین جهل است که به پیروی شیطان می انجامد، در اینجا حق تعالی روشن می سازد که از آثار این جهل، شک ورزیدن در وقوع روز آخرت است.

«ای مردم! اگر از رستاخیز در شکید» یعنی: اگر درباره امکان برانگیخته شدن مجدد و داخل بودن این موضوع در حوزه قدرت ما، شک و شبهه ای دارید، در این صورت در اصل و آغاز آفرینش خود بنگرید؛ «پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده ایم» در ضمن آفرینش پدرتان آدم عليه السلام، همچنین آفرینش خودتان از نطفه است، و نطفه از غذاست و غذا از خاک و آب و هوا «سپس» شما را آفریدیم «از نطفه» یعنی: از آب

منی «سپس از علقه» علقه: قطعه‌ای از خون بسته است زیرا نطفه پس از چهل روز به اذن خداوند ﷻ به قطعه‌ای از خون غلیظ یا جامد متحول می‌شود «سپس از مضغه» مضغه: قطعه‌ای از گوشت است که خون جامد به آن متحول شده است «شکل داده شده» مخلقه: یعنی پاره‌ای از گوشت دارای صورت واضح، هیأت روشن و خلقت کامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غیره «و شکل داده نشده» غیر مخلقه: مرحله‌ای است از تطور همان پاره گوشت قبل از شکل‌گیری خلقت در آن، که هنوز صورت و هیأت واضحی به خود نگرفته و تصویر آن کامل نشده است «تا بر شما روشن گردانیم» کمال قدرت خویش را؛ با متحول ساختن اطوار و مراحل آفرینشان تا در نتیجه، از آن بر امکان رستاخیز راه برید زیرا کسی که بر آفرینش اولیه بشر از خاک و سپس خلقت ثانویه وی از نطفه قادر باشد - درحالی که میان آب و خاک تناسبی وجود ندارد - و باز بر متطورساختن آن نطفه به علقه - با آن همه تباینی که میان آنها وجود دارد - قادر باشد و همین‌طور بر دیگر مظاهر قدرت در این عرصه، حتماً باز گرداندن آن آفرینش بر وی آسان‌تر است «و آنچه را که بخواهیم در رحم‌ها قرار می‌دهیم» و در نتیجه، جنین سقط نمی‌شود «تا میعاد معین» و مشخص که آن را مقدر نموده‌ایم. یعنی: بعضی از جنین‌ها را هم سقط می‌گردانیم که دوره تطور آن به‌اتمام نمی‌رسد. شایان ذکر است که میعاد استقرار جنین در رحم برای بشر غالبانه ماه است و هر جنسی از حیوانات، دوره معینی از بارداری را دارد «آن‌گاه شمارا به صورت کودکی بیرون می‌آوریم» از شکم‌های مادرانتان «باز» قوای بدنی و عقلی شما تکامل می‌یابد «تا به حد نهایی رشد خود برسید» اشد: کمال عقل، کمال نیرومندی و رشد و تمییز است. به قولی: سن رشد، از سی تا چهل سالگی است «و بعضی از شما کسی است که جانش گرفته می‌شود» یعنی: قبل از رسیدن به سن رشد به طور زودرس جانش گرفته می‌شود و از دنیا در می‌گذرد «و بعضی از شما به حد غایت فرتوتی عمر بازبرده می‌شود» یعنی: به بدترین و پست‌ترین مرحله عمر که همانا مرحله خرفتی است می‌رسد تا بدانجا که عقل و حافظه از سرش رخت بر بسته و حالش از حال یک کودک غیر ممیز هم بدتر می‌شود «چندان که پس از دانستن، چیزی نمی‌داند» یعنی:

به حالتی از پیری و خرفتی می‌رسد که پس از دانستن و شناختن بسیاری از چیزها، دیگر نه آنها را می‌داند و نه می‌شناسد. عکرمه می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، به این حالت نمی‌پیوندد». نقل است که رسول خدا ﷺ در جمله دعاهایشان همیشه این دعا را می‌خواندند: «اللهم إني أعوذ بك من البخل وأعوذ بك من الجبن وأعوذ بك من أن أُرَدَّ إلى أرذل العمر وأعوذ بك من فتنة الدنيا وعذاب القبر: بارخدایا! من از بخل به تو پناه می‌برم و از جبن به تو پناه می‌برم و به تو پناه می‌برم از این که برگردانده شوم به پست‌ترین عمر و به تو پناه می‌برم از فتنه دنیا و عذاب قبر».

بعد از آن دومین دلیل بر امکان رستاخیز مطرح می‌شود: «و زمین را خشکیده می‌بینی» یعنی: آن را مرده و افسرده می‌بینی که هیچ گیاهی را نمی‌رویاند، همچون آتش؛ وقتی که سرد و خاموش شود «پس چون بر آن آب را» یعنی: آب باران را «فروفرستیم، به جنبش در می‌آید» یعنی: آن رستنی‌ها به سبب بسیاری و نیرومندی خود به جنبش در می‌آید «و نمو می‌کند» یعنی: بلند می‌شود، یا باد می‌کند «و می‌رویاند» یعنی: بیرون می‌آورد «از هر نوع رستنی‌های خرم» یعنی: از هرگونه رستنی‌های زیبا و از هر رنگ رعنا و دلربا؛ اعم از سبزیها، میوه‌ها، گلها و ریاحین. بهجت: زیبایی، نیکویی و خرمی است. پس ذاتی که بر زنده ساختن زمین مرده‌ای قادر باشد، بر آفرینش دوباره انسان نیز تواناست.

در بخشی از حدیث شریف لقیط بن عامر رضی الله عنه آمده است: «... گفتم یا رسول الله! چگونه خدای متعال مرده را زنده می‌کند و نشانه این رستاخیز در خلقش چیست؟ فرمودند: آیا به وادی مرده و بی‌آب و علف گذر کرده‌ای؟ گفتم: آری! فرمودند: آیا مجدداً درحالی که از سبزی و خرمی جنب و جوش دارد بر آن وادی گذشته‌ای؟ گفتم: آری! فرمودند: خداوند متعال این چنین مردگان را زنده می‌کند و این است نشانه وی در (رستاخیز) خلقش».

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّ الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

«این همه» آفرینشگری و قدرت‌نمایی «بدان سبب است که خدا خود حق است» حق: وجود ثابت و پایداری است که هیچ تغییر نمی‌کند و زوال نمی‌پذیرد «و این که او ست که مردگان را زنده می‌کند» چنان‌که زمین مرده را زنده کرد «و هم‌اوست که بر هر چیزی تواناست» چنان‌که بر خلقت شگفت‌آسای انسان و جانداران دیگر و رستنی‌ها توانا می‌باشد.

وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٧﴾

«و این که قیامت آمدنی است» در آینده «هیچ شکی در آن نیست» و هیچ شبهه و تردیدی در وقوع آن وجود ندارد «و این که فقط الله است که کسانی را که در گورهایند، برمی‌انگیزد» و آنان را در برابر اعمالشان پاداش می‌دهد؛ اگر عملشان خیر بود، پاداش خیر و اگر شر بود، پاداش شر در انتظارشان است. یعنی: اگر قیامت و رستاخیزی در کار نبود، خداوند ﷻ این آفرینش را پدید نمی‌آورد بنابراین، کسی که به رستاخیز ایمان ندارد، قطعاً خدای عزوجل را نشناخته و حکمت وی در آفرینش انسان و گونه‌های دیگر خلقت را نفهمیده است.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ ﴿٨﴾

«و از مردمان کسی هست که در باره الله» یعنی: در وجود الله ﷻ یا در اسماء یا صفات وی «مجادله می‌کند» این آیه ناظر بر همه کسانی است که با شبهه پراکنی و شک‌انگیزی، عهده‌دار گمراه‌سازی مردم از راه و روش روشن پروردگار متعال می‌شوند. آری! مجادله می‌کند؛ «بدون هیچ دانش و بی‌هیچ هدایتی» یعنی: بی‌آن‌که بینش، نگرش و اندیشه درستی در کار وی باشد که به‌سوی معرفت رهنمونش سازد «و بی کتاب منیری» یعنی: از مردم کسانی هستند که بدون داشتن خردی صحیح، الهام و هدایتی روشن و نقلی صریح بلکه به صرف هوای نفس درباره خداوند ﷻ به جدال

می‌پردازند. کتاب منیر: یعنی کتاب روشنگری که حامل حجت‌های واضح و برهان‌های روشن از جانب خداوند متعال باشد.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابوجهل و نضر بن حارث نازل شد. ابو جهل در رأس مشرکان مکه قرارداداشت و پیوسته با اسلام دشمنی می‌ورزید که خدای عزوجل در آیه بعد او را به ذلت و خواری دنیا بیم می‌دهد و این هشدار در روز بدر به تحقق پیوست و او به ذلت کشته شد. همچنین نضر بن حارث پیوسته در کوچه‌های مکه می‌گشت و درباره دعوت اسلامی نیرنگ‌های گونه‌گون سازمان داده و شایعه‌های باطل می‌پراکند. او نیز در بدر کشته شد.

ثَانِي عَظْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٩﴾

«صفحه گردن خود را پیچیده» عطف شخص: گردن وی است. مراد این است که آن مجادله کننده در باره خدا ﷻ، گردن خود را از سر نخوت و تکبر، اعراض کنان از قرآن و از یاد الله ﷻ می‌پیچاند «تا مردم را از راه خدا گمراه کند» یعنی: هدف وی، گمراه ساختن مردم از راه الله ﷻ است، هرچند که به این امر اعتراف نکند «در دنیا برای او خزی است» خزی: رسوایی و ذلتی است که دامنگیر مستکبران می‌شود و عبارت است از: پیامد بد عذاب عاجل دنیوی و نام و آوازه بد بر سر زبان‌های مردم «و در روز قیامت به او عذاب سوزان می‌چشانیم» به این ترتیب است که عذاب هر دو سرا، برایش جمع می‌گردد.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿١٠﴾

«این» کیفر و عذاب هر دو سرا «به سزای آن چیزهایی است که دو دست تو پیش فرستاده‌است» از کفر و کبر و معاصی «و» گرنه «خداوند هرگز به بندگان خود ستمگر نیست» یعنی: واقع امر این است که خدای سبحان بندگان را بدون گناه عذاب نمی‌کند. آوردن «ظلام» به صیغه مبالغه، به جهت پیوسته بودن آن با لفظ جمع - یعنی «عبید» است پس از این صیغه این معنی بر نمی‌آید که: «خداوند بسیار ستمگر

نیست» تا از آن این مفهوم مخالف تداعی شود که: اندکی ستم درکار وی هست -
العیاذ بالله .

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَهُ فِتْنَةٌ أُنْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿١١﴾

«و از میان مردم کسی هست که خدا را فقط بر کناره‌ای می‌پرستد» یعنی: چنین کسی در دین خویش شکاک و دودل است، نه در آن ثباتی دارد و نه استقرار وطمأنینه‌ای، همانند کسی که بر کناره کوه است و بر لبه سقوط قرار دارد، چنین کسی می‌لرزد و نمی‌تواند راست و محکم بایستد، برخلاف مؤمن که خداوند جَلَّالَهُ را با یقین و بصیرت و پایداری می‌پرستد «پس» حال آن شخص متردد و دودل چنان است که: «اگر خیری به او برسد» یعنی: خیر دنیوی‌ای؛ چون رفاه و عافیت و فراوانی و ثروت «بدان آرام می‌گیرد» و بر دین خود ثابت قدم مانده و بر عبادت حق تعالی استمرار می‌ورزد «و اگر به او بلایی برسد» یعنی: ناخوشی‌ای در خانواده، یا مال، یا جاننش «بر روی خود برمی‌گردد» یعنی: مرتد می‌شود و به کفر باز می‌گردد «در دنیا و آخرت زیان‌کار شده» یعنی: در حالی که دنیا و آخرتش برباد رفته است پس نه در دنیا او را از غنیمت و سپاس و ثنا بهره‌ای است و نه در آخرت از پاداش و اجر و آنچه که خداوند متعال به بندگان صالح خود آماده ساخته است «این» زیان دنیا و آخرت «همانا زیان آشکار است» که هیچ خسران و زیانی مانند آن نیست.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: مردمی بودند که به مدینه می‌آمدند و اسلام می‌آوردند پس چون زن یکی از آنها پسر می‌زایید و اسبش کره می‌داد، می‌گفت: به‌راستی این دین، دین بسیار خوبی است! و اگر زنش پسر نمی‌زایید و اسبش کره نمی‌داد، می‌گفت: وه! این چه دین بدی است!! پس خداوند جَلَّالَهُ این آیه را نازل فرمود.

يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَمَا لَا يَضُرُّهُمْ ۗ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿١٣﴾

«به جای خدا چیزی را می خواند که نه زیانی به او می رساند و نه به او سودی می بخشد» یعنی: این کسی که بر روی خود به کفر باز می گردد، همان کسی است که بتان را پرستش و نیایش می کند، درحالی که اگر پرستش آنها را ترک کند، آنها هیچ زیانی به او نمی رسانند و اگر هم آنها را بپرستد، هیچ نفعی به او نمی رسانند زیرا آن معبودان بیچاره جماداتی هستند که بر رساندن نفع و ضرر توانا نمی باشند «این همان گمراهی دور» از حق و هدایت و رشد «است» فراء در معنای آن می گوید: «این همان گمراهی دور از راه صواب است».

يَدْعُوا لِمَنْ ضَرَّهُمْ مِنْ نَفْعِهِمْ ۗ لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَلِيًّا الْعَشِيرُ ﴿١٣﴾

«کسی را می خواند که زیانش از سودش نزدیکتر است» زیرا پرستش بتان به هیچ حالی از احوال سودبخش نیست بلکه بتان برای پرستشگران خود زیانی محض و خالصند چراکه پرستشگر بتان به سبب پرستش آنها به دوزخ وارد می شود «وه! چه بدمولایی و چه بددمسازي است» یعنی: قطعا معبودی که عبادتش زیان وارد کند، برای پرستشگر خود یار و یاور بسیار بد و رفیق و همدم بسیار نامیمونی است.

إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۗ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ

﴿١٤﴾

و چون بیان حال بدبختان گذشت، اکنون خداوند متعال فرجام نیک سعادت‌مندان را ذکر می کند: «بی گمان خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به باغهایی در می آورد که از زیر آن جویباران روان است، در حقیقت، خداوند هر چه بخواهد انجام می دهد» پس هر که را بخواهد، پاداش نیک می دهد و هر که را بخواهد، عذاب می کند.

مَنْ كَانَتْ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يَذْهَبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ ﴿١٥﴾

«هر که می‌پندارد که خداوند هرگز او را در دنیا و آخرت نصرت نخواهد داد» ضمیر در **(أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ)**، یا به **(مَنْ كَانَتْ يَظُنُّ)** بر می‌گردد، یا به محمد ﷺ؛ اگر به **(مَنْ كَانَتْ يَظُنُّ)**: (هر که گمان می‌کند) بر گردد، معنی این است: چنین گمان‌کننده‌ای به مرتبه ناامیدی مطلق سقوط کرده و از یاری خداوند ﷻ در دنیا و آخرت کاملاً مأیوس گشته است. و اگر ضمیر **(أَنْ يَنْصُرَهُ)** به محمد ﷺ بر گردد، معنی این است: از نظر آن گمان‌کننده، محمد ﷺ در معرض آن قرار دارد که خداوند ﷻ یاری و کمکی را که به وی داده، قطع کند و او را به حال خودش رها نماید. آری! هر کس چنین می‌پندارد؛ «پس باید که بالا رود به سببی به سوی آسمان» یعنی: ای محمد ﷺ! به آن پندارگر امید باخته بگو: باید وسیله و چاره‌ای جست‌وجو کند تا او را به آسمان برساند «پس آن را ببرد» یعنی: سپس پیروزی و یاری حق بر تو را قطع کند و ببرد، اگر این کار برایش میسر و مقدور است زیرا پیروزی برای تو از آسمان می‌آید «آن‌گاه بنگرد که آیا این تدبیر او چیزی را که مایه خشمش شده است از میان می‌برد» یعنی: سپس بنگرد که آیا آنچه که او را در مورد یاری دادن خدای عزوجل به پیامبرش خشمگین کرده است، از بین می‌رود؟

حاصل معنی این است: همان‌طوری که رسیدن او به آسمان غیر ممکن است، یاری دادن محمد ﷺ نیز از سوی حق تعالی اجتناب‌ناپذیر و امری قطعی و غیرقابل برگشت است. به قولی: معنای **(فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ)** این است: باید این پندارگر، ریسمانی را به سقف خانه‌اش بیاویزد زیرا هر چیزی که بر فراز سر انسان باشد، لغتا «سما» نامیده می‌شود و در این صورت، **(ثُمَّ لِيَقْطَعْ)** این‌گونه معنی می‌شود: سپس خود را حلق‌آویز کرده و آن ریسمان را ببرد تا در اثر خفگی بمیرد آن‌گاه بنگرد که آیا این کار و تدبیرش، آنچه را که مایه خشمش شده است از بین می‌برد و یاری دادن پیامبر ﷺ از سوی خداوند ﷻ قطع می‌شود؟ هرگز!

ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: «معنی چنین است: هر کس می‌پندارد که خدای عزوجل یاری دهنده محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و کتاب و دین خویش نیست پس اگر نصرت خدا به پیامبرش او را بر سر خشم می‌آورد، باید برود خودکشی نماید؛ زیرا خدای عزوجل خواهناخواه نصرت‌دهنده پیامبر و دینش می‌باشد و این نصرت هرگز قطع‌شدنی نیست». البته این امر دعوت به انتحار نیست بلکه چنان است که مردم عادتاً می‌گویند: هر کس این امر را نمی‌پسندد، بگو آب دریا را بیاشامد، سر بر دیوار زند، به آسمان برود... و مانند آن از تعبیرات دیگر. چنین تعبیراتی برای دادن این معنی است که: از کار و تدبیرش فایده‌ای متصور نیست و عکس‌العملش به‌جایی نمی‌رسد. ابن‌کثیر نیز آیه کریمه را همین گونه معنی کرده است.

این آیه برای مسلمانان بسی امید آفرین است زیرا گویای آن است که مسلمان هرگز نباید در نصرت الهی شک کند و باید در هر شرایطی شکبیا بوده و یقین داشته باشد که سرانجام پیروزی از آن وی است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِيَ مَن يُرِيدُ ﴿١٦﴾

«و بدین گونه قرآن را آیاتی بینات فرو فرستادیم» بینات: یعنی واضح و روشن، دارای دلالت آشکار بر مدلولات و معانی خود و دربرگیرنده حجت‌های قاطع از جانب خداوند جل جلاله بر مردم «و بدانید که خدا هر که را بخواهد راه می‌نماید» یعنی: هر که را که حق تعالی ابتداء اراده هدایتش را داشته باشد، هدایت می‌کند. یا بر هدایت کسی که از قبل هدایت‌شده و ره‌یافته باشد، می‌افزاید - و قطعاً او را در این کار، حکمت تام و حجت قاطع است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِحِينَ وَالنَّصْرَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾

«همانا کسانی که ایمان آوردند» به خدا جل جلاله و پیامبرش صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، که ایشان مسلمانانند «و کسانی که یهودی شدند» آنان منتسبان به آیین موسی علیه السلام اند «و صائبی‌ها» فرقه

معروفی‌اند که به هیچ یک از آیین‌های منتسب به انبیاء الصلوة وابستگی ندارند «و مسیحیان» یعنی: منتسبان به آیین عیسی الصلوة «و مجوس» یعنی: زرتشتیان که آتش را می‌پرستند و برآنند که عالم دارای دو اصل است: نور و ظلمت. به قولی: آنان در اصل یکتاپرست بوده و کتابی آسمانی نیز داشته‌اند، سپس به انحراف کشیده شدند و کتابشان از میانشان برداشته شد «و کسانی که شرک ورزیدند» یعنی: بت‌پرستان و سایر مشرکان به خدای سبحان «البتة خدا روز قیامت میانشان داوری می‌کند» پس مؤمنان را به بهشت و کافران را به دوزخ وارد می‌کند. به قولی، فصل میانشان به این معنی است: خداوند جل جلاله کسانی را که برحقند، از کسانی که بر باطلند، جدا و متمایز می‌گرداند «بی‌گمان خداوند بر همه چیز گواه است» اعم از افعال و اقوال و غیره امور خلقش و ذره‌ای از او پنهان نمی‌ماند، از این‌رو، حکم و فیصله حق تعالی در میان بندگان از روی علم است پس باید هر شخصی در عقیده و شیوه عملش بنگرد که به کدامین راه روان می‌باشد؟.

**أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ
وَالْدَوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ
يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿١٨﴾**

«آیا ندانستی که آنان که در آسمانهایند برای خدا سجده می‌کنند» از فرشتگان «و آنان که در زمینند» از مؤمنان انس و جن نیز برای خدا سجده می‌کنند. مراد از سجده در اینجا: سجده طاعت است که مخصوص عقلا می‌باشد «و» سجده می‌کنند برای او «خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و چهارپایان» سجده اینها: سجده انقیاد کامل و تسلیم بودن تام و تمام به فرمان حق تعالی است «و» سجده می‌کنند برای باری تعالی «بسیاری از مردم» به سجده طاعت «و بسیاری هم هستند که عذاب بر آنان ثابت شده است» زیرا از سجده اطاعت برای خداوند متعال سر باز می‌زنند و بنابراین، عذاب بر آنان ثابت و لازم می‌شود «و هر که را خدا خوار کند» بدین‌سان که

او را کافری بدبخت گرداند «او را هیچ گرامی دارنده‌ای نیست» که خوشبخت و عزیزش گرداند. یعنی: کسانی سجده کردن برای خدای عزوجل را فقط به این خاطر ترک می‌کنند که آن را ذلت و خواری‌ای می‌دانند، درحالی‌که سجده کردن برای حق تعالی در حقیقت کرامت و عزتی برای راهیافتگان است و ترک آن از روی تکبر، ذلت بزرگی است که خداوند عز وجل هر که را بخواهد با آن خوار و ذلیل می‌گرداند.

در حدیث شریف آمده است: «چون فرزند آدم آیه سجده را بخواند، شیطان به کناری خزیده گریه می‌کند و می‌گوید: ای وای بر من، فرزند آدم مأمور به سجده کردن شد و سجده کرد پس بهشت از آن وی است اما من که به سجده مأمور شدم از آن سر باز زدم لذا دوزخ از آن من است». «هرآینه خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد» از آن جمله، گرامی‌داشتن و خوار ساختن هر کس که بخواهد.

این آیه - چنان‌که از حدیث مذکور بر می‌آید - از آیات سجده تلاوت است.

❖ هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ شِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يُّصَبُّ مِنْ فَوْقِ

رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿١٩﴾

«این دو فریق» که یک گروه از آنها یهود و نصاری و صائبی‌ها و مجوس و مشرکان و گروه دیگر مسلمانانند، «دشمنان یک‌دیگرند» به‌قولی دیگر: مراد از دوفریق دشمن؛ دو گروه مؤمنان و مشرکانی هستند که در روز بدر به میدان مبارزه آمدند پس مراد از مؤمنان: حمزه و علی و عبیده رضی الله عنه و مراد از کافران: عتبه و شیبه فرزندان ربیع و ولید فرزند عتبه اند. مجاهد و عطاء می‌گویند: «مراد از دو فریق، مؤمنان و کافرانند به طور عام، که این معنی شامل بدریان نیز می‌شود». «که درباره پروردگارشان» یعنی: در باره دینش، یا در باره ذاتش، یا در باره صفاتش، یا در باره شریعت مقرر وی برای بندگانش؛ «با هم ستیزه کردند پس کسانی که کفر ورزیدند، برایشان جامه‌هایی از آتش بریده شده است» یعنی: آتش دوزخ به‌عنوان لباسی مناسب حالشان برایشان آماده شده است «از بالای سرشان حمیم ریخته می‌شود» حمیم: آب جوشانی است که به وسیله آتش جهنم داغ شده است.

يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿٢٠﴾

«آنچه در شکم آنهاست به آن گداخته می‌شود» صهر: ذوب کردن و گداختن با شدت حرارت است چنان‌که آهن و مس با چنین حرارتی گداخته می‌شوند. یعنی: آنچه در شکمهای آنها از روده‌ها و بافتها و احشاء است، با این آب جوشان گداخته می‌شود (و پوست‌هایشان نیز) بدان گداخته می‌شود.

در حدیث شریف آمده است: «آب جوشان بر سرهایشان ریخته می‌شود و از جمجمه‌هایشان نفوذ کرده به شکم و درونشان می‌رسد و آنچه را که در شکمشان است، می‌سترد و از میان برمی‌دارد تا به پاهایشان می‌رسد و صهر همین است آن‌گاه به حال اول خود بازگردانیده می‌شوند».

وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾

«و برای کوفتن آنان، گرزهای آهنین مهیاست» مقامع: قطعه‌هایی از آهن است که برای وارد کردن ضربه بر آنان مهیا و آماده است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر گزری آهنین از گرزهای دوزخ در زمین نهاده شود آن‌گاه جن و انس هر دو گرد آیند، نمی‌توانند آن را از زمین بلند کنند».

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَيْرِ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾

«هر بار که بخواهند از آن» یعنی: از آتش دوزخ «بیرون روند از شدت غم» یعنی: به سبب شدت غمی که بر آنان مسلط است «در آن» آتش «بازگردانیده می‌شوند» با کوبیدن گرزها بر سرشان «و عذاب سوزان را بچشید» یعنی: در حالی که به آن بازگردانیده می‌شوند، به آنها گفته می‌شود: عذاب آتش سوزان را بچشید.

این جزای آن خصم کافر است اما پاداش خصم مؤمن:

إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُكُونُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٢٣﴾

«بی گمان خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در باغ‌هایی که از زیر آن نهرها روان است درمی‌آورد، در آنجا آراسته می‌شوند» یعنی: خدا ﷻ یا فرشتگان به‌دستور وی آنان را می‌آرایند؛ «به دست‌بندهایی از طلا و آراسته می‌شوند به مروارید» قشیری می‌گوید: مراد مرصع کردن دست‌بندها به مروارید است. هرچند بعید نیست که در بهشت دست‌بندهایی از مروارید خالص و میان‌پر نیز وجود داشته‌باشد چنان‌که در آن دست‌بندهایی از طلای خالص وجود دارد. در حدیث شریف آمده است: «زیورات مؤمن در بهشت تا همانجایی می‌رسد که آب وضویش بدان می‌رسد». «و لباسشان در آنجا از ابریشم است» در مقابل لباس اهل دوزخ که از آتش است. یعنی: لباس ابریشمین که در دنیا بر ایشان حرام بود، در آخرت برایشان حلال است.

باید یادآور شد که در دنیا پوشیدن ابریشم بر مردان حرام و بر زنان حلال است و استعمال طلا نیز به عنوان زیور بر زنان حلال می‌باشد اما بهره‌گیری از ظروف طلا و نقره در خوردن و آشامیدن - هم بر مردان و هم بر زنان - حرام مطلق می‌باشد.

وَهْدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهْدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ ﴿٢٤﴾

«و مؤمنان «به سخن پاکیزه رهنمون شدند» در دنیا. به‌قولی: مراد از (الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ): (سخن پاکیزه)، کلمه طیبه «لا اله الا الله» است. اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است؛ از جمله این‌که: مراد از آن الحمدلله، یا قرآن، یا سخن پاکیزه در آخرت است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «به بهشتیان تسبیح‌گفتن الهام می‌شود چنان‌که نفس کشیدن». «و به‌سوی راه ستوده رهنمون شدند» که همانا دین مقدس و پایدار اسلام است.

إِنَّ الذَّبِيحَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعُرَفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَكْمِ يُظَلِّمْ نَفْسَهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿١٥﴾

«بی گمان کسانی که کافر شده‌اند و از راه خدا باز می‌دارند» یعنی: کسانی را که قصد داخل شدن به دین خدای عزوجل را دارند، از ورود به آن باز می‌دارند «و» باز می‌دارند از «مسجد الحرام» به قولی: مراد از آن خود مسجد الحرام است. به قولی دیگر: مراد کل سرزمین حرم است زیرا مشرکان رسول خدا ﷺ و اصحابشان را در روز حدیبیه از ورود به سرزمین حرم بازداشتند. به قولی دیگر: مراد از آن همه مکه است «که آن را برای مردم - اعم از مقیم در آنجا و بادیه‌نشین - یکسان قرار داده‌ایم» یعنی: مسجد الحرام را برای عموم مردم؛ اعم از مجاوران و زائران آن یکسان قرار داده‌ایم که در آن به طور برابر نماز می‌گزارند و طواف می‌کنند. مراد از: (وَالْبَادِ) کسانی هستند که به قصد ادای مناسک و زیارت و عبادت به سوی مسجد الحرام می‌آیند، اعم از بادیه‌نشینان یا غیر آنان.

فقها درباره حکم این آیه اختلاف نظر دارند. مالک رحمته الله می‌گوید: مقیمان و مسافرانی که به مکه وارد می‌شوند، همه در سراها و منازل مکه حقی برابر دارند. جمعی بر آنند که واردشونده به مکه می‌تواند در هر جایی که یافت، فرود آید و صاحب منزلی که او در آن فرود می‌آید - چه خوش باشد چه ناخوش - مکلف است که او را جای دهد. اما جمهور فقها بر آنند که سراها و منازل مکه مانند مسجد الحرام نیست و صاحبان آنها می‌توانند مسافران را از فرود آمدن در آن بازدارند. احناف نیز برخلاف رأی جمهور، با این آیه کریمه بر ممنوع بودن جواز فروش و اجاره دادن منازل مکه استدلال کرده و گفته‌اند: از آنجا که مراد از مسجد الحرام در این آیه، تمام مکه است و با توجه به این که از رفتار عملی رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز - که استفاده از خانه‌های مکه را عملاً برای همه مساوی قرار دادند - چنین استنباط می‌شود که مراد از آن همه مکه است بنابراین، فروش و به اجاره دادن منازل مکه جواز ندارد.

«و هر کس بخواهد در آن از سر ستمگری الحاد کند او را از عذابی دردناک می‌چشانیم» الحاد در اینجا به معنای عدول و گرایش از راه میانه و جاده حق و

استقامت است. به قولی: مراد از این شخص ستمگر، کسی است که جرمی را در خارج از حرم مرتکب شده آن گاه به حرم پناه می برد تا از کیفر آن جرم بگریزد. به قولی: مراد از الحاد، شرک و قتل است. به قولی دیگر: مراد ارتکاب معاصی است در آن به طور عام. ملاحظه می کنیم که در این آیه حتی صرف اراده کجروی در مکه - بی آن که آن اراده به عمل گناه بینجامد - مستوجب مؤاخذه معرفی شده است و این نشان می دهد که صرف نیت و اراده انجام گناه در مکه، هرچند به عمل گناه نیز نینجامد، مستوجب محاسبه است. البته این حکم مخصوص مکه است نه اماکن دیگر؛ به سبب حرمت بزرگی که مکه دارد و به جهت این که مکه جای پاکسازی نفس و محل توبه و پاکی از کلیه گناهان است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبدا بنانیس را با دو مرد که یکی از آنها مهاجر و دیگری از انصار بود، به مأموریتی فرستادند، در میان راه بحث افتخار به نسب در میان آنها بالا گرفت و عبدالله بنانیس به خشم آمده مرد انصاری را کشت آن گاه از اسلام مرتد شده به مکه گریخت. پس این آیه درباره وی نازل شد. به روایت دیگری از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابوسفیان بن حرب و یاران وی نازل شد آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واصحابشان را در سال حدیبیه از مسجدالحرام بازداشتند.

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿٦٦﴾

«و» یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم «چون برای ابراهیم جای خانه کعبه را معین کردیم» تا آن را برای عبادت حق تعالی بنا کند. بوأنا: معین و واضح ساختیم و در همانجا بر او «این» پیام را نازل کردیم «که با من چیزی را شریک مقرر مکن» گویی به او گفته شد: مرا در این خانه به یگانگی پرستش کن «و خانه مرا پاک کن» از شرک و پرستش بتان «برای طواف کنندگان» به آن خانه «و قیام کنندگان» در آن برای نماز «و رکوع کنندگان و سجده کنندگان» یعنی: برای نمازگزاران.

آیه کریمه متضمن طعن و توبیخ کسانی از مقیمان بیت الحرام است که در آن شرک ورزیده‌اند. یعنی: ای ساکنان حریم بیت و ای مدعیان ولای ابراهیم! بدانید که توحید و یگانه‌پرستی و پاک‌نگاه‌داشتن حریم بیت از شرک و بت‌پرستی، شرط حق تعالی بر پدران ابراهیم علیهم‌السلام و کسانی که بعد از وی می‌آیند بود اما شما به این شرط و به ولای پدران وفادار نماندید بلکه شرک آورده و در خانه کعبه بتان رانصب کردید و در نتیجه با این کارتان کعبه را به پلیدی آلودید.

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكِ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَكُم مِّنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿١٧﴾

«و در میان مردم برای حج ندا درده» جمعی از مفسران گفته‌اند: چون ابراهیم علیهم‌السلام از بنای کعبه فارغ شد، جبرئیل علیه‌السلام نزد وی آمد و به وی دستور داد تا در میان مردم برای حج بانگ برآورد. نقل است که ابراهیم علیه‌السلام گفت: این پیام را چگونه به مردم ابلاغ کنم، درحالی که صدای من به آنان نمی‌رسد؟ جبرئیل علیه‌السلام گفت: تو بانگ برآور و رساندنش بر عهده ما. آن‌گاه ابراهیم علیه‌السلام بر مقام خود و به‌قولی بر فراز حجرالاسود و به‌قولی بر فراز صفا و به‌قولی بر فراز کوه ابوقیس برآمد و چنین ندا درداد: هان ای مردم! بدانید که پروردگار شما خانه‌ای برای خود برگرفته و بر شما حج این خانه را فرض گردانیده پس پروردگارتان را اجابت گوید، لبیک اللهم لبیک. نقل است که: کوهها همه سر خم کردند و خداوند متعال صدای ابراهیم علیه‌السلام را به همه اطراف و اکناف زمین و نیز به همه کسانی که در رحمهای مادران و پشت‌های پدرانشان بودند، رسانید پس همه چیزهایی که صدای ابراهیم علیه‌السلام را شنیدند - اعم از سنگ و درخت و غیره - و همه کسانی که خدای عزوجل تا روز قیامت بر آنان مقدر کرده که به حج خانه کعبه مشرف شوند، پاسخ دادند: «لبیک اللهم لبیک: به فرمان حاضریم بارخدا! به فرمان حاضریم». این همان مضمونی است که ابن‌کثیر آن را از ابن‌عباس و مجاهد و عکرمه و سعیدبن جبیر و جمعی دیگر از سلف صالح نقل کرده است. والله اعلم.

آری! ای ابراهیم! در میان مردم برای حج ندا درده «تا» زایران «به‌سوی تو پیاده و سوار بر هر شتر لاغری بیایند» ضامر: شتر لاغری است که سفر آن را خسته و رنجور

کرده است. یعنی: تا شتران سرنشینان خود را به حج آورند «از هر فج عمیقی» یعنی: از هر راه دوری. مجاهد می‌گوید: مردم تا آن زمان در سفر حج بر مرکب سوار نمی‌شدند پس خداوند ﷻ سوارشدن بر مرکب و نیز تجارت در مراسم حج را به آنان رخصت داد، هم در این آیه و هم در آیه بعدی:

**لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنَ بَيْمَاتِهِ
الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ﴿٣٨﴾**

«تا شاهد منافی برای خویش باشند» به قولی: مراد از منافع، ادای مناسک حج است. به قولی دیگر: مراد، تجارت و ذبح هدایا و قربانی‌هاست. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد، منافع دنیا و آخرت هر دو است» «و تا نام خدا را در روزهای معلومی یاد کنند» یعنی: تا نام خدا ﷻ را در هنگام ذبح هدایا و قربانی‌ها یاد کنند. «ایام معلومات» نزد مالک و ابویوسف و محمدبن حسن از یاران ابوحنیفه، همان ایام النحر، یعنی روز عید قربان و دو روز بعد از آن است اما در رأی ابوحنیفه و شافعی: «ایام معلومات» عبارت است از: ده روز اول ذی‌الحجه که آخرین آن روز عید قربان می‌باشد. و اکثر مفسران نیز بر این نظر اند.

آری! تا نام خدا ﷻ را یاد کنند «بر ذبح آنچه که خدا به آنان از چهارپایان مواشی» یعنی: شتر و گاو و گوسفند «روزی داده‌است پس، از آنها بخورید» خوردن حاجی یا قربانی‌کننده از گوشت هدیه یا قربانی خویش، سنت است. از نظر احناف، خوردن اهداکننده هدیه از گوشت هدیه نافله و هدیه حج تمتع و قران جواز دارد اما خوردن حاجی از گوشت حیوان مذبوحه‌ای که آن را بر اثر ارتکاب جنایت در حج ذبح می‌کند، در نزد هیچ یک از فقها جواز ندارد «وبه درمانده فقیر بخورانید» بؤس: شدت فقر است پس اطعام فقرا از گوشت هدیه امر لازمی است و این امر در نزد امام ابوحنیفه رحمته الله مستحب می‌باشد.

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٣٩﴾

«سپس باید آلودگی خود را بزدايند» يعنى: بايد حجاج و معتمران آلودگى هاى خود - چون درازى موها، ناخن ها و غيره - را از خود دور کنند و اين کار در روز عيد قربان انجام مى شود «و بايد که به نذرهای خود» که در مناسک حج در مورد انجام دادن نيکوکارى ها بر گردن مى گيرند «وفا کنند» يا معنى اين است: بايد واجبات حج خویش را به جای آورند «و بايد که بر گرد آن بيت عتيق طواف کنند» و اين طواف، «طواف افاضه» است که از فريض حج مى باشد، يعنى همان طوافى که وقت آن بعد از رمى جمره عقبه در روز عيد قربان آغاز مى شود. البته در حج طواف واجبى است که عبارت است از: طواف وداع و نيز طواف سستی است که عبارت است از: طواف قدوم. و خانه کعبه را «عتيق» ناميدند زيرا - چنان که در حديث شريف آمده است - خداوند متعال آن را از تسلط جباران و ستمگران آزاد ساخته است. به قولی ديگر: عتيق به معنای «کریم» است، يعنى خانه بزرگ و گرامی. به قولی ديگر: عتيق، يعنى خانه کهن و قديمی زيرا نخستين خانه اى که بر روى زمين ساخته شد، خانه کعبه بود و بعد از آن بيت المقدس بنا شد.

ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ. وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يَمِثِلُنَّ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿٣٠﴾

«اين است حکم و هر کس حرمت خدا را تعظيم کند پس اين برايش نزد پروردگارش بهتر است» حرمت: عبارت از شعایر و عباداتی است - چه در حج و چه در غير آن - که قیام به آنها واجب و کوتاهی در انجام آنها حرام است؛ و تعظيم و بزرگداشت آنها عبارت است از: عمل کردن به موجب آنها و اجتناب از هر امری که مخالف مقتضای آنهاست «پس اين» تعظيم و بزرگداشت «برای او نزد پروردگارش بهتر است» در آخرت، نه سستی، بی توجهی و بی حرمتی به چیزی از اين شعایر و مقدسات «و برای شما مواشى حلال کرده شد» که عبارتند از شتر و گاو و گوسفند «مگر آنچه بر شما خوانده مى شود» از محرمت که عبارت است از: گوشت خودمردمه (مردار) و ديگر محرماتی که همراه با آن در سوره های بقره، مائده، انعام و نحل ذکر

شده است «پس، از پلیدی بتان اجتناب کنید» رجس: نجاست و پلیدی است. البته نجاست شرک از مشرک جز با ایمان دور نمی‌شود چنان‌که نجاست حسی جز با آب برطرف نمی‌گردد «و از سخن دروغ اجتناب کنید» قول الزور: سخن ناروا و دروغ و افترا، یا گواهی دروغ است. حق تعالی میان شرک و «قول الزور» جمع کرد زیرا شرک ورزیدن به خداوند عَلَّاهُ، در واقع سخن و گواهی‌ای دروغ و افترا بیش نیست. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «گواهی دروغ برابر با شرک آوردن به خداوند متعال است» و سه‌بار این سخنشان را تکرار کردند.

حُنْفَاءٌ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿٣١﴾

«در حالی که برای خداوند حنفاء باشید» حنفاء: جمع حنیف به معنی گرایش‌یابنده از دین باطل به سوی دین حق است. یعنی خالصانه به سوی حق تعالی گرویده و از هر چه که بجز او مورد پرستش قرار می‌گیرد، بی‌زاری جوید «نه شریک‌گیرندگان برای او» چیزی از چیزها را «و هر کس به خدا شرک ورزد پس چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده» به سوی زمین. یعنی از بلندای ایمان به سوی حنیض کفر انحطاط کرده است «و مرغان او را ربوده‌اند» یعنی: مرغان لاشخوار، گوشت و پوست وی را پاره‌پاره کرده و او را با چنگالهای خود دریده و ربوده‌اند «یا باد او را در مکانی دور افکنده است» و فروکوفته است، به گونه‌ای که هیچ امیدی به نجات وی باقی نمانده، استخوانهایش ریزریز و گوشت بدنش در هم کوفته، پاره‌پاره و نابود شده است. پس همچنین است کسی که به خدای سبحان شرک آورد زیرا اعمال صالح چنین کسی هدر و حبط (هدر) گردیده و به زودی انتقام و مجازات الهی به سراغ وی خواهد آمد.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمَ شَعْبَكَ اللَّهُ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴿٣٣﴾

«این است» حکم «و هر کس شعایر خدا را» یعنی: نشانه‌های دین وی را «بزرگ دارد» که حیوان اهدا شده در حج و دیگر مناسک و مشاعر آن شامل این شعایر می‌شود چنان‌که مساجد و عبادات نیز از آن جمله‌اند «پس در حقیقت این» تعظیم و بزرگداشت شعایر خدا ﷻ «از تقوای دلهاست» دل به یادآوری مخصوص شد زیرا دل مرکز تقوی است. بزرگداشت حیوان اهدا شده به حرم در آن است که از حیوانات فربه و گران قیمت انتخاب شود.

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٣٤﴾

«برای شما در آنها» یعنی: در شعایر حج مخصوصا «منافعی است» مراد در اینجا: حیوانات هدی و مخصوصا شتر است و از جمله منافع آنها سوارشدن بر آنها، استفاده از شیر آنها، بهره‌گیری از نسل و از پشم آنها و دیگر منافع است «تا میعاد معین» که همانا وقت ذبح آنهاست. احناف برآنند که منفعت گرفتن از شتر قربانی و هدی بعد از روان کردن آن به مقصد ذبح‌گاه، جایز نیست مگر در حالت اضطرار «آن‌گاه جای فرود آمدن آنها» یعنی: جای قربانی کردن آنها «در بیت العتیق است» یعنی: باید شتران هدی به نزدیک خانه کعبه در سرزمین حرم آورده شوند و در آنجا ذبح گردند.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِنَّهَا كُفْرٌ بِاللَّهِ وَكِبْرٌ فَالَهُ: أَسْلِمُوا وَيَشْرِ الْمُخْبِتِينَ ﴿٣٥﴾

«و برای هر امتی» از امت‌های قبل از شما «منسکی معین ساخته ایم» یعنی: برای هر امتی، عیدی یا مکانی جهت ذبح قربانی‌های آن قرار داده‌ایم «تا نام خدا را» به تنهایی «یاد کنند» و هدی و مناسک خود را تنها برای او انجام دهند «بر آنچه از چهارپایان مواشی که به آنان داده است» یعنی: نام خدا را در هنگام ذبح مواشی‌ای که روزیشان گردانیده است، یاد کنند. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است: «دو گوسفند

قوچ ابلق شاخ‌داری را نزد رسول خدا ﷺ برای ذبح آوردند، آن حضرت ﷺ نام خدا ﷻ را بردند و تکبیر گفتند آن‌گاه پای خویش را بر یک جانب روی هر یک از گوسفندان گذاشته و آنها را ذبح کردند». خاطر نشان می‌شود که آن دو گوسفند، قربانی آن حضرت ﷺ بود «پس خدای شما خدایی یگانه است» و هم اوست که تمام ادیان آسمانی را فرود آورده است «پس به او منقاد شوید» با گردن نهادن به طاعت و عبادتش «و فروتنان را بشارت ده» محبتین: فروتنان نرم‌دل، خشوع‌کننده و مخلص به بارگاه خداوند ﷻ اند. آری، ای محمد ﷺ! بشارتشان ده به آنچه که خداوند متعال برایشان از ثواب بسیار و عطای بزرگش آماده ساخته است.

سپس حق تعالی در توصیف فروتنان می‌فرماید:

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُتَّقِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ يُنْفِقُونَ



«آنان که چون نام خدا یاد شود، دل‌هایشان خشیت یابد» یعنی: به سخت‌ترین خوف هراسناک شوند و از مخالفت خداوند ﷻ حذر کنند؛ به سبب کمال یقین و قوت ایمانشان «و آنان که بر هر چه بر سرشان آید» از بلایا و محنتها در راه طاعت خداوند متعال «صبرپیشگانند و برپادارندگان نمازند» در اوقات آن و با رعایت ارکان و آداب آن «و آنان که از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند» یعنی: اموالشان را در امور خیر به مصرف می‌رسانند و صدقه می‌کنند. پس «محبتین»، یعنی مخلصان خاشع و خداترس، دارای چهار وصف یاد شده‌اند.

وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعْتِيرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجِلَتْ جُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

«و شتران فربه را برای شما از جمله شعایر خدا قرار داده‌ایم» همان شترانی را که به خانه کعبه اهدا می‌کنید. در این باره که آیا اطلاق نام «بدنه» بر گاو هم صحیح است یا

خیر؟ میان فقها اختلاف است. در مذهب امام ابوحنیفه و جمعی دیگر از تابعان و صحابه رضی الله عنہم، اسم «بدنه» که مفرد «بدن» است بر شتر و گاو هر دو اطلاق می‌شود و به سبب درشت بودن اندام و فربهی حیوان به آن «بدنه» می‌گویند «برای شما در آنها خیر است» یعنی: برای شما در آنها منافی دینی و دنیوی است. چنان‌که گذشت «پس نام خدا را بر آنها یاد کنید» در هنگام ذبح آنها «درحالی که بر پای ایستاده‌اند» صواف: یعنی: در حالی ایستاده‌اند که چهار دست و پای آنها ردیف شده است زیرا شتر به هیأت ایستاده ذبح می‌شود و یک دست آن در هنگام ذبح بسته می‌شود تا حرکت نکند و کار ذبح را مختل نگرداند «پس چون پهلوهای آنها بر زمین افتد» یعنی: چون آن حیوانات بعد از ذبح و خروج روح از بدن آنها به پهلو درغلتنند؛ «از آنها بخورید» قرطبی می‌گوید: «علما برآنند که خوردن شخص از گوشت هدی خویش، مستحب است و اجر و پاداش دارد». «و به قانع و معتر بخورانید» قانع: فقیری است که به آنچه دارد راضی است و از کسی سؤال نمی‌کند. اما معتر: فقیری است که خود را بر شما پیش می‌افکند تا به وی چیزی بدهید «این‌گونه آنها را برای شما رام گردانیدیم» که به خواسته شما در رفتن به ذبح‌گاهها گردن می‌نهند و در نتیجه، آنها را ذبح می‌کنید و از آنها نفع می‌برید، بعد از آن‌که در سواری، حمل بار، دوشیدن شیر و مانند این‌ها رام شده شما بودند «باشد که شکر کنید» این نعمتی را که خدای منان بر شما ارزانی کرده است.

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَآؤَهَا وَلَكِنَّ يَنَالُهُ النُّقُوى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِشُكْرِىَ اللَّهُ عَلَى مَا هَدَيْكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٧﴾

«هرگز گوشت‌های آنها به خدا نمی‌رسد» یعنی: گوشت‌های این شترانی که آنها را به جهت رضای حق تعالی صدقه و قربانی می‌کنید، به سوی باری تعالی بالا نمی‌رود «و نه خونهای آنها» که در هنگام ذبح بر زمین ریخته می‌شود. آری! هیچ یک از اینها از حیث این‌که گوشت و خونند به خدا رضی الله عنہم نمی‌رسند «ولی این تقوای شماست که به

وی می‌رسد» یعنی: پاکی و تقوای دل‌های شما همان چیزی است که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آن را می‌پذیرد و بر آن پاداش می‌دهد «این گونه آنها را برای شما رام گردانید تا خدا را به بزرگی یاد کنید به شکر آن که شما را راه نمود» به سوی خود؛ باآموختن دین و شریعت و هموار کردن راه رضا و محبت خویش. مراد از **(لَشْكُرُوا لِلَّهِ)** الله اکبر گفتن ذبح‌کننده در هنگام ذبح است. این آیه دلیل مشروعیت جمع کردن میان «بسم‌الله» و «الله اکبر» در هنگام ذبح است «و محسنان را بشارت ده» به دریافت پاداش الهی. اطلاق نام «محسن» بر هرکسی که از وی به جهت رضای خدا جَلَّ جَلَلُهُ سخن یا عمل خیری صادر شود، صحیح است.

ابن‌منذر از ابن‌عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که فرمود: مشرکان در هنگام ذبح حیوانات، خون آنها را به سوی کعبه می‌ریختند و آن خونها را به سوی کعبه می‌افشاندند پس مسلمانان نیز خواستند تا چنین کنند، این بود که خداوند متعال نازل فرمود: **(لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا...)**.

در نزد امام ابوحنیفه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ادای قربانی بر مالک نصابی که مقیم باشد نه مسافر، واجب است، به دلیل این حدیث شریف: «من وجد سعة فلم يضح فلا يقربن مصلانا: هر کس در زندگی مادی خویش گشایشی یافت و قربانی نکرد پس به مصلاهی ما نزدیک نشود».

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾ (۲۸)

«قطعا خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند» یعنی: خداوند جَلَّ جَلَلُهُ غائله‌ها و توطئه‌های مشرکان را از مؤمنان دفع می‌کند. به‌قولی معنی این است: خداوند جَلَّ جَلَلُهُ حجت مؤمنان را بلند و برتر می‌گرداند «زیرا خدا هیچ خیانتکار کفوری را دوست ندارد» بلکه ناسپاسان و خائنان در عهد‌ها و امانت‌ها، نزد خدای سبحان منفورند و هیچ محبوبیتی ندارند.

بعد از آن که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ با طرح موضوع دفاع از مسلمانان، آنان را در بلندترین درجات اطمینان قرار داد، به ایشان اذن قتال می‌دهد:

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣١﴾

«به کسانی که کفار با آنان می‌جنگند اذن قتال داده شد، به سبب این که آنان مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خداوند بر نصرت دادنشان تواناست» و این بشارت به پیروزی مؤمنان است.

در بیان سبب نزول آمده است: مشرکان مکه اصحاب رسول خدا ﷺ را با دست و زبان مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند، اصحاب از این وضع نزد رسول خدا ﷺ شکایت می‌بردند اما آن حضرت ﷺ به ایشان می‌فرمود: صبر کنید و شکیبایی ورزید زیرا من هنوز به جنگیدن فرمان نیافته‌ام. تا این که آن حضرت ﷺ مأمور به هجرت شدند و خدای سبحان این آیه کریمه را در سال دوم هجری در مدینه نازل نمود. آری! بعد از آن که خدای عزوجل مؤمنان را در هفتادواندی آیه به خودداری از جنگ فراخواند، این اولین آیه‌ای است که در مورد رخصت دادن به جنگ نازل شده است. البته اجازه دادن جنگ برای مؤمنان، از جمله دفاع الهی از ایشان، یعنی از مصادیق روشن آیه (۳۸) از همین سوره است: (إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا...).

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَكَانُوا حَرَابًا ﴿٤٠﴾

«همان کسانی که به ناحق از دیارشان بیرون رانده شدند» مراد از دیار، شهر مکه است «جز به سبب آن که می‌گفتند: پروردگار ما خداست» یعنی: آنها هیچ گناهی نداشتند ولی فقط به خاطر این سخن‌شان که می‌گفتند: پروردگار ما خدا ﷻ است، از خانه و کاشانه‌شان بیرون رانده شدند، درحالی که این سخن، سخن حقی است پس بیرون راندنشان به سبب این سخن، عملی ناحق و ناروا و ستمی آشکار بوده است «و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌های راهبان و معابد نصارا و معابد یهود و مساجد مسلمانان که نام خدا در آنها بسیار یاد کرده می‌شود،

ویران ساخته می‌شد» یعنی: اگر این جنگ و پیکار با دشمنان که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ برای انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و مؤمنان مشروع ساخته است نبود، قطعاً اهل شرک بر اوضاع مسلط می‌شدند و همه اماکن و مواضع عبادت از روی زمین برچیده می‌شد لذا ای مؤمنان! برای برپاداشتن دین خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ و اقامه ذکر وی بجنگید. پس صوامع: عبارت است از صومعه‌های راهبان، بیع: عبارت است از کنیسه‌های نصارا - که واحد آن «بیعه» است، صلوات: عبارت است از کنیسه‌های یهودیان و مساجد: عبارت است از معابد مسلمین. به‌قولی دیگر معنی این است: اگر این دفع و طرد نمی‌بود، قطعاً در زمان موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ کنیسه‌ها، در زمان عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ صومعه‌ها و بیعه‌ها و در زمان محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ مساجد ویران ساخته می‌شد «و قطعاً خدا کسی را که قصد نصرت وی کند، نصرت می‌دهد» مراد از نصرت دادن خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ: نصرت دادن دین و اولیای وی است «زیرا خداوند سخت قوی است» و بر یاری دادن دوستانش تواناست و «عزیز» و غالب است پس قطعاً از دشمنانش انتقام می‌گیرد. شایان ذکر است که خدای عزوجل این وعده‌اش را با تسلط کردن مهاجران و انصار بر سردمداران عرب و کسرها و قیصرهای عجم محقق ساخت و سرزمین و دیار آنان را برای امت اسلام به ارث نهاد.

این آیه متضمن نهی از ویران کردن معابد اهل ذمه است ولی اهل ذمه این اجازه را ندارند که معابد جدیدی احداث نمایند، یا معابد قدیمی خود را چه از نظر عرض و چه از نظر ارتفاع توسعه دهند و اگر معابدشان را توسعه دادند، برداشتن آن توسعه واجب است اما مسلمانان نباید معابد آنها را به مساجد تبدیل کرده و در آنها نماز بگذارند.

الَّذِينَ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤١﴾

آری! حق تعالی نصرت می‌دهد «کسانی» را «که اگر آنان را در زمین تمکین دهیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و به معروف امر می‌کنند و از منکر نهی می‌نمایند» که این اوصاف و خصوصیات امت ربانی و نشانه دولت و شوکت آنهاست.

با این آیه، حق تعالی امر به معروف و نهی از منکر را بر کسانی که ایشان را در زمین تمکین داده و بر قیام به این کار توانایی بخشیده، واجب گردانیده است «و عاقبت همه کارها از آن خداست» و سرانجام همه امور به حکم و تدبیر وی برمی گردد، نه به دیگران. این جمله نیز تأکیدی است بر تحقق وعده حق تعالی در مورد پیروز ساختن دوستانش.

از حضرت عثمان رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «این آیه درباره ما اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد».

پس کسی که آرزوی پیروزی بر دشمنان - اعم از یهود و غیر آنان - را دارد، باید به این چهار وصف متصف گردد، چهار وصفی که مهاجران و مجاهدان اول به آن آراسته شده و به وسیله آن کلید فتح دنیا را در اختیار گرفتند.

وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ ﴿٤٢﴾ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٣﴾

«و اگر تو را تکذیب کنند» ای محمد صلی الله علیه و آله! «قطعا پیش از آنان قوم نوح تکذیب کرده بودند» نوح علیه السلام را «و قوم عاد» هود علیه السلام را «و قوم ثمود» صالح علیه السلام را «و قوم ابراهیم» ابراهیم علیه السلام را «و قوم لوط» لوط علیه السلام را. این آیه تسلیت و دلجویی و تعزیتی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که متضمن وعده الهی به هلاک کردن تکذیب‌کنندگان ایشان از اشراف و سران قریش می‌باشد، همانان که پرچم دشمنی را علیه آن حضرت صلی الله علیه و آله برافراشتند و خدای عزوجل پرچم‌هایشان را واژگون کرد، همان‌گونه که تکذیب‌کنندگان دیگر از امت‌های انبیای ذکر شده را به هلاکت رسانید.

وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾

«و» همچنین تکذیب کردند «اهل مدین» شعب علیه السلام را «و نیز موسی تکذیب شد» از سوی فرعون و کسانش «پس کافران را مهلت دادم» یعنی: عذاب را از آنان به تأخیر افگندم «سپس آنها را فروگرفتم» به عذاب، بعد از سپری شدن آن مهلت «بنگر،

عقوبت من چگونه بود؟» یعنی: بنگر که انکار من بر آنان و دگرگون ساختن نعمتهایی که در آن قرار داشتند و نهایتاً به هلاکت رساندنشان از سوی من چگونه بود؟.

فَكَأَيُّ مِّنْ قَرِيْبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيْهَا خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَبْرُؤُا مُّعْطَلَةٌ وَقَصْرِ

مَشِيْدٍ ﴿٤٥﴾

«و چه بسیار شهرها را - که ستمکار بودند - هلاکشان کردیم و اینک آن شهرها بر سقفهای خود فروافتاده است» به سبب از بین رفتن ساکنان آنها تا بدانجا که سقفهای آنها فرو ریخته و به کلی ویران شده‌اند «و چه بسیار چاه‌های معطل» یعنی: متروک و خالی از صاحبان و ساکنان پیرامونی، که همه هلاک شده‌اند. به قولی معنی این است: آن چاه‌ها از دلوانداختن و رسن کشیدن بی‌استفاده مانده‌اند «و چه بسیار قصرهای بلند و افراشته» مشید: بلند و سر به فلک کشیده است. به قولی: مراد از مشید، گچ‌اندودش ده و آراسته است. یعنی: چه بسیار قصرهای سر به فلک کشیده و آراسته‌ای که از ساکنان خود، یا از اسباب و آلات خود متروک و خالی مانده‌اند. حاصل معنی این است: اهالی بسیاری از شهرها و صحراهایی را که تکذیب و ستم‌پیشه کرده‌اند، به سبب این تکذیب و ستم نابود کردیم پس باید دروغ‌انگاران ستمگر از چنان سرنوشتی بر حذر باشند و به خود آیند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُوْن لَهُمْ قُلُوْبٌ يَعْقِلُوْنَ بِهَا أَوْ ءَاذَانٌ يَّسْمَعُوْنَ بِهَا فَإِنَّمَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ

وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوْبُ الَّتِي فِي الصُّدُوْر ﴿٤٦﴾

«آیا در زمین گردش نکرده‌اند» این تعبیر، مردم را به سفر در نواحی زمین برمی‌انگیزد تا کشتارگاهها و هلاکت‌گاه‌های آن امتهای ستمگر را ببینند و درس عبرت بگیرند «تا دل‌هایی داشته باشند که با آن فهم کنند» یعنی: تا به سبب مشاهده این پدیده‌های عبرت آموز، دل‌هایشان چنان شفاف و آماده شود که بتوانند با آنها بیندیشند و آنچه را که باید، دریابند «یا گوشه‌هایی که با آن بشنوند» آنچه را که باید بشنوند؛ از کلام الهی که

انبیایشان بر آنان می‌خوانند؟ «در حقیقت چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شوند» یعنی: در حواس ظاهری آنان خللی نیست بلکه خللی که هست در عقلا و دل‌هایشان است پس به سبب این خلل، دل‌هایشان مسائل حق را درک نمی‌کند و از مشاهده اماکن عبرت انگیز به خود نمی‌آید.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه ﴿وَمَنْ كَانَتْ فِي هَذِهِ أَعْمَى...﴾: (و هر که در این دنیا کور باشد پس در آخرت هم کور و گمراه‌تر خواهد بود) «اسراء/ ۷۲» نازل شد، ابن ام‌مکتوم گفت: یا رسول الله! پس من که در دنیا کورم، آیا در آخرت هم کور خواهم بود؟ در این هنگام نازل شد: **(فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَرُ ...)**: (در حقیقت چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی دل‌هایی که در سینه‌ها آیند کور می‌شوند).

وَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ



«و از تو به شتاب تقاضای عذاب می‌کنند» از روی تکذیب، ریشخند، دورانگاری و استبعاد زیرا مشرکان شدیداً منکر آمدن عذاب بودند پس زود طلبیدن عذاب از سوی آنان، به شیوه استهزا و تمسخر است «با آن‌که هرگز خداوند وعده‌اش را» در فرودآوردن عذاب، انتقام گرفتن از دشمنان و گرامی داشتن دوستانش «خلاف نمی‌کند» و وعده او پیشی جسته است پس لابد آمدنی است «و در حقیقت یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می‌شمیرید» یعنی: مدت اندک نزد قدرت حق تعالی همانند مدت طولانی است پس یک روز و هزار سال نسبت به حکم او یکسان است و از همین روست که به آنان مهلت می‌دهد اما اگر بخواهد، کار هزار سال را در یک روز تمام می‌کند لذا به تأخیر افگندن عذاب از آنان به سبب عجز و ناتوانی نیست بلکه بنا بر مصالحی است که حق تعالی خود به آن داناتر است. به قولی معنی این است: یک روز از بیم و هراس و سختی آخرت، همانند هزار سال از سالهای دنیا است که پر از ترس و هراس و سختی باشند.

شیخ سعید حوی رحمته الله در تفسیر «الاساس» می گوید: «مردم در عصر ما از دنیای هستی و عمر آن تصورات وسیعی دارند چنان که امروزه در اثر تطور و پیشرفت علوم می گویند که - مثلا - عمر فلان سیاره این مقدار سال است. پس فضای علمی و ذهنی بشر هم اکنون با این آیه بسیار آشناست و این نیز از اعجاز قرآن کریم است.»

حسن بصری؛ می گوید: «سبب به تأخیر انداختن عذاب استیصال و بنیادبرانداز از امت اسلام این است که چنین عذابی مشروط به دو امر است:

۱- خدای سبحان حدی از کفر را نزد خود معین داشته است که هر کس بدان حد برسد، او را عذاب می کند و هر کس به آن حد نرسد، عذابش نمی کند.

ﷺ خدای سبحان قومی را عذاب نمی کند مگر این که بداند حتی یک تن از آنان هم ایمان نمی آورد. و چون این دو شرط محقق شد، حق تعالی انبیائش را فرمان می دهد تا در حق امت هایشان نفرین کنند آن گاه دعای آنها را اجابت کرده و عذاب بنیان برانداز و ریشه کن کننده ای را به سراغشان می فرستد.

وَكَأَن مِّن قَرْيَةٍ أَمَلَتْ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْنَا وَإِلَى الْمَصِيرِ ﴿٤٨﴾

«و چه بسا شهری که مهلتش دادم درحالی که اهل آن ستمکار بود، سپس آن را فروگرفتم و بازگشت به سوی من است» یعنی: چه بسیار مردم شهرهایی که آنها نیز مانند شما کفار زمان رسالت خاتم ﷺ، ستمکار بودند اما من پس از مدتی مهلت دادن به آنان، عذابشان کردم پس بدانید که از عذاب من گریزی ندارید و در نهایت بازگشت همگی به سوی حکم من است.

قُلْ يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٩﴾ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ

كَرِيمٌ ﴿٥٠﴾

«بگو ای مردم! جز این نیست که من برای شما فقط هشداردهنده ای آشکار هستم» و مأموریت من فقط ابلاغ پیامها و هشدارهای الهی است و بس «پس آنان که ایمان

آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، برای آنان است آمرزش» گناهان گذشته‌شان «و»
برای آنان است «روزی نیک» که همانا بهشت برین است.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٥١﴾

«و آنان که در آیات ما سعی کردند» یعنی: در تکذیب و تخطئه و انکار آیات ما
کوشیدند و مردم را از پیروی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کند و سست ساختند، «عاجزکنان»
یعنی: به این پندار و گمان که ما را عاجز می‌کنند و از نزد ما می‌گریزند و ما عذابشان
نمی‌کنیم «آنان» بی‌شک «اهل دوزخند».

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾

«و پیش از تو هیچ رسول و هیچ نبی را نفرستادیم» به‌قولی: رسول کسی است که با
ارسال جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام به‌سوی او به‌طور آشکار و گفت‌وگوی شفاهی و رویاروی
جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام با او، به‌سوی خلق فرستاده شده‌است اما نبی: کسی است که فرستادن وحی
به‌سوی وی یا از طریق الهام است، یا در هنگام خواب و رؤیایش. به‌قولی دیگر: رسول
کسی است که خداوند متعال او را با شریعت ویژه‌ای فرستاده و به‌تبلیغ آن شریعت
مأمورش کرده است اما نبی کسی است که مأمور شده است تا مردم را به شریعت
پیامبری که قبل از وی بوده، دعوت کند و بر وی کتاب مخصوصی نازل نشده‌است.
گفتنی است که حدیث شریف ذیل بر قول اخیر دلالت می‌کند: «چون از رسول خدا
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شمار انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام را پرسیدند، فرمودند: ایشان صد و بیست و چهار هزار تن‌اند اما چون
از شمار رسولان پرسیدند، پاسخ دادند: ایشان صد و سیزده تن‌اند، جمعی اند بسیار».

آری! ما پیش از تو هیچ نبی یا رسولی را نفرستادیم؛ «جز این که چون آرزویی
به‌خاطر می‌آورد، شیطان چیزی در اُمْنیه وی می‌افکند» اُمْنیه: یعنی در سخن و
تلاوت وی «آن‌گاه خدا آنچه را شیطان القا کرده است محو می‌کند» یعنی: القای
شیطان را باطل و بی‌اثر گردانیده آن را زایل و ناپایدار ساخته و از بین می‌برد «سپس

خدا آیات خود را محکم و استوار می‌کند» یعنی: آنها را در دل‌های پیروان مخلص دین خود، پابرجا و ثابت می‌گرداند «و خدا دانای حکیم است» داناست به آنچه که شیطان القا می‌کند و به غیر آن از امور، باحکمت است در همه اقوال و افعال خویش.

گروهی از مفسران در بیان سبب نزول این آیه نقل کرده‌اند: چون رویگردانی قوم رسول خدا ﷺ از دعوت بر ایشان بسیار دشوار آمد، در دل چنین آرزو کردند که کاش بر ایشان چیزی نازل نشود که قومشان را از ایشان برماند و متفر سازد - از بس که بر ایمان قوم خود مشتاق بودند - پس روزی در یکی از باشگاههای قوم خود نشسته بودند و درحالی که سوره: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ بر ایشان نازل شده بود، شروع به تلاوت این سوره بر حاضران کردند و چون به آیه: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّتَّ وَالْعُزَّىٰ﴾ (۱۹) وَمَنۡوَةَ الثَّلَاثَةِ الْأُخْرَىٰ﴾ رسیدند، در اینجا در اثر القای شیطان بر زبانشان چنین جاری شد که: «تلک الغرائق العلی، و ان شفاعتها لترتجی: این غرائق برتر، بی گمان شفاعت آنها امید برده می‌شود». مراد از غرائق: بتان، یا فرشتگان مورد اعتقاد مشرکان است که به پندار آنها - العیاذ بالله - دختران خدایند. پس چون قریش این دو جمله را از آن حضرت ﷺ شنیدند، بسیار شادمان گشتند به طوری که چون رسول خدا ﷺ در آخر آیات سوره نجم سجده کردند، تمام کسانی که در آن باشگاه بودند، اعم از مسلمان و مشرک همه با ایشان سجده کردند و قریش شادمان از این رخداد، از باشگاه متفرق شدند و هر جا که رسیدند، گفتند: امروز محمد خدایان ما را به نیکوترین وجه یاد کرد. در این اثنا جبرئیل علیہ السلام نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: بر مردم چیزی را خواندی که من از نزد خدای عزوجل بر تو نیاورده بودم! رسول خدا ﷺ سخت اندوهگین و نگران شدند، همان بود که خدای عزوجل این آیه را نازل کرد و ایشان را مورد دلجویی قرارداد.

آری! جمعی از مفسران چنین روایتی را نقل کرده‌اند ولی هیچ چیز از این روایت به صحت نرسیده است. چنان‌که ابن‌کثیر، فخرالدین رازی، قرطبی و جمع بسیاری از مفسران بر موضوعی بودن این روایت تأکید کرده و آن را باطل و بی‌اساس دانسته‌اند. بیهقی نیز گفته است: این داستان از جهت نقل ثابت نشده است. ابن‌خزیمه گفته است: این داستان از جعل زنادقه است. بخاری نیز در صحیح خویش روایت قرائت سوره

«نجم» و سجده مسلمانان و مشرکان و انس و جن را نقل کرده ولی در آن از داستان «غرانیق» هیچ ذکری به میان نیاورده است. امام فخرالدین رازی می‌گوید: «عقلا نیز این داستان مردود است، به چندین دلیل؛ و قوی‌ترین آنها این است که: اگر ما وقوع این ماجرا را جایز بدانیم، امان و اطمینان از شریعت خدای عزوجل برداشته می‌شود زیرا در میان کم ساختن از وحی و افزودن بر آن، عقلا هیچ تفاوتی وجود ندارد و اگر بپذیریم که این جمله در اثر القای شیطان بر وحی افزوده شده است، آن وقت - العیاذ بالله - این فرموده خداوند عز وجل باطل می‌شود که: ﴿يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ، وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾: (ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت به سویت نازل شده است ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، پیام او رانرسانده‌ای و خداوند تو را از آسیب مردم نگاه می‌دارد) «مائده / ۶۷».

قرآن نیز از چند وجه و در چندین آیه، بطلان این روایت را روشن کرده است؛ از جمله در این آیه: (و اگر بر ما سخنانی می‌بست، دست راستش را می‌گرفتیم، سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم) «الحاقه ۴۶-۴۷». همچنین در این آیه: (بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم، جز از وحیی که به من می‌شود از چیز دیگری پیروی نمی‌کنم) «یونس/ ۱۵». و نیز در این آیه: (و پیامبر از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید، این نیست جز وحیی که به او فرستاده می‌شود) «نجم/ ۴-۳».

بنابراین، معنی: (شیطان چیزی در امنیه وی افکند) این است که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خاطر خود سخنی را مرور کردند، یعنی «حدیث نفس» نمودند، شیطان آن را بر زبان آورد و آن را در شنوایی‌های مشرکان افکند، بدون آن‌که ایشان به آن امر سخن گفته باشند یا آن حدیث نفس بر زبانشان جاری شده باشد. یعنی: ای پیامبر! این ماجرا که شیطان سخنی را بر شنوایی مردم افکند، نباید تو را به هول و هراس اندازد یا اندوهگین کند زیرا چنین امری برای برخی از انبیای قبل از تو نیز اتفاق افتاده است.

می‌توان گفت که امروزه، کوششهای برخی از منتسبان به مسیحیت و یهودیت در القای شبهات و پخش دروغها و افتراها درباره حقایق اسلام و تأویل بعضی از آیات قرآن بر وجه نادرست، نیز شبیه همین کار شیطان است که خداوند متعال در این آیه از آن یاد

کرده است. سپس بطلان شبهات بی پایه آنان به دست علمای مبارز مسلمان نیز، از باب بطلان و بی اثر ساختن القآت شیطان از سوی خدای سبحان می باشد.

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾

«تا خدا آنچه را که شیطان القا می کند، فتنه ای بگرداند» یعنی: آزمایشی، یا گمراهی ای «برای کسانی که در دلهایشان بیماری است» یعنی: این القای شیطان، گمراهی یا آزمایشی است برای کسانی که در دلهایشان بیماری شک و نفاق است «و نیز» القای شیطان را آزمایش یا گمراهی ای بگرداند «برای آنان که دلهایشان سخت است» یعنی: برای مشرکان «و هرآینه ستمگران» یعنی: منافقان، مشرکان و فاسقان «در ستیزه ای بس دور و درازند» یعنی: آنها با حق و اهل آن در دشمنی بسیار سختی قرار دارند.

وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٤﴾

«و تا آنان که به ایشان علم داده شده است» نسبت به اوصاف جلال و کمال خدای عزوجل و نسبت به دین و آیات وی «بدانند که این وحی از جانب پروردگار تو حق است» یعنی: حقی نازل شده از نزد پروردگار توست «و بدان ایمان آورند» یعنی: بر ایمان به قرآن، ثبات و پایداری ورزند «و دلهایشان برای او خاشع گردد» یعنی: آرامش یابد و نرم و منقاد شود زیرا ممکن نیست که ایمان آوردن به وحی و خشوع و نرم شدن دلها برای آن، در اثر نفوذ و القای شیطان باشد بلکه این امر ثمره نفوذ و تمکین قرآن است «و به راستی خداوند کسانی را که ایمان آورده اند راهبر است» در امور دینشان «به سوی راهی راست» یعنی: به سوی راهی صحیح و متین که هیچ کجی و

انحرافی در آن نیست و در اثر همین رهبری الهی است که آنان متشابهاً دین را با تأویلات صحیح تفسیر می‌کنند.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيئَةٍ مِّنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ عَقِيمٍ



«و کافران همواره از آن در تردیدند» یعنی: آنها همواره درباره قرآن، یا درباره دین در شک و تردیدند «تا بناگاه قیامت برای آنان فرارسد» و بناگاه غافلگیرشان کند «یا عقوبت روزی عقیم به سراغشان بیاید» و آن عذاب روز قیامت است. آن روز از این روی عقیم است که در آن برای کفار گشایش و راحتی نبوده و برایشان بسی بی‌خیر و بدفرجام است. به قولی: مراد از آن، روز جنگی چون روز بدر است که کفار در آن کشته می‌شوند و روز جنگ عقیم است چراکه فرزندان زنان در آن به قتل می‌رسند و آن زنان به منزله زنانی می‌گردند که نازا و ستروند، گویی اصلاً فرزندی نزاده‌اند. اما ابن‌کثیر معنی اول را ترجیح داده و گفته است: «صحیح همان است». از این جهت، حق تعالی در آیه بعد می‌فرماید:

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

«در آن روز، پادشاهی فقط از آن خداست» یعنی: سلطه قاهرانه و استیلای تام و تمام در روز قیامت فقط از آن خدای سبحان است «میان آنان حکم می‌کند و» در نتیجه «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: به مقتضای ایمانشان عمل کرده‌اند «در باغهای پرناز و نعمت خواهند بود» یعنی: در آن باغها مستقر می‌گردند و در انواع ناز و نعمت غوطه‌ور می‌شوند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌ ﴿٥٧﴾

«و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را دروغ شمرده‌اند» یعنی: کسانی که کفر به خدای عزوجل را با تکذیب آیات وی همراه کرده‌اند «برای آنان عذابی خوار کننده خواهد بود» که به نحوی بسیار خفت‌بار آنان را در احاطه خویش می‌گیرد.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّزُقِينَ ﴿٥٨﴾

«و آنان که در راه خدا هجرت کرده‌اند» ایشان مهاجرانی هستند که در طلب رضای باری تعالی از مکه به مدینه هجرت کرده‌اند و نیز همه کسانی که در راه خدا ﷺ و طلب رضایش از خانه و کاشانه خویش هجرت گزیده‌اند «و آن‌گاه کشته شده» اند در جهاد «یا مرده‌اند» در حال هجرت «قطعا خداوند به آنان رزقی نیکو می‌بخشد» در بهشت می‌خورند و می‌آشامند و از ناز و نعمت‌های قطع نشدنی آن بهره می‌گیرند. مراد از دریافت این روزی نیک در بهشت، همانا دریافت بی‌درنگ آن پس از کشته شدن و قبل از برپایی قیامت است زیرا آنان زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می‌خورند. در حدیث شریف آمده است: «ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر تأکل من ثمار الجنة: ارواح شهدا در جوف‌های پرندگان سبز رنگ قرار دارند که از میوه‌های بهشت می‌خورند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «المقتول فی سبیل الله والمتوفی فی سبیل الله بغير قتل هما فی الأجر شریکان: کشته شده در راه خدا و وفات یافته در راه وی بدون قتل، هردو در پاداش شریکند». «و بی‌گمان خداوند بهترین روزی دهندگان است» و بی‌حساب روزی می‌بخشد.

لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ، وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿٥٩﴾

«البته آنان را» یعنی: آن مهاجران در گذشته یا شهید را «به جایگاهی که آن را می‌پسندند» و آن جایگاه به سرشتشان سازگارتر و به خواسته‌هایشان پیوسته تر است

«در می آورد» به علاوه این که در بهشت از نعمت‌هایی برخوردار می‌شوند که نه هیچ چشمی دیده، نه هیچ گوشی شنیده و نه بر دل هیچ بشری خطور کرده است «و هر آینه خدا دانا» است به درجات عمل‌کنندگان و مراتب استحقاقشان «بردبار است» از سر قصور و کوتاهی مقصرانشان می‌گذرد و آنان را به شتاب عذاب نمی‌کند.

❖ **ذَٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرَهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ**

غَفُورٌ ﴿٦٠﴾

بعد از آن که خداوند عز وجل سنتی از سنت‌هایش را در آیات فوق بیان کرد، اینک به بیان سنت دیگری از سنت‌های خویش می‌پردازد: «آری! حکم این است و هر کس نظیر آنچه بر او عقوبت رفته است، دست به عقوبت زند» یعنی: هر کس ظالم را به اندازه ظلمی که بر وی رفته است، مجازات کند و بر آن نیفزاید «سپس مورد تعدی قرار گیرد» یعنی: همان ظالمی که در آغاز بر وی ستم کرده بود، بعد از آن ستم اول، باز بر وی ستم روا دارد «قطعا خدا او را نصرت خواهد داد» یعنی: کسی را که مورد تجاوز و ستم مضاعف قرار گرفته، بر تجاوزگر ستم پیشه یاری خواهد داد «چرا که خدا بخشایشگر آمرزگار است» یعنی: او بر مؤمنان بسیار عفوکننده و بخشایشگر و بسیار آمرزنده است.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره گروهی (سریه‌ای) از صحابه رضی الله عنهم نازل شد که در ماه محرم با جمعی از مشرکان رو در رو شدند، در این اثنا مسلمانان از مشرکان خواهش کردند که در ماه حرام با ایشان نجنگند اما مشرکان نپذیرفته بر جنگ اصرار ورزیدند و بر مسلمانان تجاوز کردند آن‌گاه مسلمانان با آنان جنگیدند و خدای عزوجل ایشان را بر مشرکان نصرت عنایت کرد.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿١١﴾

«این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا» تواناست بر هر آنچه بخواهد و از نشانه‌های توانایی اوست که «شب را در روز درمی‌آورد و روز را در شب درمی‌آورد و به سبب آن است که خدا شنوای بیناست» در آوردن شب در روز و روز در شب به معنای افزودن یکی از آنها به حساب دیگری است زیرا افزودن در یکی از آنها مستلزم کم کردن از دیگری است پس گاهی شب دراز می‌شود و روز کوتاه - چون زمستان - و گاهی روز دراز می‌شود و شب کوتاه - چون تابستان - پس کسی که بر آفرینش همچو پدیده‌های بزرگی توانا باشد، بی گمان بر یاری دادن مظلوم، پاداش دادن مطیع و مجازات کردن عاصی نیز تواناست و خداوند عَلَّامٌ به سخنان بندگانش شنوا و به احوالشان بیناست و هیچ چیز از حرکات و سکنتاشان بر او پنهان نمی‌ماند لذا مظلومان را بی یار و یاور نمی‌گذارد.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَبَدٌ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ

الْكَبِيرُ ﴿١٢﴾

«آری! این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا خود حق است» پس دین وی حق است، عبادت وی حق است، نصرت دادن اولیائش علیه دشمنانش حق است، وعده وی حق است و او خود حق است زیرا وجودش واجب و به ذات خود ثابت و قائم است و وجوب وجود و یگانگی او مقتضی آن است که او مبدأ و منشأ تمام موجودات بوده و همه چیز، در قلمرو قدرت و در بند اراده او باشد «و آنچه بجز او می‌پرستند» که بتان از جمله آنهایند «باطل است» که هیچ ثبوت و حقیقتی ندارد. همچنین معبودان دروغین از آن روی باطل اند که برخلاف پندار باطل پرستان، خدا نمی‌باشند «و این» نصرت «به سبب آن است که خدا هموست والا و بلند مرتبه» یعنی: خداوند متعال بر همه چیز برتر، از همتایان و مشابهان مقدس و منزّه و از آنچه ستمگران می‌گویند پاک و مبراست «کبیر است» یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علو و عظمت وی است که مظلومان را یاری می‌دهد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿٦٣﴾

«آیا ندیدی که خدا از آسمان آبی فرود آورد آن گاه زمین بر اثر آن سرسبز و خرم می گردد» با گیاهانی که در آن می روید، بعد از آن که خشک و پژمرده بود «بی گمان خداوند لطیف است» پس علم و فضل وی به هرچیز کوچک و بزرگی احاطه دارد و او دقیق و باریکبین است «آگاه است» به تدبیر و سامان دهی امور بندگان و بر آنچه که به صلاح ایشان می باشد.

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٦٤﴾

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست» در آفرینش، در ملک، در فرمانروایی و در تصرف پس همه محتاج رزق و روزی وی اند «و بی گمان خداوند بی نیاز است» و به چیزی احتیاج ندارد، درحالی که همگان به وی محتاجند «حمید است» یعنی: در هرحالی سزاوار ستایش و حمد و سپاس است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٦٥﴾

«آیا ندیدی که خدا آنچه را در زمین است» از چهارپایان، درختان، رودخانه ها، معادن، خاک، آب، هوا، عناصر و غیره «برای شما رام گردانید» و این اشیا را برای منافع شما پدید آورد «و کشتی ها را که در دریا به فرمان او روانند» یعنی: همچنین کشتی ها را درحال شناوربودن آنها در دریا برای شما رام گردانید «و آسمان را از آن که جز به اذن خودش بر زمین فروافتد، نگاه می دارد» زیرا خداوند متعال آسمان را بر اوصافی آفریده که مستلزم حفظ اجرام و کهکشانهای آن در جایگاهها و مدارات معین آن می باشد، بی آن که بیفتند یا از مدارات خود تغییر جهت دهند مگر آن گاه که خودش بخواهد، آنها به امر و مشیت وی فرومی افتند چنان که به بعضی از شهاب سنگها اجازه می دهد که بر زمین بیفتند «بی گمان خداوند نسبت به مردم رئوف و

رحیم است» یعنی: به آنان بسیار بارأفت و بسیار مهربان است، از آنجا که این پدیده‌ها را برای آنان رام و مسخر ساخته و از آنجا که آسمان را نگه داشته تا بر زمین نیفتد.

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ﴿٦٦﴾

«و اوست آن که شما را زندگی بخشید» بعد از آن که جماد بودید «سپس شما را می‌میراند» در هنگام به پایان رسیدن عمرهایتان «و باز شما را زنده می‌کند» در هنگام برانگیختن برای حساب و عقاب «بی‌گمان انسان سخت ناسپاس است» یعنی: انسان سخت منکر نعمت‌های خدای سبحان بر خویشتن است، با آن که این نعمتها آشکارند نه پنهان و انکار قدرت خدای عزوجل بر زنده کردن بعد از مرگ نیز از همین باب است، با آن که انسان نیک می‌داند که چگونه خدای منان او را از کتم عدم به هیأت بشری تمام آراسته، آفرید و باز با نعمتهایش او را رشد و پرورش داد تا به کمال وجودی‌اش رسانید.

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنْزِعُ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ وَاذْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَرَكْلًا هَدَىٰ

مُسْتَقِيمٌ ﴿٦٧﴾

«برای هر امتی منسکی قرار داده‌ایم» یعنی: برای هر اهل دینی از امت‌های گذشته، شریعت خاصی وضع نمودیم، به گونه‌ای که هیچ امتی از شریعت ویژه خود به غیر آن از شرایع تخطی نکند. منسک در کلام عرب در اصل به معنای جایی است که انسان در آن تردد و رفت‌وآمد می‌کند به همین جهت اعمال و مشاعر حج را «مناسک» نامیدند زیرا مردم در آنها تردد و رفت‌وآمد می‌کنند پس منسک عبارت است از: محل ادای طاعت. به قولی دیگر: منسک عبارت از حیوانات ذبح شده قربانی است. وجه دیگر در تفسیر آن این است: برای هر امتی موضعی قرار دادیم که در آن حج و قربانی می‌کند^۱

^۱ علامه سید ابوالحسن ندوی در کتاب خود: «الأركان الأربعة» در مورد بقایای مناسک و مواضع مخصوص زیارت و عبادت امت‌های مختلف گذشته، به تفصیل سخن گفته است، محققان می‌توانند به آن رجوع نمایند.

«که آنان بدان عمل می‌کنند» یعنی: هر امتی دارای شریعت مخصوص به خود است که به آن عمل می‌کند و هر ملتی دارای مناسک و شعایر معین و زیارتگاه‌ها و معابد مخصوصی است که فقط به آن مشغول است نه به غیر آن. مثلاً تورات شریعت امتی است که از زمان بعثت موسی علیه السلام تا بعثت عیسی علیه السلام به سر می‌برده‌اند، انجیل شریعت امتی است که از بعثت عیسی علیه السلام تا بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به سر می‌برده‌اند و قرآن شریعت مسلمین است که تا یوم القیامه برقرار می‌باشد «پس نباید که در این امر با تو منازعه کنند» یعنی: خود این اصل که هر امت دارای شریعتی مخصوص به خود است، موجب آن است که بقایای امتهای گذشته با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دین و مناسک ایشان نزاع و ستیزه نکنند و نیز مستلزم آن است که آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شریعت ایشان در امر دین حق اطاعت کنند زیرا اسلام از زمان بعثت ایشان تا قیام قیامت شریعت آخرالزمان می‌باشد «و به‌سوی پروردگار خویش بخوان» یعنی: این گروه ستیزه‌گر، یا تمام مردم را به‌سوی دین خدای عزوجل و یکتاپرستی و ایمان به وی فراخوان «زیرا بی‌گمان تو بر راهی راست قرار داری» راه روشن و مستقیمی که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست.

وَإِنْ جَدَلُواكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٦٨﴾

«و اگر با تو مجادله کردند» یعنی: اگر راه دیگری جز در پیش گرفتن جدال و مکابره با تو را در امر دین نپذیرفتند بعد از آن که حجت بر آنان آشکار شد؛ «پس بگو: خدا به آنچه می‌کنید داناتر است» یعنی: پس کار آنان را به خدای سبحان بسپار و به آنان این سخن را که دربرگیرنده تهدید و وعید است، بگو و نیز به آنان بگو:

اللَّهُ يَخْتَكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾

«خدا میان شما روز قیامت در مورد آنچه» شما مسلمانان و کفار «با یک‌دیگر در آن اختلاف می‌کردید» از امر دین «داوری می‌کند» پس در آن هنگام است که حق از باطل بازشناخته می‌شود.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾

«آیا ندانسته‌ای» یعنی: ای محمد ﷺ! قطعاً دانسته‌ای و یقین نموده‌ای «که خدا آنچه را در آسمان و زمین است می‌داند» از جمله آنچه را که شما در مورد آن با هم اختلاف می‌ورزید «اینها همه» یعنی: تمام دانستنی‌های حق تعالی در آسمان و زمین «در کتابی ثبت است» یعنی: نزد حق تعالی در لوح محفوظ نوشته شده است «قطعاً این بر خدا آسان است» یعنی: قطعاً احاطه علمی حق تعالی به آنچه که در آسمان و زمین است، بر وی آسان است.

در حدیث شریف آمده است: «اولین چیزی که خداوند ﷻ آفرید، قلم بود پس به او فرمود: بنویس. گفت: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس هر چه را که واقع می‌شود. پس قلم در هر آنچه که تا روز قیامت پدید می‌آید، به جریان افتاد و همه را نوشت.»

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانٌ وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿٧١﴾

«و به جای خدا چیزی را عبادت می‌کنند که خدا حجتی بر آن نازل نکرده است» یعنی: بتانی را می‌پرستند که در پرستش آنها به حجتی روشن از جانب خدای سبحان متکی نیستند «و چیزی را» می‌پرستند «که آنان را بر ثبوت آن هیچ دانشی نیست» از دانش عقلی‌ای که به وجهی از وجوه بر جایز بودن آن پرستش دلالت کند، یا دانش نقلی‌ای که آن را از خدا ﷻ یا از رسولش نقل کرده باشند بلکه آنان به محض جهل خویش این بتان را می‌پرستند «و هیچ یاری دهنده‌ای برای ستمکاران نیست» که عذاب خداوند ﷻ را از آنان دفع کند.

وَإِذَا نَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا بَيَّنَّتْ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ بِكَادُوتٍ يَسْطُونَ
بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ بِشِرِّ مِنَ ذَٰلِكُمْ أَنْتَارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبَسَّ

الْمَصِيرُ ﴿٧٣﴾

«و چون آیات بینات ما بر آنان خوانده شود» آیات بینات: آیاتی است که بر عقاید حق و احکام الهی دلالت روشنی دارد. آری! چون این آیات روشن ما بر آنان خوانده شود؛ «در چهره کسانی که کفر ورزیده‌اند، انکار را تشخیص می‌دهی» زیرا در هنگام شنیدن آیات قرآن، نشانه خشم و ترش‌رویی بر چهره‌هایشان هویدا است، می‌بینی که چهره درهم می‌کشند و عبوس و اخمو می‌شوند. به‌قولی: «منکر» در اینجا عبارت از برتری جویی و گردنکشی است، یعنی: چون آیات بینات ما بر آنان خوانده شود، آنان را می‌بینی که گردن برمی‌کشند و متکبرانه از آن روی گردانده و به آن هیچ توجهی نمی‌کنند «نزدیک‌است به کسانی که آیات ما را بر آنان می‌خوانند حمله‌ور شوند» یعنی: چیزی نمانده که به رسول خدا ﷺ و اصحابشان حمله برند؛ با زدن، یا دشنام دادن، یا بازداشت کردن آنها. اصل سطو: به معنای قهر است «بگو: آیا آگاهتان کنم» و شما را خبر دهم «به بدتر از این» یعنی: به ناخوش‌آیندتر از این چیزی که هم‌اکنون در آن قرار دارید؛ از غیظ و خودخوری و خشمگین‌شدن بر کسی که آیات ما را بر شما می‌خواند؟ آن چیز بدتر «دوزخ است» که خدای قهار آن را برای شما آماده ساخته و «خدا آن را به کافران وعده داده است و چه بد سرانجامی است» یعنی: دوزخ چه بد جایگاهی است که شما سرانجام به آن می‌پیوندید.

يَتَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرْبَ مَثَلٍ فَاَسْتَمِعُوا لَهُ ءَايَاتِ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ

اجْتَمَعُوا لَهُ. وَإِنْ يَسْتَأْذِنُوا لَشَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ ﴿٧٤﴾

سپس خداوند متعال درباره حقارت بتان و خامی و سبکی عقلهای پرستشگران آنها مثلی می‌زند و می‌فرماید: «ای مردم! مثلی زده شد پس بدان گوش فرادهید» گویی می‌فرماید: مشرکان در امر پرستش برایم شبیهی قرار دادند پس مثل این معبودان

باطلشان را بشنوید: «هرآینه کسانی را که جز خدا می‌خوانید» از بتان، ای مشرکان! «هرگز مگسی نمی‌آفرینند» حتی بر آفریدن مگسی توانا نیستند، با آن‌که مگس ذاتاً حقیر و بی‌ارزش و جسماً نیز کوچک است «هرچند برای آفریدن آن اجتماع کنند» یعنی: هرچند پرستشگران و پرستش‌شدگان همه برای آفریدن آن جمع شوند اما از آفریدن حتی یک مگس هم عاجزند «و اگر آن مگس چیزی از آنان برآید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند» پس هرگاه از خلق کردن چنین حیوان ضعیفی هم عاجزند و از آن گذشته، نمی‌توانند با آن حیوان ضعیف در بازپس گرفتن آنچه که از آنان ربوده است مقابله کنند، یقیناً از آفریدن غیر آن از چیزهایی که نسبت به مگس دارای جرم و اندامی بزرگتر و نیرو و توان بیشتر است، عاجزتر و درمانده‌ترند «طالب و مطلوب هر دو ناتوانند» بتان همچون طالب‌اند، از حیث این‌که آفرینش مگس را طلب می‌کنند، یا بازپس گرفتن آنچه را که از آنان ربوده است می‌طلبند و مطلوب هم مگس است. همچنان محتمل است که مراد از «مطلوب»، بتان ناتوانشان باشند که «طالبان» آنها، یعنی پرستشگران مشرک آنها از آنها عاجزتراند.

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٧٦﴾

«خداوند را چنان‌که سزاوار قدر اوست، قدر نگذاشتند» یعنی: او را چنان‌که حق تعظیم اوست تعظیم نکردند و چنان‌که حق معرفت اوست، نشناختند؛ از آنجا که بتانی را که حتی از دفع کردن مگسی هم ناتوانند، شرکایش قرار دادند «در حقیقت خداست که توانای غالب است» برخلاف خدایان دروغین مشرکان که جماداتی اند ناتوان از رساندن سود و از دفع زیان و ناتوان از هر امر دیگری.

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٧٥﴾

«خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند» مانند جبرئیل، اسرافیل، میکائیل و عزرائیل عليه‌السلام «و» نیز رسولانی را برمی‌گزیند «از میان مردم» مانند ابراهیم، موسی، عیسی و محمد عليه‌السلام پس از میان خیل عظیم فرشتگان، فرشته‌ای را برگزیده او را

به سوی انبیا می فرستد و باز انبیاء علیهم السلام را به سوی مردم، یا فرشته را برای قبض ارواح مخلوقاتش، یا برای فراهم آوردن چیزهایی که اسباب بهره مندی آنهاست، می فرستد «بی گمان خدا شنواست» سخنان بندگانش را «بیناست» به آنان و می داند که چه کسی از آنان شایسته این گزینش است.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٧٦﴾

«آنچه پیش رویشان است و آنچه پشت سرشان است، می داند» یعنی: خداوند جل جلاله آنچه را که فرستادگانش - اعم از فرشتگان و بشر - انجام می دهند می داند لذا آن فرستادگان قادر نیستند تا چیزی از پیامهایی را که به تبلیغ آن مأمورند، پنهان کنند چنان که نمی توانند آنچه را که به ابلاغ آن مأمور نشده اند، تبلیغ کنند. یا مراد این است: خداوند جل جلاله آنچه را که مردم از اعمال خیر و شر پیش فرستاده اند و آنچه را که به تأخیر افکنده اند، می داند «و همه کارها به سوی خدا بازگردانیده می شود» لذا او بر همه چیز محیط و مسلط است.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَعِبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ

تُفْلِحُونَ ﴿٧٧﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع و سجده کنید» یعنی: نمازی را که خدای عزوجل آن را برای شما مشروع گردانیده برپا دارید. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سوره حج به دو سجده فضیلت داده شده است پس هر کس در آنها سجده نمی کند، آنها را نخواند». ولی احناف و مالکی ها برآنند که این آیه، آیه سجده نیست زیرا پیوستگی سجده به رکوع دلیل بر آن است که مراد از آن سجده نماز می باشد نه سجده تلاوت. آنها در باره حدیث وارده در این باب نیز گفته اند که: این حدیث ضعیف است و روایتی که از ابی بن کعب رضی الله عنه نقل شده است، آن را رد می کند زیرا ابی بن کعب رضی الله عنه سجده های تلاوتی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود، برشمرد و در سوره حج فقط یک سجده تلاوت را ذکر کرد نه بیشتر از آن را. «و پروردگارتان را

بپرستید» یعنی: تمام انواع عباداتی را که خداوند عز وجل شما را بدانها امر کرده است، به جای آورید «و کار خیر انجام دهید» یعنی: هرآنچه را که خیر است انجام دهید؛ که اهم آن ادای فرایض و سپس انجام دادن نوافل می باشد چنان که نفع رساندن به مردم، در پیش گرفتن رفتار و اخلاق نیک با دیگران و رعایت صله رحم نیز از بهترین خیرهاست «باشد که رستگار شوید» به رحمت و رضای الهی در روز قیامت؛ به وسیله انجام دادن این اوامر.

**وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ۗ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ۗ مَلَّةً أَيْكُمْ ۗ يُزْهِمُهُ ۗ
هُوَ سَعْتَكُمْ ۗ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ۗ
فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٧٨﴾**

«و در راه خدا جهاد کنید» جهاد در راه خدا عز وجل عبارت است از: به کار بردن توان و نیرو در مبارزه علیه دشمن، جنگیدن با کفار و دفع کردنشان از بلاد مسلمین و به طور کلی به جا آوردن هر چیزی که خداوند متعال مؤمنان را بدان امر یا از آن نهی کرده است. جهاد بر سه نوع است: جهاد با دشمن آشکار مانند کفار، جهاد با شیطان و جهاد با نفس. آری! در راه خدا عز وجل جهاد کنید؛ «چنان که حق جهاد اوست» یعنی: خالصانه برای خدا عز وجل جهاد کنید و در راه او با مال، زبان و جانتان به پیکار برخیزید و در اجرای امر وی از ملامت هیچ ملامتگری نترسید که این است همان حق جهاد «اوست که شما را» ای مسلمانان! «برگزید» برای دین خود «و در دین هیچ حرجی بر شما قرار نداد» یعنی: هیچ دشواری و سختی ای بر شما قرار نداد و شریعت سهل و آسانی را برای شما به عنوان برنامه زندگیتان مشروع گردانید... مثلا برای شما در امر نکاح زنان گرفتن دو، سه، چهار زن و حتی زنان بیشتری را به ملک یمین رخصت داد، برای شما رخصت داد که در سفر نماز را کوتاه و روزه را بخورید و اگر کسی بیمار یا در حال جنگیدن با کفار است، می تواند نماز را به اشاره برگزار کند اگر بر وجه دیگری قادر به ادای آن نیست. آری! خداوند عز وجل با مکلف نکردن شما به تکالیف سنگین و دشوار، بر شما سخت و تنگ نگرفت و با گشودن در توبه و استغفار و کفاره دادن در آنچه که

کفاره ودیت و ارش را در آنها مشروع گردانیده و نیز با غیر اینها از رخصت‌های شرع که در کتب فقه به تفصیل آمده است، برای شما راه خروجی از گناه قرار داد. چنان‌که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرموده‌اند: «بعثت بالحنفیه السمحة: من به دین حق‌گرای آسان برانگیخته شده‌ام».

«آیین پدرتان ابراهیم» نیز چنین بوده است. یعنی: دیتان را به مانند فراخی و وسعت آیین پدرتان ابراهیم علیه السلام، بر شما وسیع گردانیدیم. اما زجاج در تفسیر آن گفته است: «از آیین پدرتان ابراهیم علیه السلام پیروی کنید». ابراهیم علیه السلام از آن روی پدر مسلمین نامیده شد که او جد محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و ایشان از حیث این که سبب حیات ابدی امت خویش هستند، مانند پدری برای امتشان می‌باشند. یا ابراهیم علیه السلام از باب تغلیب پدر همگی مسلمانان نامیده شد بدان جهت که اکثریت اعراب از نسل وی‌اند. «او» یعنی: خداوند جل جلاله «شما را پیش از این مسلمان نام گذاشت» در کتابهای پیشین. به قولی مراد این است: ابراهیم علیه السلام بود که شما را پیش از این مسلمان نامید؛ با این دعای خویش: ﴿وَمَنْ ذُرِّيَّتَنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَّكَ﴾: (و از نسل ما نیز امتی قرار ده که برای تو مسلمان باشند) (بقره / ۱۲۸). «و در این نیز» یعنی: در قرآن نیز، شما مسلمان نامیده شده‌اید «تا این پیامبر بر شما گواه باشد» با تبلیغ و رساندن قرآن «و شما بر مردم گواه باشید» بر این که پیامبران‌شان پیامهای الهی را به آنان رسانده‌اند. یا مراد این است: تا شما در روز قیامت بر امتهایی که شریعت خداوند جل جلاله را به آنها رسانده‌اید، گواه باشید «پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید» تخصیص این دو فریضه به یادآوری، به خاطر شرف و فضیلت بسیار آنهاست «و به خدا چنگ زنید» یعنی: او را پناه خویش قرار دهید از هر چه که از آن بیم و هراس دارید و به او در تمام امور خود التجا کنید «او مولای شماست» یعنی: او مددکار و متولی امور شماست «چه نیکو مولایی و چه نیکویاری دهنده‌ای است» یعنی: او در ولایت و کارسازی امور شما و نصرت دادنتان بر دشمنانتان، هیچ همانندی ندارد چنان‌که در تمام صفات جلال و جمال خود، بی‌مانند و بی‌همتا است.

﴿سوره مومنون﴾

مکی است و دارای (۱۱۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه «مؤمنون» نامیده شد زیرا با این فرموده حق تعالی: **﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾** آغاز شده است و آیات بعد از آن نیز به بیان اوصاف هفت گانه مؤمنان و پاداش عظیم ایشان در آخرت - که عبارت از به ارث بردن فردوس برین است - می پردازد.

فضیلت این سوره: احمد، ترمذی، نسائی و حاکم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: هنگام نزول وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک چهره ایشان زمزمه ای مانند صدای زنبور عسل شنیده می شد. روزی وحی بر ایشان در حال نزول بود و ما ساعتی درنگ کردیم تا نزول وحی بر ایشان تمام شد سپس ایشان روی به قبله کرده، دستان خود را به آسمان برداشتند و چنین دعا کردند: «اللهم زدنا ولا تنقصنا، وأکرمنا ولا تهنا، وأعظنا ولا تحرمنا، وآثرنا ولا تؤثر علينا، وارض عنا وأرضنا: بارالها! بر ما بیفزای و از ما کم نکن، گرامی مان بدار و خوارمان نکن، به ما بده و ما را محروم نگردان، ما را برگزین و دیگران را بر ما ترجیح مده و از ما راضی باش و ما را راضی کن». سپس فرمودند: «به تحقیق همین اکنون بر من ده آیه نازل شد که هر کس آنها را برپا دارد، به بهشت داخل می شود آن گاه قرائت کردند: **﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ...﴾** تا ده آیه را تمام نمودند».

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ ۱

«به راستی که مؤمنان رستگار شدند» ولی نه همه آنان بلکه مؤمنانی که گردآورنده صفات زیراند:

وَالَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾

«کسانی که در نمازشان خاشعند» خشوع: فروتنی، ترس قلب، خودشکنی و نرمدلی است. به قولی: خشوع در نماز، عبارت است از: آرامش، التفات نکردن به اشیای خارج از نماز و بازی نکردن با اعضا و لباس خود. در حدیث شریف آمده است: رسول خدا ﷺ مردی را دیدند که در حال نماز با ریش خود بازی می‌کرد، فرمودند: «لو خشع قلب هذا، لخشعت جوارحه: اگر قلب این (آقا) خاشع و فروتن بود، قطعا اندامهای او نیز آرامش و سکون خود را حفظ می‌کرد». پس در نماز فقط برای کسی خشوع پیدا می‌شود که دلش فارغ از همه‌های اندرونی به خلوتگاه نیایش حاضر باشد و در این هنگام است که نماز برایش بسیار راحت‌بخش و روح‌افزا خواهد بود. چنان‌که در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «... آرامش روان من در نماز قرار داده شده است».

حاکم در بیان سبب نزول این آیه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: رسول خدا ﷺ در هنگام نماز، نگاهشان را به سوی آسمان معطوف می‌کردند پس چون این آیه نازل شد، سرشان را فروانداختند.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾

«و آنان که از لغو روی گردانند» روی‌گردانی مؤمنان از لغو، عبارت است از: پرهیز کردنشان از آن و عدم توجه به آن. لغو: هر باطل، لهو، بیهودگی، یاوه، معصیت و هر گفتار و کردار ناپسندی است. به قولی: لغو، شامل شرک و همه معاصی می‌شود.

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾

«و آنان که زکات را می‌پردازند» به طور مداوم. مراد از زکات در اینجا، صدقات فرض و نفل و هر عملی است که سبب نفع‌رسانی به مسلمانان گردد. ابن‌کثیر می‌گوید: «با آن‌که آیه کریمه مکی است اما اکثر علما برآنند که مراد از آن، زکات اموال است». بنا بر روایات صحیح، زکات در سال دوم هجری در مدینه فرض شد ولی ظاهراً از

روایت ابن کثیر چنین بر می آید که اصل زکات در مکه فرض شده بود اما مقادیر و نصاب‌های آن در مدینه فرض شد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾

«و آنان که فروج خود را نگاه می‌دارند» فرج: بر آلت جنسی مرد و زن هر دو اطلاق می‌شود. یعنی: مؤمنانی که با آراسته شدن به پاکدامنی و عفت، شرمگاه‌های خود را از هر آنچه که برایشان حلال نیست، نگاه می‌دارند نیز رستگار شدند.

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾

«مگر بر همسران خویش» یعنی: انسان در به‌کار بردن شهوت جنسی خود در حرام مورد نکوهش و پیگرد است لذا مؤمنان مأمورند که شهوت جنسی خود را جز در مورد همسرانشان - که در شهوت‌رانی‌شان با آنها هیچ سرزنشی نیست - نگاه دارند «یا بر آنچه که ملک یمینشان است» یعنی: مأمور به نگهداشت شرمگاه خویش از کنیزانی نیستند که به ملک خالص، ملک دست آنان شده‌اند «پس در این صورت بر آنان نکوهشی نیست» در عدم نگاهداشت شرمگاه خویش از همسران و کنیزانشان لذا برای مؤمنان بهره‌گیری جنسی از کنیزانشان نیز حلال است، مادامی‌که در این باره مانعی شرعی فرارویشان وجود نداشته‌باشد؛ از قبیل این‌که آن کنیزک - مثلاً - خواهر رضاعی‌شان باشد. اما اگر در غیر این محدوده درآیند و به شهوت‌رانی حرام بپردازند، مورد نکوهش و مجازات قرار می‌گیرند چنان‌که می‌فرماید:

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾

«پس هر که سوای این طلب کند» یعنی: سوای همسران و کنیزان خویش را «آنان از حد درگذرندگانند» یعنی: تجاوزکارند به‌سوی آنچه که برایشان حلال نیست لذا ستمگر و گنه‌کارند.

جمهور فقها با استناد به این آیه، بر تحریم استمنا با دست (جلق) استدلال کرده‌اند.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٨﴾

«و آنان که امانت‌های خود را» چون بر آن امین قرار داده شوند؛ «و عهد خود را» چون عهد و پیمانی ببندند؛ «رعایت می‌کنند» امانت: چیزی است که انسان بر آن ایمن ساخته شده و بر آن امین گردانیده شود و جز گواه بودن خداوند جَلَّ جَلَالُهُ هیچ حجت و اثبات دیگری بر آن نباشد پس کسی که نزد وی ودیعه‌ای گذاشته می‌شود، مؤتمن (امانت‌دار) است، کسی که به وی وامی می‌دهید که مدرک و حجتی بر آن ندارید، مؤتمن است، پدر و ولی درباره کودکان تحت تکفلشان مؤتمن‌اند، اولیای امور جامعه اسلامی در حق رعایای خویش مؤتمن‌اند و مؤمن در نماز و روزه و طهارت خویش مؤتمن است. اما عهد: چیزی است که در مورد آن به خدای سبحان یا به بندگانش تعهد داده می‌شود. رعایت: یعنی نگهداری.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾

«و آنان که بر نمازهایشان محافظت می‌کنند» با برپاداشتن آنها به طور مداوم در اوقات مخصوص آنها و به‌جا آوردن رکوع و سجده و قرائت آنها بر وجه تام و تمام و خواندن اذکار مشروعه آنها.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردم: یا رسول الله! کدام عمل نزد خداوند جَلَّ جَلَالُهُ محبوبتر است؟ فرمودند: «نماز در وقت آن». گفتم: سپس کدام عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «جهاد در راه خدا جَلَّ جَلَالُهُ». از این جهت خداوند متعال ذکر این صفات را با نماز آغاز و با نماز هم به پایان برد. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «پایداری ورزید و هرگز ثواب پایداری را نمی‌توانید در تحت حصر و شمار درآورید و بدانید که بهترین اعمال شما نماز است و بر نماز مواظبت نمی‌کند جز شخص مؤمنی».

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿١٠﴾

«این گروه» یعنی: گردآورندگان اوصاف فوق «ایشانند وارثان» یعنی: شایستگان و ذی حقان به این که میراث بر باشند، میراث بر چه چیزی؟:

الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١﴾

«آنان که فردوس را به ارث می برند» یعنی: مستحق آن می شوند. فردوس بلندترین مکان بهشت است که در میانه آن قرار دارد. به قولی معنی این است: ایشان منازل کفار را در بهشت به میراث می برند زیرا - چنان که از احادیث برمی آید - خدای سبحان برای هر انسانی منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ آفریده است «آنان در آنجا جاودانه اند» و همیشه ماندگار، نه از آن اخراج می شوند و نه در آن می میرند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «إذا سألتهم الله الجنة فاسألوه الفردوس فإنه أعلى الجنة وأوسط الجنة ومنه تفجر أنهار الجنة و فوقه عرش الرحمن: چون از خدا بهشت را درخواست می کردید، فردوس را از او بخواهید زیرا فردوس بلندترین جای بهشت و میانه آن است، همه انهار بهشت از فردوس جاری می شود و عرش رحمان بر فراز آن قرار دارد».

این بود اوصاف مؤمنان وارسته و مفلح که در ده آیه ذکر شد. از عائشه ام المؤمنین رضی الله عنها پرسیدند: اخلاق رسول خدا ﷺ چگونه بود؟ فرمود: «اخلاق رسول

خدا ﷺ قرآن بود» آن گاه تلاوت کرد: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) تا رسید به (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ)، سپس فرمود: اخلاق رسول خدا ﷺ این چنین بود.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴿١٢﴾

«و هرآینه انسان را از سلاله ای از گل آفریدیم» اصل آن همان گلی است که آدم ابوالبشر از آن آفریده شد. ابن کثیر به نقل از قتاده در معنی آیه می گوید: «آدم را از گل بیرون آوردیم.» و این معنی به سیاق نزدیکتر است. سلاله: از سل است و آن عبارت از

بیرون آوردن چیزی از چیزی است . پس حاصل معنی این است: انسان را از نطفه‌ای بیرون آورده شده از گل آفریدیم. پس نطفه سلاله است و فرزند سلیل و نیز به فرزند هم سلاله اطلاق می‌شود.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿١٣﴾

«باز او را» یعنی: آدم را، به اعتبار افراد و نسل وی که همان بنی آدم‌اند «نطفه‌ای در قرارگاهی استوار قرار دادیم» که همانا رحم است.

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾

«آن‌گاه آن نطفه را به صورت علقه درآوردیم» یعنی: نطفه سفید را به خون بسته سرخ‌رنگ مستطیل شکلی متحول کردیم «پس آن خون بسته را به صورت مضغه گردانیدیم» یعنی: به صورت گوشت پاره‌ای بدون شکل و هیأت و صورت، که بعد از آن در تطور بعدی، آن گوشت پاره بی‌شکل و هیأت، به گوشت پاره‌ای دارای هیأت و صورت تبدیل می‌شود «پس آن گوشت پاره را استخوانهایی چند ساختیم» که به طرزی محکم و با صلابت و به اشکال مخصوصی به هم وصل شده‌اند تا ستونی استوار برای بدن باشند «بعد آن استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم» یعنی: بر هر استخوانی - به همان مقداری که مناسب و درخور آن است - گوشتی رویانیدیم «آن‌گاه آفریدیم او را به آفرینشی دیگر» یعنی: آن‌گاه درجنین - بعد از آن‌که جمادی بیش نبود - روح دمیدیم پس او آفرینشی دیگر شد، دارای تحرک و شنوایی و بینایی و ادراک و دیگر استعدادها و سرانجام با کامل ساختن نیروهای آفریده شده در وی، او را از درون رحم به دنیای خارج از آن بیرون آوردیم «پس بزرگ خداوندی است که نیکوترین آفرینندگان است» یعنی: خدای سبحان از آن روی سزاوار تعظیم و سپاس و ثنا است که بهترین و استوارکارترین صنعتگران و آفرینشگران می‌باشد.

از عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «با پروردگارم در چهار چیز موافقت نمودم... یکی از آن چهار چیز این بود که چون نازل شد: (**وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ** ...) من گفتم: (**فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**). پس همان گونه که گفته بودم نازل شد».

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمِتُونَ ﴿١٥﴾

«سپس شما بعد از این قطعاً می میرید» یعنی: بعد از طی این مراحل و به سر رسیدن اجل هایتان، خواه ناخواه به سوی مرگ رهنوردید.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿١٦﴾

«سپس شما قطعاً روز قیامت برانگیخته می شوید» از قبرهایتان به سوی محشر؛ برای حساب و جزا.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿١٧﴾

«و به راستی ما بر فراز شما هفت راه آسمانی آفریدیم» طرائق: عبارتنند از طبقات آسمانها که لایه به لایه یکی بر بالای دیگری کوبیده شده اند «و ما هرگز از آفرینش غافل نبوده ایم» یعنی: ما از کار این هفت طبقه آسمان و نگاه داشتن آنها و نیز از تمام عرصه آفرینش خویش غافل نبوده ایم که آن را همین گونه به حال خود رها کنیم بلکه آفرینش را از زوال و اختلال حفظ می کنیم و نیز کسانی را که در زمین به سر می برند حفظ می کنیم از این که آسمان بر سرشان سقوط کند و به هلاکتشان رساند، یا زمین آنان را به کرات دیگر و فضای بیرونی خود بیفگند.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ وَالنَّاعِلَاتُ ذَهَابٍ بِهِ لَقَدِيرُونَ ﴿١٨﴾

«و از آسمان آبی را فرود آوردیم» یعنی: آب باران را، که حیات زمین و موجودات زنده ای که در آن به سر می برند، وابسته به این آب است «به اندازه» یعنی: این آب را به

میزانی که از جانب ما مقدر و معین است فرود آوردیم؛ به همان مقداری که کشتزارها و درختان به آن قوام و سامان یافته و رشدکنند و نیاز موجودات حیه بدان برآورده شود زیرا اگر آب از اندازه خود بیشتر شود، درختان، کشتزارها و جانداران همه تباه می‌شوند و اگر از اندازه هم کمتر شود، نیاز کشتزارها، محصولات و موجودات حیه را بسنده نمی‌کند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «حتی خدای عزوجل به‌سوی زمین‌هایی که کشت آنها نیاز به آب بسیاری دارد اما خود زمین آنها قدرت تحمل بارانهای زیاد را ندارد، از بلاد دیگر و از سرزمینهای دور آب می‌فرستد، مانند سرزمین مصر که زمینی شنزار داشته و طبیعت آن تحمل باران بسیار را ندارد پس می‌بینیم که خداوند متعال از فاصله‌های دور، آب نیل را به‌سوی آن می‌فرستد و در فصل بارانهای موسمی همراه با این آب از سرزمین حبشه گل سرخی را برکنده و آن را به سرزمین مصر می‌فرستد، که آب زمین را سیراب می‌کند و آن گل سرخ هم بر بستر زمین ته‌نشین شده پوشش خاکی مناسبی را جهت آماده ساختن زمین برای کشاورزی، آماده می‌گرداند».

«و آن را در زمین جای دادیم» یعنی: آب باران را در زمین مستقر گردانیدیم تا در وقت نیازشان از آن بهره گیرند، همچون آب چشمه‌ها، آبهای زیرزمینی، آبگیرها، قنات‌ها و مانند آنها که گنجینه‌های فیاضی برای آب بارانند «و هرآینه ما بر بردن آن تواناییم» یعنی: چنان‌که بر فرود آوردن این آب توانا بودیم، بر از بین بردن آن نیز تواناییم؛ یا از طریق فروبردن آن در لایه‌هایی از زمین که استخراج آن برای بشر غیر ممکن باشد، یا با دگرگون ساختن عنصر آب به عنصر دیگری، یا به وجهی از وجوه دیگر.

قابل ذکر است که برخی از علمای طبیعت می‌گویند: آیه کریمه به اولین فرود آوردن آب از آسمان اشاره دارد آن‌گاه که زمین سیر تکاملی خود را از شکل یک کره آتشین به یک کره سرد طی می‌کرد و آبی بر روی آن وجود نداشت. البته علم هیدرولوژی جدید در این عرصه به نتایجی رسیده است و با مطالعه آن در می‌یابیم که میان داده‌های این علم با آیات قرآنی در این باب، توافق شگفت‌آوری مشاهده می‌شود.

فَأَنشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّجِيلٍ وَأَعْنَبٍ لَّكُمْ فِيهَا فَاوَاكِبٌ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿١١﴾

«پس با آن آب، برای شما باغ‌هایی از درختان خرما و انگور پدید آوردیم» جنات: یعنی باغ‌هایی با درختانی انبوه که از بس قوی و پر شاخ و برگ است، آنچه را که در زیر آن قرار دارد، می‌پوشاند و مستور می‌کند «برای شما در آنها» یعنی: در آن باغستانها «میوه‌های بسیار است» که از آنها بهره گرفته و به وسیله آنها تر و تازه و حرم و سرخوش می‌شوید. فواکه: میوه‌هایی است که مردم آنها را تناول می‌کنند، چون انار و انجیر و سیب و مانند آن، که نه غذایشان است و نه نان خورششان بلکه فقط از باب تلذذ و ترفه آنها را تناول می‌کنند و بدنشان از مواد معدنی و خواص مفید آنها بهره‌مند می‌شود «و از آنها می‌خورید» یعنی: از بعضی از این میوه‌ها به‌عنوان قوت و غذا نیز استفاده می‌کنید.

وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنبُتُ بِالدَّهْنِ وَصِبْغٍ لِّالْيَاقِينِ ﴿٢٠﴾

«و آفریدیم» برای شما «درختی را که از طور سینا بیرون می‌آید» مراد، درخت زیتون است که بخشنده‌ترین، منفعت‌بارترین و پر برکت‌ترین درختان است «به‌وجهی می‌روید که از آن روغن برمی‌آید» یعنی: میوه آن درحالی می‌روید که دارای روغن زیتون است «و نان خورشی برای خورندگان است» یعنی: آن روغن زیتون، خود نان خورشی است که غذا با آن رنگین و خوشگوار می‌شود و هر نان خورش دیگری نیز نوعی «صبغ» یعنی رنگ است که غذا از آن رنگ می‌گیرد. در حدیث شریف آمده است: «کلوا الزيت وادهنوا به فانه من شجرة مباركة: روغن زیتون را بخورید و خود را با آن چرب کنید زیرا آن از درختی مبارک است».

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِّتُنْقِضُوا مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٣١﴾

«و البته برای شما در چهارپایان» شتر و گاو و گوسفند «عبرتی است» که می‌باید از آفرینش و وظایف آنها به قدرت عظیم الهی پی ببرید و از آنها درس بگیرید «شما را

از آنچه در شکم آنهاست» یعنی: از شیری که در شکم آنها پدید آمده و به سوی پستانهای آنها سرازیر می‌شود «می‌نوشانیم» زیرا منعقد ساختن این مایع فاخر از موادی چون کاه و علف که حیوان از آن می‌خورد و تبدیل نمودن آن کاه و علف به چنین غذای لذیذ و نوشابه بی‌بدیلی، بزرگترین مایه عبرت برای عبرت‌گیرندگان و بالاترین موعظه برای پندپذیران است «و برای شما در آنها منفعت‌های بسیار است» یعنی: بجز لبنیات و فرآورده‌های رنگارنگ آن، برای شما در چهارپایان منافع بسیار دیگری است، اعم از پشت آنها که از آن به‌عنوان تخت روان و وسیله نقل‌وانتقال بهره می‌برید، نتاج آنها، پشمها، روده‌ها و موهای آنها... «و از آنها می‌خورید» بهره‌گیری از گوشت آنها لذت و منفعت عظیمی برای شماست و چه بسیار خوراکی‌های مختلف دیگری که از مواد بدن آنها تهیه می‌کنید!

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿٢٣﴾

«و بر آنها سوار می‌شوید» یعنی: بر شتر مخصوصا نه بر بقیه چهارپایان حلال‌گوشت - مانند گاو و گوسفند - سوار می‌شوید. قابل ذکر است که شتر تنها حیوانی بوده‌است که در ایام نزول قرآن کریم، سفرهای زمینی به وسیله آن انجام می‌گرفته است «و» نیز «برکشتی‌ها» در سفرهای دریایی تان سوار می‌شوید؛ برای اتمام نعمت و تکمیل منفعت.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٢٣﴾

«و هرآینه نوح را به سوی قومش فرستادیم پس گفت ای قوم من! خدا را پرستید» به یگانگی زیرا «شما را جز او خدایی نیست، آیا پروا نمی‌کنید» از پیگرد خداوندی که آفریدگار شماست آن‌گاه که غیر او را می‌پرستید؟

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلَكُمُ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ

مَلَكًا مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾

«پس اشرافی که از قومش کافر بودند، گفتند» یعنی: اشراف قوم وی که به او کافر بودند، گفتند: «این شخص جز بشری مانند شما نیست» یعنی: او در بشریت از جنس شماست و میان شما و او هیچ فرقی نیست «می‌خواهد بر شما برتری جوید» یعنی: جویای ریاست و سیادت بر شماست تا شما پیرو و منقاد فرمان وی باشید. این سخن را برای آن گفتند که قوم نوح علیه السلام را از دعوت وی متنفر سازند تا بلکه آنان به دعوت وی لبیک نگویند «و اگر خدا می‌خواست قطعاً فرشتگانی می‌فرستاد» یعنی: آن اشراف برای اثبات مقوله باطل خویش گفتند؛ اگر خدا جل جلاله فرستادن پیامبری را برای شما می‌خواست، یقیناً فرشتگانی را به سوی شما به رسالت می‌فرستاد نه بشری مانند شما را «ما چنین چیزی در میان پدران نخستین خویش نشنیده‌ایم» یعنی: ما نظیر ادعای این شخص را که در عین بشر بودن مدعی نبوت است، از نیاکانمان نشنیده‌ایم و هرگز بشری چنین ادعایی نکرده است.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ يُدْعَىٰ فَإِنَّهُمْ يَدْعُونَ بِغَيْرِ حَقٍّ فَكَرِهْنَاهُ حَتَّىٰ جَاءَ

«او نیست مگر مردی که به وی عارضه دیوانگی است» یعنی: او دیوانه است و نمی‌داند که چه می‌گوید «پس تا چندی در کار او درنگ کنید» یعنی: تا چندی درباره‌اش دست نگاه‌دارید و او را تحمل نمایید تا سرانجام کارش روشن شود؛ یا از دیوانگی‌اش بر سر هوش و عقل آمده دست از این ادعا بردارد، یا که بمیرد و از دست وی راحت شویم.

چون نوح علیه السلام این سخن قومش را شنید و درازدستی و لجاجت آنان را بر کفر و اصرار و پافشاریشان را در آن به‌خوبی دانست، از خدای عزوجل نابودیشان را درخواست کرد زیرا او بعد از نهصدوپنجاه سال دعوت مستمر، دیگر از ایمان آوردنشان مأیوس شده بود و خدای عزوجل نیز به او وحی فرستاده بود که: (هرگز از قوم تو ایمان نمی‌آورد، مگر کسی که تا اکنون ایمان آورده است) «هود/۳۶».

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبْتُ ﴿٣٦﴾

«نوح گفت: پروردگارا! مرا نصرت ده» برآنان و به هر شیوه‌ای که می‌خواهی و هرگونه که اراده می‌کنی، از آنان انتقام بگیر «از آن روی که مرا تکذیب کردند» و پیام‌هایت را نپذیرفتند.

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَاطِنٍ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُخْرَجُونَ ﴿٣٧﴾

«پس به سوی او وحی فرستادیم که فلک را» یعنی: کشتی را «زیر نظر ما» یعنی: با حفظ و رعایت ما «و وحی ما» یعنی: به آموزش ما تو را به کیفیت ساختن آن؛ «بساز پس چون فرمان ما در رسید» و عذاب را نازل کردیم «و تنور به فوران آمد» تنور آتش خانه‌ای است که در آن نان پخته می‌شود. خدای عزوجل فوران و جوشش آب را در آن نشانه آغاز طوفان گردانید. نسفی می‌گوید: «خداوند متعال سبب غرق را از موضع حرق بیرون آورد تا انذار و اعتبار بلیغ‌تر باشد». آری! چون از تنور آب فوران کرد؛ «پس در آن از هر نوع حیوانی جفتی دوگانه وارد کن» یعنی: از هر نوعی از انواع حیوانات، دو تا را که یکی نر و دیگری ماده باشد، وارد کشتی کن. این دستور بدین منظور به نوح عليه السلام داده شد که بعد از طوفان زندگی به روی زمین بازگردد و موجودات زنده در آن بار دیگر به تولید نسل و تکثیر آغاز کنند «و» وارد کن «خانواده‌ات را، بجز کسی از آنان که حکم ما بر وی پیشی گرفته‌است» در هلاک ساختنش. آنان عبارت بودند از: زن نوح عليه السلام و پسرش کنعان، برخلاف سام و حام و یافث که جزو نجات یافتگان بودند و نوح عليه السلام ایشان را با همسرانشان به کشتی وارد کرد «و با من در باب کسانی که ستم کردند، سخن مگو» با درخواست نجاتشان از عذاب «زیرا آنان غرق‌شدنی هستند» و این حکم در مورد آنان صادر شده است، از آن روی که با شرک‌ورزی و ارتکاب معاصی، بر خود و دیگران ستم کرده‌اند.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «جمعا هشتاد نفر از انسانها در کشتی نوح علیه السلام راه یافته بودند».

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلِ أَلَمَّذُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾

«پس چون راست نشستی» یعنی: قرار گرفتی و وارد شدی «تو با آنان که همراه تواند» از خانواده و پیروانت «بر کشتی» و همه بر آن سوار شدید؛ «بگو: همه ستایشها خدایی راست که ما را از چنگ گروه ستمکاران نجات داد» یعنی: میان ما و میان آنان با طوفان مانع ایجاد کرد، ما را از چنگال ظلم و انحراف و طغیانشان رهانید و به قدرت و عزت خویش هلاکشان کرد. خدای سبحان به نوح علیه السلام فرمان داد تا در هنگام داخل شدنش به کشتی و به قولی در هنگام خارج شدن از آن، چنین بگوید. این ثنا و سپاسی از سوی نوح علیه السلام به بارگاه خدای عزوجل در برابر این نعمت عظمی، به دنبال دعایش به بارگاه اوست.

وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ ﴿٢٩﴾

«و بگو پروردگارا! مرا در جایی پر برکت فرود آر و تو بهترین فرود آورندگان» و بهترین میهمان نوازان پس سرزمینی پربرکت و پر خیر و نعمت را برای ما برگزین.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿٣٠﴾

«هرآینه در این» ماجرای که بر شما حکایت کردیم از امر نجات دادن نوح علیه السلام و همراهانش و نابود کردن کفار «البته آیاتی است» یعنی: نشانه‌ها و دلالت‌هایی است بر کمال قدرت ما و بر راستگویی پیامبران مان و عبرت‌هایی است برای عبرت گیرندگان «و قطعاً ما امتحان‌کننده بودیم» یعنی: ما آزمایش‌کننده امت‌ها بودیم با فرستادن پیامبران به سویشان تا مطیع و عاصی در صحنه عینیت شناخته شوند.

قُرْآنَانَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرَأَ الْآخِرِينَ ﴿٣١﴾

«سپس بعد از آنان قرنی دیگر را آفریدیم» یعنی: بعد از هلاک ساختن قوم نوح عَلَيْهِ السَّلَام، قوم یا امت یا نسل دیگری را که در زمانی واحد زندگی می‌کردند،^۱ پدید آوردیم. اکثر مفسران برآنند که مراد از آنان: قبیله عاد - قوم هود عَلَيْهِ السَّلَام اند.

فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣٢﴾

«پس در میانشان پیامبری از خودشان فرستادیم» که در میان خودشان به دنیا آمده و به رشد و بزرگی رسیده بود تا اطمینانشان به سخن او بیشتر از اطمینانشان به سخن کس دیگری باشد که از جایی دیگر به سویشان می‌آید و آن پیامبر هود عَلَيْهِ السَّلَام بود. پیام هود عَلَيْهِ السَّلَام نیز مانند دیگر پیامبران این بود: «که خدا را پرستید، جز او برای شما معبودی نیست» یعنی: هود عَلَيْهِ السَّلَام آنان را به سوی مهمترین چیزی فراخواند که پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام امت‌ها و اقوامشان را به سوی آن دعوت می‌کنند، این امر مهم، عبارت از پرستش خدای عزوجل، توحید وی و خالص ساختن دین برای وی بود. «آیا پروا نمی‌کنید؟» یعنی: آیا از خداوند متعال نمی‌ترسید تا شرک ورزیدن به او را که سرانجام شما را به وادی عذاب ابدی سرنگون خواهد کرد، فروگذارید؟

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ

مِثْلَكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿٣٣﴾

«و ملا از قوم وی» ملاً: اشراف و رؤسای قوم‌اند «که کافر شده و دیدار آخرت» و حساب و عقاب آن «را دروغ پنداشته بودند و در زندگانی دنیا به آنان آسودگی داده بودیم» و به بسیاری اموال و رفاهیت زندگی برخوردارشان ساخته بودیم «گفتند: این شخص» یعنی: این پیامبر «جز بشری مانند شما نیست، از آنچه شما از آن

^۱ قرن: در قرآن به سه معنای فوق به کار رفته است.

می‌خورید، می‌خورد و از آنچه شما می‌نوشید، می‌نوشد» این امر در پندارشان مستلزم آن بود که او را بر آنان هیچ فضل و برتری نباشد.

وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشْرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ ﴿٢٤﴾

«و اگر بشری مانند خودتان را فرمانبرداری کردید» در اوامر و نواهی وی «در آن صورت قطعاً زیانکار خواهید بود» در این معامله که خدایان خویش را ترک کرده و از کسی پیروی کرده‌اید که مانند خود شماست و هیچ فضیلتی بر شما ندارد. از این طرز نگاهشان به قضیه چنین فهمیده می‌شود که آنان این امر را که پیامبر فرستاده به‌سویشان بشری مانند خودشان باشد، ممکن تلقی نمی‌کردند. البته این طرز دید از گمراهی‌شان بود زیرا اگر از خود می‌پرسیدند که مانع این امر چیست و چرا ممکن نیست که فرستاده الهی بشری باشد؟ هرگز برای این سؤال پاسخی نداشتند.

أَيَعِدُّكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظْمًا أَنْتُمْ تُفْرَجُونَ ﴿٢٥﴾

سپس اشراف و رؤسای قوم هود افزودند: «آیا به شما وعده می‌دهد که وقتی مردید و خاک و استخوانی چند شدید، باز شما بیرون آورده خواهید شد» زنده از قبرهایتان چنان‌که در دنیا بودید، بعد از آن‌که بخشی از اجزای بدنتان خاک و برخی هم به استخوانهای پوسیده‌ای تبدیل شده است که نه گوشتی در آنهاست و نه رگی؟

﴿هَيَاتَ هَيَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ﴾ ﴿٢٦﴾

«وه، چه دور است آنچه که وعده داده می‌شوید» یعنی: بیرون آوردنتان برای عذاب یا رستاخیز - که این پیامبر به شما وعده می‌دهد - بعید اندر بعید است.

إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾

«زندگانی جز این زندگانی این جهانی نیست» زندگانی فقط محدود به همین دنیای ماست، نه آن حیات آخرتی که تو به ما وعده می دهی «می میریم و زنده می شویم» در همین دنیا و لاغیر «و دیگر برانگیخته نمی شویم» بعد از مرگ.

إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٣٨﴾

«او» یعنی: هود عليه السلام «جز مردی که بر خدا دروغ بسته» در ادعای نبوت و در وعده رستاخیز «نیست» و سخنش هیچ اصل و اساسی ندارد «و ما او را تصدیق کننده نیستیم» و هرگز ادعای او را باور نمی کنیم.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبْتُ ﴿٣٩﴾

«گفت» هود عليه السلام «پروردگارا! از آن روی که مرا تکذیب کردند، نصرت ده» یعنی: بعد از آن که هود عليه السلام دانست که آنان به هیچ وجه تصدیق کننده او نیستند دعاکنان به بارگاه پروردگار خویش گفت: پروردگارا! به سبب این که مرا تکذیب کردند، مرا بر آنان نصرت ده و برای من از آنان انتقام بگیر.

قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصِيبَن نَادِمِينَ ﴿٤٠﴾

«فرمود» خداوند جل جلاله در حالی که دعای هود عليه السلام را اجابت کرد «به اندک زمانی» یعنی: بعد از اندک زمانی «سخت پشیمان خواهند شد» از تکذیب و عناد و اصرارشان بر کفر.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبَعْدًا لِلقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾

«پس - به حسب وعده راست - آنان را بانگ مرگبار فرو گرفت» جبرئیل عليه السلام بر آنان بانگی هولناک و مرگبار در داد که دلهایشان از آن بانگ ترکید و پاره پاره شد، از سویی

دیگر خداوند عز وجل بادی کشنده فرستاد و آنان را به وسیله آن هلاک کرد و همگی مردند «پس آنها را چون خاشاک درهم شکسته گردانیدیم» غناء: یعنی آنها را مانند کف و خس و خاشاکی که سیل بر روی آب با خود حمل می کند، نابود گردانیدیم پس خشک شدند و در هم شکستند چنان که آن خس و خاشاک درهم می شکند «پس دوری باد بر گروه ستمکاران» یعنی هلاکت باد بر آنان و از رحمت ما پیوسته دور باشند.

ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ ﴿٤٤﴾

«آن گاه بعد از آنان» یعنی بعد از هلاک کردنشان «قرنهای دیگری را» یعنی: نسلها و امتهای دیگری را «پدید آوردیم» به قولی: آنان اقوام صالح، لوط و شعیب: بودند. به قولی دیگر: آنان بنی اسرائیل بودند. همچنین احتمال دارد که آنان امتهای دیگری بجز امتهایی باشند که خداوند عز وجل اخبار آنان و پیامبرانشان را برای ما در قرآن حکایت کرده است چنان که در (آیه ۹) از سوره ابراهیم - بعد از بیان داستان قوم نوح، عاد و ثمود - می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ﴾: (و کسانی که بعد از آنانند، جز خدا هیچ کس دیگری به حالشان آگاهی ندارد).

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَخِرُونَ ﴿٤٥﴾

«هیچ امتی نه از اجل خود پیشی می گیرد و نه بازپس می ماند» یعنی: هیچ امت و گروهی که در یک قرن به سر می برند، نه از اجلهای نوشته شده برای خود پیشی می گیرند و نه از میعاد مقرر خویشتن عقب می مانند.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَا جَاءَ أُمَّةً زَسُّوهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبِعَدَا لِقَوْمٍ
لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾

«باز پیامبران خود را پیپی فرستادیم» به سوی امتهای، یکی از پی دیگری «هر بار برای هدایت امتی پیامبرش آمد، او را تکذیب کردند» اکثریت آن امت «پس از پی آوردیم بعضی» از امت‌های سرکش «را پس از دیگری» در نابود ساختن به وسیله عذاب «و آنها را افسانه گردانیدیم» که مردم فقط در افسانه‌ها از آنها یاد می‌کنند و در دنیا بجز همین افسانه‌ها دیگر هیچ اثری از آنان نیست «پس دوری باد مردمی را که ایمان نمی‌آورند» یعنی هلاکت و نابودی بی‌برگشت بر ایشان باد.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾

«سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خویش و با سلطانی مبین فرستادیم» آیات: یعنی نشانه‌ها و معجزات خویش که عبارت بودند از نه معجزه‌ای که بیان آنها تاکنون چندین بار در این تفسیر شریف گذشت؛ از جمله در سوره «اعراف». سلطان مبین: یعنی حجت واضح و آشکار.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٦﴾

آری! موسی و هارون را فرستادیم: «به سوی فرعون و ملاوی» ملا: اشراف و سران قوم‌اند «پس استکبار ورزیدند» یعنی: جویای کبر و سرکشی گشته و با تکلف به آن پایبند شدند، هم از این روی در برابر حق و حقیقت گردن نهادند «و قومی گردنکش بودند» که بر مردم برتری جسته و با در پیش گرفتن شیوه تجاوزگری، به سرکوب و اعمال ستم بر آنان می‌پرداختند.

فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِكَ وَقَوْمُهُمَا لَنَا عِيدُونَ ﴿٤٧﴾

«پس گفتند» فرعون و اشراف قوم وی «آیا به دو بشر که مثل خود ما هستند ایمان می‌آوریم» یعنی: آیا به آن دو تن تسلیم شده سخنانشان را می‌پذیریم و پیرو آنان می‌شویم؟ «و حال آن‌که قوم آنان بندگان ما می‌باشند» یعنی: آنها چون بردگانی مطیع و منقاد، پیرو فرمانهای ما هستند؟ به قولی: محتمل است که فرعون مدعی الوهیت بوده و بنابراین مردم را به پرستش خویش فراخوانده باشد و آنان نیز مانند بندگان از وی اطاعت کرده باشند.

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿٤٨﴾

«در نتیجه، آن دو را دروغ‌گو خواندند» یعنی: در نتیجه فرعون و اشراف قومش بر تکذیب موسی و هارون علیهما السلام اصرار و پافشاری ورزیدند «پس، از زمره هلاک‌شدگان گشتند» با غرق شدن در دریا.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾

«و هر آینه ما به موسی کتاب» تورات را «دادیم، باشد که آنان راه یابند» یعنی: باشد که قوم موسی عليه السلام به وسیله تورات به سوی حق رهنمون شوند و به آنچه که در تورات از شرایع و احکام است، عمل کنند. ابن‌کثیر می‌گوید: «بعد از آن‌که خدای عزوجل تورات را نازل کرد، هیچ امتی را به‌طور عام با عذاب ریشه‌کن کننده به هلاکت نرسانید بلکه (در عوض) مؤمنان را به جنگ کفار فرمان داد».

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ﴿٥٠﴾

«و پسر مریم و مادرش را آیتی گردانیدیم» یعنی: نشانه‌ای گردانیدیم که بر قدرت بزرگ و صنع بدیع ما دلالت می‌کنند. و فرمود: آنان را دو آیت گردانیدیم؛ زیرا آیت (نشانه) در هر دو یکی است و آن تولد عیسی از مریم علیهما السلام بدون مقاربت

مردی با وی است «و آن دو را بر زمینی بلند» و مکانی مرتفع «جای دادیم که دارای استقرار» بود، یعنی قرارگاه و محل زیستی بود که ساکنانش بر آن آرام می‌گرفتند، به سبب آن که جایی سبز و خرم و پر از میوه و نعمت بود «و دارای آبروان بود» معین: آب جاری و زلال چشمه‌هاست. این مکان در سرزمین دمشق یا در بیت‌المقدس قرار داشت. ابن‌کثیر نظر دوم را به دو دلیل ترجیح می‌دهد:

اول این که در آیه دیگری نیز ذکر شده است که آنجا سرزمین بیت‌المقدس بود و باید توجه داشت که بعضی از قرآن بعضی دیگر آن را تفسیر می‌کند. دوم این که احادیث صحیح و روایات و آثار نیز مؤید آن است که مریم و عیسی علیهماالسلام در بیت‌المقدس زندگی می‌کردند.

يٰۤاَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوْا مِنَ الطَّيِّبٰتِ وَاَعْمَلُوْا صٰلِحًا اِنِّىۡ بِمَا تَعْمَلُوْنَ عَلِيْمٌ ﴿٥١﴾

«ای پیامبران» یعنی: گفتیم ای پیامبران! «از چیزهای پاکیزه بخورید» طیبات: چیزهای حلالی است که پاک و لذت‌بخش باشند «و کار شایسته کنید» که با شرع و قانون من موافق باشد «که من به آنچه انجام می‌دهید، دانایم» چیزی از اعمال شما بر من پنهان نمی‌ماند و یقیناً من شما را برحسب اعمالتان پاداش می‌دهم.

آری! این خطابی است برای تمام پیامبران عليهم‌السلام ولی نه در یک‌بار زیرا پیامبران عليهم‌السلام در زمانهای مختلفی فرستاده شده‌اند پس معنی این است که هر یک از آنها در زمان خویش مخاطب این پیام و این ندا قرار گرفته‌اند. در حدیث شریف آمده است: «ای مردم! خدا پاکیزه است و جز پاکیزه را نمی‌پذیرد و بدانید که او مؤمنان را به همان چیزی دستور داده که رسولان را به آن دستور داده است، جایی که فرموده: (ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار نیکو کنید، هرآینه من به آنچه انجام می‌دهید دانایم) و خطاب به مؤمنان نیز فرموده است: (ای مؤمنان! از پاکیزگی‌های آنچه که به شما روزی داده‌ایم بخورید) «بقره / ۱۷۲». سپس آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از مردی یاد کردند که به سوی کعبه عزم سفر کرده راهی دراز را می‌پیماید و گردآلود و ژنده و ژولیده به حرم می‌رسد در حالی که غذای وی حرام، نوشیدنی وی حرام و لباس وی حرام است و با حرام

تغذیه کرده آن گاه دستانش را به سوی آسمان بلند می کند و یارب! یارب! می گوید، آخر چگونه دعایش مستجاب می شود؟».

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ﴿٥٢﴾

و گفتیم خطاب به پیامبران عليهم السلام «در حقیقت این امت شما، امتی یگانه است» یعنی: ای پیامبران! دین و دعوت همه شما دین و دعوت یگانه ای است و آن عبارت از دعوت همگی شما به سوی عبادت خدای یگانه لاشریک می باشد پس به این دین و دعوت پایبند باشید و بر آن استقامت ورزید «و من پروردگار شما هستم پس، از من پروا دارید» یعنی: آنچه را که موجب مجازات شما از سوی من می گردد انجام ندهید، به این که غیر من را با من شریک گردانید.

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٥٣﴾

«پس پراکنده ساختند» پیروان انبیا و امتانشان «کار دین خود را در میان خویش پاره پاره» یعنی: دین خویش را با آن که در اصل و اساس یک دین است، به بخش های متفرق و مختلف قطعه قطعه کردند و در نتیجه به طایفه ها و فرقه های مختلف و پراکنده ای تبدیل شدند پس فرقه ای پیرو تورات، فرقه ای پیرو زبور و فرقه ای پیرو انجیل گشتند، سپس هم کتاب های خویش را تحریف و تبدیل کردند؛ «هر گروهی به آنچه در دست دارد، شادمان است» یعنی: هر فرقه ای از این گروه های اختلاف کننده، به آنچه که نزد وی از دین است دل خوش کرده و شادمان است در حالی که تکلیف شرعی این بود که همه به دین واحد الله جل جلاله چنگ بزنند و از آخرین پیامبر او که میراث بر همه پیامبران الهی است، پیروی کنند.

فَذَرَهُمْ فِي غَتَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٥٤﴾

«پس تا مدتی آنان را در غفلتشان واگذار» یعنی: ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! کفار مکه و کفار اهل کتاب را تا چندی در جهل و حیرتشان واگذار تا کشته شوند یا بمیرند و از به

تأخیر افتادن عذاب آنان دلتنگ مشو. یا آنان را در این حیرت و سردرگمی و غفلت واگذار تا بمیرند و در دوزخ معذب شوند.

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ ﴿٥٥﴾ سَاعٍ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٦﴾

«آیا می‌پندارند که آنچه از مال و فرزندان که بدیشان مدد می‌دهیم» در این دنیا، به‌خاطر آن است که: «می‌خواهیم به‌سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟» یعنی: آیا می‌پندارند که با دادن اموال و فرزندان، در نفع و خیر آنها می‌کوشیم و دادن این اموال و فرزندان برایشان نوعی گرامیداشت از سوی ما برای آنان است؟ «نه، بلکه نمی‌فهمند» یعنی: نه! هرگز ما برایشان خیر و خوبی اراده نداریم بلکه این اموال و فرزندان برایشان «استدراج» است تا بر مقدار گناهانشان بیفزایند ولی آنان این شعور را ندارند که به این حقیقت پی ببرند.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن‌گاه که دیدی خداوند جلّ و علاّ دنیای دلخواه بنده را به او می‌دهد در حالی که او بر گناهان خویش پایدار است، بدان که این از سوی باری تعالی برایش استدراج است». در حدیث شریف دیگری به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است: «همانا خداوند جلّ و علاّ اخلاقتان را در میانتان تقسیم کرده است چنان‌که ارزاقتان را تقسیم کرده است و در حقیقت خداوند متعال دنیا را به هر کس که دوست دارد یا دوست ندارد می‌دهد اما دین را جز به آن‌کس که دوستش دارد، نمی‌دهد پس هر کس که خدای عزوجل دین را به وی داد، بی‌گمان او را دوست داشته است و سوگند به ذاتی که جان محمد در ید اوست، هیچ بنده‌ای مسلمان نمی‌شود تا دل و زبانش تسلیم نشود و ایمان نمی‌آورد تا آن‌که همسایه‌اش از بوائقش ایمن نباشد»، اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! بوائق وی چیست؟ فرمودند: «ظلم و ستم وی. سپس افزودند: «و هیچ بنده‌ای مالی از حرام به‌دست نمی‌آورد که از آن خرج و مصرف کند و باز در عین حال، به او در آن برکت داده شود؛ و از آن صدقه نمی‌کند که باز از وی پذیرفته شود (یعنی نه در آن برکت داده می‌شود و نه هم از وی پذیرفته می‌شود) و آن را پشت سرش به‌جا نمی‌گذارد مگر

این که توشه وی برای دوزخ است؛ بدانید که در حقیقت خدای عزوجل بدی را به وسیله بدی محو نمی‌کند بلکه بدی را به وسیله نیکی محو می‌کند زیرا تردیدی نیست که پلیدی، پلیدی را محو نمی‌کند».

آن گاه حق تعالی اوصاف شتابگران به‌سوی خوبی‌ها را در سه آیه این چنین بیان می‌کند:

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُتَشَفِقُونَ ﴿٥٧﴾

«بی‌گمان کسانی که از خشیت پروردگارشان بیمناکند» یعنی: کسانی که از بس از خداوند عزوجل بیمناکند، با وجود آن که نیکوکارند و از ایمان و عمل صالح بهره‌مند، با این همه از وی در خوف و بیمی همیشگی به‌سر می‌برند چنان‌که حسن بصری رحمته الله می‌گوید: «مؤمن، پارسایی و بیم را با هم جمع می‌کند و منافق بدکاری و ایمنی را».

وَالَّذِينَ هُمْ رِيبَاتٍ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

«و آنان که به آیات پروردگار خویش» که به‌سویشان نازل شده است و نیز به آیات هستی و آفرینش وی «ایمان می‌آورند» و به همه آیات و کتاب‌های او باور دارند «و آنان که برای پروردگار خویش شریک مقرر نمی‌کنند» یعنی: غیر او را با وی در پرستش شریک نمی‌گردانند.

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَاءً آتَاؤًا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾

«و آنان که می‌دهند آنچه را داده‌اند» در راه خدا عزوجل از زکات و صدقات «درحالی که دل‌هایشان ترسان است که به‌سوی پروردگارشان بازمی‌گردند» یعنی: گمان می‌کنند که دادن زکات و صدقات آنان را از عذاب خداوند عزوجل نجات نمی‌دهد زیرا از آن بیم دارند که این صدقه آن گونه که مطلوب است از آنان پذیرفته نشده باشد و در هنگام بازگشت به‌سوی پروردگارشان مستوجب خشم وی گردند.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت: یا رسول الله! (کسانی که می دهند آنچه را داده اند در حالی که دلهایشان ترسان است) همان کسانی هستند که دزدی و زنا می کنند و شراب می نوشند اما در عین حال از خدای عزوجل می ترسند؟ فرمودند: «لا یا بنت ابی بکر، یا بنت الصدیق، و لکنه الذی یصلی ویصوم ویصدق وهو یخاف الله عزوجل: نه! ای دختر ابی بکر، ای دختر صدیق! بلکه او کسی است که نماز می خواند و روزه می گیرد و صدقه می دهد اما در عین حال از خدای عزوجل می ترسد».

أُولَئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿١١﴾

«آنانند که در کارهای نیک شتاب می ورزند» زیرا به انجام دادن طاعات رغبت دارند «و آنانند که در انجام آنها پیش می تازند» یعنی: بر مردم در انجام کارهای نیک سبقت می جویند، یا به سبب کارهای نیک به سوی بهشت سبقت می جویند.

وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا مَكْتُبٌ بِمَا عَمِلْتُمْ وَهُرَّ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٢﴾

«و ما هیچ کس را جز به اندازه توانش مکلف نمی سازیم» در انجام دادن اعمال نیک پس - مثلا - هر کس توانایی سجده کردن در نماز را نداشت، باید آن گونه که می تواند اشاره کند و هر کس توانایی روزه گرفتن را نداشت، باید روزه را بخورد و همین گونه است رخصت های دیگر شریعت مقدس اسلام... و در مواردی که تکلیف از مکلف سلب می شود، هدف ایجاد توازن و تناسب میان تکلیف و توان با یکدیگر است. طرح این قاعده، برای تشویق و برانگیختن عامه بر آراسته شدن به صفات خواص، یعنی سبقت جویندگان به سوی انجام طاعات است زیرا سرانجام نیک چنین آراستگی ای، دستیابی به کرامتهاست. پس پیام این آیه به عموم مخاطبان این است که تکالیف شرع انور سهل است و هرگز از حد وسع و توانشان خارج نیست لذا نباید از قافله نیکان عقب بمانند «و نزد ما کتابی است» که در آن کارنامه اعمال هر یک از مکلفان به همان نحوی که هست به ثبت رسیده «که به حق سخن می گوید» یعنی: در

آن کارنامه، حق مطابق با واقعیت بی هیچ کم و زیادی بازتاب یافته است «و بر آنان ستم کرده نمی شود» با کم ساختن از ثواب یا افزودن بر عقابی.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرٍ مِّنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِّنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ ﴿٦٣﴾

«نه، بلکه دل‌هایشان از این، در غفلت است» یعنی: بلکه دل‌های کفار از این کتابی که به حق و راستی سخن می‌گوید در غفلت است، یا دل‌هایشان از حقیقت وضع و حالی که مؤمنان در آن قرار دارند، در غفلت است «و آنان جز این، عملهایی دارند که انجام دهنده آنند» یعنی: کفار جز این که هم‌اکنون در شرک قرار دارند، کار و کردارهای ناروای دیگری نیز دارند که ناگزیر آن را در آینده انجام می‌دهند تا به سبب آن کردارها در دوزخ بیشتر معذب گردند بدان جهت که شقاوت و بدبختی در سرنوشتشان در لوح محفوظ به ثبت رسیده پس آنان از روبرو شدن با این سرنوشت، هیچ گریزگاهی ندارند.

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْعَرُونَ ﴿٦٤﴾

«تا آن‌گاه که نازپروردگان‌شان را به عذاب گرفتار ساختیم» یعنی: در غفلت خویش ماندند تا آن‌گاه که چون آسوده‌حالات و خوشگذرانان‌شان را به عذاب دنیا یا آخرت گرفتار کردیم؛ «بناگاه به فریاد درمی‌آیند» و زاری و التماس و داد و ولوله سر می‌دهند. در این هنگام است که به آنان گفته می‌شود:

لَا تَجْعَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصَرُونَ ﴿٦٥﴾

«امروز زاری نکنید» یعنی: در آن هنگام از سر سرکوفت و ناامیدسازی و قطع طمع‌هایشان به آنان می‌گوییم: امروز زاری و داد و فریاد شما بی‌فایده است «چرا که از جانب ما قطعاً یاری نمی‌یابید» یعنی: از عذاب ما باز داشته نمی‌شوید و کسی هم‌به‌یاریتان نمی‌آید بنابراین جزع و فزع و داد و واویلائی شما هیچ سودی به حالتان ندارد. سپس حق تعالی بزرگترین گناهانشان را یادآوری کرده می‌فرماید:

فَذَكَاتُ آيَاتِي تُتَلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰٰ أَعْقَابِكُمْ فَانكَبُونَ ﴿٦٦﴾

«در حقیقت، آیات من بر شما خوانده می‌شد» در دنیا. مراد آیات قرآن است «و شما بودید که بر پاشنه‌های خود بازمی‌گشتید» یعنی: اعراض کنان از شنیدن قرآن به قهقرا بازمی‌گشتید و حتی شنیدن پیام ما را بر نمی‌تابیدید.

مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَمِرًا تَهْجُرُونَ ﴿٦٧﴾

«در حالی که به آن تکبر می‌ورزیدید» یعنی: در حالی که به تولیت بیت‌الحرام کبر می‌ورزیدید، گویی بزرگتر از آن هستید که تحت تکلیف در آید. شایان ذکر است که مردم مکه در تکبرورزیدن به خانه کعبه و افتخارکردن به تولیت امور آن مشهور بودند و می‌گفتند: هیچ‌کس نمی‌تواند بر ما غالب شود زیرا ما اهل حرم و خادمان آن هستیم «در باره آن شب‌هنگام افسانه‌سرایي و پریشان‌گویی می‌کردید» مشرکان مکه شبها گرد خانه کعبه جمع شده افسانه‌سرایي می‌کردند و عمده افسانه‌گویی‌هایشان بدگویی از قرآن و طعن‌زدن در آن بود. هجر: به‌فتح‌هاء، هذیان‌گویی است. یعنی: درباره قرآن هذیان‌گویی می‌کردید.

ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم در این آیه، کسانی را که شبها در غیر طاعت خداوند متعال بزم‌آرایی می‌کنند، نکوهش می‌کند اما شب‌نشینی و محفل‌آرایی برای طاعت خدا عزوجلله، مانند مجالس علم و مجالس ذکر، بسی نیکو و پر ثمر است.

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

خداوند متعال در اینجا به بیان این حقیقت می‌پردازد که سبب اقدامشان بر کفر، یکی از عوامل پنج‌گانه‌ای است که در این آیه و آیات بعد مطرح می‌شود و هریک از آنها به‌خودی‌خود کافی است که برگرداننده‌شان از ایمان باشد. در این آیه به‌بیان دو عامل از آنها می‌پردازد، عامل اول: عدم تدبر و اندیشیدن آنها در قرآن است «آیا در این سخن نیندیشیده‌اند» زیرا اگر در معانی قرآن تدبر و اندیشه می‌کردند، یقیناً حقانیت آن برایشان آشکار می‌شد و به قرآن و آنچه در آن است، ایمان می‌آوردند. عامل دوم این

است: «یا مگر چیزی برایشان آمده که برای پدران پیشین آنها نیامده بود» لذا این عامل، سبب انکار قرآن از سوی آنان شده است؟! درحالی که اگر آنان نیک می‌اندیشیدند، قطعاً می‌دانستند که نزول قرآن بر آنان نه بر پدرانشان، به این جهت بوده است که باری تعالی این خیر را برای آنان اراده داشته است نه برای پدرانشان. عامل سوم کفرورزی‌شان این است:

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٦٩﴾

«یا پیامبر خود را درست نشناخته‌اند پس به او ناآشنایند» یعنی: یا مگر پیامبر خود صلی الله علیه و آله را به راستگویی و امانتداری نشناخته‌اند پس چون از او بیگانه‌اند لذا از سرانکار با او برخورد می‌کنند؟ درحالی که روشن است که آنان او را به اوصاف راستگویی و امانتداری شناخته‌اند و هرگز دروغ‌گویی و خیانتی را از او تجربه نکرده‌اند. عامل چهارم کفرورزی‌شان این است:

أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَرِهُونَ ﴿٧٠﴾

«یا می‌گویند او جنونی دارد؟» درحالی که آنان نیک می‌دانند که پیامبر صلی الله علیه و آله برترین مردم از نظر عقل و خرد است بنابراین، چنان نیست که می‌گویند «بلکه او حق را» که عبارت از دین استوار و مبین الهی است «برایشان آورده ولی بیشترشان حق را خوش ندارند» به سبب تعصب و سرسختی‌ای که جزء سرشت آنان شده است. یعنی: اکثریتشان حق را دوست ندارند اما اقلیتشان با آن که در مورد حق بدبین نیستند ولی از ترس کسانی که دوست‌دار حق نیستند، ایمانشان را آشکار نمی‌سازند.

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ
عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧١﴾

«و اگر حق» تعالی «از هوی و هوسهایشان پیروی می کرد» یا اگر اصول و پیام های حق به همان شیوه ای می آمد که آنان دوست دارند؛ «قطعا آسمانها و زمین و هر که در آنهاست، تباه می شد» پس تفسیر آیه کریمه بر دو وجه است؛ اول این که: اگر حق تعالی - چنان که آنان دوست دارند - با خود شریکی قرار می داد، بی شک آسمانها و زمین تباه و بی انتظام می شد. وجه دوم این است: اگر حق همان چیزی می بود که آنان می گویند - از وجود خدایان متعدد به همراه خدای یگانه - در آن صورت قطعا خدایان با همدیگر اختلاف پیدا می کردند و در نتیجه اختلاف آنها همه کائنات به نابودی کشیده می شد. و همانند این استدلال است فرموده باری تعالی: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ که تفسیر آن در (آیه ۲۲، سوره انبیا) گذشت.

«بلکه حق این است که ذکر خودشان را بر آنان آورده ایم» یعنی: کتابی را برایشان آورده ایم که یادنامه فخر و شرفشان است زیرا پیامبر ﷺ از میان خودشان برانگیخته شده و قرآن نیز به زبان خودشان نازل گردیده است. به قولی: مراد از «ذکر»، پند و اندرز و هشدار است «ولی آنها از ذکر خود روگردانند» یعنی: آنها به امری که بزرگترین یادنامه فخر و شرف آنهاست، بی اعتنائند و این بی اعتنائی به دلیل انتخاب نادرست آنهاست.

عامل پنجم اقدام آنان بر کفر این پندارشان است:

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رَيْكٌ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الزَّرْقِينِ ﴿٧٢﴾

«یا از آنان مزدی مطالبه می کنی؟» یعنی: یا عاملی که آنان را از ایمان آوردن بازمی دارد این است که می پندارند: تو از آنان در برابر ادای وظیفه رسالت، مزد یا مقرری ای می طلبی پس از همین روی ایمان به تو و پذیرش دعوت و پیامت را فرو گذاشته اند؟ با آن که می دانند که تو از آنان چنین مزد و پاداشی نخواسته ای.

حتی خداوند ﷻ پذیرفتن صدقه را بر رسولش حرام ساخته است تا گوینده‌ای نگوید: او برای به دست آوردن مال و ثروت مدعی رسالت شده است «پس خراج پروردگارت بهتر است» یعنی: رزقی که پروردگارت برایت در دنیا می‌دهد و مزدی که در آخرت به تو عنایت می‌کند، برایت از آنچه ذکر شد، بهتر است «و او بهترین روزی دهندگان است».

خلاصه این‌که: آنان در عدم اجابت گفتن به دعوت رسول خدا ﷺ، هیچ عذر و حجتی ندارند.

وَإِنَّكَ لَتَدْعُهُمْ إِيَّائِي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٣﴾

«و در حقیقت تو آنان را به راهی راست می‌خوانی» پس سزاوار است که به ندای دعوت لبیک گویند، نه این‌که رد و انکار پیشه کنند.

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيِّبُونَ ﴿٧٤﴾

«و به راستی کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، از راه راست» که تو آنان را به سوی آن فرامی‌خوانی؛ «به در افتاده‌اند» و به سوی راههای گمراهی منحرف شده‌اند زیرا خوف آخرت، از نیرومندترین انگیزه‌ها بر طلب حق و پیمودن راه آن است.

در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «من پیایی دامن شما را می‌کشم که هان! بیایید از (سمت و سوی) آتش، بیایید از (سمت و سوی) آتش، خود را در آن نیفکنید اما شما بر من غالب می‌شوید و همچون هجوم پروانگان و ملخ‌ها و حشرات خود را در آن می‌افکنید پس نزدیک است که دامن شما را رها کنم. و من بر حوض «کوثر» پیش‌قراول شما هستم پس در آن بر من جمع و پراکنده در می‌آید و شما را به سیمایتان و نامهایتان چنان می‌شناسم که شخص شتر بیگانه را در میان شتران خود می‌شناسد سپس به جهت راست و به جهت چپ برده می‌شوید آن‌گاه به بارگاه پروردگار خود التماس و التجا می‌کنم و می‌گویم:

ای پروردگار من! قوم من! ای پروردگار من! امت من! پس گفته می شود: ای محمد! تو نمی دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند، آنان بعد از تو به قهقهه‌ها بر پاشنه‌های خود می رفتند (یعنی به جاهلیت برگشته بودند).

❖ وَلَوْ رَحِمْنَهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٥﴾

«و اگر بر آنان رحمت می آوردیم و آنچه بر آنان از سختی» یعنی: از قحطی و خشکسالی «وارد آمده است برمی داشتیم، در طغیانشان پای می فشردند» یعنی: درسرکشی و گمراهی‌شان اصرار می ورزیدند و در طغیانشان سر برمی داشتند «باسرگستگی» یعنی: در بیراهه گمراهی و بوالهوسی فروافتاده، کوردلانه سر به هواها آلوده و سرگشته از غرور و غفلت، در طغیانشان پای می فشردند.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ سرکشان قریش را چنین نفرین کردند: «اللهم اشدد وطأتک علی مضر، اللهم اجعلها علیهم سنین کسنی یوسف: بارالها! فشارت را بر مضر سخت گردان و این فشار را بر آنان قحطی ای مانند قحطی دوران یوسف بگردان». خدای عزوجل دعای پیامبرش را اجابت کرد و آنان را به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد تا بدانجا که استخوانهای گندیده و گوشت مردار را خوردند و اموالشان تباه و فرزندانشان نابود شد.

در بیان سبب نزول آمده است: در این اوضاع و احوال بود که ابوسفیان نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد! تو را به خدا و پیوند رحم سوگند می دهم و التماس می کنم، آخر کار ما به جایی رسیده که خون و پشم (کرک) را خورده ایم! پس خدای عزوجل نازل فرمود:

وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَضُرُّعُونَ ﴿٧٦﴾

«و هرآینه آنان را به عذاب گرفتار کردیم» به قولی: مراد همان گرسنگی ای است که در سالهای قحطی دامنگیر مشرکان مکه شد «ولی نسبت به پروردگارشان خضوع و خاکساری نکردند» یعنی: شکسته و فروتن نشدند بلکه همچنان بر تمرد و سرکشی‌شان

در برابر حق تعالی اصرار و پافشاری کردند «و به زاری در نیامدند» و حتی در تنگنای سختی‌ها به خشوع و انکسار در نیفتادند.

حَقِّ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٧﴾

«تا وقتی که دری از عذاب دردناک بر آنان گشودیم» به قولی: مراد عذاب آخرت است. به قولی دیگر: مراد کشتن آنان در روز بدر است «بناگاه آنان در آن نومید شده‌اند» یعنی: از هر خیری متحیر و ناامید گشته و نمی‌دانند که چه کار کنند. ابلاس: نومیدی از هر خیری است.

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾

«و اوست آن‌که برای شما شنوایی و دیدگان و دلها را آفرید» آری! این نعمت‌ها را در شما آفرید تا اندرزها را بشنوید و صحنه‌ها و ماجراهای عبرت‌آموز را بنگرید و با دل و خرد خویش درک نمایید اما شما از هیچ چیز از اینها بهره نبردید بلکه: «چه اندک سپاسگزارید» به قولی: معنی این است که شما کافران قطعاً شکرگزار نیستید، نه این‌که شکر می‌گزارید ولی اندکی.

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٩﴾

«و اوست آن‌کس که شما را در زمین پدید آورد» چنان‌که دانه‌ها در زمین پراکنده می‌شوند تا برویند «و به‌سوی او محشور خواهید شد» یعنی: بعد از پراکنده شدنشان در دنیا، در روز قیامت گرد آورده می‌شوید.

وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٨٠﴾

«و اوست آن‌کس که زنده می‌کند و می‌میراند» آری! فقط اوست - به‌طور انفراد و بالاستقلال - نه دیگری «و اختلاف شب و روز از اوست» زیرا آنها را چنان آفریده که

پی درپی می آیند، نه از حرکت سست می شوند و نه با زمان دیگری که از آهنگ شب و روز خارج باشد، از هم دیگر جدا می شوند چنان که در روشنائی بخشیدن و تاریک نمودن نیز با هم اختلاف دارند. به قولی مراد از اختلاف شب و روز: تکرار آنها، روزی از پی روز دیگر و شبی از پی شبی دیگر است «مگر نمی اندیشید» در قدرت باری تعالی تا به خود آید و این حقیقت را که قدرت وی بر همه ممکنات فراگیر است دریابید و بدانید که برانگیختن پس از مرگ نیز از همین مقوله قدرت است؟

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالِ الْأَوَّلُونَ ﴿٨١﴾

«بلکه گفتند» کفار مکه «مانند آنچه پیشینیان» یعنی: پدرانشان یا کفار امتهای گذشته «گفته بودند».

قَالُوا أَوَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٨٢﴾

«گفتند: آیا چون بمیریم و خاک و استخوانی چند شویم، آیا باز برانگیخته خواهیم شد؟» آری! چنین گفتند در حالی که این نحوه نگاه، صرفاً بعید انگاری ذهنی‌ای است که هیچ باری از تعقل و اندیشه ندارد و الا، نه علم چنین حقیقتی را نفی می کند و نه عقل از آن گریزان است. بلی! بعید انگاشتن حقیقت احیای مجدد، بی آن که در این قضیه به سراغ مشابه‌های دیگری بروند، یا در این حقیقت که خود در آغاز از همین خاک آفریده شده اند، تأمل نمایند، از هرگونه پشتوانه عقلی و علمی بی بهره است. شبهه دیگرشان در توجیه آن استبعاد این است:

لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَءَابَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِن هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨٣﴾

«درست این سخن را قبلاً به ما و پدرانمان وعده داده بودند» یعنی: قبل از بعثت محمد ﷺ نیز به ما و پدرانمان همین وعده احیای مجدد را داده بودند اما ما ندیدیم که پدران ما برانگیخته شوند «این جز افسانه‌های پیشینیان چیزی نیست» یعنی:

این وعده‌ها دروغ‌پردازیهای پیشینیان است که به‌عنوان اسطوره‌های خیالی آنها را در کتب خویش نگاشته‌اند. اسطوره: چیزی است که ساخته و پرداخته دروغ‌پردازان است.

قُلْ لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به مردم مکه در مقام پرسش از آنان: «زمین و هر که در آن است از آن کیست؟» و به چه کسی تعلق دارد؟ «اگر می‌دانید» و چیزی از علم و آگاهی دارید پس به من خبر دهید. مراد از (هر که در آن است)، تمام مخلوقات روی زمین می‌باشند.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾

«زودا که گویند: از آن خداست» یعنی: آنها ناگزیر می‌گویند که زمین و هر که در آن است از آن خداست زیرا به آفریدگاری خداوند ﷻ معترفند «بگو: پس آیا پند نمی‌گیرید؟» یعنی: چنانچه شما به این حقیقت که زمین و هر که در آن است از آن خداست و او آفریننده زمین و متصرف آن می‌باشد، مقرر و معترفید پس چرا با باری‌تعالی خدایان دیگری را که به خوبی می‌دانید مالک هیچ چیزی نیستند، می‌پرستید؟ و چرا از اعتراف به این حقیقت طفره می‌روید که ذاتی که بر آفرینش ابتدایی و اختراعی انسان قادر باشد، بر زنده کردن بعد از مرگ او نیز تواناست؟

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا نُنْقِطُ ﴿٨٧﴾

«بگو: پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت، این همه از آن الله است» یعنی: آسمانها و عرش همه از آن خداست و او پروردگار آنهاست «بگو» ای محمد ﷺ «پس آیا پروا نمی‌کنید؟» یعنی: هرگاه می‌دانید که خدایان شما مالک هیچ چیز در آسمانها نیستند پس چرا کار پرستش را که فقط خدای یگانه سزاوار آن است، به آنها اختصاص می‌دهید؟ و چرا رستاخیز را خارج از محدوده قدرت مطلق او می‌پندارید؟

در حدیث شریف آمده است: «آسمانها و آنچه در آنهاست، در برابر کرسی جز مانند حلقه‌ای که در بیابانی افکنده شده نیست و بی‌گمان کرسی با آنچه در آن است، نسبت به عرش همانند این حلقه در این بیابان است.»

قُلْ مَنْ يَدِينُ مَلَكَوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ نَعَامُونَ ﴿٨٨﴾

«بگو: کیست آن که ملکوت هر چیزی به دست اوست» ملکوت: فرمانروایی است «و او پناه می‌دهد» غیرخود را و به فریادش می‌رسد، هرگاه که بخواهد «و برخلاف او پناه داده نمی‌شود اگر می‌دانید؟» یعنی: هیچ‌کس نمی‌تواند عذاب خدا ﷻ را از کسی بازدارد و هیچ‌کس بر یاری دادن و به‌فریادرسیدن او در برابر خدا ﷻ قادر نیست و شما نمی‌توانید چنان مرجعی را معرفی کنید.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾

«خواهند گفت: این همه از آن الله است، بگو: پس چگونه دستخوش افسون می‌شوید؟» یعنی: چگونه شیاطین جن و انس، با افسانه و افسون حق را در خیال شما باطل جلوه می‌دهند و صحیح را فاسد و در نتیجه با وجود روشن بودن حق، غیر خدای عزوجل را می‌پرستید، گویی ساحری جادویتان کرده و عقلهایتان را ربوده است؟!»

بَلْ أَتَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٩٠﴾

«بلکه حق را برایشان آوردیم» یعنی: دین و شریعتی را که در عقاید و دیدگاه‌ها، عبادات و ارزشها و در همه چیز حق است و پیروان آن نیز برحق اند «و قطعاً آنان دروغگویند» در آنچه که به خدای سبحان از فرزند و شریک نسبت می‌دهند و نیز دروغگویند در ادعای ایمان به خدا ﷻ، در انکار روز آخرت و در هر موضع‌گیری که با اسلام مخالف است.

مَا أَخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا أَذَى لَدَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَمَّا لَبِثُوا عَلَى بَعْضٍ

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١١﴾

«خدا هیچ فرزندی نگرفته است» زیرا او از جنس و نوع منزّه است و فرزند مرد از جنس خود اوست «و همراه او هیچ معبود دیگری نیست زیرا اگر جز این بود قطعا هر خدایی آنچه را که آفریده بود، با خود می برد» یعنی: اگر با خدای سبحان خدایان دیگری می بود، یقینا هر خدایی مخلوقاتش را بالاستقلال در حوزه تصرف و حیازت خویش می گرفت و فرمانروایی انحصاری خود را منفردا و به تنهایی بر آنان نافذ می ساخت، در این هنگام عرصه فرمانروایی وی از فرمانروایی خدای دیگر جدا می شد و نهایتا بروز توسعه طلبی و کشمکش و قدرت نمایی در میان آنها اجتناب ناپذیر بود «و حتما بعضی از آنان بر بعضی دیگر غالب می آمدند» یعنی: خدای قوی بر خدای ضعیف غلبه پیدا کرده آن را سرکوب می کرد و ملک و فرمانروایی وی را از او می گرفت، همچنان که عادت پادشاهان بنی آدم است و در این هنگام، دیگر آن خدای ضعیف مغلوب، قطعا صلاحیت خدایی را نداشت.

پس هرگاه عدم امکان مشارکت در ربوبیت، ثابت و محقق شد و این که جز یک خدا نمی تواند به کار ربوبیت و پروردگاری بپردازد، این حقیقت نیز روشن می شود که آن خدای واحد، همان خداوند عَلَّامٌ است. این دلیل چنان که بر نفی شرک دلالت دارد، بر نفی فرزند از خدای سبحان نیز دلالت دارد زیرا فرزند نیز با پدرش در ملکش کشمکش می کند^۱ «منزه است خدا از آنچه وصف می کنند» یعنی: منزّه است از شریک و فرزند.

^۱ همین روزهایی که بنده مشغول ترجمه این تفسیر شریف هستم ، فرزند پادشاه قطر علیه پدرش کودتا کرد و او را از ملک و مملکت بیرون انداخت و هم اکنون پدر بینوای وی در غربت و آوارگی به سر می برد.

عَلِيمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٢﴾

«دانای نهان و آشکار است» یعنی: فقط باری تعالی دانای نهان و آشکار است اما غیر وی اگر هم آشکار را دانست، قطعاً نهان و غیب را نمی‌داند «پس برتر است» خداوند متعال «از آنچه شریک می‌آورند» در ملک و فرمانروایی وی.

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيئِي مَا يُوعَدُونَ ﴿١٣﴾ رَبِّ فَلَا يَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٤﴾

و چون حجت بر کافران اقامه شد، اینک باری تعالی به پیامبرش چنین خطاب می‌کند: «بگو: پروردگارا! اگر آنچه را که به آنان وعده داده شده است به من نشان دهی» یعنی: پروردگارا! اگر چنان باشد که من را در موقعیتی قرار دهی که آنچه را از عذاب مرگبار به آنان وعده داده‌ای، مشاهده کنم؛ «پروردگارا! پس مرا در میان قوم ستمکار قرار مده» یعنی: چنانچه به آنان عذاب را نازل کردی، مرا از میانشان خارج کن تا عذاب آنان را از دور بینم ولی چیزی از آن دامنگیر من نشود زیرا من به تو مؤمنم و وعده‌هایت را تصدیق می‌کنم. چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ دعا می‌کردند: «وَإِذَا أُرِدْتُ بِقَوْمٍ فِتْنَةً فَتَوَفَّنِي إِلَيْكَ غَيْرَ مَفْتُونٍ: خدایا! هرگاه به قومی فتنه‌ای را اراده داشتی پس مرا به‌سوی خویش درحالی ببر که به آن فتنه در نیفتاده باشم».

وَإِنَّا عَلَيَّ أَنْ تُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَدِيرُونَ ﴿١٥﴾

«و به راستی که ما تواناییم که آنچه را به آنان وعده داده‌ایم» از عذاب «بر تو بنمایانیم» ولی عذاب خویش را از آنان به تأخیر می‌اندازیم، بدان جهت که می‌دانیم برخی از آنان به‌زودی ایمان خواهند آورد.

ادْفَعْ بِأَيْدِيهِ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿٩٦﴾

سپس حق تعالی پیامبرش را به سوی نسخه‌ای راهنمایی می‌کند که در امر معاشرت با مردم و دعوت آنان به سوی حق، اکسیر اکبر است پس می‌فرماید: «بدی را به شیوه‌ای که» آن شیوه «نیکوتر است» از غیر آن «دفع کن» این شیوه نیکوتر عبارت است از: گذشت، چشم‌پوشی و رویگردانی از بدی‌هایی که کفار علیه تو انجام می‌دهند و دادن پاسخ بدیهایشان با نیکی و احسان «ما به آنچه وصف می‌کنند، داناتریم» یعنی: داناتریم به آنچه که تو را به آن وصف می‌کنند، از اوصافی که تو برخلاف آن هستی، یا داناتریم به آنچه که از شرک و تکذیب وصف می‌کنند پس به آنها در برابر آن جزا می‌دهیم.

وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ﴿٩٧﴾

«و بگو: پروردگارا! از همزات شیاطین به تو پناه می‌برم» همزات شیاطین: وسوسه‌ها، دغدغه افگنی‌هایشان و شراره‌های خشمی است که انسان نمی‌تواند خود را در آنها نگهداری کند.

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ﴿٩٨﴾

«و پروردگارا! از این که آنها پیش من حاضر شوند به تو پناه می‌برم» زیرا وقتی شیاطین نزد انسان حاضر شوند، آنها را جز وسوسه‌افگنی، برانگیختن به شر و برگرداندن از خیر کار دیگری نیست. در حدیث شریف به روایت عمرو بن شعیب رضی الله عنه از پدرش و او از جدش آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کلماتی را به ما تعلیم می‌دادند که خود ایشان هنگام خواب برای دفع ترس می‌خواندند: «باسم الله أعوذ بكلمات الله التامة من غضبه وعقابه ومن شر عباده ومن همزات الشياطين وأن يحضرون: به‌نام خدا به کلمات تامه او پناه می‌برم از خشم وی و عقابش و از شر بندگانش و از وسوسه‌های شیاطین و از این که حاضر شوند». نقل است که عبدالله بن عمرو رضی الله عنه این دعا را به کسانی از فرزندانش که به حد بلوغ می‌رسیدند، تعلیم می‌داد تا آن را در هنگام

خوابشان بخوانند و کسی از آنان هم که کوچک بود و نمی‌توانست این دعا را حفظ کند، عبدالله آن را می‌نوشت و بر گردنشان می‌آویخت.

حَقِّ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿١١﴾

«تا آن‌گاه که مرگ یکی از آنان فرارسد، می‌گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید» یعنی: آنان در غفلت خود به سر می‌برند تا که می‌میرند و چون مردند، از خواب غفلت بیدار شده آن‌گاه می‌گویند: مرا به سوی دنیا بازگردانید، مرا بازگردانید، مرا بازگردانید. ارجعون: صیغه جمع به معنی تکرار است.

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٢﴾

آری! مرا بازگردانید: «باشد که در سرایی که بگذاشتم» یعنی: در دنیا «کار نیکی انجام دهم» چون ایمان و آنچه که در پی آن است از اعمال خیر «نه چنین است» هرگز درخواست او را نمی‌پذیریم «این سخنی است که او گوینده آن است» یعنی: این صرفاً سخنی است که او می‌گوید و اگر خواسته‌اش برآورده شود و به دنیا بازگردانیده شود، هرگز به این سخنش وفا نخواهد کرد «و پیشاپیش آنان برزخی است» یعنی: پیشاپیش آنها و بازگشتشان به سوی دنیا حجاب و پرده‌ای است که نمی‌توانند از آن گذشته و به دنیا برگردند «تا روزی که برانگیخته شوند» که روز قیامت است. پس آنان در مقطع حیات برزخی، به انتظار امر خدا عَزَّ وَجَلَّ واکذاشته شده‌اند، نه می‌توانند اعمال صالحی را که از آنان فوت شده جبران کنند و نه می‌توانند آنچه را که در دنیا فاسد ساخته بودند، اصلاح نمایند. مراد این است که عذاب بر این گروه تا روز قیامت استمرار می‌یابد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «... پیوسته در آن (یعنی در قبر) معذب است».

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿١٠١﴾

«پس چون در صور دمیده شود» به دمیدن «نشور» که نفخه دوم است اما نفخه اول، عبارت است از: نفخه «صعق» که زندگان از خلاق را می‌میراند.^۱ صور: بوقی است که اسرافیل در آن برای برپایی قیامت می‌دمد. آری! چون صور دوم دمیده شود: «دیگر آن روز میانشان نسبت قرابت وجود ندارد» یعنی: دیگر به نسب‌ها فخر نمی‌کنند و نه هرگز این رابطه‌ها به حالشان سودی می‌بخشد. در حدیث شریف به روایت بزار و بیهقی آمده است که چون عمر بن الخطاب با ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب رضی الله عنه ازدواج نمود، فرمود: «به‌خدا سوگند که مرا در این کار هدفی جز این نیست که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: «کل سبب و نسب فإنه منقطع یوم القیامة الا سببی و نسبی: هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع شدنی است، مگر سبب و نسب من». پس این استثنایی در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد پیوند خویشاوندی و نسبی ایشان است «و از یک‌دیگر نمی‌پرسند» یعنی: در عرصه قیامت یکی از حال دیگری نمی‌پرسد زیرا هر کس در آن هنگام چنان به خود مشغول است که نمی‌تواند به کاری دیگر مشغول شود. البته این در هنگام نفخه محشر است اما بعد از مستقر شدن در بهشت یا دوزخ، اهل بهشت از همدیگر می‌پرسند چنان‌که در این فرموده باری تعالی می‌خوانیم: ﴿وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ «صافات/ ۲۷».

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٢﴾

«پس کسانی که میزان اعمال آنان سنگین باشد» یعنی: اعمال شایسته وزن شده آنان سنگین باشد «آن گروه ایشانند رستگاران» یعنی: آنانند دستیافتگان به خواسته‌های دوست‌داشتنی خود و نجات‌یافتگان از امور بیم‌انگیز.

^۱ نگاه کنید به سوره [زمر/ ۶۸].

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿١٠٣﴾

«و کسانی که کفه میزان اعمالشان سبک باشد» یعنی: اعمال شایسته وزن شده آنان در مقابل گناهایی که دارند، سبک باشد «پس آن گروهند که به خود زیان زده‌اند» یعنی: خود را تباہ ساخته‌اند و آنچه را که به‌نفع آنهاست، فرو گذاشته‌اند زیرا «همیشه در جهنم می‌مانند».

تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ﴿١٠٤﴾

«آتش چهره‌هایشان را می‌سوزاند» لفتح: سوزاندن است. چهره را خاص کرد زیرا چهره، شریفترین و گرمی‌ترین اعضای انسان است «و آنان در آنجا ترش‌رویند» کالح: کسی است که لبانش از نهایت رنج و درد و افتاده و دندانهایش نمایان شده است. ابن مسعود رضی الله عنه در توضیح معنی آن می‌گوید: آیا سر سوخته گوسفندی را ندیده‌ای که دندانهایش نمایان و لبانش به‌طرف بالا جمع و منقبض شده است؟ اینان نیز همین‌گونه‌اند.

أَلَمْ تَكُنْ تَكُنْ آيَاتِي تُلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿١٠٥﴾

«آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد» در دنیا «و شما آنها را» با الفاظ و معانی آنها «دروغ نمی‌پنداشتید» و نمی‌گفتید که این آیات از جانب خداوند جل جلاله نیست؟

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿١٠٦﴾

«می‌گویند: پروردگارا! شقاوتمان بر ما چیره شد» یعنی: لذتها و شهواتمان بر ما چیره شد. لذتها و شهوات بدبختی و شقاوت نامیده شد زیرا مال و سرانجام افراط در آنها به شقاوت و بدبختی می‌انجامد «و ما مردمی گمراه بودیم» که با این شقاوت و بدبختی خود را تباہ ساختیم.

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴿١١٧﴾

«پروردگارا! ما را از اینجا» یعنی: از دوزخ «بیرون بر پس اگر باز هم برگشتیم» در دنیا به کفر و شقاوتی که بر آن بودیم «در آن صورت ستم‌پیشه خواهیم بود» بر خود با این بازگشت به کفر. بدین‌سان است که بعد از درآمدن به دوزخ، خواستار بازگشت به دنیا می‌شوند چنان‌که در هنگام مرگ خواستار آن شده بودند.

قَالَ اخْشَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ ﴿١١٨﴾

«می‌فرماید، به رسوایی در آن ساکت شوید» یعنی: در دوزخ گم‌وگور شوید، به گم شدن خشم و غضب و ساکت شوید به مانند سکوت سگ. چنان‌که وقتی سگ به چیزهای پاک نزدیک شود، به او گفته می‌شود: گم شو! «و با من سخن نگوئید» در باب برداشتن عذاب از خود زیرا نه عذابم از شما برداشته می‌شود و نه سبک ساخته می‌شود.

إِنَّهٗ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّحِيمِينَ ﴿١١٩﴾

«در حقیقت گروهی از بندگان من بودند که می‌گفتند: پروردگارا! ایمان آوردیم پس ما را بیامرز و به ما رحم کن که تو بهترین مهربانانی» ایشان مؤمنانی هستند که در دنیا از خداوند عز وجل درخواست رحمت و مغفرت کرده و به صفات مقدس و متعالی وی اقرار و اعتراف می‌کنند.

فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرَاتًا حَتَّىٰ أَنْسَوَكُم ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿١٢٠﴾

«و شما» کفار «آنان را به مسخره گرفتید» با سخنان تمسخر آمیز خود، یعنی: مؤمنانی چون بلال و صهیب و عمار و سلمان و امثال ایشان را «تا حدی که یاد مرا از خاطرتان فراموش گردانیدند» یعنی: تا بدانجا که به سبب شدت اشتغال به استهزا

و تسمخر ایشان، یاد خدا ﷻ را فراموش کردید «و شما بر آنان می خندیدید» در دنیا، از این که به عبادت و نیایش من مشغول بودند.

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَٰسِقُونَ ﴿١١٣﴾

«من هم امروز به پاس آن که صبر کردند» بر آزار و تسمخرهای شما «به آنان پاداش دادم. آری، ایشانند به مراد رسندگان» که این سرمنزل مراد، همانا دست یابی شان به سعادت و سلامت و بهشت و نجاتشان از دوزخ است.

قُلْ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿١١٤﴾

«می فرماید» خداوند ﷻ، یا فرشته ای که مأمور پرسش آنان است: «چه مدت به عدد سالها در زمین ماندید؟» چون آنان خواستار بازگشت به سوی دنیا می شوند، پروردگار متعال از آنان چنین سؤال می کند تا این حقیقت را برایشان روشن سازد که در دنیا آن مقداری را که برای پندگرفتن و رسیدن به حقیقت لازم بود، عمر کرده اند، هرچند آن مقدار عمر، نسبت به آخرت اندک بوده است.

قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِّ الْعَادِينَ ﴿١١٥﴾

«می گویند: یک روز یا پاره ای از یک روز ماندیم پس بپرس از شمارگران» یعنی: از کسانی که به شناخت اعداد آگاهند، یا بپرس از فرشتگان نگهبانی که اعمال و عمرهای بندگان را می شمارند. بدین سان است که از شدت هول و هراس، شمار سالها را فراموش می کنند.

قَدْ إِنْ لَيْسَ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١٤﴾

«می فرماید: جز اندکی درنگ نکرده‌اید» یعنی: در زمین جز درنگی اندک، نمانده‌اید
«کاش شما می دانستید» چیزی از علم را تا آن مدت اندک را به طاعت خداوند ﷻ و
آماده شدن برای روز قیامت سپری می کردید.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿١١٥﴾

«آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم» و بی ثواب یا عقاب رهایتان می کنیم؟ «و
این که شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید؟» با حشر و نشر تا شما را در برابر
اعمالتان جزا دهیم؟ نه! هرگز چنین نیست.

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ﴿١١٦﴾

«پس برتر است الله» یعنی: منزه است از این که چیزی را عبث و بیهوده بیافریند
«فرمانروای برحق» که فرمانروایی علی الاطلاق سزاوار اوست و فقط او فرمانروای
برحق است زیرا فرمانروایی دیگران از بین رفتنی و زوال پذیر است «هیچ معبودی جز
او نیست، اوست پروردگار عرش گرامی قدر» پس وقتی او پروردگار عرش گرانمایه
است، چگونه پروردگار آنچه که پایین تر و فرودست تر از آن است، نمی باشد؟

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿١١٧﴾

«و هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند، برای او برهانی نخواهد بود» برهان:
حجت و دلیل واضح و روشن است. آری! در عرصه هستی پروردگاری جزا ﷻ وجود
ندارد که بر وجود وی برهانی اقامه شود «و حسابش فقط با پروردگارش می باشد»
پس او خواه ناخواه مجازاتش می کند «در حقیقت کافران رستگار نمی شوند» در روز
قیامت.

نسفی می گوید: «خداوند جَلَّ جَلَالُهُ این سوره کریمه را با: **(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ)** آغاز کرد و آن را با: **(إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ)** به پایان آورد. وه! در میان آغاز و انجام آن چه فاصله بزرگی است».

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّحِيمِينَ ﴿١٨﴾

«و بگو: پروردگارا! بیامرز و رحم کن زیرا تو بهترین بخشاینده گانی» و فقط رحمت و بخشایش توست که انسان را از رحمت و مهر دیگران بی نیاز می گرداند درحالی که رحمت دیگران او را هرگز از رحمت بی نیاز نمی کند. بدین سان، خداوند جَلَّ جَلَالُهُ پیامبرش را به استغفار امر کرد تا امتش به وی اقتدا کنند.

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرمود: «یا رسول الله! به من دعایی بیاموزانید تا آن را در نمازم بخوانم». فرمودند: «بگو: اللهم انی ظلمت نفسی ظلماً کثیراً، وأنه لا یغفر الذنوب إلا أنت، فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی انک أنت الغفور الرحیم: بارخدایا! من بر خود بسیار ستم کرده ام و جز تو کسی گناهان را نمی آمرزد پس بر من بیامرز به آمرزشی از جانب خود و بر من رحم کن که تو آمرزگار مهربان هستی».

شایان ذکر است که دو آیه اخیر این سوره، از آیات شفاء است. از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که او از نزد مرد بیماری می گذشت پس درگوش وی خواند:

(أَفْحَسِبْتُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا ...) تا آخر سوره؛ و آن شخص بیمار شفا یافت. پس این

خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به عبدالله فرمودند: «در گوش وی چه خواندی؟» او حکایت را بازگفت. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، اگر کسی آن را از روی یقین بر کوهی بخواند، قطعاً آن کوه از بین می رود». پس آنچه معتبر است؛ ایمان، یقین، صفای خواننده و استعداد و قابلیت بیمار برای درمان با قرآن است.

﴿سوره نور﴾

مدنی است و دارای (۶۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «نور» نامیده شد، به سبب آن که دربرگیرنده آیه‌ای بس نورانی و درخشان، یعنی این فرموده خدای متعال است: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به مردان خویش سوره مائده و به زنان خویش سوره نور را بیاموزید».

موضوع این سوره، نور است با آثار و مظاهر خود در دلها و روانها، که این آثار و مظاهر، در آداب و اخلاق روحی، خانوادگی و اجتماعی تمثیل می‌شود، آداب و اخلاقی که دل و جان و صفحات وجود انسان و زندگی او را نورباران می‌کنند، انواری که از نور ازل و سرمدی الله ﷻ، آن نور لایزال آسمانها و زمین فروغ بر می‌گیرند. پس محور این سوره، «تربیت» است با ابعاد مختلف آن.

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

«این، سوره‌ای است که آن را نازل کرده‌ایم» سوره: عبارت از آیات زنجیره‌وار و پیاپی‌ای است که دارای آغاز و انجامی باشد «و آن را فرض گردانیدیم» یعنی: عمل به احکام آن را واجب و لازم و قطعی گردانیدیم «و در آن آیاتی روشن نازل کردیم» تکرار (انزلنا)، گویای کمال عنایت حق تعالی به فرود آوردن این سوره است، به دلیل احکامی که این سوره دربرگیرنده آن می‌باشد «باشد که پندگیرید» لذا حکمت فرود آوردن این سوره به ترتیبی که ذکر شد، این است. پس این آیه، در واقع مقدمه سوره می‌باشد.

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٤﴾

«زن و مرد زناکار» که هنوز ازدواج نکرده‌اند؛ «به هریک از آنان صد تازیانه بزنید» یعنی: حکم زن و مرد زناکاری که قبل از ازدواج مرتکب این عمل شده باشند، زدن صد تازیانه به هریک از آنان است.

زنا: عبارت است از مقاربت جنسی مرد با زن بدون عقد ازدواج و بدون وجود شبهه نکاح. زانیه: زنی است که به زنا رغبت داشته و در برابر مرد زناکار تمکین می‌کند، نه زنی که این عمل به‌زور و اجبار با وی انجام می‌شود. جلد: زدن با تازیانه یا عصاست، گفته می‌شود: «جلده» آن‌گاه که کسی بر پوست بدن کسی دیگر تازیانه بزند.

زدن صد تازیانه، حد زنای مرد آزاد بالغ بکر (غیرمتأهل) و زن زناکار آزاد بالغ غیرشوهردار است، البته در سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله افزون بر زدن صد تازیانه، تبعید یک سال هم ثابت شده است، هرچند این حکم میان فقها اتفاق نیست، چنان که خواهد آمد. اما مرد و زنی که آزاد و متأهل باشند، یعنی با نکاح صحیح ازدواج کرده باشند و میان آنها مقاربت هم انجام گرفته باشد - هرچند یک بار - و مرتکب زنا گردند، حد آنها بنا بر سنت صحیح متواتر، رجم (سنگسار) است و فقها بر این حکم اتفاق نظر دارند. همچنین اتفاق نظر دارند بر این‌که حد زنای مرد و زن متأهل برده که آزاد نیستند، فقط زدن تازیانه است زیرا در بردگان سنگساری نیست. اما در خصوص حد زنای بکر (مرد و زن غیرمتأهل)، احناف با عمل به صریح آیه فقط به تازیانه حکم می‌کنند نه به تبعید یک سال ولی جمهور فقها (مالک، شافعی، احمد حنبل) برآنند که حد زنای مرد بکر، صد تازیانه به اضافه تبعید یک سال از محل اقامتش می‌باشد و حد اقل مسافت این تبعید نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها، مسافت کوتاه کردن نماز یعنی مقدار (۸۹) کیلومتر است. اما نزد مالکی‌ها، مرد بکر در همان سرزمینی که تبعید شده، زندانی نیز می‌شود ولی زن بکر زناکار به اتفاق فقها تبعید نمی‌شود تا مبادا بار دیگر در تبعیدگاه به آفت زنا مبتلا گردد.

این آیه ناسخ آیه حبس و آیه آزار دادن زناکاران است که در دو آیه ۱۶ و ۱۵ سوره «نساء» گذشت زیرا مجازات مرد زناکار در صدر اسلام آزار دادن و طعنه زدن و مجازات زن زناکار زندانی کردن وی در خانه‌اش بود، که آن حکم با این آیه منسوخ شد.

دلیل این‌که آیه کریمه، زن زناکار را بر مرد زناکار مقدم گردانید، این است که انگیزه زنا در اغلب احوال از زن بروز می‌کند زیرا اوست که با چهره‌نمایی‌ها و عشوه‌گریهای فریبنده برای مرد با روشهای گوناگون، او را به عمل حرام تحریک می‌نماید. دلیل دیگر تقدم ذکر وی این است که مفسده زنا و ننگ و بدنامی آن، در زن بیشتر از مرد است.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «یا معشر الناس! اتقوا الزنی، فإن فیہ ست خصال: ثلاث فی الدنيا وثلاث فی الآخرة، أما التي فی الدنيا، فيذهب البهاء ويورث الفقر وينقص العمر، وأما التي فی الآخرة: فسخط الله سبحانه وتعالى، وسوء الحساب وعذاب النار: ای گروه مردم! از زنا بپرهیزید زیرا در آن شش خصلت است، سه در دنیا و سه در آخرت اما آن‌که در دنیا است، این است که: زنا اعتبار و ارزش و جمال انسان را از بین می‌برد، فقر را به‌جا می‌گذارد و عمر را کم می‌کند و اما آن سه که در آخرت است عبارت است از: خشم خدای سبحان، بدی حساب و عذاب دوزخ.»
«و نباید در اجرای حکم خدا درباره آنان دچار رأفت شوید» رأفت: رحمت و دلسوزی است. به‌قولی: رأفت، رقیق‌ترین عواطف مهر و دلسوزی است «اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید» یعنی: اگر به یگانگی خدا جل جلاله و روز رستاخیز که در آن پاداش اعمال به تمامی داده می‌شود باور دارید پس نباید حدود خدای متعال را معطل گردانید. این از باب تهییج و برانگیختن غیرت ایمانی و دینی مؤمنان است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسامه بن زید رضی الله عنه - آن‌گاه که در باره فاطمه دختر اسود مخزومی که روسری‌ای را دزدیده بود شفاعت کرد - فرمودند: «اتشفع فی حد من حدود الله: آیا در حدی از حدود خداوند جل جلاله شفاعت می‌کنی؟» سپس به‌پاخاسته خطبه‌ای ایراد کرده و فرمودند: «إنما أهلك الذين من قبلکم أنهم كانوا إذا سرق فيهم الشريف تركوه وإذا سرق الضعیف أقاموا علیه الحد وأیم الله لو أن فاطمة بنت

محمد سرقت لقطعت یدها: جز این نیست که سبب هلاکت مردمی که قبل از شما بودند، این بود که چون در میانشان شخص شریفی دزدی می کرد، او را آزاد می گذاشتند اما اگر شخص ضعیفی دزدی می کرد، حد را بر وی اقامه می کردند و سوگند به خدای عزوجل که اگر فاطمه دختر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دزدی کند، بی گمان دستش را قطع می کنم.» (و باید گروهی از مؤمنان بر عذاب آنها حاضر باشند) برای سرزنش بیشتر، تشهیر، رسوایی و بدنامی زناکاران پس کیفر آنان با تشهیر همراه است. نسفی می گوید: «حد اقل گروهی که باید در هنگام مجازات زناکاران حاضر باشند، سه یا چهار نفر است.»

احناف و حنبلی ها برآنند که باید تمام حدودالهی در محضر مردم برپا داشته شود زیرا هدف از اقامه حدود، هشدار دادن به مردم و بازداشتن آنها از ارتکاب چنان اعمالی است.

اما ابزار زدن تازیانه: علما اتفاق نظر دارند بر این که تازیانه زدن زناکاران با چوبی واجب است که هنوز میوه نداده نباشد و آن تازیانه ای است متوسط که نه بسیار سخت و ضخیم است و نه نرم و لطیف. البته چگونگی تازیانه زدن در همه حدود یکسان است. اما احناف برآنند که: تازیانه زدن در تعزیر نسبت به تازیانه زدن در حدود شدیدتر است تازیانه زدن در حد زنا، از تازیانه زدن در حد شراب شدیدتر است و تازیانه زدن در حد شراب، از تازیانه زدن در حد قذف (بهتان) شدیدتر است. حکم دیگر در این مورد این است که مرد به حالت ایستاده تازیانه زده می شود و زن به حالت نشسته.

خطاب این آیه به اتفاق مذاهب، متوجه زمامداران جامعه اسلامی و جانشینان ایشان می باشد. به قولی: خطاب متوجه تمام مسلمین است و حاکم مسلمان نمایندگی آنان را بر عهده دارد.

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۰﴾

«مرد زناکار جز با زن زناکار یا زن مشرکی ازدواج نمی کند و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرکی به زنی نمی گیرد» یعنی: غالب زناکاران - چه مرد و چه زن - چنین

گرایشی دارند که یکی از آنان جز به ازدواج با زناکاری همانند خود رغبت نمی‌کند. در این آیه - به عکس آیه قبل - مرد بر زن مقدم ذکر شد زیرا در اینجا سیاق به نکاح ارتباط دارد و در نکاح مرد اصل است زیرا اوست که خواستگاری را آغاز می‌کند. هدف آیه کریمه - بعد از هشدار دادن مؤمنان از ارتکاب زنا - بازداشتنشان از ازدواج با زناکاران است و این راجح‌ترین اقوال در تفسیر آیه کریمه می‌باشد «و این امر» یعنی: ازدواج با زناکاران و مشرکان «بر مؤمنان حرام شده است» زیرا ازدواج با آنان، شبیه‌ساختن خویش به فاسقان و پیش‌افگندن خویش در معرض تهمت دیگران است چنان‌که این احتمال نیز وجود دارد که در اثر این پیوند، فرزندی بر بساط مرد به دنیا آید که از نطفه وی نیست لذا برای مرد مسلمان پاکدامن روا نیست تا با زن ناپاکی ازدواج کند درحالی‌که به بی‌عفتی وی آگاهی دارد چنان‌که برای زن پاکدامن نیز روا نیست تا در عین آگاهی از فاسق بودن مردی با وی ازدواج نماید.

اما در رأی اکثر علما، حکم این آیه با (آیه ۳۲) از همین سوره: **(وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ...)** منسوخ است، بدین جهت احناف گفته‌اند: مرد زناکار، می‌تواند با زنی ازدواج کند که با وی زنا کرده است چنان‌که دیگران نیز می‌توانند با او ازدواج نمایند.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شَهَادَةٍ فَأَجْلِدُوهُنَّ مِائَتًا بَلَدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُنَّ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤﴾

«و کسانی که به زنان محصنه نسبت زنا می‌دهند» مراد از زنان محصنه: زنان پاکدامن پرهیزکار مؤمن‌اند «آن‌گاه چهار گواه نمی‌آورند» که به ارتکاب زنا از سوی آنان گواهی دهند «به آنان هشتاد تازیانه بزنید» یعنی: هریک از آنان را هشتاد تازیانه بزنید «و ابداً شهادتی را از آنها نپذیرید» یعنی: دو کیفر را برایشان جمع‌گردانید: یکی زدن تازیانه و دیگری نپذیرفتن گواهی از آنان زیرا آنها با زدن اتهام زنا از عدالت خارج شده و به فسق گراییده‌اند بلکه فاسق شده‌اند چنان‌که خدای متعال در آخر این آیه آنان را به فسق محکوم کرده است. معنای «ابداً» این است که: به هیچ وجه در طول زندگی‌شان شهادت آنان را نپذیرید. البته جایز است که گواهان جمعا با هم شهادت

دهند، یا به طور پراکنده و به تفاریق. و اگرشهود چهار تن کامل نبودند، تهمت زن به حساب می‌روند و بر آنان حد قذف جاری می‌شود چنان‌که حضرت عمر رضی الله عنه در خلافت خویش آن سه تنی را که علیه مغیره رضی الله عنه به زنا شهادت داده بودند، هشتاد تازیانه زد. «و آن گروه، همانا فاسقند» فسق: بیرون رفتن از طاعت خدای متعال و درگذشتن از حد با ارتکاب گناه است. ابن کثیر می‌گوید: «این که آنان فاسقند و در پیشگاه خدا جل جلاله و مردم عادل شمرده نمی‌شوند، خصلت سومی است که به دو خصلت دیگر اضافه شده و مجموعاً سه خصلت می‌شود».

دلیل این که در آیه کریمه مخصوصاً از زنان محصنه، یعنی زنان پاکدامن پرهیزکار مؤمن یاد شد این است که تهمت زدن به آنان زشت‌تر و ننگ و بدنامی در آنان بزرگتر و تکان‌دهنده‌تر است ولی مردان نیز - بی هیچ خلافتی میان علمای این امت - در این حکم به زنان ملحق می‌شوند. شایان ذکر است که فقط نسبت دادن تهمت زنا به شخص مؤمن را «قذف» می‌نامند، نه نسبت دادن اتهاماتی دیگر، مانند دزدی و امثال آن را به وی. همچنین بر کسی که به مرد یا زن کافری نسبت زنا می‌دهد، حد قذفی نیست.

علما در باره شرطهایی که در تهمت‌زننده و مورد اتهام قرار گرفته، مورد اعتبار است، بحثهای درازدانی دارند که در کتب فقه به تفصیل بیان شده است.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

«مگر کسانی که توبه کردند پس از این» یعنی: پس از ارتکاب گناه تهمت زدن (قذف) «و به صلاح آوردند» اعمالشان را. یعنی با توبه و گردن نهادن به اجرای حد، این عمل زشت خویش را جبران کرده‌اند «به‌راستی که خدا آمرزنده مهربان است» به همین جهت، اتهام‌زننده (قاذف) را بعد از توبه مؤاخذه نمی‌کند و قبول گواهی وی را از شما می‌پسندد پس در صورتی که تهمت‌زننده (قاذف) توبه کرد، گواهی وی قبول می‌شود و صفت فسق از وی برداشته می‌شود و این قول جمهور فقها (مالک و شافعی) است، برخلاف رأی ابوحنیفه زیرا ابوحنیفه بر آن است که استثناً فقط به جمله اخیر

برمی‌گردد، یعنی با توبه صفت فسق از وی برداشته می‌شود اما او برای ابد مردودالشهاده باقی مانده و به هیچ وجه گواهی وی پذیرفته نمی‌شود. ولی به اتفاق فقها حد قذف با توبه ساقط نشده و ازبین نمی‌رود. البته توبه قاذف جز این نیست که خود را در اتهامی که از وی صادر شده، تکذیب کند و حد هم به سبب این دروغگویی بر وی اقامه گردد.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَدَةُ أَحْوَجِهِمْ أَن يَقُولُوا رَبِّ انصُرْنَا إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ
﴿٦﴾ وَالْحَمِصَةُ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٧﴾

بعد از آن که حق تعالی حکم تهمت زدن (قذف) به زنان بیگانه را بیان کرد، اکنون به بیان حکم تهمت زدن (قذف) به همسران می‌پردازد زیرا تهمت زدن مردان به همسرانشان دارای حکم خاصی است.

«و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند و جز خودشان گواهانی دیگر ندارند» تا به نسبت زنایی که به همسران خویش داده‌اند، گواهی دهند «پس شهادت یکی از آنان این است که چهار بار به نام خدا سوگند یاد کند» یعنی: گواهی‌ای که حد قذف را از مرد ساقط می‌کند، این است که چهار بار به نام خدا شهادت دهد «که او از راستگویان است» در آنچه که به زنش از زنا نسبت داده است آن‌گاه در پنجمین بار چنین شهادت دهد: «و پنجمین گواهی این است که لعنت خدا بر او باد، اگر از دروغگویان باشد» در آنچه که به زنش از زنا نسبت داده است.

آری! حکم مردی که به زنش تهمت زنا می‌زند و اقامه بینه (آوردن گواه) هم بر وی دشوار است، این است که باید با زنش ملاعنه کند، یعنی زنش را نزد حاکم (قاضی) حاضر کرده و علیه وی ادعا کند سپس حاکم او را به ترتیب فوق سوگند دهد و چون این گواهی‌ها با سوگند اجرا شد، میان آنها جدایی به عمل می‌آید وزن بر وی حرام ابدی گردیده بر زن حد زنا نیز جاری می‌شود، مگر در یک صورت و آن این است که:

وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾

«و از او» یعنی: از زن «عذاب» یعنی: اجرای حد «ساقط می‌شود، در صورتی که چهار بار به خدا گواهی دهد» به این مضمون که: «او» یعنی: شوهرش «از دروغگویان است» در تهمت زدن به وی. در این صورت است که حد از وی دفع می‌شود. اما به قول احناف، مراد از (عذاب) در آیه، زندانی کردن زن است زیرا - از نظر ایشان - چون زن از (ملاعنه) سر باز زد، زندانی می‌شود تا یا ملاعنه کند و یا به زنا اعتراف نماید.

وَالْخَمْسَةَ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٩﴾

«و پنجمین بار» یعنی: پنجمین گواهی آن زن باید این باشد: «که خشم خدا بر او باد» یعنی: بر زن باد «اگر او» یعنی: شوهرش «از راستگویان باشد» در آنچه که به وی از زنا نسبت داده‌است. اختصاص دادن «غضب» و خشم به زن، برای هر چه درشت‌تر ساختن کار بر وی به منظور وادار نمودنش به اعتراف بر حقیقت است؛ به سه دلیل: اول این که تحریک به زنا غالباً از سوی زن صورت می‌گیرد. دوم این که: مرد غالباً ننگ دارد از این که زنش را به زنا متهم کند، مگر این که واقعا راستگو و در این کار معذور باشد. سوم این که: زنان عادتاً بسیار لعن و طعن می‌گویند و لعن و طعن گفتن، آن اثر بزرگی را که باید در دل‌هایشان داشته باشد ندارد، برخلاف این که به درخواست خشم خداوند جَلَّ جَلَالُهُ برای خود وادار گردند، که از این کار بسیار واهمه دارند.

اما حکم لواط در نزد شافعی، مالک، احمد، ابویوسف و محمد، حکم زناست، که نزد شافعی بر آن، حد زنا جاری می‌شود اما نزد مالک و احمد بن حنبل حد آن فقط رجم است. ولی ابوحنیفه بر آن است که حکم لواط، حکم زنا نیست و از آنجا که مهر به آن تعلق نمی‌گیرد، حد هم به آن تعلق نمی‌گیرد بلکه به آن تعزیر تعلق می‌گیرد. فقها اتفاق نظر دارند بر این که همجنس‌بازی زنان و استمنای مردان با دست، سزاوار تعزیر، تأدیب و توبیخ است.

حکم عمل جنسی با حیوانات، به اتفاق مذاهب چهارگانه، تعزیر فاعل آن بر حسب صلاحدید حاکم است.

در بیان سبب نزول آیات (ملاعنه) روایت شده است: هلال بن امیه رضی الله عنه شامگاه از سر زمین خود به خانه آمد و به چشمان خود دید که مردی با زنش همبستر شده است پس بامداد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و ماجرا را باز گفت اما رسول خدا صلی الله علیه و آله این خبر را از وی نپسندیدند. انصار گفتند: حالا که چنین شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر وی حد قذف جاری می‌کنند. اما هلال که به راستگویی خویش مطمئن بود، گفت: ولی من امیدوارم که خدای عزوجل برایم از این بن‌بست گشایشی فراهم کند. همان‌بود که نازل شد: **وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ...** در این هنگام بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هلال مژده دادند و میان او و زنش صیغه (ملاعنه) را جاری کردند.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

«و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و این که خداوند توبه پذیر حکیم است» بی‌گمان به کسی از آن دو تن که دروغ‌گوست، عذاب بزرگی می‌رسانید ولی حق تعالی بر کسی که به حال پشیمانی به‌سوی رجوع کند، توبه پذیر است و بر وی به رحمت باز می‌گردد و با بازگشتنش از گناه، توبه وی را قبول می‌کند و می‌آمرزد و هم‌او در آنچه که برای بندگان خویش از حکم «لعان» یا اجرای حد مشروع و مقرر کرده است، حکیم و فرزانه است. آری! اگر این نمی‌بود، عذاب رسواگر وی شتابان به آنان می‌رسید.

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ لَا نَحْسَبُهُمْ شُرَكَاءَ لَكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ أَمْرِ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ

الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾

«در حقیقت، کسانی که افک در میان آوردند» افک: دروغ و بهتان و تهمت است. مراد از آن در اینجا: آن بهتانی است که بر سیدتنا عایشه صدیقه ام‌المؤمنین رضی الله عنها زدند. بخاری و مسلم و اصحاب کتب حدیث، حدیث طولانی حضرت عائشه

رضی الله عنها را در بیان سبب نزول این آیات روایت کرده‌اند که حاصل آن این است: عائشه رضی الله عنها به حکم قرعه در غزوه بنی‌مصطلق با رسول خدا ﷺ همراه شد، در برگشت از آن غزوه، کاروان در نزدیک مدینه منزل زد، در این اثنا گردن‌بند حضرت عائشه رضی الله عنها به هنگام قضای حاجت از هم گسست و او بعد از آن که به کجاوه خویش برگشت، متوجه این امر شد و برای یافتن گردن‌بند خویش از کجاوه بیرون آمد، کاروان - به گمان این که عائشه رضی الله عنها در کجاوه خویش است - حرکت کرد، وقتی عائشه رضی الله عنها از جست‌وجوی گردن‌بند خویش برگشت، دید که از کاروان خبری نیست و کاروان حرکت کرده است پس در محل اتراق کاروان باقی ماند، از آن سوی دیگر، صفوان بن معطل رضی الله عنه که دنباله نگهبان کاروان بود از دنبال کاروان رسید، او که عائشه رضی الله عنها را قبل از نزول آیات حجاب دیده بود، وی را شناخت. وقتی او به آنجا رسید، خواب عائشه رضی الله عنها را در ربوده بود پس صفوان استرجاع: (إنا لله وإنا إليه راجعون) گفت، عائشه رضی الله عنها با شنیدن صدای استرجاع صفوان از خواب بیدار شد و بی‌درنگ چهره خویش را پوشانید. صفوان حتی یک کلمه با عائشه رضی الله عنها سخن نگفته شترش را فرو خوابانید و بر دست شتر پای فشرد تا عائشه بر آن سوار شود. عائشه رضی الله عنها سوار شتر صفوان شد و صفوان زمام شتر را گرفته حرکت کرد تا به کاروان رسید. پس چون اهل (افک: بهتان) از این واقعه آگاه شدند، عائشه را به فحشاء متهم کردند و گفتند آنچه گفتند اما خدای عزوجل با نازل کردن هجده آیه، برائت حضرت عائشه رضی الله عنها را از این بهتان اعلام کرد و در نخستین آیه از این آیات فرمود: کسانی که این بهتان را در میان آوردند «عصبه‌ای از شما هستند» عصبه: یعنی گروه و جماعت، عرفا بر ده تا چهل تن اطلاق می‌شود. گروه بهتان زننده عبارت بودند از: عبدالله بن ابی رئیس منافقان، زید بن رفاعه، حسان بن ثابت، مسطح بن أثاثه، حمنه بنت جحش و همدستانشان. معنی (منکم) این است: گروه بهتان زننده از خود شما جماعت مسلمانان هستند؛ یا در ظاهر و باطن و یا در ظاهر در باطن؛ مانند عبدالله بن ابی «آن تهمت زدن را برای خود شری نپندارید» ای مسلمانان! «بلکه آن برایتان خیر است» و با آن بهتان ثواب عظیمی به شما تعلق

می‌گیرد زیرا خدای عزوجل با عبرت گرفتن بسیاری از این داستان، آبروی میلیونها انسان مؤمن را حفظ می‌کند. اما بعضی از مفسران، خطاب: **(لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم)**: (آن تهمت زدن را برای خود شری نپندارید) بر خانواده ابوبکر صدیق رضی الله عنه حمل کرده‌اند زیرا بیان برائت ام‌المؤمنین سبب برتری و شرف بیشتر این خانواده شد، همان‌گونه که داستان‌شان به عنوان یک قانون عام و کلی برای همیشه در میان داستانهای عفت و پاکی، جایگاه خاصی را احراز کرد. «برعهده هر فردی از آنان» که در این بهتان دست داشته؛ «سهمی از گناه است که مرتکب آن شده است» به سبب آلوده شدن به ترویج این بهتان «و آن کس از آنان که بخش عمده آن تهمت را عهده‌دار شده است، برایش عذاب بزرگی است» که او عبدالله بن ابی و به قولی حسان بن ثابت بود.

محمد بن اسحاق و غیر وی روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در رویداد افک، دو مرد و یک زن را تازیانه زده و حد قذف را بر آنان اجرا کردند، آن دو مرد مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت و آن زن، حمنه دختر جحش بود. به قولی: عبدالله بن ابی را نیز تازیانه زدند.

سپس خدای عزوجل آن تهمت‌زنندگان را با ۹ امر زیر، به سختی مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌دهد، که نخستین توبیخ این است:

أُولَآئِكَ سَمِعْتُهُمْ ظَنُّوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿۱۳﴾

«چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید، مردان و زنان مؤمن در حق خویش گمان نیک نبردند» یعنی: شایسته این بود که وقتی مؤمنان سخن اهل افک را شنیده بودند، این سخن را نسبت به خودشان قیاس می‌کردند زیرا وقتی صدور چنین عملی از آنان بعید باشد، به طریق اولی صدور آن از ام‌المؤمنین بعیدتر است.

در بیان سبب نزول روایت شده‌است: زن ابی ایوب انصاری رضی الله عنه در هنگام پخش شایعه افک به او گفت: آیا نمی‌شنوی که مردم درباره عائشه چه می‌گویند؟ ابی ایوب گفت: چرا، می‌شنوم اما این سخن دروغ است. ای ام‌ایوب! تو خود رابه جای عائشه قرارده، آیا خودت مرتکب چنین کاری می‌شدی؟ ام‌ایوب گفت: نه، سوگندبه خدا! ابی ایوب

گفت: سوگند به خدا که عائشه از تو بهتر و پاکدامنتر است پس بدان که این شایعه، دروغ و بهتانی ناروا بیش نیست. «و» چرا همه مؤمنان «نگفتند: این دروغی آشکار است» و بهتانی عریان و واضح؟ و اگر همه مؤمنان مانند ابی ایوب رضی الله عنه سخن می گفتند، بی شک این ادبی رفیع و شایسته شأنشان بود. ابن کثیر می گوید: «بهتان بر ام المؤمنین عائشه، از آن روی دروغی آشکار بود که صفوان با کمال خونسردی و با کمال افتخار که ام المؤمنین را از آن ورطه به سلامت رهانیده است، در روشنایی روز به میان لشکر مسلمانان و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و اگر در این کار کمترین شایبه ای می بود، آن دو به این وضوح و جرأت با قضیه برخورد نمی کردند».

تَوَلَّوْا جَاءُ وَعَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شَهَدَاءٍ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٣﴾

دومین بانگ توبیخ بر آنان این است: «چرا» فروروندگان در این تهمت «بر» اثبات و صحت سخنانشان در «آن» بهتان «چهار گواه نیاوردند؟ پس چون گواهان را نیاورده اند، آنان» یعنی: فروروندگان در بهتان علیه عائشه رضی الله عنها «نزد خداوند» یعنی: در حکم وی «خود دروغگویانند» یعنی: دروغگویانی هستند که دروغ را به آخرین پایه آن رسانده اند.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾

توبیخ سوم این است: «و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود، بی گمان به سزای آنچه در آن به دخالت پرداختید» ای تهمت زندگان به حریم عفت ام المؤمنین «به شما عذابی بزرگ می رسد» یعنی: اگر حکم الهی بر شما نبود؛ در دنیا با فضل نهادن بر شما به نعمتهایی که از جمله آنها یکی هم مهلت دادن به شماست و در آخرت؛ با عفو و گذشت از شما، بی گمان حق تعالی شما را بر بهتانی که در آن فرورفتید، به شتاب مجازات می کرد ولی حق تعالی به رحمت خود در دنیا رسوایی بهتانتان را بر شما فرو پوشانید و در آخرت هم بر کسانی که به سوی او توبه کار آیند، رحم می کند. ابن کثیر می گوید: «این فضل و رحمت در حق کسانی است که دارای

ایمان بودند، مانند مسطح و حسان و حمنه، نه در حق عبدالله بن ابی و امثال وی از منافقان بی ایمان».

إِذْ تَلَقَوْنَهُمْ بِالسِّنِّتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾

چهارمین توییح این است: «هنگامی که آن بهتان را از زبان یک دیگر می گرفتید» یعنی: بعضی از بعضی دیگر خبر افک را نقل می کردید، بدین سان که چون یکی از شما با دیگری ملاقات می کرد، به او می گفت: به من چنین خبری رسیده است، آیا تو هم از آن خبر داری؟ بدین گونه بود که بی اندیشه و تحقیق و اثبات، این خبر بهتان افروز را از یک دیگر دریافت می کردید «و با زبانهای خویش سخنی می گفتید که به آن علمی نداشتید» یعنی: این سخن شما فقط به زبانهایتان اختصاص داشت، بی آن که با واقعیتی خارجی همراه باشد و در دلها مورد باور قرار گرفته باشد «و آن را کاری سهل و ساده تلقی می کردید» که بر شما در پخش آن گناهی نخواهد بود «با این که آن امر نزد خدا بس بزرگ است» یعنی: گناه و مجازات آن بس بزرگ است.

ابن کثیر می گوید: «حتی اگر آن زن بی گناه و پاکدامن، همسر رسول خدا ﷺ هم نبود، این کار نزد خدا ﷻ بس بزرگ بود، چه رسد به این که این بهتان به همسر خاتم الانبیا ﷺ زده شود». در حدیث شریف آمده است: «بی گمان انسان کلمه ای را از آنچه که سبب خشم الهی است می گوید و به آن هیچ اهمیتی هم نمی دهد، درحالی که به سبب گفتن آن کلمه، از مسافتی که از میان آسمان و زمین دورتر است، در دوزخ فروافکنده می شود».

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾

پنجمین توییح و تأدیب این است: «و چرا وقتی آن را شنیدید، نگفتید: ما را نرسد که به آن سخن بگوییم» این عتاب و سرزنشی است برای تمام مؤمنانی که به ورطه پخش شایعه افک فرو افتادند. یعنی: چرا آن گاه که داستان افک را شنیدید، در تکذیب بهتان سازان و افترا زندگان نگفتید: اصلاً برای ما سزاوار نیست و به ما نمی رسد که به

این چنین سخنی زبان بیالاییم و چنین سخنی هرگز به هیچ وجه از ما سر نمی زند «تو را به پاکی یاد می کنیم» خداوند! «این بهتانی است بزرگ» و پاک است خدای سبحان از این که چنین بهتانی به همسر پاکیزه رسول محبوبش زده شود. یعنی: وقتی این بهتان را شنیده بودید، باید از سر تعجب و استبعاد (سبحان الله) می گفتید، آری! می گفتید: خداوند! تو را به پاکی یاد می کنیم! برای این که تعجب خویش را از حال این گروهی که داستان افک را به هم بستند، آشکار ساخته باشید.

يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾

ششمین تأدیب این است: «خداوند به شما اندرز می دهد که هرگز به مانند آن بازنگردید» یعنی: خداوند ﷻ شما را نصیحت می کند، یا بر شما حرام می گرداند که دیگر در تمام مدت حیات خویش به بستن و دامن زدن مانند چنین بهتانی برگردید «اگر مؤمن هستید» به خداوند ﷻ و شریعتش زیرا ایمان مقتضی خودنگه داری از فروافتادن در چنین منجلابی است.

وَبَيْنَ اللَّهِ لَكُمْ آيَاتٍ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾

«و خدا برای شما آیات خود را بیان می دارد» تا این آیات را دانسته و به آداب خداوند ﷻ متأدب شوید «و خداوند داناست» به آنچه که آشکار یا پنهان می دارید «حکیم است» در شریعت و احکام و تدبیرهای خویش برای خلقتش و از حکمت وی است که حادثه افک آشکار گردد و به دنبال آن، برائت ساحت ام المؤمنین نازل شود تا شما در ورطه هایی نظیر آن درنیفتید.

**إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾**

هفتمین تأدیب این است: «به راستی کسانی که دوست دارند، فاحشه شایع شود» یعنی: زنا شیوع پیدا کند و منتشر گردد «در میان کسانی که ایمان آورده اند» یعنی: در میان پاکدامنان با عفت از اهل ایمان «برایشان در دنیا عذابی دردناک است» با اجرای حد بر آنان «و» نیز برایشان عذابی است دردناک «در آخرت» با عذاب دوزخ «و خدا می داند» رازهای سینه ها را «و شما نمی دانید» مگر آنچه را که خدا خود، شما را به آن آگاه گرداند و کار این گروهی را که جز بدی و بداندیشی هدف دیگری ندارند، افشا سازد پس در حکم و حکمت به خدای متعال تسلیم شوید.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ ۖ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٢٠﴾

هشتمین توبیخ این است: «و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود و این که خدا رؤوف و مهربان است» یقیناً شما را در برابر این بهتانتان به شتاب مجازات می کرد.

**يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ۚ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ ۗ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ ۖ مَا زَكَّيْنَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ ﴿٢١﴾**

نهمین توبیخ فروروندگان در بهتان علیه حضرت عائشه رضی الله عنها این است: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از گامهای شیطان پیروی نکنید» یعنی: از راه و روشهای شیطان پیروی نکنید و به راههایی که او شما را به سوی آن فرامی خواند، نروید «و هر کس که از گامهای شیطان پیروی کند، بداند که او» یعنی: شیطان «به فحشا و منکر فرمان می دهد» فحشاء: چیزی است که در زشتی و ناشایستی خود به حد افراط باشد و منکر: چیزی است که عقل، طبع و شرع، آن را ناپسند شمارد. مسلم است که هر کس از شیطان پیروی کرد، مقتدی وی می شود و از او در اوامرش اطاعت می کند «و

اگر فضل خدا و رحمت وی بر شما نبود، هرگز هیچ کس از شما مزکی نمی شد»
 یعنی: هیچ کس از شما نمی توانست در طول زندگیش نفس خود را از پلیدی ها پاک
 سازد «ولی خداوند هر کس را بخواهد» از خلقش «تزکیه می کند» و پاک می گرداند
 به فضل و رحمت خویش «و خدا شنواست» آنچه را که بندگانش می گویند و
 «دانااست» به تمام دانستنی ها از آن جمله به کسانی که خود را پاک نگه می دارند و به
 کسانی که خود را در هلاکت می افکنند.

**وَلَا يَأْتِلِ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا ۗ أَلَا يُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٣﴾**

ابن منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که
 فرمود: مسطح بن اثاثه از کسانی بود که بخش عمده ای از بهتان افک علیه من را بر
 عهده گرفته بود و او از نزدیکان پدرم ابوبکر و جزو کسان تحت تأمین وی بود. بعد از
 ماجرای افک و سهمی که او در دامن زدن به آن داشت، پدرم سوگند یاد کرد که دیگر
 هرگز به او خیری نرساند. همان بود که خدای عزوجل نازل فرمود: «و صاحبان فضل»
 در دین «و توانمندان شما» در دنیا از نظر ثروت «نباید سوگند خورند بر این که به
 خویشاوندان و بینوایان و مهاجران در راه خدا چیزی ندهند» پس مسطح بن اثاثه هم از
 نزدیکان ابوبکر صدیق رضی الله عنه و هم مهاجر و مسکین بود و هریک از این اوصاف سه گانه
 مستدعی یاری کردن به وی است، با وجود آنچه که از وی در افک سر زد «و باید عفو
 کنند» گناهی را که علیه ایشان (خانواده ابوبکر رضی الله عنهم) مرتکب شده اند «و باید درگذرند»
 از جنایت آنان، با چشم پوشی از جانی و جنایت وی «آیا دوست ندارید که خدا بر
 شما بیامرزد» به سبب عفو و درگذشتن از جنایت کسانی که به شما بد کرده اند؟ «و
 خدا آمرزگار مهربان است» پس چگونه بندگان، در عفو و گذشت از بدکاران و
 بداندیشان، به پروردگار خویش اقتدا نمی کنند.

شایان ذکر است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از نزول این آیه، مجدداً به تأمین مالی و انفاق
 بر مسطح پرداخت و از سوگندش کفاره داد.

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْفَاضِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤٣﴾

«بی‌گمان کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خبر» از بدکاری که هرگز فروری در فحشاء به ذهنشان هم خطور نکرده است و هرگز بدان سروکاری نداشته و ندارند و با این وجود «با ایمان» نیز هستند «نسبت زنا می‌دهند» از آن جمله به حضرت عائشه رضی الله عنها که همه این آیات در براءت وی نازل شده است، چنین کسانی «در دنیا و آخرت لعنت شده اند» مراد از لعنت: دور ساختنشان از رحمت خداوند ﷻ، زدن حد بر آنان، ترک نمودنشان از سوی مؤمنان، ساقط شدن رتبه عدالت از آنان و دوریشان از ثنا و ستایش نیک بر زبانهای مؤمنان است «و عذابی بزرگ در پیش دارند» در آخرت. پس کسی که به یکی از همسران پیامبر ﷺ و دیگر زنان پاکدامن با ایمان، نسبت زنا می‌دهد، او یقیناً مصداق این آیه است.

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٤﴾

آری! برایشان عذاب سختی خواهد بود در: «روزی که زبانهایشان» به آنچه که سخن گفته‌اند «و دستها و پاهایشان برای آنچه انجام می‌دادند، بر ضد آنان گواهی می‌دهند» به آنچه که در دنیا کرده‌اند و بسته‌اند؛ از بهتانها و افتراها و گناهان. آری! خدای سبحان دستها و پاهایشان را به گواهی دادن بر ضدشان ناطق و گویا می‌گرداند.

يَوْمَ يُؤْفِكُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٤٥﴾

«آن روز خدا جزای شایسته آنان را به تمام و کمال به آنان می‌دهد» بی‌هیچ کم و زیادی، به طور آماده و حاضر و به صورت قطعی «و» آن روز «می‌دانند که خدا همان حق‌المبین است» یعنی: حق آشکار است در ذات و صفات و افعال خویش زیرا در آن روز شکوک و شبهات از میان برداشته می‌شود و به همه علم یقینی دست می‌دهد. زمخشری می‌گوید: «اگر تمام قرآن را زیرو رو کنید و از آنچه که نافرمانان را به آن تهدید کرده‌است جست‌وجو نمایید، نمی‌بینید که خداوند ﷻ در هیچ موضوعی چون

موضوع بهتان علیه عائشه رضی الله عنها، درستی و شدت به کار برده باشد و نه چنان آیات کوبنده آمیخته با هشدار سخت را نازل کرده باشد و اگر جز همین سه آیه در این باره نازل نمی شد، همین سه آیه کافی بود».

الْحَيْثُ لِلْحَيْثِينَ وَالْخَيْثُورُ لِلْخَيْثُورِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٦٦﴾

«زنان پلید برای مردان پلیدند» یعنی: زنان پلید و ناپاک سزاوار مردان پلید و ناپاکند و ویژه آنان می باشند «و» همچنین «مردان پلید برای زنان پلیدند» و از آنها در نمی گذرند. همچنین است معنی این فرموده خدای متعال: «و زنان پاکیزه برای مردان پاکیزه اند و مردان پاکیزه برای زنان پاکیزه» پس از آنجا که رسول خدا ﷺ خود پاکیزه اند لذا همسری پاک و پاکیزه سزاوارشان است، از این روی عائشه رضی الله عنها پاک و پاکیزه است و سزاوار آن است که شوهری پاک و پاکیزه مانند پیامبر ﷺ داشته باشد «این گروه» مردان و زنان پاکیزه «از آنچه» مردان و زنان پلید و ناپاک «در باره ایشان می گویند، برکنارند» با این آیه برائت حضرت عائشه رضی الله عنها از بهتان با وضوح تمام اعلام شد چنان که ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آن می گوید: «این آیه درباره عائشه و اهل افک نازل شد». «برایشان آمرزش و روزی نیکوست» که همانا روزی بهشت می باشد.

روایت شده است که سیدتنا عائشه رضی الله عنها فرمود: «برایم نه خصلت داده شده که به هیچ زنی قبل از من داده نشده:

۱ - آن گاه که جبرئیل رضی الله عنه رسول خدا ﷺ را به ازدواج با من فرمان داد، به شکل و صورت من فرود آمد.

۲ - من تنها دختر باکره ای بودم که پیامبر ﷺ با من ازدواج کردند و با هیچ بکری غیر از من ازدواج نکردند.

۳ - آن گاه که رسول خدا ﷺ رحلت نمودند، سر مبارک ایشان در آغوش من بود.

۴ - رسول خدا ﷺ در خانه من دفن شدند.

- ۵ - فرشتگان در خانه من بر آن حضرت ﷺ گرد آمدند.
- ۶ - آن گاه که وحی نزد دیگر همسران پیامبر ﷺ بر ایشان نازل می شد، آنها از نزد ایشان پراکنده می شدند و دور می رفتند اما چون وحی در کنار من بر ایشان نازل می شد، با ایشان در درون یک لحاف قرار داشتم.
- ۷ - من دختر جانشین و صدیق (تصدیق کننده نخستین) ایشان هستم.
- ۸ - عذر و براءت من از آسمان نازل شد.
- ۹ - من پاکیزه آفریده شدم و در نکاح سرور پاکیزه ای درآمدم و از بارگاه خداوند ﷻ به آموزش و رزقی نیکو وعده داده شده ام».

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَدْخُلُوْا بُيُوْتًا غَيْرَ بُيُوْتِكُمْ حَتّٰى تَسْأَلُوْا وَّتُسَلِّمُوْا عَلٰى اَهْلِهَا ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تُذَكَّرُوْنَ ﴿٣٧﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، وارد خانه هایی غیر از خانه های» ملکی و مسکونی «خود نشوید تا اجازه بگیرید» یعنی: مگر آن که اجازه بگیرید و بدانید که صاحبخانه از حضور شما آگاه شده و به شما اجازه ورود داده است. پس چون از این امر مطمئن شدید، آن گاه وارد شوید.

نسفی می گوید: «اعلام به صاحب خانه برای کسب اجازه ورود، با گفتن سبحان الله، یا الله اکبر، یا الحمد لله، یا سینه صاف کردن است».

«و بر اهل آن خانه سلام گوید» با این صیغه: السلام علیکم، اجازه هست که داخل شوم؟ و این سخن را از یک تا سه بار تکرار کنید. آری! سه بار اجازه گرفتن مستحب است و اگر بعد از آن برای دیدارکننده اجازه دخول داده شد، خوب و در غیر آن باید بازگردد. اما امروزه که مردم برای خانه هایشان دروازه و زنگ نصب کرده اند، اجازه گرفتن با یک تا سه بار کوبیدن در، یا به صدا در آوردن زنگ است «این» اجازه گرفتن و سلام گفتن «برایتان بهتر است» از داخل شدن به طور ناگهانی. یعنی: برای هر دو طرف بهتر است، اعم از اجازه گیرنده و اهل آن خانه «باشد که متذکر شوید» مراد از تذکر، پند پذیرفتن و عمل کردن به این دستور است.

از عدی بن ثابت رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: زنی از انصار به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! من در خانه خود بر حالی قرار دارم که دوست ندارم کسی مرا آن گونه ببیند اما مردی از اعضای خانواده‌ام پیوسته بر من در آن حال وارد می‌شود، من چه کار باید بکنم؟ همان بود که این آیه نازل شد.

فَإِنْ لَمْ يَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ آرْجِعُوا فَآرْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨﴾

«پس اگر در آنجا کسی را نیافتید، وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود» به ورود در آن از سوی کسی که مالک این اجازه است «و اگر به شما گفته شد بازگردید پس بازگردید» یعنی: اگر اهل آن خانه به شما گفتند: باز گردید! پس بازگردید و بار دیگر درخواست اجازه از آنان را تکرار نکنید «که آن برایتان پاکی را سزاوارتر است» از کی لکم: برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است از آلوده شدن به پافشاری بر دخول زیرا عدم پافشاریتان حاکی از سلامت قصد، پاکی نیت، دوری از معرض گمان و تهمت و گریز از دنائت و پستی است، در حالی که پافشاری بر دخول و هر کار دیگری که موجب ناراحتی اهل آن خانه شود، مانند کوبیدن در به شدت، بلند کردن صدا و دیگر امور خلاف اصول معاشرت، دور از ادب شرعی می‌باشد «و خدا به آنچه انجام می‌دهید، داناست» پس باید کاملاً به هوش باشید که چه می‌کنید.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ

﴿٢٩﴾

«بر شما گناهی نیست که به خانه‌های مسکونی‌ای درآیید که در آنجا متاعی دارید» متاع: منفعت و کالاهایی است که فروخته می‌شود، یا بهره و نیازی است که باید برآورده شود. این خانه‌ها عبارتند از: هتل‌ها، دکانها و مانند آنها از ساختمانهای عمومی زیرا صاحبان آنها، کالاها و خدمات خویش را در آنها قرارداده‌اند پس این خود در حکم اجازه دخول برای تمام مردم است. عطاء می‌گوید: «مراد از آن، خانه‌های متروک

و ویران است.» «و خدا آنچه را آشکار و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند» این هشدار و تهدیدی است برای کسی که به آداب شرعی ورود به خانه‌ها متأدب و آراسته نمی‌شود.

مقاتل در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه استئذان نازل شد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! پس تکلیف تجار قریش که در میان مکه، مدینه و شام رفت و آمد دارند و در میان راه خانه‌های مخصوصی دارند که از سکنه خالی است، چه می‌شود؟ همان بود که این آیه نازل شد.

قُلِ الْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَنْصُرِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ



بعد از آن که حکم استئذان ذکر شد، خدای متعال آن را با بیان حکم عام نگریستن دنبال کرده می‌فرماید: «به مردان با ایمان بگو: دیدگان خود را فروبندند» در نگریستن به نامحرم و به نگاه حلال بسنده کنند زیرا مؤمنان از دیگران به پایبندی بر این ادب سزاوارترند. البته فروپوشیدن چشم از سوی شخصی که می‌خواهد اجازه ورود بگیرد، برای قطع اسباب و مقدمات زنا است، اسبابی که یکی از آنها نگاه کردن می‌باشد. فروبستن چشم عبارت است از این که شخص بعضی از نگاه خویش را فرو پوشد، به گونه‌ای که آن را از رؤیت بازدارد زیرا (من) در آیه کریمه، مفید بعضیت است. علما گفته اند: دلیل این بعضیت این است که اولین نگاهی که از سوی نگاه کننده بدون قصد می‌افتد، بخشوده است «و» به مردان با ایمان بگو: «پاکدامنی ورزند» از آنچه که برایشان حرام است «این» فروبستن چشم و پاکدامنی «برایشان پاکیزه‌تر است» از آلوده شدن به گمان و تهمت و پاکیزه‌تر است از درافتادن به این پستی و دنائت «زیرا خدا به آنچه می‌کنند، آگاه است» این هشدار است برای کسانی که چشمانشان را از حرام فرونبسته، یا پاکدامنی نمی‌ورزند و ترغیبی است برای کسانی که مواظب نگاه خویش بوده و هر حرکت و سکون خویش را به دقت و احتیاط می‌پایند.

باید دانست که نگاه شهوت آمیز به روی پسر (امرد)، به اتفاق ائمه حرام است. صاحب تفسیر «الاساس» می گوید: «اما کسانی که نگاه به سوی امردان را، نگاه به سوی مظاهر جمال الهی می دانند و این کار را راهی به سوی خداوند عزوجللا می شناسند - چنان که بعضی از گروه های مدعی تصوف و عرفان چنین می کنند - باید گفت که این سخنان کفری بزرگتر از کفر پرستشگران بتان و کفر قوم لوط است و این گروه از بدترین زندیقان مرتدی هستند که قتلشان به اجماع کل امت واجب است...»^۱

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضَضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا
وَلِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ
بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ
أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ
يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ
جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾

علما در بیان سبب نزول گفته اند: اسماء بنت مرثد رضی الله عنها در خانه خود بود که زنان با حالتی نا مناسب بر وی وارد شدند، به طوری که سینه هایشان برهنه و خلخالها بر پاهایشان نمایان بود، اسماء گفت: چه زشت است این صحنه! همان بود که نازل شد: «و به زنان با ایمان بگو: دیدگان خود را» از نگریستن به نامحرم «فرو بندند» علما با این آیه، بر تحریم نگریستن زنان به سوی نامحرمان استدلال می کنند «و فرج های خویش را حفظ کنند» یعنی: بر آنان لازم است تا به همان وجهی که به مردان دستور داده شده، پاکدامنی ورزند. فرو بستن دیدگان را بر حفظ فرجها مقدم گردانید زیرا نگاه، پست چي زنا و پیشاهنگ بدکاری است.

در حدیث شریف به روایت جریر بن عبدالله بنجلی رضی الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راجع به نظر ناگهانی پرسیدم، ایشان به من دستور دادند که نگاهم را

^۱ نگاه کنید به: الاساس فی التفسیر ۷/۳۷۴۸.

برگردانم». همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله به حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: «یا علی، لا تتبع النظرة النظرة، فان لك الأولى وليس لك الآخرة : ای علی! نگاه دوم، نگاه اول را دنبال نکنند زیرا نگاه اول از تو بخشوده است اما نگاه دوم چنین نیست». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «از نشستن بر سر راهها پرهیزید. اصحاب گفتند: یا رسول الله! از این کار چاره و گزیری نداریم زیرا مجالس ما بر سر این راههاست و در آن با هم سخن می‌گوییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر که چاره‌ای ندارید پس حق راه را به آن بدهید. اصحاب گفتند: یا رسول الله! حق راه چیست؟ فرمودند: فرو بستن چشم (از نامحرم)، نگاه داشتن آزار خود از دیگران، جواب دادن سلام، امر به معروف و نهی از منکر».

«و» زنان «زینت خود را آشکار نگردانند» مانند زیورآلات و دیگر آرایشهای خود را. این - به طریق اولی - نهی از نمایان کردن مواضع زینت و آرایش در بدنهایشان نیز هست. نسفی - که حنفی است - می‌گوید: «مواضع زینت عبارت است از: سر، گوشها، گردن، سینه، بازوها و ساقهای زنان زیرا این مواضع محل آویختن زنجیر، گوشواره، گردن‌بند، دست‌بند، خلخال، میخک و غیره است». آری! زینت خود را آشکار نگردانند «مگر آنچه از آن که پیدا است» به طور طبعی، که عبارت است از: لباس، صورت و هر دو کف دست زن زیرا در پوشاندن آنها حرج است. چنان‌که نسفی می‌گوید: «زن ناگزیر است تا اشیاء را با دستان خویش بگیرد و ناگزیر است که صورت خویش را برهنه کند، مخصوصا در ادای شهادت و در محاکمه و نکاح». ابن‌عباس و قتاده گفته‌اند: «زینتی که به طور طبعی پیدا و نمایان است، عبارت است از: سرمه، دست‌بند، حنا، انگشتر و مانند اینها لذا نمایان ساختن اینها برای زن جایز است». در روایت دیگری از ابن‌عباس و ابن‌عمر رضی الله عنهما آمده است: «زینتی که آشکار است، عبارت از چهره و هر دو کف دست می‌باشد». قول راجح در فقه و شریعت این است که: صورت و کف دستهای زن - چنانچه خوف فتنه نباشد - عورت نیست اما اگر

خوف فتنه وجود داشت و اهل فسق و فجور در جامعه بسیار بودند، پوشیدن صورت واجب است.

«و باید که روسری‌هایشان را بر گریبانهایشان فرو اندازند» خمر: جمع خمار است و آن چیزی است که سر با آن پوشانده می‌شود. جیوب: جمع جیب است و آن محل شکاف پیراهن از جایی است که سر از آن داخل می‌شود «و زینت خود را آشکار نسازند» یعنی: آرایش پنهانی خود، مانند موی و آنچه را که بر سر و گردن و سینه دارند «جز برای شوهران یا پدرانشان یا پدران شوهران یا پسرانشان یا پسران شوهران یا برادرانشان یا پسران برادران یا پسران خواهرانشان» در فرموده حق تعالی: (أَوْ أَتْبَاهِهِمْ) : (یا پسرانشان)، پسران پسران و پسران دختران نیز داخل می‌شوند، هرچند در رده‌های پایین قرار داشته باشند. و در: (ءَابَاؤُهُمْ وَ بَنَاتُهُمْ) : (پدران شوهرانشان)، پدر بزرگ (جد)، شوهر و پدر مادر شوهر نیز داخل می‌شوند، هرچند در مراتب پایین قرار داشته باشند. پس در همه این موارد زنان می‌توانند با آن قسمت‌های مجازی از زینت پنهانی خویش که نمایان است، در برابر این محرمان ظاهر شوند. در قید پسران شوهران، پسران پسران شوهران نیز داخل می‌شوند، هرچند در رده‌های پایین قرار داشته باشند. همچنین در پسران برادران و پسران خواهران، پسران پسرانشان نیز داخل می‌شوند، هرچند در رده‌های پایین تر قرار داشته باشند. عمو و دایی نیز در جواز نگریستن به قسمت‌های مجاز بدن محارمشان، مانند سایر محارمند ولی آیه مبارکه از آنان یاد نکرد زیرا آنان به منزله پدرند. باید دانست که شیرخوارگی نیز چون نسب است، یعنی تمام نزدیکان رضاعی، حکم نزدیکان نسبی و سببی فوق را دارند پس همه اینان محرمانی‌اند که برای زن جایز است تا در برابر آنها با زینت خویش ظاهر شود اما بدون آرایش.

«یا زنان همکیشان» یعنی: همچنان زنان مسلمان می‌توانند، در برابر زنان مسلمان آزاد همانند خود، با زینت خویش ظاهر شوند، همچون زنانی که خدمتکار، یا همدم و هم صحبت آنانند و به حکم خدمت یا صحبت با آنان معاشرت و آمیزش دارند. کنیزان نیز در جمله اینان داخل می‌شوند. علما گفته‌اند: زنان کفار - اعم از اهل ذمه و غیرآنان

- از این حکم خارج اند بنابراین، جمهور فقها برآنند که بر زن مسلمان نمایان ساختن چیزی از جسمش - بجز روی و هردو کف دستش - در نزد زن کافر جایز نیست تا زن کافر محاسن و زیبایی‌هایش را برای شوهرش یا دیگران توصیف نکند بنابراین، زن کافر نسبت به زن مسلمان همچون مرد بیگانه است. اما زن مسلمان می‌داند که وصف کردن زنان بیگانه در نزد شوهرش جایز نیست لذا خود را از آن بازمی‌دارد چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «زن نباید با زن دیگر هم صحبت شده و سپس او را برای شوهرش توصیف کند چنان‌که گویی شوهرش به سوی او می‌نگرد». ولی در نزد حنبلی‌ها، زن کافر می‌تواند به سوی آن بخش از بدن زن مسلمان نگاه کند که زن مسلمان به وی می‌نگرد. اما عورت زن نسبت به زن - مطلقا - فقط ما بین ناف و زانوست. «یا ملک یمین‌هایشان» یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر بردگانش - یعنی غلامان و کنیزانش، چه مسلمان باشند و چه کافر - آشکار سازد «یا مردان بی‌رغبت به زنان که پیرو شمایند» یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر مردانی که تابع خانواده‌اند، مانند خادم، اجیر، یا خصی (مرد بی شهوت جنسی) یا مخنث، یا ابله، آشکار سازد زیرا اینان فقط به دنبال نان و آب خویش‌اند و هیچ یک به زنان شهوت و حاجتی ندارند «یا کودکانی که بر عورت‌های زنان وقوف حاصل نکرده‌اند» یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر چنین کودکانی آشکار سازد. شایان ذکر است که به انسان تا آن‌گاه «طفل» گفته می‌شود که مراهق نشده و به حد شهوت جماع نرسیده باشد و به حرکات و مواضع فتنه‌انگیز و دلربای زنان متوجه نشده و التفاتی نکند؛ مثلا آهنگ لطیف و هیجان برانگیز صدای زنانه و حرکات عشوه‌گرانه آنان را با حس شهوانی، احساس نکند «و نباید زمین را با پاهایشان بکوبند تا آنچه از زینتشان را که نهان می‌دارند، معلوم گردد» یعنی: زن نباید در هنگام راه رفتن پاهای خود را بر زمین بکوبد تا صدای پای برنجن (جرس) وی شنیده شود و این شامل هر حرکت دیگری نیز که به فتنه و فساد بینجامد می‌شود،

مانند حرکت دادن دست با دستبندها، حرکت دادن زنگوله‌ها در موهای سر، استعمال عطر و آرایش در هنگام بیرون رفتن از خانه.

احناف با استدلال به این آیه گفته‌اند: صدای زن عورت است زیرا وقتی صدای زنگ پای او مورد نهی باشد، صدای خود وی به طریق اولی عورت است. زجاج می‌گوید: «صدای ابزارآلات زینت زنان، از آشکار ساختن آنها شهوت انگیزتر است». «و ای مؤمنان! همگی به درگاه خدا توبه کنید» و در این‌که توبه کردن فرضی از فرایض دین است، هیچ اختلافی نیست. آری! توبه کنید «باشد که رستگار شوید» و به سعادت دنیا و آخرت نایل آید.

نسفی می‌گوید: «بنده هر چند کوشش کند، باز هم در امتثال اوامر و نواهی خدای متعال از سهو و قصور خالی نیست، از این جهت است که حق تعالی تمام مؤمنان را به توبه سفارش کرده است».

خلاصه این‌که: عورت بر چهار قسم است:

۱ - عورت مرد با مرد: نگریستن مرد به سوی تمام بدن مرد دیگری - بجز ما بین ناف تا زانوی او - جایز است. البته برای مردان خوابیدن در کنار هم جایز نیست زیرا رسول خدا ﷺ زنان و مردان را از خوابیدن و هم‌بستر شدن در زیر یک جامه با هم جنس خود نهی کرده‌اند. هم‌آغوش شدن و روبوسی مرد با مرد نیز مکروه است، مگر این‌که شخص فرزند خود را از روی شفقت ببوسد. گفتنی است که مصافحه با دست مستحب است چنان‌که در حدیث شریف آمده است.

۲ - عورت زن با زن: همانند عورت مرد با مرد است و در هنگام بیم فتنه، خوابیدن زنان با یک‌دیگر در پهلوی هم جایز نیست.

۳ - عورت زن با مرد: اگر زن نسبت به مرد بیگانه بود، تمام بدن وی نسبت به او عورت است و نگاه کردن به سوی چیزی از بدن وی - جز روی و هر دو کف دستش - جایز نیست. ولی ابوحنیفه نگاه کردن به سوی زن بیگانه را برای یک بار جایز شمرده، در صورتی که بیم فتنه نبود. نگاه کردن به سوی زن بیگانه برای خواستگاری، در هنگام

دادوستد، در هنگام تحمل و برعهده گرفتن شهادت و نیز برای پزشک امانتدار جایز است.

۴ - عورت مرد با زن: اگر مرد نسبت به زن بیگانه بود، عورت مرد نسبت به وی از میان ناف تا زانوست.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «هدف اسلام، به وجود آوردن جامعه پاکیزه‌ای است که شهوت‌ها در هر آن و هر لحظه، در آن برانگیخته نشود زیرا انگیزش لحظه به لحظه و بی‌مهار شهوت، به آنچنان آتشفشان شهوانی‌ای می‌انجامد که نه خاموش می‌شود و نه سیراب... لذا یک لحظه نگاه خاینانه، یک لحظه حرکت عشوه‌گرانه و تهییج‌کننده، یک صحنه از آرایش شهوت برانگیز و یک منظره از پیکره برهنه... کافی است که این آتشفشان جنون‌وار حیوانی را تحریک کرده و زمام اعصاب و اراده را از کف با کفایتان بریاید، چه رسد به شهوت بارگان بی‌هنری که همیشه در گنداب شهوت‌بارگی می‌لولند... و مسلم است که نتیجه، چیزی جز هرج و مرج بی‌مهار شهوانی، یا بیماری‌های عصبی و عقده‌های روانی ناشی از سرکوب شهوت بعد از تهییج پیاپی آن، نیست.»

وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِيَابِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ
وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٢﴾

«و همسر دهید ایم هایتان را» ایم: مرد بی‌همسر و زن بی‌شوهر است، چه بکر باشد و چه بیوه. باید دانست که نکاح سنتی از سنت‌های مؤکده است، به‌دلیل این حدیث شریف رسول خدا ﷺ: «النكاح من سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني: نکاح از سنت من است پس کسی که از سنت من اعراض کرد، از من نیست.» ولی داشتن قدرت بر نکاح و برآمدن از عهده تکالیف آن شرط است. امر در آیه مبارکه - نزد جمهور علما - برای استحباب است. «و» نیز همسر دهید «غلامان و کنیزان درستکار خود را» که در تحت ملکیت شما قرار دارند. مراد از صلاح و درستکاری آنها: مؤمن بودنشان است «اگر فقیر باشند، خداوند از فضل خویش آنان را توانگر خواهد کرد» یعنی: از همسر دادن زنان

و مردانتان به سبب فقر آنان امتناع نورزید زیرا کسی که ازدواج کند، خدای عزوجل او را توانگر می‌کند، با بخشیدن غنای نفس و غنای مال به وی «و خداوند گشایشگر است» و توانگر ساختن آن بندگان فقیرش، چیزی از فراخنای ملک وی کم نمی‌کند. «دانا است» به مصالح و منافع خلقش.

در حدیث شریف آمده است: «سه‌کس اند که یاری نمودنشان بر خدای عزوجل حق و ثابت است:

۱ - نکاح‌کننده‌ای که قصد عفت و پاکدامنی دارد.

۲ - مکاتبی که قصد دارد تا با پرداخت وجه آزادی خود، از قید بردگی آزاد شود.

۳ - جهادگر در راه خدا ﷺ.

وَلَيْسَتَعَفِيفَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْنِعُونَ الْكُتُبَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَءَاتُوهُمْ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَّتَكُمْ عَلَى الْبِعَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّبَنَاتِكُمْ إِنَّهُنَّ لَبِغَاؤُا عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ



«و کسانی که اسباب ازدواج را نمی‌یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند» یعنی: کسانی که هزینه‌های ازدواج - از قبیل مهر و نفقه - را نمی‌یابند، یا کسانی که همسر مناسبی نمی‌یابند، باید از فروافتادن در باتلاق زنا و حرام، عفت و پاکدامنی ورزند؛ با روزه گرفتن، تفکر، ذکر و دوری جستن از هر منظره تهییج‌کننده‌ای «تا خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند» یعنی: برایشان روزی عنایت کند که به وسیله آن توانگر شده و قدرت ازدواج را پیدا کنند «و کسانی از ملک یمین‌هایتان که در پی مکاتب ساختن خود هستند» کتاب و مکاتب: این است که مولی به برده‌اش در برابر مالی که به اقساط به وی می‌پردازد، امکان بدهد که خود را از او بازخرید کند و چون آن مبلغ را پرداخت، آزاد می‌شود «پس اگر در آنان خیری یافتید، مکاتب‌شان سازید» یعنی: با آنان عقد کتابت ببندید. مراد از یافتن خیر در آنان: توانایی‌شان بر پرداخت وجه

کتابت است «و از مال خداوند که به شما ارزانی داشته، به آنان بدهید» با کاستن از مبلغ بازخرید آنان. یعنی: در صورتی که وجه بازخرید خود را تماما پرداخته باشند، از آن مبلغ به آنان چیزی برگردانید.

نسفی می‌گوید: «این فرمانی است بر وجه وجوب برای مسلمانان، که باید به بردگان مکاتب خود کمک مالی کنند، سهم آنان را از زکات بپردازند و با هر وسیله مشروع دیگری به آزادی آنها کمک کنند و در این کار به رسول خدا ﷺ و پیروان راستینشان اقتدا نمایند. اینک به این آمار توجه کنید: رسول خدا ﷺ خود (۶۳) برده را آزاد کردند. عائشه ام‌المؤمنین (۶۷) برده را آزاد کرد. عباس عموی پیامبر ﷺ (۷۰) برده را. حکیم بن حزام رضی الله عنه (۱۰۰) برده را. عبدالله بن عمر (۱۰۰۰) برده را. عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه سی هزار برده را... و از این نمونه‌ها در تاریخ اسلام بسیار داریم». البته یکی از عوامل مهم از بین رفتن تدریجی بردگی در جامعه اسلامی نیز، همین روش ستوده مسلمانان بوده است.

«و کنیزان خود را اگر خواهان پرهیزکاری باشند» یعنی: اگر خواهان پاکدامنی باشند «به بغاء وادار نکنید» بغاء: تن دادن زنان به زنا در برابر دریافت مزد است «برای این که بهره زندگانی دنیا را به دست آرید» از مبالغی که کنیز با فروختن شرمگاه خود برای شما می‌اندوزد. عادت اعراب چنین بود که کنیزان خود را به فحشا وامی‌داشتند و از آنان بر این کار مالیات می‌گرفتند در حالی که آنان خواستار عفت و پاکدامنی بودند پس باید دانست که قید: (اگر خواهان پرهیزگاری باشند) شرط نهی نیست بلکه شرط تصور و تحقق اجبار است زیرا اجبار متصور نیست مگر همراه با اراده پاکدامنی لذا کسی که کنیز راضی به عمل زنا را به این عمل دستور می‌دهد، اجبار کننده وی نامیده نمی‌شود. بنابراین، از قید: (اگر خواهان پرهیزگاری باشند)، این معنی بر نمی‌آید که اگر خود کنیزان خواهان عفت نبوندند، باکی نیست که به عمل زنا اجازه داده شوند و شما بتوانید آنها را به زنا وادار کنید. «و هر کس آنان را اجبار کند» بر زنا «در حقیقت خدا پس از اجبار کردن آنان، آمرزنده مهربان است» اگر توبه کنند زیرا هر چند به زور و اکراه به ارتکاب عمل زنا واداشته شده‌اند اما چه بسا که به حکم سرشت و طبیعت

بشری، در خلال عمل زنا از شایبه میل و رغبت به آن خالی نباشند ولی چون اساس عمل برمبنای اجبار و فشار است، خدای متعال نسبت به این کنیزان آمرزگار و مهربان می‌باشد.

مفسران در بیان سبب نزول می‌گویند: آیه مبارکه درباره عبدالله بن ابی رئیس منافقان نازل شد که شش کنیز داشت و همه را بر زنا اجبار می‌کرد و بر آنها مالیاتی وضع کرده بود.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٣٤﴾

«و به راستی به سوی شما آیاتی مبینات» یعنی: روشن و روشنگر «و مثلی از کسانی که پیش از شما گذشتند» یعنی: خبری از داستانهای شگفت آور و عبرت آموز امت‌های پیشین «و موعظه‌ای برای پرهیزگاران نازل کرده‌ایم» که بویژه پرهیزگاران از آن بهره می‌گیرند. پس هر کس از آیات روشن و اندرزهای مبرهن قرآن بهره نگیرد، یقیناً میان او و قرآن حجابی قرار دارد.

❖ **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كِشْكُوفٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾**

«الله نور آسمانها و زمین است» نور: در لغت روشنی و پرتوی است که اشیاء را با انعکاس و بازتاب خود منور و نمایان می‌کند و آنها را بر چشمها می‌تاباند. آری! خداوند جل جلاله نور است که قوام و نظام کائنات و هستی از اوست... هدایتگری است که رهبری کاینات به اوست و هموست که آسمانها و زمین را - با سامان‌دهی احوال اهالی آنها و کمال تدبیر و رهبری خویش - برای کسانی که در آنها به سر می‌برند، روشن و روشنگر گردانیده است. البته قلب رسول خدا ﷺ این نور الهی را به طور کامل دریافته بود. در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا ﷺ از طایف - در آن سفر پر مشقت خویش که به قصد دعوت اهالی آن عازم گردیده بودند - بر می‌گشتند، چنین

دعا کردند: «... أعوذ بنور وجهك الذي أشرقت به الظلمات، وصلح عليه أمر الدنيا والآخرة: به نور روی تو که به وسیله آن تاریکی‌ها درخشان و کار دنیا و آخرت سامان یافته است، پناه می‌برم...». «مثل نور او» یعنی: نوری که از حق تعالی باز می‌تابد و آن را در دل بنده مؤمن خویش قرار داده است «مانند مشکاتی است» مشکات: طاقچه‌ای است که در آن چراغ را می‌گذارند و نور چراغ در آن پرتو و شعاعی بهتر و بازتابی فراگیرتر پیدا می‌کند «که در آن» مشکات «چراغی است و آن چراغ در قندیلی است» یعنی: آن چراغ در درون شیشه و آبگینه‌ای است، بدین جهت، نور و روشنی آن بیشتر و قوی‌تر است «آن قندیل گویی کوکبی دری است» یعنی: گویی آن شیشه، اختری درخشان شبیه در و گوهر است. ضحاک می‌گوید: «کوکب دری، ستاره زهره است». «که افروخته می‌شود» آن شیشه «از» روغن «درخت بابرکت زیتونی» گفته اند: از برکت درخت زیتون این است که میوه آن هم نان خورش است، هم روغن، هم پیراینده پوست، هم آتش‌افروز و هیچ چیز از درخت زیتون نیست مگر این که در آن منفعتی وجود دارد «که» آن درخت خجسته زیتون «نه شرقی است و نه غربی» یعنی: آن درخت، درختی است که هیچ چیز آن را از نورخورشید در حجاب قرار نمی‌دهد زیرا موقعیت آن در کوهی بلند یا در وسط تپه‌ای زرع شده‌ای است که خورشید بر آن فقط در وقت طلوع یا غروب نمی‌دمد بلکه از اول تا آخر روز در معرض تابش نور خورشید قرار دارد «نزدیک است که روغنش روشنی بخشد - هرچند آتشی به آن نرسیده باشد» یعنی: گویی روغن آن - به جهت زلالیت و درخشش خود - حتی قبل از آنکه آتشی بدان برسد، می‌درخشد زیرا روغن اگر صاف و زلال باشد، از دور دارای شعاع و پرتو است.

ابن عباس رضی الله عنهما در معنی آن می‌گوید: «چنان‌که روغن صاف و زلال قبل از رسیدن آتش به آن می‌درخشد و هنگامی که آتش به آن رسید، بر درخشش خود می‌افزاید و همچنین است قلب مؤمنی که قبل از رسیدن علم به آن، به هدایت عمل می‌کند ولی چون علم به آن رسید، بر هدایت خویش می‌افزاید و بر آن نوری بر نوری افزوده می‌شود». از همین باب است حدیث شریف: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله: از فراست و

تیزبینی مؤمن پروا کنید زیرا او با نور خدا می‌نگرد». «نوری بر روی نوری است» زیرا چراغ خود نوری است، شیشه نور دیگری است و انعکاس آن از چراغدان نوری دیگر «خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند» و او را به حق می‌رساند - یا با الهامی از جانب خویش، یا به وسیله نگرش خود او در دلایل حق «و خداوند برای مردم مثلها می‌زند» یعنی: حقایق را - برای نزدیک ساختن آنها به فهم‌ها - با اشباه و همانندهای آنها بیان می‌دارد «و خدا به هر چیزی دانا است» پس او به کسانی که مستحق هدایتند و کسانی که مستحق گمراهی می‌باشند، داناتر است.

این آیه عظیم الشان، مثلی برای انوار قرآن در قلب مؤمن است. یعنی: چنان‌که چراغ موصوف، پرتو و درخششی مضاعف دارد، همچنان قرآن سرچشمه درخشش هدایتهاست. پس چراغ قرآن است، شیشه قلب مؤمن، چراغدان فهم و زبان وی و درخت بابرکت هم درخت وحی و شریعت است که نه شرقی و نه غربی است. یا - به تعبیر علوم معاصر - می‌توانیم بگوییم که: لامپ برق نورش را از مولد برق می‌گیرد و مولد برق مکانی دارد و به محرکی نیاز دارد پس لامپ نور، قلب مؤمن است، مولد نور شریعت است، کارگاه تولید مسجد است و محرک آن تسبیح و ذکر و نماز و نیایش... و نزدیک است که حجتهای قرآن بدرخشند هرچند که خواننده هم نشود چنان‌که نزدیک است روغن زلال زیتون بدرخشند، هرچند بر آن آتشی افروخته نشود. نور مؤمن از دو منبع است، نور فطرت و نور شریعت پس هرگاه نور فطرت و نور شریعت در انسانی جمع شد، او در کمال تعالی انسانی خویش خواهد بود.

باید دانست که باری تعالی آفریننده نور حسی در آسمانها و زمین است اما او خود از انوار حسی نیست.

در حدیث شریف آمده است: «قلب‌ها بر چهار نوع اند:

- ۱ - قلبی است صاف و بی‌غش که مانند چراغی می‌درخشد.
- ۲ - قلبی است که در غلاف قرار داشته و به غلاف خود بسته شده است.
- ۳ - قلبی است که واژگون شده است.
- ۴ - قلبی است که منقلب شده است.

اما قلب صاف و بی‌غش، قلب مؤمن است و چراغ آن نور آن است. قلب در غلاف، قلب کافر است. قلب واژگون شده قلب منافق است که حق را شناخته سپس منکر آن گشته. اما قلب برگردانده شده قلبی است که در آن ایمان و نفاق هر دو وجود دارد، که صفت ایمان در آن، مانند صفت بذری است که آن را آب پاکیزه رشد و نمو می‌دهد و صفت نفاق در آن مانند صفت زخمی است که خون و زردآب آن را رشد می‌دهد...».

فِي يَوْمِ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُمْ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿٣١﴾

ابن کثیر می‌گوید: بعد از آن‌که خدای متعال قلب مؤمن را به چراغی در شیشه‌ای صاف بسان قندیل تشبیه کرد، اینک محل و جایگاه این قندیل را که مساجدند بیان می‌کند: «در خانه‌هایی که خدا اجازه داده است که رفعت یابند» یعنی: در مساجدی که خدا ﷻ فرمان داده تا مورد تعظیم و حرمت قرار گیرند و شأن و جایگاه آنها رفیع و قدر و منزلت آنها والا باشد و از پلیدیها و نجاستها پاک گردانیده شوند و نیز رخصت داده که آن خانه‌ها برافراشته و بلندوبالا بنا شوند «و نامش در آنها یاد شود» با اذان و نماز و تسبیح و سایر ذکرها پس اینها بهترین خانه‌های روی زمین‌اند «در آنها برای او در صبح و شام» یعنی: در اوایل و اواخر روز «تسبیح گفته می‌شود» أصل: جمع الجمع است زیرا جمع أصل است و أصل خود جمع اصیل می‌باشد که به آخر روز اطلاق می‌شود. خدای متعال (غدو: بامداد) را به صیغه مفرد ذکر کرد زیرا در آن یک نماز بیشتر نیست اما (أصال) را به صیغه جمع یاد کرد زیرا از نیمه روز تا شامگاه، یعنی چهار نماز دیگر را در بر می‌گیرد.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که خدای عزوجل را دوست دارد، باید مرا دوست داشته باشد و هر که مرا دوست دارد، باید اصحابم را دوست داشته باشد و هر که اصحابم را دوست دارد، باید قرآن را دوست داشته باشد و هر که قرآن را دوست دارد، باید مساجد را دوست داشته باشد زیرا مساجد خانه‌های خداوند صلی الله علیه و آله و بناهای وی‌اند که او به رفعت دادن آنها امر فرموده و در آنها برکت نهاده است، مساجد مبارک و خجسته‌اند و اهل آنها نیز مبارک و

خجسته اند، مساجد محفوظند و اهل آنها نیز محفوظند، آنها در نماز خویش هستند و خدای عزوجل در برآوردن حوایج و نیازهایشان است، آنان در مساجد خویشند و خدای عزوجل از پشت سرشان (حامی و نگهبانشان)». ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «مساجد خانه‌های خداوند جل جلاله در زمین اند که بر اهالی آسمان روشنی می‌افکنند چنان‌که ستارگان بر اهل زمین روشنی می‌افکنند». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «کسی که مسجدی را برای خداوند بنا کند، خدای عزوجل برایش خانه‌ای را در بهشت بنا می‌کند».

حکم زینت‌دادن و آراستن مساجد: امام ابوحنیفه رحمته الله می گوید: «باکی نیست که مساجد نقش‌ونگار شده و به آب طلا اندوده شوند چنان‌که عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و سلم را نقش‌ونگار کرد و کسی هم بر وی ایرادی نگرفت». اما جمعی از علما این کار را مکروه دانسته و به این حدیث شریف استدلال کرده‌اند: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن‌گاه که مردم در مساجد با همدیگر تفاخر نکنند».

شایان ذکر است که دعا در هنگام ورود به مساجد مسنون است. در حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «هرگاه یکی از شما به مسجد درآمد، باید بگوید: اللهم افتح لی أبواب رحمتک: بارخدایا! درهای رحمت را بر رویم بگشای. و چون از مسجد خارج شد، باید بگوید: اللهم إني أسألك من فضلك: بارخدایا! من از تو، از فضلت می‌طلبم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «چون مردی را دیدید که به مسجد رفت و آمد دارد و بدان عادت کرده پس به مؤمن بودن وی گواهی دهید».

**رِبَالٌ لَا لَّهُمْ فِيهَا بَحْرٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ
وَالْأَبْصَارُ ﴿٣٧﴾**

«مردانی» در بامداد و شامگاه برای خدای عزوجل در مساجد نماز می‌گزارند «که آنان را هیچ تجارت» و معامله‌ای در سفر «و خرید و فروشی» در حضر «از ذکر خدا» به اسمای حسناى وی با دل و زبان «و» از «برپاداشتن نماز» در اوقات آنها بدون تأخیر «و» از «پرداخت زکات» فرض «باز نمی‌دارد» و به خود مشغول نمی‌کند. ابن عباس رضی الله عنه

می‌گوید: در مدینه مردانی بودند که به طلب فضل و نعمت خدا عز وجله خرید و فروش و معامله می‌کردند و چون صدای اذان را می‌شنیدند، آنچه را در دست داشتند، می‌افکندند و برای ادای نماز به سوی مسجد می‌شتافتند. این معنی قوی‌تر از قولی است که آیه کریمه را بر دست کشیدن کامل از معامله و تجارت برای فارغ شدن به ذکر خدا عز وجله حمل می‌کند. «از روزی می‌ترسند» مراد، روز قیامت است «که دلها و دیده‌ها در آن روز منقلب می‌شوند» یعنی: در میان امید نجات و بیم هلاک، نگران و دگرگون و زیر و رو می‌شوند. تقلب و دگرگونی دیده‌ها، بر اثر نگرستن و پاییدن این امر است که از چه ناحیه‌ای مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند و به سوی چه مکانی برده می‌شوند.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٨﴾

آری! آن مردان با ایمان، مساجد را با ذکر و نیایش و قرائت قرآن آبادان می‌کنند: «تا خدا به پاس بهترین آنچه که کرده‌اند، به آنان پاداش دهد» همان‌گونه که وعده دوچند ساختن این پاداش را از ده‌برابر تا هفتصد برابر به ایشان داده است «و از فضل خویش افزون بر این هم به آنان ببخشد» یعنی: برتر از آن پاداشی که به ایشان وعده داده است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که مراد از: (وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ) دادن اجازه شفاعت به ایشان است. «و خدا هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد» چندان که آن روزی در حساب و شمار خلق نگنجد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَاقًّا إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابًا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٣١﴾

«و کسانی که کفر ورزیده‌اند، اعمالشان مانند سرابی در دشتی هموار است که تشنه، آن را آبی می‌پندارد» مراد از این اعمال، اعمال خیری است که کفار آن را انجام داده‌اند؛ مانند صدقه، صلہ رحم، آباد ساختن بیت الحرام و آب دادن به حجاج. سراب

چیزی است که در بیابانهای بی آب به هنگام سختی گرما به صورت آب دیده می شود به طوری که بیننده آن را آب می پندارد. قیعه: جمع قاع، مکانی گود و پایین است که آب در آن جمع می شود. «تا چون بدان رسد، آن را چیزی نیابد» و در آن وقت بداند که دیدن آب از دور، گمانی بیش نبوده است پس همچنین اند کفاری که بر اعمال خویش تکیه می کنند، اعمالی که آن را خیر پنداشته و به پاداش آن طمع می بندند اما چون به بارگاه خدای سبحان پیش افکنده شوند، از آن اعمال هیچ اثری نمی یابند زیرا کفرشان آنها را هدر داده و اثر آنها را محو و نابود ساخته است «و خدا را نزد خویش یابد که حسابش را به تمام و کمال به او بدهد» یعنی: آن کافر جزای خداوند عزوجل را نزد خویش می بیند که به تمام و کمال به وی داده شده است. آری! عمل کافر مانند این سراب است که چون مرگ وی دررسد، از عملش سودی نمی یابد، مگر چنان که سراب به تشنه سود می رساند! «و خدا سریع الحساب است» زیرا او به شمارش و پردازش نیازی ندارد.

**أَوْ كُظِّمَتْ فِي بَحْرِ لَيْلِي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ، مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ، سَحَابٌ ظَلَمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا
أَخْرَجَ يَكْدُهُ، لَمْ يَكْدِرْهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ ﴿٤٠﴾**

سپس خدای متعال برای اعمال کفار مثلی دیگر زده می فرماید: «یا» اعمال کفار «مانند تاریکی هایی است» تودرتو و متراکم «در دریایی ژرف» که از بس ژرف است، عمق آن پیدا نیست «که موجی آن را فرو می پوشاند» یعنی: موجی برآب آن دریا فراز آمده که آن را به کلی فرو می پوشاند «و بر فراز آن موجی است» یعنی: بر فراز آن موج، موج دیگری است «و بر فراز آن نیز ابری است» پس بیم دریا، امواج تودرتو، تاریکی های لایه به لایه آن و ابری که بر فراز آن برآمده است، جمعا بر آنان فرود می آید زیرا ابر نیز ستارگانی را که کشتی نشینان به وسیله آنها راه می یابند، فرو می پوشاند «تاریکی هایی است که بعضی از آنها بر روی بعضی دیگر قرار گرفته است» تاریکی های به هم انباشته و انبوه و متراکم؛ که یکی تاریکی موج است و بر فراز آن تاریکی دریا، باز بر فراز آن تاریکی موجی دیگر و باز بر فراز آن تاریکی ابر پس این

تاریکی‌ها تودرتو ولایه‌به‌لایه است چنان‌که تاریکی‌های قلب و روان کافر تودرتو است: تاریکی جهل و شک و حیرت، بر فراز آن تاریکی‌های زنگار و مهر کوبیده شده بر قلبهایشان، بر فراز آن تاریکی عقیده، تاریکی قول و تاریکی عمل؛ «هرگاه» این شخص گرفتار در این تاریکی‌های درون دریا «دست خویش را بیرون آورد، نزدیک نیست که آن را ببیند» چه رسد که آن را در واقعیت امر ببیند. یعنی: به علت تراکم تاریکی‌ها دیدن آن برایش ناممکن است «و هر کس که خداوند برایش نوری قرار نداده باشد، نوری ندارد» یعنی: هر کس که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ برایش هدایتی قرار نداده باشد، هدایتی ندارد. وجود این ظلمات در قلب کافر، بر ضد انواری است که در قلب مؤمن قرار دارد، انواری که بیان آنها در «آیه - ۳۵»: (مَثَلُ نُورٍ كَمِشْكُورٍ ...) گذشت. پس از آن، خدای عزوجل چهار نوع از دلایل را بر اثبات وجود و یگانگی و قدرت خویش بیان می‌دارد. نخستین دلیل، تسبیح گفتن مخلوقات است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِحُ لَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَفَّاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾

«آیا ندیده‌ای» یعنی: آیا به علم عینی ندانسته‌ای. آغاز سخن با این تعبیر، به این حقیقت اشاره دارد که تسبیح گفتن کائنات برای خدای عزوجل، امر روشنی است که در حد علم غیرقابل شک، واضح و نمایان است. آری! آیا ندانسته‌ای «که همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند، خداوند را تسبیح می‌گویند» تسبیح: به پاکی یادکردن خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از هرآن‌چیزی است که سزاوار شأن وی نیست. آری! هرکه و هر چه که در آسمان و زمین است، اعم از عقلا و غیر آنان، مانند فرشتگان، انسانها، جنیان، حیوانات، نباتات و جمادات، برای خدای سبحان تسبیح می‌گویند. تسبیح گفتن غیر عقلا در صداهایی مشهود است که از آنان شنیده می‌شود و در آثاری که از صنعت بدیع حق تعالی در آنان دیده می‌شود «و پرندگان نیز در حالی که در آسمان بال گشوده‌اند» در هوا برای پروردگارشان تسبیح می‌گویند. حالت گشودن پر و بال، شگفت‌انگیزترین

حالات پرندگان است زیرا استقرار آنها در هوا بدون حرکت دادن بالهایشان و بدون قرارگرفتن بر روی زمین و تسبیح گفتنشان در عین این حالت، از بزرگترین نشانه‌های آفرینش خدای ذوالجلالی است که همه چیز را به اتقان و استحکام تمام آفریده است «هریک از آنان نماز و تسبیح خویش را دانسته است» یعنی: خداوند جَلَّ این نماز و نیایش و تسبیح را به آنان آموخته و الهام کرده است، نه این که صدور این اعمال از آنان به‌طور اتفاقی و بی داشتن بصیرت باشد «و خداوند به آنچه می‌کنند، داناست» و هیچ چیز از ساحت علم وی پنهان نمی‌ماند پس همان‌گونه که تسبیح گفتن انسان را می‌داند، تسبیح گفتن سایر چیزها را نیز می‌داند.

وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ الْمَصِيرُ ﴿٤٢﴾

«و فرمانروایی آسمانها و زمین» فقط «از آن خداست» نه غیر وی «و بازگشت به‌سوی خداست» نه به‌سوی غیر وی لذا در پیوستن به راه حق هیچ درنگ نکنید و به اختیار خویش به اسلام گردن نهید. مصیر: بازگشت بعد از مرگ است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزَيِّجُ سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَرِ ﴿٤٣﴾

نوع دوم از ادله اثبات وجود و یگانگی خداوند جَلَّ، فرودآوردن باران است: «آیا ندانسته‌ای که خداوند ابرهایی را می‌راند» یعنی: ابرها را به راندنی نرم و آرام به‌سوی آنجایی که بخواهد می‌راند؟ «آن‌گاه میان آنها پیوند می‌دهد» یعنی: اجزای آن ابرها را - بعد از پراکنده بودن و از هم گسسته‌بودن آنها - به هم پیوند می‌دهد و فراهمشان می‌آورد تا نیرومند و متراکم و انبوه گردند «سپس آنها را در هم می‌فشرده» یعنی: ابرها را متراکم گردانیده بعضی را در بعضی مرکب و درهم فشرده می‌گرداند «آن‌گاه قطره‌های باران را می‌بینی که از خلال آن بیرون می‌آید» یعنی: باران را می‌بینی که از لابلاهی ابرها بیرون می‌آید «و» خدا جَلَّ است که «از آسمان از کوههایی که در

آنهاست» یعنی: از قطعات بسیار بزرگ ابری که در آسمان شبیه کوهها است «تگرگی فرود می‌آورد» یعنی: از کوه‌های یخ زده ابرهای انباشته در آسمان، تگرگی را فرود می‌آورد. تعبیر «کوهها» برای ابرهای آسمان، تعبیری معجزه‌آسا است زیرا شخصی که سوار هواپیماست و از خلال ابرها می‌گذرد، از پشت ابرها آنها را به شکل سلسله عظیمی از کوهها می‌بیند، در حالی که این پدیده برای بشر عصر بعثت، به این شکل قابل مشاهده نبوده است. بعضی از مفسران برآنند که: کوههای سرما و یخ فعلا در آسمان موجودند و از آنهاست که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ تگرگ را فرود می‌آورد، که این معنی را بعضی از نظریات جدید علمی نیز تأیید کرده‌اند. اخفش گفته‌است: «من» در هر دو جای این آیه زاید است و برای بعضیت نیست پس معنی این است که: از آسمان تگرگ را از ابرهایی که همانند کوههاست فرود می‌آورد «سپس آن را» یعنی: تگرگ یا باران یا هر دو را «به هر کس که خواهد» از بندگان خویش «می‌رساند» یعنی: فرود می‌آورد و او را با آن گزند می‌رساند «و آن را از هر که بخوهد» از بندگان خویش «باز می‌دارد، نزدیک است درخشش برکش» یعنی: برقی که در ابرهاست، «دیدگان را از بین ببرد» و کور سازد، از بس که نور آن قوی و پرنفوذ است.

يُقَبِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٤٤﴾

نوع سوم از ادله وجود، یگانگی و قدرت خدای بزرگ جابه‌جا کردن شب و روز است: «خداست که شب و روز را می‌گرداند» گردانیدن شب و روز، ایجاد توالی و تعاقب و بلندی و کوتاهی در میان آنهاست. به قولی: گردانیدن آنها با جابه‌جا کردن گرما و سرما در آنهاست. «بی‌گمان در این» راندن ابرها، فرود آوردن باران و دگرگون ساختن شب و روز «عبرتی است» یعنی: دلالت روشنی‌است که به وسیله آن پند و اعتبار حاصل می‌شود «برای صاحبان بینش» که با به‌کار انداختن بینش و نگرش خود، آیات و نشانه‌های وجود و قدرت و عظمت حق تعالی را درک می‌کنند.

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٥﴾

نوع چهارم از ادله اثبات وجود و یگانگی خداوند: «و خداست که هر دابه‌ای را از آب آفریده است» دابه: هرآنچه که بر زمین از جانداران می‌خزد و می‌جنبد. پس اساس خلقت اولیه هر جاندار از آب است. یا این‌که مراد، آب نطفه یعنی آب منی است. «پس برخی از آنها بر روی شکم راه می‌روند» مانند مارها، ماهی‌ها، حشرات و مانند اینها «و برخی از آنها بر روی دو پا راه می‌روند» مانند انسان و پرندگان «و برخی از آنها بر روی چهار پا راه می‌روند» چون سایر حیوانات «خدا هرچه بخواهد، می‌آفریند» اعم از آنچه که در اینجا از آنها یاد کرد و نیز آنچه که در اینجا از آنها یاد نکرد، چون جنبندگانی که بر بیشتر از چهار پا حرکت می‌کنند، مانند خرچنگ، عنکبوت و بسیاری از حشرات و کرم‌های دیگر و نیز چون جمادات؛ اعم از مرکب و بسیط آنها، نمو کننده و نمو نکننده آنها «بی‌گمان خداوند بر هرکاری تواناست» و هیچ چیز بر او دشوار نیست.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤٦﴾

«به‌راستی ما آیاتی روشن‌گر نازل کرده‌ایم» در قرآن کریم و در آن از بیان هیچ چیز، کوتاهی نورزیده‌ایم «و خدا هرکه را بخواهد» به لطف خویش «به‌سوی راه راست هدایت می‌کند» راه راستی که در آن هیچ کژی‌ای نیست؛ با توفیق بخشیدن وی به نگرش صحیح و ارشاد وی به تأمل و تدبیر راستین. و به‌وسیله پیمودن این راه راست است که او به نعمتهای بهشت نایل می‌شود.

وَيَقُولُونَ ءَأَمَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ فِرْقًا مِّنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

مفسران در بیان سبب نزول می‌گویند: این آیات درباره «بشر» منافق و خصم یهودی وی نازل شد آن‌گاه که در قضیه زمینی باهم مرافعه کردند، یهودی بشر را به‌سوی رسول

خدا ﷺ می‌کشاید تا میان آنها داوری کنند و منافق او را به سوی کعب بن اشرف یهودی می‌کشاید در حالی که می‌گفت: محمد بر ما در داوری خویش ستم می‌کند!!

«و می‌گویند» منافقان به زبانهای خویش «به خدا و رسول او ایمان آوردیم و اطاعت کردیم» بدین‌سان، ایمان را اظهار و کفر را پنهان داشته و با دهانهایشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست پس فقط با زبان به فرمان بردن از خدا ﷻ و رسول وی متعهد هستند، نه از روی اعتقاد و باوری درست و راستین «آن‌گاه گروهی از آنان روی می‌گردانند» و رسول خدا ﷺ را در فرمانهای وی در مورد جهاد و غیره اطاعت نمی‌کنند «بعد از این» یعنی: بعد از اعلام و ادعای ایمان و اطاعت. «و اینان مؤمن نیستند» اشاره به (اولئك: اینان) به کسانی از منافقان بر می‌گردد که از رسول خدا ﷺ روی می‌گردانند. به قولی دیگر: این اشاره، به همه منافقان بر می‌گردد زیرا همه منافقان به این روی گردانی راضی اند.

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾

«و چون به سوی خدا و رسولش خوانده شوند تا میان آنان داوری کند» یعنی: تا رسول خدا ﷺ میانشان داوری کند «بناگاه گروهی از آنان روی برمی‌تابند» از بردن داوری به سوی رسول خدا ﷺ؛ چنانچه حق با آنان نباشد و این از نفاقشان است. آیه مبارکه دلیل بر آن است که حکم و داوری پیامبر ﷺ، حکم خداوند ﷻ است و بر بنیاد حق و عدالت استوار می‌باشد.

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾

«و اگر حق به جانب آنان باشد، گردن نهاده به نزد او می‌آیند» یعنی: درحالی نزد پیامبر ﷺ می‌آیند که اظهار خضوع و فروتنی و طاعت می‌کنند زیرا آنان می‌دانند که پیامبر ﷺ به زودی به نفعشان حکم می‌کند پس انگیزه‌شان از این آمدن، رضا به حکم و داوری پیامبر ﷺ نیست بلکه طلب کردن حق خویش است.

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ أُرَاتِبُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٥٠﴾

«آیا در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: آیا روی گردانیشان از مرافعه و دادخواهی نزد پیامبر ﷺ، به انگیزه نفاقی است که در دل‌هایشان ریشه دوانده است «یا به شک افتاده‌اند» در امر نبوت پیامبر ﷺ و عدالت وی در داوری و حکمیت «یا از آن می‌ترسند که خدا و رسولش بر آنان ستم کنند» حیف: گرایش در حکم و داوری به سوی بی‌عدالتی است «نه، بلکه اینان خود ستمکارند» یعنی: علت این روی گردانیشان هیچ چیز از آنچه ذکر شد نیست بلکه علت آن، ستمگری و عنادورزی خودشان است.

بنابراین آیه، بر هر مسلمانی واجب است که چون به سوی حکمیت قاضی‌ای فراخوانده شد که به حکم خدا ﷻ داناست و در داوری خویش عادل است، باید اجابت کند زیرا علما وارثان پیامبرند و حکم و داوری قضات مسلمانی که به احکام الهی دانا، به کتاب و سنت آشنا و در قضاوت خویش عادلند، همانا حکم خدا ﷻ و حکم رسول وی ﷺ است.

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ

الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾

«سخن مؤمنان چون به سوی» حکم «خدا» یعنی: کتاب و وحی وی «و رسولش» یعنی: شخص وی در حیاتش و سنت وی بعد از وفاتش «فراخوانده شوند تا میانشان حکم کند، فقط این است که می‌گویند: شنیدیم و فرمان بردیم» یعنی: سزاوار مؤمنان است که این چنین باشند، به گونه‌ای که چون از ایشان چنین فراخوانی‌ای به عمل آمد، آن را از جان و دل، با فرمان بردن و اطاعت مطلق و بی‌چون و چرا لبیک گویند. آری! مؤمنان می‌گویند: سخن پیامبر ﷺ را شنیدیم و از دستور وی اطاعت کردیم، هرچند این دستور به چیزی مربوط باشد که آن را ناخوش می‌داریم و به زیان ما هم تمام شود «و این گروه» یعنی: مؤمنانی که این سخن را می‌گویند «اینانند که رستگارند» به خیر و سعادت دنیا و آخرت.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٥٢﴾

«و هر کس از خداوند و رسول او اطاعت کند و از خداوند بترسد» در گناهان گذشته‌اش «و از او پروا دارد» در آینده «پس اینانند که خود کامیابند» به نعمتهای دنیوی و اخروی، نه غیر آنان.

﴿ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ مِمَّا

تَعْمَلُونَ ﴿٥٣﴾

«و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خداوند سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی» که به جهاد بیرون آیند؛ «بی‌شک بیرون خواهند آمد» معنای (سخت‌ترین سوگندهایشان) این است: تا آنجا که بر سوگند خوردن توان دارند، سوگند می‌خورند ولی این سخن و سوگندهایشان تماماً کذب آشکار است، هم از این روی خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ این ادعایشان را رد کرده می‌فرماید: «بگو: سوگند نخورید» بر طاعت رسول و بیرون رفتن به سوی جهاد «اطاعتی پسندیده مطلوب است» و سزاوارتر برای شما، از سوگند خوردنهای دروغ و بی‌اساس. یا آنچه که از شما خواسته می‌شود، فرمانبرداری است، نه سوگندهای دروغینی که به زبان می‌گویید اما دل‌هایتان برخلاف آن است «بی‌گمان خدا به آنچه می‌کنید» از اعمال «آگاه است» هرچند در ظاهر خلاف آن را ابراز دارید پس اگر در سخن خویش راستگو هستید، چرا سوگند می‌خورید؟ این جمله، هشدار است به آنان که رسوا ساخته می‌شوند.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا

وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿٥٤﴾

«بگو: از خدا فرمان برید و از رسول او فرمان برید» به فرمان بردنی ظاهری و باطنی، همراه با خلوص اعتقاد و درستی نیت «پس اگر پشت نمودید» بدانید که به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زیانی نرسانده‌اید بلکه فقط به خود زیان زده‌اید «زیرا بر عهده او تنها همان

است که به آن مکلف شده» از تبلیغ و رساندن پیام و او به این تکلیف خویش عمل کرده است «و بر عهده شماست آنچه مکلف هستید» بدان از اطاعت و فرمان بردن «و اگر از او فرمان برید» در آنچه که شما را بدان امر و از آن نهی می‌کند «راه خواهید یافت» به سوی حق و خیر و به دریافت پاداش نایل خواهید شد «و بر عهده رسول ما جز ابلاغ آشکار نیست» لذا پیامبر ما ﷺ به این قادر نیست که دلهایتان را به ایمان وادارد بنابراین، شما خود باید با تصمیم و عملتان به سوی ایمان بشتابید.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾

ابی بن کعب رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابشان به مدینه هجرت کردند و انصار به آنان جای دادند، مشرکان عرب متحد شده و از یک موضع واحد علیه مسلمانان دست‌اندرکار توطئه شدند و کار بدانجا رسید که مؤمنان جز با سلاح نمی‌خواستند و جز با سلاح شب را به صبح نمی‌آوردند. در این اوضاع و احوال بود که مسلمانان با خود گفتند: آیا روزی هم خواهد رسید که ما با آرامش زندگی کنیم و جز از خدای عزوجل از کسی دیگر بیم و هراسی نداشته باشیم؟ همان بود که این آیه مبارکه نازل شد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون نگرانی اصحابشان را می‌دیدند، می‌فرمودند: «به خدا سوگند که حق تعالی این کار (دین و دعوت) را به مقصد می‌رساند تا بدانجا که شخص، سواره از صنعا تا حرموت به تنهایی راه می‌پیماید در حالی که جز از خدا جل جلاله و از گرگ بر گوسفندانش از هیچ چیز دیگری نمی‌ترسد ولی شما شتاب می‌کنید». پس آیه مبارکه معجزه نبوت است زیرا از وقوع امری در زمان آینده خبر می‌دهد که محقق شد. «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است» خطاب متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امتشان است «که حتماً آنان را در زمین خلیفه می‌گرداند» یعنی: آنان را در زمین جانشین قرار می‌دهد تا در آن بسان تصرف شاهان

در ممالک خویش، تصرف کنند «همان‌گونه که جانشین ساخت کسانی را که پیش از آنان بودند» از بنی‌اسرائیل و دیگران «و آن دینی را که برایشان پسندیده است، به‌سودشان مستقر دارد» یعنی: دین حق را ثابت و استوار داشته و عرصه را برایشان در سرزمین‌ها و کشورها فراخ می‌گرداند، قلمروها را در زیر پرچم فتح و نصرت آنها درمی‌آورد و دینشان - اسلام - را بر تمام ادیان غالب و پیروز می‌گرداند تا بدین‌سان، فرمانروایی از آن ایشان و آیندگان‌شان باشد، مادامی که بر این آیین حق پایبند و پایدار باشند «و برآنان پس از بیمشان ایمنی را جایگزین کند» یعنی: آنان را در موقعیتی قرار می‌دهد که به‌جای بیم و هراس از دشمنان، در ایمنی و آسایش کامل به‌سر برند، به‌گونه‌ای که جز خدای سبحان، از هیچ چیز دیگری نترسند و به‌غیر وی امیدی نبندند. آری! مسلمانان قبل از هجرت و اندکی بعد از آن، از مشرکان در خوف و هراسی سخت به‌سر می‌بردند، به طوری که جز با سلاح بیرون نیامده و جز با سلاح نمی‌خوابیدند و صبح و شام در انتظار فرود آمدن زیان و آسیبی از سوی کفار بر خود بودند چنان‌که در بیان سبب نزول گذشت، سپس وعده خدا محقق گشت و ایشان در امن و آسایش کامل قرار گرفتند و خدای عزوجل شیاطین مشرک را در برابرشان خوار و ذلیل گردانیده سرزمین‌ها را برایشان گشود، راه را به‌رویشان در زمین خویش هموار گردانید و جای پایشان را محکم و استوار کرد - که سپاس و ستایش اوراست.

«مرا پرستش می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌سازند» یعنی: پرستش من برآنان لازم است تا به وعده یادشده برایشان وفا کنم. یا این موقعیت ممتاز درحالی برایشان مسلم خواهد بود که فقط مرا پرستش کنند. خدای عزوجل به این وعده، وفا کرد و مسلمانان را بر جزیره‌العرب مسلط گردانید و بعد از آن ایشان سرزمین‌های مشرق و مغرب را فتح کردند و امپراتوری کسراهای فارس و قیصرهای روم را درهم کوبیده بر دنیای آن روز مسلط شدند و در سایه خلافت‌های پی‌درپی، دولت اسلام همچنان نیرومند باقی ماند؛ نخست با خلافت خلفای راشدین، سپس با خلافت اموی در شام و اندلس آن‌گاه با خلافت عباسی و پس از آن با خلافت عثمانی تا آن‌که مسلمانان کفران نعمت کرده و از حقیقت دین خویش فاصله گرفتند، سرانجام در پایان ربع اول از قرن

بیستم (۱۹۲۴م) آتاتورک بر مرکز حکومت اسلامی مسلط گشت و بنیاد خلافت اسلامی را ویران کرد چنان که باری تعالی می‌فرماید: «و کسانی که پس از آن ناسپاسی کنند» یعنی: کسانی که بعد از این وعده راستین، این نعمتها را کفران و ناسپاسی کنند «پس آن گروه» ناسپاس «همانا فاسقانند» یعنی: در فسق خویش، که خروج از طاعت حق و طغیان و گردنکشی در ناسپاسی است، کامل‌اند.

وَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۵۶﴾

«و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و از رسول خدا فرمان برید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید» یعنی: آنچه را که ذکر شد انجام دهید تا خدای سبحان بر شما رحم کند و در همه حال بر این اصول پایبند باشید.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا وَهَمُ النَّارُ وَلَيْسَ الْمَصِيرُ ﴿۵۷﴾

«و کافران را عاجزکننده در زمین مپندار» یعنی: مپندار که آنان می‌توانند از نزد حق تعالی بگریزند آن‌گاه که بخواهد عذاب را برآنان فرود آورد «و جایگاهشان آتش است و چه بد بازگشت گاهی است» یعنی: دوزخ چه بد سرانجام و چه بدمنزلهگاهی است!؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَعِذِنَكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَفَاتٌ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۵۸﴾

بعد از طرح ادله الوهیت که خود دلایل وجوب اطاعت نیز هست، خداوند عَلَّامٌ با این آیات به بیان و تفصیل احکام و آداب گذشته در این سوره برگشته و آنها را چنین دنبال می‌کند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، قطعاً باید غلام و کنیزهایتان از شما اجازه بگیرند» در وقتی که به خانه نزد شما وارد می‌شوند. ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب

نزول این آیه می‌گوید: رسول خدا ﷺ غلامی از انصار به نام مدلج بن عمرو را چاشتگاه نزد عمر بن الخطابؓ فرستادند. آن غلام بر عمرؓ درآمد و او را به حالی دید که عمرؓ ورود وی را بر خود در آن حالت نمی‌پسندید، بعدا عمرؓ به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول الله! ای کاش خدای متعال ما را در موضوع استئذان امر ونهی می‌کرد. همان بود که این آیه نازل شد. «و» نیز باید از شما اجازه بگیرند «کسانی از شما که به بلوغ نرسیده‌اند» آنان اطفال آزاد پسر و دخترند «سه نوبت» یعنی: هر دو گروه باید در طول مدت شبانه‌روز، در سه وقت از شما اجازه بگیرند. به قولی: مراد سه بار اجازه گرفتن در هر نوبتی است. یعنی: اجازه گرفتن را از سه بار بیشتر تکرار نکنند، این سه وقت عبارت است از: «پیش از نماز بامداد» زیرا این وقت، وقت برخاستن از خوابگاه و درآوردن جامه‌های خواب و پوشیدن جامه‌های بیداری است و چه بسا که شخص برهنه خوابیده باشد، یا بر حالتی قرار داشته باشد که دوست ندارد دیگران او را بر آن حال ببینند «وهنگامی از نیمروز که لباسهاتان را بیرون می‌آورید» زیرا مسلمانان در نیمروز برای خواب قیلوله (چاشتگاه) لباسهای خود را در می‌آورند «و پس از نماز عشاء» که این وقت نیز، وقت برهنه شدن از لباس و خلوت کردن با همسران است «این سه نوبت برایتان عورت است» عورات: یعنی ساعات برهنگی شماست که ستر و پوشش در آن ناقص و مختل می‌شود پس باید در این سه وقت، اطفال و بردگان خویش را به کسب اجازه دستور دهید و برایشان جایز نیست که بی‌اجازه بر شما درآیند. به قولی: حکم این آیه منسوخ است و این حکم در زمانی بوده که خانه‌ها در نداشته‌اند ولی حالا که اغلب مردم منازل و خانه‌هایشان را به دروازه مجهز ساخته‌اند، نیاز به کسب اجازه از میان رفته است. به قولی دیگر: حکم این آیه منسوخ نیست بلکه در حق مردان و زنان - هر دو - ثابت و پابرجاست. امام ابوحنیفه گفته است: هیچ یک از علما بر منسوخ بودن حکم استئذان اصرار نورزیده است. اما در «غیر از این» اوقات سه‌گانه «نه بر شما و نه بر آنان هیچ گناهی نیست» در داخل شدن غلامان و کنیزانتان بدون اجازه «چراکه آنان بر شما طواف کننده‌اند» یعنی: آنان خدمتکاران شما هستند لذا پیرامون شما در گردشند پس باکی نیست که در غیر این اوقات سه‌گانه بدون اجازه

بر شما درآیند «و بر همدیگر وارد می‌شوید» آن غلامان و کنیزان نزد شما می‌آیند و شما نزد آنان، آنان برای خدمت کردن و شما برای به خدمت گرفتنشان پس اگر دستور کسب اجازه به همه وقت تسری یابد، شما در حرج و سختی می‌افتید «خداوند آیات خود را این گونه برای شما روشن می‌کند» آیاتی که دال بر احکام شریعت وی است «و خدا دانای حکیم است» بسیار داناست به منافع بندگانش، نهایت با حکمت و فرزانه است در بیان مرادش.

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾

«و چون کودکانتان به سن حلم رسیدند» یعنی: به حد احتلام و بلوغ رسیدند. خدای سبحان در اینجا حکم اطفالی را بیان می‌دارد که به حد احتلام می‌رسند. در رأی اکثر علما، رسیدن به حد حلم، یا با احتلام شدن است، یا با رسیدن به سن پانزده سالگی. اما ابوحنیفه می‌گوید: پسر تا آن‌گاه که به سن هجده سالگی نرسد و آن را تکمیل ننماید و دختر تا به سن هفده سالگی نرسد، به بلوغ آنان حکم نمی‌شود. حد بلوغ در مورد دختران یک سال کم می‌شود زیرا رشد و بالندگی آنها بیشتر است. آری! چون کودکانتان به این حد از رشد رسیدند «باید از شما اجازه بگیرند، همان‌گونه که کسانی که پیش از آنان بودند، اجازه گرفتند» یعنی چنان‌که بزرگسالانی که قبلاً ذکر آنان رفت، از شما کسب اجازه کردند، اینان نیز در تمام اوقات - اعم از اوقات خلوت و غیر آن - باید اجازه بگیرند «خدا آیاتش را این گونه برای شما بیان می‌دارد و خدا دانای حکیم است» داناست به مصالح بندگان، حکیم است در بیان احکام.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیات مشتمل است بر حکم اجازه خواستن (استئذان) اقارب و نزدیکان از همدیگر. ولی آنچه قبلاً در این سوره گذشت، راجع به حکم استئذان بیگانگان از همدیگر بود لذا این آیات، مکمل آدابی است که در این سوره برای استئذان ذکر شد».

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ

مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾

«و بر زنان بازنشسته‌ای» یعنی: بر پیره‌زنان یائسه و از کار افتاده‌ای که به علت کهنسالی، هم از عادت ماهیانه و هم از تولد فرزند بازمانده‌اند، هم آنان «که دیگر امید ازدواج ندارند» یعنی: به سبب بزرگسالی دیگر شوق و طمعی در ازدواج و زناشویی ندارند «بر آنان گناهی نیست که لباسهایشان را فرو نهند» زیرا مردان را به آنان رغبتی نیست لذا می‌توانند جامه‌های رواندازی را که بر روی جامه پوشاننده عورت خود پوشیده‌اند - از قبیل چادر و مانند آن - فرو نهند، نه آن جامه‌ای را که پوشاننده عورتشان است «به شرطی که زینتی را آشکار نکنند» یعنی: زینتی را که در این فرموده باری تعالی: (وَلَا يُبْدِينَ...) «آیه/۳۱» به پنهان ساختن آن مأمور شده‌اند، آشکار نکنند. یعنی: می‌توانند رواندازهایشان را فرو نهند، به شرط این‌که از فرو نهادن آنها قصد آشکار ساختن زینت و آرایش خود را نداشته باشند تا آن را در معرض دید مردان قرار داده و توجه آنان را به خود جلب کنند «و اگر طلب عفت کنند، برایشان بهتر است» یعنی: اگر فرو نهادن جامه را ترک کنند، این برایشان بهتر است «و خداوند شنوای داناست» بسیار شنواست نسبت به آنچه که می‌گویند، یا درباره آنها گفته می‌شود و بسیار داناست به قصد و هدفشان.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا

مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ

أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ

خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْهُم مَفَاتِحُهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ

تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةٌ

طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١﴾

در بیان سبب نزول آمده است: مسلمانان چون به جهاد می‌رفتند، کلیدهای خانه‌های خویش را به افراد از پامانده و زمینگیر داده و به ایشان می‌گفتند: برای شما حلال کردیم که از آنچه در خانه‌های ما وجود دارد بخورید اما آن واماندگان از این کار احساس حرج و گناه کرده و می‌گفتند: درحالی‌که صاحبان آنها غایبند، ما به خانه‌هایشان داخل نمی‌شویم. پس این آیه برای رخصت دادن به آنان نازل شد.

«بر نابینا حرجی نیست» حرج: در لغت تنگی را گویند و در اصطلاح شرع، مراد از آن گناه است «و بر لنگ و بیمار و نیز بر خودتان حرجی نیست در این‌که» شما و کسانی که با شما همراهند «از خانه‌های خود بخورید» یعنی: از خانه‌های فرزندان خود زیرا فرزند جزئی از خود شخص است، بدین جهت، فرزندان در آیه ذکر نشده‌اند، هم از این‌روی مفسران گفته‌اند: خانه پسر شخص خانه خود اوست، به دلیل حدیث شریف: «انت و مالک لایبک: تو و مالت از آن پدرت هستید». «یا» بخورید از «خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا عموهایتان یا عمه‌هایتان یا دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان» به این ترتیب، باری تعالی اقارب بسیار نزدیک را ذکر کرد زیرا وجود قرابت زمینه‌ساز صدور اجازه برای آنهاست «یا» بخورید از «خانه‌ای که کلیدهایش را در اختیار دارید» یعنی: از خانه‌هایی که به اجازه صاحبانشان در آنها مالک تصرف هستید. این گروه شامل کسانی چون وکلا، بردگان یا انبار دارانند زیرا اینان مالک تصرف در خانه‌های کسانی هستند که اجازه داخل شدن به خانه‌هایشان را دارند و کلیدهای خانه‌های آنان را در اختیار دارند. همین گونه است نگهبان باغ که می‌تواند از میوه آن بخورد. به قولی: حق استفاده از غذا برای این گروه‌ها در صورتی است که آن غذا در معرض استفاده آنان گذاشته شده باشد اما اگر غذا در مکانی دربسته و محفوظ قرار داده شده‌بود، خوردن از آن برایشان جایز نیست. ابوحنیفه با این آیه استدلال کرده است که اگر کسی از نزد محرم خویش چیزی را دزدید، دست وی قطع نمی‌شود، به سبب وجود شبهه اجازه و دیگر این‌که مال شخص از نزدیکان آن، محرز و محفوظ نیست و محرز بودن مال، یعنی محاط بودن آن به حفاظ و نگهبان،

شرط بریدن دست است «یا» بخورید از «خانه‌های دوستان» زیرا دوست غالباً این اجازه را به دوست خویش می‌دهد و به این کار از ته دل راضی است.

نقل است که جمعی از دوستان حسن بصری در غیاب وی به خانه‌اش آمدند و در آن خوردنی‌های لذیذی را یافته شروع به خوردن آن کردند پس گرم خوردن بودند که او به خانه رسید و چون آنان را بر این حالت یافت، بسیار خوشحال شد و فرمود: خدا خیرتان بدهد، صحابه رسول خدا ﷺ این‌گونه بودند. «بر شما گناهی نیست که باهم بخورید» از این خانه‌هایی که ذکر شد «یا پراکنده» برخی از اعراب از این‌که به تنهایی غذا بخورند احساس حرج می‌کردند و چه بسا که یک روز تمام گرسنه باقی می‌ماندند تا همراهی را بیابند که با آنان غذا بخورد، چنان‌که در مقابل، کسانی بودند که از خوردن به طور دسته جمعی احساس حرج می‌کردند، از بیم آن‌که یکی بیش از دیگری غذا بخورد. پس خدای عزوجل در این آیه رخصت داد که شخص می‌تواند به تنهایی غذا بخورد یا با گروه ولی خوردن با جمع، بابرکت‌تر و بهتر است.

در حدیث شریف آمده است که مردی برای رسول خدا ﷺ گفت: «ما غذا می‌خوریم ولی سیر نمی‌شویم». حضرت فرمودند: «شاید شما پراکنده و تنهاتنها غذا می‌خورید، بر غذای خود دسته‌جمعی گرد آید و نام خدای تبارک و تعالی را بر سر غذایتان ببرید، قطعاً خدای عزوجل در آن برای شما برکت می‌نهد». «پس چون به خانه‌هایی» که ذکر آنها گذشت، یا غیر آن از خانه‌ها «درآمدید، به یک‌دیگر سلام کنید» یعنی: به سلام گفتن بر اهل آن خانه و کسانی از مسلمانان که در آن هستند، ابتدا کنید «به تحیه‌ای» یعنی: سلام و درود بگویید به درودی که «از جانب خداوند» ثابت شده است. یعنی: این طلب سلامتی و رحمت و برکت برای کسانی که به آنان سلام می‌گویید، از جانب خدای عزوجل است، یا به امر وی ثابت است و از جانب وی مشروع شده است، سلام و درودی «که مبارک است» یعنی: بسیار باخیر و بابرکت است و «پاکیزه» است، که روان‌شنونده با آن نوازش یافته و بر دل وی گوارا و خوش می‌نشیند. به قولی: مراد از خانه‌ها در اینجا: خانه‌های مسکونی و غیر آنهاست، یعنی: انسان باید بر اهل خانه‌های مسکونی سلام بگوید اما در خانه‌های غیر مسکونی بر خود سلام بگوید چنان‌که از عمر

و ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت شده است که فرمودند: «چون به مسجد یا خانه غیر مسکونی وارد می شوی، بگو: السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين: سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند». اگر در خانه غیر مسلمانی در آمدی، بگو: «السلام على من اتبع الهدى: سلام بر پیروان هدایت». یا بگو: «السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين: سلام بر ما و بر بندگان شایسته خداوند». ضحاک می گوید: «السلام عليكم ورحمة الله و بركاته: در سلام ده حسنه است، در سلام به اضافه رحمت بیست حسنه و با بركات سی حسنه». «خداوند آیات خود را این گونه برای شما بیان می کند تا بیندیشید» یعنی: تا زمینه درک و فهم آیات خدای سبحان برای شما فراهم آید.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوا ۚ إِنَّا
الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۚ فَإِذَا أَسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذِنَ لِمَن
شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٦﴾

«جز این نیست که مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند و چون در کاری جامع با او باشند» یعنی: هنگامی که با پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بر طاعتی همراه باشند که نیاز به همگرایی و اجتماع و اشتراک مساعی دارد، مانند برگزاری نماز جمعه، نمازهای عید قربان و عید فطر، جهاد و مانند آنها «به جایی نمی روند تا از وی کسب اجازه نکنند» مفسران می گویند: چون رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در روز جمعه بر منبر می رفتند و کسی می خواست تا برای قضای حاجت یا عذری از مسجد بیرون رود، از آن بیرون نمی رفت تا روبروی رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به گونه ای قرار گیرد که ایشان او را ببینند و بدانند که او برای آن برخاسته است تا اجازه بگیرد پس رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به هر کس از آنان که می خواستند اجازه می دادند. آری! مؤمنان باید با پیشوای خویش این چنین باشند، از فرمان وی مخالفت و سرپیچی نکنند و از هیچ تجمعی از اجتماعاتی که او تشکیل می دهد، جز به اجازه آن امام و پیشوا بازنگردند، به نحوی که حرکت آنان در معرض دید و دریافت او باشد. به قولی: مراد از (أمر جامع) کار بزرگی است که به گردهمایی صاحبان رأی و تجربه نیاز داشته باشد «در حقیقت، کسانی که از تو اجازه

می‌خواهند، آن‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند» این تأکیدی است بر آنچه که در اول آیه ذکر شد. یعنی: اجازه گرفتن از پیامبر ﷺ مصداقی روشن بر درستی ایمان مؤمنان به خدا و رسول وی است «پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند» یعنی: برای انجام دادن اموری که مورد عنایت و محل نیاز آنان است «به هر کس از آنان که خواستی، اجازه ده» و هر کس را که می‌خواستی بازدار، برحسب آنچه که مصلحت اقتضا می‌کند. این تعبیر دلالت می‌کند بر این که برخی از احکام به رأی رسول خدا ﷺ واگذار شده است «و از خدا برایشان آمرزش بخواه، بی‌گمان خداوند آمرزگار مهربان است» این تعبیر اشاره به آن دارد که اجازه خواستن از رسول خدا ﷺ هرچند با عذری موجه همراه باشد اما از شایبه ترجیح دادن کار دنیا بر کار آخرت خالی نیست پس بهتر آن است که اجازه گرفته نشود.

کلبی در بیان سبب نزول می‌گوید: رسول خدا ﷺ در خطابه‌هایشان متعرض منافقان شده و آنان را سرزنش می‌کردند پس منافقان به چپ و راست می‌نگریستند و چون کسی آنان را نمی‌دید پنهانی از کناری بیرون رفته و نماز نمی‌خواندند اما اگر کسی آنان را می‌دید، از ترس بر جای خود می‌ماندند و نماز می‌گزاردند، همان بود که این آیه نازل شد. بعد از نزول این آیه، هیچ مؤمنی از محضر پیامبر ﷺ برای حاجت و نیاز خویش بیرون نمی‌رفت تا این‌که از رسول خدا ﷺ اجازه نمی‌گرفت ولی منافقان بدون اجازه بیرون می‌رفتند.

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ لِيُنذِرَكُمْ كَدُّعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلْتُونَ مِنْكُمْ لَوْ آدًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

«فراخواندن رسول خدا را در میان خود، مانند فراخواندن بعضی از خودتان به بعضی دیگر قرار ندهید» یعنی: اگر رسول خدا ﷺ شما را به اجتماعی فراخواند، از نزد وی بدون کسب اجازه متفرق نشوید. یا معنی این است: پیامبر ﷺ را چنان مورد خطاب قرار ندهید که همدیگر را در بعضی از حالات با بی‌پروایی و از روی بی‌مبالاتی مورد خطاب قرار می‌دهید، یا بدون اجازه از مجلس بیرون می‌روید، یا صدایتان را بلند

می‌کنید پس مراد این است که وقتی پیامبر ﷺ مخاطب شماست، در کمال ادب و ملایمت بگویید: یا رسول‌الله! و با درستی و خشونت نگویید: ای محمد! لذا خدای عزوجل مؤمنان را در این آیه، به تشریف و تعظیم پیامبر ﷺ فرمان داد و این که باید با کمال ادب و فروتنی با ایشان برخورد کنند. به قولی معنی این است: پیامبر ﷺ را در معرض آن قرار ندهید تا بر شما خشم گرفته و در حقتان دعای بد کند زیرا دعای وی مانند دعا‌های شما نیست و قطعاً مورد اجابت قرار می‌گیرد «به یقین خدا کسانی از شما را که پناه‌جویان و پنهانی از نزد او می‌گریزند، می‌شناسد» آنان منافقان بودند که پنهانی و مخفیانه از نماز جمعه به بیرون گریخته و بعضی به بعضی دیگر می‌چسبیدند تا خود را از دید رسول خدا ﷺ پنهان کنند همچنین از اجتماعاتی که برای جهاد و مانند آن برگزار می‌شد، پنهانی بیرون می‌رفتند. (لواذ) نیرنگ پنهانی است. «پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند» یعنی: کسانی که از فرمان رسول خدا ﷺ که همان راه و برنامه ایشان است سر می‌پیچند و به مقتضای فرمان وی عمل نمی‌کنند و پنهانی بیرون می‌روند تا از عمل به طاعت وی سرباز زنند «باید بر حذر باشند از آن که فتنه‌ای بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند» فتنه: کشته شدن و بلایای تکان‌دهنده است. به قولی: کوبیدن مهر بر دل‌هایشان است. ابن کثیر در تفسیر (فتنه) می‌گوید: «مراد از فتنه در اینجا، کفر یا نفاق یا بدعت است».

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَوَجَّهَ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٤﴾

«هان» بدانید که «بی‌شک آنچه در آسمانها و زمین است» یعنی: تمام مخلوقات «از آن خداوند است» پس به هوش باشید که با فرمان چنان ذات باعظمتی مخالفت نکنید «به یقین آنچه را که شما برآید» ای بندگان از احوال و اوضاع «می‌داند» پس شما را به‌حسب آن جزا می‌دهد «و روزی که به‌سوی او بازگردانیده می‌شوند» یعنی: و می‌داند روزی را که به‌سوی او بازگردانده می‌شوید «آن‌گاه آنان را از آنچه کرده‌اند»

از اعمال آشکار و نهان «خبر می دهد» و برحسب آنچه عمل کرده اند، آنان را جزا می دهد «و خدا به هر چیزی داناست» پس هیچ چیز بر او پنهان نمی ماند.

﴿سوره فرقان﴾

مکی است و دارای (۷۷) آیه است.

وجه تسمیه: در این سوره به بیان آیات و معجزاتی پرداخته شده که حجت حق در آنها به طور کامل آشکار و فرق میان حق و باطل در آن تماما جلوه گر است، از این روی این سوره «فرقان» نامیده شد.

محور این سوره همچون سایر سوره‌های مکی، اصول عقیده، یعنی توحید، نبوت و معاد است.

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿١﴾

«بزرگ و خجسته است کسی که بر بنده خود فرقان را نازل کرد» تبارک: برکت، کثرت است از هر چیزی. فراء می گوید: «تبارک» و «تقدس» در عربی یک چیز است و هر دو به معنای عظمت و بزرگی است. فرقان: قرآن است که میان حق و باطل جدایی افکنده و هدایت را از گمراهی و حلال را از حرام متمایز می گرداند. «نزل» از باب «تنزیل» است که مفید معنای نزول در روندی تدریجی - درحالی بعد از حال دیگر و باری پس از بار دیگر به دفعات - بر حسب حوادث و رویدادها است. نزول قرآن از آسمان دنیا بر حضرت محمد ﷺ به این شیوه تدریجی بوده است تا بیان و روشنگری آن بلیغ تر و تأثیرگذاری آن بیشتر و بزرگتر باشد. مراد از «بنده اش»، پیامبر گرامی ما حضرت محمد ﷺ اند و توصیف ایشان به عبودیت و بندگی، برای تکریم و گرامی داشت ایشان در مقام منت گذاشتن بر ایشان با نزول قرآن است زیرا مقام عبودیت، مقام بس بزرگی است «تا برای عالمیان هشداردهنده ای باشد» یعنی: فرقان را بر بنده خود محمد ﷺ بدین خاطر نازل کرد تا بیم دهنده این حقیقت برای انس و جن باشد که بعد از مرگ برانگیخته می شوند و به سوی خدای عزوجل محشور می گردند تا آنان را در برابر اعمالشان جزا و پاداش دهد.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ

تَقْدِيرًا ﴿٢﴾

آری! قرآن را «همان کس» فرو آورده «که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست» نه از غیر وی پس اوست متصرف در آسمانها و زمین و همگی در وجود و بقای خویش به او محتاجند «و» همو که «هیچ فرزندی نگرفته است» چنانکه یهود و نصاری در مورد عزیر و مسیح چنین پندار باطلی دارند «و برای او در فرمانروایی شریکی نیست» چنانکه طوایف مشرکان - اعم از بت پرستان، دوگانه پرستان و اهل شرک خفی - می پندارند «و همه چیز را آفریده است» از تمام موجودات «آن گاه چنان که در خور آن بوده، آنها را به اندازه مقدر کرده است» با اراده حکیمانه خویش پس هر چیز را آن گونه که مناسب حال و به صلاح وضعیت اوست، آفریده و مقدرات وی - اعم از اجل و روزی و سایر امور وی - را مقرر و معین ساخته است، به طوری که حجم، شکل، وظیفه، کار، زمان، مکان و میزان هماهنگی آن موجود با دیگر پدیده ها در این هستی بزرگ به دقت سنجیده شده و مقدرات وی بر همان نحوی جریان یافته که حق تعالی در برنامه آفرینش وی مقدر کرده است.

وَاتَّخِذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا

يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ﴿٣﴾

«و به جای او خدایانی برای خود گرفته اند» یعنی: مشرکان برای خود - بجز خدای متعال - خدایان و معبودانی گرفته اند «که چیزی نمی آفرینند» یعنی: معبودانی از سنگ و بشر و درخت و خورشید و ماه و ستارگان که به آفریدن چیزی از چیزها قادر نیستند «و خود آفریده می شوند» یعنی: خدای سبحان آنان را می آفریند «و برای خود نه اختیار زیانی را دارند و نه سودی را» پس در حالی که آن معبودان برای خود اختیار سود و زیانی را ندارند، دیگر چگونه برای پرستشگران خود مالک و صاحب اختیار سود و زیانی هستند؟ «و نه مرگی را مالکند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را» یعنی:

معبودان باطلشان بر میراندن زندگان و زنده ساختن مردگان و برانگیختن آنان از قبرهایشان، هیچ قدرت و توانایی‌ای ندارند پس چگونه آنها عبادت آفریننده میراننده پدیدآورنده سود و زیان را فروگذاشته و به عبادت آن موجودات بی‌جان روی می‌آورند؟!

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ﴿٤﴾

خدای متعال در این آیات چندین شبهه مشرکان را طرح کرده و به رد آنها می‌پردازد. اولین شبهه این بود: «و کافران گفتند: این» قرآن «جز دروغی نیست که خود» محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «آن را برافته است» و از نزد خود بر ساخته است «و گروهی دیگر او را بر آن» یعنی: بر افترا و برساختن قرآن «یاری کرده‌اند» مراد آنها از «گروهی دیگر»، برخی از یهود و نصارا هستند. این سخن بسیاری از کفار در هر زمان و مکانی است و مبشران و مشرکان در این باره کتابها پرداخته و زحمت‌ها کشیده‌اند اما هر چه کوشیده‌اند جز رسوایی چیز دیگری برنیندوخته‌اند «و قطعاً ستم و دروغی» بس هولناک و بزرگ و آشکار «در میان آوردند» با این سخنان و نسبت‌های بی‌بنیادشان زیرا شخص عربی‌ای را در موضعی قرار دادند که گویا از شخص عجمی رومی‌ای سخنی را دریافته که در فصاحت خود تمام فصحای عرب را درمانده کرده است و ستمی از این بیش چیست که حقیقت را وارونه کنند!!

وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٥﴾

شبهه دوم مشرکان این بود: «و گفتند: افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: قرآن افسانه‌های پیشینیان و نشأت‌یافته از اخبار و خرافات آنان است «که آن را بازنوخته است» یعنی: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را از زبان مردمی دیگر برگرفته و از آنها بازنویسی آن‌را طلب کرده است، یا: آن را برای خود بازنوخته است «و صبح و شام بر او املا می‌شود» یعنی: بعد از آن‌که آنها را بازنویسی کرده آن را از دهان کسانی که بر وی املا می‌کنند، حفظ می‌کند و خوب فرامی‌گیرد - زیرا او خود امی و ناخوان بوده توان این را

ندارد که آن را از روی این نوشته‌ها بخواند پس این گروه از بامداد تا شام مرتباً این اسطوره‌ها و داستانها را به وی تعلیم می‌دهند و دیکته می‌کنند. به قولی معنی «صبح و شام» این است: آنان دائماً در تمام اوقات محمد ﷺ را تحت آموزش خود دارند. خدای متعال در رد آنان می‌فرماید:

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٦﴾

«بگو: آن را کسی نازل کرده که هر راز نهانی را در آسمانها و زمین می‌داند» یعنی: این قرآن از سنخ آن چیزهایی نیست که با یاری و نوشتن دیگران از روی داستانهای دروغین و اخبار و افسانه‌های پیشینیان بتواند سرهم‌بندی شود بلکه این قرآن وحیی آسمانی است که آن را کسی نازل کرده که همه‌چیز را می‌داند و چیزی از چیزها از میدان علم و نظارت وی پنهان نیست، شاهد مدعا این‌که قرآن مشتمل بر علوم و اسراری است که عادتاً ناممکن است محمد ﷺ یا دیگران آنها را در هنگام نزول قرآن دانسته باشند، که خود این به تنهایی دلیل بزرگی بر این امر است که قرآن از بارگاه خدای عزوجل است، از همین روست که شما از معارضه قرآن درمانده‌اید و سوره‌ای همانند آن را نتوانسته و نخواهید توانست به میان آورید «بی‌گمان او آمرزنده مهربان است» هم بدین جهت بر مجازات شما شتاب نمی‌کند و به شما مهلت می‌دهد. ابن کثیر می‌گوید: «این فراخوانی‌ای است از آنان به سوی توبه و انابت.»

وَقَالُوا مَا لِيَ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ،

نَذِيرًا ﴿٧﴾

سومین شبهه مشرکان که در آن پنج صفت را که به زعم آنان با نبوت در تعارض است مطرح کردند، عبارت است از: «و گفتند: این پیامبر را چه شده است» آن حضرت ﷺ را از روی استهزا و تمسخر «پیامبر» نامیدند درحالی‌که به پیامبری ایشان عقیده نداشتند «که خوراک می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟» یعنی: او را چه شده است که غذا می‌خورد چنان‌که ما می‌خوریم و در بازارها به طلب معیشت خود راه می‌رود

چنان‌که ما راه می‌رویم؟ این چه‌گونه پیامبری است؟ به‌پندار آنها اگر محمد ﷺ به‌راستی پیامبر بود، باید از غذا و کار و کسب بی‌نیاز می‌بود «چرا به سوی او فرشته‌ای نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟» به این ترتیب خواستار آن شدند که فرشته‌ای همراه پیامبر ﷺ باشد که وی را در امر رسالت یاری و پشتیبانی و تصدیق کرده و بر رسالت وی گواهی دهد.

أَوْ يُقَلِّعَ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿٨﴾

«یا چرا» از آسمان «گنجی بر او افکنده نشده» تا با بهره‌گیری از آن، از طلب روزی بی‌نیاز باشد «یا چرا باغی ندارد که از آن بخورد؟» و هر کجا می‌رود آن باغ هم با وی برود تا به‌وسیله آن بر ما مزیتی داشته باشد «و ستمکاران گفتند: جز از مردی جادو زده پیروی نمی‌کنید» که عقل وی مغلوب سحر و جادو شده است. این تعبیر بیانگر آن است که تمام این پیشنهادها و سخنانشان ظالمانه و ستمگرانه و به دور از عدل و انصاف بوده است.

انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٩﴾

«بنگر» ای محمد ﷺ! و تو خود به خویشتن داناتری «که چگونه برای تو مثلها زدند» و تو را مفتری و جادو زده و ... خواندند تا به‌وسیله این سخنان یاوه به تکذیب متوسل گشته و بر انکارت راه برند. «أمثال»: عبارتند از سخنان نادر و پیشنهادات عجیب و غریب. یعنی: همان چیزی که مشرکان علیه آن حضرت ﷺ به‌میان کشیدند «پس گمراه شدند» از راه صواب، چرا که از رسالت و پیامبری تصور مادی محضی داشته و نبوت را بر احوال صاحبان سلطه و نفوذ دنیوی قیاس می‌کنند «در نتیجه هیچ راهی نمی‌یابند» به‌سوی حق پس در طعنه زدن به نبوت به‌راه‌های باطل سرگردانند.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا ﴿١٠﴾

خثیمه در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: از بارگاه خدای منان به رسول خدا ﷺ پیغام رسید که: اگر می خواهی کلیدهای زمین و گنجینه های آن رابه تو می دهیم و این نزد ما چیزی از پاداش آخرت را کم نمی کند و اگر می خواهی گنجینه های دو جهان را برایت در آخرت جمع گردانیم. رسول خدا ﷺ فرمودند: نه! بلکه هر دو را در آخرت می خواهم. پس آیه مبارکه نازل شد.

روایت شده است که این آیه را رضوان کلیددار بهشت - درحالی که جبرئیل عليه السلام نیز همراه وی بود - بر رسول خدا ﷺ نازل کرد. چون رضوان فرود آمد، بر رسول خدا ﷺ سلام کرد و گفت: ای محمد! رب العزه به تو سلام می گوید و بعد از آن این صندوقچه ای است - بناگاه دیدند که صندوقچه ای از نور است که می درخشد - سپس گفت: پروردگارت به تو می گوید: کلیدهای گنجهای دنیا درون این صندوقچه است و بدان که دادن اینها به تو، از عطایای آخرت نیز به اندازه بال پشه ای کم نمی کند. در این اثنا رسول خدا ﷺ به سوی جبرئیل عليه السلام نگریستند، نگاهی حاکی از آن که مشورت وی را می طلبند، جبرئیل عليه السلام دست خویش را بر زمین زد. یعنی: به این امر اشاره داشت که نپذیرند. رسول خدا ﷺ فرمودند: ای رضوان! مرا به آنها نیازی نیست، نزد من فقر و این که بنده ای شکیبیا و شکرگزار باشم دوست داشته تر است. رضوان گفت: چه نیکو انتخابی کردی، خدا جل جلاله با توست.

«بزرگ و خجسته است کسی که اگر بخواهد برایت بهتر از این» چیزهایی که مشرکان در دنیا پیشنهاد کردند «قرار می دهد، باغهایی که از فرودست آنها جویباران روان است و برای تو قصرها پدید می آورد» قصر: کاخ برافراشته است. قریش هر خانه ای از سنگ را - چه کوچک باشد چه بزرگ - قصر می نامند.

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿١١﴾

«نه! بلکه آنها قیامت را دروغ انگاشتند» یعنی: بلکه آنها عجیب تر از همه اینها را آوردند و آن تکذیبشان به روز قیامت است پس از این روی نه از دلایل بهره ای می برند

و نه در آنها تأمل می‌کنند بنابراین، منشأ انکار آنها از وحدانیت خداوند عز وجل و حقانیت دعوت و عاملی که آنها را به گفتن این سخنان یاره و امی دارد، همانا انکار روز قیامت است «و برای کسانی که قیامت را دروغ انگارند، دوزخ را آماده کرده‌ایم» که در آن معذب می‌گردند.

إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَ زَفِيرًا ﴿١٣﴾

«چون دوزخ از جایی دور آنان را ببینند، از آن غیظ و زفیری می‌شنوند» غیظ: خروشی است که از دوزخ بر می‌آید و به خشم و غیظ آن بر کفار دلالت می‌کند. زفیر: خروشی است که به هنگام شدت خشم از درون شخص بیرون می‌آید. یعنی: دوزخ چنان بر کفار خشمگین و خروشان است که نزدیک است از شدت خشم بر آنان، از هم بدرد.

وَ إِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقْرِنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ﴿١٤﴾

«و چون در مکانی تنگ از آن انداخته شوند» وصف کردن این مکان از دوزخ به تنگی، برای آن است که بر نهایت سختی و بلای فرود آمده بر آنان دلالت کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از این معنی مورد سؤال قرار گرفتند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنان با چنان فشاری به دوزخ درآورده می‌شوند چنان‌که میخ به فشار در دیوار فرو برده می‌شود». «دست و پا بسته» دست‌هایشان در دوزخ با غل و زنجیر به گردن‌هایشان بسته شده است. به قولی معنای (مقرنین) این است که: با شیاطین به هم بسته و پیوسته گردانیده شده‌اند، یعنی: هر کدام از آنان به شیطان خویش همراه شده «آنجاست» یعنی: در آن مکان تنگ و خفقانی است «که خواهان نابودی شوند» یعنی: در آنجاست که سخت بی‌تاب شده در حق خود نابودی را آرزو می‌کنند و فریاد می‌زنند که: ای هلاکت! ما را دریاب، از شدت بلایی که بر آنان نازل شده است.

ابن کثیر می‌گوید: «ثبور: جمع‌کننده معانی هلاکت، بربادی، ویرانی و زیان است». در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «اولین کسی که بر وی جامه‌ای از آتش پوشانده می‌شود ابلیس است، او آن جامه را بر پیشانی خویش گذاشته و از پشت سر خویش آن را می‌کشد درحالی‌که نسل وی به دنبال وی اند و در این حال فریاد می‌کشد: ای هلاکت! کجایی، مرا دریاب! و نسل و تبار وی هم فریاد می‌کشند: ای هلاکت ما را دریاب! تا چون در پرتگاه دوزخ قرار داده شوند، ابلیس می‌گوید: یا ثبوره! یعنی: ای هلاکت! مرا دریاب. و نسل و تبارش نیز چنین بانگی بر می‌آورند، در این هنگام به آنان گفته می‌شود:

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ﴿١٤﴾

«امروز یک‌بار نابودی را نخواهید بلکه بسیار نابودی را بخواهید» یعنی: امروز در حق خود یک‌بار دعای هلاکت نکنید بلکه بارها هلاکت و نابودی را بخواهید زیرا عذابی که شما در آن قرار دارید، سخت‌تر از بارها هلاکت و نابودی است چرا که مدت این عذاب طولانی و پایان‌ناپذیر است در حالی‌که سختی و عذاب مرگ چندلحظه‌ای بیش نیست. مراد: نا امید ساختن آنان از تحقق آرزوی هلاکت و نابودی است که نجات‌دهنده آنان از آن عذاب سخت است.

قُلْ أَذَلِك خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا ﴿١٥﴾

«بگو: آیا این» عقوبت «بهتر است، یا بهشت جاویدان که به پرهیزکاران وعده داده شده است» یعنی: آیا این فرو رفتنشان در کام فروزان آتش ماندگار بهتر است، یا بهشت جاویدانی که نعمتهای آن را هیچ گسست و انقطاعی نیست؟ بهشت «برایشان» یعنی: برای بهشتیان «پاداش و بازگشت‌گاه است».

لَمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَلِيدِينَ كَانَتْ عَلَى رَيْكَ وَعَدَا مَسْئُولًا ﴿١٦﴾

«جاودانه هر چه بخواهند در آنجا دارند» از انواع نعمتها و لذتهای خوردنی، نوشیدنی، پوشیدنی، مسکنهای دلنواز، مرکبهای راهوار، منظره‌های روح‌نواز و غیر اینها از نعمتهایی که نه هیچ چشمی آنها را دیده و نه هیچ گوشی آنها را شنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است. «این وعده‌ای است بر عهده خداوند که درخواست کرده شده است» یعنی: این وعده‌ای است که بهشتیان وفا به آن را از پروردگارشان درخواست کرده‌اند و او هم به این وعده وفا می‌کند و مسئول تحقق این وعده است.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هُنَّوَلَاءَ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾

«و روزی که آنان را با آنچه که به جای خدا می‌پرستند» از بتان، فرشتگان، جنیان، مسیح و عزیر، یا مخصوصاً بتان «محشور می‌کند آن‌گاه به معبودان می‌گوید: آیا شما این بندگانم را گمراه کردید یا خود گمراه شدند؟» آیا گمراهی آنان بر اساس دعوت و فراخوانی شما بوده است، یا که آنان خود از راه حق گمراه شده‌اند - آن‌گاه که شما را پرستش کردند. فایده این سؤال، سرکوب و سرزنش پرستشگران آنهاست.

قَالُوا سُبْحٰنَكَ مَا كَانَ يُنْبِئُنَا أَن نَّتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلٰكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَاٰبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿١٨﴾

«می‌گویند: تو را به پاکی یاد می‌کنیم» این تعبیر بیانگر تعجب معبودان است از آنچه که به آنان نسبت داده شده است زیرا آن معبودان، فرشتگان یا پیامبران گرامی خداوند ﷻ، یا هم جماداتی بی‌عقل و شعورند پس چگونه از آنان چنین چیزی قابل تصور است «ما را نسزد که جز تو اولیایی برای خود بگیریم» یعنی: برای ما درست نیست و ما را هرگز نسزد که جز تو دوستان و اولیایی برگرفته و آنها را پرستش نماییم

پس چگونه بندگان را به سوی این امر فرا می‌خوانیم که ما را مورد پرستش قرار داده و عبادت تو را ترک کنند، با این‌که ما خود، غیر تو را نمی‌پرستیم «ولی تو آنان و پدرانشان را بهره‌مند ساختی» به اموال، اولاد، طول عمر، سلامت از عذاب و برخورداری از نعمت‌ها «تا آنجا که ذکر تو را فراموش کردند» یعنی: تا بدانجا که از یادت غافل شده، پندت را فراموش کرده و تدبیر در کتابت را ترک کردند و از نگرش و اندیشه در عجایب صنع و آفرینش شگفت‌آورت روی برتافتند «و گروهی نابود شده گشتند» یعنی: با فراموشی یاد تو، نابود شدند.

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمِ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٩﴾

سپس به مشرکان می‌گوییم: «قطعا خدایانتان شما را در آنچه می‌گویید، تکذیب کردند» یعنی: خدای سبحان در هنگام بیزاری جستن معبودان از پرستشگران باطلشان، خطاب به مشرکان می‌گوید: اینک معبودان سخن شما را در این‌که آنان خدایانتان بوده‌اند، تکذیب کردند «در نتیجه نه می‌توانید عذاب را از خود دفع کنید» ای گروه مشرک! «و نه خود را یاری نمایید» یعنی: نه کسی را می‌یابید که شما را یاری داده از عذاب الهی برهاند.

سپس تمام مکلفان را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: «و هر کس از شما که ستم کرده باشد» یعنی: شرک ورزیده باشد زیرا ظلم عبارت از گذاشتن یک چیز در غیر جایگاه آن است «عذابی بزرگ به او می‌چشانیم» با جاودان نگه داشتنش در دوزخ.

**وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَشْرَبُونَ فِي الْأَسْوَاقِ
وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَنْتَصِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿٢٠﴾**

«و پیش از تو پیامبرانی را نفرستادیم جز این‌که» آنها هم مانند همه افراد بشر «غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند» زیرا پیامبران وَالرَّسُولُ نیز بشرند و از پاسخگویی

به نیازهای بشریشان بی‌نیاز نمی‌باشند پس ای محمد ﷺ! تو نیز همچنان هستی بنابراین غذا خوردن و راه رفتن در بازارها، مانع از آن نیست که فرستاده‌ای از جانب خداوند ﷻ نباشی پس چرا می‌گویند: این پیامبر را چه شده است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ «و برخی از شما را برای برخی دیگر آزمونی قرار دادیم» پس این یکی پیامبری است مکلف به بیم دهی و انذار و آن دیگری مکلف به پیروی است، این یکی عالم است و آن دیگر جاهل، این یکی سبک‌سر است و آن دیگر حلیم و بردبار، این یکی توانگر است و آن یکی فقیر... ما همه را به وسیله یک‌دیگر می‌آزماییم. از این باب است آزمودن شخص سالم به وسیله بیمار و آزمودن شخص شریف به وسیله انسان فرومایه تا میزان پرداختن هر یک به تکلیف خویش در برابر دیگری، یا آزار رسانی این یکی برای دیگری، در عینیت شناخته شود پس همه به برپا داشتن حکم الهی مکلفند و صبر و پایداری رفیق تکلیف است.

در جاهلیت چنان بود که چون شخص فروافتاده‌ای از غیر اشراف، قبل از شخص اشرافی مسلمان می‌شد، آن شخص اشرافی از اسلام روی برمی‌تافت و می‌گفت: بعد از وی دیگر من مسلمان نمی‌شوم زیرا اگر چنین کنم، او در اسلام بر من فضل و سابقه دارد. به همین علت در کفر خویش پابرجا می‌ماندند.

«آیا شکیبایی می‌ورزید؟» در راه حق، با مشاهده این حال سخت و این ابتلای بزرگ؟ این استفهامی است که به معنی امر است، یعنی: باید شکیبایی و پایداری ورزید. نظیر این فرموده خدای متعال: ﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْهَوْنَ﴾: (آیا شما (از شراب و قمار) دست بردار هستید؟) «مائده/۹۱» یعنی: دست بردارید. یا این جمله علت است برای جمله قبل: ﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً﴾، که در این صورت معنی چنین می‌شود: بعضی از شما را برای بعضی دیگر مایه آزمونی ساخته‌ایم تا بدانیم که کدام‌یک از شما پایداری و شکیبایی می‌ورزید؟ «و پروردگار تو همواره بیناست» به آن‌کسی که شکیبایی می‌ورزد و به آن کس که شکیبایی نمی‌ورزد.

❖ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَكُوتُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ

وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ﴿١١﴾

چهارمین شبهه مشرکان این است: «و کسانی که به لقای ما» یعنی: به دریافت آنچه که در برابر طاعت از پاداش وعده داده‌ایم «امید ندارند» آنان کافرانی‌اند که ذکرشان گذشت «گفتند: چرا فرشتگان بر ما فرو فرستاده نشدند» تا به ما خبر دهند که محمد صلی الله علیه و آله در ادعای رسالتش راستگوست؟ یا چرا فرشتگان از بارگاه خدا جل جلاله به رسالت بر ما فرستاده نشده‌اند؟ «یا چرا پروردگاران ما را نمی‌بینیم» به رأی‌العین تا به ما خبر دهد که محمد فرستاده وی است؟ پاسخ آنان این است: «قطعا در باره خود گرفتار استکبار شدند و سخت سرکشی کردند» یعنی: آنان به طرح این سخن بس وقیح جسارت نکردند، مگر به این سبب که به نهایت درجه استکبار و گردنکشی رسیده و تکبر و عنادورزی در برابر حق را در دل‌هایشان انباشته‌اند زیرا آنان در یک مرحله از درخواست‌های عنادورزانه‌شان به فرستادن بشر به رسالت اکتفا نکرده و خواستار ارسال فرشتگان به سوی خویش شدند و باز از این حد هم پا را فراتر گذاشته انتخاب دیگری را پیش کشیدند و آن گفت‌وگوی رویاروی با خدای سبحان و دیدن وی در دنیا است، بی‌آن‌که میان آنان و میان او ترجمانی باشد. این درخواستشان نمایانگر منتهای جهلشان است زیرا خدای سبحان در محدوده قوانین این جهان قرار ندارد تا با حواس بشری درک و دریافته شود. خدای سبحان آفریننده ماده است و خود ماده نیست و حواس فقط در محدوده مادی کارآمدی دارند و چون این امر در منطق عقل یک امر بدیهی است بنابراین باری تعالی اصلا به آن پاسخی نداد بلکه پاسخ را به جنبه دیگر درخواست آنان متمرکز ساخت و آن درخواست فرود آمدن فرشتگان است:

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿١٢﴾

«روزی که فرشتگان را ببینند» یعنی: آنان به زودی فرشتگان را خواهند دید ولی این دیدنی است نه بر وجه مطلوب و صورت پیشنهادیشان بلکه بر وجه دیگری که همانا نمایان شدن فرشتگان بر آنان در هنگام مرگ یا در هنگام حشر است «آن روز برای

مجرمان هیچ بشارتی نیست» بدین گونه خدای سبحان اعلام می‌دارد که آنان فرشتگان را فقط در هنگامه مرگ یا روز قیامت یعنی در وقتی می‌بینند که خداوند عَلَّامٌ آنان را از یافتن بشارت و مژده در آن وقت محروم گردانیده است «ومی‌گویند» فرشتگان به کفار «نصیبی جز حرمان ندارید» حجرا محجورا: یعنی امروز رستگاری بر شما حرام قطعی است. این جمله‌ای است که کفار آن را در هنگام روبرو شدن با دشمن، یا هجوم مصیبتی سخت به کار می‌بردند. پس حاصل معنی این است: آنان با درخواست دیدن فرشتگان در واقع عذاب را برای خویش به‌شتاب طلب می‌کنند زیرا دیدن فرشته رحمت برایشان مقدور نیست. ای کاش می‌دانستند.

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا ﴿٢٣﴾

«و به هر گونه کاری که کرده‌اند» و به‌ظاهر و به پندارشان کار خوبی بوده است «می‌پردازیم، سپس آن را چون غباری بر باد رفته می‌گردانیم» مشرکان اعمالی را انجام می‌دادند که در شکل و صورت عمل نیک بود، مانند صله رحم، دادرسی مظلومان، اطعام مسکینان و امثال آن، مگر خدای سبحان به‌سبب کفر و شرکشان، آن اعمالشان را هدر و بی‌ثمر گردانیده تا بدانجا که به منزله «هباء منثور» شده است. هباء منثور: یعنی: غبار برباد رفته، یا خاکستر بربادرفته، یا ذرات غبار موجود در شعاع خورشید یا روی آب.

ابن کثیر می‌گوید: «دلیل هدر دادن اعمالشان این است که آن اعمال فاقد شرط شرعی برای قبول می‌باشد زیرا شرط قبول اعمال، داشتن اخلاص همراه با پیروی از شرع است در حالی که اعمال نیک کفار از این دو حالت خارج نیست: یا از اخلاص تهی است و یا از پیروی شرع به دور است.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿٢٤﴾

«بهشتیان در آن روز بهترند از روی مستقر خویش» یعنی: قرارگاه و منزلگاه بهتری دارند، که بهشت است «و نیکوترند از نظر مقیل» مقیل: قیلوله، یعنی استراحت نیمروز

است آنگاه که گرما سخت می‌شود، هر چند خوابی با این استراحت همراه نباشد. مراد از مقیل، استراحت‌گاهشان در بهشت است. هرچند در بهشت خوابی نیست ولی استراحت‌گاهشان با حوران بهشتی به خوابگاه تشبیه شده است.

وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمِّ وَنَزَلْنَا الْمَلَكَةَ نَزِيلًا ﴿٢٥﴾

سپس خدای متعال پیامبرش را دستور می‌دهد تا دو منظره از مناظر قیامت را برایشان به تصویر کشد، منظره اول این است: «و روزی که آسمان از ابر بشکافد» یعنی: روز قیامت آسمان در حالی که بر آن ابر سپیدی است از هم شکافته می‌شود. به قولی مراد این است: آسمان برای فرود آمدن فرشتگان از آن، در حالی شکافته می‌شود که ابری سپید از آن بیرون می‌آید. ابن کثیر می‌گوید: «آن ابر عبارت است از سایه روشن‌های نور عظیمی که چشمها را خیره می‌کند». «و فرشتگان چنان‌که باید، فرود آورده می‌شوند» گروهی بعد از گروه دیگر، پیاپی و در محشر خلایق را در احاطه خویش می‌گیرند.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ﴿٢٦﴾

«آن روز، فرمانروایی راستین از آن خدای رحمان است» زیرا در آن روز، هر فرمانروایی دیگری جز فرمانروایی وی نابود می‌شود اما در دنیا کسانی جز خداوند عَلَّامُ الْغُيُوبِ ظاهرا فرمانروایی‌هایی دارند، هرچند فرمانروایی‌هایشان حقیقی نیست «و این روزی است که بر کافران بسی دشوار است» از آن روی که بعد از انجام یافتن حساب، درگیر عذاب می‌شوند. اما آن روز بر مؤمنان آسان است زیرا در آن برای ایشان کرامت‌ها و مژده‌های عظیم و مسرت‌بخش می‌رسد. در حدیث شریف آمده است که به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: یا رسول‌الله! روزی که مقدار آن پنجاه‌هزار سال باشد چقدر روزی طولانی است؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آن روز چنان بر مؤمن سبک گردانیده می‌شود که حتی از وقت یک نماز فرض که در دنیا می‌خواند هم سبک‌تر است».

وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي أَخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٣٧﴾

منظره دوم از منظره‌های روز قیامت این است: «و» یادآوری کن به آنان «روزی» را «که ظالم دستهای خود را می‌گزد» از روی خشم و حسرت و پشیمانی «می‌گوید: ای کاش من هم همراه رسول خدا راهی در پیش می‌گرفتم» که راه حق و نجات است. یعنی: ای کاش من هم با پیامبر ﷺ به راه حق می‌رفتم تا از این فرجام ننگین و رسواگر رهایی می‌یافتم.

يَوْمَ لَقَىٰ لَيْتِي لَمْ أَخَذْ فَلَانًا خَلِيلًا ﴿٣٨﴾

«وای بر من! ای کاش فلانی را دوست نگرفته بودم!» که مرا در دنیا به گمراهی کشاند، ای خاک هلاک بر سرم باد!

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ﴿٣٩﴾

ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: ابی‌بن‌خلف به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد و به سخنان ایشان گوش فرامی‌داد اما عقبه‌بن‌ابی‌معیط او را بر این کار سرزنش می‌کرد پس نازل شد: «به‌راستی او مرا از ذکر - پس از آن‌که به‌سوی من آمد - به گمراهی کشاند» یعنی: همان کسی که او را دوست گرفتم، مرا از پیوستن به راه قرآن گمراه کرد، بعد از آن‌که قرآن به‌سویم آمد و بر این‌که به آن ایمان آورم قدرت یافتم «و شیطان همواره خوارسازنده انسان است» و او را در خواری و ذلت تنها می‌گذارد. ملاحظه می‌کنیم که خداوند جل جلاله دوست آن ظالم را شیطان نامید بعد از آن‌که او را گمراه‌گر معرفی کرد. یا مراد از شیطان، ابلیس لعین است زیرا اوست که انسان را به دوست گرفتن گمراه‌سازان وا داشته‌است.

در این باره که آیا این جمله اخیر: (و شیطان همواره...) پایان سخن آن ظالم است که خدای عزوجل از زبان وی حکایت می‌کند، یا کلام خود خداوند جل جلاله است؟ مفسران بر دو قول‌اند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «جز این نیست که صفت همنشین خوب و همنشین بد همچون صفت حامل مشک و دمنده در کوره آهنگری است؛ حامل مشک یا از مشک به تو می‌دهد، یا آن را از او می‌خردی و یا از آن بویی خوش می‌یابی اما دمنده در کوره، یا لباس را می‌سوزاند، یا این‌که بوی پلید آن مشامت را آزار می‌دهد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که اصحاب رضی الله عنهم از رسول خدا ﷺ پرسیدند: «کدامین همنشینان ما بهتر اند؟» رسول خدا ﷺ فرمودند: «من ذکرکم الله رؤیته وزاد فی علمکم منطقه و ذکرکم بالآخرة عمله: کسی که دیدنش شما را به یاد خدا اندازد، منطق و بیانش بر علم و دانش شما بیفزاید و عملش شما را به یاد آخرت اندازد».

وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴿٣٠﴾

«و رسول خدا گفت» شکواکنان به سوی پروردگارش در دنیا «پروردگارا! قوم من» قریش، یا اعراب «این قرآن را وا نهادند» و رها کردند، نه به آن ایمان آوردند و نه به وجهی از وجوه آن را پذیرفتند. به قولی معنی این است: آنان قرآن را به باد هذیان و ناسزا گرفتند. باید دانست که این شکوای پیامبر رضی الله عنه هم اکنون و در هر زمانی که امت ایشان قرآن را رها کنند، بلند است. ابن قیم می‌گوید: «مهجور قرار دادن و وانهادن قرآن بر چند نوع است: یکی از این انواع: گوش نهادن و ایمان نیاوردن به آن است. دوم: ترک عمل به آن است - هر چند که آن را بخواند و به آن ایمان آورد. سوم: ترک حاکمیت و داوری طلبیدن از آن است. چهارم: ترک تدبیر و فهم معانی آن است. پنجم: ترک شفا خواستن و درمان جستن از آن است در بیماریهای دلها. هرچند که بعضی از این انواع از بعضی دیگر سبکتر اند».

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «من تعلم القرآن وعلق مصحفه لم يتعاهده ولم ينظر فيه جاء يوم القيامة متعلقا به يقول يارب العالمين: إن عبدك هذا اتخذني مهجورا فاقض بيني و بينه: هر کس قرآن را فراگیرد سپس مصحفش را به طاقچه‌ای گذاشته نه بر آن مواظبت و پایبندی کند و نه در آن بنگرد،

روز قیامت درحالی می‌آید که قرآن بدان درآویخته است و می‌گوید: ای پروردگار عالمیان! همانا این بنده تو مرا وانهاد پس میان من و او قضاوت کن.». سپس خدای متعال به دلجویی پیامبرش ﷺ پرداخته و می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا ﴿٣١﴾

«و این گونه» که برایت از مشرکان قومت دشمنانی قرار دادیم ای محمد! «برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم» پس تو از این گونه برخوردها بی‌قرار و افسرده مشو زیرا این شیوه و سنت بر انبیای قبل از تو نیز جاری بوده است پس شکبیا باش چنان‌که آنان شکبیا بودند «و پروردگارت به‌عنوان هدایتگر و یاور کافی است» لذا او بندگان را به‌سوی مصالح دین و دنیا هدایت می‌کند و آنان را بر دشمنان یاری و نصرت می‌دهد. یعنی: پروردگارت با تو نیز این گونه عمل خواهد کرد پس آسوده‌خاطر باش.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا

﴿٣٢﴾

پنجمین شبهه منکران نبوت این است: «و کافران گفتند، چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است» در یک وقت؟ «این گونه» ما قرآن را بخش‌بخش و به تدریج برحسب حوادث و رویدادها نازل کردیم «تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم» یعنی: تا با نازل کردن قرآن بر این کیفیت و بر این وصف، قلبت را قوی و استوار گردانیم زیرا نازل کردن آن به این کیفیت نزدیکتر به آن است که قلبت در هر رویدادی از رویدادهای مخاطره‌انگیز و در توطئه‌ها و شگردهای گونه‌گون و نیرنگ‌های رنگارنگی که از سوی دشمنان با آنها رویاروی هستی، قوی و استوار گردد و در خود هیچ‌گونه تردید و انفعالی نیابی زیرا قلب محب با رسیدن پیاپی نامه‌های محبوب آرام می‌گیرد. همچنین این شیوه نازل کردن قرآن نزدیکتر به آن است که قرآن را حفظ کنی و معانی آن را فراگیری زیرا آنان از تو هیچ چیزی را سؤال نمی‌کنند، مگر این‌که در دم با زبان

وحی پاسخ آنها داده می‌شود «و آن را به ترتیل بر تو خوانده‌ایم» یعنی: به آرامی، آیتی پس از آیت دیگر و بخشی به دنبال بخشی دیگر، به شیوایی و روشنی و کمال استواری و محکمی.

یکی از حکمت‌های نازل کردن تدریجی قرآن نیز همین بود زیرا رسول خدا ﷺ و امتشان هر دو امی بودند و نوشتن و خواندن را نمی‌شناختند پس اگر قرآن به یکباره بر ایشان نازل می‌شد، قطعاً حفظ و نگه‌داشت آن بر ایشان دشوار بود، به‌علاوه این‌که مشاهده گاه به‌گاه جبرئیل علیه السلام از سوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، خود از اموری بود که عزم آن حضرت صلی الله علیه و آله را استوارتر گردانیده و ایشان را به صبر و شکیبایی در تبلیغ رسالت وا می‌داشت.

دومین حکمت نزول تدریجی قرآن، دفع حرج و دشواری از مکلفان بود زیرا اگر قرآن تماماً به یکباره نازل می‌شد، آنها دفعتاً به احکام بسیاری مکلف می‌شدند و این امر برایشان سخت و سنگین بود.

سومین حکمت نزول تدریجی قرآن، تدرج در قانون‌گذاری بود چراکه عادات و روشهای جاهلی چنان موروثی و ریشه‌دار بود که برکندن آنها از نهاد جامعه، نیاز به زمان کافی داشت.

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿٣٣﴾

«و به‌نزد تو هیچ مثلی نمی‌آورند، مگر آن‌که ما جوابی برحق و نیکوتر از روی تفسیر، برایت می‌آوریم» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! مشرکان هیچ سؤالی از سؤالهای باطل که گویی در بطلان خود مثلی است و هیچ حجت و شبهه‌ای نمی‌آورند، مگر آن‌که ما در مقابل مثل باطل و شبهه بی‌اساس آنان، برایت پاسخ حق، راستین و استواری را می‌آوریم که مثلشان را بی‌اثر گردانیده و آن را دفع و نابود می‌کند و این پاسخ ما از نظر بیانی رساتر و از نظر معنی نیکوتر است، به‌گونه‌ای که شبهه و مشکلی را که برایت آورده‌اند، از درون می‌شکافد و آن را دفع می‌کند چنان‌که در دفع شبهه نزول تدریجی قرآن، پاسخ منطقی و محکم خود را دریافت کردند.

الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ سُوءَ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٣٤﴾

«کسانی که به روی در افتاده به سوی جهنم حشر می‌شوند، اینان بدترین جای و گم‌ترین راه را دارند» یعنی: آنچه مشرکان را به طرح این شبهات وامی‌دارد این است که آنان جایگاه و منزلت پیامبر اسلام ﷺ را حقیر پنداشته و راه صواب او را گمراهی می‌پندارند در حالی که اگر به دیده انصاف بنگرند در می‌یابند که آنان خود در جایگاه و منزلت و راه و روش و بازگشتگاه خود، بسی حقیر و گم کرده راهند! و این نکوهشی سخت برای آنان است. در حدیث شریف آمده است: «مردم در روز قیامت در سه گروه حشر می‌شوند: گروهی پیاده، گروهی سواره و گروهی به روی افتاده. سؤال شد: یا رسول‌الله! چگونه به روی افتاده محشر می‌شوند؟ فرمودند: همان ذاتی که آنان را بر پاهایشان روان می‌گرداند، بر این امر نیز تواناست که آنان را بر چهره‌هایشان روان گرداند...».

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ﴿٣٥﴾

«و به یقین ما به موسی کتاب دادیم» یعنی: به او تورات را عطا کردیم چنان‌که به تو قرآن را عطا کردیم پس تو در امر رسالت پدیده نودرآمدی نیستی و کتابت اولین کتاب آسمانی نیست «و برادرش هارون را همراه او وزیرش گردانیدیم» وزیر: دستیار، همکار، یاور و مشاور است، با آن‌که هارون پیامبر نیز بود. پس ای محمد ﷺ! دستیار موسی ﷺ وزیر از فرشتگان نبود چنان‌که مشرکان از تو این را می‌طلبند.

فَقُلْنَا أَذْهَبًا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمْزَلْنَهُمْ نَدْمِيرًا ﴿٣٦﴾

«پس گفتیم: هر دو به سوی قومی که آیات ما را دروغ انگاشته‌اند، بروید» هرچند که تکذیب از سوی فرعون و قومش در هنگام صدور فرمان خدای متعال به رسالت موسی و هارون علیهما السلام سر نزد بلکه تکذیب آنان بعد از فرستادن ایشان روی داد اما مراد این است: به سوی فرعون و قومش که سرانجام آیات ما را دروغ می‌انگارند، بروید. آیات: همان معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که ذکر آنها گذشت. «آن‌گاه

آنان را به سختی نابود ساختیم» یعنی: پس موسی و هارون علیهما السلام به سوی آنان رفتند اما با تکذیب روبرو شدند. (فدمرناهم): پس به دنبال این تکذیب هلاکشان ساختیم، هلاک ساختنی بزرگ. همچنان اقوام دیگری را که ذکر آنها می‌آید، به هلاکت رساندیم پس باید این گروهی که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را تکذیب می‌کنند، نیز به هوش باشند.

وَقَوْمَ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا

﴿۳۷﴾

«و قوم نوح را آن‌گاه که پیامبران را تکذیب کردند، غرقشان ساختیم» قوم نوح علیهم السلام او و پیامبران قبل از وی را تکذیب کردند و هر کس پیامبری را تکذیب کند، مسلماً تمام انبیا را تکذیب کرده است. غرق کردنشان با طوفان بود چنان‌که در سوره «هود» گذشت. «و آنان را» یعنی: غرق کردنشان را، یا داستانشان را «برای مردم عبرتی گردانیدیم» که از آن درس عبرت بگیرند «و برای ستمکاران» یعنی: برای قوم نوح علیهم السلام و هر کسی که در تکذیب پیامبران علیهم السلام رهرو راه آنان شده است؛ «عذابی دردناک آماده کرده‌ایم» که عذاب دوزخ است.

وَعَادًا وَثَمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا

﴿۳۸﴾

«و عاد و ثمود و اصحاب رس را» نیز نابود ساختیم. رس در سخن عرب: چاهی است که دیواره آن را با سنگ برنیاورده باشند. به قولی: رس چاهی در «انطاکیه» بود که در آن حیب نجار را کشتند، از این جهت به آن چاه نسبت داده شدند پس در حالی که گرداگرد آن چاه نشسته بودند، خداوند عز وجل آنان را با منازلشان در زمین فرو برد «و امتهای بسیاری را در میانشان نابود ساختیم» یعنی: نسلهای بسیار دیگری را در میان این گروه‌ها هلاک گردانیدیم که شمار آنان را فقط خود ما می‌دانیم زیرا هنگامی که پیامبران خویش را به سوی آنان فرستادیم، عکس العمل آنها جز تکذیب چیز دیگری نبود.

وَكَلَّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَلُ وَكَلَّمْنَا تَنْبِيْرًا ﴿٣٩﴾

«و برای هر یک مثلها زدیم» یعنی: برای هر یک حجت‌ها آورده، آنان را بیم دادیم و اخبار دروغ انگاران را بر آنان حکایت نمودیم «و هریک از آنان را به سختی هلاک ساختیم» و زیر و زیر کردیم پس آیا این گروه از سرنوشت آنان عبرت نمی‌گیرند؟!

وَلَقَدْ آتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطْرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَكُونُوا يَكُونُوا يَكُونُوا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ

مُسْرًا ﴿٤٠﴾

«و قطعاً» مشرکان مکه «بر شهری که باران بلا بر آن بارانده شده گذشته‌اند» آنها در هنگام سفرهای تجارتي‌شان به سوی شام، بر شهر قوم لوط گذر کرده‌اند، شهری که با باران سنگ هلاک ساخته شد و آن شهر «سدوم» بزرگترین شهر قوم لوط بود «آیا آن را نمی‌دیدند؟» در هنگام سفر به سوی شام برای تجارت زیرا آنان از کنار شهر سدوم می‌گذشتند «یا این که امید برانگیخته شدن نداشتند» یعنی: حقیقت امر این است که آنان از حشر و نشر برای جزا بی‌می‌نداشتند پس سبب عدم عبرت‌پذیری آنان این است .

هدف از بیان این داستانها، هشدار دادن به مشرکان در تکذیب رسول خدا ﷺ است تا از این راه و رسم باز آیند و از عذابی چون عذاب امتهای پیشین حذر کنند.

وَإِذَا رَأَوْكَ إِِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿٤١﴾ إِنْ كَادَ لِيُضِلَّنَا عَنْ

ءَالِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حَيْثُ يَرُونَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾

«و چون تو را ببینند، جز این نیست که به ریشخندت می‌گیرند» یعنی: به جای ایمان آوردن به تو و اندیشیدن در پیامی که برای آنان آورده‌ای، به استهزا و تمسخر روی آورده و از روی تحقیر و اهانت می‌گویند: «آیا این است همان کسی که خدا او را به رسالت برانگیخته است؟» با آن‌که رسول خدا ﷺ در راه و روش، تصرفات، اخلاق

متعالی، فکر رسا و بیان شیرینشان، نمونه اعلای همه پیامبران علیهم السلام و کافه بشریت بودند.

در بیان سبب نزول روایت شده است: این آیه درباره ابوجهل نازل شد زیرا چون رسول خدا صلی الله علیه و آله با یاران خویش از برابر وی می گذشتند، ریشخندکنان می گفت: (آیا این همان کسی است که خدا او را به رسالت برانگیخته است؟) «به راستی نزدیک بود که ما را از معبودانمان گمراه کند» و چیزی نمانده بود که پرستش آنها را رها کنیم «اگر بر آنها ایستادگی نمی کردیم» یعنی: چنانچه بر پرستش آنها پایداری نمی ورزیدیم و از محمد صلی الله علیه و آله در پرهیز کردن از آنها نافرمانی نکرده و در این راه از خود مقاومت نشان نمی دادیم «و هنگامی که عذاب را ببینند» همان عذابی را که به سبب کفر خود سزاوار آن هستند «به زودی خواهند دانست که چه کسی گمراه تر است» از راه حق و هدایت، آنان یا مؤمنان؟

أَرَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ، هَوْبَهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا ﴿٤٣﴾

«آیا آن کس که هوای نفس خود را خدای خود گرفته است، دیده ای؟» یعنی: کسی که از هوای نفس خود مانند فرمان بردن از خدا جل جلاله فرمان برده و به هیچ چیزی دل نمی بندد مگر این که از آن پیروی کرده و آن را دین و آیین خویش قرار می دهد. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «در جاهلیت چنین بود که شخص زمانی سنگ سفیدی را می پرستید اما چون غیر آن را بهتر از آن می یافت، به پرستش آن روی می آورد و پرستش سنگ اول را وامی نهاد». «آیا تو بر او وکیل هستی؟» یعنی: ای پیامبر! آیا تو نگهبان و ضامن او هستی تا او را به راه ایمان آورده و از کفر برگردانی؟ درحالی که نه تو توان این کار را داری و نه به آن مکلف هستی بلکه فقط بر تو ابلاغ پیام است و بس.

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٤﴾

«یا مگر می‌پنداری که بیشترشان گوش شنوا دارند یا تعقل می‌کنند؟» چنین نیست «آنان جز همانند چهارپایان» بی‌عقل و خرد «نیستند بلکه آنان گمراه‌ترند» از چهارپایان زیرا چهارپایان پروردگارشان را می‌شناسند، برای او تسبیح می‌گویند، به‌سوی چراگاههای خویش راه می‌برند، برای صاحب خود منقاد و رام می‌شوند، آنچه را که به‌سودشان است عمل می‌کنند و از چیزهای زیانبار و خطرناک می‌پرهیزند در حالی که این گروه نه برای آفریدگار خود منقاد می‌شوند و نه پروردگاری که آنان را روزی داده است می‌شناسند. همچنین اینان از چهارپایان به این دلیل گمراه‌ترند که اگر چهارپایان پیام توحید و نبوت را درک نمی‌کنند، علیه آن هم نمی‌ستیزند، برخلاف این گروه که از روی عناد، مکابره، تعصب و خرد شمردن حق، در برابر آن به‌ستیز برمی‌خیزند پس هرگز به آنان امیدوار نباش.

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿٤٥﴾

از این آیه بیان دلایل پنج‌گانه بر وجود خداوند ﷻ و وحدانیت وی آغاز می‌شود، این ادله مظاهری از پدیده‌های هستی است که هر مخلوقی آنها را درک و مشاهده می‌کند: «آیا ندیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟» یعنی: چگونه سایه را از هنگام دمیدن سپیده صبح تا طلوع خورشید گسترده است، که این سایه قبل از طلوع خورشید است، سپس چون خورشید طلوع کرد، سایه‌های اشیای شاخص به سمت غرب گسترده می‌شود «و اگر می‌خواست آن را» یعنی: سایه را «ساکن می‌گردانید» با ساکن ساختن خورشید اما از آنجا که حرکت آن برای انسان، نباتات و حیوانات منشا فواید بسیاری است، خداوند ﷻ آن را متحرک گردانید. از فواید این سایه متحرک، بهره‌گیری از آن به‌عنوان مقیاسی برای اندازه‌گیری زمان است چنان‌که فقها آن را نشانه و مقیاسی برای شناخت اوقات بعضی از نمازها گردانیده‌اند، مانند نماز ظهر که شروع آن در هنگام زوال خورشید است و نماز عصر که وقت آن در هنگام برابر شدن سایه هرچیز با سایه اصلی آن - در نزد جمهور - و دو برابر شدن سایه اصلی آن - در نزد

ابوحنیفه - است «آن‌گاه خورشید را بر آن دلیلی گردانیدیم» یعنی: خورشید را برای سایه نشانه‌ای رهنما گردانیدیم که احوال خورشید، بازتابگر احوال آن است بدان جهت که سایه با خورشید زیاد و کم شده و گستردگی یا کوتاهی پیدا می‌کند. آری! سایه برای جانداران و عاقلان در هر مکانی نعمت عظمایی است، بویژه در سرزمین‌های گرمسیر که راحت‌بخش و خنک کننده تن جانداران است.

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا سَيْرًا ﴿٦٦﴾

«سپس آن را به سوی خود بازمی‌گیریم» یعنی: آن‌گاه که خورشید طلوع کند، سایه دامن برمی‌چیند و شعاع خورشید در جو، جانشین آن می‌شود و چنین است که خدای متعال سایه را باز می‌گیرد «به بازگرفتن اندک» یعنی: سایه را به تدریج و اندک‌اندک به قدر بالا آمدن خورشید بازمی‌گیرد. این آیه نمایانگر یکی از بزرگترین معجزات قرآنی است زیرا به موضوع انکسار نور اشاره دارد، چه اگر انکسار شعاع در هنگام عبور آن از جو نبود، سایه امتداد بسیار بیشتری می‌داشت.^۱

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِیَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا ﴿٦٧﴾

«و اوست آن ذاتی که شب را برای شما لباسی گردانید» که اشیاء را می‌پوشاند و مانند لباسی بر آنها فرود می‌آید «و خواب را مایه آرامش گردانید» که در آن می‌آسایید زیرا در هنگام خواب از کار و گرفتاری و مشغله‌ها بریده و به آسایش و راحتی کامل فرو می‌روید. سبات: قطع کننده حرکت برای آرامش دادن به جسم و روح است «و روز را زمان جنب‌وجوش شما قرار داد» ملاحظه می‌کنیم که بیداری به حیات و خواب به غنودگی‌ای تشبیه شده است که شبیه مرگ است.

پس سایه، خورشید، شب و آرامش آن، خواب و آسایش آن و روز و جنب‌وجوش در آن، همه دلایلی روشن بر وجود خدای آفریدگار توانا و متصرف در هستی است زیرا روشنی روز بستر جنب‌وجوش و کار و فعالیت و تاریکی و سکوت شب، مایه آرامش

^۱ برای تفصیل بیشتر، نگاه کنید به کتاب «الظاهره القرآنیه».

و ظرفی برای آسایشمندی و استراحت جسم و جان و آماده ساختن آن برای شروع روند جدیدی از کار و تلاش و پیکار است و خدای متعال هر ظرفی را - تماما - برای چیزی که با آن مناسبت دارد، آماده کرده است.

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ﴿٤٨﴾

«و اوست آن کس که بادها را پیشاپیش رحمت خویش مژده بخش فرستاد» یعنی: پیشاپیش باران که رحمت پروردگار است «و از آسمان آبی طهور فرو فرستادیم» طهور: پاک پاک کننده است زیرا آب آسمان بر هیچ چیز نجس یا پلیدی فرود نمی آید مگر این که آن را پاک می گرداند.

در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إن الماء طهور لا ینجسه شیء: آب پاک کننده است و هیچ چیز آن را نجس نمی گرداند».

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنْسِيَ كَثِيرًا ﴿٤٩﴾

«تا به وسیله آن» یعنی: به وسیله آن آب باران فرود آورده از آسمان «سرزمینی پژمرده را زنده گردانیم» با بیرون آوردن سبزه ها و رستنی ها از زمین بی گیاهی که مدت ها در انتظار نم بارانی بوده است تا از بستر پژمردگی بیرون آمده به جنب و جوش درآید و گل و گیاه و طراوت برویاند «و آن را» یعنی: آب را «به آنچه که خلق کرده ایم - از چهارپایان و انسانهای بسیار - بنوشانیم» اناسی: جمع انسان است، مثل «سرحان و سراحین: گرگ و گرگها» پس «یا» بدل از «نون» است.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كَثُورًا ﴿٥٠﴾

«و به راستی آن را» یعنی: آیات و اندرزها را «در میانشان گوناگون بیان کردیم تا پند پذیرند» یعنی: ذکر احوال گستراندن سایه و پدید آوردن ابرها و نازل کردن باران را در قرآن و سایر کتابهای آسمانی مکرر بیان کردیم تا عاقلان در آنها اندیشه کنند و پند

بگیرند. به قولی معنی این است: باران را میان مردم در سرزمینهای مختلف، در اوقات مختلف و کیفیتهای متفاوت - گاهی در اینجا و گاهی در جایی دیگر - گردش می‌دهیم پس در بعضی از سرزمین‌ها از آن بسیار می‌بارانیم و در بعضی سرزمین‌های دیگر از آن کم می‌فرستیم تا به آن پند گرفته و اندیشه کنند.

در اینجا نیز با یکی از معجزات بزرگ اسلام روبرو می‌شویم. ابن کثیر از ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما نقل می‌کند که در تفسیر این آیه گفتند: «هیچ سالی از سال دیگر در بارندگی بیش نیست ولی خدای عزوجل باران را آن گونه که خواهد در نقاط مختلف زمین به گردش می‌آورد». شایان ذکر است که دانشمندان معاصر همین معنی را اثبات کرده و گفته‌اند: نسبت تبخیر و نزول باران در جهان پیوسته ثابت است و ذره‌ای کم و زیاد نمی‌شود زیرا گرمای سالانه‌ای که زمین آن را جذب می‌کند، زیاد و کم نمی‌شود پس فقط این نسبت جزئی باران است که در این یا آن نقطه زمین تفاوت پیدا می‌کند، نه نسبت کلی آن «ولی بیشتر مردم جز کفران را نپذیرفتند» کفران نعمت: انکار و ناسپاسی آن است. یعنی: بیشتر مردم اعتراف به نعمت خدای منان را بر خویش در فروفرستادن باران نپذیرفتند و خداوند عزوجل را بر آن شکر و سپاس نگفتند بلکه آن را به بتان یا ستارگان نسبت داده و گفتند: به سبب فلان ستاره‌ای که ساقط شد، یا فلان ستاره‌ای که طلوع کرد، باران یافتیم. یعنی: سقوط ستاره‌ای از مکان خود در مغرب و طلوع ستاره رقیب آن از مشرق را سبب فرود آمدن باران پنداشتند و نگفتند: به فضل خدای منان و رحمت وی باران یافتیم.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ﴿٥١﴾

«و اگر می‌خواستیم قطعا در هر شهری هشداردهنده‌ای برمی‌انگیختیم» یعنی: چنان‌که باران را در میانشان تقسیم کردیم، اگر می‌خواستیم رسالت را نیز این‌گونه در میانشان توزیع می‌کردیم ولی چنین نکردیم بلکه فقط یک هشداردهنده را فرستادیم و آن هم تو هستی ای محمد صلی الله علیه و آله! زیرا تو باران رحمت عامی برای همه جهانیان هستی و تو به تنهایی شایستگی آن را داری که بار فوجی از پیامبران را بر دوش گیری.

فَلَا تُطِيعُ الْكُفْرِيْنَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿٥٤﴾

«پس، از کافران اطاعت مکن» به هیچ وجه با آنان مجامله و موافقت نکن، به پیشنهادهای سازش که از سوی آنان مطرح می شود، پشت پا بزن، در دعوت خویش سخت کوشا باش و در آن پایداری ورز «و با آن» یعنی: به وسیله قرآن «با آنان به جهادی بزرگ پرداز» و آنچه را در قرآن است بر آنان بخوان. جهاد بزرگ: جهادی است که در آن هیچ سستی و تزلزلی نباشد. پس ملاحظه می کنیم که حجتها و آیات قرآن بزرگترین وسیله جهاد اسلام علیه مخالفان آن است.

﴿ وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٥٤﴾ ﴾

«و اوست ذاتی که دو دریا را موج زنان به هم برآمیخت» و به سوی هم روان کرد «این یکی شیرین خوشگوار و آن دیگر شور تلخ است» فرات: آب بسیار خوشگوار و اجاج: آب بسیار نمکین است «و میان آن دو، برزخ و حایلی استوار قرار داد» برزخ: حجاب و حایلی است که خدای متعال به قدرت خویش در میان دو دریا قرار داده است که آنها را از هم جدا گردانیده و از آمیخته شدن آب آنها به یکدیگر جلوگیری می کند پس نه آب نمکین با آب شیرین یکجا می شود و نه آب شیرین با آب نمکین.

شاید مراد این باشد که خدای متعال این دو نوع آب را در دهانه و محل ریختن رودخانه ها - مثلا - به هم می آمیزد اما با این وجود، نه آب شور بر آب شیرین چیره می شود - به گونه ای که از نظر خاصیت خود بر آن غلبه کند - و نه آب شیرین بر آب شور چیره می شود بلکه به قدرت خدای تبارک و تعالی هر دو نوع آب به حال خود باقی می ماند، به سبب این که بشر و بسیاری دیگر از جانداران، به هر دو گونه آب نیاز دارند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٥٤﴾

«و اوست ذاتی که از آب بشری آفرید» یعنی: از آب نطفه، انسانی تمام اندام آفرید «آن‌گاه برای او پیوند نسبی و سببی قرار داد» مراد از نسب: ولادت است و آنچه که از آن پدید می‌آید؛ از رابطه پدری، مادری، پدر یا مادر بزرگی، فرزندی، برادری، خواهری، عمویی، دایی بودن و فرزندان‌شان. مراد از صهر: رابطه پدیدآمده از ازدواج در میان شوهر و خانواده همسرش، همسر و خانواده شوهرش و میان هر دو خانواده با یک‌دیگر است پس نزدیکان همسر برای شوهر، خواهران اویند و نزدیکان شوهر برای همسر، پدر شوهر است و رابطه خویشاوندی، هر دوی آنها را در بر می‌گیرد و همه این رابطه‌ها از آن آب ناچیز پدید می‌آید.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «از مرد نسب پدید می‌آید و از زن خویشاوندی و تفسیر (نسبا و صهرا) این است». «و پروردگارت همواره تواناست» که آفرینش انسان و تقسیم وی به دو جنس ذکر شده، از جمله توانایی‌های بزرگ و بی‌نظیر وی است.

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا ﴿٥٥﴾

«و» کفار «به‌جای خدا چیزی را می‌پرستند که نه به آنان سود می‌بخشد» اگر آن را پرستش کنند «و نه به آنان زیان می‌رساند» اگر آن را فرو گذارند. و این امر گویای جهل مشرکان است «و کافر همواره بر نافرمانی پروردگارش پشتیبان» شیطان «است» از شیطان پیروی کرده و او را بر نافرمانی پروردگار یاری و پشتیبانی می‌کند. ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید: «آیه کریمه درباره ابوجهل نازل شد ولی عام بودن لفظ معتبر است، نه خاص بودن سبب».

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٥٦﴾

«و تو را جز مزده‌رسان و هشداردهنده نفرستاده‌ایم» پس به کفر و عنادشان بها نده و بر عدم ایمانشان اندوهگین نشو - زیرا تو بشارتگر و بیم دهنده‌ای بیش نیستی. از این‌روی به این سه فرمان زیر توجه کن:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٥٧﴾

«بگو: بر آن» یعنی: بر تبلیغ قرآن یا تبلیغ رسالت «هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم، جز این که هر کس بخواهد راهی به‌سوی پروردگارش در پیش گیرد» یعنی: ولی کسی که می‌خواهد به‌سوی پروردگارش با عمل شایسته و با انفاق مال در جهاد و صدقات و غیره، راهی بجوید که به رحمت و ثواب می‌انجامد پس باید هیچ تردیدی به خود راه نداده و چنین کند. مراد این است که: با دادن اجر و مزد تبلیغ و رسالت، به من احسان نکنید بلکه با انجام کار خیر و عبادت و شکر خداوند متعال به خود احسان کنید و این همان مزد من است زیرا خدای عزوجل مرا بر آن پاداش می‌دهد.

وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بُدُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا ﴿٥٨﴾

«و بر آن زنده‌ای که نمی‌میرد توکل کن» زنده همیشه پاینده‌ای که در تمام منافع ومصالح به او تکیه می‌شود پس بر او توکل کن، نه بر زنده‌ای که می‌میرد «و شاکرانه او را تسبیح گوی» یعنی: او را از صفات نقصان به چنان پاکی و تنزیهی یاد کن که با حمد و سپاس وی پیوسته باشد لذا چنین بگو: پاکی و ستایش از آن خدای سبحان است. بدین جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در تسبیح خویش می‌گفتند: «سبحانک اللهم ربنا و بحمدک: بارخدایا! ای پروردگار ما! پاکی و ستایش تو راست». «و او به گناهان بندگانش آگاه بس» همین بس که حق تعالی به همه امور و از جمله گناهان بندگانش آگاه است و چیزی از آنها بر وی پنهان نمی‌ماند.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسْئَلُ بِهِ

خَيْرًا ﴿٥٩﴾

«همان کسی که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، در شش روز آفرید آن گاه بر عرش استوا یافت» یعنی: بر عرش به کیفیتی که خود به آن داناتر است، استوا یافت. «ثم: آن گاه» برای ترتیب اخباری است، نه ترتیب زمانی «رحمان» یعنی: او رحمتگر عام است «پس درباره اش از خبرهای پرس» که می داند و روشن است که کسی به خداوند جل جلاله از بنده و پیامبرش حضرت محمد ﷺ داناتر و آگاه تر نیست.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴿٦٠﴾

در بیان سبب نزول آمده است: مشرکان مکه گفتند؛ ما رحمان دیگری را بجز رحمان «یمامه» نمی شناسیم. مراد آنها مسیلمه کذاب بود که خود را رحمان نامیده بود پس نازل شد: «و چون به آنان گفته شود: برای رحمان سجده کنید، می گویند: رحمان چیست؟» یعنی: چون این صفت از صفات خدای سبحان را شنیدند، آن را با انکار تلقی کرده و نسبت به آن اظهار ناآشنایی کردند «آیا برای چیزی سجده بریم که تو به ما فرمان می دهی» یعنی: برای رحمانی سجده بریم که تو ما را به سجده کردن برای او فرمان می دهی؟ «و بر رمیدنشان می افزاید» یعنی: فرمان دادن به سجده بر نفرت و رمندگی شان از دین و دوری شان از آن می افزاید.

علما بر این امر که این آیه از آیات سجده تلاوت است، اتفاق نظر دارند.

نَبَارِكُ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ﴿١١﴾

«مبارک است آن کسی که در آسمان برجهایی آفریده است» مراد از بروج: برجهای ستارگان، یعنی منازل دوازده گانه آن است که عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. آنها را «برج» یعنی قصر بلند نامیدند زیرا ستارگان برای ساکنان خود همچون کاخهای بلندی هستند «و در آن

چراغی قرار داد یعنی: در آسمان خورشید فروزانی قرار داد «و ماه تابانی» که با طلوع خود زمین را روشن می‌کند ولی نور آن مانند نور خورشید، فروزان و گرمابخش نیست. شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «در یک قرائت دیگر (سرجا) آمده است، سرج جمع سراج است و سراج همان خورشید است پس آیه کریمه - بنابراین قرائت - به وجود خورشیدهای متعدد اشاره می‌کند نه به یک خورشید و این همان معنایی است که مردم آن را فقط در این عصر شناخته و دریافته اند. آری! دریافته اند که ستارگان همه خورشیدهایی مانند خورشید ما هستند ولی از آنجا که این ستارگان از ما دورند، کوچک به نظر می‌رسند».

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْكُرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴿١٢﴾

«و اوست ذاتی که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد» که یکی از آنها در پی دیگری می‌آید، سپس این می‌رود و آن دیگر می‌آید لذا شب و روز در روشنگری و تاریکی و افرونی و کمی از پی یکدیگر می‌آیند «برای کسی که خواهان پند گرفتن است» یعنی: چون پندگیرنده عبرت‌آموز، در اختلاف شب و روز بیندیشد، به این حقیقت پی می‌برد که انتقال شب و روز از حالی به حال دیگر، ناگزیر نقل‌دهنده‌ای دارد «یا» برای کسی که «خواهان سپاس‌گزاری است» و می‌خواهد که خدای عزوجل را بر نعمت‌های بزرگ و الطاف بسیاری که درآفرینش شب و روز نهاده است، شکر و سپاس گزارد.

ابن کثیر در تفسیر آیه می‌گوید: «یعنی حق تعالی شب و روز را برای تعیین اوقات عبادت، پی‌آمد یکدیگر قرار داده است پس کسی که در شب عملی از او فوت شود، آن را در روز جبران می‌کند و کسی که در روز عملی از او فوت شود، آن را در شب جبران می‌کند».

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿٦٣﴾

«و بندگان رحمان کسانی اند که بر روی زمین فروتنانه راه می‌روند» هون: آرامش و وقار، بدون تکبر، گردن‌کشی و فخرورزی است. البته مراد این نیست که فرمان خدای رحمان این است که بندگان به مانند بیماران - به‌طور ساختگی و ریایی - به شکستگی راه روند بلکه مراد این است که آنان با عزت و گردن‌فرازی گام برمی‌دارند که نشانه مؤمن متواضع برای خدا عَلَّامٌ است چنان‌که رسول خدا ﷺ در راه رفتن چنان حرکت می‌کردند که گویی از مکان بلند و مرتفعی فرود می‌آیند. بعضی از سلف صالح نیز راه رفتن به پژمردگی و تصنع را مکروه می‌دانستند تا بدانجا که روایت شده است: عمر رضی الله عنه جوانی را دید که سست و پژمرده راه می‌رود، فرمود: تو را چه شده است، آیا بیماری؟ گفت: نه ای امیرالمؤمنین! آن‌گاه عمر رضی الله عنه شمشیر خویش را بر سرش بلند کرد و به او فرمان داد تا با نیرومندی و چابکی راه برود. «و» بندگان رحمان کسانی هستند که «چون جاهلان آنان را طرف خطاب قرار دهند، با سلام پاسخ می‌دهند» یعنی: بر آزارهایی که از سوی اهل جهالت و نادانی می‌بینند، روش تحمل و بردباری را در پیش گرفته و مانند آنان جهالت نمی‌کنند بلکه می‌گویند: سلام! که این سلام، البته سلام درود و تحیت نیست بلکه سلام متارکه است که نه در آن خیری است و نه شری. یا مراد از «سلام» این است: در برابر جاهل سخنی ملایم و حکیمانه می‌گویند که از آزار او به سلامت مانند.

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴿٦٤﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که شب را برای پروردگارشان سجده‌کنان و قیام‌کنان می‌گذرانند» یعنی: آنان تمام شب یا بیشتر قسمت‌های آن را سجده‌کنان بر روهایشان و قیام‌کنان بر پاهایشان در حال نماز و تهجد به روز می‌آورند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که می‌گویند: پروردگارا! عذاب جهنم را از ما بگردان، بی‌گمان عذاب آن پایدار است» غرام: لازم و دائمی است.

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾

«به‌راستی آن بدقرارگاه و بد مقامی است» یعنی: در حقیقت آتش دوزخ برای اقامت، بد جایگاه و بدمکانی است. پناه می‌بریم به خداوند عَلَّامٌ از دوزخ.

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که چون انفاق کنند، نه اسراف می‌کنند و نه بخل می‌ورزند» اسراف: در گذشتن از حد با انفاق کردن بسیار است، هرچند راهی که در آن انفاق می‌شود، راه حلالی باشد. اقتار: تنگ‌گرفتن و بخل ورزیدن در انفاق است «و شیوه‌شان در میان این دو حد وسط است» قوام: انفاق به اعتدال و میانه‌روی است، به‌گونه‌ای که در حدی انفاق کند که فقیر، گرسنه و برهنه نماند و آن‌گونه و لخرجی هم نکند که مردم بگویند: اسراف و زیاده‌روی کرد بلکه اگر خداوند عَلَّامٌ به او گشایش عنایت کرد، بذل و بخشش و گشاده‌دستی در پیش گیرد ولی برای وقت نیاز خود، ذخیره هم بکند.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «کسی که میانه‌روی پیشه کرد، هرگز فقیر و محتاج نشد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما أحسن القصد في الغنى وما أحسن القصد في الفقر وما أحسن القصد في العبادة: چقدر نیکوست میانه‌روی در توانگری، چقدر نیکوست میانه‌روی در حال فقر و چقدر نیکوست میانه‌روی در عبادت».

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿١٨﴾

ابن عباس رضی اللہ عنہ در بیان سبب نزول می گوید: مردمانی از اهل شرک کشتار و خونریزی کردند و بسیار کشتند و زنا کردند و بسیار کردند، سپس نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمده و گفتند: به راستی آنچه که تو به سوی آن فرا می خوانی بسی نیکو است اما اگر به ما خبر دهی که برای آنچه که مرتکب شده ایم کفاره ای است! پس این آیه مبارکه نازل شد.

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی خوانند» یعنی: دعا و نیایش را برای غیر خدا جل جلالہ صرف نمی کنند تا غیر خدا جل جلالہ را برای خود پروردگار قرار دهند «و هیچ نفسی را که خداوند حرام کرده است» یعنی: کشتنش را «جز به حق نمی کشند» کشتن به حق در سه مورد است: کفر بعد از ایمان (کشتن مرتد)، زنا کردن بعد از احصان^۱ و کشتن به قصاص «و زنا نمی کنند» یعنی: مقاربت جنسی را بدون ازدواج یا ملک یمین (کنیزی)، حلال نمی شمارند «و هر کس چنین کند» یعنی: چیزی از آنچه را که ذکر شد انجام دهد؛ «می بیند» و روبرو می شود در آخرت؛ «اثام را» اثم: مجازات و کیفر است.

يُضَعَفُ لَهُ الْمَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيُخْلَدُ فِيهِ مَهَانًا ﴿١٩﴾

«برای او در روز قیامت عذاب دوچندان می شود و جاودان در آن به خواری و زاری بماند» یعنی: در عذاب دوچندان، به ذلت و حقارت جاودانه می ماند.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا

رَحِيمًا ﴿٢٠﴾

«مگر کسی که توبه کند» از شرک «و ایمان آورد» به محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم «و کار شایسته پیشه کند» بعد از توبه خویش پس بر این کس عذابی نیست «پس اینان کسانی هستند

^۱ یعنی: زنا ی مرد محصن و زن محصنه (مرد و زن دارای همسر).

که خداوند سیئاتشان را به حسنات تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است» گناهان را از آنان محو کرده و به‌جای آن برایشان نیکی‌ها و طاعات را - با حسن عمل و طاعت و انابتشان به‌سوی وی - به ثبت می‌رساند.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «اینان مؤمنانی هستند که قبل از ایمانشان در گناه و بدکرداری قرار داشتند پس خداوند جل جلاله آنان را از بدیها روی‌گردان نموده و به‌سوی حسنات برگردانید و در نتیجه به‌جای بدیها، نیکی‌ها را برایشان عوض عنایت فرمود. تبدیل سیئات به حسنات در دنیا این است که خدای متعال برایشان ایمان را به‌جای شرک و اخلاص را به‌جای شک، عوض عنایت می‌فرماید و ایشان را از بدکاریها در پناه خویش قرارداد و حفظشان می‌کند، یعنی به آنان توفیق انجام عمل شایسته با توبه نیکو می‌دهد چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِيَّاتِ﴾: (همانا حسنات سیئات را از بین می‌برند) «هود/۱۱۴». در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «اتبع السيئة الحسنة تمحها، وخالق الناس بخلق حسن: بدی را با نیکی دنبال کن، آن را محو می‌کند و با مردم به اخلاقی نیکو رفتار کن.»

ابن کثیر این معنی را ترجیح داده و می‌گوید: «بدان‌که سیئات با توبه نصوح به حسنات تبدیل می‌شود و این نیست مگر بدین جهت که چون او گذشته‌اش را به یاد می‌آورد، پشیمان شده و استرجاع و استغفار می‌گوید پس به این اعتبار گناه وی به طاعت تبدیل می‌شود و بدی‌ها در نامه اعمال وی به حسنات تبدیل می‌شوند چنان‌که در این باره احادیث صحیحی آمده است.»

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَنْبُؤُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿٧١﴾

«و هر کس توبه کند» و از صدق دل به سوی خدا جل جلاله باز گردد «و عمل صالح انجام دهد، حقا که او چنان‌که باید و شاید به‌سوی خداوند باز می‌گردد» یعنی: او به‌طور راستین و با قوت تمام به‌سوی خداوند جل جلاله باز گشته است. به‌قولی معنی این است: هر کس به زبان خویش توبه کند اما آن توبه را با عمل خویش ثابت نگرداند پس آن توبه

وی به هیچ وجه سودمند نیست بلکه فقط کسی به سوی خدا عَلَّاهُ توبه راستین (نصوح) کرده است که توبه خویش را با اعمال شایسته، ثابت و محقق گردانیده باشد.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴿٧٢﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که گواهی دروغ نمی دهند» به قولی معنی این است: بندگان رحمان کسانی اند که در مجالس باطل حضور نمی یابند و آن را مشاهده نمی کنند. (زور) دروغ و باطل است و بالاتر از شرک به خدای متعال دروغی نیست زیرا شرک به خداوند عَلَّاهُ بزرگتر از (زور) است. آری! حضور در مجالس و محافل بدعت از (زور) است زیرا این محافل دروغ، باطل و علیه دین خدا عَلَّاهُ است.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «آیا شما را از بزرگترین کبایر آگاه نگردانم؟ و سه بار این سخن را تکرار کردند. اصحاب گفتند: چرا، یا رسول الله! ما را آگاه کنید. فرمودند: شرک به خداوند، نافرمانی والدین و درحالی که تکیه داده بودند، نشستند و آن گاه فرمودند: هان آگاه باشید: و گفتن دروغ، آگاه باشید: و گواهی دروغ». پس پیوسته آن را تکرار می کردند تا بدانجا که اصحاب با خود گفتند: ای کاش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سکوت کنند. «و چون بر امر لغوی بگذرند، کریمانه می گذرند» یعنی: درحالی از برابر آن کار لغو و بیهوده می گذرند که از آن روگردانند. لغو: هر عمل یا سخن بیهوده ای است. یعنی: کسانی که خود را از درآمدن در امور لغو و بیهوده برکنار نگاهداشته و کرامت نفس خویش را پاس می دارند و با اهل لغو معاشرت و همنشینی نمی کنند.

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يُخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ﴿٧٣﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که چون آیات پروردگارشان را فرا یادشان آرند» یعنی: قرآن را برایشان بخوانند یا آنچه را که در قرآن از پندها و اندرزها و عبرتهاست به ایشان تذکر دهند «بر آن کور و کر به سجده نمی افتند» بلکه با شنوایی و بینایی بر آن به سجده می افتند و از آن آیات بهره می برند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قِسْرَةً آعِيْبٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿٧٦﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که می‌گویند: پروردگارا! به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان ما باشد» یعنی: آنان را - با توفیق بخشیدن ما و آنان به طاعت خویش - برای ما شادی بخش و مسرت‌آفرین قرار ده. «قره‌العین» یعنی: خنکی اشک چشم زیرا خنکی اشک چشم دلیل شادمانی و مسرت است چنان‌که گرمی اشک دلیل بر غم و اندوه می‌باشد.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «چون انسان بمیرد، عمل وی جز از سه چیز قطع می‌شود: صدقه جاری، عملی سودبخش، یا فرزند صالحی که در حق وی دعا کند». «و ما را پیشوای پرهیزگاران قرار ده» یعنی: ما را الگویی قرار ده که پرهیزگاران به ما در کار خیر اقتدا کنند.

این آیه دلالت روشنی دارد بر این‌که ریاست دینی از اموری است که باید آن را طلب کرد و در آن راغب بود، نه برای فخرکردن به آن بلکه به جهت نفع بزرگی که مردم در ریاست وی دارند و برای به دست آوردن اجر عظیمی که این ریاست دارد. پس (آیه ۷۴ تا ۶۳) دربرگیرنده نه صفت برای مؤمنان آراسته به خلعت والای (عبادالرحمن) است.

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ﴿٧٥﴾

«این گروه» موصوف به اوصاف زیبای ذکر شده در فوق «اند که غرفه را پاداش می‌یابند» غرفه: یعنی درجه رفیع، عبارت از بلندترین و بهترین منازل بهشت است. پس غرفه‌های معلای بهشت مخصوص آنان است «به خاطر صبری که ورزیده‌اند» بر مشقتهای تکالیف دینی «و در آنجا با تحیت و سلام روبرو می‌شوند» یعنی: برخی به برخی دیگر درود و شادباش می‌گویند، پروردگار سبحان نیز به‌سویشان سلام می‌فرستد و فرشتگان نیز بر آنان سلام و شادباش گفته و برایشان سلامتی از آفات را می‌خواهند.

خَلِيدِينَ فِيهَا حَسَنَتٌ مُّسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾

«جاودانه در آنند» یعنی: بدون مرگ و فنا مقیم بهشتند «چه نیکو قرارگاه و چه خوش مقامی است» یعنی: آن غرفه‌ها چه نیکو قرارگاهی است که در آن مستقر می‌شوند و چه خوش اقامتگاهی است که مقیم آن می‌گردند. این در مقابل سخن باری تعالی در وصف دوزخ است که قبلاً فرمود: ﴿إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾ به‌راستی چه بد قرارگاه و چه بد مقامی است) «٦٦».

قُلْ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴿٧١﴾

«بگو: اگر دعایتان نباشد، پروردگرم به شما هیچ اعتنایی نمی‌کند» یعنی: شما در نزد خدای متعال هیچ ارج و بهایی ندارید و او به شما هیچ اعتنایی نخواهد داشت، اگر این امر که او را می‌خوانید و می‌پرستید در میان نباشد. بدین گونه است که باری تعالی روشن می‌کند که از اطاعت همگی‌شان بی‌نیاز است «در حقیقت شما به تکذیب پرداخته‌اید» یگانگی خدای سبحان را ای کافران! «پس به زودی لازم خواهد بود» یعنی: به زودی سزای تکذیب گریبان‌گیر شما خواهد شد. مراد: سزایی است که در روز بدر گریبان‌گیر مشرکان شد. به قولی: مراد از آن عذاب آخرت است. با این بیم دهی و هشدار است که پایان سوره به آغاز آن، یعنی آیه اول:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾: (بزرگ و خجسته است کسی که بر بنده خود فرقان را نازل کرد تا برای عالمیان هشداردهنده‌ای باشد) پیوند می‌خورد.

﴿سوره شعراء﴾

مکی است و دارای (۲۲۷) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «شعراء» نامیده شد به سبب آن که حق تعالی در آیات (۲۲۶) - (۲۲۴) آن، میان شعرای گمراه و شعرای مؤمن مقارنه و مقایسه نموده است تا ادعای مشرکانی را که می پنداشتند رسول خدا ﷺ شاعرانند و آنچه که باخود آورده اند از باب شعر است، رد نماید.

طسّر ۱

خوانده می شود: «ط، سین، میم» با ادغام سین در میم. خدای عزوجل به مراد خویش از آوردن این حروف مقطعه در آغاز سوره ها، داناتر است طوری که در آغاز سوره «بقره» بیان شد.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲

«این است آیات کتاب مبین» «تلك: این است» به سوی آیات این سوره یا کل قرآن کریم اشاره دارد. کتاب مبین: یعنی قرآنی که معانی و اعجاز آن روشن است.

لَعَلَّكَ بَخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۳

«شاید از این که ایمان نمی آورند» یعنی: ای پیامبر! شاید از تأسف و اندوه بر این که قومت به پیامی که آورده ای ایمان نمی آورند؛ «تو جان خود را نابودکننده ای» باخع: خود را کشنده و هلاک کننده ای. اصل بخع: این است که عمل ذبح به محل نخاع که در فقرات گردن است، برسد. مراد از آن، مبالغه رسول خدا ﷺ در اندوه خوردن به سبب تکذیب قومشان است تا بدانجا که از غصه بسیار نابود گردند.

این آیه، تسلیت و دلجویی‌ای برای رسول خدا ﷺ است زیرا آن حضرت ﷺ را که بر ایمان قوم خود سخت حریص و مشتاق بودند و از مشاهده رویگردانی آنان، سخت تأسف می‌خوردند، به آرامش فرامی‌خواند.

إِنْ شَأْنُ نُزْلِ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْيُنُهُمْ لِمَا خَضِعِينَ ﴿٤﴾

«اگر بخواهیم برآنان از آسمان آیه‌ای» یعنی: معجزه‌ای که آنان را به ایمان وادار و ناچار کند «فروفرستیم آن‌گاه گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد» یعنی: آن‌گاه اجبارا در برابر آن منقاد خواهند شد و گردن خواهند نهاد ولی خدای متعال چنین نمی‌کند زیرا از کسی جز ایمان اختیاری را نمی‌خواهد. آری! حق تعالی نخواسته است که با این آخرین رسالت خویش، معجزه سرکوب‌کننده‌ای بفرستد بلکه معجزه اساسی رسالت خاتم را قرآنی گردانیده است که با خاتمیت این رسالت همخوانی داشته باشد زیرا قرآن برای همیشه و از هر نظر معجزه است؛ معجزه است در بنای تعبیری و لفظی خود، معجزه است در بنای معنوی خود و معجزه است در فتح دلها و روانها و درمان مشکلات انسان در همه زمانها و مکانها. پس این رسالت، رسالت زمان و مکان خاصی نیست که با معجزه‌ای حسی و مقطعی پشتیبانی شود بلکه رسالتی است مفتوح برای همه امت‌ها در همه عصرها لذا مناسب چنین بود که معجزه آن نیز برای همه عصرها و نسلها تا روز قیامت معجزه باز و مفتوحی باشد.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحْدَثًا إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ﴿٥﴾

«و برآنان هیچ ذکر تازه‌ای» که جدیداً فرود آورده شده «از سوی رحمان نمی‌آید، جز این که همواره از آن روی بر می‌تافتند» خدای سبحان بیان می‌دارد که قرآن را برای آنان تدریجا و اندک اندک درحالی بعد از حالی و زمانی پس از زمان دیگری فرود می‌آورد تا از آن پند گرفته و حقایق را به یاد آورند و در نتیجه، از روی بینش و تعقل نه از روی اجبار و فشار، به آن ایمان آورند. معتزله با این آیه بر مخلوق بودن قرآن استدلال کرده و گفته‌اند: خدای متعال در این آیه فرموده است: (ذکر محدث و

جدید است) و مراد از ذکر هم قرآن می‌باشد لذا از آن این معنی بر می‌آید که قرآن مخلوق است. جواب این است که: حدوث متعلق به الفاظ تلاوت شده با وحی می‌باشد اما اصل قرآن که کلام نفسی خدا ﷻ است، قدیم است.

فَقَدْ كَذَبُوا فَسَيَاتِبُهُمْ أَنْبَتُوا مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦﴾

«آنان در حقیقت به تکذیب پرداختند» یعنی: آنها فقط به رویگردان شدن از قرآن اکتفا نکرده و از تکذیب آن نیز به فرودی دیگر که از آن شدیدتر است، سقوط کردند و آن تمسخر و استهزا می‌باشد چنان‌که این تعبیر خدای متعال بر آن دلالت می‌کند: «پس به زودی انباء» یعنی: اخبار «آنچه که بدان ریشخند می‌کردند، بدیشان خواهد رسید» یعنی: به زودی اخبار مجازات عاجل یا آجلی که به عنوان جزای استهزا و ریشخندشان سزاوار آن هستند، به آنان خواهد رسید، اخباری که تا کنون از آنان پنهان بوده است.

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿٧﴾

«مگر در زمین ننگریسته‌اند که چه بسیار در آن از هر گونه جفت ارزشمندی رویانده‌ایم» یعنی: از اجناس سودمندی که انسانها و حیوانات از آنها بهره می‌گیرند و کسی جز پروردگار عالمیان بر رویاندن آنها توانا نیست؟.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

«قطعا در این، نشانه‌ای است» یعنی: قطعا در رویاندن گونه‌گونه رستنی‌ها در زمین، دلالت آشکاری است بر کمال قدرت خدای سبحان و صنعت بدیع وی «ولی بیشترشان ایمان آورنده نیستند» یعنی: علم ازلی حق تعالی درباره آنان چنین پیشی گرفته است که با وجود دیدن این نشانه‌ها، ایمان نمی‌آورند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٩﴾

«و بی‌گمان پروردگارت همان عزیز رحیم است» یعنی: غالب و قاهر است بر کافران با انتقام گرفتن از آنان، در عین حالی که بسیار مهربان است، هم از این روی به آنان مهلت می‌دهد و به طور عاجل به مجازاتشان شتاب نمی‌کند.

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ أَنْتَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾

«و یاد کن» یا بخوان ای محمد ﷺ برای قومت «آن‌گاه که پروردگارت به موسی ندا در داد که به سوی قوم ستم‌پیشه برو» یعنی: به سوی کسانی برو که میان کفر و گناه جمع کرده و با کفر و تجاوز بر دیگران - چون برده ساختن بنی‌اسرائیل و ذبح کردن پسرانشان - بر خود ستم کرده‌اند. ابومنصور ماتریدی رحمته الله می‌گوید: «آنچه موسی علیه السلام از سوی پروردگارش شنید، ندایی از جنس حروف و اصوات بود».

شایان ذکر است که داستان موسی علیه السلام در یازده سوره قرآن: (بقره، اعراف، یونس، هود، طه، شعراء، نحل، قصص، غافر، سجده و نازعات) ذکر شده است و داستانهای دیگری مانند داستان ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام نیز در این سوره در پی آن می‌آید. تکرار یک داستان در چندین سوره با روشهای مختلف به گونه‌ای مطرح می‌شود که با سیاق سوره‌ها هماهنگ بوده و نقش ویژه خود در ساختار آن سوره را ایفا کند^۱.

قَوْمٌ فِرْعَوْنَ ۗ أَلَا يَتَّقُونَ ﴿١١﴾

قوم ستمگر، همان «قوم فرعون» بودند «آیا پروا نمی‌دارند؟» یعنی: آیا از عذاب خدای سبحان نمی‌ترسند؟ این آیه دلالت می‌کند بر این‌که اولین مأموریت یک پیامبر، پروراندن روح تقوی و خداترسی در دل‌های مردم است.

^۱ قبلا در این تفسیر شریف راجع به فواید تکرار در قرآن، مطالبی را بیان کرده‌ایم.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿١٣﴾

«گفت» موسی عليه السلام «پروردگارا! من می ترسم که مرا تکذیب کنند» در رسالت من.

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ ﴿١٣﴾

«و سینه ام تنگ می گردد» از غم و اندوه تکذیب آنان؛ «و زبانم گشاده نیست» بر ادای رسالت. زیرا در زبان موسی عليه السلام لکنتی بود «پس به سوی هارون بفرست» یعنی: جبرئیل عليه السلام را با وحی به سوی او بفرست و او را نیز با من پیامبری گردان که یاور و پشتیبان من باشد. در این هنگام هارون عليه السلام در مصر بود.

وَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿١٤﴾

«و» از طرفی «برای آنان بر ذمه من گناهی است لذا می ترسم که مرا بکشند» این گناه، کشتن فردی قبطی از سوی موسی عليه السلام بود پس موسی عليه السلام از آن می ترسید که در برابر وی به قتلش رسانند. باید دانست که ترس - بجز فضلا و علما - گاهی بر انبیاء عليهم السلام نیز دست می دهد و این ترسی است طبعی. به این ترتیب، موسی عليه السلام تمام احتمالات دشوار و چالش های مهمی را که انتظار می رفت با آنها مواجه شود، نزد پروردگارش مطرح کرد. البته این درسی است برای دعوتگران راه خدا جل جلاله که باید موقعیت ها را به طور دقیق ارزیابی کنند.

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ﴿١٥﴾

«فرمود: نه چنان است» کلا: در اصل کلمه ای است برای ردع و هشدار دادن به شخص و مفید آن است که تصور وی در آن امر مربوطه درست نیست. ولی «کلا» در اینجا برای وعده است. یعنی: ای موسی! بر من توکل کن و از آنان نترس، مطمئن باش که تو را نمی کشند «پس هر دوی شما با آیات ما بروید» ملاحظه می کنیم که در ضمن این جواب، پاسخ موسی عليه السلام در همراه ساختن برادرش با وی در امر رسالت نیز، نهفته است. یعنی: تو و آن کسی که درخواست رسالت وی را کرده ای، به همراه معجزاتم

بروید و از قبطنی‌ها نترسید «بی‌گمان ما با شما شنونده‌ایم» مراد خدای متعال از این سخن، تقویت دل‌های آن دو بود. یعنی: ما خود عهده‌دار نگهداری و حراست و یاری دادن شما هستیم.

فَاتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

«پس به سوی فرعون بروید و بگویید: ما رسول پروردگار عالمیان هستیم» کلمه رسول بر مفرد و تشبیه و جمع - هر سه - اطلاق می‌شود پس یک‌تن هم رسول است، دو تن هم رسول است و سه تن نیز بنابراین، خطاب شامل هارون عليه السلام نیز می‌شود، گویی اتحاد و اتفاق آنها بر یک شریعت، آن دو را چون یک رسول واحد قرار داده است. به قولی معنای آن این است: بگویید؛ هر یک از ما رسول رب‌العالمین هستیم.

أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٧﴾

و مضمون رسالت ما «این» است «که بنی‌اسرائیل را با ما بفرست» یعنی: ای فرعون! آنان را از یوغ بردگی و بندگی رها کن تا با ما از مصر بیرون روند.

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِيمَا وَلَدًا وَلَيْسَتْ فِيمَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾

«گفت» فرعون «آیا تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم؟» یعنی: بعد از آن‌که موسی و هارون عليهما السلام نزد فرعون آمده و پیام یاد شده را به وی ابلاغ کردند، فرعون به موسی عليه السلام گفت: آیا این ما نبودیم که تو را در کودکی در خانه خود پرورش دادیم و در میان اطفالی که از بنی‌اسرائیل کشتیم، تو را استثنا کرده و به قتل نرساندیم؟ «و سالها از عمرت را در میان ما نماندی؟» یعنی: پس این نبوت مورد ادعای تو چه وقت روی داد و آن را از کجا آوردی؟ به قولی: موسی عليه السلام سی سال در خانه فرعون به سر برد، از لباسهای فرعون می‌پوشید، از مرکب‌های سواری وی استفاده می‌کرد و به نام فرزند وی نامیده می‌شد سپس بعد از گریختن از مصر ده سال در مدین ماند آن‌گاه مجدداً به میان فرعونیان بازگشت و به مدت سی سال دیگر آنان را به سوی الله جل جلاله

دعوت می‌کرد سپس بعد از غرق شدن فرعون و قومش نیز پنجاه سال دیگر زندگی کرد.

وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾

فرعون در ادامه به موسی علیه السلام گفت: «و از تو سر زد آن کاری که کردی» به این ترتیب، او در آغاز نعمت‌های خود را بر موسی علیه السلام برشمرد، سپس گناه موسی علیه السلام را به یاد وی آورد که مرادش کشتن آن شخص قبطی از سوی موسی علیه السلام بود «و تو از ناسپاسانی» ای موسی! که با کشتن یکی از یارانم کفران نعمت کردی.

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٢٠﴾

گفت «موسی علیه السلام» آن کار را هنگامی مرتکب شدم که از سرگشتگان بودم» یعنی: قبطی را قبل از آن کشتم که از بارگاه پروردگار متعال به من علم و دانایی ای برسد پس در آن حال از نادانان بودم.

فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾

«و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم» به سوی مدین - چنان‌که تفصیل داستان در سوره «قصص» آمده است «آن‌گاه پروردگارم به من حکم بخشید» یعنی: به من نبوت، یا علم و فهم توراتی را که حکم خداوند جل جلاله در آن است، بخشید و جاهل و نادانی را از من دور کرد «و مرا از پیامبران گردانید» یعنی: مرا گرامی داشت و اکرام کرد؛ به این‌که مرا یکی از انبیای مرسل خویش گردانید.

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٢﴾

«و این نعمتی است که بر من منت می‌نهی که بنی‌اسرائیل را به بردگی کشانده‌ای؟» یعنی: آیا این هم نعمتی است که بر من منت می‌نهی که مرا در کودکی پرورش داده‌ای،

در همان حالی که قوم و قبیله من بنی اسرائیل را برده ساخته و آنان را کشتی؟ اگر تو پسران نوزاد بنی اسرائیل را نمی کشتی، قطعاً مادرم بی نیاز از آن بود که مرا در رودخانه بیندازد پس آنچه را که سببش شکنجه و عذابت بود، به عنوان منت و احسان به رخ من نکش.

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٣﴾

«فرعون گفت: و پروردگار عالمیان چیست؟» یعنی: او دیگر چه کسی است که می پندارد بجز من پروردگار جهانیان است؟ زیرا من جز خود، دیگر پروردگاری را برای جهانیان نمی شناسم؟ به قولی دیگر معنی این است: این پروردگار عالمیان ادعایی تو، چه چیزی است و حقیقت آن چیست؟ و این آغاز مناظره میان موسی عليه السلام و فرعون پیرامون وجود و وحدانیت خدای عزوجل بود.

قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿٢٤﴾

«گفت» موسی عليه السلام «پروردگار آسمانها و زمین است و آنچه در میان آنهاست، اگر اهل یقین باشید» یعنی: اگر به حقیقتی از حقایق بعد از شناخت دلیل آن یقین داشته باشید، بدانید که یقینتان به این حقیقت اولی است. بدین گونه بود که موسی عليه السلام مراد خویش از معنای (عالمیان) را با این توضیح روشن ساخت و دادن پاسخ مستقیم به سؤال فرعون را از آن روی فرو گذاشت که او از جنس پروردگار عالمیان و حقیقت وجودی وی سؤال کرده بود و از آنجا که خلق را به شناخت حقیقت و کنه وجود حق تعالی راهی نیست بلکه آنان او را به اوصافش می شناسند پس موسی عليه السلام در پاسخ وی به بیان جلوه ای از حقیقت قدرت عظیم جل جلاله پرداخت و به خلقت آسمان و زمین اشاره کرد.

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾

«گفت» فرعون «به اطرافیان» از اشراف و سران قوم «آیا نمی شنوید» سخن موسی عليه السلام را؟ بدین گونه خواست تا آنان را از سخن وی به تعجب برانگیزاند. که این مغالطه‌ای از سوی آن ملعون بود.

قَالَ رَبُّكُمْ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾

موسی دوباره «گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشیتان است» پس موسی عليه السلام برایشان روشن کرد که فرعون - چنان که ادعا می کند - پروردگار نیست بلکه پرورش یافته است. یعنی: چگونه کسی را پرستش می کنید که او یکی از خود شماست، او نیز چنان که شما آفریده شده‌اید، آفریده شده و برایش آبا و اجدادی بوده است که چون آبا و اجداد شما فنا شده‌اند.

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾

«فرعون گفت: بی گمان رسولی که به سوی شما فرستاده شده، دیوانه است» او با این سخن، می خواست تا اطرافیان را در مغالطه و حیرت و سردرگمی بیفکند، با نشان دادن این موقف که او به آنچه موسی می گوید هیچ اهمیتی قایل نیست و موسی سزاوار ریشخند است. گویی فرعون به اطرافیان می گوید: من از موسی چیزی را می پرسم و او به من پاسخی دیگر می دهد پس او دیوانه است.

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾

«موسی گفت: پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان آنهاست» موسی عليه السلام خود را به دفع آنچه که فرعون به وی از دیوانگی نسبت داد، مشغول نکرد بلکه حجت را پی گرفت و گفت: پروردگار جهانیان همان پروردگار مشرق و مغرب است که احوال و اوضاع آن را - گاهی با نور و گاهی با ظلمت - دگرگون می کند پس او ایجادگر همه

پدیده‌هاست «اگر تعقل کنید» یعنی: ای فرعون! اگر تو و همراهانت از اهل خرد و تعقل هستید، حقیقت همین است که گفتم.

قَالَ لِيْنِ اَتَّخَذْتَ اِلٰهًا غَيْرِيْ لِاجْمَعَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُوْبِيْنَ ﴿٣١﴾

«فرعون گفت: اگر خدایی جز من اختیار کنی، قطعاً تو را از جمله زندانیان خواهم کرد» بدین‌گونه بود که چون آن ملعون در آوردن دلیل مغلوب شد، برای مجبور کردن موسی عليه السلام به ترک رسالتش و فریب قوم خود، شیوه تهدید و اعمال زور و زنجیر را در پیش گرفت.

قَالَ اَوْلُوْ جِسْمِكَ بِنَتِيْ مُبِيْنٍ ﴿٣٠﴾

«موسی گفت: هرچند برای تو چیزی آشکار هم بیاورم؟» یعنی: اگر هم برای تو چیزی بیاورم که راستگویی من با آن آشکار شود و با مشاهده آن صحت ادعای من به اثبات رسد - که عبارت از معجزه در هم کوبنده من است - آیا باز هم مرا زندانی خواهی کرد؟.

قَالَ فَاْتِ بِهٖ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿٣١﴾

«فرعون گفت: اگر از راست‌گویانی» در ادعایت «آن» چیز آشکار «را بیاور».

فَاَلْقَى عَصَاهُ فَاِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِيْنٌ ﴿٣٢﴾

«پس موسی عصایش را افکند و بناگاه آن اژدهایی نمایان شد» یعنی: آن عصا اژدهایی واقعی شد، بی آن‌که پدیده‌ای خیالی در میان باشد.

امام رازی صاحب تفسیر کبیر می‌گوید: «چون عصا به اژدها تبدیل شد، به اندازه یک مایل به آسمان جهید، سپس رو به سوی فرعون فرود آمد در حالی که به موسی عليه السلام می‌گفت: ای موسی! هر چه می‌خواهی به من فرمان بده! و فرعون التماس کنان می‌گفت: ای موسی! به نام کسی که تو را به رسالت فرستاده است از تو می‌خواهم که او

را بازداری و اجازه ندهی که به من حمله کند. سپس موسی علیه السلام آن را گرفت و مجدداً به عصا تبدیل شد».

وَزَعَّ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ ﴿٣٣﴾

«و دستش را از گریانش بیرون آورد و به ناگاه آن برای تماشاگران سپید و درخشان پدیدار شد» یعنی: دست موسی علیه السلام برخلاف هیأت ظاهری پوست و گوشت و استخوان، از چنان شعاع و پرتو درخشانی برخوردار گشت که دیدگان را خیره و افق را نورانی گردانید.

قَالَ لِلْمَلَآئِكَةِ إِنَّا نَحْنُ الْمُغْتَابُونَ ﴿٣٤﴾

«فرعون به سرانی که پیرامونش بودند گفت: بی‌گمان این مرد، جادوگری بسیار داناست» به این ترتیب، فرعون خواست تا این ذهنیت را در اطرافیانش القا کند که آنچه موسی علیه السلام آورده، از باب سحر و جادوست، نه از باب معجزه. سپس به تحریک آنان پرداخت و گفت:

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿٣٥﴾

«می‌خواهد با جادوی خود شمارا از سرزمیتان بیرون کند، اکنون چه رأی می‌دهید» رأی شما و نظر شما درباره او چیست؟ بدین‌گونه بود که درخشش و سلطه معجزه موسی علیه السلام، فرعون را چنان تحت تأثیر خویش درآورد که ادعای پروردگاری را فراموش نموده و دست یاری به‌سوی قوم خویش دراز کرد تا نظر آنان را جلب و دوستی و پشتیبانی آنان را به‌سوی خود بکشانند زیرا با درخشش معجزه موسی علیه السلام، ربوبیت ادعایی وی در شرف زوال و اضمحلال قرار گرفته بود و گرنه او شأن و جایگاه خود را بسیار فراتر از آن می‌دید و کبر و خودبزرگبینی وی بیشتر از آن بود که سران قومش را به گونه‌ای مخاطب گرداند که او را در جایگاه فردی از خودشان تنزل

می‌دهد در حالی که او پیش از این، مدعی الوهیتشان بود و آنان نیز این الوهیت را برایش به رسمیت شناخته و بر آن گردن نهاده بودند.

قَالُوا أَرْجَاهُ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الدَّابِّ حَشِيرِينَ ﴿٣٦﴾ يَا تَوَكُّبِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ﴿٣٧﴾

«گفتند» سران قوم فرعون «او و برادرش را باز دار» یعنی: کارشان را به تأخیرانداز و آنان را بی‌درنگ به قتل نرسان «و گردآورندگان را به شهرها بفرست» یعنی مأموران و نیروهای انتظامی‌ای که مردم را گرد می‌آورند، به اطراف و اکناف قلمرو حاکمیت بفرست «تا هر جادوگر ماهری را به حضورت بیاورند» سحار: کسی است که در شناخت فن سحر و جادو بسیار ماهر و برازنده است.

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتٍ يَوْمَ مَعْلُومٍ ﴿٣٨﴾

«پس جادوگران برای میقات روزی معین گردآوری شدند» آن روز، روز «زینت»، یعنی روز عیدشان بود. میقات: بر میعاد زمانی و موعد مکانی هر دو اطلاق می‌شود.

وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾

«و به توده مردم گفته شد: آیا شما هم جمع خواهید شد؟» این تعبیر گویای تشویق و برانگیختن مردم بر اجتماع در آن میعاد بود تا آنچه را که میان موسی عليه السلام و جادوگران روی می‌دهد و این که سرانجام غلبه با چه کسی خواهد بود، مشاهده کنند. فراخوانی مردم، نشان از اطمینان فرعون بر غلبه علیه موسی عليه السلام داشت زیرا او می‌خواست موسی عليه السلام در محضر اجتماع مردم مغلوب گردد تا احدی از آنان درخفا به او ایمان نیاورد. از سویی این رویداد، سخت مورد علاقه موسی عليه السلام نیز بود زیرا او می‌دانست که حجت خداوند جل جلاله قطعاً غالب و حجت کافران محکوم و مغلوب است. پس این خود از عنایات خداوند جل جلاله بود که خواست تا به دست خود دشمن، دعوت موسی عليه السلام را در میان توده‌های مردم نمایان و آن را در انظار همگان غالب و مسلط گردانیده و

مردم مصر و بنی اسرائیل را همگی به آن آشنا سازد و حقانیت آن را در میدان برهان به رأی العین بر آنان هویدا گرداند.

لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحْرَةَ إِن كَانُوا هُمْ الْغَالِبِينَ ﴿٤٠﴾

«باشد که اگر جادوگران پیروز شدند، از آنان پیروی کنیم» در دینشان. به این ترتیب بود که کسان فرعون در میان مردم چنین وانمود کردند که گویی آنان بی طرفند، با این هدف که خرد قوم خویش را سبک کرده و به بازی بگیرند درحالی که منظورشان پیروی از جادوگران نه بلکه بیرون کردن موسی علیه السلام از مقام رهبری و مسند پیامبری بود.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿٤١﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ

﴿٤٢﴾

«پس چون جادوگران آمدند» پیش فرعون «به فرعون گفتند: آیا ما را پاداشی خواهد بود» از مال یا جاه و مقام «اگر پیروز شویم» بر موسی علیه السلام؟
که فرعون با این خواسته آنان موافقت کرد و «گفت: آری و بی گمان شما در آن صورت از مقربان خواهید بود» یعنی: شما نه تنها در آن صورت پاداش دارید بلکه افزون بر آن مورد عنایت من نیز قرار خواهید گرفت به طوری که از مقربان بارگام خواهید شد. بدین گونه بود که فرعون آنان را به وعده منصب و مقام فریفت.

قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿٤٣﴾

«موسی به آنان» یعنی: به جادوگران «گفت: آنچه را که افکنده هستید، بیفکنید» از سحر و جادو. بدین سان بود که موسی علیه السلام خواست تا از موضع قدرت، با حجت و معجزه خویش سرکوب و مقهورشان گرداند و برآنان نمایان سازد که معجزه‌ای که او به همراه آورده، از جنس چیزهایی نیست که آنان بتوانند با آن معارضه کنند، از این روی نوبت تقدم با آنهاست که هر چه در توان دارند بکنند سپس آماده میدان او باشند.

فَالْقَوْمَ جِبَاهَتَهُمْ وَعَصِيَّتَهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّتِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾

«پس ریسمانها و چوبدستی‌هایشان را انداختند و» در هنگام انداختن آنها «گفتند: به عزت فرعون که ما حتما پیروزیم» یعنی ما به سبب عزت فرعون پیروز می‌شویم. یا سوگند به عزت فرعون که ما پیروز می‌شویم. مراد از عزت: جاه و جلال و عظمت است.

فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿٤٥﴾

«پس موسی عصایش را افکند و به ناگاه بر ساخته‌هایشان را فروبلعید» یعنی: عصای اژدها پیکر وی جادویی را که از فریب و خیال‌افگنی - با بیرون آوردن یک چیز از صورت حقیقی آن در ظاهر امر نه در حقیقت حال - ساخته بودند، فروبلعید.

فَأَلْفَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ ﴿٤٦﴾

«پس جادوگران به سجده در افکنده شدند» یعنی: چون جادوگران حقیقت را مشاهده کردند، دانستند که آن معجزه از آفرینش صانع حکیم است، نه از صنع بشر و از تردستی‌های جادوگران پس به خدای عزوجل ایمان آورده و برایش به سجده درافتادند و دعوت موسی عليه السلام را اجابت گفته و نبوت او را پذیرفتند. و سرعت سجده آنان چنان بود که گویی بناگاه فروافکنده شدند.

قَالُوا يَا مَرْيَمُ الْقَائِمِينَ ﴿٤٧﴾ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿٤٨﴾

«گفتند: به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم» و از آنجا که فرعون نیز مدعی این پروردگاری بود، برای دفع هرگونه شبهه‌ای افزودند: «پروردگار موسی و هارون» اعلام این امر که فرعون پروردگار نیست بلکه پروردگار حقیقی همانا پروردگار موسی و هارون عليه السلام است که پروردگار همه عالمیان و از جمله پروردگار خود فرعون نیز هست، سرزنش و سرکوفت محکمی از سوی جادوگران به فرعون بود.

قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرِكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأُزْجِلَكُم مِّنْ خَلْفِكُمْ وَأَصْلَبَنَكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾

«گفت» فرعون «پیش از آن که به شما اجازه دهم» یعنی: آیا بی اجازه من «به او ایمان آوردید؟».

سپس برای این که جادوگرانی را که ایمان آورده بودند به مغالطه اندازد و برای این که مردم را به شک و گمان درافکند، گفت: کار موسی نیز سحری از جنس سحر شماس است «بی گمان او همان بزرگ شماس است که به شما جادو آموخته است» اعتراف فرعون به این که موسی عليه السلام بزرگ آنان است، با آن که او دوست نداشت به چیزی اعتراف کند که شأن موسی عليه السلام را با آن بالا ببرد، برای این بود که همه کسانی که در صحنه رویارویی موسی عليه السلام با جادوگران حاضر بودند، به این حقیقت پی برده بودند که آنچه موسی عليه السلام آورده است، درخشان تر و قوی تر از آن چیزی است که جادوگران به میان افکنده اند پس با این سخن خواست تا در اذهان مردم این شک و شبهه را درافکند که: این صحنه ای را که شما مشاهده کردید، هرچند با برتری و غلبه موسی بر جادوگران به پایان آمد اما این خود؛ کار استاد خودشان بود و آنان این فن را از خود وی آموخته بودند پس گمان نبرید که کار موسی عليه السلام کاری است که بشر بر آن قادر نیست، یا این کار وی از فعل پروردگاری است که او به سوی فرامی خواند «به زودی خواهید دانست. حتما دستها و پاهایتان را در خلاف جهت همدیگر خواهم برید» یعنی دست راست را با پای چپ، یا عکس آن «سپس همگی تان را به دار خواهم آویخت» به صلیب کشیدن یا به دار آویختن، همان حلق آویز کردن تا مرگ است. فرعون خواست تا ساحران را بر شاخه های درختان خرما به دار کشد تا این عمل، شکنجه شدیدتری برایشان باشد و در انظار مردم بیشتر خوارشان گرداند.

قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾

«جادوگران گفتند: باکی نیست، ما به سوی پروردگار خود باز می گردیم» یعنی: در آنچه که از عذاب دنیا به ما می رسد، بر ما هیچ باک و زیانی نیست زیرا این عذاب

درگذر است و برطرف می‌شود و ما بعد از آن به‌سوی پروردگاران باز می‌گردیم و او برای ما - با ایمان به حق، پایداریمان بر شکنجه‌ات، ثباتمان بر توحید و بیزاری از کفر - از نعمتهای همیشگی خویش چنان می‌بخشد که آن را حد و وصفی نیست.

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَتَنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾

«ما امیدواریم که پروردگاران گناهانمان را از آن روی که نخستین ایمان‌آوردگان بوده‌ایم، بیامرزد».

سرانجام فرعون همگی آنان را کشت. که تفصیل داستان در سوره «اعراف» گذشت.

﴿ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكَ مُتَّبَعُونَ ﴿٥٢﴾

«و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه ببر» بعد از آن که موسی عليه السلام سالها در مصر باقی ماند و دعوت وی جز بر عناد و استکبار فرعونیان نیفزود، خداوند متعال به وی فرمان داد که بنی‌اسرائیل را شبانه از مصر حرکت دهد «زیرا شما مورد تعقیب قرار خواهید گرفت» یعنی: فرعون و قومش شما را تعقیب می‌کنند تا شما را از راه بازگردانند. حق تعالی بنی‌اسرائیل را بندگان خود نامید زیرا آنان به موسی عليه السلام و رسالت وی ایمان آورده بودند. براساس قول جمعی از مفسران، موسی عليه السلام شبانگاه در هنگام طلوع ماه حرکت کرد. نقل است که موسی عليه السلام تابوت یوسف عليه السلام را نیز از قبر وی بیرون آورد و با خود برد زیرا یوسف عليه السلام خود وصیت کرده بود که چون بنی‌اسرائیل از مصر می‌رفتند، نعش او را نیز با خود به فلسطین ببرند. نقل است که مدت اقامت بنی‌اسرائیل در مصر، (۴۳۰) سال بود و شب بیرون شدنشان از مصر، برای همیشه نزد آنان شب عید است که آن را «عیدفصح» می‌نامند.

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٥٣﴾

«آن‌گاه فرعون گردآورندگان را به شهرها فرستاد» یعنی هنگامی که خبر به‌راه افتادن بنی‌اسرائیل و خروجشان از مصر به فرعون رسید، او دستور بسیج عمومی داد. به قولی: هزار شهر و دوازده هزار قریه تحت حاکمیت فرعون قرار داشت.

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿٥٤﴾

فرعون گفت: «بی‌گمان اینان» یعنی بنی‌اسرائیل «گروهی اندکند» او با این سخنش می‌خواست تا از شأن و ارزش بنی‌اسرائیل در نزد قومش کاسته و از میان برداشتنشان را ساده و آسان جلوه دهد. به قولی: بنی‌اسرائیل جمعا ششصد و هفتاد هزار تن بودند و سپاه فرعون در حدود یک میلیون و پانصد هزار تن. اما این عدد به اثبات نرسیده و گویا از مبالغه‌های بنی‌اسرائیل است.

وَأَنبَأَهُمُ الْمَلَأُ الْأَعْيُنَ ﴿٥٥﴾

فرعون افزود: «و به راستی آنان ما را بر سر خشم آورده‌اند» که بی‌اجازه ما از مصر بیرون رفته‌اند.

وَأِنَّا لَجَمِيعٌ حَادِرُونَ ﴿٥٦﴾

«و ما انبوهی حاذر هستیم» حاذر: آماده و بیدار. گویی او تمام پیروان خویش را فرمان داد تا با حرکت بنی‌اسرائیل به حال آماده باش قرار گیرند و برای ناکام کردن این حرکت، همه بسیج شوند.

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعَيْوُنٍ ﴿٥٧﴾ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٥٨﴾

«سرانجام ما آنان را از باغستانها و چشمه‌سارها و گنجینه‌ها و جایگاههای پرناز و نعمت بیرون کردیم» یعنی: فرعون و لشکریانش را از سرزمین مصر که پر

از باغستانها، چشمه سارها و گنجینه‌ها بود بیرون راندیم. مقام کریم: منازل و خانه‌های نیکو و به قولی: مجالس رؤسا و امراء است.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾

«چنین بود» خواست و اراده ما «و آنها را به بنی اسرائیل به میراث دادیم» در زمان سلیمان عليه السلام و بعضی از شاهان دیگر بنی اسرائیل. یا مراد زیوراتی است که بنی اسرائیل در شب بیرون آمدن از مصر از قبطیان به عاریت گرفتند. آیه کریمه احتمال این و آن - هر دو - را دارد.

فَاتَّبَعُوهُمْ مَشْرِيقًا ﴿٦٠﴾

«پس هنگام برآمدن خورشید آنها را تعقیب کردند» یعنی: فرعون و فرعونیان که به تعقیب بنی اسرائیل بیرون رفته بودند، به هنگام برآمدن خورشید به آنان رسیدند. به قولی معنی این است: فرعونیان درحالی که تعقیب بنی اسرائیل شتافتند که حرکت آنها به سمت مشرق بود.

فَلَمَّا تَرَاهُ الْجَمْعَانِ قَالِ اصْحَبِ مُوسَىٰ إِنَّهُ لَمَذْكُونٌ ﴿٦١﴾

«و چون دو گروه همدیگر را دیدند» یعنی در معرض دید همدیگر قرار گرفتند، به گونه‌ای که این گروه، گروه دیگر را می‌دید «یاران موسی گفتند، بی گمان ما گیر افتادیم» یعنی: به زودی سپاه فرعون به ما می‌رسند و ما تاب‌وتوان رویارویی با آنها را نداریم، آنها پشت سر ما هستند و دریا هم پیش روی ما.

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٣﴾

«گفت» موسی عليه السلام «چنین نیست» ای قوم من! از سوءظن نسبت به خداوند عز وجل دست بر دارید، آنها قطعاً به شما نمی‌رسند «زیرا پروردگارم با من است» با یاری ورهمنونی خویش «و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد» به راه نجات.

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿٦٤﴾

«پس به موسی وحی کردیم که با عصایت بر دریا بزن» آن دریا بنابر قول راجح، دریای سرخ (بحراحمر) بود «آن‌گاه دریا از هم شکافت» یعنی: موسی عصایش را بر دریا زد و دریا از هم شکافت، به طوری که بستر آن خشک و نمایان گشت چنان‌که ممکن بود پیاده از آن گذر کرد. به قولی: دریا - به تعداد قبایل (اسباط) قوم موسی عليه السلام - دوازده پاره شد «پس هر پاره‌ای از آن» فرق: قطعه و پاره‌ای از دریاست «همچون کوهی بزرگ بود» که از جانب راست و چپ راه‌ها، به سوی بالا قرار گرفته بود.

وَأَرْسَلْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ ﴿٦٥﴾

«و دیگران را بدانجا نزدیک گردانیدیم» یعنی: فرعون و فرعونیان را به سوی دریا نزدیک کردیم.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٦٦﴾

«و موسی و همراهانش را همگی نجات دادیم» با گشودن راههایی برای عبورشان از کف دریا و دادن امکان گذر از پهنای دریا به ایشان.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخَرِينَ ﴿٦٧﴾

«آن‌گاه دیگران را غرق کردیم» یعنی: فرعون و قومش را با به هم آوردن دریا بر آنان، غرق کردیم زیرا آنها برای دنبال کردن موسی عليه السلام و قومش به دریا درآمدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾

«بی‌گمان در این» رویدادی که ذکر شد از آغاز داستان موسی و فرعون تا پایان یافتن آن به چنین پایانی عبرت‌انگیز «نشانه‌ای است» بزرگ بر قدرت عظیم و خیره‌کننده حق تعالی «و بیشترشان مؤمن نبودند» یعنی: بیشتر این گروهی که با فرعون بودند، مؤمن نبودند زیرا جز اندکی از آنان - مانند آسیه زن فرعون - ایمان نیاورده بودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦٨﴾

«و قطعاً پروردگارت عزیز رحیم است» یعنی: از دشمنان خویش انتقام‌گیرنده و به دوستان خویش مهربان است.

وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبَأٌ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾

«و خبر ابراهیم را برایشان» یعنی بر امت خویش «بخوان» ای محمد ﷺ! زیرا او خلیل خدا ﷺ و امام حنفاء است پس شایسته است که داستان وی برای این امت خوانده شود تا در اخلاص و توکل و عبادت و بیزاری از شرک، به وی اقتدا کنند.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٧٠﴾

«آن‌گاه که» ابراهیم عليه السلام «به پدرش و قومش گفت، شما چه می‌پرستید؟» ابراهیم عليه السلام می‌دانست که آنها بتان را می‌پرستند ولی خواست تا آنان را با حجت ملزم گرداند.

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَظِيمِينَ ﴿٧١﴾

«گفتند: بتانی را می‌پرستیم و پیوسته برای آنها معتکفیم» یعنی: پیوسته و به استمرار - نه فقط در وقت و میعاد معین - بر عبادت آنها پایدار و ملازمیم. اعتکاف برای بتان: اقامت ورزیدن بر عبادت آنهاست.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ﴿٧٢﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام به قومش «آیا وقتی آنها را به پرستش می‌خوانید، ندای شما را می‌شنوند؟».

أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿٧٣﴾

«یا به شما سودی می‌بخشند» به وجهی از وجوه سودرسانی «یا زیانی می‌رسانند؟» چنانچه پرستش آنها را ترک کنید؟! پس اگر چنین نیست و آنها نه می‌شنوند و نه سود و زیانی می‌رسانند، دیگر برای عبادت آنها چه دلیل و توجیهی وجود دارد.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٧٤﴾

«گفتند: نه» هیچ یک از اینها نیست؛ نه بتان ندای ما را می‌شنوند، نه به ما سودی می‌بخشند و نه زیانی می‌رسانند «بلکه نیاکانمان را یافتیم که چنین می‌کردند» و ما هم از آنها تقلید کرده‌ایم. بدین‌گونه بود که قومش هیچ پاسخ دیگری برای توجیه پرستش آنها نیافتند، جز این که تقلید محض را انگیزه کار خود معرفی کرده و اقرار کنند به این که بتان چنان عاجز و ناتوانند که نه می‌توانند سود و زیانی برسانند، نه می‌شنوند و نه می‌بینند.

قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٧٥﴾ أَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ ﴿٧٦﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام در رد این تقلید کورکورانه آنان «آیا در آنچه شما و نیاکان پیشیتان می‌پرستیده‌اید، تأمل کرده‌اید؟».

فَأْتِهِمْ عِدُوٌّ لِّيَ إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٧﴾

«بدانید که آنها دشمن من‌اند» یعنی: بتان دشمنان من‌اند و من در زندگی خود دشمنی با آنها را راه و روش خویش قرار داده‌ام، با آنها دشمنی می‌ورزم تا پرستش آنها را از

روی زمین ریشه‌کن کنم و هیچ باکی هم از آنها ندارم «جز پروردگار عالمیان» یعنی: لیکن پروردگار عالمیان دشمن من نیست بلکه او در دنیا و آخرت دوست و سرور من است. بدین‌سان، پاسخ ابراهیم علیه السلام هم عاطفی و هم عقلی بود در حالی که پاسخ مشرکان صرفاً پاسخی عاطفی بود. و از آنجا که پاسخ ابراهیم علیه السلام حاوی اعلان این حقیقت بود که خدای عزوجل پروردگارش می‌باشد بنابراین، به شناساندن او آغاز کرد و گفت:

أَلَدِّي خَلَقَنِي فَهُوَ رَبِّي ۖ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾

«همان کسی که مرا آفریده است و همو مرا هدایت می‌کند» به‌سوی مصالح و منافع دین و دنیا. به این ترتیب، ابراهیم خلیل علیه السلام پروردگارش را به اوصافی وصف کرد که او به‌خاطر آنها سزاوار پرستش است زیرا آفرینش، هدایت‌کردن، روزی‌دادن، دفع بیماری، جلب شفا، میراندن، زنده کردن و آمرزیدن - که آیات بعدی بر آنها صراحت دارند - همه، نعمت‌هایی هستند که شکر منعم را با تمام انواع شکر - که بلندترین و سزاوارترین آن نیایش و پرستش است - می‌طلبند، چنانچه می‌فرماید: «و همان کسی که به من خوراک می‌دهد و سیرابم می‌گرداند» با رام کردن اسباب آسمانی و زمینی برای من.

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿٨١﴾

«و چون بیمار شوم همو مرا شفا می‌دهد» و جز او کسی بر شفا دادنم قادر نیست «و آن کس که مرا می‌میراند و سپس زنده‌ام می‌گرداند» و جز او کسی قادر بر این کار نیست. ابراهیم علیه السلام فقط بیماری را به خود نسبت داد نه دیگر افعال ذکرشده را، از روی رعایت ادب با پروردگار خویش و الا بیماری و غیر آن همه از جانب خدای سبحان است.

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿٨٢﴾

«و آن کس که امیدوارم در روز جزا خطایم را بر من ببخشاید» حاصل و خلاصه پیام ابراهیم علیه السلام در این بیان شیوا و حجت روشن وی این است که: فقط آفریننده، بخشنده و اداره کننده این پدیده‌ها و نعمت‌هاست که شایسته پرستش می‌باشد، نه غیر وی.

مجاهد می‌گوید: «مراد ابراهیم علیه السلام از خطایش، سه مورد ذیل بود: اول این که او در پاسخ این سؤال بت پرستان که بتان را چه کسی خرد کرده است؟ گفته بود: ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾: (بلکه این کار بت بزرگ است) در حالی که بت شکن خود او بود.

دوم این که او به قومش در توجیه عدم بیرون رفتن با آنان به مراسم عیدشان و دنبال کشیدن خود برای شکستن بتان گفته بود: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾: (من بیمارم) در حالی که بیمار نبود.

سوم این که او به حاکم ستمگر که قصد تجاوز به ساره همسرش را داشت، گفته بود: (ساره خواهر من است).

حسن افزوده است: و این سخن وی درباره ستاره که گفته بود: ﴿هَذَا رَبِّي﴾: (این پروردگار من است) نیز از آن جمله است.

زجاج می‌گوید: «پیامبران علیهم السلام بشرند و جایز است که از آنان گناه سرزند، مگر از آنان گناه کبیره سر نمی‌زند زیرا آنان از ارتکاب گناه کبیره معصوم اند». هرچند که سخنان ابراهیم علیه السلام از «معارضض» بود، یا در مقام محاجه گفته شده بود لذا هدف وی دروغ گویی نبود.

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿٨٣﴾

«پروردگارا! به من حکم ببخش» مراد از حکم: دانش و فهم است. به قولی: نبوت و رسالت است. به قولی دیگر: شناخت حدود الله جل جلاله، احکام و غیر این از معارف است

«و مرا به صالحان ملحق فرمای» یعنی: مرا به پیامبران قبل از من در بهشت ملحق گردان.

در حدیث شریف آمده است: «اللهم أحيينا مسلمين وأماتنا مسلمين وألحقنا بالصالحين، غير خزايا ولا مبديلين: بارالها! ما را مسلمان زنده بدار و مسلمان بمیران و ما را به شایستگان ملحق گردان، بی آن که خوارمان کرده باشی یا از کسانی که دین خود را دگرگون کرده اند».

وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ﴿٨٤﴾

«و برای من در میان آیندگان آوازه نیکو گذار» یعنی: برای من در میان آیندگانی که بعد از من تا روز قیامت می آیند، نام و آوازه نیکو قرار ده. خدای سبحان این نام و آوازه نیکو را برای ابراهیم عليه السلام قرار داد زیرا تمام امتها و همه اهل ادیان در همه نسلها و عصرها به او افتخار می کنند و او را گرامی و بزرگ می دارند.

وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ﴿٨٥﴾

«و مرا از وارثان بهشت پرناز و نعمت گردان» یعنی: از کسانی که جاودانه به آن وارد می شوند.

وَأَغْفِرْ لِي يَا إِلَهَ كَانٍ مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٨٦﴾

«و بر پدرم بیامرزد زیرا او از گمراهان بود» ابراهیم عليه السلام در آغاز امر برای پدرش آمرزش خواست اما چون برایش معلوم شد که او دشمن خدا جل جلاله است، از وی بیزارى جست.

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ ﴿٨٧﴾

«و مرا در روزی که مردم برانگیخته می شوند، رسوا نکن» یعنی: مرا در ملا و محضر مردم در روز محشر - با بازخواست و مجازاتم - رسوا نکن. یا مرا در روز قیامت

عذاب نکن. در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر آن از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ابراهیم در روز قیامت با پدرش آزر در حالی ملاقات می کند که بر چهره آزر گردوغباری نشسته است. سپس به وی می گوید: پدر! آیا به تو نگفته بودم که از من نافرمانی نکن؟ پدرش می گوید: اینک امروز از تو نافرمانی نمی کنم! در این هنگام ابراهیم علیه السلام [مناجات کنان] می گوید: پروردگارا! تو به من وعده دادی که در روز رستاخیز رسوایم نسازی پس کدام رسوایی از این رسوایی پدرم بیشتر است؟ خداوند جل جلاله می فرماید: همانا من بهشت را بر کافران حرام کرده ام، سپس می فرماید: ای ابراهیم! بنگر که در زیر پاهای تو چیست؟ ابراهیم علیه السلام به زیر پای خویش می نگرند، بناگاه می بیند که در زیر پایش کفتار نر گندیده و آلوده ای است آن گاه چهار دست و پای آن کفتار گرفته می شود و در آتش افکنده می شود». گویی خداوند متعال آزر را به صورت کفتاری درمی آورد.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾

«روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی دهد» یعنی مال و فرزندان شخص نمی توانند وی را در روز قیامت از عذاب خداوند جل جلاله نگاه دارند.

إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾

«مگر کسی که دلی پاک و پیراسته» از کفر، نفاق و بقیه امراض باطنی «به نزد خدا بیاورد» یعنی: مال و نزدیکان شخص نزد خداوند جل جلاله به انسان سودی نمی رسانند بلکه آنچه که به وی سود می رساند، سلامت قلب وی است. قلب سلیم: یعنی قلب صحیح و سالم، همانا قلب مؤمن است زیرا قلب کافر و منافق بیمار است. با این دعا، دعاهای ابراهیم علیه السلام به پایان رسید.

وَأَزَلَّتْ الْجَنَّةُ لِلْمُنْفِقِينَ ﴿٩٠﴾

«و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده می شود» تا به آن وارد شوند.

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴿٩١﴾

«و دوزخ برای گمراهان نمایان گردانیده می‌شود» یعنی: چنان آشکار و نمایان گردانیده می‌شود که نزدیک است شعله‌هایش آنان را فراگیرد. بدین‌گونه است که خداوند عز وجل بهشت را برای مؤمنان آشکار و نزدیک می‌گرداند؛ قبل از آن‌که به آن‌داخل شوند و دوزخ را برای کفار، قبل از آن‌که به آن درآیند تا غم و اندوه کفار سخت‌تر شده و شادی و مسرت مؤمنان مضاعف گردد.

وَقِيلَ لَهُمْ إِنَّمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٩٢﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْصُرُونَ ﴿٩٣﴾

«و به آنان گفته می‌شود» یعنی: به اهل دوزخ، از باب سرزنش و سرکوب: «آنچه جز خدا می‌پرستیدید کجایند؟ آیا شما را یاری می‌کنند، یا خود یاری می‌بینند؟» قطعاً پاسخ منفی است.

فَكُنِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ﴿٩٤﴾

«آن‌گاه آنان و گمراهان در آن سرنگون افکنده می‌شوند» یعنی: معبودان باطل و گمراهان پرستشگرشان، همه بر روی یک‌دیگر با سر در دوزخ افکنده می‌شوند.

وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ﴿٩٥﴾

«و نیز همه سپاهیان ابلیس» یعنی: شیطانهای ابلیس و پیروان انسی و جنی وی که مردم را گمراه می‌کردند نیز همگی در دوزخ سرنگون افکنده می‌شوند. به‌قولی: مراد از (جنود ابلیس) نسل و تبار وی‌اند. به‌قولی دیگر: مراد هر کسی است که به‌سوی پرستش بتان دعوت می‌کند. آری! همگی آنان به دوزخ درافکنده می‌شوند.

قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿٩٦﴾ تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾

«آنان در حالی که در آنجا با یکدیگر ستیزه می‌کنند، می‌گویند: سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم» یعنی: در روز قیامت پرستشگران باطل با معبودان خود به دشمنی و ستیزه برخاسته و بر آنان برمی‌شورند، بعد از آن‌که در دنیا در محبت آنان فنا شده بودند و در پیروی از آنان سر از پا نمی‌شناختند و بر هر کسی که با آنان در این راه باطل معارضه می‌کرد، به مبارزه برخاسته و به مجازاتشان اقدام می‌کردند چنان‌که قوم ابراهیم علیه السلام با وی چنین کردند. لیکن در قیامت وضع دگرگون می‌شود و پرستشگران با معبودان باطل خود به ستیزه برخاسته و بر گمراهی خود تأکید می‌کنند و می‌گویند: ما آشکارا در گمراهی بوده‌ایم.

إِذْ سُورِئِكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾

آری! سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم «آن‌گاه که شما» معبودان باطل «را با پروردگار عالمان برابر می‌کردیم» و شما را مانند او مورد پرستش قرار می‌دادیم.

وَمَا أَضَلْنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ﴿٩٩﴾

آن‌گاه می‌افزایند: «و جز مجرمان» از شیطانهای انسی و جنی‌ای که با خدای یکتا و لاشریک پرچم مبارزه و دشمنی را برافراشتند «ما را گمراه نکردند».

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ ﴿١٠٠﴾

«پس اکنون هیچ شفיעی نداریم» که برای ما شفاعت کند و ما را از عذابت برهاند چنان‌که مؤمنان به اذن پروردگارشان شفیعان و واسطه‌هایی دارند.

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿١٠١﴾

«و نه هیچ دوست حمیمی» یعنی: دوست صمیمی ای هم نداریم که با ما نزدیکی کرده و یاریمان دهد و ما را از خشم و عذاب پروردگار برهاند. حمیم: دوست نزدیکی است که تو او و او تو را به شدت هر چه تمامتر دوست داشته باشید. در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «همانا شخص بهشتی در بهشت می پرسد: فلان کس و دوست وی در دوزخ چه کار کردند؟ سپس پیوسته [دنبال قضیه را می گیرد و] برای او شفاعت می کند تا سرانجام خداوند متعال شفاعتش را درباره وی می پذیرد پس چون از دوزخ نجات می یابد، مشرکان می گویند: ما لنا من شافعين و لا صديق حميم: اینک نه ما هیچ شفيعی داریم و نه هیچ دوست نزدیکی.»

فَلَوْ أَن لَنَا كَرَّةٌ فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٢﴾

«و ای کاش برای ما یک بار بازگشتی بود» به سوی دنیا «تا از مؤمنان می شدیم» و در قطار آنان درمی آمدیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

«بی گمان در این نشانه ای است» یعنی: در آنچه ذکر شد از داستان ابراهیم علیه السلام، دشمنی دوزخیان با یکدیگر و حسرت خوردنشان بر گمراهی خویش، عبرت و پندی مؤثر است «و بیشترشان مؤمن نبودند» یعنی: بیشتر این گروهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داستان ابراهیم علیه السلام را برایشان می خواند - که قریش و همراهان دینی آنانند - مؤمن نیستند. یا مراد: قوم ابراهیم علیه السلام اند که بیشترشان مؤمن نبودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾

«و در حقیقت پروردگار تو همان عزیز رحیم است» لذا دشمنانش را سرکوب کرده و به دوستانش مهر و محبت می ورزد.

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٠٥﴾

«قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند» چرا فرمود: (پیامبران را)؟ در حالی که آنان فقط پیامبر خویش نوح عليه السلام را تکذیب کردند نه همه پیامبران را؟ بدان جهت که آنان منکر بعثت تمام پیامبران عليهم السلام بودند. یا این که تکذیب یک پیامبر در حکم تکذیب همه ایشان است.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٠٦﴾

«چون برادرشان نوح به آنان گفت» یعنی: نوح برادرشان در قبیله و نسب بود نه برادرشان در دین زیرا آنان و نوح عليه السلام از نظر دینی در دو جهت مخالف با هم قرار داشتند. آری! نوح عليه السلام به آنان گفت: «آیا پروا نمی‌دارید» از خدای سبحان تا پرستش بتان را ترک کرده و به ندای پیامبری که به سوی شما فرستاده شده است لبیک بگویید؟

ملاحظه می‌کنیم که در داستانهای نوح، هود، صالح، لوط و شعیب عليهم السلام ندای پیامبران به اقوام و امتهایشان همه این بود: (آلا تتقون: آیا تقوی پیشه نمی‌کنید و پروا نمی‌دارید؟). البته این امر دلیل بر آن است که هدف اساسی دعوت تمام پیامبران عليهم السلام، همانا رسانیدن مردم به سر منزل تقوا بوده است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٠٧﴾

«من برای شما رسولی هستم» از جانب خداوند جل جلاله که در آنچه به شما از جانب حق تعالی ابلاغ می‌کنم «امین» و مورد اعتماد هستم. شایان ذکر است که قوم نوح عليهم السلام به امانتداری و راستگویی وی واقف بودند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٠٨﴾

«پس از خدا پروا کنید و از من اطاعت نمایید» یعنی: طاعت خداوند جل جلاله را سپری در برابر عذاب وی قرار دهید و از من در اوامری که از سوی خداوند جل جلاله شما را بدان امر

می‌کنم فرمان برید؛ مانند ایمان آوردن به وی، ترک شرک، انجام دادن فرایض و برنامه‌های دینی.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٩﴾

«و بر این، اجری از شما طلب نمی‌کنم» یعنی: بر تبلیغ این رسالت، از شما مزدی نمی‌طلبم و در این مزد طمع نمی‌بندم، با وجود منفعت بزرگی که تبلیغ این رسالت برای شما دارد «پاداش من جز بر عهده پروردگار عالمیان نیست» پس من پاداش دعوت خود را از حق تعالی می‌طلبم زیرا هموست که مرا به ابلاغ رسالت، مکلف گردانیده است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿٢٠﴾

«پس، از خدا پروا بدارید و از من اطاعت کنید» نوح عليه السلام این جمله را بدان جهت تکرار کرد تا این معنی را در نهادشان پایدار سازد. ملاحظه می‌کنیم که نوح عليه السلام برای هر یک از دو درخواست خود به سوی تقوا، علتی ذکر کرد؛ چنان‌که در اول گفت: چون بر امانت‌داری‌ام آگاهید پس تقوا پیشه کنید و در دومین درخواست خود گفت: چون دانستید که از شما مزدی نمی‌طلبم پس تقوا پیشه کنید.

﴿ قَالُوا أَنْزِلْ لَنَا آيَاتًا مِنْ رَبِّكَ وَأَتَّبِعَكَ الْأَرْضُونَ ﴾ ﴿٢١﴾

«گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم حال آن‌که فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟» یعنی: چگونه از تو پیروی کنیم و به تو ایمان بیاوریم، حال آن‌که فرومایگانی که از کمترین مال و جاه برخوردارند، از تو پیروی کرده‌اند؟ رذاله: خست و ذلت است. آری! قوم نوح عليه السلام از آن روی پیروانش را پست و فرومایه شمردند که ایشان سرمایه و مقام و شرف ظاهری کمتری داشتند. یا بدان‌جهت که ایشان نسب عالی نداشتند. به‌قولی: پیروان نوح عليه السلام متشکل از صاحبان حرفه‌ها و مشاغل پایین و فرومایه بودند.

پس حاصل معنی این است: نه به تو ایمان می آوریم، نه از تو پیروی می کنیم و نه در کار ایمان به فرومایگان اقتدا می نماییم.

قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٣﴾

«نوح گفت: من از کارشان چه آگاهی ای دارم؟» یعنی: مرا با شغل و حرفه آنان چه کار که از آن آگاه باشم؟ من مکلف به آن نیستم که از کارها و مشاغل آنان آگاه شوم بلکه فقط مکلفم که آنان را به سوی ایمان فراخوانم و به ایمانشان بها دهم و آن را معتبر بشناسم، نه به حرفه ها و مشاغل و فقر و غنایشان چراکه این امور در میزان ایمان، هیچ قدر و قیمتی ندارند.

إِنْ حَسَابِهِمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿١١٣﴾

«حساب آنان جز بر پروردگارم نیست، اگر در می یابید» یعنی: تفتیش و بازرسی و محاسبه ضمایر و اعمالشان فقط بر خدا عَلَّامٌ است و اگر شما از اهل شعور و فهم بودید، این حقیقت را دریافته و آن را باور می کردید. نسفی می گوید: «آن متکبران، پیروان نوح عَلَيْهِ السَّلَام را متهم کردند که در عین فرومایگی، به ایمان هم تظاهر می کنند و در واقع به نوح عَلَيْهِ السَّلَام ایمان ندارند». که نوح عَلَيْهِ السَّلَام پاسخشان را به نحو فوق داد.

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٤﴾

«و من طردکننده مؤمنان نیستم» این پاسخ نوح عَلَيْهِ السَّلَام است به درخواست کفار که باید مؤمنان صاحب مشاغل پست را از خود براند و طرد کند.

إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٥﴾

«من جز هشداردهنده ای آشکار نیستم» یعنی: من فقط هشداردهنده ای هستم که آنچه را خدای سبحان مرا به ابلاغ آن به سوی شما فرمان داده است، به طور واضح و آشکار

برای شما می‌رسانم. یعنی: این مستضعفان نیز از جمله کسانی هستند که من به هشدادانشان مأمور شده‌ام پس چگونه آنان را از خود طرد می‌کنم.

قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهِ يَنْتُحِ بِنُوحٍ لَّيَكُونَ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ﴿١١٦﴾

«گفتند: ای نوح، اگر دست برداری قطعا از جمله سنگسارشدگان خواهی بود» یعنی: اگر از سرزنش دین و دشنام‌دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برداری، از جمله سنگسارشدگان خواهی بود. به‌قولی معنای ﴿مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴾ این است: اگر از سرزنش دین و دشنام‌دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برداری، از جمله دشنام‌داده‌شدگان خواهی بود. بدین‌سان، نوح علیه السلام را به برخورد بدلفظی، چون دشنام‌دادن و اهانت تهدید کردند، بعد از آن‌که در میدان منطق و حجت خلع سلاح شدند. البته این عادت و شیوه دشمنان خدا جل جلاله است که در نهایت امر، به تهدید پناه می‌برند تا دعوتگران راه خدا جل جلاله را از دعوتشان برگردانند.

قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ ﴿١١٧﴾

«نوح گفت: پروردگارا! قوم من مرا تکذیب کردند» یعنی بر تکذیب من پافشاری کرده، سختم را نشنیده و دعوت من را اجابت نکردند.

فَأَفْتَحَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجَّيْتُ وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾

«پس در میان من و آنان به حکمی فیصله کن» فتح: حکم قاضی در میان دو طرف دعوا است. یعنی: میان من و قوم من به حکمی که محق را از مبطل نمایان و متمایز گرداند، حکم کن «و من و هر کس از مؤمنان را که با من است نجات بخش» از عذاب عمل آنان آن‌گاه که بخواهی مجازاتشان کنی. آری! چون نوح علیه السلام بعد از نهمصدوپنجاه سال دعوت، از ایمان قوم خویش مأیوس شد، با این دعا پروردگارش را به یاری فراخواند و خداوند جل جلاله دعایش را اجابت کرد:

فَأَجْنَحْنُهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفَلَاحِ الْمَشْحُونِ ﴿١١٩﴾

«پس او و همراهانش را در کشتی پر و گرانبار، نجات بخشیدیم» یعنی: کشتی‌ای که آکنده از مردم، چهارپایان، پرندگان و کالاها بود.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ ﴿١٢٠﴾

«آن‌گاه باقی‌ماندگان را بعد از آن غرق کردیم» یعنی: بعد از نجات‌دادن او و همراهانش، باقی‌ماندگان از قومش را غرق کردیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٢١﴾

«قطعاً در این نشانه‌ای است» یعنی: در نجات نوح عليه السلام و مؤمنان همراهش بر این وصف شگفت و هلاک کردن دروغ‌انگاران قومش، نشانه و عبرتی است بزرگ بر وجود و وحدانیت خدای عزوجل و راستگویی پیامبرانش «و بیشترشان مؤمن نبودند» یعنی اکثریت قوم نوح با وجود برپایی دلیل و حجت، از مشرکان بودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٢﴾

«و در حقیقت، پروردگار تو عزیز رحیم است» یعنی: او سرکوب‌کننده دشمنانش بوده و به دوستانش مهربان است.

كَذَبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾

«قوم عاد پیامبران را تکذیب کردند، چون برادرشان هود به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟» تفسیر آن همچون تفسیر سخن نوح عليه السلام به قوم خویش است، که در آیات (۱۰۵ - ۱۰۶) گذشت.

إِنِّي لَكُرُّ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٢٥﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٢٦﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ
الْعَالَمِينَ ﴿١٢٧﴾

«به‌راستی که من برایتان رسولی امین هستم پس، از خدا پروا بدارید و از من اطاعت کنید و برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست» تفسیر این آیات سه‌گانه همچون تفسیر آنها در داستان نوح علیه السلام، آیات: (۱۰۹ - ۱۰۷) می‌باشد.

اتَّبِعُونِ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ﴿١٢٨﴾

«آیا بر هر بلندی بنایی از سر بازیچه می‌سازید؟» ریع: تپه مرتفع از زمین است. به‌قولی: ریع، کوه است. مجاهد می‌گوید: ریع، وادی‌ای در میان دو کوه، یا کوره راهی در کوه است. یعنی: شما در هر مکان بلندی بنایی از سر بازیچه می‌سازید و آن را چون نشانه‌ای بر اظهار قوت و قدرت خود می‌گردانید زیرا چنین بناهایی، جز این‌که مایه فخر و مباهات عده‌ای و آزار و زیان دیگران و هدر دادن امکانات باشد، هیچ نفع دیگری ندارد چنان‌که شما از فراز این بناها، رهگذران را اذیت کرده و آنان را به ریشخند می‌گیرید. شایان ذکر است که خصلت بناسازی در تپه‌ها و مکانهای مرتفع برای فخر‌نمایی و ارائه نمایش جاه و مکنت، در بسیاری از حکام و بوالهوسان زمان ما نیز وجود دارد.

وَتَتَخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴿١٢٩﴾

«و مصانع می‌سازید» مصانع: عبارت از قصرها و منازل است که مردم برای سکونت می‌سازند. به‌قولی: مصانع، عبارت از قلعه‌ها و دژهای استوار است «به‌امید آن‌که جاودانه بمانید» گویی با ساخت و ساز این برجها، جاودان می‌مانید و مرگ را هرگز به شما دسترسی نیست در حالی‌که اصلاً چنین نیست بلکه این برجها و کاخها از دست شما می‌رود چنان‌که از دست پیشینیان شما رفت.

وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿١٣٠﴾

«و چون به کیفر دست می گشایید، ستمکارانه دست می گشایید» بطش: حمله ور شدن به درشتی و خشونت، همراه با خشم و سرکوب است. هود عليه السلام این شیوه را از آن روی ناشایست دانست که این گونه برخورد، ظالمانه است. اما در کیفر دادن به حق، به کارگرفتن تازیانه و شمشیر و غیر آن جایز است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٣١﴾ وَاتَّقُوا الَّذِينَ آمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿١٣٢﴾ آمَدَّكُمْ بِأَنْعَمٍ وَبَيْنَ ﴿١٣٣﴾

«پس، از خدا پروا دارید و از من اطاعت کنید. از کسی پروا کنید که شما را به آنچه می دانید، مدد کرد. شما را به دادن چهارپایان و فرزندان مدد کرد» یعنی از عذاب خدا جل جلاله پروا دارید، خدایی که شما را با نعمت های فراوانی مدد رسانید و از انواع برخورداری ها بهره مندتان گردانید. شایان ذکر است که قوم هود در احقاف - نزدیک حضرموت یمن - سکونت داشتند و از نعمتها و قدرت بسیاری بهره مند بودند.

وَحَنَّتْ وَعُيُونِ ﴿١٣٤﴾

«و» نیز شما را مدد رسانید «به دادن باغها و چشمه ساران» و چاهها و جویباران.

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣٥﴾

سپس هود عليه السلام آنان را بیم داده فرمود: «به راستی من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم» اگر کفر ورزیده و بر شیوه پرستش غیر خدا جل جلاله که هم اکنون بر آن قرار دارید، اصرار و پافشاری نمایید و شکر این نعمتها را به جا نیاورید.

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعظت أم لم تكن من الواعظين ﴿١٣٦﴾

«گفتند: خواه پندمان دهی، خواه از پنددهندگان نباشی، برای ما یکسان است» یعنی: اندرز دادن و عدم اندرز دادنت نزد ما یکسان است، به هیچ چیز از آن اهمیتی نمی‌دهیم و به آنچه تو می‌گویی، هرگز التفاتی نمی‌کنیم و از راهی که بر آن هستیم، هرگز دست‌بردار نیستیم.

این سخن را از باب تعجیز هود عليه السلام و مایوس کردن وی گفتند تا به دعوتش ادامه ندهد و کار آنها را یکسره بداند.

إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣٧﴾

«این جز شیوه پیشینیان نیست» یعنی: آنچه که ما بر آن از شرک و کفر قرار داریم، جز عادت و عمل پیشینیان نیست، آخر پدران و نیاکان پیشین ما نیز بر این کیشی بوده‌اند که هم‌اکنون ما بر آن هستیم، با این وجود کار آنها به سامان و امور آنها به‌طور دلخواه بود و ما هم پیرو آنان هستیم بنابراین، بر این شیوه استمرار خواهیم داد و نمی‌خواهیم تا آن را با راه و روش دیگری جایگزین کنیم.

محتمل است که این آیه، جمله معترضه‌ای از فرموده خدای سبحان باشد، نه حکایت از سخنان قوم هود، که در این صورت معنی این است: تکذیب قوم هود نیز مانند تکذیب سایر مرفهان طغیان‌گری بود که قبل از آنان پیامبرانشان را تکذیب کردند. نظیر این فرموده حق تعالی: ﴿تَشَبَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ (دل‌هایشان شبیه همدیگر است) «بقره / ۱۱۸».

وَمَا تَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿١٣٨﴾

«و ما عذاب‌شونده نیستیم» در برابر آنچه که انجام می‌دهیم، از ارتکاب ستم و مانند آن از شیوه‌ها و رفتارهای ناروایی که هم‌اکنون بر آن قرار داریم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٦﴾

«پس او را» یعنی هود عليه السلام را «تکذیب کردند و در نتیجه هلاکشان ساختیم» یعنی: خدای سبحان به سزای تکذیبشان، نابودشان کرد. شایان ذکر است که نابودکردنشان با باد سرکش و تند بود چنانکه در آیه «٦/سوره حاقه» می خوانیم: ﴿وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلَكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ﴿٦﴾ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ﴿٧﴾ فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ ﴿٨﴾﴾ (و اما عاد، با تندبادی سخت سرد و بنیان کن به نابودی کشیده شدند که خداوند آن را هفت شب و هشت روز پیوسته برایشان گماشت و آن قوم را در آن حال از پا درافتاده بینی؛ گویی آنان خرما بئانی هستند ریشه کن شده پس آیا اثری از آنان بازمانده می بینی؟). «بی گمان در این» نابود ساختنشان «نشانه ای است» بر راستگویی پیامبران علیهم السلام و درس عبرتی است برای تکذیب پیشگان «و بیشترشان مؤمن نبودند» با وجود بسیاری معجزات و روشن بودن بینات.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٤٠﴾

«و به راستی پروردگارت عزیز رحیم است» تفسیر نظیر آن، در آیه «١٤٠» گذشت.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٤١﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ

وَأَطِيعُوا أَمْرًا وَعَمْرًا ﴿١٤٤﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٤٥﴾

«ثمود نیز رسالت یافتگان را تکذیب کردند. آن گاه که برادرشان صالح به آنان گفت: آیا پروا نمی دارید؟ بی گمان من برایتان رسولی امین هستم. پس از خداوند پروا دارید و از من اطاعت کنید. بر تبلیغ این رسالت از شما پاداشی نمی طلبم. پاداش من جز بر عهده پروردگار عالمیان نیست» تفسیر آیات همانند با این آیات، قبل از این، در داستان «هود» گذشت.

شایان ذکر است که قوم ثمود از اعراب بودند و در وادی ای میان مدینه و شام به نام «حجر» سکونت داشتند و پیامبرشان حضرت صالح علیه السلام بود.

أَتْرَكُونَ فِي مَا هَلُّنَا آمِنِينَ ﴿١٤٦﴾

«آیا در آنچه اینجاست، ایمن رها می‌شوید؟» یعنی: آیا در این نعمت‌هایی که خداوند جل جلاله در اینجا به شما بخشیده است، ایمن از مرگ و عذاب رها می‌شوید و همچنان در دنیا ماندگار می‌مانید؟

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٤٧﴾ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلَعَتْ هَٰضِمٌ ﴿١٤٨﴾

«در باغها و در کنار چشمه‌ساران؟ و کشتزارها و خرمابنانی که باروبر آنها لطیف است؟» هضم: پخته و رسیده و نرم و لطیف. همچنین محتمل است که معنای هضم این باشد: خوشه‌های خرما از بس که پر و پخته شده اند، فرو افتاده‌اند. طلوع: غلاف شکوفه‌ها از خوشه‌های خرما که به باروبر می‌نشینند.

وَتَنَحُّونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَرِهِينَ ﴿١٤٩﴾

«و ماهرانه برای خود از کوهها خانه‌هایی می‌تراشید» قوم ثمود با مهارت و هنرمندی خانه‌های خود را در درون صخره‌های کوهها می‌تراشیدند تا به مدت‌های دراز باقی بماند، از آن روی که عمرهایشان طولانی بود و خانه‌های بنا شده از گل ویران می‌شد و کفاف عمرشان را نمی‌داد. به قولی معنی (فارهین) این است: آنان خانه‌ها را با تسلط و چیره‌دستی می‌تراشیدند. به قولی دیگر معنی این است: آنها مرفهانه و در کمال ایمنی و آسایش، خانه‌هایی را می‌تراشیدند. به قولی دیگر مراد این است: آنان این خانه‌ها را گردنکشانه و متکبرانه فقط از روی رفاه‌زدگی و فخرنمایی می‌ساختند و اموالی هنگفت را صرف بنای آنها می‌کردند، بی آن‌که به سکونت در آنها نیازی داشته باشند و در ساختن این بناها انواع مهارتها و هنرنمایی‌ها را به خرج داده و انواع نقش و نگارها را در آنها اجرا می‌کردند چنان‌که از آثار برجای مانده از آنان، این هنرها و مهارتها تا به امروز

مشاهده می‌شود. شایان ذکر است که منازل قوم ثمود هم‌اکنون نیز در فاصله چهارصد کیلومتری مدینه منوره معروف و شناخته شده است، به گونه‌ای که هر بیننده‌ای را متحیر و مدهوش می‌سازد.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۱۵۰

«پس، از خدا پروا دارید و از من اطاعت کنید» یعنی: از خدا عَلَّاهُ پروا دارید؛ با ادای حق وی، چون ایمان به یگانگی وی و رسالت من و اطاعت از من در آنچه که شما را به آن امر و نهی می‌کنم.

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ ۱۵۱

«و از فرمان اسراف‌کاران اطاعت نکنید» یعنی: از فرمان مشرکانی که شما را به سوی پرستش غیر خداوند عَلَّاهُ فرامی‌خوانند و علیه من و علیه دعوت الله عَلَّاهُ توطئه می‌چینند و شما را به تکذیب رسالت من فرمان می‌دهند، اطاعت نکنید. به قولی: مراد از (اسراف‌کاران) کسانی هستند که شتر را پی کردند. سپس در وصف این گروه مسرفان فرمود:

الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ۱۵۲

«کسانی که در زمین فساد می‌کنند و در صلاح نمی‌کوشند» یعنی: شیوه و عادت افراط‌گران و اسراف‌کارانی که در زمین - با توطئه علیه صالح عَلَّاهُ و مؤمنان همراهش - فتنه و فساد برپا می‌کنند و به هیچ وجه از آنان - با ایمان و عدالت - صلاح و اصلاح سر نمی‌زند، این است.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ۱۵۳

«گفتند: جز این نیست که تو از افسون شدگانی» یعنی: از آنانی هستی که تو را جادو کرده‌اند تا بدانجا که به صرف وهم و خیال، اموری از باطل را حق پنداشته و شیوه

استوار زندگانی مان را به نقد کشیده و آن را ناهنجار و نابکار می‌پنداری، شیوه‌ای که پدران و نیاکان ما بر آن قرار داشته‌اند. به‌قولی: مسخر کسی است که به غذا و آب خوردن مشغول می‌شود. گویی چنین گفتند: ای صالح! تو نیز بشری مانند ما هستی که می‌خوری و می‌آشامی.

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلَانَا فَأَتِ بِطَايَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٥٤﴾

«تو جز بشری مانند ما نیستی» لذا چنین پنداشتند که قرار داشتن صالح عليه السلام در مقام بشری مانند ایشان، او را در ادعای نبوتش دروغگو می‌کند «پس آیه‌ای بیاور» یعنی: نشانه‌ای بیاور که با دیدن آن یقین کنیم که تو فرستاده‌ای از سوی پروردگار عالمیان هستی، چنانچه آن نشانه از چیزهایی باشد که بشر به آوردن مانند آن توانا نیست «اگر از راستگویان هستی» در سخن و ادعای خویش.

قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ ﴿١٥٥﴾

بعد از آن که آنان از صالح عليه السلام نشانه و معجزه طلب کردند، خداوند متعال شتری عظیم الجثه را زنده از کوه بیرون آورد، به‌گونه‌ای که او را می‌دیدند و بدن آن را با دستان خویش لمس می‌کردند تا این حجتی بر نبوت صالح عليه السلام باشد: «گفت: این ماده‌شتری است که نوبتی از آب اوراست و روزی معین نوبت آب شماست» یعنی: برای شتر بهره و نوبتی معین از آب است و برای شما نیز بهره و نوبتی معین است پس برای شما مجاز نیست تا در روزی که نوبت اوست از آن آب بنوشید و این ماده‌شتر نیز در روزی که نوبت شماست، از آن آب نمی‌نوشد.

وَلَا تَسْهَوْا سُبُوحَ رَبِّكُمْ فَخُلِدْكُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥٦﴾

«و به آن آسیبی نرسانید» مانند پی‌کردن یا زدن او، یا رساندن هر گزند و آسیب دیگری «که در آن صورت عذاب روزی بزرگ گریبانگیرتان خواهد شد» آن روز بدان جهت بزرگ و هولناک است که روز نزول عذاب می‌باشد.

فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَدِيمِينَ ﴿١٥٧﴾

«پس آن را پی کردند و آن گاه پشیمان گشتند» از پی کردن آن، هنگامی که دانستند عذاب بر آنان فرود آمدنی است.

ماجرا چنین بود که صالح علیه السلام به آنان سه روز مهلت داد و در هر روز نشانه‌ای از آن عذاب بر آنان پدیدار می‌شد و وقتی پشیمان شدند که دیگر پشیمانی به حالشان سودی نداشت زیرا پشیمانی و ندامت در هنگام دیدن عذاب و ظهور آثار و علایم آن هیچ فایده‌ای ندارد. پس مراد از فرموده حق تعالی: (آن گاه پشیمان شدند)؛ پشیمانی آنها در هنگام دیدن نشانه‌های عذابی بود که در حال فرود آمدن بر آنان بود.^۱

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٥٨﴾

«آن گاه عذاب آنان را فرو گرفت» همان عذابی که به آن وعده داده شده بودند. تفسیر ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾ «بی گمان در این ماجرا نشانه‌ای است و بیشترشان ایمان آورنده نبودند» گذشت. شایان ذکر است که عذاب قوم صالح علیهم السلام زلزله شدید و سپس بانگ مرگبار مهیبی بود که دل‌هایشان را از جا بر کند (و در خانه و کاشانه‌شان از پا درآمدند) «هود/۶۷».

وإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٥٩﴾

«و بی شک پروردگار تو عزیز رحیم است» از عزت وی است که دشمنان کافر خویش را سرکوب می‌کند و از رحمت اوست که دوستانش را بر دشمنانش نصرت می‌دهد.

^۱ نگاه کنید به تفسیر آیات «۶۴ - ۴۸» از سوره «هود» که در آن بیان این رویداد آمده است.

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٦٠﴾

«قوم لوط پیامبران را تکذیب کردند» او لوط فرزند هاران فرزند آزر برادرزاده ابراهیم خلیل عليه السلام است که در حیات ابراهیم عليه السلام به سوی اهالی شهر «سدوم» به رسالت فرستاده شد.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٦١﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٦٢﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا عَمْرَأَتَكُمْ ﴿١٦٣﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٤﴾

«چون برادرشان لوط به آنان گفت، آیا پروا نمی‌دارید؟ به راستی که من برایتان رسولی امین هستم پس، از خداوند پروا دارید و از من اطاعت کنید. برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم، پاداش من جز بر پروردگار عالمیان نیست» تفسیر نظیر این آیات در این سوره و نیز تفسیر داستان لوط به‌طور مشروح در سوره «اعراف» گذشت.

اتَّاتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٥﴾

«آیا از میان مردم جهان با مردان می‌آمیزید؟» یعنی: آیا با مردان، شهوترانی می‌کنید در حالی که این عمل، عمل فحشا و زشتی است که قبل از شما احدی از مردم آن را مرتکب نگردیده است؟ آری! قوم لوط با مردم غریبه، عمل لواط را انجام می‌دادند چنان‌که در سوره «اعراف» گذشت.

وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رِبِّكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٦﴾

«و همسرانی را که پروردگارتان برای شما آفریده، وامی‌گذارید» یعنی: زنانی را که خداوند جل جلاله برای بهره‌برداری جنسی شما آفریده است وا گذاشته و رها می‌کنید؟ مراد از (ازواج) زنانند، نه مطلق همسران زیرا هدف از دعوتشان این بود که زنان را به همسری بگیرند «بلکه شما مردمی تجاوزکارید» یعنی: شما در ارتکاب گناهان و از جمله این معصیت بزرگ، از حد تجاوز می‌کنید.

قَالُوا لَيْنَ لَمَّا تَتَّبِعْ بِلُوطٍ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴿١٦٧﴾

«گفتند: ای لوط! اگر دست برنداری» از سرزنش، عیب‌جویی و تقییح کار ما؛ «بی‌گمان از رانده‌شدگان خواهی بود» از شهر ما و قطعا از آن تبعید خواهی شد.

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ ﴿١٦٨﴾

«گفت: من برای عمل شما» یعنی عمل مقاربت با مردان و همچنین سایر کردارهای زشتی که انجام می‌دهید؛ «از دشمنان هستم» یعنی از متنفران و دشمنان این کار و کردارهای زشت شما هستم.

رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٩﴾

«پروردگارا! مرا و خانواده‌ام را از شر آنچه انجام می‌دهند، رهایی بخش» بدین‌سان بود که لوط عليه السلام به‌سوی خداوند جل جلاله به دعا متوسل شد تا او و خانواده‌اش را از آن سرزمین بیرون آورده و از عمل پلید آنها یا از مجازاتی که به آنان خواهد رسید، نجات دهد.

فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٧٠﴾

«پس او و اهلیش همگی را رهایی بخشیدیم» یعنی: لوط و خانواده و پیروان دینی‌اش را نجات دادیم آن‌گاه که ایشان را در آن شبی که عذاب در صبحگاه آن بر قومش پیوستنی بود، به بیرون آمدن از میانشان فرمان دادیم.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَدِيرِ ﴿١٧١﴾

«جز پیرزنی را» مراد زن لوط عليه السلام است «که از باقی ماندگان بود» در عذاب زیرا هرچند او با لوط عليه السلام و سایر اعضای خانواده‌اش از شهر بیرون آمد، لیکن خداوند جل جلاله به لوط عليه السلام و کسانی که فرمان داده بود که در هنگام نزول عذاب بر ستمگران، به‌سویشان

ننگرند پس هیچ کس از ایشان به ستمگران التفاتی نکرد، جز زن لوط عليه السلام و در نتیجه او را همان عذابی فراگرفت که سایر ستمگران را فراگرفته بود پس در آن سرزمین با ستمگران میخکوب شد و باقی ماند.

ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ ﴿٧٢﴾

«سپس دیگران را نابود ساختیم» با فروبردن در زمین و سنگباران کردنشان.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ﴿٧٣﴾

«و بر آنان بارانی سخت بارانیدیم» از سنگ که از آسمان بر آنان بارید، افزون بر فرو بردنشان در زمین «چه بد است باران هشدار یافتگان» که بیم داده شدند اما تکذیب پیشه کردند و در نتیجه به چنان عذابی دچار شدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٧٤﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٧٥﴾

«بی گمان در این» عقوبت قوم لوط و نجات دادن او و کسانی که نشان «نشانه‌ای است» بر وجود و یگانگی خداوند جل جلاله و بر صحت رسالت پیامبرانش «ولی بیشترشان ایمان آورنده نبودند» با وجود بسیاری معجزات و نشانه‌ها «و در حقیقت، پروردگار تو همان عزیز رحیم است» از عزت وی است که هر کس را بخواهد ریشه کن می کند و از رحمت وی است که پیامبرانش و مؤمنان را نجات می دهد.

كَذَّبَ أَصْحَابُ آلِ يُثْرَاجَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَيْهِمْ بِآيَاتِنَا كَذَّبُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَذِبًا مُّبِينًا ﴿٧٦﴾

«اصحاب آیکه نیز پیامبران را تکذیب کردند» به قولی: «آیکه»، نام تمام آن سرزمین بود. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «آنان در بیشه‌زاری از ساحل دریا تا مدین مسکن داشتند». خلیل می گوید: «آیکه، بیشه و جنگلی است که درخت سدر (کنار) و اراک (درخت مسواک) و مانند آنها از درختان نرم و نازک در آن می روید».

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿٧٧﴾

«آن‌گاه که شعیب به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟» در اینجا خداوند جَلَّ جَلَلُهُ فرمود: «شعیب، برادرشان» چنان‌که در داستان لوط فرمود: «برادرشان لوط» زیرا شعیب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در نسب از مردم آیکه نبود، برخلاف داستان فرستادن وی به سوی مدین که در آن فرمود: (اخاهم شعيبا: برادرشان شعيب) زیرا شعیب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در نسب از قوم مدین بود. البته بیان نسب وی در سوره «اعراف» گذشت. ولی ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که اصحاب آیکه همان اهالی مدین اند، به دلیل این‌که به دادن پیمان به طور کامل امر شدند «آیه ۸۱» چنان‌که در داستان مدین نیز آمده است پس چنین نیست که شعیب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دوبار به رسالت فرستاده شده باشد، یک‌بار به سوی اهل مدین و بار دیگر به سوی اصحاب آیکه.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿٧٨﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا ﴿٧٩﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾

تفسیر آیات: «من برای شما رسولی امین هستم. از خدا بترسید و از من پیروی کنید. و بر این رسالت از شما اجری طلب نمی‌کنم. پاداش من جز بر پروردگار عالمیان نیست» در همین سوره گذشت.

❖ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ﴿٨١﴾

«پیمان را تمام دهید» یعنی به کسی که با شما معامله می‌کند، پیمان را به کمال و تمام دهید «و از کم‌فروشان نباشید» که از وزن و پیمان بکاهید. اما افزودن بر وزن و پیمان به نفع مشتری، کار نیکی است، به همین دلیل آن را ذکر نکرد.

وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ﴿١٨٢﴾

«و با ترازوی درست وزن کنید» یعنی حق صاحب حق را با ترازو (باسکول) درست و برابر بدهید، بی آن که با تردستی، پنهانی بر آن دست برید تا از حق خریدار بکاهید.

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿١٨٣﴾

«و به مردم اشیای شان را کم ندهید» یعنی: از حقوقی که مردم دارند نگاهید. تفسیر نظیر آن در سوره «هود» گذشت. همچنین تفسیر: ﴿وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ «و در زمین به تباهی نکوشید» در سوره هود و غیر آن گذشت.

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَأَجَلَهُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٨٤﴾

«و از آن کس که شما و امتهای پیشین را آفرید، پروا کنید» جمله: امتهای و خلق انبوه اند.

اما پاسخ آنان به این اوامر و نواهی عادلانه چنین بود:

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسْحَرِينَ ﴿١٨٥﴾ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَطُنُّكَ لَمِنَ الْكَذِبِينَ ﴿١٨٦﴾

«گفتند: جز این نیست که تو از افسون شدگانی. تو جز بشری مانند ما نیستی» تفسیر آن به طور شافی و کافی در آیه «۱۵۳» این سوره در پاسخ همانندانشان به صالح عليه السلام گذشت «و به راستی ما تو را از دروغگویان می پنداریم» یعنی: به راستی این امر بر گمان ما غلبه می کند که تو در ادعای رسالتت از سوی خداوند جل جلاله، دروغگو هستی.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٨٧﴾

«پس اگر از راستگویانی» در ادعای رسالت خود «پاره ای از آسمان را بر ما بیفکن» این سخن را از سر عناد و استبعاد و تعجیز به او گفتند. کسف: پاره هایی از آتش یا غیر

آن به عنوان عذاب است. این عین همان سخنی است که سران قریش به رسول خدا ﷺ گفتند چنان که در سوره‌های «اسراء» و «انفال» آمده است زیرا دل‌های کافران و الفاظ شان در همه عصرها باهم مشابه و همانند است.

قَالَ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨٨﴾

«گفت» شعیب رضی الله عنه «پروردگارم به آنچه می‌کنید» از شرک و گناه «داناتر است» پس اگر بخواهد شما را در برابر اینها مجازات می‌کند؛ یا به افگندن پاره‌ای از آسمان یا به غیر آن اما در وسع و توان من نیست که از نزد خود شما را عذاب کنم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٨٩﴾

«پس او را تکذیب کردند» یعنی: بر تکذیب وی استمرار ورزیده و بر آن اصرار و پافشاری کردند «پس عذاب روز ظله آنان را فرو گرفت» ظله: ابر آتشی بود که خدای عزوجل آن را بر سرشان گسترد و آن ابر بر آنان آتش بارید و بر اثر آن هلاک شدند. بدین‌سان، خدای سبحان آنچه را که خود پیشنهاد داده بودند، بر آنان فرود آورد «بی‌گمان آن عذاب روزی سهمگین بود» بدان جهت که چنان سختی‌ای بر آنان فرود آمد که بشر حد و اندازه آن را نمی‌تواند بسنجد.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «خدای سبحان بر آنان باد سمومی از جهنم را فرستاد پس آن باد سموم و سوزان، هفت روز بر آنان گشت تا گرما و داغی آن بدنهایشان را پخته و بریان کرد، خانه‌هایشان داغ شد و آبهایشان در چاهها و چشمه‌سارها به جوش و غلیان آمد پس از خانه‌ها و محلات خویش گریزان بیرون رفتند درحالی که باد سموم همراهشان بود آن‌گاه خداوند جل جلاله خورشید را از بالای سرشان بر آنان مسلط گردانید که کاملاً آنان را زیر شعاع ذوب کننده خویش گرفت و ریگ‌ها و شن‌های سوزان را نیز از زیر پاهایشان برگمارد تا بدانجا که گوشت پاهایشان بریان شد و از پاهایشان افتاد سپس بر فراز سرهایشان سایه‌ای مانند ابری سیاه را پدید آورد پس چون این ابر را دیدند، شتابان به سوی آن رفتند تا به گمان خود در سایه آن اندکی از عذاب خویش بکاهند

ولی هنگامی که همگی در زیر آن قرار گرفتند، خدای سبحان از آن ابر بر آنان آتشی بارانید که همه سوختند و هلاک شدند. بدین سان، خدای عزوجل شعیب علیه السلام و مؤمنان همراه وی را نجات داد.

باید دانست که وصف نابودساختن قوم شعیب علیه السلام در سه سوره از قرآن (سوره های اعراف، هود و همین سوره) به تعبیر مختلف که مناسب با سیاق هر سوره است، بیان شده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٠﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١١١﴾

«حقا که در این» هلاک ساختنشان «نشانه ای است» روشن بر وجود و یگانگی خداوند جل جلاله «و بیشترشان مؤمن نبودند و پروردگار توست که عزیز رحیم است» تفسیر همانند این دو آیه، در همین سوره گذشت.

وَأَنذَرْتَهُمْ لَنَزِيلِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١١٢﴾

«و به راستی که این فروفرستاده پروردگار عالمیان است» یعنی: قرآن که ذکر آن در اول سوره گذشت و این اخباری که بر شما خوانده می شود، نازل شده از بارگاه خدای رب العالمین است.

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١١٣﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿١١٤﴾

«روح الامین آن را بر دلت فرود آورده است» یعنی: جبرئیل علیه السلام آن را بر دلت خوانده است زیرا دل اولین حس از حواس باطنی است که دریافت می کند و بر اثر آن است که تو قرآن را فراگرفته و آن را فهمیده ای. روح الامین به اتفاق علما جبرئیل علیه السلام است چنان که در سوره بقره آمده است: ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ﴾ «تا از هشداردهندگان باشی» یعنی: جبرئیل آن را بر تو فرود آورده تا مردم را با هشدارها و اعلامیه ها و مجازات هایی که قرآن متضمن آن است، هشدار و انذار کنی.

بِسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿١١٥﴾

«به زبان عربی مبین» یعنی فصیح و روشن و صحیح. آری! خداوند تعالی قرآن را به زبان عربی روشن نازل کرد تا مشرکان عرب نگویند: آنچه را تو به غیر زبان ما می‌گویی، درک و فهم نمی‌کنیم. بدین سان بود که حق تعالی حجتشان را قطع و معذرتشان را دفع کرد.

وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ ﴿١١٦﴾

«و آن در صحیفه‌های پیشینیان آمده است» یعنی: وصف این قرآن در تورات و انجیل ذکر شده و بشارت آن در آنها آمده است. یا معانی آن در کتب پیشینیان موجود است. آری! این یک حقیقت روشن است؛ زیرا اگر کتب عهد قدیم و جدید را - با وجود تحریف آنها - بخوانیم، می‌بینیم که بسیاری از معانی قرآن در آنها موجود است، امری که بر وحدت وحی و وحدت دین الهی دلالت می‌کند.

أَوَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١١٧﴾

«آیا این برای آنان» یعنی برای کافه خلق؛ از جمله برای علمای بنی اسرائیل «نشانه‌ای» روشن و معجزه‌ای کامل «نیست که علمای بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند» یعنی: مؤمنانشان، چون عبدالله بن سلام می‌دانند و گواهی می‌دهند که بشارت به نزول قرآن و نیز معانی قرآن در تورات و زبور و انجیل موجود است پس گواهی اهل کتاب حجتی علیه مشرکان است زیرا مشرکان به اهل کتاب به مثابه مرجع نگریسته و سخن آنان را تصدیق می‌کردند.

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ﴿١١٨﴾ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٩﴾

«و اگر آن را بر برخی عجمیان نازل می‌کردیم» یعنی: اگر قرآن را بر این وصف و کیفیت بر مردی از عجمیانی که قادر به تکلم به زبان عربی نیستند، نازل می‌کردیم «سپس آن را برایشان می‌خواند» آن پیامبر به قرائت عربی صحیح و درستی؛ «به آن

ایمان نمی‌آوردند» با وجود این که اعجاز قرائت کلام عربی از سوی فرد عجمی، با اعجاز قرآن جمع می‌شد لذا این واقعیت دلالت بر آن دارد که ایمان نیاوردنشان به دلیل نبودن حجت و برهانی روشن نیست بلکه به دلیل بیماری‌ای در عقل و قلب و روح آنان است.

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٠٠﴾

«این گونه، آن را در دلهای مجرمان راه داده‌ایم» یعنی: بدین گونه، شرک و تکذیب و انکار را در دلهای کافرانی درآورده‌ایم که می‌دانستیم آنان به انتخاب خود کفر را بر می‌گزینند و بر آن پای می‌فشارند.

آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر وصف (اجرام - تبه‌کاری) دامنگیر کسی شد، میان او و میان پذیرش حق مانع ایجاد می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «الا وان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله، الا وهی القلب: آگاه باشید که در جسم پاره گوشتی است که اگر آن اصلاح شد، تمام بدن اصلاح شده است و اگر آن فاسد شد، تمام بدن فاسد شده‌است، آگاه باشید که آن گوشت پاره قلب است.»

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٢٠١﴾

آری! انکار را در دلهای تبه‌کاران راه می‌دهیم: «که به آن» یعنی به قرآن «ایمان نمی‌آورند تا آن که عذاب دردناک را ببینند» در هنگام مرگ، یا در هنگام نزول عذاب. که البته چنین ایمانی سودی به حالشان ندارد.

فِي أَنفُسِهِمْ بَغْتَةٌ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٠٢﴾

«پس بر سر آنان آید» آن عذاب «به‌طور ناگهانی» و غافلگیرانه «و» حال آن که «آنان آگاه نباشند» از آمدنش.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ ﴿٢٣﴾

«آن‌گاه گویند: آیا ما مهلت خواهیم یافت» که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام دهیم؟ این را از سر حسرت و افسوس بر ایمان از دست رفته و به تمنای بازگشت به سوی دنیا برای جبران مافات می‌گویند اما هیچ پاسخ مساعدی دریافت نمی‌کنند.

أَفِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿٢٤﴾

«پس آیا عذاب ما را به شتاب می‌طلبند؟» با این سخنشان که: (بر ما از آسمان سنگ بباران یا برای ما عذابی دردناک بیاور) «آیه ۱۸۸». این تهدیدی برای آنان است زیرا با وجود تکذیب حق، عذاب را نیز به شتاب می‌طلبند.

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٢٦﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَعُونَ ﴿٢٧﴾



«مگر نمی‌دانی که اگر سالها بهره‌مندشان سازیم» یعنی: به من خبر بده که اگر سالیانی دراز در دنیا بهره‌مندشان گردانیم و عمرهایشان را طولانی کنیم «و آن‌گاه آنچه که بدان بیم داده می‌شوند، بدیشان برسد» از عذاب و هلاکت «آن برخورداریشان چه به‌کارشان می‌آید؟» یعنی: آن بهره‌مندی درازمدت و طولانی، هیچ چیز را از آنان دفع نمی‌کند؟ زیرا بهره دنیا چون به‌پایان آید، کم و بسیارش فرقی نمی‌کند، گویی اصلا هیچ وجود نداشته است و چه فرق میان یک روز و هزار سالی که آخرش فنا باشد؟! قطعاً طول مدت بهره‌مندی دنیا به صاحبان خویش در آخرت هیچ سودی نمی‌رساند. در حدیث شریف آمده است: «کافر در آخرت حاضر گردانیده شده و در دوزخ غوطه ور ساخته می‌شود سپس به او گفته می‌شود: آیا تابه‌حال هیچ خیری هم دیده‌ای؟ آیا تاکنون نعمتی هم دیده‌ای؟ می‌گوید: نه! به خدا سوگند، پروردگارا! آن‌گاه انسانی را می‌آورند که در دنیا سخت‌ترین رنج‌ها و عذاب‌ها را دیده است و او را در بهشت گشت و گذاری می‌دهند، سپس به او می‌گویند: آیا تابه‌حال رنج و زحمتی هم دیده‌ای؟»

می‌گوید: نه! به خدا سوگند پروردگارا!». یعنی: گویی رنج و راحت دنیا هیچ چیز نبوده است.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ ﴿٢٠٨﴾

سپس خداوند عز وجل از عدل خویش خبر می‌دهد: «و هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر آن‌که هشداردهندگان داشتند» یعنی: مردم هیچ شهری از شهرها را هلاک نکردیم، مگر بعد از فرستادن هشدار و نمایاندن عذر و حجت به آنان؛ با فرستادن پیامبران علیهم السلام و فرودآوردن کتابها.

ذِكْرِيْ وَمَا كُنَّا ظَالِمِيْنَ ﴿٢٠٩﴾

«برای پنددادن» یعنی: این هشداردهندگان را به جهت پند و تذکر دادن به مردم فرستادیم پس مادامی که در دار عمل (دنیا) باشند، از هشدار دادن بی‌نیاز نیستند «و ما ستمکار نبوده‌ایم» تا مردمی را هلاک کنیم که سزاوار هلاکت نیستند زیرا حجت را به آنان تقدیم و عذر را به آنان نمایانندیم.

وَمَا نَزَّلَتْ بِهٖ الشَّيْطٰنُ ﴿٢١٠﴾

«و شیاطین آن را» یعنی: قرآن را «فرود نیاورده‌اند» این آیه رد این پندار کافران است که می‌گفتند: قرآن از چیزهایی است که شیاطین بر کاهنان القاء می‌کنند. سپس خداوند عز وجل برای اثبات این امر که شیاطین قرآن را فرود نیاورده‌اند، به ترتیب سه دلیل را ذکر می‌کند:

وَمَا يَنْبَغِيْ لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيْعُوْنَ ﴿٢١١﴾

دلیل اول این است: «و سزاوارشان نیست» یعنی شیاطین را نرسد که قرآن را فرود آورند.

دلیل دوم این است: «و نمی‌توانند» که قرآن را فرود آورند، یعنی اگر هم فرود آوردن قرآن سزاوار شأنشان بود، این کار را نمی‌توانستند بکنند و این استعداد و توانایی در آنها نیست لذا این نسبتی که کفار به آنان می‌دهند، اصلاً ناوارد است.

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ﴿٣١٤﴾

دلیل سوم این است: «آنان از شنیدن» قرآن، یا از شنیدن سخن فرشتگان «معزول و برکنار هستند» یعنی: شیاطین از این‌که به قرآن گوش فرادهند، با تیرهای شهاب دور رانده می‌شوند زیرا آسمان در طول مدت فرودآوردن قرآن بر رسول خدا ﷺ، پر از نگاهبانان و شهاب‌های سوزان بود لذا شیاطین حتی نمی‌توانستند یک حرف از آن را برابیند و این از رحمت خداوند ﷻ برای بندگان است که شریعتش را از دستبرد خاینان نگه داشته است.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ ﴿٣١٥﴾

«پس با خدا، معبودی دیگر را به نیایش نخوان که از عذاب‌شدگان خواهی بود» گویی فرمود: ای محمد! تو که گرامی‌ترین و عزیزترین خلق بر من هستی، اگر با من خدایی دیگر می‌گرفتی، بی‌گمان تو را عذاب می‌کردم، چه رسد به غیر تو از بندگان؟ و این تحریک و انگیزشی برای رسول خدا ﷺ است که بر اخلاص و مجاهدت خویش در راه دعوت بیفزایند.

این آیه دلیل روشنی بر آن است که قرآن از نزد خدا ﷻ است زیرا در آن فرماندهی اعلی را می‌یابیم که اثری از ضعف بشری در اوامرش مشاهده نمی‌شود چنان‌که در مقابل، مأموری را می‌یابیم که در مقام عبودیت و تسلیم محض قرار دارد.

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿٣١٦﴾

«و خویشان نزدیکت را انداز کن» خداوند متعال اقوام و اقربای نزدیک پیامبر ﷺ را به این دستور مخصوص گردانید زیرا عنایت و رزیدن به شأن آنان سزاوارتر است.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ قبیله قریش را فراخواندند، آنان به دعوتشان گرد هم آمدند آن‌گاه رسول خدا ﷺ در آغاز تمام آنان را مورد خطاب قراردادند و سپس از میانشان مخصوصا نزدیکان و خاندان خود را هشدار داده و فرمودند: «ای گروه قریش! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی عبدالمطلب! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی‌کعب! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی‌هاشم! خود را از آتش دوزخ برهانید ... ای فاطمه دختر محمد! خود را از آتش دوزخ برهان زیرا من برای شما از سوی خدا ﷻ اختیار هیچ چیزی را ندارم، جز این‌که شما بر من حق صله رحمی دارید که آن را به نیکویی به‌جا خواهم آورد».

وَخُفِضَ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢١٥﴾

«و برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند» اعم از قوم و قبیله‌ات و غیر آنان «بال خود را فروگستر» یعنی: با آنان اظهار محبت کن، گرمی‌شان بدار و از آنان درگذر.

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢١٦﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٢١٧﴾

«پس اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: من از آنچه می‌کنید، بیزارم» یعنی از اعمال شما بیزارم نه از اشخاص شما و از آنجا که بیم‌دهی و بیزاری از گناه گناه‌کاران با مخاطراتی همراه است، در پی آن، دستور توکل آمد: «و بر خدای عزیز رحیم توکل کن» در تمام امور خویش زیرا او مؤید و نگهبان و یاری دهنده و برتری‌دهنده توست.

الَّذِي يَرَبُّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٢١٨﴾

«آن کس که چون برمی‌خیزی» به تنهایی برای نماز تهجد (نماز شب) «تو را می‌بیند» و حاضر و مراقب حال توست.

وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّجِدِينَ ﴿٣١﴾

«و حرکت تو را در میان سجده کنندگان می بیند» یعنی: تو را آن گاه که در جماعت، نماز می خوانی - در حالات قیام و رکوع و سجده - می بیند. از نمازخوانان به «ساجدین» تعبیر شد؛ زیرا بنده ساجد، در نزدیکترین حالات خود به پروردگار متعال قرار دارد. ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر آن می گوید: «گردانیدن تو را از پشت پیامبری از پی پیامبری دیگر می بیند تا اخیراً خودت را به عنوان پیامبر صلی الله علیه و آله به عرصه وجود آورد».

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٢﴾

«بی گمان او شنوای داناست» شنواست سخنان بندگان خود را، داناست به حرکات و سکونات ایشان. نسفی می گوید: «خداوند جل جلاله دشواریهای طاعات را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله آسان گردانید زیرا به او خبر داد که در معرض رؤیت وی قرار دارد پس کسی که در زیر نگاه و رعایت مولایش قرار داشته باشد، اصلاً سختی را احساس نمی کند».

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن نَّزَّلُ الشَّيَاطِينَ ﴿٣٣﴾ نَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٣٤﴾

«آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی» از بشر «فروود می آیند؟» بدانید که محال است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فروود آیند زیرا شیاطین: «بر هر دروغگوی گنهکاری فروود می آیند» افاک: بسیار دروغزن و اثیم: بسیار گنهکار است. مراد از آنان در اینجا کاهنانند زیرا قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله شیاطین از آسمان استراق سمع کرده سپس به سوی کاهنان می آمدند و آنچه را استراق کرده بودند، بر آنان القا می کردند. ابن کثیر در بیان سبب نزول این آیات می گوید: این آیات ناظر بر پندار مشرکانی است که گمان می کردند آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه آورده اند، حق نیست و او آنها را از نزد خود برباخته است، یا شیاطین آن را بر وی القا کرده اند لذا خدای سبحان پیامبر خویش را از این افترایشان تنزیه و تبرئه کرد.

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿٣٣﴾

«گوش فرامی دارند» شیاطین به سوی ملا اعلی تا چیزی را از آنان استراق نموده و سپس آن را به سوی کاهنان بیفکنند و با یک کلمه حقی که می شنوند، صد دروغ را نیز می آمیزند «و بیشترشان دروغگویند» یعنی: بیشتر کاهنان در آنچه که از شیاطین دریافت می کنند، دروغگویند زیرا بسیاری از دروغهای برساخته خود را به آن ضمیمه می کنند.

در حدیث شریف به روایت بخاری از عرو بن زبیر از عائشه رضی الله عنهما آمده است که فرمود: گروهی از رسول خدا ﷺ راجع به کاهنان سؤال کردند، آن حضرت ﷺ فرمودند: «آنها چیزی نیستند». یعنی کارشان هیچ قدر و بها و اهمیتی ندارد. گفتند: یا رسول الله! آخر آنان از کاری که در آینده روی می دهد، خبر می دهند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «این چیزی که از آن خبر می دهند، کلمه حقی است که جنی آن را از ملا اعلی می رباید و آن را چون کت کت ماکیان در گوش دوست انسی خویش می افکنند، سپس آنها با آن راست، بیشتر از صد دروغ را می افزایند».

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْفَاوُونَ ﴿٣٤﴾

«و شاعران را گمراهان پیروی می کنند» یعنی گمراهان نابخرد با آنان هم صدا و همراه می شوند. مراد از «غاوون»، گمراهان انس و جن اند. اما فقط پیروان رسول خدا ﷺ ره یافتگانند و به همین دلیل، محمد ﷺ شاعر نیست.

در حدیث شریف به روایت ابوسعید رضی الله عنه آمده است که فرمود: در اثناپی که ما با رسول خدا ﷺ در وادی (عرج) راه می پیمودیم، بناگاه شاعری جلو آمد و به شعر خواندن مشغول شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «جلوی این شیطان را بگیرید، به راستی اگر درون یکی از شما از چرک و زرداب پر شود، برایش بهتر از آن است که از شعر پر شود». شافعی رحمته الله این حدیث را بر شعر فحش آمیز (هجو و هزل) حمل کرده است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿٢٢٥﴾

«آیا ندیده‌ای که آنان» یعنی شعرا «در هر وادی سرگردانند» یعنی: در هر فنی از فنون لغو و دروغ فرو می‌روند و در هر شاخه و وادی از وادیهای تهمت و گزافه سخن می‌گویند، گاهی با هجو پرده آبروها را می‌درند و گاهی رهرو راه بوالهوسی و لودگی و دلک‌مآبی هستند چنان‌که در اشعارشان، مدح و ستایش شراب و زنا و لواط و مانند این از مفاسد و رذایل را بسیار می‌شنویم در حالی که محمد ﷺ نه در اخلاق، نه در رفتار و نه در سخنانش شاعر نیست پس ای مشرکان! چگونه قرآن را شعر و محمد ﷺ را شاعر می‌نامید؟

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿٢٢٦﴾

«و آنها کسانی‌اند که چیزهایی می‌گویند که خود انجام نمی‌دهند» در حالی که محمد ﷺ به گواهی همگان فقط چیزی را می‌گوید که آن را انجام می‌دهد و هیچ گزافه‌ای در کار وی نیست.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «شعرا در اکثر سخنانشان دروغ گویند، یعنی می‌گویند: چنین وچنان کردیم در حالی که نکرده‌اند. گاهی اشعارشان مملو از مرواریدهای کرم و خیر و جود و سخا و احسان است با آن‌که خود دورترین مردم از این ارزشها و معانی می‌باشند و گاهی به خود ادعاهای کاملاً دروغین نسبت می‌دهند، ادعاهایی که متضمن اتهام بستن به زنان و دختران پاکدامن است و این‌که آنها با آن زنان و دختران چه و چه کرده‌اند درحالی‌که این اشعارشان دروغ و افترای محض است. خلاصه؛ شاعران سرگردان در وادیهای خیال و کذب و بهتان و فروافتاده در باتلاق تغزل و تشبیب و چرند، دورترین مردم از حقایق‌اند.»

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسِعَلِمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا

أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿٢٢٧﴾

از آنجا که سیاق فقط برای تأکید گذاشتن بر این معنی است که قرآن کریم شعر نیست و محمد ﷺ شاعر نمی‌باشد و بنابراین، هدف قرآن کریم نکوهش مطلق شعر و شعرا نیست پس این آیه شاعرانی را که اسلام و قرآن ایشان را به لباس صلاح و اصلاح آراسته است، از معنای فوق استثنا می‌کند: «مگر کسانی که ایمان آورده‌اند» از شعرا «و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: در حزب مؤمنان درآمده و به اعمال شایسته آراسته شده‌اند «و خدا را بسیار یاد کرده‌اند» در اشعار خویش «و پس از آن که مورد ستم قرار گرفته‌اند، انتقام گرفته‌اند» مانند شاعرانی که هجوکنندگان خود را هجو می‌کنند، یا از شخص عالم یا فاضلی دفاع کرده و انتقام وی را می‌گیرند چنان‌که شعرای پیامبر ﷺ از ایشان دفاع و از آبرویشان حراست می‌کردند، کسانی را که به هجو پیامبر ﷺ می‌پرداختند، هجو می‌کردند و با شعرای مشرک به پیکار برخاسته آنان را از وادیهای سخن بیرون می‌رانند.

محمد بن اسحاق در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ نازل شد، حسان بن ثابت، عبدالله بن رواحه و کعب بن مالک رضی الله عنهم گریه‌کنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: وقتی خداوند جل جلاله این آیه را نازل کرد، می‌دانست که ما نیز شاعر هستیم پس وای به حال ما! در این جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تلاوت کردند: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ آن‌گاه فرمودند: «این مؤمنان شایسته‌کار [مورد نظر آیه] شما هستید». سپس تلاوت کردند: ﴿وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾ : «و خدا را بسیار یاد کرده‌اند». فرمودند: «اینان نیز شما هستید». سپس تلاوت کردند: ﴿وَانصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا﴾. آن‌گاه فرمودند: «اینان نیز شما هستید». یعنی شما و امثال شما هستید که در این آیه مورد استثنا قرار گرفته‌اید.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «الشعر بمنزلة الكلام، حسنه كحسن الكلام، وقبيحه كقبيح الكلام: شعر به منزله سخن است پس شعر خوب مانند سخن خوب است

و شعر زشت مانند سخن زشت». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به حسان گفتند: «دشمنان اسلام را هجو کن و جبرئیل با توست». در حدیث شریف دیگری آمده است: «مؤمن با شمشیر و زبان خود - هر دو - جهاد می‌کند و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست گویی آنچه شما از شعر به سوی مشرکان می‌زنید، مانند باران تیر است».

«و کسانی که ستم کرده‌اند، زودا که بدانند که به کدامین بازگشتگاه بازخواهند گشت» یعنی: به زودی دروغگویان و خیال‌پردازان از شعرا و مانند آنها، در هنگام ملاقات پروردگارشان، فرجام بد و نامیمون و بازگشتگاه پردرد و پرحسرت خویش را خواهند دید. ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که پیام این آیه عام است، در مورد هر ظالم و ستمگری، اعم از شعرا و غیر آنان».

﴿سوره نمل﴾

مکی است و دارای (۹۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «نمل» نامیده شد که داستان وادی موران و نصیحت موری از آنان به بقیه آنها در پرهیز از لگدمال شدن به وسیله سپاه سلیمان علیه السلام، در آن آمده است.

محور اصلی این سوره، بیان علم مطلق خداوند متعال به ظاهر و باطن و غیب و شهود است.

طسّ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿١﴾

چنین خوانده می‌شود: «ط، سین» این دو حرف، از حروف مقطعه است و سخن درباره حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت. «این است آیات قرآن و کتابی مبین» کتاب مبین: یعنی کتابی که معانی و اعجاز آن با برخورداری از بلاغت و دیگر وجوه اعجازی، واضح و روشن است. اشاره «تلک: این است»، ناظر بر خود این سوره می‌باشد. پس مراد از «کتاب مبین» که بر قرآن عطف شده، خود قرآن است زیرا «آیات» در اینجا به دو صفت موصوف گردیده است: یک: قرآن؛ و این کلمه دلالت می‌کند بر این که این آیات خوانده می‌شوند. دو: کتاب مبین؛ که بر مکتوب بودن آیات قرآن به همراه روشن‌گر بودن معانی آنها برای خواننده دلالت می‌کند. لذا به کار بردن تعبیر دوگانه «قرائت - کتابت» برای قرآن، خود مشعر بر آن است که حفظ قرآن دو صورت و دو شیوه دارد: یکی در سینه‌ها به وسیله قرائت و دیگری در مصاحف به وسیله کتابت.

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

«هدایت و مژده‌ای برای مؤمنان است» یعنی: این آیات برای کسانی که به قرآن ایمان آورده و به آن عمل می‌کنند، هدایت‌گر و مژده‌بخش است چنان‌که در آیه دیگری

می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا هُدًى وَّشِفَاءٌ﴾ (بگو: قرآن برای کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایتگر و مایه شفاء است) «فصلت / ۴۴». هم بدین جهت می‌فرماید:

الَّذِيْنَ يُقِيمُوْنَ الصَّلَاةَ وَيُوْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُوْنَ ﴿۳﴾

«همان کسانی که نماز برپا می‌دارند» یعنی: نمازهای فرض را «و زکات می‌پردازند» مراد از آن: زکات فرض است «و خود به آخرت یقین دارند» تکرار «هم» برای دلالت بر حصر است. یعنی: به آخرت چنان‌که باید ایمان ندارند، جز این گروهی که ایمان و عمل صالح را با هم جمع کرده‌اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «تخصیص مؤمنان به هدایت و بشارت، گویای حقیقت عمیق و عظیمی است... آن حقیقت این است که: قرآن کتابی در علم نظری یا تطبیقی نیست که هر خواننده‌ای از آن بهره‌مند شود بلکه قرآن کتابی است که در نخستین قدم، قلب را مورد خطاب قرار داده و نور و عطر و فیض و برکت خود را بر قلبی فرومی‌ریزد که به روی انوار آن آغوش باز کرده است...».

إِنَّ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ﴿۴﴾

«بی‌گمان کسانی که به آخرت» و برانگیخته شدن بعد از مرگ «ایمان ندارند» که‌کفارند «کارهایشان را در نظرشان بیاراستیم» به‌گونه‌ای که اعمال بد خویش را خوب و زیبا می‌بینند «پس آنان سرگشته‌اند» یعنی: آنان در گمراهی خویش متردد و متحیرند، نه به راه و روش درستی راه می‌یابند و نه از حقیقتی آگاه می‌شوند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخَسِرُونَ ﴿۵﴾

«برای این گروه» ناباور به آخرت «عذاب سخت است» در دنیا؛ با کشته شدن، به اسارت در آمدن، گرفتار شدن در چنبره بیماریهای روانی، انقباض روح و قلب، یأس و سرخوردگی و بدبینی و نگرانی؛ چنان‌که مادیت زمان حاضر را پر از این آفت‌ها

می‌بینیم «و آنان در آخرت، زیانکارترین هاینند» یعنی: آنها در آخرت، تیره روزترین مردم در زیانکاری و بزرگترین آنها در شکست و ناکامی و یأس و سرخوردگی هستند.

وَإِنَّكَ لَلتَّقَى الْقُرْآنِ مِنَ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿٦﴾

«و بی‌گمان تو» ای محمد ﷺ! «قرآن را از نزد خدای حکیم علیم دریافت می‌داری» یعنی: تو قرآن را از پیشگاه ذات الله تبارک و تعالی که بسیار دانا، فرزانه و حکیم است فرامی‌گیری و آن را کسی بر تو القا می‌کند که در امر و نهی خود صاحب حکمت و به امور بزرگ و کوچک علیم و دانا است پس خبری که او می‌دهد، راست محض و حکم وی عدل تام است.

این آیه تمهیدی است بر داستانهایی که بعد از آن می‌آید.

إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِ كَرْمَتِيهَا بَخْبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشَهَابٍ مِّنْ سَمَوَاتٍ تَصَطَّبُونَ ﴿٧﴾

داستان موسی عليه السلام در قرآن کریم در سوره‌های بسیاری به تکرار آمده است بدان جهت که این داستان متضمن پندها و عبرتهای زیادی است، که این پندها و عبرتها، در مضمحل کردن و درهم‌شکستن بزرگترین سلطه ستمگر آن زمان - یعنی سلطه فرعون - به دست مردی بی سلاح که به پشتوانه قدرت حق تعالی متکی است، جلوه‌گر شده است.

«آن‌گاه که موسی به اهلش گفت» یعنی: یادکن ای محمد ﷺ هنگامی را که موسی عليه السلام در مسیر راه مدین به مصر، به همسرش گفت «من آتشی به نظر رسید» که از سمت کوه طور شعله می‌کشد «به‌زودی از آن» یعنی: از راه «برای شما خبری خواهم آورد» «سین» در ﴿سَمَائِكُمْ﴾ بر نزدیکی مسافت آتش دلالت می‌کند «یا شعله اخگری برایتان می‌آورم» یعنی: از آن پشته آتش، شعله‌ای برگرفته و آن را برای شما می‌آورم. قیس: جرقه آتشی است که آن را از جایی برمی‌گیرند تا به وسیله آن آتش دیگری را در جای دیگری روشن کنند «باشد که خود را گرم کنید» یعنی: باشد تا به وسیله آن شعله اخگر، آتشی برافروزد و خود را از گزند سرما ننگه دارید. ثعلب

می‌گوید: «اصل شهاب بر چوبی اطلاق می‌شود که در یکی از دو سوی آن اخگری شعله‌ور است و در سوی دیگر آن آتشی نیست». بنابه روایتی: در این سفر جز زن موسی علیه السلام کسی دیگر با وی همراه نبود.

فَلَمَّا جَاءَهَا نُورٌ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨﴾

«چون به نزدیک آن آمد» یعنی: چون موسی علیه السلام به نزدیک آن آتش آمد؛ «ندا رسید: کسی که در آتش است، خجسته و مبارک گردید» ابن‌کثیر می‌گوید: «چون موسی علیه السلام به نزدیک آتش آمد، منظره تکان‌دهنده عظیمی را دید چرا که آن آتش را در درخت سبزی شعله‌ور یافت که با وجود فروزش آتش همچنان سبز و تازه و خرم است. در این اثنا موسی علیه السلام سرش را به سوی آسمان بالا کرد، بناگاه دید که نور آن آتش به اوج آسمان رسیده است. پس در واقع «نار» در آنجا نور مجرد بود ولی موسی علیه السلام پنداشت که آن نور، آتش است». از حسن و سعیدبن جبیر نقل شده است که مراد از: ﴿مَنْ فِي النَّارِ﴾: (کسی که در آتش است)، نور خدای سبحان می‌باشد. ابن‌جریر طبری و ابن‌ابی‌حاتم از ابن‌عباس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «منظور خداوند جل جلاله از ﴿بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ﴾: (مبارک است کسی که در آتش است) خود وی است، یعنی ذات متعال من با برکت است. زیرا در آن درخت نور رب‌العالمین متجلی بود، نه آتش». «و کسی که پیرامون آن آتش است» که مراد: موسی علیه السلام است «نیز برکت یافته است» و این برکت به سبب رخداد عظیم دینی‌ای است که موسی علیه السلام بدان مبارک و مفتخر شد، که همانا تفویض رسالت و دادن معجزه به وی می‌باشد. به قولی معنی این است: مبارک‌اند فرشتگانی که پیرامون آن آتش‌اند «و منزّه است خدا پروردگار عالمیان» این عبارت متضمن به‌شگفت آوردن موسی علیه السلام از مشاهده آن صحنه و منظره است. در حدیث شریف آمده است: «...حجاب پروردگار نور، یا نار است که اگر آن حجاب برداشته شود، انوار جلال رویش همه چیز را که در منظر دید وی است می‌سوزاند».

يَمْوَسِعُ إِتَهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾

آن‌گاه خدای سبحان به موسی عليه السلام چنین خطاب کرد: «ای موسی! این منم خدای عزیز حکیم» عزیز: یعنی غالب و قاهر. حکیم: دارای حکمت در امر و فعل خویش. در روایات آمده است که موسی عليه السلام گفت: «پروردگارا! چه کسی است که مرا ندا می‌کند؟»، خدای سبحان در پاسخ وی فرمود: «این منم خدای عزیز حکیم».

وَأَنِّي عَصَاكَ فَلَئِمَّارَهُمَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمْوَسِي لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمَرْسُولِ ﴿١٠﴾

«و عصای خود را بینداز» ای موسی عليه السلام تا به معجزه‌ات آشنا شوی و بدان انس و الفت یابی. در این هنگام موسی عليه السلام عصای خویش را افکند و بناگاه آن عصا به ماری تبدیل شد «پس چون آن را دید که گویی ماری است که می‌جنبد» یعنی: چون دید عصایش بسان حرکت مار، حرکت می‌کند. جان: مار سفید است و عصا در چالاکي و سبکی حرکت خود به مار سفید تشبیه شده است. «پشت گردانید» از ترس این که آن مار بر وی حمله برد «و به عقب بازنگشت» یعنی: موسی عليه السلام از شدت ترس به دنبال خود نگاه نکرد. در این هنگام خدای سبحان ندا فرمود: «ای موسی! ترس» از مار و آسیب آن «که پیامبران در پیشگاه من نمی‌ترسند» یعنی: کسانی که من ایشان را به رسالت فرستاده‌ام، در پیشگاه من از غیر من نمی‌ترسند پس تو نیز از مار نترس.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حَسَنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١﴾

«مگر کسی که ستمی کرده باشد، سپس بعد از بدی‌ای، نیکی‌ای را جایگزین آن گردانیده» یعنی: لیکن کسی می‌ترسد که با ارتکاب معصیت بر خود ستم کرده باشد - که پیامبران عليهم السلام از آنان نیستند - و بعد از عمل بد و گناه، توبه و پشیمانی را جایگزین آن گردانیده، چنین کسی بداند: «که من آمرزنده مهربانم» یعنی: من برای کسی که بعد از ارتکاب گناه از ایستادن در پیشگاه من بترسد، می‌آمرزم.

ابن کثیر می گوید: «این بشارتی عظیم برای انسان است». نسفی می گوید: «گویی این سخن اشاره‌ای کنایی به کار موسی علیه السلام در کشتن آن قبطی است چنان‌که موسی علیه السلام خود گفت: (پروردگارا! من بر خود ستم کردم پس بر من بیامرز و خدا هم بر وی آمرزید) «قصص/۱۶۷».

وَأَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوِّ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِذْ هُمْ كَاثِرُونَ قَوْمًا فَنَسِينَهُ ۝۱۳

«و دستت را در گریبان تو فرو بر» جیب: شکاف پیراهن از جایی است که سر در آن داخل می‌شود «تا سپید و درخشان بی هیچ عیبی» چون پیسی یا مانند آن از آفات «بیرون آید» آن‌گاه موسی علیه السلام دستش را در گریبانش فرو برد و آن را بیرون آورد، بناگاه دید که دستش مانند برق می‌درخشد، گویی پاره‌ای از ماه است. «در نه معجزه» یعنی: عصا و ید بیضا، دو معجزه از نه معجزه‌ای است که به تو خواهیم داد. بقیه معجزات موسی علیه السلام عبارتند از: شکافته شدن دریا، فرستادن طوفان، ملخ، شپش، قورباغه، خون، قحطی و کاستی در کشتزارهای فرعونیان. «به سوی فرعون و قوم او برو» یعنی: تو بدین سبب با این معجزات برانگیخته و فرستاده شده‌ای تا به سوی فرعون و قوم وی بروی «زیرا آنان مردمی فاسقند» یعنی: آنان نافرمان و از دایره طاعت ما بیرون اند.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ۝۱۴

«پس چون آیات روشنگر ما» که به سبب وضوح و روشنی خود بر درستی نبوت موسی علیه السلام دلالت می‌کرد. یا معنی این است: چون آیات ما که به سبب روشنی خود در معرض دید بود «به آنان رسید، گفتند: این جادوی آشکار است» فرعون و کسان وی ادعا کردند که این معجزات جادوی آشکاری است که هیچ شک و شبهه‌ای در جادو بودن آنها وجود ندارد.

وَحَمَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتَهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤﴾

«و انکار کردند» فرعونیان «آنها را» یعنی: آن معجزات را به زبانهای خود «و حال آن که دل‌هایشان بدان باور داشت» و به یقین می‌دانستند که آنها معجزات الهی است پس این انکارشان «از روی ستم و سرکشی» یعنی: شرک و تکبر از این امر بود که به آنچه موسی عليه السلام آورده ایمان آورند در حالی که به طور قطع می‌دانستند که آن معجزات از نزد خداوند جل جلاله است «پس بنگر» ای محمد صلی الله علیه و آله! «که فرجام فسادکاران چگونه بود» یعنی: در این فرجام شوم‌شان بیندیش زیرا این فرجام، عبرتگاهی برای پندآموزان و عبرت گیرندگان است. آری! فرجام کارشان غرق شدن در دریا بر آن وصف هولناک بود لذا تکذیب‌کنندگان رسالت نیز باید از چنین فرجام بدی پروا کنند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥﴾

«و به‌راستی به داوود و سلیمان دانشی دادیم» یعنی: به ایشان دانشی بسیار دادیم که مراد از آن: علم شرایع و احکام و حلال و حرام، علم قضا و داوری میان مردم، فهم زبان پرندگان و غیره علوم است «و آن دو گفتند: ستایش خدایی راست» یعنی: داوود و سلیمان به مقتضای آن علم و دانش خویش عمل کرده و گفتند: ستایش خدایی راست «که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داد» با علم و نبوت و رام کردن پرندگان و جن و انس برای ما. البته آنها از روی تواضع و فروتنی به برتری خود بر تمام بندگان پروردگار قایل نشدند.

آیه کریمه دلیل بر شرف علم است و این که نعمت علم از بزرگترین نعمت‌هاست پس به هر مؤمنی که نعمت علم داده شده، یقیناً او بر بسیاری از بندگان با ایمان دیگر برتری پیدا کرده و شرف بزرگی برایش عنایت و ارزانی شده است.

وَوَيْتَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ وَقَالَ يَتَأْتِيهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوْتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ

الْمِئِينَ ﴿١٦﴾

«و سلیمان از داوود میراث یافت» علم و نبوت و فرمانروایی را، نه مال و سرمایه را زیرا چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «انبیا مالی را به ارث نمی‌گذارند و مالی که بعد از ایشان به‌جا ماند، صدقه است.» نقل است که داوود علیه السلام نوزده فرزند داشت و اگر هدف از وراثت، وراثت مال می‌بود، فقط سلیمان علیه السلام به یادآوری مخصوص نمی‌شد زیرا تمام فرزندان داوود علیه السلام در این میراث شریک و با وی مساوی بودند «و گفت: ای مردم! به ما فهم زبان پرندگان آموخته شده است» یعنی: سلیمان علیه السلام از باب تحدث به نعمت‌های خداوند جل جلاله بر خود و شکرگزاری از این نعمت مخصوصی که فقط به وی ارزانی شده است، این سخن را گفت. دلیل این‌که او فهم زبان پرندگان را قبل از دیگر نعمتها یاد کرد این بود که آن نعمت، نعمتی مخصوص به وی است که غیر آن را در آن مشارکتی نیست. منطق‌الطیر: سخن‌گفتن پرندگان است. آری! سلیمان علیه السلام سخن آنان را چنان می‌فهمید که پرندگان خود در میان یک‌دیگر آن را می‌فهمیدند «و از همه چیزها به ما داده شده است» یعنی: همه چیزهایی که مورد نیاز و سبب فضیلت انسان است به ما داده شده است؛ مانند دانش، پیامبری، حکمت، مال، مسخر کردن جن‌وانس، پرندگان، باد، حیوانات وحشی، چهارپایان و همه آنچه که در میان آسمان و زمین است.

مفسران می‌گویند: داوود علیه السلام از سلیمان عابدتر و سلیمان علیه السلام از او شکرگزارتر بود به همین جهت، ملک و دولت سلیمان علیه السلام از پدرش بیشتر و دامنه‌دارتر شد زیرا افزون بر آنچه که به پدرش داوود علیه السلام داده شده بود، باد و شیاطین هم به تسخیر وی درآورده شدند و فهم زبان پرندگان نیز به وی ارزانی شد «بی‌گمان این» نعمت‌هایی که ذکر شد؛ از فهم زبان پرندگان و دیگر نعمتها «فضل آشکار است» که خداوند متعال بر ما ارزانی کرده و این فضل بر هیچ کسی پنهان نیست. بدین‌گونه سلیمان علیه السلام خواست تا به شکرگزاری آن نعمتها بپردازد.

وَحِشْرَ لُسَيْمَانَ جُودَهُ مِنْ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٧﴾

«و برای سلیمان لشکریانش از جن و انس و پرنده‌گان گرد آورده شدند» ابن‌کثیر می‌گوید: یعنی سلیمان عليه السلام با ابهت و عظمت بسیار بزرگی به میانشان آمد «آن‌گاه آنان باز داشته شدند» یعنی: در صفوف و دسته‌های منظم آراسته شدند. وازع در جنگ: کسی است که مأمور تنظیم و آرایش صفوف است و کسانی از لشکریان را که از صف خویش جلو آیند، به جای آنها در صف برمی‌گرداند تا صفوف منظم شود. این تعبیر دلالت می‌کند بر این که سپاه سلیمان عليه السلام بسیار عظیم و منظم بود. آری! سلیمان عليه السلام با شکوه و ابهتی بسیار عظیم به میان لشکر آمد، ابتدا صفوف انسیان، بعد از آن صفوف جنیان و سپس صفوف پرنده‌گان قرار داشتند و اگر هوا گرم و آفتابی می‌بود، پرنده‌گان لشکر را با بالهای خویش سایه‌بانی می‌کردند. آری! اطاعت، انضباط و نظم دقیق، اهرمهای برپا دارنده سپاهی آراسته و سالم می‌باشند.

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسْكِنَكُمُ لَا يَحْطَمَنَّ سَيْمَانُ ۚ

وَجُودَهُ وَهَرَّ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾

«تا آن‌گاه که به وادی مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت» او ملکه موران بود که گویی با دیدن لشکریان سلیمان عليه السلام که به سوی وادی روی آوردند، گریخت و سایر مورچگان را آگاه کرد و نداکنان خطاب به آنان گفت: «ای مورچگان! به درون خانه‌هایتان درآید تا سلیمان و لشکریانش - ندیده و ندانسته - شما را درهم نکوبند» با گامها و سمهای چهارپایان خود. مورچگان به صیغه خطاب عقلا مورد خطاب قرار گرفتند، بدین سبب که آنها این خطاب را می‌فهمیدند. ملاحظه می‌کنیم که ملکه موران قبل از وقوع این واقعه، سلیمان عليه السلام و لشکریانش را معذور شناخت و گفت: درحالی آنها شما را درهم خواهند کوفت که از وجود شما در این وادی آگاهی ندارند زیرا اگر از وجود شما باخبر باشند، شما را درهم نمی‌کوبند چراکه به معیارهای حق و عدل پایبندند.

**فَبَسَّ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَتِي وَأَنْ أَعْمَلَ
صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴿١٩﴾**

«پس سلیمان از سخن او دهان به خنده گشود» تبسم: آغاز خنده است. خنده سلیمان از روی تعجب از سخن آن مورچه و فهم زبان وی بود «و گفت: پروردگارا! به من الهام کن» و توفیقم ده «تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس بگذارم» زیرا نعمت پدر و مادر نیز نعمت به خود انسان است بنابراین، نعمت‌های ارزانی شده به پدر و مادر نیز اقتضا می‌کند تا فرزند برای خدای سبحان شکرگزاری کند «و این که» توفیقم ده تا «کردار شایسته‌ای انجام دهم که آن را بپسندی» از من و به آن خوشنود گردی «و مرا به رحمت» نه به وسیله اعمال شایسته‌ام «در زمره بندگان صالحت درآور» نامم را در جمله نامهایشان ثبت کن و مرا در زمره آنان به سوی دار صالحان که همانا بهشت است، محشور گردان. آری! همه اینها را به رحمت بر من ارزانی دار، نه با عملم. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ کس جز به رحمت خداوند جَلَّ جَلَلُهُ وارد بهشت نمی‌شود».

وَنَقَّذَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْيَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿٢٠﴾

«و جویای حال پرندگان شد» یعنی: سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام حال پرندگان را بازجست و از وضع پرندگانی که غایب بودند کسب آگاهی کرد. یادآور می‌شویم که پرندگان وی را در سفرش همراهی کرده و او را در زیر سایه‌بانی از بالهایشان قرار می‌دادند «و گفت: مرا چه شده است که هدهد را نمی‌بینم» آیا چیزی او را از دیدگان من پنهان کرده، یا ندیدن او علت دیگری دارد؟ سپس وی آگاه شد که هدهد غایب است پس گفت: «یا این که از غایبان است» یعنی: بلکه او غایب است.

مفسران می‌گویند: سبب جست‌وجوی سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام از هدهد این بود که هدهد مهندس آب بود و او را به محل وجود آب در زیر زمین راهنمایی می‌کرد، بدین‌گونه که در محل وجود آب نوک می‌زد، سپس سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام به وسیله جن و شیاطین از آن محل آب

بیرون می‌آورد همچنین هدهد سلیمان علیه السلام و لشکریانش رابه حد فاصل میان آب نزدیک و دور در اثنای سیر در بیابانها نیز راهنمایی می‌کرد.

قرطبی می‌گوید: «این آیه دلیل بر ضرورت تفقد و پرس و جوی امام از احوال رعیتش و نگهداری و حراست از آنان است، بنگر به سلیمان علیه السلام که حال هدهد با آن جسم کوچکش بر وی مخفی نماند». خداوند جل جلاله ببخشاید بر عمر بن الخطاب رضی الله عنه که او نیز در این امر با سلیمان علیه السلام هم سیرت بود، آنجا که فرمود: «اگر گرگ بر گوسفند لاغری در ساحل فرات حمله برد، بی‌گمان عمر از آن مورد بازپرسی قرار خواهد گرفت».

لَا عَذَابَ لَهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَا أذْبَحْنَهُ أَوْ لِيَأْتِنِي سُلْطَانٌ مُّبِينٌ ﴿٢١﴾

سپس سلیمان علیه السلام افزود: «قطعا او را» یعنی هدهد را «به عذابی سخت عذاب می‌کنم، یا سرش را می‌برم» به‌قولی: مراد وی از عذاب سخت این بود که پرهایش را قطع می‌کند. به‌قولی دیگر: مراد وی این بود که او را از خدمت خویش بازمی‌دارد. اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است که به نظر می‌رسد، ریشه همه آنها روایات اهل کتاب است. به هر حال، قرآن کریم نوع این عذاب را مشخص نکرده است «یا باید حجتی روشن برای من بیاورد» بر این که او در غیبتش عذر موجهی داشته است.

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ حُطُّ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَاءٍ يُقِينُ ﴿٢٢﴾

«پس دیری نپایید» هدهد در غیبت خویش. به‌قولی دیگر معنی این است: زمانی اندک بعد از پرس و جوی سلیمان علیه السلام از هدهد و تهدید آن به مجازات، هدهد آمد «و گفت» خطاب به سلیمان علیه السلام «از چیزی آگاهی یافتم که تو از آن آگاهی نیافته‌ای» یعنی: چیزی را دانسته‌ام که تو آن را ندانسته‌ای و هم‌اکنون می‌خواهم آن را برایت مطرح کنم: «و برای تو از سبا خبری یقینی آورده‌ام» سبا: نام شهری در یمن است که بلقیس ملکه آن بود. نبأ: خبری مهم و درخور اهمیت است.

إِنِّي وَجَدْتُ أَمْرًا تَمَلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾

سپس هدهد افزود: «من زنی را یافتم که بر آنان فرمانروایی می‌کند» او بلقیس دختر شرحبیل بود که پدرش جز وی فرزندی نداشت و بعد از پدر پادشاهی به وی رسید. شایان ذکر است که پادشاهی زنان در میان قدما عرف معمولی بوده است و همچنین است در نزد برخی از مسلمین معاصر. اما حکم آن در شریعت ما: ابن عباس رضی الله عنهما در حدیث شریف روایت می‌کند که چون این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید که مردم فارس دختر کسرا را به پادشاهی برگزیده‌اند، فرمودند: «لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة: هرگز قومی که تولیت امر (فرمانروایی) خویش را به زنی سپرده‌اند، رستگار نمی‌شوند.» «و» آن زن «از همه چیز داده شده است» یعنی: از همه چیزهایی که در زمان وی مورد نیاز شاهان بود، چون ابزارها، وسایل و تجهیزات و سپاه «و عرشی بزرگ داشت» عرش: یعنی تخت پادشاهی. به قولی: تخت وی از طلا بود. ابن کثیر از علمای تاریخ نقل می‌کند: «آن تخت بزرگ در قصری عظیم، استوار و بلند قرار داده شده بود که سیصد و شصت طاق در طرف شرقی و سیصد و شصت طاق در طرف غربی خود داشت و ساختمان آن طوری بنا شده بود که خورشید هر روز از یک طاق بر آن طلوع و از طاق مقابل آن غروب می‌کرد و آنها صبح و شام برای خورشید سجده می‌کردند.»

بدین جهت هدهد در ادامه گزارش خود افزود:

وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾

«و او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا، به خورشید سجده می‌کنند» یعنی: خورشید را می‌پرستند در حالی که با این کار از عبادت خدای سبحان کناره گرفته‌اند. به قولی: آنان آتش‌پرست بودند «و شیطان اعمالشان را» یعنی: پرستش خورشید و سایر اعمال کفری را «برایشان آراسته است و آنان را از راه باز داشته است» یعنی:

شیطان آنان را به سبب این آراستن‌ها، از راه روشن حق که همانا ایمان به یگانگی خداوند جَلَّ جَلَلُهُ است، باز داشته است «در نتیجه آنان راه یافته نبودند» در کار دین.

أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿٢٥﴾

«تا سجده نکنند» تقدیر آیه چنین است: شیطان این کار و راه و روش باطلی را که در آن قرار داشتند، برایشان آراسته بود تا سجده نکنند «برای خدایی که نهان را در آسمانها و زمین بیرون می‌آورد» یعنی: خدایی که آنچه را در آسمانها و زمین مخفی است، آشکار می‌کند؛ مانند باران را از آسمان و رستنی‌ها را از زمین. به قولی: پنهانی‌های زمین، گنجها و رستنی‌های آن است. به قولی دیگر؛ خبأ: به معنی راز است «و می‌داند آنچه را که پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌نماید» یعنی: خدای سبحان امور نهانی‌ای را که در ضمیر عالم انسانی است، با علم خویش، از آن بیرون می‌آورد چنان‌که هر چیز دیگری از امور پنهانی آسمانها و زمین را که بخواهد، بیرون می‌آورد. باید دانست که این آیه، محل سجده تلاوت است و سجده تلاوت در آن واجب می‌باشد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٦٦﴾

«الله است که خدایی جز او نیست، او پروردگار عرش عظیم است» هدهد از عرش - مخصوصا - یاد کرد زیرا عرش - چنان‌که در حدیث شریف آمده است - بزرگترین مخلوقات خدای عزوجل است.

این آیات دلیل بر آن است که هدهد، دعوتگر خیر و عبادت خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به یگانگی و سجده کردن برای اوست بدین جهت رسول خدا ﷺ در حدیث شریف ذیل که ابوهریره رضی الله عنه آن را روایت کرده است، از کشتن آن نهی کردند: «نهی النبی ﷺ عن قتل أربع من الدواب: النملة والنحلة والهدد والصدرد: رسول خدا ﷺ از کشتن چهار چیز از جانداران نهی کردند: مورچه، زنبور عسل، هدهد و شیر گنجشک».

❖ قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾

«گفت» سلیمان علیه السلام به هدهد «به زودی خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای» در این اخباری که به ما داده‌ای «یا از دروغگویان بوده‌ای» در اخبار خود تا خود را از چنگ مجازات ما برهانی.

این آیه ما را به کاوش و تحقیق در اخبار، تلاش برای کشف حقایق و عدم پذیرفتن بدون تحقیق خبر مخبران به صرف اعتماد به آنان، ارشاد می‌کند، در صورتی که به وجهی از وجوه امکان تحقیق وجود داشته باشد. همچنین این آیه دلیل بر آن است که بر زمامدار (امام) واجب است تا عذر رعیت خویش را بپذیرد. در حدیث شریف آمده است: «لیس أحد أحب إليه العذر من الله، من أجل ذلك أنزل الكتب وأرسل الرسل: عذر نزد هیچ‌کس مانند خدای عزوجل دوست داشته‌تر نیست به همین جهت بود که او کتابها را نازل کرد و پیامبران را فرستاد».

أَذْهَبَ بِكَتَبِي هَذَا فَأَلْفَيْهِ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَأَنْظُرُ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

سپس سلیمان علیه السلام به هدهد گفت: «این نامه مرا ببر و آن را به سوی آنها بیفگن» یعنی: به سوی اهل سبأ «آن‌گاه از آنان روی برتاب» یعنی: دور از آنان در مکانی که سخنانشان را بشنوی درنگ کن تا آنچه را که می‌شنوی، به من بازآوری «آن‌گاه بنگر چه باز می‌دهند» یعنی: به سخنانی که در میان خویش ردوبدل می‌کنند گوش فراده و خبر آن را به ما بیاور.

هدهد رفت و نامه سلیمان علیه السلام را به سویشان افگند و خود را به کناری کشید سپس این سخن بلقیس را شنید:

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُؤِ إِلَىٰ آلِي كَدَّبُكُمْ ﴿٢٩﴾

«گفت» بلقیس ملکه سبأ «ای بزرگان! نامه‌ای ارجمند به سوی من افکنده شده است» بلقیس نامه سلیمان علیه السلام را به سه دلیل گرامی و ارجمند دانست:

۱ - تا سلیمان علیه السلام را بزرگ بدارد.

۲ - نامه سلیمان علیه السلام دربرگیرنده پیام و کلامی نیکو بود.

۳ - نامه او مهر شده بود. چنان که در حدیث شریف آمده است: «كرامة الكتاب ختمه: كرامت و بزرگی نامه، در مهر کردن آن است.» از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خود خاتمی ساخته و بر نگین آن چنین نقش کرده بودند: «لا اله الا الله محمدرسول الله».

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣١﴾ أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَىٰ وَأْتُونَ مُسْلِمِينَ ﴿٣٢﴾

بلقیس افزود: «که این» نامه «از سوی سلیمان است و آن به نام خداوند بخشنده مهربان است» یعنی: آن نامه با نام خداوند جل جلاله آغاز گردیده و بعد از (بسم الله الرحمن الرحيم) در آن چنین آمده است: «بر من گردنکشی نکنید» یعنی: تکبر نورزید چنان که پادشاهان ستمگر چنین می کنند «و فرمانبردار نزد من آید» یعنی: فرمانبردار برای دین خدا جل جلاله، مؤمن به آنچه که من با خود از رسالت حق آورده ام، نزد من آید. علما گفته اند: هیچ کس قبل از سلیمان علیه السلام (بسم الله الرحمن الرحيم) را ننوشته است. یادآور می شویم که (بسم الله الرحمن الرحيم) که در ابتدای همه سوره ها بجز سوره «برائه» آمده است، همین یکبار در میان سوره ای از قرآن نازل شده است. از شناخت مضمون نامه سلیمان علیه السلام، ادبی از آداب حکومت را در می یابیم و آن رعایت اختصار در مراسلات خارجی همراه با توضیح مطلب است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ ﴿٣٣﴾

«گفت» ملکه سبا «ای بزرگان! در کارم به من نظر دهید» یعنی: ای اشراف قوم و ای سران کشور! راهنمایی ام کنید و راه صواب را در این کار به من بنمایانید، به من نظری بدهید که مبتنی بر حزم و حکمت و دوراندیشی باشد «من هیچ کاری را فیصله نداده ام مگر این که شما در آن حاضر و ناظر بوده اید» یعنی: من تا به حال هیچ کاری را بی حضور و رأی شما به قطعیت و فیصله نهایی نرسانده ام. سرانجام بلقیس در این مشاوره کامیاب شد زیرا بزرگان ملت، کار را به رأی و نظر خود وی واگذاشتند:

قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأَوْلُوا بِأَيِّ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٣﴾

«گفتند» بزرگان ملت و نمایندگان مجلس شورا در پاسخ بلقیس؛ «ما دارای قوت و شوکت هستیم» هم در عده و هم در عده «و ما رزم‌آوران سهمگینی هستیم» یعنی: ما سخت جنگ‌آور هستیم و از چنان شجاعت و غیرتی برخورداریم که از خود و سرزمین و مملکت خویش دفاع کنیم «ولی اختیار کار با توست» یعنی: کار موکول به رأی و نظر خود توست «پس بنگر چه فرمان می‌دهی» یعنی: تأمل کن که ما را به چه چیز فرمان می‌دهی؟ زیرا ما شنوا و مطیع امر تو هستیم.

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآءَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٣٤﴾

«گفت» ملکه سبا به سران قومش «پادشاهان چون» با زور و غلبه «به شهری درآیند، آن را ویران می‌سازند» یعنی: ساختمانهای آن را ویران کرده، اموال آن رابه تباهی می‌کشند و جمع اهالی آن را پراکنده می‌سازند «و عزیزترین‌های مردمانش را خوارترین‌ها می‌گردانند» یعنی: اشراف آن را به حقارت و دونی می‌کشاند و این کار را بدان جهت می‌کنند تا فرمانروایی برای آنها پایدار و مسلم شود، جای پای آنها در آن سرزمین محکم و هیبت آنها در دلهای مردم پابرجا گردد. آن‌گاه خدای عزوجل بلقیس را در این سخنش تصدیق کرد و فرمود: «واین‌گونه عمل می‌کنند» اما به‌قولی: این جمله نیز حکایت از ادامه سخن بلقیس است.

ملاحظه می‌شود که چون بلقیس تمایل آنان را به مصالحه احساس کرد، به صلح گرایید زیرا جنگ، فرجامی نامیمون دارد.

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمِ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ﴿٣٥﴾

سپس ملکه سبا افزود: «و» اینک «من هدیه‌ای به سویشان می‌فرستم» پس اگر سلیمان پادشاه باشد، او را به این هدیه راضی گردانیده و از تهاجم وی در امان می‌مانیم ولی اگر پیامبر باشد، این هدیه او را راضی نمی‌سازد زیرا هدف نهایی و مقصد اصلی او دعوت به سوی دین خویش است در آن صورت، از ما جز با اجابت دعوت، گردن

نهادن به دین و پیمودن راه و روش خویش، راضی نمی‌شود و از این‌روی گفت: «و می‌نگرم که فرستادگان من چه پاسخی بازمی‌آورند» آن‌گاه به تبع آنچه که فرستادگان من از قبول یا رد هدیه از سوی سلیمان علیه السلام باز آوردند، در این موضوع تدبیری می‌اندیشم و به مقتضای آن عمل می‌کنم. در حدیث شریف آمده است: «تهادوا تحابوا، و تصافحوا یذهب الغل عنکم: هدیه مبادله کنید که سبب محبت میان شما می‌شود و مصافحه کنید، که مصافحه کدورت و کینه را از شما دور می‌گرداند».

ابن‌کثیر می‌گوید: « صحیح آن است که بلقیس ظرفی از طلا را به سلیمان علیه السلام هدیه فرستاد».

شکی نیست که فکر ارسال هدیه، فکر سیاسی ممتازی است زیرا از خلال آن می‌توان موقعیت طرف را به درستی ارزیابی کرد، همان‌گونه که هدیه در تعدیل تصمیم‌های طرف نیز مؤثر است، چنانچه طرف از علاقه‌مندان به دنیا باشد اما وضع سلیمان علیه السلام این‌چنین نبود:

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَيْنِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ أَنْفَرُونَ ﴿٣١﴾

«پس چون» پیک بلقیس همراه با هدیه «به‌نزد سلیمان آمد، سلیمان به او گفت: آیا مرا به مالی کمک می‌دهید» و توقع دارید که شما را در قبال آن بر شرک و حاکمیت ناروایتان واگذارم در حالی که خدای عزوجل به من این همه سلطه و مال و مکت و خدم و حشم از جن و انس و طیور و غیره بخشیده است؟ «بدانید که آنچه خدا به من بخشیده است» از نبوت، فرمانروایی‌ای عظیم و اموالی بسیار «بهتر است از آنچه به شما داده است» از مال و مکتی که این هدیه نیز از آن جمله است «بلکه این شما هستید که به هدیه خود شادمان می‌شوید» اما من به آن دلخوش نمی‌شوم و به مال دنیا نیازی ندارم لذا از شما جز گردن نهادن به دین حق، یا جنگ و شمشیر چیز دیگری را نمی‌پذیرم.

دلیل این که سلیمان علیه السلام هدیه را پذیرفت این بود که آن هدیه، در واقع رشوه بود. در سیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان هدیه را می‌پذیرفتند اما صدقه را نمی‌پذیرفتند.

أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَدْلَٰةً وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٣٧﴾

سپس سلیمان علیه السلام به پیک بلقیس گفت: «به سوی آنان» یعنی: به سوی بلقیس و قوم وی «بازگرد» و بگو: «قطعا بر سر آنان لشکری می‌آوریم که تاب پایداری در برابر آن را ندارند» تا از خود در مقابل آن دفاع کرده و از ملک و فرمانروایی خویش حراست نمایند «و بی‌گمان آنها را از آنجا بیرون خواهیم راند» یعنی: از سرزمینشان «به خواری و زبونی» بعد از آن که عزتمند و سربلند بودند. صغار: خواری و زبونی است. به قولی: صغار در اینجا به معنای اسارت و بردگی است.

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَا رَبِّي بَعْرِيهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾

گفت «سلیمان علیه السلام «ای سران» کشورم «کدام یک از شما تخت او را برای من می‌آورد» یعنی: تخت بلقیس را که وصف بزرگی آن گذشت «پیش از آن که آنان از در تسلیم نزد من آیند؟» سلیمان علیه السلام با وحی الهی خبر یافت که آنان تسلیم می‌شوند. یا این برداشت و استنباط وی بود، به سبب شناختی که از اوضاع داشت. به قولی: سلیمان علیه السلام خواست تا تخت بلقیس را بدون فرستادن لشکر و سپاهی بیاورد تا به وی قدرت خویش را که از نزد خدای عزوجل است بنمایاند و آن را برهانی بر نبوت خویش قرار دهد.

قَالَ عِفْرِيَّتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا عَائِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿٣٩﴾

«عفریتی از جن گفت: من آن را پیش از آن که از مجلس خود برخیزی برای من آورم» یعنی: از آن مجلسی که سلیمان علیه السلام برای حکومت کردن میان مردم در آن می‌نشست. سدی می‌گوید: «سلیمان علیه السلام از آغاز روز تا هنگام زوال خورشید برای

قضاوت و حکومت میان مردم می‌نشست». «و من بر این کار توانا و امین هستم» ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی من بر حمل کردن و برداشتن تخت بلقیس، توانا و برآنچه که در آن از جواهر و غیره وجود دارد، امین و مورد اعتماد هستم».

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آئِنِكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿٤٠﴾

«کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود، گفت» بیشتر مفسران برآنند که اسم این کسی که بهره‌ای از علم کتاب الهی داشت، آصف بن برخیا از بنی اسرائیل بود، که در حکومت سلیمان عليه السلام سمت وزارت داشت و اسم اعظم الهی را می‌دانست، اسم اعظمی که هرگاه حق تعالی به آن مورد درخواست قرار گیرد، اجابت می‌کند. ابن کثیر از زهری نقل می‌کند که آصف بن برخیا عليه السلام گفت: «یا إلهنا وإله كل شيء إلهاً واحداً لا إله إلا أنت ائتنی بعرشها: ای خدای ما و خدای همه چیز، خدای یگانه‌ای که هیچ معبودی جز تو نیست، تخت او را نزد من بیاور». پس در دم تخت بلقیس روبه‌روی وی حاضر آورده شد. به‌قولی: مراد از «کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود» خود سلیمان عليه السلام است. به هر حال، این عالم به کتاب الهی گفت: «من آن را پیش از آن که چشم خود را برهم زنی نزدت می‌آورم» گویی سلیمان عليه السلام سخن عفریت را در آوردن تخت بلقیس قبل از برخاستن از جایش، دیر شمرد و خواستار آوردن آن در زمانی سریعتر از آن شد لذا آصف، یا خود سلیمان عليه السلام برای کوچک شمردن و تحقیر توانایی عفریت گفت: من قبل از آن که چشمت را برهم زنی، آن را به‌نزدت می‌آورم. معنای «طرف» گشودن پلکها برای نگرستن و مراد از «یرتد»، به‌هم آوردن دوباره پلکهاست چنان‌که به دوست خود می‌گویی: این کار را باید در یک چشم به‌هم‌زدن انجام دهی.

«پس چون آن را نزد خود مستقر یافت» یعنی: سلیمان عليه السلام به آصف اجازه داد که تخت را حاضر گرداند آن‌گاه آصف دعا کرد و تخت حاضر آورده شد و چون سلیمان عليه السلام تخت را نزد خویش حاضر دید «گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌گزارم یا این که کفران می‌کنم» آیا حق تعالی را در

برابر این نعمتها شکر می گزارم و به فضل و نعمت وی اعتراف می نمایم، یا این که او را ناسپاسی می کنم و شکر نعمت وی را فرومی گذارم «و هر کس شکر ورزد، جز این نیست که به سود خویش شکر می ورزد» زیرا شکر، سبب حفظ نعمت موجود و صید نعمت مفقود است «و هر کس کفران کند، بداند که پروردگارش بی نیاز» است از شکرگزاری وی «کریم است» و بخشنده؛ با نعمت دادن به ناسپاسان.

قَالَ تَكْرُؤًا لَهَا عَرَشَهَا نَنْظُرُ أَنْ تَدِيَّ أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٤١﴾

«سلیمان گفت: تختش را در دیدش ناشناس گردانید» یعنی: تخت ملکه بلقیس را برایش به حالی دگرگون سازید که چون آن را می بیند، باز نشناسد. روایت شده است که: آنان تخت بلقیس را با کم کردن چیزهایی از آن و افزودن چیزهایی دیگر بر آن، دگرگون کردند. به قولی علت این دستور سلیمان عليه السلام این بود که مأموران وی برایش گفتند: در عقل بلقیس نارسایی ای است پس سلیمان عليه السلام خواست تا با این کار، بلقیس را از نظر فراست عقلی بیازماید و بدین جهت گفت: «تا بنگریم که آیا پی می برد» به شناخت تخت خویش، یا: آیا راه می برد به سوی ایمان به خدا جل جلاله «یا از آنان می شود که راه نمی یابند» به سوی این امر.

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْمِنِينَ ﴿٤٢﴾

«پس چون آمد» بلقیس نزد سلیمان عليه السلام «گفته شد» به او و گوینده خود سلیمان عليه السلام یا غیر وی به دستور او بود: «آیا تخت تو همین گونه است؟ گفت: گویا این همان است» بلقیس تعبیری را به کار برد که حاکی از تردد وی در میان شناختن و ناشناختن آن بود، که این خود نشانه ذکاوت و تیزهوشی بالای وی است زیرا او سؤال تشبیه آلود آنان را با جوابی تشبیه گونه پاسخ داد که نه از آن، جواب مثبت کامل بر می آمد و نه جواب منفی. عکرمه می گوید: «بلقیس زنی حکیم و فرزانه بود پس با خود گفت: اگر بگویم؛ این همان تخت من است، می ترسم که دروغگو شوم و اگر بگویم نه! این تخت من نیست، باز هم بیم آن است که دروغگو شوم لذا راهی میانه را که برای هر

دو معنی محمل داشت، در پیش گرفت و گفت: گویی این همان است.» «و پیش از این، به ما علم داده شده و ما فرمانبردار بوده‌ایم» به قولی: این جمله از سخن سلیمان علیه السلام است. یعنی: پیش از بلقیس از سوی خداوند جل جلاله علم داده شده و برای خداوند جل جلاله از در اطاعت درآمده بودیم. یا معنی این است: پیش از این به مسلمان شدن بلقیس و آمدن وی به رضا و رغبت، آگاه ساخته شده‌ایم. به قولی دیگر: این سخن از قوم سلیمان علیه السلام و پیروان وی بود.

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٤٣﴾

«و آنچه که به جای خداوند پرستش می کرد، او را باز داشته بود» یعنی: بلقیس را تعلق خاطر و دل‌مشغولی وی به پرستش خورشید که بر آن تربیت و رشد یافته بود، از ایمان به حق باز داشته بود «و او از جمله گروه کافران بود» این آیه نیز از ادامه سخن سلیمان علیه السلام، یا از کلام خدای سبحان است.

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٤﴾

گویی دیدن تخت دگرگون شده بلقیس فقط برای ایمان آوردن وی کافی نبود زیرا او به پرستش خورشید سخت تعلق خاطر داشت بدین جهت سلیمان علیه السلام او را در وضعیت روانی دیگری قرار داد: «به آن زن گفته شد: به صرح وارد شو» صرح: کاخ پادشاهی است. ابن قتیبه می‌گوید: صرح تخته‌هایی بود که برای بلقیس از آبگینه سپید ساختند و در زیر آن آب و ماهی را روان کردند «و چون آن را دید، پنداشت که برکه آبی است» لجه: آب بسیار است «و» بدین جهت «از ساقهایش لباس را بالا زد» تا به پندار خود به آب فرو رود و وقتی او چنین کرد: «گفت» سلیمان «این قصری صاف و صیقلی از آبگینه‌هاست» و آب نیست. ممرد: تراشیده، صیقل داده شده و بالا بلند. در اینجا بود که بلقیس به حق اذعان کرد و تسلیم شد: «گفت: پروردگارا! من بر خود

ستم کردم» با پرستش غیر تو «و اینک با سلیمان» در گردن نهادن به دین حق «در برابر خدا پروردگار عالمیان، تسلیم شدم».

از داستان بلقیس چنین بر می آید که او در میان ملتی فرمانروایی می کرد که دارای مدینتی ریشه دار و بزرگ بودند پس سلیمان علیه السلام با نشان دادن مدینتی ریشه دارتر و بزرگتر به وی، او را متحیر و بهت زده کرد، هم از این روی بود که بلقیس گردن نهاد و تسلیم شد. البته این امر به ما می آموزد که مدنیت راستین اسلامی آنچنان مدنیت پرهیمنه و با ابهتی است که تمدنهای دیگر را از نظر روانی منفعل و فرومانده گرداند. ابن ابی شیبہ و ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی الله عنه در روایتی طولانی نقل کرده اند که فرمود: «سلیمان علیه السلام بعد از آن با بلقیس ازدواج کرد». اما ابن کثیر این روایت را جدا منکر دانسته و استناد آن را به ابن عباس رضی الله عنه رد کرده است. قول راجح نیز این است که ازدواج سلیمان علیه السلام با بلقیس، از اخبار اهل کتاب می باشد که نه تصدیق می شود و نه تکذیب.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٥﴾

اینک داستان دیگری بیان می شود: «و به راستی به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که: خداوند را بپرستید» یعنی: او را با دعوت و پیام پرستش خداوند جل جلاله فرستادیم «پس بناگاه آنان به دو گروه ستیزه گر و متخاصم تقسیم شدند» که آن دو گروه، مؤمنان و کافران بودند و هر گروهی با تکیه بر راه و روش خود، با گروه دیگر ستیزه کرده و ادعا می کرد که حق با وی است. به قولی: خصومت و ستیزه میان دو گروه، درباره صالح علیه السلام بود که آیا او پیامبر مرسل است یا خیر؟.

قَالَ يَنْفَرُونَ لِمَ سَتَعَجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٦﴾

«صالح گفت: ای قوم من، چرا سیئه را پیش از حسنه» یعنی: عذاب را پیش از رحمت «به شتاب می طلبید» یعنی: چرا ایمانی را که جلب کننده پاداش و نیکی است به تأخیر می اندازید و کفری را که جلب کننده عذاب است، جلو می افکنید؟ زیرا آنان از

فرط کفر و عناد می گفتند: ای صالح! منتظر چه هستی؟ عذابی را که وعده می دهی برای ما بیاور «چرا از خداوند آمرزش نمی خواهید» و به سوی او از شرک توبه کار نمی شوید، قبل از آن که عذابش بر شما فرود آید؟ «باشد که مورد رحمت قرار گیرید» و گرفتار عذاب نشوید.

قَالُوا أَطِيزْنَا بِكَ وَيَمْنُ مَعَكَ قَالَطَبِطِرْكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿٤٧﴾

«گفتند: ما به تو و همراهانت» از کسانی که دعوت را اجابت گفته و به دینت درآمده اند «شگون بد زده ایم» و شما را شوم و نامیمون می دانیم. نقل است که به آنان قحطی ای رسید پس به صالح عليه السلام شگون بد زده و گفتند: این از شومی توست «گفت» صالح عليه السلام به آنان: «شگون بدتان نزد خداوند است» یعنی: این قحطی به سبب فال بدی که آن را شوم می پندارید نیست بلکه سبب آن نزد خداوند جل جلاله است زیرا خیر و شر همه از نزد او به سوی شما می آید و این قدر و قسمت اوست که به شما می رسد چرا که تمام امورتان به دست بلا کیف اوست، هر چه بخواهد انجام می دهد و پرندگان که آنها را وسیله فال بد خود می پندارید، به خیر و شر شما علم و آگاهی ای ندارند «بلکه شما مردمی هستید که آزموده می شوید» و مورد امتحان خداوند جل جلاله قرار گرفته اید. به قولی معنی این است: شیطان شما را با این فال بد زدنتان، یا به آنچه که به خاطر آن فال بد می زنید، در فتنه می افکند. ابن کثیر می گوید: «ظاهرا مراد از این فرموده خداوند: (تفتنون) این است: شما در گمراهی خود به استدراج می افتید و روند انحطاط را می پیمایید».

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾

«و در آن شهر» که شهر «حجر» بود و صالح عليه السلام در آن می زیست «نه رهط بودند» یعنی: نه مرد از فرزندان سران و اشراف قوم بودند که با شخصی به نام «قدار» که شتر صالح عليه السلام را پی کرد، یار و همدست شده بودند. مراد از «رهط» در اینجا «مرد» است. «که در زمین فساد می کردند و هیچ کار شایسته ای نمی کردند» یعنی: شأن و شیوه و

کردار آن نه مرد چنان فسادافگنی ای در زمین بود که هیچ صلاح و اصلاحی با آن متصور نیست.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

۴۹

«گفتند: به خدا هم قسم شوید» یعنی: آن نه مرد جفاجو به همدیگر گفتند؛ بیاید که هریک از ما با دیگری سوگند بخوریم «که بر او و خانواده‌اش شبیخون بزنیم» یعنی: شب‌هنگام بر سر صالح عليه السلام یورش آوریم و او و خانواده‌اش را به قتل رسانیم «آن‌گاه به ولی او» یعنی: به سرپرست و قبیله نزدیک او که خونخواه و وارثانش می‌باشد «بگوییم که: ما در کشتار خانواده‌اش حاضر نبوده‌ایم» تا این گمان را در آنان بیفکنیم که نه او را کشته‌ایم و نه در هنگام کشتار وی حاضر بوده‌ایم «و ما قطعاً راستگوییم» در این سخنان که به‌هنگام کشتار خانواده‌اش حاضر نبوده‌ایم. زیرا اگر او را در تاریکی شب می‌کشتند، او را در آن حال نمی‌دیدند لذا ظاهراً در این سخنان راستگو بودند.

وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرًا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

«و مکرری» سخت و نیرنگی بزرگ «ورزیدند» با این توطئه‌ای که سنجیدند و با این طرحی که تدارک دیدند «و ما نیز مکرری در میان آوردیم» یعنی: آنان را در برابر مکرشان مجازات کرده و به هلاکتشان رسانیدیم «درحالی که آنان در نمی‌یافتند» مکر خدا عز وجل را و به آن پی نمی‌بردند.

محمدبن اسحاق در تفسیر آیه می‌گوید: «آن نه تن بعد از آن‌که شتر را پی کردند، به یک‌دیگر گفتند: بیاییم که صالح را نیز به قتل برسانیم زیرا اگر او در دعوتش راستگو باشد، قبل از خود به هلاکتش رسانیده‌ایم و اگر هم در دعوتش دروغگو باشد، او را به شترش ملحق کرده‌ایم. پس شب‌هنگام آمدند تا بر او و خانواده‌اش شبیخون زنند اما فرشتگان آنها را سنگباران کردند. آن‌گاه اولیایشان به صالح عليه السلام گفتند: تو آنان را به قتل

رسانیده‌ای! لذا قصد جان وی کردند ولی نزدیکان و خویشان صالح علیهم‌السلام در دفاع از او سلاح پوشیدند و به آنان گفتند: به خدا سوگند که هرگز اجازه نمی‌دهیم او را درحالی به‌قتل برسانید که به شما وعده داده است ظرف مدت سه روز بر شما عذاب فرود می‌آید پس اگر در سخنش صادق باشد، شما دیگر بر خشم پروردگارتان علیه خود نیفزایید و اگر دروغگو باشد، بعد از سه روز شما دانید و او. همان بود که مهاجمان در آن شب دست از صالح برداشتند و به خانه‌های خود بازگشتند.

فَأَنْظِرْ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَرَمْنَهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥١﴾

«پس بنگر که فرجام مکرشان چگونه بود: ما آنان و قومشان را همگی نابود کردیم» خداوند متعال آن نه تن سران و نیز قومشان را که هرچند به هنگام کشتن شتر با آنان همراه نبوده ولی با جرمشان موافق بودند، همگی را نابود کرد و کسی از آنان از عذاب به‌سلامت نرهد.

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥٢﴾

«پس این هم خانه‌هایشان است که خالی مانده‌است» از کسان خود، به‌طوری‌که هیچ کس در آنها ساکن نیست «به‌سزای ستمی که کردند. بی‌گمان در این» ماجرا «برای اهل معرفت» یعنی: برای کسانی که سنت خداوند ﷻ را در خلقش می‌دانند و می‌دانند که نتایج به اسباب وابسته است «نشانه‌ای است» یعنی: عبرت و پندی است اما جاهلان نه می‌دانند و نه هم پند می‌گیرند.

وَأَجْمِنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٣﴾

«و کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگاری می‌کردند» یعنی: از خدا ﷻ و از عذاب وی می‌ترسیدند، که صالح علیه‌السلام و مؤمنان همراهش بودند «نجات دادیم» از آن عذاب رسواگر.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٥٥﴾

داستان دیگر در این سوره، داستان لوط عليه السلام است: «و لوط را» یعنی: و فرستادیم لوط عليه السلام را «آن گاه که به قوم خود گفت» آنان اهالی شهر سدوم بودند «آیا مرتکب فاحشه می شوید» یعنی: آیا مرتکب کاری می شوید که بسیار زشت و وقیح است «در حالی که دیده می شوید» زیرا آنان از بس گردنکش، متمرّد و سبکسر بودند، در هنگام ارتکاب عمل لواط، خود را از دید دیگران پنهان نمی کردند بلکه در حضور و دید دیگران این فعل شنیع را انجام می دادند. یادآور می شویم که بیان این داستان به طور مفصل در سوره «اعراف» گذشت.

أَيُّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ بِجَهْلُونَ ﴿٥٦﴾

«آیا شما به جای زنان از روی شهوت با مردان درمی آمیزید؟» این سخن لوط عليه السلام، تکرار تویببخشان است. یعنی: درحالی از زنان چشم می پوشید که آنان محل و جایگاه شهوت و آمیزش هستند و خداوند جل جلاله آنان را برای مردان آفریده است، نه مردان را برای مقاربت با مردان و نه زنان را برای مقاربت با زنان پس این فعل شما در تضاد با حکم و حکمت خداوند جل جلاله قرار دارد «بلکه شما قومی هستید که نمی دانید» بزرگی و سهمگینی مجازات و عقوبت الهی در برابر ارتکاب این معصیت را.

﴿ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ أَلْ لُوطِ مِنْ قَرَبَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْفُسٌ يَنْطَهُرُونَ ﴾



«ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آل لوط» یعنی: لوط عليه السلام و پیروانش «را از شهرتان بیرون کنید، که آنان مردمی پاکیزه جو هستند» یعنی: آنها از مقاربت با مردان طلب پاکیزگی می کنند. این سخن را از روی استهزا و تمسخر گفتند.

فَأَجِينَهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ قَدَرْنَا مِنْ الْغَابِرِينَ ﴿٥٧﴾

«پس او و خانواده‌اش را نجات دادیم» از عذاب «جز زنش را که مقدر کردیم» بودن «او را از بازماندگان» یعنی: از باقی ماندگان در عذاب. ابن کثیر می‌گوید: «زیرا زن وی به افعال قومش راضی بود و آنان را از وجود میهمانان لوط آگاه می‌کرد».

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءً مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ﴿٥٨﴾

«و بر آنان بارانی» از سنگ «باراندیم پس باران هشدار یافتگان چه بداست» مراد از منذرین: کسانی‌اند که هشدار داده شدند ولی به این هشدار اعتنایی نکردند پس خدای سبحان بر آنان باران سنگ فروبارانید تا نابود شدند.

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۗ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا يَشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

«بگو: ستایش برای خداست» یعنی: بگو ای محمد ﷺ! ستایش خداوند متعال را که امتهای سرکش گذشته را هلاک کرد و نعمت‌های بی‌شمار خود را بر بندگانش سرازیر نمود و ستایش او راست در برابر صفات علیا و اسمای حسنایش «و سلام بر آن بندگانی که آنان را برگزیده است» که آنان نخبگان و برگزیدگان بشریت، یعنی امت محمد ﷺ و انبیا و پیروان ایشانند. ثوری، سدی و ابن عباس رضی الله عنهم می‌گویند: «مراد از این بندگان برگزیده، یاران محمد ﷺ اند». «آیا خدا بهتر است یا آنچه شرک می‌آورند» با او که بتان اند؟ به قولی معنی این است: آیا پاداش خداوند جل جلاله بهتر است یا عذاب شرک ورزیدنتان به او تعالی؟

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ چون این آیه را می‌خواندند، می‌فرمودند: «بل الله خیر وأبقى وأجل وأکرم: بلکه خداوند بهتر، پاینده‌تر، بزرگتر و ارجمندتر است».

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتِ بَهْجَةٍ مَّا
كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ أَوَلَمْ مَعَ اللَّهُ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾

سپس خداوند متعال به بیان انفراد و یگانگی خود در آفرینش، روزی دهی و تدبیر امور خلقش پرداخته می‌فرماید: «یا کیست که آسمانها و زمین را آفریده‌است؟» تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا خدایان پنداری شما بهترند، یا آن کسی که آسمانها و زمین را به این استواری و عظمت آفرید و بر آفرینش آنها تواناست؟ «و برای شما از آسمان آبی فرو فرستاد» یعنی: نوعی از آب را که همانا آب باران است «پس بدان» آب «باغهای خرم و باطراوت رویانده‌ایم» حدیقه: باغی است که دور آن دیوار کشیده شده است. ذات بهجه: زیبا و بارونق که بیننده آن شاد و شکفته می‌شود «شما را نمی‌رسید که درختانش را برویاند» یعنی: بشر را یارا و توانای آن نبوده و نیست که درختان را برویاند زیرا بشر عاجز از آن است که چیزی را از کتم عدم به عرصه وجود بیرون آورد. قرطبی می‌گوید: «با این آیه، قول مجاهد مستدل می‌شود که گفته است: نگارگری و تصویر هیچ چیز - اعم از موجودات ذی‌روح یا غیر ذی‌روح - جایز نیست». اما جمهور علما برآنند که کشیدن تصویر غیرذی‌روح جایز است «آیا در جنب خداوند خدایی هست» یعنی: آیا همه این کارها را خدایی در جنب خداوند ﷻ انجام داده است که شما او را می‌پرستید، یا این که صانع این‌ها خدای یگانه است؟ به‌قولی معنی این است: آیا با خدایی که بعضی از افعال و اوصاف وی ذکر شد، معبودی دیگر است تا به او همراه ساخته شده و در عبادت شریک وی قرار داده شود؟ «نه بلکه» حق این است که «آنان قومی کجرو هستند» که از شاهراه حق به کژراهه باطل گراییده‌اند. یا معنای (یعدلون) این است: آنها با خدای سبحان غیر او را نظیر و همانند قرار داده‌اند.

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلْدَهَا أَنْهْرًا وَجَعَلَ لَهَا رَوْسِي وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا
 أَيْلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

«یا کیست که زمین را قرارگاه کرد» یعنی: آن را هموار و مسطح و آرام گردانید، به گونه‌ای که استقرار بر آن ممکن باشد «و در میان آن جویبارها» ی شیرین و گوارا «پدید آورد و برای آن کوههای استوار آفرید» که مانند لنگرگاهی زمین را نگه داشته و آن را از اضطراب و جنبش بازمی‌دارند تا با اضطراب خود ساکنانش را آشفته‌حال نگرداند «و میان دو دریا برزخی قرار داد؟» مراد از بحران: دو دریای شور و شیرین است که با برزخی که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ میان آنها قرار داده است، یکی به دیگری آمیخته نمی‌شود پس نه این، آن را دگرگون می‌سازد و نه آن، در این داخل می‌شود. البته وجود هر دو دریای شور و شیرین، دارای فواید، آثار، برکات و حکمت‌هایی است. تفسیر نظیر این آیه در سوره «فرقان» گذشت. «آیا با خداوند معبودی دیگر است؟» یعنی: چون ثابت شد که جز خدای سبحان کسی دیگر بر این کارها توانایی ندارد، آیا در عرصه وجود خدای دیگری است که مانند صنع و آفرینش وی بیافریند؟ هرگاه جواب به طور قطع منفی است، دیگر چگونه به خدای عزوجل چیزی را شریک می‌آورید که قدرت رساندن هیچ سود و زیانی را ندارند؟ «نه! بلکه بیشترشان نمی‌دانند» یگانگی پروردگارشان و قدرت و سلطه بی‌چون وی را.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُ لَكُمُ خُلُفَاءَ الْأَرْضِ أَيْلَهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا
 نَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

«یا کیست که دعای مضطر را - چون او را بخواند - اجابت می‌کند» مضطر: درمانده فروافتاده در چنگال سختی، اندوه بزرگ و دشواری‌ای است که او برای رهایی از آن، هیچ نیرو و توان و تدبیری ندارد، مانند کسی که آسیبی مانند فقر یا بیماری‌ای بر او پنجه افکنده که او را به تضرع و زاری به بارگاه خدای سبحان ناچار کرده است. یا مضطر: گنه‌کار است آن‌گاه که آمرزش بخواهد، یا مظلوم است چون به بارگاه حق تعالی دعا کند، همان خدای منان و مهربانی که دعای درمانده را - چون به اخلاص

تمام بخواندش و دین خویش را برایش خالص گرداند - اجابت می‌کند «و» کیست آن که «بدی را می‌گرداند؟» یعنی: هرآنچه را که موجب سختی و گرفتاری و درماندگی بنده است و از آن جمله زیان و بیماری و فقر را از وی برمی‌گرداند. در حدیث شریف آمده است: «سه دعا مستجاب است که هیچ شکی در آن نیست: دعای مظلوم، دعای مسافر و دعای پدر در حق فرزندش». همچنین در حدیث شریف به روایت جابر بن سلیم هجیمی رضی الله عنه آمده است که فرمود: گفتم؛ یا رسول‌الله! شما به‌سوی چه چیز دعوت می‌کنید؟ فرمودند: «به‌سوی خدای یگانه دعوت می‌کنم، ذاتی که اگر بلایی به تو برسد و او را بخوانی، آن را از تو دور می‌کند و ذاتی که اگر در بیابانی چیزی را گم کنی و او را بخوانی، آن را به تو برمی‌گرداند و ذاتی که اگر به تو قحطی و خشکسالی‌ای برسد و او را بخوانی، برای تو می‌رویاند...».

«و» کیست که «شما را جانشینان زمین می‌سازد؟» یعنی: نسلی را میرانده و نسلی دیگر را به‌جای آنها پدید می‌آورد و بدین گونه است که نسل‌ها یکی از پی‌دیگری جانشین یک‌دیگر می‌شوند. به قولی معنی این است: مسلمانان را جانشین کفار می‌گرداند تا مالک سرزمین‌ها و قلمروهای آنان شوند. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی امتی را بعد از امتی، نسلی را پس از نسلی و قومی را پس از قومی پدید می‌آورد و اگر بخواهد همه امتها و نسلها و اقوام را در یک زمان بیافریند، می‌آفریند و بعضی را از نسل بعضی دیگر نمی‌گرداند - چنان‌که ابتدائاً آدم علیه السلام را از خاک آفرید - و اگر بخواهد، بعضی را از نسل بعضی دیگر گرداند ولی احدی را نمیراند تا درگذشت همگی در یک زمان باشد، می‌تواند چنین کند، لیکن حکمت و قدرت وی چنین اقتضا کرد تا خلقت و آفرینش بشر بر این شیوه باشد، در غیر آن زمین بر ساکنان خود تنگ می‌شد و رقابت بر سر نعمت‌ها و داشته‌های زندگی، به‌کشمکش و انفجاری ویرانگر می‌انجامید». «آیا با خداوند معبود دیگری است» که این نعمتهای بزرگ را بر شما ارزانی داشته است؟ یا که متولی همه این نعمتهای خدای یکتاست؟ «چه اندک پند می‌گیرید» و چه کم به حق باز می‌گردید، حقی که عبارت است از: اعتراف به

نعمت‌های خداوند عز وجل، مخصوص ساختن عبادت و نیایش برای وی و ترک سایر معبودات.

ابن‌کثیر در تفسیر خویش در باب «اجابت دعای مضطر» به نقل از حافظ ابن‌عساکر می‌گوید: «از مردی به نام دقی صوفی حکایت کرده‌اند که گفت: من شخصی کرایه‌کش بودم و قاطری داشتم که از دمشق تا شهر زبدانی بر آن کرایه‌کشی می‌کردم. در یکی از سفرهایی که داشتم، مردی قاطرم را اجاره کرده و باهم به راه افتادیم، در مسیر راه به کوره‌راهی رسیدیم که رهرو بسیاری نداشت، آن مرد به من گفت: این راه را در پیش‌گیر که نزدیکتر است. به او گفتم: من به این کوره‌راه آشنایی ندارم. اما او گفت: من بدان آشنا هستم، این راهی است نزدیکتر، به این راه برو. پس به آن راه روان شدیم. سرانجام به جایی هولناک و وادی عمیق رسیدیم که در آن کشتگانی بسیار افتاده بود. آن مرد به من گفت: سر قاطر را نگه دار تا من فرودآیم. پس، از قاطر فرود آمد و جامه در هم کشید و کاردی را بیرون آورده و قصد جان من کرد. من وقتی اوضاع را چنین دیدم از پیش رویش فرار کردم اما او مرا دنبال می‌کرد. در این حال او را به نام خدای عزوجل سوگندی محکم دادم و گفتم: قاطر و آنچه بر آن است، مال تو ولی دست از من بدار. گفت: بخواهی نخواهی آنها از آن من است ولی من کشتن تو را می‌خواهم. لذا ناگزیر تسلیم وی شده و گفتم: حالا که چنین است، به من اجازه بده تا دو رکعت نماز بگذارم. گفت: بسیار خوب، شتاب کن. پس برخاستم که نماز بگذارم اما چنان پریشان خاطر و آشفته‌حال بودم که آیات قرآن از ذهنم پرید و حتی یک حرف از آن هم به خاطر من نیامد. متحیر و وامانده ایستادم و او پشت سرهم می‌گفت: هلا زودتر... تمام کن. در این هنگام بود که خدای عزوجل بر زبانم جاری کرد: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾. بناگاه دیدم که اسب سواری درحالی که نیزه‌ای در دست داشت، از دهانه وادی روی آورد و آن نیزه را بر آن مرد افگند، نیزه رأساً بر قلب وی فرورفت و کشته بر زمین افتاد. پس در آن سوار درآویخته و گفتم: تو را به خدای عزوجل سوگند می‌دهم که بگو کیستی؟ گفت: من فرستاده کسی هستم که شخص

مضطر و درمانده را - آن‌گاه که او را بخواند - اجابت می‌کند و بلا را از وی دور می‌گرداند. سپس با قاطر و بارش به سلامت بازگشتم.)

**أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيْحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ أَوَلَمْ مَعَ اللَّهُ
تَعَلَّى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾**

«یا کیست که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا راه می‌نماید» یعنی: کیست که شما را در شبهای تاریک - آن‌گاه که در بیابانهای بی‌آب و بی‌نشان و در اعماق دریاها سفر می‌کنید - با علائم راهنمایی که در آسمان و زمین آفریده، راه می‌نماید؟ بیابانها و دریاها به تاریکی وصف شدند، بدان‌جهت که هیچ نشانه‌ای برای راهیابی در آنها نیست؛ جز آنچه که خداوند متعال در آنها از نشانه‌های طبیعی قرار داده است و جز آلات و ابزاری که حق تعالی بشر را به کشف آنها توانا ساخته و به وسیله آنها راهیاب می‌گردند «و کیست که بادها را پیشاپیش رحمتش مژده‌بخش می‌فرستد؟» یعنی: بادها را پیش از باران رحمتش می‌فرستد، که مژده‌بخش فرود آمدن قریب الوقوع آن هستند «آیا با خداوند معبود دیگری است» که این پدیده‌های شگرف و شگفت را به فعلیت درآورد و ایجاد نماید؟ «خدا برتر است از آنچه شریک می‌گردانند» یعنی: حق تعالی منزّه و مقدس است از آن که برایش شریکی باشد.

**أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۗ أَوَلَمْ مَعَ اللَّهُ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ
صَادِقِينَ ﴿٦٤﴾**

«یا کیست که آفرینش را آغاز می‌کند و سپس آن را باز می‌آورد؟» مشرکان به این امر که خدای سبحان آفریننده است، اقرار داشتند لذا اعترافشان به اصل آفرینندگی خداوند عز وجل، الزاما اعتراف به قدرت وی بر بازآفرینی را نیز بر آنها اجتناب ناپذیر می‌کند «و چه کسی به شما از آسمان و زمین روزی می‌دهد» با فرود آوردن باران، رویاندن سبزیجات و پدید آوردن چهارپایان؟ «آیا با خدا معبود دیگری است» که

چیزی از اینها را بیافریند و سامان دهد تا آن را برایش شریک قرار دهید؟ «بگو: اگر راست می‌گویید، برهانتان را بیاورید» یعنی: بر این که خدای سبحان شریکی دارد، حجت خود را بیاورید. یا بر این که در گردونه هستی صانع و آفریننده دیگری است که همچون صنع او می‌آفریند، حجت خود را بیاورید زیرا اگر شما در این ادعا که خداوند عَلَّامٌ شریکی دارد که مانند صنع او می‌آفریند، راستگو باشید یقیناً این امکان هم برای شما وجود دارد تا بر آن دلیل و برهان اقامه کنید.

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٦٥﴾

«بگو: هر که در آسمانها و زمین است - جز خدا - غیب را نمی‌داند» یعنی: احدی از مخلوقات در زمین و آسمان، غیبی را که خداوند عَلَّامٌ علم آن را در حوزه اختصاص خود قرار داده است، نمی‌داند «و نمی‌دانند که چه هنگامی برانگیخته می‌شوند» از قبرها. از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «هر کس می‌پندارد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنچه را که فردا رخ خواهد داد، می‌داند، بی‌گمان بر خدا بهتانی بزرگ بسته است.»

بَلِ آدْرَاكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ﴿٦٦﴾

«بلکه علم آنان در آخرت پی‌درپی آمد» یعنی: علمشان در آخرت تکامل می‌یابد زیرا آنچه را که به آن در دنیا وعده داده شده‌اند، در آخرت به چشم سر می‌بینند و مشاهده می‌کنند اما این کمال علمی‌شان در آخرت، هیچ سودی به حالشان ندارد زیرا آنها در دنیا تکذیب‌کننده آخرت و دروغ‌انگارنده آن بوده‌اند. یا معنی این است: علمشان از شناخت وقت قیامت نارسا و درمانده است. یا معنی این است: اسباب تکامل علمشان درباره تحقق حتمی قیامت، فراهم آمده است ولی باز هم به آن ایمان نمی‌آورند «بلکه آنان در باره آن در شک هستند» یعنی: بلکه آنان در دنیا از وجود آخرت در شک و تردید قرار دارند. سپس حق تعالی از این تعبیر هم به لحنی سخت‌تر از آن بر می‌گردد و می‌فرماید: «بلکه آنان در مورد آن کوردلند» و چیزی از دلایل آخرت را درک

نمی‌کنند، بدان جهت که بینایی‌های باطنی‌شان که ادراک حقایق به وسیله آن صورت می‌گیرد، مختل گردیده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا وَاَبَاؤُنَا اِنَّا لَمُخْرَجُونَ ﴿٦٧﴾

«و کافران گفتند: آیا وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم، آیا بیرون آورده می‌شویم» از قبرهایمان زنده شده؟ بدین گونه است که آنان برانگیخته شدن مجدد از قبرهایشان را بعد از فنا بعید می‌پندارند و نفی می‌کنند.

لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَاَبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ اِنْ هَذَا اِلَّا اَسْطِیرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

«در حقیقت این را» یعنی: برانگیخته شدن را «به ما و پدرانمان پیش از این وعده داده‌اند» یعنی: پیش از این که محمد ﷺ وعده آن را به ما بدهد، پدرانمان آن را به ما وعده داده‌اند اما نمی‌بینیم که کسی از پدرانمان بعد از مرگش بازگشته باشد «این» وعده برانگیختن از قبرها «جز افسانه‌های پیشینیان نیست» یعنی: سخن از رستاخیز و برانگیخته شدن مجدد، از داستانها و دروغ‌پردازیهای برساخته کتابهای پیشینیان است، نه وحیی از نزد خداوند سبحان.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٦٩﴾

«بگو در زمین سیر کنید» و آثار برجای مانده از پیشینیان را مشاهده نمایید «پس بنگرید» با بینایی‌های ظاهر و باطن خود تا ببینید که «فرجام مجرمان چگونه بوده است» یعنی: بنگرید که پایان کار کسانی که هشدارهای انبیاء ﷺ در خبر دادن از بعث و حشرونشر را دروغ انگاشتند، چگونه بوده است زیرا مشاهده این آثار، پند آموز و عبرت آفرین است.

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

سپس خداوند متعال پیامبرش را دلجویی کرده و می‌فرماید: «و بر آنان اندوه مخور» در اصرار و پافشاری‌شان بر کفر «و از آنچه مکر می‌ورزند در تنگی نباش» یعنی: دلت از دعوت خدا ﷻ به خاطر مکرها و نیرنگ‌هایی که این گروه مشرک علیه تو می‌کند، تنگ نشود زیرا خداوند ﷻ مؤید و یاری دهنده تو و غالب کننده دین خویش بر مخالفان آن است.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٧١﴾

«و می‌گویند: این وعده» یعنی: وعده عذاب، یا وعده روز آخرت «کی فرامی‌رسد اگر شما راست‌گویید؟» در این وعده خود.

قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٧٢﴾

«بگو: چه بسا بخشی از آنچه را که به شتاب می‌طلبید» از عذاب «به شما نزدیک شده باشد» درحالی که شما نزدیک بودن آن را در نمی‌یابید و درک نمی‌کنید. به‌قولی: مراد عذاب‌کردنشان در روز بدر است. به‌قولی دیگر: مراد عذاب قبر است. باید دانست که کلمات: «عسی»، «لعل» و «سوف» در کلام پروردگار، دلیل بر توقع احتمالی امر مورد نظر نبوده بلکه بر حتمیت وقوع آن دلالت می‌کند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

«و بی‌گمان پروردگارت بر مردم دارای فضل است» در این که عذاب را از آنان به تأخیر می‌اندازد و در غیر آن از فضل‌ها و انعام‌های خویش «ولی بیشترشان شکر نمی‌گزارند» فضل و انعام وی را و نمی‌شناسند حق احسان وی را پس کفر ورزیده و عذاب را به شتاب می‌طلبند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٤﴾

«و بی گمان پروردگارت آنچه را دل‌هایشان نهان می‌دارد و آنچه را که آشکار می‌دارند» از سخنان و افعال خویش «نیک می‌داند» پس به تأخیر افکندن عذاب از آنان، به این دلیل نیست که حالشان بر وی پنهان است بلکه عذاب وی وقت معین و مقدری دارد.

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٧٥﴾

«و هیچ نهفته‌ای در آسمان و زمین نیست مگر این که در کتابی مبین است» غائبه: تمام چیزهایی است که خداوند عز وجل از خلق خویش نهان داشته و از میدان دید و دریافت آنها غایب گردانیده است. آری! این همه اشیای ناپیدا و پنهان، در لوح محفوظ آشکار و روشن است پس چیزی از آنها بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند و از جمله، عذابی که آنان به شتاب می‌طلبند. لذا باید بدانند که هر چیز، موقت به وقتی معین و مؤجل به میعاد می‌مقرر است که علم آن در نزد خداوند عز وجل است پس چگونه آن را قبل از میعاد می‌طلبند؟

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٧٦﴾

«بی گمان این قرآن بر بنی اسرائیل بیشتر آنچه را که آنان در باره‌اش اختلاف دارند، حکایت می‌کند» مانند اختلافشان درباره عیسی، عزیر عز وجل و در دیگر امور حق. پس اگر بنی اسرائیل به قرآن تمسک جویند، بی گمان راه حل اختلافها و پایان دادن به تفرقه‌هایشان را در قرآن می‌یابند و این خود دلیل بر آن است که قرآن از نزد خداوند عز وجل است.

وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

«و به راستی که آن، هدایت و رحمتی برای مؤمنان است» یعنی: یقیناً قرآن برای کسانی که به خداوند ﷻ ایمان آورده و از پیامبرش ﷺ پیروی می‌کنند، هدایت و رحمتی است.

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٧٨﴾

«بی‌گمان پروردگارت به حکم خویش» یعنی: به قضاوت عادلانه خویش «در میانشان» یعنی: در میان بنی‌اسرائیل، یا در میان مؤمنان به قرآن و منکران آن «داوری می‌کند» در روز قیامت پس محق را پاداش داده و مبطل را مجازات می‌کند. به قولی معنی این است: پروردگارت میانشان در دنیا داوری کرده و آنچه‌را که به تحریف کشیده‌اند، آشکار می‌گرداند «و او عزیز علیم است» عزیز است زیرا مغلوب نمی‌گردد و قضایش برگردانده نمی‌شود و علیم و داناست بر آنچه که بدان حکم می‌کند.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ﴿٧٩﴾

«پس بر خدا توکل کن» یعنی: ای پیامبر! کار خویش را به او بسپار و بر او اعتماد کن زیرا او یاری‌دهنده توست پس، از کسانی که با تو عناد می‌ورزند، باکی نداشته باش «بی‌گمان تو بر حق آشکار هستی» یعنی: بر حق بودن تو آشکار است لذا سزاوار نیست که به وجهی از وجوه، در آن شک و تردیدی به میان آید.

إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلُوا مَدْبِرِينَ ﴿٨٠﴾

«البته تو نمی‌توانی مردگان را شنوا گردانی و نمی‌توانی به کران صدا را بشنوانی هنگامی که پشت‌کنان روی بگردانند» و از حق تماماً اعراض کنند زیرا اگر هم روی شخص ناشنوا به‌جانب ندا کننده باشد، صدا را نمی‌شنود، چه رسد به این که به ندادهنده پشت کرده باشد.

در این آیه خداوند عز وجل کفار را به مردگانی بی احساس و فاقد عقل و شعور و شنوایی تشبیه کرده است زیرا آنان اندر زها را نمی شنوند و دعوت به سوی خداوند عز وجل را اجابت نمی کنند.

﴿ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴾ (۸۱)

«و تو نمی توانی نابینایان را از گمراهی آنان راه بنمایی» یعنی: تو راهبر کسانی که خداوند عز وجل آنان را از دیدن حق کور کرده، به سوی ایمان نیستی و این کار هرگز در توان تو نیست «تو نمی توانی جز به کسانی بشنوانی که به آیات ما ایمان می آورند» و قرآن را تصدیق می کنند، نه کسانی که به آن کفر می ورزند «پس اینان مسلمانند» یعنی: این مؤمنان به آیات ما هستند که برای ما منقاد و مخلص اند.

﴿ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴾ (۸۲)

«و چون قول بر آنان وقوع یابد» یعنی: چون عذاب بر آنان ثابت شود و تعلق گیرد «دابه ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم» و این واقعه در هنگام نزدیک شدن قیامت است؛ آن گاه که کفار با انواع و الوان هول و هراسی که آن را بهشتاب می طلبیدند روبه رو می گردند. البته خدای سبحان خود به اوصاف این دابه (جانور) و بر این امر که به چه شکل و هیأتی است، داناتر است زیرا خروج دابه الارض از علامات قیامت می باشد «که با آنان سخن گوید» یعنی: آن دابه الارض با مردم سخن می گوید: «که مردم به آیات ما یقین نداشتند» یعنی: خروج دابه الارض به سبب عدم باور داشتن مردم به قرآن است و او به مردم خبر می دهد که فلان شخص، مؤمن و فلان شخص، کافر می باشد.

در حدیث شریف مرفوع به روایت مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بی گمان اولین نشانه های قیامت که ظهور می کند، طلوع خورشید از جهت مغرب و خروج دابه بر مردم به هنگام نیم روز است». همچنین در حدیث شریف آمده است که حذیفه بن اسیدانصراری رضی الله عنه فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ما از اطاقی سر کشیدند در

حالی که ما درباره قیامت مشغول گفت و گو بودیم. پس فرمودند: «تا شما ده نشانه ذیل را نبینید قیامت برپا نمی شود:

۱ - طلوع خورشید از غروبگاه آن.

۲ - ظهور دود و دخان (معروف).

۳ - خروج دابه الارض.

۴ - ظهور یاجوج و ماجوج.

۵ - خروج عیسی بن مریم عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۶ - خروج دجال.

۷ - سه خسوف: خسوفی در مغرب، ۸ - خسوفی در مشرق، ۹ - و خسوفی در جزیره العرب.

۱۰ - آتشی که از عمق عدن بیرون می آید و مردم را می رماند یا گرد می آورد، با آنان در هر جایی که شب بگذرانند، شب می گذرانند و هر جا که در نیم روز بیاسایند، با آنان همراه است.»

اما محل خروج دابه الارض: در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسیدند: دابه الارض از کجا بیرون می آید؟ ایشان فرمودند: «از بزرگترین مساجد از نظر محترم بودن نزد خداوند عَلَّامٌ - یعنی از مسجد الحرام». ابن کثیر حدیث شریف ذیل را از صحیح مسلم نقل کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «سه چیز اند که چون بیرون آیند، برای هیچ کسی که از قبل ایمان نیاورده باشد، یا در ایمان خویش اعمال و دستاورد خیری نداشته باشد، ایمان آوردنش سودی نمی بخشد: طلوع خورشید از غروبگاه آن، خروج دجال و خروج دابه الارض.»

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿٨٣﴾

«و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را دروغ می انگاشتند، محشور می گردانیم آن گاه آنان نگاه داشته می شوند تا همه به هم پیوندند» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! روزی را یاد کن که از هر امتی از امتهای گروهی را که تکذیب کننده

آیات ما بوده‌اند، گرد می‌آوریم پس آنان در این هنگام به هم پیوند داده شده و اول و آخرشان همه باهم گرد آورده می‌شوند. یا (یوزعون) به این معنی است: آنها همه به سوی محشر رانده می‌شوند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ آذًا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

«تا هنگامی که چون» به سوی موقف حساب «آمدند، می‌گویند» خداوند عز وجل برای ایشان تهدیدکنان: «آیا آیات مرا» که آنها را بر پیامبران خود فرورستاده بودم و ایشان را مأمور ابلاغ آن برای شما گردانیده بودم «دروغ انگاشتید و حال آن‌که به آنها از نظر علم احاطه نداشتید؟» یعنی: شتاب‌کنان به تکذیب آنها پرداختید قبل از آن‌که از آنها تصور و دریافتی درست داشته و معانی و دلالت‌های آنها را بشناسید پس هر کس چنین کرده باشد، قطعاً سزاوار آن است که بر او عذابی کوبنده فرود آید «یا چه می‌کردید» در طول زندگی خود که آن کار، شما را از نگرستن در این آیات و اندیشیدن در معانی آنها باز داشت و به خود مشغول گردانید؟ زیرا شما عبث و بی‌پهلو آفریده نشده بودید.

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِم بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٨٥﴾

«و به سبب ستمی که ورزیده بودند، قول برآنان وقوع یافت» یعنی: به سبب ستم ورزیدنشان که شرک آوردن به خداوند عز وجل از بزرگترین انواع آن است، حکم فرودآوردن عذاب بر آنان لازم و واجب شد «در نتیجه آنان سخن نگویند» در هنگام وقوع عذاب. یعنی: عذری برایشان نیست تا آن را بازگو نمایند.

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا آيَاتٍ لِّيَسْكُنُوا فِيهَا وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٨٦﴾

«آیا ندیده‌اند که ما شب را آفریده‌ایم تا در آن آرام گیرند و روز را روشنگر گردانیدیم» یعنی: شب را برای آسایش و خواب آنها آفریدیم که به سبب تاریکی و سردی‌اش، در آن می‌آسایند و برای معاش خویش تلاش نمی‌کنند اما روز را روشنگر

آفریدیم تا برای کسب معاش و اندوختن توشه‌ای که آنها را از آن گریزی نیست، میدانهای تلاش و تکاپوی خود را ببینند «قطعا در این امر برای مردمی که ایمان می‌آورند نشانه‌هایی است» پس همان‌گونه که شب و روز عبث و بیهوده آفریده نشده‌اند، بدانید که آفرینش شما نیز عبث و بیهوده نیست و لابد ثواب و عقابی در کار است و اگر این ثواب و عقاب در دنیا کامل نیست، ناگزیر سرای آخرت در راه است و در آن همه آنچه را که سزاوار شماست، به تمام و کمال دریافت می‌کنید.

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنُزِعُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوُهُ دَخِرِينَ ﴿٨٧﴾

«و» یاد کن «روزی» را «که در صور دمیده شود» صور: شاخی است که اسرافیل عليه السلام در آن می‌دمد و این دمیدن را سه بار تکرار می‌کند:

۱ - بار اول برای فزع، که هول و هراس سختی ایجاد می‌کند.

۲ - بار دوم برای صعق، که همه در آن می‌میرند.

۳ - بار سوم برای بعث، که همه در آن مجددا زنده می‌شوند.

ولی قرطبی می‌گوید: «صحیح این است که صور دوبار دمیده می‌شود و نفخه فزع و صعق هر دو یکی است زیرا هول و هراس و سپس مرگ بر اثر آن لازم و ملزوم یکدیگرند که با نفخه اول پدید می‌آیند پس از آن، نفخه دوم دمیده می‌شود که نفخه بعث، یعنی برانگیختن مجدد می‌باشد».

«پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است، هراسان شود» یعنی: همه از شدت آنچه که شنیده‌اند، ترسان، سراسیمه و برآشفته می‌شوند «مگر آن کس که خدا بخواهد» که او در هنگام دمیدن این نفخه، هراسان نشود. به قولی: این کسانی که از هراس ایمن‌اند، عبارت از شهدا، انبیا و کافه مؤمنان می‌باشند، به دلیل این که خداوند متعال دو آیه بعد از این، می‌فرماید: (هر کس که نیکی در میان آورد، او را پاداشی بهتر از آن است و آنان از هراس آن روز ایمن هستند). «و همگان خاکسارانه به نزد او آیند» در موقف حساب، در حالی که خوار و خرد شده هستند.

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ أَفْتِنٌ كُلُّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَيْرٌ لِّمَا تَفْعَلُونَ



«و کوهها را می‌بینی و آنها را ساکن می‌پنداری» یعنی: می‌پنداری که بر جای خود بی‌حرکت ایستاده‌اند «و حال آن‌که آنها ابرآسا در حرکت‌اند» به قولی: این پدیده در روز قیامت است. به قولی دیگر: مراد حرکت کوهها در دنیا است که البته این حرکت، به دوران و حرکت زمین نیز اشاره دارد پس زمین آن‌گونه که مردم می‌پندارند ساکن نیست بلکه متحرک است، به دلیل این که پروردگار بعد از آن می‌فرماید: «این آفرینش الهی است که همه‌چیز را در کمال استواری پدیدآورده است» زیرا پدیدآوردن و استوار آفریدن غیر از درهم کوفتن و ویران کردن است و از آنجا که خدای عزوجل در روز قیامت کوهها را درهم می‌کوبد و ویران می‌کند پس این خود دلالت می‌کند بر این‌که مراد از حرکت کوهها در این آیه، حرکت آنها در دنیا است نه در آخرت و این از معجزات علمی قرآن کریم است «بی‌گمان او از آنچه می‌کنید، باخبر است» پس حق تعالی به جهت آگاهی‌ای که دارد، بندگان را در برابر خیر و شر جزایی مناسب می‌دهد. همچنین بدان جهت که او خبیر و آگاه است، آفرینش را سامان بخشیده و همه چیز را به اتقان و استحکام پدید آورده است. خبیر: کسی است که بر ظواهر و ضمائر همگی آگاه است.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ مُّؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾

«هر کس که حسنه به میان آورد، بهتر از آن را خواهد داشت» یعنی: هر کس در روز قیامت ایمان و عمل شایسته و کلمه طیبه لاله‌الاله‌الله را به میان آورد، برایش نزد پروردگارش در بهشت برین پاداشی است عظیم و برتر «و آنان از هراس آن روز» یعنی: از هراس تمام روز قیامت «ایمن‌اند» به قولی: مراد از آن، ایمنی از «فزع اکبر» یعنی هراس و پریشانی بزرگتری است که در این فرموده حق تعالی ذکر شده است: ﴿لَا يَخْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ﴾ (آنان را هراس بزرگتر، اندوهگین نمی‌سازد) «انبیاء/۱۰۳».

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وَجْهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠﴾

«و هر کس سیئه به میان آورد» مراد از سیئه در اینجا به قول ابن مسعود، ابن عباس، ضحاک، قتاده و حسن رضی الله عنہم شرک است «به رو در آتش جهنم سرنگون شوند» و در این هنگام مأموران جهنم از روی سرزنش و تهدید به آنها می گویند: «آیا جز در برابر آنچه می کردید» در دنیا از شرک و معاصی «جزا می یابید؟» یعنی: اکنون جز همان جزای عمل بد خود را نمی یابید.

إِنَّمَا أَمْرُهُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأَمْرُهُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ



«من فقط فرمان یافته‌ام که پروردگار این شهری را که آن را حرم قرار داده است و همه چیز از آن اوست» در آفرینش، فرمانروایی، مالکیت و تصرف «پرستش کنم» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! به آنان بگو: من فقط مأمور شده‌ام که خداوند عز و جل را به پرستش مخصوص گردانم و شریکی برای او قرار ندهم، هم او که پروردگار شهر مکه است، مکه‌ای که بیت‌الحرام در آن قرار دارد و او آن را حرم امنی قرار داده است که در آن خونی ریخته نمی‌شود، بر کسی در آن ستمی نمی‌رود و صید آن شکار نمی‌شود. چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنہ آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز فتح مکه فرمودند: «إن هذا البلد حرمه الله يوم خلق السموات والأرض، فهو حرام بحرمة الله إلى يوم القيامة، لا يعضد شوكة ولا ينفر صيده ولا يلتقط لقطته إلا من عرفها ولا يختلي خلاها: بی‌گمان این شهری است که خداوند متعال آن را در روزی که آسمانها و زمین را آفرید، حرام گردانید پس این شهر به فرمان خدای عزوجل تا روز قیامت حرام است، خار آن بریده نمی‌شود، شکار آن رمانده نمی‌شود و گم شده آن برداشته نمی‌شود مگر کسی گم شده آن را برداشته می‌تواند که آن را معرفی نماید (بگویند که من این چیز را یافته‌ام، این از آن کیست؟) و گیاهان تازه آن قطع نمی‌شود». «و فرمان یافته‌ام که از

مسلمانان باشم» یعنی: از پذیرندگان امر خدا ﷻ و تسلیم‌شدگان برای وی باشم؛ با اجرای امرش و اجتناب از نهیش.

وَأَنْ تَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۗ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿١٢﴾

«و» فرمان یافته‌ام «این که قرآن را بخوانم» مراد خواندن آن، به‌منظور دعوت مردم به‌سوی ایمان است. یعنی: بر شما قرآن بخوانم تا به وسیله آن شما را به‌سوی طاعت خداوند ﷻ فراخوانده و هشدارتان دهم «پس هر کس راه یابد» با پیروی از من و پذیرش این دعوت «تنها به‌سود خود راه یافته است» زیرا نفع و بهره‌این راهیابی به خودش باز می‌گردد «و هر که گمراه شود» با کفرورزی و روی برتافتن از هدایت «بگو: من فقط از هشدار دهنده‌گانم» و با ابلاغ پیام الهی این هشدار را هم به شما داده‌ام و جز این چیز دیگری بر عهده من نیست لذا فرجام بدگمراهی‌تان گریبانگیر خودتان خواهد بود.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾

«و بگو: ستایش از آن خداست» در برابر نعمتهایش؛ مانند نعمت نبوت، علم و غیره «به زودی آیاتش را به شما خواهد نمایاند» آیات انفسی خویش را در وجود خودتان و آیات آفاقی خود را در بیرون از وجود و هستی‌تان؛ یعنی در این کائنات بزرگ «پس آنها را خواهید شناخت» یعنی: آن‌گاه آیات خداوند ﷻ و دلایل قدرت و وحدانیت وی را خواهید شناخت اما این شناخت به حال کفار سودی نمی‌بخشد زیرا آنها این آیات را به هنگامی می‌شناسند که در آن هنگام ایمان از آنها پذیرفته نمی‌شود و آن وقت فرارسیدن مرگشان است. یا معنی این است: شما با انکشافات علمی و پیشرفت دانش تجربی، آیات پروردگار و نشانه‌های وجود، وحدانیت و عظمت وی را می‌شناسید. که عصر حاضر بهترین تجلی‌گاه این شناخت است «و پروردگار تو از آنچه می‌کنید غافل نیست» بلکه بر همه چیز گواه است. و این خود تهدید و هشدار برای انسانها است.

در حدیث شریف آمده است: «یا ایها الناس، لا یغترن أحدکم بالله فإن الله لو کان غافلا شیئا لا غفل البعوضة والخرذلة والذرة: هان ای مردم! کسی از شما درباره خدا ﷻ فریفته نشود زیرا اگر خدا ﷻ از چیزی غافل بود، باید یک پشه، یک دانه ارزن و یک ذره غبار را به غفلت وامی گذاشت» اما چنین نیست زیرا به قول شاعر:

دل هر ذره را که بشکافی آفتابش در میان بینی